بود و فیض نعمت سبب حمد و شکر شود تنبیه بر آنکه فیض رحمت کند سزاوار شکر و ثنا باشد و اعادت لفظ رحمن و رحیم در حمد
افادت تبرک است سوای بلفظ مذکور بتلویح بسبب معنوی ارتباط مسطوره و جمله الحمد لله رب العالمین بعد از تسمیه
بر قول کسی که تسمیه او اوایل سور قرآن نباشد در طریق تسمیه که مردمان در آغاز هر کاری میگویند در فاتحه تبرک و در
سورتهای دیگر فصل و تبرک میگویند بود چنانچه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پیش از قرائت قرآن می آرند تسمیه را
نیز همین طریق بر سر هر سورتی مقدم میدارند متعلق باقرأ که در تسمیه مقدر میبایست باشد یعنی بسم الله اقرأ الحمد لله رب
العالمین آید و تعلق کلام بر کلام دیگری آمده است چنانچه گویند بعون الله الوهاب حفظت الم ذلک الکتاب و
چنانچه گویند انشاد اشعر العرب امرء القیس الکندی قفا نبک من ذکری حبیب و منزل و تواند بود که الحمد لله رب
العالمین ابتدای کلام باشد و اورا با تسمیه تعلق معنوی جز بغرض تبرک و تیمن نبود **سوال** بر تقدیری که سوره
را با تسمیه تعلق معنوی نباشد مفعول اقرأ که فعل متعدی است چه باشد **جواب** اقرأ یعنی افعل القراءة باشد بمنزله
لازم بود و مفعول طلب نکند و بر قول کسی که تسمیه اوایل سور قرآن باشد و داخل فاتحه و داخل هر سورتی بود
تواند بود که اقرأ که در تسمیه مقدر است بمنزله لازم دارند و الحمد لله ابتدای کلام پندارند و تواند بود که
بر این الحمد لله ابتدای کلام دارند و لیکن اقرأ که در تسمیه مقدر است یعنی افعل القراءة بمنزله لازم پندارند چنانچه
گذشت و ذکر آن بالا رفت و روا نیست که متکلم کلامی از آن خود علیحده آرد بعد از آن ابتدا کلامی کند که با او تعلق
معنوی ندارد چنانچه در صدر مکتوب اللهم بلغ بنویسند یا در صدر کتاب اللهم سلم البلغ کتابت کنند و افتتاح قرآن
بسوره فاتحه و تقدیم او بر سایر سورها اولی است از جهت آنکه این سوره ام الکتاب است و بمضمون او متضمن
جمیع معانی قرآن است و مشتمل بر همه مقاصد فرقان است چه الحمد لله متضمن جمیع ثناهای خداست شامل ذکر همه اسمای صفات
جلال است رب العالمین مشتمل است بر ذکر عالم و عالمیان از آدمیان و فرشتگان و پریان و جز آن الرحمن
الرحیم متضمن است بر ذکر اصناف نعم و انواع آثار کرم و فیض رحمت و عفو و مغفرت مالک یوم الدین مشتمل بر ذکر
امور معاد آمده و اهوال قیامت و احوال مردمان را که در آن روز خواهد بود جامع شده ایاک نعبد شامل
بر اصناف عبادات و انواع قربات از بدنی و لسانی و مالی و جنانی و ایاک نستعین مشتمل است بر انواع مستعانات
عبادات از توفیقات ربانی و تائیدات روحانی و استعدادات انسانی و قوای جسمی و جانی اهدنا الصراط المستقیم
دال است بر اخلاق و شرائع و اصلاح نفوس و طبایع و سلوک راه دین و انتهاج مناهج شرع متین که جز قویم
از آن نیست و صراط المستقیم اشارت بر آنست صراط الذین انعمت علیهم حاکی است از حکایات
[illegible] و [illegible] و سعیدان و صالحان و [illegible] انواع [illegible] و احوال
[illegible] غیر المغضوب علیهم و لا الضالین [illegible] است از [illegible] احوال [illegible]

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE2730

و طغاة و فجار و کفار را از مشرکان و جهودان و ترسایان و بت‌پرستان و تسلیه خلق ما ملکه بقسم لطائف بامند و خصوم

با ستحقاق غضب و نکال اند کلیات معانی قرآن انواع مذکوره است و جزئیات منشعبه [illegible] بی‌نهایت اضافات منطقی

و چون سورهٔ مذکوره معانی مسطوره را شامل بود همه از این جهت مقاصد او را از تفصیل کل قرآن بحکم متن قرآن الفا

فکانما قرأ القرآن کله [illegible] لاجرم سزاوار آن باشد که او را ام الکتاب خوانند و بر همه سورها ابتدا بذکر او کنند و

ولی چون سوره از همه سور اعظم است و آن را از نامهاست فاتحة الکتاب زیرا که مبدء قرآن و مفتتح قرآن [illegible]

الشافیه بحکم حدیث فاتحة الکتاب شفاء من کل داء الا السام شفا [illegible] و ایمان است و ام القرآن و سورة الکنز

الوافیه چه مشتمل بر کلیات معانی قرآن و تمام [illegible] فوقانی است چنانچه بالا مذکور و ذکر آن شرح گذشته و سورة الحمد

در وی ذکر حمد پروردگار است از این جهت با منافت سوره حمد سزاوار است و الثانی زیرا که ثنا الی اکثر مشتق از ثنا

این سوره و ترجمه این نام است که مستقر ثنا او خدا است و اگر مشتق از ثنایه یعنی دوتا گردن بود هم این نام او را سزاوار است

از آنچه قراءة سورة فاتحه در هر نمازی مکرر است و سورة الصلوة چه کمال نماز نزدیک امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه

و جواز صلوة نزدیک امام شافعی رضی الله تعالی عنه بدو تعلق دارد و اساس بانچه حدیث لکل شیء اساس و اساس

القرآن سورة الفاتحه او را اساس [illegible] آنچه چون کلام خداست مطلوب است و تمجید و ثنا حق تبارک

تعالی نسبت حق جل و علا افتتاح سورة فاتحة الکتاب بتلقین تحمید کرد و بعد جملهٔ ایاک نعبد و ایاک نستعین برای

طلب اعانت که مضمون ایاک نستعین آورد و بعد جملهٔ اهدنا الصراط المستقیم که معنی طلب هدایت است برای بیان

طلب اعانت که مضمون ایاک نستعین است مذکور گشت و ضرورت دعا بعد تمهید حمد و ثنا که از آداب اجابت است

بتلقین پیوست و شک نیست که این دعا [illegible] جلیله است [illegible] از همه مقاصد اجل و اعلی است و هیچ

مقصودی برتر از و نیست که بوسیلهٔ هدایت صراط المستقیم است و صراط مطلوبه [illegible] الذین انعمت [illegible]

انعام است و غیر طریقه مستحقان غضب و انتقام است حق تعالی همه را بر صراط مستقیم [illegible]

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ الحمد مرفوع بر ابتدا است [illegible]

برای جنس است و لام در لله برای اختصاص است بموجب اختصاص ماهیت حمد بذات خدا [illegible]

موجب موجبت اختصاص جمله افراد باشد که اگر فردی از حمد مخصوص بخدای نباشد ماهیت مخصوص

مطلق است میان اهل سنت و جماعت و معتزله اتفاق است نزدیک اهل سنت باعتبار خلق [illegible] اعیان

همه حمد مخصوص بخدا است که استحقاق همه حمدها و ستایشها چه ذوات و اوصاف و اعمال و افعال اختیاریه و اضطراریه

همه مخلوق و پیدا کردهٔ او است و شک نیست که هر چیز را نسبت اختراع و ایجاد بدو است و نزدیک معتزله

باعتبار اقدار اگرچه افعال اختیاریه مخلوق عباد است ولیکن مبادی آن افعال اختیاریه صفت ایجاد

اساس بنیاد است و بنای اسلام در قرآن سوره فاتحه است ۱۲

افراد از غایت است باعتبار افراد همه حمد با مراد است صاحب کشاف که بسبب اعتزال دارد و این لام را برای جنس
می آرد و از حمل لام بر جنس باعتبار اختصاص ماهیت استغراق همه افراد می آید لهذا مذهب او در افاده اختصاص موافق
مذهب اهل سنت می نماید سوال صاحب کشاف لام را استغراق نکرده و دعوی انحصار در جنس وهم آورده والاستغراق
الذی یتوهمه کثیر من الناس وهم منهم گفته ظاهر آنست که او بمعنی استغراق نرفته جواب شک نیست که
او لام الحمد را لام جنس گفته و بر اختصاص ماهیت بر ذات خدای عز و جل رفته و بر تقدیر شکی نیست که از اختصاص
ماهیت اختصاص جمیع افراد می آید و صحت معنی استغراق نزد وی می نماید لیکن چون بجنس که اصل معنی لام است
استغراق حاصل میشود حمل لام بر استغراق حاجت نبود فلهذا بدین اعتبار حمل بر استغراق وهم باشند و داشتن لام
برای استغراق شائع بود معنی آنست سپاس و ستایش و ثنا و ستودگی مر خدای راست که مالک و آفریدگار
و تصالح آن همگی کارهاست و پرورش عالمیان و پروردگار جهانیان است سوال عالمین جمع عالم
ترجمه او عالمهاست و جهانها آید ترجمه او جهانیان یا یای نسبت چرا نمی نماید جواب عالمین جمع
سلامت است در جمع علم یا صفت روا شود و عالم نه علم است نه صفت جمع او تکسیر و نسبت متقاضی تا
نسبت باشد عالمین را چو اشعرین و اعجمین که معنی اشعریین و اعجمیین است گویند و تقدیر یای نسبت بود
معنی عالمین چو جمیع ترجمه او جهانیان و عالمیان بدین اعتبار درست آید صحت جمع سلامت درو بدین نوع مبالغه
نماید و صاحب کشاف در صحت جمع مذکور معنی صفت دلالت بر وجود صانع که در وی است اعتبار کرده
و عالم را از حیثیت تضمن این معنی از باب صفت آورده و این جمیع تغییر نماید است از صحت بعید است چه اگر در اسم
جنس صفت معنوی اعتبار کنند و بتاویل صفت تصحیح سلامت قائل شوند آنرا از تاویل ناطقون سائغ بود
و رجالون بتاویل بالغون روا باشد و لم یقل به احد و لم یثبت استعماله سوال عالمین هر چند باعتبار تقدیر یای
نسبت یا باعتبار معنی چنانکه صاحب کشاف داشته صفت بشود و هم از جهت آنکه مهما بنا جمع عقلا آمده را
معنی که مختص بعقلا است صالح شود جواب عالمین مثل علیین بجمع عقلا مختص نیست و عقلا را بر غیر عقلا تغلیبا
بدین اعتبار عقلا را تغلیب کرده جمع سلامت که مختص بعقلا است آورده یا آنکه عقلا را در تعریف عالم گفته اند
اسم لکل موجود سوی الله تعالی یعنی عالم اسم است هر موجودی را که غیر ذات پاک و علا است چه عالم علامت
معرفت حق است هر ذره از ذرات کائنات به موجب صفت دو مظاهر است بر هستی هر موجودی عالم بود و هر ذره
از ذرات کائنات را این نام باشد سوال اگر کل موجود معنی کل جنس موجود از کل نوع موجود باشد استثنای
ذات باری مستقیم نماید چه ذات او سبحانه تعالی فرد نیست تا اورا از اجناس یا انواع شمار نماید و اگر معنی کل
فرد من الموجودات بغیر ازین لفظ دلالت کند که عالم اسم است مر هر فردی را از افراد موجود را چه واقع است مر

ان سوره فاتحه

چیزی را از جزئیات کائنات شناختن یعنی عدد عالمها که علما بتقدیر کرده‌اند مستقیم نباید و صحت تقدیر مذکور و تعیین مسطور
روی ننماید چه بعضی گفته‌اند عالم هژده هزار است فرشتگان را یک عالم دانند و هر یکی از دواب و پریان و آدمیان
را عالمی پندارند همچنین نوع نوع هر نوعی از مخلوقات عالمی بود و صنفی از اصناف جهانی باشند و عدد آن بلفظ کلیات
و انواع محصور توانند بود و تعیین عدد آن روی نتواند نمود و بعضی گفته‌اند چهل هزار است بیست هزار در خشکی و بیست
هزار در بحری و بعضی گفته‌اند هشتاد هزار است چهل هزار در خشکی چهل هزار در بحری اما اخبار و داستانها همی که در وجود اند کسی نمیداند که چند اند
جواب بعضی گفته‌اند که شمار عالمها را حضرت خدای تعالی کسی نداند و احاطت آن غیر حق سبحانه تعالی نتواند پس
العالم کل موجود سوی الله تعالی اگرچه مخالف تعیین اعداد مذکور بود موافق قول مسطور لیکن در تفسیر بعضی آورده
است از ابوهریره نقل کرده که حق سبحانه و تعالی چهار صنف از مخلوقات آفریده فرشتگان و شیاطین و جن و انس و
این مجموع را ده جزو گردانیده نه جزو فرشتگان و یک جزو سه صنف مذکور و این یک جزو را ده جزو ساخته نه
جزو شیاطین و یک جزو دو صنف مسطور باز این یک جزو را ده جزو کرد نه جزو جن و یک جزو نوع انس پیدا آورد
باز این انس را صد و بیست و پنج جزو گردانید یک جزو مسلمان صد و بیست و چهار جزو کافران ناقلان این خبر از جمله صد
بیست و چهار جزو کفار سه جزو هند گفته اند و بعضی تحقیق بیست و چهار جزو و باقی عالم دوازده جزو و بلاد روم شش
جزو در مشرق و شش جزو در مغرب گفته اند یک جزو اهل اسلام هفتاد و سه فرقه شده هفتاد و دو ضال و مبتدع
و یک فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت رضی الله تعالی عنهم اجمعین بوده و بعضی گفته اند هر چه ما سوای الله از موجودات
یک عالم بود هر یک فردی از افراد موجودات یعنی عالم باشد سؤال بدین وجه در عالم تعدد متحقق شود و چه
تحقیق تعدد مستقیم نباید جواب برای صحت جمع افراد و تحقق نمی باید بلکه افراد مفروضه و متصوره کافی
نشاید چنانچه از شمس و قمر چیزی بجز یکان فرد موجود نیست شموس و اقمار می آرند چنانچه در لفظ الشموس و الله
شرکا را اصلا هیچ فردی موجود نیست استعمال صیغه جمع ساخته می آید جواب دوم آنکه عالم اگرچه یکی باشد
جمع باعتبار تعدد انواع و افرادی که مضمون اوست روا بود سؤال چون عالم هژده هزار یا چهل هزار یا هشتاد
یا بیشمار بود در جمع او استعمال صیغه جموع الکثرة مناسب باشد جمع سلامت که جمع قلت است
مذکور شود جواب ایراد جمع قلت در مقام جمع کثرت دلیلست بر این که عالم با کثرتی که دارد نظر بکمال قدرت
خدا قلیل است سؤال الحمد لله رب العالمین اگرچه توانند بود که تحمید از خدای عزوجل برای ذات خود
باشد و بیان استحقاق خدا همه حمدها را بود چنانچه جای دیگر گفته فلله الحمد رب السموات و رب الارض و
و رب العالمین و جای دیگر گفته و ربک یعلم ما تکن صدورهم و ما یعلنون و هو الله لا اله الا هو له الحمد فی الاولی
و الآخرة و له الحکم و الیه ترجعون اما انضمام حمد با ایاک نعبد و ایاک نستعین و اهدنا الصراط المستقیم [illegible]

آنست که این کلام عباد بود چه تبرک در قرائت و عبادت و استعانت و طلب هدایت مخصوص بدیشان باشد ایشان کلام را کلام خدا چگونه توانند خدای را متکلم بایاک نعبد و ایاک نستعین و اهدنا الصراط المستقیم چگونه خوانند جواب بر وجه اظهر و تقدیر قولوا چنانکه جای دیگر بامر تصریح کرده قل الحمد لله خطاب است مر پیغمبر را با متابعان او تعلیم را آورده یا بر وجه تعلیم چنانچه کسی مناشیر و امثله از زبان پادشاهان و رسائل و صحایف از زبان مخدومان پردازد و آنرا مناسبت تعلیم دبیران و مترسلان شمارند و گاهی باشد که او را پدید آرنده و آنرا از زبان متکلم دیگری شناسند تا چون الی این مقصود و توجیه سخن بدین طریق گوئیم الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ معنی رحمن و رحیم در تسمیه گفته شد و تحقیق آن بالا رفته و چون تسمیه را داخل سورت ندانند ذکر الرحمن الرحیم در سورهٔ فاتحه تکرار نباشد و بر قول کسی که تسمیه داخل سورت است اگرچه ذکر رحمن و رحیم تکرار است لکن تکرار بفوائد گزیده متضمن فوائد مشتمل بر عوائد بسیار است یکی آنکه بیان جهت ربط حمد با تسمیه است بنابر صفت رحمت که آنرا التسمیه محمود است ذکر آنکه در تکرار ذکر رحمت که بمعنی ارادت انعام و فیض نعمت است اشعار بحیثیت فیض نعمت و اهتمام در ذکر رحمت است بر حکم من احب شیئا اکثر ذکره و دلالت برین میکند که رحمت محبوب است و همین را در دنیا و آخرت مطلوب است دیگر آنکه تکرار ذکر رحمت تاکید رجاست و اثبات کثرت و آثار خداست مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ۝ و در معانی کرم خدای را درین سورت مذکور شد مالک یوم الدین صفت آخرین آمده و معنی کمال صفت مر صفات بسیار را شامل است معنی اینست که خدای مالک روز قیامت است که روز جزا و سزای انسان و مجرمان است و وقت پیدا گشتن مثوبت طاعت و ظاهر گشتن عقوبت عصیان است و دین در لغت بمعنی ملت باشد یعنی بمعنی توحید و اسلام و شریعت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بود و بمعنی خضوع و ذلت آید و استعمال قرآن له فلان دینا ای ذل ذلیه و بمعنی جزا بدین معنی بمعنای جزای چون که کما تدین تدان ای کما تفعل تجازی و در مالک یوم الدین اضافه اسم فاعل سوی ظرف آمده که بر طریق اتساع بمنزله مفعول به شده **سوال** اضافه اسم فاعل سوی مفعول یا ظرف لفظی است موجب تعریف نشود و مالک یوم الدین صفت الله که معرفه است چگونه واقع شود **جواب** لفظی بودن اضافه اسم فاعل سوی مفعول بر تقدیری است که اسم فاعل بمعنی حال یا استقبال باشد و اینجا بمعنی استمرار است بمعنی حال یا استقبال نیست زیرا که همه ممکنات در تحت قدرت اوست و همیشه بر همه چیز ولایت دارد و تملک و تصرف هیچ ممکن را هیچ گاهی از تحت قدرت او بیرون نمی آرد و اسم فاعل چون بمعنی استمرار بود اضافه معنوی باشد موجب تعریف شود و بعضی ملک یوم الدین خوانده اند و این قرائت را اولی داشته و در کشاف آورده که قرائت ملک یوم الدین اختیار است زیرا که قرات اهل مکه و مدینه است و آن مختار است چه مکه و مدینه موضع نزول قرآن است و منظور اسلام و ایمان و لغت [illegible] قرآنی است [illegible] احتمام [illegible] بمتابعت ایشان اولی باشد و سوا

ایشان مختار شده و نیز در آیه لمن الملک الیوم لفظ ملک بضم میم که مصدر بمعنی ملکت است مذکور شده و در آیات دیگر چون
ملک الناس و فتعالی الله الملک الحق و یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض الملک القدوس العزیز الحکیم بر موافق آمده
و نیز ملک را تصرف عام بود و مالک را تصرف خاص باشد نسبت بعبید و اتباع و ارباب ترجیح مر آنرا اختیار نموده اند و بعضی
این وجوه را ترجیح مالک معارضه کنند و ترجیح قراءة ملک را در تعارض افکنند و آن آنست که در حدیث آمده و بخبر صحیح
ثابت شده که در تلاوت هر حرفی از قرآن ده نیکی است و شک نیست که لفظ مالک را بر ملک بیک حرف افزونی است
لفظ ملک از مالک بده نیکی کم آید و لفظ مالک بر ملک بده نیکی بیفزاید و نیز لفظ مالک بر نسبت لفظ ملک بفهم نیز نزدیکتر
و تفهیم در قرآن از تخفیف اولی است و مالک را تعلق بر عبید بود و ملک را تعلق بتصرف باشد و ملک رقبه از ملک تصرف
اعلی است و تعلق بمولی از تعلق بواسطه اولی است و نیز قراءة مالک موافق آیه قل اللهم مالک الملک آمده و بصفت مالک
یوم الدین با صفت مالک الملک موافق شده و از محمد بن شجاع بلخی رحمة الله علیه نقل کرده اند و حکایت آورده
آورده اند که او را دایم قراءة مالک یوم الدین بودی و بدین قرائت مداومت نمودی بعضی از جیران او گفتند که قراءة ملک
مختار است و ثواب آن بیشتر است سخن ایشان را پذیرفت ملک خواندن گرفت و عادت خود گردانید شبی از شبها
خواب دید کسی او را میگوید که نیکی از عمل خویش چرا کم میگردانی که بجای مالک یوم الدین ملک یوم الدین میخوانی در حدیث
ثواب ده نیکی در هر حرفی از قرآن نشنیده که قرائت ملک یوم الدین کردی محمد بن شجاع بلخی گفت با آنکه این معنی بخواب
دیده کسی از وی تغییر قراءة ملک بقراءة مالک نمی دید تا شبی که بر وی میگوید که مالک یوم الدین چرا نمی خوانی بکس
استحباب تفخیم الفاظ قرآن همیدانی بعد این خواب مذکور دل از قرائت ملک یوم الدین برداشت و خاطر بر قراءة
مالک یوم الدین گماشت پس مالک بودن خدای روز جزا را کنایت است از مالک بودن چیزهای که در روز است از
جزای و سزای و حمل بر کنایت از حمل بر حذف مضاف بتقدیر مالک امور یوم الدین و از حمل بر مجاز بطریق ذکر
ظرف و اراده مظروف اولی است که استغناست یعنی از ملفوظ از باب تقدیم بقصد تخصیص ذات و ذکر عام بعد خاص
میتواند چه رحمت عبارت است از ارادت انعام است و مالک بودن همه امور روز جزا مستلزم قدرت بر انعام و ایلام
پس مضمون این هم از مضمون آن باشد و از باب ذکر عام بعد خاص بود **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**
اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ تقدیم ایاک بر عامل در هر دو جمله از جهت اهتمام است و تلذذ بود و از جهت حصر بود
یعنی ایاک نعبد و ایاک نستعین لا غیرک و حصر حقیقی باشد و در وی التفات است از غیبت سوی خطاب و نکته التفات
چون قاری را که سزاوار حمد خدا و بدو است بصفت استحقاق حمد و ثنا ذکر و نعت جزیل و صفات جلیله او در بیان آورده
و بروی صفات عظیمه از صفت پروردگاری جهانیان و رحمت بر عالمیان جاری گردانید تا بکرم خاتمه کتاب صفات
که مالک بودن او همه امور را در روز جزا که روزی وایه ... بسط ملک آید حصول ملک ... رسانید

دل بر توجه بخطاب این ذات موصوف باینچنین صفات بیشتر راغب و مایل گشت تا جار ثناگو شد بخطاب ایاک
نعبد و ایاک نستعین پوشیده نماند اینجا بقرینه سیاق استعانت در عبادت مراد بود یا از جهت تعمیم استعانت جمیع مهمات باراده
شمول کنند و چون استعانت در همه مهمات مراد شود تقدیم ذکر عبادت بر استعانت در مهمات از باب تقدیم وسایل بر
مقاصد باشد و بر تقدیر یکه استعانت در عبادت از باب تقدیم مقاصد بر وسایل بود هر دو نوع در کلام آمده و از
سلف مستفیض شده برین وجه تواند بود تاخیر ذکر استعانت که وسیلت است از جهت رعایت فاصله نون بود تا موافق ملک
یوم الدین و رب العالمین شود و این جمله بیان تحمید آمده و ازین جهت مفصول شده سوال چون حمد از باب
قول باشد و عبادت از باب فعل بود فعل بیان قول چگونه شود جواب نعبد بمعنی نوحد است ابن عباس گفته
ذکر عبادت هر کجا که در قرآن است بمعنی توحید بود و توحید موجب انفراد در الوهیت و مستوجب تفرد در استحقاق ثنا
باشد او را مستحق همه ثناها خوانند بدین معنی ایاک نعبد را بیان الحمد لله دانند چه حمد عبارت از ثنای جمیل بر وجه تفصیل
است و توصیف خدا بوحدانیت و تخصیص او بعبودیت از باب ثنای جمیل است سوال و ایاک نستعین عطف
بر ایاک نعبد است و عطف نیز بیان باشد استعانت در مهمات بیان الحمد لله بچه وجه شود جواب
ترک استقلال بنفس تعمیم بود پس مراد از استعانت در همه مهمات شود و تخصیص استعانت در همه مهمات بذات پاک
خدای جل و علا توصیف او به ثنای جمیل و از این معنی برای بیان حمد و ثنا پندارند وجه دیگر در بیان داشتن ایاک
نعبد و ایاک نستعین مر الحمد لله رب العالمین را آنست که حمد خدای را از آنکه لا محاله موصوف بانعام است شکر است
و شکر به سه وجه میسر است قال الشاعر افادتکم النعماء منی ثلثة یدی و لسانی و الضمیر المحجبا بدین وجه ظاهر
که عبادت بیان شکر بود و استعانت در عبادت مقدمه عبادت است و مقدمه عبادت عبادت باشد
و جمله اهدنا الصراط المستقیم بیان طلب اعانت که مضمون و ایاک نستعین است آمده چنانچه بالا بتصریح و تلویح
ذکر کرده شد یعنی آن استعانت نه آنست که پرستیم بغیر تو اجتناب کسی در آنچه نشین پنداریم و از تو یاری میخواهیم از غیر تو
و دیگر بر آلات یاری خواستن می پنداریم بنمای ما را راهی که مستقیم و راست است هیچ وجه کژی ندارد و عقل سلیم
در سلامت و استقامت آن هیچ جهتی شک نمی آرد سوال دعا کنندگان مومنان اند و راه نموده شدگان اند
در راه نمودن چگونه طلب مضمونی کنند و خود با وجود ابتدا در وسط انتها آن بچه نوع افکند جواب اهدنا
بمعنی ثبتنا علی الاهتدا بود و بمعنی طلب ثبات بر اهتدا باشند در راه نموده با طلب ثبات بر راه یافتن ناگزیر
و دلیل بر استقامت و استدامت آن باید آورد که راه پر خطر است و منازل بسیار در راه است و رهروی چند
راه نموده شدگان بعلم گرویدند و روی براهی دیگر آوردند نعوذ بالله من ذلک و نستعینه منها که سوال اراده
بمعنی ثبتنا علی الهدی از اهدنا چه اراده شد بعد و بیان هدایت و تثبیت بر اهتدا چه اشکال باشد جواب

ثبات بر هدایت صفت هدایتست پس هدایت ثابته هدایت مقیده باشد و صدق مطلق بر مقید از باب حقیقت
بود چنانچه گویند جاءنی انسان و در واقع جاءنی مذکور رجل باشد یا گویند جاءنی رجل و در واقع جاءنی مذکور زید
بود پس این از باب حقیقت باشد نه مجاز دیگر جواب دیگر آنکه هدایت را چون بلام ذکر کنند چنانچه ان هذا
القرآن یهدی للتی هی اقوم بمعنی بیان علامات که بر ره دران گذاشته است نزدیک چنین فرموده است یا در بعضی
آن کوهستان باشد چون بالی ذکر کنند چنانچه والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بمعنی رهنمونی کردن تا سر
راه و رسانیدن بسر راه باشد و چون هیچ صله ذکر نکنند و اهدنا الصراط گویند بمعنی او رهنمون کردن تمام راه تا
مقصود باشد و این جا ترک صله کرده اند پس دعا باینتن در رسیدن مقصود بود و آن هنوز حاصل نیست پس
مهتدی را طلب این نوع هدایت تحصیل حاصل نشود و سوال وارد نشود و صراط مستقیم عبارتست از دین اسلام
یا از شریعت پیغمبر علیه الصلاة والسلام یا از سنت و جماعت که یاران پیغمبر بران بوده اند و در سلوک آن مداومت
نموده اند سوال الحمد لله رب العالمین تا اهدنا الصراط المستقیم که قاری میخواند اگر بر وجه شکر و ثنا و خواهش
و دعا بخواند قرآن نخوانده باشد و اگر بر حیثیت تلقین عباد که منزل بران حیثیتست بخواند بجا آوردن شکر و ثنا و
خواهش و دعا که مامور بهست حاصل نشود جواب باید که خواندن او بر حیثیتی که منزلست باشد بقصد شکر و ثنا
و خواهش و دعا که فعل اوست بود الحمد لله نیست امتثال امر فاقرءوا ما تیسر من القرآن و نه امتثال امر فاشکروا لی
خواهند سوال قاری فاتحه اگر حامد و داعی نباشد آنچه در حدیث آمده فاذا قال العبد الحمد لله رب العالمین
قال الله تعالی حمدنی عبدی و قول او در آخر حدیث و لعبدی ما سأل مطابق نشود و اگر حامد و داعی باشد قاری
قرآن نشود جواب در حدیث اذا قال العبد الحمد لله رب العالمین قال الله حمدنی عبدی آمده اذا قرأ العبد
الحمد لله رب العالمین قال الله حمدنی عبدی مذکور نشده ترتیب گفتن حمدنی بر قال الحمد لله است نه بر قرائت
الحمد لله نیست و این دو عبارت مختلفست در معنی پس قاری الحمد بر وجه قرائت حامد نباشد و قائل الحمد لله حامد
شکر قاری نشود و بدین تحقیق حدیث اشکال نشود و بدانکه تا آیة ولی ثنا الله است متعلق بتعلیم توحید و از اینجا
با اعتقاد دارد و این آیت از متعلقات است متعلق قدرست بکسب عمل روی می آرد بعضی محققان گفته اند که
عباد عبادت نسبت بسوی نفس خویش خلاف مذهب جبریه است که ایشان نسبت بخویش نکنند و بمحض قدرت و خلق
خدای عزوجل قائل شوند و نسبت یاری خواستن با خدای تعالی خلاف مذهب قدریه است که ایشان بنده را
خالق فعل اختیاری میخوانند و مستقل بفعل میدانند پس این طائفه در ایجاد فعل اختیاری خود را مستقل خوانند
و محتاج معونت سلطان ندانند **صراط الذین انعمت علیهم** بدلست از صراط المستقیم ای
اهدنا الصراط الذین انعمت علیهم یعنی نیست که پیچ دار باز از برای کسانیکه انعام و احسان کرده بر ایشان

یعنی مبهوت نباید یا فعل بشانه که سیو و ابد ۱۲ برای بنده ... که علیه سوال کرده ۱۲

و صدیقان و شهیدان و صالحان چنانچه در محل دیگر گفته فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین و الشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا **غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّالِّینَ ۝** بدل است از الذین انعمت علیهم ای صراط غیر المغضوب علیهم سوال بدل آن مقصود نسبت باشد و مبدل منه غیر مقصود باشد مقصود بودن انتفاء غضب چرا است و غیر مقصود بودن ثبوت انعام از کجاست جواب خواهش راه ارباب انتفاء غضب متضمن خواهش سلب مضرت است و خواهش راه اصحاب نعمت مشتمل بر طلب منفعت است و سلب مضرت از جلب منفعت اهم بود و اهتمام بران بیشتر ازو باشد بدین اعتبار این را مقصود داشته اند و آن را در هنگام قصد اهم غیر مقصود پنداشته اند و نیز انعام اعلی است و انتفاء غضب تواند بود که دعا کننده از جهت استقصار نفس خویش دعا بادنی قصد کند و دم از قصد اعلی تواند زد و تواند بود که غیر المغضوب علیهم را صفت الذین انعمت علیهم دارند و بدل نه پندارند سوال غیر باضافت سوی معرفه معرفه نمیشود صفت الذین که معرفه است چگونه افتد جواب موصوف غیر چون مشهور بمغایرت مضاف الیه بود چون غیر السکون یا لحرکة و غیر المنصرف و مانند آن معرفه شود و یا در الذین با نتفاء عهدیت نکره چنانچه صاحب کشاف اختیار کرده اعتبار کنند و مطابقت میان موصوف و صفت قائل شوند سوال ثبوت انعام مستلزم است مر انتفاء غضب را و انتفاء غضب مستلزم انعام نیست پس انتفاء غضب از ثبوت انعام اعم باشد و تقیید اخص باعم چه فایده بود جواب لا نسلم که انعام مستلزم است مر انتفاء غضب را چه انعام تواند بود که بر وجه استدراج بود و منافی تحقق غضب نباشد غیر المغضوب علیهم صفت مخصصه بود و فایده تخصیص دهد و لا الضالین عطف است بر المغضوب علیهم آمده لا زائده است برای تاکید نفی که از غیر مفهوم شده و معنی آنست نمای مارا راه مستقیم راه کسانی که انعام کرده بر ایشان غیر آنکسانی که غضب کرده شده است بر ایشان و غیر راه گم کردگان و گمراه شدگان یعنی گفته اند المغضوب علیهم کنایت است از یهود که بر ایشان حکم غضب شده و در باب ایشان در قرآن لفظ غضب آمده کما قال الله تعالی فی شانهم من لعنه الله و غضب علیه و قوله تعالی فباءو بغضب علی غضب و الضالین کنایت است از نصاری و در باب ایشان توصیف بضلال آمده و در قرآن تصریح بدان وارد شده کما فی قوله تعالی فی شانهم قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و ضلوا عن سواء السبیل یهود از جهت شدت عداوت با مومنان که شان ایشانست با مسلمانان کما قال الله تعالی لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود و از جهت غلظت کفر و حسد و کلمات ناشایسته که آنرا قرآن خبر داده اند سزاوار گردیدگان بتیغ شدند چنانچه ان الله فقیر و نحن اغنیاء و ید الله مغلولة پس بآن مخصوص بغضب گشتند و نصاری از جهت قلت عداوت با مسلمانان و نرمی طبیعت [illegible] سیاری ایشان در نسبت غضب تصریح ننموده بلکه از ایشان با حسن [illegible] در آخر الزمان [illegible] محمد [illegible] ایمان آرند روایت کرده اند چون در آخر الزمان عیسی صلوات الله علیه و سلام از آسمان فرود آید

نصاری را بسوی ایمان و راه نماید ایشان را که راست باشد در راه دین اسلام و در اتباع شریعت محمد علیه الصلوة
والسلام ثابت باشند **سوال** در ذکر اسلام استعمال صیغهٔ اسم مفعول یعنی مغضوب چه وجه باشد **جواب** از جنب تغیر
نسبت انعام سوی رحیم و تحرز از اسناد اراده انتقام بسوی کریم **آمین** اسم فعل است بمعنی استجب آمده برای
طلب استجابت دعای مذکور شده مجاهد رحمه او را از قرآن دارد و داخل سورهٔ فاتحه پندارد و نزدیک او بسید سنت
ثنا است و او بنده دعاست طلب استجابت دعا یعنی آمین تنها ست و دیگران آمین را از الفاظ قرآن ندانند و
داخل قرآن نخوانند چنانچه در آغاز اعوذ بالله من الشیطان الرجیم که غیر قرآنست برای استعاذه گویند در هنگام اختتام
سورت بلفظ آمین که غیر قرآن است اجابت دعا جویند نزدیک ایشان تلفظ آمین بمد الف بتشدید و کتابت او در
مصاحف نیامده و این لفظ غیر عربی است سریانی یا عبری است و آمین بتخفیف میم و مد همزه سنت و قصر همزه نیز روا
و تشدید میم درین محل خطاست و لهذا آمین بعد دعا تاثیر تمام دارد و ثمرهٔ تمام و کمال می آرد تا آنکه سورهٔ فاتحه از اعظم
سور قرآن است و سورتی عظیم الشان است و لقد آتیناک سبعا من المثانی در شان اوست فاتحة الکتاب شفاء من
کل داء بیان اوست اسبق سور قرآنیست نسبت با ایراد او رنجه مثبت سبع قرآنی است از قرآن عظیمی اجل نسبت قرائت
و در فضیلت همچو قرآن کل است در کمال بغایت رسیده و در جلال کلام او بمنتهی کشیده مطلع او احسن مطالع و مقطع او
احسن مقاطع است چه در مطلع او ذکر این شان است که استحقاق همه حمدها مر خدا راست پروردگار همه عالمیانست
و این مطلع ملایم است مر مقصود سورت که طلب هدایت است و مقطع او ذکر موافقت با اصحاب انعام و مجانبت از جنبت
مستحقان غضب و انتقام که مقرون موزون است از تمام سخن و انتهای کلام والله اعلم بمراده و خفیات اراداته لا اله الا هو
علیه توکلت و هو حسبی **سُوْرَةُ الْبَقَرَة** سورهٔ بقره یعنی سورتی که در آن ذکر بقره است مدنی است دویست
و هشتاد و آیه و شش هزار و بیست و یک کلمه و بیست و پنجهزار و پانصد حرفست سوره اطول
قرآنست و اکثر سورتها از روی بیان فرایض است در تفسیر آورده که این سوره پانصد حکم
دارا مشتمل است و آیه مداینه درو است که اطول آیات قرآنست و بنسبت حکم منظوم است بدین جهات
تعظیم سزاوار است تقدیم **سوال** درین سورت انواع امور عجیبه مذکور است و احضار شده
غریبه بسیار است در تسمیه تخصیص او باضافت بسوی بقره چیست از میان همه چیزها که درین سوره
مذکوره سورت تعیین بقره با اضافت از کجاست **جواب** اسم مذکور حدیث ثابت شده بحکم و قیمت این
در حدیث است لا تجعلوا بیوتکم مقابر فان الشیطان یفر من البیت الذی تقرء فیه سورة البقرة و همه اسمای سور
توقیفی است مستغنی از بیان وجه عقلی است با این که بقره ذکر او درین سورت آمد و قصه سوری جز این سورت
مذکور نشده مضمون این سوره باشد سزاوار تخصیص باضافت بود و در ترتیب سورهٔ بقره با سورهٔ فاتحه

سبیل اجمال متضمن جمله معانی قرآن است و سوره بقره ابتدای تفصیل آنست و تمیز فیما بین سوره فاتحه که آیه اهدنا الصراط
المستقیم طلب هدی بود و در آغاز سوره بقره هدی للمتقین گفت بیان کرد که ولهذا هدی که از وی مجمع بود آن نعمت
کرامت و اثبات سعادت که در یافت و تمیز در آخر سوره فاتحه ذکر گروه مومنان و فرقه کافران بود در آغاز سوره بقره
نیز ذکر گروه مومنان شد و فرقه کافران از مجاهدان و منافقان بدین نمود بدانکه در آغاز سوره [illegible] کتاب پس ذکر مومنان
و کافران از مجاهدان و منافقان که تبلیغ کتاب بسوی ایشان است بطریق عنوان کتاب آمده و سوره است [illegible]
موعظتی که مقصود است بسبیل عموم [illegible] یا ایها الناس اعبدوا ربکم افتتاح کرد بعده بنی اسرائیل یاد کرد [illegible] اکثر از دو
جنس است از هم مردمان [illegible] پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم با ایشان بسیار بود ذکر ایشان بعد ذکر
مردمان بطریق ذکر خاص بعد عام ساخته شد و بر قول کسی که مراد از یا ایها الناس اعبدوا مشرکان اند که وارد ایشان
را بخصوص [illegible] افتتاح [illegible] ندای ایشان از جهت آن بود که اهل [illegible] پیغمبر اند و از هم مردمان بحضرت بود
نزدیک ترند بعد ایشان تعمیم ندای بنی اسرائیل از جهت آن بود که ایشان در جوار پیغمبر [illegible] از اشیاء و امثال
ایشان اند بعد ندای ایشان بندای بنی اسرائیل تکرار کرد و مخالفت ایشان که آورد بعده مقالات بنی اسرائیل [illegible]
تحویل قبله مذکور گشت [illegible] سیقول السفهاء من الناس ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها [illegible]
ذکر بنی اسرائیل بسوی ذکر قبله [illegible] ذکر قبله و در اثنای ذکر بنی اسرائیل [illegible]
وجوهکم قبل المشرق والمغرب ذکر قبله بود [illegible] ولکن البر من آمن بالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قال الله سمیع علیم [illegible] احکام طلاق [illegible] الم تر الی الذین [illegible]
[illegible] الم تر الی الملا من بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
و در جمله الم تر الی الملا من بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] داود علیه السلام جالوت را [illegible]
[illegible]

تعالی تخلص نموده بذکر انفاق و جهاد یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم و بعد از ذکر آیة الکرسی و چند آیة دیگر ذکر آیة مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله [illegible] امر با انفاق [illegible] کرده شد و ختم [illegible] باحکام و اقسام اموال که ربوا است و بجمله الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة ذکر انفاق [illegible] بسبب [illegible] بود و از آنجا در بیان حرمت ربا [illegible] بسبب [illegible] تخلص نمود و آیة الذین یاکلون الربوا [illegible] از جهت اصلاح معاملات در بیان آورد و چون در معاملات [illegible] زیادت [illegible] بود از جهت زیادت [illegible] از جهت [illegible] ما فی السموات و ما فی الارض [illegible] دیگر تا آخر سورت [illegible] که از یک با نسبت اگر مقاصد ایشان متغایر بود از آنها که از یک با نسبت بیان ایشان [illegible] اتصال باشد و اگر مقصود از همه یک است هر یکی در مقصود کلی [illegible] و کلیت [illegible] که بیان [illegible] منفصل واقع شده [illegible] بیان [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین حروف مقطعات در اوائل بعضی سورتهای کلام ربانی [illegible] فرقانی است متشابهات است که علم آن به پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مخصوص بوده است [illegible] تاویل نکنند [illegible] چنانچه ازین سه حرف الف از اسم انا و لام [illegible] و تاویل آن [illegible] و [illegible] مضمون آن انا الله اعلم [illegible] الف [illegible] و لام [illegible] انا الله [illegible] کلام [illegible] چنانچه [illegible] الف [illegible] الله و لام [illegible] جبرئیل و میم [illegible] محمد صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] چنانچه [illegible] نام [illegible] که بر دست او وارد [illegible] نام [illegible] و تاویل [illegible] و این حروف مقسم بها [illegible] الم را اسم [illegible] قسم [illegible] باشد جواب قسم [illegible] باید داشت و ذلک الکتاب [illegible] قسم [illegible] چنانچه آن کل [illegible] والیل اذا یغشی [illegible]

و بکل وجه چون تعیین بتقدیر القسم و ان کل نفس لما علیها حافظ [illegible] بل عجبوا و قد افلح من زکیها در
جواب تاکید والسماء والطارق و ق والقرآن المجید و الشمس و ضحیها و ذلک الکتاب خالی ازین حروف است از بین
از صلاحیت جواب قسم ممنوع و معروف است اینجا به نبود که جواب قسم محذوف دارند بتقدیر کلام برین طریق
پندارند ای اقسم بالله اللطیف المجید و اقسم باشد و جبرئیل و محمد و اقسم بالم ان الکتاب الذی انزل [illegible] حق
حذف جواب قسم آمده است چنانچه در والفجر و الضحی [illegible] جواب قسم محذوف داشته اند و تاکید جواب قسم علیه با
و قسم از جهت [illegible] انکار [illegible] اند چه کسانی که ایشان انکار حقیقت قرآن میکردند و در معرض [illegible]
می آوردند گاهی اساطیر الاولین میگفتند و گاهی ناشی از قوت شاعری میدانستند و کلامیکه [illegible] چنین منکران
صادر شود مقرون بتاکید بود و تفسیر چون مقصود ازین کلام مدح قرآن دانند تاکید از جهت ابراز مقصود بر وجه
کمالت پندارند و بعضی الم را اسم سورت گویند بتقدیر هذه سورة الم خبر مبتدای محذوف دانند و ذلک
اشارت بر کلام موعود یا کلام منزل خبری دیگر بود و الکتاب صفت وی باشد یعنی هذه سورة الم ذلک الکتاب
الموعود و الکتاب المنزل ای الذی فی حال النزول یا جائز ذلک الکتاب را مستانفه دارند در جواب ما صفته یا چه آنرا
برین وجه ذلک اشارت سوی الم بود تذکیر ذلک و استعمال او در قریب برای تعظیم باشد یا الم چون اسم سورت
گویند مبتدا دارند و ذلک مبتدای دوم الکتاب خبر او یا الکتاب صفت او و لا ریب فیه خبر او این جمله خبر مبتدای اول
پندارند برین هر دو وجه اگر از کتاب ما یطلق علیه اسم الکتاب مراد باشد اطلاق او بر کل و جزو صالح بود حمل درست
آید یعنی سزاوار بود چنانچه گویند آیة الکرسی قرآن است قل هو الله احد کلام رحمان است و اگر از کتاب جمیع کتاب
مراد شود حمل کل بر جزو بر وجه مبالغه باشد که درین صورت متامل کتاب از هر باب است چنانچه گوید او تمام
الکتاب چون لا ریب فیه تاکید است مر ذلک الکتاب را چه مقصود ذلک الکتاب توصیف کتاب ببلوغ او بود در [illegible]
را ستوده بود و این حکم بتعریف جزئین در ذلک الکتاب چنین متابه کتاب کامل نخوانند تا یکی متشکل شود در
آیت [illegible] چون لا ریب فیه بر طریق التفسیر که در عادی زید شجاع است تاکید ذلک الکتاب انداخت توصیف کتاب
بکمال بمثابه [illegible] ساخت و فیه دلالت بر [illegible] استغراق [illegible] لا ریب فیه یعنی لا ریب [illegible]
ثبوت جهت الریب متعلق بود [illegible]
جمله [illegible] لا ریب [illegible] چنانچه در لا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج
نفی [illegible] بعضی گفته اند برین تقدیر لا ریب فیه جمله معترضه بود [illegible]
لطیف مجید [illegible] فرستنده قرآن است و جبرئیل که آرنده [illegible]
[illegible] هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ [illegible]

خبر مبتدا است بر طریق زید عدل بر وجه مبالغت گویند کتاب [illegible] هست این چنین [illegible] که [illegible] ذلک
الکتاب واقع شود مگر این صورت که او بیان [illegible] و دلالت میکند بر [illegible] کتب [illegible]
کتب که منزل برای هدایت اند بکمال در صفت هدایت بود و جمله [illegible] دلالت میکند [illegible] این کتاب
در صفت هدایت تا آنکه [illegible] داشته اند [illegible] ذلک الکتاب [illegible] للمتقین [illegible]
متقی المتقین کتاب مر متقیان را [illegible] آمده [illegible] یعنی [illegible] متقیان آنکه
از شرک بپرهیزند و با معاصی نیامیزند امام قتاده رضی الله تعالی عنه الذین یؤمنون بالغیب [illegible]
یقیمون [illegible] المتقین داشته یعنی مومن عامل اعمال صالحه [illegible] اصل [illegible] است
اصل عبادات بدنی هست و زکوة اصل عبادات مالی هست سایر عبادات [illegible] تبع [illegible] یعنی
[illegible] و یعمل الاعمال الصالحة باشند و بعضی المتقی یعنی [illegible] الشرک [illegible]
یعنی دلالت و بیان علامات راه باشد اگر چه رسانیدن تا [illegible]
علی الهدی آمده و انا [illegible] تحقیق شده یعنی [illegible]
[illegible] گمراهی [illegible] یعنی [illegible] کردن [illegible] قال الله تعالی [illegible]
من یشاء الی صراط مستقیم [illegible] یعنی دلالتی بود [illegible]
و اهدنا الصراط المستقیم گفته اند [illegible] هدی [illegible] هدایت [illegible]
صفت کتاب [illegible] رسانیدن تا راه اسلام [illegible] و اسلام [illegible]
هدایت از قرآن [illegible] و از رسول [illegible] اول [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] آن [illegible] بیان کرده [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] متقیان را که [illegible] باشند و علامات اسلام [illegible] ایمان [illegible]
حاصل است و آن باتفاق عقلا [illegible] است [illegible] معنی [illegible]
بر راه تقوی [illegible] متعلق [illegible] باشد [illegible] چنانچه [illegible]
وان کان [illegible] حال [illegible] بود [illegible] متقیان [illegible]
صاحب کشاف که هدی للمتقین را از قبیل من قتل قتیلا [illegible] یعنی [illegible] الصائرین الی التقوی [illegible]
[illegible] موافق هست و با این طریق که بیان کرده شد مطابق است الذین یؤمنون بالغیب [illegible] صفت المتقین
[illegible] منعطف [illegible] جمله اولئک علی هدی من ربهم [illegible]
بالغیب [illegible] و الذین یؤمنون بما انزل الیک [illegible] و جمله اولئک علی هدی [illegible] خبر [illegible] الذین یؤمنون

یا مبتداست تا آخر یعنی واولئک هم المفلحون مستانفه خوانند در جواب سؤال ما بال المتقین المخصوصین بالهدی شدند و تواند بود که موصول اول صفت المتقین باشد و موصول دوم مبتدا و خبر جمله هی یعنی یا جمله ذلک الکتاب بود بمعنی آنست آنانکه بغیب ایمان می آرند و دل بر تصدیق اموری که از ایشان غایبست می گمارند چون خدای و فرشتگان و کتابها و پیغمبران و حشر و قیامت و آنچه در وست از احوال قبر و احوال عجیبه و نعیم جنان و عقوبت نیران و انواع لذت والحاصل غیب بودن خدای و فرشتگان و روز قیامت ظاهرست و همچنین بودن پیغمبران و کتابها نسبت بما غایب است اگرچه دولت ایشان حاضرست **وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ** عطف بر یؤمنون بالغیب یعنی و نماز را بپای میدارند و آنرا بحسبی و کمال با شرایط جواز و قبول می آرند شرایط جواز در کتب فقه مسطور است و بیان مراعات اهل اسلام مشهورست و شرایط قبول تقوی و اخلاص است و آن مخصوص بخواص است **وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ يُنْفِقُونَ** گرچه جار و مجرور متعلق بینفقون است از جهت رعایت فاصله مقدم شده و این جمله بر جمله یقیمون الصلوة معطوف آمده بمعنی آنست و از آنچه روزی داده ایم ایشان را برضای خدای انفاق میکنند و در صرف آن درکار حق میکوشند **سؤال** بر مذهب اهل سنت و جماعت چنانچه حلال رزق باشد حرام نیز رزق بود و معتزله حلال را رزق دارند حرام را رزق نمیدارند و انفاق مخصوص بحلال بود از حرام ابعدا نباشد و درین آیه انفاق را متعلق برزق آورد و تقیید بحلال نکرد و درین اشارت بسوی مذهب معتزله شود که رزق جز حلال نبود چه بر تقدیر اطلاق در رزق چنانچه مذهب اهل سنت و جماعت است و تعلق انفاق بر اطلاق نشاید و در آیه مما رزقناهم ینفقون تقیید برزق حلال بایستی **جواب** چون کلمه من برای تبعیض باشد تعلق انفاق ببعض رزق بود و لازم نیاید که حرام از جهت آنکه محل انفاق نیست رزق نشود و بدانکه معتزله رزق را عبارت از ملک میدارند و مال حرام را از جهت آنکه ملک نیست رزق نمی میدارند و این خطاست زیرا که رزق عبارت از غذاست و در غذا حلال و حرام برابرند و متساوی و مشابه یکدیگراند و اگر چنانچه معتزله میگویند رزق عبارت از ملک باشد و اطفال و بهایم اهلیت ملک ندارند اهلیت رزق نبود و چون بحکم و ما من دابة الا علی الله رزقها مرزوق بودن دواب ثابت شود و رزق را عبارت از ملک داشتن چنانچه معتزله میگویند خطا بود و انفاق که درین مقام فرمود هم ینفقون مذکور شده مطلق است بر انفاق واجب چنانچه زکوة و نفقات واجبه و انفاق نفل چنانچه صدقات تطوع و نفقات شرع منطبق است و بعضی از انفاق مذکور زکوة مراد دارند و این آیت را ذکر نماز که اصل عبادات بدنیه است و ذکر زکوة که اصل عبادات مالیه است میدارند **وَالَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ** والذین یؤمنون وجه اعراب او گذشته و ذکر او بالا رفته و ما انزل من قبلک عطفست بر ما انزل الیک که مجرور باست بمعنی آنست و آنان ایمان می آرند بدانچه فرستاده شد

بسوی تو یعنی قرآن و آنچه فرستاده شده است پیش از تو یعنی توریة و انجیل و غیر آن چنانچه بر سایر پیغمبران [illegible]
کتب سابقه فرض است اگرچه احکام آن بعینه کردن خدای و رسول عمل نکنند چنانچه [illegible]
فرض است اگرچه با مستقبل نه سوی آن عمل می باید سؤال ذکر ایمان دوبار چرا کرد و در الذین یؤمنون بالغیب
و در والذین یؤمنون بما انزل الیک مکرر چرا آورد جواب چون بود آیة هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب [illegible]
شنیدند خود را در ایمان شریک نادیده گفتند ما نیز ایمان داریم [illegible]
بجا می آریم و بعد در شأن ایشان این آیه نازل گشت در دفع گمان ایشان [illegible] است که هرچند ایشان
بعض چیز ایمان بغیب می آرند اما ایمان بدانچه منزل است بسوی تو و باخرت نیز ندارند [illegible]
النار الا ایاما معدودة میگویند و بالاخرة هم یوقنون و بالاخرة متعلق است به یوقنون و جمله
معطوف است بر یؤمنون سؤال درین ترکیب اعمال عامل بمعمول با فصل [illegible]
اجنبی است میان عامل و معمول فصل با جنبی نشاید جواب فصل با جنبی [illegible]
انتقال کنند و میان عامل و معمول روا نیست [illegible] در محل خویش [illegible]
ندارند و فصل بدو ممتنع نمیدارند چنانچه در کانت زیدا الحمی تاخذ تحقیق شده که فصل میان [illegible]
اوست بزید روا نبود که از محل خویش منتقل شده میان ایشان آمده اگر اسم کانت ضمیر [illegible]
میان زید و تاخذ الحمی گشته است اجنبی است از جهت آنکه در مرکز خویش نیست فاصل [illegible]
نمیدارند درین آیه نیز هم در مرکز خویش است اگرچه میان عامل و معمول افتاده فصل بدو ممتنع نبود [illegible]
از جهت بودن فاصل در مرکز خویش در صحت کلام مضرت نکند [illegible]
معنی فاعل تقوی است و تواند بود که [illegible] فائده تخصیص [illegible]
باخرت واقعیه نمیدارند و آخرت بر صفتی دیگر پیدا می آرند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة [illegible]
غیر از تو بیابای خوب و آوازها مرغوب نمیدارند و تقدیم بالاخرة از جهت رعایت فاصله [illegible]
بود از جهت تخصیص آخرت واقعیه و نفی آخرتی که اهل کتاب گمان میبرند باشند [illegible]
استواری دارند و آخرت را یقین می پندارند ایقان عبارت است از علم یقینی که باستدلال [illegible]
هم ازین جهت اطلاق ایقان بر علم خدا که از کسب و استدلال منزه و مبرا است روا نبود اولئک علی هدی
من ربهم و اولئک هم المفلحون اولا اسم اشارت است [illegible]
اولئک مرفوع المحل بابتداست علی هدی خبر مبتداست [illegible]
واقع شده و هم ضمیر فصل است میان مبتدا و خبر [illegible] در اغلب [illegible] تخصیص خبر بمبتدا بود و چون [illegible]

و عمرو هو الشجاع و ان الله هو الرزاق و کنت انت الرقیب باشد اینجا برای تخصیص مبتدا بخبر نیست الکرم هو التقوی
یعنی الکرم الا التقوی آمده چنانچه در عبارت کشاف فضل و منع [illegible] عن [illegible] و لهذا مقصور بر فلاح غیر
متقیان نه [illegible] لام جنس المفلحون یعنی الذین بلغک انهم لا یفلحون فی الآخرة برای عهد باشد یعنی الذین بلغک مشهور و اشده
الحقیقة برای جنس بود و بعضی قصر خبر بر مبتدا بر طریق زید الامیر و عمرو الشجاع گویند و لهذا نفی فلاح از اهل کتاب که
ایمان بقرآن ندارند جویند لیکن مقام مدح قرآن موافق اولی است چه مقصود مدح متقیان است و مطلوب
بودن ایشان است مقام مذمت کافران نیست تا نظر در مقام [illegible] نفی فلاح از کافران معنی است
سوال در اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون عطف جمله ثانیه بر جمله اولی نکرده و در اولئک علی هدی
من ربهم و اولئک هم المفلحون میان دو جمله عاطف آورده میان ایشان فرق چیست و این فصل و وصل چه
معنی است جواب مضمون اولئک کالانعام و اولئک هم الغافلون یکی است و با اتحاد مفهوم محل عطف
نیست و اینجا محل عطف است زیرا که حکم این دو جمله مختلف است بودن ایشان بر هدی مسبب موجود در دنیا
است و بودن ایشان مفلح مسبب است موعود در اخری است یعنی ایشانند ای محمد یا ای مخاطب بر هدی [illegible] از
پروردگار خویش بر هدی اند همه صاحبان با هدایت اند و ایشان یعنی گروندگان بقرآن همین مفلحان [illegible] مقصور
بر مبتدا معنی حصر بود و ایشان هم ایشانند [illegible] مفلحان اهل کتاب که غیر مومن اند بقرآن ان الذین کفروا
سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ۝ مانند [illegible] ام لم تنذرهم تا دل [illegible] مبتدا است سواء
خبر مبتدا است جمله خبر ان است لا یؤمنون جمله ثانیه است یا [illegible] است مر استوای ترسانیدن و نا ترسانیدن
و تواند بود لا یؤمنون خبر ان باشد و سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم جمله معترضه است در اثنای کلام بود
[illegible] آنانکه کافر شدند بر ایمان نخواهند آورد و تصدیق نخواهند کرد [illegible] مساوی است [illegible] ایمان ترسانیدن
نا ترسانیدن ایشان سوال بیان این جمله و جمله الذین یؤمنون بالغیب و جمله الذین یؤمنون بما انزل الیک تا آخر [illegible] فصل
[illegible] چه کفر ضد ایمان است و آن جامع [illegible] است [illegible] بیان او [illegible] جمله ذلک الکتاب و جمله هدی [illegible] جامع
است چه تعلق کفر با کتاب تعلق فعل با مفعول بود و آن از باب [illegible] باشد با وجود جامع و تناسب [illegible] عطف
نکرده بر طریق ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم حرف عطف نیاورده جواب کلام سابق در [illegible]
بود [illegible] ذکر او [illegible] بچند وجه در آغاز کتاب بر طریق عنوان ذکر کتاب کرده [illegible] آورده
بلفظ ذلک اشارت سوی کتاب شده و از جهت دلالت [illegible] ذلک که برای اشارت [illegible] است
آمده و خبر [illegible] مبتدا و خبر بر وجه مبالغت [illegible] کتاب [illegible] لا ریب فیه بیان [illegible]
[illegible] المتقین باید دانست [illegible] ریب [illegible] و شک [illegible] نباید [illegible] کتاب [illegible]

بسوی تو یعنی قرآن وما انزل من قبلک و آنچه فرستاده شده است پیش از تو یعنی توریة و انجیل و جز آن از کتابها بر پیغمبران پیش از تو و ایمان
بکتب سابقه فرض است اگرچه احکام آن تغیر پذیرفته کردن خدای و با رسول [illegible]
فرض است اگرچه باستقبال [illegible] سوی آن عمل نمی باید سوال ذکر ایمان چیست چرا که در الذین یؤمنون بالغیب
در و الذین یؤمنون بما انزل الیک مکرر چرا آورده جواب چون یهود و آنچه [illegible]
شنیدند خود را در ایمان شریک یارانی دیدند گفتند ما نیز ایمان داریم [illegible] المتقین [illegible] ایم
بجا می آریم قدرو ایشان این آیه نازل گشت در دفع گمان ایشان این نظم بوده است که هر چند ایشان
بعضی از ایمان بغیب می آرند اما ایمان بدانچه منزل است سوی تو و با آخرت ندارند در راه مخالفت [illegible]
النار الا ایاما معدوده میگویند وبالآخرة هم یوقنون و بآخرت ایشان بی گمان میگویند بالآخرة متعلق است بیوقنون و جمله
معطوف است بر یؤمنون سوال درین ترکیب میان عامل و معمول فصل می آید [illegible]
اجنبی است میان عامل و معمول فصل باجنبی نشاید جواب فصل به اجنبی [illegible]
انتقال کند و میان عامل و معمول در آید جدائی افکند اما لفظی که در محل خویش بود و از محل خود منتقل نشود [illegible]
ندارند و فصل بد ممتنع نمیدارند چنانچه در کلمات زید الحمی تاخذ تحقیق شده که فصل میان [illegible]
او است زید روا نبود که از محل خویش منتقل شده میان ایشان آمده است اگر اسم کان ضمیر [illegible]
میان زید و تاخذ الحمی که مبتدا است اجنبی است از جهت آنکه بر مرکز خویش است فاصل [illegible]
نمیدارند درین آیه نیز هم در مرکز خویش است اگرچه میان عامل و معمول فتاده فصل بد ممتنع نبود و آیه [illegible]
از جهت بودن فاصل در مرکز خویش و رعایت کلام [illegible]
مفید قایل تقوی است و تواند بود که مفید تاکید تخصیص بود بقصر افراد [illegible] اهل کتاب
با آخرت واقعی ندارند و آخرت بر صفتی دیگر بپا می آرند لن تمسنا النار الا ایاما معدوده [illegible]
خبر از بوی های خوب و آوازهای مرغوب [illegible] تقدیم بالآخرة از جهت رعایت فاصله [illegible]
بود از جهت تخصیص آخرت واقعه و نفی آخرتی که اهل کتاب گمان میبرند باشد [illegible] ایشان
استواری ندارند و آخرت را بیقین می پندارند ایقان عبارت است از علم یقینی که باستدلال و کسب حاصل شود
هم ازین جهت اطلاق ایقان بر علم خدا که از کسب و استدلال منزه است روا نبود اولئک علی هدی من
ربهم واولئک هم المفلحون اولا اسم اشارت است خطاب بکاف مر پیغمبر یا مخاطب غیر معین را
اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است علی هدی خبر مبتدا است من ربهم صفت است مر هدی را و اولئک ثانی نیز مبتدا
واقع شده و هم ضمیر فصلست میان مبتدا و خبر [illegible] و آن را جلب [illegible] تخصیص خبر بمبتدا بود و چون [illegible]

و عمرو هو الشجاع وان الله هو الرزاق و کنت انت الرقیب باشد اینجا برای تخصیص نیست اینجا چنین [illegible] الکرم هو التقوی
یعنی الکرم الا التقوی آمده فیما نحن بصدده با وجود کثبات قهر شده چه جماعت مشار الیهم با اولئک مقصود بر فلاح غیر
متصلحان نیند لام حرف المفلحون یعنی الذین بلغک انهم المفلحون فی الآخرة برای عهد یا [illegible] یعنی الذین تصور آن شد
الحقیقة برای جنس بود و بعضی قصر خبر بر مبتدا بر طریق زید الامیر و عمرو الشجاع گویند و نفی فلاح از اهل کتاب که
ایمان بقرآن ندارند جویند لیکن مقام مدح قرآن موافق اولی است چه مقصود مدح متوسلان به قرآن و مطلوب
ستودن ایشان است مقام مذمت کافران نیست تا نظر در مقابله [illegible] نفی فلاح از کافران بی معنی است
سوال فرا اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون عطف جمله ثانیه بر جمله اولی نکرده و در اولئک علی هدی
من ربهم و اولئک هم المفلحون میان دو جمله عاطف آورده میان ایشان فرق چیست و این فصل و وصل را چه
علت است جواب مضمون اولئک کالانعام و اولئک هم الغافلون یکی است و با اتحاد مفهوم محل عطف
نیست و اینجا محل عطف است زیرا که حکم این دو جمله مختلف است بودن ایشان بر هدی ثابت است بوجه و در دنیا
است و بودن ایشان مفلح سبب است و بعد در آخرت است یعنی ایشان ای محمد یا ای مخاطب بر هدی اند از
پروردگار خویش بر هدی اند هم صاحبان اهتدا اند و ایشان یعنی گرویدگان بقرآن همین مفلحان و [illegible] قصر خبر
بر مبتدا یعنی چنین بود و ایشان هم ایشان اند مفلحان اهل کتاب که غیر مؤمن اند بقرآن اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
سَوَآءٌ عَلَیْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ ۝ ءانذرتهم ام لم تنذرهم بتاویل مصدر مبتدا است سواء
خبر مبتدا است جمله خبر ان است لا یؤمنون جمله [illegible] است یا [illegible] است استوای ترسانیدن و ناترسانیدن
و تواند بود لا یؤمنون خبر ان باشد و سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم جمله معترضه است در اثنای کلام بود یعنی [illegible]
بدرستی آنانکه کافر شدند ایمان نخواهند آورد و تصدیق نخواهند کرد [illegible] است بعدم ایمان ترسانیدن و
ناترسانیدن ایشان سوال میان این جمله و جمله الذین یؤمنون بالغیب و جمله الذین یؤمنون بما انزل الیک تا آخر [illegible] تضاد
است چه کفر ضد ایمان است و آن جامع وهمی است و میان او و میان جمله ذلک الکتاب [illegible] جامع
است چه تعلق کفر با کتاب تعلق فعل با مفعول بود و آن از باب [illegible] باشد با وجود جامع و تناسب عطف
نکرده بر طریق اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِیْ نَعِیْمٍ وَاِنَّ الْفُجَّارَ لَفِیْ جَحِیْمٍ چرا حرف عطف نیاورد جواب کلام سابق در مقام ذکر کتاب
بود و ورود ذکر و تنکیر [illegible] در ابتدای کتاب بر طریق عنوان ذکر کتاب کرده [illegible] آورده
بلفظ ذلک اشارت سوی کتاب شده و از جهت دلالت [illegible] اشارت [illegible]
آمده و خبر [illegible] مبتدا و [illegible] مبالغت [illegible]
[illegible]

مصدر برده جهت مبالغت بطریق زید عدل آورده و تنکیر هدی تعظیم او خواسته و معنی هو هدی عظیم لا یکتنه کنهه را بعده ذکر کرده کتاب مذکور هادی است مر متقیان را راه نماینده است مر مومنان را که ایشان اهل فلاح اند و از باب فلاح اند و چون ثابت شده کلام سابق در مقام ذکر کتاب بود و ذکر کافران در نکوهش ایشان که مضمون این جمله است میان این مقام نبود و در مقام تبلیغ چنانکه از جهت اختلاف خبر و انشا فصل کنند از جهت تباین مقام با وجود جامع نیز جدائی افکنند فصل مذکور از جهت تباین مقام است و از جهت اختلاف انشا و خبر کلام است صاحب مفتاح در باب فصل و وصل قاعده تباین مقام برای لزوم فصل ذکر کرده و همین آیه نظیر آورده تاکید این جمله از جهت اراده مقصود دوم کفار بر وجه شقاوت باشد از جهت رد انکار و تردد منکر چنانچه در آیه رب انی [illegible] انتهی آمده و در ان قومی کذبون و امثال آن تحقیق شده **سوال** چون الذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک مبتدا باشد اولئک علی هدی من ربهم خبر مبتدا بود این مقام را اتمام ذکر مومنان دارند خارج از مقام مدح کتاب پندارند و میان مومنان و کافران تضاد است بجامع وهمی اصل جملتین باشد میان ایشان تباین مقام نبود **جواب** مدح مومنان با ایمان آوردن بکتاب متضمن مدح کتاب آمده و این جمله که در صفت مومنان کتاب است از مقام مدح کتاب خارج نشده و جمله ان الذین کفروا چون در مقام مذمت کافران بود و این جمله که در مقام مدح کتاب است با وجود جامع منفصل شد **سوال** آن کسانی که کافر شدند چندین کس بشرف ایمان مشرف گشتند شقاوت ایشان بسعادت بدل گشت و نحوست ایشان بمیمنت پیوست حکم بعدم ایمان بر سبیل عموم چگونه مستقیم آید و صحت آن بچه نوع روی نماید **جواب** بعضی ائمه تفسیر از کافران مذکور جماعتی چون ابو جهل و عتبه و شیبه و ولید مغیره و کعب ابن اشرف و یاران ایشان که خدای خواسته بود که ایشان بر کفر تا وقت مردن و بر اسلام نیز نیند مراد دارند بدین وجه سوال مذکور متوجه نشود و اولی آنکه بود که بعض کافران مراد شود و حکم بعدم ایمان مقید بزمان ارادت کفر باشد و معنی ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم زمان اراده شد کفر ایشان فیما بعد ان الذین کفروا موصوف بتجدد و حدوث دارند و کلام بمعنی ان الذین کفروا را بر دوام کفر ایشان پندارند و بر قول اشعری اعتبار بر ختم را است کافر نزدیک اشعری آنکه ختم بر کفر باشد بر قول ایشان تقیید بزمان حاجت نیست و کافر بودن کافران نیز بر این معنی است **ختم الله علی قلوبهم** این جمله تعلیل است و مضمون جمله سابقه دلیل است یعنی اینست که کافران مذکور ایمان نیارند و دلهای ایشان تصدیق نگیرد زیرا که مهر کرده است خدای تعالی بر دلهای ایشان تا صورت صدق نه بصدق در دلهای ایشان در نیاید و پند و نصیحت ایشان را سودی نماید **و علی سمعهم** عطف است بر قلوبهم و مهر کرده است بر سمع ایشان تا قول حق و وعظ در گوش ایشان مدخل نیابد و قوت سامعه ایشان ادراک آن نتواند و بدانکه اگر از ان الذین کفروا جنس

کافران مراد باشد از مهر کردن شنوائی گوشها نه بدین سمع ایشان ناشنوند و پند ناپذیرند نصیحت هدایه اراده شد مراد شنوا اگر گروه کافران مقصود مذکور با تقیید مستطور که بالا گذشت و بیان پیوسته مراد است از مهر کردن پرده ها و شنوائی حکم شد دوام کفر و ضمنا باستمرار عدم ایمان مراد پندارند **سوال** از مهر کردن اراده آیة معانی از کدام قبیل بود و ابواب علم بیان داخل کدام باب باشد **جواب** از باب استعارات دارند یا از قبیل تمثیل پندارند چه حکم بدوام کفر تشبیه بمهر کردن دارد بدین معنی این را از باب استعارات یا تمثیل می آرد و ختم بر دل و گوش بر اگر بودن آن برین جهت که پند نگیرد و نصیحت نپذیرد استعارات کنند با حال دل و گوشی در آن پند و نیاید نفوذ وعظ و نصیحت روی ننماید بحال دلی و گوشی که آن دل و گوش مهر کرده باشد مشبه گردانند تا در آن فکری در نیاید که مقصود فهم تو روی ننماید آنرا بر وجه تمثیل ختم بر دل و گوش دارند و مهر کردن بر آن نپندارند **سوال** چون بر دوام کفر کافران خبر داد آمدن پند در دلهای ایشان حکم کرده باشد ایشان را اختیار نماند و در کفر مجبور باشند تکلیف نبود و عقاب متوجه نشود **جواب** لازم تحقق کفر و امتناع شد ایمان باعتبار حکم و قضا کردگار و تابع تعلق ارادت و مشیت خدا منافی قدرت و اختیار بنده نبود و حکم بر دوام کفر با خلق اختیار و قدرت است منافی تکلیف و توجه عقاب نشود **وعلی ابصارهم غشاوة** غشاوة مبتدا است و علی ابصارهم خبر مبتدا است و این جمله اسمیه عطف است بر جمله فعلیه سابقه و هو قوله ختم الله علی قلوبهم یعنی آنست چشمهای ایشان پوشیدگی است که علامات قدرت خدائی که دال بر کمال است نمی بینند و بدیدن علامات وحدانیت بهره نمی گیرند و در نادیدن آیات و ناپسندیدن علامات حال ایشان بحال کسی میماند که از جهت پوشیدگی ابصار دیدن نتواند و علی ابصارهم غشاوة را استعارت از نادیدن دارند و نادریافتن و ناپسندیدن علامات قدرت و وحدانیت را بر وجه تمثیل نادیدن نمایند **سوال** مهر کردن بر دل و گوش بصورت جمله فعلیه ذکر کرد ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم آورد و بیان پوشیدگی بر چشمهای ایشان بصورت جمله اسمیه مذکور گشت که بافادت دوام و ثبات پیوست وجه فرق چه باشد و نکته آن چه بود **جواب** سبب نیافتن دل ادراکات احسن و خبر صادق و تعقل بود و سبب نشنیدن گوش مسموعات را ترک بود اسباب حادث باشد پس مهر کردن بر دل و گوش مانع دخول این امور خارجیه در دل و گوش دارند و مانع تمام شدن علت و موثر شدن این چون بهر که مانع رسیدن اثر است پندارند و بمعنی تمام شدن علت مانع تاثیر آن اثر هدایت علت متاخر بود پس بصورت معاد ... بیان اوار تعبیر جمله فعلیه شود و هم از این جهت ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم بصورت جمله فعلیه ذکر کرد و ذات بیگانه و ختم علی سمعهم بصورت آورد و سبب دیدن چشم مر اشیا را شعاع چشم و دیدن او مرئی بود و غشاوه چشم مانع بیرون آمدن شعاع چشم و رسیدن آن بمرئی که مبصر منشأ دیدن است است باشد و مانع هدایت علت که موجب بقای معلول بعدم اصلی است چون نسبی است که مانع تیر انداختن است

بود و عدم اصلی امری ثابت هست حالت نیست تعبیر از آن بجملهٔ اسمیه که دال بر ثبوت هست از جهت آنکه نفی است
سوال در آیهٔ مذکوره یعنی ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه بیان غشاوه بصر تعبیر بجملهٔ فعلیه آمده و بیان ختم
ختم علی سمعه و قلبه و بیان او فرق نشده فرق مذکور چگونه مستقیم آید و صحت آن بچه نوع روی نماید جواب است
جعل اگرچه فعل است لکن علی بصره غشاوه که بیان غشاوه بصر بود متعلق هست افاده معنی ثبوت در وی متحقق
هست زیرا که جعل ملحق با فعال قلوبست و افعال قلوب بر جملهٔ اسمیه در می آید و مبتدا و خبر را دو مفعول میسازد
لکن مضمون اسمیه را در ورطهٔ حدوث نمی اندازد و در علمت زیدا فاضلا اگرچه اسناد علمت حالت است و اسناد فضل
سوی زید حالت نباشد پس در علی بصره غشاوه در این آیه اگرچه متعلق بجعل شده معنی ثبوت باقی هست و در اسناد
مفعول ثانی سوی مفعول اول که در معنی جملهٔ اسمیه است دلالت بر حدوث منتفی است پس بیان غشاوه
ابصار از روی معنی اسمیه آورده و میان بیان ختم بر سمع و قلب و میان غشاوه بصر در تعبیر بفعلیه و اسمیه فرق کرده
ع وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب مرفوع بر ابتدا است و لهم ظرف مستقر خبر مبتدا است جملهٔ عطف است بر جملهٔ ان
الذین کفروا سواء الخ چون این جمله بیان وقوع عذاب در آخرت باشد لفظ حصل یا ما حصل از جهت تعیین و تحقیق از
قبیل و نفخ فی الصور بود پس چه اگر از ان الذین کفروا جماعت معهود چون ابوجهل و امثال او که بر کفر مردند در شقاوت
و علیهم مردند مراد باشد یا کلام را محمول بر حذف معطوف دارند و تقدیر ان الذین کفروا و ارادوا الله دوام کفرهم
پندارند در اخبار بوقوع عذاب اخروی در شان ایشان اشکال نبود و بر تقدیر ارادت جنس کافران بغیر تعیین و تعمیم
شاید صحت حمل بروی نماید چه کافر که در باب و مقدر است که او را اسلام روی خواهد نمود و عاقبت کار او ایمان خواهد
بود مرتد و حکم بوقوع عذاب اخروی نبود و خبر وقوع عذاب اخروی مطابق نشود بر این وجه لهم عذاب عظیم الام
استحقاق دارند این جمله را محمول بر بیان استحقاق پندارند تا آنکه کافر است مستحق عذاب باشد چون با سعادت اسلام
روی نماید از شقاوت کفر و استحقاق عذاب بیرون آید معنی آنست که مر ایشان راست عذاب عظیم یعنی مستحق
و مستحق اللهم اجرنا من عذابک العظیم وارزقنا دوام النعیم بکرمک القدیم یا کریم یا رحیم وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ
آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ۝ در آیهٔ سابقه کفار مجاهر را و حال ایشان را که ترسانیدن و نترسانیدن
ترسانیدن بنسبت ایشان برابر است و حالت ایشان چون حالت مهر کردن بر دل و سمع و پوشیدگی بصر است
که ذکر کرده و در این آیه ذکر کفار و منافق که کفر را پنهان دارند و تصدیق زبانی خود را اظهار آرند معطوف بر جملهٔ سابق
آورده و جملهٔ امنا مقول یقول است و بالله متعلق امنا است و بالیوم الآخر عطف است بر بالله و یقول صله من
است و موصول با صله مبتدا است و من الناس خبر مبتدا است سوال بر قول اخبار وقوع بر ابتدا
و من الناس خبر مقدم است خبر مفید باید لفظی که مفید شود و این خبر مفید نیست چه بودن منافقان از آدمی

امری معلوم نیست تا این خبر دهد و چون مفید شود خبر چگونه شود جواب آنکه الف و لام در و من الناس برای عهد خارجی بود و فرقه ان که در ان ان الذین کفروا سواء علیهم أأنذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون مذکور شده معهود باشند برین تقدیر شک نیست که خبر مفید باشد و اگر لام جنس دارند و من الناس بعض من الناس تقدیر کنند تا من بعض برای تبعیض گویند من الناس بعض مفید بود صالح برای خبریت باشد و تواند بود که و من الناس برای اثبات خبر [illegible] بود مقصود بیان تجرد از صفات فاضله باشد ای من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین من الناس لا من الاذکیاء الاکیاس چنانچه در کلام فصحا و من الناس من کان فی الفضیلة بوجه اخری فاسد آمده و معنی من الناس لا من العلماء [illegible] شده و ما هم بمؤمنین معطوف است بر یقول و عطف جمله اسمیه بر فعلیه [illegible] در اول [illegible] زیرا که گفتن آمنا بالله از ایشان حادث شده است و انتفای ایمان در ایشان [illegible] است و تواند بود که حال باشد ای یقولون کذا حال کونهم غیر مؤمنین مراد [illegible] باعتبار لفظ من است و جمعیت [illegible] و ما هم بمؤمنین [illegible] صیغه جمعی [illegible] و بعضی گویند انکه [illegible] قیامت کرده ایم و ایمان او [illegible] ایم و تصدیق کرده ایم نیست ایشان مؤمنان یعنی ایمان [illegible] اقرار [illegible] تصدیق [illegible] ایمان [illegible] اسلام [illegible] و بدانکه در تعریف ایمان اختلاف [illegible] نزدیک امام [illegible] ایمان عبارت از تصدیق بجنان است و اقرار [illegible] ایمان نیست [illegible] اجرای احکام مسلمانان است [illegible] ایمان عبارت از التصدیق بجنان و اقرار بلسان [illegible] اقرار [illegible] سؤال [illegible] اقرار [illegible] باتفاق کفر بود و ترک او [illegible] اسلام [illegible] کافر [illegible] باتفاق کفر [illegible] اختلاف [illegible] آید و اثر او [illegible] نماید جواب [illegible] اختلاف [illegible] کفر [illegible] آید و فرق [illegible] کفر عارضی و اصلی [illegible] نماید [illegible] اقرار رکن گویند نزدیک ایشان بغیر اقرار ایمان حاصل [illegible] اقرار [illegible] کفر اصلی باشد و بر قول [illegible] ایمان را عبارت از تصدیق دارد و اقرار [illegible] اجرای احکام [illegible] کفر [illegible] بود و کفر او کفر ارتدادی باشد و بعضی در تعریف ایمان زیاده کنند که ایمان تصدیق بجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان گویند [illegible] ایمان [illegible] اهل سنت و جماعت اعمال [illegible] کمال ایمان [illegible] ایمان کامل [illegible] امام [illegible] و صفت [illegible] امام شافعی [illegible] تصدیق و اقرار [illegible] ایمان قائل [illegible] ایمان [illegible] ایشان [illegible] علم [illegible] که ایمان [illegible] و معرفت [illegible] گویند [illegible] و معرفت [illegible] ایمان [illegible] باطل است [illegible] اعتقاد [illegible] اهل سنت و جماعت [illegible] یخادعون الله والذین آمنوا [illegible] الذین [illegible] آمنا بالله [illegible] خداع و مکر [illegible]

یعنی بدل کفر دارند و بظاهر ایمان می آرند و در ظاهر دوستی مینمایند و در باطن دشمنی می ورزند سوال خداع بمعنی فریفتن است
فریفتن کسی را بود که نداند فریفتن خدای که عالم السر والخفیات است هیچ کسی نتواند خداع با خدای چگونه بود و چه طور
ممکن بود جواب حال این منافقان و معامله ایشان که اظهار میکنند خلاف چیزی را که در دل نهان میدارند و ابطن
معامله فریبندگان کردن مینماید آنرا خداع و فریفتن بر وجه تمثیل میخوانند سوال مخادعه مفاعله بود و مفاعله آنست
که باشد و مشارکت در فعل خدع کی صحیح است با خدای و مومنان درست نیاید و صحت نمی نماید جواب
مفاعله بمعنی اصل فعل نیز آمده چنانچه در عاقبت اللص و عافاه الله تحقیق شده اینجا بدلیل قراة یخدعون که از غیر مفاعله است
هم بدلیل سیاق کلام بر قراة و ما یخدعون الا انفسهم که داخل مفاعله است بمعنی اصل فعل باشد اشکال مذکور و سوال
وارد نشود و یا آنکه حمل بر حذف مضاف کنند یعنی یخادعون رسول الله والذین آمنوا گویند و نسبت خداع با مومنان
بر مضمون اگر خدعه اگر از پیغمبران و مومنان واقع شود قبیح و شنیع نبود و ما یخدعون الا انفسهم
حال است یا معترضه است الا انفسهم استثنا مفرغ است یعنی الیست و بمعنی فریبند ایشان بمکر نفسهای خویش را یعنی زیان
این خداع هم ایشان را میشود و مضرت فریفتن و وبال فریب دادن بسوی ذات ایشان باز میگردد و این قصر قلب است
چه ایشان در اعتقاد خویش خداع بانفس خویش نداشتند و خداع با مومنان می پنداشتند از جهت اعتقاد ایشان
بر وجه قلب گفت که ایشان با خویش میکنند و هم زیان خویش میرسد بدین خداع هم ایشان را زیان شود و مومنان
را هیچ مضرت نشود و ما یشعرون و نمی دانند عطف است بر جمله سابقه یا حال است و ذکر او متضمن است مر معنی دیگر را
که نادانستن جبلی است و کلی یا بحیل عار [illegible] آنست و ایشان را نمی باید که سوی مضرت خویش می شتابند بحیثیتی نمیدانند
که خداع ایشان ایشان را در زیان می افکند خداع ایشان مومنان را در دنیا و آخرت هیچ زیان نکند فی قلوبهم
مرض این جمله مبینه است مر جمله که بالا رفته یا موکد است مر کلام گذشته یعنی آنست در دلهای ایشان بیماری که آن است
و عارضه طبیعت نفاق و تباهی است این امور را مرض خوانده اند چه شبیه مرض دارند و آثار مرض پیدا می آرند چه هر
از ایشان سبب هلاک معنویست چنانچه مرض سبب هلاک صوریست و از جهت آنکه این امور در ایشان ثابت است و هم
است متجدد نیست تعبیر بجمله اسمیه کرد و جمله فعلیه که دلالت بر حدوث کند نیاورد فزادهم الله مرضا
این جمله عطف است بر جمله فی قلوبهم مرض یعنی انست پس بیفزود خدای ایشان را بیماری نفاق و عارضه خلاف و شقاق
و تلبیس و دروغگوئی و مکر و حیله جوئی تا ایشان را عقوبت افزاید و عذاب درک اسفل سوی نماید و این معنی در ایشان
متجدد و مستمر است از آن جهت تعبیر بصیغه حدوث کرد جمله فزادهم الله مرضا که معطوف بر پیوست فعلیه آورد و لهم عذاب
الیم بما کانوا یکذبون یکذبون بر صیغه مضارع معروف از باب ضرب و از باب تفعیل خوانند و معنی بر
حسب اختلاف قراة مختلف داشت این جمله معترضه است برای بیان عذاب منافقان و عقوبت ایشان جار و مجرور متعلق است

۵ این وجه معنی نزدیک است آنکه به قطع [illegible] ای منعکس [illegible] ۱۲

نظر فیه مستقر لهم ای لهم یا مفعول لهم عذاب الیم یعنی دردناک است یا مصدر است [illegible] بما کانوا یکذبون [illegible] کاذبین [illegible] تکذیبهم
معنی آنکه مر ایشان را عذاب دردناک [illegible] دست گردانیده چنانچه [illegible] و زوال نپذیرد
بسبب بودن ایشان تکذیب کنندگان [illegible] دروغگویان [illegible] میگویند و ایمان آوردیم و آنها با [illegible]
بگفتند و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون لا تفسدوا مقوله
قیل است فی الارض متعلق است به لا تفسدوا قالوا جواب شرط است انما نحن مصلحون مقول قالوا است این جمله شرطیه عطف
است بر یکذبون که خبر کانوا واقع شده یا عطف است بر جمله [illegible] یقول آمنا [illegible] معنی آنکه چون
گفته شود مر ایشان را فساد مکنید در زمین [illegible] اسرار مسلمانان [illegible] رسانیدن [illegible] کافران
با اظهار کفر و اظهار اسلام [illegible] دشمنی [illegible] پیغمبر علیه السلام [illegible] فتنه و فساد و کوشیدن در
امور مسلمانان بفساد بگویند [illegible] جز این نیست که ما [illegible] مسلمان شدن با مسلمانان
صلح کرده ایم [illegible] با ایشان [illegible] اصلاح [illegible] مسلمانان [illegible] اصلاح کار اهل ایمان است
و ما مصلح در کار خویش [illegible] اسلام گفته ایم مسلمان [illegible] اصلاح در کار
خود هست و کوشش در نفع خویش [illegible] قصر قلب است
برای [illegible] مسلمانان [illegible] ایشان [illegible] الا انهم هم المفسدون
الا حرف تنبیه [illegible] مقالت ایشان [illegible] مسلمان [illegible] ایشان را
این جمله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولکن لا یشعرون [illegible]
کلام مذکور [illegible]
فساد [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس
قالوا انؤمن کما آمن السفهاء [illegible] قالوا [illegible]
استفهام برای انکار است کما آمن السفهاء [illegible]
السفهاء [illegible]
آمن السفهاء [illegible]

یعنی اینست چون گفته شود مر منافقان را که چنانچه مردمان ایمان آورده‌اند ایمان آرید یعنی ایمان دل بر خلوص اخلاص
و صدق تصدیق کار بندید قالوا انؤمن گویند آیا ایمان آریم چنانچه ایمان آورده‌اند نادانان یا بگرویم چنانچه گرویده‌اند السفهاء بیخردان مراد از ناس در کما
آمن الناس جماعت مسلمانانند و صحابه کرام از انصار و مهاجران اند و بعضی از ناس جماعتی که از یهود است مسلمان شده بودند
چون عبد الله بن سلام و امثال او مراد دارند و تشبیه ایمان کسانیکه از زمره ایشان ایمان آورده اند پندارند کافران از
نادانی خویش این چنین دانایان را نادان خوانند و از سفه و بیخردی خود این چنین عاقلان را سفها دانند و مسلمانان را از
بوستان تفسیر نقل کرده‌اند و تعبیر بعض کافران ایشان را تا سی بیرون آورند و در دولت جابلیم در آوردند روایت کرده‌اند
که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم ابن مسعود و حاطب را رضی الله تعالی عنهما برای تبلیغ رسالت به نجاشی ملک حبشه فرستاد
و ایشان را در راه با کاروان شام ملاقات اتفاق افتاد میان ایشان اهل کتاب بودند عبد الله بن سلام با ایشان
بود و عبد الله بن مسعود آیه یا ایها الذین اوتوا الکتاب الآیه که در وعید اهل کتاب است بر ایشان خواند و عبد الله بن سلام در اسلام
رغبت کرد همه از آنجا در مدینه آمدند در مجلس مقدس پیغمبر آمد و از روی تحقیق دین اسلام گرفت و پیغمبر علیه السلام ایمان آورد
و اخلاص ورزید و خلوص اخلاص صحیح گردید عبد الله چون به اسلام مشرف شد روزی بحضور پیغمبر آمد از خلوص اخلاص پیش پیغمبر علیه السلام بازنمود
که قوم یهود بمن بسیار اعتقاد دارند و تعظیم من بوجهی بجای آرند اگر ایشان را طلب شود و اسلام من بینند امید دارم که متابعت
و موافقت من کنند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم عبد الله بن سلام را در حجره پنهان کرد و ایشان را در مجلس حاضر آورد
گفت عبد الله بن سلام در میان شما چگونه است و در شأن او چه اعتقاد دارید ایشان گفتند بزرگ ماست و از اخیار ما عظیمه
علامت توریت که بر موسی علیه السلام فرستاده شده است در قوم خویش اعلم علماست زبان بمدح او گشادند و دل
پیشوای ما و سید ماست همه بنوع مدح او کردند پس گفته شد ایشان را آورده پیغمبر علیه السلام فرمود اگر او اسلام آرد شما
مسلمان شوید و در راه متابعت او درآیید ایشان گفتند او مسلمان نشود و در این راه هرگز نرود و چند بار پیغمبر علیه السلام
این سخن را تکرار فرمود ایشان را همین جواب بود جوابی دیگر نبود چون قصه به عبد الله بن سلام انجامید از حجره بیرون آمد و
گفت یا اعداء الله قبل الله علیکم کذا و کذا چند دعا بکرد و ذکر نعت پیغمبر علیه السلام که در توریت مکتوب بود در میان
آورد ایشان گفتند ای ابن سلام با این سازد و ساز که خود را ستودی لائق ثنائی که ترا گفتیم نبودی در غیبت
تو تکلم کردیم و ذکر ثنای تو بر زبان براندیم این کلمات گفتند و عبد الله بن سلام را سفیه خواندند و دست از دامن او باز
گشتند و این آیه در شأن ایشان وارد گشت و این لطیفه در حق ایشان بود و چیست حال آنکه چون مسلمانان با دشمنان
دشمنی بیش نمایند بغایت متعلق و متکبرند در عداوت مومنان از کافران دیگر بیشترند قال الله تعالی لتجدن اشد الناس
عداوة للذین آمنوا الیهود [illegible] لا امن لی الیهود [illegible] انهم کما آمن
الناس [illegible]

باشد **سوال** منافقان کفر را پنهان میداشتند و خود را بر اظهار آن نمی گماشتند و انؤمن کما آمن السفهاء جهر
کفر بود و آن منافی نفاق باشد **جواب** تواند بود که قول مذکور یعنی انؤمن کما آمن السفهاء در دل باشد ای قالوا
فی قلوبهم خدای تعالی که عالم السر والخفیات است و یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور است از قول دل ایشان خبر میکند
یا این قول منافی نفاق نبود و تواند بود که گویندگان انؤمن کما آمن السفهاء با مؤمنان مسلمانان همراز نبودند که با ایشان
صحبت می نمودند و صاحب سر بودند [illegible] نفاق خویش از ایشان نپوشیدند و در ستر [illegible] ایشان
نکوشیدند همچو عبد الله بن ابی بن سلول که منافق مجلس بود و با یاران خویش هم صحبت [illegible]
و او نفاق خویش از رفقا نپوشید [illegible] و تواند بود که ایشان این گفتار یعنی انؤمن کما آمن السفهاء
میان خویش بود نه پیش مسلمانان تا منافی نفاق نباشد الا انهم هم السفهاء ولکن لا یعلمون ○
الا حرف تنبیه است [illegible] ضمیر فصل است چنانچه [illegible] ذکر آن بالا رفته [illegible] تخصیص مبتدا بخبر و افراد
او بدان است و تاکید جمله از جهت انکار منکر است و لکن لا یعلمون استدراک است یعنی آگاه باشید
ایشان هم ایشانند سفیهان و بیخردان نه آنان [illegible] مسلمانان [illegible] ایشان بخردان و دانایان اند سفها
می خوانند مسلمانان که بمقتضی عقل [illegible] اسلام گرفتند [illegible] و از بلای کفر و نفاق رستند
همچنین دانایان سفها [illegible] باشند که ایشان را سفها خوانند **سوال** در آیه سابق لا یشعرون
کرد و این جا لا یعلمون آورد پس فرق چیست و این تفرقه بهر چه مبنی است **جواب** شعور علم حسی است که از
جهت حواس خمسه [illegible] و مفسد بودن [illegible] ایشان از گفتار و کردار [illegible] محسوس بود برای آن
اطلاق شعور [illegible] لا یشعرون استعمال کرد و در بیان سفها بودن ایشان [illegible] الا انهم هم السفهاء
امریست عقلی [illegible] محسوس نیست لا یعلمون آورد و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا
الی شیاطینهم قالوا انا معکم هر دو جمله شرطیه [illegible] معطوف اند [illegible]
داخل اند **سوال** مؤمنان [illegible] منافقان را [illegible] **جواب** آنکه
تاکید اخبار در صورت انکار [illegible] واجب است که اخبار [illegible] اعلام [illegible] اهتمام بود
اخبار [illegible] و تاکید [illegible] مشاهده کافران [illegible] منافقان با
امارت آن بود که [illegible] انا معکم [illegible] ایشان [illegible] منکران [illegible] باشد
[illegible] و چون [illegible] منافقان [illegible] ایمان [illegible] اسلام [illegible]
صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] و چون [illegible] خویش [illegible] خلوت کنند با ایشان
دمساز [illegible] ایشان

ایشان راز میگویند و خوشنودی ایشان میجویند از جهت سبب بودن ایشان برای اغوا و اضلال شیاطین مانند
بر وجه استعارت ایشان را شیاطین خوانند انّما نحن مستهزءون ⭘ این جمله مقرر است مر جمله انّا معکم
یا مستانفه است چنانچه گویی چون ایشان انّا معکم گفتند کافران سؤال ما تصنعون فی صحبتهم ایراد کردند ایشان بر وجه
استیناف در جواب کافران انّما نحن مستهزءون آوردند و انّما برای قصر است چون ایشان بر صورت ایمان می بودند کفار
معتقد ثبوت ایمان ایشان بودند ایشان قصر خویش بر صفت استهزا بر مؤمنان کردند و نفی ایمان از خویش پیش آوردند
و این جمله را باعتبار تاکید یا استیناف منفصل کرد بغیر حرف عطف آورد معنی اینست ایم ما که استهزا کنند و ایشان را
در سخره افگنده یعنی بالتصدیق بر وجه سخره داریم و تعظیم ایشان بر سبیل استهزا بجا می آریم الله یستهزئ بهم
این جمله مستانفه بود جواب ما ذا یفعل الله بهم باشد یعنی اینست خدا سزای استهزای ایشان بسبب کفر و نفاق
ایشان پیش خواهد آورد و درین کلام صنعت مشاکلت است یعنی جزای استهزا را بلفظ استهزا ذکر کرد و گفت بلفظ یستهزئ بهم
آورد از جهت آنکه در صحبت مستهزءون آمده چنانچه در جزاء سیئة سیئة ای عقوبة و کما تدین تدان ای کما تفعل تجازی
تحقیق شده و تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی مفید است مر فائده تقوی و بیان است مر این که جزای استهزا البته خواهد بود
و الی الروی خواهد شد و ایراد فعل مضارع در جمله اسمیه که دال است بر ثبوت مفید استمرار حدوث بود و این ابلغ است
از جمله فعلیه و از جمله اسمیه که خبر او اسم باشد ویمدّهم فی طغیانهم یعمهون ⭘ عطف است بر یستهزئ بهم
یعمهون حالست از مفعول یمدهم یعنی اینست و میفزاید خدای ایشان را در طغیان ایشان یعنی در غلو کردن کفر و
تجاوز از حد در عصیان درین حال که حیران باشند ایشان و سرگردان و بعضی یمدهم یعنی یمهلهم گویند یعنی مهلت میدهد و بر دارد
ایشان را در طغیان و عصیان و آن در آید در جواب اصلح که معتزله بدان قائل اند صریح است و رد استحقاق ایشان
بر طغیان که در وی ایشان را هیچ منفعت نیست تصریح است اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی
اولا اسم اشارت است و کاف برای خطاب است خطاب پیغمبر است علیه السلام و یا مخاطب غیر معین است جمله مذکوره
متضمن است برای مذمت منافقان و شناعت کار ایشان یعنی اینست ایشان ای محمد یا ای مخاطب غیر معین
آنکسانند که خریده اند یعنی بدل کرده اند بهدی گمراهی و بصلاح تباهی یعنی هدی و صلاح دادند گمراهی و تباهی ستادند
اشترا استعمل شده در استبدال بر وجه استعارت و این استعارت مرشحه است که از لوازم مستعار منه یعنی ذکر ربح و تجارت
فما ربحت تجارتهم عطف است بر اشتروا و این اسناد مجازیست چه سود کننده تاجر بود و تجارت سبب
سود است سود کننده نباشد ای فما ربحوا فی تجارتهم یعنی اینست پس سود نکرد مر بدل کنندگان مذکور معامله خود
مسطور یعنی ایشان در تجارت خویش سود نکردند و درین کار بهره مند نگشتند وما کانوا مهتدین ⭘
این جمله تذییل است یعنی اینست و نبودند ایشان مهتدی در حال خریده بودند در تجارت استدلال عاجز و بیکار شدند

سود مند شدن نتوانست طبیعت ایشان طبیعت کلاه کافری بود لاجرم ایشان ضلالت فکر ایشان روی نشود
مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا ۚ این جمله مقرر است غرض جمله سابقه که مردود شود
برای مذمت منافقان و نکوهش ایشان هم ازین حیثیت فصل کرده حرف عطف نیاورد والذی استوقد بمعنی
الذین استوقدوا است و لفظ الذی صالح است برای مفرد و جمع هیچ لفظ من افراد ضمیر استوقد و ضمیر ما حوله باعتبار
افراد لفظ الذی است و جمع کردن ضمیر فی ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون بمعنی آنیست حال این
منافقان هیچو حال آنکسانیست که آتش را افروختند و در افروختن آتش روشنائی راه خویش جستند فَلَمَّا أَضَاءَتْ
مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ لما ظرف است مر ذهب الله بنورهم جمله ذهب الله بنورهم با متعلق
خویش عطف است بر استوقد نارا بمعنی آنیست پس هرگاه که آتش در گرفت آنچه گرد و برگرد بود از امکنه و اشجار
و اشیا را روشن کرد ایشان را بروشنائی و بمعرض شهد آورد خدای نور ایشان را برد و بجای تاریکی سپرد اضافت
نور که در حقیقت مضاف سوی نار باشد بسوی ایشان بادنی ملابست بود یا باعتبار آنکه نور آتش بالای ایشان بود
با فروختن ایشان روی نمود چنانچه یکی از [illegible] چوب دیگری را [illegible] گوید [illegible] نسبت بجانب
مخاطبست گوید و این جمله جواب لما است و ضمیر بنورهم عاید بسوی فروزندگان آتش است و تواند بود جواب لما محذوف
باشد بتقدیر فلما اضاءت ما حوله خفت و تحیرت بود یعنی هرگاه که روشن کرد آتش چیزها را که گرد برگرد ایشان بود سبب
روشنائی در چشم مردان ظاهر شود آتش فرو مرده کشته گشت کار ایشان بدشواری پیوست ایشان در تاریکی افتادند
و متحیر ماندند برین تقدیر جمله ذهب الله بنورهم معلله تشبیه مذکور شود و ضمیر بنورهم عاید بمنافقان بود و ترکهم
فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ۝ لا یبصرون حال است از مفعول ترکهم یا صفت است مر ظلمات را بحذف رابطه ای
لا یبصرون فیها جمله و ترکهم عطف است بر ذهب الله بمعنی آنیست و گذاشت ایشان را در تاریکیها در بن حال که هیچ
چیزها را نبینند یا در ظلماتی که بسبب آن هیچ چیز را دیدن نمی توانند و ترک مفعول لا یبصرون برای تعمیم و درین تشبیه تشبیه
حال منافقان است بحال آتش افروزندگان است که در شب تاریک گرد برگرد خویش را روشن کنند و خود را
در روشنائی افگنند باز ناگاه آتش فرو میرد و مقام تاریکی پذیرد وجه تشبیه پیدا آمدن و نا پیدا شدن روشنائی
بود و میان منافقان و میان افروزندگان آتش که روشنائی آتش پس فرو میرد اشتراک دارد که در ایشان روشنائی
اسلام پیدا آید و ظلمت کفر و نفاق ناپید شود صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ این هر سه لفظ اخبار مبتدای محذوف
آمده بتقدیر هم صم بکم عمی شده و این جمله معترضه است میان معطوف و معطوف الیه برای مذمت منافقان و نکوهش حال
ایشان و این از باب تشبیه بوده باشد چه ذکر طرفین تشبیه بر وجه حمل لفظی یا تقدیری مانع استعاره بود بمعنی آنست
ایشان کر اند گنگ اند کوراند فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ۝ فا سببیت است بمعنی از ان سبب بودن ایشان

کران و گنگان و کوران است سبب برای اینکه ایشان از ضلال و گمراهی سوی راه راست باز نگردند چه کر اند گفتار باز
گرداننده نشنوند و گنگ اند که سخن از راه نپرسند کور اند که راه را نبینند ندانند که این راه مقصد نیست تا باز گردند و بهلکه
پیوندند اَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاۗءِ عطف است بر کمثل الذی استوقد نارا و مضاف محذوف است ای کمثل
ذوی صیب و صیب صفت ابر است یا صفت مطر است اگر صفت ابر بود ابر سیاه تو بر تو بارنده مراد باشد ظلمات
یا ظلمت شب شود و اگر صیب صفت مطر دارند ظلمت ابر و ظلمت شب و ظلمت تتابع مطر ظلمات سپید [illegible]
از جهت مجاورت ابر بود و برق و رعد نیز مجاز باشد یا بر وجه حذف مضاف تقدیر فی زمانه [illegible]
و رعد و برق باشد و تنکیر صیب برای نوعیت او و صیب هائل مراد باشد و بدانکه اگر از صیب مطر و از سما سحاب مراد
شود و فائده من السماء تاکید بود برای دفع احتمال باران مخصوص باشد چنانچه [illegible] در [illegible]
برای دفع احتمال خواب غفلت تاکید کنند چنانکه ولا طائر یطیر بجناحیه برای دفع احتمال طیران است [illegible]
اگر از صیب سحاب صیب مراد باشد من السماء [illegible] صیب باشد جواب [illegible] گمان کسی بود که آب ابر از دریا دارد چنانکه
کشاف به آوردن ابر آب از آسمان تصریح کرده آوردن آب از دریا غیر منع آورده سوال او در کلام عرب
برای شکست و در اخبار باری تعالی شک روا نیست ابر او کلمه او درین محل بکدام معنی است جواب ائمه تفسیر کلمه
او را درین محل معنی واو داشته اند و برای افادت [illegible] در اخبار باری تعالی این شک نباید و تردد
روا نباید و این جواب [illegible] است که [illegible] خواهند [illegible] استعمال [illegible]
گویند که کلام مذکور [illegible] لیکن [illegible] اینکه هر دو تشبیه [illegible]
معنی [illegible] مثل کذا او مثل کذا [illegible] از قبیل جالس الحسن او ابن سیرین بود یعنی حال منافقان
همچو حال آتش افروزندگان است که روشنائی [illegible] تاریکی [illegible] و همچو حال کسانیست که بر ایشان باران بارد
و ایشان را در رنج و مشقت آرد فِيْهِ ظُلُمٰتٌ وَّرَعْدٌ وَّبَرْقٌ ۚ يَجْعَلُوْنَ اَصَابِعَهُمْ
فِيْٓ اٰذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ ۭ وَاللّٰهُ مُحِيْطٌۢ بِالْكٰفِرِيْنَ
جمله فیه ظلمات و رعد و برق صفت صیب است [illegible] و جمله یجعلون اصابعهم صفت است مر ظلمات و رعد و برق
را [illegible] فیه ظلمات و رعد و برق [illegible] اصابعهم [illegible] استیناف است و جواب ما [illegible] یصنعون [illegible]
یجعلون و حذر الموت مفعول له است یا مفعول مطلق است مر فعل محذوف را ای یحذرون حذر الموت یا حال
است یعنی حاذرین [illegible] ای وقت حذر الموت جمله والله محیط بالکافرین معترضه است [illegible]
عالم بودن خدای بحال کافران و قادر بودن او بر هلاک ایشان یعنی [illegible] باران [illegible]
تاریکی [illegible] تاریکی ابر و تاریکی باران [illegible] رعد [illegible] برق [illegible] صفت [illegible]

بدان از هول صواعق آسمانی از جهت ترسیدن از آمدن مرگ در رفتن زندگانی انگشتان خویش میگذارند در سوراخهای گوشها بدرآوردن انگشتان می بندند تا از شنیدن آواز آن سالم باشند و هذا حال کافران میدانند و خبر دادن ایشان توانید رعد نام فرشته ایست که ابرها را میراند و خدای را تسبیح و تمجید میخوانند و بعضی گویند رعد آواز شیون ابر پاره است برق تازیانه آتشی است که فرشته بدان ابرها را میراند یا درخشیدن آتشی یا نظر است که در آن خوف زیان و ضرر است سوال در گرفتن انامل می اندازند که آنرا اصبعین سوراخ گوش بنامند اصابع چرا ذکر کرد انامل بجای اصابع چرا بنیاورد جواب انامل اصابع بر طریق مجاز انامل مراد شود و استعمال مجاز از جهت مبالغه آمده یعنی از آواز چنان ترس دارند که در گوشها تمام انگشتان برآورند يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ مستانفه است چنانکه سائلی گوید که چون سامع جمله يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ شنید باز پرسید که چون حال ابصارهم گفت و از شنان چشمهای ایشان پرسید و توان بود که حال باشد از فاعل یجعلون و یا از ضمیر الیهم بود یعنی اینست نزدیک بود که برق از درخشیدن که بیناییهای ایشان برباید و ایشان را باز الت صفت بینائی پیش آید كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ این جمله معترضه است برای بیان دشواری کار مبتلا شدگان یعنی حال دشوار ایشان یعنی اینست که هر بار که برق راه برایشان روشن کردی و بدرخشیدن روشنائی پیدا آوردی در روشنائی آن مشی میکردند و خود را ازین مهلکه گاهی چند در نجات می آوردند وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا این جمله معطوف است بر مشوا فیه یعنی اینست و چون راه برایشان بفرو ماندن برق تاریک شدی و از جهت تاریکی بصفت پوشیدگی آمدی استاده می شدند از جهت نادیدن راه و در مشی توقف میکردند قیام مذکور مقابل سیر است مقابل قعود نیست سیاق کلام دال بر همین معنی است و در تشبیه ثانی مشبه حال منافقان است مشبه به حال مبتلا شدگان باین چنین باران است که قطرات او بر بسیاری کشیده و بر حد مسطور رسیده و وجه شبه نادیدن و نادریافتن است و حرمان با وجود استعداد دریافتن آنست و در مشبه نادیدن علامات حق و نادریافتن آیات صدق بسبب تاریکی کفر و نفاق و ظلام خلاف و شقاق با وجود استعداد دریافتن و قوت اطلاع یافتن [illegible] شتابنده و بصائر دریابنده و خوف هلاک باطلاع مسلمانان بر حال ناپسندیده ایشان و در مشبه به نادیدن راه و نادریافتن منزل و چاه بسبب ظلمات شب و ابر و باران با وجود صحت ابصار و جهان استعداد ابصار برای دریافتن آن یا خوف مردن و ترس هلاک شدن و غرض در تشبیه اول بیان حال مشبه است از حیث و خسران و فقدان و حرمان و غرض در تشبیه دوم بیان مقدار حال مشبه است و ذکر فظاعت آنست و رسیدن آن بمثابه ترس زوال بینائی و خوف از رفتن جان است هم ازین جهت مفسران تشبیه ثانی را ابلغ از تشبیه اول گفته اند و در تشبیه این دو تشبیه را ارباب ترقی از ادنی بسوی اعلی داشته اند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ [illegible] عود ضمیر بسمعهم و ابصارهم بر منافقان است نه بر مبتلا شدگان بباران اولی است که ایشان مقصود اند چه شنیدنیها

که مفروض بود چنانچه چیزی که سیاه و زرد تمام است بدریا مشک که شود چراغ او بر نسبت تشبیه شود و در شان ایشان توجه تشدید
و تهدید و الحاق وعید بلا تمام باشد تشدید و الحاق و در شان منافقان است نه در حق ایشان پس این قوجه این جمله بر جمله
یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون که وعید منافقان است معطوف بود و عطف مذکور ملایم و مناسب باشد چه
دران جمله ذکر عمه یعنی کوردلی ایشان آورده درین جمله کری و کوری چشم و گوش ظاهر ذکر کرده معنی اینست ایشان را
در حالت کوری دل گذاشت و بلای کوری دل بر ایشان گماشت و اگر خدا خواستی که چنانچه بینائی باطن ایشان
برده است بینائی و شنوائی ظاهر نیز بردی و چشم و گوش ظاهر ایشان را نیز نابینائی و ناشنوائی آوردی و تواند بود
ضمیر بسمعهم و ابصارهم برافروزندگان آتش مذکور و مبتلا شدگان باران مسطور دارند و این واقعه در دنیا واقعه معلوم خدای
سپارند و این جمله معطوف بر مضمون جمله مثلهم کمثل الذی استوقد نارا تا آخر باشد و متصل و مربوط باو بود که چون
جمله مذکور برای تشبیه منافقان بایشان در گروه مذکور است و مدار تشبیه وجوه مسطوره است یکی از آن وجوه مسطور بالا بینائیست تا
نادیدن یا استعداد دیدن است و دیدن رفته اگرچه رفته و بینائی زوال نپذیرفته چه بیان کرده که منافقان
در روشنائی می بینند و نیز بیان کرده که کوران تشبیه اند کوران اند و نیز بیان کرده مبتلا شدگان بباران مذکور و ظلمات
و رعد و برق مسطور نزدیک است که برق روشنائی چشم ایشان را برباید هنوز نبوده و نیز بیان کرده در روشنائی
برق سیر میکنند و این معنی دلیل بر بقای بصر بوده بفحوای این کلام اثبات بصر ثابت گشت و معنی لم یذهب الله
ابصارهم پیوست و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم را عطف بر ذکر وجه جمله مناسب مضمون جمله سابق آورده
معنی چنین باید خدای از منافقان بصیرت برده و بصر نبرده و ایشان را به آفت کوری سپرده و اگر خواستی از افروزندگان
آتش و مبتلا شدگان باران سمع و بصر بردی و ایشان را بملای کری و کوری ظاهری و تواند بود که ضمیر بسمعهم و ابصارهم
بر ذوی صیب در تشبیه دوم که مثل منافقان بمثل ایشان مشبه است عاید بود و این جمله بر مضمون جمله کلما اضاء لهم
مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا معطوف باشد که مضمون او اینست که ایشان بینائی داشتند در روشنائی میدیدند
و در تاریکی دیدن نتوانستند و چون این جمله معطوف بر جمله مذکوره باشد از صفات ذوی صیب که مشبه است بود و هم
آنرا بیان کند که گاهی در جهان واقع شده بود و مستحق واقع نه تا بوده مفروض پندارند معنی چنین بود مثل منافقان
مثل مبتلا شدگان باران مذکور است و ظلمات و رعد و برق مسطور است که ایشان از جهت تاریکی نابینائی و نه بینند
و چون بار درخشیدن برق روشنائی حاصل شدی میدیدند و خدای بینائی ایشان بر جا بود و اگر خواستی که بصر و سمع ایشان ببردی
و ایشان را بآفت کری و کوری سپردی ان الله علی کل شیء قدیر ۲۰ این جمله تذییل
یعنی در ذیل جمله سابقه برای تاکید مذکور شده چنانچه در و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا آمده
و وجه ارتباط بیان قدرت خدای تعالی بر همه چیزی که مستلزم قادر بودن او بر ببصر ذوی منافقان است و اظهار ثنای بر عذاب

وعقاب ایشان است و نبودن او و عنا در بر عذاب ایشان مستلزم نیست بر اینکه ایشان را عذاب خواهد کرد و بر عقوبت
و نکال خواهد آورد پس این جمله ازان الله یفعل بهم ما یشاء کنایت گشته و با افادت این مضمون پیوسته و نکات
از ایشان که بالا رفته بتصریح و تشریح گذشته ملوح است بمضمون یکی عجیب ملوح سابع را در عینی یکی عقد
منزل منزل سائل کرد بدین اعتبار جمله ان الله علی کل شیء قدیر را مؤکد و مقرر آید بمعنی آنکه بدرستی
خدای بر هر چیزی تواناست سمع و بصر ایشان تواند برد و ایشان را عذاب و نکال و هم و هلاک تواند رسید و

یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوْا رَبَّكُمُ الَّذِیْ خَلَقَكُمْ وَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ ۝

بالا ذکر کتاب و مومنان که قرآن بود بطریق عنوان شرح کتاب و مومنان و ذم کافران از مجاهدان و منافقان و نهی و
بدین آیت که مصدر بیا ایها الناس و متضمن موعظت الزوعات بسبیل عموم است افتتاح سوره آمده و شان عظیم
و کار فخیم پیدا و موعظت است که از معظم مهمات و مقاصد سورت است آغاز شده و جمله لعلکم تتقون معترضه بود مذکور برای
ترجی مخاطبان و بیان فائده عبادات ایشان باشد و بعضی در صدر آیت قال مقدر داشته اند که امر ابلاغ پیغمبر علیه السلام
پندارند بمعنی اینست ای مردمان یا گویند بگوای محمد ای مردمان پروردگار خود را که آفریده است شما را و آنان را
که پیش از شما بوده اند بپرستید تا بواسطه پرستش پروردگار خود پرهیزگار شوید و متقی گردید سوال لعل برای ترجی
است و ترجی امید داشتن است و امید داشتن [illegible] شک در وقوع بود و در کلام خدای جل و علا سبحانه
و تعالی شک واقع نشود جواب در کلام عرب لعل برای تحقیق نیز آمده و توان گفت که اینجا برای تحقیق مستعمل شده
و تواند بود که اینجا لعل برای ترجی مخاطبان باشد بمعنی امید [illegible] ان [illegible] بر قول یا ایها الناس
لعلکم تتقون داخل مقول پیغمبر باشد بدین تقدیر سوال وارد نشود و همچنین اگر لعلکم [illegible] تتقوا دارند
و از باب استعارت اداة ترجی برای غرض پندارند و صاحب کشاف آورده هر آیتی که مصدر بیا ایها الناس است
مکی است و هر آیتی که مصدر بیا ایها الذین آمنوا است مدنی [illegible] گفته که این هر دو قضیه
منقوض است چه این آیت مدنی است اگرچه مصدر بیا ایها الناس آمده و یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم
نارا که در سوره تحریم مکی است اگرچه مصدر بیا ایها الذین آمنوا شده بر عقاد و صعوبت حل این اشکال رفته و بنا
سوال لا مجیب عنه گفته جواب او آنست که بعضی احکام بنظر ظاهر حال بود و باعتبار اکثر و اغلب باشد چنانچه در کل
کریم یجود و کل شجاع یصول آمده و در کل صدیق [illegible] و کل عدو [illegible] محقق شده اگر از بعضی تخلف متحقق گردد
منافی حکم بظاهر حال و مخالف اخبار باعتبار اغلب نشود پس همچنین گوییم هر آیتی که مصدر بیا ایها الناس است از ظاهر
حال او آنست که مکی باشد چه در مکه بیشتر کافر بودند و مسلمانان اندک بودند و خطاب ایشان با یا ایها الناس ملایم بود و
هر آیتی که مصدر بیا ایها الذین آمنوا باشد ظاهر حال و آنست که مدنی باشد [illegible] مسلمانان بسیار بودند و

اسلام قوت گرفته بود و در خطاب ایشان یا ایها الذین آمنوا بلا ایم می شود اگر در آیتی بقول نحاة ثابت شود بنا قصر
حکم بظاهر و مخالفة اخبار بر وجه اغلب شود سوال در کشاف خطاب یا ایها الناس بوجه التفات فرق ثلثه را او
و بمعنی بعضی ان خطاب بمشرکان مکه ابتدا شده و چون خطاب یا ایها الناس بهر سه فریق را دارند خطاب اعبدوا
بهر سه فریق چگونه سایغ میشد اریده چه مسلمانان متقی در عبادت اند طلب عبادت از ایشان تحصیل حاصل باشد
و کافران از اهل عبادت نه اند طلب عبادت از ایشان صحیح نشود جواب بر تقدیری که از یا ایها الناس هر سه فریق
مراد دارند یا خطاب بمشرکان مکه پندارند از اعبدوا ارادت کل جنس طلب کل عبادات مراد شود و امر بایمان که اصل
عبادات است متناول لفظ باشد در تحت عموم کل جنس عبادات در آید و کفار را امر بشروع چون مامورون بامر ایمان
بتقریع باشد سایغ نماید چنانچه در آیه و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و ارکعوا مع الراکعین بعد امر و آمنوا بما انزلت مصدقا
لما معکم آمده و در حق کفار امر بایمان و عبادات واقع شده و مسلمانان را امر بکل عبادات تحصیل حاصل شود
پس در یا ایها الناس اعبدوا اشکالی نباشد و توان بود که امر بعبادت در حق عابدان امر بدوام عبادت و ثبات
بران باشد و در حق غیر عابدان امر باحداث عبادت بود بدین وجه از یک لفظ ارادت دو معنی می آید و یک ملبوس را
دو لبس نشاید مگر آنکه گویند اعبدوا مختصر است از افعلوا افعل العبادة و عبادت ثابته و عبادت حادثه هر دو فعل را
عبادت گویند و وقوع کل بر همه جزئیات بارادت کل جنس جویند ارادت یک معنی بود نه بیک لفظ ارادت دو معنی
نباشد و توان بود اعبدوا بمعنی اعرفوا دارند و درین معنی ورود اشکالی نه پندارند و شک نیست که کافران را خطاب
بتوحید و معرفت آمده و بدین وجه خطاب اعبدوا در حق ایشان سایغ شده و در حق مسلمانان طلب دوام است و
خواهش مزید ثبات و اهتمام است سوال چون خطاب یا ایها الناس متناول هر سه فریق بود در حق متقیان خطاب
لعلکم تتقون تحصیل حاصل باشد و خطاب فلا تجعلوا لله اندادا و ان کنتم فی ریب وادعوا شهدائکم ملائم نبود جواب
در کلام عرب آمده است خطابی را که متعلق ببعض قوم است متوجه بسوی کل دارند یا ایها القوم افعلوا کذا و افعلوا
کذا اگرچه آن فعل مخصوص ببعضی از ان جماعت باشد بکل در حق کل سایغ پندارند چنانچه در یا ایتها العیر انکم لسارقون
تحقیق شده و در و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها آمده و بر قول بعضی مفسران که خطاب بمشرکان مکه را دارند به کلام از باب
خطاب بر وجه عموم نه پندارند هر سوال ناسزاوار است که کافران بامر عبادت داده شود و آن نیز بر وجهی که بیان کردیم
مشکل نشود الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
صفتی دیگر است مر ربکم را یا مفعول است مر تتقون را یا مفعول اعنی است یا خبر مبتدای محذوف است ای هو الذی
جعل لکم و این جمله معترضه بود متضمن نعمای دیگر باشد بمعنی النسبت بود پروردگار خود را پرستش کنید مر آفریدگار خود را
طاعت ورزید آنکه گردانید برای شما زمین را گستره و لایق نشستن و قرار کرده و گردانید آسمان را بنائی بر افراشته

بمظهر فیض انواع تعبیر کرده و از آسمان آبی یعنی از ابر بارانی فرود آورده و آنرا سبب نبات زمین کرده فَاَخْرَجَ بِهٖ
مِنَ الثَّمَرٰتِ رِزْقًا لَّكُمْ جمله عطف است بر انزل معنی آنست پس برای شما رزقی عظیم از جنس میوه ها
یا گوئید یعنی میوه ها از جهت روزی دادن بیرون آورد تا در حالتی که رزق است مر شما را پیدا کرد بر این تقدیر من برای
تبعیض باشد رزقا مفعول له بود و تواند بود که رزقا را مفعول به اخرج دارند و من در من الثمرات بیانیه پندارند جار و
مجرور حال از رزقا باشد تقدیم از جهت نکارت ذو الحال بود معنی چنین آید بیرون آورد رزقی که مر شما راست در حالت
که از جنس میوه هاست **سوال** ثمرات جمع قلت است مضمون جمع قلت از سه تا ده بود و ثمراتی که خدای بیرون آورده
بجهت بسیار است صیغه جمع قلت در افراد کثیر بچه وجه مستعمل شود **جواب** جواد کامل عطاء کثیر را بجای قلیل داند و ذکر
آن با کثرت صیغه جمع قلت آرد و عطاء کثیر او را قلیل نماید و در نظر او بخشش عظیم حقیر آید و در کشاف جواب این سوال
طریقی آورده و حل اشکال بر وجهی دیگر کرده و آن آنست که ثمرات جمع ثمره است و لفظ ثمره در استعمال معنی جماعت ثمار
دارند و او برکت ثمره بستان گفته اند و استشهاد آرند ثمرات برین وجه جمع جمع باشد و معنی جماعات ثمرات بود و برین نوع او را
مفید کثرت گویند و برین طریق افادت کثرت جویند برین وجه اشکال نبود و سوال دفع شود زیرا که ثمرات اگر جمع
ثمره که معنی جماعت ثمار است بود و لفظ ثمرات معنی جماعات ثمار باشد اگرچه دلالت بر قلت افراد نکند لیکن عدد جماعات
را در قلت افگند استعمال ثمرات در محل ثمار که جمع کثرت است ملایم مقام بیان کثرت نباشد و مقتضای مقصد بیان
کثرت نشود و در تفسیر امام زاهد لام الثمرات لام عهد داشته و معهود انواع ثمرات جنت پنداشته و روایت کرده اند چون
خدای عز و جل آدم علیه السلام را از بهشت در زمین فرستاد از انواع میوه های بهشت او را توشه داد میوه هایی که در زمین
پیدا شده از جنس آن میوه ها آمده فَلَا تَجْعَلُوْا لِلّٰهِ اَنْدَادًا فلا تجعلوا فعل مضارع است جواب امر واقع
شده با فا تقدیر ان منصوب آمده معنی آنست به پرستید خدای را و توحید او ورزید پس که مر خدای را شریکان
نگردانید یا این جمله متصل است بجمله هو الذی بر تقدیری که الذی خبر مبتدا محذوف باشد و فا فلا تجعلوا سببیه
فلا تجعلوا صیغه نهی بود معنی آن باید و آن خدای است که گردانیده است برای شما زمین را و آسمان را چنان
پس مگردانید مر خدای را شریکان و تواند بود که عطف بر اعبدوا دارند معنی چنین نهند ای مردمان بپرستید
پروردگار او را آنکه آفرید شما را و روزی داد و درهای رزق و انعام از هر سو بر شما کشاد و پس از آنکه او را بپرستید
دیگر برا در عبادت او شریک مگیرید وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ○ این جمله حال است و در تعلمون مفعول محذوف بمقام
تقدیر کنند تقدیر کلام و انتم تعلمون انه خالقکم و رازقکم و اخرج من الثمرات رزقا لکم و انه لا یلیق ان یشرک به گویند یا
منزل منزله لازم دارند و معنی و انتم تعلمون با علم پندارند معنی آنست و حال آنست که شما میدانید که او شما را
آفریده است از عدم موجود گردانیده است روزی داده است و درهای نعمت بر شما گشاده است میدانند

که غیر خدای عز و جل لایق پرستش نبود و در تحریر عبادت و سر او از طاعت بتان بنشید یا گوئید شما اهل دانشید نیک و بد را تمیز میکنید و فارق میان خیر و شر میشوید غیر خالق و رازق را چرا می‌پرستید پیش کسی که سزاوار پرستش نیست چرا سر بر زمین می‌نهید وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وان کنتم فی ریب شرط است فاتوا بسورة من مثله جزای شرط است این جمله شرطیه که جزا می و انشا است یعنی فاتوا بسورة من مثله جمله انشائیه است چه تعبیر در جمله شرطیه جزا است [illegible] [illegible] والکن امر تعجیز است [illegible] خدا است و این بیان اعجاز قرآن و حقیقت مصطفی است یعنی ای [illegible] اگر شما را آنچه فرستادیم یعنی قرآن بر بنده خویش یعنی بر محمد در شک باشید در بودن آن منزل از خدای عز و جل [illegible] است غیر [illegible] صادر از قوت بشری و اتیان کنید سورتی از مثل قرآن [illegible] و هرگز نتوانید زیرا که شک نیست مثل این کلام که در بلاغت [illegible] هیچ صفتی از اوصاف او از مقصد بلاغت مقام خالی نبود و در روی از [illegible] لفظ و معنی هیچ اعتبار [illegible] و [illegible] نباشد قال الله تعالی الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له عوجا اخبار از مغیبات است که جز خدای دیگری نتواند که علم غیب مختص بدو است جز او کسی نداند و در معنی وحی که بیان کرده با مردمی که [illegible] [illegible] بعقل راه نیابد و هر چند که در وی نگه کنی جلالت و عظمت او بیشتر پیدا آید [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] بشر نتوانند آورد و کسی کلامی بدین صفت پیدا نتواند کرد سوال پیغمبر علیه السلام را بلفظ عبدنا ذکر کرد لفظ نبینا و رسولنا نیاورد سر چیست و اختیار لفظ عبدنا بهر چه معنی است جواب یافتن شرف رسالت از خاص عبودیت است و نیل درجه نبوت از کمال خصوصیت است خواجگی را خواجگی از بندگیست بندگی کردن کمال خواجگی است معبودیت مدار کمال و مناط جلال است بیت داغ غلامیت کرد پایه خسرو بلند سیر لاپیت مشود بنده که سلطان خرید هم از جهت اظهار شرف عبودیت جای دیگر نزل علی عبده الکتاب گفت و در [illegible] [illegible] تقدیم عبودیت بر رسالت همین معنی است و این امر یعنی امر فاتوا بسورة من مثله امر تعجیز است برای اظهار عجز مردمان از آوردن بمثل سورتی از اقصر سور قرآن چون این آیت نازل گشت عجز همه بلغا از آوردن مثل او ظهور پیوست قال الله تعالی قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا سوال در قرآن بعضی آیات و حکایات از منقول دیگر السنت منقول از اخبار و اشعار و ذکر امم سلف و انست کلام دیگری که در قرآن تحکی است اگر بنا این اعتبار آنکه این کلام را با علی درجات بلاغت رسانیده و بشر را از آوردن سورتی بمثل او عاجز گردانیده از ایشان صادر نشده و چنین بطابق واقع نباشد و اگر باین اعتبار عبارت بود کلام پیغمبر باشد در حد اعجاز نبود جواب کلام دیگر [illegible] احکایان کلیه چنانچه گفته او است می آرند در معنی تغییر و تبدیل جایز نمی نهند چنانچه در استفتا از احکام طلاق و عتاق و اقرار و انکار عبارت کسی آرند با کلام کودکی چنانکه گفته است [illegible] کودکان آورند [illegible] فایق دارند و گاهی نقل معنی

میکنند معنی دیگر را بعبارت خویش می آرند و درین صورت برای این معنی عبارتی خویش بر سازند و این مفهوم معتبر ترکیبی در خور خویش سازند چنانچه دبیران فرمان پادشاهان نویسند و کاتبان گفته کسی در قلم آرند حکایات و قصص قرآنی ازین قبیل است بیان معنی کلام دیگران بعبارتی است که در خور تنزیل است و هم چنین انچه در قرآن منقول است بر لسان عباد بر وجه تلقین و تعلیم چون الحمد لله رب العالمین و ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم نیز بعبارتی لایق متکلم معتبر است و در هر سوری که مطابقت آن بلیغ را باید و شاید معتبر است چنانچه مترسلان مکتوبات برای کتابت هر کسی پردازند و آنرا لباس وافی مقصود هر کس می‌سازند سوال شکی نیست که در حقیقت قرآن کافران را شک بود و ریب در وی از دل و زبان ایشان محقق می‌شود استعمال آن که در شرط غیر مجزوم الوقوع باید انجا بچه وجه سایغ آید جواب از جهت اینکه دلایل اعجاز قرآن ریب واقع میکنند از بیخ و بن چنانچه بر می اندازند ریب ایشان را که مجزوم الوقوع است در حکم غیر مجزوم و محل استعمال آن عبارت سوال صاحب شک مدعی نیست که از وی حجت طلبند آوردن مثل قرآن از ایشان بچه وجه طلب کنند جواب شک در قرآن شک در اعجاز قرآن است و شک در اعجاز قرآن مبنی از دعوی قدرت بشر در آوردن مثل آنست پس فاتوا بسورة من مثله طلب حجت از مدعی دعوی قدرت بود و طلب حجت از شاک غیر مدعی نباشد بیت یا چنین بیهوده گوئی بتوان گفتن اگر قوتی داری بگو ور قدرتی داری بیار وَادْعُوْا شُهَدَاۤءَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝ عطف است بر امر سابق من دون الله متعلق است بقوله وادعوا و ان کنتم صادقین شرطیست مستغنی از جزا اکتفا بالمعنی و معنی اینست که بخوانید حاضران مجلس و اعوان خویش را که شما را یاری دهند و باشند در قضایا با شما گواهانند تا در شان کلام شما بمثل این کلام گواهی دهند و کلام شما را در جنب این کلام قدری و منزلتی نهند اگر هستید شما راست گو در دعوی آوردن سورتی مثل او و وجه دیگر آنست که از شهداءکم آلهه ایشان مراد دارند یعنی کلام چنین بسازند معبودان خویش را بخوانید و یاری دهنده خویش گردانید و از ایشان مدد جوئید و کلامی مثل این بیارید اگر شما راست میگوئید که ایشان در اعتقاد شما معبودانند شما را در کارها یاری دهند برین نهج ربط این جمله با جمله فلا تجعلوا لله اندادا اظهر است و تلفیق میان دو کلام خوبتر است چنانستی که امر فاتوا بسورة من مثله تعجیز مخاطبان است و ادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین تعجیز آلهه ایشان است سوال معبودان ایشان را شهدا بچه وجه گویند و این معنی ازین لفظ بچه طریق جویند جواب ایشان در شان معبودان خویش هؤلاء شفعاؤنا عند الله میگفتند و ایشان در شان خویش گواهی می جستند پس معبودان ایشان به اعتقاد ایشان شهدا باشند و در زعم ایشان سزاوار اسم شهدا شوند سوال کسی را که در چیزی شک باشد حاکم حکم شود او را بصدق و کذب نسبت نتوان کرد

بيان ان كنتم صادقين و ان كنتم في ريب ارتباط چگونه توان آورد. جواب صدق در دعوی هؤلاء شهداء
لنا عند الله يا در دعوی الوهيت و ناصريت آنکه غير خدا اند مراد بود و صدق در ريب و شک مراد نباشد زيرا چون شک
در قرآن رو کرد و پير دعوی اعجاز قرآن حجت آمد و منکران قرآن کسانيکه او را اساطير الاولين ميگفتند بطريق اولی
مردود و مطرود گشتند پس غيری که شک روا نباشد انکار آن چگونه روا بود **و فان لم تفعلوا و لن تفعلوا**

فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ ۚ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ○

جمله اعدت للكافرين حال است از النار که مفعول اتقوا افاده ميشود به تقييد بر طريق جاء کم حصرت صدورهم و جمله فاتقوا
النار التی جزای شرط است و جمله شرطيه يعنی فان لم تفعلوا با جزای معطوف است بر شرطيه اولی و پرهيز يدن از آتشی
که معد است برای کافران کنايت است از ايمان آوردن بقرآن و باز ماندن از شک و ارتياب در ان و از کفر و عناد
بدان می و ان لم تفعلوا الاتيان بسورة من مثله و ادعوا شهداءکم فآمنوا بالقرآن و استغنوا به و لا ترتابوا فيه فاتقوا
النار التی وقودها الناس و الحجارة و جمله و لن تفعلوا معترضه است ميان شرط و جزا برای تحقيق عجز ايشان در آوردن
بمثل قرآن و استعمال ان بجهت عدم جزم بشرط است بگمان مخاطبان و جزم بنفی لن در و لن تفعلوا باعتبار علم خدای
بعجز ايشان است معنی آنست که اگر اين کار نکنيد و سوره از مثل قرآن نياريد و هرگز نخواهيد کرد و اصلا
مثل آن نخواهيد آورد که خدای تعالی شما را بر آوردن مثل آن قدرت نداده و دل و زبان شما را از ان بعجز و ناتوانی
آورده پس از آتشی که هيزم آن مردمان و سنگهای اصنام يا کبريت است بپرهيزيد و ازين نوع عذاب ازين چنين عقاب
بپرهيزيد در حالت که ساخته شده است آن برای عقوبت و عذاب کافران پس عناد بگذاريد ايمان بقرآن آريد
اين از باب کنايت بود چه اتقا از نار مستلزم ايمان بقرآن باشد و انداختن سنگ در نيران اثابت است مر کافران
و انداختن کبريت از جهت آنست که او بطبيعت سريع الوقوع و بطي الخمود است و آتش او تيز تر و سوزان تر از سوزش
ديگر است و چسپنده تر است به تن زيان کار تر است بيدن نيز آتش او بوی بد دارد و بوی بد او را دوزخ عقوبت
ديگر ميدارد و بعضی گويند چون اهل دوزخ بگريند و بنالند و بعجز و زاری کنند ابری سياهی پيدا آيد و دوزخيان را
اميد باران شود پس بايد سنگهای سوزنده سنگ آسيا بباره و آتش را بيشتر و سوزنده تر تاب آرد **سوال** از ساختن
نار برای کافران لازم می آيد که آتش مخصوص بکافران بود و غير کافران بدو معذب نشوند پس لازم آيد که صاحب کبيره بی توبه
مرده چون معذب او بنار معذب آيد چنانچه معتزله ميگويند کافر باشند **جواب** ساختن مقامی برای کسی منافی
بودن ديگری نبود چنانچه قاضی بيضاوی اين را تحقيق کرده و گفته اند چنانکه ساخته برای دزدان منصب کنند و چنانچه
کسی در خانه که برای سکونت خويش ساخته مهمانی آرد يا آنکه کسی بار بيت و بدين دليل آنکه در صفت جنت اعدت
للمتقين گفته و در آمدن صبيان و مجانين و ديوانگان باتفاق همه است اگرچه ايشان متقيان نباشند مکلف بامر و نهی نگشته اند

نیز در آمدن مؤمنان گنهگار در نار که معد برای کافران بود دلیل بر کافر بودن مؤمنان گناهگار نشود و تمسک معتزله بدین آیت درست نباشد و دیگر اعدت بصیغه ماضی اینجا و در آیت وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین دلیل آمده بر اینکه بهشت و دوزخ در زمان ماضی آفریده شده است و معتزله و بعضی از جهمیه برآنند آفریده خواهند گشت در زمان مستقبل بوجود خواهند پیوست ایشان اعدت که ماضی است بمعنی مستقبل میگیرند و از قبیل ونفخ فی الصور ونادی اصحاب النار اصحاب الجنة می‌پندارند جواب ایشان آنست که ونفخ فی الصور ونادی دلیل قایم بر اینکه ماضی بمعنی مستقبل بود و اینجا دلیل قایم نیست بغیر دلیل حمل بر مجاز جائز نباشد سوال مؤمنان عاصی را نیز در آتش کنند و آتش را برای کافران پیدا آورد چون معذب باشند کافر نشوند مر مانی که همه در آتش باشند کیا شند جواب هر گاه موصوفه مقتضی اتحاد و جنسیت نیست چنانچه جائنی زید فاکرمت الجائی جائی همان زید بود و لیکن قرآن مذکور هر دو مانی که همه در آتش اند باصدق علیه ایشان یکی باشند وبشر الذین امنوا وعملوا الصلحت ان لهم جنت تجری من تحتها الانهر جمله وبشر الذین عطف است بر یا ایها الناس اعبدوا عطف انشا بر انشا با اختلاف معطوف و معطوف علیه در خطاب مانند یوسف اعرض عن هذا واستغفری لذنبک و چنانچه مر لشکر را گویند که اهبطوا و اغزاة و کن امیر علیهم واگر بعضی از یا ایها الناس قل مقدر دارند و بشر را چنانچه اختیار صاحب مفتاح است معطوف بر وی پندارند اشکالی نبود و سوالی وارد نشود و ان لهم مر بشر را متعدی بیا مفعول دوم واقع شده چه حذف حرف جر از ان و ان بسیار آمده است وبشر الذین امنوا وعملوا الصالحات بان لهم جنات تجری من تحتها الانهار بشارت خبر خوش را گویند که اثر او در بشره پیدا آید و از خوشی در بشره تازگی بتابد یعنی ای محمد بشارت ده ای محمد کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند بدین که مر ایشان راست بوستانها که روان است زیر درختان او جویها در تفسیر آورده که در بهشت چهار جوی است آب و شهد و شیر و خمر روان است هر یکی را از جویهای مذکور جدا گانه جریان است و بعضی گویند که جوی آب است ولی بحسب آرزو متبدل شود وقت آرزوی آب آب شود و وقت آرزوی شیر شیر و وقت آرزوی شهد شهد و وقت آرزوی خمر خمر گردد و بعضی گویند یک جوی است که چهار خاصیت دارد زندگانی که خاصیت آب است و پرورش که خاصیت شیر است و حلاوت که خاصیت شهد است و نشاط که خاصیت خمر است پیدا می آرد یک جوی را باعتبار تعدد خواص بلفظ جمع ذکر کرده بدین اعتبار انهار را بصیغه جمع آورده کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل ای فی الدنیا کلما رزقوا تا قالوا جمله صفتی دیگر است مر جنات را یا استئنافیه است چنانچه گفته است که سامع شعلنا فی وجوها فقیل کلما رزقوا منها من ثمرة الخ و گوینده این جمله بکنایت است از بودن ثمار جنات اشباه ثمار دنیا بعد ذکر جنات مستانفه بود جواب سوال ان ثمار تلک الجنات اشباه ثمار جنات الدنیا باشد یعنی انیست هر بار که روزی داده شوند ایشان یعنی بهشتیان از ان بهشتها از رزقی از صنفی میوه چنان گویند این آن میوه است که پیش ازین یعنی در دنیا روزی کرده شده بودیم و بیدان باسبب آنکه

و تنعم بهشتیان به میوه‌های دنیا نمونه ایست مر میوه‌های اخروی را وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا ط با وریده ببرا که
تقدیر است ضمیر عاید است برزقی که از جنس میوه است متشابها حالست ازو و جمله معترضه است متضمن تعلیل تقریر
گفتار مذکور و ماضی بمعنی مستقبل است بر طریق وَنُفِخَ فِي الصُّورِ یعنی اینست و داده شوند ایشان آن میوه ها
در حالی که متشابه یکدیگر بعضی ببعضی مانند بعضی در رنگ بلا اختلاف در مزه یا شد و بعضی گویند همه متشابه در جودت بشائبه
هیچ یکی میان ایشان ردی نباید و در تفسیر آورده حکمت در گردانیدن میوه بهشت از جنس میوه های دنیا آنست
که انسان بسوی چیزی که دیده است بیشتر از آن که او را پیشتر ندیده است الفت گیرد و طبع آدمی با جنسی که الفت دارد
انس پذیرد و دیگر آنکه چون اناری که در دنیا دیده قدر او را و دریافته و مزه او یافته در بهشت بهترین اناری بیند که تمام اهل
خانه را کفایت کند و چون سیبی که آنرا در دنیا دیده و مزه او را چشیده در بهشت بهترهای سیب بیند و یابد و از دو
در خوردن آن خاصیتی در مذاق مزه های گوناگون دریابد و چون کنار که در دنیا بقدری مخصوص مزه معهود خورده
آنرا بزرگ بقدر سبوی یابد تفاوت میان میوه های دنیا و آخرت دریابد بکمال لذت غذای که در جنت او فاخر
شده و مصفا بیند و نعمت بهشت لطیف و محسوس ل بگیرد و نیز در تفسیر آورده است که هر بار که بهشتیان میوه
برای خوردن از درخت جدا کنند پیش از آن که دست ایشان باز پس ایشان رسد میوه دیگر بجای آن محل حاصل شده
بیند وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ این جمله عطف است بر جمله
که صفت است مر جنات را یا حال است از ضمیر ظرف مستقر یعنی لهم در آن لهم جنات تجری من تحتها الانهار ابدا بر دو
و هم ضمیر فیها است و جمله وهم فیها خالدون معطوف است بر و لهم فیها ازواج مطهرة یعنی آنست مر ایشان را در جنات
زنانی یا جفتها مطهره یعنی پاک و پاکیزه در ایشان بولی و غائطی و منی و حیضی و استحاضه با آنکه آید همچنین بینی و سر و دو
و نیز چرک دهان و دوق در کام و مانند آن نباشد و نیز در ایشان حسد و بخل و غل و غش و کینه و صفتهای نستوده و غیرت و
اندوه و سایر ذمایم باطن و قبایح ظاهر که به وجهی از وجوه طبع آنرا تنگ دارد و منکر شمارد نبود و اندام ایشان چنان
صاف بود که مویهای ایشان چون رشته مروارید در جوف ارید دیده شود و اگر یکی از ایشان خنده خویش در شب
تاریک بر دو نما فرو دارد تاریکی را از تمام دنیا بردارد و اگر آب دهن خود در دریای شور اندازد همه دریا را شیرین
سازد و حور بهشتی با آن جمال و کمال در مرتبه زنان دنیا که لایق بهشت گردند نباشند و در حسن و جمال بدیشان نرسند
چه حور را حسن و جمال عطا بود و زنان دنیا را عطائی و جزائی جمع شود و ایشان یعنی بهشتیان در جنات جاوید باشند
و در نعیم عظیم همیشه باشند این آیت مبطل قول جهمیه است که گویند جنت و نار فانی بشوند و از روی نقل و عقل در رد ایشان
میروند اما نقل همین آیت و آیات دیگر که بخلود و بجاویدی جنت و اهل جنت و نار و اهل نار وارد شده و مفسر
بیان این حکم آمده و اما عقل آنکه در تفسیر آورده که القدسی یعنی که بالا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر

بعد هلاک آن سخت تر نیست عذابها است و هر حاکم و دیدان طبعی و سلطان بشری را نا تربیت همه عقابها است و در حق
اهل انعام این چنین بلا هم عقلی مستحسن بود و در حق هر دان لعبه و بیداد نیز در حق ایشان از عقد نیکوتر شمرده شود و همچنین
ایقاد این عذاب نار در حق کفار که مستحق تعذیب بیت ایشان اند و مستوجب خفیف نیست مر مدان را اجل احسان بود و اعظم امتنان
باشد در حق دشمنان خود شدید بر دو و وقوع کاری بر خلاف حکمت نزدیک عقل صورت جواز نگیرد و بدانکه در
قول باری عز و جل الذی خلقکم که در سبد که کلام مذکور است ذکر سبد و در الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء
بناء الایة ذکر معاش آمده و در فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین و بشر الذین آمنوا
وعملوا الصالحات الی قوله هم فیها خالدون معاد مذکور شده **ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما**
بعوضة فما فوقها ای نیست کرده اند چون مشرکان تمثیلات باشیاء حقیره که در قرآن
آمده چون ذباب در آیه ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه
منه و چون عنکبوت در آیه مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت شنیدند ذکر اشیای حقیره مذکوره
را مثل زدن با مور خسیسه مسطوره بنظر تحقیر دیدند گفتند بزرگان اشیای حقیره را در ذکر نیارند و از مثل زدن ما تحرز
شرم دارند الا یستحیی محمد من ذکر هذه الاشیاء الحقیرة والتمثیل بهذه الامور الخسیسة این آیت بر وجه اعتراض برای
جواب این سؤال وارد این مقال وارد گشت و دفع وهم ایشان مجهول نموده است و چون این کلام بر حکم قضیه مذکوره
مبنی بر سؤال بود تاکید او سایغ شود چون در جمله یا ایها الناس اعبدوا همه مردمان را خطاب بوجه عموم کرد و جمله
یا بنی اسرائیل اذکروا که بیشتر خواهد آمد بر طریق ذکر امثال اشیاء ایشان بود و این جمله و چند جمله دیگر بسان دو کلام
مستقل معترضه بود هر یکی برای نکته مذکور باشد و حیا در لغت حالتی بود که نزدیک وقوع کاری ناشایسته یا قصد آن
حادث شود و این صفت در خور آن نیست که صفت باری تعالی بود چه از عوارضی است که باسباب متعلق میشود و آنکه
در صفات خدای تعالی آمده و توصیف خدا بحیا و استحیا ثابت شده چنانکه در حدیث ان الله حیی کریم یستحیی من عبده
اذا رفع العبد الیه یدیه ان یردهما صفرا مذکور است و در حدیث دیگر از کلمات قدسی الشیب نوری و انا استحیی
ان احرق نوری بناری مسطور است محمول است بر ارادت ترک لازم حیا است که تجوز کرده بملزوم و ارادت لازم روا است
چنانچه از رحمن ارادت انعام و از غضب ارادت انتقام مراد میدارند و آنها هم از باب ذکر ملزوم و ارادت لازم
پندارند و استحیا مستعمل با من است و استعمال او بغیر من نیز آمده است یقال استحیی منه و استحیاه و در این کلام هر دو وجه محتمل
شده در ان یضرب که مفعول او ست اگر من تقدیر نکنند از قبیل استحیاه شود و اگر باعتبار آنکه حذف حرف جر از ان
وان اکثر است من تقدیر کنند از قبیل استحیی منه بود و مثلا مفعول اول است مر یضرب را و ما نکره مبهمه است بمعنی ای مثل کان حرفی زائده
است بجهت سایر حروف زایده برای تاکید آمده است باعتبار آنکه زیادت حروف مخرج سوی تکرار لفظ است و تکرار است

بنظیر مقید وقوع معنی در خاطر ست و بعوضه صفت مبینه یا بیان ست از مثلا یا مفعول بضرب است بمثل بعوضه یا بعوضه مفعول بضرب با فادهٔ
و مثلا حال باشد و آمده از جهت نکارت ذوالحال مقدم شده و تواند بود که هر دو مفعول یضرب باشند بتضمین معنی جعل اعنی ان
یجعل مثلا بعوضة فما فوقها و ما در فما فوقها نکره موصوفه است یعنی شیئا فوقها معطوف بر بعوضه باشد یعنی یا چیزی که فوقیت در
افادت یعنی برتری در صغر و حقارت است چه بیندیشد ضرب با در لغت بمعنی پدید آوردن و ساختن نیز هست چنانچه ضرب المثل و
ضرب الخاتم و ضرب اللبن گویند پس معنی اینست بدرستی که پدید آوردن مثل را باک ندارد و مثل شی حقیر پس مثل بچیزی در حقارت
برتر از آن بود پدید آورد و مثال مثل بعوضه یا الیق و ما شبهه و مثال مثل که فروتر از وی باشد جناح البعوض و مانند آن چنانچه کسی غالب
آمدن ضعیفی بر قوی دریافت در مثل او گفته غلب البعوض بما فی ید و یعنی پشه بر کر دست یافت چنانچه در مثل
پارسی گویند و غالب آمدن کسی را بر دشمن ضعیف تمثیل جویند از شکستن سر مگس چه آید و از بستن پای پشه چه گشاید امثال
را مثل اقوال گفته اند همیان چراغ زرین و گلین در روشنائی فرقیت نکرده اند زیرا که همه چیز چونکه باشد چه ضیا است و
از ضیا هر چه حاصل شود و چه مقصود آنها است **فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا فَیَعْلَمُوْنَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَّبِّهِمْ**
اما برای شرط است و فا بعد او تاکید حکم است و این جمله معطوف بر ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما است و الذین آمنوا
موصول با صله مرفوع المحل برابتدا است جمله فیعلمون انه الحق من ربهم خبر مبتدا است یعنی اینست خدای پدید کردن
بمثل نگذارد هر مثلی که خواهد پدید آرد پس اهل ایمان بتفصیل ان محتملند و بیان تمثیل اند اما آنانکه ایمان آورده اند
و بدین خدای تصدیق کرده اند پس میدانند بدرستی که ضرب مثل حق است ثابت و متحقق است واقع است از پروردگار
ایشان روشنائی دهنده است در طرف بیان **فَاَمَّا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا فَیَقُوْلُوْنَ مَاذَآ اَرَادَ اللّٰهُ**
بِهٰذَا مَثَلًا مثلا تمیز است از هذا که بمعنی پایم است بنون مقدر از باب چندی خاتم حدیدا ماذا اراد الله بهذا مثلا
استفهام برای تحقیر است کما یقال لمن قال غلطا و ما جوده و سخاوه جمله استفهامیه مقول یقولون است و جمله فیقولون
جزا اما است و جمله شرطیه یعنی و اما الذین کفروا معطوف بر جمله بالا است یعنی اینست و اما آنکسانی که کفر ورزیدند و بکلام
خدای نگرویدند در راه باطل پویند بر وجه تحقیر و اهانت گویند که خدای چه خواهد از مثل بدین امور حقیر و چه مراد بود و از این
اشیای خسیسه چه حاصل شود در یافتن مقصود ندانستند فهم مراد نتوانستند سلیم را معیب گویند و تقیم بهانه عیب جویند
یُضِلُّ بِهٖ کَثِیْرًا وَّیَهْدِیْ بِهٖ کَثِیْرًا این جمله تفسیر است مر سبب تفصیل سابق را که هر دو شق از
مصدر است یا یعنی سبب حصول علم مذکور در مومنان سبب نور مقال منظور از کافران امی یضل به کثیرا فیقولون
ماذا اراد الله بهذا مثلا و یهدی به کثیرا فیقولون انه الحق من ربهم یعنی اینست گمراه میسازد خدای بضرب مثل بسیار از
از کسانیکه عیب میکنند و در تحقیر و اهانت میزنند و راه راست مینماید حق جل و علا بسیار آنرا از کسانیکه مراد کلام
ربانی میشناسند و ذوق حلاوت و جلالت آن می یابند بدان منگر و بدانچه ندی میشوند شنوا ان هستند

راجاهای دیگر در قرآن صفت بقلت کرده و گمراهان را موصوف بکثرت آورده قال الله تعالی منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون و قال و قلیل من عبادی الشکور و قال و ان کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض الا الذین آمنوا و عملوا الصلحت و قلیل ما هم اینجا هر دو فریق را صفت بکثرت کرده یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا آورده اینجا خلاف آن محکی است وجه آن چیست **جواب** تواند بود جماعتی بذات خویش کثیر بود جماعتی دیگر از روی اکثر باشد و این کثیر را بنسبت اکثر قلیل دانند و متصف بصفت قلت پندارند **جواب** دیگر آنکه مهتدیان چنانچه بنصوص قرآن ناطق است قلیل اند از جهت قلت سزاوار تقلیل اند اما چون بر حکم الا ان حزب الله هم الغالبون بر گمراهان غلبه دارند قلیل ایشان بمنزله کثیر پندارند و بدین اعتبار کثیر خوانند و از جهت غلبه ایشان را متصف بکثرت دانند چنانچه گفته شعر ثقال اذا لاقوا خفاف اذا دعوا کثیر اذا شدوا و قلیل اذا عدوا و در ذکر یهدی و یضل صنعت طباق ایجاب آمده و در ذکر یضل بعد یضل طباق نفی صریح شده و چون سوق این کلام برای رد مقال کافران بود تقدیم یضل به کثیرا بر یهدی به کثیرا سائغ شود و یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا بعد فاما الذین آمنوا و اما الذین کفروا نشر بغیر ترتیب لف است و استعمال لف و نشر در کلام بر هر دو صفت است وَمَا يُضِلُّ بِهِۦٓ إِلَّا ٱلْفَٰسِقِينَ ۝ این جمله عطف است یا حال است معنی اینست و گمراه نمیکند یا حال اینست گمراه نمیکند بدین ضرب مثل مگر فاسقان را یعنی کافران را که از نور هدایت بیرون آمده اند و در ظلمت غوایت در آمده اند **سوال** فاسقان مذکور راه گم کرده اند و دل بر ضلالت در داده اند گمراه شده را چگونه در گمراهی افگند و تحصیل حاصل چه نوع کند **جواب** ظاهر مبین است که این کلام بر طریق هدی للمتقین است اعنی و ما یضل به الا الصائرین الی الفسق المشارفین له چنانچه در هدی للمتقین هدی الصائرین الی التقوی المشارفین لها گفته اند یا بر بودن از قبیل از صنعت هذه الثمرة هذا الشاب فی حال الطفولیة لا فی حال الشباب رفته اند ٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مِيثَٰقِهِۦ موصول با صله صفت است مر الفاسقین را یا منصوب است بر ذم تقدیر اعنی. معنی اینست آنکسانی که عهد خدای را بعد از استواری آن نقض میکنند و میثاق وثیق او را می شکنند و مراد از ناقضان عهد جهودانند که ایشان عهد میثاق را که با ذریت آدم بود ناقضانند و نیز عهد داشته اند چون پیغمبر آخر الزمان مبعوث شود بدو ایمان آرند و بجان او را انقیاد کنند و دل بر متابعت او گمارند چون مبعوث شد عهد نرفتند و عهد و میثاق را شکستند حب ریاست باعث گشت و بینش ایشان دنیا بر دین ترجیح نهاد پیوسته برو تکبر ورزیدند و دشمنی ورزیدند و نیز احبار ایشان عهد داشتند که کتاب را بیان کنند و مضامین او را بنویسند و بطمع دنیا صفات پیغمبر را پوشیدند و در اظهار خلاف آن کوشیدند وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ ان یوصل خبر مبتدا محذوف باشد ای هو ان یوصل و جمله مستانفه بود یا بدل اشتمال است ضمیر به را ای امر الله بان یوصل و با امر الله به ان یوصل معنی اینست از رحم نسبت ارباب کتابی که مطلوب بود و موصوف است چنانچه مجامع الاضغان کن سیار

سینه که جای جمع شدن کینه است وارند و ذکر صدف را کنایت از منو ضوف پندارند. و جمله و یقطعون عطف است بر جمله ینقضون عهد الله یعنی انیست و آنکسانی را چیزی که خدا امر کرده است بپیوستن آن قطع میکنند و قرب قرابت را در قطعیت می افگنند از قرابتیان که مسلمان شده اند نیز نپیوندند و در راه عداوت و قطعیت تیز روند و قطعیت رحم کاریست ناگزیده و عملیست ناپسندیده مخالف شریعت و مروت و منافی طبیعت و فتوت است و قاطعان رحم کنایت اند از مشرکان مکه که با پیغمبر و مهاجرانی که سوی پیغمبر علیه السلام هجرت کرده بودند قرابتی داشتند ایشان بعد مسلمان شدن ایشان دشمن پنداشتند صله رحم بریدند قطیعت ورزیدند در حدیث آمده ان الرحم شجنة من الرحمن فقال الله تعالی من وصلک وصلته و من قطعک قطعته وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ ط فی الارض متعلق یفسدون است و یفسدون عطف است بر یقطعون یعنی انیست و آنکسانی که در زمین فساد میکنند و میان مردمان رسم مفسدت و تباهی می افگنند و این کنایت است از منافقان که با مسلمانان دم موافقت میزنند و بر اسرار ایشان مطلع میشدند بر کافران میرسانیدند و آنرا سبب فتنه میگردانیدند بر این وجه کلام از باب لف و نشر بود و اگر همه صفت صفات همه کافران گویند بصفات مذکوره مذمت همه کافران باشد چنانچه نقض عهد مذکور نقض عهد روز میثاق دارند و قطع ما امر الله به ان یوصل قطع موالات دوستان پندارند و فساد در زمین یعنی ارتکاب کفر و معاصی گویند و صفاتی که در همه کافران موجود است نیز أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است الخاسرون خبر مبتدا است هم ضمیر فصل است جمله تذییل است یعنی انیست ایشان همین صفت از زیان زدگی و مفسدی دارند و خود را در استحقاق عذاب عقاب می آرند كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝ آیت واما الذین کفروا تا اولئک هم الخاسرون مذمت کافران بر وجه غیبت مذکور شده و درین آیت تقریر مذمت ایشان به وجه التفات از غیبت سوی خطاب و توجه بتوبیخ لعبد او کلامیت که بر وجه توبیخ است یعنی لا ینبغی ان تکفروا بالله و کیف حال از فاعل تکفرون آمد از جهت استحقاق صدر مقدم شده ای علی ای کیفیة تکفرون کذا فی مدارک جمله و کنتم امواتا را حال داشته و بتقدیر قد کنتم امواتا پنداشته و بر وی وارد میشود که قد برای ماضی قریب را بود و بودن ایشان در شکم مادران ماضی بعید است محل قد نشود جواب ماضی بعید را باعتباری در موضع قریب آرند و بجهتی قریب پندارند بعید نشود و محل قد شود چنانچه گویند کیف تکذب و قد قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم المؤمن لا یکذب گفتار پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم این حدیث را اگرچه ماضی بعید بود چون محفوظ و متبع است قریب شود همچنین اینجا چون ساعات حیات و ازمنه عمر متناهی میگردد و طی زمان گذشته را اگرچه دور باشد نزدیک نگرد و نیز بر وجه عطف ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون بر کنتم امواتا فاحیاکم مشکل باشد زیراکه و کنتم امواتا سبب آنکه بی قد حال بتوانند گشت و مستقبلات محض یعنی ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون معطوفات باید بود مجال نیست

نمیتوان پیوست و صاحب کشاف جمله باضمیه حال می‌پندارد و تمام قصه را بتاویل و قصتکم هذه القصة حال می‌پندارد و
بر حالت مجموع قصه نیز باعتبار اشتمال او بر مستقبلات مذکوره اشکال می‌آید زیرا که قصه که مشتمل است بر امور مستقبله ثبوت
مجموع او در حالت وجود عامل مشکل مینماید جواب آنیست این مجموع باعتبار معلومیت معنی وانتم عالمون بهذه القصة
مقارن عامل بود چه کافرانی که علم دارند و مکابره میکنند علم ایشان ثابت است و علم کسانیکه جاهل اند نظر بوضوح دلائل
در حکم ثابت باشد و اگر باعتبار ثم که معنی او عطف با تراخی است کلام بمعنی قد اخی ماتتکم و تراخی احیاره ایاکم و ترا فی
انکم ترجعون الیه دارند مستقبلات مذکوره بطریق مسطوره اول بماضی میپندارند و هر دو وجه مستقیم آید زیرا که هیچ یکی اشکال
روی نماید فاحیاکم با معطوفات خویش عطف است بر وکنتم امواتا **سؤال** در فاحیاکم استعمال فا کرده و در معطوفات
ثم آورده میان ایشان فرق چیست و تفاوت مذکور بر چه وجه مبنی است **جواب** موت در کنتم امواتا بمعنی عدم حیات
است که در پشت پدر نطفه و در شکم مادر مضغه جنین راست و عدم حیات مذکور ممتد تا وقت احیاست پس احیا
متصل برو بود محل در آمدن فا باشد و اماتت متراخی است از احیا و احیاء ثانی متراخی است از اماتت و تصییر سوی
حسابگاه خدا که مضمون ثم الیه ترجعون است متراخی است از بعث و اگر احیاء ثانی عبارت از احیا در قبر دارند آنرا
نیز بتخلل از منه که بعد از موت تا نهادن در گور بود متراخی از اماتت میپندارند یعنی اینست چگونه کفر میورزید و بخدا
نمی گروید و حال انیست که شما مردگان بیجان بودید بعدم حیات ابتدا اموات خوانند و لغیت موت عدم الحیات
عما من شأنه الحیوة دانند و این صفت در جنین پیش از حیوة متحقق است چه بیجان بودن او متحقق است پس شمارا
در رحم زنده گردانید و پس از آن بانقضاء اجل خواهد میرانید پس باز در بعث بزندگی خواهد رسانید پس بسوی حسابگاه
او باز گردانیده خواهید گشت و بجزای سزا کفر خواهید رسید یا مراد از ثم یحییکم احیا در گور بود و ثم الیه ترجعون احیاء بعث باشد
چه در گور اگرچه در اعادت روح توقف است لیکن اعادت و روی حق است و احیا برای ادراک انعام و ایلام متحقق
و از امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین نفی زیادت نمی آید و میان این آیه برین وجه و آیه مذکوره معارضه نمی نماید چه تقسیم
عدد موجب تخصیص نبود بدلیل قصه عزیر و قصه چند هزار مردم بنی اسرائیل که از ترس موت از شهر بیرون آمده بودند مرده
بعد از چندگاه بدعای پیغمبری که در ان عصر بود زنده شدند و بدلیل کسانیکه بمعجزه عیسی علیه السلام زنده گشته بودند باز
بموت پیوستند **هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا** ق این جمله تاکید توبیخ بر کفر و کفران است
چه این جمله متضمن فیض نعم و بیان کمال کرم است و ذکر کمال قدرت و تعجیب فیها است از روی تحمیل بر سپاس و
ستایش بوده مشتمل توبیخ بر کفر و کفران باشد یعنی لا ینبغی ان لا تکفروا و ابا مقدر دارند در حکم تقریر جمله کیف تکفرون بالله
پندارند چنانچه هدی للمتقین با تکریر ذلک الکتاب واقعه اند بر طریق جاء فی زید زید پنداشته اند و یدل علی هذا الوهم قوله
تعالی ء انکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین و تجعلون له اندادا ذلک رب العالمین [illegible]

من فوقها و بارک فیها و قدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین ثم استوی الی السماء و هی دخان حیث جعل مضمون هذه الآیة و هی خلق الارض و السماء یعنی التوبیخ علی الکفر و الاشراک هو مرفوع المحل خبر مبتدا است موصول با صله خبر مبتدا است جمیعا حال است از ما فی الارض که مفعول است مر خلق را یعنی اینست خدای عز و جل آنست که همه برای شما آفرید و آنچه در زمین است برای منفعت شما موجود گردانید چنانچه غذاهای خوب و بویهای مرغوب آوازهای خوش و سازهای دلکش و صورتهای زیبا و چشمهای دلربا و جز آن از حظوظ و لذات اصناف لذائذ و انواع مشتهیات و بعضی برای تحصیل آن مطالب و اعداد و استعداد این مطالب چون تیر و کمان و دام و شست مانند آن برای شکار و چوب و آهن و گاو و رسن برای زرع جو و غیره و غرس اشجار و بعضی برای دفع مضار و حصول آرام و قرار چون مسکن و ماوی از جهت دفع گرما و سرما و سامان گرفتن و از پریشانی امان یافتن و چون دوا از جهت دفع داء و سامان یافتن از پریشانی و تحصیل شفا و بعضی از جهت عبرت و حصول عبرت چون موت و سقم و مشقت و الم اما آنچه تعرض بدان غیر مشروع است و نفع گرفتن بدان ممنوع است باعتبار آنست که متعلق حق غیر شده و بجهت از اسباب ملک کسبی گشته یا شرع از انتفاع بدان باز داشته و منفعت آنرا مضر ساخته چون در حق همه مسلمانان خمر و خنزیر و در حق مردان زر و حریر و همچنین الولوع فی بالی و اصناف ناشناسائی و عطالت و بیکاری و جرأت و بدکرداری و بعضی از جهت تحصیل کمالات چون مشاعر ظاهر و باطن و سایر استعدادات و بعضی از جهت ابتلاء عبد بتقصیر در کار چون نسیان و خطا و سائر اعذار و درین آیه رد قول اباحتیان است که برای اباحت همه چیزها تمسک بدین آیه کنند خود را در احلال محرمات افگنند و مذهب ایشان باطل است بدلائل قطعیه سمعیه و براهین یقینیه عقلیه را که موجبات تحریم محرمات اند معارض و مقابل است ثُمَّ اسْتَوَىٰٓ إِلَى السَّمَآءِ اصل قولهم استوی الیه یقصده قصدا مستویا کالسهم المرسل الی الغرض و این معنی در شان خدا ناشایسته است مذهب سلف در آن آنست که بر حقیقت آنچه مراد خداست اعتقاد کنیم و در طلب علم او مشغول نشویم و جماعت مشغول بتاویل شوند و مقرر است استوی بآسمان یعنی ارادت آفریدن آن دارند و بتاویل ثم اراد خلق السماء بنا ارند یعنی چنین تاویل کنند او آنست که آفرید برای شما آنچه در زمین است و در آن همه منفعت شماست پس از آن بارادت او متعلق گشت تعلقی راست و درست که آسمانها را بیافرینید که بقدرت کامله و ارادت شامله بایجاد و اختراع بگرایند فَسَوّٰىهُنَّ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ ط ای خلقهن خلقا مستویا سما اسم جنس است ضمیر هن عاید سوی افراد جنس سمات است سبع سموات مفعول دوم است مر فسواهن را بتضمین جعل ای فسواهن و جعلهن سبع سموات یا حال است از هن ای خلقهن حال کونها سبع سموات یا حال است که جمله فسواهن عطف است بر استوی یعنی اینست که راست کرد آسمانها را هفت آسمان یعنی آفرید ایشان را راست و درست فی فتور و شقوق و تیار راستی و همواری و بلندی و جز آن در تفسیر آورده خدای عز و جل آسمانها را بر طرق

قبها کرده هر هفت آسمان را بطریق قبها آفرید و هر یکی را مظهر عجایب گردانیده و در هر آسمانی فرشتگان را داشته
در همه آسمانها سوفیح قدمی از عبادت فرشتگان خالی نگذاشته در همه آسمانها فرشتگان در عبادت اند بعضی در رکوع
اند و بعضی در سجود تا قیامت اند و در آسمان هفتم بعضی فرشتگانند از ان وقت که ایشان آفریده اند روی بسجده دارند
و سر از سجده بر نمی دارند تا قیامت همچنان خواهند بود از خوف خدای گریه و زاری خواهند نمود از گریه ایشان هر
قطره که می افتد فرشته آفرین میشود و روز قیامت سرهای خویش از سجده بر آرند و بعجز و زاری عرضه دارند یا ملک
حق عبادتک گویند بعذر تقصیر خویش چه بندگی آلهی پروردگارا چنانچه حق عبادت تو باید ترا عبادت نکرده ایم چنانچه
تو استحقاق پرستش داری پرستش تو بجا نیاورده ایم و تقصیر آورده ایم آسمانها با این وسعت و فراخی بنسبت کرسی
فلک هشتم است همچو خیمه گاه در زمین آسمانها نیست و کرسی بنسبت عرش همچو حلقه در بیابانی است وَهُوَ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ و هو بضم ها و سکون او خوانند بضم ها باصل و سکون او باعتبار استعمال خوانند و هو مرفوع المحل ع ۳
مبتدا است علیم خبر مبتدا است بکل شیء متعلق است بالعلیم این جمله تذییل است معنی آنست که خدای عز و جل بهر چیز
داناست و بر کامل کردن موجب علم تواناست این چنین کار یعنی آفریدن آسمان و زمین جز دانای مطلق نداند و چنین
فعل جز توانا بحق نتواند سوال آیه هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی الی السماء فسوٰهن سبع سموات
صریح درین آیه که آفریدن آسمانها موخر است از خلق آنچه در زمین است و شک نیست که خلق آنچه در زمین از خلق زمین
موخر باشد پس بحکم این آیت خلق از خلق زمین موخر بود و آیه ائنکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین الی
قوله وهی دخان درین معنی چه ظاهر است که خلقت آسمان از خلقت زمین و خلقت آنچه در زمین است موخر است و آیه
والارض بعد ذلک دحیها مقتضی آنست که خلق زمین موخر از خلق آسمان است چه دحو در لغت گستردن است گستردن
زمین بغیر خلق زمین نبود و از تاخیر او تاخر خلق زمین نشاید سوال تقدم آفریدن آنچه در زمین است بر آفریدن آسمانها
منتفی متعین است آسمانها موجود بود و بعضی چیز که در زمین است از انواع حیوانات و سایر انواع موجودات گوناگون در
ربع مسکون و غیر مسکون نبود و قائل شدن بتقدیم آفریدن همه چیز که در زمین است بر خلق آسمانها مشکل است و تصریح
بلفظ جمیعا ارادت بعض را غیر محتمل است جواب تقدم خلق آنچه در زمین است محمول در هو خلق لکم ما فی الارض بود یا خلق
ما فی الارض محمول بر معنی تقدیر باشد تا ثم برای تراخی در اخبار بود نه برای تراخی در فعل بنا شد برین هر سه وجه سوال نیاید
و اشکال روی ننماید و تواند بود که درین آیت تقدیم و تاخیر باشد تقدیر کلام چنین بود هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا
فسوٰهن سبع سموات ثم استوی برین وجه الی السماء را متعلق خلق لکم ما فی الارض جمیعا دارند و الی بمعنی مع پندارند فاء
فسوٰهن برای تفسیر خلق آسمان باشد و ثم استوی بمعنی ثم استقام خلق السموات والارض بود یعنی چنین باید برای شما
ای مخاطبان آنچه در زمین است با آسمان آفریده است در وقتی هفت آسمان گردانید پس خلق زمین و آسمان راست شده

گشت و با ستقامت تمام پیوست آیت مذکوره بر ترتیب چه مثنا به بنا باشد و خلق آسمان نیز برای بندگان بود از منافع علوی چون فیض باران و تحقق حبوب و ثمرات با فتاب و لون قمر و خواص و حرارت ماهتاب و نیز جلائل خلق و غرایب صنع که بخلق آسمانها و کواکب ظهور یافته از آیات قدرت و دلائل الوهیت گشته سبب معرفت خداست و دلائل شناختن حق جل و علا کدام منفعت ازین بالاتر بود و کدام فائده ازین بهتر باشد قال الله تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم **وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً** اذ ظرف است مر اذکر محذوف را خطاب مر پیغمبر راست صلی الله تعالی علیه و سلم این جمله معترضه دیگر است برای ذکر آدم صلوات الله و سلامه علیه که ابو البشر است و اضافت رب سوی کاف خطاب برای تعظیم مضاف الیه آورده چون عظیمی را سوی چیزی مضاف آرند تعظیم مضاف الیه مراد دارند و این قول یعنی و اذ قال ربك للملائکة یا فرشتگان زمین بود و بعضی گویند یا فرشتگان آسمان و بعضی گویند با همه فرشتگان روی نمود و ملائکه که ستة قولها اینجا ثابت شده در و اذ قلنا للملائکة اسجدوا همان سه قول آمده جمله انی جاعل فی الارض خلیفة مقول است مر قال را و تاکید او از جهت آنست که فرشتگان که مخلوق از جوهر و الا ساکنان عالم بالا مجبول بر نهایت لطافت مخلوق بر طهارت و لطافت سر در طاعت داشته دل بر فرمان برداری گماشته حال ایشان علامت آنست که خاکی را در خور خلافت ندانند و خلیفه خدائی یا خلیفه خویش نخوانند ایشان را از جهت ظهور علامت انکار منزل منزله منکران کرد جمله را بر وجه اخراج کلام بر خلاف مقتضای ظاهر موکد آورده معنی آنست یاد کن ای محمد آن هنگام را که گفت پروردگار تو مر همه فرشتگان یا مر فرشتگان زمین یا مر فرشتگان آسمان بدرستی من آفریننده ام یعنی خلیفه را در زمین خواهم آفرید و بعد آفریدن او را بانواع فضیلت برخواهم گزید خلیفه فرشتگان که ساکن زمین بوده اند تا بجای ایشان باشد یا خلیفه خویش که با وامر و نواهی من عمل کند و احکام مرا بانفاذ رساند و خلیفه هم بدین دو معنی آمده و مشتمل برین دو وجه شده کسیکه در منصب کسی بجا آراید و در عمل او اقدام نماید او را خلیفه او دانند و کسیکه از جهت کسی دیگر کار کند و اوامر و نواهی او معمول گرداند او را خلیفه او خوانند آدم صلوات الله علیه را بر معنی اول خلیفه فرشتگان دارند و بر معنی دوم خلیفة الله پندارند **قَالُوْٓا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ** استفهام در اتجعل فیها برای تعجب است قالوا جمله مستانفه است چنانستی که سامع گفت ما ذا قالت الملائکة حین قال الله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفة فقیل قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها یعنی آنست فرشتگان گفتند آیا میگردانی در زمین کسانی را که فساد خواهند کرد و تباهی در زمین پیدا خواهند آورد و خونها خواهند انگیخت و خونها بنا حق خواهند ریخت و حال آنست که ما تسبیح میگوئیم ملتبس بستودن تو بصفات کمال که در خور تست میستائیم و پاکی یاد میکنیم از همه عیب و نقصان منزه میدانیم سوال ایشان آدم را چگونه دانستند و اطلاع بر علم غیب چه نوع توانستند جواب توانند بود که ایشان یا بنابر کسیکه مطلوب بود و یا با علامی از خدای عز و جل

مطلع شده باشند یا آدمیان را بر جنیان که پیش از آدمیان در زمین بودند و ازین جنس کارها از ایشان صادر شده بود قیاس کرده و حکمتی در انشای فرشتگان بارادت آفریدن نوع ایشان تنبیه ایشان بود بر ادب و تعلیم سوالی که درین قصه بیان فرموده یا از جهت اظهار صورت مشاورت مر بندگان یا استغنا خداوند تعالی والله اعلم ازان قال انی اعلم ما لا تعلمون ○ قال ایشان مقول جمله مستانفه است چنانکه سائلی گفت ماذا قال الله تعالی حین قالوا ذلک فقیل قال انی اعلم ما لا تعلمون و چون این جمله کنایه است ازان که در الخلیفة تعظیم الصفات تعجب ایشان را ملامت نیست که ایشان مضمون جمله را باعتبار معنی کنایی نمی دانسته باشند بلکه عبارت است انکار ایشان را تنزیل بمنزله منکر کرده جمله را موکده آورد و معنی آنست خدای گفت بدرستی من میدانم آنچه شما نمی دانید تعلم دارم بدانچه شما اطلاع ندارید از آنچه خواسته ام در نشان آدم و آدمیان از معالی و مراتب ایشان و مراتب علم و عمل و تقدیرات قوم از فسق و زلل و بودن دولت ایشان بمظاهر رحمت و مواقع فیض نعمت و منازل در ملک ابدی و در خور نعیم سرمدی، نظم

بیت چه دانی چه اسرار آرد گلشن همه چه دانی چه اسرار داند دلش و علم آدم الاسماء کلها

تعلیم عبارتست بخلق علم ضروری که عطف است بر قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض ای فخلق و علم روایت کرده اند چون حق تعالی خواست آدم را صلوات الله علیه بیافریند و بصفوت و خلافت برگزیند جبرئیل را فرستاد و او را فرمان داد جبرئیل بر حکم فرمان آمد تا فرمان بجا آرد از تمام روی زمین از سپید و سیاه و سرخ و زرد و طیب و خبیث و سهل و جبل یعنی نرم و سخت خاک بردارد زمین گفت اعوذ بعزة الله الذی ارسلک الی ان تاخذ منی الیوم شیئا یکون منه ما یصیبه النار خدا در زمین این معنی بعد خلق قوت ادراک و گفتار یا الهام خدای عز و جل آفریده بود جبرئیل علیه السلام از زمین چیزی نگرفت و بحضرت خدای باز گشته و قصه باز نمود و بعد ازان بامر خدا میکائیل علیه السلام آمد و هم از زمین چنانچه جبرئیل شنیده بود شنید و باز گشت در مقامی که برای مناجات معهود وارد آمد قصه باز دید بعد ازان بفرمان باری تعالی اسرافیل علیه السلام آمد زمین بروی همان گفت که بجبرئیل گفته بود و اسرافیل علیه السلام باز گشت آنچه زمین گفت بپیش خدای عز و جل باز نمود بعد ازان حق تعالی عزرائیل علیه السلام یعنی ملک الموت را فرمان داد و در زمان فرستاد زمین همانچه پیش ایشان گفته بود گفت و آنچه از ایشان جسته بود جست ملک الموت گفت اعوذ بعزة الله ان اعصیه بعزت خدا من پناه میگیرم ازینکه خلاف امر او بکنم از همه روی زمین چنانچه فرمان بود خاک برگرفت آورد و عمل خویش را بپیش خدای عز و جل عرضه داد فرمان شد برای آنکه زمین حذر نکردی و بر عجز وی رحم نیاوردی گفت سخن زمین شنیدم فهم دادم او را جواب گفتم که من مطیع فرمانم هر آینه از طاعت فرمان خدای تعالی باز نمانم فرمان شد که تو قبض ارواح از تو شاید چنانچه باید بسزد روی نماید بعده خاک مذکور را چهل سال ظاهر کرده داشته بچهل صباح طینت پاک ساختند چهل سال صلصال یعنی گلش خشک شده چون سفال کوزه گر آن گشت بعد ازان بنیاد گل مذکور بصورت آدم کشیده الا آنکه قالب آدم معمول گشت

بود از آنکه قالب آدم مصور ساختند چهل سال میان مکه و طایف داشتند فرشتگان خوبی او میدیدند از زیبایی او
تعجب میکردند ابلیس علیه اللعنة آمدی عیب جویی کردی و گفتی جسدی مجوف است پس پر گردن نه نشستند و تهیی بر زمین
افتد و بعد پر کردن کاهلی نماید ازین جسد بدین صفت کاری نیاید اما در سینه او جانب چپ حجره الیسته نمیدانم
که در وی چه چیز نهان است میدانم مقام لطیفه ربانی همان است چون روح نزدیک قالب مصور رسید مقام تنگ و تاریک
دید نخواست که در آید و خواست که از وی بر آمدن ابا نماید او را بر در آمدن آوردند و در قالب مکره در آوردند آدم
زنده گشت و نعمت حیوة پیوست عطسه زد بالهام خدای الحمد لله بر زبان او آمد و بدولت شکر نعمت رسید
از خدای تعالی جواب یرحمک الله شنید گفته اند یرحمکم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم خوبی که در جنس انس آمده
بر صد جزو مقسوم شد نود و نه جزو آدم را بود و یک جزو همه عالم را ارزانی نمود آن یک جزو صد جزو گشت نود و نه جزو یوسف
پیوست و یک جزو نصیب باقی بنی آدم آمد و میان همه بمقادیر مختلف مقسوم شد فتبارک الله احسن الخالقین و
سبحان الله رب العالمین معنی آنست حق سبحانه تعالی آدم را بدین صفت آفرید و اسماء همه اشیا تعلیم کرد و
معلوم او گردانید که این ارض است و آن سما این نار است و آن هوا این طبق است و آن تراب این آب است
و آن حباب این نبات است و این نخل و این جماد است و این حیوان این فرس است و این انسان این
دل است و آن جان این گل است و آن خار این سور است و آن مار فی الجمله اسماء همه چیز از املاک و افلاک
تا نمل و ذره معلوم او ل است و تعلیم او پیوست ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَٰئِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي
بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ○ هم عاید است بر مسمیات اسما که مذکور نشد بدلالت ذکر اسما دلیل
انبئونی باسماء هولاء سوال ضمیر هم عاید بر عقلا بود و مسمیات اسما که مشتمل بر عقلا و غیر عقلاست چگونه عاید
شود جواب عقلا را بر غیر عقلا تغلیب کردند بضمیری که مخصوص بعقلاست و جمله ثم عرضهم عطف است بر و علم آدم
الاسماء کلها ایراد ثم دلالت میکند بر یافتن مهلت تانی و تدبر و در یافتن مهلت تامل و تذکر انبئونی امر تعجیز است
نه امر تکلیف و جمله انبئونی مقول قال است و جمله قال عطف است بر عرضهم و چون این قول متصل عرض مسمیات واقع
بود عطف او بفا سایغ شود و ان کنتم صادقین شرطی است مستغنی از جزا اکتفا بما سبق معنی آنست پس تر از تعلیم اسمای
مذکوره مسمیات را بر ملائکه عرض کرد و هر یک را پیش ایشان حاضر آورد پس گفت ای فرشتگان خبر کنید مرا
از اسمای این مسمیات و از نامهای این موجودات که این چیز را بکدام اسم دانند و آنرا بکدام نام خوانند اگر هستید شما در
دعوی فضل بر آدم صادق و هست دعوی شما و این را استدلال سوال صدق ایشان در دعوی فضل خویش بر آدم
ممتنع است احتمال صدق ندارد چه قبل او باشد انکه مخصوص بعدم خیریت است چگونه آرد جواب تواند بود که ان کنتم
صادقین فی زعمکم مراد باشد ممتنع الوجود نبود سوال صدق ایشان در زعم ایشان حق است چه خبر قطعی محقق است

و تجزم بعدم الوقوع محل اذا بود مدخل آن نباشد جواب آنهمچنین است صدق ایشان در زعم ایشان متحقق بیقین است
لیکن چون مقام صدق این دعوی را از بیخ بر میکند و تحقق زعم مذکور را در حیز انتفا می افگند جزم وقوع بعدم جزم سوست
بر طریق افنضرب عنکم الذکر صفحا ان کنتم قوما مسرفین محل استعمال آن گذشت قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا
مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ○ قالوا جمله مستانفه است در جواب ما ذا قالوا حین
قیل لهم انبئونی باسماء هؤلاء سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا مقول قالوا است و علم بمعنی معلوم است و ما موصوله است و
عائد محذوف است ای لا معلوم لنا الا الذی علمتناه سوال مقصود این مقال بیان عجز خود است و این مضمون
جمله لا علم لنا الا ما علمتنا است گفتن سبحانک در صدر کلام از بهر چیست و برای چه است جواب ذکر سبحانک
برای تنزیه است چنانچه جمله ندائیه در یا آدم انبئهم باسمائهم برای تنبیه است بر طریق مقدمه مقال چون ان پیش از کلام و
ثنا پیش از سوال و این از باب اطناب بزیادت جمله باعتبار نکته است چنانچه در الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد
ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا معلوم شد ذکر یؤمنون به که ذکر شد فرشتگان است باعتبار ذکر اظهار
شرف ایمان است و گرنه بایمان حمله عرش همه عالم دارند بغیر اعتبار این نکته ذکر او را مفید نبود و جمله انک انت العلیم
الحکیم تذییل است تاکید او را جهت ابراز مدح بر وجه کمالیت باشد و بر انکار [illegible] انیست فرشتگان گفتند
بپاکی یاد میکنیم ترا ای پروردگار ما نیست معلومی ما را مگر چیزی که تو ما را تعلیم کرده [illegible] آن در دل ما [illegible]
آورده بدرستی تو علیمی همه چیز را میدانی حکیمی کردن چیزی بر مقتضای حکمت میتوانی قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ
بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ
غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ○ قال جمله مستانفه است جمله ندائیه
جمله که بعد اوست مقول است چنانچه بالا گذشت استفهام در الم اقل برای انکار است جمله استفهامیه مقول قال است قال
جواب لما است لما ظرف قال است و جمله عطف است بر جمله سابق ای قال الله یا آدم انبئهم باسمائهم فقال ایها الملائکة
هؤلاء فلما انبأهم آدم الم اقل لکم الآیة معنی اینست خدای عز و جل گفت ای آدم خبر کن ایشان را از اسمای این مسمیات
که ترا تعلیم کرده ام و بتفصیل بیان فضل تو یک یک در دل تو آورده ام پس چون آدم فرشتگان را باسمای این مسمیات
بتعلیم خدای عز و جل بیاگاهانید و فضل او بر ایشان بفضیلت علم ظاهر گردانید خدای عز و جل گفت آیا نگفته ام من شما را که بدرستی
و راستی که من آنم که آنچه در آسمان و زمین از دیگران غایب است میدانم و میدانم آنچه شما آشکارا میکنید و میدانم آنچه شما نهان میکردید
روایت کرده اند در آن وقت که قالب آدم صلوات الله علیه پیش از نفخ روح میان طائف و مکه افتاده بود و امری عجیب روی نمود
ابلیس و فرشتگان که با او بودند قالب او را دیدند ابلیس گفت که این را برای کاری پدید آورده اند و برای شانی پیدا
کرده اند اگر این را بر شما برگزینند شما چه کنید [illegible] بعداوت با آدم محبت برزنید فرشتگان گفتند ما مطیع خدائیم [illegible] بفضل او منقاد

صفا کردیم و در روایتی آورده که بعضی از ایشان گفتند اگر پروردگار مفضول باشد بر وی احسان کنیم و اگر او افضل بود طاعت وی
ورزیم ابلیس عداوت در دل کرد و گفت اگر او افضل باشد طاعت وی نکنم و اگر فرا تر در فضل بود او را هلاک گردانم و بعضی
از فرشتگان دیگر پوشیده داشت و خاطر بر اخفاء عداوت گماشت ما تبدون و ما کنتم تکتمون تلمیح این قصه بود و نیز درین آیت
بیان شرف علم باشد چه فرشتگان صفات فاضله و نعمت کامله داشتند که خویش را بهتر پنداشتند گوشه نشینان عالم
انس اند متوطنان هوا طمن قدس اند مقصد ان مخلص مخلصان مختص ساکنان عالم بالا ناشیان از جوهر و الا مستغنیان از طعام و
شراب مطیعان کردگار در هر باب لا یعصون الله ما امرهم کارشان و یفعلون ما یؤمرون کردار ایشان آدم را صلوات الله علیه
بر ایشان به علم لغت فضل آمد و ایشان بنا دانستن آن مفضول شدند هیچ صفتی از صفات کامله و نعوت فاضله
معارض این گشت هیچ فضیلتی از فضائل که ایشان را بود بر علم رجحان نه پیوست پس ظاهر شد که صفت علم بالاترین
و فضیلت دانش فاضلترین فضیلتهاست و نیز این آیت اظهار میکند که آنچه اظهار آن بزبان سبب بیان بود اضمار آن نیز در
دل زبان کار باشد ابلیس عداوت آدم را اضمار کرد و خود را شقاوت ابدی آورد وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ
اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۝
عطف است بر واذ قال ربک و در و التفات است از غیبت سوی تکلم ای واذکر وقت قولنا للملائکة لآدم متعلق اسجدوا است
اسجدوا مقول قلنا است فسجدوا عطف است بر قلنا ابی و استکبر کنایت است از ناسجده کردن که هر که کبر کند سر بزمین
نیفگند و این جمله بیان مضمون استثنا است تا تعلیل اوست و کان من الکافرین عطف است بر ابی و استکبر و ابلیس از فرشتگان
است و بعضی گویند ابلیس از جنیان است بدلیل قوله تعالی و کان من الجن و بدلیل آنکه بحکم خلقتنی من نار صحیح جنیان خلقت
از نار است و بدلیل آنکه عصیان ورزید و تکبر کرد و فرشته معصوم از عصیان و استکبار است و بدلیل آنکه بحکم افتتخذونه و
ذریته اولیاء من دونی ابلیس را نسل بود و معلوم است که فرشتگان را نسل نباشد برین فرقه که ابلیس جنی است لیکن داخل ملائکه
بود جهت تغلیب داخل شود استثنا متصل بود و اگر ضمیر فسجدوا بر معنی حقیقی عاید بر فرشتگان دارند و درین کلام بر طریق شعر
اذا نزل السماء بارض قوم رعیناه و ان کانوا غضابا صنعت استخدام پندارند استثنا منقطع باشد در ضمیر فسجدوا داخل
نبود و در امر سجده داخل باشد سوال وارد نشود و لیکن تمسکاتی که برای جنی بودن او کرده اند درست نمی آید دلائلی
که آورده اند مستقیم نمی نماید زیرا که کان من الجن توانند بود که بمعنی صار من الجن دارند و تواند بود که لفظ جن میان پریان
و میان طایفه از فرشتگان مشترک پندارند و آنکه هر که جنی است مخلوق از نار بود و لازم نباید که هر چه مخلوق از نار است
جنی باشد و عصمت در بعض فرشتگان است در کل نیست و آیه لا یعصون الله ما امرهم در خزنه نار وارد است تمسک
بدان برای عصمت کل صحیح نیست در تفسیر آورده است فرشتگان دو قسم اند بعضی معصوم و بعضی غیر معصوم چنانکه آدمیان
را نیز این نوع قسمت است قسمی غیر معصوم و قسمی مخصوص بعصمت است و ابلیس را نسل بعد از مسخ شدن و جنی گشتن شده

نیز بیچ شدن با وبر طبیعتی بر خلاف طبیعت فرشتگی ننهاد است معنی آنست یاد کن یا محمد هنگام گفتن آمیر همه فرشتگان یا امر فرشتگان
زمین یا امر فرشتگان آسمان که مر آدم را سجده تحیت کنید پیش او سر بر زمین نهید پس فرشتگان سجده کردند و روی بر زمین
آوردند مگر ابلیس یا ابلیس سر باز آورد و تکبر کرد روی بزرگی پیوست و بعضی از کافران گشت بدان سجده تحیت مر غیر خدا را در زمان
سابق جایز بود چنانچه حق تعالی در آیه وخروا له سجدا در سوره یوسف بیان فرموده و در شریعت پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه وسلم
منسوخ گشت و سجده تحیت بحرمت پیوست و بعضی اسجدوا لآدم را بمعنی اسجدوا لله لاجل خلق آدم گفته اند و از قائل شدند
بسجده غیر خدای تحقیق گفتند ابلیس تعظیم آدم با بشارت باشد چه از جهت خلافت سپاس سجده کردن مر خدائی را واجب شد و علیهم
القلم در رفیع الشان بود و بعضی گویند سجده مر خدای را بود و آدم بر طریق قبله می نمود و بعضی گویند آدم را فرشتگان بر تخت
داشته بر کتف خویش برداشته نزدیک عرش بردند آنجا سجده کردند و بعضی گویند اول اسرافیل بسجده شتافت بر پیشانی خود مسطر
قرآن بتمام نوشته یافت بعضی گویند اول سجده از جبرئیل بود بعد از میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و فرشتگان دیگر بعده
جبرئیل که اول سجده پیوست مکرم بتنزیل وحی گشت و روایت کرده اند که ابلیس میان فرشتگان بزرگ بود و در عمل
کسی از وی بیشتر عبادتی نمی نمود چون بر آدم صلوات الله علیه تکبر کرد و از سجده ابا آورد ملعون ابد و مطعون سرمد گشت و
بعذاب عقاب ابدی پیوست بر تقدیم آنکه پیشش مرحوم گشت عزازیل نام داشت باسم ابلیس موسوم آمد ابلیس مشتق از ابلاس
است که بمعنی نومیدی است نام او کردند و این تسمیه برای تنبیه بر تحقیق نومیدی آوردند بدانکه سجده غایت خضوع است و
نهایت تذلل و خشوع است میان عالم که موضوع برای تعظیم است سجده را شانی فخیم و کاری عظیم است کار تارک یک
سجده که مامور بها برای بنده بود و بدین لطافت کشیده و حال تارک او بدین ورطه انجامید که ترک آن موجب بلا
گشت و تارک آن لعنت سرمدی پیوست در حق سجده های که برای خویش فرموده اگر کار تا اینجا کشد و حال بدین مرتبه
رسد چه عجب داری و چه عجیب باشد ازین در تفسیر آورده که دوزخ را در عرصات قیامت حاضر آرند و از التهاب و اشتعال او بر آنانکه
در آن وقت هولناک و هنگام بیم و باک همه پیغمبران بزانو آیند و فاجری و زاری نمایند جز پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه وسلم
که امتی امتی گویان ایستاده ماند و از کمال عظمت دم شفاعت زدن تواند و دوزخ غیظ و خشم چنان اظهار کند که بر قضیه
تکاد تمیز من الغیظ نزدیک باشد که از امتلای خشم شکافته شود و گاهی آتش او زیاده بر کبر و گاهی بوعید الیوم نسقیهم من العصاة
زبان کشند درین حالت برای تمیز میان مسلمانان و کافران و فرق میان دوستان و دشمنان کما قال یوم یکشف عن
ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون مسلمانان را که کار ایشان سجده بود سجده میسر آید و کافر چون بخواهد سجده رود پشت
او چون تخته شود ازین حال درم باشد سجده کردن نتواند بعقاب او و امتازوا الیوم ایها المجرمون در رسد امتیاز میان
مومنان و کافران بحصول پیوندد چون کافران جدا شوند آتش دوزخ بیکبار کافران را در رباید بتعظیم و تحقیر
و مسلمان بکار آید در هنگام ندا فریق فی الجنة و فریق فی السعیر ندوی نماید نعم و قلنا للسجود لکم فی الحال و المال فاعتصمنا

تفضلک عن الافزاع والاهوال وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ جمله ندائیه
مذکور است برای تنبیه یا جمله کلیه اوست مفعول قلنا است فاعل اسکن ضمیری که در وست انت تاکید اوست از جهت
صحت عطف آمد مرفوع منفصل متصل موکد شده سوال آن چون در زوجک عطف بر ضمیر اسکن باید اسکن مسند
سوی زوجک شود و صیغه امر حاضر اسناد او سوی حاضر ظاهر روا نبود جواب عطف موجب مشارکت در اصل
نسبت او دست موجب شرکت در کیفیت نباشد بدلیل جاءنی زید لا عمرو که در معطوف علیه نسبت ثبوتی است و در
معطوف نسبت سلبی و بدلیل قامت هند و زید که عامل را در تانیث فاعل ثانی نیست اگرچه فاعلیت زید روا است اینجا
غیر اسکن انت و زوجک یعنی اسکن انت و لتسکن زوجک روا باشد اگر حصه سکون زوجک باید روا شود و جمله و قلنا عطف است بر قلنا
که مضاف الیه اذ است ای واذکر اذ قلنا للملائکة اسجدوا واذ قلنا یا آدم اسکن یعنی اینست یاد کن یا محمد چون گفتیم
مر آدم را ساکن شود قرار گیر تو و زوجه تو که حوا است در بهشت آرام پذیر جنت مذکور یعنی جنت الخلد و بعضی در
جنت فردوس خوانند و برند بعضی اهل هوا که این بیان باطل است جنت و نار مخلوق ندانند در روز قیامت مخلوق خواهد
گشت و اهل آن با انعام و ایلام فرا اسند پیوست میگویند خدای تعالی بستانی بولایت فلسطین و کرمان بستانی بر زمین
آفرید بود آدم و زوجه او را در آن ساکن شدن فرمود و میگویند اگر این جنت خلد یا جنت فردوس بودی آدم و حوا
را از وی خروج روی ننمودی چون بیرون کردند دلیل کند که آن جنت خلد و فردوس نبوده و آن درجه البستان بوده
نمود و این تمسک باطل است زیرا که ساکن بودن ایشان در بهشت بر وجه جزاء و ثواب نبود تا خلود آید و خلود در بهشت و خوبی
که بر وجه جزا و ثواب پیدا نماید نه بینی که پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه وسلم در شب معراج در بهشت در آمد چون در آمدن او
بر وجه جزا و ثواب نبود بیرون آمد و فرشتگان برای کار و مصالح در وی آیند چون در آمدن ایشان بر وجه جزا نیست
بیرون می آیند روایت کرده اند خدای تعالی روز جمعه فرشتگان را با تختی از زر فرستاد و بر داشتن آدم علیه السلام فرمان
داد فرشتگان آدم را بر آن تخت نشاندند چنانچه پادشاهی بر گیرند و بر گرفتند بر آسمان بردند در وقت چاشت است با کرامت
و عزت و در دوق و بهجت در جنت فردوس یا جنت خلد در آوردند با تاج حشمت و تاج عظمت و کمال و جمال و حلل
اعظم نوال که منتهای منال جنس انس بود و غایت عظمت و جلال که منتهای مفخرت نهایت پاسی باشد آراسته بانواع حلی
پیراسته با صناف آرایش حلی از بازو بند و کمر بند و خلخال زرین مکلل بیواقیت و دست‌وانه از دست و انگشتری لآلی ثمین بعقرون با
پیرایه های دیگر بهیبت حریف مجلس ما خود هیشه دل مشهور علی الخصوص که بر سر ایشان بر وی بستند وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا
حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ۝ و کلا عطف است بر اسکن انت و
زوجک الجنة صفت مصدر محذوف است ای اکلا واسعا حیث ظرف مکان است مضاف است سوی جمله بعد او است
متعلق است بکلا و لا تقربا عطف است بر کلا هذه الشجرة مفعول لا تقربا است فتکونا جواب نهی است با فاء منصوب

فتکونا یا مجزوم معطوف بر نهی آمده من و من الظالمین برای تبعیض است و در شجره روایت مذکور شده اقوال مختلف آمده بعضی گویند درخت گندم و بعضی گویند درخت انگور و بعضی گویند درخت انجیر و بعضی گویند درخت کافور و بودن او درخت گندم قول اکثر است و نبیان همه اقوال این قول اشهر است معنی اینست هر جا که خواهید بخورید فراخ بخورید و گرد این درخت مگردید و نزدیک مشوید یعنی میوهء او مخورید پس که از ظالمان گردید و بعضی گویند درخت مذکور برگ چون برگ سیب داشت در میان جنت فردوس بود و بعضی گویند در زیر منبری که تخت آدم منصب بکرد نهاده بود و سوال پیغمبران معصوم‌اند مرتکب ذنب نشوند ارتکاب منهی عنه ذنبی بود و نبی از معصوم چگونه واقع شود جواب آدم صلوات الله وسلامه علیه شجرهٔ منهیه را تاویل سهو کرد و شجرهٔ منهیه گمان برد و بگمان آنکه منهی عنه آن بود این نیست غیر آن منهیه را خورد و مراد خدا در وی نهی از جنس آن شجره بود بگمان حل دل بر وی نهاد بغیر قصد و در نهی آنچه بغیر قصد واقع شود زلت باشد و ذنب نبود و آنچه گویند آدم علیه السلام نهی تنزیهی گمان برد از آن جهت خورد این وجه درست نیست چه سیاق کلام یعنی فتکونا من الظالمین منافی این معنی است و بعضی اصحاب تحقیق گفته‌اند چون آدم صلوات الله علیه لقمهٔ منهی عنها خورده شد از شومی آن در حال تخت و تاج و حله و دواج زائل گشت هر یکی از آدم و حوا برهنگی پیوست و از هر درختی که برای ستر عورت برگی می‌طلبیدند درخت بلندی می‌شد شاخ و برگ او بایشان نمی‌رسید برگ انجیر انقیاد کرد پیش ایشان سر فرود آورد برگ او یافتند از آن ستر عورت ساختند چون در زمین آمدند آدم از پشیمانی که در دل آورد انگشت در دهن انداخت قی کرد هوام زمین یعنی حشرات الارض از حیات و عقرب آن که دل بر خوردن آن آوردند قی مذکور را خوردند زهر در کام ایشان تعبیه گشت و نیش ایشان بالطبیعت زهر آلودگی پیوست بعد از آن هر گیاهی که در محل قی مذکور پیدا آمد در وی خاصیت و طبیعت زهر در آمد یعنی که از غذای ایشان لقمه حصول یافته بود و از آن قابیل که منشأ کفر و فساد گشت روی نمود قتل و ظلم بنیاد نهاد و رسم بکرداری را تا ابد داد تا بدانی که لقمهٔ منهی عنها چنین زیان آرد و در باب شر و فساد این نوع تاثیرات دارد فازلهما الشیطان عنها فاخرجهما مما کانا فیه فازال و زال بر صیغه ماضی از مضاعف و اجوف از باب زوال خوانند و معنی مختلف بر حسب اختلاف قرائت دانسته‌اند عطف است بر قلنا و اسناد او سوی شیطان که از اخبیه نیست بلکه بمناسبت سببیت مجازی باشد فعل اختیاری از خیر و شر آفریدهٔ خداست باختیار و کسب ماست نسبت او سوی شیطان نسبت فعل سوی سبب بود عنها ای عن الجنة و عن متعلق ازلهما ست یعنی بعید فاخرجهما عطف است بر ازلهما و ضمیر لها است کانا فیه صله او است و جار و مجرور متعلق است باخرجهما و اسناد اخرجهما سوی شیطان چون اسناد ازلهما مجازی است معنی اینست پس لغزانید حوا و آدم را شیطان بدو زانیدن گفتار از جنات النعیم بیرون آورد و آدم و حوا را شیطان از آنچه بوده‌اند ایشان در آن از نعیم و رفاهیت و لذت و مطاعم مطلوب و حظهای بهیه از ظلال ممدود و لطافت مکان و تمکین و قرار آرمیده بود و ضمیر عنها عاید بشجره است

مذکوره باز گردانند و بقضیین معنی انشاء و اصعد لکستند امی ازلهما الشیطان و ایشانرا واصعد لالتقام ای بعلیه ناشیا عنها یا زاکر
ذکر الشجرة و تحسینها و تسهیلها شجرة الخلد یعنی چنان بود ایشانرا شیطان لغزانید و لغزانیدن بار از ذکر شجره و تحسین او
را در نظر ایشان و نام کردن آن شجره خلد ناشی گردانید و بعضی گویند بر وجه اول تکرار لازم می آید که لغزانیدن و دور شدن
از جنت و بیرون از نعیم آن یکی می نماید و بر وجه دوم اسناد مجازی که اسناد سوی سبب ذکر سببی دیگر لازم آید و بعیدا
فعل سوی سبب و نسبت فعل سوی ذکر سببی که فراهم این اسناد و نسبت شود معنی نشاید تا آنکه سببیت سبب اول
باشد و از قبیل سرتیبی [illegible] بالک بود و ذکر شجره اینجا ازین قبیل است که سببیت شیطان یعنی زلال بسبب ذکر شجره و تحسین
شان او بود و آن کار او را بدین وجه [illegible] بعضی ضمیر عنها را طاعت یعنی ولا تقربا داشته [illegible]
پس ایشان را شیطان لغزانید و از طاعت یعنی مذکور [illegible] و متابعد گردانید بر این وجه آنچه بران وقوع وجه وارد بود
وارد می نماید جز آنکه عوض ضمیر [illegible] ضمیر مفهوم آدم است و در کلام ملتبا شایع شده است و در نسبت
نسبت لغزش ایشان شیطان آن بود که بر ایشان بطریق نیک خواهی و نصیحت باز نمود یا آدم هل ادلک علی شجرة الخلد و ملک
لا یبلی یعنی ای آدم رهنمونی کنم ترا بر درختی جاوید بدی و ملکی که کهنگی نپذیرد و گفت و بدین طریق خورد ایشان شجره منهی
جنت چون آدم را علیه السلام آن شجره نمود آدم گفت هم ازین شجره نهی واقع شده بود شیطان گفت هم ازین جهت که این
شجره جاویدی است از خوردن آن باز داشته شده آید و از جهت آنکه خوردن آن سبب ملک ابدی است از منع دریافت
گشتن آن ممنوع گفته اند آدم صلوات الله علیه وسوسه او را رد کرد و در معرض اجابت نیاورد و ابلیس حواء را وسیلت ساخته
تا آنکه آدم را در زلت انداخت و در کیفیت این وسوسه اختلاف کرده اند و کتب التفسیر اقاویل آورده اند بعضی گویند
ابلیس پیش از ان در زمین انداخته بود و در بر آمدن آسمان او سواری نمی نمودند هم از زمین [illegible] بدین کلمات آواز
کرد خدای بر حکم استدراج او این کلمات در گوش ایشان آورد و بعضی گویند اگر چه حق تعالی او را در زمین انداخته بود اما
در بهشت آمد آمد شد می نمود از در بهشت آواز کرد خدای تعالی در گوش ایشان آورد و بعضی گویند پیش در بهشت آمد و
طاوس را وسیلت ساخت طاوس این کار را بر مار انداخت و مار زیبا ترین دواب بهشت بود مثل شتر بر قوایم ایستاده بود
برد و در آمد کرد او را از قبول آن باز آورد و چندانی ملازم او شده در دهن او خود را بدین طریق پیش آدم علیه السلام آمد
زبان باظهار نیک خواهی او گشاد از کلمات که مطلوب داشت خبر داد بار دگر بدین کردار مسخ گشت تبدیل صورت شد
بعضی گفته اند وسوسه که در نص مذکور است باید دانست که چه بود و در تحقیق کیفیت آن که در نص صحیح نیست کوشش
نباید نمود وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ
عطف است بر وقلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و این خطاب بصیغه جمع است مخاطب ایشان هر دو است آدم و حوا
و این چنین آمده در کلام بلیغ مستعمل شده چنانچه وکنا لحکمهم شاهدین در قران و این جهت در شان داود و سلیمان

و بعضی خطاب مر آدم و حوا را و ذریاتی که در پشت آدم بوده باشند دارند و بعضی خطاب مر آدم و حوا و ابلیس و مار را پندارند و بعضی طاوس را با مار ضم میکنند که او را نیز در ورطهٔ هبوط می افگنند و استعمال واو جمع که مخصوص بعقلاست با آنکه طاوس و مار از عقلا نه اند بر وجه تغلیب روا است **سؤال** اگر خطاب اهبطوا بطریق خطاب تثنیه بصیغهٔ جمع باشد چنانچه بعضی گفته اند که مر آدم و حوا را باشد و ذریه و مار و طاوس را متناول نبود خطاب بعضکم لبعض عدو مطابق نماید که تعلیل درست نیاید زیرا که میان آدم و حوا عداوتی نبود و تصور نتوان کرد مخالفتی بنموده **جواب** اگر در خطاب اهبطوا صیغهٔ جمع بمعنی تثنیه بود خطاب بعضکم لبعض عدو بحقیقت جمع باشد ذریهٔ آدم و حوا و ابلیس و مار و طاوس در وی درآید هیچ اشکالی روی ننماید تقریر فرع بر [illegible] است لکم ظرف مستقر است خبر مبتدا است فی الارض ظرف است مر ظرف مستقر را این جمله حال است مر جملهٔ بعضکم لبعض عدو و این جمله تعلیلیه است مر اهبطوا را **یعنی** [illegible] و گفتیم ای آدم و حوا شما فرود روید در زمین [illegible] مشغول او بید زیرا که ای جماعت بالایان و از آسمان فرو شدگان در زمین بعضی از شما مر بعضی را دشمن است و دشمنی میان شما [illegible] همین است آدمی مر ابلیس را و ابلیس مر آدمی را دشمن دینی و دشمن [illegible] است و آدمی مر مار را و مار مر آدمی را و طاوس مر مار را و مار مر طاوس را دشمن طبعی است که در حق ایشان مشهور است بعضی [illegible] و بعضی [illegible] خواهند بود و میان ایشان بغضها و عداوتها روی خواهند نمود و بهشت جای جمع شدن دشمنان نیست [illegible] بهشت [illegible] چه بهشت محل حسد و کینه نبود و در [illegible] باشد و مر شما راست در زمین جای قراری و تمتعی یعنی بهره وری [illegible] تا روزگاری **سؤال** بر تقدیریکه خطاب اهبطوا مر آدم و ذریهٔ او را دارند و ذریهٔ او آن روز معدوم بودند خطاب چگونه پندارند **جواب** خطاب [illegible] یعنی کونوا [illegible] خطاب تکوین مضبوط بود و خطاب تکلیف که محتاج سوی ادراک فهم مخاطبان است تا نشد و در شان معدوم خطاب تکوین روا است بخلاف خطاب تکلیف که آن ابتلا است و ابتلا بغیر فهم نبود و معدوم از اهل فهم نیست **سؤال** تکوین [illegible] صفت است و تکوین صفت [illegible] چه موصوف ندارد چه تکوین صفت بغیر تکوین موصوف عقل جایز نپندارد **جواب** [illegible] معدوم که متعلق اند [illegible] موجودات اند بالقوة مضاف اند سوی استعداد آدم و حوا هبوط ایشان در ضمن هبوط آدم و حوا بود [illegible] صفات ایشان با ایشان باشد **فَتَلَقّٰی اٰدَمُ مِنْ رَّبِّهٖ كَلِمٰتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ اِنَّهٗ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ** آدم فاعل تلقی است من ربه متعلق اوست کلمات مفعول است و قرائة [illegible] رفع کلمات و نصب آدم آدم مفعول است و کلمات فاعل است فتاب علیه عطف است بر تلقی و فا در تلقی فصیحه است و جمله عطف است بر جملهٔ محذوف معطوف بر قلنا ای قلنا اهبطوا فهبطوا فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم جملهٔ تعلیلیه است و تاکید او از حیث ابتدا است بر سبیل [illegible] است [illegible] آدم [illegible] چند کلمه یعنی او را رسید یا گوئیم تلقی کرد آدم از پروردگار خویش چند کلمه را یعنی پذیرفت و بستد پس آدم توبه [illegible]

آورد پس خدای عز و جل توبه او را قبول کرد بدرستی که او یعنی پروردگار آدم هو التواب توبه پذیرنده و خطایا آمرزنده و
وعطایا بخشنده بعضی گویند کلمات مذکوره این بود ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و بعضی
گویند لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی و انت خیر الغافرین لا اله الا انت سبحانک و بحمدک
رب عملت سوء و ظلمت نفسی فارحمنی و انت خیر الراحمین و بعضی گویند سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی
جدک و لا اله غیرک ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و ان محمدا عبدک و رسولک و بعضی گویند یا رب
بحق محمد ان تغفر لی چون آدم گفت بحق محمد فرمان شد ای آدم محمد را چه دانی که مرا بحق او میخوانی آدم گفت در بهشت بهر جای
که نظر میکردم لا اله الا الله محمد رسول الله نبشته میدیدم ازین جهت او را اکرم مخلوقات در حضرت تو دانستم و اعظم
الموجودات پنداشتم و نیز روایت کرده اند که گفت چون نفخ روح در من شد چشم کشادم نظر بر ساق عرش کردم
لا اله الا الله محمد رسول الله نبشته یافتم اجرم در اعلام او شناختم و اعتقاد بر بزرگی او کردم بران جهت او را در کار
خویش شفیع آوردم **سوال** در کتب فقه آورده اند که دعا کردن بحق کسی مکروه باشد چه کسی را بر خدای تعالی حقی
اثبات حق نابوده ممتنع بود اگر دعای آدم بحق محمد ثابت شود این روایت چگونه درست آید **جواب** در ثبوت
حق بنده بر خدای میان اهل علم اختلاف مشهور است در کتب کلامیه تشریح مذکور است نزدیک جبریه افعال بنده
چیزی نیست من کل الوجوه استحقاق او منتفی است و لزوم ثواب بر حکم وعد و وعید است فضلا و قهرا لا من حیث
انهم استحقوا لعقاب تسمیه آن بحق بر وجه مجاز است ایراد کلام در مجاز در چنین جایز است و بر قول معتزله افعال عباد که اختیاریست
مخلوق عباد است بحقیقت افعال ایشان است و جزای آن حق حقیقی است که فاعل مستحق آن است و بر مذهب اهل
سنت و جماعت خدای عز و جل افعال عباد یعنی بر اختیار متعلق بالاست ایشان آفرید آفریدن خویش را بر صدور فعلی
چند از ایشان گرداننده چون فعل بر افعال ایشان آورد جزا فعل را حق ایشان کرد ایشان میگویند مثل را بر وجه
حقیقت بر خدای حقی نیست جزای افعال عباد اگرچه حق حقیقی نباشد حق جعلی بود چنانچه در حدیث من آمن بالله
و رسوله و اقام الصلوة و صام رمضان کان حقا علی الله ان یدخله الجنة هاجر فی سبیل الله او جلس فی ارضه التی
ولد فیها مولف در مظاهر الاسرار شرح مشارق الانوار در تسمیه جزا بحق اقوال ثلثه بتصریح آورده و بتوضیح و تشریح
بیان کرده و آنچه در دعای آدم آمد بر اعتبار حق جعلی است چنانچه اهل سنت و جماعت گفته اند و آنچه از نقل در روایت
افتاده است محمول بر حق حقیقی است که معتزله بران رفته اند و از جهت احتراز از وهم ثبوت حق حقیقی مردمان در دعا
با سالک بحق فلان منع کرده اند از جهت تحقق حق جعلی در دعای آدم اسالک بحق محمد آمده **قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا
جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**
در تفسیر آورده که قلنا اهبطوا مکرر است برای تاکید و این وجه مشکل است زیرا که فتلقی آدم معطوف است بر قلنا اهبطوا

سابق نکر قلنا اهبطوا تکرار برای تاکید بود بتقدیر معطوف بر تاکید لازم شود و ترتیب نحو تقدم تاکید بر معطوف واجب آورده و صحت
جانبخوید و عجم ذاز بید بوا منع کرده مگر آنکه بر تقدیر تاکید بودن قلنا اهبطوا اتعلق آدم معترضه دارند و معطوف بر جمله سابقه نه
پندارند وجه دیگر در تفسیر آورده که تکرار برای ترتیب فاما یاتینکم منی هدی باشد آن نیز مشکل است چه ترتیب او بر قلنا از معطوف
سابق بی تکرار قابلیست چون ترتیب بی تکرار حاصل شود برای ترتیب تکرار حاجت نباشد مگر آنکه تکرار برای دفع توهم ترتیب
او بر حمل متوسط گویند یا عادت ذکر طوی ترتیب بر این وجه این جمله باعتبار ترتیب فاما یاتینکم در بیان او فی بود
بدل از و یا بیان او باشد و تواند بود که این کلام را از باب تکرار ندارند هبوط اول از جنان تا آسمان و هبوط ثانی از
آسمان تا زمین پندارند و جمله معترضه برای بیان رجا و انتفاء خوف و حزن بر تقدیر اتباع هدی بوده یا مستانفه در
جواب ما فعل بهم بعد ذلک بعد و اهبطوا القول قلنا است و جمیعا حال است. فا سببیه نیست برای بیان ترتیب و تعقیب
مضمون این شرطیه بر هبوط ایشان ما در ان شرطیه زائد است برای تاکید و در شرطیه فی که حرف او موکد بما باشد نون
تاکید در آید چنانچه در اما ترین من البشر و در اما تثقفنهم فی الحرب فشرد بهم من خلفهم در آخرش هدی مصدر است بمعنی هدایت او
هادی کتابست و دینیست و خطاب در فاما یاتینکم خطاب ذریه آدم است که بر جمیع متوجه شدن بر طریق و او قلتم نفسا
فادارءتم و آینما الیه انکم لسارقون آمده و اگر خطاب با آدم است مراد باشد یعنی نبی ندارند یعنی رسول پندارند چه
رسول متبع انبیا و رسولی شود **سوال** آمدن کتاب و پیغمبران تعلق تحقق او بعلم خدای ثابت است و آنچه تعلق تحقق
او بعلم و ارادت خدای ثابت بود شک نیست مقطوع الوقوع باشد و در مقطوع الوقوع اذا باید استعمال آن بچه وجه
آید **جواب** برین اعتبار اگرچه اتیان هدی معلوم خدای بود مسامع استقین الوقوع نبود و در قواعد علم معانی
مقرر است که درین باب جزم و عدم جزم سامع نیز معتبر ست و تاکید فعل بنون ثقیله از جهت تحقق وقوع فعل بود بنظر در علم
متکلم و ارادت وقوع آن باشد فمن تبع مرفوع المحل بر ابتدا است جمله فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون خبر مبتدا است و جمله
فمن تبع هدای تا آخر مر شرط سابق را جزا است معنی اینست گفتیم و اشما بهم از بهشت فرود روید و در زمین ساکن
پس اگر از من شما را راه راست شنودن و رهنمونی کردن بیاید یا راه راست نماینده از کتاب پیغمبری روی نماید پس
کسانیکه راه نمودن و رهنمونی کردن مرا پیروی کنند و فرستاده و راه نماینده مرا متابع و منقاد شوند پس حکم کرده
شود برای ایشان که نیست خوفی بر ایشان و نه ایشان اندوهگین باشند. **سوال** با تباع هدی و سبیل و جلیته
اهتدا خوف سبق کتاب و خشیت تبدیل سعادت بشقاوت باقی است حکم با نتفاء خوف بر سبیل عموم که از جمله
لا خوف علیهم و لا هم یحزنون مفهوم میشود بر چه وجه است **جواب** بر قول اشعری اعتبار در سعادت و شقاوت
و ایمان و کفر خاتمه راست و تتبیع هدی نزدیک خدای همان کس است که ختم او بر هدی است و نزد اهل سنت
هر که ایمان آورده و قبول اسلام کرده در حال متبع هدی است لیکن ختم بر سعادت شرط ترتب آن جزا است تقدیر

[illegible]

کلام اینست فمن تبع هدای دوام سلوک بر آن فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون خبر دو قول برای نفی خوف مبتداست بر اتباع
هدی باید و پیوسته اشتر از ثبات بهیچ اشکالی نباید سوال آن وقت که نفی خوف از دوست [illegible] تقدیر کلمه
ثبات بر سعادت و دخول جنت باشد خوف جلال از ذو الجلال جل جلاله باقی بود پس نفی خوف به استعمال شود هم چگونه
صحت آن به چه نوع روی نماید جواب آنست که خوف که باعلی استعمال شود و خوف الزم فاضر بود و خوف جلال را از این قبیل
نشمارند و قوی آنست که ضرر شمارند چون خوف [illegible] و [illegible] که طبیعت مائل برو نبود یعنی [illegible] دل
باشد **والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ○** ع
موصول با صله در محل رفع بابتدا است اولئک مبتدا دوم است اصحاب النار خبر و جمله خبر مبتدا است جمله و الذین کفروا
معطوف است بر اسمیه سابقه یعنی من تبع هدای فلا خوف و ماضی بقرینه سیاق بمعنی مستقبل بود و اگر مستقبل بصیغه ماضی
از جهت تحقق وقوع باشد و [illegible] هم فیها خالدون تکمیل است از جهت [illegible] کسانیکه درره باطل میروند و در شان اهل
نار گمان [illegible] خلود برند معنی اینست و کسانیکه کافر شدند و آیات ما را تکذیب کنند ایشان اصحاب دوزخ اند در جا
و دایم باشند **یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم** این کلام بعد ذکر یا ایها الناس
[illegible] بیان مذکور شد به طریق ذکر خاص بعد عام آمده چه بنی اسرائیل [illegible] قبیلها اند و از نسل ابراهیم خلیل اند و تا زمان
[illegible] علیه السلام کسانیکه بیش از شصت سال یا کمتر از هژده سال عمر داشتند و خارج نسوان و دختران
[illegible] دانسته تا زمان پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم چه مقدار افزودند بنی اسرائیل از فرزندان آدم
[illegible] در کثرت نسل چه از جمله ایشان چهار هزار تن بفضیلت نبوت پیوسته و بحکم طبیعت
[illegible] با پیغمبران کردند از کفار و سلوکهای [illegible] که از ایشان سر سیدند ممتاز اند پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و سلم
[illegible] ایشان بود [illegible] در غفلت تخصیص ایشان مناسب است و بر تقدیری که مراد از یا ایها الناس اعبدوا
کسانی باشند [illegible] اسرائیل [illegible] از جهت آن بود که ایشان در جوار مشرکان اند از اشباه و امثال ایشان اند
و [illegible] یا بنی اسرائیل [illegible] با وجود [illegible] از جهت تباین مقام دارند بر طریق فصل ان الذین کفروا سواء علیهم
[illegible] گردید [illegible] زمان با طول کلام در آن مباینت دارد با مقام
دیگران [illegible] که در میان [illegible] میان [illegible] کلام مستقل واقع شده و آن در لغت سریانی بنده اهل خدا یعنی یعقوب است
ای یا بنی عبد الله [illegible] و اگر گویند [illegible] ای پسران مرد خدا [illegible] و بتقدیر مراد یعقوب است معنی اینست
ای بنی اسرائیل یعنی ای پسران یعقوب یاد کنید نعمت مرا که بتفضل و کرم عام انعام کرده ام بر شما یعنی فراموش
[illegible] شکر [illegible] در حق ایشان [illegible] پیغمبر [illegible] سید [illegible] چون
با نجات پدران ایشان از کید فرعون [illegible] یعنی از ایشان چون سلیمان علیه السلام [illegible]

بیرون آمدن دوازده چشمه از سنگ بهنگام استسقا و نعمت سایه کردن ابر در تیه و فرستادن من و سلوی و فرستادن عمود
از نور تا در ظلمت شب روشنائی دهد و ناگرفتن ریم در جامه و نا افزودن ناخن و موی که حاجت به کردن آن افتد
و تواند بود که از نعمت مذکوره دولت پیغمبر علیه السلام مراد باشد و مراد از ذکر بیان آن نعمت اعتراف بدان و دانستن قدر
آن بایمان آوردن و تصدیق کردن بود **وَأَوْفُوا بِعَهْدِي** و اوفوا عطف است بر اذکروا معنی ایفا و وفا
کنید بعهد من یعنی بعهدی که شما با من کرده اید بجا آرید چیزی که بعهد ملتزم شده اید یعنی بعهدی که در میثاق بود و گفتند
بلی انت ربنا روی شود یا بعهدی که شما با من یا با پیغمبران کرده اید و شما را بر التزام آن آورده اند یعنی عهد ایمان آوردن به پیغمبری
که مبعوث خواهد گشت و کتابی که بر وی نزول خواهد پیوست کما قال الله و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم
جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم
من الشاهدین یا بعهدی یعنی امر بود مراد از و امر بایمان و طاعت باشد و معنی کلام چنین باشد وفا کنید بامر ایمان در رسید کلام یعنی ایمان
آرید و طاعت ورزید تا بدهید **أُوفِ بِعَهْدِكُمْ** جواب امر یعنی اوفی بعهدی تعبیر از واقع شدن مقصود است توفو بعهدی
باضمار ان شرطیه مجزوم است و معنی ایفاست و وفا کنم در خبر حلقت بپاداش عهد شما یعنی بعهدی که با شما دارم از دفع عقوبت
در رحمت و خیرات طاعت و استجابت دعوت و نصرت و مثوبت بر تقدیر ایمان و طاعت **وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ**
عامل ایای محذوف است بر شرط تفسیر فارهبون است یا در جواب اما محذوف است ای اما ایای فارهبون مثل فاما ثمود
فهدیناهم یا عاطفه است ای ایای ارهبوا فارهبون و تغایر جملتین مبنی است بر تقدیم مفعول که مفید قصر است و تاخیر او که مفید
قصر نیست لیکن جمله که در و قصر است مفید دو حکم بود اکثر فائده باشد و جمله که در و قصر نیست مفید یک حکم است از جمله که در و قصر
است فائده او کمتر است عطف اقل فایده بر اکثر فائده نکرد و کسی اینجا عطف را مانع نه پندارد بر این جهت بعضی تحقیقها
دیگر نیز ایراد کرده اند تقدیم این وجه را در جبر اشکال آورده اند معنی اینست بر چونکه باشد از من ترسان باشید و از
غیر من مترسید **وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا
بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ** ۝ و آمنوا عطف است بر اذکروا اشارات سابقه بما انزلت مصدقا لما معکم کنایت
است از قرآن از باب کنایتی که مطلوب است صفت و موصوف هر دو کنایت از وست چنانچه جامع الاضغان بتصریح بذکر قرآن نکرد
و نام قرآن هیچ نیاورد زیرا که کنایت ابلغ است از تصریح و ترجیح اولی است از تصریح و لا تکونوا عطف بر آمنوا در بند اول کافر
یعنی اول قوم کافر پندارند و تواند بود که از اول گروه کافر جماعت قریش و اهل مکه مراد بود و کلام محمول بر تشبیه شود که
لا تکونوا مثل اول قوم کافر یعنی لا تکفروا کما کفر اهل مکه و لا تشتروا عطف است بر لا تکونوا بآیاتی متعلق است بلا تشتروا
ثمنا مفعول لا تشتروا است و لا تشتروا معنی لا تبیعوا است کما فی قوله تعالی و شروه بثمن بخس دراهم ای باعوه و در تعبیر باد
قلب است ای لا تشتروا آیاتی بثمن قلیلا [illegible] بود لا تشتروا معنی لا تستبدلوا باشد [illegible] و ایای فاتقون

که در ایامی قار نبوی گذشته و بیان پیوسته یعنی امنست ای بنی اسرائیل بدانچه فرستادم بسوی محمد دران حالی که
راست دارنده است مر کتابی را که با شماست یعنی توریت ایمان آرید و تصدیق او کنید یعنی بتحقیق قرآن او یکر و ثابت
و مباشید نخستین قومی ناگرونده و اول گروهی انکار قرآن ورزنده چنانچه دیگران شمارا در کفر پیروی کنند و خود را در
متابعت باطل شما افکنند یا گویند مباشید همچو قریش که دوستان قرآن سابق ترین منکران اند و همچو اهل مکه نخستین کافران
بدان اند یعنی همچو ایشان مباشید و بآیات کتاب من ثمن قلیل را بدل مکنید و شئ عظیم را بعوض شئ حقیر از دست مدهید
و از من بترسید و از عقاب من بپرهیزید و این خطاب مر احبار یهود راست که دنائت همت بوی زیدند و متابعت رای
رکیک کرده آیاتی که نعتهای مسلمانان بود از نعت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم و حلیه ولیست و قفنا تبدیل از توریت دور
کردند و بجای آن آیات را احکام دیگر بر حسب مطلوب خویش آوردند بر تحریف توریت شتافتند بدل آن ثمنی قلیل
بعضی گویند آیات امور مذکوره تحریف کرده بدیشان سپردند و عوض آن مکیالی جو و چهار گز کرباس ستدند و بعضی گویند
ثمن قلیل ریاست و بزرگی ایشان بود که بدین کار در ایشان چند کسی افزود و بعضی گویند ثمن قلیل دنیا بود که بدین
سبب ایشان را روی نمود که بخلاف دین شتافتند و حظ دنیا یافتند و معلوم است که دنیا تمام آن بر نسبت آخرت قلیل
است نظم قرآنی بر آن دلیل است قال الله تعالی قل متاع الدنیا قلیل والآخرة خیر لمن اتقی هر چند که ایشان محرفان
توریت را رشوتها میدادند و تحفه و هدایا بسیار میفرستادند و زر و سیم و شمار خویش شریک میکردند و حق بازی بجای
آوردند و چون آن چیزها یا آنچه در ایشان حاصل آمده بنسبت حرمانی که ایشان را واقع شده پیش چشم خرد سهل نماید و در
نظر عقل قلیل آید قال علی رضی الله تعالی عنه شعر قد اوقع الناس فی الدنیا باربعة باکل و شرب و ملبوس و منکوح
و مرجع الکل ان فکرت فیه الی بول و مطرح و مفضوح بزرگی راست ہ حاصل دنیا از کهن تا نو
چون گذرنده است نیرزد بهیچ و این آیت موعظت مر بنی اسرائیل بعبادت است و پند دیگران بدلالت است چو
علمای سوء که با ظالمان بیامیزند و در ظلمهای ایشان راضی باشند و حیلها انگیزند و قاضیان جابر و مرتشی
که رشوت ستانند و بواسطه آن حکم شرع بگردانند و مفتیان با حق در فتوی باطل باک ندارند و بطمع دنیا خوف
آخرت در خاطر نیارند و امرا بیدادگر که داد مظلوم ندهند و بار مظالم بر گردن خویش نهند و از عمل عمال بفهم مشغول نشوند
و تفحص حال ایشان ننمایند و وزرائی بیدین که در عمل دنیا از دایره شرع و معاملت بیرون روند و در تحصیل آن احوال و
ظرایف اشتغال و اعمال احتیاط ننمایند و امثال ایشان همه در مضمون این آیت در می آیند و داخل نهی مذکور میگردند
مسطور میشوند وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ لا تلبسوا عطف است
بر تشتروا و تکتموا الحق عطف است بر تلبسوا این بر حکم عطف لا نهی بر سر او درآمده و روا بود که ... و جمع باشد یعنی لا تجمعوا لبس الحق
بالباطل و کتمان الحق از قبیل لا تاکل السمک و تشرب اللبن و انتم تعلمون حالست مفعول تعلمون محذوف

وانتم تعلمون اذ الحق چه کتمان حق با وجود دانستن اینکه حق است زشت تر است و وبال و نکال آن اکثر است گناه
با جهل احتمال عذر دارد و حجز و گناه را با علم فی الجمله بدتر می پندارد و هم ازین جهت گفته اند ویل للجاهل مرة و للعالم
سبعین مرة و تواند بود و تعلمون منزل منزلهٔ لازم بود و مفعولی تقدیر نکنند یعنی وانتم تتصفون بالعلم باشد **سوال** لبس
حق بباطل و کتمان حق دو فعل علاحده نیست هر جا که لبس حق بباطل است کتمان حق در وی داخل است دو بار نهی چه حاجت
باشد و نهی از جمع چگونه بود **جواب** لا نسلم که این دو فعل علاحده اند بلکه لبس حق بباطل آنست که آیتی دور کنند
بجای آن چیزی دیگر آرند و کتمان حق آنست که در خواندن توریت آیتی را بگذرانند و در نمودن حاضران دست بران
بدارند یا آیتی که در توریت درج اند بگویند که ندیده ایم و نشنیده ایم و یاد داشته را گویند یاد نداریم و نشنیده ایم **سوال**
برین طریق دو نهی خوب آید و نهی از جمع درست نماید چون نهی از جمع باشد از تنها بودن یک فعل نهی نبود چنانکه لا تاکل
السمک و تشرب اللبن جمع بین الفعلین منهی بود هر یکی تنها منهی نباشد اینجا نهی از هر فعلی بانفراد سابق دارند نهی از جمع
برای چه بیارند **جواب** چون جمع میان دو فعل منهی عنه بود تواند بود که هر یکی تنها منهی عنه نباشد چه لا تاکل
السمک و تشرب اللبن عدم نهی از هر فعلی گفته اند و تواند بود هر یک فعل منهی عنه باشد و جمع میان ایشان نیز منهی عنه بود
چنانچه در لا تشرب الخمر و تزنی و لا تکذب فائده نهی از جمع تعریض از شدت شناعت حال جمع کنندگان بود جمع میان دو منکر
اشنع از انفراد یکی باشد یعنی اینست حق را بباطل بپوشید و در ترویج باطل بکوشید چنانکه نعت محمد را که حق است پوشیده
و در اظهار نعت دجال که باطل است کوشیده و چون بپوشید دل به کار بدید یعنی حق را ظاهر کنید پنهان مدارید
در حالی اینست که شما حق میدانید و کتاب را که حق و باطل بیان کرده است میخوانید و این آیت نیز در حق بنی اسرائیل
بعبارت است و در حق دیگران باشارت است چون مشرکان که توحید را که حق است با شرک باطل پوشیده اند و
بت پرستی را که باطل کوشیده اند و در حق نصاری که ولد لعیسی تخفیف خوانند و بندگی عیسی را بفرزندی که باطل است بدل
گردانند **وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرّٰكِعِيْنَ** ۝ جمل مذکوره معطوفه اند بر نعمتها
آن سابقه **سوال** انشائات سابقه خطابات بنی اسرائیل است این جمل نیز بر حکم عطف هم ازین قبیل است و بنی
اسرائیل در هنگام آن خطابات کافر بودند بدلیل ایشان را بامر آمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم ایمان فرمودند و کافران
مخاطب بعبادت نه اند پس درون جمل و زکوة که از عبادات است مخاطب چه نوع شوند **جواب** خطاب کفار بعبادات
که مقرون بخطاب ایمان بود آمده بدلیل آنکه مشرکان مکه بخطاب یا ایها الناس اعبدوا از جهت تضمن امر بکل جنس عبادت
ایمان را که اصل عبادات است مخاطب شده چنانکه گفت ایمان بیارید و سائر عبادات بجا آرید چنانچه بالا تحقیق
شده و بیان این مشرح آمده و بدلیل آنکه فقها در نفی خطاب کفار بعبادت گفته اند که ایمان اصل عبادات است با فقها
مامور نشود و این تصریح است بدانکه امر بایمان نص صریح باشد خطاب شرایع حاجت بود و نیز در کتب اصول فقه ثبوت اخذ

کفار سبب ترک نماز و زکوٰة آورده باشند ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین و لم نک نطعم المسکین و کنا نخوض مع الخائضین
و کنا نکذب بیوم الدین اشارت کرده و مقرر شده که در آخرت [illegible] عذاب [illegible] شوند و [illegible] در دنیا ناخوش
نشود و حمل کردن اقیموا الصلوٰة و اٰتوا الزکوٰة بر قبول امر صلوٰة و زکوٰة [illegible] ست و [illegible] اهل التحقیق [illegible] زیرا که
قبول صلوٰة و زکوٰة و تصدیق آن در اصل ایمان شده در ضمن آمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم که در آیه [illegible] یعنی
نماز بپای دارید و زکوٰة مال بدهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید و در آوردن رکوع با مسلمانان [illegible] موافق باشید
که اهل کتاب در نماز خویش رکوع نداشتند و آنرا از ارکان نماز نمی دیدند گفته‌اند بدین آیه ایشان در نماز برکوع مامور شده
اند و بعد خطاب ایمان بسایر عبادات مخاطب آمدند **سؤال** از قید مع الراکعین لازم آید که نماز گزاردن تنها روا نبود
بغیر جماعت چنانچه بعضی علما گفته‌اند فرض باشد **جواب** این امر است مر یهود را با آوردن رکوع در نماز بعد از امر بایمان
و امر است ایشان را بموافقت در این کار با مسلمانان و امر با آوردن رکوع در نماز مر طائفه یهود که در نماز ایشان رکوع از ارکان
صلوٰة نبود مقتضی موافقت در جمیع اداء نماز بجماعت نبود و موجب فرضیت جماعت نشود و بغیر قدرت بر جماعت [illegible]
بغیر باشد و قدرت بغیر قدرت نبود و تکلیف [illegible] قدرت باشد و اگر جماعت فرض باشد تکلیف [illegible] آید بر این جهت
جماعت فرض نتواند بود و فرضیت او روی نتواند نمود **سؤال** جماعت را علما در نماز جمعه فرض گفته‌اند و در باره فرضیت
آن [illegible] اند چون آن قدرت بغیر باشد فرضیت جماعت در نماز جمعه نیز قدرت بغیر بود **جواب** فرضیت نماز جمعه [illegible]
انعقاد جماعت بود و جمعه پیش از انعقاد جماعت فرض نشود و [illegible] جماعت قدرت [illegible] امام را و قدرت [illegible]
سقوط آن را [illegible] باشد هیچ یکی میان آن دو فعل [illegible] اول فعل دیگری که جماعت بود قدرت بغیر شود [illegible] کسی
که بغیر تکیه در استادن قرار نگیرد و [illegible] یا آدمی در قیام تمام [illegible] پذیرد که در ذخیره فقه آورده او را قیام در نماز فرض
بود نشسته گزاردن روا نباشد زیرا که بعد وجود متکا فعل او [illegible] بقدرت و اختیار او است آنچه محل او بر او [illegible]
بود حاصل او شده کار او موقوف بر فعل دیگری نمانده بخلاف قاید جمعه که [illegible] او موقوف بر [illegible]
[illegible] بود و بر [illegible] فعلی دیگر ان قائد باشد [illegible] قاید حاجت [illegible] نشود [illegible] خویش
[illegible] آیت [illegible] اعمی را اگر چه قاید موجود بود از جهت آنکه قدرت بغیر است جمعه فرض نشود و چون قاید اعمی را
در [illegible] جمعه برساند و در مقام اقتدا استاده گرداند جمعه بر وی فرض نشود چه قادر بفعل خویش گردد و **اتأمرون الناس
بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتٰب افلا تعقلون ۝** استفهام برای انکار
بروجه توبیخ است یعنی لا ینبغی و تنسون عطف است بر تامرون و جمله و انتم تتلون الکتاب حال است همزه افلا تعقلون نیز برای
استفهام است و فا برای عطف و جمله معطوفه است بر جمله که مفهوم است [illegible] توبیخ سابق چه از توبیخ و وقوع فعل مفهوم بود یعنی
(اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم افلا تعقلون قبح صنیعکم باشد توبیخ راجع [illegible] فا بود اگر استفهام

در یا تأمرون برای تقریر یعنی تثبیت دارند مفهوم مذکور ظاهر تر پندارند و تواند بود افلا تعقلون بر تأمرون و تنسون
معطوف شود همزه بر تأمرون متعلق بمجموع باشد همزه افلا تعقلون مکرر برای تاکید دارند بر طریق أإذا متنا وکنا ترابا و عظاما
ءانا لمبعوثون پندارند یعنی آیا نیست مردمان را بنیکوئی میفرمایید و نفسهای خویش را فراموش میکنید و حال آنکه
شما کتاب میخوانید و خود را نمی بینید و آن میدانید لیکن از غفلت کار خویش را در نمی یابید یعنی شاید که همچنین کنید و آن نشمرد
که خود را در زمره گویندگان ناکنندگان گلکنید پس بنا شایستگی آن واقف نگردید و توبیخ بر شعیان نفس خویش در
هنگام امر کردن دیگران بخیر نیست بر آوردن نیکی و منع از ترک دادن آن پس این جمله معترضه بود و لیکن اعتراض
توبیخ باشد نزول این آیت در حق کسانیست که دوستان و قریبان خویش را میگفتند بر ایمان پایدار باشید و نماز بر پا
دارید و حقوق زکوة بگذارید و خود را از جهت علت حب ریاست و قلت عقل ذکیاست ایمان نمی آوردند و نیکی نمی
کردند و درین آیه نیز خطاب مر بنی اسرائیل را بعبارت شد و بدلالت همه علماء فرمایان را که بر خلاف وعظ و امر
خویش عامل باشند متناول آمد **واستعینوا بالصبر والصلوة** و این جمله عطف است بر اقیموا الصلوة
و آتوا الزکوة یعنی آن نیست در اجتناب از معاصی و احتراز از ارتکاب مناهی بالصبر یعنی بکلفت نفس از هوا و بیان از حد الهی یاری
خواهید و در نیک لغت طاعت و عبادت مدد نیاید استعانت در اجتناب از معاصی بالصبر یعنی بحبس نفس از هواها ظاهر
بود اما استعانت بالصلوة بآیه ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر معین شود چه مصلی نیز بسبب صلوة بعضی افعال نماز از مباحات
بر خود حرام میگرداند خود را در حالت شریفه در ارتکاب محرمات چگونه رساند و تواند بود که از صبر و صلوة روزه و نماز مراد
شود و معنی کلام چنین بود برای باز ماندن از معاصی بروزه و نماز یاری خواهید و بدین عبادت شریفه مدد جویید بروزه
کر نفس را قاهر است باز ماندن از معاصی ظاهر است و بنماز چنانچه بالا گذشت و پیش ازین بیان پیوست یا از صبر
محاربه مراد دارند و از نماز نمازی که بنیت ظفر یافتن بر دشمن میگذارند اراده کنند **وانها لکبیرة الا علی**
الخاشعین الذین یظنون انهم ملقوا ربهم وانهم الیه راجعون ضمیر انها عاید ع ربع
بر استعانت که مدلول استعینوا است بر طریق اعدلوا هو اقرب للتقوی و جمله حال است از ضمیر جار و الا الخاشعین قائم
الا علی الخاشعین مستثنی مفرغ است و مستثنی در کلام موجب نشود مگر آنکه بر طریق قرأت الا یوم کذا مستثنی مفرغ
استقامت مستقیم آید این استثنا ازین قبیل است و بر تصحیح استثنای مفرغ در کلام موجب بسیار حاجت و تاکید وارد شده
که مردمان نماز و روزه را از امهات سپرده و دانند و منتظر ترکیب و کیفیت امور شما خود پندارند و نصیحت بآسانی که بود
آنرا کارهای بزرگ ندانند و ندانند که این کار نیست متعلق بتوفیق خدا مقصود سوی تعون حق علما و مسلمانان را
آسان گردانیده و این دولت بر ایشان رسانیده بذات خویش کاری دشوار است در ظاهر و باطن بر اهل آن
بسیار سهل است آسان کاری نیست و او دشواری نیست کفار بخود را انکشت و این کارها گردن نهادن نتوانند

کرده اند بزرگی مناجات کرده که ای بار خدا مرا بکاری دشوار بفرما فرمان آمد که از راه توحید بجوی و لا اله الا الله گفتن این کار مرا آسانست شب و روز در دل و زبان من دران صفت گریان شده این کار بر کفار دشوار است بر تو آسان ساخته پروردگار است بر ین تحقیق تاکید این جمله از جهت رد انکار با اصرار یهود و [illegible] تو آکید با عقید و ظن اینجا بمعنی ایقان است زیراکه دانستن لقای پروردگار و رجوع سوی حضرت آنگاه کردگار [illegible] از ایمان است و ایمان بی ایقان نبود محل اراده ظن نبود سؤال چه را ایراد لفظ ظن در محل ایقان نکته چیست و این اختیار بر چه مبنی است جواب بر تقدیر ظن لقاء الله و ظن رجوع سوی حضرت آنگاه [illegible] خشوع و تیسیر استعانت بصبر و صلوٰة انجا حاصل شود بر تقدیر علم بران و ایقان آن بر طریق اولی حاصل بود و نیز چون خشوع بر تقدیر علم [illegible] کنایت باشد قرب باتفاق بلغا کنایت را ابلغ از صریح دانند و تلویح را الطف از تصریح پندارند یعنی آنست استعانت کنید بصبر و صلوٰة و حال آنست که استعانت بصبر و صلوٰة هر آئینه خصلتی بزرگ است آسانی نیست مگر بر ترسندگانی که یقین دارند که بدرستی ایشان بینندگان جزای پروردگار خویش اند و بدرستی ایشان بسوی ثواب و عقاب خداوند خویش باز گردنده اند و در دل ایشان این معنی جا گیرد و خاطر ایشان بدین مضمون آرام پذیرد و تواند بود ضمیر انها براموری که از مامور بها و منهی عنها مر قوله یا بنی اسرائیل اذکروا الی قوله استعینوا بالصبر عاید بود یعنی بتحقیق آنچه بدرستی این جمیع [illegible] هر آئینه بزرگ اند گران اند مگر بر خاشعان که ایشان آنرا آسان دانند یٰبَنِیۡۤ اِسۡرَآءِیۡلَ اذۡکُرُوۡا نِعۡمَتِیَ الَّتِیۡۤ اَنۡعَمۡتُ عَلَیۡکُمۡ تکرار و تنبیه و ندا برای اظهار اهتمام و اعتناست چون تکرار یا ابت در آیتها یا ابت لم تعبد ما لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی عنک شیئا یا ابت انی اخاف ان یمسک عذاب من الرحمٰن فتکون للشیطان ولیا غرض ازین جمله و جمله یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی که بالا گذشته و پیش ازین رفته موعظت بنی اسرائیل است هر دو جمله در غرض از یک قبیل است ازین جهت فصل کرد و بغیر عاطف آورده و در هر دو محل اطلاق بنی اسرائیل بر فرزندان فرزندان بر وجه مجاز است و جد و پدر را پسر خواندن در عرف جایز است یعنی ای فرزندان بنی اسرائیل یاد کنید نعمت مرا آنکه انعام کرده ام بدان نعمت بر شما وَاَنِّیۡ فَضَّلۡتُکُمۡ عَلَی الۡعٰلَمِیۡنَ عطف است بر نعمتی که مفعول اذکروا است یعنی اینست و بدرستی که من فضل دادم شما را بر عالمیان و برتر گردانیدم از جهانیان و این خطاب بنی اسرائیل را که حاضرند باعتبار اجداد ایشان است که مفضل بر عالمیان بودند و در زمانه خویش فاضل از جهانیان میبودند و این چنانست که اولاد پادشاهان را میگویند که شما را پادشاهی داده اند یا اولاد دانشمند را گویند که مرتبه دانشمندی در شما نهاده اند اگرچه در ایشان پادشاهی نبود و بر ایشان دانشمندی نباشد اگر از عالمین همه عالم مراد شود تفضیل ایشان در فضل جزئی باشد چنانچه فضل مریم بر نساء عالم در ولادت عیسی و همچو فضل خضر در دانستن بعضی جزئیات بر موسی و اگر از عالمین جماعت کثیره از اهل زمان ایشان مراد باشد فضل کلی نیز ممکن بود وَاتَّقُوۡا یَوۡمًا لَّا تَجۡزِیۡ نَفۡسٌ عَنۡ نَّفۡسٍ شَیۡـًٔا وَّلَا یُقۡبَلُ مِنۡهَا شَفَاعَةٌ وَّلَا یُؤۡخَذُ مِنۡهَا عَدۡلٌ وَّلَا هُمۡ یُنۡصَرُوۡنَ یقبل بر صیغه مذکر و مونث

خوانند و معنی نیز و قراءت یکی است روایت کرده اند که یهود خلاص خود و شفاعت آبای خویش می جستند و یشفع لنا آباؤنا الانبیاء میگفتند در رد ایشان این آیت نازل گشت و این لفظ در هر دو ربع هست و اتقوا یوما ای عذاب یوم او هول یوم عطف است بر اذکروا شیئا مفعول به است مر لا تجزی و جمله لا تجزی صفت است مر یوما را ضمیر محذوف است ای یوما لا تجزی فیه نفس عن نفس شیئا و معنی لا تجزی لا تقضی است من جزی الدین اذا قضاه یعنی لا تقضی نفس عن نفس شیئا مما علیها من الحقوق یا شیئا مصدر است یعنی ماخوذ از جزی است ای لا تقضی شیئا من القضاء یا لا تجزی بمعنی لا تنفع من جزی عنی زید عن عمرو بمعنی نفعه باشد ای لا ینفع نفس نفسا شیئا من النفع بمعنی لا تکفی من جزا و انی کفاه من کفیته یعنی لا تکفی نفس نفسا شیئا من مهماتها او شیئا من الکفایة و لا یقبل عطف است بر لا تجزی ای و لا یقبل من احد النفس الکافرة شفاعة شافع و لا یؤخذ منها عدل عطف است بر لا یقبل منها شفاعة ای لا یؤخذ من النفس الکافرة فدیة او بدل [illegible] عبارت است بر لا یؤخذ منها عدل بلا اسناد الیه بحرف نفی موجب تخصیص نفی است به و معنی آنست که بپرهیزید عذاب یا هول روزی را که قضا نکند و ادا ننماید هیچ نفسی از قبل هیچ نفسی چیزی از حقوق یا چیزی از قضا یا گویند هیچ نفسی هیچ نفسی را چیزی از نفع نافع نشود یا گویند هیچ نفسی هیچ نفسی را چیزی از کفایت یا چیزی از مهمات کفایت نکند و از هیچ نفسی کافر هیچ شفاعتی مقبول نشود چنانچه شفاعت در حق مومنان بر حکم شفاعتی لاهل الکبائر من امتی مقبول شود و از هیچ نفسی کافره فدائی که بدان خلاص او بود گرفته نشود و هر چه سازد مقبول نگردد و هم ایشان نشوند که یاری داده نشوند به یاری دادن کسی از عذاب نرهند نفی منصوریت مخصوص بکافران است مقصور بر ایشان است مومنان منصورند و دشمنان ایشان مقهورند کما جاء فی کتاب رب العالمین و کان حقا علینا نصر المؤمنین وَإِذْ نَجَّيْنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ و اذ متعلق است باذکروا محذوف و این جمله عطف است بر اذکروا سابق و جمله یسومونکم حال است از کم که مفعول نجینا است رابطه ضمیر مفعول است یا حال است از آل فرعون رابطه ضمیر فاعل است یا مستانفه است و جواب ماذا یفعلون و سوء العذاب ای اسوء العذاب اضافه صفت سوی موصوف است از باب کریم الخطاب جمله یذبحون ابناءکم با معطوف خویش بدل است از یسومونکم یا بیان است یا حال دیگر است و این نیز حکایت حال ماضیست چنانچه بالا گذشت یذبحون و یستحیون نساءکم یا مستانفه است جواب ماذا یصنعون بکم و عظیم صفت است مر بلاء و بلاء مرفوع به ابتدا است فی ذلکم ظرف مستقر است خبر مبتدا است جمله تذییل است و معنی آنست و یاد کنید ای بنی اسرائیل هنگامی که رهانیدیم شما را یعنی پدران شما را از گروه فرعون که دنبال شما کرده بودند در حالی که می چشانیدند شما را عذاب سخت و درشت می چشانیدند پسران شما را ذبح میکردند و دختران شما را زنده میگذاشتند و برای خدمت می آوردند و در کشتن پسران و در آن بود مر شما را بلائی است بس عظیم و در زنده داشتن دختران برای خدمت ایشان ابتلائی است بقا [illegible]

وارند جواب آنکه اطلاق اسم بنا بر صفا یا باعتبار آنکه ایشان از آن خواهند شد بر وجه مجاز سابق شده تعبیر
باسم ما یؤول الیه چنانچه عنب بخمر در انی ارانی اعصر خمرا در کلام مجید آمده در قصه آورده اند فرعون خواب دید که آتشی
از بیت المقدس برخاست فرعون را فرو گرفت و او را بسوخت و بنی اسرائیل سلامت گذاشت معبران را طلب کرد و دل را بر طلب
تعبیر این رؤیا آورد و خاطر بر تحقیق او گماشت ایشان گفتند از بیت المقدس مردی پیدا شود که هلاک تو و گروه تو بدست او
باشد فرمان داد هر پسری که در بنی اسرائیل زاده شود بکشند و دختران را برای خدمت زنده دارند تا گویند دوازده هزار
بچه را و بعضی گویند هفتاد هزار بچه را کشتند تا آنکه خلق جمع شدند پیش او و گفتند چون این مردان بمیرند و مردان دیگر جوان
نشوند جهان خراب گردد عالم تباهی پذیرد فرمان داد که یک سال بکشند و یک سال بدارند در سالی که نوبت
نا کشتن بود هارون صلوات الله علیه متولد گشت و در سالی که نوبت کشتن بود موسی صلوات الله علیه وسلامه بولادت
پیوست بعد زادن مادر موسی را الهام شد تابوتی ساخت و موسی را در تابوت کرد و در دریا انداخت تا شاید سلامت
ماند و خدای او را باز بدو رساند تابوت مذکور زیر قصر فرعون گذشت از بالای قصر منظور نظر او گشت تابوت را برآوردند
موسی را از تابوت بیرون آوردند زن او گفت این از بنی اسرائیل نیست از جای دیگر آمده برای آنکه ما او را فرزند
سازیم از غیب پیدا شده ما را که فرزند نبود این هم فرزند شود مرا و ترا روشنائی چشم گردد بر خویش داشتند و فرزند خواندند
برای طلب دایه کردند مادر او را باسم دایگی آوردند و همه انا رادوه الیک ایشان را پیوست و درین معنی اظهار کمال قدرت
خدای منظور گشت چندین هزار کودک را کشتند آنکس که هلاک فرعون و قوم او بسبب آنکس بود زنده داشتند
کسی را که سبب هلاک او بود در خانه او تربیت شد و پرورش یافت ایات گر دشمنت قوی دست است نگهبان
قوی تر است خدای باش معتقم بخدا وند دستان را در زیر پای پیل سر مورک ضعیف از دست گیری گر
ماند در ایات وَاِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَاَنْجَيْنٰكُمْ وَاَغْرَقْنَآ اٰلَ فِرْعَوْنَ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ۝
واذ فرقنا عطف است بر اذ نجیناکم و بکم متعلق است بفرقنا لفظ سببیه و تواند بود سبب را همچو آلت اعتبار کنند با را
برای استعانت گویند ضرب مجازی بود این آیه معارض ان اضرب بعصاک البحر فانفلق نشود فانجیناکم عطف است
بر فرقنا و اغرقنا عطف است بر انجیناکم وانتم تنظرون حال است معنی اینست بسبب شما دریا را جدا جدا کردیم و راهها پیدا
آوردیم تا شما از دریا گذشتید و از شر فرعون و لشکر او نجات یافتید و فرعون و لشکر او را غرقه گردانیدیم و از ره آب
تا آتش دوزخ رسانیدیم و حال آنست که شما دیدید و بچشم حال ایشان نظر میکردید و بعضی گفته اند فرعون کشته آمد آب
را آتش شد نیست خاک بسر باد دشمن بر سرکشی و طغیان و تکبر ایشان بود که قوم فرعون تلف کردن بنی اسرائیل
هستند و سران و بزرگان ایشان جمع شدند بر فرعون گفتند بنی اسرائیل را برای چه میکشی بسبب چند نفر ... از ایشان
فساد خود بدید و تباهی روی خواهد نمود موسی علیه السلام ایشان این سخن شنیدند و لیکن متفکر و متعلق شدند

بر موسی علیه السلام مضمون و اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی وحی آمد تا [illegible] در دل موسی و بنی اسرائیل و آن بود که
بنی اسرائیل دختران را که در خانه قبطیان بودند برین رسم که فردا روز عاشوراست روز اجتماع [illegible] و اقرباست [illegible] گردند
دختران مذکوره که در خانه ایشان خدمت داشتند زیورها از ایشان عاریت خواستند و بدین بهانه زر بسیار قبض کردند
و همه بر خانها پدران خویش آوردند ششصد و بیست هزار مرد بنی اسرائیل از مبارزان [illegible] واز کید فرعون رو
بفرار نهادند بغیر ده ساله و فرود تران و شصت ساله و بالا تران در شمار [illegible] و نسوان و اطفال از غایت کثرت شمار
نشد و قبطیان اجتماع ایشان را اجتماع برای سور عاشورا داشتند و بر کیفیت حال ایشان مطلع گشتن نتوانستند تا هر خرد
و بزرگ با [illegible] و [illegible] بیرون آمدند و زینتها از قبطیان که عاریت گرفته بودند با خود آوردند سوال ایشان مستامن
بودند و با قبطیان [illegible] مستامنان را مال حربیان بردن نشایستی و این چنین معامله با ایشان نبایستی
جواب [illegible] آنکه گویند ایشان مستامن نبودند چه بر صورت اسیران می بودند که قبطیان ایشان را می کشیدند و رنج
و عنا بر ایشان می نهادند [illegible] مستامن چنانکه و در رنج و عنا میکنند اسیران اگر ظفر یابند مال
حربی را دریابند چنانچه دانند و توانند و بهر حیله که توانند بیرون کنند و اگر چه بگدائی و دزدی باشد بستانند و اگر مستامن
بودندی بدین کار بجز رشوت اقدام ننمودندی که اگر در وقت که بحیلتی مشغول می بودند عاریت شوند گرفتار ایشان گردند مصلحت
القصه فرعون شنید که بنی اسرائیل بیرون آمدند و در فرار و گریز شدند [illegible] رفتن نتوانند لاجرم در کرانه
آن ایستاده ماندند چون با لشکرها [illegible] ایشان را دریا بهم [illegible] در تعاقب ایشان سواری کرد چون نظر
بنی اسرائیل بر لشکر افتاد و در دلهای ایشان خوف و خشیت پیدا گشت گفتند ای موسی فرعون با لشکر گران شتافت تا
آنست که ما را دریابد موسی گفت خدای وعده کرده است او [illegible] ما را و شما را هیچ آفتی نرساند آنگاه
بکرانه دریا رسیدند و دریا را [illegible] ندیدند موسی را فرمان شد عصا بر دریا زد [illegible] عصا بر دریا زد بنی اسرائیل
دوازده سبط بودند برای دوازده سبط دوازده راه خشک شد [illegible] پیدا آمد [illegible] در آمد [illegible]
موسی را گفتند ما چگونه رفتن توانیم حال گروه خویش [illegible] موسی بار دیگر [illegible] پیدا آمد بعضی مر بعضی را می دیدند
گرفتند تا آنکه همه از دریا بیرون آمدند فرعون چون دید که بنی اسرائیل سلامت بیرون رفتند و دریا [illegible]
دریا مرا راه داده است و لطاعت من گردن نهاده [illegible] با آن همه در آمدن [illegible] تامل بوده است [illegible]
در در آمدن تردد می نمود جبرئیل بر [illegible] بصورت مادیان سوار پیش اسپ فرعون گذشت اسپ [illegible]
فرعون از داشتن آن اسپ عاجز گشته در دریا در آمد لشکر او [illegible] حال [illegible] تا آنکه
تا همه بنی اسرائیل بیرون آمدند و لشکر فرعون تمام در آمد آب دریا باز بهم پیوست [illegible] همه غرق گشتند
بنی اسرائیل از فرعون [illegible] و از غرق [illegible] گفتند موسی [illegible] ایشان

بیرون انداز د و بتحقیق بیان فرعون را در نظر ایشان مرغی سازد و در حکایت آورده اند چون روزی آخر شب در خواب بماهی طلب آب کرد نهاد
دست در ته بنداخت ریش فرعون که مرصع بجواهر بود بر دو دست او افتاد موی‌ها از بیخ بر آمد و جواهر از ریش وی بیرون می
آورد همین زن در کوشک فرعون بمزدوری خشت میزد مزد نیافته بود و غم آن می خورد ناگهی آواز داد خدای اجر که د ر
گوش وی افتاد این حکایت میان خلق آشکارا گشت بغرق شدن او والعلم عند الله زمان پیوست چه مرصع بجواهر ریش فرعون
بود غیر او برین صفت کسی نبی بود و درین قصه اشارت است که عاقبت ظالم نگونساری است و عاقبت مظلوم رستگاری است

وَاِذْ وٰعَدْنَا مُوْسٰۤى اَرْبَعِیْنَ لَیْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْۢ بَعْدِهٖ وَاَنْتُمْ ظٰلِمُوْنَ ۝ ع

واعدنا بصیغه ماضی معروف از باب ضرب است از باب مفاعله خوانده شده بر حسب آن قرائت خوانند و واعدنا عطف است
بر واذ فرقنا موسی مفعول اول است اربعین مفعول دوم است یا ظرف است از نصب یا خبرین دو وجه غیر محتمل است
و این هر دو وجه مشکل است زیرا که وعده در چهل شب نبود تا ظرف شود و زمان مذکور موعود نیست تا مفعول بود دیگر
آنکه مفعول واعدنا موسی را مضاف سوی اربعین لیلة تقدیر کنند کلام تقدیر واعدنا موسی مناجاة اربعین لیلة گویند
اربعین لیلة بحذف مضاف داقامت مضاف الیه مقام او مفعول دوم بود یا ظرفیه بتقدیر اوفینا گویند بمعنی و
اوفینا الوعد فی اربعین لیلة چو بنده سوال ایفاء وعده نیز در چهل شب نبود بلکه بعد انقضاء آن روی نمود
جواب ظرفیت بحذف مضاف بتقدیر اوفینا فی انقضاء اربعین لیلة بود یا بر وجه مجاز باعتبار قرب مجاورت
باشد ثم اتخذتم العجل عطف است بر واعدنا العجل مفعول اول است مفعول دوم محذوف است ای اتخذتم العجل
معبودا من بعده ظرف است مر اتخذتم را وانتم ظالمون حال است معنی آیت است و یاد کنید ای بنی اسرائیل آن هنگام
که وعده کردیم با موسی مناجات چهل شب را گویند وعده کردیم و وعده را در هنگام انقضاء چهل شب بایفا آورده ایم
پس شما گوساله را گرفتید و معبود خویش ساختید در حال آنکه شما درین کار ستمکارانید از حد تجاوز کنندگانید
چه عبادت در غیر محل می آرید و غیر الحق را اله می پندارید در سیاق ذکر چهل شب کرد و روز را در بیان نیاورد
زیرا که در عرب تاریخ شبها است لفظ ایشان در تواریخ بعشر خلون او بعشر بقین من شهر کذا است و چهل شب
مذکوره معامله مسطور دران وقتی بود لیالی ذی القعده بتمام و عشر ذی الحجه بود روایت کرده اند چون فرعون غرق شد
بنی اسرائیل نجات یافتند و در مصر آمدند برای عمل کتابی نداشتند موسی صلوات الله علیه مناجات برد آورد و خدا
با او وعده دادن کتاب کرد و کوه طور را میعاد گردانید و مدت ماندن او در کوه از سی شب تا چهل شب رسانید موسی
در کوه جای ساخت و هارون برادر خود را میان قوم خلیفه گذاشت تا نگه داشتن مدت مذکور در کوه بود و عده
دادن کتاب را انتظار میبرد قوم موسی باضلال سامری از میعاد غیبت موسی گوساله را پرستیدند سامری
اهل از گوساله پرستان بود و پیش موسی علیه السلام متعلق بدین اسلام اعتراف نمود و در ملت [illegible]

یافت سوی اضلال بنی اسرائیل شتافت سامری مذکور در کار زرگری دستی داشت دل بر ساختن گوساله از زرهای قبطیان گماشت در روز غرق شدن فرعون اسپی که جبرئیل بران سوار بود محل رسیدن سم او در نظر آورد و عجائب عجیبه معاینه میکرد هر جا که سم او میرسید سبز تر و تازه میشد میگفت درین خاک نشانی مینماید شاید در احیای اموات کار آید مقداری خاک از محل رسیدن سم او برداشت و آنرا محافظت برخویش داشت چون سی روز از وعده موسی گذشت و خبری از موسی بوصول نپیوست سامری زرهای که بنی اسرائیل از قبطیان بعاریت آورده بودند گداخت صورت گوساله ساخت مقداری ازان خاک در وی انداخت گوساله آواز کرد بر ایشان فتنه پدید آورد و بعضی گویند شیطان در لب گوساله در آمد آواز انی انا ربکم فاعبدون برآمد ایشان شنیدند پرستش او را گزیدند سامری بدین حیله ایشان را گمراه کرد و در گوساله پرستی آورد نه و نیم سبط که چهار صد هزار و هفتاد و پنج هزار مرد باشند گوساله پرستیدند و دو نیم سبط که صد و بیست و پنج هزار مرد باشند منتظر موسی ماندند و بعضی گویند همه گوساله پرستیدند مگر دوازده هزار تن خدا پرست ماندند گوساله پرستی پسندیدند هارون علیه السلام با پرستندگان گوساله بستیزید و در نصیحت با قوم انما فتنتم به میگفت یعنی گوساله در شان شما فتنه شده است برای شما بلائی آمده است بدرستی پروردگار شما رحمان است و گران مهربان است متابعت من کنید و اطاعت من ورزید ایشان گفتند تا آنکه موسی بیاید ما درین کار خواهیم بود و درین محل ملازمت خواهیم نمود و بعد تمام شدن چهل شب موسی سوی ایشان مراجعت کرد الواح توریت برابر خویش آورد از هارون برادر خویش رنجید و قوم را ملامت کرد و نکوهید توبه کردند و عذر آوردند باقی قصه ان شاء الله در سوره اعراف و طه گفته آید و بیان آن بتشریح و توضیح روی نماید ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ثم عفونا عطف است بر ثم اتخذتم و فای فتابوا ثم عفونا چه کفر صالح برای عفو نبود و بغیر توبه و اسلام معفو نشود من بعد ذلک متعلق است بعفونا لعلکم تشکرون بمعنی لکی تشکروا متعلق است بعفونا معنی آنست پس بعد توبه شما این جریمه را عفو کردیم و این جمله را بغفران آوردیم تا شما شکر گذارید و دل را بایمان و توحید ثابت دارید وَاِذْ اٰتَيْنَا مُوْسَى الْكِتٰبَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ عطف بر واذ واعدنا موسی مفعول اول است الکتاب مفعول دوم است و الفرقان عطف است بر الکتاب لعلکم تهتدون بیان علت غائی ایتاء کتاب و فرقان است و علت غائی مذکور با جمله معانی فرقان که ذکر کرده بترتیب و تعلق شتا این است تطبیق او با معنی جدا شدن بنی اسرائیل از کافران در غایت انجلاست و همچنین سایر معانی را تعلق با اهتدا است معنی آنست یاد کنید هنگامی که ما موسی را کتاب و فرقان دادیم و منزلی جامع بیان کتاب بودن و فرق میان حق و باطل نمودن فرستادیم تا شما راه راست گیرید و اهتدا پذیرید و نظیر او آنست که گویند لقیت اللیث والغیث ای لقیت الرجل الذی هو جواد کالغیث شجاع کاللیث و بعضی گویند کتاب عبارت از توریت است و فرقان صحیفه دیگر از صحایفی که موسی را داده بودند و نزدیک بعضی از کتاب توریت و صحف چنانچه در آیه دیگر آمده صحف ابراهیم

موسی مراد بود و از فرقان معجزاتی که فارق است میان حق و باطل چون عصا و ید بیضا و جز آن مراد باشد و بعضی فرقان را بمعنی جدا شدن آب دریا بعضی از بعضی برای گذشتن موسی و قوم او گویند و بعضی از فرقان معنی جدا شدن بنی اسرائیل از قبطیان و خلاص یافتن از کید و ظلم ایشان جویند و آنکه در تفسیر امام زاهد کتاب را بتوریت و فرقان را بقرآن بیان کرده و تقدیر کلام و اذ آتینا موسی الکتاب و محمدا الفرقان آورده این تاویل بعید است بر حکم قاعده نحویه است چه یاد کردن امر گذشته را باشد در امری که حاضر است بلیغ نبود **و اذ قال موسی لقومه یقوم انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل** و اذ قال عطف است بر و اذ آتینا موسی الکتاب جمله یقوم انکم ظلمتم انفسکم مقول قال است یا قوم جمله ندائیه برای تنبیه مقال است مقدم بود و از این جمله منکشف است ظلم گوساله پرستان تاکید این جمله از جهت آنست که ایشان در مضمون جمله انکار داشتند عبادت عجل را ظلم نمی پنداشتند اتخاذ مصدر است مضاف بسوی فاعلست العجل مفعول اول است مفعول دوم محذوف است ای باتخاذکم العجل الها معنی اینست و یاد کنید آن هنگام که موسی بعد رسیدن بقوم خود و [illegible] دیدن عبادت ایشان قوم خود را گفت ای گروه من بدرستی شما بر انفسهای خویش ظلم کردید بدین که گوساله را اله گرفتید معبود خود ساختید و به پرستش او پرداختید و شک نیست که این ظلم عظیم بود و در بیان کلام [illegible] التیسیر فی تفسیر [illegible] پیدا [illegible] گوساله که سامری پدید ایشان از زرهای قبطیان ساخته کند و برای آواز کردن آن خاکی از زیر سم اسپ جبرئیل که [illegible] باشد در دهانش افگند هرچند که از او آوازی آید و عجل در او صورت حیاتی نماید و خارق عادتی عجیب بود و [illegible] شانی غریب باشد چون العجل که [illegible] قبول پذیرد و عجل [illegible] و [illegible] دیگر اورا بالوهیت چه کلا [illegible] بود با [illegible] چه مناسبت باشد اهل خرد الگرفتن این چنین معبود را بتجاوز از حد دانند معبود ساختن این چنین [illegible] التیسیر فی تفسیر [illegible] خواند **فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم** بارئکم بهمزه مکسوره و ساکنه و [illegible] ساکنه [illegible] سه قرائت یکی [illegible] فاء سببیه الی بارئکم متعلق است بتوبوا جمله [illegible] فاقتلوا عطف است بر فتوبوا معنی اینست چون شما بر انفس خود ظلم کردید و این چنین جریمه آوردید [illegible] توبه [illegible] آفریدگار خویش باز گردید و شرط توبه شما آن باشد [illegible] شما انفسهای خویش [illegible] و [illegible] و در این [illegible] روز قتل النفس توبه بشرط صحت توبه بود و از ان [illegible] ایشان را در هنگام توبه قتل النفس [illegible] در حق است پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم که توبه بندم و از گناه گذشته [illegible] آن [illegible] فای فاقتلوا [illegible] برای تعقیب باشد اگر برای تفسیر باشد توبه عبارت از قتل نفس بود اگر فا برای تعقیب دارند قتل [illegible] توبه [illegible] **ذلکم خیر لکم عند بارئکم** ذا اسم اشارتست [illegible] لام [illegible] کم حرف خطابست اسم اشارت مرجع القتل برابتدا خیر لکم خبر مبتداست عند بارئکم ظرفست مر خیر را ظرف [illegible] لکم [illegible] عند بارئکم و جمله [illegible] است

برای بکشتن نفسها توبه کردن و از گناه باز گشتن یعنی انفسها آن ای [illegible] یعنی توبه و قتل نفس در توبه بهتر است
نزد آفریدگار شما و بهتر است در عظیم پروردگار جل و علا از زنده ماندن در دنیا با عذاب آخرت فتاب علیکم انه
هو التواب الرحیم ○ فا فصیحه است جمله معطوف است بر محذوف یعنی فعلتم ما امرتم به فتاب علیکم و جمله محذوف
معطوف است بر قال موسی لقومه یظلمتم انفسکم عطف جمله بر جمله باشد مقول موسی بود و این مقول موسی
و چون این جمله معطوف بر قال موسی لقومه باشد از باب التفات از غیبت سوی خطاب بود چه قوم در جمله قال موسی لقومه
غایب بودند و در جمله فتاب علیکم خطاب است و ضمیر فصل است التواب خبر انّ است الرحیم خبری دیگر است و چون
انه هو التواب الرحیم کفایت است از جمله انه یتوب علیهم بر سبب رحمت و جمله فتاب علیکم ملوح است بر مضمون جمله مذکور
یعنی [illegible] مسطور از جهت تقدیم ملوح سابق را بمنزله سائل کرد و جمله ثانیه بر وجه تنزیل جواب آورد یعنی
اینست پس شما آنچه فرموده شده بود بیاد از توبه و قتل نفس بجا آوردید پس خدای شما را در معرض لطف و کرم آورد
اگر چه جرم عظیم بر آن رفت و جهت توبه شما قبول کرد و بدرستی که خدای هوست توبه قبول کننده و بر جهت [illegible] گناه
بندگان بخشنده روایت کرده اند موسی صلوات الله علیه باز گشت بقوم خویش پیوست و دید بنی اسرائیل گوساله
پرست شده اند یعنی خدای را چنانچه گذشت ذکر آن بالا رفت [illegible] اختیار و التزام توبه آوردند
یعنی گویا که هفتاد و چند تن که همراه موسی در کوه رفته بودند ایشان را فرموده تا تیغها برگیرند گوساله پرستان را
بکشند و این صحیح است زیرا که هفتاد و چند تن [illegible] حتی نری الله جهرة گفتند و از دین اسلام برگشتند
یعنی ایشان گفته بودند هرگز بتو ایمان نیاوریم تا خدای را آشکارا نبینیم و حسن بصری گوید گوساله پرستان غیر گوساله
پرستان و صحبت کردند غیر گوساله پرستان گوساله پرستان را از جهت گوساله پرستی میکشتند و میگفتند [illegible]
گوساله پرستیده و گوساله پرستان غیر گوساله پرستان را میکشتند و میگفتند که بار خدایا از گوساله پرستی باز [illegible]
و چرا اینها منکر نگردیده و صحیح قول ابن عباس است و آن آنست که غیر گوساله پرستان را فرمان شد که تیغها برکشیده
گوساله پرستان را بکشند و بر گوساله پرستان فرمان شده که پیش [illegible] خود [illegible] بیرون آمده [illegible]
احتبا نشینید یعنی زانوها را استاده کنید پشت را با زانو به بندید و [illegible] زخم تیغ [illegible]
و زانو بند بکشائید و تن مجنبانید و بدست و پا تیغ زدگان [illegible] هر که از جهت [illegible]
عدول کند توبه او قبول نشود گفته اند هارون برادر موسی علیه السلام بر گوساله پرستان تیغ آورد و با جماعت
خدا پرستان بر ایشان [illegible] بنی اسرائیل ان اخوانکم اتوکم شاهرین سیوفهم [illegible] فاتقوا الله
و اصبروا ای گروه بنی اسرائیل [illegible] برادران شما تیغها کشیده آمده اند [illegible] خدای [illegible] کشتن شما [illegible]
از خدا بترسید [illegible] کشتن [illegible] دست و پا مجنبانید [illegible] تا توبه شما قبول شود [illegible]

پرستان در کشتن گوساله پرستان شدند و از بامداد تا شبانگاه میکشتند هفتاد هزار تن کشته شدند زنان و بچگان
پیش موسی بفریاد آمدند که ای موسی اگر خدای رحمت نکند از بنی اسرائیل نام و نشان نماند موسی سر برهنه کرد و در دعا
فرمان آمد توبه کشتگان و ناکشتگان قبول کردیم و کشته شدگان را در مرتبه شهادت آوردیم سوال فاقتلوا انفسکم موجب
آنست که ایشان خود را خود بکشتند و همه قاتلان نفس خویش کردند چنانچه بعضی همین معنی گفته اند و بر ظاهر آیت رفته اند
و روایت کرده اند و قصه مسطوره مخالف آن مضمون بود و ظاهر آیت را نفی لازم شود جواب بدلالت ثبوت قصه حقیقت
مراد ندارند و کلام محمول بر اسناد مجازی بر جهت تسبیب نهادند چه هر که منقاد کشتن خویش بود سبب کشتن خویش بود ای لیکن
القاتلون انفسکم بانقیادکم للقتل یا از انفسکم اخوانکم مراد شود معنی همچنین بود اقتلوا اخوانکم الذین هم کانفسکم یعنی برادران
خویش که همچو نفسهای شمااند بکشید و در کشتن ایشان مهربانی مکنید بر این معنی اقتلوا انفسکم امر گوساله پرستان بقتل یعنی
بعضی را بود و مطالبه ایشان بکشتن یکدیگر باشد وَاِذْ قُلْتُمْ یٰمُوْسٰی لَنْ نُّؤْمِنَ لَکَ حَتّٰی نَرَی اللّٰهَ
جَهْرَةً فَاَخَذَتْکُمُ الصّٰعِقَةُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ ○ واذ قلتم عطف است بر واذ قال موسی بحذف مضاف
یعنی قال اجدادکم لک متعلق است بلن نؤمن حتی نری غایت جهرة غایت مصدر لن نؤمن یا موسی تا آخر مقول قول است
مراد فاخذتکم مقول اوست چه فاخذتکم الصاعقة عطف است بر قلتم جمله وانتم تنظرون حال است یعنی
ای بنی اسرائیل آن هنگام که گفتید شما یعنی اجداد شما موسی را ای موسی هرگز تصدیق نکنیم ترا تا خدای را آشکارا نبینیم
شما را بسبب این گفتار آتش آسمانی گرفت و حیات شما فنا و زوال پذیرفت و شما یعنی اجداد شما میدیدید و آمدن صاعقه
مشاهده میکردید بعضی گویند گویندگان این سخن همان هفتاد تن بودند که با موسی علیه السلام در رفتن کوه سوا
نمودند و بعضی گویند گویندگان ده هزار مرد بودند که بی ادبی در سخن کردند به آتش آسمانی سوخته شدند معتزله بدین
آیت متمسک کردند که خواهندگان رویت خدای سوخته گشتند دلیل بر این کنند که محال طلبی کردند از جهت آن ابتلا
و هلاک رسیدند جواب اهل السنت که ایشان رویت خدای را که جایز است محال داشتند و نزد خویش ایمان را معلق بمحال
پنداشتند از این جهت ایشان را آتش آسمانی رسید و همه را هلاک گردانید ثُمَّ بَعَثْنٰکُمْ مِّنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ
تَشْکُرُوْنَ ○ کم مفعول بعثنا است من بعد موتکم متعلق است به بعثنا جمله عطف است بر اخذتکم الصاعقة و من بعد موتکم
تکمیل بود برای دفع وهم آنکه از بعث فرستادن برای کاری مراد شود لعلکم تشکرون یعنی لکی تشکروا علت غائی بعث
مذکور است و ثمره از ثمرات زنده گشتن مسطور است معنی انگیخت پس بر انگیختیم اجداد شما را بعد از مردن اجداد شما تا شما
شاکر باشید شکر احسان خدای بگذارید پس نعمت حیات بجا آرید روایت کرده اند چون ایشان را
صاعقه فرو د موسی علیه السلام دعا کرد ای بار خدای بنی اسرائیل را چه جواب خواهم گفت و معاینان ایشان را چه
رسید ایشان را مرا بلا و درد مه با ایشان فرود آمدن کتاب وعده کرده ام ایشان بیجا هلاک گشتند و در زوال و فنا

پیوستند و فنای موسی با نعمت پیوسته حیات ایشان باز گشت وظللنا علیکم الغمام و انزلنا علیکم
المن والسلوی الغمام مفعول ظللنا است علیکم متعلق است بظللنا المن مفعول انزلنا است علیکم متعلق است بانزلنا و
جمله وظللنا عطف است بر قلتم و انزلنا عطف است بر ظللنا معنی وظللنا علیکم الغمام و انزلنا علیکم المن والسلوی یعنی
اینست و یاد کنید چون سایه بان کردیم بالای سر شما در تیه ابر را که سایه آرد و گرمی آفتاب را باز دارد و فرود آوردیم بر شما
انگبین من و سلوی من بعضی گویند ترانگبین است و بعضی گویند نان سپید است و بعضی گویند شهد است
و بعضی گویند طعامی دیگر بوده ایشان را بفضل ربانی و فیض یزدانی از غیب روزی بود و سلوی پرنده مشابه بلبل بود
بعضی گویند پرنده ایست کبوتر فربه بوده که باد آن را ذبح کردی و پاک کردی پیش ایشان آوردی یعنی خدا باد را قوت داده بود
که آن را ذبح کند و پرها دور گرداند و شکم بشگافد و آنچه درون آنست بیرون اندازد و آفتاب آن را بریان سازد و عالمی آن را
برانند که جانوران مذکوره زنده پیدا میشدند و نزدیک ایشان می آمدند ایشان بقدر حاجت خویش میگرفتند و
دیگر را میگذاشتند و اگر زیاده از یک روز نگاه داشتندی گنده شدی و از گوشت آن بوی زشت آمدی و گنده شدن گوشت
پیش از ان نبود حد و گنده شدن گوشت از ان روز روی نمود و نیز روایت کرده اند جامهای ایشان کهنه
و ریم نگرفتی و ناخن و موی ایشان دراز نگشتی و چنانچه در روز از آسمان من و سلوی فرود آمدی شب برای دفع تاریکی
عمودی از نور پیدا شدی همه از قدرت او نه آنچه گوئی عجیب است و از حکمت او هر آنچه بینی غریب نیست کلوا
من طیبات ما رزقناکم ما رزقناکم مفعول کلوا است من طیبات متعلق است بکلوا اینجا قلنا مضمر است ای قلنا
لهم کلوا و جمله مستانفه است چنانستی که کسی گفت فماذا قال الله لهم حین انزل المن والسلوی فقیل قلنا لهم کلوا من طیبات
ما رزقناکم یا قائلین تقدیر کنند و حال از ضمیر انزلنا دارند معنی اینست گفتیم مر ایشان را یا فرستادیم در حالیکه
گوینده بودیم بخورید از طیبات آنچه شما را روزی کرده ایم و برای خوردن شما فرود آورده ایم یعنی اشیای که در شرع پاک
پاکیزه از سبب بزهکاری و در طبع نیز پاکیزه از آشوب زیان کاری نه بزهکاری آرد و نه بیماری بگذارد روا
کرده اند چون جماعتی بنی اسرائیل از دریا گذشت فرعون با لشکر خویش غرق گشت موسی علیه السلام ظفر یافت بمیعاد
یافتن کتاب شتافت قوم او در غیبت بمتابعت سامری پیوستند و باغوای او گوساله پرست گشتند موسی علیه السلام
آمد و ایشان را در توبه و پشیمانی آورد و امر بقتل نفسهای ایشان کرد چنانچه مامور بودند توبه کردند و بامر خدای انقیاد
آوردند خدای عز و جل جریمه ایشان در حین عفو آورد و توبه ایشان قبول کرد بعد از ان مامور بغزا قریه جباران گشتند
چون آنجا رسیدند ضعف لشکر موسی و قوت جباران مشاهده نمودند گفتند ای موسی اینجا جباران اند که ما ایشان را از بیخ
بر کندن و بر لشکر ایشان افگندن نتوانستند تا این جباران در دیه اند ما در نیائیم و با ایشان صورت محاربه نتوانیم تو و پروردگار تو
بروید با هم اینجا جدائی ایشان در تیه و آن بیابانی تهی و دشتی کرده در تیه و دشت کرده بود چهل سال محبوس گردید

هر چند که شکر کردند از استسقا بیرون نیامدند و تمام روز در [illegible] خلاف [illegible] تا کار [illegible] پیدا [illegible]
رفت در [illegible] نمی‌شود مجموعه‌ای با ایشان [illegible] واقع [illegible] شدند [illegible]
ابر بر ایشان سایه‌بان گردانید و از [illegible] گرسنگی [illegible] چون چهل سال گذشت [illegible]
مامور بدر آمدن قریه که امر [illegible] آن شدند [illegible] ایشان فارغ گشتند و کار ایشان بعافیت [illegible]
پیوست سوال در وظللنا علیکم الغمام ذکر قصه دیگر است هر قصه [illegible] سابقه ذکر [illegible] قصه [illegible]
قصه سابقه ذکر کرده [illegible] این قصه چنانچه در قصه سابق [illegible] جواب [illegible] قصه مذکوره با قبول توبه بنی
اسرائیل قریب العهد بود و الحاق [illegible] کردن سابق نمود و امر دخول قریه [illegible] چهل سال بود و آن را
علاحده کرده [illegible] قصه‌های دیگر [illegible] آورد وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون ○
یعنی ما نقصونا شیئا [illegible] ولکن کانوا انفسهم ینقصون [illegible] مفعول [illegible] یظلمون [illegible] ولکن کانوا ا
یظلمون [illegible] و جمله معطوف است بر جمله محذوف [illegible] کلوا من طیبات ما رزقناکم [illegible]
وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون [illegible] یکفرون [illegible]
ولکن کانوا انفسهم یظلمون معنی آنست [illegible] ایشان [illegible] عصیان [illegible] ایشان [illegible]
و حلال [illegible] لیکن [illegible]
[illegible] کشته گشتند [illegible] ایشان [illegible]
آن [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] واذ قلنا ادخلوا هذه
القریة فکلوا منها حیث شئتم رغدا وادخلوا الباب سجدا وقولوا
حطة نغفر لکم خطایاکم وسنزید المحسنین ○ نغفر [illegible]
[illegible] اذکروا اذ قلنا [illegible]
قلنا ادخلوا هذه القریة [illegible] مقول قلنا است [illegible]
ای اکلا واسعا [illegible] عطف است بر ادخلوا الباب [illegible]
حال است از فاعل ادخلوا حطة خبر است محذوف المبتدا یعنی مبتدای است محذوف [illegible]
حطة [illegible] نغفر [illegible] جواب [illegible] وسنزید المحسنین [illegible]
تحقیق [illegible] معنی آنست ای بنی اسرائیل [illegible]
در آیند بعضی گویند آن قریه مقامی بود [illegible] بیت المقدس [illegible] و آن قریه جبارانی هست که

پیش [illegible] بوده و ایشان در تیه [illegible] قوم بود و اقوام [illegible] و ایشان [illegible] آن در تیه
افتادند بعد چهل سال قریه که بود اریحا و نه وقتی که تیه بالا گذشت و ذکر آن پیشتر رفت [illegible] قریه [illegible]
هر جا که خواهید و در روید [illegible] قریه از جهت شکر نعمت کرده [illegible] بخشیم خطایای شما را [illegible] نیکان [illegible]
مالکم [illegible] گناهان [illegible] گوئید که [illegible] بیامرزیم [illegible] خطاهای که از شما [illegible] و زود بیفزائیم [illegible]
و مزید [illegible] ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى
الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۝ عطف است بر قلنا ادخلوا [illegible] ١٢
هذه الاقوال فبدل [illegible] ظلموا و تبدیل تحقیق [illegible] القول آخر [illegible] چنانچه گویند قال فلان [illegible]
فلان فی الاخیره موصول با صله فاعل است مر بدل قولا مفعول اول است مفعول دوم که با باست محذوف است
ای فبدل الذین ظلموا بالقول الذی قیل لهم قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا عطف است بر بدل علی الذین متعلق
بانزلنا رجزا مفعول است مر انزلنا من السماء صفت است مر رجزا بما کانوا یفسقون ما مصدریه است با متعلق است بانزلنا
ای بکونهم یفسقون یا موصول است ای بالذی کانوا یفسقون یعنی [illegible] پس ظالمان [illegible] بگفتار [illegible] ایشان گفته شده بود [illegible]
ما موربه را [illegible] بدل کردند چه مامور بود [illegible] که متضمن است مر توبه و استغفار [illegible] تواضع و انکسار
دیگر آوردند که مضمون آن غیر این بود [illegible] دیگر [illegible] بعضی گفته اند که ایشان در ره طلب طعام دنیا
رفتند و بجای حطه حنطه گفتند پس فرود آوردیم بر ظالمان عذابی از آسمان بسبب بودن ایشان [illegible] کننده [illegible]
که بوده اند ایشان بدان فاسق شونده روایت کرده اند که بر ایشان وبائی نازل شد که بیست و چهار هزار
آدمی مردند و بعضی گویند [illegible] هفتاد هزار آدمی بدان هلاک [illegible] و بعضی گویند [illegible]
و فسق ایشان آتشی فرود آمد که [illegible] سوخته گردانید و بسبب [illegible] و فسق ایشان [illegible]
وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا
عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ
وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۝ و اذ عطف است بر اذ سابق موسی فاعل است مر استسقی لقومه متعلق است به [illegible]
فقلنا اضرب عطف است بر استسقی بعصاک الحجر متعلق است باضرب و اضرب بعصاک الحجر مقول قلنا است و این [illegible]
تعجیب است از قصه‌های تیه لشکری که دوازده سبط بودند [illegible] ششصد و پنجاه هزار مرد بتشنگی مبتلا شدند موسی علیه السلام
استسقا کرد برای ایشان سقی درخواست [illegible] حق سبحانه و تعالی بنی اسرائیل را آن هنگام یاد [illegible] و اذ استسقی
موسی بگو تا ایشان را رسانید [illegible] موسی لقومه فانفجرت عطف است بر محذوف [illegible] بر قلنا اضرب
زیرا که فا برای تعقیب یا وصل است [illegible] موصول بقول [illegible] و این جایز نباشد که عطف بر [illegible]

بود ای فقر بعصاه فانفجرت منه اثنتا عشرة فاعل است مر فانفجرت را عینا تمییز است کل اناس فاعل است مر علم مشربهم
مفعول به است این جمله صفت اثنتا عشرة و عینا است تجدید ضمیر ای قد علم کل اناس مشربهم کلوا مقول به [illegible] یعنی من
رزق الله متعلق است بکلوا و اشربوا و جمله و اشربوا عطف است بر کلوا و کلا هم محمول است بر حذف قول ای فقلنا لهم
کلوا و اشربوا جمله عطف است بر قد علم کل اناس مشربهم فی الارض متعلق است بلا تعثوا فی الارض مفسدین حال است
جمله عطف است بر کلوا و اشربوا سوال عثی مبالغت در فسا د بود ذکر مفسدین بعد او تکرار باشد جواب
لا تعثوا ارکه صیغه فعل است مفید بر زمان است دال بر تجدد فساد دارند و مفسدین اسم صیغه اسم مفید بر زمان نیست
دال بر ثبوت فساد پندارند برین اعتبار مفسدین که تکرار نشود یعنی لا تمادوا فی المبالغة فی الفساد حال کونکم ثابتین
فی الفساد و باشد معنی آن نیست یاد کنید هنگامی که آب خواست موسی برای قوم خویش پس گفتیم بزن بعصای
خویش سنگ را پس بزد پس روان شد ازان دوازده چشمه آب برابر دوازده سبط آب شیرین و گوارا بدرستی دانست هر جماعتی
از اولاد سالار شرب خویش از آب روان یعنی هر سبطی آبی را که در قسمت خویش روان یافت مشرب خویش دانست
و سوی آن شتافت پس گفتیم ایشان را بخورید از میوه ها و طعامهای که ازین آب حاصل شود یا آنچه روزی کرده شده است
شما را از من و سلوی بخورید و از آب شیرین و گوارا که بسوی هر سبطی بی شرکت غیری روان کرده ایم بیاشامید
و در فساد مبالغه مکنید درین حال که شما مفسدین بوده و در سنگ مذکور اختلاف کرده اند بعضی گویند سنگ معین
لام او برای معهود ذهنی باشد که اشارت سوی در خشیدن بود و بعضی گویند سنگ معین بود که از چیزهای آورده
بودی مبهم و لام برای معهود خارجی دارند اشارت سوی سنگ معین پندارند و بعضی گویند آن سنگ را
آدم صلوات الله علیه از بهشت آورده طول او ده گز بگز موسی مثل قامت موسی بود انبیا او را بتاعن وارث
بمیراث رسید شعیب علیه السلام موسی علیه السلام را داد او بخشید موسی صلوات الله علیه آنرا بجوال داشتی
و بیرون او با خود در سفر بامیسی بعضی گویند ایشتی و بعضی گویند آن سنگ را موسی از طور و بعضی گویند از قعر دریا در هنگام
عبور بر گرفته بود و بعضی گویند بهیچو سر آدمی و بعضی گویند بچو سر گاو و بعضی گویند بچو سر گربه و بعضی گویند سنگی مربع
یک گز در یک گز از چهار جانب او سه کان چشمه میشد و استسقا سنتی است از سنن مسلمانان متوارث از پیغمبران
اظهار عاجزی و بسر افگندگی است کار سنت نیست روایت کرده اند که سلیمان صلوات الله علیه
با استسقا بیرون آمد مورچه را دید دعا یافت حصول غرض که استسقا بود مدعا او دریافت قوم خود را گفت که ای قوم
باز گردید شما بدعای غیر خویش یعنی بدعای مورچه آب داده شدید و سیدی که استسقا کرد و سنگ بشگافت از سنگ آب
یافت پیغمبر ما بالای منبر استسقا کرد دعای اللهم اسقنا غیثا مغیثا از دل بر زبان آورد و اذ قلتم یا موسی لن نصبر علی
طعام واحد عطف است بر جمله استسقی ای واذکروا یا بنی اسرائیل اذ قلتم یا موسی الایه جمله ندا کنیه با مابعد خویش

نصبر مقولست مر قلتم علی طعام واحد متعلق است بلن نصبر معنی اینست ای بنی اسرائیل یاد کنید و در فراموشی میارید
چون بفتاد رسید من و سلوی یافتید و بعد تواتر این نعمت گفتید ما هرگز بر یک طعام صبر نکنیم و بر یک جنس قناعت نکنیم
سوال من و سلوی دو طعام بود یک طعام چرا گفتند و دو جنس را یک جنس چه توجیه بر خوانند **جواب**
طعام مکرر را اگرچه الوان مختلف بود فی تغییر و تبدیل یک طعام گویند و بدین وحدت وحدت اعتباری جویند
جواب دیگر آنکه طعام یا ادام اگرچه منضم شود یک طعام باشند دو طعام نبود و در میان من و سلوی نیز یکی طعام
بود و دیگر ادام انضمام طعام با ادام باشند نه افتقاد دو طعام چنانچه گویند امروز نان و گوشت خوردیم یا شیر و برنج
تناول کردیم فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا
وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا فادع لنا [illegible] ربک مفعول است مراد یخرج جواب امر است بغیر فا
آورده [illegible] مما تنبت الارض فاعل است [illegible] من بقلها بیان [illegible] است ما [illegible]
[illegible] مما تنبت الارض من بقلها [illegible] الارض [illegible]
[illegible]
[illegible]
و ذات طعامی که خواسته اند [illegible] اگر [illegible] گندم [illegible] اعلی است طعام وری نیست لیکن نان گندم یا بقل و قثا
[illegible] اطعمه [illegible] زند قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ این جمله مستانفه است
که سائل گفت ماذا قال لهم موسی استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است ای ما کان ینبغی ان تفعلوا کذا و جمله مقول
قال است الذی موصول است جمله اسمیه یعنی هو ادنی صله موصول مذکور است موصول با صله مفعول اتستبدلون
است بالذی هو خیر متعلق است بتستبدلون معنی اینست گفت ای موسی بدل میکنید یا میجویید چیزی را که کمتر
بدل چیزی که بهتر است و این متضمن تا ذا النفس قدر نعمت و خطر مرتبه آن بود و سبب استحقاق خوار کردن و غضب
سوال ایشان ضم کردند این اطعمه با من و سلوی خواستند بدل کردن مقصود نه داشتند این معنی آیت [illegible]
بود و بدل کردن نباشد **جواب** خواستن طعامی دیگر مستلزم طلب بدل کردن است چه [illegible] طعام ادنی خورد
و اعلی خوردن نتوانند شکم [illegible] قدر [illegible] آن [illegible] طعامی که خورده باشند آن طعام دیگر یا نباشد یا وجود
[illegible] دل برادنی افگند [illegible] آن اعلی را بادنی بدل کنند اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ
[illegible] کلوا و اشربوا [illegible] فقلنا لهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کرار راه تاکید است استقبال کرد یعنی اینست آنکه بمقام استقبال کنید و در مصر فرود آئید زیرا که بدرستی مر شما راست
آنچه خواستید و بدل این مطعومات ادنی مطعومات ادنی با فضیلتی تجلی که آن سیر و پیاز و بقله و مطعومات مذکوره نیکو نیز
تواند بود مراد ازین مصر مصر فرعون دارند و علم شهری مخصوص پندارند بر تقدیر بودن او اسم بقیه صرف او از آنچه صرف
منصرف شده بر تقدیر بودن او اسم مکان صرف باشد و سبب آن تواند بود که مصر آنکه باشد یعنی مصری از
امصار بود و این اوفق است با روایتی دیگر مطابق است چه روایت کرده اند که ایشان از تیه در مصر نرفتند بلکه
بر روایت اکثر بجا مردند و آنانکه زنده ماندند در بیت المقدس آمدند سوال هبوط فرود آمدن از بلندی به پستی
باشد بیرون آمدن از تیه هبوط چه معنی بود جواب احتمال دارد که زمین تیه بلندتر از زمین مصر بود یا انتقال
از مرتبه طعام سماوی بحضیض طعام ارضی که هبوط معنوی است مراد باشد وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ
وَبَاءُو بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ و ضربت علیهم الذلة عطف است بر جمله فقلنا که در اهبطوا مصرا است یا
بر جمله فبدلوا که بعد او مقدر است یا بر عطف است بر ضربت و تنکیر غضب برای تفخیم است و من الله متعلق است بقوله
باءو یا من الله صفت است مر غضب را یعنی این کلام را معنی چنین است و احقوا الغضب من الله دارند و بعضی بمعنی رجعوا
ملتبسین باستحقاق غضب گفته اند یعنی بازگشتند [illegible] یعنی اینست و آنست کرده شد بر ایشان ضمه خواری و مسکینی و این کنایت است
ازینکه خواری بر ایشان پیوسته و مسکینی محیط ایشان گشت ذلت و مسکنت را در معنی احاطت تشبیه کرده و
اثبات ضرب بر وجه تخییل آورده بعضی گویند یکی از ذلت ایشان آنست که صاحب شرع ایشان را اهل ذمه گردانیده
و گرفتن جزیه را از ایشان بر وجه خواری چنانچه در کتب شریعت ثبت شده اند یا واسطه مسکینی و ایشان سزاوار
غضب شده اند از خدای عز و جل شدند یا گویند ملتبس بغضب شدند باز گشتند ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ
ع بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ذلک مرفوع بمحل
ابتدا است و بانهم اسم و خبر خویش مجرور است جار و مجرور در محل خبر مبتدا است و جمله تمثیل است و یقتلون عطف است بر
یکفرون بآیات است که خبر کانوا است و بغیر الحق متعلق است بیقتلون ذلک ثانی نیز مرفوع بر ابتدا است و بما عصوا
[illegible] خبر [illegible] تکرار [illegible] معنی اینست آن یعنی خواری و مسکینی و استحقاق
غضب [illegible] آنست که ایشان بآیات خدا کفر میکردند و آیاتی که در توریت در صفت پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه وسلم
بود گردانیده بودند و پیغمبران را چون زکریا و یحیی بغیر حق میکشتند و مرتکب این دو جنایت [illegible] عظیم گشتن آن یعنی [illegible]
[illegible] عصیان و اعتدا [illegible] کفر و قتل انبیا است و تواند بود که ذلک بر کفر و قتل باشد یعنی کفر
ایشان بسبب عصیان و اعتدای ایشان است و این جمله [illegible] بیان علت باشد یعنی غضب از
جهت کفر و قتل انبیا است و کفر و قتل انبیا از جهت عصیان ایشان است چه غایتی بودن [illegible] شده

عظیم دارد و مبرات بهر چیزی بالاتر از آن نیز آرد چنانچه گفته اند من تهاون بالادب عوقب بحرمان السنة ومن تهاون بالسنة عوقب بحرمان الفرائض ومن تهاون بالفرائض عوقب بحرمان المعرفة [illegible] سوال قتل انبیا که مفهوم همه حق نباشد در قتل بغیر حق چه فائده بود جواب ذکر بغیر حق برای تشنیع قاتلان و تصریح بناحق بودن قتل ایشان است و این را در اصطلاح معانی تتمیم گویند و هو ان یوتی بفضلة لنکتة سوی دفع الابهام کما فی قول الله تعالی و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا ای اطعام الطعام وقت حاجته الیه اعظم شأنا

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ○ هادوا بمعنی یهود شدند ای دخلوا فی الملة الیهودیة و نصاری جمع نصران است چنانچه ندامی جمع ندمان است و هو النصاری لانهم نصروا المسیح و صابئین جمع صابی ماخوذ است از صبا ای مال و صابیان گروهی اند که از ملت یهود و دینیت بیرون آمدند و مایل سوی عبادت کواکب شدند و بعضی گویند سوی عبادت ملائکه شدند و بر قراءة والصابئین بهمزه و هو لا هم باشد مشتق از صبأ ای خرج من دین الی دین یهود والذین آمنوا معطوفات اند و من است من آمن بالله والیوم الآخر اگر بدل از معطوفات بود و منتزاز الذین آمنوا فلهم اجرهم خبر آن باشد کلام بغیر حاجت سوی قید هی درست آید و اگر من آمن بدل بعض از کل یا مبتدا باشد جمله فلهم اجرهم خبر بود مبتدا را با خبر خبر ان دانند بر این تقدیر از ان الذین آمنوا بهما نفاقا مراد باشد ای الذین آمنوا نفاقا و باستهم این وجه اختیار صاحب کشاف است و وجه اول اختیار امام قفال است چون در آیت سابق خواری کافران و استحقاق غضب عظیم در حق ایشان ذکر کرد ذکر ایشان بر حکم و بضدها تتبین الاشیاء ماحوج شد بذکر حال ایشان از اهل اسلام و ایمان تقدیم ماحوج ساحتی [illegible] اسائل کرد جمله را بر وجه استیناف با تاکید و فصل آورد لا بمعنی لیس است و خوف اسم او علیهم خبر لیس است جمله عطف است بر جمله سابقه یعنی فلهم اجرهم یا حال است تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی با بلا حرف نفی در جمله ولا هم یحزنون مفید تخصیص نیست بر طریق ما انا قلت هذا و ما انا سعیت فی حاجتک و این جمله عطف است بر جمله ولا خوف علیهم معنی اینست بدرستی آنکسانیکه ایمان آوردند و آنکسانی که جهود شدند و ترسایان و صابیان یعنی ستاره پرستان هر که از ایشان بخدای ایمان آرد و بروز قیامت زاکه آمدنی است تصدیق دارد [illegible] مزدشان است و اجر ایشان نزدیک پروردگار ایشان از ثواب اسلام و ایمان و نیست خوفی بر ایشان و از هیچ چیز ترسنده [illegible] ایشانند که اندوهگین نباشند کافران اندوهگین بوند و از کردار زشت خویش اندوه کشند

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ واذ اخذنا عطف است بر واذ قلتم یا موسی ای و اذکروا یا بنی اسرائیل اذا اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور معنی اینست یاد کنید ای بنی اسرائیل

بیان حال یهود و نصاری و صابئین

آن هنگام که به عمل کردن بتوریت با شما میثاق گرفتیم و جبرئیل را به برداشتن کوه بالا سر شما تا شما عهد بشنید بهر چه امر کردیم برین معنی رفع طور مقدم بر میثاق باشد و عطف بواو مقتضی ترتیب نبود و اگر [illegible] رفعنا را حال گویند در حال مذکور به نسبت عامل یعنی معنی چه [illegible] تقیید بر قید بود و در تقدیم رفع طور بر میثاق تصریح باشد و اگر از عهد مذکور عهدی که ایشان با موسی علیه السلام برای قبول کردن مضمون کتاب کرده بودند دارند رفع طور بعد ابا آوردن ایشان از ایفا بعهد مذکور برای الزام ایفا آن پندارند برین توجیه معنی چنین گویند یاد کنید چون که گرفتیم میثاق شما ای بنی اسرائیل که بکتابی که بیاید عمل کنید و دوم اطاعت او امر و نواهی او نمایید چون بتوریت آمد تکالیف شاقه دیدید عمل نکردید و از ایفا کردن ابا آوردید برای ایفا عهد که کرده بودید جبرئیل را برفع طور بالای سر شما امر کردیم [illegible] شما را برای ایفا عهد مذکور آوردیم سوال قبول کردن کتاب داخل ایمان بود و رفع طور برای قبول کردن کتاب اکراه برایمان باشد و بحکم لا اکراه فی الدین اکراه برایمان منتفی است رفع طور که [illegible] اکراه برایمان چه معنی است جواب در تفسیر آورده است غیر ذمی و معاهد را اکراه برایمان نیز و آنجا نیز اسلام [illegible] ایمان یا قتال و ایشان تو قتل مذهب با کفار که از بادشاه است همه دانند که از باب اکراه است و آیه لا اکراه فی الدین با آیه قتال منسوخ شده و حق است اکراه [illegible] بردین از جهت حق است و نقض عهد و امر [illegible] نموده بودند آمده با آنکه آیه لا اکراه فی الدین نفی اکراه از عباد است بدلیل آنکه بر قول بعضی مفسران از نفی اکراه معنی نهی که [illegible] از عباد بود و مراد است چون امر رفع طور که فعل خدا است متناول نفی مذکور نیست سوال مذکور بر آیه ورفعنا فوقکم الطور باقی نمی ماند در فعل کبیکر هر چه کند حسن حکمت بود کرا مثل در کار کسی که صفت لا یسأل عما یفعل با چه سوال روا است [illegible] کرده اند که کوه مذکور موازنه یک فرسنگ در یک فرسنگ و بعضی گویند سه فرسنگ در سه فرسنگ لشکرگاه ایشان نیز همین مقدار زمین فرود آمده بود و بعضی از کوه مذکور همان کوه است که بر آن تجلی نزول نور شده بود مراد دارند و موضع مشرف شدن او بتکلم و تکلیم پندارند و بعضی گویند طور ملقب [illegible] کوه بود و لام در وی لام عهد ذهنی است برین توجیه که کوهی از کوهها باشد و بعضی گویند کوه مذکور کوهی است که کوهها فلسطین که در کنار دریا بود و ارند و این قصه را فصل از قصه سابق پندارند خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ○ موصول بمعنی مفعول خذوا است بقوة متعلق بخذوا است جمله خذوا ما آتیناکم بقوة چه بیان است مراد از اخذنا میثاقکم را تقدیر قلنا ای قلنا لهم خذوا یا مبتدا است خبرش [illegible] بیان میثاق بود آنرا بر وجه استیناف بیان فرمود ما فیه مفعول اذکروا است جمله اذکروا عطف است بر خذوا لعلکم تتقون بمعنی لکی تتقون بیان علت غائی آتیناکم یا علت غائی اخذنا میثاقکم یا متعلق خذوا ما آتیناکم بقوة متعلق واذکروا یعنی ای بنی اسرائیل یاد کنید هنگامی که شما را از کتاب بقوت بگیرید و تکالیف آنرا به دل و جان بپذیرید آنچه در وی است

یاد دارید و دل بر یاد داشتن آن بگمارید تا پرهیزگار شوید و متقی گردید ثُمَّ تَوَلَّيْتُم مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ
عطف است بر اخذنا میثاقکم یعنی اینست شما میثاق را قبول کردید پس بعد قبول روی گردانیدید سوال در این
آیت خطابات سابقه و آیت لاحقه جمع مر بنی اسرائیل را است و در من بعد ذلک بکاف خطاب واحد گزاشته چه
جواب خطاب بکاف در من بعد ذلک همچو خطابات سابقه و آیه مر بنی اسرائیل را است و ایراد صیغه واحد بجای تعبیر
بصیغه جمع درست است و اینرا در اصطلاح علم معانی شبه التفات گویند و دلالت بر اتحاد و یکی بودن این جماعت
چو بهر فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ ۝ لولا امتناعی است و دلالت میکند
بر انتفا خسران از جهت وجود فضل خدای و رحمت او پس این جمله دلالت بر وجود فضل کند و وجود فضل در تحت
شد و فضل پس مبتدا است و رحمت عطف بر وی است و خبر مبتدا محذوف موجود است تقدیر و لکنتم من الخاسرین
جواب لولا است و جمله فلولا فضل الله معترضه است برای بیان تحقیق فضل و انتفا خسران با تولی و اعراض ایشان
یعنی اینست اگر نبودی فضل خدای بر شما و رحمت او بعد از اعراض بدادن ایمان هر آینه بودید شما از زیانکاران
مستحق خلود در نیران چه زیان زندگی از این بالاتر نبود و کلام خسران از این بیشتر نباشد و این دلالت میکند
بر ایشان فضل خدا شد و بدولت ایمان پیوستند و بکفران نعمت در خاسر گشتند وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ
اعْتَدَوْا مِنكُمْ فِي السَّبْتِ اعتدوا صله الذین است من بیانیه است فی السبت متعلق است باعتدوا و علمتم
بمعنی عرفتم متعدی است سوی یک مفعول موصول با صله مفعول است علمتم این جمله معترضه است برای تنبیه
مخاطبان و باز داشتن ایشان از عصیان بیان حال گروهی که این چنین جرئت آوردند و این نوع گناه کردند و از
فضل نشاید بعید گشتند و بعقوبت و خسران پیوستند سوال لقد علمتم اخبار از دانستن مخاطبان است
اخبار از حال مخاطبان که به حکم المرء اعلم بحال خود دانسته باشند برای اعلام حکم نباشد و همچنین اعلام عالم
بودن متکلم بعلم مخاطبان چه همه دانند که او همه دان است پیش عاقل مفید نبود پس چون فائده خبر که اعلام حکم است
و لازم فائده خبر که اعلام مخاطب بعلم متکلم است صحیح نشاید و در این کلام خبر و لازم فائده خبر متحقق نشود چه جواب
بمعصیت و عقوبت اصحاب سبت عالم بودن مخاطبان از لزوم عبرت گرفتن و وجوب
کنایت نبود و معنی لقد علمتم الذین اعتدوا منکم بمعنی لقد لزمکم العبرة و وجب علیکم التحرز عن المعصیة باشند چه عالم
بودن بعقوبت عاصی مستلزم عبرت گرفتن و موجب متنفر گشتن است و از این وقت کلام بمعنی ملکی عنه متعلق
و افادت معنی ملکی عنه در این کلام متحقق است این کلام بدین اعتبار مفید لزوم عبرت و القا باشد یا
معنی ملکی عنه اعلام ثبوت حکم است چنانچه در حدیث ان له سماکه کنایت از استحباب بعد بعده خیر است لیکن
در آن ابراهیم انبی و انه فانی فی الشدی که کنایت از آنکه بودن و نگهبان گشتن است تحقیق شده

سوال — در افادت مذکوره چه تاکید بقسم ولام وقد چه بود جهت ایراد جمله مؤکده بدو تاکید چه باشد جواب
چون ایشان عبرت برنداشتند و ارتکاب معصیت نمیگذاشتند یعنی علامت انکار ایشان عدم عبرت گرفتن و اجتناب
از جوب نپذیرفتن است بدین جهت ایشان را تنزیل بمنزله منکر ساخته بر انکار کرده در کلام دو تاکید آورد یعنی
هر آیینه بدرستی دانسته آید شما آنرا که تعدی کردند در سبت یعنی روز شنبه بگرفتن ماهی که درین روز ایشان را
حرام بود از حد در گذشتند فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین لهم متعلق است
بقلنا قردة خبر کونوا ست خاسئین خبر دوم است مر کونوا را صفت قردة نیست چه اگر صفت قردة بود جمع سلامت
مستقیم نباید و کونوا قردة خاسئین مقول قلنا ست و این گفتار در حق کافران مذکورین کنایت است از قردة
شدن ایشان تعبیر بکنایت کرد و صار دا قردة بتصریح نیاورد و الکنایة ابلغ من التصریح یعنی با ایشان این گفتیم
امر ایشان را باشید بوزینگان مطرود و از خوار شدگان فجعلناها نکالا لما بین یدیها
وما خلفها وموعظة للمتقین ⊙ وما خلفها عطف است بر ما بین یدیها و هر دو موصول با صله مجرور بلام است و
جار و مجرور متعلق است بنکالا و نکالا مفعول دوم است مر جعلنا و موعظة عطف است بر نکالا للمتقین متعلق
بموعظة و جمله جعلنا عطف است بر قلنا ای فجعلنا عقوبتهم قرینه تعبیر و معنا لما بین یدیها وما خلفها
اگر ما بر حقیقت خود باشد و عبارت از ذنوب بود ما بین یدیها عبارت از ذنوب گذشته حاضران واقعه
دارند وما خلفها عبارت از ذنوب آینده ایشان پندارند و باز ماندن از ذنوب گذشته بترک عود بود و
از آینده بترک فعل باشد و تواند بود ما بمعنی من دارند وما بین یدیها وما خلفها عبارت گذشتگان و آیندگان
پندارند نکال بمعنی منع در حق گذشتگان باعتبار اخبار بدان در کتب سابقه بود و در حق آیندگان بسماع خبر این واقعه
از مردمان یا از وحی قرآن باشد و تواند بود بتقدیری که از ما معنی من مراد شود ما بین یدیها عبارت از حاضران
واقعه باشد چه مفهوم بین یدیها مکان قریب است پس بضرورت ما بین یدیها عبارت از حاضران واقعه بود
نه از گذشتگان وما خلفها چنانچه مفسران گفته اند عبارت باشد از آیندگان کلام متضمن ذکر گذشتگان نباشد
بلکه نسبت عبرت بسوی ایشان نشود در هیچ اشتباه نشود و بعضی ایمه تفسیر جعلناها عاید بر قریه اصحاب سبت داشته اند
وما بین یدیها وما خلفها عبارت از قریی که پیش و پس آن قریه بود پنداشته بدین وجه عود ضمیر بغیر مذکور
می آید و حمل نکال بر ذات قریه بعید مینماید مگر آنکه گویند قریه که سطوت اصحاب سبت بود مدلول اصحاب سبت باشد و بحذف مضاف
بتقدیر فجعلنا عقوبتها و مسخها نکالا یا بر وجه مبالغه بر طریق زید عدل حمل مذکور مستقیم بود یعنی ایشانرا پس
گردانیدیم این عقوبت را عبرتی منع از بهر باز ماندن حاضران واقعه از گناهان گذشته بترک عود و باز ماندن
از گناهان آینده بترک فعل یا گویند گردانیدیم این عقوبت را نکال یعنی منع مر گذشتگان را بخبر آوردن آن در کتب

سابقه

عبرتی مر آیندگان و نصیحتی مر مشاهده کنندگان را تا بترسند و حی قرآن یا گویند که این همه عقوبات مذکوره را
بنظم و نثر مر حاضران واقعه مشاهده کنندگان آن و مر آیندگان که این خبر خواهند شنید یا مر دگان یا نوحی قرآن
یا گویند که نمودیم نصیحتی قریه اصحاب سبت را که اهل آن بودند بشد عبرتی مر قریهای دیگر که پیش او و پس او
بودند قریه مذکوره را عبرت در غیبت مشاهده مسخ مذکوره روی نمود و گردانیدیم این عقوبت را موعظت عظیم مر متقیان
و نصیحتی عظیم مر پرهیزگاران تا بر تقوی ثابت باشند و پرهیزگاری لازم دانند قصه سبت آنست که در زمان
داود علیه السلام که برای عبادت یهودیان روز شنبه متعین شده بود ایشان را برای اختیار عبادت روز شنبه
سابع شده بود از شنبه و تغییر تعیین خدا و اختیار تعیین هوا روز شنبه فتنه ایشان گشت و عاقبت آن بعقوبت یهود
چه ایشان را روز شنبه شکار ماهی حرام بود از جهت ابتلاء ایشان در روز شنبه ماهی بسیار بر روی آب میشود
ایشان در روز منع صید بکثرت ماهی میدیدند و در حسرت آن چون ماهی بی آب می طپیدند تا آنکه حیله را پیشه
اختیار کردند و جوی را در حوض بسیار پانی آوردند روز شنبه دام همی انداختند تا حظیره صید ماهی میساختند روز
یکشنبه ماهی را بیرون می آوردند و در جامهای خویش میبردند میگفتند ما روز شنبه ماهی هم در آب بسیار بگذاریم
و از آب در روز یکشنبه بیرون می آریم چون خدای ایشان را ازین عمل در حال نگرفت دانستند که این عمل
از ما صلاح پذیرفت استعمال کردند و در معرض تصویب و تجویز آوردند میخوردند و میفروختند و هر کسی را
میدادند و در شهرهای دیگر نمک کرده برای فروختن میفرستادند چهل سال بعضی گویند هفتاد سال برین حال
گذشت و از بهار ماهی ایشان را غنا و ثروت حاصل گشت شکار کنندگان ماهی سوای هفتاد هزار نفر
بودند و سوای ایشان دوازده هزار آدمی از شکار ماهی احتراز مینمودند بدین حیله و تدبیر عصیان منکر بودند و احتساب
امر و نهی بجا آوردند تا آنکه میان مساکن خویش و مساکن ایشان سدی ساختند و فرزندان و توابع خویش
را از ملاقات ایشان باز داشتند چون مصلح از مفسد جدا گشت فرقه مجرمان بعقوبت پیوست همه مسخ شده
بوزنه گشتند سوای دوازده هزار مردم که ناجی بودند مر مسخ شدگان را میگفتند الم انهکم عن ذلک یعنی ما
شما را ازین نهی نمیکردیم و بر باز ماندن این معصیت نمی آوردیم ایشان این سخن می شنیدند سر می جنبانیدند
میگریستند و یکدیگر می نگریستند بعد سه روز هلاک شدند و همه در فنا آمدند بادی پیدا شد همه را در دریا انداخت
و زمین را از لوث ایشان پاک ساخت روایت کرده اند ابن عباس رضی الله تعالی عنهما این آیت
میخواند و سیل از چشم میراند عکرمه رضی الله تعالی عنه نزد او در آمد بویا و درین باب سخن آمد ابن عباس رضی الله
تعالی عنهما گفت درین آیت یعنی آیت ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت اندیشه میکردم و دل را بر فهم
کردن یعنی قدر یافتن مفهوم آدمی آوردم که سفر نائی کنندگان روز سبت بوزنه گشتند و باز دارندگان

ایشان و الیهم معروف کنندگان نباشد پیوستند حال ساکتان چه خواهد بود و ایشان را چه عذری خواهد بود عکرمه گفت ساکتان را حکم امر کنندگان است حکم ایشان حکم ناجیان است ابن عباس قبول نکرد بغیر دلیل [illegible] ندید از عکرمه مذکور دلیل آن کرد بسبب عکرمه گفت چون امر معروف فرض کفایت باشد در فرض کفایت بجا آوردن بعضی همه بجا آوردن کل بود ابن عباس را بسبب این سخن محبت روی نمود عکرمه را رضی الله عنه جائزه فرمود

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً

عطف است بر و اذ اخذنا میثاقکم ای و اذکروا اذ قال موسی لقومه و قال در محل خبر است با ضافت اذ و امر کرد خدای عز و جل بذبح کردن گاوی و کشتن حیوانی که مرده زنده شود بدانست خویش چه حکمت است که سامع را در تردد آرد و مشکل او را در حکم سائل نماید و جمله را با تاکید آورده چنانچه معانی است کا لمنکر انی ابیت عند ربی یطعمنی و یسقین گفته اند یعنی یاد کنید هنگامی که موسی از قوم خود ذبح کردن گاوی بحسب ایشان ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة گفت یعنی بدرستی خدای شما امر میفرماید که گاوی را ذبح کنید و بعضی از گوشت آن بر زنید روایت کرده اند در بنی اسرائیل پیری غنی بود او را فرزند نبود و گاوی بعضی گویند برادرزادگان فقیر داشت ایشان نظر بر مال او داشتند چون حیات او دراز کشید دل بکشتن او گماشتند کشتند و در سحرگاه انداختند [illegible] قسامت او پرداختند در حق مقتولی که قاتل او معلوم نبود قسامت و دیت چنانچه در شریعت ما است در شریعت موسی هم بود و شریعت موسی علیه السلام همین نوع قسامت که در شریعت ما است [illegible] بود و قسامت و دیت او نزدیکترین دو قریه متوجه گشت و بقبول و انقیاد پیوست اهل قریه با آنکه بقبول قسامت و اداء خواست [illegible] و چون خود را برای از کشتن بعید النسبة از موسی خواستند تا دعا نماید آرد و شاید قدری قاتل او را پیدا آرد چنانچه در آیت دیگر آمده است و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها والله مخرج ما کنتم تکتمون موسی صلوات الله علیه از ایشان ذبح بقره جست ان الله یامرکم ان تذبحوا البقرة گفت یعنی خدای شما را ذبح کردن بقره می فرماید تا شما را ما است قدرت خویش نماید

قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ

قالوا و قال تا آخر جمله مستانفه است قال در جواب اذ قال و قالوا در جواب اذ قال و ضمیر منصوب یعنی نا مفعول اول است مر اتتخذنا و هزوا مفعول دوم است جمله مقول قالوا است [illegible] استفهام برای انکار مع توبیخ است ان اکون مستعید من ان اکون من الجاهلین مفعول اعوذ بالله است جمله مقول قال یعنی ایشان گفتند ای موسی برما استهزا میکنی و ما را ریشخند مینمایی اگر گفتی [illegible] کار سخریگی کسی کار آن نیست که خوار باشد و نسبت کسی بکاری که عاقل [illegible] باشد [illegible] و موسی گفت پناه میگیرم از آنکه باشم از نادانان با شما [illegible] نادانی بینید [illegible] کار نادانان [illegible] فرما

پاره ۱

خدا عبث میگویم قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ ادع مقول قالوا است یبین لنا
جواب امر است بتقدیر فان تدعو مجزوم شده و ما هی جمله استفهامیه که سوال از صفت بقره است بتاویل یبین لنا ما صفتها
آمده یعنی اینست ایشان از موسی دعا خواستند ادع لنا ربک یبین لنا ما هی گفتند یعنی از پروردگار خویش
بخواه تا صفت این بقره بیان کند و تردد و شبهه از دلها بیرون افگند قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ
لَّا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ○
انه یقول مقول قال است و انها بقرة مقول یقول است و تاکید نیز در جمله از جهت دفع تردد و شبهت زیرا که
ایشان در بیان کردن خدای تردد داشتند که بیان خواهد کرد یا نه هم ازین جهت یبین لنا با ضمار ان جواب
امر انداختند و در تبیین نیز تردد بود تا کدام صفت در بیان وی خواهد نمود از جهت دفع تردد در بیان انها
بقره موکد آورده و فارض گاو پیر را گویند و جوان نو خاسته را بکر نام کرده اند گاو میانه را که میان پیر و جوان است
عوان خوانند لا فارض و لا بکر صفت انها بقره راو لا در هر دو محل خبر و منفی شده چنانچه [illegible]
چون ایشان اسما را چنانچه اند عدم مطابقت ایشان با موصوف در تذکیر و تانیث زیان نکند عوان بین
ذلک بدل است یا بیان است بجهت طرف اشتراک ابیض و اسود [illegible] ذلک اشاره است
سوی مذکور از فارض و بکر بین که مضاف باشد و مگر سوی متعدد اضافت او سوی ذلک باعتبار تعدد معنوی است
فا در فافعلوا سببیه است چه قول مذکور متضمن بیان صفت بقره مذکوره است و سبب برای فعل ذبح چنانکه
کسی گفت الان عرفتم صفت البقرة التی تومرون بذبحها فافعلوا ما تومرون یعنی اینست بدرستی پروردگار
من میگوید بدرستی گاوی که بکشتن آن امر کرده شده اید همه اینست یعنی گاویست که نه پیر است و نه جوان است
چون صفت بقره که بذبح آن امر کرده شده اید دانستید پس بکنید آنچه بدان مامور گردید قَالُوا ادْعُ لَنَا
رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ
فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ○ تعلق ما لونها با یبین لنا و وجه تاکید انه یقول انها بقرة بالا گذشته
و وجه مستانفه بودن قالوا پیشتر رفته صفراء صفت دیگرست بقره را فاقع لونها صفتی دیگرست و جمله تسر الناظرین
صفتی دیگرست یعنی اینست گفتند آن ایشان بخواه برای ما از پروردگار خویش تا بیان کند برای ما
رنگ بقره چیست سپیدی یا سیاهی سرخی یا زردی است گفت موسی بدرستی پروردگار من میگوید که بقره
مذکوره بقره زرده آمده که خالص است رنگ او یعنی صاف و یکرنگی دیگر نشده باشد [illegible] شاد میکند
رنگ خوش در دل ایشان مسرت می افگند چه رنگ زرد را طبع [illegible] گویند و [illegible] و این رنگ شادی
جوید چنانچه از امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه مرویست و اثر [illegible] کتابها [illegible] محکی است

وآن اینست که بعضی گفته اند صفراء قل به لقوله تعالی تسر الناظرین یعنی زرد است بدون او بمعنی سیاه زرد بود و رفته
اند چه در عرب صفره بمعنی سواد آمده است چنانچه در جمع الغیب جمالات صفر گفته اند و این صحیح نیست
زیرا که سواد را توصیف بفاقع نیامده بلکه اصفر فاقع اسود حالک مستعمل شده قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ
يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ
اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ۝ جمله ان البقر تشابه علینا بمنزله تعلیل مر طلب بیان صفت بقره مذکوره از موسی علیه السلام و
علیه و تاکید او است چه ظهور امارت انکار خطاب است که فافعلوا ما تؤمرون پس علامت آنست که این بقاء
امر بقره مذکوره بر ایشان واضح شده متشابه نمانده موسی را انکر تشابه بودن البقر و اشتده جمله را با تاکید آورده
و جمله و انا ان شاء الله لمهتدون تا آخر معترضه است متضمن بوعده امتثال است چون موسی علیه السلام از ایشان
اتخذنا هزوا شنیده بود ظاهر آنست که او در شان است بد ایشان انکار نموده در بیان حکم اعتقاد را انکار
کردند و جمله را بتاکید موکد آوردند یعنی اینست گفته ایشان بخواه برای ما از پروردگار خود که روشن گرداند
بقره چیست برای ما بیان کند و بیان آن صفت بکلی اشتباه از خاطر ما برون آرد گوید بدرستی که ارباب گاو
بر ما متشابه شده و ستور بر خاطر ما بوضوح و ظهور نیامده بدرستی ما ان شاء الله بر آینه راه راست یابنده ایم
کار برا که فرموده بیشتر بجا آرنده ایم قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذَلُولٌ تُثِيرُ
الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَّا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا
ع ١٠ الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ۝
لا ذلول صفت است مر بقره را و حرف نفی خبر منفی است چون المجاد جسم لا حی و لا ذلول بلا جرم تثیر و تسقی
صفت اند مر ذلول را ولا در ولا تسقی زاید است برای تاکید بنحو سایر حروف زوائد بوده تواند بود لا دوم
زائده نباشد از تثیر لا محذوف بود چنانچه در وعلی الذین یطیقونه و جمله لا تثیر الارض و لا تسقی الحرث
لا ذلول باشد یا بیان او یا تعلیل او بود و مسلمة صفتی دیگر است لا شیة فیها حال است یا صفتی دیگر
فاو در فذبحوها فصیحه بود و معطوف بر جمله محذوف باشد یعنی قالوا کذا فحصلوا البقرة و ابتاعوها و الحق بموصوفه بجمیع
الصفات فاستقر وانا فذبحوها و ما کادوا یفعلون عطف است یا حال است یعنی اینست موسی گفت بدرستی خدا
میگوید که بقره که کشتن آن امر شده و نتیجه خطاب آمده بقره است غیر ذلول یعنی نه چیزی است غیر ذلول
یعنی البقره که بیرون ذلت بگذارند و مشقت عمل بسیار نموده زمین را نشکافد و زراعت کشت را آب ندهد سالم
داشته شده از عیوب گاوان یا سالم داشته شده است از استعمال که نیست در وی نقش و
نگاری و اثر داغی و خاری بگیر رنگ است یا زردی او رنگی دیگر خانه نشده چنانکه بیرون او

آمده گفتند انی موسی اکنون بحق آمدی و بتحقیق در آمدی که این چنین بقره ممتاز از سائر بقرات موسوم
بدین صفات سزاوار آن بود که در وی این چنین خاصیت باشد و از وی این نوع اثر بظهور پیوندد پس آن بقره
را تجسس کردند هر کسی نیافتند بنهایی گران خریدند پس آنرا ذبح کردند و این امر را از امتثال آوردند و
نزدیک نبودند که این فعل کنند و نمیخواستند که دم این کار زنند و در قصه آورده اند که مردی را یک پسر
خرد بود گوساله بدین رنگ در بین شکل داشت آن گوساله را به نیت آن پسر در مرغزاری گذاشت
تا دران مرغزار بچرد و افزاید شاید آن پسر او را کار آید در وقت گذاشتن بخدای سپرد بعد آن مرد بمرد آن صبی
یتیم بود مادر او را پرورش مینمود و بچه مذکور در حق مادر و پدر مهری داشت و دل بر رعایت و طاعت ایشان
میگماشت چنانچه حکایت کرده اند که روزی بچه مذکور در حیات پدر دری نفیس به پنجاه هزار درم خرید کرد چون خصم
ورا در خانه برای ادای مال آورد پدر را در خواب یافت به بیدار کردن او نشتافت بر خصم گفت کلید صندوق
بر پدر است صبر کن تا بیدار گردد و صندوق بگشاید مال بدهد بعد ساعتی خصم در گفت ده هزار درم من از قیمت
در کم میکنم پدر را بیدار بکن و مال بیار بهای در مذکور بر وی بر سبیل ایثار گفت بیدار کردن پدر نتوانم
اگر به بیداری پدر توقف کنی بیست هزار درم خرید گردانم تا پدر در خواب بود خصم از جهت شتابی بهای در کم
میکرد و پسر از جهت ادب که از خواب بیدار نکند در بهای دری افزود و بعد مردن پدر و رفتن مال هیزم کشیدی
و در هیزم کشی رنج دیدی نیمی بهای هیزم بخرج پدر صدقه کردی و نیمی در نظر مادر آوردی مادر آنرا قوت خود و
قوت او ساختی و بکار معاش خانه پرداختی المقصود چون در هیزم کشی آن پسر مدتی گذشت در رنج و تعب نهایت
پیوست یکایک آوازه شنید و از هر کسی خبر در گوش او رسید که بنی اسرائیل را این چنین بقره حاجت است میجویند
و در راه حاصل کردن می پویند ندا میکنند که هر که این چنین بقره دارد برای فروختن پیدا آرد تا آنرا بها ستانیم
و ثمن آن بدهانیم پسر بمادر این حکایت رسانید و پیش او قصه روشن گردانید مادر گفت پدر تو گوساله بدین شکل
به نیت تو داشته و در چنین مرغزاری برای چریدن گذاشته آنرا بجو شاید دریابی و بفروشی و بهای آن بیاری
پسر مذکور در طلب گاو شتافت در مرغزاری که مادر او نشان گفته بود دریافت گاو مذکور هر چند که وحشی بود کسی را
التفات نمینمود بجز آنکه آواز آن پسر شنید پیش او منقاد گشت و پسر آنرا گرفته آورد و طرف خانه میبرد
بنی اسرائیل چهل سال در طلب این چنین گاوی بودند و در جستن آن کوشش مینمودند گاو مذکور را بدست [illegible]
پسر و بیوه بهای زیادت طلبید پسر هر چند که از جهت [illegible] توقف میکرد و چنانکه نقلی است که بهای گاو مذکور را
در ازدیاد می آورد تا بهای او [illegible] گاو مذکور [illegible] و پسر از آن اندازه اینجا [illegible]
بفروختن رضا داد و پسر دل بر فروختن نهاد و این اثر [illegible] در دنیا و آخرت ثمره نیکی آورد و حقوق [illegible]

بر خلاف این بود تا آثار آن بر خیزد این باشد وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا ط
نفسا مفعول است مر قتلتم فادارأتم عطف است بر قتلتم فیها متعلق است بادارأتم و اذ قتلتم عطف است بر و اذ قال و
این هر دو یک قصه است صدر این قصه اینست و پایان قصه بالا گذشت از جهت تقدیم عجایب و تقریع بر کی تعبیر
و تشنیع علاحده در او دو قصه داشته و در عطف بواو ترتیب نبود و تقدم و تاخر بیان نکنند معنی اینست و یاد کنید
ای بنی اسرائیل چون شما نفسی را کشتید پس یکدیگر مخالف گشتید و از قتل او تبری جستید و کلمات مدافعت گفتید
این خطاب بفعل بعض مرسل است این نوع خطاب بطریق ایتها العیر انکم السارقون بوده است وَاللَّهُ مُخْرِجٌ
مَّا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ ۝ و الله مرفوع بر ابتدا است مخرج خبر مبتدا است ما کنتم تکتمون مفعول است
مر مخرج و مخرج اگرچه بر نسبت وقت خطاب ماضی است لیکن بر نسبت وقت اختلاف و تدافع مستقبل است تا عمل
فاعل بمعنی ماضی نباید خلاف قاعده نحوی نماید و جمله حال مقدره است از قبیل جاءنی زید معه صقر و هو
صاید به غدا معنی اینست و خدای تعالی بیرون آرنده است آنچه شما پنهان میکردید و ظاهر کننده است
آنچه شما میپوشید فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا ط عطف است بر محذوف و فا فصیحه است و پیش از
چند جمله معطوف علیها محذوف است و بعد از چند جمله محذوفه است تقدیر کلام اینست و اذ قتلتم نفسا فادارأتم
فیها فامرتم بذبح البقرة المذکورة فذبحوها فقلنا اضربوه ببعضها فضربتموه فاحی الله ذلک المقتول و اریکم هذه
الآیة العظیمة فاخبر ذلک المقتول و قال قتلنی فلان بن فلان فحرمنا فاخذا و قتلا و ضمیر اضربوه عاید بمقتول است
و ضمیر بعضها عاید است بر بقره موصوفه مذکوره معنی اینست پس گفتیم ما بزنید این میت را بجزوی از بقره مذکوره
و مذبوحه موصوفه مسطوره تا آن مقتول زنده شود ذکر قاتل خویش کند پس امتثال امر فرموده کردند میت را ببعض بقره
مذبوحه زدند مقتول زنده گشت و خون از رگهای او میرفت تقریر کرد که فلان و فلان برادران او بودن یا برادر
زادگان من بر حسب اختلافی که در صدر قصه گذشته گشته و قتل نفس معصومه از کبیر خیانتی که جریمه عظیمه و جنایه
فخیمه است مرتکب گشته این گفت شبه الیشان بود باز بهمدران ساعت بمرد و قاتل را گرفتند کشتند اهل قصه
از قصاص مستغراست رستند و در بعض بقره مذبوحه که بر مقتول زدند اختلاف است که کدام بعض بوده حیات
مقتول بزدن آن سبب بود بعضی زبان و بعضی گوشت ران راست پندارند و بعضی استخوان بن دم و بعضی
پاره گوشتی که میان دو کتف است مراد دارند كَذَٰلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ کذلک صفت مصدر محذوف است مر یحیی و الله فاعل یحیی است الموتی مفعول
و یریکم عطف است بر یحیی الله ای یحیی الله احیاء مثل احیاء هذا المیت و اراه هذه الآیة یحیی الله و یریکم
آیاته لیتبین لکل منها اقتداره الکاملة من تعلق ارادته بقدرة قادره و آخر ذکر حیات مذکوره گر چه قرینه بود و در اشارت بسوی آن تعالی هذا

بلائیم بفهمید اما از جهت آنکه احیای میت کاری عظیم و شانی فخیم است استعمال ذلک کرده و قریب را از جهت عظمت بر
صورت بعید آورده چنانچه در الم ذلک الکتاب گفته اند و در وجه استعمال ذلک بران رفته اند و این جمله معترضه است
برای بیان تحقیق و تیقن است نه تشبیه و موعود موجود لعلکم تعقلون یعنی لکی تعقلوا بیان علت غائی از اراءة آیات است
یعنی اینست همچنین خدای عز و جل مرده گان را زنده گرداند و بعد از موت بزندگانی رساند و شما را آیات
قدرت کامله و علامات حکمت شامله خویش بنماید و به براهین شک و شبهه از دلهای شما بگشاید تا شما در یابید و بسوی
ایمان و ایقان بشتابید ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ قلوبکم فاعل است مر
قست را من بعد ذلک متعلق است بقست جمله عطف است بر مضمون قصه ای سابق ای کفرتم فآمنتم و عصیتم فتبتم
وامرتم بقتل انفسکم فتبتم وقتلتم وعاهدتم ونقضتم العهد وامرتم بذبح البقرة فقلتم للرسول اتتخذنا هزوا فاشتریتموها
بثمن غال فذبحتموها وکانت احوالکم مختلفة وطباعکم متلونة وقلوبکم لینة قابلة لقبول الوعظ صالحة لنفوذ النصح
ثم قست قلوبکم یعنی اینست پیش ازین از شما گاهی کفر بودی و گاهی ایمان روی نمودی گاهی عصیان
آمدی گاهی توبه در دل در آمدی یعنی دلهای شما نرم بود قابل قبول پند و صالح برای نصیحت بشنود لیکن دلهای
شما بعد وقوع واقعات مسطوره و مشاهدات آیات و دلائل مذکوره سخت گشت والقسوة یبوسة پس نرم
نشود برای قبول نصیحت یعنی بسکه از وقوع نصیحت دور گشت گردانیدید و از همه ای نترسیدید و بران [illegible]
ماندید و عده کردید پیغمبر که مبعوث خواهد شد ایمان خواهیم آورد و او را در هرچه بیارد تصدیق خواهیم کرد
چون مبعوث شد حسب پاست غالباً بدو ایمان نیاوردید و متابعت نکردید بر کفر اصرار نمودید و دل را بر حق نگشادید
کار شما در تصمیم بر کفر و اعراض از حق بمرتبه رسید که لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود در شان شما
نازل گشت ایمان شما بر حکم لو آمن لی عشرة من الیهود لآمن فی الیهود کلهم باستبعاد پیوست فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ
أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً فهی مبتدا است کالحجارة خبر مبتدا است جمله عطف است و بر ثم قست قلوبکم عطف است
بر فعل بفاء تعقیب و کاف برای تشبیه است مقصود تشبیه دلهای ایشان بحجارة است در سختی و غرض تشبیه بیان
حال مشبه است چه حال او که قسوت است از ثم قست قلوبکم معلوم شده و مقدار حال سختی او از تشبیه او بحجارة معلوم شود
او اشد قسوة عطف است بکالحجارة بحذف مضاف ای فهی مثل الحجارة فی القسوة او مثل شیء او اشد من الحجارة
یا بغیر حذف مضاف ای فهی مثل الحجارة او شیء اشد قسوة یعنی اینست پس آن دلها مانند سنگ است یا
از روی سختی سخت تر از آن باشند وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ
وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ
خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝

لما یتفجر منه الانهار اسم ان است ومن الحجارة خبر چون خبر مقدم بر اسم شد لام تاکید که محل دخول او خبر بود بر اسم در آید بر طریق وان من شیعته لابراهیم وان له لاية وجمله وان من الحجارة با معطوفات خود معترضه است برای بیان اینکه دلها که سخت بود سخت تر از حجاره باشد وجمله وان منها لما يشقق وجمله وان منها لما يهبط معطوفه اند بر معترضه مذکوره وبنا اسم ما شده بغافل خبر عما تعملون متعلق است بغافل وجمله حال است از مفعول و ثم قست قلوبکم که قسوت نسبت بقلوب کرده آن همچو سنگ یا سخت تر از آن کنایت است از عدم نفوذ پند پس چنانکه گذشت ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فلا تخلص الیها موعظة ولا یدخلها خشیة فلا یبالون بما تفعلون فکانها تحسبون انه غافل عما تعملون وجمل ثلثه یعنی معترضه مذکوره ومعطوفات او کنایت اند از اثبات لینت در حجاره که در دلهای ایشان نیست ومشاهده سامعان صلابت سنگ را واعتقاد سختی از صلابت انکار این معنی است پس باعتبار سامعان منزل منزلهٔ منکر کرده جمله را که کنایت از اثبات لینت است موکد بمؤکدات آورده ومظنه این انکار باعتبار معنی مکنی عنه بود اگرچه در یتفجر ویشقق ویهبط مظنه انکار نباشد برای تاکید انکار باعتبار معنی مکنی عنه لینت است چنانچه در ان ابراهیم اینی وانه مات فی الندی که کنایت است از نفی التجرد تحقیق شده معنی آنست وبدرستی بعضی از سنگها هر آینه سنگی است که چشمه میکشاید از وی جویهای آب بیرون می آید وبدرستی بعضی از آن سنگی است که شکافته میشود واز وی آب بیرون می آید وبدرستی بعضی از آن سنگی است که از بالای کوه میغلطد واز خوف خدا فرو می افتد ودلهای شما این چنین نبود بدین صفت نباشد گاهی از چشم شما چشمه نکشاید واز دیده شما آبی بیرون نیاید ترسی در خاطر نیارید واز حب ریاست وخودبینی دل بر انقیاد بایمان و گوییه نگمارید ونیست خدای غافل از آنچه شما میکنید از خدای بترسید واز سنگ که از خدای میترسد کمتر مباشید سوال خشیت بغیر حیوة وعلم تصور ندارد اضافت بسوی سنگ بر چه وجه می آرد جواب اضافت خشیت بسوی سنگ بر وجه تقدیر خلق حیوة وعلم در وی است چنانچه در فلما تجلی ربه للجبل ودر لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته گفته اند ومحققان در چنین مقام وتسلیم حجر بر پیغمبر علیه السلام وتکلم [illegible] تسبیح وامثال آن رفته اند افتطمعون

أَن يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ○

همزه استفهام است واستفهام برای انکار بر وجه توبیخ است وفا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ان یؤمنوا لکم مفعول است مر افتطمعون ای تحسبون قلوبهم صالحة للایمان افتطمعون ان یؤمنوا لکم جمله وقد کان فریق منهم حال است از فاعل ان یؤمنوا یسمعون کلام الله با معطوف خویش که ثم یحرفونه است خبر کان است من بعد ما عقلوه متعلق است به یحرفونه ودر اینجا مخاطبان بنی اسرائیل مومنان را خطاب کرد واین جمله را برای تسلیه مومنان معترضه آورد تا از ایمان بنی اسرائیل قطع طمع نکنند واز ایشان طمع ایمان

نداَرند وهم يعلمون حال است از فاعل يحرّفونه مفعول يعلمون محذوف است اي يعلمون انهم يحرّفونه وانهم مبطلون في فعل التحريف وتوانند بود كه يعلمون منزل منزلة اللازم بود وكلام مبني وانتم تفهمون بالعلم وانتم اهل علم شود واين اذ ابلغ طنابت تهم باشد كه جنايت از اهل علم وارباب دانش بدتر است وشناعت وقباحت آن بيشتر است معني اينست ودلهاي ايشان را صالح تر براي ايمان ميداريد پس در ايمان طمع ميكنيد ودر ضمن وجود مي پنداريد كه ايشان ايمان آرند ودل بر تصديق بگمارند وحال اينست كه بودند طايفه از ايشان برين صفت كه كلام خداي را مي شنيدند يعني توريت را پس ايشان آنرا بعد دريافتن آن ميگردانيدند وحال اينست كه ايشان ميدانستند كه كلام خدايرا ميگردانند كسانيكه كتاب خداي را با وجود دانستن تحريف كنند واين چنين كار ناشايسته بر خود پسندند از ايشان چه طمع خير باشد وچه توقع نيكي بود ويا گويند كه ايشان كلام خداي را تحريف ميكنند درين حال كه ايشان از اهل دانش اند كار زشت از اهل دانش زشت تر بود وكار بد از اهل علم نكوهيده تر باشد وبعضي گويند گروهي از هفتاد هزار تن كه با موسي عليه السلام در كوه طور بودند وبا وي كلام خداي واحد وهي او ميشنودند گفتند ما از خدا شنيده ايم كه ميگفت ان استطعتم ان تفعلوا هذه الاشياء فافعلوا وان شئتم ان لا تفعلوا فلا باس كلامي كه شنيده بودند گردانيدند واز ايجاب بتخيير رسانيدند وفريق مبتدا يسمعون كلام الله صفت ثم يحرفونه عبارت از انست واين آيه وارد در شان ايشانست ترجمه وَاِذَا لَقُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قَالُوْٓا اٰمَنَّا ۚ وَاِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ قَالُوْٓا اَتُحَدِّثُوْنَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاۗجُّوْكُمْ بِهٖ عِنْدَ رَبِّكُمْ ۭ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ○ اَوَلَا يَعْلَمُوْنَ اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّوْنَ وَمَا يُعْلِنُوْنَ ○ اذا لقوا شرط است وهو موصول با صله مفعول لقوا است قالوا آمنا جزا شرط است اين شرطيه عطف است بر يسمعون كلام الله واذا درين محل براي استمرار است يعني اين صفت در ايشان هميشه است با تقييد بزمان ماضي نيست بعضهم فاعل خلا است واذا خلا شرطيه است قالوا اتحدثونهم جزا شرط است واين استفهام براي انكار است بر وجه توبيخ است يعني لا ينبغي ان يحدثوهم بما فتح الله متعلق است با تحدثونهم واين شرطيه عطف است بر شرطيه سابق ليحاجوكم متعلق است با تحدثونهم ولام لام عاقبت است چنانچه در لدوا للموت نه لام غرض عند ربكم متعلق است بيحاجوكم همزه افلا تعقلون براي استفهام است وخاطبه اي الا تتاملون انتم افلا تعقلون انه تحديثكم اياهم يعني الا تتاملون فلا تعقلون اين جمله تاكيد است مر اتحدثونهم واذا خلا مقول آن فريق است هم ازين جهت عطف نكرد ودر اولا يعلمون نيز همزه استفهام است وواو عطف است اي الا يلومون ولا يعلمون وجمله استفهاميه قول الله است معترضه است داخل مقول آن فريق نيست معني اينست و كه مي بينيد ايشان مومنان را ميگويند ايمان آورده ايم وبدين اسلام ورسالت پيغمبر صلي الله تعالي عليه وسلم تصديق

کرده ایم و چون بعضی از ایشان با بعضی خلوت کنند و میان خویش دم از گفتن زنند یکدیگر پوشیدن حق چه بینید
بعضی مر بعضی را گویند ایشان را یعنی محمد و مؤمنان را بدانچه خدای بر شما گشاده است از نعت محمد و حقیقت رسالت
او و بیان امت و جلالت او خبر میکنید از فضائل و خزائن مؤمنان و صفات پسندیده و نعوت گزیده ایشان
و میثاق و عهد بر ایمان بر پیغمبری که مبعوث شود و نصرت و حکایت میگوئید تا در عاقبت ایشان یعنی محمد و اصحاب
او با شما عند الله محاجه کنند و بدانچه خبر کرده اید شما ایشان را در دعوی حق و پوشیدن و ابطال آن کوشیدن
و ترک وفاء عهد و میثاق دم مخاصمت زنند و گویند که شما مطلع بودید آیات خدای را محرف ساختید که با وجود دا
صفات پیغمبر و اطلاع بر رسالت او کفر ورزیدید و با وجود دانستن دین اسلام نگرویدید و واجبات تعظیم و توقیر
پیغمبر بجا نیاوردید و عهد میثاق ایمان آوردن بدو و یاری کردن او بسر نبردید در حق دعویها گفتار شما در پیا
اندازند و اقرار شما را حجت سازند تامل نمیکنید پس در نمی یابید که ایشان خصمان شما اند با ایشان حکایت
سر خویش نباید کرد و راز خویش با شما نباید آورد این فریق در نمی یابند و این نمیدانند بدرستی که خدا
میداند آنچه ایشان از اعتقاد و عمل پنهان میدارند و آنچه از قول و اقرار آشکارا میکنند و بعضی مفسران آیه مذکوره
را حمل بر تقدیم و تاخیر کنند کلام را یعنی اتحدثونهم بما فتح الله علیکم عند ربکم گویند و اگر نه مجادله در آخرت
و وقوع مخاصمت مذکوره در قیامت روی نماید و مظنه این محاجه در دنیاست در آخرت نیست مگر آنکه محاجه
بکتاب خدای در دنیا محاجه عند الله دارند یا محاجه مذکوره در آخرت بمعنی گفتن مؤمنان مر ایشان را کفرتم
بمحمد بعد آن و قلتم علی صدقه و اقررتم انه نبی کتابکم پندارید یا این که منافقان و یهود آن میدانند گرفتار
نابوده از ایشان عجیب نباشد بر این تقدیر تقدیم و تاخیر حاجت نبود و معنی بغیر تقدیم و تاخیر صحیح باشد و

مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتٰبَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ۝

این جمله حالی دیگر است از فاعل ان یؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله تا آخر لا یعلمون الکتاب
صفت امیون است و الا امانی استثناء منقطع است ای لکن امانی حاصلة لهم و تواند بود که الا امانی استثناء
متصل باشد از قبیل و بلدة لیس بها انیس الا الیعافیر و الا العیس بود و امانی جمع امنیه است و امنیه کلام دروغ
و افترا است ان نافیه است و هم مرفوع المحل به مبتدا است الا یظنون استثناء مفرغ است خبر مبتدا است و جمله عطف است بر لا یعلمون
معنی آیت و بعضی از ایشان امیان اند یعنی خواندن و نبشتن ندانند منسوب اند بسوی ام نادانند چنانکه از مادر زاده شده اند
همچنانند یعنی نمیدانند ایشان کتاب یعنی توریت مگر بیان چیزی که محرف و مفترا است که تحریف کنندگان توریت پیدا
اند و افترا بر بیغمبر کتاب خدای ساخته اند یا کتاب بمعنی کتابت دارند لا یعلمون الکتاب یعنی لا یحسنون الکتابة
پندارند بر بیهوده و از نصیحت کتاب الله نادانستن کتابت و کتابت فهم شود ز کتابت ولی از هیچ در هر مطلع اند تصحیح بود

یعنی امیدها همان باشد که بالا گذشت و شرح آن پیش از این رفت یا گویند امیه یعنی قرأت آمده چنانچه در و ما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته ای فی قراءته تحقیق شد و یعنی ایشان کتابت نمیدانند مگر همان خواندنهای که تحریف کنندگان کتاب بخوانند و نتوانند بود که اما فی جمع امنیة یعنی آرزو باشد یعنی چنین بود نمیدانند ایشان کتاب را مگر همان آرزوها که تحریف کنندگان توریت ایشان را بدان آرزومند گردند و برآرزو کردن آن آورده وعده عفو سیئات و ناگرفتن بخطیئات و گفتارها بوده ایشان را بدین آورده که پدران ایشان که انبیا بوده اند ایشان را شفاعت خواهند کرد و گمان آنکه ایشان را آتش نخواهد سوخت مگر چند روز معدوده نمیدانند ایشان مگر گمان بر زده بوده در شان کتاب ستوهم شوند چیزها نابوده میپندارند و گمانهای ناپسندیده را در خاطر می آرند ایشان را صاحب یقین چگونه خوانند و ایشان را لایق دولت ایمان چگونه دانند. قوله فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ط این جمله معترضه است بطریق و اعلم فعلم المرء ینفعه ان سوف یاتی کل ما قدرا برای تشنیع محرفان کتاب یکتبون الکتاب بایدیهم صله الذین است جمله ثم یقولون معطوف است بر یکتبون جمله هذا من عند الله مقول یقولون است لیشتروا به ثمنا قلیلا متعلق است بیقولون و لیشتروا یعنی تا بستانند واستعمال ثم که برای تراخی است متضمن زیادت تشنیع است چه نابوده گفتن و سخن دروغ بر زبان آوردن بعد از دریافتن مهلت فکر و یافتن فرصت اندیشه بغایت شنیع است سوال کتابت ماضی را در قوله الذین یکتبون الکتاب بایدیهم بصیغه فعل مضارع چرا ذکر کرد و فویل للذین کتبوا الکتاب بایدیهم بصیغه ماضی چرا نیاورد و نکته چیست اختیار صیغه مضارع بر چه مبنی است جواب کتابت نابوده از ایشان اگرچه ماضی بود ماضی را از جهت استحضار حالت شنیعه بصیغه حال نمود چنانچه در و هو الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا یعنی اثارت گفته اند و در استعمال صیغه مضارع در آیه مذکوره بدین وجه رفته اند یعنی ایست ویل واوی مر آنکسان که کتاب را بدستهای خویش می نویسند بعد از یافتن مهلت فکر و دریافتن فرصت اندیشه میگویند این کتاب از نزد خدا است فرستاده حق جل و علا است تا بدو بفروشند اندک را بدل گفتند و از جهت شی یسیر خود را در بلا عظیم و محنتها عظیم افکندند یعنی گویند ویل نام وادی در دوزخ بود که در وی زرد آب اندام دوزخیان روان شود فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا يَكْسِبُونَ ف فا عاطفه است برای تعقیب که پیش از آن یک ویل یعنی ویل کتابت و بعد از آن دو ویل روی نمود یکی ویل کتابت نابوده که از ایشان در تحریف توریت صادر گشت و دوم ویل از کارها ناشایست که اکنون کسب میکنند و حسب [illegible] و شتنام [illegible] یعنی ایست ویل واوی مر این کسان از جهت آنکه نوشته است دستهای ایشان و ایست ویل واوی مر ایشان را از آنچه

اکنون کسب میکنند و خود را به اکتساب ناشایسته می‌آگنند وَقَالُوا لَن تَمَسَّنَا النَّارُ
إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً این جمله حالیه دیگر است معطوف است بر وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه
من بعد ما عقلوه یا معترضه است برای رد گفتار یهود و ابطال اعتقاد ایشان لن تمسنا النار مقول قالوا است
الا ایاما معدودة مستثنی مفرغ است معنی آنست آیا طمع دارید که ایشان ایمان آرند و حال آنست که فرقه‌ای
از ایشان ظالمان معاندند کلام خدای را شنیده در یافتن آن میکوشند و بعضی جاهلان مقلدان اند که آیات نخوانده
و معنی آن نمیدانستند و همه میگویند بعضی باقرار خویشتن و بعضی بتقلید که ما را آتش جز چند روز معدوده نخواهد رسید
و در ایام معدوده که ایشان میگویند اختلاف است بعضی گویند هفت روز است چه عمر دنیا هفت هزار سال است
بمقابل هر هزاری برای عذاب یکروز تعیین شده و بعضی گویند ایام معدوده نزد کو چهل روز باشد بر عدد ایام
غیبت موسی و عبادت عجل بود و بعضی چهل ساله کنند که مدت تیه بود و مدت عذاب خویش را بعدد بعضی ایام
عمر که هنگام عصیان بود می‌پندارند قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِندَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ
عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ قل جمله مستأنفه است کان السامع قال اذا قول لهم
قالوا ذلک فقیل قل اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهده جزاء شرط محذوف است ای ان کنتم اتخذتم عند الله
عهدا فلن یخلف الله عهده صاحب کشاف ان اتخذتم تقدیر کرده لفظ کنتم نیاورده و از لفظ کنتم چاره نیست زیرا که
اتخذتم بمعنی مستقبل شود و در آن فساد معنی است همزه مفتوحه همزه استفهام است الف وصل ساقط شده اگر ام
در ام تقولون ام منقطعه بود استفهام در اتخذتم عند الله عهدا برای انکار بود که مضمون ام منقطعه است برای تقریر
یعنی بر تثبیت باشد و اگر ام متصله دارند معادل همزه اتخذتم عند الله عهدا پندارند استفهام برای تقریر یعنی حمل مخاطب
بر اقرار بود و سوال از تعیین احد الامرین نباشد زیرا که پیغمبر علیه السلام که مستفهم است تعیین هذا الامرین میداند
و تعیین کلام ایشان را افترا قول بی علم میخواند چاره نبود استفهام مذکور برای تقریر گویند در اتخذتم اقرار
بر خلاف مضمون جمله و در ام تقولون اقرار بمضمون جمله گویند و اینجا قول استعمال علی محمول است بر تضمین معنی افترا
بر تقدیر ام منقطعه معنی آنست بگو ای محمد ایشان را که گرفته اید شما نزدیک خدا عهدی را که جز ایام معدوده
دوزخ نبینید اگر بدین مضمون عهدی را گرفته اید پس هرگز خدای عهد خود را خلاف نکند بلکه نه و آنست که میگویند
افترا میکنند بر زبان می آرید آنچه علم بدان ندارید و بر تقدیر ام متصله معنی آنست بگو ای محمد ایشان را
با خدای بر این مضمون که میگوئید عهدی گرفته اید یا میگوئید بر وجه افترا آنچه نسبت کرده اید بخدا واقع در واقع
بگوئید حق است از اثبات یا نفی اقرار کنید باقی معنی همان است که بالا گفته شد و ذکر آن متوقع نیست گذشته
بَلَىٰ حرف ایجاب بعد نفی سابق است یعنی بلی تمسکم النار آری معنی آنست شما را آتش البته خواهد رسید بدون شما

همواره برنج و عذاب خواهند بود بَلٰى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَّأَحَاطَتْ بِهٖ خَطِيْٓئَتُهٗ فَأُولٰٓئِكَ أَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ۝ خطیئته بر صیغه مفرد و جمع خوانند و معنی هر جمله آن وانند از من کسب مبتدا است و احاطت به عطف است بر کسب جمله فاولئک اصحاب النار تا آخر خبر مبتدا است این جمله با خبر خویش مقرر ایجابی است که مضمون بلی است و من لفظا مفرد است و معنی او جمع است از جهت افراد لفظ کسب و احاطت به خطیئته بصیغه مفرد آورد و از جهت معنی اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون جمع کرد معنی آنست کسانیکه بدی را کسب کنند و گناهان ایشان را محیط شوند بر تمامی کردها وقت موت بر آن مصر مانند و هیچ توبه نکنند پس ایشان اصحاب النار خواهند بود و آتش ایشان را بر صفت جاوید بعقوبت خواهد نمود سوال از اکتساب خطیئه و از ارتکاب اصرار بر آن بر مذهب اهل سنت و جماعت خلود در نار نباید و درین آیه اکتساب سیئه و از ارتکاب اصرار بر آن بر خلاف مذهب اهل سنت و جماعت خلود در وی مینماید جواب اگر تنکیر سیئه برای نوعیه باشد یعنی از سیئه که کفر و شرک است مراد بود سوال وارد نشود و اگر از سیئه مذکور گناه مراد دارند محمول بر استخفاف و استحلال نیز دارند و تواند بود که از خلود طول مدت مراد شود نیز سوال وارد نشود یا گویند بر مومن مذهب احاطت گناه نیست چه زوال حبه که بسبب ایمان عظیم فرجه است وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ أُولٰٓئِكَ أَصْحٰبُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ۝ ۹ ع ۱۱

این جمله عطف است بر جمله سابقه سوال جمله سابقه مقرر است مر مضمون بلی که ایجاب خلود عذاب کافران باید که این جمله نیز مقرر آن باشد و این جمله بر تقدیر مذکور مقرر آن بچه وجه بود جواب بحکم و بضدها تتبین الاشیاء بیان انعام مومنان مقرر تعذیب کافران است و خلود مومنان در بهشت بحکم تقابل دال بر خلود کافران در نیران است و اگر این جمله عطف بر مضمون بلی بود سوال مذکور وارد نشود و معنی اینست و آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند ایشان اصحاب بهشت باشند و در بهشت جاوید مانند وَإِذْ أَخَذْنَا مِيْثَاقَ بَنِيْٓ إِسْرَآءِيْلَ لَا تَعْبُدُوْنَ إِلَّا اللّٰهَ تف عطف است بر اذ سابق یعنی بر و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها ای اذکروا یا بنی اسرائیل اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل و خطاب ذکر با مر بنی اسرائیل است که حاضر و مراد از بنی اسرائیل در و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل گذشتگانند که میثاق با ایشان بود و عهد مذکور با ایشان روی نمود و خطاب ثم تولیتم بر وفاق اذکروا مر حاضران است و همچنین خطابهائی که پیشتر مذکور شده با حاضران پیشان مخاطب شده اند برین وجه که گفتیم در کلام التفات نبود و اگر از بنی اسرائیل در و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل همه وفاق اذکروا حاضران مراد دارند درین کلام از خطاب ذکر و سوی غیبت بنی اسرائیل از غیبت بنی اسرائیل سوی خطاب ثم تولیتم التفات شده است برین وجه اضافه میثاق سوی حاضران و نسبت تولی سوی ایشان

بنی اسرائیل اسلاف و اجداد بود بر وجه حذف مضاف یا مجاز بعلاقه تغلیب یا بشد لا تعبدون میان میثاق ست یا جواب قسمی ست که مفهوم از میثاق ست یا متعلق ست بمیثاق بحذف ان مصدریه بر طریق الا ایهذا اللائمی احضر الوغی تقدیر ان لا تعبدوا یا بحذف ان مفسره تقدیر ان لا تعبدوا یا بیان میثاق ست و لا تعبدون خبر بمعنی نهی ست بقرینه عطف و قولوا للناس حسنا و بدلیل قراءت ابی لا تعبدوا بصیغه نهی الحاصل مرفوع بصیغه خبر آمده ست از امر و نهی بصیغه طلب و لا تعبدون بصیغه خطاب و غیبت خوانند معنی بر حسب اختلاف قراءت مختلف صیغه داشته معنی اینست یاد کنید ای بنی اسرائیل که ما میثاق و عهد شما گرفتیم و خبر خدای جل و علا القدره و تعالی نپرستید گفتیم وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا متعلق محذوف ست و آن بر وفق ما قبل تحسنون بالوالدین احسانا تقدیر کنند یا بر وفق ما بعد یعنی قولوا للناس حسنا و احسنوا بصیغه امر مقدر گویند و درین کلام تقدیر قلنا باید تا ربط درست آید لیکن بر بعض وجوه پیش از قولوا و در بعضی وجوه پیش از بالوالدین و در بعضی وجوه پیش از لا تعبدون معنی اینست و در حق مادر و پدر احسان کنید احسان کردنی و در شان ایشان نیکوئی ورزید ورزیدنی وَذِي الْقُرْبٰى وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنِ وَقُوْلُوْا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَّاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و ذی القربی با معطوفات خویش عطف ست بر بالوالدین ای بالوالدین و بذی القربی و قولوا للناس تقدیر قولوا للناس قولا ذا حسن عطف ست بر لا تعبدون بحمل خبر بمعنی انشاء و بعضی بصیغه صفت مشبه خوانند تقدیر و قولوا للناس قولا حسنا دانند و اقیموا الصلوة با معطوف خویش عطف ست بر قولوا معنی اینست و نیکوئی کنید در حق خداوندان قرابت و در حق یتیمان یعنی آنانکه بی پدرانند و در حق مسکینان یعنی آنانکه چیزی ندارند و بگوئید مر مردمان را قولی خداوند حسن و گفتاری خوب و سخنی نیکو و کلامی مرغوب یا گفتنی که بر وجه مبالغت نفس حسن و عین نیکوئی باشد نماز بر پا دارید و زکوة بدهید ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ اِلَّا قَلِيْلًا مِّنْكُمْ وَاَنْتُمْ مُّعْرِضُوْنَ ۝ عطف بر اخذنا میثاق بنی اسرائیل بود الا قلیلا استثنا ست از تولیتم و مستثنی از کلام موجب منصوب باشد جمله و انتم معرضون حال ست از فاعل تولیتم یا معترضه ست معنی اینست گرفتیم ما میثاق بنی اسرائیل چنانچه گذشت و بتوضیح و تشریح ذکر آن بالا رفته پس روی گردانیدید شما از دین سوی هوا مگر جماعتی قلیل از شما و حال اینست که شما روی گردانندگانید و از حق و حد اعراض کنندگانید از امثال آیه که از شما اعراض از دین آید و روی گردانیدن از حق گفتن روی نماید برین معنی و انتم معرضون بعد ثم تولیتم تکرار نباشد چه مفهوم یکی حدوث مفهوم دیگری دوام بود و سوال ذی القربی را مفرد آورد و یتامی و مساکین جمع کرد نکته چیست و این تفرقه بر چه مبنی است جواب افراد ذی القربی تنبیه ست بر آنکه همه افراد او از جهت تناسب تناصر حکم یک نفر باشند بخلاف یتامی و مساکین که ایشان برین صفت نیستند. وَاِذْ اَخَذْنَا مِيْثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُوْنَ دِمَآءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُوْنَ اَنْفُسَكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ عطف ست بر و اذ اخذنا

میثاق بنی اسرائیل انجا نفی بمعنی نهی است وآن محمول است بر تقدیر قلنا وقلنا مقرر بیان است مر اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم
با معطوف خویش بقول قلنا است یعنی اینکه یاد کنید ای بنی اسرائیل هنگامی که ما میثاق شما را گرفتیم یعنی لا تسفکون دماءکم و
لا تخرجون انفسکم من دیارکم گفتیم خونهای خویش را یعنی خون گروه خویش را مریزید و نفسها خویش را یعنی نفسها گروه خویش را و ریختن خون خویش
بود و بیرون کردن گروه خویش بیرون کردن خویش باشد ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ ثم اقررتم عطف است بر اخذنا
میثاقکم استعمال ثم برای آنست که حال جمهور اقرار بعد تأمل و تانی است وانتم تشهدون حال است یعنی آنست پس شما برین عهد قرار دادید
و اقرار کردید و حال آنست که شما حاضر بودید و گواه گشتید اقرار فعل بعضی است و گواهی فعل بعضی و فعل بعضی را نسبت سوی کل کرده بطریق
و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها آورده تا دلیل بر اتحاد در دین و دیانت بود و مفید موافقت مزاج و طبیعت باشد
ثُمَّ اَنْتُمْ هٰٓؤُلَآءِ تَقْتُلُوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُوْنَ فَرِيْقًا مِّنْكُمْ مِّنْ دِيَارِهِمْ
انتم مبتدا است و هولاء اسم اشارت خبر مبتدا است تقتلون انفسکم حال است از معنی اشارت بطریق هذا بعلی شیخا و
این جمله عطف است بر ثم اقررتم و تخرجون عطف است بر تقتلون و این کنایت است از نقض میثاق ای ثم انتم
کائنون علی نقض ذلک المیثاق یعنی تقتلون انفسکم و تخرجون فریقا منکم من دیارهم ای تقتلون اهل ملتکم و تخرجون
فریقا من اهل ملتکم من دیارهم معنی آنست شما آنانید که اشارت کرده میشود سوی شما درین حال که شما انفس
خویش را میکشید و فریقی را از خویش یعنی از اهل ملت خویش از دیار ایشان بیرون میکنید و بعضی گویند انتم مبتدا است
و هولاء موصول بمعنی الذین تقتلون صله او ست موصول با صله خبر مبتدا است و آوردن او بصیغه خطاب بعد
موصول باعتبار انتم بر طریق انت الذی خلقتنی ما وعدتنی بود و همچو ضمیر متکلم در انا الذی سمتنی امی حیدره باشد
و بعضی گویند انتم مبتدا است تقتلون صله او ست موصول با صله خبر مبتدا است هولاء منادی است بحذف حرف ندا جمله ندائیه میان مبتدا
و خبر معترضه است و این وجه درست نبود زیرا که حذف حرف ندا از اسم اشارت روا نباشد مگر آنکه حمل بر
شذوذ کنند و فریقی را از دیار بیرون آرند تَظٰهَرُوْنَ عَلَيْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ط
تظاهرون بتخفیف بحذف تاء اولی از جهت آنکه زاید بر بنای ماضی است یا بحذف تاء ثانیه از جهت آنکه ثقل تکرار
از تاء ثانی است و تشدید با ابدال تاء ثانیه بظاء و ادغام در ظاء خوانده شده و معنی هر دو قرائت یکی است ای تتعاونون
علی قتلهم و اخراجهم بالمعصیة والتعدی و این جمله بدل اشتمال باشد معنی آنست یکدیگر را یاری میدهید بر کشتن
فریقی که ایشان را میکشید و بر بیرون کردن فریقی که ایشان را بیرون می کنید وَاِنْ يَّاْتُوْكُمْ اُسٰرٰى
تُفٰدُوْهُمْ اساری و اسری هر دو بیان قرأه مشبع مفرد و شده اسری در جمع اسیر همچو جرحی در جمع جریح مطرد
است و اساری نیز آمده است تفادوهم هم خوانند یعنی هر دو یکی دانند و آن شرطیه متضمن معنی دیگر است عطف است
بر لا تسفکون و لا تخرجون اساری حال است تفادوهم جزا مر شرط است معنی آنست و اگر بنی اسرائیل از شما یعنی

بعضی از شما یعنی اسیر شده بیایند و درین حالت بر شما او جه نمایید او فدا ایشان کنید و ایشان را رها نمایید و این عهد
پیشین شما منقوض نگشته و از ایام سابقه امروز بعمل شما پیوسته **وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ**
هو ضمیر شان است اخراجهم مبتدا است محرم خبر مبتدا است و جمله خبر ضمیر شان است این جمله حالیه است بر جمله
ان یاتوهم اساری تفادوهم ای کل المفاداة واجبة علیکم فتاتون بها والاخراج محرم علیکم وکذا القتل ولا تترکونه
معنی آنست که اخراج ایشان بر شما همچنین حرام است و از محرمات عظام است و همچنین قتل که چون اخراج حرام بود قتل
بطریق اولی حرام باشد بمفادات اساری بجای آرید قتل و اخراج که حرام است ترک نمیدهید **أَفَتُؤْمِنُونَ**
بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ همزه استفهام است و استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است و توبیخ
بر شئی مقرر تحقیق و محقق وقوع او است و فا حرف عطف است معطوف علیه محذوف است ای تفرقون و تؤمنون ببعض
الکتاب وهو مفاداة الاساری وتکفرون ببعض هو ترک القتل وترک الاخراج و این جمله تذییل است معنی اینست آیا
فرق میان حکمی و حکمی میکنید پس ایمان ببعض کتاب که آن رها کنانیدن اساری است می آرید و این عهد را
و ببعض کتاب که آن عهد بر ترک قتل و ترک اخراج است کافر میشوید و شما این عهد را نقض میکنید و بر آن نقض
کفر می ورزید یعنی نشاید کسی را که چنین کنید نباید که خود را در تفرقه افگنید دل برین گمارید که به تمام کتاب ایمان آرید

فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝

فا سببیه است چه نقض عهود و ارتکاب محرمات و تفریق میان آیات کتاب بایمان ببعضی و کفر ورزیدن ببعضی سبب است
برای ترتیب مضمون این جمله نفی و استثنا برای قصر است و قصر مذکور قصر قلب است که ایشان در حق خویش جزم
عزت داشتند و خود را در خور خزی نمی پنداشتند چنانچه آیه هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم
لاول الحشر ما ظننتم ان یخرجوا وظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله ازان جا است که ایشان را بر وجه قلب قصر کرد بر رسوا
در دنیا از جدا شدن بعضی و کشته شدن بعضی و وضع جزیه بر بعضی بر وجه مذلت و صغار و ذلت و چون ایشان در
انکار جزای خزی و رسوائی اصرار داشتند ما و الا [illegible] کلمه و انما استعمال نکرد و یوم القیمة ظرف است مر یردون
و جمله عطف است بر جمله فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی و آن [illegible] ظاهر است که عطف خبر
بر خبر است و همچنین وقتی که ما استفهامیه بود استفهام مذکور بمعنی نفی باشد جمله و ما الله بغافل عما تعملون تذییل
و بعضی یعملون بصیغه غایب خوانده و معنی بر حسب آن وانند معنی اینست پس نیست جزای هر کسیکه بکند این کار را یعنی
عهد شکنند و ارتکاب محرمات کند و ببعض کتاب ایمان آرد و ببعضی کفر ورزد مگر رسوای درجات دنیا چنانچه بنی
قریظه کشته شدند و زنان و بچگان ایشان اسیر شدند که بحکم سعد بن معاذ الانصاری بیرون آمده بودند و بنی

خلاص خویش متمسک شدند بسعد بن معاذ للقتل مردان حکم کرد زنان و بچگان ایشان را در حکم سبی و استرقاق آورد
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود لقد حکمت بحکم الملک یعنی بحکم خدای عز و جل حکم کردی دانچه در لوح محفوظ مکتوب
بود بر زبان آوردی حکم خدای در حق ایشان همین بود و این را پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم باطلاع بر لوح محفوظ فرمود
و بنی النضیر را بنی النضیر جلا کردند و بر وجه صغار و ذلت براه خیبر آوردند و روز قیامت رد کرده شوند ایشان سوی سخت
ترین عذاب و دردناک ترین عقاب و نیست خدای غافل از آنچه شما میکنید از جرایمی که خود را در آن می افگنید اولئک
الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة فلا یخفف عنهم العذاب
ولا هم ینصرون ع اولئک در محل رفع بر ابتداست موصول با صله خبر مبتدا است فلا یخفف عطف است ع ١٠
بر اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة از باب عطف مستقبل بر ماضی برای بیان معنی در اول و استقبال در ثانی چه
شبهه نیست که عذاب ایشان مستقبل است و اشتروا مذکور ماضی است ولا هم ینصرون عطف است بر لا یخفف از
باب عطف اسمیه بر فعلیه بتقدیم مسند الیه بر خبر فعلی و تخصیص نفی بود و جمله اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة مقرر
مضمون جمله سابقه است و از هر دو جمله بیان بدحالی کافران و ستمکاری ایشان است و نیز نفی تخفیف و نفی نصرت تاکید
تشدید عذاب است معنی اینست ای محمد آنکسانند که حیات دنیا را بآخرت خریدند و دنیا را بر آخرت گزیدند
پس عذاب بر ایشان تخفیف کرده نشود و ایشان را در عذاب سختی و هلاکی نبود و هم ایشانند که منصور نشوند یعنی
نصرت ناصران و شفاعت شافعان نپیوندند ولقد آتینا موسی الکتب وقفینا من بعده بالرسل
جمله ولقد آتینا معترضه است میان معطوف یعنی واذ اخذنا میثاقکم ورفعنا فوقکم الطور که پیشتر خواهد آمد و معطوف علیه
یعنی واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم برای دفع شبه ایشان تجهیل تا نگویند که نشنیدیم [illegible] هم گشتیم قفینا
عطف است بر آتینا و لام در جواب قسم محذوف است ای والله لقد آتینا موسی الکتاب وقفینا من بعده بالرسل
یعنی ارسلنا [illegible] ای [illegible] علی قفاه ای الی [illegible] و معنی [illegible] بکیر ای جعل [illegible] اتباعا وانبیا علی
قفاه و [illegible] وجعلنا الرسل اتبعین علی قفاه وارسلناهم [illegible] فالمعنی اینست بدرستی که ما دادیم موسی را الکتاب یعنی توریة
دادیم [illegible] یعنی بعد او رسولان را فرستادیم [illegible] کرده اند که بعد موسی تا زمان عیسی علیهما
السلام هفتاد و چهار هزار پیغمبر [illegible] و توریت بود و چون یوشع و شمعون و ایوب و داود و سلیمان و الیاس و
الیسع و زکریا و یحیی علیهم ایشان که پیروی متابعت توریت میکردند وآتینا عیسی ابن مریم البینت
عطف است بر قفینا و معنی اینست و دادیم عیسی پسر مریم را نشانها یعنی معجزات ظاهرات چون بینا گشتن اکمه
و درست شدن ابرص و زنده گشتن مرده و شفا یافتن بیماران و در تفسیر آورده که روزی بودی سوا آنکه چهار
هزار بیمار [illegible] گاه [illegible] حاضر می آوردند [illegible] از عبادت گاه بیرون می آمد و [illegible] تندرست باشید

باذن خدا همه تندرست شده باز میگشتند و توانا بود مر او را بینات آیات انجیل باشد و جمع کردن بینات باعتبار افراد انجیل باراده آیات بود وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ این جمله عطف ست بر جملهٔ سابقه القدس بسکون دال وضمه آن خوانده و بعضی هر دو یکی دانند بمعنی ایدنیست او را بروح القدس یعنی بجبرئیل استوار کردیم و جبرئیل را مدد کار بمعونت او آوردیم چه جبرئیل او را در حالت طفولیت از فریب شیطان نگاهداشت و در شبها بر آسمان چهارم بر داشت و از شر دشمنان باز داشت و جبرئیل را روح گویند از جهت آنکه مبلغ وحی ست و وحی سبب حیات دینی ست چنانچه روح سبب حیات جسم و زندگانی بدنی ست و او را اضافت سوی قدس کنند چنانچه حاتم را حاتم الجود گویند و بعضی گویند از روح القدس روح پاک عیسی مراد ست که استواری و زندگانی او بدان بود و حیات بقای او بدان روحی بود و بعضی گویند از روح اسم اعظم مراد ست که مردگان بدان زنده شوند و او را نیز برین وجه که سبب حیات باشد روح گویند أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ کلما ظرف ست مر استکبرتم را و این جمله عطف ست بر جملهٔ سابقه یعنی بر آتینا موسی الکتاب و قفینا من بعده بالرسل و همزه استفهام برای انکار بر وجه توبیخ ست در تعقیب و ترتب جملهٔ مذکوره بر جمل سابقه یعنی بر آتینا موسی الکتاب و قفینا من بعده بالرسل و همزه استفهام برای انکار بر وجه توبیخ ست در تعقیب و ترتب جملهٔ مذکوره بر جمل سابقه بمعنی ایدنیست موسی را الکتاب یعنی توریت دادیم و پی در پی فرستادیم رسل را و دادیم عیسی را آیات بینات یعنی معجزات ظاهرات پس هر بار که پیغمبری را که دوست نمیدارید و آنرا نفسهای شما رسولی بر شما آورده بود آن از خدای عز و جل شما را خبر دکرد بزرگی نمودید و تکبر نمودید آن فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ۝ عطف ست بر مضمون کلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ای تعدیتم جمیع الانبیاء زیرا که چون استکبار با هر یکی بود معادات با کل واقع شود پس این کلام متضمن تعدیتم جمیع الانبیاء باشد سوال کذبتم بصیغهٔ ماضی آورد و در فریقا تقتلون بصیغهٔ مضارع چرا استعمال کرد جواب تقتلون را بمعنی قتلتم دارند استعمال صیغهٔ مضارع از جهت استحضار صورت شنیعهٔ قتل پیغمبران پندارند یا تقتلون از جهت ارادت حال ذکر کنند چه ایشان در خیال ذکر پیغمبران بودند بعضی را کشته اند و در کشتن خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم سعی مینمودند سوال این جمله را چرا معطوف بر مضمون کلما جاءکم ساختند بظاهر استکبرتم بهیچ وجه معطوف نداشتند جواب زیرا انچه استکبرتم بر کلما جاءکم رسول مترتب ست اگر این جمله عطف بر استکبرتم باشد این نیز مترتب بر کلما جاءکم رسول شود و ترتب فریقین صریحا مستقیم نیاید پس عطف او بر جملهٔ مذکوره باید تا ترتیب مسطور مستقیم آید بمعنی ایدنیست چون با هر رسولی تکبر کردید بهمه سوال

را دشمن داشتید پس فریقی را از پیغمبران تکذیب کردید و در معرض دروغگوئی آوردید و فریقی را میکشید یعنی در حال کشتن ایشان اید یعنی بکشته اید و محمد را نیز خواهید که بکشید گرد بر گرد کشتن او میگردید یا گویند فریقی را تکذیب کردید و فریقی را کشتید عبارت مستقبل که کشتن باشد ماضی در حال حاضر ست دیدن خیال و دیدی در حال ناظر ست و **قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ** عطف ست بر استکبرتم و در وی التفات ست از خطاب سوی غیبت نکتهٔ التفات استکراه مخاطبه و اعراض از مواجهه مجرمان و حکایت از ایشان بپیش دیگران ست غلف جمع اغلف ست و اغلف بمعنی اقلف ست و اقلف ناختنه کرده را گویند و از روی وجه استعارت بمعنی مستور چو بند یا از باب تشبیه قلوب بغلف دارند و مستور بودن وجه تشبیه بدارند یا گویند غلف مخفف غلف ست بضم غین و لام و او جمع غلاف ست بر طریق کتب و کتاب معنی اینست و گفتند ایشان دلهای ما با غلاف ست یعنی پرده خلقی پوشیده ست نصیحت پند گوینده به دلهای ما نرسیده ست یعنی انچه پیغمبران می آرند در دل ما نمی رسد و نصیحت ایشان در خاطر ما در نمی آید یا گویند دلهای ما غلافها علوم ست ظروف صنوف فهوم ست از بیان دیگری غنی ست و از تلقین غیری مستغنی ست **بَلْ لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ** عطف ست بر مضمون قالوا قلوبنا غلف و اضراب ست از ان ای لیست قلوبهم مخلوقة کذلک و هی بحکم کل مولود یولد علی الفطرة مستعدة لقبول الدین یعنی قلوب ایشان مخلوق با غلاف و غطا نبود بر حکم کل مولود یولد علی الفطرة قابل قبول دین حق بود تا شیر لعنت خدای حال ایشان را بگردانیده و در حیز لهم قلوب لا یفقهون بها در سانیده معنی اینست بلکه چنین ست که ایشان میگویند و بدان تمسک میجویند خدا ایشان را بسبب کفر ایشان لعنت کرده و دوری از رحمت خویش آورده **فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ۝** فا سببیه ست و ما زائده ست و قلیلا صفت مصدر محذوف ست ای یؤمنون ایمانا قلیلا توصیف ایمان بقلت باعتبار فاعل دارند یا باعتبار آنکه ایشان ایمان بعض کتاب می آرند یعنی اینست پس ایمان آوردنی اندک ایمان می آرند و مردمان اندک ازیشان ایمان میگذارند سوال چون ایشان ملعون و مطرود شوند ایمان ازیشان متصور نشود و از اندک مردمان نیز حاصل نشود جواب قلت کنایت از عدم بود یا از لعنتهم الله لعنت الکفر اراده شود **وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ** جواب لما محذوف ست ای کذبوه و لم یقبلوه بدلالة قوله فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به و این جمله عطف ست بر قالوا قلوبنا غلف ای قالوا قلوبنا غلف و کذبوا حین جاءهم کتاب مصدق لما معهم معنی اینست و هرگاه که آمد ایشان را کتابی از خدای یعنی قرآن که تصدیق کننده ست کتابی را که با ایشان ست ایشان تکذیب کردند و در حیز قبول نیاوردند **وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا** این جمله حال ست از فاعل جواب لما که محذوف ست ای کذبوه و قد کانوا [illegible]

در تقدیری که یستفتحون بمعنی یستنصرون بود تضمین معنی چگونه باشد و ذکر من قبل اگرچه از کانوا معلوم شده برای تاکید آمده زیرا که تکذیب بعد از تحقیق مستبعدست در تحقق آن غضب ایشان بلیغ ست در اثبات ان تاکید باید و تقویت و تائید شاید یعنی اینست و بود مر اینها ایشان پیش از آمدن رسول و کتاب برین صفت که استفتاح میکردند یعنی ببرکت ظهور شدن و منزل شدن کتاب طلب فتح و نصرت بر دشمنان میکردند و بعضی گویند استفتاح بمعنی استخبارست یعنی خبر پیغمبر علیه السلام برای رسانیدن کافران می جستند و صفات پیغمبر که در توریت مسطورست میگفتند **فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به** این جمله عطف ست بر کانوا ای کانوا کذلک فلما جاءهم ما عرفوا من الحق حین جاءهم بعثت محمد و نزول کتاب یعنی اینست پس هرگاه که آمد ایشان را آنچه شناخته بودند و بحکم شناختن غضب حسد و حب ریاست گمراه کرد ایشان را مر کفر آوردند و حق پوشیدند و بر آنچه شناخته بودند کفر ورزیدند **فلعنة الله علی الکافرین** فا سببیه ست و بعد او جمله دعائیه ست کفر ایشان سبب لعن برای آنکه در شان ایشان دعا بلعنت واقع شود یعنی اینست پس لعنت خدای بر کافران باد و ایشان را دور از رحمت جز سازد حق پوشیدند و در باطل کوشیدند لاجرم بخذلان ابدی پیوستند یعنی لعنت سرمدی گشتند **بئسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله** بئسما بهمزه و بیا کسره یا خوانند یعنی یکی دانند بئس از افعال ذم ست و ما نکره منصوبه ست شیئا اشتروا معنی باعوست یعنی شروا در و شروه بثمن بخس و این جمله صفت کلمه ما ست ان یکفروا مخصوص بذم ست ای بئس شیئا اشتروا به انفسهم کفرهم این جمله معترضه ست برای مذمت کافران و نکوهش ایشان یعنی اینست بد چیزیست که ایشان انفسهم خویشتن را بدان فروختند و عزت خویش را بخواری آن بدل کردند و آن کفر ایشان ست بدانچه خدای فرستاد و تغییر کردن ایشان صفت پیغمبر را که در توریت بود از آن خبر داد که آن هیچ سود نکرد مگر متاع حقیر در دنیا و عذاب الیم در عقبی و این معامله را فروختن چیزی که بچیزی بیمانند اینجا بر وجه استعارت مسمی بیع میگردانند **بغیا ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده** ینزل بتخفیف و تشدید هر دو خوانند یعنی بر حسب آن دانند بغیا یعنی حسد مفعول له ست مر اشتروا یا مر یکفروا را ان ینزل الله متعلق ست بقوله بغیا یعنی حسد علی ان ینزل الله او لان ینزل الله او بسبب ان ینزل الله او فی ان ینزل من فضله و علی من یشاء متعلق ست بان ینزل یعنی من عباده بیان من یشاء بود کلام یعنی علی عباده الذین یشاءهم باشند یعنی اینست فروختند ایشان انفسهم یعنی خویشتن را از جهت حسد در فرو آوردن وحی که از فضل خدای بود بر کسی از بندگان خویش فرستادن آن خواهد و آن کنایت است از محمد صلی الله تعالی علیه و سلم از باب کنایت از موصوف بذکر وصف مخصوص معروف چون الحی المنتصب القامة و کنایت از اتصاف و در کنایت از نسبت بجامع الاوصاف **فباءو بغضب علی غضب و للکافرین عذاب مهین**

فباؤ عطف ست بر اشتروا و جمله وللکافرین عذاب مهین تذییل ست یعنی اینست این سزاوار شدند ایشان بدین سبب از خدای یعنی بر غضب غضبی که مجرور علی ست بتحریف توریت ست آن سبب سابق ست و غضبی که مجرور با ست بترک ایمان پیغمبران ست که آن سبب لاحق ست و تواند بود که از غضب علی غضب کثرت غضب مراد شود چنانچه از احسنت الی احسانا علی الاحسان کثرت احسان مراد گردد و مر کافران راست عذابی خوار کننده و در خواری و نگونساری افگننده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ بما انزل الله متعلق ست با منوا و جمله آمنوا با متعلق خویش بتاویل هذا القول مفعول ما لم یسم فاعله ست مر قیل را و اذا قیل لهم هذا القول و جمله شرط جزا ست جمله نؤمن بما انزل علینا مقول قالوا ست قالوا با مقول خویش جزاء شرط ست و یکفرون عطف ست بر قالوا بما وراءه متعلق ست بیکفرون و هو الحق حال ست از ما وراءه مصدقا لما معهم حال مؤکده ست ای حقه مصدقا لما معهم جمله شرطیه یعنی و اذا قیل با جزاء خویش عطف ست بر فقلیلا یعنی برو قالوا قلوبنا غلف یعنی اینست چون گفته شود مر ایشان راست بجمیع چیزی که فرستاده ست آنرا خدای عزوعلا در کتب منزله ایمان آرید و همه را تصدیق کنید و راست و درست دانید گویند ایمان می آریم بدانچه فرستاده شد بر ما و کافر شوند بچیزی که وراء آنست یعنی بقرآن که منزلست بر افضل انبیا تا ثابت ست حق ست مصدق او متحقق ست درین حال که تصدیق کننده ست کتابها را که با ایشان ست اعجاز او بر طرق همه کتابها اثبات برهان است قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ○ فا سببیه ست و استفهام برای انکار بر وجه توبیخ ست و تقتلون بمعنی ماضی ست بدلالة قوله من قبل و استعمال مضارع بصیغه ماضی برای استحضار صورت قطیعه قتل انبیا ست ای لم قتلتم الانبیا لهذا القول یعنی نؤمن بما انزل علینا و کان بدایت ان استقبل نشده یعنی ماضی مانده چنانچه وان کان قمیصه قد من دبر تحقیق شده و جمله معترضه است برای رد دعوی که ایشان میکردند نؤمن بما انزل علینا میگفتند یعنی اینست بگو یا محمد بگفتید بدانچه بر ما منزل ست ایمان آورده ایم و کتابها که بر ما نازل بود تصدیق کرده ایم پیغمبران خدا را پیش ازین چرا کشتید و کشندگان انبیا چگونه گشتید اگر شما مومن بودید این چنین جریمه چه لوح کردید وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ○ این جمله عطف ست بر مقول قل ثم اتخذتم العجل عطف ست بر جاءکم و جمله و انتم ظالمون حال ست یعنی آ و بهر آینه بدرستی موسی بر شما معجزات ظاهر آورده و حجج و بینات اثبات رسالت کرده بعد آنکه [illegible] اندیشه یافته حق را شناختند ولی بر آن نایستادند از دین برگشتند گوساله را معبود گرفتند و حال اینست که شما

تا مانید از حد تجاوز کنندگان باشید وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ
ای واذکروا یا بنی اسرائیل اذ اخذنا میثاقکم عطف ست بر واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون و ما بکم ضمیرهایی که در جایها
بود میان معطوف و معطوف علیه سابقه شنود ورفعنا فوقکم عطف ست بر اخذنا یا حال ست معنی اینست یاد کنید ای
بنی اسرائیل چون میثاق شما گرفتیم کوه را بالای شما برای عهد کردن بر داشتیم و قصه کوه پیش ازین مذکور شده
بود ذکر آن در شرح و تفصیل در بیان آمده خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا
این جمله مقول قلنا مضمر ست ای قلنا مقول بیان اخذ میثاق ست و اسمعوا عطف ست بر خذوا یعنی اینست
گفتیم آنچه شما را داده ایم بپذیرید بقوت و استواری بگیرید و آنچه گفتیم بشنوید و آنچه حکم کنیم قبول کنید سمع
اذا قبل کما جاء فی سمع الله لمن حمده ای قبل الله حمد من حمده این کلام با لفظ بقوة بالا گذشته و معنی آن
مشرح پیوسته لیکن از اینجا بعد ذکر خذوا ما آتیناکم بقوة واذکروا که طلب یاد کردن و یاد داشتن ست مذکور بوده ذکرا
یاد کردن و یاد داشتن یعنی از سبق شنیدن و قبول کردن نمود و اینجا واسمعوا که امر بقبول ست وارد شده
پشک نیست که در دوام بقبول در هنگام عدم قبول آمده و نیز ولولا فضل الله علیکم ورحمته آنجا دلالت میکند
اتباع خسران از جهت وجود فضل خدایی بر ایشان و این بشارت ست سوی مسلمان بودن و تائب شدن
ایشان از تولی و گشتن ایشان مستحق فضل کردگار ولی پس این قصه واقع پیش از قبول باشد و قصه بالا واقع بعد
از قبول بود چنانچه واذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها در وقوع پس از واذ قال موسی لقومه ان الله یأمرکم ان تذبحوا
بقرة مقدم آمده و در ذکر اگرچه صدر قصه بود موخر شده برین تقدیر تکرار نباشد یکی آخر قصه دوم اول
قصه بود قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ
این جمله مستانفه ست در جواب فما ذا فعلوا وما ذا کان شانهم حین قیل لهم خذوا ما آتیناکم بقوة واسمعوا قیل
قالوا واشربوا حال ست بتقدیر قد فی قلوبهم تعبیر ست بر طریق لما یدل التقویم فی انفسهم ای اشربوا قلوبا یا معنی واشرب
قلوبهم حب العجل معنی اینست گفتند ایشان یعنی بنی اسرائیل را از اصول و فروع یعنی ایا گفتند سمعنا و اینها
گفتند عصینا یا گویند گفتند بنی اسرائیل این دو سخن یا بعضی سمعنا و بعضی عصینا یا گویند از همه هر دو سخن
بحصول پیوست و سمعنا بالقال و عصینا بالحال صادر گشت یا گویند این دو قول گفتند در دو زمان عصینا
در زمان عبادت عجل و سمعنا بعد آن و در خورانیده شدند ایشان از روی دلها یعنی در خورانیده شد در دلهای
ایشان دوستی گوساله بکفر ایشان تا گوساله بد سبب پرستیدند و به حکم گمراهی بمقتضای فساد و تباهی دل بر این
چنین کار ناشایسته بستند و دوستی گوساله را در در آمدن و تداخل کردن تشبیه بیچ کرد صفت شراب که ملایم
تشبیه ست بر سبیل تخییل آورد و اشربوا فی قلوبهم العجل گفت جمع میان استعاره با کنایه و تخییل نسبت و

اشراب کردن فیه چیزی را کنایت ست از کمال تداخل این دران بنهایت آمیزش بسان الشان

قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهٖٓ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ۝

بئس از افعال ذم ست با نکره منصوبست یعنی شیئا ایمانکم فاعل ست یامرکم با رو مجرور یعنی به متعلق ا بیامرکم جمله یامرکم صفت ست مر نکره منصوبه و نکره منصوبه با مذکوره تفسیر ا ست مر ضمیر مبهم که فاعل بئس ست مخصوص بذم محذوف ست ای بئس شیئا یامرکم به ایمانکم الذی ادعیتموه بقولکم نؤمن بما انزل علینا عبادة العجل ان کنتم مؤمنین شرطیست مستغنی از جزا اکتفا بما مضی و جمله بئسما تا آخر مقول قل ست و جمله قل با معمول معترضه ست میان واذ ابتلی ابراهیم ربه و میان معطوف علیه او برای تشنیع کافران و بیان زشتی حال ایشان معنی اینست بگو ای محمد مر کافران را که نؤمن بما انزل علینا میگویند و بقرآن کفر می ورزند چه چیز بدیست که میفرماید شما را ایمان که شما دعوی میکنید یعنی گوساله پرستی و نقض میثاق و تکذیب پیغمبران و جز آن از قبیحها که می آید اگر شما مؤمنانید دعوی را مؤمن بتوریت میبایید ایمان بتوریت هرگز این عمل نفرماید و از صاحب آن هرگز این کار نیاید این چنین امور قبیحه میکنید و دم ایمان میزنید **سوال** نسبت امر سوی ایمان از کدام قبیل ست صحت اسناد مذکور را چه سبیل ست **جواب** اسناد امر سوی ایمان و اضافت ایمان سوی ایشان از باب تهکم بود بر طریق اصلوتک تامرک ان نترک ما یعبد آباؤنا کما یقال لجبان هو شجاع یعنی شجاعت باشد

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ عِنْدَ اللّٰهِ خَالِصَةً مِّنْ دُوْنِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ۝

جمله قل ان کانت تا آخر معترضه دیگر ست برای امر پیغمبر علیه السلام بتبکیت و الزام یهودان و تخطیه باعتقاد ناپسندیده ایشان چه ایشان دار آخرت یعنی بهشت خالص برای خویش میدانستند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری میگفتند الدار الآخرة اسم کانت ست لکم ظرف مستقر ست کانت را خبر ست عند الله متعلق بست بلکم خالصة حال ست از ضمیر فاعل لکم که عاید ست بر الدار الآخرة من دون الناس حالی دیگر کانت با اسم و خبر و متعلقات شرطست فتمنوا الموت جزا اوست ان کنتم صادقین شرطیست محذوف الجزا ای ان کنتم صادقین فی هذه الدعوی فتمنوه لان من شان نیل النعمة دائمة بعد الموت اشتیاق الی الموت و تمناه لینال تلک النعمة و جمله شرطیه یعنی ان کنتم صادقین مقرر ست مر شرطیه سابقه که مقول قل ست معنی آنست بگو ای محمد اگر باشد دار آخرت یعنی بهشت مر شما را بر سبیل خلوص و خصوص چنانچه میگویید لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری پس مرگ را تمنی کنید اگر شما در دعوی خلوص و خصوص دار آخرت صادقاید تا بدار آخرت که بهشت ست برسید چه هر که بدار بقا از ملک بی فنا بنعمت ابدی و لذت سرمدی واثق باشد

وصول آنرا عاشق وحصول آنرا واثق بود وَلَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ
وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظّٰلِمِينَ ○ لن ناصبه است سقوط نون یتمنوه علامت نصب ست ابدا ظرف ست
بما قدمت متعلق ست بلن یتمنوه ای لن یتمنی یتمنیهم الموت لسبب اعمال سیئة قدمت ایدیهم واین جمله معترضه دیگرا ست
برای بیان اینکه ایشان در گفتار خویش واثق نه اند واز عملهای بد خویش متحیر هستند جمله والله علیم بالظالمین تذییل است
معنی اینست وهرگز یهود مرگ را آرزو نکنند وتمنای آن در خاطر نیفگنند بسبب خوف گناهانی که دستهای ایشان
پیش فرستاده است وجرایمی که نفسهای ایشان آورده است از تکذیب پیغمبران وتحریف کتاب وسایر انواع
کفر وعصیان میدانند که احوال ناشایسته ایشانرا سوی دوزخ خواهد کشید ایشان باعمال ناپسندیده بعذاب
الیم خواهند رسید واین اخبار از غیب آینده است ومعجزه نبوت نماینده است وخدای علیم است بحال ظالمان
داناست بایشان همه مردمان ظلم حاکم در جزا دادن کافیست از اثبات واقامت بینات مستغنی ست حاکمی که
قضیه بداند مجرم پیش او انکار کردن نتواند بی توقف سزا دهد وبیدرنگ عقوبت کند سوال تمنی فعل دل است
انتقال از پیش خلق بچه تحقیق شود ومطابقت این خبر وواقعه را چگونه هویدا گردد جواب مشاهده فرار
مدعیان مذکور از موت وکراهیت ایشان هلاک را تا حضور مرگ وفوت انتفاء تمنی مرگ ظاهر شود زیرا چه تمنی
چیزی با کراهت او جمع نگردد وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلٰى حَيٰوةٍ تجدن از افعال قلوب است ربع
هم مفعول اول است احرص مفعول دوم است علی حیوة متعلق است باحرص لام در جواب قسم محذوف است
ای اقسم لتجدنهم احرص الناس علی حیوة واین جمله معترضه دیگر است برای بیان اینکه ایشان مرگ را آرزو نخواهند
کرد وخود را هرگز بر خواهش مرگ نخواهند آورد معنی اینست وهر آئینه هر آئینه بیابی ایشان را یعنی یهود را
حریص ترین مردمان بر زندگانی وطلب ازدیاد عمر ایشان را از معظمات مقاصد دانی در راه طلب شفا از امراض
یونان وار از طبیب وافسون از افسونگر جویان مشاهده این اعمال از ایشان تا آخر دم از حیات دلیل قاطع
باشد بر تائید انتفاء تمنی ممات وتنکیر حیوة برای نوعیت است یعنی برای دلالت بر نوعی از حیات مدید یا دوام
وثبات وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا ۚ يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ ۚ
وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ ۗ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ○ ع ۱۰
ومن الذین اشرکو عطف است بر الناس من حیث المعنی ای احرص من الناس ومن الذین اشرکوا یا متعلق باشد باحرص
محذوف ای لتجدنهم احرص الناس واحرص من الذین اشرکوا واین کلام از قبیل تخصیص بعد تعمیم بود وبرین طریق
یود حالست از الذین اشرکوا وضمیر احدهم عاید ست بر وی یا قبیل ست مرتبط بلتجدنهم احرص الناس علی حیوة وضمیر
احدهم عاید بر یهود است ونواید بود صفت مبتداء محذوف باشد ومن الذین اشرکوا خبر بود وتقدیر کلام من الذین اشرکوا ناس یود احدهم

و حیوة را برای بیان عقیدت حرص بعضی از مردمان که مفضل علیه اند بعضی مفضّله پندارند تا دلالت کند بر مقدار حرص ایشان بود که مفضل اند و در پایه حرص اکمل اند و لو مصدری تمنا آمده و جمله لو یعمر بر تقدیر و تقدیر بیان یود واقع شده یا بمعنی لیس است و هو ضمیر مبهم است بمزحزحه خبر ما است ان یعمر فاعل بمزحزحه است و ضمیر منفصل یا معمول مزحزحه است من العذاب متعلق وست و این جمله حالیست ای ما احدهم المتمنی تعمیر الف سنة بمبعده من العذاب التعمیر ای کوشیم عمر او و جمله و الله بصیر بما یعملون تذییل است یعنی و هر آینه هر آینه بیابی یهود را حریص ترین مردمان و حریص تر از مشرکان در زیادت حیات که دوست میدارد یکی از مشرکان کاشکی عمر بودی هزار سال و باقی داشته شود تا ابد الآباد یا گویند بعضی از مشرکان مرد مانند که دوست میدارد یکی از ایشان که عمر داده شود هزار سال و باقی زنده داشته شود تا ابد الآباد و بعضی از الذین اشرکوا یهود را که عزیر ابن الله میگفتند جوینده و کلام از باب وضع مظهر موضع مضمر گوینده یعنی چنین تو هر آینه هر آینه بیابی یهود را حریص ترین مردمان بر زندگانی زیادت تر از آنچه مذکور است در بلیت السنیانی و بعضی از مشرکان یعنی یهودند که هر دو مانی انکه دوست میدارند کاشکی عمر داده شوند هزار سال و پرسند در ابد الآباد و حال انست که نیست یکی از ایشان که عمر هزار سال میکند و از روی حیوة هزار سال ببرد دور دارنده او از عذاب و نگاه دارنده او از عقاب پیغمبر ساختن او و بسیار زنده داشتن او و خدای بیناست بدانچه ایشان از کفر و تحریف کتاب و افترا بر خدا و عداوت با پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم میکنند و خود را در ساحت معاصی و مناهی می افکنند بهمه اقوال و احوال سزا خواهد کرد و بمناسبت آن علیت ایشان خواهد آورد قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ لفظ جبرئیل هر جا که در قرآن آمده بچهار وجه متواتر شده بفتح جیم و را و همزه مکسوره و یا ساکنه و تخفیف یا و بکسر جیم و فتح او با را و همزه مکسوره و یا ساکنه خوانند یعنی هر چهار لغت یکی داشته و این جمله معترضه دیگر برای ابطال دعوی دیگر از دعواهای باطله یهود بود مقصود از و بیان مبطل بودن یهود در دعویهای باطله ایشان باشد روایت کرده اند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از مکه در مدینه آمد ابن صوریا که از احبار یهود بود در مجلس آن حضرت در آمد و ابن صوریا چند چیز از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم پرسید هر یکی را بتفصیل و تشریح جواب گفتند چنانچه از نوم پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از پرسش کرد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم تنام عینای و لا ینام قلبی بر زبان آورد و نیز گفت فرزند را شبه پدر یا مادر از چه بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمودند اگر آب مرد بر آب زن غالب بود شبیه پدر باشد و بعد از آن گفت اول اهل جنت آنچه خواهند بود و بهشتیان از طعام اول چه چیز خواهند خورد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود

فضل جگر ماهی که زیر زمین ست بهشتیان را طعام نخستین ست و از طعام که اسرائیل یعنی یعقوب صلوات الله
بر خود حرام گردانیده بود پرسید انچه ابن صوریا کتاب توریت خوانده بود از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم چنان شنید
که یعقوب علیه السلام مریض بود چنانچه مرض او در غایت شدت میشود نذر کرد اگر خدای او را ازین مرض شفا بخشد
بهترین مطعومات و مشروبات خویش بر خود حرام گرداند و محبوب ترین طعام و شراب ایشان گوشت و شیر اشتر
بود تحریم گوشت و شیر بر خود التزام نمود و بعد ازان گفت بر تو کدام فرشته وحی می آرد و کدام ملک پیغام
خدای میگذارد گفت جبرئیل می آید انچه بگویان بشنو و باز نماید ابن صوریا گفت جبرئیل دشمن ماست و مارا از
جمله اعداست اگر آرنده وحی میکائیل بود بر تو ایمان می آوردیم و ترا به پیغمبری تصدیق میکردیم برای عداوت
جبرئیل چند سببی ذکر کرد یکی آنکه نبوت در میان ما بود جبرئیل در غیر ما آورد و دیگر آنکه بموسی علیه السلام
خبر کرده بود که از مردی بختنصر نام بیت المقدس را خرابی روی خواهد نمود دل بر تجسس حال بختنصر نهادیم مردی
قوی تن را برای تفحص او فرستادیم تا چون او را دریابد در دفع شر و بریدن سر او بشتابد سر او را به تیغ از تن جدا
گرداند و شر او را بکفایت برساند چون آن مرد کودکی مسکینی ضعیفی بدین نام دریافت در بریدن سر او و دفع
شر او بشتافت جبرئیل پیش آمد با او در گفتار در آمد گفت اگر این همان ست که خدای هلاک شما بدست او حکم
کرده است کشتن نتوانی و اگر این آن نیست بکدام حق او را آزار میرسانی بدین کلمات از کشتن باز داشت
و او را برای خرابی بیت المقدس باقی گذاشت دیگر جبرئیل بر اسرار ما مطلع میشود و بر محمد میبرد و اسرار ما بپیغمبر میرساند
و او را بر حال مطلع میگرداند در شان ابن صوریا مذکور این آیت نازل گشت و حال کسی که دشمن جبرئیل باشد
بیان پیوسته و بعضی امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه در [illegible] جماعتی از یهود را دید و بحث
گفت چرا ایمان به پیغمبر ما نمی آرید و دل بر تصدیق او نمیگمارید گفتند بسبب جبرئیل که فرود می آید با او تند و تندخو
میفرماید و او دشمن ماست فرقه ما را ازو عداوت ست اگر میکائیل بر وی وحی آوردی ما ایمان می آوردیم و او را به پیغمبری
تصدیق میکردیم زیرا که میکائیل فرشته رحمت ست ارزانی و نعمت رسانی آرد و جبرئیل فرشته عذاب ست سختیها
و بلاها آرد ازین جهت ما جبرئیل را دشمن داریم و میکائیل را دوست خویش پنداریم و نیز گویند عمر رضی الله عنه
گاه گاه ایشان را ملاقات میکرد و دل بر صحبت ایشان می آورد تا کلمات ایشان بشنود و بداند که در شان پیغمبر
چه میگویند و در حق او از خیر و شر چه میجویند روزی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه را گفتند ما ترا دوست میداریم و خاطر بصحبت
تو میگماریم عمر رضی الله عنه گفت من نیز از جهت شما می آیم و از صداقت شما تودد و تردد مینمایم برای این معنی نمی شتابم تا
فضل محمد که در کتابهای شماست دریابم بعده گفتند جبرئیل یار او ما را دشمن قدیم ست ما را با او عداوت ست مستحکم
و او میکائیل را دشمن میدارد و میکائیل او را دشمن می پندارد امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه دل بر نصیحت

ایشان گمان ایشان را ازین گفتار ناشایسته باز داشت و گفت هر که دشمن جبرئیل بود او دشمن میکائیل باشد و هر که دشمن میکائیل باشد دشمن جبرئیل بود و هر که دشمن هر دو بود دشمن خدا باشد و چون عمر رضی الله تعالی عنه به پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمد این آیه پیش ازین فرود آمده بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بطریق معجزه فرمود گفت لقد وافقک ربک یا امیر المؤمنین عمر گفت بعد آن خود را در دین خدای در صلابت سخت تر از سنگ یافتم و در اصابت حق تیز تر از تیغ شناختم و من یعنی من کان عدوا لجبریل شرطیه است جواب شرط محذوف است ای من کان عدوا لجبریل عادی من لا یلیق ان یعادی فانه نزله بر جزا محذوف دلیل است ضمیر انه عاید بر جبرئیل و ضمیر نزله عاید بر قرآن است اگرچه بالا ذکر او نرفته است بطریق حتی توارت بالحجاب ای توارت الشمس علی قلبک متعلق است بنزل باذن الله نیز متعلق است بنزل مصدقا لما بین یدیه حال است از ضمیر نزله که عاید است بر قرآن لما بین یدیه متعلق است بمصدقا و ما بین یدیه عبارت است از تقدم بر وجه تمثیل چه هرچه میان دو کسی بود پیش او باشد و هدی عطف است بر مصدقا و بشری عطف است بر هدی للمؤمنین متعلق است بهدی و بشری معنی اینست بگو یا محمد هر که جبرئیل را دشمن بود دشمن باشد کسی که لائق نیست که دشمن داشته شود زیرا چه جبرئیل قرآن را بر دل تو باذن خدای و فرمان او فرود آورده است و نظم و معنی آن راست دارنده و تصدیق کننده است مر چیزیرا که پیش فرود است از توریت و جز آن در خاطر تو استوار کرده است و خداوند راه راست نمودن و مژده دادن است مومنان را و هر که کتابی آرد که مصدق باشد مر کتابی را که پیوسته با ایمان بمراد ارباب الله که او را عداوت دارند و لائق شود که او را دشمن پندارند سوال چون پیغمبر مامور بگفتن این سخن بناشد پیغمبر را علی قلبی باید گفت تا علی قلبک گفتن سائغ شود جواب پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بگفتن جمله شرطیه و هو قوله من کان عدوا لجبریل فقد عادی من لا یلیق ان یعادی مامور شده و دلیل جزا شرطیه و هو قوله فانه نزله علی قلبک باذن الله مصدقا لما بین یدیه و هدی و بشری للمؤمنین کلام الله است من

كَانَ عَدُوًّا لِّلّٰهِ وَمَلٰٓئِكَتِهٖ وَرُسُلِهٖ وَجِبْرِيْلَ وَمِيْكٰىلَ فَاِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِّلْكٰفِرِيْنَ ○

میکائیل بهمزه مکسوره و یاء ساکنه بعد الف و میکال بحذف یا و میکال بحذف هر دو خوانند و معنی یکی دانند من شرطیه است و جزا محذوف است و جمله فان الله عدو للکافرین تعلیل جزا محذوف است ای من کان عدوا لله و ملئکته و رسله و جبریل و میکائیل فان الله عدو له لان الله عدو للکافرین و هو منهم و چون شرطیه بطریق تلویح سوی مضمون این جمله بود تقدیم ملوح تا این جمله سائغ شود معنی اینست هر که فرشتگان و رسولان و جبرئیل و میکائیل را دشمن بود با خدای و دوستان خدای عز و جل از شقاوت عداوت ورزد خدای عز و جل دشمن او باشد زیرا که خدای عز و جل کافران را

دشمن ست و شک نیست که دشمنی خدای و دشمنی دوستان خدای در کفر برابر ست ذکر جبرئیل و میکائیل
بعد ذکر ملائکه و رسل از باب ذکر خاص بعد عام بود و تخصیص بعد تعمیم از جهت اظهار شرف باشد **ولقد**
انزلنا الیک آیٰت بیّنٰت وما یکفر بها الا الفٰسقون ۝
لام در جواب قسم محذوف ست ای والله لقد انزلنا الیک آیات بینات وما یکفر بها الا الفاسقون عطف ست
بر جواب قسم چنانچه جواب قسم بالام آمده با حرف نفی نیز آمده و این جمله قسمیه مقرر شده دیگر ست برای مدح آیات
قرآنی و ستایش کلمات فرقانی و ذم کسانیکه بدان نگرویده اند و کافر شده اند و کفر ورزیده اند یعنی نیست
سر آنکه ای محمد آیتهای ظاهره را یعنی آیات ظاهره قرآنی و کلمات باهره فرقانی بسوی تو فرستادیم با معجزات
ظاهره نبوت و بینات باهره رسالت چون حنین جذع و انجذاب شجر و تسلیم حجر و جوابات
و اسوله احبار یهود چنانچه بالا گذشت نزد او دیدیم و کافر نشوند بدان مگر فاسقان و متمردان یعنی کسانیکه خارج
از طاعت خدا اند و بلا مفرد و سرکشی مبتلا اند **اوکلما عٰهدوا عهدًا نبذه فریق**
منهم بل اکثرهم لا یؤمنون ۝ کلما ظرف نبذه ست فریق فاعل او ست نبذه عامل در کلما ست
کلما با متعلقات خویش معطوف ست بر جمله محذوفه ای اکفروا و کلما عاهدوا عهدا نبذه فریق و استفهام
برای انکار بر وجه توبیخ ست بمعنی لا ینبغی لهم ذلک و جمله استفهامیه مذکوره معترضه ست برای توبیخ فاسقان مذکوره
و سرزنش کافران مسطور بل اکثرهم لا یؤمنون اضراب از ارتداد ایشان ست بعد عهد و ایمان بیان انتفاء
اصل ایمان در اکثر ایشان یعنی آنیست ایشان کفران ورزیده اند کافر شده اند پس پشت انداخته اند
فریقی از ایشان عهد را هر بار که عهد کرده اند و این عبارت از شکستن عهد بود یعنی نشاید که از ایشان چنین عمل
واقع شود بل اکثرهم بتوریت ایمان نمی آرند و عهدی ندارند تا دل بر شکستن آن گمارند سوال این جمله
خبریه ست و بالا جمله استفهامیه گذشته ست عطف جمله خبریه بر استفهامیه چگونه آید جواب آن عطف توجیه می نماید
جواب جمله استفهامیه که برای انکار بر وجه توبیخ یا برای تثبیت بود بمعنی لا ینبغی لهم ان یفعلوا یا بمعنی قد فعلوا
باشد بنظر در معنی عطف خبریه بر خبریه باشد از قبیل عطف خبریه بر انشائیه نبود **ولما جاءهم رسول**
من عند الله مصدق لما معهم نبذ فریق من الذین اوتوا الکتٰب
کتٰب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون ۝ عطف ست بر کلما عاهدوا که در ذیل
توبیخ مذکور ست ای اکفروا و نبذوا العهد و نبذ فریق منهم کتاب الله وراء ظهورهم لما جاءهم رسول من عند الله
مصدق لما معهم کانهم لا یعلمون و جمله کانهم لا یعلمون حال ست و جمله لما ... قبلیت
یعنی ان یتصور کانما ... و چون آمد بر ایشان رسولی مصدق مر کتابی را

که با ایشان است و در اشارت بنبوت محمد است و برهان است گروهی از کسانی که داده شده اند کتاب کتاب خدای
یعنی توریت را پس پشت های خویش انداختند چنانکه گویی که هیچ گاهی آنرا نشنیده اند و توریت را نمی شناختند

واتبعوا ما تتلوا الشيطين على ملك سليمن

این جمله عطف است بر نبذوا یا بر اشربوا فی قلوبهم العجل و حقانی که در سیاق است تحقیق بود سلیمان و کلام مشتمل سه لفظ
می شود چنانچه بالا گذشته و نکته اعراض هر یکی بتحریر پیوسته تتلوا بمعنی ماضی است ای تلت الشیاطین ایراد
ماضی بلفظ مضارع که صیغه حال است برای حاضر آوردن حالت شنیعه ایشان است یعنی اینست و پیروی کردند کفره
کتب سحر را که آنرا شیاطین بصیرت مردی کرده اند یا گویند آنچه میخوانده اند یا گویند نابوده با فترا آورده اند تلا تتلوا
به سه معنی آمده و در کلام عرب بهر سه وجه مستعمل شده معنی سیوم موافق استعمال علی است و بر معنی اول مفتقر
سوی تضمین معنی افترا است ای تتلو مفترین علی ملک سلیمان روایت کرده اند که شیاطین نزدیک آسمان می
رفتند و استراق سمع از فرشتگان کرده بر کاهنان میگفتند و آن را یاد میگرفتند و در کتابت می آوردند و مردمان
را می آموزانیدند و بخلاف میرسانیدند و آنرا علم سلیمان میخواندند تا بوده سلیمان نسبت میکردند و می گفتند
سلیمان را ضبط آدمیان و پریان و باد و پرندگان بسحر روی نموده و او را قرار ملک عظیم و ضبط اقالیم بواسطه این علم
دست داده بود سلیمان این خبر شنید کتابهای سحر از دست ایشان کشیده بر خویش آورد و زیر تخت خویش دفن
کرد بعد وفات سلیمان و وفات آنکسانی که برین سر واقف بودند شیاطین پیش مردمان باز نمودند سلیمان علم سحر
داشت که بدان جهان را مسخر میساخت برای اثبات سخنی که افترا کردند کتابهای سحر از زیر تخت او بیرون آوردند
حق سبحانه تعالی به پیغمبر علیه السلام وحی فرستاد از افترا ایشان خبر دارد وما كفر سليمن
این جمله معترضه است ای و ما سحر سلیمان و ما کفر بسحره یعنی اینست و سحر نکرده است سلیمان پس او کافر نشده
و این عمل ناشایسته و کار ناپسندیده ازو بنیامده ولكن الشيطين كفروا يعلمون
الناس السحر عطف است بر وما کفر سلیمن ولکن برای استدراک است و جمله یعلمون الناس السحر حال است
یا تعلیل است یعنی اینست و لکن شیاطین کافر شدند درین حال که مردمان را سحر می آموزانیدند و به تعلیم
خویش ساحر میگردانیدند سحر اظهار امور عجیبه متعلق به اسباب غریبه است بشرط آنکه اخفا سبب کنند چه بر تقدیر
اظهار سبب و اصل علم خواص باشد و حکم سحر مختلف است اگر در سحر قولی یا فعلی موجب ارتداد باشد ساحر بدان مرتد
شود و او را مرتد پندارند احکام ارتداد برو جاری دارند مرد ساحر را از جهت ارتداد بکشند و زن ساحره
را بحبس مرتده حبس ابد کنند تا آنکه ازین عمل توبه کنند و خود را ازین جریمه عظیمه دور افکنند و اگر در قول و فعل
موجب ارتداد نشود از جهت اخفا سبب فسق و مایه فسق باشد لیکن اگر سحر اهلاک نفوس کند و موجب قطع طریق و اختناق

نفوس معصومه را در هلاک افگنند از جهت سعی بفساد و بکشند و میان ساحر و ساحره فرق نکنند در تفسیر
امام زاهد رح آورده اگر ساحری دعوی تقلیب اعیان و تغییر صور موجودات چون تقلیب انسان بصورتی دیگر
از بهیمه و حجر آن که از خصائص الوهیت ست کند یا دم از فعل معجزات چون طیران در هوا و قطع مسافت یکماه
و زیادت ازان در یک شب که از خصائص انبیاست نزند کافر گردد و مرتد شود و هر که او را درین دعوی‌ها تصدیق کند
او بر تصدیق مذکور کافر بود سوال مثل این طیران و قطع مسافت یکماه و زیادت ازان در یکشب از بعضی
اولیا حکایت کرده‌اند و ثقات آنرا در کتب خویش آورده‌اند میان روایت مسطوره و حکایت مذکوره وجه توفیق
چیست و اصحاب این حکایت از عهده این روایت چگونه تفصی ست جواب تقلیب اعیان و آدمی را در هوا
طیران و در یکشب یا یکروز مسافت یکماهه یا زیادت ازان از امور ممکنه ست و همه ممکنات مقدور حق اند بقدرت
خدا و ایجاد او ممکن ست که موجود شوند کسی که وقوع آنرا بقدرت خدای دعوی کند و وجود آنرا با ایجاد حق منسوب
گرداند صادق باشد و کفر نبود و سخن او واقع را مطابق بود و اگر دعوی کند که من تقلیب کرده‌ام و این فعل بغیر سبب ممکن
پیدا آورده‌ام کافر شود زیرا که آن فعل را نسبت سوی خویش کرده و مضاف سوی قدرت خویش آورده
دعوی خدائی باشد کفر بود و همچنین دعوی فعل معجزات آن نیز فعل خداست اگر نسبت بخود کند و خود را فاعل آن
گوید دعوی خالقیت کرده باشد و ارتداد عظیم بود اما آنچه از اولیای اخیار روایت کرده‌اند از اصفیای ابرار و
حکایت آورده‌اند محمول بران ست که ایشان نسبت بخود نکرده و مضاف سوی خود ننموده و جمله فعل نسبت سوی
خدا داشته یا مضاف سوی سبب ساخته وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ
و ما انزل عطف بر سحر ست یعنی یعلمون الناس السحر و هاروت و ماروت عطف بیان ست مر ملکین را یعنی اینست و
آنچه بر دو فرشته فرستاده شده که نام ایشان هاروت و ماروت آمده و بعضی در ما انزل ما نافیه و او را عطف
بر ما کفر سلیمان نهاده‌اند سوال برین معنی نفی انزال سحر بر هاروت و ماروت بود و اثبات تعلیم فرشتگان
و تعلم مردمان سحر از ایشان که از و ما یعلمان من احد الآیه مفهوم ست مشکل شود جواب صحت تعلیم و تعلم
مبنی بر علم بود مبنی بر نزول سحر بر ایشان نباشد میان نفی نزول سحر بر کسی و اثبات تعلم و تعلیم آن ازو منافات نبود سوال
چون تعلیم سحر از فرشتگان و تعلم مردمان سحر را از ایشان ثابت گوئید میان تعلیم شیاطین و تعلیم ایشان فرق
بچه وجه جوئید جواب تعلیم سحر از شیاطین برای عمل بود و تعلیم فرشتگان برای توقی باشد مقرون بنهی
آید متضمن منع نمایند چنانچه از نحو و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر فهم میشود و چنانچه از و یتعلمون
منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجه و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم مفهوم میگردد و تواند بود که ایشان تعلیم علم
خواص میکردند از نهان کردن و نسبت فعل سوی خویش که کفر بود باز میداشتند و اسلام ساده بود و آنچه تعلیم فرشتگان

و ثبوت تعلیم از ایشان نفی میکنند و ضمیر منهما یا بفریقان عاید بر فرشتگان خمیدارد و عاید بر کفر و سحر می پندارد و حتی یقولا
انما نحن فتنة فلا تکفر را غایت و ما یعلمان نداشته کلام بتقدیر و ما یعلمان من احد بل یبالغان فی النهی حتی یقولا انما نحن
فتنة فلا تکفر میداشته بر تقدیر اما آنرا نهند فیتعلمون منهما عطف بر و یعلمون الناس السحر باید داشت معطوف بر و ما یعلمان
من احد نباید پنداشت و در ما انزل ما نافیه دارند عطف بر و ما کفر سلیمان پندارند روایت کرده اند فرشتگان
چون فسق و فجور آدمیان مشاهده کردند قباحت آنرا در دل آوردند گفتند ای بار خدا خالق تو آفریدی و بانواع
عطایا مخصوص گردانیدی و ایشان ترا بیفرمانی میکنند و عصیان می ورزند اگر بجای ایشان ما باشیم بی فرمانی
نکنیم و خود را در ورطه عصیان نیفگنیم فرمان شد دو فرشته اختیار کنید که ایشان در زمین حکومت باشند در جهان
فرماندهی بود فرشتگان جبرئیل و میکائیل را اختیار کردند ایشان بعجز و زاری رو باستغفار آوردند خدای عفو
کرد ایشان را ازین ورطه بیرون آورد دو فرشته دیگر که ایشان نیز از فرشتگان بزرگ بودند یکی عزا یعنی
هاروت و یکی عزائیل یعنی ماروت اختیار کردند و چیزی از صفات آدمیان از شهوت بطن و فرج در ایشان
نهادند و از قضا را آن منع کرده برای حکومت در زمین فرستادند ایشان تمام روز در زمین حکومت میکردند
و شب بر آسمان میرفتند و تا بامداد بعبادت مشغول میگشتند تا روزی عورتی زهره نام ممتاز بحسن و جمال که با شوهر
خصومت داشت پیش ایشان آمد محبت او در دل هر یکی از ایشان در آمد هر یکی از دیگری شرم میداشت و
اخفا محبت مذکور را لازم می پنداشت آخر دل بر بی شرمی نهادند و خاطر بر طلب او گماشتند عورت مذکور
ابا آورد و طالب تعلیم اسم اعظم گردید ایشان اسم اعظم میدانستند و بقوت آن اسم از زمین بر آسمان رفتن می توانستند
پس او را تعلیم کرده بر دعوت اسم مذکور آوردند عورت مذکوره پاک شد در حجره در آمد و در دعوت اسم مذکور
مشغول گشت چون تعلیم اسم مذکور را شرط تمکن ساخته بود بصورت ستاره منتهی شد و بر آسمان رفت و بعضی گفتند
آدمی ممنوع بصورت کوکب گرد و صورت او متبدل بصورت ستاره شود و لیکن زهره که یکی از سیارات سبعه است
از گاه خلقت آسمان مخلوق شده و میان هفت کواکب سیاره آمده قایل شدن بدین گونه این بیان زهره
مسوخ ست صحیح نشده و صحت آن در اخبار ثقات نیامده این دو فرشته از العزم سابقه مذکوره از رفتن بر آسمان
باز داشتند میان عقوبت دنیا با مشیت عقوبت آخرت و میان عقوبت آخرت مخیر ساختند ایشان جبرئیل
مشورت کردند و دل با اختیار عذاب دنیا آوردند عذاب آخرت را بمشیت شدت متعلق بارادت حضرت الوهیت
ایشان در چاه بابل بر آورده هنوز بابل زمینی کوفه آویخته اند و سا بحیه [illegible] زبان خدا عذاب میکشند ساحران
بر ایشان برای طلب علم سحر می آیند ایشان اول زبان بوعظ و نصیحت میکشایند و در نهی از سحر مبالغت مینمایند

وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتّٰى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ

زاید ست یعنی یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر جمله معترضه ست برای کیفیت تعلیم سحر و تلقین ما بعیست آن دو فرشته یعنی اینست که تعلیم نمیکنند ایشان هیچ یکی را سحر تا تنبیه نمیکنند بودن آن سحر کفر و بوزده و هر یکی را به نصیحت و وعظ پیش می آیند و صورت ساحری باز مینمایند و میگویند ما ابتلا ایم با گرفتن آن پس بعد یعنی کافر میشود در راه سحر و کفر مرد فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ط عطف ست بر مفهوم ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة ای فیعلمان الناس بعد القول المذکور فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجه ظرف یفرقون ست یعنی اینست پس ایشان یعنی ساحران از دو فرشته مذکور می آموزند چیزیکه بسبب آن میان زن و شوهر جدائی می افگنند وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ط وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ط

این جمله معترضه ست برای بیان اینکه ساحران هر چند که زیان کار اند بغیر مشیت خدائی زیان نتوانند رسانید و بغیر قضا او کسی را مسحور نتوانند گردانید مهیمنت یکذره تصرف کار عباد را نیز در دست کسی نداد فراشتار فهو کان و یتعلمون عطف ست بر فیتعلمون یعنی اینست و می آموزند ایشان یعنی ساحران زیان رسانند بسحر خویش هیچ یکی را بحکم و مشیت و قضاء خدای جل و علا و تعلیم میکنند ایشان چیزیرا از سحر آنچه زیان میکند ایشان را در دنیا از باخود کشتن و کشته شدن و در آخرت بعذاب و نکال پیوستن که ساحران را خواهد بود و ایشان را روی خواهد نمود و تواند بود که و ما انزل علی الملکین عطف ست بر ما تتلوا الشیاطین باشد برین تقدیر نیز فیتعلمون عطف بر مضمون و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة بود و تقدیر کلام یعلمان بعد قولهما انما نحن فتنة فلا تکفر فیتعلمون منهما ما یفرقون بین المرء و زوجه باشد. وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ ق وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۝ یعلمون مفعول او مقدر ست بقرینه مقام ای لو کانوا یعلمون مضرة السحر یا منزل ست منزله لازم و فعل مطلق کنایت ست از فعل مقید بمفعول به طریق قول الشاعر شعر اشجو حساده و غیظ عداه ان یری مبصر و یسمع واع ای لو کانوا ذوی علم فیعلمون مضرة السحر لام در جواب قسم محذوف ست ای واقسم لقد علموا و لام لمن اشتراه لام ابتدائیه ست در افعال قلوب در می آید و از عمل در لفظ باز میدارد و این را در اصطلاح تعلیق بلام گویند و از خصائص افعال قلوب دانند. و جمله قسمیه معترضه ست برای تاکید مشتری کفر و مذمت سحر و لبئس ما شروا به انفسهم عطف ست بر لمن اشتراه سوال عطف جمله و لبئس ما شروا به انفسهم بر لمن اشتراه ماله فی الآخرة من خلاق عطف انشا بر خبر با اختلاف خبریت و انشائیت عطف چگونه جائز باشد جواب انشا را خبر گردانند و کلام بتاویل و المقول فی شانهم هذا الکلام دانند و ما نکره بمعنی شیء و بئس تفسیر ضمیر بئس ست و مخصوص بذم محذوف ست ای و لقد علموا لبئس شیئا باعوا به انفسهم سحرهم و تعلمهم ما تتلوا الشیاطین

ولو کانوا یعلمون شرطیست محذوف الجزا ای لو کانوا یعلمون بمذمة السحر ومتابعة الشیاطین لم یسحروا و لم یتبعوا
الشیاطین و تواند بود که لو برای تمنی باشد جزا نطلبد و هر دو وجه معترضه بود سوال تمنی چیزی بمعنی از عدم
قدرت بر حصول او باشد تمنی از خدای عز و علا بچه معنی بود جواب تمنی مذکور منسوب بخدا نباشد بلکه متعلق
مقول فی شانهم که بالا مقدر است مقول مردمان بود یعنی چنین گویند گفته شود در شان ایشان کاشکی که ایشان
از اهل علم باشند بمضرت جادوگری بدانند یا گویند صیغه تمنی که در کلام خدای واقع شود مجاز از مطلوب بودن
متمنی باشد و طلب از صفات خدائی بود و وقوع تمنی بمعنی طلب در کلام خدای مستبعد نباشد و صاحب کشاف
تمنی را مجاز از ارادت داشته زیرا که ارادت را چنانچه مذهب معتزلیست ملازم له متضمن طلب پنداشته
و نزدیک اهل سنت بوجها بحث ارادت ملازم فعل بود مستلزم حصول مراد باشد پس معنی ارادت اینجا اسناد نماید
که از ثبوت ارادت علم ایشان حصول مراد لزوم آید اگر علم ایشان مراد خدائی بودی بر حکم ما شاء الله کان
حصول آن روی نمودی ایشان را علم حاصل نگشته ارادت نه پیوسته پس بر مذهب اهل سنت اراد
علمهم بگویند و از تمنی مذکور معنی ارادت نجویند معنی اینست و بدرستی دانسته اند ایشان هر آینه کسی که سحر و
سحر را بدل کتاب خدای یعنی کتاب خدای بگذارد و عمل سحر را بدست آرد مر اورا در آخرت حظی نبود و
نصیبی نباشد و هر آینه بد چیزی ست آنچه فروخته اند نفس خود را بدان و اتباع کردن ایشان شیاطین را در سحر ایشان
اگر ایشان بمضرت سحر دانند سحر نکنند و خود را در جادوگری نیفگنند یا گویند کاشکی ایشان اهل فهم باشند تا مضرت
ساحری بدانند سوال لقد علموا اثبات علم بر طریق توکید قسمی بود و لو کانوا یعلمون موجب نفی علم باشد
چون لو بر نفی در می آید دلالت بر نفی علم میکند اثبات علم یا نفی علم چگونه مستقیم شود جواب اثبات علم در صدد
بر سبیل تحقیق و بیان واقع باشد و نفی علم که از لو کانوا یعلمون فهم میشود بر طریق تنزیل عالم که بر مضمون علم
نرود بمنزله جاهل بود و از جهت ظهور امارات و اله بر خلاف مضمون جمله ولقد علموا سامع را در مضمون او بمنزله
منکر مصر داشتن بدین سبب جمله موکد بقسم و لام ساخت وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۝ ع لو برای شرط ست انهم آمنوا فاعل ست مر فعل محذوف ع ۷
که شرط لو ست ای لو ثبت انهم آمنوا لمثوبة من عند الله جزا واقع شده از جهت دلالت بر ثبوت بصورت
جمله اسمیه آمده یا لو در ولو انهم برای تمنی ست جمله شرطیه معترضه است برای بیان فضیلت ایمان و تقوی سوال
خیریت ثواب خدائی و بهتری او مترتب بر ثبوت ایمان و تقوی ایشان نیست این جمله جزا مر آن چگونه شود مترتب
بدان چه نوع بود جواب مسلم ست که ثبوت خیریت ثواب موقوف بر ثبوت ایمان و تقوی ایشان نبود
اما ذکر آن و حکم کردن بدان مترتب بر آن باشد چنانچه در وما بکم من نعمة فمن الله آمده و در وان یکذبوک فقد کذبت

رسل من قبلک تحقیق شده و تواند بود لو در و لو انهم آمنوا برای تمنی بود جزا نطلبید جمله معترضه بود و جمله مثوبة من
عند الله خبر معترضه دیگر باشد جمله لو کانوا یعلمون در احتمال شرط و تمنی و احتمال حذف مفعول بقرینه تقدیر لو کانوا
یعلمون خیریة المثوبة یا تنزیل منزله لازم بر طریق لو کانوا یعلمون سابق سبب با آن سوال و جوابهایی که متعلق
بدو ست و جمله و لو کانوا یعلمون معترضه بود متضمن نفی علم ایشان باشد معنی آنست اگر ایمان و تقوی ایشان
ثابت شدی هر آیینه ثوابی عظیم از خدای بهتر بودی از هر منفعتی که تصور کنند و از هر سودی که حاصل دانند کاشکی
کرباشند ایشان دانا بودندی و دانستندی آن یا گوییا گر ایشان اهل دانش باشند خیریت ثواب اخروی دانند و آنرا بهتر از رفاهیت
دنیوی خوانند و تنکیر لمثوبة تواند بود که از جهت تقلیل باشد بر طریق و رضوان من الله اکبر بود یعنی ثوابی قلیل
از خدای شاید بهتر است از حرمان از ثواب تواند بود برای تفخیم و تکثیر بود یعنی ثواب ایمان و تقوی که کثیر و عظیم است
کاین از فضل خدای کریم است یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَقُوْلُوْا رَاعِنَا وَقُوْلُوا
انْظُرْنَا وَاسْمَعُوْا ۭ وَلِلْکٰفِرِیْنَ عَذَابٌ اَلِیْمٌ ۝ روایت کرده اند اجله صحابه رضوان الله علیهم
در هنگام تبلیغ وحی راعنا یا رسول الله میگفتند و این طلب مراعاة از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم میداشتند
یعنی رعایت ما بکن وحی با آهستگی بگذار دل بر فهم ما بدار و لفظ راعنا میان یهود بلغت سریانی یا عبری دشنام بود بدین یکدیگر را
میگفتند یهود و منافقان همین لفظ در باب پیغمبر بلفظ دشنام گفتن گرفتند این آیه نازل گشت و این نظم بورود
پیوست و این جمله معترضه است برای تنبیه مسلمانان و آگاهیدن تلبیس کافران در خطاب پیغمبر علیه السلام بلفظی
که مشابه لفظی است نزدیک ایشان در دشنام و قولوا عطف است بر لا تقولوا و اسمعوا عطف است بر قولوا جمله
وللکافرین عذاب الیم تذییل است معنی آنست ای مومنان پیش پیغمبر این لفظ مگویید و حاجت تانی و آهستگی
پیغمبر را در امر وحی بدین لفظ مجویید که دشمنان بدین لفظ اظهار متابعت گفتار شما کنند و در دل مقاصد آنچه بیان
ایشان است از استعمال این لفظ در دشنام باشد از این چنین لفظ احتراز کنید از آنچنین کلام توقی نمایید و
انظرنا که مفید معنی راعنا ست بگویید و بدین لفظ معنی انتظر فهمنا و راقب ادراکنا بجویید و نیکو بشنوید و هوش و
گوش بدان بگمارید تا نیکو دریابید و محتاج سوی باز گردانیدن و طلب آهستگی نمودن نشوید و مر کافران را که با
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم مثل این عداوتها اندیشند و در دشنام شتابند و کوشند عذابی دردناک است
و عقابی هولناک است مَا یَوَدُّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ وَلَا الْمُشْرِکِیْنَ
اَنْ یُّنَزَّلَ عَلَیْکُمْ مِّنْ خَیْرٍ مِّنْ رَّبِّکُمْ ۭ وَاللّٰهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ
مَنْ یَّشَاۗءُ ۭ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ ینزل بتخفیف و تشدید خوانند و معنی بر حسب آن دانند موصول با
صله فاعل بود و من بیانیه است جار مجرور حال شده از فاعل کفروا و لا المشرکین عطف است بر اهل الکتاب

ولا برای تاکید نفی ست ان ینزل علیکم مفعول یود ست من در من الذین مبینه ست من خیر زائده ست و من در من ربکم ابتدائیه ست و
جمله ما یود الذین کفروا الخ معترضه ست برای بیان حسد کافران و اختصاص پیغمبر و مومنان بنیل نعمتها و جمله والله
یختص برحمته من یشاء تذییل ست و جمله والله ذو الفضل العظیم تذییل بعد تذییل ست معنی اینست دوست ندارند
آنانکه کافر شده اند از اهل کتاب و نه مشرکان که فرود آورده شود بر شما یعنی بر بنی اسرائیل شما خیری یعنی قرآن یا
وحی منزل ست از شما یا رحمتی که کاین ست از پروردگار شما و خدای مخصوص گرداند برحمت خویش هر که را خواهد
یعنی برحمتی مخصوص کند که آن در دیگری نبود چون فضائل پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و خصائص کرامات اولیاء
مکرم و خدای عز و جل که بادشاهی قدیم ست خداوند فضل عظیم ست بیت بادشاهی ست که خزانه غیب
هر دو عالم بیک گدا بخشد. **مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا**
ننسخ بفتح نون و سین از نسخ بضم نون و کسر سین از انساخ و هم چنین ننسها بضم نون و کسر سین از انساء که اصل
نسیان ست و فتح نون و همزه ساکنه بعد سین مفتوحه از نسا بمعنی تاخیر خوانده و معنی هر یکی بر حسب اختلاف قراءة
مختلفه دانند ما شرطیه ست ننسخ شرط ست او ننسها عطف ست بر ننسخ نات جزاء شرط ست بخیر متعلق ست به نات
من در منها تفضیلیه ست او مثلها عطف ست بر بخیر و جمله معترضه ست برای رد طعن کافران و نسخ بعض احکام قرآن
روایت کرده اند کافران و منافقان در وقوع نسخ طعن میکردند که محمد حکمی می آرد بخبری که امر میکند باز از آن
باز میدارد و از چیزی نهی میکند باز همان را میفرماید و در طلب آن کوشش مینماید این آیت نازل گشت و این لطف نظم
بود و پیوست معنی اینست آنچه نسخ میکنیم از آیه قرآن یا فراموش میگردانیم از دلهای ایشان می آریم بهتر از آن
یا مثل آن و این بنسبت صاحب شرع بیان ست مر مدت حکمی که عند الله موقت بود و بنسبت ما تبدیل ست از
جهت آنکه ظاهر او را حکم بقا مینمود و دران جا طعن نبود و محل عیب نباشد. **أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝** همزه استفهام برای انکار ست و انکار نفی تثبیت و تقریر ست و خطاب مر طاعن را ست
یا مر مخاطب غیر معین را وان با اسم و خبر خویش قایم ست مقام دو مفعول تعلم علی کل شیء متعلق ست بقدیر و این
جمله تذییل ست معنی اینست یا نمیدانی یعنی میدانی که خدای تعالی بر هر چیزی قادر ست حکم کردن داند و حکمی که
کرده است برگرفتن ان تواند. **أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۝** و این استفهام نیز برای انکار ست چنانچه بالا گذشت
له ملک السموات و الارض خبر ان ست ان با اسم و خبر خویش قایم ست مقام دو مفعول الم تعلم و جمله و ما لکم من
دون الله من ولی و لا نصیر حال ست و این جمله یعنی الم تعلم ان الله له ملک السموات و الارض تذییل بعد تذییل و
و تایید بعد تایید ست معنی آنکه آیا نمیدانی یعنی میدانی بدرستی خدای عز و جل مر او راست ملک آسمانها و زمینها و تصرف و تملک

بران و بر این آنچه خواهد از آسمان از ثبات ناسخ و رفع منسوخ و باران و برکت بفرستد. وآنچه خواهد از نهفتهای از باغ و کشت و معادن و جز آن بیرون آرد نیست مر شما را بجز خدای هیچ دوستی صاحب ولایت بر شما و نه دوستی کننده و یاری دهنده که حکم کند بر شما بولایت و ملک خویش آنچه خواهد از حکم کردن و برگردانیدن قبله را بردن بجای او و دیگر آوردن

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ۝

روایت کرده اند یهود از پیغمبر علیه السلام نزول کتاب خواستند آتنا بالکتاب جملة واحدة گفتند چنانچه در آیه یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سألوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة آمده و از آیه وقال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة ثابت شده و بعضی گویند نزول آیه در شان عبدالله بن امیه مخزومی و جماعتی از مشرکان است که با او بودند پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بگفتن لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا یعنی ایمان نیاریم بتو تا نشگافی برای ما را از زمین چشمه جرأت نمودند ام بمعنی بل است و این کلام اضراب است از مضمون ما ننسخ من آیة که متضمن طعن در نبوت است ای انکم تطعنون فی نبوة محمد صلی الله تعالی علیه وسلم ولطعنکم فی الناسخ والمنسوخ وسؤالکم تنزیل الکتاب جملة واحدة وسؤالکم تفجیر ینبوع من الارض بل تریدون ان تسألوا رسولکم اکبر من ذلک کما سئل موسی من قبل عند تکذیبه وانکار نبوته وقولهم ارنا الله جهرة ومن یتبدل الکفر شرطی است محذوف الجزاء فقد ضل سواء السبیل تعلیل است مر جزای من یتبدل الکفر بالایمان لا یفلح لانه فقد ضل سواء السبیل و این جمله تذییل است یعنی اینست شما در نبوت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بوقوع نسخ و تبدیل طعن میکنید و معجزات اختراعی همچو تنزیل کتاب از آسمان بیکدفعه و بیرون آوردن چشمه از زمین آرزو میجوئید بلکه باشد که در طعن ترقی کنید و از سوال خویش بالاتر آن خواهید چنانچه بنی اسرائیل از موسی خواستند و ارنا الله جهرة گفتند از این جرأت که از آن فرقه زاد آتش آسمانی بر ایشان افتاد و بهلاک شنیع عقابها و زوال پیوستند و هر که بدل کند کفر را بایمان یعنی بدل ایمان کفر اختیار کند و به آیاتی که نازل است کفر ورزد و آیه دیگر طلب نماید بمقصود نرسد و مطلوب نیابد زیرا چه بدر رفتی او راه راست را گم کرده است و خود را بضلال و گمراهی آورده است نجات چگونه یابد و فلاح چگونه دریابد

وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ

روایت کرده اند بعضی از اهل کتاب عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان را گفتند که از دین خویش بگردید و متابع ما شوید عمار گفت من با خدای عهد کرده‌ام که هرگز محمد را کافر نگردم و شما که کتاب خدا میخوانید و نزد کاری نقض عهد میدانید حذیفه گفت خدای

پروردگار ثابت و محمد پیغمبر و قرآن پیشوای منست حقیقت دین اسلام و راستی و درستی او پیش من هست پروردگار
خویش را طاعت کنم و جحود ورزیدن و در طریق مخالفت پیغمبر و کتاب خدا نیفگنم تا مرگ رسد دل من همین باشد ایشان
گفتند در دل شما دوستی محمد آرام گرفته و متابعت او در دلها شما قرار پذیرفته حذیفه گفت خدای را بدین نعمت
حمد میگویم و ثبات بودن از خدای عز و جل میجویم بعد از آن پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم رفتند حکایت مذکور
گفتند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت اصبتما و افلحتما یعنی بصواب رسیدید و نجات یافتید این آیة در شان
ایشان نازل گشت و این نظم در حق ایشان بود و دیوست جمله لو یردونکم مثبته و او ست کفارا حال ست از مفعول یردونکم
یا مفعول دوم ست بتضمین جعل حسدا مفعول له ست یا حال ست ای حاسدین یا ظرف زمان ست ای وقت حسدهم یا مفعول مطلق
از باب ضربته سوطا ای ذو الحسد من در من عند انفسهم ابتدائیه ست ای حسدا ناشیا من انفسهم
ما تبین لهم الحق ظرف ست و ما مصدریه ست ای بعد تبین الحق و جمله ود کثیر معترضه ست برای حکایتی از عداوت
اهل کتاب و مشرکان و شکایتی از شکایات شنیعه حسد ایشان معنی اینست بسیاری از اهل کتاب و مشرکان از جهت
حسد و بد خواهی و خواهش ضلالت و گمراهی بعد ظاهر شدن حق و پیدا آمدن صدق آرزو بردند و تمنی کردند که
شما را از اسلام بگردانند و بدین پرستا شد یعنی مرتد سازند از دولت دین اسلام بر اندازند فَاعْفُوْا
وَاصْفَحُوْا حَتّٰى يَاْتِيَ اللّٰهُ بِاَمْرِهٖ ۭ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۝
فا سببیه ست و اصفحوا عطف ست بر فاعفوا حتی برای غایت ست فعل بعد او منصوب ست باضمار آن بامره
متعلق ست بیاتی جمله ان الله علی کل شیء قدیر تذییل ست یا تعلیل ست و تاکید او از جهت ارادت و کالت
شناست معنی اینست چون حال ایشان دانستید که وقت مجازات و مکافات ایشان نیست عفو
کنید و از ایشان در گذرید تا خدای امر خویش بیارد و حکم خویش بعرض کردن قتال پیدا آرد و بدرستی خدای
بر هر چیزی توانا ست و بهمه چیز دانا ست وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ ۭ وَمَا تُقَدِّمُوْا
لِاَنْفُسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوْهُ عِنْدَ اللّٰهِ ۭ اِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ ۝
عطف ست بر فاعفوا و اصفحوا جمله و ما تقدموا معترضه ست برای وعده جزا و جمله ان الله بما تعملون بصیر تعلیل
یا تعلیل مر جمله مذکوره راست و جمله مذکوره مستلزم عالم بودن خدای جل و علا بکارها ست و چون جمله و ما تقدموا
لانفسکم من خیر تجدوه عند الله بمضمون این جمله باعتبار معنی مکنی عنه ملوح بود تقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود
معنی اینست پس از ایشان در گذرید و نماز بر پای دارید و در وقت بگذارید و زکوة بدهید دل بر تحلیه
منهید کافران را بعرض مرسانید و در کار خویش باشید و آنچه پیش فرستید برای نفسهای خویش از نیکی
خواهید یافت و با دراک ثواب و ثمرات آن نزدیک خدای خواهید شتافت بدرستی خدای بعملهای شما بیناست

و بدادن جزا و شر آن توانا ست **وَقَالُوا لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ** این جمله معطوف ست بر واتبعوا ما تتلوا الشیاطین و جمله معترضه که در میانه بود میان دو کلام متصل سابق بود نکته هر یکی ازان بالا گذشته و وجه اعتراض هر یکی در ذیل آن تحریر پیوسته ای قال اهل الکتاب لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری درین آیت لف و نشر ست آن برای منع خلو ست دون الجمع زیرا که جمع درین موجب ست مر جمع در نشر یعنی گفتند ایشان ای ایشان اهل دو سخن و آن یکی و این دیگری آن تعیین پس نظر در مجموع من حیث المجموع اجتماع بود و خلو باتفاق فریقین منتفی ست بدین طریق بودن او برای منع خلو دون الجمع واضح باشد و یهود جمع هائد ست چنانچه بدل جمع باول یعنی لیست یهود و نصاری گفته اند غیر یهود و نصاری در بهشت در نیایند **سوال** این کلام را حمل بر لف و نشر چرا کنند و در ره لف و نشر کدام دلیل رو نمود **جواب** بدلیل آیة و قالت الیهود لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری لیست الیهود علی شیء چه درین آیة بگمراه خواندن هر یکی آن دو فریق مذکور فریقی دیگر را التصریح ست و این بر لف و نشر دلیل صریح ست چه هر یکی از ایشان در بهشت برای خود میگویند پس چاره نباشد که حمل بر لف و نشر کنند یعنی گفته اند یهود در بهشت غیر یهود در نیایند و گفته اند نصاری در بهشت غیر نصاری در آمدن نتوانند **تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ** تلک اشارة الی التمنیات الباطلة و هی حصر دخول الجنة علی انفسهم و عدم وداد تهم تنزیل خیر علی المؤمنین و ودادتهم ارتداد المؤمنین ای تلک التمنیات الباطلة تمنیات غیر محققة شوند بود و تلک اشارت سوی مقالست مذکور یعنی لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری باشد و اذا امانیهم مفتریات بیهوده ایشان مراد شود چنانچه لن تمسنا النار الا ایاما معدودة و یشفع لنا آباؤنا الانبیاء و یغفر لنا ربنا خطایانا و یرحمنا و کلام از قبیل تشبیه شود که بود بحذف اداة التشبیه بتقدیر هذه المقالة مثل مفتریاتهم المعهودة مما ذکر فی البطلان باشد و امانی جمع امنیه ست بر وزن افعولة اصلا امنویة بود اعلال مرمی در وی رفته شود این جمله مستانفه ست چنانستی که کسی گفته باحال تلک الامانی تغیر تانیثهم با کسی گوید [illegible] امانیهم هذه یعنی قولهم لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری فقیل تلک المقالة مثل امانیهم المعهودة فی البطلان چه تواند بود که معترضه باشد برای ابطال ما فی مذکوره معنی نیست آن تمنیات باطله مذکوره جز آرزوهای ناپسندیده مسطور یعنی در آمدن بهشت را بر نفسهای خویش حصر کردن و نارسیدن خیر بمومنان آرزو بردن و لن تمسنا النار الا ایاما معدودات گفتن و یشفع لنا آباؤنا الانبیاء و امثال تمنیاتی آن که وجود آن گاهی نخواهد بود و حصول آن فی الحقیقه روی نخواهد نمود **سوال** شک نیست که هر یکی از تمنیات مذکوره تمنی ست و در اخبار بجمله تلک امانیهم فایده چیست **جواب** خبر مبتدا را در مثل این محل تاویل بصفت مشهوره کنند و کلام را بغرض افادت افگنند چنانچه در الارض ارض والسماء سماء الارض ساقلة والسماء عالیة تاویل کرده اند و در انا انا و شعری شعری تاویل انا الکامل و شعری کاملا گفته اند

اینجا امانی ایشان را و تاویل با سوره غیر مستحقه که امنیت منتهای اوست گفت یعنی کلام تلک الامانی انها غیر ثابته وانند قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ جمله مستانفه است چنانستی که پیغمبر گفت ماذا اقول لهولاء المبطلین فقیل قل هاتوا برهانکم یعنی انیست بگو یا محمد حجت خویش بر گفتار خویش از توریت و انجیل بیارید اگر شما در دعوی مذکور و در مقالت مسطور راستگو باشید بَلَىٰ حرف ایجاب است مر آنچه ایشان بدعوی لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری نفی کرده بودند از درامدن غیر خویش در بهشت یعنی چنین باشد غیر جهودان و ترسایان در بهشت درآیند مومنان غیر ایشان اند در جنان بهشت نایب مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ من اسلم شرط است وجه یعنی ذاته مفعول است لله متعلق مر اسلم راست و جمله و هو محسن حال است فله اجره خبر است عند ربه ظرف است مر لهم که ظرف مستقر است خوف اسم لا است علیهم خبر اوست جمله عطف است بر له اجره عند ربه افراد ضمایر له اجره عند ربه از جهت افراد لفظ من است و ایراد ضمایر جمع در علیهم و لا هم یحزنون از جهت معنی است تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی بلا حرف نفی موجب تخصیص نفی است مسند الیه نفی حزن مخصوص مر ایشان بود و هم ایشانند که اندوهگین نباشند و محزون نبوند نفی حزن در کافران نبود ایشان همیشه در اندوه باشند و جمله من اسلم تا آخر تعلیل ایجاب است که مضمون بلی است یعنی آنیست هر که ذات خود مر خدای را بسپارد و دل خود بر اخلاص آرد و درین حال که از نیکی کننده و نیکی ورزنده است پس مر ایشان راست ثواب ایشان نزدیک پروردگار مهربان و خوفی بر ایشان نبود و هم ایشانند که ایشان را غم و اندوهی نباشد وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ روایت کرده اند جهودان مدینه و ترسایان اهل نجران پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بیکدیگر خصومت کردند و جهودان ترسایان را و ترسایان جهودان را هیچ وجهی می آوردند ختم مجلس بیاد خصومت جهود و ترسا را در شان ایشان این آیه نازل گشت و در حق ایشان این لفظ بود و نیست این جمله با معطوفات خویش معطوف است بر وقالوا لن یدخل الجنة و جمله و هم یتلون الکتاب حال است یعنی انیست گفتند جهودان نیستند ترسایان بر چیزی از نیکی و دین و منکر حقیقت عیسی و انجیل شدند و گفتند ترسایان نیستند جهودان بر چیزی از نیکی و دین و منکر حقیقت موسی و توریت گشتند و حال اینست که ایشان یعنی جهودان و ترسایان کتاب را میخوانند و در کتاب هر یکی تصدیق کتاب و پیغمبر فریق دیگر پیدا است و در انکار هر یکی تصدیق کتاب و پیغمبر فریق دوم مر انکار کتاب و پیغمبر خویش بود بلکه انکار جمله پیغمبران باشد كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ

بلی حرف ایجاب است

حزن ضد [illegible]

۱۱۳ تفسیر ع ۹

ذلک اشارت ست بر قول اہل کتاب و ضمیر مثل قولهم جایز ست الی الکتاب یعنی مثل قول اہل الکتاب قال الذین مثل قول اہل الکتاب لا یعلمون
و تکرار مذکور مفید ست بدل ست یا بیان ست یا تاکید ست یا محمول بر اختلاف توجیه تشبیه و اختلاف مشبه بود و ذلک
اشارت بر مقول بود و کذلک مقول قال باشد مثل قولهم صفت مصدر محذوف دارند یعنی مثل مقول اہل الکتاب
فی السلطان قال الذین لا یعلمون قولا مثل قولهم فی کونه ناشناسی العداوة پندارند یا بر عکس یعنی ذلک را اشارت
بر مصدر گویند و از قولهم معنی مقول جویند قائل مثل قولهم یعنی مثل مقولهم مقول قال بود و کذلک صفت مصدر محذوف
باشد و وجه تشبیه در هر دو حال همان بود که گذشت برین تقدیر تکرار نبود تا سپس باشد بدین وجه لا یعلمون منزل
منزله لازم بود یعنی لا یتصفون بالعلم شوند و جمله کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم معترضه بود و متضمن تشنیع اہل کتاب
تشبیه ایشان بجاهلان باشد یعنی اینست کسانی که از اہل علم نیستند همین طریق گفتند و همه یکدیگر
طعن پیوستند یعنی مشرکان عرب و کفار قریش و بت پرستان و آتش پرستان بسبب مخالفت دین خویش حط
ادیان دیگر و نفی فضل آن کردند همچو اہل کتاب یکدیگر را هیچ آوردند فَاللّٰهُ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ
الْقِیٰمَةِ فِیْمَا کَانُوْا فِیْهِ یَخْتَلِفُوْنَ ۝ فاء در فالله جواب شرط محذوف معنی ای ان امروا علی هذا القول
و لن یرجعوا عنه فالله یحکم بینهم الآیة یعنی اینست اگر این قائلان یعنی یهود و نصاری و جاهلان برین گفتار
یعنی بر نفی حقیقت غیر دین خویش که متضمن نفی حقیقت دین اسلام نیز میشود ثابت باشند و از کلمات نابوده و سخنان
ناپسندیده باز نگردند پس خدای میان ایشان روز قیامت در باب نفی حقیقت اسلام بدروغگوئی حکم خواهد کرد
و بدانچه ایشان سزاوار اند از حلول دوزخ پیش خواهد آورد وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ مَّنَعَ مَسٰجِدَ اللّٰهِ اَنْ
یُّذْکَرَ فِیْهَا اسْمُهٗ وَسَعٰی فِیْ خَرَابِهَا ط روایت کرده اند مسجد بیت المقدس را داود پیغمبر علیه السلام بنا کرد
پیش از تمام شدن روی بدار بقا آورد و چون سلیمان پیغمبر علیه السلام و آیات نبوت و ملک فراغت عمارت مسجد
مذکور را سر انجام ساخت بعد مسجد مذکور جهودان قابض گشتند و معتکف و مجاوران ایشان گشتند چون عیسی صلوات
الله علیه را بر آسمان چهارم بردند جهودان کشتن عیسی را دعوی کردند ترسایان را با جهودان عداوت افتاد میان
ایشان فتنه عظیم زاد و دران وقت پادشاهی بود ترسایان با او یار شدند و با جهودان محاربه کردند ایشان را
کشتند و زن بچهای ایشان را بستدند شهر ایشان را تاختند مسجد بیت المقدس را خراب ساختند بعضی گویند
بخت نصر پادشاهی مجوسی بود بقهر و غلبه آمد ترسایان او را یاری کردند شهر و مسجد را بخرابی آوردند و درین آیت تلمیح از
قصه است من اولی استفهامیه است و استفهام بمعنی انکار است و من ثانی موصول است بمعنی الذین و افراد ضمیر منع
و سعی از جهت افراد لفظ من است و جمع آوردن اولئک بنظر در معنی است ای لا احد اظلم من الذین منعوا مساجد
الله و من جاره از ان دیگر محذوف است و حذف حرف جر از ان و ان معروف است تقدیر اینست لا

احد اظلم ممن الذین منعوا مساجد الله من ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها و اضافت مساجد الله برای تعظیم
مضاف ست کبیت الله و ناقة الله بالا وآنها اهل کتاب بود طایفه ازایشان یا کافران بار شده در خرابی مسجد بیت
المقدس سعی کرده این جمله را برای نکوهش این طایفه آورده میان معطوف و معطوف علیه یعنی وقالت الیهود و
قالوا اتخذ الله بر وجه اعتراض ذکر کرد معنی اینست کیست ظالم تر از کسی که مسجدهای خدای را ازین که ذکر کرده شود
دران مساجد نام خدای باز داشته وسعی کرده و برای ویرانی آن و این در خرابی آن گذشت و ایام زاید رحم این آیت
را بمعنی مستقبل ترجمه کرده و لفظ باز دارد الذکر خدای بوی کوشد در خرابی آن آورده و ظاهر آنست که در مثل
این محل ماضی برای استمرار دارند مقید نیز با فی مقیدارند یعنی چنین گویند کیست ظالم تر از صاحب عقل منع مساجد
از ذکر رحمن و خداوند صفت در خرابی آن أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ ۚ
اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است ان یدخلوها اسم کان ست لهم ظرف مستقر ست خبر کان ست الا خائفین استثنا
مفرغ ست حال ست از فاعل یدخلوها جمله ماکان لهم خبر مبتدا است و این جمله مستانفه ست چنانستی که سامع
گفتست ماشان هولاء فقال اولئک الآیة معنی اینست این طایفه یعنی نصاری که باز دارندگان ذکر و مخربان
مسجد اند نیست ایشان را که در مسجد در آیند مگر درین حال که خایف باشند و ترسان بوند گاهی که از پیشان زاده
و جبریه که ایشان افتاده یاد آرند و ترس آن بر دل بگمارند و روایت کرده اند که هیچ نصرانی در بیت
المقدس جز پنهان و ترسان در نمی آید و هر که از ایشان در می آید غالب آنست که او را ضربی و عقوبتی روی مینماید
لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ○
لهم ظرف مستقر ست خزی مرفوع بر ابتدا است لهم خبر مبتدا است جمله تعلیل ست بر مضمون ماکان لهم ان یدخلوها
الا خائفین و دلیل ست معنی اینست ایشان در مساجدی که باز داشته اند آنرا از ذکر خدای دران و کوشیده
اند بخرابی آن ترسان در آیند و ترسنده باشند مر ایشان راست خزی یعنی رسوائی در دنیا و مر ایشان
راست نیز عذاب عظیم در اخری و رسوائی در دنیا یعنی کشتن و برده کردن یا بخواری جزیه ستدن
بود که از خزی فتح قسطنطنیه و رومیه و عموریه که شهرهای ایشان ست سزاوار شود و نهیب شدن و تاراج گشتن
شهرهای مذکور باشد پس سزاوار باشد که ترسان در آیند و از مسلمانان تخویف زدن و کشتن کنند
وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ ۚ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ○
ورود آیه در رد کافران و هنگام طعن ایشان در تحویل قبله بود و بعضی گویند در قومی بود که قبله بر ایشان مشتبه
گشت و هر یکی ایشان بجانب مختلفه پیوستند و بعضی گویند ورود این آیه در صلاة نفل ست که بر ستور سوار اند
در هر جانبی که بود روی آرد و روی آرند المشرق مبتدا است و المغرب عطف ست بر وی و لله خبر مقدم ست

این جمله معترضه است برای تسلیه دل مسلمانان و آرام خاطر ایشان از زیان آنکه منع کردن مساجد الله و مسلمانان را
زیان ندارد و کوشیدن خرابی آن در حق مومنان مضرتی نمی آرد که همه زمین را جای عبادت مسلمانان مسجد
گردانیده اند و همه بقعات را شرف محلیت عبادت رسانیده اند آینما از کلمات شرط است تولوا مجزوم آمده سقوط
نون علامت جزم شده جزا از شرط محذوف است فثم وجه الله تعلیل است ای اینما تولوا فثم بیات لکم عبادة الله
لانه ثم وجه الله و جمله ان الله واسع علیم تذییل ست و تاکید او از جهت ادا و ثنا باری بر وجه کمالیت و استواری
معنی اینست مشرق و مغرب مر خدایراست زمین همه محل عبادت خداست در هر مکانی که رو آرید محل عبادت
خدای بیابید الان ثم وجه الله و این آیه متشابه است سلف گویند که آنچه مراد خداست حق است اعتقاد کنیم
مشغول آن بتاویل نشویم خلف وجه را تاویل برضا کنند یا بمعنی جهت توجه در عبادت که خدای عز و جل تعیین
کرده است گویند بدین آیه ثابت شود که تمام زمین جای عبادت بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده است
جعل فی الارض مسجدا سجده گاه و اسعت دنیاست یعنی عالم ست به نیات عبادت کنندگان و اخلاص دلهای
ایشان وَقَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا این جمله عطف ست بر وقالت الیهود لیست النصاری ای وقالت
الیهود والنصاری و مشرکو العرب اتخذ الله ولدا معنی اینست گفتند جهودان و ترسایان و مشرکان عرب که گرفته
خدای ارجمند برای خویش فرزند جهودان عزیر ابن الله گفتند و ترسایان المسیح بن الله گفتند و مشرکان عرب
ملائکه را بنات الله خواندند و بر قرآت قالوا بغیر واو خوانند این جمله را تاکید گفتار سابق دانند چه کسانی که
اتخذ الله ولدا گویند و درراه این چنین باطلی پویند گفتارهای سابقه از ایشان عجب نبود و کلمات متقدمه
از ایشان مستبعد نباشد سُبْحٰنَهٗ مصدر ست مر فعل محذوف را ای سبح الله سبحانا این جمله معترضه است برای
تنزیه معنی اینست بپاکی یاد میکنم خدای را از همه عیب بپاکی یاد کردنی و برائت و نزاهت میجویم از همه نقصها
تبرات جستنی فرزند اگر آفریده شود و هچو سایر مخلوقات مخلوق و مملوک بود مملوک فرزند نباشد و اگر مخلوق نشود
قول قدما آید شرکت در قدم روی نماید و نیز هر چه قدیم بود حاصل از خدای نباشد پس فرزند نشود +
بَلْ لَّهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط اضراب از جمله اتخذ الله ولدا ای بل جمیع
ما فی السموات والارض مملوک له فلا یکون له ولدا معنی اینست بلکه آنچه در آسمانهاست از فرشتگان و آنچه
در زمین ست از عزیر و عیسی و جز آن آفریده شده اند همه از آن خدااند مملوک فرزند نبود پس او را فرزندی نباشد كُلٌّ
لَّهٗ قٰنِتُوْنَ ؈ کل مجموعی است بمعنی همه نه کل افرادی بمعنی هر یکی بدلیل آنکه قانتون بر صیغه
جمع آمده محمول بر کل شده و جمع محمول بر کل مجموعی شود حمل او بر کل افرادی روا نباشد و این جمله را از جمله سابقه
فصل کرده بغیر واو آورده برای آنچه این جمله مر جمله سابقه را که متضمن اثبات ما فی السموات والارض باثبات القنیا و کان شرح است تاکید

ومضمون آن از اجمال آنچه بیان کرده شده تا این آیت است یعنی جمیع چیزهایی که در آسمان و زمین است همه خدای را همه بطوع یا بکره منقاد و همه از ممالیک و عباد ویند چنانچه جای دیگر گفته است وله اسلم من فی السموات والارض طوعاً وکرهاً سوال در ما فی السموات ما که برای غیر ذوی العلم است استعمال کرده و در کل له قانتون صیغه جمع سلامت که برای ذوی العلم است آورده وجه استعمال مذکور چیست و صحت آن بر چه مبنی است جواب اگر از ما کل فی السموات والارض مراد شود در مقام بیان مملوکیت ذوی العلم را با سایر موجودات مشارکت بود و تغلیب غیر ذوی العلم بر ذوی العلم بحسب مقام مناسب باشد و در قانتون که فعل اولی العلم است تغلیب ذوی العلم ملایم بود و اگر از ما جمیع ما فی السموات والارض ممن اتخذهم الکفار اولاد الله مراد دارند ما صدق علیه آن فرشتگان در آسمان و عزیر و عیسی در زمین پندارند برین وجه استعمال قانتون بر اصل باشد و استعمال ما در ذوی العلم از جهت عدم مرتبه ایشان بحسب مقام و داشتن صفات ایشان در حیز ابهام مناسب بود بَدِیْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ای مبدع السموات والارض او هو بدیع سمواته وارضه یعنی بدیع صفت مشبهه بمعنی فاعل آمده است اضافت وی سوی مفعول او یعنی بدیع سموات و یا آنکه بدیع بمعنی خویش گذاشته اضافت وی سوی فاعل داشته و این جمله نیز تاکید است مر جمله سبحانه را زیرا آنچه اثبات با ثبات ابداع که هو غیر در ملک ست یعنی نیست خدای پیدا کننده آسمانها و زمین ست آفریننده آن و اینست یا که الهی ست که بدیع ست آسمانها و زمین و در نو باوه ست آثار فطرت و قدرت تعیین او وَاِذَا قَضٰۤى اَمْرًا فَاِنَّمَا یَقُوْلُ لَهٗ كُنْ فَیَكُوْنُ این جمله عطف ست بر له ما فی السموات جمله اولی بیان ملک ست و جمله ثانیه بیان [illegible] فیکون بقراءت رفع معطوف ست بر یقول یا ابتدا کلام ست بتقدیر فهو یکون و کن مقول ست مر یقول و قراءت ابن عامر بنصب فیکون مشکل ست چه بودن شی سبب برای بودن او نتواند بود و بعد امر فی سببیت بجهت نصب وی نتواند بود و اگر گفتن کن که مضمون یقول است سبب بود فیکون سبب امر شود و سبب خبر باشد و اگر بجز دلفظ امر اعتبار کنند یعنی ان فعلت فعلت که شرط صحت جواب بفا ست صحیح نباید بنصب جواب امر بغیر اعتبار معنی نماید جواب و بعضی گفته اند نحو آورده بنصب جواب بعد فا بعد خبری که بمعنی امر ست یا لفظا و متضمن لفظ امر بود آمده چنانچه در اتقی الله امرؤ فعل خیرا فیثاب علیه و قلت لزید یرزقنی فیزورنی تحقیق شده اما در خبری که بمعنی امر ست ظاهر ست و در خبری که متضمن لفظ امر ست از جهت شبه بجواب امر باعتبار وقوع سبب بعد لفظ امر اگرچه سبب امر نیست سبب خبر ست و نصب فیکون بعد یقول ازین قبیل قراءة ابن عامر را همین سبیل ست و بدانکه گفتن کن عبارت ست از ایجاد ای یوجده فیوجد و فا که برای تعقیب مع الوصل است دلالت بر سرعت ایجاد دارد و وجود اشیا بالفعل ایجاد ست بکلمه کن و نسبت آن بکلمه کن مجاز ست و فخر الاسلام بزدوی رح نزدیک ایجاد تکلم بکلمه کن حقیقت دارد لیکن نه برای ایجاد بلکه بر وجه اجرا سنت برای اعلام ملا اعلی [illegible] معنی اینست که چون کاری را بخواهد میگوید مر او را موجود شو پس موجود میشود

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ

عطف است بر وقالوا اتخذ الله جمله لولا یکلمنا الله مقول قال است ولولا تحضیض است بمعنی هلا یعنی
و گفتند آنانکه نمیدانند از اهل دانش نه اند از نادانند از اهل کتاب یا مشرکان و جماعتی از بت پرستان
چرا با ما خدای متکلم نمیشود و مشافهه برسالت محمد خبر نمیکند یا چرا نمی آرد برما آیتی و معجزه و علامتی که بدان
رسالت او بدانیم و او را رسول خدا خوانیم از آیتی که ما میجوییم و علامتی که ما میگوییم چنانچه در زمین مکه که
آبی دارد چشمه بیرون آید و جوی روان روی نماید تا در زمین مکه که باغی و بوستانی ندارد باغ و بوستان
پیدا آید و آسمان برما پاره پاره شده بیفتد یا فرشته بیاید تا آنکه او خانه از زر و نقره برآرد یا بر آسمان
برآید یا کتابی بیکدفعه بیارد و این چنین آیات و معجزات تعیین خواستند و قصد ایمان آوردن در دل نداشتند
مطلوب ایشان تعنت بود نه گرویدن رنجانیدن بود نه پسندیدن و اعراض از معجزات روشن و گویا چون
انشقاق قمر و تسلیم حجر و شکایت ناقه و جمل و نالیدن چوبی که پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر آن تکیه زده
وعظ و نصیحت کردی چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر منبر نشست چون چوب مذکور از فراق نالید
آواز او جمعی از صحابه شنیدند و جز آن از معجزات عجیبه و آیات غریبه چون بیرون آمدن آب از انگشتان
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و کفایت کردن آب اندک بسیاری را از انام و آشامیدن لشکر بسیار آب
اندک را و روان شدن درخت بطلب پیغمبر علیه الصلواة و افضلها چون خدای خواسته بود که ایشان بدولت
ایمان نرسند اگر چه معجزاتی که بتعیین طلب میکردند ظاهر شدی هم قبول نمیکردندی و ایمان نمی آوردند كَذَٰلِكَ

قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝

این جمله تذییل است در کذلک و مثل قولهم همان وجوه است
که در کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم گذشته و بیان آن بالا رفته جمله تشابهت قلوبهم مقرر است تشبیه
مذکور است و جمله قد بینا الآیات تا آخر آیه تذییل است و اگر کذلک را مقول دارند یا مصدر پندارند مثل قولهم تکرار
بود بدل یا بیان یا تاکید باشد و چنانچه بالا گذشت و ذکر آن پیشتر رفت معنی اینست کسانیکه پیش
از ایشان بودند گفتاری مثل این گفتار گفتند یکدیگر را میمانند دلهای ایشان در کوری و گمراهی و جحود و طغیان
و تباهی چون خواست که میان دلهای کفار زمانه پیغمبر و کفار گذشته فرق نهند و میان [illegible]
اثبات برابری کند از تشبیه بتشابه آورد چنانچه شاعر بیان کرده شعر رق الزجاج ورقت الخمر فتشابها فتشاكل
الامر فكأنما خمر ولا قدح وكأنما قدح ولا خمر هر آئینه بدرستی بیان کردیم آیات را برای گروهی که بالیقین باشند و متردد و مشتاق
نبوند سوال برای موقنان ببیان چه حاجت بود کسانیکه بچیزی یقین دارند بیان بجهت تقویت کنند

جوابیست از موقنان اهل ایقان که در خود ایقان تو بند و مستعد یقین باشند مراد ندارند سفیه اخراج کسانیکه
در خور ایمان نیند و استعداد ایمان ندارند میندار ندانا إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا
وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ○ الحق حال است و تخصیص حق و لا تسأل مفعول بود که جمله و لا تسأل
بلبار مستانف معطوف کرده یا معترضه باشد چنانکه بر قرأت نافع که بر صیغه نهی خوانده معترضه است تا کما یاده سلنا که از جهت دانجا بیامد
تعبیر مخلصان یعنی کافران باشد یا از جهت اظهار غایت و لا تعظم سخافت ایشان انکار و تردد و حیرت ایشان و بیانیکه قولا که ملا و نحوها
کرده اند چون در آیات سابقه اقوال کفار را ذکر کرده اعمال ایشان را در بیان آورد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم ملال یافته غمگین گشته از جهت تسلیه و آرام
دادن دل پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم این آیت نزول پیوسته و این جمله مستقیم است برای تسلیه دل پیغمبر از جفا کافران یا تعلیل تفزیع ایشانرا
از کفر و کفران یعنی اینست بدرستی ما ترا براستی و درستی فرستاده ایم و مرتبه نبوت و رسالت داده ایم
درین حال که ترساننده از نیران و مژده دهنده بجنان و تواند بود که یا در بالحق بمعنی مع باشد و مراد از حق دین
حق یا قرآن بود بمعنی چنین باشد و بدرستی ما ترا با قرآن یا با دین حق فرستاده ایم درین حال که بشارت دهنده
باشی مر مومنان و متابعان قرآن را و ترساننده باشی مر کافران و مخالفان را از افعال و اقوال ایشان و دوزخ
پرسیده نخواهی گشت و از جهت گناه ایشان مبالغت نخواهی پرسید افعال و اقوال ایشان موجب گرفتاری
ایشانست بعصیان ایشان ترا چه نقصان است کار تو تبلیغ رسالت است آنچه آورده و بدانچه فرموده
شده بودی امتثال کرده از این جهت غمگین مباش و دل خود را باز مده و بیخ محرانش و بر قرأة نهی معنی اینست
مپرس ای محمد از حال اصحاب دوزخ که چگونه خواهد بود و ایشانرا چه حال روی خواهد نمود روایت کرده اند
که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم روزی گفت شعری با فعل با بوی من زیارت آورد حق سبحانه تعالی با نزال این آیت
پیغمبر را ازین تمنی نهی کرد وَلَن تَرْضَىٰ عَنكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ
حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ این جمله عطفست بر حکایات سابقه از یهود و نصاری که با الکه گفتند و این آیت
محمول بر عدد و فسست ای و لن ترضی عنک الیهود حتی تتبع ملتهم و لا النصاری حتی تتبع ملتهم پیغمبر صلی الله تعالی
علیه و سلم را حریص بود بر بشارت مومنان و ترسانیدن کافران و تطمع ایمان آوردن کافران با ایشان اهتمام میکرد
و در حیز مجالست و مصاحبت می آورد و برای خوشنودی ایشان میکوشید و ایشان بر سر [illegible] حق سبحانه
تعالی درین جمله صفتی دیگر از صفات ناپسندیده ایشان بیان کرد یعنی از طمع تکو میده ایشان دست بکش
آورد معنی اینست هرگز خوشنود نشوند از تو یهودان و نصرانیان تا آنکه پیروی کنی دین ایشانرا و آن
از تو واقع نخواهد گشت و ایشان هرگز از تو خوشنودی نخواهند یافت قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ
هُوَ الْهُدَىٰ درین جمله خطاب بپیغمبر است صلی الله تعالی علیه و سلم آمده در اثناء حکایات بنی اسرائیل

برای امر کردن پیغمبر علیه السلام بتنبیه ایشان معترضه واقع شده ضمیر فصل برای تخصیص مسند الیه است یعنی
تخصیص هدی بهدای خدا الیه لازم آید تغییر هدی خدای نباشد الا لازم آید که ملت یهود و نصاری که غیر هدی خداست
هدی نبود و متبع نباشد و این جمله کنایت باشد از آن ملة الیهود والنصاری غیر متبعه جمله ولن ترضی عنک الیهود
ولا النصاری حتی تتبع ملتهم موجب آنست که پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم ملت آن را اتباع نمیکند و انتفاء اتباع
پیغمبر علیه السلام ملت ایشان را مستلزم نیکو ملت ایشان غیر متبع است باعتبار تقدیم ملوح سابق را از
جمله باعتبار معنی کلی جمله که مقصود است شرطی بمنزله سائل کرده جمله را باین اعتبار رسولی آورد یعنی
هدای خدا الهدی هداست رهنمای بهترین رهنمای خداست ملت یهود و نصاری که غیر هدی خداست هدی
نبود و چون هدی نبود متبع نشود و کسیکه این معنی دانست هدی چگونه گذارد و دل بر متابعت هوا و گمراهی چه
نهد گمارد من اتباع ملت ایشان چگونه کنم و چه نوع دم متابعت دین ایشان زنم **وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ**
أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ
وَلَا نَصِيرٍ ۝ لام موطیه قسم است قسم مقدر است ای قسم لئن اتبعت مالک جواب قسم است
قسم مغنیه معنی جزا شرط است و جمله و لئن اتبعت تا آخر معترضه دیگر است برای تنبیه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم
تا ذات او بمتابعت ایشان نیالاید و آنچه اسم متابعت ایشان است از وی پیدا نیاید یعنی ای محمد سوگند یاد
میکنم هر آینه اگر هواهای یهود و نصاری را از پس آنکه آمده است ترا علم بطلان سخن ایشان و حقیقت دین
مسلمانان پیروی کنی و خود را در اتباع ملت یهود و نصاری که باطل است افگنی حکم کرده شود نیست مر ترا
از دوستی که بنیاد یاری کند و نه یاری دهنده که یاری دهد **سوال** پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم که معصوم
است عدم اتباع هوای کافران در حق او مجزوم است و شرطی که مجزوم العدم بود محل استعمال او نیست محل ان نباشد
جواب خطاب پیغمبر در و لئن اتبعت اهواءهم و در بعد الذی جاءک من العلم و در مالک من الله من ولی
ولا نصیر بر وجه تعریض از امت باشد یعنی کلام و لئن اتبعت امتک اهواءهم بعد الذی جاءهم من العلم مالهم من الله من
ولی ولا نصیر بود یا خطاب پیغمبر را در ولئن اتبعت بر وجه فرض محال دارند و خطاب مالک من الله بر تقدیر فرض محال مذکور
پندارند و خطاب بعد الذی جاءک من العلم بر وجه شک و شبهه نباشد و بشرط مذکور از این هر دو وجه بر
که دارند مجزوم العدم ندارند سوال مذکور و اشکال مسطور متوجه نشد و اراده صیغه ماضی بر سبیل تعریض از کسانی
که از ایشان اتباع هوای کفار واقع شده و این جریمه عظیمه از ایشان در وجود آمده تعریضی بر سبیل مجاز بود و از قبیل
کنایت نباشد **سوال** بر تقدیر تعریض بکسانیکه از ایشان این کار واقع شده و این جریمه در وجود آمده نسبت
ایشان شرط مجزوم الوقوع بود و شرط مجزوم الوقوع محل استعمال ان نباشد **جواب** استعمال آن در مجزوم الوقوع از جهت

توضیح و تصویر این مقام مقتضی استفاده شرط است بحیثیتی که غیر بطریق فرض محال بسالک نبود و نیز جزم بدو و حکم بعدم جزم باشد چنانچه در [illegible] بحکم ذلک در معنی ان کنتم قوما مسرفین گفته اند و در وان کنتم فی ریب مما نزلنا بیان رفته اند سوال برین طریق در یک لفظ دو معنی آید اراده شده و دو معنی حقیقی یا مجازی یا مختلف و در یک لفظ چه نوع شاید جواب بسیار برکی از ماده و صیغه برد الا [illegible] بمعنی [illegible] بود و در افادت این حقیقت و مجاز منفرد باشد اراده و دو معنی حقیقی و مجازی اراده شده و دو اول از انجمله آنکه گویند چه در یک لفظ تواند بود از ماده معنی حقیقی و از صیغه معنی مجازی چه بعینه چنانچه و نفخ فی الصور و نادی اصحاب الاعراف از ماده حقیقت و صیغه ماضی مجاز است استقبال یا برعکس چنانچه ماده مجاز از دلالت و صیغه ماضی حقیقت در لتقسیم الحال تواند بود که چه مستقبل یا د حاضر باشد و صیغه مشترک بود و تواند بود چون قبل بر دو حاضر باشد و تواند بود چون [illegible] ولی غیره هر دو مشترک بود الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ بعضی گویند از کتاب توریت و انجیل اراد الذین آتیناهم الکتاب مسلمانان اهل کتاب مراد اند چون عبد الله بن سلام و یاران او و چون بحیرا ترسا از نصاری حبشه و [illegible] که پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمده بودند و امثال ایشان برین وجه یتلونه حق تلاوته حال مقدر است بود و حق تلاوته [illegible] باشد و اولئک یؤمنون به خبر مبتدا و [illegible] الذین آتیناهم [illegible] ایمان حق تلاوته [illegible] چنانچه باید و شاید این بعض بودند و اگر یتلونه خبر شده بود و [illegible] حاجت نبود چه اهل کتاب این ندانستند و تواند بود که گویند کسانیکه بکتاب تمسک نکردند و دل بران نه بستند گویی ایشان را کتاب نداده اند و کسانیکه در عمل بکتاب [illegible] گفتند چنانستی که کتاب هم ایشان یافتند برین طریق نیز [illegible] بعض [illegible] [illegible] چه این جمله [illegible] از کسانیکه عمل بکتاب نکردند و دل بر متابعت او ننهادند بر [illegible] کسانیکه عمل نکردند و دل بر متابعت و [illegible] باشند و بعضی گویند از کتاب قرآن مراد است الذین آتیناهم الکتاب مومنان امت پیغمبر علیه السلام برین وجه [illegible] بود که چون در آیات [illegible] [illegible] از اهل توریت و انجیل بود [illegible] ذکر اهل قرآن رفت شود چنانستی که از ایشان سوال کرد [illegible] اصحاب القرآن فقیل الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته یعنی بقرائت حق قرائت ادا [illegible] [illegible] و کلمات و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تفسیر و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و متابعت او امر و نواهی [illegible] [illegible] آنکسانی که ایشان را کتاب داده ایم و آن گنج در دل ایشان [illegible] درین حال که [illegible] چنانچه حق خواندن است [illegible] حروف و کلمات و ملازمت [illegible] [illegible] [illegible] و احتراز از [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چنانچه حق و [illegible] [illegible] [illegible]

و توانستند و تحرز کردن از ضلال و تباهی و سر کردن مراد آنست و معانی و تامل کردن بر آنچه گفته‌اند است استار و استتار
ع ۹ از وجه غموض و اسرار قرآنی بر هدایت أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۗ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
اولئک مرفوع المحل است بر ابتدا و جمله یؤمنون به خبر مبتدا است و از آنجمله یک خبر مبتدا اول الذین آتیناهم الکتاب یتلونه است یا ابتدا کلام
در جواب نزولنا فی وصفهم مستانفه بود و تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی مفید است مر تقوی و تحقیق و من یکفر به تا آخر
تذییل است یعنی آنست ایشان البته ایمان بدو می آرند لا محاله دل بر تصدیق او میگمارند و آنانکه بدو کافر
شوند و در شان وی انکار و کفر ورزند هم ایشانند زیان زدگان و خایب و خاسر شدگان يَٰبَنِىٓ
إِسْرَٰٓءِيلَ ٱذْكُرُوا۟ نِعْمَتِىَ ٱلَّتِىٓ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّى فَضَّلْتُكُمْ
عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ ○ وَٱتَّقُوا۟ يَوْمًا لَّا تَجْزِى نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْـًٔا وَلَا يُقْبَلُ
مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَٰعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ
در آیت یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین بالا رفته جمیع نعمتهای که بود که
در حق بنی اسرائیل قابلین گشته و در قصه‌هایی که بعد آن مذکور است تفصیل و تفصیل آن مسطور است درین آیه
جمیع سابق را تکرار کرده بر وجه تاکید بار دیگر آورده هم ازین جهت فصل کرد بغیر عطف آورد معنی آیت همان
که بالا گذشت و ذکر آن پیشتر رفته لیکن بالا و لا یقبل منها شفاعة و لا یوخذ منها عدل ذکر کرد و اینجا لا یقبل
منها عدل و لا تنفعها شفاعة آورد زیرا چه انتفاع بشفاعت بر دو چیز موقوف دانند بر بودن شفاعت
بذات خویش نافع و غیر مضار و قبول کردن کسی که پیش او شفاعت کنند شفاعتی که بذات خویش نافع است اگر
مقبول نیفتد فایده نکند و اگر مقبول افتد و بذات خویش شفاعتی غیر نافع بود سود مند نشود و جایی نفی قبول کرده
و جایی نفی نافعیت آورد و در بیان آورد تا بیان انتفاء هر دو جهت انتفاع باشد و ذکر انتفاء هر دو نوع مقصود
حاصل شود و در عدل نیز جایی لا یوخذ منها عدل گفت و جایی دیگر لا یقبل منها عدل چه میان اخذ و قبول
ملازمه نیست تواند بود اخذ باشد بر وجه تردد و تامل و رد قبول نشود و تواند بود قبول باشد و اخذ نبود و از
یکی نفی دیگری نمی آید جایی این عبارت آورد و جایی آن عبارت تا نفی هر دو شود اما جایی شفاعت را مقدم
آورد و جایی عدل را مقدم کرد تا تنبیه کند که بنسبت انتفاء انتفاع هر دو برابرند هر یکی بتقدیم و تاخیر در
خورند وَإِذِ ٱبْتَلَىٰٓ إِبْرَٰهِۦمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٍ فَأَتَمَّهُنَّ
لفظ ابراهیم در سوره بقره هر جا که آمده بیا و الف مقرر شده ای و اذکروا اذ ابتلی ابراهیم الآیه این جمله
بر اذکروا سابق بالا گذشته و آن ذکر معاملاتی است که با بنی اسرائیل بوده و این ذکر معاملاتی و مکرمتی است که با پدر
ایشان ابراهیم علیه السلام و وعوایقی که از وی در حق ذریت وی از وی شود و متوسط ایشان است

و کلام بیک سخن ادنی نیست و فصاحت بنا بر آنکه یا بنی اسرائیل از و اذ نجیناکم من آل فرعون در همه طرف تا و اذ ابتلی ابراهیم او ذکر و اخطاب اتقوا پیر کرده و در و اذ ابتلی ابراهیم نظم و فی کرد از دوست او [illegible] واحد مقارنه آورده و او ذکر و خطاب بنی اسرائیل را باو و اذکر و خطاب [illegible] نیست و [illegible] خطاب [illegible] یا اختلاف خطاب به طریق یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک روا است لیکن تا بیشان موافقت مخالفت برای چه کنند بتقدیر حدیث بسفر و بعد تسبیح [illegible] کلام را به مخالفت اقتضا یعنی ان نسبت ها و وارید و در بیست بعض فراموشی بسیار به هنگامی که ابراهیم را پروردگار او بچیزی یعنی بامر و نهی تعلیم ابتلا کرد و آنچه از حال کمال و جلال او معلوم داشت پیدا آورد امر غیب [illegible] گوید چنانچه بعضی را که امر عجیب بود دیگر جوا د ابتلا در صفات ما برای آنست که علم بحال [illegible] حاصل شود و در صفت خدای عز و جل برای ظهور آنچه معلوم خدا است باشد و در کلماتی که ابراهیم علیه السلام بدان مبتلی شده و با آنچه تفسیر اختلاف آمده بعضی گویند او را مناسک حج بود و بعضی را بودن کلمات مذکوره عبارت از ده سنن پنج در سر و پنج در تن که در حدیث مذکور است بالغ نمو و فرق سر و قص شارب و مضمضه و استنشاق و [illegible] و تقلیم اظفار و نتف ابط و حلق عانه و استنجا با آب و ختان و بعضی گویند کارهای سخت است که وقوع آن [illegible] معتاد نیست ام ماندن بر نار و مخاصمت بر پادشاه جبار و ذبح [illegible] کلمات یعنی امور شدیده باشند بعضی سختان و بعضی از کلمات دعاهای ابراهیم علیه السلام مراد دارند تا ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب والحکمة و یزکیهم انک انت العزیز الحکیم پندارند این معنی بر قرأت ابوحنیفه که مروی از ابن عباس است رضی الله تعالی عنهما و اذ ابتلی ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible] باشد [illegible] یعنی آن دعا بود و [illegible] بر قرأت [illegible] و اذ ابتلی ابراهیم [illegible] ابراهیم و [illegible] ربه ضمیر [illegible] ابراهیم بود و تقدیر [illegible] ابراهیم [illegible] کلمات [illegible] ابتلا کرد ابراهیم را پروردگار ابراهیم یاد او امر و نواهی را [illegible] سخت [illegible] و آنرا بصفت تمام و کمال و بجای اخلاص و احسن حال بجا آورد قال انی جاعلک للناس اماما

جمله مستأنفه است [illegible] گفت فما ذا قال [illegible] ابراهیم [illegible] قال انی جاعلک للناس اماما فی جاعلک [illegible] یعنی [illegible] [illegible] تعالی [illegible] [illegible] [illegible]

بهره او گرفت جان برادر که کافر گیرد قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین

این نیز جمله مستانفه است که سامع گفت فماذا قال ابراهیم حین قیل له ذلک فقیل قال ومن ذریتی عطف بر انی
ومن ذریتی عطف بر محذوفست ای قال ابراهیم اجعلنی اماما وبعضا من ذریتی ایمه معنی آیه اینست گفت
ابراهیم علیه الصلوة والسلام بگردان مرا و بعضی از ذریه مرا امام سوال چون امام گردانیدن او بآیه انی
جاعلک للناس اماما معهود بود دعای امامت خویش برای چه کند جواب واو عطف برای جمع ست پس
از روی معنی دعائی مذکور دعا بجمع میان امامت او و ذریه او بود نه دعای امامت او تنها باشد سوال چون
من برای تبعیض وانید کلام مذکور خواهش امامت بعض ذریه بیدارند لا ینال عهدی الظالمین مطابق نباشد ظالم بودن
بعض وعدم صلاحیت ایشان برای امامت منافی سوال بعض نبود جواب لا ینال عهدی الظالمین متضمن
اجابت امامت بعضی از ایشان نیست که عدم صلاحیت مقصور بر ظالمان ست و بعضی بی شبهه غیر ظالم اند صلاحیت
امامت دارند از اجابت سوال مانعی ندارند و بیان عدم مانع از اجابت کنایت از حصول اجابت بود و بیان
قبول دعوت بر وجه ابلغ باشد و در کشاف آورده که ومن ذریتی عطف ست بر کاف جاعلک چنانچه کسی گوید
ساکرمک سامع گوید وزیدا ای تکرمنی وزیدا و این وجه مشکل ست زیرا که اگر عطف بر کاف جاعلک باشد این
مفعول جاعلک شود پس تقدیر کلام انی جاعلک وجاعل بعض ذریتی باشد و این فاسد ست و اگر بجای آن
انک جاعل بعض ذریتی ایمه گویند عطف این جمله بر جمله انی جاعلک للناس اماما شود و آن مقول قال الله
افتاده ست این هم مقول قال مشود و این جمله مقول ابراهیم ست مقول ابراهیم عطف بر مقول شده نتواند
بود پس چاره نباشد که عطف بر محذوف دارند چنانچه ذکر کرده شد مگر آنکه گویند این کلام بر وجه حکایت عطف
ایقاع عطف نیست در عطف من ذریتی با واو عطف افتاده و عطف در وقت صدور ...... بر وجه تلقین چنانچه
کسی گوید ساکرمک مخاطب گوید وزیدا آورده زیدا را بر وجه تلقین عطف کنند بر کاف ساکرمک عامل در هر دو همان
اکرمک باشد که در کلام اوست با تغییر کیفیت چه آن بر وجه اخبار بود و این بر وجه طلب ست و در انصباب
عمل عامل در معطوف علیه و معطوف تعلق اصل عامل شرط ست لکن کیفیت شرط نیست چنانچه قامت هند
وزید وقام زید لا عمرو وما قام زید لکن عمرو و در معطوف در نظیر اول کیفیت تانیث عامل و در نظیر دوم کیفیت
اثبات و در نظیر سوم کیفیت نفی باقی نماند آیه اسکن انت وزوجک الجنة درین معنی بر نافی ظاهرست
چه معنی او اسکن انت ولتسکن زوجک مقررست سوال بیرون آوردن ظالمان از اهلیت امامت اشارت
سوی اشتراط عصمت در امامت میکند و مضمون این آیه را در تقریر موافقت مذهب روافض می انگیزد جواب
تواند بود که از امامت نبوت و از عهدی نیز نبوت مراد شود و برای نبوت عصمت شرط باشد از

امامت عهد باشد یعنی مراد و اینند و ظالمان را یعنی کافران پندارند و بعضی امامت عصمت از گناه پنداشته بود و سوال
مذکور وارد نشود و بر تقدیری که از امامت مذکور نبوت خواهی مراد گویند و از ظالم معنی فسق خواهند چه اثبات نبوت
آید و تقصی بدین توجیه روشن نماید که از بیرون آوردن ظالم از ابنا عهد امامت عصمت لازم نمی آید چه ثبوت
بعد از وقوع انقطاع ظلم روی ننماید سوال بر این تقدیر ثابت شود که امام معصوم باید تا نبیا باشد ظالم و فاسق
لائق امامت نبود و در بیت صحیح آنست که فسوق را منافی امامت ندانند و اگر فسق را زایل امامت تصور کنند
پندارند جواب انی جاعلک للناس اماما در حق ابراهیم صلوات الله علیه و سلامه امامت بود
ومن ذریتی از ابراهیم خواهش وعده امامت در حق بعضی فرزندان خویش باشد و از لا ینال عهدی الظالمین
نفی وعده کردن آید و از نفی وعده چیزی نفی جواز وقوع او لازم نماید واذ جعلنا البیت مثابة
للناس وامنا عطف است بر واذ ابتلی ابراهیم ربه البیت مفعول اول است جعلنا را مثابة
مفعول دوم است للناس صفت است مر مثابة را وامنا عطف است بر مثابة مصدر موضع امن
یعنی اینست و یاد کنید شما هنگامی که گردانیدیم ما خانه کعبه را مرجع مردمان و جای بازگشت ایشان و
موضع امن وامان چنانچه گفت ومن دخله کان امنا واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی
در واتخذوا دو قرائت است بر قرائه واتخذوا بصیغه ماضی عطف است بر جعلنا باشد و در قراه اتخذوا
بصیغه امر تقدیر قلنا باید کرد تا عطف انشا بر خبر نیاید مصلی مفعول اول است مر اتخذوا را من مقام ابراهیم مفعول
دوم است معنی اینست و از مقام ابراهیم جای نماز بگیرید و از موضعی که مسمی است به مقام ابراهیم جای نماز
سازند بعضی گویند مقام ابراهیم علیه السلام موضعی است درون مسجد حرام و در آن مقام سنگی است که اثر
قدم ابراهیم علیه السلام بران ظاهر شده بر طریق ابن عمر و ابن عباس نام آن به مقام ابراهیم آمده و بعضی گویند
مقام ابراهیم تمام مسجد حرام است و بعضی گویند حرم و موقفات و مزدلفه و محل رمی جمار همه مقام ابراهیم
بود و بعضی خانه کعبه را مقام ابراهیم دانند بر این معنی واتخذوا من مقام ابراهیم بعد از واذ جعلنا البیت وضع
مظهر موضع مضمر پندارند و بعضی مقام ابراهیم تمام مکه را گویند و از همه زمین مکه هرکجا مقام ابراهیم [illegible]
و اظهر قول نخستین است که میان اقوال قولی متین است زیرا چه روایت کرده اند که ابراهیم
علیه السلام بنا خانه را تمام کرد جبرئیل ابراهیم را بر ندا مردمان تعلیم داد ابراهیم گفت خدایا من
و چگونه ندا در گوش خلق افگنم من در میان کهستان و خلق در اطراف جهان فرمود ای ابراهیم ندا از تو بود
و شنوانیدن مردمان از ما حاصل شود پس ابراهیم بر کوه ابوقبیس بر آمد و بر یک سنگ ایستاده گشت
سنگ مذکور همه قطع شد تا آنکه بر سر همه سنگها و دنیا بلند گشت ندای برای ابراهیم تمام زمین را [illegible]

جمع کرد و بعد از یک سفر طعامی پیش ابراهیم آورد و بعد از ابراهیم علیه السلام ندا کرد ای جماعت مسلمانان
بپرستی خدای تعالی برای شما خانه بنا کرده و بنای برآورده و فرمود شما بیایید آن کعبه و حج بجا آرید پس هر کس
در پشت پدران یا در شکم مادران بود آنرا اجابت کرد و تلبیه یعنی لبیک اللهم لبیک تا آخر بر زبان آورد و هم
ازین جهت لبیک گفتن سنت حاجیان گشت و تا قیامت عمل خواهد پیوست پس هر که یکبار لبیک گفته
یکبار حج میگذارد و هر که ده بار گفته ده بار حج بجا آرد و بعضی گفته اند که مقام ابراهیم سنگیست که بران یکپا نهاده
غسل کرده و علامت قدم او بران سنگ پیدا آمده و قصه آنست که ابراهیم علیه السلام چون از مقام خود
هجرت کرد ساره را که منکوحه او بود در صندوقی کرده بیرون آورد در راه باجبانان به صندوق رسیدند خواستند که
در او بگشایند ابراهیم ابا کرد گفتند نگذاریم تا آنچه در صندوق است عشر آن بستانیم چون گشادند زنی در غایت
جمال دیدند او را از صندوق بیرون کشیدند گفته اند در جهان سه نور بود که در غایت و تابش لمعان می‌نمود
نور ید بیضا موسی چون موسی با آنکه دست از جیب بیرون می آورد و پیش مردمان نمودار دیگر نور روی یوسف چون از چاه
بیرون آوردند و نور ساره چون صندوق را گشادند ساره را پیش پادشاه بردند پادشاه دست دراز
کرد دست او خشک گشت گفت دانستم که ترا پروردگاریست او را بپرستی از او بخواه دستم درست
شود و ترا بگذارم دست از تو باز دارم ساره دعا کرد دست او بصحت پیوست او عهد را وفا نکرد و بار دیگر دل
را بر قصد آورد باز دست او خشک گشت سه بار خشکی دست او بخواهش ساره بصحت پیوست سیوم بار چون
دست دراز نکرد و بعهد خویش شکست ساره را کنیزکی داد بگفتن دعا آنکه زبان گشاد چون کنیزک را
در خانه آورد هاجر نام کرد چون ابراهیم علیه السلام آمد و در آن وقت پایه رفیع بجایست معلوم شد که خدای تعالی
ساره را سلامت نگاه داشته و آن کافر را دست نیافته بود ساره چون میل ابراهیم به هاجر دید هاجر را
بابراهیم علیه السلام بخشید چون هاجر حامله شد ساره غیرت کرد و دل بر بیرون آوردن او نهاد ابراهیم
علیه السلام هاجر را در مکه برد و در مقامی که آب زمزم است فرود آورد ابراهیم علیه السلام هاجر را آنجا گذاشته
و او را بخدا سپرده بشام شد و ساره گفته اند بعده اسمعیل زاده شد و در آن مقام آبی نبود هاجر
بطلب آب سعی میکرد و از پا زدن اسمعیل چشمه گشاد هاجر آب روان دید از بیم تشنگی گرد
آب سنگها انداخت تا آب از روانی باز داشت پیغمبر فرموده است صلی الله تعالی علیه و سلم اگر مادر اسمعیل
در بستن آن چشمه نبودی چشمه بودی که تا این زمان روان بودی چاه زمزم همان چشمه است که مادر اسمعیل
بسنگها بسته چشمه روان بود که بعد او چاه گشته بعضی خلق دیدند که پرندگان بر چشمه مینشینند و بدان مقام
فرود می آیند استدلال بر آب کردند و در آن جانب آمدند چون در آن سو گشتند یافتند آنگاه آنجا چشمه

آب یافتند همان جا وطن گرفتند مادر اسمعیل دران غربت انس حق وانس دوست واو حق سبحانه وتعالی
دران کربت غربت در فرحت بر وی گشاد خرابه آبادان گشت و بیابان بصورت شهر ان پیوست اسمعیل
بزرگ شد زنی خواست و بر رسم کدخدائی بپرداخت بعد چندگاه ابراهیم برای دیدن اسمعیل آمد اورا
در خانه نیافت زن اسمعیل سعادت اکرام و اعظام ابراهیم در نیافت شکایت از عسرت حال کرده
حکایت تنگی معیشت پیش آورد چون وقت بسیار گذشت ابراهیم علیه السلام بازگشت گفت اسمعیل را
از من اعلام برسان که آستانه در خویش را بگردان چون اسمعیل آمد اخبار واقعات غیبت خود باز جست
زن از واقعه که در غیبت او واقع بود تمام گفت اسمعیل دانست که پدر من آمده بود و امر بگردانیدن آستانه
فرموده واین کنایت از بدل کردن زن بود اسمعیل امتثال امر پدر جست زن را الحقی باهلک گفت زن
دیگر خواست که خانه را نیکو آراست سال دیگر ابراهیم در خانه اسمعیل آمد باز اورا در خانه نیافت زن
جدید بر عادت پیش آمد ابراهیم نیکوئی اورا در یافت گفت معاش چگونه دارید روزگار چه نوع میگذارید
گفت عیش خوش داریم و به فراخی معیشت شکر حق میگذاریم کرم کنید فرود آئید شفقت و لطف نمائید
بر طریق تعظیم و تکریم طعام پیش آورد و مهمان داری بجا آورد ابراهیم صلوات الله علیه بزبان گشاد و دل بر باز
گشتن نهاد زن اسمعیل گفت بنشینید تا اسمعیل بیاید حق خدمت شما ادا نماید گفت اسمعیل را بگو آستانه
که داری محافظت آن بر خود لازم پنداری چون زن اسمعیل دانست که بماندن اجابت نمی کند دوم گفت
و توقف نمی زند گفت چون نمی مانید باری سر بشوئید و غبار سفر از سر و تن خود دور کنید و ابراهیم با ساره
عهد کرده بود که از شتر فرود نیاید در روز زیارت بر پشتش و قصه نماید یک پای بر سنگ گذاشت و دوم پای
بر شتر داشت سر شست اثر پای او در سنگ مذکور ظاهر گشت امروز مقامی که دران سنگ مذکور هست
آن مقام مقام ابراهیم است وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ
لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ۝ وعهدنا عطف است بر واذ جعلنا
معنی اوحینا است ان مفسره است بعد عهدنا که متضمن معنی قول است هر فعلی که متضمن معنی قول باشد
بعد او ان مفسره مذکور بود للطائفین با معطوفات خویش متعلق ان طهرا است و رکع جمع راکع است سجود
جمع ساجد بمعنی جمیع ساجد سجود است چنانچه قعود جمع قاعد است و اضافت خانه سوی خویشتن کرد از جهت تعظیم
نهادن چنانچه در ناقة الله گفته اند معنی آنست و وصیت کردیم بسوی ابراهیم و اسمعیل که خانه مرا برای طواف
کنندگان و معتکف شوندگان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک دارید از اوثان و اصنام و دیگر
[illegible] در تفسیر [illegible] عنکبوت در [illegible] آمده در معنی اشارتست که هیچ [illegible]

سجود بود چه رکوع تنها بغیر نباشد وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ط عطف است بر اذ سابق یعنی اذکروا اذ قال ابراهیم الآیة رب اجعل مقول قال است هذا مفعول اول است مر اجعل بلدا مفعول دوم است آمنا صفت است مر بلدا را ارزق عطف است بر اجعل اهله مفعول اول است من الثمرات مفعول دوم است مر آمن منهم بدل است از اهله بدل بعض از کل یعنی یاد کنید هنگامی که گفت ابراهیم ای پروردگار من بگردان این مکان را شهری با امن و امان هر چند معنی این دعا پیش از شهر شدن مکه باشد یا بگردان این شهر را شهری با امن و امان بدین طریق این دعا بعد از شهر شدن بود برتقدیر اول مقصود دعا دو چیز باشد شهر شدن و امن گشتن و برتقدیر دوم دعای امن بودن او بود روزی بکن اهل او را از میوه های کسانی که از اهل آن بلد ایمان آورده اند بخدای و روز قیامت تصدیق کرده اند **سوال** چون این دعا پیش از شهر شدن این مکان باشد و ایمان اهل او ماضی نبود استعمال صیغهٔ ماضی در من آمن چگونه آید و صحت آن بکدام وجه روی نماید **جواب** مراد ازین ماضی مستقبل باشد اما صیغهٔ ماضی از جهت تفاول بود یا تحقیق ایمان ایشان در علم خدای اشاره شود وَقَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ ۖ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ فامتعه صیغهٔ مضارع متکلم واحد از باب تفعیل و افعال خوانند و معنی هر دو یکی دانند این جمله است استینافیه بیانیه که سامع چون قال ابراهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا شنید گانه قال ما ذا قال الله تعالی حین قال ابراهیم ذلک فقیل قال ومن کفر الخ من کفر مبتدا است فامتعه قلیلا خبر مبتدا است فا در خبر از جهت آنکه مبتدا متضمن معنی شرط است آمده قلیله و من کفر عطف بر محذوف بود ای المومنین ارزقهم فادخلهم الجنة و من کفر ای الذی کفروا فامتعه قلیلا ثم اضطره عطف است بر امتعه قلیلا الی عذاب النار متعلق اضطره است جمله و بئس المصیر تذییل است مخصوص بذم محذوف است ای بئس المصیر النار یعنی گفت خدای تعالی مومنان را روزی دهم پس در بهشت در آرم و هر که کافر شده بخدای و بروز قیامت او را در زمانی اندک که مدت عمر او است برخورداری بخشم و بحظوظ دنیا بهره مند گردانم و آن را اگر چه در همه عمر بوده حظوظ همه دنیا باشد به نسبت عقبی او و اخروی اندک بود و بحکم قل متاع الدنیا قلیل موصوف بقلت باشد بیت حاصل دنیا از کهن تا نو بجوی چون گذرنده است [illegible] او را سوی عذاب نار مضطر و ملجا گردانم و بعقاب دوزخ برسانم و بد بازگشتنی است بازگشت کافران و بد مرجع ایشان چه بازگشت ایشان عذاب بود و بد مرجع ایشان [illegible] نعوذ بالله [illegible]

ومن کفر را عطف بر من آمن داشته و بر طریقه عطف ومن ذریتی بر کاف جاعلک نیز داشته تو جاعل معطوف علیه را در معطوف به تغییر صیغه نقل کرده و بجای ارزق ارزق بصیغه مضارع آورده است **وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ** ابراهیم فاعل است مر یرفع را یرفع حکایت حال ماضیه است ایراد صیغه مضارع از جهت استحضار صورت عجیبه چه خبر داده ام سعی ابراهیم و اسمعیل در کار خدای است القواعد مفعول و است من البیت حال است از قواعد و اسمعیل عطف است بر ابراهیم معنی آنست و یاد آر هنگامی که ابراهیم و اسمعیل قواعد را یعنی بنیادهای ثابته را از خانه کعبه که بعد باز بنیاد کردن ثابت شده است و تا قیامت ثابت خواهد بود بالا می گردانیدند و عمارت آنرا بسعی جمیل و جهد بلیغ و همت عالی و حکمت محکمه باتمام رسانیدند بعضی گویند بنیادهای ثابته از عهد آدم صلوات الله وسلامه علیه بود که بناهای آن در طوفان نوح خراب شده و پست گشته بود ابراهیم صلوات الله علیهما بر آن بنیاد دیوارهای کعبه بنا کرد و خانه کعبه را از سنگ پنج کوه بمعاونت جبرئیل و اسمعیل برآورد و در تفسیر آورده در آن وقت که آدم صلوات الله علیه بر زمین آمد قامت او به آسمان بود چون استاده شدی سر مبارک او به آسمان رسیدی و تسبیح ملائکه بشنیدی و مناجات آسمانی شنیدی از درازی قامت او خلق زمین ترسیدند و از هیبت او بهم برآمدند بعد از آن قامت آدم نقصان پذیرفت تا شصت گز گشت چون شنیدن تسبیح ملائکه از او فوت شده وحشت بر او آورد و شکایت از وحشت خویش کرد حق سبحانه تعالی خانه از یاقوت سفید که در روز مرد بود فرود آورد و در محلی که این زمان خانه کعبه است نصب کرد و آنرا طوافگاه آدم علیه السلام ساخت و خانه بهشت برای مؤانست آدم پرداخت آدم صلوات الله علیه از زمین هند چهل بار بپای طواف آمد و در زیارت این خانه بهشتی رسید فرشتگان پیش آمدند و گفتند حج تو مقبول افتاد ترا این سعی بثمره داد و آن خانه تا عهد نوح همین صفت بود و همین نوح منهدم و در روز طوفان بر گرفتند و بآسمان چهارم بردند و ملائکه استقبال او جویند و آنرا بیت المعمور گویند تا زمان ابراهیم صلوات الله علیه مکان او خالی بود بغیر سایه نمود لیکن چون ابراهیم را فرمان شد تا هم در مکان او عمارتی کند جبرئیل را فرمان شد تا مکان او نماید ابر ظاهر شد و ابر خبر داد و بعضی گویند ابری در مکان مذکور سایه کرد و بمقدار سایه خبر از حد او آورد و ابراهیم را فرمان شد خانه برای عبادت بر دارد بر قدر آن سایه بنیاد نهاده اند بعضی گویند بنیاد قدیم که از عهد آدم مانده بود همان بنا کرد و دیوارهای آن بتفصیلی که بالا گذشت برآورد و روایت کرده اند جبرئیل سنگی آورد و به اسمعیل میداد و ابراهیم بر هم می آورد تا آنکه همین طریق عمارت خانه مرتب کرد و سنگ از پنج کوه بود طور سینا و طور زیتا و طور لبنان و جودی و حرا بدانکه حجر اسود یاقوتی سفید بود که جبرئیل در وقت طوفان در کوه ابی قبیس پنهان کرده داشته بود کوه مذکور را اشتکا

و یاقوت سپید مذکور را بیرون آورد و با ابراهیم داد ابراهیم سنگ مذکور را بر در خانهٔ کعبه نهاد و آن یاقوت از شومی مس ماسیدن مردان کافران و زنان حائض که در ایام جاهلیت طواف میکردند سیاه گشته و بتغییر لون از سپیدی بسیاهی پیوسته و بعضی گویند ابراهیم بالای کوه ابوقبیس نگاه کرد نشسته و جائی سیر فته از کوه مذکور آوازی شنید که ای ابراهیم ودیعتی از آن تو بر من است بیرون آر و آنرا بر در خانهٔ کعبه بدار ابراهیم بیرون آورد و در محلی که امروز حجر اسود است نصب کرد رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ ع ۱۵

ارنا بکسر را بر اصل و بسکون را از جهت تخفیف بقرائت و اخفاء کسره خوانده و معنی هر سه یکی و اند این جا قول مضمر است در ربنا و آنچه بعد اوست مقول است و جمله تقدیر یقولان او قالا این حال است در ربنا دوم و سوم مکرر است برای تاکید یا مضمر است برای استعطاف و توسل بیان معطوف و معطوف علیه و جمله انک انت السمیع العلیم تعلیل است با تنزیل و همچنین انک انت التواب الرحیم و انک انت العزیز الحکیم و تاکید هر سه جمله از جهت ابراز ثنای باری تعالی بر وجه کاوش و مستوار است و اعجاز ا با معطوفات خویش عطف است بر تقبل و جمله یتلو علیهم آیاتک با معطوفات خویش صفت است مر رسولا را بدرستیکه کرده اند ابراهیم در وقت نهادن هر سنگی در بنا زمی گفتند ربنا تقبل منا الی آخر الآیات میگفت یعنی ای پروردگار ما این کار از ما قبول گردان و مسلمانان را برکات زیارت کعبه و طواف آن برسان بدرستی تو شنونده ای آنچه میگوییم و دانی آنچه بجوییم ای پروردگار بگردان ما هر دو را گردن نهنده و امر ترا انقیاد و اطاعت کننده و بگردان از فرزندان ما گروهی که منقاد تو گردند و مطیع تو باشند و بنمای ما را عملهای عبادت و مواضع نیل و منال سعادت از مناسک حج و مراقب حصول ثواب و بشره و توبه ما را قبول گردان و ما را بهر دو برسان بدرستی تو هم تو آنی توبه قبول کننده و بفضل و کرم خویش جرائم عظایم بخشنده ای پروردگار ما برانگیز در ذریت ما رسولی از رسولان یعنی رسولی که بعضی ایشان بود و نسبت با ایشان باشد که آیات ترا بر ایشان بخواند و کتاب و حکمت تو تعلیم کند و ایشان را از نجاست ظاهر پاک گرداند و از ذمایم باطن بلطافت برساند بدرستی تو توئی غالب قوی هرچه بخواهی بکنی قادر برانی حکیم استوار کار هر چه کنی بحکمت کنی آری دانی بدو اند که رسول مذکور که نسبت او ابراهیم و اسمعیل دعا کرده بودند پیغمبر ما محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم وعلی آله واصحابه بود

که استجابت دعای ایشان در آخر الزمان بود می‌شود چنانچه پیغمبر گفت انا دعوة ابی ابراهیم و بشری عیسی و رویا امی یعنی من دعوت پدر خود ابراهیم ام که ربنا وابعث فیهم رسولا گفته و بشارت عیسی ام که گفته و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد از آن خبر داده و خواب دیدن مادر خویشم که دیده از آنکه مادر پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم در خواب دیده بود که از وی نوری ساطع گشت که بدید کوشکهای آن شام [illegible] و [illegible] پیغمبران بیان نور بود که روشنائی جهان از وی شود ومن یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه ولـ

در آیات سابقه ذکر قصه [illegible] که از مضمون آن [illegible] ابراهیم [illegible] بیان [illegible] روی نمود و قصه‌های مذکوره بدین جمله ذیل گردانیده [illegible] در تحقیق و تاکید رسانیده است استفهام [illegible] استفهام برای انکار است و من [illegible] در محل رفع است [illegible] بدل است از فاعل یرغب و در کلام غیر موجب بدل مختار است [illegible] استثنا که برای انکار بود [illegible] مفعول به است تضمین معنی جهل ای الا من سفه و جهل قدر نفسه فلم یعلم انه لا یلیق بها الا [illegible] الحق والاعراض عنه معنی آنست و کیست که از ملت ابراهیم اعراض کند و از اطاعت او روی گرداند مگر کسی که [illegible] نفس خویش [illegible] نماید و آگاه نیست که او [illegible] معارضه حق شود و در غرور اعراض از آن نباشد ولقد اصطفیناه فی الدنیا وانه فی الاخرة لمن الصالحین لام در جواب قسم محذوف است یعنی تقسیم لقد اصطفیناه فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین عطف است بر جواب قسم مذکور و تواند بود که واو حال بود و جمله حال مقدره از مفعول اصطفینا باشد [illegible] ولقد اصطفیناه [illegible] دیگر است برای تاکید [illegible] ابراهیم [illegible] کلام سابق فهم شده و تاکید این هر دو جمله از جهت رد انکار کفار است که ایشان را در مضمون هر دو جمله انکار یا اقرار یا از جهت ابراز [illegible] صورت [illegible] است که این نوع تاکید نیز با فایده [illegible] معنی آنست [illegible] بدرستی برگزیدیم او را در دنیا برسالت و نبوت و خلت و سخاوت و وفا [illegible] و ریاست و توفیق [illegible] و اتمام کلمات ابتدا و بدرستی او در آخرت از زمره صالحان است ای البالغة الدرجات العلی و کونه [illegible] المقام الاعلی اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین

اذ قال له ربه اسلم ظرف قال اسلمت لرب العالمین [illegible] جمله [illegible] است [illegible] اصطفیناه را [illegible] و [illegible] معنی [illegible] ولقد اصطفیناه فی الدنیا [illegible] قال [illegible] اذ قال له ربه اسلم معنی آنست برگزیدیم ما ابراهیم را [illegible] او در آخرت [illegible] از صالحان است [illegible]

اهل جنابت ست زیرا چه در جای که الْقی ام یا انقیاد کن یعنی اوامر و نواهی با ته کنم مر پروردگار عالمیان را انقیاد کردم و سر در ربقه طاعت خدای جهان و دل را با امتثال اوامر و نواهی او آوردم و تواند بود و اذ ظرف اصطفینا بود و فصل میان عامل و معمول بجمله معطوفه و جمله معترضه ممتنع باشد معنی چنین بود برگزیدیم ابراهیم را در ان که پروردگار او را گفت انقیاد کن او گفت انقیاد کردم مر اوامر و نواهی خدای که پروردگار عالمیان و کردگار جهانیان ست سر نهادم و این وجه اختیار صاحب کشاف ست بر این وجه تقیید اصطفای ابراهیم بوقت معین می آید و آن ارزوی ظاهر درست نمی نماید مگر آنکه گویند اصطفا همیشه ست و ذکر ظرف از جهت آن ست که او مظهر اصطفاست و هنگام هویدا شدن صفوت و صفا ست چنانچه گویند زید شجاع فی الوغا و عمرو حبر فی المدرسة و بشیر جواد ان المسائل و بکر کریم فی وقت العطایا سؤال همه انبیا همیشه مسلمان اند از کفر طبعی و اعتقادی معصوم اند مسلمانان را امر باسلام تحصیل حاصل بود و اثبات ثابت باشد جواب اسلم امر بانقیاد و اذعان ست و اسلمت از ابراهیم اخبار از ان ست یعنی گردن نهید بر حکم پروردگار و تحمل کن جفای کفار ابراهیم علیه السلام انقیاد کرد و سر در ربقه اذعان آورد بر این وجه امر بایمان و اسلام نباشد سؤال وارد نمی شود و گویند امر باسلام و تصدیق و اخبار از ان بر وجه تمثیل ست نه بر وجه تحقیق چه ظاهر کردن آیات و علامات قدرت و گذرانیدن دلائل وحدانیت در دل بمنزله گفتن اسلم بود و نظر کردن در دلائل و عارف شدن او بمنزله گفتن اسلمت باشد و اصوب آن ست که گویند و در ره تحقیق بوینده که شک نیست که انبیا علیهم السلام از کفر طبعی و اعتقادی معصوم اند و همیشه در صغر و کبر باسلام موصوف اند لیکن مر اوامر و نواهی در باب ایمان و شرایع مکلف مختار اند ایمان و شرایع باختیار می آرند ایشان را همیشه در صغر و کبر ایمان تشریفی و عطائی ست لیکن ایمان مذکور در آیه ایمان تکلیفی و ابتلائی ست چون این معنی متحقق باشد تکلفات ایشان از عمل و اعتقاد متعلق بامر و نهی بود و در توجه امر اسلم اشتباه نشود و تحصیل حاصل نبود

وَوَصّٰى بِهَآ اِبْرٰهٖمُ بَنِيْهِ وَيَعْقُوْبُ يٰبَنِيَّ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى لَكُمُ الدِّيْنَ فَلَا تَمُوْتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ؁

و وصی عطف ست بر قال ای و قال ابراهیم اسلمت و وصی بهذه الکلمة او بهذه الجملة او بملة ابراهیم فاعل وصی ست بنیه مفعول وصی ست و یعقوب عطف ست بر ابراهیم جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول بر اضمار قال و قال با مقول بیان جمله مذکوره ست فا جزائیه فلا تموتن سببیه ست الا و انتم مسلمون حال ست و وصی بصیغه ماضی از باب تفعیل و افعال خوانده و معنی یکی داشته معنی آیت ست گفت ابراهیم اسلمت و وصیت کرد پسران خویش را ابراهیم و پسران خویش را یعقوب علیهما السلام بکلمه اسلمت یا بکلمه شهادت یا بملت اسلام یا گویند بدین اسلام و هر یکی در هنگام وصیت گفته بپسران خویش را گفتند ای پسران من بدرستی خدای برای شما دین اسلام

برگزیده و شما اند برین ملت حنیفی پس نمیرید الا و شما مسلمید مگر درین حال که مسلمان باشید سوال موت از
امور اضطراری است و نهی چند از امور اختیاری است امر اضطراری بهی چگونه متعلق شود و منهی عنه چه چیز بود
جواب نهی از موت نیست بلکه در وقت اسلام عبارت از امر باسلام در وقت موت یعنی کونوا مسلمین حین
تموتون بود بر طریق لا تقتلوا الا و انتم خاشعون که یعنی کونوا خاشعین حین تقتلون است باشد و این آیت
رد قول یهود فرود آمد که ایشان ما مات نبی الا علی الیهودیة میگفتند و فضل دین یهود بر اهل اسلام می
خبر که به وصیت ابراهیم و یعقوب پسران خود را باسلام و ملت ابراهیم علیه السلام و بودن ایشان تا وقت موت
ثابت بران شده پس ثابت گردید که ایشان بر ملت اسلام مرده اند و بر دین حق جان سپرده اند و قول یهود ما مات نبی
الا علی دین الیهودیة باطل است بیقین چنانچه جای دیگر در رد مقال ایشان گفت ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا
ولکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین **ام کنتم شهداء اذ حضر**
یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی ط
ام منقطعه است و همزه که بمعنی او ست برای انکار بود خطاب مذکور مر مسلمان را باشد و این جمله را عطف
جمله محذوف دارند تقدیرش فیتم هذه بالاخبار بطریق الوحی و اخبار النبی بها علی وجه الاعجاز ام کنتم شهداء اذ
حضر یعقوب الموت الآیه بپندارند و جمله محذوفت با معطوف خویش معترضه بود متضمن بیان معجزه و حجت صدق
پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم باشد. اذ قال بدل اشتمال است از حضر یعقوب الموت لبنیه متعلق قال است ما
تعبدون مقول قال است من بعدی متعلق تعبدون است و استفهام بما تعبدون برای حمل مخاطبان بر
اقرار است یعنی چنین آید یا خود شما حاضر بودید یعنی حاضر نبودید چون حاضر شد یعقوب را موت و قریب شد
او را زمان رحلت در آن هنگام که تحقیق حال پسران خویش جست و ایشان را ما تعبدون من بعدی گفت ایشان
نعبد الهک و اله آبائک تا آخر گفتند و معترف باسلام گشتند و چون شما دران وقت حاضر نبوده اید ملت
واقعه مشاهده نکرده اید خبر یا اخبار پیغمبر بدانسته اید بطریق وحی مطلع شده اید چون چنین باشد اخبار آنچه
معاینه نکرده بر وجه اعجاز بود و صدق اخبار او ثابت گردد اگر خطاب مر یهود را دارند ام منقطعه بمعنی بل و همزه
استفهام برای تقریر یعنی تثبیت بود بمعنی انکار نفی نباشد و جمله را معطوف بر مضمون و وصی بها ابراهیم
بنیه و یعقوب گویند و ارتباط این کلام با او چنین بود یعنی چنین نیست که وصیت کرد ابراهیم و یعقوب علیهما السلام
فرزندان خود را به اسلام توصیت ابراهیم و یعقوب علیهما السلام رد مقالت یهود چه گفتم یا خود ایشان را
گفتم شما حاضر بودید بدان وقت که یعقوب را موت حاضر گشت و اجل او با نصرام پیوست دران وقت
که پسران خویش را وصیت کرد و ایشان را بر اختیار عبادت خدای تعالی آورد ظاهر است که پیغمبران مذکور

یهودی بودند قبیل یهودی یهودیه نموده‌اند فرزندان خویش را باسلام وصیت نکردند و بر ملت اسلام نمردند و نخواند بود که ام منقطعه بود معطوف علیه محذوف باشد ای اتدعون علی الانبیاء الیهودیة ام کنتم حاضرین وقت موتهم فتعرفون بموتهم علی الاسلام فلا تدعونها و مقصود اقرار کنانیدن بودن سوال قال آبائهم متقین بکلا الامرین لا تشکال **قَالُوا نَعْبُدُ إِلٰهَكَ وَإِلٰهَ آبَائِكَ إِبْرٰهِيمَ وَإِسْمٰعِيلَ وَإِسْحٰقَ إِلٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ**

قالوا جمله مستانفه است بتقدیر آنکه سائل گوید فقالوا پس ابراهیم و اسمعیل و اسحق بدل است از آبائک الها واحدا بدل است از الهک و از جهت بدل نکره است و سبیل بدل نکره موصوفه آمده و واحدا صفت او واقع شده یا حال موطئه است بر طریق انا انزلناه قرآنا عربیا منصوب است بر اختصاص ای نرید الها واحدا و نحن له مسلمون حال است از فاعل نعبد یا معطوف است بر نعبد معنی این است گفتند پسران یعقوب که الهک را و آنکه پدران تراست ابراهیم و اسمعیل و اسحق که آله واحد است خواهیم پرستید و او را منقادیم و اعتقاد به پرستش خویش خواهیم گزید و امر او را [illegible] او کننده‌ایم و طاعت او برگزیده‌ایم **تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ**

تلک مرفوع المحل بر ابتدا است اشاره است [illegible] خبر مبتدا است قد خلت صفت امة است مراقبه ای جماعت قد خلت این جمله تقریر است مر مضمون کلام سابق تاکید است و تکمیل الزام فرقه جهودان در دعوای ایشان معنی این است آن جماعت [illegible] ابراهیم و اسحق و اسمعیل و یعقوب و فرزندان او و متابعان ایشان جماعتی است که گذشته‌اند [illegible] خویش [illegible] گروه عمل خویش برابر خود برده **لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ**

این جمله [illegible] مقصود [illegible] مقصود از ایراد آنکه [illegible] قد خلت مجرد بیان گذشتن ایشان [illegible] مقصود بیان لازم است بر وجه کنایت زانچه [illegible] از اخبار ایشان [illegible] مشارکت در عمل و جزا لیس چنانستی که [illegible] گمان [illegible] لکم ما کسبتم معنی این است بران جماعت [illegible] شما را از آنچه ایشان عمل میکردند و گر [illegible] شما بچیزی که ایشان [illegible] آوردند [illegible] کسی را [illegible] دیگری [illegible] دیگری [illegible] همچنین [illegible] ایشان را سمت یهودی چرا میکنید و سمت ترسائی چرا میکنید [illegible] شما را از ایشان چه انکار که ایشان را یهودی دانید و نصرانی خوانید **وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا** [illegible]

بر دلیل ترضی عنک الیهود و با اتصال است مشتمل بر تقدیر و بعضی گفتند که در میان بود آیات معطوف و معطوف علیها
میان حال و عامل او روی شود و دیر آیت نیز لف و نشر است که او برای منع خلوت نه برای منع جمع
معنی اینست گفتند جهودان و ترسایان مسلمانان را شما جهودان یا ترسایان باشید یعنی یهود میگفتند که یهود
باشید تا راه راست یابید بیجب قوی که کتاب حق را بگردانند و در تعیین باطل بر آنند حق را بپوشند و در
اثبات باطل کوشند با وجود علم به راه حق گمراه شوند با وجود دانش در رد باطلان رونق طرفه تر آنکه راه
راست روندگان را سوی گمراهی دعوت کنند و پیروان حق را سوی باطل خوانند ظلال را ابتدا دا شد
نعوذ بالله منهم قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا این جمله مستانفه است چنانچه
که پیغمبر گفت ما ذا اقول حین قالوا ذلک فقیل قل بل ملة ابراهیم حنیفا و حنیفا حال است ای قل بل اتبعوا
ملة ابراهیم حنیفا معنی اینست بگو ای محمد بلکه شما ملت ابراهیم را پیروی کنید و راهی که او رفته است روید
سوال بل حرف عطف است و اتبعوا ملة ابراهیم عطف بر کونوا هودا او نصاری نمیتواند بود که این مقول
یهود و نصاری نیست و اتبعوا مقول پیغمبر است جواب عطف بر کلام غیر بر وجه تلقین آمده چنانچه کسی
ترا اکرم گوید تو گویی و زیدا است قول چنانچه ترا کسی گوید اکرم زیدا تو گویی بل اکرم ای قل بل اکرم و چنانچه صاحب
کشاف در سوره بقره عطف بر کاف ما داشته و عطف کلام ابراهیم علیه السلام بر کلام خدای ذی الجلال
والاکرام پیدا نشده باید چه بود چنانچه کسی گوید اکرم زیدا دیگری بل اهنته زیدا گوید اگر خطاب اتبعوا بر وفاق کونوا
هودا مر مسلمانان را باشد عطف تلقینی معنی بل قولوا اتبعوا و الزموا ملة ابراهیم معنی لا نقول لکم کونوا هودا و نصاری
و قولوا اتبعوا ملة ابراهیم بود و اگر خطاب اتبعوا با ملة ابراهیم مر کافران را دانند یا نتبع ملة ابراهیم علی ما یکون
اهل ملة ابراهیم تقدیر کنند عطف بر کلام غیر بر وجه پیدا آرند کلام معنی لا نقول لنا ذلک و اتبعوا انتم ملة
ابراهیم بود یا معنی لا نکون هودا او نصاری بل نتبع ملة ابراهیم باشد وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
این جمله حالی دیگر است و او حال است معنی اینست و حال آنست که نبود ابراهیم از مشرکان یعنی از
شرک آرندگان چه یهودیان و نصرانیان مشرک اند یهود عزیر را ابن الله خوانند و نصاری خدای را ثالث ثلثه
دانند پس ابراهیم علیه السلام یهودی نبود و نصرانی نباشد قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ
إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ
بر تقدیر که در آیت سابقه عامل ملة ابراهیم اتبعوا تقدیر کنند و اتبعوا خطاب مر کافران را دانند قولوا نیز خطاب
مر کافران را بود و بدل اشتمال از اتبعوا شود که اتباع جمله پیغمبران که ام مشتمل اتباع ابراهیم علیه السلام است
و بر تقدیری که عامل ملت ابراهیم نتبع دارند قولوا جمله مستانفه پندارند چنانستی که چون پیغمبر را امر شد

بگفتن تتبع ملت ابراهیم سود ندارد گفتند ماذا نتبع و فی ای شیء نتبع یعنی چه چیز کنیم و در چه چیز متابعت نمائیم قیل
قولوا آمنا بالله یعنی ایشانرا بگوئید بخدای و بدانچه فرود آورده شده است بسوی ما یعنی بسوی پیغمبر ما و
بدانچه فرستاده شده بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب والاسباط یعنی دوازده سبط فرزندان
یعقوب ایمان آورده ایم و [illegible] ایشان را و آنچه ایشان خبر کرده اند از خدای عز و جل آورده ایم بدان و
دل تصدیق کرده ایم وما اوتی موسی وعیسی وما اوتی النبیون من ربهم
عطف است بر ما انزل الینا و ما اوتی النبیون بعد از تعمیم است بعد تخصیص یعنی ایمان آوردیم بدانچه داده شده
موسی و داده شده عیسی را و آنچه داده شده است پیغمبران را از پروردگار ایشان لا نفرق بین احد
منهم این جمله حال است از فاعل آمنا یعنی ایمان آوردیم ما بدانها در حالیکه تفرقه نمیکنیم یعنی با ایمان
آوردن ببعضی و کفر ورزیدن ببعضی جدائی میان ایشان تفرقه نمیکنیم بایمان ایشان همه را تصدیق میکنیم و
نحن له مسلمون حال است یا عطف است بر آمنا یا حال بعضی یعنی ماییم که مر او را
یعنی خدای را طاعت ورزندگان و اخلاص کنندگان امر او را و نواهی او را بگذرندگان [illegible] اگر قولوا آمنا
خطاب مر کافران را بود امر باو چه باشد این گفتار را باشد چه کافران چنین ایمان این گفتار [illegible] سوی ایمان
آرند و اگر خطاب مر مسلمانان را [illegible] این سخن میگویند باشد مراد ازو [illegible] بر این گفتار بود
سوال بر تقدیری که قولوا آمنا باشد خطاب مر کافران را بود امر کافرانی که ایمان نیاورده اند [illegible] گفتن آمنا
که اخبار از ایمان است چگونه آید جواب گفتن آمنا که اخبار است مستلزم تحقق ایمان باشد پس امر قولوا آمنا کنایت
از آنست که امر بتحصیل ایمان است [illegible] فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد
اهتدوا وان تولوا فانما هم فی شقاق این جمله شرطیه با شرطیه که معطوف
بر وست [illegible] ایمان [illegible] قولوا آمنا اگر مر کافران را بود در فان آمنوا
التفات از خطاب سوی غیبت باشد و باء در بما آمنتم [illegible] و ما در بمثل زائده و ضمیر به عاید بسوی الله
و با صله آمنتم و جمله فقد اهتدوا تعلیل جزاء محذوف [illegible] والتقدیر فان آمن هؤلاء الکافرون ایمانا
مثل ایمانکم بالله فی الاخلاص و الثبات فازوا و افلحوا لانهم قد اهتدوا و تواند بود که فقد اهتدوا جزاء شرط باشد بتاویل حکم بانهم
قد اهتدوا بود و تقدیر جزا احتیاج نشود و تواند بود که باء در بما آمنتم [illegible] موصول عبارت از محمد گویند و باء و مثل زائده
بود از ضمیر [illegible] یعنی محمد [illegible] والتقدیر فان آمنوا ایمانا مثل الایمان الذی آمنتم به آمنتم بذلک الایمان
فقد اهتدوا و تواند بود [illegible] بدلیل قراءة بالذی آمنتم به [illegible] موصول بود [illegible] عبارت از ضمیری که ایمان [illegible] واجب است
باشد بدین تقدیر [illegible] و مثل زائده نباشد [illegible] صله آمنوا و آمنتم [illegible] بمثل بدلیل قراءة فان آمنوا

بما آمنتم به کلمه مثل آمده تا مفخم بود یا مثل مذکور از قبیل مثلک لا یبخل بالجزیل باشد یعنی فان آمنوا بما آمنتم
به گویند از مثل بمعنی تعریض از شما بالیهود چه بیند یعنی [illegible] آمنا بالله الا الله بگوئید و ایمان آرند اگر
ایمانی مثل ایمان شما یعنی با ایمانی با اخلاص و عدم نفاق آنچنان رستگار شوند بمطلوب مقصود رسند زیرا که
در طلب براه شتافتند و راه راست یافتند و هر که راه راست یابد بمقصد رسد و اگر تولوا آمنوا باشد خطاب
مر مومنان را باشد یعنی اثبتوا علی هذا القول بود ای [illegible] چه [illegible] لیکن کلام آنرا سیاق التفات گویند یعنی
چنین بود ای مومنان آمنا باشید آمنا بالله و ما انزل علینا و ما انزل الی ابراهیم الا یه بگوئید برین قول ثابت دایم
باشید پس اگر کافران دل بر موافقت شما گمارند چنانچه شما ایمان آورده اید ایمان آرند فلاح یابند رستگار شوند
زیرا که راه راست یافتند و سوی مقصد شتافتند و اگر روی بگردانند و از موافقت شما اعراض کنند پس حکم
کرده شود بر کافران که نصیب ایشان نیست مگر مخالفت کردن و عداوت ورزیدن فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ ۚ
وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ الله فاعل است یعنی کاف مفعول اول است هم مفعول دوم است ای سیکفیکهم الله
شرهم و جمله معترضه است برای تسلیت پیغمبر علیه السلام در مخالفت کافران و وعده کفایت شر ایشان جمله و هو السمیع
العلیم در شان کافران متضمن وعید بود و در حق پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم مشتمل بر وعده نصرت باشد
و این جمله بهر دو وجه محتمل است زیرا که [illegible] در معنی هر یک باشد و لیکن هم آمده هر یکی ازین دو وجه
سوی یک مفهوم شده بر تقدیر وعید معنی آیت اینست که کفایت کند ای محمد ترا از شر ایشان فضل
و کرم خدای و آنچنان بود که خدا تعالی پیغمبر را بر ایشان غالب گردانید و فتح و نصرت بخشید یعنی قریظه را کشت
و بنی النضیر را جلا کرد و بعضی را اسیر و تفرقه آورد ایشان خانهای خود را بدست خویش و بدست مسلمانان خراب کردند
و بعضی که ماندند بخواری جزیه مبتلا شدند و خدای سمیع است یعنی شنواست گفتار ایشان بشنود و علیم است
یعنی داناست کردار ایشان بداند بر حسب آن جزا خواهد کرد و در عذاب و عقاب خواهد آورد و بر تقدیر وعده
معنی چنین بود او سمیع است گفتار را در تبلیغ وحی و اظهار حق پیغمبر است دید و بمخالفت ایشان [illegible]
فکرت و همت و قصد ترا میداند ترا ظفر خواهد داد و در نیل مقصد بر تو خواهد گشاد و بمعالی و ارج خواهد رسانید و سرور سروران جهان
خواهد گردانید صِبْغَةَ اللَّهِ ۚ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً ۖ گویند انتصاب ای [illegible] بر مصدریت است
بر فعل مقدر را سوی که مضمون آمنا بالله را بر طریق استعاره بر دعوة الحق و لکل [illegible] در عرف ای [illegible] الله تطهیر ایمانهم
که در میانه آمده و در اثنای کلام واقع شده و صبغه بر وزن فعله است از صبغ چنانچه جلسه از جلس و استعمال و بجای لفظ تطهیر از باب مشاکله
یعنی ذکر لفظی بلفظ دیگر از جهت آنکه در صحبت او افتاده چه در کلام نصاری در صحبت لفظ تطهیر واقع شده است زیرا نصاری
آب زرد [illegible] آنرا معمودیه نام میکنند [illegible] آنرا آب [illegible] فرزندان خود را در آن غسل میدهند و میگویند هذه الصبغة تطهیر

لا ولادنا یعنی رنگ کردن پاک کردن اولاد ماست چون صبغه در کلام نصاری بود بمعنی التطهیر فواقع شده در این آیه لفظ صبغة الله را در صحبت لفظ تطهیر داشتند و لفظ التطهیر الصوریت از لفظ صبغه ساختند تجلیه و من احسن من الله تذییل کلام سابق ست و استفهام برای انکار ست معنی اینست ایمان آوردیم و نیکو تر از دیگر کیست تحقیق جل وعلا که ما را از لوث کفر به تطهیر ایمان پاک گردانید و به طهارت و لطف افت و برای اسلام رسانید و کیست نیکو تر از خدای جل وعلا ازروی پاک گردانیدن بایمان ونحن له عٰبدون ○ این جمله عطف ست بر آمنا از باب عطف اسمیه بر فعلیه یا حال ست از مفعول ست در نتبع یا بدون اتبعوا او از جهت قصر یا از جهت عبادت فاصلست معنی اینست و تمام او را پرستنده ایم و عبادت او بجان و دل کننده ایم قل اتحاجوننا فی الله این جمله مستانفه دیگر ست در جواب ما قول لعمر فی رد المحاجة و دعوی المتابعة معنی اینست بگو یا محمد آیا حجت میکنید با در شان فضل خدای جل وعلا بدینکه پیغمبری در عرب نهاد و عزت پیغمبری بمحمد رفعت داد و میگوئید که ما به پیغمبری سزاوار تر بودیم چه در کتاب خوانی و کتاب دانی کوشش نموده ایم و ان استفهام برای انکار بر وجه توبیخ ست یعنی این محاجه نشاید و این ساختن نباید وهو ربنا وربكم ولنا اعمالنا ولكم اعمالكم ونحن له مخلصون ○ این جمله حال ست و همچنین معطوفات او معنی اینست و او پروردگار ماست و پروردگار شما ما همه بندگان ویم فضل و کرم او عموم از بندگان خویش به هرکه خواهد فضل کند و مرتبه او برافت و کرم برگشت ما را اثار کردار ماست و شما را اثار کردار شما و تعمل خود را بر ما ادا نید و در طاعت ما را کمتر از خود نخوانید و حال اینست که ما نیز شناسیم در کار خدا مخلصانیم و شما ایمان نیاورده اید و دین خدا را تصدیق نکرده اید محاجه شما درست نیست محاجه بمعنی مست ام تقولون ان ابرٰهیم واسمٰعیل واسحٰق ویعقوب والاسباط كانوا هودا او نصٰرٰی ط ام تقولون بر قرائه صیغه خطاب عطف ست بر اتحاجوننا ام متصله معادله استفهام ست استفهام برای انکار بر وجه توبیخ ست و تواند بود که منقطعه باشد یعنی بل اتقولون بود بر قرائه ام یقولون به صیغه غیبت البته ام منقطعه باشد و در کلام التفات از خطاب سوی غیبت باشد از ند جمله ان ابرٰهیم تا آخر مقول تقولون ست و چون مسلمانان را در مضمون این جمله انکار ست تاکید این جمله از مدعیان او سزاوار ست معنی اینست بگو یا محمد شما با ما محاجه یعنی میکنید یا سخن تا بود میگوئید که بدرستیکه ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط یعنی دوازده گروه از فرزندان ایشان میگوئید و بتقدیر ام منقطعه یعنی چنین آید شما در دعوی فضیلت دین خویش با ما محاجه میکنید تا خود این سخن میگوئید و بدعوی متابعت انبیا نقضی میجوئید قل ءانتم اعلم ام الله ط این جمله مستانفه ست زیرا که چون ام

تقولون که اذکر کرده و درین شق جهت رد چنانکه در شق اول آورده بود نیاورده مورد سوال از جهت رد گشت و تقدیر
ما اقول فی جهته رد هذا القول پیوست و انتم اعلم ام الله ام متصله ست همزه استفهام معادله ست و همزه برای تقریر
یعنی حمل مخاطب بر اقرار بود و جمله مقول باشد معنی اینست بگو ای محمد آیا شما داناترید بحال ایشان یا خدا اقول خدا صادق
بدانیم یا قول شما و خدا گفته ست ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما کسی که اعلم ست از شما خبر اورا
چگونه منکر میشوید و در راه مخالفت او بچه طریق میروید که ادعای شما بی حاصل ست و دعوی متابعت باطل ست مجاهد
یعنی ست دعوی ملت یهودیت برای ایشان بر انبیا محض افترا ست اگر شما میگوئید دروغ
چراغ کذب را نور و فروغی. وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ
این جمله استفهامیه معطوفه آمده بر جمله استفهامیه سابقه که مقول قال واقع شده من در من کتم متعلق ست با اظلم
و من در من الله ابتدائیه ست عنده و من الله هر دو شهادة را صفت اند شهادة مفعول ست مر کتم را استفهام
برای انکار ست ای لا احد اظلم ممن کتم شهادة ثابتة عنده کائنة من الله وهی قوله ما کان ابراهیم یهودیا و
لا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما معنی اینست و کیست ظالمتر از کسی که بپوشد گواهی را که نزدیک او بود
شهادت کائن از خدای ثابت بوحی و تنزیل او باشد و این کنایت ست ازین که یهود شهادت مذکوره را
که شهادت خدا است نزدیک ایشان ثابت ست می پوشند کسی از ایشان ظالمتر نبود و ما نیز اگر این شهادت
را که نزدیک ما ثابت ست ظاهر نکنیم کسی از ما ظالمتر نباشد و تعریض ست ازین که یهود نبوت پیغمبر و حلیه و
فضل و فضیلت او نزدیک ایشان ثابت بود پوشیدند و در کتمان حق الصریح کوشیدند کیست از ایشان
که ظالمتر باشد و در بدی و بدکرداری بالاتر بود وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
این جمله معترضه ست برای تهدید و ترهیب ایشان معنی اینست نیست خدای غافل از آنچه شما از تحریف توریت
و پوشیدن و کتمان صفت پیغمبر علیه السلام و کتمان شهادت بحنیفیه حقیقت ابراهیم علیه السلام
میکنید و در انکار فضل و فضیلت محمد صلی الله تعالی علیه وسلم
و افترا بر ابراهیم به نسبت کردن او سوی یهودیت و نصرانیت می باشید
تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ

ع ١٦ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝

این جمله را از جهت تاکید تکرار کرده هم ازین جهت بغیر حرف عطف آورده.
معنی این آیت بالا گذشته و ذکر وجوه اعراب پیشتر رفته تاکید تکرار

الجزء الثانی

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا

روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم در نماز سوی کعبه که قبلهٔ ابراهیم خلیل و جملهٔ پیغمبران صلوات الله علیهم بود توجه داشت بر حکم فرمان خدای از جهت زجر مشرکان هم در مکه متوجه سوی بیت المقدس پرداخت و بعضی گویند پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم تا در مکه بود توجه سوی کعبه میکرد چون در مدینه آمد از جهت ترغیب یهود بر حکم فرمان سیزده ماه و بروایتی هفده ماه و بروایتی شانزده ماه و بروایتی نه یا ده روز در نماز رو بسوی بیت المقدس آورد و باز توجه سوی کعبه مطلوب داشت و دل بر وحی تحویل قبله می گماشت در اثنا آنکه متوجه سوی بیت المقدس بود در تحویل قبله سوی کعبه رغبت می نمود این آیه نازل گشت و این نظم بورود پیوسته در آیات سابقه ذکر بنی اسرائیل بود و پیشتر نیز بدین صورت ذکر بنی اسرائیل روی خواهد نمود در کلام ذکر تحویل قبله کرده و آنرا در اثنای ذکر بنی اسرائیل معترضه آورده و السفهاء فاعل یقول ست من الناس بیان ست مر سفهاء را سوال در ذکر من الناس بعد ذکر سفهاء فائده نمود زیرا که معلوم ست که سفه و خفت عقل صفتی مختص و صریح آدمیان باشد جواب فائده ذکر من الناس بیان آن پندارند که ایشان ورای صفت آدمی بودن صفتی دیگر ندارند چنانچه در جای فی رجل من الرجال آمده و در روایت النسا نا من الاناسی تحقیق شده ما استفهامیه برای انکار بر وجه توبیخ ست یا برای تعجب ست والتی کانوا علیها صفت ست مر قبلتهم و جمله ما ولیهم مقول یقول ست و از سفهاء مذکور مشرکان مکه و منافقان و جهودان مراد میدارند و از قبلتهم التی کانوا علیها بیت المقدس مراد دارند یعنی زود باشد که بگویند نادانان از جنس مردمان چه برگردانیدن قبله از بیت المقدس سوی کعبه چنانچه تو مطلوب داری و دل بر استقبال و جانب بر توجه سوی آن میگماری چه چیز بگردانید ایشان را از توجه بسوی بیت المقدس که بر آن چندگاه بودند که در نماز توجه بر آن یهود و نیز جهودان از جهت گذاشتن قبله ایشان ناخوشنود شوند و منافقان بمشایعت رجوع از قبله که اختیار کرده بودند بسوی توجه بعبادت گاه آبا برجوع بسوی دین آبا امیدوار کردند و در سفها بودن فرق مسطوره کفر و نفاق ایشان بسنده بود و حاجتی گفتن حاجت نباشد و اخبار از گفتار مشرکان و جهودان و منافقان که در زمان آینده خواهد بود پیغمبر را از حضرت باری عز اسمه پیشتر از ایراد ایشان برای تلقین جواب سفها روی نمود تا اخبار از آینده و ظهور و صدقه آن معجزهٔ پیغمبر بود و چون نبوت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم باشد چون قبله از بیت المقدس سوی کعبه تحویل گشت گفتار سفها کردند آن پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر وجه اعجاز خبر کرده بود بظهور پیوست قُلْ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ ای المشرق والمغرب ملکه وله الآتیة ان یولی من جهة الی جهة ویحول من قبلة الی قبلة

و این جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول حین یقولون ذلک لله المشرق والمغرب مقول قل است.
معنی اینست بگو یا محمد مشرق و مغرب مر خدای راست یعنی همه مکانها محل عبادت خدای است هر مکانی
را که خواهد سجده گاه گرداند و هر سمتی که خواهد روی آرانند برین سخن تلقین جواب سفها مذکور شده و
تبکیت و الزام هم آمد یهدی من یشاء الی صراط مستقیم ○ من در
من یشاء موصول است مفعول یشاء محذوف است ای یهدی من یشاء هدایته و این موصول با صله اش کنایت
از مومنان ارباب کتاب است از موعوده و الی صراط المستقیم متعلق یهدی است ای یهدی المؤمنین الی صراط
مستقیم و جمله حال است از مفهوم لله المشرق والمغرب که آن عبارت است از له ان یولی الی ای جهة شاء
هادیا الی صراط مستقیم معنی اینست مشرق و مغرب ملک خداست و ولایت مطلق مر او راست بولایت
مطلقه تواند که قبله را از جهتی سوی جهتی گرداند درین حال که راه راست نماید کسانی را که هدایت ایشان خواهد
یعنی مومنان را رهنمونی کند سوی راه مستقیم و دین درست و قویم و اطاعت فرمانهای خدا او جه رسوخ
و معرفت حقیقت ناسخ و انتهاء مدت منسوخ و اعتقاد حقیقت توجه سوی بیت المقدس وقتی که او قبله
بود و اعتقاد حقیقت کعبه در وقتی که قبله بودن او روی نمود وکذلک جعلناکم امة وسطا
ذلک اشارت است بر مضمون یهدی من یشاء یا بر مضمون یولی الی ای جهة شاء که از لله المشرق والمغرب
مفهوم شده کاف برای قرآن و ورود فروع است چنانکه در آیتیک کما طلع الشمس آمده ای وکما هدیناکم جعلناکم
امة وسطا او کما ولیناکم عن القبلة جعلناکم امة وسطا یا برای تشبیه است در بودن هر یکی از باب فضل و لطف
و درین کلام التفات است در فاعل از غیبت سوی تکلم و در مفعول از غیبت سوی خطاب معنی اینست و
چنانچه شما را راه راست نمودیم یا چنانچه از قبله گردانیدیم یعنی از بیت المقدس سوی کعبه آوردیم همچنان گردانیدیم
شما را امتی گزیده و گروهی پسندیده خیر الامم افضل القسم و وسط بمعنی افضل آمده است چه افضل قوم میانه
می باشد و توابع در حوالی می ایستند و او را از جهت شرف محفوظ و مصون بنواحی میدارند و متبوع و
مطاع می پندارند و نیز وسط در مرکز عدالت است که هیچ جانبی را راست نگاه و هیچ میل ندارد چه اگر جانبی مایل
باشد عدل او را وسط نپندارند و تواند بود که از وسط میانه رو مراد باشد که در آن افراط و تفریط نبود
چه امت پیغمبران علیهم السلام همچو نصاری غلو میکردند که عیسی را از غایت تعظیم از مرتبه عبودیت بیرون آوردند
و در مرتبه ان الله هو المسیح بن مریم و المسیح ابن الله در آوردند و همچو جهودان خود را بر تقرب الهی بنا نمودند که
نبوت عیسی علیه السلام قبول نکردند و بمریم نابوده بر بستند و انبیا را بناحق کشتند امت پیغمبر ما در اعتقاد بزرگی
پیغمبر مستقیم ماندند از حد تجاوز نکردند که از عبودیت بیرون آرند و از اعتقاد بندگی فرود نیامدند تا در حق

بدست شده اند و خیر الامور اوسطها و الا فتقاصر فی الامور کالنار **لتکونوا شهداء علی الناس** لام متعلق جعلنا است یعنی اینست شمارا اخیار امت گردانیدیم و بمرتبه گزیدگی رسانیدیم تا شما بر مردمان گواهان باشید و درهنگام حاجت ادای شهادت کنید. اگر از ناس گفتار مراد شوند علی بر محل خود باشد و مشهود علیه بودن ایشان ظاهر بود اگر از ناس انبیا مراد شوند چه شهادت بر کمال ایشان هم ایشان دهند چنانچه باشد علی محمول بر تضمین معنی اطلاع بود لتکونوا شهداء علی الناس یعنی لتکونوا شهداء مطلعین علی احوال النبیین فلتشهدوا لهم بتبلیغ الرسالة شود و اگر ناس بر عموم دارند و از شهادت مذکور شهادت بر مردمان در دنیا پیش حکام مراد نپدارند و این نیز شانی عظیم است موجب اکرام و تعظیم است **ویکون الرسول علیکم شهیدا** و یکون عطف است بر لتکونوا الرسول اسم او است شهیدا خبر علیکم متعلق است بشهیدا ای ولیکون الرسول علیکم لشهیدا یعنی اینست تا باشد رسول بر شما شهید که شمارا تعدیل و تزکیه کند و بعدالت و جلالت و حق گوئی و راست گوئی شما گواهی دهد تا گواهی مقبول افتد در قیامت شمارا بحصول انجامد سوال گواهی مذکور برای ثبوت منفعت است استعمال او بالام باید استعمال او بعلی که برای مضرت است چگونه آید جواب علی درین محل بمعنی لام است چنانچه در ذبح علی النصب ذبح للنصب مراد داشته اند یا ذکر لام بلفظ علی بر وجه مشاکلت از جهت وقوع او در شهداء علی الناس یعنی علی الکافرین باشد چنانچه در کتابین تدان گفته اند و در بعض مستند پیغمبران گفته اند تواند بود که لام جمله شهید محذوف باشد و در تعلق علی تضمین معنی اعتماد بود و تقدیر و یکون الرسول معتمدا علیکم شهیدا لکم شود در حدیث آمده است که اندر روز قیامت کفار امتان پیغمبران سابق از تبلیغ رسالت پیغمبران خویش منکر شوند امت پیغمبر ما بر صدق پیغمبران در دعوی تبلیغ رسالت بر ایشان گواهی دهند ایشان گواهی مذکور طعن کنند که شهادت شما مشاهده نیست زیرا آنچه ما را ندیده اند و تبلیغ پیغمبر ما نشنیده اند بر احوال ما مطلع اند بعد آنچه توضیح گواهی دهند امت پیغمبر ما گوید ما را علم به تبلیغ پیغمبران شما به اخبار حاصل شده و علم خبر رسول بمنزله مشاهده آمده باز طعن بفسق و گناهکاری کنند و بدعوی فسق شهادت را در تو آنگاه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم ایشان را تعدیل و تزکیه کند و بر درستی و حقیقت گواهی دهد پس بتزکیه رسول گواهی ایشان نفاذ یابد بر کفار حکم مردود شود سوال ذکر شرف ست و گردانیدن ایشان گواهان در قیامت که در میان آورده باز که تحویل قبله که بالا گذشته چه ربط دارد جواب اگر این است از جهت گردانیدن ایشان ... و عطف بر قل لله المشرق والمغرب بود مقول قل شود متضمن جواب الشبهة کان در انکار تقبیت تحویل قبله از کعبه سوی بیت المقدس

دارند چه گاهی که متضمن این چنین منفعتی بود از وی چه جای تعجب و در وی چه مقام انکار رسیده اند و اگر اغضاب در غیر آن مراد شود چنانچه آیت کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر از آن حکایت میکند جمله معترضه برای مدح این امت باشد و اعتراض بود **وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا** ای استقبالها مدة وهی الکعبة و یمکن ان یراد به بیت المقدس لانه کان مدة علی استقبالها ایضا و در کشاف آورده که التی کنت علیها صفت القبلة نیست مفعول دوم است مر جعلنا را و القبلة مفعول اول است و تواند بود که التی با صله خویش صفت القبلة باشد مفعول دوم مقدر بود ای وما جعلنا القبلة التی علی استقبالها قبلتک الا لنعلم بر تقدیر اول معنی چنین بود نگردانیده ایم ما قبله و کعبه را هستی بدان و بر تقدیر ثانی معنی چنین آید و نگردانیده بودیم ما قبله تو بیت المقدس که بودی متوجه بدان و این جمله عطف است بر لله المشرق و المغرب که مقول قل است و این نیز متضمن جواب سفها ست **سوال** مخاطب بقل پیغمبر است چون این جمله عطف بر لله المشرق والمغرب که مقول قل است باشد این نیز مقول پیغمبر علیه السلام بود و این سخن مقول پیغمبر نیست که صیغه متکلم منافی این معنیست **جواب** این عبارت امر است در وقت امر و مبلغ بوقت تبلیغ بعبارت خویش این را خواهد رسانید و جعلنا را بر صورت جعل الله لیعلم بصیغه غایب خواهد گردانید چنانچه پادشاه حاجب را بتبلیغ فرمانی بدین عبارت که فلان را چنین کار بیفرمائیم فرماید حاجب فرمان خود را در وقت تبلیغ بدین عبارت که پادشاه میفرماید باز نماید چنانچه مثل آن در قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک گذشته و مانند این از استعمال قلبک بجای قلبی بالا رفته **إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ** استثنا مفرغ است و من در ممن ینقلب متعلق است بنعلم ای من یتبع الرسول یعنی این نیست مگر برای آنکه بعلم قدیم ما متعلق شود که رسول را از مردمان که متابعت خواهد کرد و که بر پاشنه پا باز خواهد گشت و به پیشوائی او پا برپائی پس خواهد آورد **سوال** علم خدای و تعلق بمعلومات بعلم او یعنی معلوم بودن آن حادث نیست که همه اشیا بصفتی که هستند در حالت عدم و وجود معلوم حق سبحانه تعالی است چه اگر گاهی بر صفتی که هست معلوم خدا شود منافی او ثابت شود یعنی جهل باشد جهل لازم آید ثبوت نقیض روی نماید بخلاف تعلق تکوین بتکوین قدیم که حادث بود پیش از وجود مکون ثابت نباشد **جواب** تعلق علم بمعلوم بصفتی که باشد بعدم در وقت عدم و بوجود در وقت وجود ازلیه ثابت است اما تعلق او بصفت وجود محقق بعد از تعلق او بتکوین حاصل میشود و همچو تعلق بتکوین حادث بود معنی لنعلم لیتعلق علمنا موجودا تکون ناشی **جواب** دیگر تکلم از لنعلم لنعلم مراد داریم و تعلق شی بوقت

مشروط بوجود او نیابند چه بر قول اهل سنت معدوم مرئی نشود لازم تعلق ممکن بر رؤیت حادث باشد و تواند بود
که از لنعلم از جهت آنکه علم سابق بهتر نسبت لتمیز مراد دارند و تعلق اشیا تمیز بهیچو تعلق بتکوین حادث شده پیدا آرند
و تواند بود از لنعلم لیعلم رسول الله و المؤمنون مراد شود علم رسول و مؤمنان که مقربان حضرت او اند بر وجه
مجاز علم خدای بود وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ
ان مخففه از مثقله است لام در لکبیرة برای فرق میان ان مخففه و نافیه در آورده اند الا علی الذین استثنا
مفرغ است بطریق قرأت الا یوم کذا و این جمله عطف است بر جمله و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها معنی اینست
بدرستی هست تحویل قبله از کعبه بسوی بیت المقدس بزرگ یعنی گران بر دلهای مردمان زیرا چه بیت
المقدس قبله جهودان است و کعبه قبله ابراهیم و جمله پیغمبران است مگر کسانیکه خدای ایشان را راه راست
نموده و حکمت تحویل پیش ایشان بیان فرموده چنانچه گفت و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من
یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه این جمله تفسیر شده است و در ارادت تحویل قبله از بیت المقدس سوی کعبه
چه آنچه بر دلهای گران باشد در کردن آن ملایم بود وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ
ای صلوتکم صلوة را ایمان میگوید از جهت آنکه اثر ایمان است و دلیل بر وست و لهذا کافر چون در جماعت
مسلمانان نماز گذارد حکم بایمان او کنند. و این جمله عطف است بر و لله المشرق و المغرب و این نیز رد مقال
سفهاست بروایت کرده اند بعد تحویل قبله از بیت المقدس سوی کعبه یعنی جهودان برآشفتند
و بر مسلمانان گفتند آن بدی بود این نیز بدی است چه سر دو بامر خداست این آیت رد مقالت کافران
است و بطلان مذهب ایشان است معنی اینست نمازی که توجه کرده سوی بیت المقدس گذارده اید
هر چند که خدای عز و جل آن قبله را نسخ کرده است معتبر است چه عمل مذکور و نماز مسطور عمل بر موافق شرع
و متابعت امر است یعنی برفتن حکم بنسخ عمل گذشته که در زمان عدم نسخ نموده شد و ثواب و ثمرات
آن زائل نشود إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ این جمله
تذییل است و توصیف خدای برافت و رحمت کنایت است ازینکه خدای تعالی نمازی که مردمان
سوی بیت المقدس گزارده اند ضایع نخواهد گردانید و ثواب ایشان بدیشان خواهد رسانید مردمان
این معنی را منکر بودند میگفتند بعد تحویل قبله عمل گذشته ضایع خواهد گشت و بطلان خواهد پیوست
مضمون این جمله را باعتبار معنی مکنی عنه تاکید کرد برای رد انکار ارادت تاکید آورد و معنی اینست بدرستیکه
خدا در شان مردمان بر آئینه خداوند رافت و بخشایش است از رافت و بخشایش او نیز دگر عمل کسی
ضایع گردانید یا اجر بر قدر تعب او بر وی ندهد قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ

پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم تمایل بتحویل قبله سوی کعبه بوده و در مسالت آن تصریح نمینمود این آیت بوجه استعطاف وارد گشت و اجابت مسالت بحصول پیوست تقلب مفعول اول است و فی السماء متعلق دوم معنی اینست بدرستی گشتن روی ترا از جانب آسمان می‌بینیم و میدانیم که سوال میکنی تا قبله از بیت المقدس سوی کعبه بگردانیم **فلنولینک قبلة ترضٰها** فا سببیه است چه و بآن خواهش پیغمبر سبب برای تولیه مذکوره و کلام در جواب قسم محذوف است و تقدیر کلام اینست فقسم لنولینک کاف مفعول اول است قبله مفعول دوم است جمله ترضیها صفت است مر قبله را پس البته بگردانیم ترا بقبله که دوست میداری و می پسندی آنرا و میخواهی و کعبه که قبله اسلاف تو پیغمبران قبله تو گردانیم و ترا بمطلوب دل تو برسانیم **فول وجهک شطر المسجد الحرام** این فا نیز سببیه است که قبله گردانیدن کعبه سبب است برای روی آوردن سوی او شطر المسجد الحرام ظرف مر قول را معنی اینست پس بگردان روی خود را جانب مسجد حرام که از آنکه خانه کعبه در درون او مسجدیست با احترام روایت کرده اند پیغمبر صلی الله علیه وسلم با یاران در مسجد بنی سلمه نماز پیشین سوی بیت المقدس کرده نماز پیشین میگذارند و دو رکعت گذارده بود که امر فول وجهک شطر المسجد الحرام بورود پیوست پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم پس صفوف آمد سوی کعبه متوجه گشت روی سوی کعبه آوردند صف آخرین صف نخستین گشت و صف نخستین صف آخرین زنان بجای مردان رفتند مردان بجای زنان استاده گشتند **وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره** جمله شرطیه عطف است بر فول وجهک شطر المسجد الحرام و اختلاف در افراد و جمع آمده است چنانچه در یا ایها الناس اعبدوا ربکم و بشر الذین آمنوا گذشته است و اگر در حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره قل مقدر بود و ازین تعلق فراغ شود. معنی اینست و هرجا که باشید بگردانید رویها خود را جانب مسجد حرام متوجه گردانید چون کعبه در مسجد حرام است از مسجد حرام کعبه مراد دارند چه قبله کعبه است نه مسجد حرام و کلام محمول بر مجاز میدارند **وان الذین اوتوا الکتٰب لیعلمون انه الحق من ربهم** این جمله برای تحقیق حقیقت تحویل قبله ابتداءً که بعلم مخالفان نیز مقرون است بر وجه اعتراض مذکور شده و چون علم پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بتوجه اهل کتاب سوی غیر کعبه و عمل کردن ایشان بر خلاف موجب علم بحقیقت آن از امارات قویه و علامات بر این که پیغمبر منکر علم ایشان بحقیقت آن باشد از جهت وضوح امارات انکار جمله تاکید کرده و موکدات آورده آن برای بیان پیغمبر علیه السلام در دین و دوام و ثبات است.

یقینین و جمله و ما بعضهم بتابع قبلة بعض معترضه دیگرست و آن با اسم و خبر قائم مقام دو مفعول یعلمون
من ربهم ظرف مستقر ست حال ست یا صفت ست مر الحق را زیادتی لام یا خبر ست و دیگرست یعنی نیست
در براستی آنانکه داده شده اند کتاب یعنی کسانیکه توریت میخوانند هر آینه در دلهای خویشتن بیقین میدانند
براستی که تحویل قبله از کعبه سوی بیت المقدس و از بیت المقدس سوی کعبه حقیقت کاینست از پروردگار
ایشان زیرا که در کتاب خویش دیده اند یعنی در توریت خوانده اند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم دو قبله خواهد
خواهد بود و خبر از هم بودند در حقیقت آن حق را میپوشند و مکابره بر بطلان میکوشند وما الله
بغافل عما یعملون ۝ تعملون بصیغه خطاب و غیبت خوانند و معنی که بر حسب آن مختلف
وانند اشبه اسم ماست و عما یعملون متعلق ست بغافل که خبر ماست جمله معترضه ست کنایت ست
از وعید ایشان چون قادر از جرم غافل نباشد مجرم را آگاه شود او را بر جرم سزا کند و در عقوبت و عذاب
افکند یعنی اینست و نیست خدای از آنچه اهل کتاب عمل میکنند از انکار علم خویش بحقیقت قبله و قرآن و
حقیقت پیغمبر یا و کتمان حق و تحریف توریت و امثال آن و بر قرائتی که تعملون بتا میخوانند خطاب مر اهل کتاب
را بر وجه التفات از غیبت بسوی خطاب دانند ولئن اتیت الذین اوتوا الکتب بکل ایة
ما تبعوا قبلتک ج لام موطیه قسم ست ای اقسم لئن اتیت ما تبعوا جواب قسم ست از جواب شرطی بی نیاز کرده
این جمله معترضه دیگرست میان معطوفه یعنی و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام و معطوف علیه
یعنی فول وجهک بواتی ذکر مکابره اهل کتاب و کمال گمراهی ایشان درین باب یعنی اینست و اگر بیاری تو
ای محمد پیش اهل کتاب بر صدق تو و حقیقت قبله هر آیتی یعنی هر معجزه و دلیلی و علامتی قبله ترا پیروی نکنند
و جانب آن متوجه نگردند زیرا که ایشان با وجود مشاهده معجزات حق و دانستن براهین صدق مخالفت
ورزیده اند و بکار حق گرویده هر آینه که خواهند شنید انکار و مکابره خواهند کرد و دل خود را بر قبول حق و اتباع صدق نخواهند آورد
وما انت بتابع قبلتهم ج وما بعضهم بتابع قبلة بعض ط ما در ما انت نافیه ست ضمیر منفصل
اسم اوست بتابع خبرست قبلتهم مفعول به ست مر تابع این جمله معترضه دیگرست برای بیان رسوخ پیغامبر صلی الله علیه وسلم در دین
دوام و ثبات بر یقین و جمله و ما بعضهم بتابع قبلة بعض معترضه دیگرست معطوف ست بر معترضه سابق برای بیان مخالفت اهل
کتاب و مخالفت ایشان با یکدیگر درین باب یعنی اینست و نیستی تو متابع قبله ایشان و نه متابعت قبله باطل ایشان و نه بعضی اهل کتاب
قبله بعضی را تابع باشند یعنی جهودان تابع قبله ترسایان نشوند و ترسایان تابع قبله جهودان نگردند ولئن اتبعت
اهواءهم من بعد ما جاءک من العلم انک اذا لمن الظلمین ۝
این لام نیز موطیه قسم ست ای اقسم لئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءک من العلم بیان ما موصوله است

اِنَّکَ اِذًا لَّمِنَ الظّٰلِمِیْنَ جواب قسم آمده و مفید فائده جزا شده این جمله قسمیه تذییل سابق آمده که مؤکد است مر نفی تبعیت پیغمبر قبلهٔ ایشان را که از کلام سابق مفهوم شده و تاکید جمله از حیثیت ایراد مقصود بر وجه وکادت است این نوع تاکید نیز غریب بر عادت است چنانچه در انی وضعتها انثی آمده و در اللهم انک انت تحقیق شده یعنی اینست و اگر پیروی کنی تو یا محمد هواهای ایشان را و بگذاری نماز در قبلهٔ ایشان از پس آنچه آمده است ترا و دانستی این که کعبه قبلهٔ حق است مقرر این است با مر قول و هم باید شطر المسجد الحرام قبلهٔ ابراهیم خلیل و قبلهٔ جمیع پیغمبران جلیل بنی اسرائیل است علیهم السلام بدرستی که تو در آن هنگام هواهای ایشان را هر آئینه باشی از ظالمان یعنی از آن کسان که از حد تجاوز کنند و چیزی را در غیر موضع او نهند سوال چون مطلوب از آن نماز گزاردن پیغمبر سوی قبلهٔ ایشان باشد مطلوب یکی بود و هوا هم یکی بود باید کرد اهوا بصیغهٔ جمع برای چه باید آورد جواب هوا یعنی خواهش نفس است طلب یا باعتبار کثرت طالبان متعدد باشد اگرچه مطلوب را متعدد بود و مطلوب یکی بود جواب دیگر آن بود که هوا نماز گزاردن در قبلهٔ ایشان متضمن چند مطلوب بود گشتن از قبلهٔ خویش و معرفت سمت قبلهٔ ایشان و توجه کردن در نماز جانب آن پس چون این مطلوب متضمن مطلوبات باشد تعبیر کردن بصیغهٔ جمع سزاوار بود جواب دیگر آنکه توجه بسوی قبلهٔ ایشان اگرچه یک هواست ولیکن باعتبار مرات و افراد آن اهواست جواب دیگر آنکه تقدیم نماز گزاردن در قبلهٔ ایشان نظر بمورد است چه این آیت در باب نماز گزاردن سوی قبلهٔ ایشان وارد است و ایراد لفظ عام مر خصوص مورد را منافی نیست ذکر صیغهٔ عام بر سبیل تعمیم بعد تخصیص یعنی تزیین معنی است و ایراد نسبت اتباع هوا بار کفار سوی پیغمبر علیه السلام با وجود عصمت او از آن فرضیه است از تحمل بر ذمه لین ازا است و غیر آن از مباحث در آن در آیت ولئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک من العلم انک اذا لمن الظالمین ولی ولا نصیر گذشته و شرح بیان پیوسته اَلَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ الْکِتٰبَ یَعْرِفُوْنَهٗ کَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَآءَهُمْ وَاِنَّ فَرِیْقًا مِّنْهُمْ لَیَکْتُمُوْنَ الْحَقَّ وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ ○ موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است جملهٔ یعرفونه خبر مبتدا است ما در کما یعرفون مصدریه است جار و مجرور صفت مصدر محذوف است ای یعرفونه معرفة کمعرفة ابناءهم و جملهٔ و ان فریقا منهم عطف است بر جملهٔ سابق یا حال است از فاعل یعرفون و هم یعلمون حال است از فاعل یکتمون مفعول یعلمون محذوف است ای یعلمون الحق او یعلمون انهم یکتمون الحق یا منزله است منزلهٔ لازم ای و هم متصفون بالعلم و تاکید از حیثیت ایراد مقصود و مدعا است بر وجه وکادت نه از حیثیت انکار و تردد و لوازم بود که مشاهده مینماید مر عالم و عاقل ایشان را ادراک قوی و دلیل جلی بر انکار کتمان حق دارند و باعتبار

ظهور علامت انکار جاحد را سوگند آرند و جمله الذین تا آخر معترضه دیگرست برای شکایت از اهل کتاب بحق پوشیدن
و در اظهار باطل کوشیدن و برای البیان این که حقیقت پیغمبر و حقیقت تحویل قبله که پیغمبران خبر کرده اند در دل
دشمنان نیز پیوسته و در دل ایشان مبرهن گشته و چون مضمون این جمله مقرر ست بر مضمون جمله و ان الذین
اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم را از جهت کمال الاتصال فصل کرد الذین آتیناهم الکتاب تا آخر
بغیر با عطف آورد و ترک تاکید باز جهت اکتفا بتاکید جمله اولی بود و اعتماد بر حصول مقصود و ورود
انکار در کلام اول باشد یعنی اینست آنکسانی که ایشان را کتاب داده ایم و بعضها در دل ایشان نهاده ایم
پیغمبر را همچو شناختن پسران خویش می شناسند و حقیقت پیغمبر علیه السلام یقین میدانند و بدرستی
گروهی از ایشان هر آئینه حق را بپوشند و حال اینست که ایشان تحقیقت محمد و حقیقت قبله عالم دارند.
با علم در انکار حقیقت پیغمبر میکوشند پس ایشان حقیقت تحویل را نیز میدانند و با علم از قبله روی میگردانند
الْحَقُّ مِنْ رَّبِّكَ الحق خبر مبتدا محذوف ست و لام در و لام جنس ست من ربک ظرف
مستقر ست حال ست یا صفت ست یا خبری دیگر ست و تواند بود که الحق مبتدا باشد و لام در و لام
عهد بود ای الحق المذکور من ربک یا لام جنس بود ای جنس الحق من ربک و ما لیس من ربک فلیس بحق
و جمله بهر دو وجه تذییل ست یعنی اینست حق یعنی تحویل قبله حق ست از پروردگار تو یا حق مذکور کاین ست
از کردگار تو فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ع فا سببیه من الممترین خبر ست ع
مر فلا تکونن یعنی اینست چون دانستی که دین تو صدق ست و قبله تو حق ست و وحی تو یقین و قرآن
حجتی مستقیم و متین ست پس مباش از شک آرندگان و تردد کنندگان سوال چون پیغمبر را مظنت
شک نباشد در حق او چه جای نهی از شک بود چه اسباب برای نهی از بدی مظنه وقوع حاجت نیست چه
خطاب لا تتبع مع امتثال المعنی آخر نهی ازین معنی ست شک نیست که پیغمبران مکلف اند مامور اند
بایمان منهی اند از کفر و عصیان پس نهی از شک بدین وجه مستبعد نبود سوال مذکور وارد نشود داولے
آنست نهی مذکور پیغمبر را علیه السلام بر وجه تعریض از اشخاصی که شک دارند آمده چنانچه در لئن اشرکت
لیحبطن عملک تحقیق شده و این تعریض بر سبیل مجاز بود و خطاب بغیر بود و بر شنوانیدن بود
در افهام متعرف باشد وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا مولیها بر صیغه اسم فاعل مفعول خود
و معنی هر یکی بر حسب آن دانند ضمیر هو عاید ست بسوی کل و ضمیر مولیها عاید ست بر وجهت و مفعول
ثانی ست مر مولی را مفعول اول محذوف ست ای هو مولی الوجه تلک الجهة و تواند بود که ضمیر هو عاید بر خدا
عز و جل بود و سبب متوجه گردانیدن خدای بسوی حق و باطل اراده بت و تخلیق ست و جمله بر هر تقدیر

صفت است مر وجهة و وجهة مبتدا است و لکل خبر مقدم است و جمله معترضه است برای بیان این که جهات
توجه مختلف است آنچه نیکوتر است باید پسندید و آنچه بهتر است باید گزید یعنی با نسبت هر یکی را جهتی است
که او روی خویش را بسوی آن جهت گرداننده است و آن جهت را شرع او را توجه خواهش داننده است یا هر یکی
را جهتی است که خدای عز و جل او را بسوی آن جهت بگرداند و آن جهت را جهت توجه او میخواند کسی را توجه بسوی
اسلام است و کسی را روی بر اصنام است کسی را دل بر مال و دستگاه کسی را خاطر بر حشمت و جاه کسی
را چشم بر نسوان کسی را دیده بر فرزندان کسی را دل بر دنیا و شد خدا و کسی را خاطر بر متابعت هوا مصرع
هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی و بعضی از وجهة قبله مراد دارند یعنی این کلام هر قومی را از اهل
ادیان قبله است می‌پذیرند و بر قراءت هو مولیها بصیغه اسم مفعول هو ضمیر باشد که جا بر کل بود
یعنی چنین آید هر یکی را جهتی است که او بسوی آن متوجه گرداننده بود و معنی است که بدان روی آرانیده
شود فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ در اینجا الی مضمر است ای فاستبقوا الی الخیرات فاجعلوا وجهتکم
و استقبالها این جمله معترضه است برای تنبیه بر طریق و اعلم فعلم المرء ینفعه ان سوف یاتی کل ما قدرا
یعنی استباق پیش دستی کنید و پیش روی بگزینید بسوی خیرات و طاعات و حسنات و بسر استعمال
خیرات بسبب توجه بسازید و از دل و جان باعمال نیک بپردازید أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ
اللّٰهُ جَمِيعًا این جمله تعلیل است مر جمله فاستبقوا الخیرات و خطاب مر مومنان راست یعنی ای
هر جا که شما باشید و هر مقامی که گزینید بمقام خیر باشید یا بمقام شر بود شما را خدای عز و جل بجایگی در
محل حساب و موضع ثواب و عقاب بیارد و بر حسب طاعات و خیرات در مقامی که سزاوار بود
بیارد و عاقل چون داند که در حسابگاه بدی و شر هیچ نه در پس باید که بمقام خیر گزیند و بسوی خیر توجه
از دل بیند تا او را در حسابگاه در مقام خیر آرند و بتوفیق از حساب مشاهده حال نظر لطف بگمارند إِنَّ
اللّٰهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ این جمله تذییل است مر جمله قدرت بر همه چیز تواناست
قدرت است بر او بر زنده در حسابگاه بود و تاکید باعتبار معنی ماضی است از جهت رد انکار منکران ... و
یعنی ای مومنان بدرستی که خدای عز و جل بر هر چیزی تواناست هر چه کردن آن خواهد تواند بندگان را
بهر جهت که خواهد متوجه گرداند و در خیرات و طاعات جزا دهد و در معاصی و سیئات عقوبت کند همه را
در حسابگاه جمع تواند کرد و در عقوبت و انعام توانا بود وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قوله
فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ای از هر طرفی یعنی فی سفر چنانچه در سفر قبل از نزول التوجیه و
هم بعد از نسخ استقبال گفته‌اند و حیث ظرفی شرط است فول جواب او است و جمله که معمول است

[illegible]

مر قول شطر المسجد الحرام ظرف است این جمله معطوف است بر قول وجهک شطر المسجد الحرام و آن مطلق بود لیکن از جهت ورود و در نماز گزاردن در مدینه موهم خصوص بود و جمله معطوفه را مقید بخروج از مدینه کرد برای دفع وهم مذکور بر سبیل تکمیل آورد و بعذر منافاتی که میان معطوف و معطوف علیه آمده بمیان دو کلام متصل واقع نشده چنانچه گذشت و وجه دیگر تحریر پیوست معنی اینست و هر جائیکه بیرون آئی نماز گزار و روی بجانب مسجد حرام آر وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ ای و ان تحویل القبلة من بیت المقدس الی الکعبة للحق من ربک و این جمله تذییل است تاکید جمله از جهت رد انکار کسانیست که منکران حقیقت استقبال کعبه بودند و بر انکار آن اصرار نمودند معنی اینست بدرستی که تحویل قبله از بیت المقدس سوی کعبه که مضمون قول وجهک شطر المسجد الحرام است هر آینه حق است از پروردگار تو که کردگار ذو الجلال و الاکرام است وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ○ تعملون بصیغه غیبت و خطاب خوانند و معنی آن بر حسب آن دانند این جمله معترضه است برای وعید و ترهیب و تهدید چه اخبار از آگاهی قادر مطلق بر جرائم مجرمان موجب است مر تهدید را دلالت به ایشان معنی اینست و خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید یا از آنچه ایشان میکنند علی اختلاف القرائتین عمل شما را میداند و آوردن شما در حساب گاه میتواند وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لا این جمله تاکید است مر جمله و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام را بتکریر و جمله و ما الله بغافل عما تعملون معترضه است میان تاکید و موکد برای تنبیه و پند بندگان تا خدای را بر اعمال خویش آگاه دانند و از کارهای ناپسندیده باز مانند سوال در جمله موکده واو نیاورند و آوردن واو را درین جمله چه وجه سائغ پندارند جواب آنست تاکید که بتکریر است اگر در موکده واو باشد تکرار او باید و در واو بود زیرا که درین صورت تاکید جمله با تاکید عطف میشود و تکرار معطوف با معطوف می آید چنانچه گویند جاءنی زید و عمرو معنی آیه بالا گذشت و در تشریح بیان پیوست لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ لام در لئلا متعلق بمحذوف است ای حولنا القبلة من الکعبة الی بیت المقدس ثم من بیت المقدس الی الکعبة لئلا یکون للناس ای للیهود علیکم حجة بان یقولوا انه لیس ذا قبلتین و قد وصف النبی الموعود فی التورية بکونه ذا قبلتین فلو لم یحول لم یکن ذا قبلتین فیحتجوا علینا بانه لیس بالنبی المذکور فی کتابهم لعدم کونه ذا قبلتین و لا المشرکین بان یقولوا انه ترک متابعة جده ابراهیم الذی یدعی اتباعه و جمله مذکوره مستانفه است چنان است که گوئی کسی سوال از حکمت تحویل کرد جمله جواب داد لئلا یکون للناس علیکم

خیر پیشتر مثل استقبال آورد یعنی اینست قبله را از کعبه سوی بیت المقدس گردانیدیم و نیز الیعنت بودن
تو صاحب القبلتین که بیان صفت در توریت مذکور بود می رسانیدیم تا نباشد مردمان را یعنی یهودان
را بر شما ای امتان محمد در طعن او حجتی و در انکار نبوت او حجتی بر اینکه بگویند که محمد پیغمبر صلی الله تعالی
علیه وسلم آخر زمان در کتابها آن پیغمبریست که قبله او دو قبله بود و محمد صاحب دو قبله نیست پس پیغمبر نباشد
محمد را صاحب دو قبله گردانیدیم تا ایشان را بسبب این حجت نماند و کسی این نوع احتجاج کردن نتواند
إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ این استثنا متصل است از ناس سوال پیدا لازم آید که
ظالمان را حجتی در طعن پیغمبر باشد و حجتی در انکار نبوت بود جواب تواند بود که کلام از قبیل تولید الهم
بما یشبه المدح یا از قبیل فلان لا خیر فیه الا انه یسیء الی من احسن الیه باشد تواند بود که مستثنی
باشد یعنی لئلا یکون لاهل الکتاب علیکم حجة بما وقع فی التوریة ان النبی آخر الزمان یکون ذا قبلتین
لکن المشرکین یحتجوا بحجة فاسدة لا یدرکها عقل ولا یثبتها نقل وهی انه رجع عن القبلة فلعله یرجع عن
الدین اولا انه یتحول فلا یستقیم علی الدین والا لما ... انما حجة فاسدة لان التحول بامر الله و تحویله
لم یحول من حیث نفسه حتی یتوهم منه ذلک معنی اینست مگر آنکسانی که ایشان ظالمند حجت نابوده پیدا کنند
و بکلام نادرست و باطل پردازند که در بنیاد آن از عقل و از نقل ثابت نگردد و آن قول مشرکان است که گویند از قبله
گشته است از دین نیز خواهد گشت تحول کاست از دین تحول ... و یهود گویند از توجه
بیت المقدس سوی کعبه پیوسته است مائل بسوی دین آبای خویش گشته است و ندانند که تحول قبله بحکم
فرمان خدای عزوجل بوده از قبیل پیغمبر علیه السلام روی متوجه شود سوی او شود گمان مذکور فاسد
و باطل باشد فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي پس مترسید و اخشونی عطف است بر لا تخشوهم
معنی اینست چون دانستید که ظالمان را تمسک بحجتی نیست و دلیلی که ایشان می آرند واهی
پس از ایشان خوف مکنید و از عقوبت من بترسید وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ
عطف است بر لئلا یکون للناس علیکم حجة و جمله فلا تخشوهم واخشونی معترضه است میان معطوف و معطوف علیه
معنی اینست از توجه سوی بیت المقدس بگردید سوی کعبه رو آرید تا مردمان را بر شما حجتی نبود و نیز تا
نباشد و تا بر شما نعمت خویش تمام گردانم و شما را بمطلب برسانم و این هر دو یعنی معطوف و معطوف علیه
متعلق اند بمفهوم کلام سابق ای حولنا القبلة من الکعبة الی بیت المقدس و من بیت المقدس الی الکعبة
وان متضمن دو بیان بود و تعلق این دو جا به هر دو بیان و دو جا بطریق لف و نشر روی نمود تحویل قبله
از کعبه سوی بیت المقدس برای این بود تا دو قبله شود ایشان را بدانچه در تورات است از توصیف

پیغمبر آخر الزمان نبی ذی القبلتین واقع شده احتجاج و تمسک برود و تحویل از بیت المقدس سوی کعبه برای
آن بود تا بطلان پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم که تحویل از قبله اهل کتاب سوی قبله جد او ابراهیم خلیل و
قبله پیغمبران علیهم السلام محبوب پیوندد و در حق پیغمبر اتمام نعمت شود یا عطف بر جار و مجرور محذوف المتعلق
واخشونی باشد بتقدیر واخشونی لاوفقکم و لاتم نعمتی علیکم بود و تواند بود متعلق فعل محذوف دارند
و آن فعل را معطوف بر اخشونی شمارند بتقدیر چنین باید واخشونی واطیعونی لاتم نعمتی علیکم معنی آیت
از من بترسید تا شما را بر طاعت توفیق دهم و تا نعمت خویش را بر شما تمام کنم یا گویند از من بترسید
و مرا مطیع باشید تا نعمت خویش تمام گردانم و شما را مطلوب برسانم و تمام نعمت سلامتی ایمان و دخول
جنان است و حصول رضوان و دیدار رحمان است وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ای و لکی
تهتدوا استعاره لعل برای کی از جهت مشارکت موجود غرض در ترتب بر غیر و تعقب عطف است
بر اتم نعمتی علیکم معنی آنست و تا شما راه راست یابید و حسن و حکمت کارهای خدا دریابید اتم الله
تعالی علینا النعمة و افاض علینا رحمته كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ
يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم
مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ کما ارسلنا متعلق و لاتم نعمتی است ای لاتم نعمتی علیکم اتماما کما ارسلنا
فیکم رسولا منکم ابتدا فیکم ظرف ارسلنا است رسولا مفعول به است منکم حال است یا صفت است
مر رسولا و همچنین تقدیم ظرف مستقر است جمله یتلو حال است از رسولا یا صفتی دیگر است علیکم متعلق
بیتلوا آیاتنا مفعول است مر یتلو و یزکیکم عطف است بر یتلو و یعلمکم الکتاب و الحکمة عطف است بر
یزکیکم یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون جمله لم تکونوا تعلمون صله ما است و موصول با صله مفعول است مر یعلمکم جمله یعلمکم عطف است
بر یعلمکم الکتاب معنی آنست تا تمام کنم نعمت خویش را برای تکریم شما در انتها چنانچه فرستادیم رسولی
را از شما یعنی از جنس شما که محمد است برای تعلیم شما در ابتدا رسولی که آیات ما یعنی آیات کتاب ما را
بر شما بخواند و از لوث معاصی و مساوی پاک گرداند یعنی برای پاکی شما سبب شود و سبب بیان او
خدای تعالی شما را علم و عمل دهد و از بدیها باز دارد و از لوث اجرام پاک کند و اسناد یزکیکم سوی
رسول اسناد مجازی سوی سبب باشد یعنی یزکیکم امثال است نبوده و کتاب خدا یعنی قرآن شما را بیاموزاند
و حکمت یعنی علم حلال و حرام و شرایع هم گرداند آنچه نمیشود و بر شما ناشنیده آن تعلیم کند و آنچه سپاس شنید
در دل شما انگنده و این کلام از باب اطناب است تعمیم بعد تخصیص تعلیم کتاب است فَاذْكُرُونِي
أَذْكُرْكُمْ [illegible] شده است مر قوله او حجه علیکم شمرده ای قولوا وجوهکم شطره بکذا و کذا فاذکرونی

معانقه نزد متأخرین ۱۲

اذکرکم جواب امرست بغیر فا مجزوم شده یا جواب شبیه جمله کما ارسلنا ست ای فاذکرونی بالانعام
اذکرکم بالاکرام معنی آنست چون شما را بانعام بکرم گردانیدیم و باتمام نعمت رسانیدیم پس یاد کنید
مرا بانعام یاد کنم شما را باکرام اذکرونی بالعبادة اذکرکم بالافادة یاد کنید مرا بعبادت یاد کنم شما را
بافادت اذکرونی بالتذلل اذکرکم بالتفضل یاد کنید مرا به تذلل یاد کنم شما را بتفضل اذکرونی
بالمعذرة اذکرکم بالمغفرة یاد کنید مرا بمعذرت یاد کنم شما را بمغفرت اذکرونی بالدعاء اذکرکم بالعطاء
یاد کنید مرا بدعا یاد کنم شما را بعطا اذکرونی فی ملاء من الناس اذکرکم فی ملاء من الملائکة یاد کنید مرا میان
جماعت آدمیان یاد کنم شما را میان جماعت فرشتگان اذکرونی فی السراء اذکرکم فی الضراء یاد کنید
مرا در یسر یاد کنم شما را در عسر اذکرونی فی الحیوة اذکرکم بعد الممات یاد کنید مرا در حیات یاد کنم شما را بعد از ممات
وعلی هذا وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ۝ واشکروا لی با معطوف خویش ع ١٨ ٥
عطف ست بر اذکرونی معنی آنست و مرا در نعمتها من شکر گزارید و کفران نعمت روا مدارید یٰٓاَیُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ
صوم را بمعنی حبس نفس از شهوت بطن و فرج خوانند باسم صبر که بمعنی حبس نفس ست خوانند و تواند بود
که از صبر حبس نفس در مطلق عبادت مراد شود و ذکر صلوٰة تخصیص بعد تعمیم بود و تواند بود که از صبر حبس نفس
بر ثبات قدم در محاربه عدو که جهاد ظاهر ست مراد دارند و ذکر صلوٰة بعد او باعتبار آنکه جهاد باطن
و با محاربه با شیطان ست و آنرا جهاد اکبر گفته اند بلا شبه ازین جا آنچه مرویست از حضرت پیغمبر رجعنا
من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر برین وجه و جمله استعینوا بالصبر والصلوٰة از جهت آنکه عبادت تابع
از شکر ست بیان جمله واشکروا لی باشد و تواند بود که از صبر صبر بر مصائب و بلایا مراد شود و از صلوٰة
اشتغال نماز در وقت مکاره و شدائد مراد گردد که چون مشاق و شدائد هجوم آرد از نماز باز دارد
و اشتغال بصلوٰة بدان و مست بر نماز دران وقت دلیل کمال ایمان و برهان استواء قدم ایقان [illegible]
جمله استعینوا استینافیه ست که چون در آیت ذکر شکر نعم و قضایا کرد و سائل را در صبر [illegible]
البلایا والمصائب آورد و جمله ثالثیه بر [illegible]
ای مومنان برای رسیدن بنیان یاری جوئید بعبادت [illegible] إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِينَ ۝
ای حال نیست عالم باحوال الصابرین ناظر بهم جمله تذییل ست [illegible]
صبر بود و تقدیم بلوح تاکید جمله سابق نمود و معنی آنست [illegible] احوال صابران [illegible]
مر ایشان احوال حبس کنندگان نفس بر عبادت و باز ماندگان [illegible] رضا حق از عبادت [illegible]

یاری کردن و نگاه داشتن نتوانند و صیت مذکور [illegible] مراد و غیر مبین ست چه تاویل آن نهایت سست
اما سلف مراد آنرا حق داشته و خود را مشغول بتاویل آن نکرده‌اند نزدیک ایشان بر حقیقت مراد او اعتقاد
باید کرد و دل را بر تاویل نباید آورد وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَاتٌ بَلْ اَحْيَاءٌ
اموات خبر مبتدا محذوف ست ای هم اموات و جمله [illegible] این جمله عطف ست بر جمله استعینوا
بالصبر والصلوة اگر صبر بر عبادت [illegible] و قرار و تنبیه از قولی و قرار مراد باشد نسبت معطوف
با معطوف علیه از جهت آنکه ذکر شهادت با جهاد مناسبت تمام دارد ظاهر بود و اگر صبر بر بلایا و شداید
مراد شود هم ذکر شهادت مناسب باشد چه شهادت نیز از روی ظاهر از بلایا و شداید بود و اگر صبر بر عبادت
و طاعات مراد دارند هم معطوف با معطوف علیه مناسب پندارند زیرا که جهاد از جهت اظهار دین خدا
و اعلاء کلمه علیا ست بعضی از نوع عبادت ست و شهادت از توابع او [illegible] این سعادت ست و اگر از
صبر صوم مراد شود که حبس نفس ست از شهوت لیکن [illegible] هم مناسب بود زیرا که جهاد و صوم هر دو
قهر دشمن خدا اند هر دو موضوع برای مخالفت هوا اند جهاد قهر کفار ست و صوم قهر نفس [illegible] کردار احیاء نیز
خبر مبتدا محذوف ست ای بل هم احیاء و این معطوف ست بر لاتقولوا هم اموات [illegible] بل قولوا هم
احیاء آمده باثبات امر بل قولوا احیاء [illegible] سابق [illegible] مسکوت عنه شده یعنی اینست مگوئید مر کسانی
را که جهاد میکنند در راه رضاء خدا کشته میشوند که ایشان مردگانند بلکه بگوئید که ایشان زندگانند
وَلٰكِنْ لَّا تَشْعُرُوْنَ ۝ چون سامعان خبر بل احیاء شنیدند شاید و هم حصول شعور حقیقت
آن حیات و کیفیت آن [illegible] و رابد طمع حصول آن بمشاهده دارند برفع این وهم کرد جمله و لکن
لاتشعرون برای استدراک آورد معنی اینست و لیکن شما حقیقت حیات ایشان ندانید و شعور کیفیت
آن نتوانید سوال [illegible] نیست که شهدا مرده اند سوال ایشان [illegible] و زبان ایشان
فارغ گشته حقیقت موت متحقق شده ایشان را احکام [illegible] پیش آمده و الحقایق لاتنفی والاستقلال عن المسمی از مرده
موت چگونه گفته و مرده را زنده چه وجه گوئید چو اسب نفی حقیقی که [illegible] و اثبات معنوی که [illegible]
انست [illegible] سبیل تحقیق روا نبود اما بر وجه تمثیل چرا روا نباشد چنانچه گویند چون فلان مرقد خار در چشم
او خلید و چون [illegible] خون در تن او [illegible] تحقیق خار در چشم [illegible] و خون از تن او نرفته زیرا که
حال او [illegible] حال کسی [illegible] که او را این چنین حال پیش آید و درین کلام نیز شهید بتحقیق مرده حیات را بعدم
سپرده لیکن از جهت [illegible] زنده [illegible] دل [illegible] قول [illegible] ایتیهم [illegible]
[illegible] کمال [illegible] که ایشان [illegible] موت [illegible] باشد و حیات متحقق باشد [illegible]

نفی و اثبات مذکور نفی بشریت متحققه و اثبات ملکیت متحققه کرده است بر وجه تمثیل چه ما هذا بشرا ان
هذا الا ملک کریم متحقق شده است و در حدیث است ان ارواح الشهداء فی جوف طیر خضر تسرح من ثمار
الجنة و تشرب من انهارها و تاوی الی قنادیل معلقة بالعرش یعنی ارواح شهدا در حوصله پرندگان سبز
در می آیند پرندگان مذکور ثمار جنت بخورند و آب از جویبار بهشت می آشامند و در قنادیل نوری که معلق
بعرش است باز میگردند و قرار میگیرند و در تیسیر از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما مرویست که
شهدا در کرانه جوی در قبه باشند از میوه های بهشت بر اندازه غدا و عشا از آن رزق خورند و
روز قیامت فرشتگان را فرمان شود بروید بهترین خلق را در عرصه قیامت حاضر آرید فرشتگان
گویند ایشان کیانند و بچه شناخته شوند فرمان شود شهیدانی که تن و مال خویش را در کار حق در باخته
اند و جان و روان خود را فدای اعلای دین ساخته اند ایشان را تنها برگرفته کرده بیارید در مساکن
بهشت که برای ایشان بنا شده در آرند و نیز در حدیث است شهدا را فردای قیامت بیارند از
از جراحتهای ایشان خون روان باشد که رنگ او رنگ خون و بوی او بوی مشک باشد سؤال
میان در آمدن روح شهدا در قالب پرندگان و میان تناسخ که پیش اهل اسلام منفی است پیش ارباب
سریرت و ارباب بصیرت فرق چیست جواب تناسخ آنست که روح از قالبی بقالب
دیگر که بی روح است در آرند و قالب بی روح را بدین روح زنده گردانند و این ارواح را بقدرت
کامله در قالب پرندگان زنده در می آرند و بخوردن و آشامیدن پرندگان مذکور بهره مند
میگردانند فضائل شهدا بسیار است و مدایح ایشان بیشمار است چه ایشان جان در کار خدا در باخته
و سر در راه اعلاء کلمه علیا در معرکه انداخته اند جوانمردی بمیدان تن و جان کرده و گردن در ربقه هلاک
در آورده مصرع الجود بالنفس اقصی غایة الجود و ایشان مثوبات شهادت اثر قوت ایمان
ایشان است الجنة تحت ظلال السیوف درجه ایشان را بیان است و السیف محاء الذنوب مرتبه
ایشان را تبیان است طوبی لهم ثم طوبی بمرتبه که یقین بود بر طریق خوب یافتند و بشری لهم ثم بشری که
بتبدیل حیوة فانی بسوی عیش باقی و ابدی شتافتند وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ
الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ
لام در جواب قسم است ای نقسم لنبلونکم بشیء متعلق است بنبلونکم من در من الخوف بیانیه است جار و مجرور
صفت است بشیء من الاموال متعلق است بنقص و جمله ولنبلونکم معترضه است برای اخبار از ابتلاء و اختبار
ازمایش تا بر حکم بندگی دل بر آن بنهند و بخواست حق رضا دهند اگر حضرت عزت بلائی که خواسته است

یکایک آوردی آفت بغیر گمان و خیال تر و می شودی بلا ناگهان از بلاء منتظر بسخت تر بودی بعد آن صبر میفرماید و براه تسلی جبر نقصان میفرماید **معنی** اینست و هر آینه شمارا مبتلا گردانیدیم و اظهار کنیم آنچه در شما نشا میدانیم بچیزی از ترس دشمنان و ظالمان و کفار و اشرار و ترس حیوانات مهلکه چون شیر و پلنگ و گژدم و مار و از گرسنگی بود یا امساک سیل و باران و بی توشه شدن در بیابان و گم شدن بعض اموال و رسیدن آفت در زروع و ثمار از ژاله و ملخ و حر مفرط و برد بسیار و وقوع سرقه و غارت و کساد اموال تجارت و از نقصان در نفسها کشته شدن اصحاب و اعوان و مردن اقارب و اخوان و رسیدن آفات از اوجاع و اسقام و برص و جذام و شکستن دست و پا و سست شدن اعضا و نقصان تن اصم و اعمی و از گم شدن بعضی از ثمرات که حاصل است از النفس و ذوات مراد از ثمرات فرزندان که مردن ایشان حکم بریدن جان دارد بلکه مردم ایشان را عزیز تر از جان میشمارند و حمل ثمرات بر ثمرات درختان مشکل است که آن در نقص اموال داخل است تنکیر شیء برای تقلیل است و مراد بشیء از شیء قلیل است هر مشقتی که کسی را برسد و هر بلائی که مردم بدان مبتلا شود اگرچه بزرگ باشد بنسبت آنچه بالاتر از آن است اندک نماید و بر نارسیدن آنچه بالاتر از آن است شکر لازم آید برین ابتلا آنچه در مبتلا معلوم خداست از جزع یا صبر یا رضا و شکر پیدا آید و استعدادی که در وی پنهان بود روی نماید **سوال** مخاطبان از وقوع بلا در آینده خالی الذهن بودند انکاری و ترددی نداشتند وجه تاکید جمله چیست ایراد تاکید بر چه مبنی است **جواب** مقصود از جمله مذکوره ابتلا بر بلوی و توطین دل بر رضاست تاکید برای ابراز مقصود بر وجه کمال است و این نوع تاکید نیز بلغا را عادت است چنانچه در انی وضعتها انثی تحقیق شده و در انی وهن العظم منی آمده

وَبَشِّرِ الصّٰبِرِيْنَ ۝ الَّذِيْنَ اِذَآ اَصَابَتْهُمْ مُّصِيْبَةٌ ۙ قَالُوْٓا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ اِلَيْهِ رٰجِعُوْنَ ۝ اُولٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوٰتٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ ۣ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُوْنَ ۝

و بشر معطوف است بر لا تقولوا اختلاف خطاب مخاطب جمعا و افرادا موضع التفات آمده چنانچه در خطاب قوم افعلوا کذا و در خطاب برئیس ایشان او امر بهم بکذا تحقیق شده و اگر پیش از یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة قل مقدر دارند و بشر الصابرین را عطف بران قل محذوف پندارند از تکلف مذکور فارغ بود و تفرقه خطاب مشکل نشود و الصابرین مفعول بشر است اذا اصابتهم مصیبة شرط است قالوا با متعلقاته جزای شرط است جمله شرطیه صله موصول است موصول با صله صفت است مر الصابرین را جمله اولئک علیهم صلوات من ربهم تا آخر جمله مستانفه است اینجا جمله باسطوره خویش بیان بود و تنکیر صلوة برای تکثیر و تعظیم است

و تنکیر رحمت برای نوعیت و تفخیم ست معنی اینست که بشارت ده ای محمد کسانی را که بر مصائب صبر کنند و خود را در جزع و فزع نیفگنند آنانکه چون ایشان را مصیبتی برسد و آفتی و مشقتی افتد انا لله و انا الیه راجعون گویند و در راه ترجیع و صبر پویند به درستی ما همه [illegible] برضای الهی [illegible] بار خواهیم گشت [illegible] قضا کرده و رشیت و ارادت آورده ست [illegible] که جان و فرزندان ما همه از آن اوا [illegible] و همه در راه تقدیر آدمی پویند ناداده وا هن نتوانند داد و [illegible] که باز ستاند در خبر ست [illegible] صلی الله تعالی علیه و سلم کشته گشت پیغمبر استرجاع یعنی گفتن انا لله و انا الیه راجعون [illegible] یا رسول الله این نیز مصیبت باشد پیغمبر علیه السلام فرمود هر چیز که از و قلقی در باطن و قلقی در دل پیدا آید مصیبت بود و ایشان ای محمد بر ایشان ست ثناها از پروردگار ایشان در آخرت و [illegible] رحمتی مخصوص [illegible] چنانچه در حدیث آمده ان الله مائة رحمة [illegible] را همه رحمت ست [illegible] در آخرت ست و یکی در دنیا و ایشان [illegible] و بندگی شتابنده اند و در راه حق شتافته اند و از گرمی ناله و زاری [illegible] إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ۲۰ در آیه و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم [illegible] ذکر کرد پیشتر ازین در آیت لیس البر ان تولوا وجوهکم الآیة [illegible] بر قول کسیکه خطاب مذکور عام ست مر اهل کتاب و اهل اسلام ست [illegible] و ارد گشت و از جهت مبالغه کردن ایشان در اهتمام در آن [illegible] روی نماید ظاهر ست و بر قول کسیکه خطاب مر اهل کتاب [illegible] این باب ست و بیان این آنست که [illegible] و نصاری جانب مشرق و مغرب [illegible] چون بالا ذکر تولیه وجوه بود [illegible] ذکر تولیه وجوه [illegible] إن الصفا و المروة [illegible] چندانکه دیگر و ثنا و ذکر تولیه وجوه [illegible] نزدیک مکه و در امم سابقه اساف نام مردی بود و نائله نام زنی [illegible] گشتند مردمان از جهت عبرت یکی را بالای صفا داشتند و دوم بالای مروه [illegible] بت پرستان ایشان را بر صورت سنگ تراشیده [illegible] خلق برای پرستش [illegible] پرستش بتان مذکور [illegible] مسلمانان را از بتان مذکور خالی کردند خلق بدو گشتند [illegible]

اسلام گشتند صفا و مروه محل پرستش اساف و نایله بود و مردمان را سعی میان آن دو از جهت تشبیه بکافران
موجب اثم و جناح مینمود برای بردن گمان جناح این آیت نازل گشت و این نظم [illegible] پیوست و چون مضمون
این جمله از جهت آنکه صفا و مروه از معابد اصنام بود و بودن آن از شعایر اسلام عرب را مشتبه بود
بمنزله سوال بود بر طریق انی لست کاحد منکم انی ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی محل تاکید باشد آنکه سعی پیغمبر
صلی الله تعالی علیه و سلم و امر بدان ملوح باهتمام بمقام دارند بتقدیم ملوح تاکید جمله [illegible] بیدارند یعنی
انکه بدرستی که صفا و مروه از شعایر دین خدا اند و از مواضع عبادت و [illegible] فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ
أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا فا [illegible] من شرطیه حج البیت شرط است او اعتمر عطف است
بر وی فلا جناح علیه جزا شرط است ان یطوف بهما متعلق جناح است یعنی آنکسیکه حج خانه کعبه
بگذارد یا عمره بجا آرد پس او را بزه نبود در طواف کردن میان ایشان یعنی سعی نمودن در آن انتهی باشد
وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ○ این شرطیه عطف است بر شرطیه
سابقه یعنی [illegible]
[illegible]
و این نوع تاکید [illegible] تا آنکه در سعی میان صفا و مروه در عصر صحابه و تابعین اختلاف بود
بعض صحابه چون انس و ابن عباس و ابن الزبیر و بعض تابعین چون مجاهد و عطا بسنت بودن و تطوع قایل بود
[illegible] سعی [illegible] قایل [illegible] فلا جناح علیه ان لا یطوف بهما و من تطوع خیرا فان الله شاکر
علیم [illegible] اثم [illegible] سوال [illegible] نزدیک امام مالک و امام شافعی
[illegible] مذکور رکن حج بود [illegible] ان الله کتب علیکم السعی فاسعوا
میکنند و بدین حدیث سعی از جمله [illegible] و نزد یک ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه واجب است
[illegible] حج نبود [illegible] لازم [illegible] تا که بعد قرن صحابه و تابعین لزوم سعی و انتفاء صفت تطوع
که یکی از دو قول ایشان بود باجماع پیوسته و اجماع رافع خلاف سابق شده قایل شدن بتطوع بودن
سعی [illegible] متروک گشته سوال اجماع ناسخ کتاب میشود و اجماع مذکور حکم آیت را که اباحت سعی
رافع چگونه شد و جواب اجماع رافع کتاب نتواند بود و لیکن اجماع چون بر خلاف حکم کتاب ثابت شود
دلیل بر تحقق و ثبوت ناسخی نزدیک مجتهدان باشد نه رفع کتاب اجماع بدین وجه تواند بود و بدین
طریق رفع نتواند شد إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ
مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ○

هر دو جار و مجرور یعنی للناس و فی الکتاب متعلق به بیّنّاه اند و با متعلقات خویش با مصدریه بمعنی مصدر شده یعنی من بعد تبیّیناه ایاه للناس فی الکتاب مضاف الیه بعد آمده و لبعد مجرور بمن است و جار و مجرور متعلق است بیکتمون و جمله انزلنا صله ما است و ما موصوله با صله یعنی ما انزلنا مفعول یکتمون است و جار و مجرور یعنی من البینات والهدی بیان است مر انزلناه را حال است از واو الذین با صله خویش اسم ان است و اولئک مبتدا یلعنهم الله خبر مبتدا است جمله خبر ان است و یلعنهم اللاعنون عطف است بر جمله یلعنهم الله و جمله ان الذین تا آخر معترضه دیگر است از جهت وعید حق پوشان و تعجیل لعن ایشان و چون مشاهده سابع حال یهود را که کتمان آیات بینات می کردند و غیره درا بر حق پوشی آورد و ملوح بر استحقاق ایشان لعن خدای عز و جل و لعن لاعنان را بود بتقدیم ملوح و تنزیل غیر سائل منزله سائل تاکید جمله سابع شود و معنی آنکه لعنت سید دستی آنانکه می پوشند آنچه فرستاده ایم از آیات ظاهره و کلمات متظاهره از پس آنکه آنرا در کتاب یعنی در توریت یا قرآن بیان کردیم و مردمان را بدان سر راه آوردیم ایشان یعنی طائفه حق پوشان که آیات بینات را می پوشند و در ابطال حق می کوشند لعنت میکند ایشان را کردگار جهان و لعنت میکنند بر ایشان لعنت کنندگان و در کشاف آورده که جمع سلامت مخصوص باهل علم بود مراد از لاعنان اهل علم یعنی ملک و انس و جن باشد که از ایشان دعاء لعنت در وجود آید و صدور آن فعل روی نماید یعنی ایشان اهلیت آن دارند که دعاء لعنت بیارند و امام زاهد گفته است لعنت کننده اند بر ایشان همه خلایق جز آدمیان و پریان بدین تقدیر ایراد صیغه جمع سلامت از جهت آنکه بود که لعنت کردن فعل عقلا است و غیر عقلا از جهت مسند در فعل عقلا در حکم عقلا شود و بعضی گویند هر چه بر روی زمین است تا آنکه ماران و کژدمان نیز بر ایشان لعنت میکنند و البلاد ایشان از رحمت خدای میخواهند بدین تقدیر ایراد جمع سلامت بر وجه تغلیب بود و تغلیب عقلا بر غیر عقلا شود و بعضی گویند چون کافران از جواب سوال منکر و نکیر عاجز میشوند فرشتگان ایشان را بعمودی میزنند آه از زدن ایشان و آواز ناله کافران جز آدمیان و پریان همه میشنوند هر که آن آواز میشنود بر کافر لعنت میکند و از ابن مسعود رضی الله تعالی عنه مرویست چون دو مسلمان یکدیگر را لعنت کنند و هیچ یکی مستحق لعنت نبود لعن بر کور سید یهود واقع شود و نیز از غیر مستحق بمستحق رسد بیت این بدان مانند که سر دو دستی تیری گشاده ناگهان بر سینه آید دشمن رسیده و در تفسیر عتابی حدیثی روایت کرده اند و خبری از اخبار مصطفوی آورده اند من لم یکن له مال فلیتصدق بلعن الیهود فان ذلک له صدقه و درین جمله اولئک که اسم اشارت است برای زیارت تمیز است استعمال کرده و در خبر جمله اسمیه از جهت دلالت بر استمرار صدور آورده چنانچه در [illegible]

ستمگر هم بتحقیق و در اتقان مبسوط البرق آمده و این آیه هر چند در شان یهود وارد شده و طعن لعن حق بر ایشان
آمده لیکن بعموم لفظ مشرکان را که دلائل توحید بعقل ایشان لائح شود و از مردمان بستور دارند و [illegible]
را که بر این بیان بر دل ایشان ظهور یابد بر زبان نیارند و کسی را که در قضیه گواه باشند و در حادثه آگاه است
گواهی بپوشند و در اضاعت حق کوشند و علمای سوء را که حق بپوشند و در اثبات باطل کوشند و امرای ظالم را
که پیش ایشان حقی ظاهر شود و دل ایشان بر امضای آن نرود و [illegible] و آنرا مصلحت ملکی نام
کنند و قضات حیله گر را که [illegible] رشوت بدانند و بخوف یا طمع صورت ظلم را [illegible] دانند و وزرای خائن
که بر حقی مبتلا شوند [illegible] در دل آن نروند حقی از حقوق بیت المال ضایع کنند یا مالی بناحق در بیت
المال جمع آرند و مشیران بی دین که مصلحت ملک و ملت را بپوشند و بغرض و طمع خرابی عالم کوشند و امثال
این را متناول است و بر انواع حق پوشیدن و اصناف خرابی ملک کوشیدن شامل است **إِلَّا الَّذِينَ**
تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا الا الذین تابوا [illegible] استثنا است از الذین یکتمون ما انزلنا یعنی
این است پوشندگان آیات ملعون گردند مگر کسانی که توبه کردند و از کتمان آیات و پوشیدن حقوق دل را بپشیمانی
و ندامت آوردند و احوال خود را اصلاح گردانیدند و اعمال خود را بعد افساد باصلاح رسانیدند و اظهار کردند
آنچه از صفت پیغمبر پوشیده بودند **فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ** این جمله تعلیل است مر مضمون استثنای سابق
یعنی این است آنکسانیکه بشرف توبه مشرف شدند ملعون نباشند زیرا که از آنهااند که توبه ایشان پذیرم [illegible] کرده اند
بکنم **وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ** این جمله حالیه یا تذییل است یعنی این است و من قبول کننده توبه گنهکارانم
و بخشاینده بر ایشانم **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ**
وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ۝ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ۝ کفروا با جمله که [illegible] است مر
الذین است و هم کفار حال است از ضمیر ماتوا و موصول با صله اسم ان است و اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است علیهم لعنة الله
[illegible] یا علیهم خبر مبتدا است اجمعین تاکید [illegible] خالدین حال [illegible] لا یخفف حالی دیگر است و لا هم ینظرون عطف است
لا یخفف و جمله اولئک آخر خبر ان است و جمله ان الذین کفروا [illegible] دیگر است برای تهدید کافران که بر کفر بمیرند و تا وقت مردن اسلام
نپذیرند و نیز تاکید جمله سابق برای تهدید و [illegible] است و این [illegible] تاکید [illegible] یعنی [illegible] آنانکه کافر شدند
و دین اسلام نگرویدند و خود با گمراهی [illegible] و هم بر حالت کفر و کافری بمردند ایشان [illegible] لعنت [illegible] کردگار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ** ۝

جمله و الٰهکم اله واحد معترضه دیگر است برای بیان توحید و جمله لا اله الا هو الرحمن الرحیم صفتی دیگر است مر اله
و خطاب الٰهکم مر همه مردمان را نسبت و تواند بود که کافران مذکور را باشند و در کلام التفات از غیبت سوی خطاب
بود و الا هو بدل نسبت از محل اله الرحمن الرحیم بدل است از هو یا خبر مبتدا محذوف و فی است سوال مقدر
این جمله را مشرکان منکر اند که عالم را الٰهی نمیدانند محل تاکید حکم بود و ترک تاکید بجهه وجه سابع بود جواب
هر وجه تنزیل منکر منزله غیر منکر است زیرا که لائل واضحه از انکار باز میدارد و محقق انکار مضمون این جمله را
در معرض عدم انکار می آرد یا گوئید جمله لا اله هو الرحمن الرحیم از روی معنی تکرار بود تاکید جمله سابقه باشد مگر آنکه
این جمله صفت اله واحد از ند بود که محکم ببیند از بهر تاکید حکم جمله سابقه نبود از تنزیل مذکور چاره نباشد
یعنی انیست و معبود شما معبودی است که یکیست او را در معبودیت شریکی نیست نیست معبودی
بحق بگر خدای مهربان بخشاینده بر زمره مومنان إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ
السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ
وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
لَآيٰتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ لآیات اسم ان است فی خلق السموات والارض
تا آخر مبتدا است مر ان مقدم بر اسم آمده چون خبر مقدم بر اسم شود لام تاکید بر اسم در آید چنانچه در ۱۶۴
ان فی الدار لزید و ان من شیعته لابراهیم تحقیق شده و بث فیها عطف است بر انزل یا عطف است بر احیا
و تصریف الریاح عطف است بر ما انزل و جمله ان فی خلق السموات تا آخر مقرره است برای بیان قدرت
و علامات وحدانیت و تاکید او از جهت آنست که اشراک مشرکان و لجاج بر آنست که ایشان این آیات
را منکر اند و دلیل بر وحدانیت خدای نمی نمیدانند ایشان را منکر داشته جمله را موکد ساخت یعنی
نیست ناپرستی در آفریدن آسمانها که اجرام افلاک مساکن املاک مظاهر عجایب مطالع کواکب سقوف معلق
سقوف مطبق معارج عبادات و مساجد طاعات اند و در آفریدن زمین که منبت نباتات و مخرج حبوب
و ثمرات و محل تراکم اشجار و مجرای اودیه و انهار و مستقر اصناف معادن و مخزن انواع مخازن مخرج ینابیع
و عیون مسکن ساکنه ربع مسکون بوتد یا وتاد جبال راسخه موطد با طواد عالیه شامخه با رجبال برکنیده و نواحی
حفاظ ایشان نهید پر دستاه و کدارانان دیده و بر کسی منبسط آن مهد نقطه دایره محیط عالم ماده و خلیفه
آدم مسجود سجده کنندگان محل عبادت بندگان است و در اختلاف شب و روز در کمیت و درازی و کوتاهی
و کیفیت گرمی و سردی و سپیدی و سیاهی و بودن روز زمان انتشار و بودن شب هنگام قرار و آرام

روز از طلب رزق و اکتساب و انتساب شب بآرام و خواب و همچنین اختلاف روزهای صیفی و شتوی و اختلاف
شبها چون شب شادی و شب غم و روز محاربه و رزم و شب طرب و بزم و روز مرض و شفا و شب راحت و شب
عنا و در کشتیها که روان میشوند در دریا بدو آنچه سود میکند مردمان را در عبرت کردن غرقاب و بردن
و آوردن اسباب و اموال تجارت و انتقال بنا و عمارت و قطع مسافت بی مشقت سیر اقدام و سوق دواب
و رسیدن بمنازل بعیده در حالت استراحت و خواب کشتی سراییست بر سر آب دوان بی پای بسته و رسیده کوه
گران زمین پیمای گرفته را در آورده در نشسته راکب بمقصد رساند و آنچه فرود آورد کردگار و پیدا آوردگار از آسمان
آب باران که سبب حیات است و تضیف برکات سنت منظم بطبیعت پاک و پاک کننده و در شرابیت غذائی
در طبع دافع و در نفع جوهر شفاف گزیده اوصاف است پس زنده گردانید آن زمین را بعد مردن آن یعنی تازه
گردانید و بصفت اثبات نبات رسانید زمینی که همچو مرده سود مند نبود و باحیا چون احیا اصناف منافع
روی نمود تا قابل زراعت گشت و محصول رفاه و حصول ربیع و نما پیوست و آنچه فرود آورد از
آب و آنچه منتشر گردانید از جنس دواب یا آنچه فرستاده از آسمان از جنس آب که سبب برای حیات
زمین و انتشار دواب چه بواسطه این گیاه بر آمد و اقوات و اغذیه و دواب پیدا آمد و در زمین برای
طلب اقوات خویش منتشر گشتند و هر نوعی ملایم خویش قوت و غذا جستند و در گردانیدن بادها از جهتی
سوی جهتی چون صبا و دبور و شمال و جنوب و از صفتی سوی صفتی چون سرد و گرم و تند و نرم و از اثر
سوی اثری چون ضرر و منفعت و مرض و صحت گاهی سحابها را جمع کند تا مطر آرد گاهی ابرها
مجتمع را متفرق گرداند تا باران نبارد گاهی بساتین را بثمار بارور گرداند گاهی میوه های درختان را مگر
فرو ریزاند گاهی بر قضیه اللهم اجعلها ریاحا مطلوب بود گاهی بر حکم اللهم لا تجعلها ریحا مکروه و مبغوض شود و گاه
بر موجب نصرت بالصبا باد صبا لشکر حبیب را مدد احبا کرد و گاهی بمقتضای اهلکت عاد بالدبور مهلک قوم عاد باشد و در ابر
که مسخر ست یعنی رام کرده شده و در کار داشته شده و بسته شده میان آسمان و زمین ابری که سایه کن گرمی
زدگان و آب ده تشنه شدگان پر کننده حیاض تازه کننده ریاض جوی انهار محلی بحار رعاف لآلی
اصداف با نثر در رود از اکناف و اطراف باذل بر فقیر و غنی بی مطل بر همه پاره پاره پیدا آید چون کوه
گران نماید سری آسمان پوشد چون پیل فرمان خر و شد هر آینه در امور مذکوره دلایل خالقیت و
ربوبیت خداست و براهین الوهیت و وحدانیت حق جل و علا ست مر قومی را که عاقل باشند و کرده
را که امور مذکوره دریابند چه هر که ذره را بصفت مخلوقیت یابد و قطره را بسمت مخلوقیت دریابد
و عقل با فکر کار ... در کار آرد بداند که این مخلوق بی خالق پیدا نیاید و این موجود بی موجد

نماید عقل او حکم کند بوجود خالق و وحدانیت او و قدیم صانع و فردیت او لاسیما اجرام علوی و آثار سفلی از آسمانی بدین رفعت و از زمینی بدین وسعت و کواکب نجوم خضراوی و کواکب نجوم غبراوی و سایر امور جلیله و دقایق اشیا که خرد بدیده معاینه کند چگونه بسوی فالق نشتابد و چه نوع الوهیت و وحدانیت خالق در نیابد شعر و فی کل شی له آیة تدل علی انه واحد و فی کل شی له شاهد تدل علی انه واحد و در همه چیز شاهدی هست بل لمن قررها لا یة ... بهایم لم یتفکر فیها یعنی وای بر کسی که آیت بخواند و در معنی آن نگذارند و تفکر نکنند قدر آن حق نکند و دل بر شناخت خالق ننهند که این چنین عیان و را بیان گشته و با چنین بیان هدایت با هدایت پیوسته تو از رقتنا الله ادراکه و عصمتنا عن الغوایة وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا من موصوله یا نکره موصوفه مرفوع المحل بر ابتداست جار و مجرور یعنی و من الناس خبر مبتدا ست و افادت این خبر و من الناس من یقول آمنا بالله گذشته و تنوع سپرده اندادا مفعول است مر یتخذ من دون الله حال است از اندادا و از جهت تنکیر ذو الحال مقدم شده این جمله معطوف است بر جمله و الهکم اله واحد و جملات ان فی خلق السموات و الارض تا آخر معترضه بود اعتراض میان معطوف و معطوف علیه بسیار شایع بود یعنی اینست معبود بحق یکی ست معبودی بجز او نیست امور مذکور آیات وحدانیت او بود و علامات فردانیت او باشد و بعضی مردمان با این چنین دلایل قاطع و براهین ساطع بر الوهیت خدا و بر وحدانیت حق جل و علا کسانی اند که از غیر خدا شریکان و خدایان میگیرند يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ این جمله صفت ست مر اندادا را و تواند بود که حال ضمیر یتخذ باشد از یتخذ من دون الله یعنی اینست دوست میدارند ایشان بتان را چو دوست داشتن ایشان کردگار دیان را چه نزدیک ایشان میان محبت اصنام و محبت خدای ذو الجلال و الاکرام برابری بود و در کمیت و کیفیت مساوات باشد و در پرستش ایشان سر بزمین دارند و نهایت تذلل بجا آرند از سر همه بی بصیرتی که آنرا برابر پرستش خدا دانند و برین عبادت خدای را از عبادت بتان جدا نگردانند وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ ای من اهل الانداد لاوثانهم این جمله معترضه است برای بیان حال مومنان در محبت خدا یعنی ایمان و ایقان یعنی اینست که مومنان سخت ترند از روی دوست داشتن ایشان مر خدای تعالی را از دوست داشتن بت پرستان که دوستی مومنان خدای را مقرون باستحقاق ست و دوستی کافران بتان را بی استحقاق ست و شک نیست میان دوستی باستحقاق و دوستی بی استحقاق افتراق و تفاوت است هر دوستی مومنان با خدا دایم و باقی ست و دوستی کافران زایل و متناهی ست چه کافران بعد دیدن عذاب از بتان بیزار خواهند گشت و دوستی ایشان بزوال خواهد پیوست چنانچه در اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا و رأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب آمده و در قال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرأ منهم کما تبرؤا منا ثابت شده و نیز دوستی مسلمانان با خدا در راحت و شدت و مرض و صحت و شادی و غم و لذت و الم یکسان بود و کافران در حال مرض و غم و شدت و الم بدانند که ایشان از اصنام نفع نشود و محبت ایشان بین مضرت و شقاوت و مشقت میگردد و توجه سوی خدا میکنند و بخدای بزاری شوند و بدانند که این کار خدای مهربان ست و نفع او مضرت و مشقت نه در خور ایشان ست چنانکه در قصه

از حال ایشان آورده و صفت ایشان بیان کرده فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجّٰهم الی البر اذا هم
یشرکون و نتوانند بود که یعنی چنین اند در مرتبهٔ مؤمنان و جملهٔ مسلمانان سخت تر اند از روی دوست داشتن مر خدای
را از فرقهٔ کافران یعنی دوست داشتن مؤمنان مر خدای را شدید و اعلی ست از دوست داشتن کافران که امر حق سبحانه
تعالی راست دوستی مسلمانان خدای را بخصوص بود و دوست داشتن کافران با شرکت باشد چه دوستی بخصوص بالاتر از دو
برتر از دوست داشتن با شرکت پندارد وَلَوْ یَرَی الَّذِیْنَ ظَلَمُوْٓا اِذْ یَرَوْنَ الْعَذَابَ اَنَّ
الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِیْعًا وَّ اَنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعَذَابِ اِذْ تَبَرَّاَ الَّذِیْنَ اتُّبِعُوْا
مِنَ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْا وَرَاَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْاَسْبَابُ ○
وَقَالَ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْا لَوْ اَنَّ لَنَا کَرَّةً فَنَتَبَرَّاَ مِنْهُمْ کَمَا تَبَرَّءُوْا مِنَّا

الذین ظلموا فاعل یری ست و او از افعال قلب ست و مراد از الذین ظلموا مشرکان مذکورند و این از باب وضع مظهر موضع
مضمر ست که جملهٔ معترضه ست برای بیان فضاعت حال مشرکان شناعت حال ایشان چه یری و یرون بمعنی ماضی ست
بقرینهٔ لو و اذ که برای ماضی اند و بدلالت آخر کلام که دران افعال ماضیه استعمال شده ای و لو رای الذین ظلموا اذ راوا العذاب و
ایراد ماضی بصیغهٔ مضارع از جهت استحضار صورت بدیعه ست چنانچه در والله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا فسقناه الی بلد گفته اند
و ان القوة لله جمیعا ان با اسم و خبر خویش مفعول یری ست بر قول سیبویه قایم ست بمقام دو مفعول او و ان الله شدید العذاب
عطف ست بر ان القوة لله و اذ نیز بدل ست از اذ یرون العذاب چه وقت رویت عذاب وقت بیزاری و تقطع اسباب ست
و راوا العذاب بتقدیر قد حال ست از فاعل تبرء و تقطعت بهم الاسباب عطف ست بر تبرء و قال الذین اتبعوا عطف ست
بر تقطعت بهم الاسباب و ان با اسم و خبر خویش فاعل ثبت محذوف ست ای لو ثبت ان لنا کرة و لو برای تمنی ست فنتبرء
جواب تمنی با فا ست لهذا بدین جهت منصوب شده و جملهٔ لو ان لنا کرة تا آخر مفعول قال ست و جواب لو یری الذین ظلموا محذوف ست
ای لندموا علی ما فعلوا و لما امنوا و رجعوا عن غیهم که او لو عرفوا قباحة فعلهم بشدة عقوبتهم یعنی اینست اگر ظالمان بینندی در آن
هنگام که عذاب را ببینند بدیدنی قوت همه خدای راست و بدرستی که خدای شدید العذاب ست شده عذاب صفت خدای ست
یعنی سخت شدید ست عذاب وی آن هنگام که متبوعان از تابعان بیزار شدند و حال این بود که متبوعان مذکور عذاب را دیده باشند
و بریده شده میان ایشان یعنی میان متبوعان و تابعان وسایل تعلقات قرابت و دوستی و اتباع و اتحاد ایشان
متابعان کاشکی که ثابت شدی ما را بازگشتنی سوی دنیا پس بیزار شدیمی ما از ایشان چنانچه بیزار شده اند ایشان
از ما یعنی این چیزها که بر ایشان در آخرت خواهد شد اگر در زمان ماضی حاصل شدی هر آینه از گرفتن شرکا رخ [illegible]
پیچیدندی و ایشان را پشیمانی پیش آمدی و هر آینه ایمان می آوردند و از شرک باز میماندند هر آینه شقی فعل و مضرت کار
خویش را می شناختندی و ایشان در حیات دنیا پشیمان نشدند و بر اشراک ماندند و بعضی و لو یری بصیغهٔ خطاب خوانند

الذین ظلموا مفعول دارند و خطاب مر پیغمبر را باشد یا مخاطب هر بیننده بود و ترى و همه افعالى که بعد او ست بمعنى ماضى است
چنانچه گذشته و معنى آن بالا رفته و جواب لو بهرین تقدیر بعد از و یکه محذوف دارند تقدیر الآیة امرا فظیعا پندارند معنى چنین
بود اى محمد اگر ببینى کافران را در هنگام دیدن عذاب و حال ایشان بمعاینه بنگرى هر آینه امرى عظیم و شانى فخیم
در نظر مى آوردى و تواند بود که ترى و همه افعال بمعنى مستقبل باشد و متیقن الوقوع را در حکم ماضى دارند مستقبل که ماضى
حکمى بود لعبد او که و اذ براى ماضى اند واقع شود و جواب نیز بصیغه مستقبل تقدیر کنند و ترى بمعنى تبصر دارند یک مفعول
طلبد الذین ظلموا مفعول باشد اذ یرون العذاب بدل ازو باشد یعنى اذ یرون العذاب ظرف او بود ان القوة لله جمیعا از العذاب
بدل اشتمال شود چه عذاب با بودن همه قوت عذاب مر خداى را ملابست دارد و در بدل ذکر قوت را از ذکر عذاب اجنبى نمى پندارد
و تواند بود در ان القوة با سببیه تقدیر کنند بتقدیر یرون العذاب بسبب ان القوة لله و ان الله شدید العذاب
دانند جار و مجرور متعلق یرون العذاب بود و از تبرا بدل باشد چنانچه بالا گذشت و معنى چنین بود اگر ببینى اى محمد ستمکاران
و ظالمان مذکور را آن هنگام که ببینند ایشان عذاب را و بودن همه قوت مر خداى را تعالى و شدید بودن عذاب
خداى عز و علا آن هنگام که بیزار شوند متبوعان از تابعان درین حال که دیده باشند عذاب را و بریده شده باشد میان متبوعان
و تابعان وسائل و اسباب و دیدن عذاب و تقطع اسباب نیز اگرچه مستقبل است لیکن بنسبت هنگام بیزار شدن مذکور
ماضى است که پیش از بیزارى حاصل است ازین جهت بصیغه ماضى آمده و در ترجمه او بمعنى ماضى گفته شده و بگویند تابعان
کاشکى که بودى ما را باز گشتنى سوى دنیا تا بیزار شویم ما از ایشان چنانچه بیزار شده ایشان از ما هر آینه ببینى تو امر
عظیم هولناک را کَذٰلِكَ یُرِیهِمُ اللّٰهُ اَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَیْهِمْ اى جزاء اعمالهم
على تقدیر و کذلک صفت مصدر محذوف و تشبیه حکم بیزارى است اى اراءة مثل تلک الاراءة و ضمیر مستقبل
مفعول اول است و اعمالهم مفعول دوم است و حسرات مفعول سوم است و علیهم متعلق است بحسرات و حمل حسرات بر اعمال
بر وجه مبالغه است یعنى اعمال ایشان متعلق حسرت شوند بدان مشابهت که گویا حسرات باشند این جمله ترکیبى است معنى آیه است
همچنین یعنى چنانچه نمودن خدا اعمال قبیحه ایشان و آثار آنها از کفر و شرک و اتخاذ اصنام و اضلال اقوام مهیا کرده براى ایشان
را تا اعمال حسنه ایشان که از ایشان فوت شده از نعیم بهشت و مساکنى که براى ایشان بر تقدیر ایمان و عمل مهیا
آمده بود ایشان را همچنین که غیر باقى بتمنا از ان محروم گشته و آنچه بر تقدیر اعمال صالحه براى ایشان مهیا شده بود
از دست ایشان رفته ایشان را از فوت آن حسرتها باشد و دردها و افسوس و دریغ از عذاب بالاتر بود وَمَا هُمْ
بِخَارِجِیْنَ مِنَ النَّارِ ۝ چون از نمودن اجزیه اعمال نیک و آثار حسنات که بر تقدیر حصول
ایمان براى ایشان در بهشت مهیا شده بود و حسرات پیش آید و در حسرت بالاتر از عذاب و شرع نماید شاید که کسى را
از نمودن اعمال حسنه که ایشان را بود و سهم یافتن آن بود و هم نبودن اعمال باشد تکمیل آمده دفع توهم

ع ۲۰

مذکور کرد و تقدیم مسند الیه بر اسم صفت که در معنی فعل ست یا بعد از حرف نفی موجب تخصیص نفی بمسند الیه بر طریق ما انا قلت
هذا باشد بدین وجه ازین آیه مفهوم شود که مومنان عاصی از نار بیرون آیند و انتفاء خروج مخصوص بکافران بود مذهب اهل
سنت و جماعت ثابت شود معنی اینست و نیستند ایشان یعنی کافران از دوزخ بیرون آینده و از نار فرار نمایند یعنی
جاوید در دوزخ باشند و هیچگاه از آن بیرون نیایند یٰاَیُّهَا النَّاسُ كُلُوْا مِمَّا فِي الْاَرْضِ
حَلٰلًا طَيِّبًا مشرکان در جاهلیت ماده شتر بحیره و سائبه و وصیله و شتر حامی را ممنوع میداشتند و حرام می
پنداشتند چنانچه ذکر آن در سوره مائده خواهد آمد ان شاء الله تعالی این آیه در شان ایشان وارد شده و این نظم در حق
ایشان فرود آمده در آیه سابق یعنی و من الناس من یتخذ الآیه اخبار از مشرکان به وجه غیبت بود درین آیه ذکر ایشان
بنداء امر بصورت خطاب به وجه التفات روی نمود و بعضی گویند وارد در حق عبد الله بن سلام و یاران او ست که ایشان
گوشت شتر را از جهت در دین ایشان حرام بود بعد مسلمان شدن نیز نمیخوردند و در خوردنیها خویش تنگی کردند برای
رد عمل ایشان این آیه بلفظ عام نازل شده بعضی گویند که این آیه در حق ثقیف و بنی عامر بن صعصعه و خزاعه و بنی مدلج
که ایشان روغن و اقط که در عرب طعومی معروف ست بر خود حرام گردانیده بودند و از خوردن آن تحرزی نمودند این آیه
در شان ایشان بلفظ عام فرود آمد و این آیه اگرچه وارد در حق طایفه مخصوص از مسلمانان بود لیکن بعموم لفظ همه را
متناول باشد و حلالا بر سه وجه منصوبست برای حلال طیبات و ما موصوله ست و فی الارض ظرف مستقر صله او ست و
حلالا طیبا حال ست از ضمیری که در فی الارض ست بتقدیر ما فی الارض یعنی بعض ما فی الارض بقول کلوا بود و تواند بود حلالا مفعول کلوا
دارند ما فی الارض حال باز و نیز پندارند معنی اینست ای مردمان از آنچه در زمین ست حلال پاک را که در شرع اذن
بخوردن او شده بخورید و خوردن آن بر بیگانگی گمان مبرید سوال بر تقدیری که یا ایها الناس خطاب مر کافران را بود
خطاب کلوا نیز مر ایشان را باشد خطاب با حلال در شان اکل حلال که از شرایع ست در حق کافران چگونه آید و صحت توجه
آن چه نوع روی نماید جواب کافر که اهلیت ثواب ندارد بشرایع عملی که حکم او ثواب بفعل ست مخاطب نشود لیکن بسا جات
را از عبادات و معاملات که حکم فعل آن نه ثواب ست و نه عقاب و خطاب محرمات را که حکم فعل آن عقاب ست و خطاب ایمان
و قبول شرایع را که اعتقادی ست منافی نباشد وَلَا تَتَّبِعُوْا خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ
عطف ست بر کلوا مما فی الارض معنی اینست و پیروی مکنید گامهای شیطان را یعنی در راهی که او میرود مروید و آنچه
او میگوید مکنید بشرک تا رسید کافر نگردید و عاصی مشوید اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ این جمله تعلیل ست
وجوب وقوع متابعت شیطان از متابعان او علامت آنست که این زمره منکر عداوت شیطان ست بظهور علامت انکار
ایشان با تنزیل منزله منکر جمله را موکد آورد معنی اینست به درستی شیطان مر شما را دشمنی ظاهر ست یا بیان شما سفر نماید و بدی را
در نظر شما می آراید و سیکه زبان ظاهر کرده شد و دشمنی او ظاهر باشد اِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوْٓءِ وَالْفَحْشَاۤءِ

این جمله تعلیل عداوت شیطان است یا خبری دیگر است بعد ازان یا صفتی دیگر است مر عدو را یعنی اینست شیطان شما را جز به بدی
ورزشتی امر میکند و چیز در معصیت صغیره و معصیت کبیره معنی انگند در تفسیر آورده فحشا گناهیست که دران حد معین است
و سوء گناهیست که دران حد معین نیست و بعضی گویند سوء معصیت پنهان و فحشا معصیت آشکار او بعضی سوء بدی
و فحشا مبالغت دران و بعضی گویند هر دو یکیست وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ○
بتقدیر و بان تقولوا عطف است بر الفحشاء یعنی اینست امر میکند شیطان شما را بکردن سوء و فحشا و بگفتن شما
بر خدا آنچه نمیدانید یعنی آن علم ندارید ازان بوده و افترا چنانچه خدای را نسبت شریک و فرزند کردید و آن مثل تحریم حرث و
انعام میدانید ثعاوله میگفتید و آنچه خدای حلال کرده است در تحریم انداختید و چیزی را که او حرام گردانیده است
حلال ساختید وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا
عَلَيْهِ آبَاءَنَا ضمیر لهم عاید بر ناس است و درین التفات است از خطاب بسوی غائب و جمله معترضه است برای
تشکایت از مشرکان و حکایت بخیرگی ایشان و این ضمیر بر تقدیریست که از ناس در یا ایها الناس جمیع و آن بیشتر مشرکان
مراد شوند اما بر تقدیری که از ناس عبد الله بن سلام و امثال او مراد باشد جمله معطوف بر و من الناس من یتخذ من
دون الله اندادا باید داشت ضمیر به مشرکان عاید باید پنداشت اختلاف اسلوب باعث شد از باب التفات شود
و جمله اتبعوا مقول قیل است بتاویل هذا القول مفعول ما لم یسم فاعله واقع شده و جمله قالوا جواب اذا آمده بل نتبع
عطف است بر مقول قالوا که محذوف است ای قالوا لا نتبع ذلک بل نتبع ما الفینا و این اضراب از مقصد جمله سابقه بود برای
بیان هم باشد یعنی اینست و چون گفته شود مر مردمان را پیروی کنید کتابی را که فرستاده است خدای بگویند پیروی
نکنیم آنرا که پیروی کنیم چیزی را که یافته‌ایم بر آن چیز پدران را که از ما بزرگتر و داناتر بودند و پیشتر از ما در تحقیق کارها
کوشش مینمودند و تواند بود که آبا و اجداد دانا مراد شود و تواند بود که متبعین یا اهل او مراد بود تا پدران حقیقی هر چه
عموم مجاز در آیند و بعضی از جهت معنی مجازی نمایند أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا
وَلَا يَهْتَدُونَ ○ همزه استفهام برای انکار و تعجب و توبیخ است و لو شرطیه است تقدیر کلام ایتبعون
آباءهم ولو کان آباءهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون این جمله معترضه است برای توبیخ کافران و سرزنش فرقه گمراهان یعنی آیا
آبا پیروی میکنند آثار خویش را اگرچه بوده‌اند آبای ایشان اگر چیزی را در نمی یافتند و بسوی حق صریح و صدق
صحیح هدایت نمیگشتند اتباع گمراهان اگرچه آبا باشند نشاید و پیروی کردن غیر عاقلان اگرچه اجداد بودند نزدیک عقل
پسندیده نماید وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً
معترضه دیگریست برای تشنیع کفار مضاف از مشبه محذوف است ای مثل داعی الکافرین کمثل داعی الحیوان ینعق یعنی
یصیح بما لا یسمع الهم لا یسمع الا دعاء و نداء یعنی نیست حال دعوت کننده کافران مگر چو حال داعی بهیمه بود که بخواند جز آواز خواندن

و ندا اگر دن نشنود و چون بانگ بر بهیمه زنند بهیمه نداند که چه میگوید و بر سر بیاید که چه چیز است بهیمه تمیز الفاظ نکند و معنی را در
ضبط نیارد یا اضافت مثل بسوی الکفار یا دون بلا سبب است بر طریق حذف مضاف ظرف یعنی فی ظرفها الحقیقة التی فی حالها بود یعنی
مثلک فی دعوة الکفار کمثل الداعی الذی ینعق بما لا یسمع یعنی مثل تو در دعوت کفار و با او [illegible] مثل داعی بهیمه است
که میخواند بهیمه را که نمی شنود مگر دعای و ندائی و تواند بود که عبارت محمول بر قلب باشد یعنی مثل الکفار کمثل ما لا یسمع
الا دعاء و ندا الذی ینعق بها داعیها معنی چنین بود مثل کفار در دعوت تو ایشان را [illegible] در باشنده بود که او را
داعی او داعی نشنود **سوال** در مقبول بودن مقلوب بقول بعضی ائمه معانی نکته قلب باید که در برو غالب کردن کلام
بغیر نکته نشاید درین قلب نکته چیست و حسن آن بر کدام وجه مبنی است **جواب** نکته قلب بدانکه در تعبیر نسبت
از نسبت صفت ذمیمه بتصریح تشبیه کفار ببهیمه و تواند بود که از آیت مذکوره تشبیه کفاری که ابنای ایشان بل نتبع ما
الفینا علیه آباءنا گفته اند ببهایمی که داعی اند مر بهائم دیگر را مراد شوند ای مثل الکفار الذین یقول ابناءهم بل نتبع
ما الفینا علیه آباءنا کمثل الحیوان الناعق بحیوان لا یسمع الا دعاء و ندا معنی آنست که مثل کفاری که پسران
ایشان بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا گفته اند و در تقلید پدران خویش رفته اند مثل بهایمی است که بخوانند بهایم
دیگر را که این بهایم در نیابند گوشه او ندا **صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ** بتقدیر هم صم مبتدا محذوف را خبر است
و هر یکی از بکم و عمی خبری دیگر است جمله تقریر کلام سابق است چه مقرر او با او موافق است معنی آنست ایشان یعنی
کافران کر اند گفتار پیغمبر نشنوند گنگانند از وی کسی یا ایشان پسند کور اند علامات راه نه بینند **فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ**
فا سببیت معنی آنست چون ایشان این چنین باشند چیزی در نیابند پس راه راست نیابند پند نگیرند موعظت
نپذیرند سخن پیغمبر را واقف نشوند علامت راه نه بینند و هم صم بر قول صحیح از باب تشبیه بحذف ادات تشبیه بود تشبیه بود که
باشد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ**
این جمله معترضه است برای بیان حلال اکل حلال بر حق مومنان طیبات چیزهای پاکیزه و خوش آینده طبع است
ذکر او در مقابله خبایث است چنانچه جای دیگر آمده یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث ما موصوله است رزقناکم
صله او است ضمیر محذوف است ای رزقناکموه اضافت طیبات بسوی ما رزقناکم بمعنی من است از باب اضافت
عام بسوی خاص چون جوامع الکلم در طیبات من تبعیض آمده طیبات یعنی از آن حلال ها بخورید چون حماد کانی که ملک
خورنده پیوسته یا تجویز مالک متعرض کسی نشود و از بعضی حرام است چون مغصوبات و مسروقات و مانند آن و اباحت اکل
بحلال تعلق دارد بجهت بسوی تبعیض است تقدیم آید معنی آنست ای مومنان آنچه از طیبات شمار روزی کرده ایم
بخورید و از آنچه حلال گردانیده ایم بهره گیرید و تواند بود که از طیبات ماکولات که حلال است مراد شود و اضافت او
بسوی ما رزقناکم بمذهب اهل سنت و جماعت اضافت [illegible] که [illegible] روزی [illegible] و یک اهل سنت و جماعت

چنانچه حلال بود حرام نیز باشد لیکن خوردن نوع حلال مباح است و خوردن روزی حرام وبال و ضلال است برین وجه
معنی چنین آید ای مؤمنان آنچه شما را از حلال روزی کرده ایم بخورید و گرد روزی حرام نگردید آنچه حلال است مباح
دانید و از خوردن حرام باز مانید برین وجه معنی تبعیض مشکل شود چه حلال اینهمه مباح است اباحت حلال مقید ببعض
نبود مگر آنکه تبعیض بنظر و اجزا دارند متعلق باشد و نه پندارند معنی مستقیم آید و اشکالی روی نماید چه از ماکولاتی که حلال است
بعض اجزا حرم است چون خون و غدد و غیر آن مانند آن که در کتب فقه آورده اند و بحرمت آن تصریح کرده اند و نیز از ماکول
اکولی زیادت [illegible] که موجب مفسده است حرام بود ولیکن اباحت اکل از هر حلالی ببعض اجزا متعلق باشند واشکروا
لله عطف است بر کلوا معنی اینست و مر خدای را بر نعمت اباحت طیبات شکر گذارید و بر روزی کردن آن
سپاس دارید ان کنتم ایاه تعبدون شرطیست مستغنی از جزا اکتفا بما قبل این شرط برای تحقیق
و تشدید است نه برای تشکیک و تردید چنانکه گویند افعل کذا ان کنت من نوع الانسان و لا تفعل کذا ان کنت من اولاد
فلان معنی اینست اگر شما برین صفت باشید که خدای را پرستش میکنید و شک نیست که شما پرستش خدای دارید
باید که بی شک شکر نعمتهای خدا بجا آرید و بدانکه بعضی هر حلالی را طیب دانند و هر حرامی را خبیث خوانند برین وجه طیبا و
حلالا یکی باشند طیبا و حلالا طیبا صفت کاشفه بود و بعضی گویند طیبا صفت است از حلالا چه حلال طیب آنست
که کسب او مقرون بمعصیتی نباشد چون دروغ گفتن و ترویج کالا کردن و امثال آن چون تکثیر بار حوامل و تشدید در کار
عوامل و ایذا در بارکش کار کنندگان و بعضی گویند حلال آنست که مفتیان شریعت در حل آن فتوی دهند و علمای دین از آن
ناهی نباشند و طیب آنست که دل را در وی شبهه حرمت نبود و بر حل آن خاطر قرار گیرد بهمین معنی اینست و گفته اند که طیب
آنست که پاک از لوث شبهه باشد و بعضی گویند حلال طیب آنست که پاک بر قدر لابدی بود که از آن فردا قیامت سوال
نباشد از پیش حضرت [illegible] ارباب نهایت بر قدر کفاف بسنده کنند و افسر فخر تقوی او نهند و دل بر حظوظ او نه بندند
از طعام بقدر سد جوع اکتفا کنند و از جامه بستر عورت و دفع حر و برد نگه بینند و از مسکن قدر لابدی که موجب ستر و دفع
حر و برد باشد بسنده دانند و خود را از فضول حظوظ متعلق نگردانند نظم داشت لقمان یکی کریچه تنگ * چون
گلوگاه نای و سینه چنگ * شب [illegible] هیچ [illegible] * روز [illegible] آفتاب [illegible] * بوالفضولی سوال کرد از وی
که این چه خانه است شش بدست و سه پی * با دم سرد و چشم گریان پیر * گفت هذا لمن یموت کثیر و تحصیل مال متعلق بسبب
حلال است و اولی اکتسابات غزا است و آن بهترین اشتغال که غازی در اعلاء کلمه دین بشتابد و در ضمن آن مال حلال غنیمت یابد
بعد آن کسب تجارت است که تاجر آنچه محتاج الیه مسلمانان است بیارد و در ضمن آن مال حلال نفع بدست آرد
بعد آن زراعت است که زارع در مزارع برای تحصیل اقوات مردمان تخمی بریزد و در ضمن ارزاق ایشان آن نفع حلال و مال
حلال [illegible] بعد از آن کتابت است که [illegible] خزائن علم [illegible] نفایس [illegible] مسلمین [illegible] آثار سلف

ضمیر و یکی از دو زبان ضمیر کتابت هنر و زیرا معتمد امر ست و در ضمن این فضائل دینی و دنیاوی اجرت حلال حاصل
کنند و اموال خطیر را مالک گردد و بعد آن حرفتها و صنعتهاست که بعضی بمقادیر عالم تعلق دارد چون صنعت بنا و طیان
و خزاف و صفار و دباغ و حلاج و نداف و غلال و حائک و خیاط و قطان و بعضی بها و زر و نقود عالم پیدا می آرد
و چون صنعت صواغ و نقاش و طراز و قصار و صباغ و حلواگر و عطار اصحاب این صنائع بزینتها بعالم رونق
معیشت بنی آدم برین صنائع پردازند و آنرا سبب حاصل شدن اموال وسیلت سازند و آنچه بکسب حرام و بحیلتی که
حلال نیست بروی نماید مال حرام بود و وبال آخرت شود لقمهٔ نا امیدی بود از آن بستر کت نا جا فلک سیه
دهد قوت مال حرام در شکمت به مهر لب بشت توبه دهد و در تفسیر حدیثی آورده قال علیه السلام من طلب الدنیا
حلالا استعفافا عن المسألة وسعیا علی اهله وتعطفا علی جاره لقی الله ووجهه کالقمر لیلة البدر ومن طلب الدنیا حلالا
مکاثرا مفاخرا مرائیا لقی الله یوم القیمة وهو علیه غضبان چون طلب مال حلال بر وجه مفاخرت و مکاثرت
موجب استحقاق غضب خدا باشد قوارع السنت که در طلب حرام چه عقوبت بود و چه نقمت و شنیعه باشد بدانکه در
تفسیر طیب چند وجهی که در کتاب آمده و از تفاسیر منقول شده وجه اول با روایتی که در ورود آیت یا ایها الناس
کلوا مما فی الارض حلالا طیبا مذکور است و در کتب تفسیر مسطور است مطابق می آید و با وجوه دیگر موافق می نماید

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ

انما در انما حرم بمعنی ما کافه است اهلال در لغت رفع صوت است و با بمعنی فی است ضمیر عاید بسوی ما لغیر الله متعلق
باهل است بحذف مضاف ای ما رفع الصوت فی وقت ذبحه بذکر غیر الله او بتسمیه غیر الله و جمله تعلیل است بر جمله
سابق و دلیل است بمعنی اینست آنچه حلال است بخورید و آنرا بر نفسهای خویش حرام مدانید زیرا که حرام گردانیده
نشده است بر شما مگر مردار و خون و گوشت خوک و مذبوحی که آواز بر آورده شده است در وی یعنی در ذبح او بذکر کردن
غیر خدا را یعنی مذبوحی که نام غیر خدا بر وی ذکر کرده شده و ذبح او بذکر اسم غیر خدا آمده سؤال محرمات در شرع
بسیار مینماید و قصر محرمات بر چهار چیز چگونه آید جواب قصر مذکور را قصر حقیقی ندارند تا سؤال وارد شود و قصر
اضافی از باب قصر افراد بود چه بعضی مسلمانان چون عبد الله بن سلام و یاران او گوشت شتر بر خویش حرام میداشتند
و بعضی دیگر چیزها که معلوم و مشهور در عرب است حرام می پنداشتند قصر بر وجه افراد برای رد این اعتقاد مذکور
باشد و اگر قصر مذکور بنسبت اعتقاد مشرکان دارند که ایشان مائده شتر بحیره و سائبه و وصیله و شتر حامی که انشاء الله
تفسیر آن در سورهٔ مائده خوانده آید بر خود حرام می پنداشتند و میته و دم و لحم خنزیر و ما اهل لغیر الله را داخل حلال
می آرند قصر قلب باشد از جهت رد اعتقاد و عکس آن و قصر اضافی بمعارض حرمت محرمات دیگر نشود **فَمَنِ**
اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ این جمله شرطیه معترضه است برای بیان رخصت در حق مضطر و فا

حرام ضیه سبب معنی آنست پس کسیکه محتاج شود و مضطر گردد در حالت که باغی نیست یعنی ظالم بر مضطری دیگر نیست
که میته از و بستاند بخورد چنانکه او هلاک شود و غیر متجاوز از حد شد جوع که زیادت بر قدر حاجت افتد پس در خوردن اشیاء مذکوره
درین حالت بزهکاری بودی نبود زیرا چون بر وجه رخصت است انتهی و تبعه بنا شد و امام شافعی رح از باغی باغی بر بادشاه
و از عادی اندهی کشنده بر برگذریان یعنی قاطع طریق مراد میدارد امام مذکور در حق ایشان از جهت اقتران عجز بمعصیت رخصت نمی
پندارد چه عاصی لایق تیسیر نبود و مستحق اران نمیشود در حق او قصر صلوة و افطار صوم نباشد و نزدیک مضطر بخوردن اشیاء مذکوره حرمت
نگرد و امام اعظم و امام محمد رح اشیاء مذکوره نزدیک اضطرار مباح می گویند و تمسک بر آیه قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم
الیه میجویند چه استثنا تحریم موجب اباحت بود تا آنکه اگر صبر کند چنانکه گرسنگی بمیرد آثم بود یا شهید نشود و خبر آنچه از مباح باز ماند
و خود را با وجود اباحت تناول بی سبب شرعی تلف کرده و نزدیک امام ابو یوسف رح حرام میماند و از جهت عذر یا بقا
حرمت مرخص میگردد و در خوردن آن بزهکار نمیشود چنانچه در اجرای کلمه کفر نزدیک اکراه باتفاق با بقاء حرمت مرخص میشود
و از جهت عذر بزهکاری مرتفع میگردد إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ لیکن جمله تذییل ست تاکید از جهت اظهار
شان خدا بر وجه وکاوت ست معنی اینست بدرستیکه خدای آمرزگارست رفع اثم کند رحیم ست مباح گردانید اشیاء
مذکوره مضطر را القاء بد إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا
یشترون ای یعوضون به ثمنا قلیلا در عبادت قلب ست ای یعوضه بثمن قلیل موصول با صله اسم ست مر ان و اولئک مرفوع
المحل بر ابتدا است جمله ما یاکلون فی بطونهم با معطوفات خویش خبر مبتدا است اولئک با خبر خویش خبر ان ست و جمله
ان الذین تا آخر معترضه و تکریر ست برای وعید پوشندگان کتاب و بدل کنندگان آیات بثمن قلیل و تاکید جمله از جهت
ابراز وعید بر وجه وکاوت ست معنی اینست بدرستی آنکسانیکه میپوشند آنچه فرستاده است خدای از کتاب یعنی تورات
و آنرا بهبا اندک میفروشند و ثمن مذکور را اندک خواند زیرا که دنیا اگرچه بسیار باشد بر نسبت آنچه ایشان را از امور اخروی
فوت شده اندک بود أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ
اولئک مبتدا است جمله ما یاکلون فی بطونهم خبر مبتدا است و جمله خبر ان ست معنی اینست ایشان نمیخورند و نمی اندازند
اندک و بسیار در شکمهای خویش مگر نار اگر نار بر حقیقت دارند این بر وجه تمثیل بود و اگر از نار سبب نار یعنی طعام حرام
مراد باشد مجاز مرسل شود و برین تقدیر معنی این باشد نمیخورند مگر حرامی را که سبب آتش بود و مستوجب نار گردد وَلَا
يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ معطوف است بر ما یاکلون معنی اینست و سخن نگوید خدا با کافران سخنا
که بگوید با مسلمانان چنانچه سلام علیکم طبتم وادخلوا الجنة انتم و ازواجکم و مانند آن با مسلمانان خواهد گفت و با کافران کلمه
اخسئوا فیها ولا تکلمون بر وجه طرد ایشان خواهد گفت وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝
جمله و لا یزکیهم معطوف است بر لا یکلمهم و جمله و لهم عذاب الیم تذییل ست معنی اینست و پاک نگرداند ایشان از گناهان

تبدیل نکنند و شهادت چنانچه مسلمانان را تبدیل خواهد کرد و ایشان را در معرض عدالت شهادت نیارد چنانچه مسلمانان را خواهد آورد و ایشان را عذاب دردناک است و نه ایشان را مقام بیم و باک است أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ ۚ این جمله مستانفه است متضمن تعلیل جمله سابقه است چنانچه در کشاف گفته ما لهم یشترون هذا الوعید فقیل اولئک الآیة یعنی اینست ایشان آنانند که گمراهی را براه راست و عذاب را بمغفرت خریده اند یعنی بدل را هدایت گمراهی ستده اند و بدل مغفرت عذاب اختیار کرده اند فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ۝ فا سببیه است و ما نکره موصوفه است برای سئوال مسطوره و معنی اینست گروهی که کافرانند بر آتش چه صابرانند یعنی صبر ایشان بر آتش چنان بود که از حال ایشان تعجب کرده شود و زیرا که از گناهی نمی پرهیزند و از گناهی که آتش را می افروزد منکر نیستند سوال ذکر کتمان آیات و وعید آن در آیه ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون بالا گذشته بود تکرار چرا کرده و ذکر او بار دیگر برای چه آورده جواب در آیه سابقه جزای کتمان آیات ذکر کرده و درین آیه ذکر جزای کتمان با خذ رشوت در بیان آورده و لهذا وعید ایشان زیاده است از وعیدی که بالا گذشته و سرزنش ایشان برتر است از سرزنشی که پیشتر رفته سوال در آیات سابقه تائبان را استثنا کرده بود و وعید این آیه را استثنا کرده نمی شود جواب استثنا کردن تائبان ثابت است بنصوص قطعیه مقصود آن بود تا ذکر کردن آن درین آیت از باب اکتفا بذکر آن در آیه سابقه باشد ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ ۗ ذلک اشارت بر کفر کافران یا بر تعذیب ایشان در محل رفع بالابتدا است ان باسم و خبر خویش مجرور است جار و مجرور خبر مبتدا است جمله مفسره است برای بیان سبب کفر کفار یا برای بیان سبب تعذیب ایشان بنا بر وجه جمله نزل تنزیل معطوف محذوف است اگر از کتاب قرآن مراد شود چنانکه ذکر کرده و کذبوا محذوف دارند و اگر توریت مراد شود محرفوه و کتموه مقدر بپندارند و معنی اینست آن یعنی کفر کافران یا عذاب ایشان بسبب اینست که خدای تبارک و تعالی قرآن را تنزیل کرد ایشان انکار کردند و تکذیب ورزیدند یا گوییم خدای عز و جل توریت فرود آورد و ایشان آن را تحریف کردند و پوشیدند کفر ایشان بدین سبب بود و بدین جهت ایشان را عذاب روی نمود وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ۝ این جمله عطف است بر جمله ان الذین یکتمون ما انزل الله و جمله ذلک بان الخ معترضه است میان معطوف و معطوف علیه چنانچه بالا گذشته و ذکر این آیت از بهر تاکید این جمله از جهت رد انکار است چه اختلاف کنندگان در کتاب بودن خویش را در شقاق بعید منکر باشند و در انکار این معنی مقر اند معنی اینست بدرستی آنکسانی که در کتاب خدای اختلاف کردند و وحی خدای را در چیز اختلاف آوردند چنانچه یهود و نصاری میان خویش حقیت توریت و انجیل با یکدیگر مختلف شدند و با انکار یکدیگر قائل شدند یهود انجیل را منکر گشتند و نصاری با انکار توریت پیوسته شدند و چنانچه مشرکان در قرآن اختلاف کردند بعضی قرآن را شعر میخوانند و بعضی سحر میدانستند و بعضی با شبه پیشینیان منسوب

ربع

وبعضی در رد و تکذیب پیغمبر در خلافی اند که نزدیکست اولوا الالباب برآشفته و دور است از ره حق و صواب بعضی مفسران جمله وان الذین اختلفوا متعلق جمله ذلک بان الله نزل الکتاب بالحق دارند داخل بیان سبب کفر و عذاب پندارند و این مشکل است زیرا که ما صدق علیه فذلک ان الذین یکتمون ما انزل الله قومی دیگراند و ما صدق علیه وان الذین اختلفوا فی الکتاب الآیة قومی دیگر بودن قومی در شقاق بعید سبب کفر و عذاب قومی دیگر شود پس جمله ذلک بان الله نزل الکتب داخل سبب کفر و عذاب گروه مذکور شود بلکه آنکه کتمان ایشان را سبب اختلاف و شقاق این گروه دانند داخل این اختلاف و شقاق ایشان باعتبار سبب گروه دیگر سبب کفر و عذاب ایشان بود سوال وان الذین اختلفوا فی الکتاب لفی شقاق بعید بکسر ان جمله ایست و ان الله نزل الکتاب بالحق بفتح ان مفرد است عطف جمله بر مفرد چگونه آید و صحت آن بچه وجه روی نماید جواب بعضی مفسران مکسوره را اینجا بمعنی مفتوحه داشته و کسر او از جهت در آمدن لام در خبر پنداشته و تواند بود که این جمله را حال داشته‌اند معنی کلام ذلک بان الله نزل الکتاب بالحق حال کون المختلفین فی الکتاب فی شقاق بعید پندارند آن را بمعنی ان داشتن حاجت نبود و تکلفات مذکور محتاج الیه نباشد. لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ البر اسم لیس است و ان تولوا خبر او است و بر قرائت نصب البر عکس اینست و قرائت بان تولوا آمده قراءة رفع است قبل المشرق یعنی جانب المشرق ظرف است این آیه متصل بآیه و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره متضمن بیان حکمی از احکام تولیه اعتراض چند جمله که در میان بود و بیان کلام منفصل سابق نموده این آیه وارد است در شان اهل کتاب از جهودان که بسوی بیت المقدس که از مساکن ایشان جانب مغرب است توجه دارند و ترسایان که روی در نماز بسوی مشرق می آرند معنی نیست بر یعنی نیکوئی و نیکوکاری که روی خویش را جانب مشرق و مغرب متوجه گردانید و چون جهودان و ترسایان بعد از انفساخ ایمان سوی جایی که میخواهند توجه کنید وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيّٖنَ البر اسم لکن است و خبر او محذوف [illegible] تقدیر کلام ولکن البر بر من آمن است و ابلغ بود و این کلام متخلص از ذکر استقبال سوی ذکر مبرات اعمال تا باشد و ترک [illegible] خیر و الفتانیا باشد من آمن باشد و آنچه معطوف بر وست [illegible] واولئک الذین و آنچه معطوف بر وست خبر [illegible] تا باشد این جمله متضمن بیان بر شود و آمن ماضی است دیگر که معطوف بر و یعنی مستقبل است بدلیل تقیید و الموفون [illegible] است بر معنی آمن لفظ مستقبل یعنی ادا نماید و ادای استقبال ماضی برای تفاول است و معنی آنست نیست بر یعنی نیکوئی و نیکوکاری که متوجه گردانید روهای خود را جانب مشرق و مغرب لیکن نیکی و نیکوکاری خبری دیگر است که ذکر آن خواهیم کرد و آن از در کلام که پس از این خواهد آمد تفصیل و تشریح در بیان خواهیم آورد و تواند بود که من آمن و آنچه معطوف است بر و خبر لکن اید بتقدیر مضاف اعنی [illegible] لکن اهل البر من آمن بالله الآیة یا بحذف مضاف از خبر اعنی لکن البر بر من آمن [illegible] الی آخره یا [illegible]

کسی است که بگرود و تصدیق کند و ایمان بخدای و بروز قیامت و فرشتگان و جنس کتاب از قرآن و کتب دیگر و پیغمبران آرد وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ ج ای علی حب الله او علی حب المال او علی حب الایتاء ما بین جمله عطف است بر آمن یعنی آنست که بدهد مال را یعنی مالی که خدای او را داده است بر دوستی خدا یا بر دوستی دادن مال بخوشی بدهد و در دادن کراهت نبود یا بر دوستی مال یعنی در آن هنگام که سوی مال حاجت دارد و مال را محبوب می پندارد و خداوندان قرابتی را چه دادن مال قرابتان فقیر را هم صدقه باشد و هم صله رحم بود و زکوة در شهری دیگر نفرستد مگر آنکه در آن شهر فقیر از قرابتان او بود که تصدیق بر وی بهتر است و ثواب آن اکثر است و یتیمان را یعنی صغیران بی پدران و مسکینان را و راه گذریان را یعنی کسانیکه بر سر راه در غربت مانده و از مال و اسباب خود جدا افتاده و خواهندگان محتاج را که قوت روز ندارند و بحاجت ناسزا روی بسوال می آرند چه اگر حاجت نبود کسی بر خود ذل سوال نپسندد و اختیار خواری خواستن از روی ضرورت نه کند و در رها کنانیدن رقاب مکاتبان که مولی بر ایشان برای آزادی مالی نهد و در رقاب اسیران که صاحب مال بادا فدا ایشان را خلاص دهد یا رقاب بندگان که ایشان را بخرد و آزاد کند بسوال و فی الرقاب ظرف است و مال ذوی القربی با معطوفات خویش مفعول به بود و عطف ظرف بر مفعول به با اختلاف جهت میگویند سایغ نبود جواب ظرف را معمول بر حذف فعل دارند بتقدیر و آتی المال فی الرقاب پس از معطوفات جمله بر جمله بود نه عطف ظرف بر مفعول به بنا چنانچه صاحب کشاف در آیه لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین بنصرکم تقدیر کرده و کلام را از باب عطف جمله بر جمله آورده تا عطف ظرف زمان بر ظرف مکان نباید و بعضی گویند اختلاف جهت نماید و تواند بود عطف بر ظرف محذوف متعلق و السائلین باشد بتقدیر و السائلین فی حوائجهم و فی فک الرقاب بود و سوال برای دفع المال قیل یا قال بدارند تناول زبان قال و حال خوانند و ذکر جار و مجرور له یعنی علی حبه بر معنی علی حب الله مخصوص تکمیل است بر معنی علی حب المال برای دفع وهم دادن با سمعه بود و بر معنی علی حب ایتاء المال تکمیل الی بر معنی علی حب المال برای دفع دادن هم بکراهت و ناخوشی طبیعت باشد و بر معنی علی حب المال تتمیم دارند و از حیثیت نکته غیر دفع ایهام و هی المبالغة فی المدح پندارند چه دادن با حاجت سوی مال بر تربیت و مثوبت انبیا و اکثر است وَأَقَامَ الصَّلَوٰةَ وَآتَى الزَّكَوٰةَ ج جمله اقام با معطوف خویش عطف است بر اتی المال یعنی آنست و نماز بر پا دارد و فوت شدن پنج نمازی از وقت جایز نپندارد و زکوة را بدهد یعنی جزوی از نصابی که سال بر آن گذشته است بمصرف ادا کند از دو صد درم نقره که در دیار ما پنجاه و دو و نیم توله است و از بیست مثقال زر که هفت و نیم توله است ربع عشر بدهد و آن در نقره پنج درم یعنی یک توله و سه ماشه و هشت سرخ و در زر دو ماشه و دو حبه مقدار بود و در عروض تجارت نیز بقیمت نصاب زر یا نقره ربع عشر واجب شود و در سوایم یعنی بهایم بیرون چرنده از شتران و گاوان و گوسپندان اگرچه برای تجارت نباشند و بر تفصیلی که در کتب فقه مسطور است لازم دانسته

و انواع مبرتهای مالی که بالا گذشته محمول بر خیرات نافله و صدقات تطوع بود یا واجبات غیر زکوة چون عشر و صدقهٔ فطر و کفارات دهند و جز آن باشد **وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا** اذا عاهدوا متعلق است با موفون و الموفون عطف است بر من آمن معنی آنست وفا کنندگان بعهد خود چون با کسی عهد کنند یعنی و کسانیکه پیمانها را بغیر نقض نشکنند. و وفا بعهد کاری عظیم و شانی فخیم است زیرا که دولت بدو منوط و ملک و ملت بدو مربوط است باعث بقا و القای ملک بوفای عهد متعلق است و بقای دین ببقای ملک متحقق است بیت از عهدهٔ عهد گر برون آید مرد از هرچه گمان بری فزون آید مرد و حنث یمین را در شرع کفارت بود نقض عهد و مخالفت بیعت را کفارتی نانشته **وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ** و الصابرین منصوب است بتقدیر و اخص من اهل البر الصابرین یا بر نصب علی المدح گویند معنی اینست مدح میکنیم و مخصوص میگردانیم از جملهٔ اهل صبر کنندگان را در هنگام سختی و محنت و انواع بدحالی و ایذاء دشمن و مشقت با گرسنگی و در امراض و مصایب بدنی و مالی و در هنگام حرب با کفار و سایر انواع مضار در تفسیر آورده که این آیت در حق صابران بر مشاق وارد شده و در شان مناسب حصاری شدن پیغمبر علیه السلام و حفر خندق و گرد گرفتن احزاب مدینه را فرود آمده و آن هنگام سختی و قحط و هجوم دشمنان و خوف بوده و انواع مشاق و متاعب روی نموده تا آنکه گفته اند یعنی صحابه را یکبار یک هفته فاقه بود و چون در حفر خندق میبودند و طعام روی نمودی درین ایام پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم روزی از گرسنگی سنگی در شکم تا شکم تهی ننماید بسته بود و برین وجه برای تقویت دل خلق تحمل مینمود بهم ازین جهت در والصابرین نسق گردانیده و ایشانرا بتحقیق مدح **أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ** ○ اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است موصول با صله یعنی الذین صدقوا خبر مبتدا است و جملهٔ و اولئک هم المتقون معطوف بر وی است هم ضمیر فصل است بر تقدیری که من آمن با معطوفات خویش مبتدا باشد این جمله خبر او بود و بر تقدیری که من آمن بحذف مضاف خبر لکن بود این جمله مستانفه دارند در جواب ایشان هولاء چه پایه اند معنی اینست ایشان یعنی این مذکوران کسانند که در دعوی ایمان و نیکوکاری صادق باشند و در هر پیشه پیشی سبقت کرده اند و در نیکوکاری پیش از دیگران آورده اند و ایشان هم ایشانند پرهیزکنندگان از خدای عز و جل ترسندگان نه اهل کتاب که ایشان این صفات ندارند و دل بر ایمان و اعمال مذکوره نگمارند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى** روایت کرده اند که میان دو قبیله از قبایل عرب خونی در میان بود یکی از ایشان بر دیگری بزرگی و غلبه مینمود سوگند خوردند که ما بدل بنده از شما آزادی و بدل زن مردی را و بدل یکی دو را بکشیم و انتقام خویش از شما برین طریق بکشیم پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بتحاکم آمدند و قضیه و قصهٔ خویش عرض کردند در شان ایشان این آیت نازل گشت و این نظم بود و پیوسته است با لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله تا آخر متضمن تحریض بر انواع مذکور و امر بانها در ضمن بود در معنی افعلوا هذه الامور بعد ازین بیشتر از آن امر صریح فرمود که وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم

و اوامر دیگر چنانچه گفته شد بیان کرده خواهد شد بر صورت عطف بر مضمون مذکور روی خواهد نمود و میان معطوف و معطوف علیه ذکر قصاص و ذکر وصیت و ذکر صیام و حکایت سؤال از هلال بر وجه اعتراض برای بیان حکم و جواب آن سؤال ذکر کرده و میان ایشان از جهت عدم جامع و تباعد مقصودات ایشان خاطرها بنا بر دفع بعضی ما نسبت نشسته شده ای مؤمنان بر شما قصاص در کشتگان الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ ط الحر فاعل فعل محذوف ست ای یقتل الحر بالحر جمله مبینه قصاص مذکور ست یعنی اینست کشته شود آزاده بآزاده و بنده به بنده و ماده بماده و این آیت اشارت میکند مولی مقتول حر را بالعبد و مرد را بزن نکشند چنانچه امام شافعی و مالک گفته اند و بسیار علما بران رفته اند و نزدیک علما ما این آیت به آیه ان النفس بالنفس منسوخ شده که در نفس میان حر و عبد و زن و مرد فرقی پیدا نیامده و نیز درین آیت اشارت ست که مؤمن بکبیره گناه از ایمان بیرون نمی آید و مرتکب کبیره را کافر خواندن چنانچه خوارج خوانند و از ایمان بیرون نهاده گفتن چنانچه معتزله گویند نشاید نه بینی که حق سبحانه تعالی قاتل عمد را مؤمن تسمیه کرده و در حق او ندا یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی آورده سؤال قصاص کردن فعل حاکمان ست پس مأموران و مخاطبان و مسمی بمؤمنان ایشان اند یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص و الیشان نکنند مگر قاتل آن مؤمنان نباشند جواب حاکمان امر اند مأمور بالقصاص قاتلان اند در کتب اصول فقه قصاص را از باب قضا بمثل معقول آورده و مأمور به قضا قاتل ست که اتلاف نفس کرده پس معنی یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص قاتلان باشند حاکمان مأمور شوند تسمیه قاتلان عمد بمؤمنان ثابت شود استدلال کرده مستقیم گردد و نیز مراد از الققصاص اخیه چنانچه اهل تفسیر گفته اند ولی مقتول باشد و ضمیر او عاید بر قاتل عمد که مقتول بود نسبت ولی بسوی مقتول قاتل با خویت اسلام ثابت گردد و این لفظ اشارت میکند قاتل عمد مسلمان ست و با ارتکاب گناه کبیره از مؤمنان ست و آیه و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا ... یعنی ... گناه کبیره مؤمن باشد همین دعوی ست فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ط این جمله با فاء عطف ... ست برای حکم عفو از قصاص و تنکیر شیء برای تقلیل ست و تنکیر اتباع و اداء برای نوعیت ست ای بشیء من العفو یعنی شیء یسیر من العفو بان عفی بعض من الاولیاء او عفی عن القصاص بعدل و این اسناد فعل مجهول سوی مصدر مفعول مطلق ست ای فمن اوقع شیء من العفو له عن القتل من اخیه چنانچه عفی له من اخیه شیء صله من ست و مبتدا مرفوع المحل بر ابتدا ست اتباع و اداء خبر اند مر مبتدا محذوف را ای امرهما اتباع و اداء علی وجه اللف و النشر امر ولی المقتول الاتباع امر من الاتباع و هو مطالبة ... لهم ... المال ... بالمعروف و امر القاتل بنوع من الاداء ... الدیة ... برای اتباع بالمعروف ولی المقتول و اداء الدیة باحسان من القاتل

دیه هم و دوم جمله خبر مبتدا اول است یعنی اینست پس قاتلی که عفو کرده شده او را از جانب برادر او که ولی مقتول است
چیزی از عفو بدین که بعض اولیا عفو کنند یا همه اولیا مقتول مقابله مالی که از قاتل استانند و قصاص که واجب شده
بخشند نه عفو کامل یعنی عفو همه اولیا که مجانا بود و آنجا هیچ چیز لازم نمیگردد و اتباعی و ادایی متوجه نمیشود اما اگر
عفو باشند پس ولی مقتول راست که عفو نکرده دنبال گردن قاتل و مطالبه کردن او دیه و وجه امر و فش برای طلب حق خود
از دیه یا مالی که بر آن صلح شده و بدینکه سختی و درشتی ننماید و به درشتی پیش نیاید و بر قاتل است ادای حق کسی که عفو نکرده
و قصاص را از دیه یا ادای مالی که بدان صلح شده و بوجه نیکی کردن و نیکویی نمودن بدینکه در ادای حق او مماطله ننماید
و ظلم کردن آن ولی را نیازارد ذٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ این جمله تذییل است یعنی این
آن حکم تجویز عفو و استبدال قصاص بمال تخفیفی است از پروردگار و رحمتی است از کردگار ذو الجلال چه اهل تورات بر
ایشان قصاص متعین بود و تجویز دیت روی نمی نمود و اهل انجیل عفو واجب میداشتند و قصاص و اخذ دیه
جایز نمی پنداشتند فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○
این جمله نیز با فا معترضه است برای بیان حکم تجاوز کنندگان از حد یعنی اینست پس هر که از حاکم شرع بعد بیان تجاوز
کند و خود را از حد و شرع بیرون افگند و بعد از عفو و اخذ دیه بر کشتن اقدام نمود و قاتل را بقتل رساند [illegible] از دو
قتل او کرده شد پس مر او راست عذابی الیم است و عقابی الیم چه بعد از اخذ دیه قصاص کشتن ناحق بود و تبدیل قول
و اختلاف ظاهر و باطن با آن متضمن باشد وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ حال است از کتب علیکم القصاص
یا معترضه است برای ستودن قصاص یعنی اینست مر شما راست در قصاص که مکافات جنایت و بقا حیوة یعنی حیوة
قاتل که از خوف قصاص نکشد و چون نکشد کشته نشود و حیوة اولیا طرفین و عشایر جانبین اگر شریعت قصاص نبودی
دل پر کینه و ضغینه می نهادند و در تقاتل و تقابل می افتادند بشریعت قصاص انتقام بحصول پیوست و کینه کشی
کم گشت و دل بر تقاتل نگماشتند بدین سبب خود را زنده داشتند يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
جمله ندائیه معترضه است برای تنبیه یعنی اینست ای خداوندان عقول که بقوت عقل خویش این معانی دریابند
باستعداد و فکر خود در تحصیل آن بشتابید لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ○ یعنی لکی تتقوا متعلق بکتب علیکم
القصاص است یعنی اینست که نوشته شده است بر شما قصاص تا بمخافت آن از قتل غیر پرهیز کنید و از چنین
مهلک بگریزید كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ○ این جمله معترضه دیگر است برای بیان حکم وصیت و چون
وصیت و قصاص هر دو طالب یا بوسته وارند فصل تجدید تنبیه نکرد بیا ایها الذین امنوا و تنبیه نیاورد و الوصیة فاعل
کتب و وصیت مونث لفظی است و بفعل پیوسته [illegible] از فصل نیامد تذکیر و تانیث روا است و چون فصل باشد

تذکیر او لی است تذکیر در کتب بنا بر این معنی است یا این وصیت بمعنی ایصا است و اما در ضمیر بدله که عاید سوی
اوست تذکیر آورده بدلیل اطلاق جار و مجرور یعنی للوالدین باب و اذا حضر ظرف است مر کتب را ان ترک خیرا شرطی
مستغنی از جزا بود جه الوصیة مال را خیر نام کرده زیرا که سبب خیر آمده و تنکیر خیرا برای تکثیر است ای ترک مالا کثیرا حقا
حال است از الوصیة علی المتقین متعلق است بحقا یعنی ثابتا معنی اینست فرض کرده شده چون حاضر شود
یکی از شما را موت و نزدیک شود هنگام فوت اگر گذاشته و اگر دارد مال بسیار میگذارد بر شما وصیت برای مادر و پدر
و برای نزدیکان چون برادر و خواهر بنیکوئی و میان روی و عدل برعایت اقدار و مقادیر و محافظت قسمت غنی
و فقیر چنان کند که همه را بر رضا دارد و بخط متفق اند و حرمان دل کسی نیازارد و در آن حال که الایصا مذکور
حقی است لازم بر متقیان و واجب بر پرهیزگاران یعنی برکسانیکه پرهیزگاری کنند از حقوق والدین و از حیف جانبی
حقوق اقارب پرهیزند سوال اذا چون در ماضی در آید معنی مستقبل گردد و کتب فعل ماضی است متعلق فعل
ماضی بزمان مستقبل چگونه آید جواب اذا حضر بوجه تقدیم و تاخیر متعلق وصیت یعنی الایصا بود متعلق کتب
علیکم نباشد سوال علیکم خطاب مر همه راست و در وقت نزدیک شدن مرگ یک کس وصیت کردن همه را فرض
همه را فرض نباشد ~~[illegible]~~ اعل کتب افتاده محل اشکال و موضع ورود سوال بود جواب
حکم یک کس غیر معین از جماعتی بر سبیل بدل است متعلق بکل بود و ایراد ایجاب وصیت در وقت حضور یکی از مخاطبان هر کدام
کس از ایشان تصور کنند متعلق بکل بود و این آیت یعنی آیت کتب علیکم منسوخ است بآیت مواریث و بحدیث ان الله
اعطی کل ذی حق حقه الا لا وصیة لوارث **فَمَنۢ بَدَّلَهُۥ بَعْدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثْمُهُۥ عَلَى**
ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓ ضمیر مفرد است برای بیان عید تبدیل کننده وصیت انما برای حصر است اثمه
مبتدا است علی الذین یبدلونه خبر مبتدا است یعنی اینست پس هر که وصیت را بدل کند بعد آنکه آنرا شنیده و
دانسته باشند بر وجهی که ثابت شده و بطریقی که از موصی حاصل آمده پس گناه تغییر و تبدیل برکسانی است که تبدیل
میکنند و بوجه بیدیانتی آنرا دیگر دانند اندک را بسیار میکنند یا از مصرفی بمصرفی دیگر می افگنند یعنی گناه مذکور بر مبدلان
بود بر وصیت کنندگان نباشد چه ایشان وصیت خویش بثواب رسیدند و تغییر و تبدیل جائز نمی دیدند و علی الذین
یبدلونه بعد ذکر من بدله از باب وضع مظهر موضع مضمر شده برای تصریح علت گناه کاری آمده سوال اثم تبدیل
احتمال ندارد که بر غیر مبدل باشد فائده قصر بانما چیست که تحقق آن بر کدام وجه مبنی است جواب در کلام عرب
آمده است که انما بمعنی آن بود که مطلوب از وی تاکید باشد قصر مراد نبود و تواند بود انما درین آیت ازین قبیل دارند و ورود
سوال نپذیرند یا بمعنی ما و الا باشد و قصر حقیقی بود و در کشاف انما مذکور را بمعنی ما و الا داشته و بمعنی قصر بر مبدل
بر نسبت موصی و موصی له پنداشته اند قصر مذکور بر مبدل بنسبت موصی و موصی له بغیر اعتقاد شرکت با اعتقاد عکس

یا لست اوی امرین بود و قصر اضافی بغیر یکی ازین سه چیز جایز نباشد مگر آنکه گویند از نفی اثم از موصی و موصی له نفی اثم
از ایشان بطریق اولی آید برین طریق اگرچه این دو چیز موصی و موصی له تعیین کرده قصر نکوید قصر حقیقی باشد
إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ○ این جمله تذییل ست و تاکید از جهت ایراد شان باری تعالی بر وجه ذکاوت و
مستواری ست با این آیت یا کنایت است از ان الله یجازی المبدلین و یعاقب الخائنین وارند و چون جمله فانما اثمه علی الذین
یبدلونه بمضمون این جمله باعتبار معنی مکنی عنه یعنی یجازیهم و یعاقبهم ملوح ست تاکید جمله باعتبار تقدیم ملوح پندارند
معنی آنست بدرستی شنواست یعنی وصیت وصیت کنندگان را شنو و علیم ست و داناست تبدیل تبدیل کنندگان
بداند سزا کردن تواند فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ
ای علم خوف بمعنی علم آمده من شرطیه ست فلا اثم علیه جزاء او افتاده فاصلح معطوف ست بر خاف جمله شرطیه بعد ضمیمه است
برای بیان تجویز تبدیل وصیتی که زیاده بر ثلث شده و تقیید آن در شرع بر ثلث آمده معنی آنست پس هر که بسبیل موصی اضطرار
ورثه از موصی بزیادت کردن وصیت بر ثلث بغیر قصد موصی یا بالقصد او بداند میان موصی له و ورثه صلح کند
و عمل وصیت را بصلاح افگند و وصیتی که زیادت بر ثلث کرده بود بگرداند تا بثلث برساند بر وی بزهکاری نبود و
درین کار آثم نشود زیرا که کاری بر وفق شرع کرده و عمل بر وفاق شریعت آورده إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ○ ۲۳ ع ۱۱
کنایت ست از نفی خطیئة الموصی بالاصلاح المذکور و جمله فاصلح بینهم ملوح سوق مضمون جمله باعتبار معنی مکنی عنه بود یعنی تقدیم
ملوح تاکید جمله ست مبالغ بود و معنی آنست بدرستی خدای آمرزگار ست گناه وصی را که با اضرار ورثه بزیادت بر ثلث
عاصی گشت و تصرف او بر قدر نامشروع بابطال پیوست با صلاح مذکور مهربان رحیم ست یعنی بر اصلاح کننده و از قدر
نامشروع در وصیت مشروع آرنده رحمت کند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا
كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ○ معترضه دیگر ست برای بیان حکم صیام تکرار جمله ندا
برای تاکید تنبیه ست بر طریق تکرار یا آیت در آیت انی قد جاءنی من العلم یا ابت یا ابت لم تعبد ما لا یسمع و لا یبصر
لا یغنی عنک شیئا و تکرار ربنا در ربنا واجعلنا مسلمین لک ربنا تقبل منا و کاف با خبر در خویش صفت مصدر محذوف و
ای کتب علیکم الصیام کتابة ککتابة الصیام علی الذین من قبلکم و ما در کما موصوفه ست یا موصوله ای کصیام
او کالذی کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون متعلق ست بکتب علیکم معنی آنست ای مومنان بر شما
روزه متعین شده و مفروض آمده چنانچه مکتوب شده و فرض آمده بر کسانیکه پیش از شما بودند و درین بر شما بجهت
نمودند تا شما باز مانید از شهوت بطن و فرج متقی گردید و پرهیزیدن مذکور پرهیزگار شوید چنانچه سبب باز ماندن آن حلال
باشد سبب باز ماندن از حرام بطریق اولی بود روزه عبادتی دیرینه هیچ امتی از آدم تا این قوم از روزه خالی نبود آدم را
صلوات الله علیه روزه ایام بیض و قوم موسی را روزه عاشورا و هم چنین بر نصاری فرضیت روزه رمضان بود برین اقتدا

تشبیه در اصل روزه باشد نه تشبیه در عدد نبود و تواند بود که الذین من قبلکم نصاری مراد باشند که سی روزه ماه رمضان
فریضه داشتند در ان وقت که سی روزه ماه رمضان برایشان فریضه گشت و روزه یکماه بفرضیت پیوست روزها دراز
گرم که در غایت حرارت بود بر روزه داران بسیار رنج و مشقت روی نمود ماه مذکور را بر روزه های کوتاه تحویل کردند و ده روز
پیش ازان و ده روز بعد آن برای جبران آن روزهای زیادت آوردند برین تقدیر تشبیه در اصل و عدد باشد و وجه تشبیه
هر دو را شامل بود روایت کرده اند در آغاز اسلام در شریعت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام روزه روز عاشورا
فریضه بود فرضیت آن منسوخ گشت سه روزه ایام بیض یعنی ایام لیالی بیض سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم بفرضیت پیوست
بعد ازان فرضیت ایام مذکوره نیز نسخ پذیرفت روزه ماه رمضان صفت فرضیت گرفت لیکن با طاعت صوم میان
ادای روزه و قضای آن صوم بدادن فدیه بقدر صدقه فطر تخییر بود بعد ازان تخییر مذکور را بالزام ادای صوم و تحریم فطر صورت
نسخ روی نمود و رخصت فطر بدادن فدیه بعدم طاقت صوم مخصوص گشت شرعیت روزه برین تفصیل استقرار یافت و
نیز در آغاز اسلام از گزاردن نماز خفتن تا نماز شام شب دوم روزه میداشتند و وقت افطار کردن نماز شام تا گزاردن
نماز خفتن و یا تا خواب کردن می پنداشتند حکم مذکور بحکم فالآن باشروهن وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من
الخیط الاسود نسخ پیوست و صدر روزه از صبح صادق تا غروب آفتاب و خوردن و آشامیدن و جماع کردن از نماز شام
تا خروج وقت نماز خفتن متعین گشت چون روزه عبادتی شاقه است باز داشتن بالوفات طبع و محبوبات نفس است
و آن طبع کاری دشوار و نفس را موجب عجز و اضطرار است یکبارگی نفرمود و یکدفعه مشقت ننمود و نیز تشبیه بگذشتگان
کرد و مشقت کار در حرف شرکت آورد که مشقت بیشتر که آسان نماید و بر طبع و نفس از جهت شرکت دشوار ننماید و نیز بذکر
ایاما معدودات بیان قلت کرد و در حیز تقلیل آورد تا طبع از جهت قلت آسان داند و نفس آن را تحمل کردن تواند و نیز
در سفر و مرض افطار کردن رخصت گردانید و از جهت عذر بجواز تاخیر رسانید تا دشواری کم شود و نفرت و مشقت از دل
برود **ایاما معدودات** ظرف است مرکب با ظرف صیام یا ظرف تتقون ست یعنی اینست روزها ست در
یعنی روزها اندک در حیز شمار آمده عرب معدود کنایت از قلت دارند چنانچه نا معدود کنایت از بسیار پندارند ایام
معدودات که آن سی روزه یا بیست و نه روز بر حسب اختلاف روایت هلال است در هر ماهی که ایام بیض است یا
روز عاشورا در هر سال و آن هر یک وجه که [illegible] بود نیز یا ست [illegible] منسوخ [illegible] سه وجه که سه روز ایام
بیض و یا ایام عاشورا که [illegible] منسوخ باشد **فمن کان منکم مریضا او علی سفر**
فعدة من ایام اخر [illegible] فعل مرفوع فاعل [illegible] است عدة مبتدای محذوف الخبر
[illegible] یا خبر جمله خبریه است [illegible] مبتدا موصول فعل است متضمن معنی شرط شده و در خبر او فا در آمده و این جمله عطف است
بر جمله کتب علیکم الصیام [illegible] بیان [illegible] یعنی فمن شهد منکم الشهر فلیصمه [illegible] یعنی کتب علیکم الصیام [illegible]

بیان تخفیف و تیسیر ست یعنی این ست پس هر که باشد از شما رنجور یا کائن بر سفر پس بر وی ست روزها بعدد از ایام دیگر بگذارد تا آنکه از حرج آمده و در سفر و مرض فوت شده سوال فمن کان منکم مریضا او علی سفر گفت مریضا او مسافرا نگفته نکته چیست و اختیار این عبارت بر چه مبنی ست جواب استعمال علی که برای استعلا آمده دلالت برین کند که سفر امر اختیاری ست باختیار مسافر حاصل شده است بخلاف مرض که آن اضطراری ست مریض را در حصول آن اختیاری نیست چه برین افتراق احکام شرع مبنی ست چنانچه فخر الاسلام بزدوی رحمه الله آورده چون سفر از امور مختاره است یعنی باختیار حاصل میگردد اگر مقیمی در ماه رمضان عمدا افطار کرده و کفارت لازم شده اگر بعده هم در آن روز سفر حادث گردد کفارت ساقط نشود زیرا که سفر از عوارض مکتسبه است یعنی باختیار بنده حاصل میشود و آنچه باختیار بنده حاصل شود مسقط کفارت که حق شرع ست نگردد بخلاف مرض که امر سماوی ست از قبل صاحب حق حادث شده کفارت را که حق شرع ست مسقط آمده بدانکه بمذهب امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه هر سفری موجب رخصت شود و نزدیک امام شافعی رحمه الله سفر معصیت چون سفر بغی و قطع الطریق سبب رخصت نشود و مرض در بعضی روایات مطلقا سبب میدارند و در بعضی روایات مرضی را که روزه در وی زیان میکند سبب رخصت میدارند مرضی را که روزه در وی زیان نمیکند سبب رخصت نشود و نزدیک امام شافعی رحمه الله مریض در روزه خوف هلاک یا خوف تلف عضو نباشد رخصت افطار نبود وقوله تعالی وعلی الذین یطیقونه فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ مسکین و مساکین بصیغه واحد و جمع و فدیه بتنوین و رفع طعام بر بدلیت از فدیه و بغیر تنوین و جر طعام باضافت خوانند و بعضی بحسب اختلاف قرآت مختلف دانند و تطوع بصیغه ماضی و تطوع بصیغه مضارع با ادغام تا برای مذکر غایب مقرر شده و معنی شرطیه ماضی بمعنی مستقبل آمده سوال بر قرات جمع فدیه طعام جماعه مساکین بود و بر قرات افراد طعام مسکین واحد باشد میان دو قرات معارضه آید از روی ظاهر منافات روی نماید جواب از جهت توفیق میان دو قرات در قرات جمع فدیه طعام مساکین فی صیامها منهم بمقابله بود تا مقابله جمع با جمع که موجب انقسام احاد بر احاد است در هر روزه طعام یک مسکین واجب شود و فدیه مرفوع بر ابتدا جار و مجرور یعنی علی الذین یطیقونه خبر مبتدا است جمله فمن تطوع خیرا فهو خیر له معترضه است برای بیان خیریت افزودن بر قدر طعام یک مسکین در فدیه و ان تصوموا مبتدا است و خیر لکم خبر مبتدا است این جمله معطوف است بر جمله علی الذین یطیقونه فدیه طعام مسکین ست بر جمله فمن کان منکم مریضا او علی سفر که فمن منزله لازم ست یعنی ان کنتم و جزای او ان کنتم شرطی ست متعلق از جزا اکتفا بما سبق چه جمله و ان تصوموا خیر لکم مفید فایده جزا ست و درین آیه دو وجه یعنی یطیقونه لا اثبات میدارند و بعضی آیه را بر حذف لا نفی آرند [illegible] و بعضی بر ظاهر ابقا کرده میگویند که در آغاز اسلام [illegible] روزه داشتن و [illegible] افطار کردن [illegible] فدیه دادن [illegible]

از افطار و فدیه و از فضیلت و خیریت صوم تنبیهی افزود و بدین آیه این معنی بیان پیوسته بعده بآیه فمن شهد منکم الشهر فلیصمه منسوخ گشته است و معنی آیت آنست و هر کسانیکه طاقت صوم دارند و بتوانند که روزه بدارند واجب بر ایشان چون افطار کنند بدل صوم فدیه طعام یک مسکین دهند پس هرکه بر وجه تطوع و تبرع چیزی و بیشتری بیفزاید و در فدیه بر قدر طعام یک مسکین افزونی نماید پس آن تمام او را بهتر بود و در ثواب بیشتر باشد روزه بجا آوردن بهتر است مر شما را از افطار کردن اگر شما از خداوندان علم و دانش باشید که فضیلت روزه و ثواب آنرا بدانید شرط مذکور برای تثبیت و تقریر است نه برای تشکیک که منزوی بود چنانچه در فارسی گویند اگر اصلی وفا خواهی کرد و دل بر جفا نخواهی آورد و بر قول کسانیکه یطیقونه را بمعنی لا یطیقونه میدارند و معنی آیت بر حذف لا مبنی دارند و جمله و ان تصوموا خیر لکم عطف بر فمن کان منکم مریضا او علی سفر میگویند و جمله و علی الذین لا یطیقونه فدیة را استطرادا ساخته و تخصیصیه بجواز است برای احتمال دیگر یعنی حقیقی چه رخصت اول انچه بسفر و مرض بود و این رخصت بعدم طاقت بر صوم روزی بود و بر این نوع معنی چنین آید هر کسانیکه روزه داشتن نتوانند بجهت پیری و عاجز از روزه داشتن فدیه آن یعنی طعام یک مسکین بدهند فضلا عن الصوم بجهت غیر معقول یعنی و هر چه بیش از طعام تا وقت سحور بود و اگر یطوقونه بتشدید خوانند و تفسیر آن بدستور بدل کرده و فدیه تطوع شود و افطار روزه بر ... صحت فعل صوم و لیته واجب آید و ان تصوموا خیر لکم در حق مسافر و مریض باشند و در حق کسی که تا در روزه نیست و طاقت صوم ندارد و ان تصوموا خیر لکم درست نباید بر این حال این آیت منسوخ نباشد باقی محکم آیت و انچه منقول بیان داریم در بیان وجه اول تحقیق شده و تشریح و توضیح در بیان آمده شهر رمضان

الَّذِیْ اُنْزِلَ فِیْهِ الْقُرْاٰنُ هُدًی لِّلنَّاسِ وَبَیِّنٰتٍ مِّنَ الْهُدٰی وَالْفُرْقَانِ ۚ فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمُ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ

قرآن بهمزه بر وزن غفران مصدر قرأ بمعنی مقروء اسم ما انزل علی الرسول شده یا بعدم همزه از قران بر وزن فعال یا مهموز بحذف همزه بر وزن فعال البعیر لامم آمده در قرآن معنی جامع بود و وجه تسمیه معنی منزل بر رسول خوانند اگر از ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه یعنی آیات دیگر را او را یعنی قرآءت داشتند شهر رمضان مرفوع برای خبر مبتدا است یعنی او یا بدل یا بر وجه مبالغت حال است از قرآن و بینات عطف است بر هدی است و من الهدی و الفرقان بیانیه است ~~...~~ صفت است مر بینات را یعنی آیات بینات کائنة من الآیات الهادیة والفارقة بین الحق و الباطل و تواند بود که هدی و فرقان بمعنی مصدر بود و من الهدی و الفرقان یعنی من تلک الهدی و الفرقان متعلق بنزل باشد و جمله انزل فیه القرآن صفت است و موصول یا صله صفت مبتدا و جمله فمن شهد منکم الشهر فلیصمه خبر مبتدا است و فاء در خبر از جهت آنست که مبتدا موصوف است بموصولی که متضمن او فعل است بر طریق ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم و بر این تقدیر الشهر است که از باب وضع مظهر موضع مضمر است و ضمیر فلیصمه مفعول به نیست زیرا آنچه فعل لازم آمده لیکن ظرف است که بر سبیل اتساع مفعول به شده

زیرا که اگر به سبیل الاتساع مفعول نبودی در ظرفیت معنی تقدیر فی سایغ نبودی و الشهر را در فمن شهد منکم الشهر
مفعول به داشته و شهد را فعل متعدی یعنی ادراک پنداشته صاحب کشاف شهد را یعنی کان مقیما حاضرا گفته و در
ظرفیت قائل گشته زیرا که به معنی ادراک الشهر مسافر و مریض نیز در آید خطاب و صوم در حق ایشان لازم آید و کسانی که بر وجه
اول رفته اند قائل به تخصیص مسافر و مریض شوند و تواند بود موصول با صله یعنی الذی انزل فیه القرآن خبر مبتدا یا
و جمله معترضه برای مدح شهر رمضان دارند و تواند بود و شهر رمضان خبر مبتدا محذوف باشد ای الایام المعدودات
شهر رمضان این جمله مستانفه بود و در بیان ایاما معدودات و تواند بود و شهر رمضان بدل باشد از الصیام
ای کتب علیکم الصیام صیام شهر رمضان برین تقدیر و فاء در فمن شهد منکم الشهر سببیه بود و بر تقدیری که
علیکم باشد یا اضمار قبل معطوف بر جمله کتب علیکم الصیام بود و از الایام صیام ماه رمضان تعیین شود و بر وجه
اول یعنی بر تقدیری که شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن مبتدا باشد فمن شهد منکم الشهر فلیصمه خبر مبتدا بود و تواند
که از کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایاما معدودات فرضیت ایام بیض مراد باشد و آیه
فمن کان منکم مریضا او علی سفر الی ان کنتم تعلمون بیان رخصت همان صوم بود و شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن فلا
علیحده دارند معترضه برای مدح ماه رمضان و تاریخ و بیان نسخ ایام بیض و افتراض صیام ماه رمضان پندارند
و من کان مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر اعاده شده و واقع شده بیان رخصت مریض و مسافر در افطار صیام
ماه رمضان باشد تکرار نشود و فرضیت صیام بیض روزه از سر نسخ الفرضیت ماه رمضان منسوخ شود و تواند بود که از
کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم حتی رفتن بیست و نه روز از ماه رمضان مراد بود و این جمله معترضه
و جمله فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر برای بیان رخصت مکرر برای تاکید بود یعنی
آنکه فرستاده شده است در آن قرآن در حالتی که هادی است مر مردمان را و آیات بینات است و هدی و الفرقان
از آیاتی که راهنما است و بیان حق و باطل فارق است پس هر که در ماه رمضان حاضر باشد یعنی مقیم بود
پس گو در وی روزه دارد یعنی هر وجه دیگر سبب آن روزی خواهد بود و برابر با الشق شرایع آن مشکل خواهد
بود سوال قرآن به دفعات بر حسب حادثات در بیست و سه سال نازل شده و از سیر مسموع است تا آنحضرت
حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم سوره سوره و آیه آیه فرود آمده تخصیص ماه رمضان به نزول او
وجه بود و تعیین این ماه در فرود آمدن قرآن بکدام جهت باشد جواب شکی نیست قرآن از لوح محفوظ تا
آسمان دنیا در ماه رمضان فرود آمده و از آسمان دنیا بر پیغمبر نجما نجما سوره سوره و آیه آیه بر حسب حوادث
در مدت بیست و سه سال نازل شده ملکی با نزول بر پیغمبر علیه السلام در ماه رمضان بود و افتتاح
آن در شب قدر بوده پس معنی تخصیص نزول او در ماه رمضان باعتبار نزول کل او در آسمان دنیا بود یا باعتبار ابتدا

نزول بر حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم باشد روات اخبار و اخبار اخیار چنین روایت کرده اند که همه کتب سماویه در ماه رمضان فرود آمده صحف ابراهیم در شب اول و بعضی گویند در شب سیوم و توریة در ششم و انجیل در سیزدهم و زبور در هیجدهم و قرآن در بیست و چهارم نازل شده و بدانکه سبب برای صوم شهود شهر باشد صوم را اضافه سوی ماه رمضان میکنند صوم رمضان میگویند و اضافه دلیل سببیت بود و شهر اسم مر مجموعی را بادراک جزئی از شب اول نقض یابد و چون تمام ماه ثابت میگوید و فخر الاسلام علی بزدوی شهر را سببیت و محل نمید یعنی چه شهر برای صوم نه اندر اما سببیت یا صوم بدان نه چه سبب ثانیم یاید مقرر برای سببیت نشاید بلکه اول جزء هر روزی برای هر روزه سبب بود و با دراک جزء اول از روز روزه آن روز واجب شود سوال چون هر روز برای هر روزه سبب بود شهر را که سبب گفته اند چه وجه باشد جواب چون از شهر لیالی که صالح برای صوم نیست بیرون آمد شهر که سبب است عبارت هم از ایام گشت و هر روزی سبب روزه با هر روز برای هر روز که سببیت بود پس است که اگر سببیت بر سبیل الطریق شود مجموع شهر سبب باشد و چون صوم ملیش از تمام شدن ماه تقدیم حکم بر سبب اقتدا و بر تقدیر حیرا مور از آن لوا به هم و رباعی بدنان ملیش اند و جوب بود و من کان مریضا

او علی سفر فعدة من ایام اخر علیه اعراب و معنی این آیه بالا گذشت و تفسیر آن بیشتر

یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر جمله یرید با معطوف خویش تعلیل است مر ترخیص مذکور و تیسیر و ترفیه مسطور یعنی اینست خدای عز و جل شما آسانی میخواهد و نمیخواهد که بر شما دشواری نهد و لتکملوا

العدة و لتکبروا الله علی ما هدیکم و لعلکم تشکرون ○

و لتکملوا بر صیغه مضارع از باب افعال و تفعیل خوانند یعنی بر حسب آن دانسته این لامات متعلق بفعلی آمده که از کلام سابق مفهوم شده ای و لتکملوا العدة و لتکبروا الله علی ما هدیکم و لعلکم تشکرون افعل ما فعل من تکمیل الصیام و ایجابها فی عدة من الایام الترخیص فی الافطار لعذر من المرض و السفر و شرع قضاءها فی ایام آخر و این لف و نشر است اکمال شمار صیام مبنی بر تکمیل و شرعیت آن و رخصتی از ایام تکمیل تعظیم خدای مرتب است بر بیان احکام صیام و هدی و ایجاب آن بر وجه ادا و قضا و شکر مرتب است بر ترخیص و افطار و تیسیر تاخیر صیام بسبب اعذار از امراض و اسفار یعنی در تقدیر عامل فعل با فعل من الترخیص گویند یعنی لف است و در مقدم تشخیص جو ی ترخیص را آخر تجویز افطار باعذار و لزوم شمار ایام افطار در شرعیت جبر فوات بقضا ملاحظت دارند و نیز و لتکملوا العدة و لتکبروا الله علی ما هدیکم و لعلکم تشکرون و بعضی لکی تشکروا امر شب بر بین سبب چیز که متضمن ترخیص است بپندارند شکر بر تجویز افطار باعتبار اعذار و تکبیر و تعظیم خدا بر هدایت بسوی شرعیت قضا و تکمیل عدد ایام فوات بر آنکه هر شمار ایام ما فات و این لف و نشر غیر مرتب شد و در تطبیق لاحقه با سابق مرتب است یعنی اینست

میخواهد خدا در شما آسانی [illegible] نخواهد در حق شما کار دشوار تا شما شمار صیام را کامل کنید [illegible] تا خدا

را [illegible] شمار از [illegible] که فوت شده است بزرگی یاد آرید و تا [illegible] خدای را شکر گوئید [illegible]

[illegible] مذکوره برای این چیزها کرده [illegible] و برای این امور آورد و اذا سالک عبادی عنی

فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان الداعی و دعانی با یا و بغیر یا خوانند و بعضی

هر دو قراءة [illegible] روایت کرده اند اعرابی پیش پیغمبر علیه السلام [illegible] سوال اقریب ربنا فنناجیه

ام بعید فننادیه پس این آیه وارد گشت [illegible] و آیه احل لکم لیلة الصیام الرفث در [illegible]

صوم در شان عمر رضی الله تعالی عنه و بعضی صحابه دیگر وارد بود و چنانکه [illegible] بیان آن خواهد آمد بدین وجه این جمله

در میان بیان احکام صیام معترضه متضمن بیان فضل و کرم خدای باشد و بعضی این آیه و آیه احل لکم لیلة الصیام

الرفث را در شان امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه وارد گویند و این جمله [illegible] احل لکم [illegible]

[illegible] که بدان مبتلا شده بودند [illegible] اذا شرطیه است فانی قریب تعلیل است بر خبر محذوف

دلیل است [illegible] و اذا سالک [illegible] فقل لهم [illegible] لانی قریب اجیب دعوة

الداعی اذا دعان [illegible]

سوال [illegible] مقول قل است کلام پیغمبر بود [illegible] دعوت خدا

[illegible] جواب صیغه متکلم [illegible]

امر باشد [illegible] فانی قریب [illegible]

[illegible] چنانکه پادشاه [illegible]

[illegible] و جمله اجیب دعوة الداع اذا دعان [illegible]

[illegible] چون بندگان من از من [illegible]

[illegible] من قریبم دعای [illegible] دعوت داعی را [illegible]

سوال قریب [illegible] موجب آن باشد [illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible]

[illegible] جواب اثبات قرب [illegible]

[illegible] قریب [illegible]

[illegible] سوال [illegible]

[illegible] سوال [illegible]

[illegible] جواب [illegible] اجیب دعوة الداع [illegible]

از جهت اطلاق و ایهام تاخیر در اعطاء مطالب در ادعای مقیّد اجابت و در هنگام دعا بر سبیل تعجیل سابق گر از دعوات [illegible]
و دفع وهم مذکور و احتمال مسطور بر وجه تکمیل است سوال در اجابت بعضی دعاها تاخیر روی نماید تقیید اجابت
دعا بتعجیل چگونه آید جواب است تقیید مذکور در غضب کانیست تا در حق همه تعجیل اجابت آید و بتاخیر در حق بعض
اشکال روی نماید و بر تقدیر تسلیم که تقیید مذکور کلیه بود مجال است بیان قدرت باشد قدرت بر تعجیل اجابت
کل ثابت است و امکان با مرتبه در تحصیل آن از لوازم نیست سوال دعوة الداع اسم جنس است و آن
یا بیکی واقع شود یا بکل جنس مراد باشد تعیین یکی ملایم مقام نیست و اجابت کل خلاف واقع بود که هر چه
[illegible] بیابند و سوی هر چه بیبینند کجا [illegible] جواب الف تعیین فرد یا جمله افراد و امتناع تعیین
[illegible] در اسم جنس برای ارادت بود اما بحکم اطلاق جنس جمیع و بر افراد استعمال بغیر تعیین چون اشتریت العبد
والطعام [illegible] ممتنع نباشد و اجیب دعوة الداع یعنی دعوات واقع شود و قضیه مهمله در حکم جزئیه
بود و اگر دعوة الداعی شمول کل الدعوات جویند اجیب دعوة الداعی را شمول بر بیان قدرت اجابت کل
دعوات گویند حصول اجابت کل دعوات بالفعل لازم نیاید اشکال تخلف اجابت بعضی دعوات مردود
[illegible] است دیگر آنکه بعض دعوات اجابت مذکور یعنی گفتن لبیک عبدی دارند و این را مستحق در همه
دعوات [illegible] است دیگر آنکه اجابت را در آیه بل ایاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء معلق
بمشیت کرده و در اجابت نیز الا شاء تقدیر آورده و نیز اجابت بصورت فضل بود و ایثار فضل متعلق بمشیت
باشد چنانچه گفته ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء جواب است دیگر آنکه داعی بگمان خیریت مدعو
[illegible] آنچه خیر است [illegible] در آن [illegible] که در علم خدا خیریت داعی در آن است
[illegible] اجابت دعا بود پس هر دعای حصول آن مدعو یا حصول آنچه خیریت دعا کننده در آن است
[illegible] جواب است دیگر آنکه هر چند ذکر اجابت مطلق است لیکن در واقع مراد
[illegible] صدق مقال و تقدیم سوال حال و حضوری خاص و صدق اخلاص چون استجابت
[illegible] سوال تخلف در استجابت وارد نشود فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي
لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿۱۸۶﴾ فاء سببیت ولیؤمنوا معطوف است بر فلیستجیبوا الی العلم رسیده و [illegible]
[illegible] لیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی و چون آیت مذکوره در شان مومنان وارد شده باشد
ولیؤمنوا الی العلم [illegible] امر بثبات ایمان و ترتیب ثبات [illegible] رشاد بود و اگر [illegible] آیت در حق کافران
[illegible] امر بایمان و ترتیب رشاد [illegible] اول جواب [illegible] عبادی [illegible] تکلیم بود و [illegible]
[illegible] اجابت [illegible] اینست [illegible] هر استجابت کنند و [illegible]

ورزند و کوچه ایمان آنجا تا رشید شوند و راه راست یابند یا گویند مومنان را بر ایمان ثابت مانند و برشاد
مستقیم و مستدیم باشند أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ
سهوا ایست کرده اند در آغاز اسلام وقت افطار از وقت نماز شام تا گذاردن نماز خفتن یا خواب کردن
بود و بعد گذاردن نماز خفتن یا بعد خواب کردن لزوم امساک از جماع و اکل و شرب روی میشود شبی امیر المومنین
عمر رضی الله تعالی عنه بعد گذاردن نماز خفتن بجماع مبتلا گشت غسل کرده به پشیمانی و ندامت پیوست گریه کنان
پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمد و در مجلس معذرت خواهان در آمد پیغمبر را صلی الله تعالی علیه وسلم از امیر المومنین
عمر رضی الله تعالی عنه این کار عجب نمود و گفت ای ابن خطاب این کار سزاوار حال تو نبود ناگاه چندی از صحابه هم
بدین بلا مبتلا شده پیش پیغمبر آمدند و همدم امیر المومنین عمر شدند در حق ایشان این آیت نازل گشت و این نظم
بورود پیوسته و این جمله مستانفه است چنانستی که چون تیسیر افطار در مرض و سفر وارد گشت و عسرت حرمت
اکل و شرب و جماع بعد گزاردن نماز خفتن یا خواب کردن بارتفاع نه پیوست تا آنکه از صحابه بزرگ چون عمر و بعض
صحابه دیگر هم نا این حرمت افتاده و این نوع واقعه صعب داد چنانستی که رفع این عسرت جستند و رفعت عسرة الصیام
فی المرض والسفر فما بال عسرة هذه الحرمة التی ابتلینا بها گفتند جمله احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم وارد
گشت بر سبیل استیناف بورود پیوست معنی آنست حلال گردانیده شد برشما ای مومنان در شب صیام
رفث یعنی سوی زنان و این کنایت از جماع کردن و خود را بر مباشرت آوردن است هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ
وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ این جمله معلله است مر احل لکم لیلة الصیام الرفث لنسائکم ای هن کاللباس
لکم وانتم کاللباس لهن عند المعانقة یعنی آنست زنان همچو لباس اند مر شما را و شما همچو لباسید مر زنان را یعنی
شما و زنان یکدیگر لباس کنار یکدیگرید و یکدیگر همچو لباس می باشید بلکه لباس را بیرون انداخته خود را یکدیگر لباس
میسازید این چنین حالت باعث شدید بدین کار است و در این چنین حال صبر از جماع دشوار است مصراع
در چنین حالت طریق پارسائی مشکل است خلق الانسان ضعیفا ای ضعیفا عن تحمل شهوة الجماع حق و
سبحانه تعالی در ضعف بندگان نظر کرده این کار را از تحریم با حلال آورد عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ
أَنفُسَكُمْ این جمله معترضه است برای بیان منشا احلال و سبب توجه افضال در این جمله لفظ کنتم مسند الیه
بخبر فعلی است مفید تقوی است یعنی آنست و الله دانست خدا ای بدرستیکه شما با نفسهای خویش خیانت
میکنید و نفسها خویش را در شب صیام البته در بزهکاری می افگنید فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنكُمْ
فا فصیحه نیست عطف نیست بر جمله محذوفه تقدیر کلامش چنین است بر مضمون علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم ای تحقق انکم
کنتم تختانون انفسکم فتبتم من ذلک فتاب علیکم و عفا عنکم یعنی آنست خیانت از شما ثابت گشت بعلم خدای عزوجل

پیوسته پس شما از خیانت بدین گونه توبه کردید و از جماع کردن بعد خواب یا گذاردن نماز خفتن پشیمان شدید پس خدای توبه شما پذیرفت و جریمه شما را عفو آورد و در آینده حرمت برگرفت باحلال این کار فرمان کرد فالئن باشروهن وابتغوا ما کتب الله لکم سببیت متصل است باحل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم چه احلال سبب است برای وقوع وابتغوا عطف است بر باشروهن معنی اینست پس اکنون مباشرت کنید و آنچه نبشته است خدا برای شما از ولد بجوئید وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر حتی یتبین متعلق است بهر سه فعل و من تبعیض من الفجر بیان است مر خیط ابیض را و این کلام از باب تشبیه فجر بخیط ابیض است نه استعاره شود چه ذکر طرفین تشبیه مانع از استعارت باشد حاصل کلوا واشربوا تا آخر عطف است بر باشروهن معنی اینست و بخورید و بیاشامید تا آنکه پیدا شود مر شما را و ظاهر گردد در چشم شما از ریسمان سفید یعنی سپیدی صبح صادق از سیاهی شب جدا شود و یکی از دیگری در نظر ممیز شود و آشکار گردد و صبح صادق سپیدی است در کرانه آسمان منتشر شده بعد از آنکه پیش آید بخلاف صبح کاذب که او سپیدی است بر طریق عمود و طول برآید باز محو شود و تاریکی درآید قطعه صبح صادق که دمی از قدم صدق زده تجلی بر دشت چون روز جهان را بنمود صبح کاذب که سپید شود از فروغی بدروغ با قدم صدق شما بلندی گشته بود پیش تا بود کسی ثم اتموا الصیام الی اللیل عطف است بر اوامر سابقه ای باشروهن وابتغوا وکلوا واشربوا الی ظهور الصبح ثم ادوا الصیام علی الکمال والتمام معنی اینست تا ظهور صبح صادق مباشرت کنید و بخورید و بیاشامید بعد آن روزه را تا شب بکمال و تمام ادا کنید و بدانکه باشارت این آیه چند مسئله ثابت شود و چند حکم معلوم می شود یکی آنکه چون مجامع تا آخر جزو از شب جایز باشد هر آینه بود که اول جزو از روز با جنابت بود پس جنابت منافی روزه نباشد دوم آنکه صائم را مضمضه و استنشاق منافی صوم نشود زیرا که چون در اول جزو جنب باشد لا محاله غسل در روز واقع شود و غسل بی مضمضه و استنشاق نشود سوم آنکه یافتن مزه چیزی بر زبان منافی صوم نباشد چه مضمضه مستلزم یافتن مزه آبست منافی صوم نمی پندارند چهارم آنکه نیت روزه واجب در روز بقوله تعالی ثم اتموا الصیام الی اللیل چه نیت مقارن او باید پس لازم آید که نیت در روز چنانچه مذهب ابو حنیفه است میشاید و امام شافعی چون نیت روزه در شب میگوید در اثبات مذهب خویش بدین حجت میگوید که شک نیست عبادت روزه از اول جزو روز بود و مقارنت نیت با اول جزو در حکم لزوم از اول جزو از روز ممکن نباشد مگر آنکه نیت در شب آرند و آنرا تا روز بر حکم شرع باقی پندارند بدین طریق اقتران نیت با اول جزو عبادت تا نیت مقرون شود و اگر نیت در شب نباشد اول جزو خالی از نیت حقیقی و حکمی شود و فاسد افتد و بنابر فاسد فاسد شود و علمای مذهب ما جواب میگویند که مقارنت نیت حقیقی با اول جزو روز ممکن نیست لهذا ضرورت مقارنت حکمی

اعتبار نباید کرد و از اقتران حقیقی سوی اقتران حکمی باید آورد و آن بدو طریق بود در بدو وجه حاصل شود یکی آنکه نیت در شب آرند تا روز باقی پندارند یا نیت در روز قائل شوند و مقرون با اول روز بر وجه اقامت اکثر مقام کل گویند پس در دو طریق در اول جزء اقتران نیت حکمی بود و هیچ جزئی خالی از نیت نباشد ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المسجد این جمله معترضه است چه اگر عطف نسبت بر فالآن باشروهن و ابتغوا بود علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم باشد و آن نیست پس قائل شدند به عطف بر معنی سمت بدین وجه جمله ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل را معترضه برای تحریم اکل مال بباطل گویند و عطف او بر کلام سابق تجویز کنند یعنی اینست زنان را مباشرت مکنید در آنحال که شما معتکف در مساجد باشید و انزال تقبیل و لمس حکم جماع دارد و مشروع برای قضاء شهوت این هیچ وجهی نمی پندارد و بعضی صحابه در مسجد معتکف می بودند و در خانه رفته و جماع میکردند بعد غسل در مسجد می آمدند برای نهی ایشان این آیت نازل گشت و عمل ایشان منع پیوست سوال در کشاف آورد که درین آیه دلیل ست که اعتکاف در غیر مسجد روا نشود و بدین آیه برای حکم مذکور وجه استدلال چه باشد جواب ذکر فی المساجد تقیید نهی از مباشرت در حالت اعتکاف آمده و بر ممنوع بودن مباشرت بر جنس اعتکاف اجماع منعقد شده و از اجماع مقدمه کل اعتکاف ما ینهی فیه عن المباشرة لازم آید از نص مقدمه کل ما ینهی فیه عن المباشرة من الاعتکاف یکون فی المسجد مفهوم شود و ازین دو مقدمه قیاسی مولف کرده نتیجه مدعا گیرد کل اعتکاف ینهی فیه عن المباشرة بالاجماع و کل ما ینهی فیه عن المباشرة من الاعتکاف یکون فی المسجد بالنص و کل اعتکاف یکون فی المسجد پس بعکس نقیض مطلوب ما لا یکون فی المساجد لا یکون اعتکافا لازم آید و صحت معنی مذکور روی نماید و فقها مثل این تمسک را باعتبار دلالت اثبات ملازم دانند ثبوت حکم باشارت نص خوانند تلک حدود الله فلا تقربوها تلک اشارتست با امور مذکوره فا سببیت برای ترتب مسبب بر سبب جمله تلک حدود الله تعلیل ست یعنی اینست بیان احکام حل و حرمت حدود است که تعیین کرده خداست و تجاوز کردن ازان ناروا است چون حدود تعیین شده پس بکرانه حرام نزدیک مشوید تا بدان در و در آئید و بکرانه حلال مروید که نباید ازان بیرون آئید و در حرام رفتید چنانچه در حدیث پیغمبر است علیه السلام و یدع شطر الحلال مخافة ان یقع فی الحرام و این حیثیت مر تقاسیم حلال و حرام را که بالا رفته و ذکر آن پیش ازین گذشت کذلک یبین الله آیاته للناس لعلهم یتقون کذلک صفت مصدر محذوف ست مر یبین را ای تبیینا مثل ذلک التبیین یبین الله آیاته للناس و این جمله تذییلی دیگر ست لعلهم یتقون یعنی لکی یتقوا متعلق بیبین است یبین او شد به وجه تکمیل چه بیان میکند که نفع بیان مذکور راجع بسوی شماست که بسبب پرهیزگاری در مثوبات ست که خدای عز و جل ازان نفع گرفتن منزه بود و فائده گرفتن باید دست شما

معنی آنست بنای همچو بیان مذکور در وضوح و ظهور بیان می کند خدا برای مردم آیتهای خود تا شاید ایشان بپرهیزند از
تجاوز حدود و هذه آیت وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا
ع ۲۲ إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ جمله و لا تاکلوا معطوف است
برای بیان تحریم مال بباطل یعنی و لا تاکلوا اموال اخوانکم یا اموال اهل دینکم بینکم بالباطل یعنی اموال اخوانکم یا اموال
اهل دینکم بالباطل یعنی اموال المسلمین و جمله تدلوا عطف است بر تاکلوا یعنی و لا تدلوا اموال اخوانکم الی الحکام لام لتاکلوا لام کی
متعلق است به لا تدلوا فریقا مفعول لتاکلوا است من اموال الناس صفت است مر فریقا را بالاثم متعلق است به تاکلوا
جمله و انتم تعلمون حال است معنی آنست که در شب های ماه رمضان بخورید و بیاشامید و اموال مسلمانان را میان
خویش بباطل مخورید یعنی بوجهی از وجوه که در دین جایز نیست و از جهت شرع در شان او نهی است چون گرفتن مال بغصب
یا بدزدی یا برشوت یا بخیانت چون در مال یتیم یا وصیت یا در اوقاف و سایر اموال امانت و یا کتابت
نباید و نا بحکم و عاریه و اموال مسلمانان را بسوی حاکمان میندازید تا مال مردمان بحجت ناپیدا از آن بخورید
تا بخورید بعضی از مالهای مردمان باثم یعنی بکاری که موجب بزهکاری است و حالی که شما میدانید که آن کار بزه است
یعنی بحکام یا شهود در رشوت دهید و قول را اثبات باطل یا ابطال حق کنند مدعی در دعوی باطل گشتید
بگیرید کاذبه یا اقرار مدعی علیه یا انکار باطل به دروغ سوگند خورید و لیکن نباید حال الیه که شما میدانید که بی
که ... بود ... اگر چه ... است ... وقت ... شده از رفع ... شریعت ...
شما میدانید که چه میکنید و خود ... که هم وظیفه ... اگاهید و توانا بود که معنی چنین گوئید درین حال که خوردن
مال مردمان بباطل و ... که در حق ... اصل است ... آیات و احادیث که درین باب وارد
بخوانید گناه کردن یاد السنتین ... و ... که بیاد السنتین باشد و در تفسیر آورده است مرد
پیغمبری دعوی زمینی کرد مدعی علیه انکار آورد ... پیغمبر علیه السلام حاضر آمد پیغمبر گفت
منکر را سوگند آید مدعی گفت این شخص مال من ببرد و سوگند دروغ داری تا پیغمبر گفت چرا این
... پیغمبر سوگند داد او سوگند خورد قضیه ... پیغمبر ... است در شان او این آیه نازل
گشت رفع ... کرده اند مدعی علیه مذکور ... کرد زمین مذکور به مدعی مذکور سپرد و حاصل زمین مذکور که برداشته
بود و دل ... آن ... دیگر داشت ... يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ
این جمله ... دیگر است برای حکایت سوال ... روایت کرده اند از پیغمبر
صلی الله تعالی علیه وسلم بعضی صحابه سوال کردند و ... که ... ماه ... است که ما
تو نازک پیدا شود و چو ... ظاهر گردد و پس از افزون گیرد تا آنکه کامل ... باز اندک اندک کاستن نماید

از کمال نقصان آنها آنکه چنانچه اول پیدا شده بود همچنان گردد باز همچو ریسمان باریک شود و در شان ایشان آیه فرود آمده و در باب ایشان این نظم وارد شده یعنی اینست می‌پرسند ترا ای محمد از ماههای نو که سبب افزودن و کاهیدن او چیست و هر ماه تفاوت کیست و کیفیت او بر چه مبنی ست قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ قل ای محمد هی مواقیت للناس بقول قل نعت و قل جمله ست انشاء ست در جواب ما ذا اقول حین یسألوننی فقیل قل هی مواقیت للناس والحج عطف است بر للناس یعنی اینست بگو ماهها نو از بدایع مخلوقات ست مردمان را علامات اوقاتست که بدان تقدیر شما مها از حلول دینها مانند عمر یا عدت زنان و مدت حمل و ارضاع ایشان و ماه رمضان که ماه صیام و ماه عید که از شعایر اسلام ست و حولان حول که شرط وجوب زکوة ست و مانند آن بدان دا اقامت وظایف دینیه و دنیاوی بین معرفت الشهور و السنین بجا آوردن و محافظت کردن توانند و علامت وقت حج در زیارت بیت حرام که از معظمات ارکان اسلام ست و او ماه شوال و ذی القعده و ده روز ذی الحجه از غره شوال یعنی از عید فطر تا عید الاضحی و در وی اعمال حج از سنن و واجبات و فرایض مؤدی شود و بدانکه سائلان از سبب افزودن و کاستن ماه سوال کرده بودند جواب به بیان غرض و ذکر فایده شده و بدین اسلوب را اصطلاح معانی تلقی السائل بغیر ما یطلب گویند و بدین اسلوب تنبیه سائل بر آنچه اولی و الیق بسوال ست چه زیادتی نور و انتقاص ماه بقدرت قادر مختار بتخلق و از طرف خلاق کردگار بتحقیق پیوسته [illegible] کلم اسباب علم هیئت پیدا آرند و متعلق بعد و قرب آفتاب پندارند چه حاجت باشد و اشتغال بعلمی که در دین محتاج الیه نیست چه فایده بود وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا البیوت [illegible] در جمع بیتست [illegible] و کسر یا از جهت استقبال [illegible] و اتباع یا کسره بیت خوانند و معنی هر دو قرائت یکی باشد و در قرائت آخرین خروج از کسرت سوی ضمه می آید و آن برخلاف اینست بیاید مگر آنکه کسره عارضی را اعتبار نکنند و اصل را معتبر دانند روایت کرده اند بعضی انصار چون محرم میشدند و در احرام در حجره نمی آمدند و در آمدند بلکه بر سر اهل و خیمه گاه و خیمه را [illegible] و از پس پشت خانه دیوار را نقب و رخنه ساختندی و یا بر در بالای [illegible] و یا از پس پشت خیمه [illegible] و از زیر خیمه [illegible] در شان ایشان این آیه نازل شده [illegible] این فعل را فعلی نیکو [illegible] دانسته بودند [illegible] للناس که ایشان [illegible] و کمال اهمال کرده بود و در تعقیب آن [illegible] قل هی مواقیت للناس والحج [illegible] نازل گشت و سبب نقصان و تزاید ماه که ایشان از ان پرسیده بودند بیان ننموده [illegible] تلقی سائل بغیر ما یطلب [illegible] و بود در جواب بر خلاف مقتضای ظاهر [illegible] سوال مذکور [illegible] سوال از عرض کمال [illegible] اولی بود [illegible] لیس البر بان تاتوا البیوت [illegible] السوال [illegible] نقصان الاهلة و کمالها و اختفائها

وظهورها ولیس البر [illegible] بان تأتوا البیوت من ظهورها یعنی نیست نیکی که بپس بیائید انچه شما را
نفع و سودی ندارد از سبب [illegible] و [illegible] نیست نیکی و نیکوکاری که بکنید انچه شما را سودی نیارد و از آمدن خانها
از ظهور و در تفسیر آورده که سوال کردن ایشان از اهله و آمدن ایشان از پس پشت خانها در یک وقت بود بدین
تقدیر این جمله را با معطوف علیه جامع [illegible] تر نبود وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ اینجا مضاف از خبر محذوف
ای ولکن البر بر من اتقی جمله عطف است بر جمله سابقه یعنی نیست لیکن نیکوکاری متقیان است کار کار پرهیزگاران
است کسانیکه از خدای بترسند از گناه پرهیز نمایند و مضاف از اسم لکن محذوف بود ای لکن اهل البر من اتقی
معنی چنین آید لکن اهل البر متقیان اند و نکوکاران پرهیزگاران اند و جمله اول مطابق آیه بالاست یعنی موافق آیه
لیس البر [illegible] البیوت من ظهورها است وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ جمله واتوا البیوت معطوف است بر جمله سابقه سوال و اتوا البیوت جمله انشائیه
و جمله سابقه خبریه با کمال انقطاع تجویز وصل خبر است و [illegible] انشائیه بر خبریه چه وجه دارد است جواب
جمله خبریه سابق مقول قل آمده چه مقول قل بتاویل هذا القول در حکم مفرد گشته و درین وجه عطف مفرد بر مفرد یا
عطف انشائیه بر خبریه نبود و تواند بود که معطوف علیه انشائیه محذوف بود و کلام بتقدیر فلا تأتوا البیوت من ظهورها و
اتوا البیوت من ابوابها باشد و [illegible] مخلص است از [illegible] ذکر یعنی اوامر و نواهی مسطور جمله واتقوا
عطف است بر واتوا البیوت من ابوابها و این تعمیم بعد تخصیص بود که امر [illegible] مشتمل بر همه اوامر و نواهی باشد لعلکم
تفلحون یعنی لکی تفلحوا متعلق است با تقوا شد یعنی [illegible] شما از راه ابواب بیائید امید آن که از پشت
خانها که اختیار کرده اید [illegible] و از خدای بترسید و از عمل [illegible] بپرهیزید تا رستگار شوید وَقَاتِلُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ عطف است بر جمله ولکن البر من اتقی تا آخر
ای افعلوا هذه الامور وقاتلوا [illegible] کلام در مقام بیان انواع مبرات و اصناف طاعات و [illegible]
و اوامر و نواهی بود جهاد نیز نوعی از مبرات و قسمی از طاعات و حکمی از احکام شریعت است ذکر او درین مقام ملائم
و عطف او بر جمله واتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله که قریب است مناسب نبود [illegible]
و [illegible] بود و این جمله [illegible] از مبرات [illegible] تا ولا تاکلوا اموالکم بینکم
بالباطل و بر لا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد نبود که آن بر وجه اعتراض مذکور شده و این جمله و اوامر که بعد او
از [illegible] است که سوی ذکر آن تخلص آمده لاجرم متصل بجمله ولکن البر من اتقی است تا آخر [illegible]
بر افعلوا هذه الامور [illegible] ان کفار [illegible] رسول [illegible]
[illegible]

شما چیزند این اول آیتی ست که بر پیغمبر صلی اللہ تعالی علیه وسلم در باب قتال نازل شده و جهاد با کفار فرموده آمد
بعد نزول این آیت پیغمبر علیه السلام با کسانیکه بدایت بقتال میکردند جهاد میکرد و با غیر ایشان حرب و جدل خود را و یاران را
در جهاد و قتال آورد و با غیر بدایت کفار قتال نمیکرد و دلیل این کار خبر دو وجه در نفع می آورد و بعده آیت قاتلوا الذین
لا یؤمنون بالله نازل گشت باطلاق این آیت تقیید آیت سابق بنسخ پیوست و توانند که مراد از الذین یقاتلونکم
کسانی باشند که از شان ایشان مقاتله است یعنی مردانی که قوت قتال دارند بیرون میروند الذین یقاتلونکم اضرار
از نسوان و صبیان و مجانین و گوشه نشینان و زمنیان و عمیان و مردان بریده دست و پا و پیران ناتوان از آنکه
قوت محاربه و طاقت مقاتله نیست از این حکم محتاج باشند و تواند بود که همه کفار باعتبار قصد و رضا و اختیار مقاتل
باشند و در تحت مضمون الذین یقاتلونکم در آیند اهل ذمه یعنی یعطوا الجزیة و نسوان و صبیان و سایر اصناف غیر محارب
بقیاس بر اهل ذمه مخصوص میشوند در تفسیر آمده چون پیغمبر علیه السلام بنیت عمره از مدینه بیرون آمد و یاران
را با خویشتن بیرون آورد تا آنکه در منزل حدیبیه توقف کرد و بعده باقتضای مصلحت دل بر صلح آورد و بر این قرار
گرفت که میان پیغمبر صلی اللہ تعالی علیه وسلم و میان ایشان تا ده سال جنگ نباشد و محاربه و قتال نبود و
سال دوم پیغمبر علیه الصلوة والسلام بیاید و در مکه در آید تا سه روز باشد و عمره و آنچه خواهد بجا آورد پیغمبر علیه الصلوة
والسلام بعد صلح مذکور از حدیبیه بازگشت و بمدینه رفت سال دوم بر حکم وعده ایشان باز سوی مکه توجه
کرد و قصد طواف خانه کعبه و سعی میان صفا و مروه در دل آورد یاران ترسیدند مبادا بر این صلح کفار مکه وفا
نکنند و بقتال پیش آیند در حرم محترم قتال روی نماید و آنچه سال گذشته پیش آمده بود پیش آید این آیه نازل گشت
شرعیت مقاتله بر وجه مدافعه اگرچه در حرم باشند باذن پیوست این قصه اشارتست بر وجه اول میکند که در حرم
بدایت بقتال مشروع نبود **وَلَا تَعْتَدُوْا اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِيْنَ** ۝ جمله ولا تعتدوا عطف ست بر قاتلوا
و جمله ان الله لا یحب المعتدین تذییل ست یا تعلیل ست تاکید را از جهت آنست وقوع اعتدا از معتدیان حصول
تقاضی از ظالمان علامت آنست که ایشان مضمون این جمله را منکر اند بظهور هست انکار ایشان را تنزیل
منزله منکر کرد جمله را مؤکد آورد یعنی اینست و از حد مگذرید و در قتال از قاعده مشروع تجاوز مکنید و بر وجه
نامشروع در مقابله میآیید و غیر محاربان را چون زنان و صبیان و امثال ایشان مکشید و کشتگان را
مثله مکنید و دست و پا مبرید و چون گوش و بینی و غیر آن فرو مبرید بدرستی که خدا دوست ندارد کسانی را که از
تجاوز کنند و جور آورند و در تعدی و ظلم افتند **وَاقْتُلُوْهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوْهُمْ وَاَخْرِجُوْهُمْ مِّنْ حَيْثُ
اَخْرَجُوْكُمْ** واقتلوهم [illegible] بشارت ست مر ایشان را یعنی اینست و کافران را
بکشید هر جا که بیابید و بگیرید ایشان را [illegible] ایشان را از آنجا که شما را بیرون کردند یعنی از مکه

بیرون کنید و درین آیه وعده فتح مکه و بشارت حصول آن آمده پیغمبر علیه الصلوة والسلام بعد فتح مکه عمل باین آیه کرده و کسانیکه از مشرکان مکه ایمان نیاوردند و تصدیق نکردند و از مکه بیرون آورد والفتنة اشد من القتل این جمله معترضه است برای بیان شدت امر فتنه و فظاعت شان او یعنی انیست و بیرون کردن از وطن که موجب مفارقت محبوبان و مستوجب شداید و شاق و مشتمل بر خطر خطیر فراق و سبب بعد اوطان و مقتضی فرقت اخوان و اشتباه حبیبه و شهر و ده یا بادیه و تحمل گرم و سرد چه سفر قطعه از سقر است علی الخصوص و من سفر اخراج که بی ساز استعداد و سفر محنت سخت تر از کشتن باشد و بالاتر از مردن بود شعر الموت ساعة تمضی و عذاب الفراق للحی باق یعنی فتنه عبارت است از عذاب آخرت و از شرک و تعیین بلا و محنت دنیا که بتردد ملازم شود و پندارند گفت اند چیزی که بسبب او مرگ خواهند و از شر او بمرگ پناه برند بهم داشته که سخت تر از مرگ و صعب تر از موت بود شک نیست که فتنه اخراج از بیوت بالنسبة سخت تر بود از ان او از قتل صواب است ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه عطف است بر واقتلوهم یعنی انیست و با ایشان نزدیک مسجد حرام یعنی در حرم قتال مکنید و خود را ابتدا کردن در قتال حرم در حرام میانگیزید فان قاتلوکم فاقتلوهم و درین آیه در هر سه موضع بجای مبنا علت ثلاثی خوانند یعنی بر حسب اختلاف قرأة مختلف دانند این شرطیه که جزاء او امر است عطف است بر نهی سابق یعنی انیست پس اگر قتال کنند ایشان با شما در حرم پس بکشید ایشان را در حرم چه ایشان ابتدا کردند و از جهت حرمت حرم از دفع کردن و شمشیر زدن باز نمانید کذلک جزاء الکافرین ○ جزاء الکافرین مرفوع بر ابتدا است کذلک خبر مقدم است و این جمله تذییل است یعنی انیست مثل جزاء مذکور و سزای مسطور جزای ناگروندگان بود و سزای کفر ورزندگان باشد فان انتهوا فان الله غفور رحیم ○ شرطیه محذوف الجزا است و جمله فان الله غفور رحیم تذییل است ای فان انتهوا لان الله غفور الیهم تاکید از جهت آنست که جمله شرطیه یعنی فان انتهوا بجزا ملوح بمضمون جمله با معنا یعنی بکی محذوف بود و تقدیم ملوح تاکید جمله شایع شود یعنی پس اگر کافران از کفر و از قتال با مسلمانان بایمان آوردن مسلمانا نگشتن باز مانند خود را از عقوبت و عذاب خدای برهانند زیرا که خدای بد پرستی خدای آمرزنده است خطایا آمرزند و بخشاینده است و خطایا بخشند و بدانکه آیه وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم موجب تقیید قتال در حل و حرم بوقوع بدایت قتال کافران بود باطلاق و اقتلوهم حیث ثقفتموهم بنسخ قید مذکور روی نمود و آیه ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه فان قاتلوکم فاقتلوهم قید مذکور را متعلق بقتال در حرم داشت در غیر حرم بر اطلاق گذاشت وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین لله عطف است بر اشارات سابقه و حتی برای غایت است یعنی الی ان یکون الدین لله تکون ناقصه است بر لا تکون معنی

انیست و قتال کنید با کافران تا این غایة که فتنه معدوم شود و دین سلیم از اشراک گردد و مخصوص بخدای باشد یعنی کی ست خبر بین تقدیر یعنی چنین آید و قتال کنید تا اینکه شرک نباشد و دین همه مر خدای را شود و چه کافران مشرک که شیطان و بتان را دخل نهیدادند و بجول خاطر خویش ایشان را شریک نام می نهادند چون بسبب قتال کافران و مشرکان کشته گردند یا مسلمانان شوند لاجرم شیطان و بتان از اشتراک بیرون آیند و بیدند فَإِنِ انْتَهَوْا شرط است محذوف الجزا ای فان انتهوا فلا تقاتلوهم یعنی انیست اگر باز ایستادند از شرک و کفر و قتال با مسلمانان باز باشند و غیر خدای را نخواهند پس با ایشان قتال نکنید و از جهاد ایشان باز آئید فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظّٰلِمِينَ ۝ فا برای تعلیل است و از جمله آن معنی آن محذوف است ای فلا تعتدوا بعدوان ایشان جمله معترضه است برای دفع ناامیدی کافران چنانچه بالا گذشت و بیان تعبیر قضیه است و خسران ایشان چنانچه رفت معنی انیست کسانیکه از عدوان باز باشند و خود را بمعنی اخلاص رسانند بسوی رضوان شتابند و از عقوبت عدوان اخلاص یابند زیرا که جزای عدوان و عقوبت تعدی و ظلم غیر ظالمان نبود و از آنچه قتال آن جزای ایشان را باشد و کسانیکه از تعدی و ظلم باز باشند ایشان را ظالم نخوانند و هر که ظالم نشود مستوجب جزای ظالمان نشود الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ الشهر الحرام مبتدا است بالشهر الحرام خبر مبتدا است و معنی بچند دو مضاف از مبتدا و خبر است ای هتک حرمة الشهر الحرام بهتک حرمة الشهر الحرام و جمله الشهر الحرام استئناف است چنانستی که بتاویل قاتلوهم حتی لا تکون فتنة باطلاق خویش قتال را در شهر حرام و غیر آن مورد سوال گشت تقاتل فی الشهر الحرام شد فقیل الشهر الحرام بالشهر الحرام معنی انیست هتک حرمت شهر الحرام بمقابله هتک حرمت شهر حرام نیز باید بود و هر کجا مکافات روی خواهد نمود روایت کرده اند پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم در سال ششم از هجرت برای عمره از مدینه جانب مکه میگشت کوچ بکوچ منزل بمنزل بسرعت و شتابی در راه میرفت در منزل حدیبیه نزول فرمود و آن در ماه ذی القعده که از شهر حرام است بود کفار از در آمدن مانع شدند و آهنگ قتال کردند یکماه در حدیبیه توقف کرد بعد از آن قضیه مصالحه در صلح آورد چنانچه قصه آن گذشته و شرح بالا رفته و در صلح نامه نبشته بودند که در سال آینده یعنی در سال هفتم از هجرت پیغمبر بیاید خالی کردن مکه فرمایند و ایشان مکه خالی کنند پیغمبر را در آمدن و عمره بجا آوردن دستوری دهند پیغمبر در مکه در آید آنچه خواهد از عمره و طواف ادا نماید چون هفتم سال از هجرت که دوم سال از سال نزول حدیبیه بود بر حکم وعده کافران سوی مکه بعزم عمره و طلب طواف و سعی پیوست چون ماه ذی القعده آمده یاران گفتند اگر کافران عهد خویش را وفا نکنند و با قتال پیش آیند در ماه ذی القعده قتال چگونه شود همان حال که پار سال حاصل شده بود پیش آید در بیان آنکه اگر کفار وفا و عهد نکنند و اصحاب ایشان را مانع شوند و مخالفت نمایند و بقتال پیش آیند اگرچه ذی القعده شهر حرام است و حرم مکان با احترام است قتال کنید از حرمت مکان و زمان مترسید این آیت نازل گشت و این کلمه زده پیوسته

وَالْحُرُمٰتُ قِصَاصٌ این جمله عطف ست بر جمله الشهر الحرام بالشهر الحرام یعنی حرمتها محذوف ست یا از مبتدا و تقدیر صفت الحرمات قصاص یا از خبر تقدیر الحرمات محل قصاص یعنی حرمتها محل برابری است معنی آنست تا مرتکب حرام مثل آنچه او کرده است بکنید و بمعامله که پیش آمده است پیش آیید چنانکه اگر کسی کسی را بکشد او را بقصاص بکشند و اگر دست ببرد دست او ببرند و هم چنین بینی ببینی و دندان بدندان و گوش بگوش فما شدا آن و هم چنین اگر کسی بر کسی تیغ بکشد او را بکسی از جهت او درد آلود کرد با او برابر شوند و را بکشند فَمَنِ اعْتَدٰی عَلَیْكُمْ فَاعْتَدُوْا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰی عَلَیْكُمْ ف سببیت برای ترتیب سبب بر مسبب یعنی بجهت قصاص سبب است برای نفی تجاوز از برابری من شرطیه در موضع المحل رفع بر ابتدا است فاعتدوا علیه جزا است خبر مبتدا است ما در ما اعتدی موصوله است یا موصوف و راجع محذوف است و با در بمثل زائده نیست ای فاعتدوا اعتداء بمثل عقوبة اعتدی بها علیکم یا مصدریه است و با زائده است ای فاعتدوا اعتداء مثل اعتدائه علیکم معنی اینست پس هر تعدی که کسی کند مثل آن با او کنید و با او برابری و مکافات ورزید در بعضی صور باقتدار خویش برای دفع شر ظالم و در بعضی صور برافعت پیش سلطان و حاکم مکافات را که مسبب اعتدا از جهت وقوع در مجیئت اعتدا اعتدا گفت و بصیغه مشاکله تحسین کلام جسته است وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ ۝ واتقوا الله عطف ست بر قاتلوهم و اعلموا عطف ست بر واتقوا الله ان با اسم و خبر خویش قائم ست بمقام دو مفعول اعلموا معنی اینست و تقوی ورزید و از خدای بترسید کسی را که کشتن او روا نیست چون صبیان و نسوان و زمنان و عمیان و امثال ایشان مکشید و خدای را بعلم و نصرت با متقیان بدانید و عالم بودن باحوال ایشان معلوم کنید و بدانکه مفهوم این کلام معنی ست متعینی که در شاهد است مراد نیست و این از متشابهات ست سلف بحقیقت آنچه مراد است اعتقاد داشتند و دل بتاویل آن نگماشتند و خلف بعلم و لفظ تاویل کشتند چنانچه ذکر کردیم و در بیان آوردیم وَاَنْفِقُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ عطف ست بر قاتلوا چه قتال بی نفاق نبود معنی اینست خرج کنید مال خود را در راه رضای خدا از استعداد جهاد و نفقات از خریدن سلاح و اسلحه از تیر و کمان و تیغ و نیزه و زره و جوشن و خرج مدت جهاد و علف و دواب از اسپ و اشتر و ساخته کردن عیال زنان و دادن نفقه ایشان وَلَا تُلْقُوْا بِاَیْدِیْكُمْ اِلَی التَّهْلُكَةِ عطف ست بر قاتلوهم و از ایدیکم بر وجه مجاز انفسکم مراد ست یا زائده است معنی کلام و لا تلقوا انفسکم الی التهلکة باشد ایدیکم بر حقیقت و انفسکم محذوف و با برای استعانت دارند کلام بتقدیر و لا تلقوا انفسکم بایدیکم الی التهلکة بود معنی اینست نفسهای خویش را بدستهای خویش بسوی هلاک میفگنید بدینکه مال و اسپ و سلاح خرج نکنید پیاده بی سلاح در جنگ در آیید خود را بدست خویش هلاک کرده باشید یا بدین که در جهاد بیرون نیایید و جبانت ورزید و سستی نمایید کفار قوی شوند و شما را در هلاک افگنند یا خود را

و بدین [illegible] مال [illegible] کنند خود را [illegible] بسیار [illegible] از تفصیل [illegible] جهاد [illegible]
در پی استعداد جهاد [illegible] و دشمنان قوت پذیرند و [illegible] گیرند [illegible] و غالب آیند [illegible]
[illegible] کفر باشد و فخر [illegible] و که کفار گویند مسلمانی [illegible]
و اگر چون [illegible] کرده بود و گشتیم **وَأَحْسِنُوا** عطف است بر انفقوا یعنی [illegible] نیکویی
کنید در حق فقیران [illegible] لشکر و پیاده [illegible] لشکر و پیاده [illegible]
[illegible] عاجزی را یاری کنید [illegible] در غزا [illegible] **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**
جمله [illegible] است جهت ترغیب بر احسان [illegible] است [illegible] از جهت [illegible] معلوم است [illegible]
[illegible] است [illegible] محسنان محبوب خدا اند [illegible]
[illegible] یعنی که خدای دوست میدارد نیکویی کنندگان را [illegible] اعمال نیک آرندگان را [illegible]
[illegible]
[illegible] شود **وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ** عطف است بر آیه قتال [illegible]
[illegible] بالاتفاق [illegible] اسلام [illegible]
ابو حنیفه [illegible] فریضه [illegible] احرام
[illegible] امام شافعی رکن است [illegible] افعال دیگر بعضی
و بعضی [illegible] از طواف و سعی [illegible]
[illegible] پیغمبر علیه الصلاة والسلام است [illegible] حج و عمره [illegible]
کمال [illegible] احکام [illegible] خدای عز و جل [illegible]
[illegible] حج و عمره آنست [illegible]
از [illegible] باشد [illegible] حج و عمره [illegible]
[illegible] حج و عمره را [illegible] و در ذیل [illegible] امام شافعی [illegible]
[illegible] قول ابو حنیفه [illegible]
[illegible] در آغاز اسلام
حج [illegible] ولله علی الناس حج البیت من استطاع
الیه سبیلا [illegible] و بعضی گویند
امر [illegible] اگر [illegible]

حج که موجب وسنت [illegible] ثابت شود و ندب که موجب او تکلیف محتاج سوی قرینه بود از یک امر باعتبار
متعلق جمع میان حقیقت و مجاز نبود اما بر قول کسی که امر را در ندب مجاز گوید و حمل بر عموم مجاز کنند از امر ترجیح
فعل بر ترک که شامل وجوب و ندب است مراد دارد سوال وارد شود و اشکال جمع میان حقیقت و مجاز
نباید و تواند بود که امر منصرف سوی [illegible] او جمع باشد تا وصل جمع بین الاثنین والسنة و سنت بود و امر برای ندب
دارند جمع میان فرض و مستحب [illegible] مانند امر اصم رمضان و ستا من شوال و صلی الفرضیة والنافلة
معین ولو وجه آید و صحت او [illegible] و طریق رد می نماید فان احصرتم فما استیسر
من الهدی ج فا در فما استیسر من الهدی جزائیه است و ما استیسر مفعول فعل محذوف است ای
فاهدوا ما استیسر من الهدی و این جمله جزا شرط است و جمله شرطیه معطوف است بر اتموا الحج و اگر ما استیسر
محذوف الخبر بتقدیر فعلیکم ما استیسر من الهدی دارند جمله مستقر چنین برای بیان حکم محصر شدن از حج [illegible]
مانعی از رسیدن مناسک حج [illegible] الیست پس اگر شما از حج محصر شوید یعنی مانعی [illegible] چون امراض و
دشمنان و حبس و جز آن [illegible] گردید پس آنچه آسان بود از هدی در مکه [illegible] فرستید و ذبح کردن آن [illegible]
کنید یا گویند واجب است بر شما آنچه آسان بود یا آسانی دست دهد از هدی یعنی از شتری یا گاوی یا گوسفندی
که برای ذبح در مکه بفرستید و چون آن [illegible] قربانی کنید [illegible] گویند و بعد از ذبح آن
بیرون آمدن از احرام [illegible] و چون احصار [illegible] الوقوع [illegible] اشتغال کرد و لکن چون [illegible]
دارد از جهت قوت [illegible] فعل ماضی آورده [illegible]
است و ایشان [illegible] ولا تحلقوا رءوسکم حتی یبلغ الهدی محله
[illegible] اگر [illegible] فاهدوا ما استیسر [illegible] اگر [illegible] فعلیکم ما استیسر [illegible]
[illegible] من الهدی [illegible] موضع [illegible] مفعول [illegible]
[illegible] شده [illegible] از احرام بیرون [illegible] تا آنکه قربانی در مقام [illegible]
که موضع ذبح او [illegible] کردد و این حکم در [illegible] بیان کرده [illegible]
محل [illegible] آمده و اگر [illegible] جزا شود [illegible]
جمله شرطیه باشد [illegible] حکم [illegible] صلی الله [illegible]
که برای [illegible] آمده بود [illegible]
کسی [illegible] دیگر [illegible] اهل حرم [illegible]
فمن کان منکم مریضا او به اذی من رأسه ففدیة

أَوْ نُسُكٍ من شرطیه یا مبتدا است فَفِدْيَةٌ مبتدای ست محذوف الخبر ای فعلیه فدیة
و این جمله خبر است یا جزا است و جمله شرطیه معترضه است برای بیان حکم محتاج شدن حاجی محصر سوی حلق پیشتر
از رسیدن هدی در محل آن بسبب مرضی یا عارضی دیگر یعنی اینست پس هر که باشد از شما ای محصران مریض
که بحلق محتاج بود یا درد اندر سرها مر چون جراحت و شپش باشند آن یا شد چون سر خویش را با عذر بند کو حلق کند
پس بر وی فدیه است از صیام یا از طعام یا قربانی لازم بود و صیام سه روزه است یا طعام فی صدقه ای طعام شش
مسکین و اگر قربانی اختیار افتد گوسفندی ذبح کند فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ
فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فاذا آمنتم شرط است فمن تمتع شرطی دیگر ست فما استیسر من الهدی مبتدای ست
محذوف الخبر بتقدیر فعلیه یا استیسر من الهدی و این جمله جزای شرط دوم ست شرط دوم با جزای خود جزای شرط اول است
الی الحج متعلق ست بتمتع ای من تمتع بالعمرة الی وقت احرام الحج و این شرطیه عطف ست بر شرطیه سابقه و وجه امر تیسیر
از احصار ست اذا استعمال کرده بعد ماضی آورد سوال حکم تمتع مرتب بر امین شدن بعد از احصار
نیست چنانچه مفهوم ظاهر کلام باستعمال فاست بلکه تمتع از احکام حج ست با احصار تعلق ندارد و متمتع
میان ایشان مستحق نمی پندارد جواب مراد از آمنتم بعد الاحصار نیست تا سوال مذکور وارد شود بلکه
از فاذا امنتم فان لم تکونوا محصرین کنتم فی سعة چنانچه صاحب کشاف گفته مراد ست برین معنی هیچ اشکالی
نبود و اگر معنی آمنتم بعد الاحصار دارند فاقضوا ما احصرتم فیه جزای شرط مذکور محذوف پندارند و فمن تمتع
بالعمرة الی الحج جمله علاحده بود اشکال مذکور نیاید یعنی اینست پس هر که بعمره برخوردار می گردد بعد ازان
سفر پیش از باز گشتن وطن خویش قصد سوی حج کند متمتع بود پس بر وی آنچه آسان ست از هدی یعنی
از گاو و گوسفند و شتر لازم شود و آن دم تمتع ست و آنرا نزدیک امام شافعی دم جنایت گویند و جابر
نقصان آوردن حج و عمره در سفر واحد و عدم انفراد هر یکی بسفری علاحده گویند و دم مذکور نزد ابو حنیفه
دم قربت بود ناسک را خوردن ازان روا باشد و امام شافعی خوردن این را جنایت دارد ناسک را
خوردن ازان نه پندارد فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ
تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ فصیام ثلثة ایام مبتدای ست محذوف الخبر ای فعلیه صیام ثلثة ایام فی
الحج و سبعة عطف ست بر ثلثة ایام اذا رجعتم عطف ست بر فی الحج و این از باب عطف بر دو معمول
دو عامل مختلف بود از قبیل فی الدار زید و الحجرة عمرو را باشد جمله جزا شرط است این شرطیه عطف ست بر شرطیه
سابقه و جمله تلک عشرة کاملة تذییل است و بعضی گویند در واو و سبعة وهم ازان بود که بمعنی او بود جمله تلک
عشرة کاملة که دافع این وهم ست تکمیل باشد یعنی اینست پس کسیکه هدی نیابد یعنی متمتعی دگادم گوسفند

را برای قربانی نیابد بروی واجب بود که صیام سه روز در ایام حج و هفت روز بعد از آن که مجموع ده روز کامل است
در یابد ذٰلِكَ لِمَنْ لَّمْ يَكُنْ اَهْلُهٗ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ؕ این جمله معترضه است
برای تقیید اطلاق سابق معنی اینست آن یعنی تمتع مر کسی راست که اهل او در مکه حاضر نه اند مسافر اند چه
متعه و قران نزدیک ابوحنیفه رحمه مخصوص به آفاقی بود متوطنان مکه را نباشد و نزدیک امام شافعی ذلک اشارت
بر حکم مذکور یعنی وجوب هدی یا صیام باشد ابتدا است بر متمتع بود و نزدیک او اهل مکه را تمتع و قران بود لیکن هدی
و صیام نباشد بر ین وجه معنی چنین آید یعنی هدی و صیام مر کسی راست که اهل او حاضران مسجد حرام نه اند آفاقیان
وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ ۝ ع عطف است بر اوامر و نواهی سابقه و اعلموا
عطف است بر اتقوا اتقوا امر بتقوی جامع اتیان بما امر و نواهی است و قالع همه فساد و تباهی است معنی اینست
از خدا بترسید و از عذاب او بپرهیزید و بدانید بدرستی که خدای سخت است عذاب او و شدید است عقاب او
اَلْحَجُّ اَشْهُرٌ مَّعْلُوْمٰتٌ ج ای وقت الحج اشهر معلومات این جمله معترضه است برای بیان وقت
حج یا استانفه است در جواب سوال از وقت حج معنی اینست وقت حج ماههای معلوم است و از اشهر
مذکور بر سبیل تغلیب شوال و ذی القعده و ده عشر ذی الحجه مفهوم است چنانچه در عمران آمده و در قرآن معلوم شده
نزدیک امام اعظم وقت حج دو عید و آنچه میان دو عید است بود اول وقت حج عید فطر و آخر وقت عید الضحی یا
امام شافعی وقت حج تا شب عید الضحی و ارد عید الضحی داخل وقت حج نمی پندارد و سوال حج را دو رکن است
اول وقوف بعرفات و آن سه وقت بدر آمدن وقت ظهر روز عرفه تا بیرون آمدن وقت عشا شب عید
تقدیر به دو ماه و ده روز مذکور نیست و رکن دوم طواف زیارت است و آن سه وقت بوقت مذکور شود بعد
روز عید نیز روا است توقیت به دو ماه و ده روز بچه معنی است جواب شک نیست که ادای ارکان حج
بر التفصیل [illegible] که مسائل در بیان می آید اما احرام بستن و شروع کردن در حج نزدیک امام ابوحنیفه رحمه الله تعالی آن جایز
امام شافعی جواز آن متعلق بدین وقت وارد تا اگر پیش از شوال بنیت حج احرام بندد و شروع در حج کند نزد امام
امام شافعی اگرچه شروع جایز نشد مکروه بود تمام نباشد و نزدیک امام شافعی احرام مذکور برای حج نشود برای
عمره واقع شود و بنا بر حج بدین احرام جایز ندارد و شوال و ذی القعده و عشر ذی الحجه وقت بدین اعتبار نهاده اند و نیز بود
وقت مذکور [illegible] حج عمره آن در [illegible] تا اگر پیش از شوال ارتکاب کند و نیت عمره احرام
بندد و سعی و طواف [illegible] پیش از شوال بجا آرد بعد از آن [illegible] سال همان
[illegible] برای حج [illegible] باشد متمتع نشود [illegible]
وقت حج [illegible] دیگر طواف [illegible] در شوال واقع شود [illegible] متمتع
ع ۲۴ ۸

بروی وقت تمتع مرقوم شود زیرا که عمره و حج در یک سفر آمده و در وقت واقع شود فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ فا جزائیه ست من موصول با صله مرفوع المحل بر ابتداست و جمله فلا رفث ولا فسوق ولا جدال خبر مبتداست و شرطیه مذکور سبب کلام سابق ست و جمله معترضه دیگر ست برای بیان آنکه حج از جماع و فسق و ستیزه خالی باید و در این چنین عباد آن کارها نشاید معنی اینست پس هر که در این ماهها بر نفس خود حج فرض کند یعنی احرام بندد و در حج شارع شود پس نیست جماع و فحش و فاسق شدن بارتکاب معاصی چون یکدیگر دشنام دادن و یکدیگر را القب بد نهادن و غیبت گفتن و سخن چینی کردن و نه مجادله کردن یعنی در حج ستیزش کردن با همراهان و مکاریان و خادمان زیرا که این چیزها در همه وقت زشت ست خصوصا در وقت حج که متضمن هجر اوطان و تشبه بزرگان ست شک نیست در این چنین وقت زشت تر باشد و قبیح تر بود و ذکر حج بالا گذشته است و در فی الحج محل ضمیر بود لیکن از جهت تصریح بعلت حرمت امور مذکوره وضع مظهر موضع مضمر ساخته شد وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ ما شرطیه ست و جمله معترضه دیگر ست برای ترغیب بر خیر و ترویج کار نیک معنی اینست آنچه از نیکی بکنید و از نیکوکاری پیدا آرید آنرا خدای بداند و جزا دادن آن تواند وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى عطف ست بر واتقوا الله یا عطف ست بر مضمون وما تفعلوا من خیر یعلمه الله که متضمن ترغیب در خیر آمده یعنی افعلوا الخیر شده و مراد از زاد مذکور زاد راه اخروی ست بدلیل آنکه تعلیل و فان خیر الزاد التقوی ست و بعضی گویند که این آیت وارد ست در شان حاجیانی که توشه ناگرفته سفر رفتند و در راه حج بی توشه سیر کنند و دعوی توکل میکردند برای قوت روزی بسوی رفقا دست می آوردند بر این وجه زاد مذکور زاد راه حج ست که متضمن اتقای سوال بود و مراد از فان خیر الزاد التقوی تقوی از سوال باشد و تاکید او از جهت تعمیم ملحوظ ست معنی اینست تقوی بپذیرید و توشه پرهیزگاری بگیرید زیرا که بهترین توشها تقوی ست اگر بدان تقوی از جهت این معنی ست وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ عطف ست بر تزودوا و جمله ندائیه معترضه برای تنبیه ست معنی اینست ای اصحاب عقول از من بترسید و تقوی ورزید و از عذاب و عقاب بپرهیزید که عقل بجز خیر تقوی نپسندد و عاقل جز پرهیزگاری را نبندد لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ جناح اسم لیس ست علیکم خبر او ست ان تبتغوا بتقدیر فی یا بالامی فی ان تبتغوا [illegible] تبتغوا متعلق ست بظرف مستقر و فضلا مفعول به ست من ربکم تبتغوا صفت ست فضلا را و جمله لیس علیکم جناح معترضه ست برای اذن تجارت و اجارت و سایر اسباب اخروی مال بروجه حلال در راه حج و گاه بجا آوردن مناسک و تواند بود که این جمله مستانفه باشد زیرا که چون در حج از جماع و فسق و جدال ممنوع کرد و بر اعمال خیر و افعال نیک امر کرد

وقف النبی صلعم

چنانستی که شما منع از اکتساب و اعمال در استحصال مال حلال در ضمن حج سوال کردید این جمله بروجه استیناف در تجویز
آن آورده روایت کرده اند بعضی از عرب تجارت و اجارت در حج نمی پسندیدند و حج را که مخلوط با تجارت و اجارت
باشد مبرور نمیدیدند و حج تاجر و مکاری و اجیر معتبر نمیداشتند بلکه در خلط عادت با عبادت اثم و جناح می پنداشتند
در شان ایشان این آیه نازل گشت و این امور تجویز دادن پیوست یعنی اینست بر شما گناهی در جستن شما
بسبب جستن شما در نیت نیکی و نیکوکاری و عطای را از پروردگار و فضلی را از کرم کردگار از نفع تجارت و اجر اجارت
همچو تحصیل عنایتهم مباد و جزا فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ
عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ تا شرط که جزاء او امر بود در انشاء بودن همچو امر باشد معطوف بر انشاءات
سابقه تواند بود و ارتباط با اوامر و نواهی متقدمه خواهد شد لجامع آنکه هر یکی بیان نیکوکاری است و موجب
امتثال فرمان برداری است یعنی اینست پس چون از عرفات بعد وقوف که رکنی از دو رکن حج است بازگردید
خدای را به تلبیه و تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر و تقدیس و تمجید نزدیک مشعر حرام یعنی مزدلفه یاد دارید و مزدلفه را
مشعر گویند زیرا که موضع شعور است جای دانستن مناسک حج مرور است و او موصوف بمشعر حرام است
زیرا که مکانی با احترام است و او را مزدلفه نیز خوانند مکان ازدلاف و قربت دانند روایت کرده اند آدم
صلوات الله علیه و حوا رضی الله تعالی عنها چون از بهشت در زمین افتادند مدتی از یکدیگر جدا بودند در عرفات
یکدیگر را شناختند ازین جهت عرفات را عرفات گویند و در مزدلفه میان ایشان قرب حاصل گشت هر یکی بدیگری
پیوست مقام قربت و ازدلاف باشد سزاوار اسم مزدلفه بود و تواند بود که آن کوه را مزدلفه گویند ازین جهت
که مردان خدای در آن تقرب با آثار فضل خدا جویند وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ عطف است
بر فاذکروا و مشعر باد بر کما هدیکم مصدریه است ای اذکروا ذکرا کهدایته ایاکم الی الاسلام فی التحقیق و این تشبیه بالیه
المتحقق است در حق متیقن در وقوع بر طریق صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و احسن کما احسن الله الیک و قل
رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا او اذکروه کما هدیکم ای کما علمکم و بین لکم فی تعلق الکیفیة الکبیرة نحو خلق الاشیاء
کما تقاوا روحها لها بیت کما سمعت یعنی اینست و خدا را یاد کنید بدل و زبان در یاد حق آرید یعنی حق
و حق بذکر می تحقق به پیراه شود دانا خدا بدینها حق در هدی یا گویند یاد کنید خدای را بهیچ یاد کردنی که رهنمونی کرده است
شما را سوی آن و ارشاد کرده است بدلائل از آیات و کنایات و مقاربه با اخلاص و خلوص همچو منت و از احکام
که بیان کرده است که چون در مزدلفه رسید مغرب و عشا را در وقت عشا با جماعت بگذارید چون صبح روز نحر بدمد
نماز بامداد و در تاریکی بپا آرید بعده حو در آن تسبیح و تهلیل و ثنا و حمد مشغول دارید و درود بر پیغمبر خدا صلی الله
تعالی علیه و سلم بفرستید و حوایج که دارید از خدای بخواهید بعده بر آمدن آفتاب قبل از منا بیائید رمی جمار کنید

بعد ازان بسوی خانهٔ کعبه بشتابید و طواف زیارت که رکن دوم ست و بر پا دارید اعمال حج چنانچه فرموده شده است بیاد بید و دل بر نه یاد رب و از نقصان و تبدیل و تغییر آن نگاه دارید تا معمول شما بر وقت معلوم بود و عمل شما حسب علم باشد وَإِن كُنتُم مِّن قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ ۝ این جمله حال ست یا معترضه ان مخففه ست و لام فارقه است میان مخففه و نافیه معنی اینست و بدرستی که بودید شما پیش از راه نمائی ما از نادانندگان مواضع ذکر خدا و ناشناسندگان مقامات عبادت حق جل و علا یعنی نمیدانستید که در حج خدا را کجا یاد کنند و او را در کدام امکنه پرستند و چگونه یاد دارند و چه نوع حق عبادت او بگذارند ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ عطف ست بر امر سابق من حیث ظرف ست مر افیضوا معنی اینست پس باز گردید از آنجا که مردمان باز گشتند و بشتابید از آنجا که ایشان شتافتند یعنی از مزدلفه سوی کعبه روید و مراد آنجا آوردن رکن دوم متوجه شوید چه افاضه از عرفات بالا گذشته و ذکر آن پیشتر رفته و بعضی گویند مراد از افاضه مذکور افاضه از عرفات ست مخاطب افیضوا قریش اند که ایشان از عرفات نمی رفتند و خود را سکان مکه میگفتند ایشان را فرمان شد از عرفات باز گردید و این باقتضا امر بوقوف بعرفات بود چه باز گشتن از عرفات بعد از وقوف بعرفات باشد معنی چنین آید پس باز گردید ای قریش از عرفات یعنی در عرفات بروید و وقوف بعرفات کنید پس از عرفات باز گردید چنانچه دیگران از عرفات باز میگردند و در مزدلفه می آیند وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ عطف ست بر ثم افیضوا جمله ان الله غفور الرحیم تذییل ست کنایت از یغفر لکم و یرحم و چون امر استغفروا مضمون جمله باعتبار مکنی عنه ملوح بود تقدیم ملوح جمله سابق شد معنی اینست و از خدا آمرزش خواهید و بکرم او پناهید بدرستی که خدا آمرزنده ست خطایا را بیامرزد بخشاینده ست عطایا بخشد فَإِذَا قَضَيْتُم مَّنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا ۝ شرطیه مذکور عطف ست بر انشاءات سابقه کذکرکم صفت ست مر مصدر محذوف ای اذکروا الله ذکرا کذکرکم آباءکم و اضافت ذکر سوی ضمیر خطاب اضافت مصدر سوی فاعل ست آباءکم مفعول او ست او اشد مجرور ست از جهت منع صرف مفتوح آمده عطف ست بر مضاف الیه ذکر بحذف موصوف ای اذکروا الله کذکرکم آباءکم او کذکر قوم اشد ذکرا منکم برین تقدیر ذکر مصدر معروف بود یعنی ذاکر بودن باشد صاحب کشاف برین رفته صاحب تقریب این وجه را مستلزم چیزی گفته زیرا که عطف بر ضمیر مجرور متصل می آید و آن از روی قاعده وجه صحت نمی یابد مگر آنکه بر اختیار صاحب کشاف قاعده مقیده بحرف جر بود و در ضمیر مضاف الیه این حکم نباشد یا اشد را منصوب دارند معطوف بر آباءکم باشد برین تقدیر ذکر مصدر مجهول باشد یعنی مذکور شدن بود و نصب ذکرا تمیز بود و جه بر تمیز ست او کذکرکم شیئا اشد مذکوریت آباءکم بر وجه اول معنی اینست پس چون شما مناسک خویش را ادا کنید و از عبادات حج فارغ گردید پس از جهت شکر نعمت عظیم و سپاس این دولت فخیم خدا را یاد کنید همچو یاد کردن شما بعد از ادای حج در جاهلیت پدران خویش را

یاد آوردن قومی که سخت ترند از شما از روی ذکر کردن و بر وجه دوم یعنی البته یاد کنید خدا را همچو ذکر کردن شما
پدران خویش را یا چیزی که سخت ترست از پدران شما از روی مذکور بودن روایت کرده اند عرب در جاهلیت
حج میگذاردند بعد از فراغ در ذکر مناقب و مراتب پدران خویش مشغول می شدند سماحت و سخاوت ایشان یاد میکردند
و براعت و شجاعت ایشان بر زبان می آوردند فرمان شد چنانچه بعد از فراغ از حج در جاهلیت پدران خویش یاد میکردند
در اسلام بعد از فراغ از حج خدا را یاد کنید بعضی در معنی این آیت گویند بعد از فراغ از حج خدا را یاد کنید چنانچه شما
در کودکی بعد زبان یافتن و در سخن در آمدن ذکر پدران خویش میکردید و باب باب بسیار میگفتید بعضی معنی این
آیت همچنین گویند فاذکروا الله بالوحدانیة یعنی خدا را بوحدانیت یاد کنید و بگوئید آفریدگار تعالی یکی ست و با او
شریکی نیست چنانچه شما پدران خویش را بوحدانیت یاد میکنید و یکی میدانید و هر یکی میگوید پدر من یکی ست با او در
پدری شریکی نیست شرکت در پدر روا نمیدارید شرکت در خدا روا مدارید ذکر خدا بوحدانیت و نفی شرکت سخت تر و
بیشتر شاید و اکثر و اغلب باید از جهت این او اشد ذکرا گفت و در ذکر خدا از ذکر آبا ترقی و تکثیر بسبب ذکر خدا را که از حاج
مطلوب ست بذکر آبا تشبیه کرد و اعلی را که مطلوب ست با دنی که متحقق ست تشبیه آورد چنانچه در صلوة پیغمبر صلی الله
تعالی علیه وسلم که مطلوب ست بصلوة بر ابراهیم صلوة الله علیه که متحقق بود تشبیه کرده اند اللهم صل علی محمد کما صلیت علی
ابراهیم وعلی آل ابراهیم گفته اند فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا
لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ ۝ من یقول هو موصول او موصوف مرفوع المحل بابتدا است من الناس
خبر مبتدا است ربنا آتنا فی الدنیا مقول القول ست ربنا منادی یا ربنا مذکور برای ندا و ثنا کردگار ذوالجلال ست
و آتنا فی الدنیا مقصود و مقال ست بر خلاف اسم ما ست من زائده ست برای تاکید له ظرف مستقر خبر مقدم ست فی
الآخرة متعلق بظرف مستقر ست و جمله و ما له فی الآخرة من خلاق حال ست یعنی البته بعضی از مردمان که در
موقف حاضر میشوند و از آنجا باز میگردند کسانی اند که در دعا ربنا آتنا فی الدنیا میگویند و از خدای خیر دنیا می جویند
و نیست مر ایشان را در آخرت نصیبی از حاصل شدن خیری یا از آنکه شتری خیری و این ایشان کافران ست و بیان حال
ایشان ست چه همت ایشان مقصور ست بر دنیا و ایشان محروم اند از اخری که ایشان آخرت را ثابت نمیگویند
و روی خیری نجویند و ذکر کافران درین محل از جهت آنست که کافران و مسلمانان در حج یکجائی بودند و هر دو فریق
و تعظیم خانه کعبه جلالی آن اهتمام مینمودند تا آنکه آیت یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام
بعد عامهم هذا نازل گشت و حاضر شدن ایشان در مناسک حج منسوخ ست وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ
رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۝
و جمله و منهم من یقول عطف ست بر جمله سابقه و جمله قنا عذاب النار عطف ست بر جمله آتنا یعنی البته و بعضی

از ایشان کسانی اند که از خدای بهیچ باب نیند در دعا میگویند ای پروردگار ما بده مارا نیکی در دنیا و نیکی در عقبی و مارا از عذاب
نار نگاهدار و در عقبی بهشت و فرح بسیار و بعضی گویند حسنه دنیا توفیق و طاعت و روزی حلال و ختم بر نیکوئی یا حسنه
و حسنه آخرت بمغفرت رسیدن و سوی نعمت جاودانی بهشت شتافتن است و بعضی گویند حسنه دنیا علم و عبادت است
و حسنه آخرت بهشت یا سعادت و بعضی گویند حسنه دنیا عافیتی با سعادت و مروتی با شهادت و حسنه عقبی برخاستن
مرده از گور با فرح و بعضی گویند حسنه دنیا زن نیک است و حسنه آخرت حور العین باشد و بعضی گویند حسنه دنیا ثنای
جمیل و حسنه عقبی ثواب جزیل و بعضی گویند حسنه دنیا ایمان و حسنه آخرت امان از نیران است و خیر آن از اسباب
صلاح دنیا و موجبات فلاح اخری **أُولَٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا** اولئک مرفوع المحل بابتدا
لهم نصیب جمله ظرفیه خبر مبتدا است مما کسبوا صفت نصیب است ای من کسبهم یا هو فیه و هو له هنا ای من شئ او من الشئ
الذی کسبوه جار و مجرور صفت است مر نصیب را تنکیر نصیب برای تعظیم و تکثیر است جمله مستأنفه است چنانکه گوئی کسی گفت
ما شان هؤلاء فقیل اولئک الآیة معنی اینست ایشان یعنی کسانیکه در دعا ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار میگویند و از حضرت خدای نیکی دنیا و خیر آخرت میجویند ایشان راست نصیبی عظیم از کسب ایشان
یا از آنچه کسب کرده اند بکرم کردگار کریم **وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ** ○ چون در جمله سابقه نصیب نصف
و اعیان مذکور بکسب ایشان متعلق گردانید نصیب کسب نجات متعلق است و هم آن آید که حساب کسب چندین کسان
دیر خواهد کشید و بمکث و درنگ خواهد انجامید جمله والله سریع الحساب بر وجه تکمیل آورد و برای دفع وهم مذکور
ذکر کرد معنی اینست و خدای شتابنده است بحساب و سرعت حساب اعمال با کثرت خلایق و بسیاری افعال بر قدر
آنکه کسی گوسپندی بدوشد و بروایتی بر قدر آنکه کسی پلک بر پلک زند آخر کند و این صفتی است دال بر کمال قدرت
و دلیل عظیم مقدرت **وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ** عطف است بر اوامر سابقه معنی اینست
خدایرا بتکبیر گفتن و ببزرگی یاد کردن در روزهای شمرده یاد کنید یعنی در رمی جمار و باز گشتن از منا بسوی خانه کعبه و در
طواف یاد آرید او را بتکبیر گفتن پس نمازهای مفروضه نزدیک امام اعظم از بامداد روز عرفه تا عصر روز عید است و در ایام تشریق
نبود و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد از بامداد روز عرفه تا عصر آخر ایام تشریق باشد **فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي
يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ
لِمَنِ اتَّقَىٰ** ط این جمله معترضه است برای تخییر میان تعجیل و تاخیر معنی اینست پس هر که شتابد در قضای
مناسک حج و اتمام رمی جمار در دو روز یعنی دهم و یازدهم بروی هیچ بزهکاری نبود و کسی که تاخیر کند رمی جمار را تا دو
روز آخر یعنی دوازدهم و سیزدهم بروی نیز بزهکاری نباشد یعنی عرب در تعجیل رامی را بزهکار میدانستند و تاخیر را و اهل دیگر
لازم میدیدند و بعضی عرب تاخیر کننده را بزهکار مینمودند [illegible] حق سبحانه و تعالی بیان

و تاخیر بتخییر کرده بود و مراد از متعجل نه بر مکاری بیرون آورد سوال تخییر میان دو چیز مقتضی تسویه بود و موجب برابری میان ایشان باشد در کتب فقه افضلیت تاخیر رمی جمار تا دو روز آخر آورده و اولویت آن را بیان کرده جواب است در تخییر میان دو چیز لزوم تسویه میان ایشان مسلم نیست چه مسافر میان صوم و فطر مخیر است با آنکه صوم افضل و اولی است لمن اتقی خبر مبتدا محذوف است ای ذلک لمن اتقی و جمله ذلک لمن اتقی معترضه است برای اختصاص امور مذکوره بمتقیان و آن اشارت است بر نفی اثم بر سبیل عموم در حق متعجل و متاخر چه نفی اثم بر سبیل عموم جز در حق غیر عاصی منتقی از جمیع معاصی نبود یا اشارت است بر نصیب که مذکور است در اولئک لهم نصیب مما کسبوا برین وجه تواند بود که ذلک مقدر ندارند لمن اتقی بدل از لهم پندارند یا اشارت است بر غفرانی که مذکور است در جمله واستغفروا الله ان الله غفور رحیم باشد تقدیر مبتدا حاجت نبود یا اشارت است سوی حج بود کلام یعنی الحج لمن اتقی بدل از لهم پندارند و الفسوق والجدال یا لمن اتقی الشرک والمعاصی باشد یا اشارت است بر جمله مبرات مذکوره از حج و صیام و زکوة گویند و بعد ذکر همه مبرات بیان جهت است رونق و کمال و قبول آن برین جمله چه مینماید معنی اینست آن یعنی نفی اثم بر سبیل عموم در عمل خاص که تعجیل و تاخیر مذکور است یا گویند آن یعنی نصیب که در اولئک لهم نصیب مما کسبوا از حق قائلان ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة مسطور یا گویند آن یعنی غفران که در جمله واستغفروا الله ان الله غفور رحیم ذکر آن آمده یا گویند آن یعنی حج که ذکر آن قریب مذکور شد یا گویند آنچه ذکر کردیم از انواع بر و اصناف احسان در باب نماز و روزه و جهاد و حج و غیر آن کمال و قبول آن بر وفاق انما یتقبل الله من المتقین مخصوص است بمتقیان که همه ایشانند که این چیزها در کار بندند و بدین امور مسعود و مشرف گردند بلکه اگر از لمن اتقی متقیان از شرک مراد باشد یعنی مومنان وجه اختصاص مذکور ظاهر بود که شک نیست که کافر از عبادت بی نصیب و از خیر بی بهره باشد و اگر متقی از شرک و معاصی مراد دارند اختصاص باعتبار کمال پندارند چنانچه در بیان معنی ذکر آن رفته و تبشیر متقی پیوسته زیرا چه کمال اجر و تمام اجر بمتقی از شرک و معاصی متعلق است در رونق و بها و اضعاف و سنا در اعمال و افعال بدان مخصوص است **وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوْا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ ○**

امر و اتقوا الله و اعلموا عطف است بر واذکروا الله و آن با اسم و خبر خود بتاویل قائم مقام دو مفعول اعلموا است و جمله بیانیه مقرر معنا است چنانچه از سنت و ذکر آن بالا رفت یعنی اینست و از خدا بترسید و از عذاب وی بپرهیزید و از شرک و معاصی که اسباب عذاب است باز باشید و بیقین بدانید که شما سوی حسابگاه او حشر خواهید گشت و با اهوال و افزاع روز حشر خواهید بود **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُّعْجِبُكَ قَوْلُهٗ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللّٰهَ عَلٰى مَا فِيْ قَلْبِهٖ وَهُوَ اَلَدُّ الْخِصَامِ ○** فی الحیوة الدنیا متعلق است بیعجبک یا بقوله و یشهد عطف است بر یعجبک و هو الد الخصام حال است و خصام مصدر است یعنی مخاصمه کقتال و مقاتله و اضافت الد سوی خصام بمعنی فی است ای الد فی الخصام یا خصام جمع خصم است کصعاب جمع صعب است ای اشد الخصوم

تواند بود که جمع خصیم ککرام فی جمع کریم ای اشد الخصام و جملهٔ و من الناس من یعجبک عطف است بر فمن الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا این تقسیم دیگر است مر مردمان منافقان و مومنان یک قسم یعنی قسم منافقان اینجا مذکور است و دوم در و من الناس من یشری نفسه ابتغاء الآیه مسطور است و در ورود این آیت در شان اخنس بود که او با پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم موانست و مصاحبت مینمود و کلامی داشت که آنرا پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم خوش کردی و در معرض استماع آوردی بعد از وی شری یعنی غلطی ظهور یافت و بسوی فساد و تخم نفاق شتافت و بعضی گویند این آیه در حق جمله منافقان است که هر یکی از ایشان بر این صفت بود و هم بر این ضبع مینمود معنی اینست و بعضی از مردمان کسی هست ترا در حیات دنیا کلام او خوش می آید تعجب دارد که شنیدن آن ترا خوب و مرغوب مینماید در آخرت بلکنت و گرفتگی زبان ناخوش خواهد بود و حال اینست که او سخت ترین خصومت گران است و بدترین دشمنان است وَاِذَا تَوَلّٰی سَعٰی فِی الْاَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیْهَا وَیُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الْفَسَادَ لیفسد متعلق است بسعی و یهلک عطف است بر لیفسد این شرطیه عطف است بر صله من جمله و الله لا یحب الفساد حال است یا معترضه است برای نکوهش فساد معنی اینست و چون پشت تو رو گرداند خود را از نزد تو دور دارد یا گویند چون جای ولایت گیرد و بر مردمان فرمانروایی پذیرد در زمین سعی کند تا تباهی افگند و کشت و نسل مردمان و بهایم را در هلاک آرد و بزوال و فنا سپارد چنانچه روایت کرده اند که با ثقیف این معامله کرد یعنی میان ایشان ماند حرث و نسل ایشان را بخرابی و هلاکت آورد و حال اینست که خدای عز و جل تباهی را دوست ندارد و بی راهی را در جبر تجویز نیارد وَاِذَا قِیْلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ فَحَسْبُهٗ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝ اتق الله مقول قیل است جمله شرطیه اذا است جملهٔ اخذته العزة بالاثم جزاست جهنم مبتدا است فحسبه خبر اوست و فا سببیت است و این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه و جملهٔ و لبئس المهاد تذییل و مخصوص بالذم محذوف است ای و لبئس المهاد جهنم معنی اینست و چون گفته شود مر او را بترس از خدای جل و علا او را بزرگی بیدا کرداری و ارتکاب سبب بزهکاری بگیرد و وال او تکبر و خود بینی و خودستائی نگیرد و نخوت پذیرد یعنی نخوت امر او را بر انکار و استکبار باعث شود و بر دروغگوئی و حیله جوئی و گستاخی و تباهی و ارتکاب نواهی و اثم گردد پس بسنده بود او را در شدت و الم و عذاب و عقاب جهنم و هر آئینه بد قرارگاهی است آتش و دوزخ که مستقر کافران خواهد بود ایشان را در آن شدت عذاب روی خواهد نمود و در تفسیر آورده است که مهاد و قرارگاه جاست و مستقر استراحت مستعمل است اینجا در حق کافران بر وجه استعاره تهکمیه استعمال شده و در جلالین [illegible] المنافقین و البغیر الکافرین استعمال آن سابق آمده وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَّشْرِیْ نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ این جمله عطف است بر جملهٔ و من الناس من یعجبک روایت کرده اند که صهیب رضی الله تعالی عنه از مکه هجرت

کرد و روی بسوی مدینه آورد عمر او به صد سال رسیده بود که دولت هجرت او را روی نمود حرفت تیر اندازی و ناوک زنی داشت اهل مکه او را بسیار زر و مال می پنداشت مکیان در پی او شتافتند و او را با جماعتی که همراه او بودند در راه یافتند از مصاحبان او بعضی باز گشتند و او بر بلندی بر آمد و با ایشان در مقالت در آمد گفت کلمه اسلام که گفته ام از آن نخواهم گشت و از دینی که او را اختیار کرده ام نخواهم گذشت به قتال شما خواهم ایستاد و به آسانی در دست شما نخواهم افتاد و صد تیر در ترکش دارم دست بر کمان می آرم هر تیری که خواهم انداخت یک تن را از شما بی جان خواهم ساخت از کشتن چون منی شما را چه افزاید و از رفتن من شما را چه کم آید مالی که در خانه دارم نشان مکان آن گویم بستانید مرا از رفتن به پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم باز مدارید ایشان دل بسته مال گردیدند و او را گذاشتند و به مکه رفتند مال در محلی که نشان گفته بود یافتند پیش از آنکه صهیب در مدینه برسد این آیه بر پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام نازل گشت و این قصه بوده و پیوسته پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آیه مذکوره یاران را رسانید قصه صهیب بر ایشان روشن گردانید امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه روی به استقبال او نهاد پیش از رسیدن او در مدینه او را بشارت ربحت فی تجارتک داد و صهیب به کمر تبه رسید کار او بدیع نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه گشته بود و بعضی گویند این آیت در حق عامه مؤمنان است که خود را در کار خدا بسپارند و دل به عوض ثواب آخرت بگمارند چنانکه جای دیگر گفته ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة بر وجه اول بمعنی بیعست و بعضی از مردمان کسانی اند که نفس خود را بدادن مال کفار از دست کفار باز خرند در ره جستن خوشنودی خدا اسیرند و به وجه دوم بمعنی اندیشه است و بعضی از مردمان کسی است که بفروشد نفس خود را از جهت طلب خوشنودی خدا اثر خود را در این کار و در باره جان خود را فدای خوشنودی خدا سازد و صهیب هم و دولت این دولت است و کار این کار این چه جمع مردمان سزاوار رأفت اند و مستحق فیض عاطفت اند **وَاللّٰهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ** ۝ این جمله تذییل است بمعنی و خدای در شان بندگان خویش خداوند رأفت و عاطفت است و همیشه بنده نواز است و موصوف باین صفت است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً

السلم بکسر سین و فتح سین خوانند بمعنی بر حسب آن وانند و در آیات سابقه تا این مرتبه صور عبادات و ملت حج را تفصیل بیان فرمود و در آیت ثم افیضوا من حیث افاض الناس جمیع مردمان در حضور موقف آمده بعده در آیه فمن الناس من یقول با معطوف او تقسیمی در حاضران بر خواهندگان دنیا و آخرت مذکور شده بعده آیه من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا با معطوف خویش یعنی و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله تقسیمی دیگر بمنافقان و مخلصان مذکور گشته اگر این آیت یا ایها الذین آمنوا تا آخر که عبدالله بن سلام که مومن مخلص بود رعایت روز شنبه و قرات توریت در قرات نماز شب چنانچه پیش از این داشت از پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام خواهش نمود این آیت در شان او نازل گشت و از آن خواهش که داشت منع نمود و اراده در حق او بوده بعموم لفظ خویش تناول همه مومنان مخلصه باشد

ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء که قسم دوم از تقسیم دوم است بود و در والتفات از غیبت سوی خطاب وارد [illegible] فصل از جهت اختلاف خبر و انشا قید ارید و اگر درین آیت چنانچه در بعض تفاسیر آمده خطاب بمؤمنان که ایمان بزبان آورده اند و در دل تصدیق نکرده انبا باشد این آیت متصل ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله علی ما فی قلبه که قسم اول از تقسیم دوم است و اگر این آیت را خطاب بمؤمنان اهل کتاب دارند معنی کلام یا ایها الذین آمنوا بکتاب و رسول ادخلوا فی السلم و آمنوا بمحمد والقرآن پندارند [illegible] ابتدا اتمام ذکر [illegible] والمتقین [illegible] مؤمنان انتقال بسوی ذکر کافران و بیان احوال ایشان بود و فصل او از جهت [illegible] تمام کلام [illegible] چنانچه [illegible] کشاف در ان الذین کفروا سواء علیهم أأنذرتهم ام لم تنذرهم آورده و فصل او از جهت [illegible] در مقام ذکر کرده [illegible] یعنی کلا و جمله حالست از سلم یا از فاعل ادخلوا معنی آنست ای مؤمنان [illegible] با مسلمانان آشتی در پذیره آید [illegible] دین یا ایشان آشتی کنید و بر موافقت ایشان کلا و جمله ثابت باشید [illegible] ای کسانیکه ایمان آورده اید و در دل تصدیق نکرده اید در آشتی با مسلمانان در آئید و در دل [illegible] کنید نفاق بگذارید [illegible] ایمان خلاص ورزید یا گوئید ای کسانیکه به پیغمبری دیگران ایمان آورده اید و قرآن محمد را که خیر الانبیاست تصدیق نکرده اید بغض و خشم بگذارید و در آشتی در آئید همه مسلمان شوید و بقرآن ایمان آرید ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین جمله ولا تتبعوا [illegible] ادخلوا فی السلم کافة جمله انه لکم عدو مبین [illegible] تاکید از جهت تقدیم ملوح است چه نهی از متابعت شیطان ملوح بسوی عداوت اوست معنی آنست و گامهای شیطان را پیروی مکنید یعنی در پی گام شیطان مروید و مروید بسوی شیطان چون شما را دشمنی پیدا است دشمنی او با شما ظاهر پیدا است عاقل پیروی دشمن نکند و در پی گام او نرود فان زللتم من بعد ما جاءتکم البینات فاعلموا ان الله عزیز حکیم جمله شرطیه [illegible] امر [illegible] حکم امر با [illegible] نهی سابق بود معنی آنست پس اگر شما بعد آمدن حجتها ظاهره [illegible] لغزش [illegible] اعمال [illegible] از نفاق یا از کفر باز نیائید پس بدانید و بدانستی که خدای عزیز است یا قوی [illegible] غالب [illegible] بالکفار [illegible] انتقام [illegible] و بجز امر کار او سزاوار کردار او برساند استوار کار است هیچ کار [illegible] در [illegible] نقل آورده اند قاری در تلاوت این آیه خطا کرد و بجای عزیز حکیم غفور رحیم آورد اعرابی که هرگز قرآن نشنیده [illegible] نشنیده گفت [illegible] ازلت و در مقام بیان عزت اگر غفور رحیم [illegible] و [illegible] ذکر عزیز حکیم که مقتضی قوت و غلبه است مناسب باشد هل ینظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة ینظرون بمعنی ینتظرون است و الا ان یأتیهم الله [illegible] محذوف [illegible] یا [illegible]

امشد بعذا به و ظلل جمع ظله است چنانچه خلل جمع خلت والملائکة عطف است بر الله و استفهام برای انکار است و آن در حکم نفی است یعنی انتظار نیست که منتظر اند یعنی منتظر نیند کافران مگر آمدن عذاب خدای را یا آوردن خدای عذاب خود را بر ایشان در سایه یا انها از ابر تنک که آسمان را بپوشید یعنی در ابرهای که همچو سایه بان آید و دیگر آمدن فرشتگان را بیارند عذاب ایشان را و این کلام یعنی لفظ فی ظلل من الغمام از باب تشبیه بود از قبیل حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر باشد و تقیید آمدن عذاب بود آن در ابرها از جهت آنست که عذاب چون از جانب آسمان آید و از ابر پس که مظنه رحمت است روی نماید عذابی هولناک تر باشد و فظیع تر و دشوار تر بود **و قضی الامر** و قضی ترکیب فعل بمنزله مفرد و عطف است بر الملائکة یعنی و ان یاتیهم الملائکة و قضاء الامر بدلیل آنکه بعضی بجای و قضی الامر و قضاء الامر بلفظ مصدر خوانده اند یعنی انتظار نیست و مگر آنکه بیایند فرشتگان و قضاء امر یعنی استوار کردن هلاک کافران و تواند بود که و قضی الامر فعلی که مفهوم ابعاد سابق است عطف باشد بمعنی او عید بهلاک و قضی الامر و تواند بود که و قضی الامر حال از یاتیهم یا از ینظرون که مفهوم استثنا است دارند بتقدیر و قد قضی الامر یعنی و قد احکم الامر پندارند **سؤال** کافران خود تا ببر بالا نمیدانند و خود را مستحق عذاب نمیخوانند و معتقد عذاب خویش نیند نسبت چه حکم داشتن بر عقاب سوی ایشان چگونه آید و جهت اثبات آن در ایشان چه نوع روی نماید **جواب** ایشان اگرچه انتظار عذاب ندارند و خود را در معرض عذاب نمی پندارند حال ایشان که سبب عذاب موید آن مرتکب شده اند و از جهل و نادانی بر آن مصر مانده بر آن مینماید که در ایشان انتظار آمدن عذاب و آمدن فرشتگان عقاب و استوار بودن حکم هلاک باشد و انتظار رحمت و لطف نباشد و انتظار مذکور بر وجه تمثیل مستقیم آید و هیچ انتقاض نمی آید چنانچه در ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم گفته اند که زنان یوسف علیه السلام بر نفی بشریت ثابته و اثبات ملکیت بر وجه تمثیل رفته اند چه حال او در نزاهت و عصمت و براءت از صفت قبیحه بدان میماند که او ملک باشد نفی بشریت و صدق او بر وجه تمثیل و مبالغه واقع بدین تاویل بود اینجا نیز اثبات انتظار کافران عذاب را و نفی انتظار ایشان رحمت را بطریق تمثیل و صدق او بهمین تاویل است **و الی الله ترجع الامور** ترجع بصیغه مجهول از رجع و بصیغه معروف از رجوع خوانند و معنی بر حسب آن دو قرائت چنانچه نزدیک است و لام در الامور برای عهد است یعنی امور مذکوره یا برای استغراق باشد چه همه کارها متعلق است و لقضا و قدر و مستحق است یعنی نیست جز بسوی حکم خدای تعالی همه کارها باز گردد یا همه کارها باز گردانیده شود **سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة** این جمله مقرره است مر جمله یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم [illegible] سوی غلبه که هر دو در موعظت [illegible] اسرائیل است آن یاد آوردن نعم جلیله و این آیت یاد آوردن آیات جزیله [illegible] تفسیر موعظت [illegible] مضافی که در میانه بود

ع

بیان بود و کلام منفصل سابق بود کم یا استفهامیه است یا خبریه سل بمنزلهٔ لازم جمله استفهامیه بیان سوال آمده یا خبریه
جمله بتاویل مفرد مفعول دوم سل شده ای سل بنی اسرائیل عدد آیات آتیناهم و بر هر تقدیری من آیة تفسیر است
مر کم و کم مفعول دوم مر آتیناهم آمده از جهت افتقار صدر مقدم شده بینة صفت است مر آیة را و درین کلام معطوف
محذوف است ای سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة فبدلوها چه مقصود کلام موعظت بنی اسرائیل است و آن متعلق
بتبدیل آیات تغییر و تبدیل است زیرا که مطلوب تقریر آیات نیست بلکه تقریر تبدیل ایشان است معنی اینست بپرس
ای محمد از بنی اسرائیل چند داده ایم ما ایشان را از آیة ظاهره پس چون آمد آنها را تبدیل با علامات ظاهره بر حقیقت
اسلام و دین پیغمبر علیه الصلوة والسلام و این سوال هم سوال برای تقریر است یعنی برای حمل مخاطب بر اقرار
تا بگوید و اقرار کند که خدای عز وجل چندین آیت فرستاده و چندین حجتها ظاهره داده و ایشان آیت کتاب را پوشیده
و در ابطال حجج ظاهره کوشیده بطلان ایشان ظاهر گردد و وبال افعال ایشان پیدا شود **وَمَن يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ
مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ** جمله و من یبدل نعمة الله تا آخر تنزیل است شرطی است
محذوف الجزا و جمله فان الله شدید العقاب تعلیل جزا است یعنی و من یبدل نعمة الله یعذبه الله فان الله شدید
العقاب و تواند بود فان الله شدید العقاب کنایت از یعذبهم الله باشد باعتبار معنی یکی عنه الجزا افتد حاجت
سوی حذف جزا نباشد تاکید جمله باعتبار معنی مکذبه دارند و تبدیل آیات از ایشان علامت انکار مضمون جمله است
معنی اینست و هر که نعمت خدا را تبدیل کند نعمت هدایت را بضلالت بدل گرداند و حجتهای اسلام را تحریف
کند بجای آن غیر آن خواند پس از آنکه ادراک این نعمت و حجت از خدای تعالی آمده و این عطا در حق او فائض شده پس
بدرستی که خدای سخت است عذاب او یعنی عقاب او سخت و شدید است پس عقوبت کند و در عذاب سخت افگند
زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا این استیناف است چنانستی که سائلی
چون و من یبدل نعمة الله را شنید سوال کرد ما بالهم یبدلون نعمة الله مع انه شدید العقاب فقیل لما انه
زین للذین کفروا الحیوة الدنیا معنی اینست مر کافران را زندگانی حیوة دنیا آراسته گشت و بدل محبت
پیوست جان را دوست داشتند و جان از زندگانی بداشتند یکبار حیوة باقی اخروی سپرداختند برای راه آخرت
توشه نساختند در لذتهای حیوة فانی دل بستند از نعیم حیوة باقی محروم گشتند نظرشان در زندگانی حیات فانی مقتصر
و حال ایشان پای در راه طلب آن نهاده و آراسته شدن حیوة دنیا در چشم کافران نسبت به تزئین آراینده
آن اختلافی و تحقیق است بعضی برآنند که آراینده آن شیطان است بدلیل آنکه جای دیگر و زین لهم
الشیطان اعمالهم گفته و بصیغه معروف بدان نسبت پیوسته این جماعت آن نسبت کرده شیطان آن را سهل گرداند و دنیا را در نظر
عین ایشان میگرداند و اندیشه زندگانی فانی مذاق دل ایشان میسپرد چنانکه چشم را برنگ خوب و گوش را آواز خوش

و مشام را بنفحات نسائم خوش و مذاق را بلذائذ اطعمه دلکش و قوت لامسه را بملامس لینه و باطن را بظهور افکار مصالح
دنیویه و شبه شهوات را بمشتبهات و ممنیات را بحصول متمنیات بفریفت و محبت آنرا با دل و جان و تن روان ساخته
با رگ و پی و گوشت و پوست و مغز استخوان و خون و سایر اخلاط بیامیخت تا آنکه تن و جان بدنیا پیوسته و ظاهر
و باطن همه دنیا گشته یعنی گویند آرایندهٔ زینت دنیا مر کافران را خداست و زیبا کننده آن در نظر ایشان حق جل و علا
که دنیا را بدین صفت آفرید که مردم را بفریبد و کسی که او را دریابد از وی تشبه بچیزهای دروغ پیدا آورد که بدان دلها را اختلال
کرد **قطعه** گر دل ببرد گلی برنگی * گر جان ببرد صبا ببوئی * زین حال بهانه چگونه دل را * چوگان زده هر طرف چو گوئی
خدای جهان را بدین صفت آفریده دلها را بدو فریفته و شیفته گردانید مگر کسی را که ازین بلا نگاه داشت بعصمت خود
دل او را به فریفته شدن نگماشت **وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا**
عطف است بر مضمون جملهٔ سابقه چنانکه گفت زین للذین کفروا الحیوة الدنیا فیفخرون بها و یسخرون یعنی ایشان
فخر میکنند بحیوة دنیا و معیشت فاخرهٔ آن و سخریه میکنند ایشان بر فقراء مومنان که عیشت نامنتظم دارند و عمر به تنگی
میگذرانند **وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** موصول با صله مبتدا است فوقهم خبر مبتدا است
حال است یعنی ایشان و آنکسانیکه بخدا گرویده اند و از شرک پرهیزیده اند و دین اسلام گزیده اند و بمرتبهٔ عالی
رسیده اند در روز قیامت بالای ایشان باشند و برتر از ایشان بود که ایشان در درجات بهشت عالی مشرفند و کافران
در درکات دوزخ فرود روند چنانچه کافران در دنیا از سبب ضعف و فقر بعضی مسلمانان که مشاهده میکردند بر ایشان
بسخریت پیش می آمدند و می خندیدند مسلمانان چون علو مرتبه خویش و انحطاط حال کفار ببینند بر حال ایشان خنده کنند
چنانچه جای دیگر گفته است فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون بعضی گفته اند مراد ازین فوقیت فوقیت در حجت باشد
یعنی حجت مسلمانان قوی و دلیل ایشان غالب بود اگر کافران حجت ایشان در دنیا ندیدند و سخن حق را فهم نکنند بر ایشان
بسخریت پیش آیند و خنده نابوده نمایند مسلمانان را درین چه نقصان باشد و متقیان را درین چه عیب بود سوال چون
از تقوی پرهیزیدن از شرک مراد شود والذین اتقوا یعنی الذین آمنوا بود در وضع مظهر موضع مضمر نکته باید و نیز
در اینجا مظهر موضع مضمر الذین آمنوا که بالا مذکور شد چرا کرد و بجای الذین آمنوا الذین اتقوا چرا آورد **جواب** وضع مظهر موضع
مضمر برای تصریح مناط فوقیت و علاست و مناط فوقیت بر کفار ایمان بر اتقا است لیکن اتقا اجتناب از شرکت
و آن سلب مضرت است و ایمان اثبات توحید است و آن جلب منفعت است و سلب مضرت اهم است از جلب منفعت
لهذا در کلمهٔ طیبه نفی را مقدم داشتند و تاسیسه بعبارت نیز پاداشتند و اثبات را تاخیر کردند تا ثابت باشارت گفته
و همچنین اینجا بجای الذین آمنوا الذین اتقوا یاد آورده و وضع مظهر موضع مضمر بلفظ الذین اتقوا چنانچه گفتیم باید کرد
وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ○ این جمله تذییل است مقرر است مر مفهوم والذین اتقوا

فوقهم یوم القیمة مفهوم شده که فوقیت در روز قیامت بتقوی ست بغنا نیست و این جمله متضمن رزق و غنا به سبیل
عموم اثبات کرد و هر که را خدای خواست از ذلیل و جلیل در مسالک وسعت و غنا آورد و این از و لازم آید که سعت رزق و
غنا مستلزم فوقیت نبود بر این طریق موکد مفهوم جمله سابقه باشد یعنی این نیست و خدای هر که را از مردمان خواهد روزی
بیشمار دهد اگرچه کافر ذلیل باشد که فوقیت او مستحیل بود سعت حال و کثرت مال موجب فوقیت و تقرب نبود و نه مستوجب
انحطاط قدر نشود چه مسلم فقیر در آخرت غنی شود و کافر غنی در روز قیامت بفقر و حاجت پیوندد یعنی آن قدر دهد که در شمار
نیاید و آن مقدار بخشد که در معرض احصا نیاید چنانچه جماهیر اهل اسلام و مساکین امت علیه الصلوة والسلام را از ملک
مخلد و ملک موبد و نعمتهای ابدی و لذتهای سرمدی که ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر بار
از بهشت خواهد داد و در آن نعم بغایت و الوان کرم بی نهایت بر ایشان خواهد گشاد و این نعمت ایشان
انصرام نگیرد و هیچ گاهی لذت و راحت ایشان انقطاع نپذیرد و شمار نعمت بی منتهای او ممکن نبود و عد و احصای آن قابل
نباشد اما نعمتهای دنیا هرچند که بسیار بود از حیز شمار بیرون نرود قارون را اگرچه باستدراج گنج بی رنج دادند گنجی محدود
بود در ناحیه از زمین نهادند و هرچند تمرد و در اخراج این با سوال ممتلی بود و در نظر خلق بسیار بسیار نمود لیکن چون حشر اینها
او مقداری محدود و با شماری معدود داشت گذشت بانصرام و انقطاع و زوال و فنا پیوست اغنیای دنیا
چند روزه که روز بد در بقا دارند خود را بغنا و محدود و متناهی غنی می پندارند ایشان را بر فقرا اهل اسلام و مساکین فوقیت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام برای ایشان از مخبر صادق الوعد غنا نامحدود و موعود و نعمت غیر متناهی در دار الجنان ممدود
موجود است چه جای فوقیت و قربت بود و چه محل فخر و تبختر بود كَانَ النَّاسُ اُمَّةً وَّاحِدَةً
فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيّٖنَ مُبَشِّرِيْنَ وَمُنْذِرِيْنَ وَاَنْزَلَ مَعَهُمُ
الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيْمَا اخْتَلَفُوْا فِيْهِ جمله سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة
متضمن شکایت بنی اسرائیل بود و پیشتر ازین آیة الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت و آیة الم تر الی
الملا من بنی اسرائیل نیز در حکایت ایشان مقرر شکایت ایشان سابقه رد می شود و این جمله معترضه برای تسلیه
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمده و متضمن بیان اینکه شر کفر دیرینه شری ست مخصوص بزمانه پیغمبر نیست میان
دو کلام متصل واقع شده جمله فبعث الله بقرینه لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه معطوف بر محذوف بود تقدیر کلام
کان الناس امة واحدة فاختلفوا فیما بینهم بان کفر بعضهم وبقی بعضهم علی دین الاسلام فبعث الله الی آخره
مبشرین و منذرین حال است از النبیین که مفعول است مر بعث الله را و ضمیر لیحکم عاید بر کتاب است یا الله و متعلق
به انزل و جمله انزل معطوف است بر بعث الله الف و لام در الکتاب برای جنس است که هر پیغمبر را کتاب [illegible]
تعدد کتاب یعنی جنس وحی می شود و معنی آن نیست بود و اند مردمان در آن از عهد آدم علیه الصلوة والسلام [illegible]

اقبند اسلام تا ده قرنی که میان وفات آدم و بعثت نوح علیهما السلام بود دران قرون از کسی جز اسلام و ایمان وی نبود که همه بر شریعت حق بودند و میان خویش در ایمان و اسلام موافقت نمودند تا بعد نجات اهل کشتی تا زمان صالح پیغمبر علیه السلام داشتند و همه دل بر موافقت و ایمان گماشتند پس میان خویش اختلاف کردند بعضی مسلمان ماندند و بعضی کافر شدند پس برانگیخت خدای پیغمبران را بشارت دهندگان و ترسانندگان و فرستاد با پیغمبران کتاب را بحق تا حکم کند کتاب میان مردمان در چیزی که اختلاف کرده اند دران حکمی محقق و قضای بحق و همه مردمان بعد صالح تا زمان ابراهیم علیه السلام متفق بر کفر بودند در توافق بر کفر یک گروه نمودند و بعضی گویند در زمان ابراهیم علیه السلام همه جهان مجتمع بر کفر بود و در توافق در کفر آیه واحدة میبود و برین وجه فبعث الله عطف بر کان الناس امة واحدة باشد محتاج سوی تقدیر چنانچه بر وجه سابق گذشته است و معنی چنین آید بوده اند مردمان امة واحدة متفق بر کفر پس خدای پیغمبران را فرستاد و ایشان را برای حکم کردن بر کافران کتاب داد که تا حکم کند در آنچه ایشان اختلاف کرده اند یکدیگر میان خویش در دین و دیانت و مخالفت ورزیده اند و در بعضی تفاسیر آورده که اجتماع عالم بر کفر در هیچ عصری نبوده و لله دست عام در هیچ زمانه روی ننموده و آنچه در بعضی اعصار از اتفاق بر کفر نقل کرده اند و روا و اتفاق و را حاشیه آورده اند محمول بر اجتماع اکثر بوده و مصروف بر اتفاق اغلب باشد. وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ یعنی من بعد ما جاءتهم البینات مفعول له یعنی بغیا مرکب متعلق است بفعل مثبت که مضمون استثنا مذکور است چه بودن استثنا بعد از نفی برای اثبات مشهور است ای اختلف فیه الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات بغیا بینهم جمله و ما اختلف فیه تا آخر میان معطوف و معطوف علیه معترضه است برای مذمت اختلاف کنندگان و اثبات [illegible] و نفی از ایشان یعنی اینست در کتاب اختلاف نکرده اند و مخالفت نورزیده اند مگر آنکه کتاب داده شده اند که ایشان اختلاف کرده اند از پس که آمده است بایشان حجتها ظاهره و معجزهای باهره از جهت بغی و عدوان و ظلم و حسدی که میان بود میان ایشان فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ این جمله عطف است بر فبعث الله النبیین جمله میانه معترضه بود چنانچه گذشت یا گوییم عطف است بر اختلف الذین اوتوه که مضمون استثناست ای اختلف الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه لام متعلق است بهدی بر طریق هداه الطریق و ما موصوله یا موصوفه من الحق بیان ماست و لام در و برای جنس است چه ایشان با مسلمانان در مکه حق مخالفت نمودند در جهت قبله بسیار مخالفت نمودند نماز بی رکوع میکردند و در نماز سوی مشرق متوجه میشدند و در روزه بعضی در روز روزه سپید داشتند و بعضی در شب تیره روزه میداشتند و در شأن ابراهیم خلیل الله بعضی او را یهودی دانستند

و انجیل را بغیر آنچه نازل شده خوانده و در باب عیسی علیه السلام بعضی بافراط در مدح کرده بمرتبه الوهیت آوردند و بعضی در نکوهش مبالغه نموده مادر او را متهم ساختند و او را گفتند آنچه گفتند و در شأن قرآن و پیغمبر ما نیز و در امور دیگر که از ایشان اختلاف در آن واقع شد و مخالفت در وجود آمده باذنه متعلق است بهدی یعنی بتوفیق و رحمت وی و بعضی گویند یعنی علمه است ای هدیهم بعلمه انهم اهل الهدایة هستند بدون آنکه معنی اینست پس راه نمود خدای بتوفیق و رحمت خویش یا گویند بدانستن استعداد و قابلیت ایشان آنانی را که ایمان آورده اند بسوی حقی که ایشان در آن بعینها بیان اختلاف میکردند مومنان حق دریافتند و ایمان بدون عیان [illegible] این ترکیب فهدی الله الذین آمنوا از قبیل صفت فالقته الشبابه [illegible] القبیل است [illegible] **وَاللّٰهُ يَهْدِيْ مَنْ يَّشَآءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ** ○ این جمله تذییل است معنی اینست و خدای سوی راه مستقیم رهنمونی کند هر که را رهنمونی کردن خواهد یعنی در حق کسی مشیت تعیین است او را راه حق نماید و رنگ باطل از آئینه باطن وی بزداید **اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَاْتِكُمْ مَّثَلُ الَّذِيْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ** ام منقطعه است بمعنی بل و همزه که مضمون او است برای تقریر است بمعنی تثبیت یا برای انکار بر وجه توبیخ در حسبان مذکور و استبعاد آن باشد و ام منقطعه مذکوره اضراب از کلام سابق که برای تسلیه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم مذکور بود که اند تا پیغمبر علیه السلام را در مخالفت کافران از خوشی باز دارند و جمله ولما یأتکم حال است از فاعل حسبتم یا از فاعل تدخلوا معنی اینست یا خود شما می پندارید ای مومنان شاید که پندارید که شما در بهشت در آئید و هنوز نیامده است شما را حال آنکه اینکه گذشته اند پیش از آمدن شما رفته اند **مَسَّتْهُمُ الْبَاْسَآءُ وَالضَّرَّآءُ وَزُلْزِلُوْا حَتّٰى يَقُوْلَ الرَّسُوْلُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ مَتٰى نَصْرُ اللّٰهِ** جمله مستهم البأساء حال است از فاعل خلوا یا بدل الاشتمال است از مثل یا مستانفه است چنانستی که چون حال گذشتگان یاد کرد سائلی گفت ما کان مثلهم تفصیل است مستهم البأساء و جمله وزلزلوا عطف است بر جمله مستهم البأساء حتی یقول الرسول بر قرائت رفع یقول ابتدائیه است و بر قرائت نصب برای غایت است بر طریق حتی ادخل البلد متی نصر الله مقول یقول است و استفهام برای طلب نصرت است یا برای استبطا است یعنی نصر را بطی پنداشتن و دیر کننده داشتن معنی اینست رسید ایشان را سختی گرسنگی و مشقت تشنگی و خوف دشمن و مقاسات زیان مال و سائر محن و جنبانیده شدند جنبانیدنی که بر لرزه مانند و هلاک و فنا بمانند و این جنبانیدن تا آن است بدانجای که متی نصر الله [illegible] استبطا [illegible] تا آنکه میگفت پیغمبر و میگفتند مومنان که کی خواهد بود نصر خدا یا کی [illegible] این [illegible] که گو پیغمبر و مومنان نصر خدائی خواهد بود و تا کی روی خواهد نمود **اَلَآ اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِيْبٌ** ○ الا حرف تنبیه است و جمله الا ان نصر الله قریب مقول قول فقال محذوف است و این جمله القول الرسول بمعاونت [illegible] معنی اینست [illegible] گفته شود یا گفته شود آگاه باشید بدرستی که نصر خدای نزدیک است

گروه مومنان که متی نصر الله برای طلب نصر بود و آن الا ان نصر الله قریب کلام الهی باشد تا کنند او سخن فرمایند و اگر معنی نصر الله
استبطا بود و استبعاد در نصر متضمن انکار قرب نصر است آن الا ان نصر الله قریب کلام انکاری پندارند تا کید او از جهت رد
انکار باشد واجب بود و در جمله ام حسبتم التفات است چه ذکر مومنان در قوله فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه
بر وجه غیبت بود در این آیه ذکر مومنان بر وجه خطاب روی نمود و در جمله سابقه تسلیه دل پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم
بر مخالفت کفار مذکور گرد و در این آیه تسلیه دل یاران پیغمبر بر شدتها و سختیها که به سبب مخالفت کفار پیش می آید و تحصیل صبر تحمل آن
آورد و بیان این گروه که در آمدن بهشت را شانی هست حصول این کاری رنج و مشقت ولی معرفت و مغفرت نیست
بهشت نابوده گنج رنج نیست نموده اند مزد او گرفت جان برد که کار که در گذشتگان نیز رنج دیده اند آنگاه به گنج رسیده اند
ربانی مشقت نیز راهی قدیم است در راه رنج راهی مستقیم است و به آنکه نزول این آیت در جنگ احزاب و بعضی گفته اند
در جنگ احد بود در هر دو جنگ مسلمانان را امور قطیعه مشاق فجیعه روی نمود و بعضی از یاران کمال رنج و تعب که
در آن وقت داشتند جهت طبیعت بکره می پنداشتند در شان ایشان این آیه نازل گشت و بشارت در مشقت با او
گذشتند امیر رفته و علمای ایشان البلیة اذا عمت طابت تسلیه پیوست **يَسْـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ ۵**
روایت کرده اند که عمرو بن جموح پیری مالک مال بسیار بود از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم از نشان این که از مال
خویش چه انفاق کنند مسالت نمود این آیت در شان او نازل گشت و این جمله بر وجه اعتراض برای حکایت سوالی
که باز نموده و بیان مصارف که سوال از آن در اهم بوده بود و پیوست بحکم این روایت یسالونک اسناد او
بفعل واحد سوی جماعت بود از قبیل نفر و با باشد جمله استفهامیه یا و یل مفرد شده معنی یسالونک تعیین ما
ینفقون مفعول یسالونک آمده معنی این است بپرسند مردمان ترا ای محمد که چه چیز انفاق کنیم و برای استحقاق
مراد و فیع بلا چه چیز به بسیم **قُلْ مَآ أَنفَقْتُم مِّنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَٰمَىٰ**
وَالْمَسَٰكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ جمله مستانفه است چنانستی که پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بود و یسالونک
ماذا ینفقون سوال کرد ماذا اقول لهم حین یسالونی ذلک فقیل قل ما انفقتم من خیر فللوالدین الآیة موصول یا
در موضع المحل بر ابتدا است و من خیر بیان ما است فللوالدین خبر مبتدا است و الاقربین با سایر معطوفات عطف
بر والدین که مجرور لام است معنی این است بگو ای محمد ایشان را آنچه از مال انفاق کنید پس مر این اصناف را باید
یعنی مر مادر و پدر و قریبان قریب تر و یگانگی که بی پدر باشند و مردمانی که فی حال اند و رهگذری که بی توشه گشته
اگر چه در خانه خود غنی بود در راه احتیاج پیوسته هر چه بدهید از اندک و بسیار و فربه و نزار و ماکول و مشروب و دشتا
و حبوب سبب دفع حاجت است و موجب جزا و اثابت است اگر چه پاره نیز با بود و با مستحق و باشند حسبت
نیز اعتنا فی حسنت بسیار چیز زر زری دانگ جزا آنگی لیتیم بدهد اما باید که در محل بدهید صدقه را در محل مصالح

بنفیه چه صدقه رونق نگیرد مگر آنکه بر محل برسد که صدقه مر فقرا راست وحق بصدقه بیان فقرا قربان شد قدم کرده اند و بیان قربتان آنکه اقرب باشد احق بود و هیچ یکی مادر و پدر نزدیکتر وکسی در استحقاق بانفاق از ایشان برتر نباشد واز غیر اقارب محتاج تر را اختیار کنند وکسی از یتامی ومساکین وابن سبیل محتاج تر نیست پس اولویت ایشان از جهت این است یعنی سوال یتامی ومساکین را جمع میکند چه نکته است که ابن السبیل را بصیغه مفرد آورد جواب افراد ابن سبیل تنبیه برین بود که احتیاج او باعتبار انفراد و تنهامی باشد که مسافر اگر یار رفقا بود غالب آنست بحمایت ایشان توشه او بقطع طریق نرود و در تنها در راه گذری بی توشه نشود واین جمله یعنی ما انفقتم فللوالدین مانا تی سائل بغیر مطابق او دارند و برخلاف مقتضای ظاهر بنداز چه مطلوب سائل سوال از تعیین نفقه و بیان آنچه نفقه کنند وآنچه صدقه دهند بود جواب به بیان آن نگفت بلکه مصارف را بیان فرموده تنبیه کرد که اهم و سزاوارتر آنست که ازین پرسند واحق واصوب اینست این را بیان کنند واین از ابواب بلاغت بابی عظیم است ودر اصطلاح اهل معانی مسمی باسلوب حکیم است چنانچه در یسئلونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس تحقیق شده وبتفسیر و توضیح در بیان آمده و ما تفعلوا من خیر فان الله به علیم ۝ ما شرطیه است نون تفعلون از جهت جزم ساقط شده من خیر بیان آمده جزای شرط محذوف است فان الله به علیم تعلیل جزا ست ای وما تفعلوا من خیر تجدوه لان الله به علیم وچون جزا دادن بر چیزی با وجه سوی علم بدان بود تقدیم با وجه تاکید جمله سابق شود جمله شرطیه تذییل است معنی اینست آنچه شما از خیر و نیکی بکنید جزای آن از خدا یابید پس خدای بدان عالم بود و هیچ چیز از وی پوشیده نباشد پنهان وآشکارا بداند اندک و بسیار قبول گرداند کتب علیکم القتال وهو کره لکم در آیه ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم در آمدن مخاطبان در بهشت با آمدن حال گذشتگان متعلق ساخت و رسیدن سختی و مشقت و مضرت و فنا با سیدن قتال بجدی که پیغمبر و مومنان متی نصر الله گویند بیان حال گذشتگان انداخت از ینجا تحریص بر قتال مفهوم گشت چنانچه ذکر آن با آنگذشت جمله کتب علیکم القتال تکریر مضمون آیه مذکوره بود تقریر مفهوم او شود جمله وهو کره لکم حال است معنی اینست قتال بر شما فرض گردانیده شده وجهاد با کفار لازم آمده وحال اینست قتال دشواری است مر شما را یعنی خداوند دشواری است یا قتال النفس دشواری است بروجه مبالغت چنانچه زید عدل آمده ودر انماهی اقبال وادبار تحقیق شد ره بعضی کره بفتح کاف و سکون را خوانند ومعنی کره وکره چون ضعف وضعف یکی دانند وعسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم ان تکرهوا اسم عسی است بر ینجه در معنی اکتفا باسم او است وجمله وهو خیر لکم حال است از مفعول تکرهوا جمله با واو است چون از ذو الحال نکره واقع شود تقدیم او بر ذو الحال نکره واجب باشد و این جمله با معطوف خویش معترضه است برای بیان حکمی که مضمون او است و شاید که مفهوم از وست

ولعل در کلام عباد برای امیدواری آید و در کلام خدا برای امیدوار گردانیدن بود که امیدواری مبنی از گمانست و خدای عز و جل منزه از آنست و تواند بود که خدای در دل کسی گمانی انداز و او را امیدوار آن سازد و معنی اینست شاید که چیزی نزدیک شما مکروه بود و آن خیر شما را بشود چنانچه قتال مکروه می پندارید از جهت آنکه در و خطر جانست سبب تخریب بنیهٔ ایشان است لیکن قتال از باز ماندن از قتال بهتر است و منفعت او در دنیا و آخرت اکثر است زیرا که بعد قتال اگر زنده ماند و حق تعالی او را سالم باز گرداند غنی شده بغنایم باز گردد و مکرم شده بمثوبات کرام در خانه آید و اگر شهید گردد حیات ابدی یابد و همیشه مسرور و مرزوق باشد و بموت اختیاری بمیرد و موت حتف انف دامنگیر او نگردد **وَعَسٰۤى اَنْ تُحِبُّوْا شَيْئًا وَّهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ** این جمله عطف است بر جملهٔ سابقه معنی اینست و شاید بود که دوست دارید چیزی را چنانچه باز ماندن از قتال دوست میدارید که موجب سلامت است از تیغ و تیر است و آن در حق شما شر است که از غنیمت دنیاوی و حیات ابدی اخروی باز دارد و بجنگ مرگ ناگهان دوست اشتها مرتب و خیر آن بسیار د **وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ** ۝ این جمله تذییل است معنی اینست و خدای خیر و شر شما میداند و شما نمیدانید از آن جهت خیر را شر میدانید و شر را خیر می پندارید ع ۲۲

يَسْـَٔلُوْنَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيْهِ این جمله نیز در حکایت سوالی از سوالهای مردمان و دیگر مقالی از مقالهای ایشان معترضه آمده و همچنین چند جمله دیگر بر وجه اعتراض واقع شده نکته هر یکی در محل او گفته آید و بیان وجه اعتراض معترضه در هنگام بیان او روی نماید قتال فیه بدل اشتمال است از الشهر الحرام روایت کرده بودند و در کتب اخبار آورده اند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم با چند سران کرده از مهاجرا برابر عبدالله بن جحش عمه زادهٔ خود تعیین کرده تا در فلان مقام بروند منتظر رسیدن کاروان باشند تا کاروانی از قریش پیش آید مسلمانان را از غنیمت آن حاجتی بر آید ایشان رفتند در مقامی منتظر گشتند و در سلخ جمادی الاخری کاروانی را از قریش دیدند که در آن عمرو بن عبدالله حضرمی و سه کس دیگر با او بودند یکدیگر بخویشان گفتند امروز سلخ جمادی الاخری است فردا رجب شهر حرام در آید حرمت قتال پیش آید یعنی قتال حرام شود و این غنیمت از دست رود و اگر امروز نتابید غنیمت در یابید جمع شده شتافتند کاروان را دریافتند عمرو بن عبدالله حضرمی را کشتند از سه کس که میان ایشان بودند یک کس گریخت و دو نفر اسیر گشتند ایشان کاروان را گرفته بسوی مدینه باز گشتند بعد از آن دانستند آن سلخ نه غرهٔ رجب بود از جملهٔ کاروان کسیکه گریخته بود بقریش رسید قصهٔ مذکوره پیش ایشان باز دید قریش گفتند که محمد صلی الله علیه و سلم ماه حرام را حلال ساخته در این چنین ماهی بقتل و غارت پرداختند و در این عمل مسلمانان را تعییر میکردند و در تعییب و نکوهش می آوردند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم را عمل بزرگ مذکور دشوار نمود گفت ایشان را از پیش اذن بقتال در ماه حرام نبوده بود

مال کاروان توقف کرد خشیة الشیطان و تهمت [illegible] کافران درین قضیه غیر اینها گفتند [illegible] مالها را از جهت قتال

در ماه حرام پرسیدند که گفتند این آیه نازل گشت و جواب [illegible] به عبارت ایشان [illegible]

مردمان از ماه حرام پرسیدند از قتالی که در وی واقع شد و با تو پرسیدند قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ

قتل [illegible] چنانچه که پیغمبر گفته ما ذا القول [illegible] قتال فیه [illegible]

برای تعلیل نسخ کبیر خبر مبتدا است و تنکیر او برای تعظیم است و توانند بود که قتال خبر مبتدا محذوف بود و [illegible]

کبیر بتقدیر فیه اثم کبیر صفت قتال باشد و کلام بتقدیر القتال فی الشهر الحرام قتال فیه اثم کبیر بود و [illegible] مقول قل

بمعنی اینست بگو ای محمد قتال بسیار در ماه حرام گناهی است کبیر وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وکفر [illegible]

والمسجد الحرام عطف است بر سبیل الله و اخراج اهله عطف است بر [illegible] خبر مبتدا است اکبر [illegible] خبر

و این جمله عطف است بر جمله قتال فیه کبیر که مقول قل است بمعنی اینست و باز داشتن کافران مسلمانان را از حج و عمره که راه رضای خدا

و کافر شدن ایشان بخدای و کفر ورزیدن بدین حق [illegible] و باز داشتن ایشان مسلمانان را از مسجد حرام یعنی از کعبه

و آمدن و نماز گذاردن در وی و طواف کردن که شعار اسلام است و بیرون کردن اهل مسجد حرام از مسجد حرام که

کرده اند و این امور شنیعه در وجود آورده اند بزرگتر است نزدیک به خدا [illegible] ذو الجلال و الاکرام از [illegible]

مسلمانان قتال را در ماه حرام وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ این جمله معطوف است بر جمله سابقه

معنی اینست و فتنه یعنی تعذیب مسلمانان و اکراه کردن ایشان بر مرتد شدن و از دین برگشتن که کافران

کرده اند و مرتکب شده اند از قتل بزرگتر بود از کشتن [illegible] باشد و [illegible] بود از قتل مذکور [illegible]

حضرمی مراد [illegible] و لام القتل برای عهد [illegible] و اشکالی [illegible] آید غیر آنکه میان و المسجد

الحرام و میان سبیل الله که معطوف علیه اوست فصل باجنبی آید و کفر [illegible] آید و آن [illegible]

نماید مگر آنکه حمل بر تقدیم و تاخیر کنند و از ورود فصل مذکور بیرون آیند [illegible] فرط اهتمام [illegible]

چه کفر از صد مسجد حرام اشنع باشد و در مقام تشنیع ذکر اشنع اهم بود اگر واو المسجد الحرام را [illegible]

این جمله قسمیه معترضه برای تاکید مضمون کلام پندارند اشکال فصل مذکور وارد نشود و تاویل [illegible]

کفر با خراج اهل متضمن تکرار بود و در تاویلی که ما ذکر کردیم تکرار نمی آید [illegible] بدانکه پیغمبر صلی الله

تعالی علیه وسلم کاروان مذکور را که موقوف داشته بود [illegible] قول این [illegible] که قتال در ماه حرام

قاعده است گذاشتن فرمود وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ

إِنِ اسْتَطَاعُوا معترضه [illegible] کافران با مسلمانان [illegible] میان [illegible]

هر گز باز نخواهند ماند از انتقام ایشان یعنی اینست و همیشه کافران با شما کارزار کنند تا آنکه شما را از دین باز
گردانند اگر توانند وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ
فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۚ وَأُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ من شرطیه است یرتدد مجزوم شرط اوست فیمت عطف ست بر شرط
مذکوره و جمله هو کافر حال ست و افراد ضمیر یرتدد و یمت و ضمیر هو کافر باعتبار افراد لفظ اوست و جمع آوردن اولئک باعتبار معنی او ست
اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة خبر مبتدا است و حبطت از جهت موافقت یرتدد بمعنی مستقبل شد
از جهت تیقن وقوع بر تقدیر ارتداد بصیغه ماضی آمده و خبر شرطیه است و اولئک اصحاب النار عطف ست بر جمله فاولئک حبطت اعمالهم
و جمله هم فیها خالدون تکمیل ست برای دفع وهم بیرون آمدن بعد در آمدن در و به گمان خلاص یافتن جمله و من یرتدد منکم مقرر
دیگر ست برای وعید کسانیکه از دین بگردند و روی بر گمراهی و تباهی آرند یعنی اینست کسانیکه از میان شما از دین خویش که دین
اسلام ست مرتد شوند پس در حالتی که کافر باشند بمیرند عملهای ایشان در دنیا و آخرت تباه شوند و موجب هیچ ثوابی و اجری نبود
و ایشان اصحاب دوزخ باشند در دوزخ جاوید در آن مانند و بدانکه ناچیز شدن عمل و زائل شدن ثواب نزدیک امام
ابوحنیفه رح بمجرد ارتداد بود اگرچه سوی اسلام باز گردد و ثواب عمل باز نگردد و نزدیک امام شافعی بمجرد ردت
عمل نبرد و کرده ناکرده نشود تا ارتداد قرار نگیرد و او بر ارتداد بمیرد و اگر مرتد شود و باز سوی اسلام باز گردد
ثواب عمل گذشته یابد و در حیات اعمال آن در یابد تمسک امام شافعی بدین آیت ست زیرا آنچه درین آیه
بر دو سبب داخل شده و لهذا جزا را مرتب بر موت و ارتداد انداخته پس بر ردت تنها جزا ثابت نشود و بغیر
شرط موت مرتد اعمال نبرد و امام ابوحنیفه رضی الله عنه جواب گوید و از ایراد شافعی تفصی جوید که درین کلام
دو شرط ست و دو جزا ام جزو اول مترتب بشرط اولی ست که ناچیز شدن عمل مرتب بر ارتداد شد و دوم را شرط مرتب بر موت
بر ارتداد آمده بدلیل آنکه این حکم در آیه و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله مثبت ست کفر برای حبط شدن عمل مطلق
آمده مثبت به موت بر کفر مقید نشده و در اسباب اطلاق و تقیید جمع شود و مطلق محمول بر مقید نشود
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ ۚ موصول با صله اسم انّ ست و
الذین هاجروا و جاهدوا عطف ست بر اسم انّ اولئک مرفوع بر ابتدا است جمله یرجون رحمت الله خبر مبتدا و
جمله خبر انّ ست روایت کرده اند که مردمان گمان بردند که عبد الله بن جحش و اصحاب او که همراه او رضی الله عنهم
و منزل برگشتند و اموال کاروان را غنیمت کردند چون ایشان از جهت آنکه گمان داشتند که ماه رجب نیست
ازین جهت بوده کار نکشتند اما درین قتال و ثواب نخواهند بود و ایشان را درین کار ثوابی روی نخواهد

در دل گمان ایشان این آیت نازل گشت و این نظم پیوند و پیوست چون عبد الله بن جحش و اصحاب او دل بر قتال اعداء دین گماشتند و علم بوقوع قتال مذکور در شهر حرام نداشتند مردمان را تنزیل منزله سائل حال ایشان ساخت و قال محل سؤال امر چون الثواب تحقق شد و انشت است آیتی در جواب آن بر سبیل استیناف ذکر کرد و موکد بان بتغییر حرف عطف آورد یعنی آنست بدرستی آنکسانی که ایمان آوردند و بسوی پیغمبر علیه السلام هجرت کردند یعنی اوطان خویش گذاشتند و بسوی بارگاه با جاه نبوی بشتافتند و در رضاء خدا کارزار کردند و دوری با اعداء دین حق آوردند ایشان رحمت خدای را سزاوارند و یافتن ثواب عمل خویش را بر مقتضی رحمت امیدوارند. وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ این جمله تذییل ست بمعنی آنست و خدای آمرزگار خطایا آمرزنده و بخشاینده است خطایا بخت. يَسْـَٔلُوْنَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ ۭ قُلْ فِيْهِمَآ اِثْمٌ كَبِيْرٌ وَّمَنَافِعُ لِلنَّاسِ ۡ وَاِثْمُهُمَآ اَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا کبیرا موحده مخففا شده و کثیرا مثلثه قرائت حمزه و معنی بر حسب اختلاف و قرائت مختلف و اشد جمله یسئلونک نیز بیان دو قصه بنی اسرائیل برای اعلام حکم خمر و میسر مشتمل آورد و لیکن از جهت تفهیم جامع وجود تناسب میان سؤال از خمر و میسر و سؤال از قتال در شهر حرام اینرا بر و عطف نکرد قل جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم [illegible] و نحو عن الخمر والمیسر اثم کبیر مبتدا است و فیهما خبر او و جمله و اثمهما اکبر من نفعهما عطف است بر او و جمله معطوف علیها با معطوف مقول قل است یعنی اینست [illegible] ترا [illegible] خمر [illegible] قمار حکم [illegible] و در بیان آمد [illegible] بزرگ [illegible] و نیز بیکار [illegible] خمر و میسر از منافع ایشان [illegible] شیره انگور خام یا پخته [illegible] چون [illegible] و گفته که در [illegible] و [illegible] محمد رسول الله [illegible] انگور یا پخته [illegible] و [illegible] ناهما [illegible] و [illegible] شنیدن [illegible] که گزیده ترین [illegible] گزیده ترین صفات [illegible] گویند [illegible] [illegible] [illegible] سابق [illegible] اسلام [illegible] منافع [illegible] [illegible]

باشد که خام بود و مسکر گردد و بحکم الحدیث الخمر من هاتین الشجرتین نوعی از خمر است لعل النبی از اجابت صحابه رضی الله تعالی عنهم
چون دیدند حق سبحانه تعالی او را مقابل رزق حسن ذکر کرد و داخل رزق حسن نیاورد از خوردن سکر و خمر باز ماندند و
بعضی صحابه چنانچه شرب خمر معتاد داشتند عادت خویش نگذاشتند تا آنکه عمر بن خطاب و معاذ بن جبل و جماعتی از
صحابه پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمدند افتنا یا رسول الله فی الخمر گفتند یعنی فتوی ده ما را در باب خمر و حکم او ظاهر
کردن که او سبب رفتن عقل است و سبب تلف مال است و مشتمل است بر انواع ضرر و زیان این آیت یعنی یسئلونک
عن الخمر والمیسر تا آخر نازل گشت چون که فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما در بیان پیوسته است بعضی صحابه دیگر نیز
ملتفت نشدند و از شرب خمر باز ماندند و بعضی هنوز در شرب بودند و در بین کارها دوام و اشغال آن مشغول بودند تا آنکه روزی یکی
صحابی خمر آشامیده بود و در حالت سکر سوی نماز رغبت نمود و در قراءت قل یا ایها الکافرون بجای لا اعبد ما تعبدون اعبد ما تعبدون
بر زبان او رفت آیه یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون نازل گشت همه صحابه شرب
خمر در اوقات صلوة گذاشتند بعضی از وقت برآمدن آفتاب تا وقت زوال که وقت نماز نیست و بعد عشا شرب
آن میگماشتند تا آنکه روزی بعض صحابه دعوتی کردند و خود را در شرب خمر آوردند و سعد وقاص در همین شعری که در هجو
انصار بود انشا کرد انصاری او را بگلهٔ شتری سر او را مجروح گردانید و آزاری رسانید سعد پیش پیغمبر صلی الله
تعالی علیه وسلم رفت از انصاری مذکور حکایت و شکایت گفت امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه اللهم بین لنا فی الخمر بیانا
شافیا گفت در حکم خمر بیانی صریح جست آیه یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان
فاجتنبوه فهل انتم منتهون نازل گشت و تحریم خمر بیان صریح پیوست امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت انتهینا یا
ای پروردگار ما از خمر باز مانده ایم و حازم و عازم بر ترک آن شده ایم امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه گفت اگر قطره
از خمر در چاهی افتد و در آن مناره بنا کنند پای بر آن مناره برای بانگ نماز گفتن نرسانم و اگر قطرهٔ خمر در دریا افتد
و آن دریا خشک شود و در آن گیاه روید و اسپ را نچرانم یعنی خمر حرام قطعی گشت و نجس است لعینه پیوسته چنانچه متحمل
او کافر گردد اندک و بسیار او چون خون خوک و بول سگ حرام و پلید باشد به آیت انما الخمر والمیسر تا فهل انتم منتهون
حرمت خمر به وجه ثابت گشت چنانچه در تفسیر این آیت در آخر سوره مائده بیان پیوسته و نیز اجماع امت
بر حرمت او منعقد گشته و آیه چنانچه قطع الثبوت است بقطع دلالت پیوسته **سوال** در وقت ورود این
آیت خمر حرام نشده بود در آیت نامیدن آن بزهکاری بچه وجه روی نمود **جواب** خمر اگرچه در آن وقت حرام
نبود لیکن بطبیعت خویش سبب برای بعضی محرمات شدی که مستوجب مناعت وقت و تفویت صلوة و عطلت
از اعمال که العطلة حرام فی جمیع الادیان و تسبیب هذیان و استبدال آن آمدی و نیز سبب حرامی بود و سبب
اضاعت مال خواستن و قصد کردن مال کسی بغیر صحبت کسی باشد و در خمر فرو ماندن را بجا صرف عقل او است

و در دین ایشان را طبیعت منفعتها نیست چون تقویت معده و هضم طعام و ساختن رنگ رو و خرج وام و زیادت شدن قوت تن و بازو و افزودن قوت جماع و دفع کردن بعضی امراض و اوجاع سوال از ابن مسعود رضی الله تعالی عنه مرویست ان الله لم یجعل شفائکم فیما حرم علیکم پس سبب شفا چگونه بود و بعد شفا چه نفع حاصل شود و در او منافع و امراض چگونه سودمند گردد جواب آن روز که از وی شفا روی مینمود هنوز خمر حرام نشده بود جواب دیگر آنکه قول ابن مسعود نفی طلب شفا بمحرمات در شریعت است نه نفی حصول شفا بحکم طبیعت است بعد از تحریم طبیعت ناخوشند لیکن انتفاع و استنفاع بعد تحریم نیست **ویسئلونک ماذا ینفقون قل العفو** ما مبتدا است و ذا بمعنی الذی است ینفقون صله او است ضمیر موصول محذوف است ای ما الذی ینفقونه یا ماذا محل نصب است مفعول ینفقون است بمعنی ای شیء ینفقون و استفهام است جمله بتاویل مفرد مفعول دوم است مر یسئلونک را ای یسئلونک تبیین ما ینفقونه یا گوئیم یسئلونک از طلب مفعول دوم بمنزله لازم است پس بیان سوال است این جمله با متعلقات خویش معطوف است بر مضمون جمله سابقه چنانچه پیشتر ظاهر خواهد گشت بیان خواهد پیوست قل جمله مستانفه است در جواب باذا اقول لهم حین یسألونی عن ذلک العفو منصوب بمفعول فعل مقدر ای قل انفقوا العفو و برفع خبر مبتدا محذوف است ای الذی ینفقونه العفو یعنی اینست و می پرسند ترا ای محمد چه چیز را انفاق کنند و چه چیز است آنچه در انفاق افگنند بگو ای محمد عفو را انفاق کنند یا آنچه انفاق کردنی شود عفو همان را در انفاق آرید یعنی عفو مالیست که فاضل از لابدی بود و دادن او دهنده را در احتیاج بسوال نیندازد مزارع قوت یکساله و تخم زراعت بدارد و کاسب قوت یکروزه نگاه دارد و حکم این آیه بآیه زکوة منسوخ است چنانچه در کتاب ناسخ و منسوخ تصریح کرده **کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون فی الدنیا والآخرة** جار و مجرور صفت مصدر محذوف است ای تبیینا مثل التبیین المذکور یبین لکم الآیات فی الدنیا والآخرة لعلکم تتفکرون فی الدنیا والآخرة لعلکم تتفکرون یعنی لکی تتفکروا متعلق است بیبین جمله لکم بیبین است تا آخر تنزیل است لعلکم تتفکرون تکمیل است چه بیان آیات کرده اند بیان آیات راجع بسوی شما است [illegible] فائده آن راجع بسوی خدا است یعنی بایست که بیان کردنی همچو بیان کردن مذکور خدای عزوجل برای شما بیان میکند یعنی آیتها بینه ظاهره در حکمهای دنیا و آخرت میفرستد تا شما در کارها دنیا و آخرت متفکر شوید و بنگرید که در دنیا چه میکنید و در آخرت چه در پیش می افگنید چنانچه در آیت سابقه بیان کرده که خمر اثم کبیر است و [illegible] زیان را در دنیا [illegible] در آخرت بیشتر است از نفع ایشان در دنیا تا حال دنیا و آخرت تفکر کنند حال خود [illegible] بار شود [illegible] فکر شوید که دنیا فانی است و آخرت باقی است [illegible] باقی را اختیار کنید

و خود را در عاقبت آخرت بینگنید و چنانچه در آیه و یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو آورده مالی که مشغول بحاجت نیست
مصلحت دنیا مقتضی آنست که آنرا انفاق کنند و خود را عاجز و محتاج نگردانند و مالی که زاید بر حاجت بود و فاضل بر آید
باشد در کار آخرت صرف باید کرد و بدو اجر باقی بدست باید آورد و مضمون آیت مذکور سزاوار عمل دارند و مفهوم آیه را معمول
گردانند سؤال جمله یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم و یسئلونک عن الشهر الحرام و یسئلونک عن الخمر والمیسر
از جهت تباعد یعنی فصل کرد از جهت عدم جامع میان ایشان بغیر حرف عطف آورد و یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو
و یسئلونک عن الیتامی و یسئلونک عن المحیض که بعد ازین خواهد آمد هر سه ازین قبیل اند با وجود آنکه جمله متباعده اند مقرون بحا
عطفند چه میان مال منفق و یتامی و محیض نسبتی نیست ذکر ایشان بغیر جامعی نیست فصل چرا کرد و با واو چرا آورده وصل

جواب در تفسیر آورده اند که سه سؤال سابقه سؤال اول یعنی سؤال از خمر و میسر و سه سؤال جمع بوده در یکوقت بوده اند
و بتتابع و توالی روی نموده اند اتحاد وقت میان ایشان جامع گشته بدین اعتبار ذکر ایشان بوصل پیوسته بخلاف
سه جمله که اول است میان ایشان جامع زمانی هم نیست از آن هر یک بغیر عاطفه وارد شده و سؤال هر یک در وقتی شده است و
یسئلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر قل جمله است [illegible] چنانچه بالا گذشته چون آیه
ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا نازل شد عبدالله بن رواحه انصاری پیش پیغمبر صلی الله
تعالی علیه و سلم آمد گفت یا رسول الله ما را یک کار دشوار است واز ورود آن خبر کردن درشت کار است
طعام یتیم جدا از طعام خویش پزیم و شیر یتیم جدا دوشیم این کار صعوبت دارد و طبع آنرا آسان نگیرد و دشوار [illegible] دارد
این آیت نازل گشت و اصلاح لهم بود [illegible] یعنی اصلاح [illegible] مراعات [illegible] ایشان در مآکل
و مشارب و مساکن و مصالح یعنی آمیزش با یتیمان در طعام و آب جمع کردن با طعام و آب خویش [illegible] بجهت مصالح
گردانیدن امور برای یتیمان بهتر بود و لحاظ آوردن کار ها در حق ایشان بدان طریق که خوبتر آید و بدان صفت که
نیک نماید خوبتر باشد وان تخالطوهم فاخوانکم فاخوانکم تقدیر فهم اخوانکم خبر مبتدای محذوفست و جمله جزای
شرط است و جمله شرطیه عطفست بر جمله قل است یعنی اینست و اگر خلط کنید ایشان را با خویش در طعام و آب و حوائج
ایشان از هر باب پس ایشان برادران شما اند [illegible] در دلالت [illegible] برادران [illegible] غیر محل نبود و
با اخلال بحقیقه ملایم نباشد خرج بر حکم موازنه حال او در حساب بنشانید و زیاده [illegible] او کم خوردن خویش در نظر
نیارید والله یعلم المفسد من المصلح [illegible] بعلم [illegible] قول
یعنی اینست و خدای [illegible] را میداند و [illegible] اورا از مردم نیک کردار [illegible] یعنی خدای عز و جل
میداند کیست که قصد خوردن مال یتیم دارد و کیست که میخواهد مال یتیم را نگاه دارد ولو شاء الله لاعنتکم
ان الله عزیز حکیم مفعول شاء محذوفست [illegible] اعنتکم جواب لو است ای لو شاء الله ان

لاعنتکم این شرطیه نیز عطف بر مقول قل است جمله ان الله عزیز حکیم تذییل است تاکید از جهت ابراز مدح بر صورت
دکا دعوی است یعنی انیست و اگر خدا خواستی که شمارا در رنج و مشقت اندازد هر آئینه در رنج انداختی و مخالطت با ایشان
در لقمه و جرعه جایز نداشتی و آمیزش در [illegible] شمارا به رخصت داد و تجویز نیز با وجه دلقمان لقمه و جرعه این از حقوق
یکدیگر آسانی نهاد و بدرستی که خدای غالب است قادر است قوی است تواند که رنج اندازد حکیم است که نه اندازد بغیر رنج
کار ایشان سازد وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ ط این جمله با معطوفات خویش [illegible] است برای
نهی تزویج مشرکات و تزویج مشرکان [illegible] است روایت کرده اند صحابی کمال شجاعت داشت و خلق
او را [illegible] و الا [illegible] پیغمبر [illegible] برای مصلحتی در مکه رفت پیش خانه زنی
مشرکه که با او در جاهلیت سر و کاری داشت [illegible] مذکوره که تعلق باطن با او داشت دل بر کار نهاد و گمان
گفت در [illegible] خانه بیا و اگر نه فریاد کنم [illegible] صحابی گفت مرا اسلام ازین کار حائل شده
و دین ازین عمل مانع آمده لیکن وعده میکنم که از پیغمبر دستوری آرم و ترا در نکاح در آرم پیش پیغمبر صلی الله تعالی
علیه وسلم آمد این قصه گفت و دستوری نکاح مشرکه مذکوره خواست در شان او این آیت نازل گشته و نکاح مشرکات
[illegible] یعنی انیست زنان مشرکه را نکاح مکنید [illegible] قربت ایشان [illegible] تا آنکه ایمان
آرند و دین اسلام را [illegible] وَلَاَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَّلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ
لام تاکید است امة [illegible] خیر [illegible] ولامة مومنة تا آخر [illegible]
برای اظهار فضل مومنات و بیان خیریت ایشان یعنی [illegible] و هر آئینه امة مومنات از حره مشرکه بهتر است
[illegible] در دین و دنیا اگرچه [illegible] مشرکه از حسن و جمال شمارا خوش آید و با اعتبار زر و مال [illegible] نماید
وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَتّٰى يُؤْمِنُوْا [illegible] یعنی انیست [illegible]
[illegible] دختران خویش [illegible] مشرک را تا آنکه ایشان ایمان آرند و دل [illegible] وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ
مِّنْ مُّشْرِكٍ وَّلَوْ اَعْجَبَكُمْ [illegible]
که در ولو اعجبتکم گذشت و ذکر آن بالا رفته یعنی [illegible] ایمان آورده و دین اسلام را [illegible] کرده و
بوحدانیت خدای گرویده و شریعت پیغمبر علیه السلام را [illegible] بهتر است از مشرک از کسی که کسی [illegible]
خدا سازد [illegible] اشراک اندازد اگرچه آن مشرک [illegible] در نظر خوش آید و از جهت زر و مال [illegible]
رونق نماید اُولٰٓئِكَ يَدْعُوْنَ اِلَى النَّارِ [illegible]
زیرا چه ایشان یعنی مشرکان مسلمانان را دعوت [illegible] یعنی [illegible] شرک که سبب [illegible]
[illegible] وَاللّٰهُ يَدْعُوْٓا اِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهٖ ط این جمله عطف است بر جمله

سابقه یا حال است ازان یعنی ایمه از جهت تصحیح تعلق باذنه بیدعو جمله والله یدعوا شده یدعوا تقدیر و اولیا را الله یدعون باذنه
وارند محمول بر حذف مضاف یا بر تجرید تنزیل منزله دعوت اولیا خدا منزله دعوت خدا پندارند که بغیر این تقدیر
تعلق باذنه بیدعو صحیح نبود و معنی مستقیم نباشد معنی اینست و اولیا خدا یعنی مومنان بامر خدا در رضا او میخوانند
بتوفیق او و هدایت او بسوی جنت و مغفرت دعوت میکنند پس ایشان را بصحبت باید گزید و مصاهرت با ایشان باید
پسندید که صحبت نیکی نیکی آرد و بد کار را بار نیک دارد شعر صحبت بد کار سیه میکند ٭ دیگ سیه جامه سیه میکند
شعر هر که با دونان نشیند همچو دونان دون شود ٭ با خردمندان نشین تا عقل تو افزون شود وَيُبَيِّنُ
آيٰتِهٖ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ ۝ ای لکی یتذکروا متعلق است بیبین و جمله و یبین عطف است ع ۲۷ ۵
بر یدعوا معنی اینست و خدای آیات خویش برای مردمان بیان میکند واضح و معلوم میگردانند تا پند گیرند و نصیحت
پذیرند وَيَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الْمَحِيْضِ قُلْ هُوَ اَذًى عطف است بر و یسئلونک عن الیتامی قل جمله مستانفه
است چنانچه بالا رفته هو اذی مقول قل است روایت کرده اند که اهل جاهلیت زنان را در حالت حیض از خویشها
بکلی میراندند تا آنکه با ایشان در یکخانه نمیماندند چنانچه یهودان همچنان میکنند و بی سبب خود را و زنان را در رنج
فرقت می انگندند یعنی که اعراب به پیغمبر آمدند و در مجلس معلی می آوردند گفتند یا رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم
جامها اندکست و سرما بسیار و در حالت حیض با زنان یکجا ماندن دشوار اگر جامه ایشان را می سپاریم خود را بسرما در معرض
هلاک می آریم و اگر جامه خود میپوشیم در هلاک زنان میکوشیم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم چه میفرمائی که بکنیم زندگانی با زنان یعنی
چگونه بسر بریم این آیه نازل گشت سوال ایشان بجواب پیوست معنی اینست و میپرسند ترا ای محمد از حکم حیض
بگو حیض پلیدی بود یا گوئید چیزیست که مرد را در جماع از وی رنجی رسد فَاعْتَزِلُوا النِّسَآءَ فِي الْمَحِيْضِ
وَلَا تَقْرَبُوْهُنَّ حَتّٰى يَطْهُرْنَ ۝ فاء سببیه است جمله ولا تقربوهن عطف است بر فاعتزلوا معنی آن
پس زنان را در حالت حیض ترک دهید و با ایشان قربت مکنید تا پاک یا غسل کنند میان قراءة تخفیف و تشدید
در حتی یطهرن تعارض بود تطبیق محل تخفیف بر پاکی با دون عشره و محل تشدید بر عشره توفیق روی نمود فَاِذَا تَطَهَّرْنَ
فَأْتُوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّٰهُ ٭ جمله شرطیه عطف است بر جمله سابقه معنی اینست چون زنان پاک شوند از
حیض بیرون آیند پس بر زنان در محلی که خدا فرموده است بیائید و از قبل که پاک و پاکیزه است و لد و محل توالد
تجاوز مکنید اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِيْنَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِيْنَ ۝ این جمله مستقر است برای مدح تائبان و
متطهران و ترغیب در توبه از مناهی و در پاکیزه بودن از لوث و تباهی و چون جمله فاذا تطهرن فاتوهن من حیث
امرکم مشتمله بمضمون محبت متطهران ملوح بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی که خدای دوست
میدارد توبه کنندگان چه پاک شوندگان را نه تجاوز کنندگان را در غیر محل رسیدگان را و آنکه زنان شما لغیرها

در افراط و تفریط بودند ترسایان تتبع مقالات بحیض نمی نمودند و از جماع زنان حایض باک نمیداشتند و این کار را سبب لوث و منشأ عیب نمی پنداشتند جهودان و مغان بکلی ترک ایشان لازم میدیدند و آمیزش با ایشان در مواکله جایز نمی پسندیدند بلکه ایشان را در خانه نمیداشتند در ایام حیض برای ایشان منزلی علاحده میساختند حق سبحانه تعالی مسلمانان را راه میانه روی نمود و احتراز از تفریط و افراط فرمود مجامعه و مواکله و مجالسه و معانقه جایز داشت و لمس ما تحت الازار از ناف تا زانو حرام ساخت و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف است و امام محمد غیر فرج [illegible] نه چنانچه یهودیان و مغان میگریزند و نه چنانچه ترسایان می آمیزند نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ از باب تشبیه موکدست از قبیل زید اسد ای نساءکم کحرث لکم در بودن هر یکی محل حاصل کردن چیزی کشت محل حاصل کردن غله و زنان محل حاصل کردن فرزندان پس محل آمدن بزنان محل حاصل شدن فرزند باشد این جمله بیان فأتوهن من حیث امرکم الله میشود معنی اینست زنان شما مر شما را همچو کشتند یعنی در حاصل شدن فرزند بکشت میمانند فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنّٰى شِئْتُمْ فا سببیه است جهت تاکید مستفادست از نساءکم معنی اینست کشت خویش را بیائید هر چونکه خواهید یعنی زنان خویش را جماع کنید بر هر صفتی که دانید و بر هر وضعی که توانید خفته افتاده یا نشسته یا استاده انّی را دو معنی است متی این و کیف متی و این برای تعمیم مکان است و آن اینجا صالح نیست باشارت فاتوا حرثکم انّی شئتم قبل که منبت ولدست تعیین شده و مقابل قبل موضع اذی و ممنوع آمده محل تعیین باشد تعمیم مکان مراد نبود و معنی کیف متعین گشت تعمیم صفت باراده پیوست وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ جمله و قدموا عطف است بر فاتوا حرثکم و جمله و اتقوا الله عطف است بر قدموا معنی اینست برای منفعت نفسهای خویش طهارت و تسمیه و دعا و طلب ولد صالح که سبب تقویت دین او و وسیلت تکثیر امت سید المرسلین گردد پیش از جماع تقدیم کنید و از خدای بترسید و از عذاب وی بپرهیزید و مناکراتی که درین باب است از قربان در حیض و اتیان در ادبار و جز آن مرتکب مشوید وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ جمله و اعلموا عطف است بر و اتقوا الله انکم ملاقوه بجای دو مفعول اعلموست و بشر المؤمنین عطف است بر و اعلموا و اختلاف مخاطب افرادا و جمعا شبیه التفات آمده چنانچه در آیت و بشر الذین آمنوا که بعد یا ایها الناس اعبدوا [illegible] است گفته شده و اگر عطف بر قل هو اذی باشد از باب شبه التفات نبود معنی اینست و بدانید بتحقیق که شما لقاء قهر او خواهید دید و بحساب گاه او خواهید رسید و بشارت ده ای محمد کسانی را که ایمان آرند و وعد و وعید را تصدیق دارند و بخوف عقوبت در راه معصیت نروند و امر و نهی مذکور را امتثال کنند و جزای که متعلق بدین باب است مرتکب نشوند وَلَا تَجْعَلُوا اللّٰهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ این جمله عطف است و او اعتراضیه است لایمانکم متعلق است

بلا تجعلوا الله عرضة لایمانکم از جهت ملابسه مجاورت علیه مرادست چنانچه در حدیث آمده لمن حلف علی یمین فرأی غیرها خیرا منها فلیأت
بالذی هو خیر ولیکفر عن یمینه و عرضه چیزی را گویند که هر بار متعرض آن شوند و در ان تبروا و تتقوا و تصلحوا الا [illegible]
باشند و معنی تقدیر ان لا تبروا و لا تتقوا و لا تصلحوا بین الناس بود عرضه سوگند برای اینکه بهانه سوگند نیکی نکنند و تقوی
نورزند و با صلاح میان مردمان پیش نیایند معنی چنین بود خدای را عرضه مگردانید برای کارها [illegible] سوگند [illegible]
میخواهید در هر کاری سوگند مخورید بی حاجتی جز در راه [illegible] و بعضی گویند عرضه بمعنی حاجز و مانع است [illegible]
فلان [illegible] و بنا برین تقدیر لام لایمانکم برای علت بود و ان تبروا و معنی [illegible] تبروا [illegible] باشد [illegible]
معنی اینست مگردانید نام خدای را حاجز و مانع از جهت سوگندهای خویش از نیکی کردن و تقوی ورزیدن و میان
مردمان اصلاح کنید باید که سوگندها از نیکی و تقوی و اصلاح میان مردمان مانع نشود اگرچه [illegible] آن سوگندها
شده باشد دل بر کارها نیک نهید و سوگندها را کفارت دهید روایت کرده اند نعمان بن بشیر [illegible]
رواحه انصاری را طلاق گفت بعد از ان با زن مذکور آشتی و صلح [illegible] خواهر خود را از آشتی [illegible]
باز داشت و دل بر تمسک بسوگند گماشت گفت من سوگند خورده ام [illegible] آشتی [illegible] آیه
که در باب او نازل گشت و امتناع او از صلح بصلح پیوست والله سمیع علیم [illegible]
معنی اینست و خدای شنواست سوگندهای شما [illegible] لا یؤاخذکم
الله باللغو فی ایمانکم چون در آیه سابق ذکر سوگند بود [illegible]
سوگند بود درین آیه حکم ایمان لغو ذکر کرد [illegible] معنی اینست [illegible]
شما و آن آنست سوگند بر چیزی بگمان صدق خورد و آن بخلاف [illegible]
و بعضی گویند یمین لغو آنست که در عرب بر حکم عادت لا والله و بلی والله بر زبان میرود و بقصد سوگند [illegible]
از عایشه صدیقه همین مرویست و قول امام شافعی همچنین است [illegible]
بمعنی دلالت است ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم [illegible]
ولکن بگیرد شما را خدای بدانچه کسب کرده است دلهای شما از قصد کذب [illegible]
با وجود دانستن بگوید بالله نکرده ام یا عکس آن کاری که بجا نیاورده باشد بگوید بالله بجا آورده ام و این یمین
غموس باشد غمس در لغت فرو بردن و غوطه دادن بود و صاحب این سوگند خود را در بزهکاری فرو میبرد و در آتش
غوطه میدهد و آن سوگند را هم امام شافعی [illegible] بزهکاری نداشته [illegible] کفارت پنداشته و نزد [illegible] ابو حنیفه
غموس نیز بزهکاری باشد کفارت واجب نشود چه کفارت [illegible] میان عبادت و عقوبت [illegible]
دایر باید تا [illegible] میان عبادت و عقوبت [illegible]

چنانچه خوردن طعام در روزهٔ ماه رمضان از جهت هتک حرمت ماه رمضان حرام بود و از جهت آنکه طعام خوردن بذات
خویش مباح است جهت اباحت دارد بخلاف قصد و تعمد کردن دروغ که آن حرامی است که هیچ وجه روی اباحت ندارد
و همچنین قتل عمد نزدیک ما ورود من کفارت نمیشود که حرام محض است و در وی هیچ جهت اباحت نباشد **سوال** زنا
و شرب خمر بتعمد در روزهٔ ماه رمضان موجب کفارت است با آنکه در وی فوات جهت اباحت است **جواب**
مناط کفارت افطار روزهٔ ماه رمضان است و آن متعلق بوطی و شرب است بصفت زنا و بودن مشروب خمر که
بدان حکم حد مترتب است و وطی از آن روی که وطی است و شرب از آن روی که شرب است اصل در اباحت آمده باعتبار
عدم صلاح محل حرام شده این هر دو بدین اعتبار دایر میان خطر و اباحت اند بدین جهت موجب کفارت اند اما قتل
ذات او هدم بنیان رب است مستوجب لعن و غضب است که الانسان بنیان الرب ملعون من هدم بنیانه و چون آن
بعروض موجبی بود بغیر عروض بر حرمت اصلی باقی باشد و در وی بذات و صفت جهتی از اباحت نباشد و همچنین کذب
بذات خویش کاری نکوهیده است و در جملهٔ ادیان ناپسندیده است اباحت او از جهت عارض اصلاح ذات البین یا
در حرب کافران یا بردن کثری طبیعت و بد مزاجی زوجات و غیره شود که دل ایشان ناخوش چون در کذب مصالح مذکوره
نباشد بذات و صفت جهت اباحت نبود **سوال** چون ظهار که محض قول زور و کذب بود همچنین مخصوص باید که
موجب کفارت نشود **جواب** ظهار از آن روی که تحریم است تصرفی از تصرفات شرعی است و ولایت تصرف
در وی شرعی است در وی جهت اباحت است و از آن رو که حاصل بلفظی منکر و زور آمده جهت حرمت با جهت اباحت
منضم شده سبب کفارت است و بدانکه مواخذه بفعل دل چون حقد و کینه و حسد و غیره متحقق است و بفعل جوارح
که بغیر کسب قلب که قصد و نیت است در ثواب و عقاب معتبر نمیشود همچو قتل خطا و وطی اجنبیه که او را بجای منکوحهٔ او زفاف
کرده اند موجب بزهکاری نباشد و نماز و روزهٔ بی قصد و نیت سبب ثواب نشود نصیبت نیت فی عمل بود و کار
کاری بی نیت است بی کاری و عزم بر فعل نیک موجب ثواب عزم بود و بر فعل بد موجب عقاب عزم شود و بعضی
گویند بعزم بدی مواخذه نیست حکم حدیث نفس دارد و عزم یکی است و صحیح آنست عزم بر بدی گناهی غیر فعل بدی بود عزم زنا
گناهی غیر فعل زنا باشد و پیش از عزم بخطره که بغیر اختیار است در حق کسی مواخذه نیامده و مواخذه بحدیث النفس از فکره
و میل نفس بغیر جزم از امت پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه وسلم مرفوع شده چنانچه در حدیث است ان الله تجاوز
لامتی ما حدثت به انفسها ما لم یتکلم او یعمل بتصریح آمده عزم فعل دل است حدیث نفس نیست عمل نفس است مواخذه
بر وی هم برین معنی است **وَاللّٰهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ** این جمله تذییل است معنی آنست و خدای
آمرزگار است مواخذه یمین لغو و حدیث النفس نگیرد بردبار است بوقوع جریمه زود وی نگیرد **لِلَّذِينَ
يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ** تربص اربعة اشهر مرفوع بر ابتدا است للذین

یؤلون خبر مبتدا است من نسائهم متعلق ست بظرف مستقر یعنی للذین بطریق کا بمعنی مشوقه یا متعلق ست بیؤلون متضمن یبعدون و نتوان گفت که من نسائهم بیان است بلکه او من نسبت اولی ست در آیه سابقه ذکر حکم یمین بود و درین آیه حکم حقیقی ایلا بیان فرمود پس کلام از باب ذکر خاص بعد عام بود و تخصیص این حکم از جهت زیادت حکمی باشد یعنی آنست هر کسانی راست که در باز ماندن از وطی زنان خویش سوگند را خورند که در مدت چهار ماه منتظر باشند فَإِن فَاءُو فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ مناسبت فان فاءو شرطی ست محذوف الجزاء فان الله غفور رحیم تعلیل جزاء ای فان فاءو الیهن فالله یغفر لهم ویرحمهم لان الله غفور رحیم یعنی آنست پس اگر شوهران درون چهار ماه بسوی وطی زنان باز گردند و دل بر جانب سفر داده کفارت کنند پس بدرستی خدای آمرزنده است گناه ایشان آمرزد بخشاینده است کفارت سوگند قبول کند. وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ این شرطی ست محذوف الجزاء فان الله سمیع علیم تعلیل جزا است این [illegible] سابقه ای وان عزموا الطلاق باتمام المدة علی البر ولم یفیئوا فی المدة فیقع الطلاق بحکم الشرع لان الله سمیع بایلائه علیم بعزم الطلاق و هو کنایه عن حصول المسموع والمعلوم و ذلک فی الشرع علامة لوقوع الطلاق و چون کلام سابقه [illegible] مضمون جمله [illegible] مذکوره [illegible] یعنی آنست اگر ایشان طلاق را قصد کنند بر اینکه چهار ماه سوگند را بسر برند تا آنکه مدت چهار ماه تمام گردد بحکم شرع طلاق بائن واقع شود بدرستی که خدای که شنوا سوگند ایشان را شنود داناست قصد زنان بعزم طلاق ایشان [illegible] داند وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ در جمله [illegible] ذکر ایلا آورده [illegible] سوی ذکر احکام ایلا کرده و در احکام ایلا که [illegible] ذکر [illegible] طلاق [illegible] خاص بعد عام [illegible] ایلا و ذکر طلاق آورده و ذکر طلاق بسوی ذکر احکام مطلقات [illegible] والمطلقات [illegible] تا آخر [illegible] یعنی آنست مطلقات یعنی زنان [illegible] که بعد دخول [illegible] شوهر طلاق داده [illegible] شوهر متعلق شده [illegible] دیگر [illegible] خویش را [illegible] گذشتن [illegible] طلاق واقع شد [illegible] آن [illegible] مذکوره در مدت [illegible] یکی از قیود [illegible] بدلیل شرعی ثابت شده [illegible] گشته و [illegible] بیان [illegible] بمعنی امر [illegible] معنی [illegible] نفس [illegible] ال النفس جمع قلت است و نفوس [illegible] در مقام جمع کثرت جمع قلت [illegible] استعمال کرده [illegible] نفوس [illegible] جمع کثرت است لفظ انفس که جمع قلت است [illegible] آورد جواب تا استعمال جمع قلت دلالت کند بر اینکه از شأن زنان از جهت [illegible] میل ایشان بسوی ازواج [illegible] قلت بود [illegible] جمع [illegible] آیت ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه [illegible]

گفتند و امام شافعی رحمه الله بر ارادت طهر رفته عدت طلاق نزدیک ابو حنیفه سه حیض بود و نزدیک امام شافعی سه طهر باشد. اما امام شافعی میگوید تربص انتظار است و انتظار در زمان رغبت باید زمان رغبت طهر است تا دلیل بطهر لایق تر و نیز سیاق آیه و بعولتهن احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا اشارتست بارادت طهر است چه وقوع ارادت اصلاح در زمان رغبت اکثر است و زمان رغبت طهر است هنگام حیض زمان رغبت نیست تا دلیل قروء بطهر از [illegible] این [illegible] و ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه گوید چون سیاق آیه یعنی ولا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن معلوم شد مقصود از عدت برائت رحم بود و شک نیست برائت رحم بحیض باشد نه بطهر پس سیاق مذکور اشارتست بانکه عدت بحیض بود با اما نباشد سوال اگر مقصود از عدت برائت رحم بودی بجای استبرا بیک حیض اکتفا میکردند و اعتداد عدت تا بسه حیض بر پا نمی آوردند جواب تواند بود که تعیین حیض در عدت معقول المعنی بود و تقدیر بسه حیض غیر معقول المعنی باشد یا گویند فائده عدت دو چیز است یکی استبرای رحم از علوق و آن بیک حیض متحقق است دوم ارادت اصلاح است و تا بسه حیض [illegible] متعلق است و نیز ابو حنیفه در تاویل قروء بحیض تمسک بآیه واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر میکند و برای اثبات این معنی آیه مذکوره را دلیل میسازد وجه سه ماه بدل سه حیض تعیین کرده و اعتداد و ایدان بر تقدیر انتفای حیض آورده و آن اشارتست برینکه عدت بحیض باشد نه باطهار چنانچه بعضی گفته اند بود و نیز دعی الصلوة ایام اقرائک در حدیث آمده و در حکم ترک نماز از اقرا با جماع حیض مراد شده و صورت اختلاف را بر صورت اجماع حمل کنند عدت طلاق بحیض گویند و نیز در حدیث طلاق الامة ثنتان و عدتها حیضتان بوده عدت حیض بتصریح شده و ذکر حیض بتصریح آمده سوال استعمال ثلثة که عدد قلت است با قروء که جمع کثرت است ملایم نمینماید بوجه بایستی قلت استعمال اقرا که جمع قلت است میبایست جواب استعمال جمع کثرت بجای جمع قلت کرده تا اشارت باشد بدینکه زمان راغب را اندک بعض زمان قلیل در حکم کثیر باشد سوال استعمال از ثلثة تا عشرة تا در عدد مذکر در آید و در عدد مونث در نیاید و طهر مذکر است و حیض مونث است تانیث لفظ ثلثة بارادت طهر که مذکر است و حیض مونث است تانیث لفظ ثلثة بارادت طهر که مذکر است ملایم مینماید جواب حیض لفظا مونث سماعی نیست در معنی او در مخصوص بزنست و آن تاکید در عدد مثل این سعد و میرود وجه معتبر نیست **وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ فِيْ أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** ما خلق الله فی ارحامهن موصول با صله مفعول است مر ان یکتمن را و ان یکتمن فاعل است مر لا یحل ان کن یؤمن بالله شرطی است [illegible] اکتفا بمعنی و این شرط برای تحقیق است برای تردید نیست [illegible] عطف [illegible] اگر [illegible] یعنی امر شود یا برود اطلاقات [illegible] اگر بمعنی امر باشد معنی [illegible] نیست و دلالت مر زنان مطلقه را که بپوشند آنچه آفریده است از فرزند یا از خون حیض در رحمهای ایشان [illegible]

قیامت دارند دل بر تصدیق دین مسلمانند وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا
إِصْلَاحًا ۚ این جمله عطف است بر جملهٔ والمطلقات یتربصن بانفسهن و فی ذلک متعلق اند باحق تمسن
تقضیها محذوف است ای احق بردهن الیهم فی زمان التربص من غیرهم ان ارادوا بالرجعة اصلاحا و این نیز شرطی
است تفنن [illegible] اکتفا یا معنی معنی آنست و شوهران آن زنان مطلقه بباز آوردن سزاوارترند بر داشتن زنان در زمان عدت
و در قصد رجوع سوی ایشان اگر شوهران اصلاح با زنان خواهند و آشتی کردن با ایشان جویند وَلَهُنَّ مِثْلُ
الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۚ این جمله معترضه است برای بیان آنچه زوجین با یکدیگر حق دارند
و چنین با یکدیگر در وقت بقاء نکاح خود را برابر انگارند معنی آنست و برای زنان است از حقوق بر شوهران مثل
آنکه برای شوهران است بر زنان در لزوم پیوست بر وجهی که مستنکر شرع نبود بر طریقی که پسندیده دین باشد از امور
که خانه داری بدان تعلق است و کدخدائی بدان متحقق است آنچه ملایم مردان است چون دیوار برآوردن و خانه کردن
و اشیاء محتاج الیها از بیرون خانه آوردن و نفقه و کسوت دادن و دل بر جا نهادن و رعایت زنان نمودن بر شوهر
واجب بود و آنچه ملایم زنان است چون خانه را جاروب زدن و بساط گستردن و فراش راست کردن و طعام پختن
و آب سرد داشتن و خود را برای شوهر پاکیزه داشتن و آراستن و مطیع شوهر بودن و اهتمام تمام در طاعت
او نمودن و نگهبانی خانه او کردن و تعظیم او نمودن حقوق شوهر بجا آوردن بر زنان لازم باشد و بر هر دو واجب است
که خوشنودی یکدیگر جویند و سعی کنند که موجب آزار باشد نکنند تا معیشت هر دو بعقل و شرع پسندیده و اغراض و مصالح
نکاح حاصل پیوندد وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ ۗ عطف است بر جملهٔ و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف
ای و للرجال علیهن زیادة معنی آنست که مر شوهران را است بر زنان درجه و مرتبه بلندی و علو و فضیلت
متعالی که نفقه ایشان میدهند و مهر ایشان میدهند و قایم بامور ایشان میباشند و حمایت دین و دنیای ایشان میکنند و همت بر نیکی
و صلاح ایشان می نهند چنانچه جای دیگر گفته الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا
من اموالهم مالک و امر بودن شوهر در علو او کافی باشد مملوکه و مامور بودن زن در انحطاط او پسندیده بود وَاللَّهُ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ این جمله تذییل است معنی آنست خدای قوی است غالب است تواند که زنان را از شوهران جدا گرداند حکیم ع ۲۸
است و کارساز است تواند که زنان جدا شده را با ایشان باز گرداند الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ ۖ ای التطلیق
تطلیقتان لان التطلیقة المرة من الطلاق والتطلیقتان المرتان منه و المراد بالتثنیة التکریر و هو ههنا التطلیق الشرعی
تطلیقة بعد تطلیقة علی التفریق بان یطلقها فی طهر لم یجامعها فیه و یطلقها فی طهر آخر اخری معنی آنست طلاق شرعی
یا طلاق سنت بعد یکبار طلاق بر تفریق نه بر جمع که مشتهر است در طلاق آنست که چون بخواهی که طلاق دهی
خود بجوید در طهری که جماع نکرده است یک طلاق بگوید اگر طلاق دیگر مطلوب باشد در طهر دیگر طلاق دیگر اندازد

اما جمع کردن میان دو طلاق یا میان سه طلاق بدعت بود مکروه باشد و تواند بود که از طلاق مذکور طلاق رجعی که از
بعولتهن احق بردهن مفهوم است معهود شود و معنی چنین بود طلاق رجعی دو طلاق است چون سه شود محل رجعت نماند
برین معنی از مرتان تثنیه مراد باشد این جا بر سبیل و تقریر مقرر شده است برای بیان کیفیت یا کمیت کیفیت **فَإِمْساكٌ**
بِمَعْرُوفٍ خبر مبتدا محذوف است یا مبتداست خبر او محذوف است و جمله جزاء شرط مقدرست ای اذا طلق
مرة او مرتین واذا طلق رجعیا فحکمه امساک بمعروف او تسریح باحسان وله امساک بمعروف او تسریح باحسان و
مذکوره بیان حکم طلاق رجعی است معنی آنست چون طلاق گویند یک طلاق یا دو طلاق یا چون طلاق رجعی گویند پس حکم
او نگاه داشتن مطلقه یعنی دم آشتی زدن و رجعت کردن به نیکی و احسان و اقامت حقوق که زنان را بر مردان است
نه رجعت به نیت گذاشتن و تطویل عدت انداختن که سعادت زیان کاری و موجب عقوق بر ستمکاری است **أَوْ**
تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ عطف است بر امساک یعنی یا بگذاشتن عده باحسان الی انقضائها یعنی تا
علاقه نکاح برود و از قید او رها شود و میان این دو چیز مخیر کرد و رجعت را مقدم بر تسریح آورد که ابقاء نکاح اولی و محافظت
صحبت اعلی است و قطعیت میان زن و شوی موجب ناخوشی فرشتگان و جدائی میان ایشان سبب خوشی
شیطان است **وَلا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخافا أَلَّا**
يُقِيما حُدُودَ اللَّهِ این جمله معترضه است برای بیان حکم خلع میان معطوف و معطوف علیه روایت
کرده اند که جمیله بنت عبدالله بن ابی بن سلول منافق که جمیله ترین عورات بود منکوحه ثابت بن قیس بن شماس بود و جمیله
مذکوره ثابت مذکور را به غایت مبغوض میداشتی و ثابت مذکور او را دایم دوست داشتی تا آنکه کار برین منوال بگذشت جمیله
مذکوره شکایت از ثابت مذکور پیش حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم رسید و گفت سر من و سر او جمع نشود و دل
من گاهی سوی صحبت او نرود پیغمبر علیه السلام ثابت را طلب کرد و برای تحقیق پیش خود آورده و حال او از ثابت پرسید
ثابت مذکور حال خود پیش پیغمبر بیهوش گردانید گفت یا رسول الله شک نیست که از جمله خلائق ترا دوست تر دارم
و دوستی کسی بر اندازه دوستی تو نمی انجامد اما بعد دوستی تو هیچکس مرا از جمیله دوستتر نبوده و هیچ آدمی محبوبتر
نباشد جمیله گفت این سخن راست میگوید لیکن دل من او را نمی پذیرد روزی دامن خیمه برکردم ثابت [illegible] جماعتی دیدم
رنگ او سیاه‌تر و کوتاه‌تر شکل و بالا او دریافتم او را زشت‌تر از همه یافتم بغض او در دل من جای گرفت و عداوت
او در باطن من قرار پذیرفت و هیچ وجهی نمی پذیرد و هیچ چیز زائل نمیشود در میان ایشان و این آیه نازل گشت و حکم خلع
میان ایشان پیوست ثابت مذکور جمیله مذکوره را حدیقه که کابین داده بود در استرداد آن رغبت نمود پیغمبر صلی الله تعالی
علیه وسلم جمیله را گفت حدیقه که ثابت مذکور ترا داده است او را باز خواهی داد قبول کرد و بالای آن چیزی زیاده
بر آن میداد و نهاد ثابت مذکور چون حدیقه خویش یافت بقبول کردن خلع شتافت اول خلع که در اسلام واقع شده

این بود که بیان جمله دو ثابت روی نمود معنی نیست حلال نیست مر شما را که بی سببی از زنان نفرت پدید آید و آنچه بکابین داده اید باز گیرید مگر آنکه بیم آن باشد که حدود شرع خدای میان ایشان با تا مستقیم نشوند و حدودی که خدای در معاملت زوجیت تعیین کرده است مستقیم نخواهند داشت و دل بر محافظت آن نخواهند گماشت سوال خطاب مذکور یعنی لا یحل لکم ان تأخذوا مما آتیتموهن مشعر است یا ازواج را دارند یا حکام را پندارند و اگر ازواج را باشد خطاب ان خفتم که مر حکام راست مطابق نبود و اگر حکام را بود خطاب ان تأخذوا مما آتیتموهن موافق نیاید زیرا که حکام دهنده اند ستاننده اند جواب تواند بود که خطاب لکم و ان تأخذوا و آتیتم ازواج را بود و خطاب ان خفتم حکام را باشد این چنین آمده است در یک کلام خطابی مر کسی را دارند و خطابی دیگر کسی دیگر را پندارند چنانچه در یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک آمده و در و ان کنتم فی ریب الی قوله و بشر الذین تحقیق شده و تواند بود که خطابها حکام را باشد که دادن و ستدن از نظر تسبیب حکام نسبت سوی ایشان شود فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا یُقِیْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا فِیْمَا افْتَدَتْ بِهٖ ° این جمله عطف است بر جمله سابقه معنی نیست پس اگر بترسید شما که زن و شوی حدود خدا بپا اقامت نخواهند کرد و حقوق آن را بجای نخواهند آورد پس بر زن و شوی هیچ بزهکاری نبود در مالی که زن باز دهد خود را بدان باز خرد و شوهر او را طلاق گوید و بخلع جدائی از علاقه نکاح جوید که از فعل هر دو نفی بزه کرد [illegible] ازان فعل زن را الحاق است و ذکر آورد و از فعل شوهر که طلاق است اکتفا بود [illegible] فعل [illegible] طلاق که بالا مذکور بود باشد این آیه بر وجه اشارت اثبات می کند که خلع را طلاق دارند چنانچه امام شافعی گمان می برد فسخ نپندارند تِلْکَ حُدُوْدُ اللّٰهِ فَلَا تَعْتَدُوْهَا ° این جمله تذییل است جمیع احکام تفاصیلی را که بالا رفت و ذکر آن در مواضع متفرق گذشته معنی این است این احکام مذکوره و احکام مسطوره چون حکم ایلا و [illegible] طلاق و [illegible] آن حدها است که خدای آن را تعیین کرده و در بیان آورده پس از آن مگذرید و تجاوز مکنید وَمَنْ یَّتَعَدَّ حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ○ تذییل بعد تذییل معنی این است و آن کسانی که تجاوز نمایند از حدهای خدا کنند پس ایشان ظالمانند یعنی اینها تجاوز کنندگانند و اشیا را در غیر محل نهند [illegible] در این آیه [illegible] که در بیان [illegible] کسی که در کارها از حدهای که خدای تعالی تعیین کرده است تجاوز کند [illegible] این حدها را [illegible] کردن و باطل کردن متعرض شود ظالم باشد و خود را در تباهی افکند و ظالم را [illegible] تفسیر [illegible] کافر گفته اند و بر بودن ظالم معنی کفر رفته اند و شک نیست مرتکب گناه کبیره تجاوز کننده از حدها بود [illegible] لازم آید که ظالم کافر باشد جواب گوییم که [illegible] ظالم را که در [illegible] آیه [illegible] مذکور شده [illegible] کافر داشته اند [illegible] ظالم را [illegible] کافر [illegible] بودن ظالم معنی کافر ممنوع بود [illegible] فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهٗ مِنْ بَعْدُ حَتّٰی تَنْکِحَ زَوْجًا غَیْرَهٗ ° ای فان طلقها [illegible] این جمله شرطیه [illegible]

بر جمله الطلاق مرتان یعنی پس نیست حلال اگر شوهر زن را بار سیوم طلاق گوید بتکمیل عدد طلقات مشروعه جدید پس
آن زن پس از وقوع طلقه ثالثه مر او را حلال نشود و بعد زوال حل مر این شوهر را محل نکاح نباشد تا شوهر دیگر زن را نکاح
کند حتی زوجا غیره نکاح صحیح در قرآنش واقف بعضی از نکاح مذکور وطی مراد دارند و عقد مستفاد از تسمیه زوج پندارند برین
وجه اثبات وطی هم بکتاب باشد لیکن موطوءه را وطی گفتن مجاز مشهور است حمل بر کلام بران سابق شود اولی آنست که نکاح
را حمل بر عقد کنند و تسمیه زوج باعتبار مایؤل الیه دانند و قید دخول و اشتراط وطی بحدیث امرأة رفاعة که مشهور است
و در کتب اصول فقه مسطور است باشد واقفیه در کتاب یعنی حتی تنکح زوجا غیره بحدیث مشهور بود سوال بر قرینه
که برای غایت است لازم آید که بنکاح زوج ثانی که مقرون با وطی باشد حرمت منتهی گردد و شوهر اول را حمل نکاح بعد او
پیوندد و هم چنین نیست بلکه تا شوهر دوم طلاق نگوید و عدت طلاق او نگذرد نکاح او شوهر اول را حلال نشود جواب
حرمت نکاح زوج اول که از طلقات ثلثه حاصل شده بود به تزوج ثانی که مقرون با وطی باشد منتهی میشود و حرمتی که اکنون
احسان است از منتهی بحتی دیگر است لازم نیست که بوده سوال تعقیب از فا فهم میشود در ذکر یعنی که برای تعقیب است
چه فایده بود جواب ایراد فضلا و تکرار ذکر تعقیب طلاق دلالت چنین میکند که تاثیر در حرمت مذکوره همین
تعقیب مذکور است پس ذکر این فضلا از باب تتمیم بود فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ
يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ لا برای نفی جنس است جناح اسم او است علیهما خبر است ان
یتراجعا بتقدیر فی ان یتراجعا متعلق است بعلیهما که ظرف مستقر است و جمله فلا جناح علیهما جزاء فان طلقها است و جمله فان طلقها با جزا خویش عطف است
بر شرطیه سابقه ان یقیما حدود الله مفعول است مر ظنا اگر ظن بمعنی اعتقاد باشد متعدی بسوی یک مفعول بود
تقدیر مفعول دیگر حاجت نباشد و اگر متعدی بسوی دو مفعول باشد مفعول ثانی تقدیر کنند ای ان ظنا اقامتهما
حدود الله حاصلة بینهما و این شرطیه مستغنی است از جزا اکتفا بما مضی یعنی اثم نیست پس اگر شوهر دوم زن مطلقه
ثلثه مذکوره را که منکوحه او شده بود طلاق گوید و عدت طلاق او بگذرد پس اثم نیست بر هیچ یکی از زن مذکوره و شوهر اول
در باز گشتن ایشان بیکدیگر یعنی درین که شوهر اول بسوی این زن باز گردد و این زن بسوی شوهر اول بنکاح پیوندد اگر
گمان برند ایشان که حدود خدا برپا داشته خواهند کرد و حقوق آن بجا خواهند آورد وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ
يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝ جمله یبینها حال است از معنی اشارت یعلمون صفت است مر قوم را عبارت
مجرور است متعلق است به یبینها یعلمون منزل منزله لازم است یعنی قوم ذوی علم این جمله تذییل است معنی آنست که این
یعنی احکام مذکوره حدود خدا است که خدای تعیین کرده و در بیان آورده برای گروهی که از شأن ایشان علم است
بیان میکند و ایشان از آن منتفع اند که بیان کردن ایشان را علم حاصل شود وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ
فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ

اینجا که مضمر ضد دیگرست برای بیان حکم گذشتن عدت طلاق معنی اینست و چون زنان را طلاق دهید و در رها کردن ایشان و رسیدن ایشان بمهلت خویش را برسند و بتمام شدن عدت و یک طلاق نزدیک زنان را نگاه دارید بنیکی یعنی رجعت در آخر عدت یا رها کنید بنیکی بترک رجعت تا گذشتن مهلت **وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا** ضرارا سطر ... ست بر فا مسکوهن ضرارا مفعول له است یا حال است یا مفعول مطلق است ای امساکا ضرارا لتعتدوا متعلق است بلا تمسکوهن و معنی متوجه سوی قید منفی اینست و زنان مطلقه را نگاه مدارید بر وجه ضراری و زیان کاری چنانچه مکنید تا بر ایشان ظلم کنید و رجعت در آخر عدت بر ایشان عدت دراز گردانید بر ایشان را تطویل عدت التعدی شود و بدرنگ بسیار ظلم رود **وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ** فا در فقد ظلم نفسه تعلیل جزا محذوف است ای و من یفعل ذلک یتضرر لانه ظلم نفسه و توانند که جمله فقد ظلم نفسه را جزا دارند و بتاویل فیحکم بانه ظلم نفسه پندارند و این جمله تذییل است معنی اینست و هر که این کار کنند بقاصد اضرار دیگری شود زیان کار گردد و خایب خاسر شود زیرا که بدرستی که بر نفس خویش او ظلم کرده و خود را بتعدی آورده چه ظلم بر دیگری از روی معنی ظلم بر نفس خویش بود و زیان ذات خویش با هیچ چیز را گرفتار عقوبت خویش میسازد و در ورطه عذاب می اندازد و هر که بر نفس خویش ظلم کند زیان زده باشد. و منضر گردد

وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُم بِهِ و ما انزل عطف است بر نعمة و اذکروا جمله یعظکم حال است یا مستانفه است جمله و اذکروا عطف است بر لا تتخذوا با معطوفات خویش مقصود است برای تنبیه و تحریص بر امتثال اوامر و نواهی و تحمیل بر ازالت فساد و تباهی معنی اینست آیات خدای را محل استهزا مسازید و در مسخره مياندازید و در طاعت کوشش کنید و در رعایت و محافظت آن اهتمام نمایید بازی داشتن کار و مسخرگی پنداشتن امری بر وجه تمثیل عبارت از عدم التفات بر وی بود و دلالت بر عدم اهتمام در وی باشد و نعمت خدای را که بر شماست یاد کنید و کرمهایی که بر شما فایض شده در دل آرید چنانچه شما را امر فرمود و امر و حکم بر زبان گردانید و امر طلاق و رجعت بر دست شما و استعداد انواع ولایت و تصرف نهانی در نهاد شما نهاده چنانچه پیش گذشتگان تنگ گرفته بر شما تنگ نگرفت کارهای شما بیسر و آسانی پذیرفت چه گذشتگان را جز یک زن حلال نبود و بی طلاق گفتن زن را تا آنکه نمیرد حل زنی دیگر روی نمی نمود و توان بود از نعمت [illegible] اسلام و نبوت پیغمبر علیه السلام و استعداد ولایت توجیه مثال این مراد باشد و ذکر و ما انزل علیکم من الکتاب و الحکمة یعظکم به تا اسم این معنی بود و یاد کنید انچه فرستاد بر شما از کتاب یعنی قرآن و حکمت یعنی علم احکام حلال و حرام و [illegible] در اظهار آنکه می باید از فواید و معانی اسلام در حین حال که شما [illegible] **وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** ان با اسم و خبر خویش [illegible] و مفعول اعلموست معنی اینست و از خدا

۲۹

۱۱

بترسید و از عذاب او بپرهیزید و بدانید بدرستی که خدای بهر چیزی علیم داناست و [illegible] علم خود [illegible] و [illegible]
را داند همچنین هرچه آبروی پوشیدن خواند وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا
تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ
این شرطیه عطف است بر شرطیهٔ سابقه ان ینکحن مفعول است مر فلا تعضلوهن را و ازواجهن مفعول است مر ینکحن و بلوغ اجل در
شرطیهٔ سابقه از جهت ترتیب رجعت که مقتضی بقاء عدت است بمعنی قرب الانقضا باید داشت و درین جمله باعتبار
ترتیب نکاح شوهری دیگر که مستلزم مضی عدت است بلوغ اجل بمعنی مضی عدت باید پنداشت معنی اینست چون
شما زنان را طلاق گوئید و از ایشان جدائی جوئید پس ایشان منتهای عدت بپرسند و تزویج شوهران خواهند ایشان
را از شوهران خواستن مانع مشوید و از کار بیشتر مرو چون ایشان میان خویشتن بدان بخوبی و نیکی راضی شوند باز مدارید
تسمیهٔ ایشان بازواج باعتبار مآل است یا باعتبار حال چنانچه در من قتل قتیلا آمده و در بعضی التفاسیر تحقیق شده و اگر
از ازواجهن شوهرانی که بوده اند مراد دارند تسمیه بازواج باعتبار ما کان پندارند ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ
مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ط ذا اشارت بنهی مذکور است و خطاب بکاف خطاب مر پیغمبر را بود یا مخاطب [illegible]
را باشد و آن مرفوع المحل بر ابتدا است و موصول با صله یعنی من کان فاعل [illegible] مرفوع المحل خبر مبتدا است و جملهٔ ذلک
یوعظ تذییل است معنی اینست ای محمد یا ای مخاطب بخیر این نهی پند داده میشود [illegible]
کسیکه بخدا و روز قیامت ایمان می آرد و دل بر تصدیق اسلام و انقیاد بر احکام می سپارد ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ
وَأَطْهَرُ ط ذا اشارت است سوی باز ماندن باز داشتن زنان مطلقه از خواستن شوهران یا [illegible] خطاب بمؤمنین
است و لکم مرفوع المحل بر ابتدا است و ازکی لکم با انچه معطوف است بر خبر مبتدا است و جمله تذییل [illegible]
یا تعلیل است مر تذییل سابق را دلیل است معنی اینست آن [illegible] شما [illegible]
از خواستن شوهران پاکیزه و پاکتر است از [illegible] که در آن [illegible]
وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝ این جمله حالیه است معنی اینست و حال آنکه خدا
میداند منافع و مضار خفیه در هر کار که شما میکنید و شما اسرار آنرا که از شما مخفی است نمیدانید وَالْوَالِدَاتُ
يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ
این جمله عطف است بر جملهٔ والمطلقات یتربصن [illegible] خبر است بمعنی امر [illegible] بالارضاع [illegible]
مر حولین را تا اطلاق حولین بالنقصان اندک محتمل نباشد و جار و مجرور یعنی لمن اراد [illegible]
فلانه بفلان و تواند بود جار و مجرور خبر مبتدای محذوف باشد ای هذا الحکم لمن اراد اتمام الرضاع و دون من اراد النقص
او الزیادة علی حسب حال الرضیع این جمله [illegible] آنست چنانچه کسی گفت دو سال کامل در حق کسیست که تکمیل [illegible] اراد

ان یتم الرضاعة معنی هنیت مطلقاتی که فرزندان دارند فرزندان خویش را دو سال کامل شیر دهند این حکم یعنی وجوب
شیر دادن در دو سال کامل برای پدری بود که اتمام رضاع واجب در حق کل فرزندان خویش خواهد و تمام مدت رضاع واجب
در حق کل فرزندان دو سال کامل ست قوله تعالی وفصاله فی عامین این معنی را قابل هست و بعضی گویند تمام مدت رضاع
در حق کسی که مدت حمل او شش ماه باشد دو سال کامل بود و در حق کسی که مدت هفت ماه زاده شود تمام مدت رضاع بیست
و سه ماه باشد و در حق کسی که مدت هشت ماه زاده شود تمام مدت رضاع بیست و دو ماه بانتها پیوندد و در حق کسی
که نه ماه زاید مدت رضاع بیست و یک ماه باید و کسیکه به ده ماه مولود شده مدت رضاع او بیست ماه متعین آمده
بقوله تعالی وحمله وفصاله ثلثون شهرا و بعضی در وحمله وفصاله ثلثون شهرا حمل که نه ماه به سوای شیر دادن گفته اند و بر
بودن مدت رضاع سی ماه گفته اند قول ابو حنیفه ایست و بر قول او تاویل آیه همین ست سؤال این آیه را برین تقدیر
با آیه یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة و با آیه وفصاله فی عامین معارضه می آید و تخالف و تناقض
ظاهر مینماید جواب این آیه محمول بر رضاع جایز بود و آیتین دو سال در رضاعی که واجب باشد معارضه نباید
و مخالفت روی نماید یعنی مطلقاتی که فرزندان دارند فرزندان خویش را شیر دهند از جهت پدرانی که اتمام رضاع
ایشان خواهند وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ رزقهن مبتدا است و
کسوتهن عطف ست بر وی وعلی المولود له خبر مقدم مبتدا است و له مفعول بالمسمی فاعلیست مر اسم مفعول را و در وی ضمیر نیست
اگر در وی ضمیری بودی از جهت اسناد صیغه که جاری که بغیر من هو له ست ابراز ضمیر واجب شدی جمله عطف ست بر جمله
والوالدات یرضعن اولادهن و تقدیم خبر برای قصر ست یعنی بر پدر ست و بر پدر که ولادت از جهت او واقع شده است
برای نفقه مرضعات از ماکولات و ملبوسات بروجهی که لازم باشد یعنی اجر رضاع و بدل رضاع بر وجهی که مستحب
شرع دارند و مجهود طبع پندارند لیکن و این قرینه ست برین که از والدات مذکوره مطلقات مراد باشد زیرا که امهات اطفال که
منکوحات اند مراد نشوند که نزد یک امام اعظم رضی الله تعالی عنه استیجار مادران اطفال که منکوحات اند برای رضاع
روا نبود و اگر بطلاق اجنبیه شوند استیجار ایشان برای ارضاع روا باشد و نیز کلام در مطلقات ست چه اول ذکر مطلقات
برای وجوب عدت کرد و بعده مطلقات رجعیه برای بیان حکم رجعت آورد و بعده ذکر مختلعات که مطلقات بمال اند
بود و بعده حکم مطلقات ثلثه را ذکر فرمود و بعده حکم مطلقات در هنگام قرب انقضا [illegible] بعد از آن حکم ایشان
بعد انقضاء عدت بیان پیوست اگر این آیت ذکر مطلقاتی که فرزندان شیر خواره دارند بود مناسب سیاق کلام باشد
و بعضی از والدات مذکوره منکوحات مراد دارند و برای تقدیر آنکه ارضاع [illegible] چه بر منکوحات
شیر دادن فرزندان خویش واجب بود زیرا که شیر دادن از کفایت و قیام فرزند ست و آن بر پدر واجب باشد
[illegible] محمول بر تقدیر فوت [illegible] یا [illegible] یا اگر [illegible] پستان [illegible] باشد [illegible] شیر دادن

بر مادر تا یافتن مرضعه دیگر و قبول کردن پستان واجب گویند و از وی صیانت بچه از هلاک است [illegible] ال
مراد از مولود له پدر است اگر علی الاب گفتی غرض حاصل شدی در تعبیر از ان بقوله وعلی المولود له چه فایده [illegible] در اطناب
کلام چه نکته باشد جواب در اختیار مولود له فواید هست یکی بیان علت لزوم نفقه متعلق [illegible] الانتساب
الیه للاختصاص دوم تحقق نسبت فرزندان بسوی پدر نه جانب مادر سوم آنکه ذکر او [illegible]
بحق ملک و تصرف پدر هنگام حاجت در مال پسر چنانچه در انت و مالک لابیک گفته اند و در تاویل [illegible] وانند
لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا ۚ لَا تُضَآرَّ وَالِدَةٌۢ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَّهُۥ بِوَلَدِهِۦ
جمله لا تکلف الا وسعها بیان [illegible] مر جمله وعلی المولود له رزقهن وکسوتهن بالمعروف لا تضار [illegible]
و بر هر دو قرائة مقرر جمله لا تکلف نفس الا وسعها دانند و لا مولود له عطف است بر والدة یعنی [illegible] لزوم نفقه و
کسوت مرضعات بر طریق خوب که منکر شرع و طبع نباشد آن بود که هیچ یکی را تکلف غیر قدر طاقت [illegible] مرضعه را
تکلف نکنند در کم کردن آن قدر که دل بران نتوانند نهاد و پدر را تکلف نکنند در زیادت نفقه و کسوت [illegible]
هیچ نفسی تکلیف کرده نشود مگر بدانچه قدر طاقت او بود زیانی رسانیده نشود در باب ابرار رضاع مرضعه یکبر کردن
در باب پدر رضیع باجر افزودن وَعَلَى ٱلْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ عطف است بر وعلی المولود له رزقهن [illegible] وعلی
الوارث المولود له مثل ذلک ای مثل ما علی المولود من نفقة المرضعات الصغیر وکسوتهن بالمعروف من غیره [illegible] یعنی نیست
لازم است بر وارث پدر مثل آنچه بر و واجب بود بران صفت که کسی را آزاری نشود و بعضی از وارث مذکور وارث صبی مراد دارند
نفقه صغیر بر وارث او واجب پندارند کسیکه بعد مردن صبی وارث بود نفقه او بر و واجب شود مثل آنچه بر پدر واجب بود [illegible] اما آن
از وی [illegible] و اگر ورثه او بسیار باشند و نفقه را باندازه میراث قسمت کنند تا اگر صغیر را پدر نبود و مادر و جد [illegible]
نفقه و کسوت مرضعه او بر قدر میراث ایشان دو حصه بر جد و یک حصه بر مادر بود فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَن
تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا این شرطیه عطف است بر والوالدات یرضعن اولادهن
حولین کاملین و جمله میانه معترضه است چنانچه بالا گذشته و ذکر آن بیشتر رفت یعنی [illegible] اگر خواهند
پدر و مادر جدا کردن صغیر از شیر که ناشی باشد از تراضی یعنی خوشنودی یکدیگر پس دران جدا کردن [illegible]
دو سال [illegible] هیچ گناهی نیست بر مادر و پدر زیرا آنچه مادر و پدر که در کاری موافق شوند از صلحت [illegible]
راضی باشند وَإِنْ أَرَدتُّمْ أَن تَسْتَرْضِعُوٓا۟ أَوْلَٰدَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُم مَّآ ءَاتَيْتُم
بِٱلْمَعْرُوفِ در کشاف آورده استرضع منقول از ارضع یقال ارضعت المرأة الصبی واسترضعها الصبی فتعدیه
الی مفعولین کما تقول انجح الحاجة واستنجحته الحاجة والمعنی ان تسترضعوا المراضع اولادکم فحذف المفعول الاول [illegible]
عنه کما تقول استنجحت الحاجة ولا تذکر من استنجحته و یعنی ان تسترضعوا اولادکم تقدیر ان تسترضعوا اولادکم [illegible]

اولادکم گویند جمله عطف است بر شرطیه سابقه یعنی اینست اگر خواهید شما شیر دادن از مرضعات اولاد خویش را نیست
بر شما بزهکاری اگر به نیکی و خوبی تسلیم کنید آنچه خواسته اید از اجرت رضاع که مرضعه را باید رسید واتقوا الله واعلموا
ان الله بما تعملون بصیر ○ جمله واتقوا الله عطف است بر اوامر سابقه واعلموا عطف است بر اتقوا و بما تعملون
متعلق است به بصیر یعنی اینست از خدای بترسید و از خدا بپرهیزید و بدانید بدرستی که خدای بیناست بعملهای
شما هر کاری که میکنید می بیند و بسزای هر چه میکنید میرساند و جزا دادن آنهم میتواند والذین یتوفون
منکم ویذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا
ای عشر لیال زیرا که تاریخ عرب بلیالی بود و چنانچه فی عشر خوانده اند تا عشر تقدیر باشد تذکیر عشر بواسطه تانیث لیالی است از آنکه لیل مونث
سماعی است و اگر عشرة ایام تقدیر کنند چنانکه در آیه ان لبثتم الا عشرا بدلیل ان لبثتم الا یوما ان لبثتم الا عشرة ایام تقدیر کرده اند و در حدیث
من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال ستا را بتقدیر ایام از باب عدد مذکر آورده اند و ترک تا در عدد مذکر چنانچه
در نووی شرح صحیح مسلم آورده جایز گویند و بقایل شدن بفرق میان ذکر معدود و ترک او از اشکال تفصی جویند
یتربصن خبر مبتدا است بحذف مضاف از مبتدا ای و ازواج الذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن یا بحذف
ضمیر از خبر یعنی والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن بعدهم اربعة اشهر وعشرا این جمله معترضه دیگر است برای
بیان حکم زنانی که شوهران ایشان بمیرند یعنی اینست آنکسانی که متوفی میشوند یعنی بمیرند و فرشتگان موت ارواح ایشانرا
قبض میکنند و بگذارند زنان مذکوره بعد ایشان انفسهای خویش را چهار ماه و ده شب منتظر دارند و بعضی که عشرة ایام تقدیر
کنند چهار ماه و ده شب و ده روز گویند و بر تقدیر حذف مضاف از مبتدا یعنی چنین بود زنانیکه شوهران ایشان
بمیرند زنان نگاه دارند انفسهای خود را چهار ماه و ده شب منتظر دارند زنان مذکور در عدة مسطور در عدت باشند
در خانه بیرون نیایند و خود را بیارایند و شوهر دیگر نخواهند و خوشبوی نمالند فاذا بلغن اجلهن
فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف این جمله عطف است بر جمله سابقه این خطاب بر اولیا
و یا حکام را باشد و فعلن بمعنی یفعلن آمده بتعبیر مستقبل که نظر در طبیعت زنان متحقق الوقوع است بصیغه ماضی شده
یعنی اینست چون زنان مذکوره بتمام شدن مدت عدت برسند و از چهار ماه و ده شب بیرون آیند پس نیست بر شما
حکام و اولیا بزهکاری در آنچه زنان مذکوره در انفسهای خویش بکنند و خود را در اندیشه و خواه شوهر و گوش
نهادن بر خطبه و چشم داشتن بر خاطب بر وجه معهود که شرع آنرا بپسندد و طبع آنرا بپذیرد و بیفگنند این امور بعد گذشتن
مدت عدت در حق ایشان منکر نیست که اگر منکر بودی اولیا و حکام را منع و زجر واجب و لازم شدی و ایشان را از جهت
آن بزهکاری روی نمودی والله بما تعملون خبیر این جمله تذییل است یعنی اینست و خدای تعالی
بعمل شما آگاهی است یعنی هیچ چیزی از عمل شما بر وی مخفی نبود و هیچ کاری و اندیشه بر وی پوشیده نباشد و حکم عدت وفات

همه زوجات متناول نیست مگر زنان حامله که عدت ایشان بوضع حمل است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا
عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنتُمْ فِي أَنفُسِكُمْ ما در فیما عرضتم
یا موصوفه است جار و مجرور متعلق است بعلیکم که ظرف مستقر است و جناح اسم لا است و ظرف مستقر مذکور خبر است
من خطبة النساء بیان ماست او اکننتم عطف است بر عرضتم این جمله معطوف است بر جمله سابقه معنی اینست که نیست
بزه کاری بر شما در آنچه از خواستگاری زنان معتده در اثنای عدت تعریض کنید و سخنی در این باب سربسته و بکنایت
و تلویح پیوسته بگوئید تا اندیشه آن در دلهای خویش پنهان دارید و آنرا بر ایشان پیدا نسازید اما تصریح بخطبه نشاید
چه در اثنای عدت اظهار این سخن ناشایسته نماید سخنی ست که پیش از نکاح سبب ایذاء و ایلام و کار زشت ست یعنی از فتنه خیزد
مقرون با وقاحت خرد نه پسندد و بجاست و نکوهش آن بپیوندد عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ
این جمله معترضه آمده برای رخصت در تعریض خطبه زنان معتده معنی اینست میداند خدای که شما زنان مذکوره را یاد
خواهید کرد و خطبه ایشان در دل خواهید آورد و از خوف سابق شدن غیر بتعریض و تلویح سبقت خواهید نمود برای
ترغیب ایشان در ستایش نفس خویش و اظهار فضائل و محاسن ذات خود خواهید بود وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ
سِرًّا استدراک از جمله محذوفه ای فاذکروهن و اخطبوهن بالتعریض لا بالتصریح و ارغبوهن فیکم
بذکر محاسنکم و شمائلکم و لکن لا تواعدوهن سرا ای جماعا معنی اینست ذکر حسب و نسب و مناقب و شمائل خویش
که موجب رغبت زنان بود تعریض کنید و باید که بحسن و جمال و حسب و نسب عورت که موجب رغبت مردان بود و از آنجا
رغبت مرد فهم شود در راغب بودن خویش در دل او افکنید لکن تعریض بوعده جماع و قوت رجولیت نکنید چه آن از
قرین قباحت و دلیل وقاحت دانید جماع را سر خوانند که جماع جز در سر نشود و جز بطریق پنهانی حاصل نشود
إِلَّا أَن تَقُولُوا قَوْلًا مَّعْرُوفًا استثنا منقطع است ای لکن ان تقولوا قولا معروفا
جایز و سایغ معنی اینست مگر آنکه در این باب سخنی غیر منکر بگوئید و ذکر آن بر طریق خوب بجوئید مبالغه بود چنانچه
کسی گوید من جوان قوی تنم یا گوید که زنان از وی گله نکرده منم جماع بسیار باشد و توانا نیز بود و گفته اند استثنا از محذوف وارد
و تقدیر لیس لکم الا ان تقولوا قولا معروفا ای لا ینکر شرعا و لا عقلا پندارند یعنی چنین باشد نیست مر شما را در زنان
عدت هیچ گفتاری مگر آنکه بگوئید سخن خوب که ناپسندیده شرع و طبع نبود و مکروه و مبغوض سامع نشود چنانچه
کسی گوید بعون از خدا میخواهم زنی چنین نصیب من شود یا گوید خدای مرا زنی نصیب کند یا میکند خدای یکبار هم و حق
موافقت با آن زن بجا آرم یا بگوید دولت آنکس خواهد بود که چنین زنی بنکاح او خواهد پیوست و یا بگوید آن زن خواهد
بود که منکوحه همچو منی خواهد گشت مثل این کلمات رغبت آمیز و مودت انگیز که متضمن مذاکره شهوت و منافی
مروت و بی باکی نبود بگوید و الحاصل تعریض بعده در دل زن مذکوره بجوید وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ

ای لا تقصدوا عقدة النکاح قبل مضی العدة و نهی از قصد کنایت از نهی آن فعل بود که انتفای قصد مستلزم انتفای فعل
باشد کنایت ابلغ از صریح ست و تلویح ابلغ از تصریح ست حتی برای غایت ست متعلق ست بلا تعزموا عقدة النکاح این جمله
عطف ست بر جمله لا تواعدوهن سرا یعنی اینست عقد نکاح را تا برسد عدتی که ثابت ست بکتاب پنهان آن عزم
مکنید چون از عزم منهی باشید از فعل نکاح بطریق اولی منهی شوید وَاعْلَمُوٓا اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِيٓ
اَنْفُسِكُمْ ما فی انفسکم موصول با صله مفعول ست مر یعلم را جمله یعلم خبر ست مر ان را و ان با اسم و خبر خویش مفعول
واعلموا ست جمله عطف ست بر لا تعزموا معنی اینست و بدانید بدرستی که خدای آنچه در دلهای شماست از میل و رغبت
و قصد و عزیمت پیدا اند و پنهان بیند شما میداند و باشد دل و مقصود خاطر میداند فَاحْذَرُوْهُ
فاء سببیت ست یعنی اینست چون خدای میداند آنچه در نفسهای شماست پس از وی بترسید و از عذاب وی بپرهیزید
و تواند بود که عطف واعلموا باشد معنی چنین آید خدا را عالم بدانید آنچه در دلهای شماست بدانید پس از وی بترسید و از عذاب
او بپرهیزید وَاعْلَمُوٓا اَنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ حَلِيْمٌ ان با اسم و خبر خویش بجای دو مفعول واعلموا ست جمله
عطف ست بر واعلموا سابق معنی اینست و بدانید بدرستی که خدای آمرزنده است خطایا آمرزد حلیم ست در عقوبت
شتابی نکند لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ مَا لَمْ تَمَسُّوْهُنَّ اَوْ تَفْرِضُوْا لَهُنَّ فَرِيْضَةً
وَّمَتِّعُوْهُنَّ عَلَى الْمُوْسِعِ قَدَرُهٗ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهٗ تمسوهن صیغه مضارع از ثلاثی مجرد و از باب مفاعلة خوانده اند
و معنی یکیست آن را جمله لا جناح علیکم معترضه دیگرست برای بیان حکمی دیگر ان طلقتم النساء شرط ست جزای او لا جناح
علیکم گذشته است مستغنی از جزا شده و ما در ما لم تمسوهن مصدریه ست و المصدر بجعل حینا و ظرف او در نفی برای
تعمیم ست تقدیر کلام اینست لا تبعة و لا مواخذة من جهة المهر علیکم ان طلقتم النساء وقت عدم مسکم ایاهن و
عدم فرضکم لهن عطف ست بر مضمون جمله سابقه یعنی نفی جناح بر تقدیر طلاق مقتضی تسویغ و تجویز طلاق ست کانه قال
طلقوهن ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة و متعوهن بر این وجه قائل شدن بحذف معطوف علیه و تقدیر فطلقوهن
محتاج نباشد و تواند بود او بمعنی الی ان او الا ان باشد معنی اینست نیست تبعه و مطالبه مهر بر شما اگر زنان را طلاق
گوئید تا آنکه جماع نکرده اید مهر را بتسمیه و تعیین نیاورده اید و زنان مذکوره متعه و آن پیراهن و دامنی و چادر بر اندازه
حال غنی و فقیر بدهید و بیان غنی و فقیر و کیفیت جامهای مذکور فرق نهید مَتَاعًا بِالْمَعْرُوْفِ حَقًّا عَلَى
الْمُحْسِنِيْنَ ○ متاع بمعنی تمتع ست چون کلام بمعنی تکلم و سلام بمعنی تسلیم و مفعول مطلق ست مر متعوهن
حقا صفت ست مر متاعا معنی اینست ایشان را متعه دهید متعه وافی معروف بمعنی بطریقی که منکر شرع نباشد
و جامهای مذکور عطا کنید بطریقی که ناپسندیده طبع نبود متعه دادنی که حقی لازم ست بر نیکوئی کنندگان یعنی فواید
بر نیکوکاران اطلاق محسنین بر شوهرانی که بر ایشان متعه دادن واجب ست باعتبار مآل باشد بطریق من قتل قتیلا

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ
مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ

من قبل ان تمسوهن ظرف است مر طلقتموهن را وقد فرضتم لهن فريضة حال است فنصف ما فرضتم مبتدا [illegible]
اي فعليكم نصف ما فرضتم وجمله جزاء شرط است وجمله شرطيه يعني وان طلقتموهن تا آخر عطف است بر جمله [illegible]
عليكم ان طلقتم النساء تا آخر الا ان يعفون با معطوف خويش يعني او يعفو الذي بيده عقدة النكاح استثنا [illegible]
فعليهن نصف ما فرضتم جميع الاوقات الا وقت عفوهن او يعفو الذي بيده عقدة النكاح ومعنى آنست كه اگر شما زنان را
پيش از وطی طلاق گوئيد وحال آنست كه براي ايشان مهري مسمى كرده ايد پس واجبست بر شما نيمه آن [illegible]
آن اعتراف نموديد مگر آنكه زنان مطلقه مذكوره عفو كنند ونيمه مهر مذكور ببخشند ويا [illegible]
داد همه مهر پذيرفته واز ما بهره نگرفته [illegible] آنكه عوض مهر او را بايد [illegible]
كسيكه عقد نكاح بيد او بود وآن ولي است وحصول عقد بعبارت بر اختيار او [illegible]
بعبارت زنان نشود الغاء عقد بعبارت ولي بود ونزديك امام اعظم رضي الله تعالى [illegible]
ولايت بر نفس خويش دارد ونكاح بعبارت او منعقد مي پندارد وليكن رعايت زنان [illegible]
[illegible] متولي اين كار ولي ميشود وبدين اعتبار عقدة عقد نكاح بر دست ولي بود اما [illegible] ولي مجازي شود
باعتبار نسبت از جهت امر واذن باشد يعني از الذي بيده عقدة النكاح زوج كه مفهوم است [illegible]
ومعلوم است گوئيد كلمه او برين تقدير براي منع خلو دارند وبراي منع جمع پندارند شوهري كه تمام [illegible]
نصف باقي را در توقف نيفگند و [illegible] پيش آيد ودادن طلبد [illegible] در نكاح آورد [illegible]
من [illegible] گشته وبغير صنع خويش [illegible] من داده خويش باز گردانم چون فرقت [illegible]
صنع او بست داده باز ستانم واو را مطالبه باقي از نصف ماخوذ نگردانم بدين طريق آن [illegible]
مقصور بر نصف نباشد واين وجه مشكل است زيرا آنچه عفو ترك مطالبه بود زيادت دادن شوهر [illegible]
نباشد مگر آنكه عفو شوهر عبارت از نا طلبيدن آنچه زيادت بر نصف پيش از طلاق ادا كرده دارند يا از [illegible]
عقدة النكاح بر وجه مشاكله بجاي لفظ يعني قبل الطلاق پندارند وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ
وان تعفوا مرفوع المحل بر ابتدا است اقرب خبر مبتدا است للتقوى متعلق است يعني قريب [illegible]
تفضيليه من كه صله اقرب است يا ضمير مبتدا محذوف اند ولام بر فاعل قريب آمده بر طريق [illegible]
است قريبا للتقوى منه من ان لا تعفوا واين جمله معترضه [illegible] براي فضيلت عفو ومعنى آنست [illegible]
گذشتن هريك از شما بتقوى نزديكتر است از نا عفو كردن سوال مقصود بيان قرب عفو از تقوى [illegible]

با صله من ذکر نکرد بالام که فاعل در می آید آورد اقرب من التقوی نگفت موافقت مقصود نخست نکته چیست و قلب عبارت پرچه معنی ست **جواب** قرب تقوی از عفو مستلزم ست مر قرب عفو از تقوی این عبارت اختیار کرد بر عکس بنا ورود تا مقصود که قرب عفو از تقوی ست بکنایت فهم شود ذکر او بتصریح نبود که کنایه ابلغ ست از تصریح و تلویح اولی ست از تصریح خطاب مراز ازواج و زوجات راست و در آمدن زنان در ان تعفوا که خطاب جمع مذکر ست بر سبیل تغلیب ست عفو ازواج آنست که زیادت بر نصف که داده باشند نطلبند تا عفو گفتن اعطا را بر سبیل مشاکلت باشد و عفو زوجات آنست نیمه مهر که واجب شده است نستانند و حق خویش در شوهر ساقط گردانند وَلَا تَنسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ تعلیق ست بر مضمون جمله وان تعفوا اقرب للتقوی که مضمون او تحریض بر عفو ست چنانستی که گفت تا عفوا و تفضلوا ولا تنسوا الفضل بینکم معنی اینست میان خویش فضل را یعنی تفضل را فراموش نکنید و افزونی درجه تفضل بعفو و احسان همه دا شتان یاد دارید یکدیگر بخوبیش آئید و در احسان رغبت نمائید اِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ ۝ این جمله تذییل ست و تاکید او از جهت آنست که دیدن خدای عمل بندگان را کنایت ست از جزا دادن چنانستی که گفت فیقابل له عما لکم و یجازیکم مباد تحریض بر عفو و احسان ملوح ست مر جزا دادن بدان بتقدیم ملوح سوی معنی نهی عنه تاکید کرد بر سبیل استیناف مفصول آورد معنی اینست بدرستی که خدای جل و علا بدانچه شما میکنید بینا ست مرچه از شما موجود شده و شود بیبیند و آنرا جزای که ملایم آنست بگزیند حٰفِظُوْا عَلَی الصَّلَوٰتِ وَ الصَّلٰوةِ الْوُسْطٰى الآیة این جمله معترضه ست برای تحریض بر ادای صلوة و محافظت اوقات آن معنی اینست و بر نمازها محافظت کنید و نماز میانه بپا دارید یعنی نمازها در اوقات آن بگزارید و تاخیر آن از اوقات مرداشته بیاید و بدانکه وسطی تانیث اوسط ست و اوسط افعل تفضیل ست از وسط المکان [illegible] علمای [illegible] یعنی در میان او رفتن و اوسط در میان رونده تر را گویند و آن کسی ست که در میان [illegible] چیزی [illegible] در شود صلوة وسطی نماز میانه را گویند و تواند بود باعتبار آنکه [illegible] میانه چیزی ست افضل آن بود و وسطی آنرا [illegible] یعنی فاضل ترین نمازها باشد و در نماز میانه که فاضل ترین نماز ها ست اختلاف کرده اند بعضی گویند نماز دیگر [illegible] چنانچه در حدیث آمده ست شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر ملا الله [illegible] بیوتهم و قبورهم نارا و در حدیث دیگر آورده ست من ترک صلوة العصر فقد حبط عمله و بعضی صلوة وسطی نماز مغرب دارند که آنرا میان دو نماز روز است و دو نماز شب [illegible] دو نماز روز ظهر و عصر و دو نماز شب عشا و فجر و بعضی گویند وسطی نماز بامداد ست که میان دو نماز شب ست میان دو نماز روز [illegible] ست و میان مغرب و عشا و ظهر و عصر آمده و بعضی گویند صلوة وسطی نماز ظهر ست زیرا انچه اول فرض ست بقوله تعالی اقم الصلوة لدلوک الشمس و هرچه اول باشد در دایره [illegible] در میان افتد و بعضی گفته اند یکی میان ایشان وسطی ست و آن معین نیست خدای عز و جل آنرا همچو شب قدر و ساعت جمعه پوشیده داشته و بر هر دو ما

استنباط آن خواسته تا هر پنج را محافظت کنند و در رعایت جمیع اهتمام نمایند در تفسیر آورده در این آیه دلیل است که عدد نماز ها در روز و شب
کم از پنج نباشد زیرا که صلوة وسطی را عطف بر جمع کرده و عطف مقتضی مغایرت است پس وسطی با جمع که مغایر جمع باشد کم از پنج نبود زیرا
چهار و دو وسطی ندارند که مقرون با جمع نبود عددی که بدین صفت بود کمتر از پنج نباشد **سوال** عطف هر چند که مقتضی مغایرت بود اما اقتضا
آن ندارد که معطوف بر جمع داخل در جمع نباشد چه در قل من کان عدوا لله و ملائکته و رسله و جبریل و اللهم صل علی محمد و علی آله و صحبه
شک نیست که معطوف بعض جمع معطوف علیه است ممکن باشد که حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی برین طریق بود و بالجمله وسطی تانیث
اوسط است و اوسط افعل تفضیل است بمعنی اشد توسطا و اسم تفضیل را چون مضاف نسازند سوی جمعی که مفضل علیهم است کنند بمعنی ازان جمیع
چون افضل القوم و اکمل الناس برین طریق عطف وسطی بر ثلثه نیز مستقیم آید چنانکه گویند اکرمت هؤلاء الثلثه و اعظمهم پس بمقتضای این آیه دلیل
نبود که عدد صلوات مذکوره کم از پنج نباشد **جواب** این وقتی آید که صلوة وسطی در جمیع مذکور داخل باشد چنانچه جبریل در ملائکه و اصحاب
در آل داخل اند و نیز فضل جبریل بر ملائکه و معطوف بر معطوف علیه در آل و اصحاب قائل اند و درین آیه وسطی
بر نسبت صلوة معطوف علیها که صلوات مفروضات است نبود زیرا آنچه همه افراد مفروضات متوسطه
اند تا وسطی بر نسبت مفروضات اشد توسطا باشد بلکه وسطی بر نسبت متوسطات غیر طرفین دارند برین حیثیت وسطی
که بعض متوسطات است بعض مفروضات که معطوف علیها است پندارند از قبیل عطف جبریل بر ملائکه نبود سوال وارد نشود
وَقُوْمُوْا لِلّٰهِ قٰنِتِيْنَ عطف است بر حافظوا یعنی بایستید و برای خدا بایستید در حالتی که عبادت
کننده اید یا دیر ایستنده اید یا زاری کننده اید یا خدا را یاد کننده اید یا خاموش باشنده اید پیش ازان در نماز سخن می
گفتند بدین آیه این سخن گفتن منسوخ باشد و تفصیل بگویند و یحیی بن یحیی باسناد صحیح از زید بن ارقم رضی الله تعالی
عنه روایت کرده است که او گفت کنا نتکلم فی الصلوة یکلم الرجل صاحبه وهو الی جنبه فی الصلوة حتی نزلت وقوموا لله
قانتین فامرنا بالسکوت و نهینا عن الکلام و بسیار معانی دیگر ناسخ کلام حدیث ان صلوتنا هذه لا یصلح فیها شیء من کلام
الناس انما هی التسبیح و التهلیل و قرائة القران **فَاِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا اَوْ رُكْبَانًا** رجال جمع راجل
چون قیام جمع قائم و نیام جمع نائم رجالا منصوب است بر حال او رکبانا عطف بر وی است یعنی ان خفتم فصلوا حال کونکم
راجلین او راکبین جمله عطف است بر انشاءات سابقه معنی این است پس اگر بترسید از دشمنان که بیایند در اثنای نماز و تعرض
رسانند یا برسید پس در حالتی که پیاده اید یا سوار اید نماز بگذارید **فَاِذَآ اَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَمَا
عَلَّمَكُمْ مَّا لَمْ تَكُوْنُوْا تَعْلَمُوْنَ** این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه چون خوف بر نسبت امن
اندک است در ان خفتم ان استعمال کرده چون امن از خوف بیشتر است در فاذا امنتم استعمال اذا آورده ما در ما لم تکونوا
تعلمون موصوله است و ضمیر او محذوف است ای ما لم تکونوا تعلمونه موصول با صله مفعول دوم علمکم واقع شده کما علمکم صفت مصدر
محذوف است ای ذکرا کتعلیمه ایاکم ما لم تکونوا تعلمونه و این تشبیه است در ذکر کردن بندگان خدا را با تعلیم کردن خدای

ایشان را آنچه نمی‌دانستند و تشبیه مبتنی بر وقوع و تحقق المسئول است و غرض از تشبیه تقریر مشبه است چنانچه گویند اشکروا
کما انعم علیکم یا تواند بود که تشبیه متعلق بذکر یا تعلیم ذکر باشد در کمیت و کیفیت و غرض از تشبیه بیان حال مشبه بود بر طریق خلق الاشیاء
کما شاء و فعل الاشیاء کما اراد و المعنی اعطوا ذکر الله کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون من الذکر یعنی اینست پس چون ایمن حال
شود و خوف برود پس خدای را یاد کنید چنانچه تعلیم کرده است شما را آنچه نمی‌دانستید یعنی چنانچه تعلیم او شما را محقق و
متیقن هست و گر خدای از شما متیقن و محقق باید و یاد کردن او بر سبیل تیقن شاید یا گویند خدای را یاد کنید چنانچه تعلیم
کرده است شما را آنچه نمی‌دانستید یعنی از کیفیتی که مضمون اذکروا الله ذکرا کثیرا آمده و کیفیتی که از ادعوا ربکم تضرعا و خفیة
مفهوم شده است سوال التعلیم چیز را گویند که معلوم نبود در ذکر ما لم تکونوا تعلمون چه فایده باشد جواب فایده آن تتمیم
و آن اینست که در کلام فضله آرند و در آوردن لغو فایده غیر رفع ایهام مرعی دارند چنانچه اینجا در ذکر ما لم تکونوا تعلمون فایده
تصریح بنادانستن ایشان پیش از تعلیم آمده و اعتراف بعجز پیش از تلقین شده والذین یتوفون منکم
ویذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج وصیة منصوب است
بفعل محذوف ای یوصون وصیة و بعضی وصیة برفع خوانند خبر مبتدا مجهول بر تقدیر مضاف یا مبتدا دانند تقدیر وصیة الذین
یتوفون منکم و یذرون ازواجا وصیة لازواجهم دارند یا محذوف مضاف از خبر بر تقدیر والذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا
اهل وصیة لازواجهم پندارند یا وصیة خبری محذوف المبتدا و بتقدیم الفرض هم وصیة باشد یا مبتدای محذوف الخبر گویند یعنی علیهم وصیة
گویند و این جمله اسمیه معطوف است بر جمله اسمیه سابقه اعنی الجناح علیکم ان طلقتم الآیة و جمله سابقه یعنی حافظوا علی الصلوات
تا آخر معترضه بود میان معطوف و معطوف علیه برای بیان حکمی از احکام دین در اثنای بیان احکامی که بمعاشرت زنان تعلق
دارد چنانچه گذشت اعتراض در میانه نمود متاعا منصوب است بوصیة یا بتمتیعی محذوف از باب له علی الف درهم عرفا
الی الحول صفت است متاعا غیر اخراج صفت مصدر محذوف است بتقدیر تفعلون فعلا غیر اخراج از باب هذا القول غیر ما
تقول یا حال است از ازواجهم ای وصیة لازواجهم حال کونهن غیر مخرجات یا حال است از مضاف الیه لازواجهم ای حال
کونهم غیر ذوی اخراج یعنی اینست حال آن کسانی که متوفی میشوند و جان بحق میسپارند و زنهای خود را میگذارند و وصیت
کردن است برای زنان بقصد احسان تا گویند کسانی که متوفی میشوند و زنان را میگذارند خداوندان وصیت اند برای زنان
خویشتن را وصیت کنند و درین باب دم اتفاق و احسان زنند تا زنان از نفقه و عطیه ایشان برخورداری گیرند و بعطای
ایشان انتفاع و ارتفاع پذیرند در حالتی که بیرون زنان بیرون کرده نشوند از خانه یا در حالتی که شوهران بیرون کننده زنان نباشند
یا گویند باشند شوهران غیر بیرون کردن فان خرجن فلا جناح علیکم فی ما فعلن فی انفسهن
من معروف فا فی فان شرطیه که جزا او جمله اسمیه است حکم اسمیه [illegible] سابقه یعنی اینست اگر آن زنان
از مساکن خویش بعد یکسال بیرون آیند یا بعذری در اثنای سال [illegible] خارج شده باشند و خروج نمایند پس بر شما

نیست بر شما در انچه ایشان بوجه نیک یعنی بوجهی که منکر شرع نبود و ناپسندیده طبع نباشد بکنند و خود را در آراستن و عطر
مالیدن و طلب شوهران کردن افگنند ﴿وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ﴾ این جمله تذییل است یعنی انیست و خدا
غالب است عاصیان را عذاب تواند کرد حکیم است استوار کار است همه کار را بر وفق حکمت تواند آورد و بدانکه حکم در آغاز [illegible]
بود که زنی که شوهر او بمیرد مدت عدت او یکسال باشد و شوهر را واجب بود که بدادن نفقه یکسال وصیت کند بعد ازان آیت
والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا منسوخ گشته و مدت عدت او چهار ماه و ده شب
پیوست و هر چند که آیة در کتابت مصحف متقدم شده در نزول متأخر آمده تقدم او در کتابت منافی ناسخ بودن نبود
تأخر این در کتابت منافی منسوخ بودن نباشد ﴿وَلِلْمُطَلَّقٰتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوْفِ حَقًّا
عَلَى الْمُتَّقِيْنَ﴾ حقا مصدر است بر فعل محذوف ای حق ذلک حقا اگر از متاع اینجا برخورداری نفقه چنانچه
در متاعا الی الحول مراد شود این آیت در بیان وجوب نفقه عدت مطلقات باشد و این جمله را معطوف بر جمله
والذین یتوفون منکم تا آخر گویند و از هر دو آیت اثبات حکم نفقه جویند ازان آیه نفقه عدت وفات و ازین آیه نفقه عدت
مطلقات و اگر از متاع اینجا متعه دادن چنانچه در ومتعوهن علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره متاعا بالمعروف مفهوم بود
مراد شود این آیه در بیان متعه باشد بیان متعه مستحبه که در حق جمله مطلقات ثابت است وارند و حقا علی المتقین محمول
بر لزوم اعتقاد پندارند و اگر نه دال استحباب لزوم نبود و حقا علی المتقین با بیان استحباب لزوم نبود و حقا علی المتقین تا
بیان استحباب جمع نشود و در کتب فقه آورده در حق مطلقه که مهر او مسمی نگشته و پیش از وطی طلاق یافته چنانچه بالا رفته
و در آیه ومتعوهن علی الموسع قدره گذشته متعه واجب بود و در حق همه مطلقات غیر مطلقه مذکور متعه دادن مستحب با
در آیه ومتعوهن بیان وجوب متعه در حق مطلقه مذکوره بود و درین آیه بیان استحباب متعه در حق سایر مطلقات میبود
و بعضی حقا علی المتقین را متصل همه اوامر و نواهی سابق دارند متعلق ببیان استحباب متعه نپندارند تا [illegible] وارد نشود
محتاج سوی حمل بر لزوم اعتقاد نبود یعنی بر وجه اول انیست مر مطلقات را برخورداری نفقه عدت باشد بمعروف
یعنی بوجهی که منکر شرع و مبغوض طبع نبود و بر وجه دوم معنی چنین آید مر مطلقات راست متعه بمعروف در حق مطلقه
که ذکر او بالا رفته بر سبیل ایجاب و در سایر مطلقات بر سبیل استحباب یا گوئیم مر همه مطلقات غیر مطلقه که ذکر او بالا رفته
و در حق او بیان وجوب متعه گذشته متعه مستحب بود و مقتضای مروت باشد ثابت است این قول ثابت بود بر پرهیزگاران
و از خدای ترسان که واجب را واجب دانند و مستحب را مستحب شناسند و از حدود تجاوز نکنند و خود را بر اعتقاد نابوده نیفکنند
یا گوئید ثابت است همه اوامر و نواهی مذکوره و همه تکلیفات مسطوره ثابت بود بر متقیان و پرهیزگاران ﴿كَذٰلِكَ
يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اٰيٰتِهٖ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ﴾ کذلک صفت مصدر محذوف است یعنی یبین الله لکم آیاته تبیینا
مثل ذلک التبیین الذی مر فهم و استعمال کذلک در مشار الیه قریب برای تعظیم است چنانچه در الم ذلک الکتاب

گفته اند. و وجه تشبیه بیان سایر آیات خدای ببیانهای که مذکور است حقیقت و وضوح و سلامت و استقامت است و معرفت
تشبیه بیان فعال مشبه به است لعلکم تعقلون یعنی لکی تعقلوا متعلق است ببیان یعنی کذلک یبین الله تا آخر تذییل و تاکید است مر کلام
سابق را یعنی اینست همچنین بیان میکند خدای عز و جل برای شما آیات خویش را تا دریابید قوله تعالی الم تر الی الذین
خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت در آیه سل بنی اسرائیل حکایت و شکایت بنی اسرائیل بود درین
آیه نیز حکایت و شکایت و قباحت بنی اسرائیل است غرض هر دو آیه بیان شناعت احوال و قباحت اعمال ایشان است میان
این دو کلام انفصال معنوی است چنانکه در میانه معترضه بود و از جهت وقوع نیز این کلامین منفصلین سابق شود و خطاب مر مخاطب
غیر معین را است از کسانیکه این قصه را شنیده اند و این واقعه را دانسته اند از احبار اهل کتاب که این قصه را میدانند و علما
یهود و نصاری که اخبار گذشتگان میخوانند بدین وجه استفهام برای تقریر است یعنی حمل مخاطب بر اقرار تا اقرار کنند
و تواند بود خطاب کسانی را باشد که نشنیده اند برای تقریر استفهام برای تعجب بود یعنی ناشنیدن و نادانستن این قصه
مشهور امری عجیب است وهم الوف حال است حذر الموت مفعول له است مر خرجوا را یعنی آیا نمی بینی یا نمی دانی کسانی را که
از سراهای خویش بیرون آمدند و ایشان هزارها بودند از جهت ترسیدن از موت و هم هزارها بودند [illegible] بعضی گویند هفتاد
هزار بودند از خشیت مرگ از دیار خویش فرار شده بودند و در تفسیر آورده صحیح قول اول است و آن علما را معمول است و بعضی الوف
را جمع الف دارند چون قعود جمع قاعد و جلوس جمع جالس پندارند ایشان بالفت خویش الفت گیرنده بودند و یکدیگر را میان
خویش دوستی میبودند بعضی گویند در شهر ایشان وبا افتاده بود هر کی از وبا فرار شود و بعضی گویند پادشاه ایشان را در جهاد
پیغمبر ایشان را بتحریض امر خویش رها کرد و افگندن در [illegible] بعضی [illegible] تا ایشان از جهاد [illegible] شدند
و از شهر خویش بیرون آمدند فقال لهم الله موتوا عطف است بر خرجوا [illegible] کنایت است از میرانید
و هلاک رسانیدن ایشان [illegible] کنایه است که ابلغ از تصریح است [illegible] یعنی اینست پس گفت خدای مر ایشان
را که بمیرید و از چیزی که گریخته اید دران افتید همه را بمیرانید [illegible] و این میرانیدن بر وجه تنبیه و عقوبت بود
و بر جنایت گریختن از مرگ [illegible] بعقوبت روی نمود تا ظاهر شود که از مرگ گریختن سود ندارد و [illegible]
نگذارد که تعالی الله تعالی [illegible] لکم الموت [illegible] بر در آمدن [illegible]
و هلاک [illegible] باشد چون مرگ رسید [illegible] و هر کجا که روند آید [illegible]
[illegible] باشد [illegible] حیات [illegible] از قوت [illegible] عالم [illegible]
ثم احیاهم عطف است بر فقال لهم الله موتوا یعنی [illegible] پس ایشان را خدای عز و جل بعد چند روز و
بعضی هشت روز تعیین کنند و بعضی گویند بعد آنکه استخوانها [illegible] گوشت گشت و [illegible] بدعای [illegible] پیغمبر [illegible] ایشان
رسانیده ایشان همه را بدعای آن پیغمبر مذکور [illegible] زنده گردانید روایت کرده اند دران عهد پیغمبر بود [illegible]

گذشت و دل او مشاهده حالت ایشان متفق گشت دل بر دعا آورد و از حضرت خدای عز و جل خواهش کرد اللهم احییهم
رحمتک کما اتیتهم قدرتک گفت و زنده گشتن ایشان جست و دعا او مستجاب گشت و خواهش او باجابت پیوست
إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ این جمله تذییل است مقرر است مر فضلی که در باب ایشان زنده
گردانیدن مبذول گشت و لطفی که در شان ایشان بظهور پیوست چون این جمله کنایت است از حصول تفضل با احیا بعد از
ممات و نیل زندگانی بعد از فوات یعنی [illegible] منکر اند و بر انکار مصر اند باعتبار معنی مکنی عنه جمله را تاکید کرد
و سوگند مؤکد آورد معنی اینست بدرستی که خدا تعالی هر آینه بر مردمان خداوند فضل است فضل اماته و احیا از افعال
صفت خدای عز و جل است میرانیدن زندگان تواند و تواند که مردگان را بزندگانی برساند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ این جمله عطف است بر جمله سابقه استدراک است برای دفع وهم این که فضل خدا
را که ظاهر است همه شاکر اند و ترک شکر هیچکس نکند برای دفع این وهم استدراک کرد و این جمله بر وجه تکمیل آورد معنی
ولیکن اکثر مردمان شکر نگزارند و سپاس فضل بجا نیارند وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ جمله وقاتلوا معطوف است بر [illegible] است برای امر بقتال بعد اعلام اینکه احتراز از مرگ نفع نمی کند میان
دو قصه بنی اسرائیل که هر دو متضمن حکایت آمده ثانیه مقرر مضمون اولی شده و اعلموا عطف بر وقاتلوا است ان با
اسم و خبر مفعول و اعلموا است معنی اینست در راه خدا قتال کنید و خدای را شنونده اقوال و داننده افعال بدانید
چه هر چه میگوئید میشنود و هر چه میکنید میداند هیچ قول و فعل شما از وی پوشیده نشود برای هیچ گفتار و کردار مخفی نماند
چون این معنی بدانید از همه کارها [illegible] باز مانید و در کارها [illegible] کنید و دمی و قدمی [illegible] چون [illegible] عالم
بحال خویش پندارند و در بدی کردن شرم دارند با عالم بد بینکه مالک حقیقی بظاهر و باطن بنده علم دارد و دل بر ترک طاعت
وارتکاب معصیت [illegible] مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا
كَثِيرَةً من استفهامیه مبتدا است و ذا خبر الذی موصول با صله خویش صفت ذا یا بدل از ذا است و استفهام
مذکور یعنی امر است ای اقرضوا الله قرضا حسنا [illegible] این جمله معترضه است برای تحریض
بر تصدق و انفاق مال در مصارف خیر علی الخصوص جهاد با کافران و صرف مال حلال در اعلای دین [illegible]
جواب استفهام است یا فا منصوب شده و اضعافا منصوب است از باب [illegible]
باضعاف کثیرة و کثیرة صفت است مر اضعافا را [illegible] عطف است [illegible] معنی آنست که کیست
که خدای را قرض حسن دهد پس او را خدای بیفزاید و چند چند گرداند یکبار و چند گردانیدن [illegible]
تحمل دادن مال [illegible] برای یافتن بدل و انفاق مال برای یافتن ثواب [illegible]
وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ [illegible] هر دو یکجا [illegible] این جمله تذییل است

و خدای تنگ گرداند و فراخی دهد تنگی دهد و فراخی از دست رزق را تنگ کند و فراخی دهنده هموست و از انفاق کردن فقیر نباید شد
و از صدقه دادن تنگدستی روی ننماید در حدیث است ما نقص مال من صدقة توانند بود که خرج کنند و به بینند و کمی نیابد و
تواند بود که امساک ورزند و بیدار شد و فقر آرد و این تنبیه است بر آنکه صدقه دادن مال در مصارف خیر خرج کردن موجب
فراخی شود و مستوجب تنگدستی نشود و چون مال روی به رفتن آرد امساک و بخیلی از رفتن باز ندارد شعر اذا جادت
الدنیا علیک فجد بها ٭ علی الناس طرا قبل ان تتفلت ٭ فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت ٭ ولا البخل یبقیها اذا هی
تذهب ٭ گفته اند چون می آید بده که کم نیاید و چون میرود بدار که نماند وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ جار و مجرور
متعلق است بترجعون و جمله عطف است بر جمله سابقه یعنی و بسوی حسابگاه خدای بازگردانیده خواهید گشت و
بجزا و سزا خواهید پیوست پس باید که مال را در محلهای خرج کنید که بآسانی حساب توانید داد و در جهاد و حج و طلب علم
و سایر امور خیر صرف گردانید که در آن دل بر ثواب توانید نهاد أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ این جمله حکایتی دیگر است از حکایتهای بنی اسرائیل متضمن شکایتی از حکایتهای ایشان روایت
کرده اند که جمعی از بنی اسرائیل از پیغمبری پادشاهی را خواستند و بموافقت و متابعت او قتال با کافران خواستند پیغمبر پادشاه
را نصب کرد ایشان را بمتابعت او آورد و بیشتری بر سخن خویش نرفتند و اندکی از ایشان متابعت آن پادشاه کردند
یعنی قلیل بر کفار کثیر غالب آمدند و اگر خطاب کسانی را بود که این قصه شنیده اند استفهام برای تقریر یعنی
اقرار کنید بدانچه شنیده باشید و اگر خطاب کسانی را دارند که این قصه نشنیده اند استفهام برای تعجیب است از ناشنیدن قصه مشهور و مذکور
بیدار شده اذ ظرف الم تر است تنکیر لنبی و ملکا برای تعظیم است نقاتل مجزوم جواب امر بغیر فاست هم ازین جهت مجزوم است
یعنی اینست آن دیده ای مخاطب بنظر دل بسوی گروهی عظیم از بنی اسرائیل از پس موسی یعنی ایشان را ندیدی در آن
هنگام که به پیغمبری که مر ایشان را بود گفتند برانگیز مارا پادشاهی که کارزار کنیم در زیر رایت او و با کافران کارزار کنیم در جهاد
او بر سبیل اتفاق منصب پادشاهی جستند قصه آنست که جالوت پادشاهی قوی تن بود و بنی اسرائیل را قوت و شوکت نماند
مشهور است که او خودی بوزن سیصد رطل که پانزده من بود بر سر داشتی و در ضخامت و شجاعت بغایت با هیبت و شکوه بود
لشکر بسیار داشت و دل بر تاختن بنی اسرائیل گماشته شهرها از ایشان بگرفت و ایشان را بالقهر و کین براند و تابوت
که موروث از انبیا داشتند و آنرا مدد و شوکت خویش می پنداشتند از ایشان بغارت برده و بانواع آزار ایشان را آزرده
پس بپیغمبری که مر ایشان را بود حال خویش گفتند و التماس کردند پادشاهی دیگر جستند تا با جالوت قتال کنند و انتقام
خویش کشند پیغمبر گویند علیه السلام در قتال با ایشان تاکید کرد و اختیار ایشان را در استفسار کرد و ایشان تصمیم
اظهار کردند و اهتمام خویش در بیان آوردند پیغمبر ایشان دعا کرد و خدای عز و جل دعای او را در اجابت

آورد عصایی فرستاد و فرمانش داد تا هر که قامت او برابر این عصا باشد او پادشاه بود و هر کرا با عصا برابر ساختند کسی
را با عصا برابر نیافتند متحیر بودند که هم قد عصا که خواهد بود و سلطنت و مملکت کرا روی خواهد نمود طالوت نام شخصی بنده
خری گم کرده بود و در طلب خر خویش به هر سو می سعی مینمود از روستا بسوی شهر آمد و حکمت الهی گم کرده خویش در شهر درآورد
تا پیش در خانه پیغمبر رسید برای استمداد او یافتن خر در او قات پیغمبر مصلحت دید پیغمبر برابر قامت او نظر انداخت و عصا را
برابر قامت او نهاد او را برابر عصا یافت هر دو را که عصا برای پادشاه بود دریافتند خلق را گفت خدای طالوت را بر شما
پادشاه گردانید و حشمت فرمانبری رسانید ایشان از پادشاهی او تعجب کردند و خود را در شرف آوردند و گفتند ما
ملک او را چگونه مسلم داریم ما از وی بملک سزاوارتریم و فراخی از مال نیز ندارد تا کسی بطمع مال بر وی روی آرد و از خاندان
ملک نیست تا بعز اسلاف عزیز بود و بشرف ذاتی شهره نیست تا بران مذکور شود که از فرزندان یعقوب ملک در فرزندان
یهودا و نبوت در فرزندان لاوی است و طالوت از سبط ابن یامین بود و در سبط ابن یامین ملک و نبوت کی روی نموده
بچه چیز او را بملک بپذیریم و بکدام روی او را بمهتری گیریم پیغمبر ایشان را گفت خدای تعالی برگزید و بر شما او را پادشاه
گردانید و در علم ملکداری و دانش شهریاری افزونی داد و بنا بر انبیا او را نخواسته و جسم او را بسطت بنیاد نهاد تا هیچ مرد
بدرازی تا سینه او نمی رسید و هیچ کس همتای او نمیشود و در قوت چنانست که پی کشید و تیر شمشیر را بدست آوردی و
بقوت دست گلهای شمشیر را پاره کردی خدای کسی را که خواهد پادشاهی دهد و تواند بود که بسری که افسر سروری و تاج
سروری ننهد در کار او چه جای بحث بود و در خواست او چه محل سخن باشد حیثیت پادشاهی هست که از خزانه غیب
هر دو عالم بیک گدا بخشد. بعد ازان ایشان نشانی در ملک او جستند و برهانی بر اصطفا او طلب کردند پیغمبر ایشان
را گفت نشانی ملک او آنست تابوتی که گم کرده اید و هم در باز گردانیدن آن عاجز شده اید آنرا باز گرداند و آن
تابوت گم شده بر شما برساند بدین نشانی در طاعت او رغبت کردند و روی بسوی او آوردند و هم بدین نشانی در
طاعت کمر بستند و بسوی او گرد آمدند تابوت مذکور که جالوت بغارت برده بود و کسانی که با جالوت در بتخانه
نگاه میداشتند فرشتگان از پیش برداشتند و در طالوت آوردند بدین نشانی طالوت را همه بپادشاهی قبول
کردند و همه در ربقه طاعت او آمدند بعد ازان لشکرکشی کرد و روی بمحاربه جالوت آورد و داود پیغمبر علیه السلام
در زمان جوانی همراه لشکر طالوت بود در راه در دامن کوه میگذشت از سنگی آواز شنید که مرا بگیر با خود
برگیر و ببر سر کار خواهم آمد و دشمن ترا زخم خواهد زد داود آنرا برداشت و در توبره انداخت باز سنگی
دیگر همچنین آواز برآمد و همین نوع صورت در گوش آمد و او را نیز برداشت و بر خود نگاه داشت همراه لشکر
طالوت خواست که لشکر را امتحان کند و میان شایسته و ناشایسته تفرقه افگند در میان راه
در پی آبی افتاد هوا گرم بود تشنگی زور آورد و لشکریان برای آب شتافتند [illegible] فلما فصل طالوت

گفت جوی آب نیز و یک رشته است شما از وی آب میاشامید مگر آنقدر که بیک دست برگیرید چون در جوی آب رسیدند
آشنا می‌دیدند و از طالوت و فرمان طالوت یاد نیاوردند و بعضی یاد آوردند و بعضی که فرمان او را در معرض طاعت نیاوردند
و خود را در آب در آوردند همه بدهان آب خوردند مگر سیصد و سیزده تن که مخلص بودند بجان و دل اطاعت نمودند
متابعت فرمان او کردند آب بغرفه دست خوردند با طالوت بسلامت و عافیت گذارا شدند و کسانیکه فرمان بجا نیاوردند
در جوی در آمدند و آب بدهن خوردند تشنگی در ایشان مستولی گشته هرچند که آب خوردند تشنگی نرفت چندین آب خوردند
که با شکم سوار شده هشتاد هزار تن بمردند جز سیصد و سیزده تن برابر طالوت نماندند همدرین معرض عساکر جالوت پیدا
شدند ایشان را بسیار دیدند گفتند ما را طاقت محاربه با این لشکر نبود و قتال با ایشان نتوانیم و بعضی گفتند بسیار
که جماعت کم بوده اند که بسیار گروه را غالب آمده اند و با قلت عدد و انتقام عدد مظفر و منصور شده اند دعای ثبات قدم
کردند و از خدای صبر خواستند و با لشکر جالوت مقابل شدند جالوت بمردانگی و فرزانگی مشهور بود و مهیبت و اسب
[illegible] و خود از قوم جدا گشته و مبارز می‌طلبید داود علیه السلام پیش طالوت آمد گفت مرا فرمای تا مبارزت
کنم و بسنگ فلاخن جالوت را بکشم طالوت گفت تو طاقت این کار نداری خود را بدین جای میفکن طاقت این دارم
این کار ساختن بیار داود گفت اگر این کار از من بشود مرا چه دهی گفت دختر خویش بزنی دهیم و بر نیمه ملک ترا شریک کنم
همین عهد کرد دختر داود علیه السلام سنگ بر فلاخن کرد و بر جالوت حمله آورد جالوت گفت سنگ بر سگان زنند
با مثل منی سنگ [illegible] که چنانکه [illegible] کنند تو چه [illegible] آورده [illegible] بقوت سنگ در جنگ شده داود گفت تو نیز سگی سگ را
سنگ باید زدن و با تو چنانکه با سگ باید کردن داود دل را به دلیری گماشت و سنگ را بر فلاخن داشت باد
[illegible] دل جالوت انداخت و او را در آن سر برهنه ساخت داود بقوت سنگ فلاخن در پیشانی جالوت زد
سنگ [illegible] سوراخ شد پس قفای او بیرون آمد جالوت افتاد لشکر او روی بهزیمت نهاد و لشکر بهزیمت در کوه سنگ
مغناطیس در آمده همه با آهن نعال اسپان و آهن اسلحه مردان پای گیر کوه مغناطیس شدند تا این سیصد و سیزده تن
همه لشکر جالوت را با آهستگی کشتند و غنایم گرفتند مظفر و منصور شده بازگشتند طالوت با داود وعده داد
وفا کرد و عهد شرکت ملک را وفا نکرد و نیمه ملک نداده و ملک غیرت کرد و دل بر کشتن او آورد و دختر طالوت خبر را
بر داود خبر کرد داود بر فراش بجای خویش مشک پر آب گذاشت و خود را در گوشه پنهان ساخت [illegible]
که [illegible] با شمشیر برهنه [illegible] آمد [illegible] داود را چون ندا وقت قصد کشتن او تحقیق شد گریخت بعد چند گاه
اهل طالوت [illegible] داود علیه السلام [illegible] قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ
كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ اَلَّا تُقَاتِلُوا [illegible] استفهام [illegible] تثبیت عسیتم از افعال مقاربه
ان لا تقاتلوا خبر او [illegible] کتب علیکم القتال شرطی معترضه است [illegible] گفت پیغمبر ایشان را [illegible]

ازحال شما اگر قتال بر شما فریضه گردانیده شود و شما قتال نکنید یا متوقع ست ازحال شما اگر قتال فرض شود و شما از قتال بازمانید **قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا** ای ما لنا ان لا نفعل ما کتب الله علینا و ما لنا ان لا نقاتل فی سبیل الله استفهام برای تعجب و استبعاد ست قالوا جمله مستانفه است جواب ماذا قال حین قالوا قالوا جواب ماذا قالوا حین قال وقد اخرجنا حال ست ای والحال انا اخرجنا من مساکننا و من ابنائنا معنی انیست ایشان تبری از ننگ قتال جستند و ما لنا ان لا نقاتل فی سبیل الله تا آخر گفتند یعنی چه چیست ما را که در راه رضای خدای تعالی قتال نکنیم و در اعلاء کلمه علیا شمشیر نزنیم و حال انیست که ما از سراهای خویش و جاهای بودن ابنای خویش بیرون آورده شده ایم و بعاجزی از نهب و تاراج و خونریزی او خونها خورده ایم **فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ** لما ظرف ست مر تولوا را ای فتولوا حین کتب علیهم القتال و جمله عطف ست بر قالوا الا قلیلا منهم رفع بر بدل ست از فاعل تولوا و نصب بر استثنا معنی انیست پس هرگاه که بر ایشان قتال فریضه گشت و بقتال مامور گشتند از قتال روی گردانیدند و بتولی و اعراض پیوستند مگر اندک از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند که با طالوت موافقت نمودند **وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ** این جمله تذییل ست جهة الحاق وعید و تحقیق ست مر تولی ایشان و موکد ست مر ثبوت آن عصیان را معنی انیست و خدای تعالی عالم ست بظالمان احوال ظالمان را داند و سزا دادن ایشان تواند **وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا** جمله عطف ست بر قالوا که در اذ قالوا لنبی گذشته و از جمله مستانفه که در میان بود برای بیان تتمه حکایت از جماعت مذکوره که مقصود قصه مذکوره ست بر وجه اعتراض روی نموده ملکا حال ست از طالوت یا تمییز ست تاکید جمله از جهت آنکه نسبت که ملک یافتن مردی تنها بی استعداد و مال و غنا بجذبات خویش گاهی مستبعد ست نزد ایشان و تردد ست سامع را منزله متردد گردانید و جمله را موکد آورد چنانچه در حدیث انی لست کاحد منکم انی ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی آمده و منزله سامع منزله سائل جمله موکده شده معنی انیست و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان بدرستی خدای طالوت را بر شما بپادشاهی برانگیخته است و صلاح کار شما برای ولایت او آویخته است **قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ** قالوا جمله مستانفه است و جمله ونحن احق بالملک حال ست معنی انیست ایشان گفتند مر طالوت را بر ما ملک و سلطنت از کجا باشد و او لایق فرمانروائی ما بکدام وجه شود و حال انیست که ما در قوت ذات و شرف آبا و امهات از وی اکثریم و بفرمانروائی و ملک سزاواریم چه ما از سبط یهودا ابن یعقوبیم و با خصائل خویش ماثل مرغوبیم خاندان یهودا خاندان ملک و سلطنت ست و در و ما نشین گشته و طالوت از سبط ابن یامین ست و در سبط او ملک نبوده و در خاندان او گاهی پادشاهی بوده نشنوده **وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ**

عطف است بر نحن احق بالملک منه عطف حالی بر حالی لیکن اول بالقصد است از جمله اسمیه آورد و ثانی بالقصد جاء و شبه صورت فعلیه ذکر کرد یعنی سزاواری ما بملک ثابت است عنه آمده و در وی فراخی مال که بدان استعداد ملک حادث شود حادث نشده یعنی اینست و داده نشده است طالوت را فراخی از مال و حادث نشده است در وی رفاهیت ثروت و فراخی حال قَالَ اِنَّ اللهَ اصْطَفٰهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهٗ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللهُ يُؤْتِيْ مُلْكَهٗ مَنْ يَّشَآءُ قال جمله مستانفه است ان الله اصطفیه مقول قال است تاکید از جهت رد انکار مقابل جمله وزاده بسطة عطف است بر اصطفیه جمله والله یؤتی ملکه من یشاء تذییل است یعنی اینست پیغمبر ایشان گفت بدرستیکه خدای برگزیده است طالوت را بر شما و افزوده است او را از روی فراخی در علم و فراخی جسمانیست در جسم چه علمی که تعلق بملک داری و شهریاری دارد بیشتر از دیگران سید آنست و در جسم بنیه قوی و تن عریض و طویل داشت که بغیر را گرفتن و بدست خود کله شیر دریدن میتوانست و خدای عزوجل بدهد ملک خویش هر کرا خواهد در چیزی که خواست خدای عزوجل بود بندگان را دران چیز چه محل لم و لا وجه مدخل چون و چرا باشد وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيْمٌ این جمله تذییل بعد تذییل است یعنی اینست و خدای فراخ عطاست بیدریغ در عطاست علیم است و داناست استعداد هر واند و هر کسی را بمرتبه که درخور او ست برساند وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ اٰيَةَ مُلْكِهٖٓ اَنْ يَّاْتِيَكُمُ التَّابُوْتُ فِيْهِ سَكِيْنَةٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ اٰلُ مُوْسٰى وَاٰلُ هٰرُوْنَ تَحْمِلُهُ الْمَلٰٓئِكَةُ جمله وقال لهم عطف است بر وقال لهم نبیهم ان الله قد بعث جمله ان آیة ملکه مقول قال است تاکید جمله از جهت تقدیم ملوح است که جمله ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا ملوح است برین که سزاوار ملک خواهد بود و بس سلطنت خود علامتی ظاهر خواهد شود بتقدیم ملوح سامعان را تنزیل بمنزله سائل ما الملکة آیة کرد و جمله را موکد آورد ان یاتیکم التابوت خبر ان است جمله ظرفیه یعنی فیه سکینة حال است از تابوت یا مستانفه است در جواب صفه لنا کیف کان و بقیة عطف است بر سکینة و لفظ آل در هر دو محل مقحم است و جمله تحمله الملئکة حال است یا مستانفه است در جواب سائل و صفه یعنی اینست گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان بدرستی علامت ملک او آنست بیاید شما را تابوتی که بغارت پیوسته و در حمله جالوت و غلبه او و نصیب تاراج از شما گشته بود از دست شما رفته دران تابوت دلها شما را از پروردگار شما قراری و آرامی بود و در وی بقیه از آنچه گذاشته است آل موسی و هارون یعنی شما الیچ جنبش و تابوت مذکور را فرشتگان برگرفتند از کلیسهای جالوت بر ایشان آوردند روایت کرده اند که در تابوت مذکور عصای موسی بود و دستار هارون علیهما السلام و بقیه تیر انگبین تیه و بعضی قطعات الواح توریة و خاتم سلیمان علیه السلام بود و بعضی گویند طول تابوت سه گز و عرض دو گز و بعضی گویند طول او چهل گز از چوب شمشاد میبود اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَةً لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ۝ جمله تذییل است تاکید او از جهت آنست که استبعاد ایشان در سلطنت و

ایشان بعبارت انتفا نگفت دلیل آن باشد که آیه مذکوره پیش ایشان مسلم نشود باعتبار وضوح امارت انکار تنزیل
منزله منکر مصر کرد جمله را موکد بتوکید آورد ان کنتم مؤمنین شرطی ست مستغنی از جزا اکتفا بما مضی معنی اینست بدرستی
که در آمدن تابوت مذکور بر پنج وصف مذکور بر آئینه علامتی ست از پروردگار شما اگر شما مومن باشید و تصدیق کنید مر آیات
خدای جل وعلا فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ
فصل اینجا لازم ست بمعنی الفصل ولما ظرف ست مر قال را و فا از روی معنی بر قال در آمده است بالجنود با مصاحبت
ست متعلق ست بالفعل ای قال حین الفصل طالوت مع الجنود جمله ان الله مبتلیکم بنهر مقول ست مر قال تاکید
جمله از جهت اظهار وعید و بیان پیش آمدن این چنین امری شدید بر وجه توکید ست نه از جهت رد انکار و دفع تردد
که ایشان از مضمون این خبر خالی ذهن بودند ایشان بین حکم انکار و تردد رو ما نمی شوند فا فصیحه و جمله معطوفه است
بر جمله محذوفه که معطوف اند بر قال لهم نبیهم تقدیر کلام اینست و قال لهم نبیهم ان آیه ملکه ان یاتیکم التابوت فاتیهم
عرفوا آیه ملکه فقبلوه ما کانوا خرجوا معه فقال طالوت حین الفصل عن البلد مع الجنود ان الله مبتلیکم بنهر معنی اینست گفت
مر ایشان را پیغمبر ایشان که علامت ملک طالوت آن باشد تابوتی که از شما رفته است باز گردد پس تابوت مذکور باز
و علامت ملک او بظهور پیوست او را بپادشاهی قبول کردند و سر در انقیاد و طاعت او آوردند پس مطابع او شدند
و با او بیرون آمدند پس در آن هنگام با لشکرها از شهر جدا گشت و بعزم مقاتله جالوت با لشکر کشی پیوست فرصت
سفت و با لشکر خویش گفت بدرستی که خدای شما را بنهری مبتلا خواهد کرد و جوی آبی پیش شما خواهد آورد فَمَنْ
شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ
غُرْفَةً بِيَدِهِ ج این شرطیه یعنی فمن شرب منه فلیس منی عطف ست بر ان مبتلیکم بنهر یعنی ان الله مبتلیکم بنهر
ای قال هذا القول فهذا القول با جزا شرط محذوف ست ای لذا ابتلیتم به فمن شرب منه فلیس منی این شرط
محذوف با جزاء مذکور مستانفه بود جواب بالفتح اذا ابتلیتم به باشد و جمله و من لم یطعمه فانه منی عطف ست بر فمن شرب
منه فلیس منی الا من اغترف غرفة بیده از فمن شرب منه مستثنا ست بدین صورت ثابت شود که فصل میان مستثنی
و عامل روا نست یا محمول بر تقدیم و تاخیر دارند و از روی معنی فصل نه پندارند و تواند بود که جمله و من لم یطعمه فانه
منی معترضه بود بدین وجه در فصل اشکال نباشد معنی اینست پس هر که از آن جوی بیاشامد پس او از متابعان
من نبود و هر که از آن جوی آب نخورد پس بدرستی که او خود از متابعان من شمرده مگر کسیکه یک کف آب بدست
برگیرد و بدان یکبار کفایت نماید او را این حکم نبود و نزد او لیس منی نشود سوال در فمن شرب منه فلیس منی
جمله جزائیه را تاکید نکرده و در و من لم یطعمه فانه منی جزا را موکد آورد نکته چیست و فرق بر چه مبنی ست جواب
فانه منی وعده بکرم ست فلیس منی وعید ست و شان کریم در وعده تاکید و در وعید ترک تاکید ست

فَشَرِبُوْا مِنْهُ اِلَّا قَلِيْلًا مِّنْهُمْ ۗ این جمله عطف است بر قال ان الله مبتلیکم یعنی ایشان پس
بیاشامیدند از آن جوی مگر کمی یعنی آشامیدن طلب و دهن بیاشامیدی برخلاف فرمودن مگر اندکی از ایشان و این سیصد و
سیزده تن بودند که فرمان برداری و انقیاد نمودند فَلَمَّا جَاوَزَهٗ هُوَ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ ۙ قَالُوْا
لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوْتَ وَجُنُوْدِهٖ ۭ لما ظرف است و قالوا فاء فصیحه است جمله معطوفه است بر جمله محذوفه
معطوفه بر فشربوا ای فشربوا فسلکوا الا قلیلا منهم و جاوز الباقون فقالوا حین جاوزوا الا طاقة لنا الیوم بجالوت وجنوده
و جمله لا طاقة لنا الیوم مقول قالوا است و این قول بعضی است و قول بعض را نسبت سوی کل کرده چنانچه در فقصرنا
فعل بعض را منسوب سوی کل آورده یعنی اینست هر گاه که طالوت و سیصد و سیزده تن همراهیانی که با او بودند از آن
جوی مذکور عبور نمودند و از آن نهر گذشتند و قلت خویش دیدند گفتند ما را با جالوت و لشکر طاقت محاربه نداریم با این قلت
و ضعف کثرت و شوکت لشکر او را تاب نیاریم سیصد و سیزده تن بودند جالوت ندارد خود چنین قوی تن است که خود بوزن
سیصد رطل هر سر میدارد و آنرا گران نمی پندارد و در انیصد هزار سوار لشکر است کیست که با او هم قدم و هم دست
و با این چنین سری چه جای همسری و جماعت قلیل را با این چنین لشکر چه مقام برابری قَالَ الَّذِيْنَ يَظُنُّوْنَ اَنَّهُمْ
مُّلٰقُوا اللّٰهِ ۙ كَمْ مِّنْ فِئَةٍ قَلِيْلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيْرَةًۢ
بِاِذْنِ اللّٰهِ ۭ این جمله مستانفه بود چنانچه کسی گفته کسی لما قالوا کذا فماذا قال غیرهم فقیل
قال الذین من زائده است در تمیز کم و کم خبریه در محل رفع مبتدا است جمله غلبت صفه کثیرة باذن الله خبر مبتدا است
و این جمله مقول قال است اگر از لقاء الله موت مراد باشد چنانچه در حدیث آمده است من احب لقاء الله احب الموت ظن
بر حقیقت بود یعنی چنین باشد آنانکه از جهت ضعف خویش و قوت دشمنان گمان میبرند که خواهند مرد و خود را در
محاربه که بردن طاقت ایشان نیست هلاک خواهند شد و در راه طمع رفتند و بر وجه اجر آنوا انجا یعنی بلا و بی
این سخن گفتند چند گروه اندک بر گروه بسیار بمشیت خدا غالب آمده و نمیدود مبعوث و مظفر و منصور شده نیز
باشد که با وجود قلت پناه خدای بگیریم بر دشمن غالب آئیم و هلاک نشویم و نمیریم و اگر از لقاء الله رویة الله مراد شود
هم یظنون بر اصل باشد یعنی این نعمت هر یکی را متیقن نشود و ادراک این سعادت مقرون بظن باشد یعنی همین بود که
و مقصود همان که رفت و اگر از لقاء الله حساب الله و ثواب الله مقصود و بازگشت سوی او مراد شود یظنون را بمعنی یعلمون
و یستیقنون باید داشت زیرا که لقاء حساب و بازگشت سوی او متیقن هست هر یکی از مومن و هم و ظن بان نیست و
ظن است محمول بر مجاز باید پنداشت یعنی چنین باشند که یقین حساب و نیل ثواب و رجوع سوی حق در قتال ثابت تا
بر یقین آن بطریق اولی ثابت بوده سوال میان ظن و علم چه اتصال است تا ظن را بمعنی علم دارند و یظنون بمعنی یعلمون
پندارند جواب ظن بامری که مطابق واقع بود وسیلت علم باشد هر چند که تامل کنند بتحقیق حق او بسبب حقیقت او

محقق گردد و شبهه دفع شود و علم حاصل آید و یقین روی نماید معنی چنین باید گفتند کسانیکه خود را بحسابگاه خدا رسانند بیدانند
و بیننده ثواب او همچو ایشان چند از گروه الی آخره وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ این جمله تذییل ست معنی آنست
خدای بعلم و نصرت با صبر کنندگان باشد و بتایید و تقویه با شکیبندگان بود یعنی با کسانیکه در مشقت قتال صبر کنند و
خود را از معرکه در فرار نیفگنند و معیت مذکور متشابه است ذکر او بالا رفته و اختلافی که در تاویل و عدم تاویل
میان خلف و سلف ست گذشته وَلَمَّا بَرَزُوْا لِجَالُوْتَ وَجُنُوْدِهٖ قَالُوْا رَبَّنَآ
اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَّثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ ۝ ط
لما متعلق قالوا ست و جمله عطف ست بر جمله سابقه ربنا افرغ علینا مقول قالوا ست و ثبت عطف ست بر افرغ و انصرنا
عطف ست بر ثبت معنی آنست و هرگاه که سیصد و سیزده تن که برابر طالوت مانده بودند بر قتال جالوت و لشکریان
او ظاهر شدند و بر صفوف عساکر او مبارزت پیش آوردند دل بر کرم خدای بستند و بتضرع و زاری گفتند ای پروردگار
ما دوا صبر بر مقام جراحت باریز ما را در قتال و جهاد با صفوف کفار بیامیز و اقدام ما را در معرکه ثابت دار و از فرار
برقرار آر و یاری ده ما را و غالب گردان بر کافران و فتح بخش و ظفر ده تا بر ایشان صبر را بدوایی که برای دفع ضعف و تحصیل
قوت بر سر و تن ریخته شود و برای ازالت اضطرار و خفقان و استحصال آرام دل و اطمینان استعمال کرده آید تشبیه کرده
و اثبات افراغ که لازمی از لوازم ست بر وجه تخییل آورده و خدای تعالی دعای ایشان مستجاب گردانید صبر و ثبات
قدم و نصرت بخشید فَهَزَمُوْهُمْ بِاِذْنِ اللّٰهِ قف فا فصیحه ست جمله عطف ست بر محذوف ای فقاتلوهم
فهزموهم معنی آنست ایشان با لشکر جالوت قتال کردند پس لشکر جالوت را بمشیت خدای و توفیق او هزیمت آوردند
سوال از لفظ اذن مشیت و توفیق بچه وجه مراد شود و بچه نوع بارادت پیوند جواب اذن را دو معنی ست مشهور یکی
علم دوم فک حجر از محجور و هر دو معنی او را بارادت و مشیت ملازم دارند و میان ایشان اتصال تحقق سازند چه علم خدا
بحصول فعل از بنده مستلزم ارادت او باشد چه حصول فعل بنده بغیر ارادت خدای نبود تا هزیمت از قتل موجب اشکال
در تقدم هزیمت نباشد لیکن برای تقدیم هزیمت که متاخر ست بر قتل که متقدم ست نکته اینجا ملوح بر سرعت وقوع هزیمت
بران مشابه که مقدم بر قتل نماید وَقَتَلَ دَاوٗدُ جَالُوْتَ این جمله عطف ست بر فهزموهم باذن الله
و او مقتضی ترتیب نبود تا تاخر هزیمت از قتل موجب اشکال در تقدم هزیمت نباشد لکن برای تقدیم هزیمت که متاخر ست بر قتل
ست اینجا ملوح بر سرعت وقوع هزیمت ست بر ارادت مشیت که مقدم بر قتل مذکور نماید معنی آنست و داود بزخم یک
سنگ در شکستن جالوت با آن سختی و درشتی که داشت کشته گشت چنانچه ذکر آن گذشته و بیان آن بالا رفته وَاٰتٰىهُ اللّٰهُ
الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهٗ مِمَّا يَشَآءُ ط این جمله عطف ست بر جمله سابقه بمتابعت جمله لاحقی معنی آنست خدای
عز و جل داود را ملک داد و حکمت نبوت ست او را ببر داد آنچه خواست از علم منطق الطیر و علم الین کردن [illegible]

روایت کرده اند چون طالوت را اجل رسید و از جهان خرامید داود علیه السلام را امرا او را دیده و شنیده و شناخته
این کار دانسته بودند در اختیار کردن داود برای کار ملک موافقت نمودند و داود را خدای ملک داد و نبوت و ابواب حکمت
یعنی علم حلال و حرام کشاد ابن عباس گفت رضی الله عنهما هرجا که در قرآن حکمت واقع شود مفسر بتعلیم حلال و حرام بود و بعضی گویند
حکمت عبارتست از دانستن چنانچه باید و کار کردن چنانچه شاید و بعضی گویند حکمت علمی ست که منفعت آن مخصوص
ببعض اشخاص نبود و فایده آن ببعض اوقات مخصوص نباشد و بعضی الکلام المعقول المشحون بالفوائد المصون عن الزوائد
و بعضی از حکمت نبوت مراد دارند و بعضی صنعت نرم کردن آهن چنانچه در حلقهای زره بآسانی راست شود می پندارند آورده اند
چون داود علیه السلام زبور باواز خوش خواندی از جنیان و پرندگان هرکه آواز او شنیدی در هوا ماندی وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ
النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْاَرْضُ دفع بفتح دال و سکون فا و دفاع بکسر دال و فتح فا با الف بر طریق صرف و حرف
یا مصدر باب مفاعله بر طریق معافاة بمعنی اصل فعل خوانند و بعضی همه یکی دانند بعضهم بدل است از الناس بدل بعض از
کل و لولا امتناعی ست یعنی دلالت میکند بر امتناع ثانی از جهت وجود اول بر طریق لولا علی لهلک عمر و جمله تذییلیست و
معنی اینست اگر نبودی دفع کردن خدای شر مردمان را ببرکت بعضی شر بعضی از ایشان را یعنی شر اشرار بخیار و فجار را با برار
هر آینه زمین خرابی گرفتی و البته عالم تباهی پذیرفتی وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ذُوْ فَضْلٍ عَلَى الْعٰلَمِيْنَ
این جمله استدراک است معنی اینست و لیکن خدای خداوند فضل ست بر جهانیان اخیار جهان را باقی میدارد و ببرکت ایشان
بر جهان هلاک و فساد نمیگذارد و تارکان صلوة را بیمن مصلیان هلاک نمیگرداند و تارکان ادای زکوة را بیمن دهندگان
بهلاک نمیرساند تارکان حج را ببرکت حاجیان نمیگیرد و تارکان جهاد را ببرکت مجاهدان گرفتار نمیکند و تارکان جمعه را ببرکت
مصلیان جمعه می بخشد و از گناهگاران ببرکت متقیان میگذرد و اگر شر اشرار بخیار دفع نمی شدند و منهزم نمیگشتند خیار منهزم
میشدند و از جهان میرفتند و چون برکات ایشان از جهان رفتی بر شرار اشرار شومی گناه ایشان قیامت قایم گشتی و زمین خراب
و نبودی بخرابی آمدی تِلْكَ اٰيٰتُ اللّٰهِ نَتْلُوْهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ ط تلک اشارتست بسوی آیات قرآنی
که ورثنا خدا و قصص و امثال و شرایع و احکام که بالا گذشته یا اشارتست بسوی آیات معجزات انبیا از آیات داود و پیغمبری
که خبر کرد ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا و گفت ان آیة ملکه کذا و پیغمبری که بدعا او الوف اموات زنده گشتند و بعد جدا
شدن استخوانها بحیات پیوستند و چون معجزات عیسی و موسی و ابراهیم و آدم صلوة الله علیهم اجمعین که بالا ذکر آن رفته
و بیان آن گذشته برین طریق از تتلوها بحذف مضاف تتلو قصصها مراد شود و بر هر دو تقدیر تلک مرفوع المحل بر ابتدا ست
آیات الله خبر مبتدا است و اضافه او برای تعظیم مضاف ست از قبیل ناقة الله نتلوها علیک حال از معنی اشارت از یا
بها العامل یعنی خبر و هم باشد بر اسناد مجازی بود ای نتلوها او نتلو قصصها علیک جبرئیل بامرنا این جمله جمع ست مر تفاصیل
و تقاسیم سابقه را بر رسم و عادت کلام بلغا معنی اینست آن یعنی آیات مذکوره از آیات قرآنی یا از آیات معجزات انبیا

آیاتی ست عظیم بی مبالغه سوی یا مند آیات قرآنی تنزیل نیز کرده و آیات معجزات انبیا پیدا آورده جبرئیل آنرا با قصه‌ها و آنرا بر تو ای محمد بحق میخوانیم براستی و درستی میرسانند وَاِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ ای لمن اصحاب الکتب ولمن المرسلین المذکورین فی هذه الصورة من آدم الی داود ولمن الانبیاء المرسلین المذکورین فی القران او انک من جنس المرسلین این جمله تنزیل ست تاکید او از جهت دفع انکار منکرانی ست که منکر رسالت بودند و اصرار بر انکار مینمودند یعنی اینست بدرستی که تو هر آیینه از فرستاده شدگانی و این آیات بر تو وحی میشود تا بخلق میرسانی سزاوار آنی که آیات بر تو بحق بر خوانند و ترا بتبلیغ آیات بحق و صدق داشتند

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ

تلک اشارتست بسوی جماعت رسولان مذکوره بر وجه مسطوره و او مرفوع المحل بابتدا است الرسل صفت اوست فضلنا بعضهم علی بعض خبر است و این جمله تکمیل ست که از بیان استوا در رسالت وهم استوا در مرتبه می آید این جمله آورد و دفع این وهم کرد یعنی اینست و آن رسولان که در لمن المرسلین مذکور شده و ذکر ایشان بوجه پیغمبریت یا بر وجه جنسیت آمده بعضی را از ایشان بر بعضی فضل داده ایم و میان ایشان در علو مراتب فرق نهاده ایم مِنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللّٰهُ این جمله بیان تفضیل بعضی رسل بر بعضی ست و دلیل ست بر آنکه درجه بعضی از بعضی اعلاست یعنی اینست بعضی از ایشان کسی ست که خدا با او کلام کرده و او را با خویشتن در کلام آورده قال الله تعالی وکلم الله موسی تکلیما آنهی مرتبه کسی که کلام رب الارباب بیواسطه ملک و کتاب بشنود و با حضرت ذو الجلال و الاکرام در کلام شود وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجٰتٍ درجات تمیز ست ای ورفع درجات بعضهم یا مفعول دوم ست و این جمله عطف ست بر جمله اسمیه سابقه یعنی منهم من کلم الله یعنی اینست و بلند گردانید خدای عز و جل درجات بعضی انبیا چون درجه اجابت دعا هلاک عام و نجات یافتن نوح با همه متابعان خویش علیه الصلوة والسلام و درجه خلت و معجزه سلامت از نار بر مضمون قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و جز آن که در حق ابراهیم علیه الصلوة والسلام بود و درجه محبت و مقام لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و معجزه انشقاق قمر و مرتبه مازاغ البصر و جز آن که محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم را روی نمود وَاٰتَيْنَا عِيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنٰتِ وَاَيَّدْنٰهُ بِرُوْحِ الْقُدُسِ جمله وآتینا عیسی بن مریم البینات عطف ست بر ورفع بعضهم درجات ایدناه عطف ست بر آتینا جبرئیل را روح القدس گویند اضافت او سوی صفت او ست بر طریق حاتم الجود گویند یعنی اینست و ما عیسی بن مریم را معجزه های ظاهر چون تکلم در مهد و احیاء موتی و بینا شدن کور مادرزاد و به شدن ابرص و جز آن داده ایم و کامل و افضال شامل کار او بتایید روح القدس یعنی جبرئیل گشاده ایم وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِيْنَ مِنْۢ بَعْدِهِمْ مِّنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنٰتُ [illegible]

از جهت اینکه شرط و مفعول او محذوف ست بر طریق لو شئنی ما [illegible]

ای لو شاء الله انتفاء اقتتال الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات ما اقتتلوا و این جمله معترضه است برای بیان
جهت وقوع کارزار با وجود دواعی انتفاء آن و جمله ما اقتتل الذین من بعدهم بقرینه مقابله و لکن اختلفوا کنایت است
از اتفقوا ای و لو شاء الله اتفق الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات علی الایمان فلم یقتتلوا یعنی اینست و اگر خدا
خواستی کسانی که بعد بعث پیغمبران بعد مشاهده معجزات ایشان بر ایمان اتفاق میکردند و خود را در اختلاف و اقتتال نمی
آوردند وَلٰكِنِ اخْتَلَفُوْا عطف است بر شرطیه سابقه یعنی اینست و لکن اختلاف کردند میان یکدیگر
معامله مخالفت پیش آوردند فَمِنْهُمْ مَّنْ اٰمَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ فاء تفسیریه است و جمله با معطوف
خویش بیان اختلاف است یعنی اینست پس بعضی از ایشان کسانی اند که ایمان آوردند و بعضی از ایشان کسانی اند
که کافر شدند وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ مَا اقْتَتَلُوْا تکرار کلام سابق است برای تاکید چه ضمیر اقتتلوا عاید است بر
الذین من بعدهم سوال در جمله موکده از جهت کمال اتصال واو در نمی باید ایجاد در جمله موکده واو بچه وجه سایغ نماید جواب
این تاکید معطوف است و عطف جمله موکده نباشد چنانچه گویند جاء زید و جاء زید و ضربت عمرو و ضربت عمرو معطوف را تاکید کرده اند و تاکید را بر وجه عطف
بنا ورده یعنی اینست و اگر خدای عدم کارزار خواستی یکدیگر کارزار نمیکردند خود را بر اقتتال و اختلاف نمی آوردند
وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيْدُ ۝ عطف است بر و لو شاء الله ما اقتتلوا یعنی اینست و لیکن خدای میکند آنچه خواهد از اتفاق ع ۵
و اختلاف و القاء اقتتال و اختلاف نمی آوردند يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اَنْفِقُوْا مِمَّا رَزَقْنٰكُمْ مِّنْ
قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَ يَوْمٌ لَّا بَيْعٌ فِيْهِ وَلَا خُلَّةٌ وَّلَا شَفَاعَةٌ
در آیات سابقه از قصه داود و طالوت و جالوت و جز آن ذکر قتال و شجاعت بود و در این آیت ذکر انفاق مال در رضای خدا
و سماحت که اهم و از مکارم اخلاق و جلائل اوصاف اند رو نمود لکن از جهت تناسب مقام چه مقام بیان جهاد و شجاعت
میان این هر مقام بیان جود و سماحت فصل کرد یا حرف عطف بنا ورد یعنی اینست ای مومنان انفاق کنید در رضا خدا
از آنچه شما را روزی کرده ایم یا انفاق کنید در کار جهاد و خیرات و دیگر از آنچه بر دست شما آورده ایم پیش از آنکه بیاید روزی که
نیست یعنی در آن روز تا بیع نه خریدی که آنرا صرف کنند و نه دوستی و هیچ دوستی که آن دوست چیزی بدهد که آنرا مصروف گرداند
و نه شفاعت شفیعی که بشفاعت او کسی چیزی بدهد که آنرا بمصرف رساند سبب اینکه دست نرسد کاری بکنید پیشتر
از آن کز تو نیاید هیچ کاری وَالْكٰفِرُوْنَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ۝ ای الذین لا یشکرون النعمة
هم الظلمون این جمله حال است از فاعل انفقوا و هم ضمیر فصل است و تعریف جزئین موجب قصر مبتدا بر خبر است بر
طریق اولئک هم المفلحون یعنی اینست و آنکسانیکه کفران نعمت میورزند و مال را در مصارف واجبه انفاق نکنند ایشان ظالمانند
بر نفس خود ستم کنندگان اند مال را بمشقت حاصل کنند و بدان بهره مند نشوند ابیات خواجه کو مال جمع کرد و از
زان همه مال بهره کی دارد یا بتاراج حادثات دهد یا بمیراث خوار بگذارد [illegible]

واحیدرا کافر خواندن بر وجه تغلیظ آمده و این نوعی محمل از نظر است زیرا که مسلمانان را کافر نتوان خواند و این چنین تغلیظ در حق مومنان بر زبان نتوان راند مگر آنکه گویند از کافر در بن محل کفران نعمت مراد باشد لیکن استعمال لفظ کفر موهم ضد ایمان بود تغلیظ باعتبار ایهام کفر دارند باز او ست حقیقت کفر نپندارند اَللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ۚ الله مرفوع بر ابتدا است الا هو بدل از محل آله است و اله اسم لا است خبر لا یعنی موجود محذوف است جمله خبر مبتدا است در آیه سابقه امر بانفاق بود و تشنیع جمله مثل الذین ینفقون تا آخر متضمن فضل انفاق و لوازم او بود می خواهد بود این جمله و چند جمله دیگر بیان دو کلام متصل بهم وجه اعراض مذکور گشت و ذکر هر یکی باعتبار نکته پیوسته است ذکر این جمله برای ثنای خدای عز و جل و علا است و ذکر معترضات دیگر برای دیگر نکتها است معنی اینست نیست هیچ معبودی بحق سزاوار پرستش مطلق اَلْحَیُّ الْقَیُّوْمُ ۚ خبر ثانیه خبر مبتدا محذوف است ای هو الحی القیوم و این جمله بیان صفت آلهیت است بر وجه استیناف چنانستی که چون گفت الله لا اله الا هو کسی گفت بیان ماله هست الا و صاف فقال هو الحی القیوم و ذکر این دو صفت رد کسانی است که جماد نازنده را چون سنگ می پرستند یا زنده ناپاینده را چون عیسی و عزیر بالوهیت میگیرند معنی اینست او زنده است پاینده که فنا نپذیرد قیوم است در اقامت امور خلایق فتور نگیرد و در بعضی کتب در تفسیر آورده ذکر اسم اعظم یعنی الحی القیوم در سه سورت قرآن مذکور شده در سوره بقره در آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم و در آغاز سوره آل عمران الم الله لا اله الا هو الحی القیوم و در سوره طه و عنت الوجوه للحی القیوم لَا تَاْخُذُهٗ سِنَةٌ وَّلَا نَوْمٌ ۭ این جمله تاکید جمله سابقه است چه کسی که منزه از غنودن و خفتن باشد منزه است از مردن و فنا پذیرفتن بر طریق اولی بود معنی اینست او را غنودن نگیرد و از غفلت منام نپذیرد و در تفسیر آورده سنه گرانی خواب در سر و نعاس گرانی در چشم و نوم گرانی در دل بود سنة اگر چه فروتر از نوم است لیکن نفی سنه در مدح از نفی خواب بالاتر باشد لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ ۭ این جمله معلله است بر لا تاخذه سنة و لا نوم را چه کسی که آنچه در آسمان و زمین است ملک او بود و در تصرف او باشد غنودن و خفتن ملایم او نبود و در غفلت غنودن و خواب قیام امر تصرف او نشود چنانچه در حدیث آمده ان الله لا ینام و لا ینبغی له ان ینام یرفع القسط و یخفضه الحدیث و تواند بود که جمله لا اله الا هو الحی القیوم و جمله لا تاخذه سنة و لا نوم و جمله له ما فی السموات و ما فی الارض هر یکی مرفوع المحل بود خبر مبتدا باشد روایت کرده اند که قوم موسی چنانچه ارنا الله جهرة گفتند اینام ربنا نیز بر زبان آوردند فرمان شد ای موسی دو قرابه بدست گیر و خواب بر خود مپسند موسی علیه السلام دو قرابه مملو بر دو دست گرفته خواب غلبه کرد و هر دو شیشه از دست افتاد و شکست تنبیه شد که خدای عز و جل از خواب منزه بود و از سنه تهی باشد چه اگر او خود را در حیز خواب آرد عالم که نگاه دارد و معنی اینست مر خدای را یقین است آنچه در آسمان و زمین است مَنْ ذَا الَّذِیْ یَشْفَعُ عِنْدَهٗٓ اِلَّا بِاِذْنِهٖ ۭ استفهام برای انکار است این جمله تذییل جمله سابقه است چه که هر آنچه در آسمان و زمین است مملوک او باشد پیش او بغیر رضای او کسی محل شفاعت نبود

و درین جمله رد دعوی مشرکان ست که اصنام را شفعای خویش دانند و هؤلاء شفعاؤنا عند الله خوانند معنی اینست کیست آنکه پیش خدای جز بدستوری او شفاعت کند و دم مرتبه شفاعت برند يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ این جمله تذییلی دیگرست مفهوم کلام سابق را مقررست معنی اینست میداند خدای آنچه پیش مردمان ست و آنچه پس ایشان ست یا آنچه پیش از ایشان بوده و آنچه بعد ایشان روی خواهد نمود و بعد آنکه چون صفت حیوة لازم ست مر قدرت و علم را قدرت و علم ملزوم ست در له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه بیان کمال قدرت کرد و یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم بیان علم آورد ذکر آن هر دو ملزوم مقرر جمله الحی القیوم گشت و ذکر حیوة که لازم ست بذکر این ملزوم تحقیق و تقریر پیوست وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ ای ولا یحیط ما فی السموات و ما فی الارض بشیء من معلومه الا بما شاء و او ضمیر در و لا یحیطون و هم در ما بین ایدیهم و ما خلفهم مختص بعقلا ست عود آن بر ما فی السموات و ما فی الارض که متناول عقلا و غیر عقلا ست بر وجه تغلیب روا است و استعمال ما که برای غیر عقلا ست در ما فی السموات و ما فی الارض بتغلیب غیر عقلا بر عقلا از جهت کثرت غیر عقلا تفنن در کلام ست متضمن صنعت استخدام ست بظاهر که ما فی السموات و ما فی الارض بتغلیب غیر عقلا مراد گشته و بضمایر که عاید ست بر و تغلیب عقلا بارادت پیوست چنانچه در فسقی الغضا والساکنیه وان هم شبوه بین جوانح وضلوع تحقیق شده که ظاهر لفظ غضا بمعنی بلد مخصوص و ضمیر او بمعنی درخت مغیلان آمده و تواند بود که ضمایر مذکوره بر مضمون من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه عاید باشد انفصال مذکور دار دفع شود و این جمله عطف ست بر یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم معنی اینست محیط نشود آنچه در آسمان و زمین ست بچیزی از معلوم خدا تعالی مگر بچیزی که خواهد خدای عز و جل وعلا وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ کرسی نام فلک هشتم ست که محل ثوابت انجم ست غیر هفت کوکب سیاره که دایرند بر هفت فلک و دارد و اضافت او سوی خدا برای تعظیم مضاف بود چون بیت الله و ناقة الله باشد و بعضی کرسی را باین معنی علم دارند چه کرسی نشستگاه علما ست بدین اعتبار میان علم و کرسی ملابسه پیدا کنند سوال از کرسی علم بر وجه ملابسه ذکر محل و اراده حال بود حلول علم خدا در کرسی لازم شود جواب شک نیست که علم خدا یا علما که در کرسی می نشیند حال در کرسی ست و در مجاز اتصال یا حقیقت فی نفس الامر کافی ست چنانکه در نکاح حره بلفظ بیع گفته اند و باعتبار سببیت بیع برای ملک متعه بواسطه ملک رقبه در آثار رفته اند پس علم خدا اگرچه حال در کرسی نبود تجوز بتحقیق اتصال فی الجمله صحیح باشد و بعضی از کرسی ملک مراد گویند از آنچه کرسی محل نشستن پادشاهان ست بدین جهت میان ملک و کرسی ملابسه جویند و بعضی گویند اینجا مراد از کرسی عرش مجید ست و این مجاز نیز غیر بعید ست بر تقدیری که مراد از کرسی علم بود جمله بیان کیفیت علم و تقریر یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم باشد و بر تقدیری که از کرسی ملک یا فلک ثوابت یا عرش مراد دارند جمله را بیان قدرت و عظمت خدای مقرر جمله له ما فی السموات و ما فی الارض پندارند معنی اینست در گرفته است کرسی خدای عز و جل بفراخی خویش آسمانها و زمین را

را کرسی مخلوقی عظیم الشان نسبت میان آسمان هفتم و عرش رحمان است و از کرسی تا آسمان هفتم و از آسمانی تا آسمانی پانصد
ساله راه گفته اند و بهر تقدیر مسافت مذکور میان ایشان رفته اند و سموات بر نسبت کرسی همچو حلقه در بیابان است و نسبت
کرسی با عرش همبرین شان است وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا این جمله معطوف است بر جمله سابقه یا
حال است یعنی اینست و گران بار نسازد و در رنج نه اندازد او را نگاهداشتن دو چیز مذکور یعنی آسمانها و زمین مسطور
وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ این جمله تذییل است و جمله تذییلی با واو آمده چنانچه در ذلک جزیناهم بما کفروا و
هل نجازی الا الکفور تحقیق بقدره و تواند بود که هر جمله لا یؤده حفظهما معطوف بود یا معطوفست بر جمله الله لا اله الا هو باشد
و بدانکه و هو العلی العظیم متضمن ذکر همه صفات سلبی و همه صفات ثبوتی بود چه علی دال بر تعال از نقایص و عظیم دال بر
اتصاف بصفت عظمت و کمال باشد یعنی اینست و خدای برترست از همه صفت نقص و زوال موصوفست بعظمت
و کمال سوال در فضیلت آیة الکرسی آمده است که هر که این آیه را پس هر نمازی بخواند البته کس میان او و میان در آمدن
بهشت جز موت حایل نبود و نیز آمده است هر که این آیه را در خوابگاه بخواند خدای تعالی جل شانه او را نفس او و همسایه او و همسایهٔ همسایه او و خانهای
که گرد گرد است ایمن گرداند و در هر خانه که این آیه خوانده شود [illegible] شیاطین از آن خانه [illegible] ساحران
در نیایند سبب فضل مذکور چیست و آن بر چه وجه [illegible] جواب سبب این آیه از اول تا آخر [illegible] متضمن صفات ثبوتی
و سلبی خداست و آیتی که همه ذکر ذات و صفات خدای تعالی باشد شبه نیست که آیتی فاضله کامله بود در فضل سوره اخلاص
همین گفته اند و بیان فضیلت او هم برین طریق جسته اند. لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ روایت کرده اند
از انصاری دو پسر داشت ایشان پیش از بعثت پیغمبر علیه السلام نصرانی شده بودند بعد بعثت پیغمبر علیه السلام با پدر در
اسلام آوردن موافقت نمودند انصاری مذکور ایشان را اکراه میکرد و بر اختیار دین اسلام می آورد پیش پیغمبر علیه السلام
آمد عذر اکراه چیست و این قول یعنی النار و انا انظر گفت این آیه در شان او نازل گشت و این نظم بود و پیوسته فی الدین
ظرف مستقر است لا نافیه را خبر است اگر متعلق اکراه بودی بر طریق [illegible] مضارع منصوب و اجب
النصب نمودی و این جمله معترضه دیگر است برای بیان انتفاء اکراه در دین [illegible] و بنا بر تصدیق بر طوع
و صحت اختیار و آن منافی است مر اکراه و اجبار یعنی اینست در دین اکراه نیست از دین معنی بر اختیار صحیح بود و اکراه
منافی اختیار صحیح باشد و تواند بود که نفی مذکور بمعنی نهی بود کلا هم لا [illegible] فی الدین [illegible] قتل و ضرب و حبس باشد
یعنی چنین آید بر دین کسی را اکراه بکنید و در حیز اجبار ماکنید یعنی کسی را ستم بر دین [illegible] اختیار [illegible]
رضا او بگذارید سوال قتال با مشرکان از باب اکراه در دین است چه جهاد تیغ و تیر [illegible] است برای قبول دین
و معنی اکراه و نفی همین است چون قتال ثابت و مامور به بود نفی اکراه [illegible] باشد جواب سبب بودن قتال از باب اکراه
در حیز منع است چه قتالی که بعد [illegible] کافران [illegible] مسلمانان [illegible]

و این سزا که کفر است بعد تعنت و عناد ایشان بر طریق استحقاق و ما سزا چیز دیگر است نه اکراه در حق اسیران و ذمیان و عاجزان بود
در حق مکابران و محاربان نباشد زیرا که محاربان تا در دار حرب باشند ملجا نشده اند و با منعت خویش در مقام معارضه
مانده اند اگرچه مسلمانان با شوکت باشند دائر میان فرار و قرار دارند و بودن کافران در دار حرب قایم مقام شوکت ایشان
پندارند ملجا نشوند مکره نشوند **سوال** امکان اکراه در دین در حق کافران اسیر و ذمی نیز مشکل است و صحت وقوع اکراه بر
تحصیل دین در حیز تامل است چه ایمان تعلق باعتقاد و یقین دارد و یقین چیزیست که اعتقاد و یقین باکراه حاصل نشود برای
تصدیق و اعتقاد اکراه چگونه کنند و دم تحصیل آن باختیار چه نوع زنند **جواب** در حق کافران که تعنت دارند بر قضیه
و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم بعد حصول یقین انکار می آرند اکراه بر اقرار ممکن بود و در حق جاهلان اکراه بر نظر و تامل
در دلائل دین برای تحصیل یقین باشد این نفی و این نهی از آن رو اند متعلق بدان پندارند **سوال** رفع طور بالای قوم
موسی بعاد و الهلاک بالقاء از باب اکراه در دین می نماید نفی اکراه در دین چگونه آید **جواب** رفع طور از خدا است کار او نیز و از چون و چرا بسته
قد تبین الرشد من الغی این کلمه تقریر است مضمون جمله لا اکراه فی الدین یعنی چون رشد
از غی جدا گشت و حق از باطل بظهور پیوسته کار دین بر اختیار مکلفان باید گذاشت و مستغنی از اکراه باید داشت معنی
اینست بدرستی پیدا شد راه راست از گمراهی و جدا گشت نکوئی از تباهی معرفت ذات و صفات هویدا گشت و دلائل
ایمان و ایقان بوضوح پیوست عاقل بعقل خویش در خواه یا [illegible] در راه اکراه برای چه باید شتافت **فمن یکفر
بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی
لا انفصام لها** جمله شرطیه عطف است بر فعلیه سابقه و این ترغیبست برین که بنده باید که بخدا بگرود و از طاغوت
کفر ورزد و بظهور دلائل رشد و هدی [illegible] برای تحری لا انفصام لها صفت بالعروة الوثقی است بر طریق و لقد
امر علی اللئیم یسبنی [illegible] بایمان استواری او [illegible] تعلیل جزا محذوف است ای فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله
یفلح لانه قد استمسک بالعروة الوثقی معنی اینست هر کسی که از غی یعنی از گمراهی باز آید و طاغوت را یعنی معبودان
باطله را منکر شود و بخدا بگرود و تصدیق کند برین که او معبود بحق است سزاوار پرستش مطلق است یکی است او را نظیری
نیست موصوف است بصفات کمال منزه است از نقص و زوال نجات یابد و رستگار شود زیرا که بدرستی که او چنگ
در زده است بعروة استوار که او را شکستی نبود و جدا نشد [illegible] عروة چیزی است که از حبل بلند سر دلو بند و در
بر آمدن سر بلندی جای دست داشتن را احتمال دارد [illegible] و آن تمسک برین است مضمون قول لا اله الا الله [illegible]
والله سمیع علیم این جمله تذییل است معنی اینست و خدا شنوا است اقرار ایشان [illegible]
و دانا است تصدیق ایشان [illegible] و بدانکه ذکر کفر بطاغوت مقدم کرد بر ذکر ایمان بخدا [illegible] آورد چه اثبات الله حق
بانتفای غیر است و بر حکیم [illegible] سالتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله [illegible]

بر الوهیتش و فرو مانده از کلمه با هیبتش و قناعت زمره که با شرک قائل است در نفی آلهه باطله جهت بدین نفی اسم باشد و فائده
او اتم بود بر طریق لا اله الا الله مقرر گشت و از جهت اهمیت در ذکر تقدیم یافته است اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
يُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ ۬ این جا بیان افتراق مردمان و فرقه شدن ایشان است بانچه مقدر
و جدا گشتن او از غی بر وجه استیناف چنانستی که کسی گفت اذ تبین الرشد من الغی فما بال الناس یفترقون فرقتین فقال
الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من النور الی الظلمات الشبهة والغی الی نور الیقین والرشد والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت حالهم
بالعکس و جمله یخرجهم خبری دیگر است مر الله یا حال است معنی اینست خدا یاری کننده و نعمت دهنده و بنده نواز و کارساز
مومنان راست بیرون می آرد ایشان را از تاریکیهای گمراهی و شبهات سوی نور یقین و راه راست چون از نور ایمان
مراد است و ایمان یکی است نور را صیغه واحد آورد و از ظلمات اصناف کفر مراد است ازان جهت جمع کرد سوال مومنان
اصلی چون پیغمبران و اطفالی که بر فطرت اسلام زاده شده اند و همبران مرده اند در حق ایشان خروج از ظلمات چگونه بود و
بغیر سبق دخول خروج چه نوع مستقیم باشد جواب تنزیل امکان منزله دخول دارند بر طریق ضیق فم الرکیة و سبحان الذی
صغر جسم البعوضة پندارند وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا اَوْلِيٰٓـُٔهُمُ الطَّاغُوْتُ يُخْرِجُوْنَهُمْ مِّنَ النُّوْرِ
اِلَى الظُّلُمٰتِ ؕ طاغوت اسم است مر ما یعبد من دون الله و جمع کردن ضمیر یخرجون که عاید بر طاغوت است یا اراده
جنس است در معنی جمع است این جمله اسمیه عطف است بر اسمیه سابقه و جمله یخرجونهم صفت است مر طاغوت را یا خبری دیگر است
مر اولیاءهم را معنی اینست و آنانکه کافر شدند دوستداران و کارسازندگان و کاربرآرندگان برزعم ایشان آلهه باطل اند بیرون می کنند
این اصنام ایشان را از نور سوی ظلمات یعنی سبب می شوند برای بیرون آمدن از یقین سوی شبهات بدانکه آمنوا در الله
ولی الذین آمنوا صیغه ماضی است دلالت بر تحقیق ایمان میکند و بعد تحقیق ایمان خروج سوی ایمان ممکن نبود و همچنین در والذین
کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات بعد تحقیق کفر خروج سوی کفر حاصل نشود ازین جهت بعضی ائمه تفسیر در
دفع این سوال و حل این اشکال آمنوا را بمعنی ارادوا الایمان و کفروا را بمعنی صمموا علی الکفر دارند اخراج از کفر سوی ایمان بعد تحقیق
ایمان و اخراج از ایمان سوی کفر بعد تحقیق کفر نه پندارند و بعضی اخراج را بادامت خروج از ظلمات سوی و ثبات بران و
نگاهداشتن از در آمدن در ظلمات تاویل کنند هر چند این طریق از لزوم این اشکال دور شوند در این سوال دم تقضی زنند و بعضی
آمنوا و کفروا را بمعنی آمنوا و کفروا فی علم الله دارند و یخرجهم در هر حال که تناول ماضی و مستقبل است پندارند و بعضی مراد
از الذین آمنوا مومنان بالفعل و از الذین کفروا کافران بالفعل گویند و ان یخرجهم را صیغه مضارع است بر طریق الله الذی ارسل
الریاح فتثیر سحابا بمعنی ماضی خوانند و این کلام را از قبیل اجتماع فان فی ذلک دارند و اخراج مومن از کفر سوی ایمان پیش
از تحقیق ایمان و اخراج کافران از ایمان سوی کفر پیش از تحقیق کفر پندارند اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ ۚ هُمْ
فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ۝ چون بالا ذکر کرده است کافران که رسانیده باز سوال مآل ایشان فی الآخرة آورد و این جمله

ع ۳۴ ۳

جواب سوال بود منفصل او از جهت استیناف باشد و جمله هم فیها خالدون تکمیل است از جهت دفع وهم عدم خلود حتمی است
ایشان یعنی کافران اصحاب دوزخ اند ایشان در دوزخ جاوید باشند اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْ حَاجَّ اِبْرٰهٖمَ
فِيْ رَبِّهٖٓ خطاب مر پیغمبر راست رویت چون متعدی بالی شود بمعنی نظر چشم بود و معلوم است که در حق پیغمبر
علیه السلام رویت بصر و بچشم نبود و دیدن سوی کسی نسبت برای علم بحال او است پس رویت مذکور مجاز از علم بحال او دارند تقدیر
کلام برین جمله پندارند الم تعلم بحال من حاج ابراهیم و همزه درینجا محل برای انکار بود و انکار نفی اثبات باشد و این جمله مقرر شده
الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور است تقدیر کلام چنین بود الم تر الی الذی حاج ابراهیم کیف نصر الله ابراهیم فاخرجه
من الظلمات الشبهة التی تعلق بها الکافر الی نور الیقین الذی انجمه یعنی اینست آیا ندانسته یعنی دانسته حال کسی را که با ابراهیم
خلیل الله در شان پروردگار او مخاصمت نمود و این مخاصم و محاج نمرود بن کنعان علیه اللعنة بود اَنْ اٰتٰىهُ
اللّٰهُ الْمُلْكَ این جمله متعلق است بحاج تعلق سببیت ای حاج ابراهیم بسبب آن آتیه الله الملک یعنی اینست مباحثه
او با ابراهیم بسبب آن بود که خدا او را بدرجه ملک رسانیده و صاحب قدرت و مکنت و عزت و حشمت گردانیده و در کبر و
خودبینی آورده و در قول و فعل بیباک کرده و او را ملوک خانه بود که از عجایبات بود و دنیا مینمود که دیوار آن از خشتها زر ساخته
و سقف آن از نقره پرداخته و در وی تختی بود چهل گز در چهل گز با بها از جواهر نفیس و بخلاف آن سریر ظهاره و بطانه ابریشمین
تواند بود که آن آیه الله الملک را با حاج ابراهیم تعلق ظرفیت باشد یعنی مباحثه او در ان وقت بود که خدای تعالی او را پادشاهی
داد و تاج ملک و سلطنت بر سر او نهاد در قصه آورده اند اول کسی که از پادشاهان تاج بر سر گذاشته و خود را آله عالم پنداشته
نمرود لعین بود که با ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة و السلام مجادله و محاجه جرأت نمود و روایت کرده اند که مالک تمام
دنیا چهار کس دو مسلم و دو کافر سلیمان بن داود علیهما السلام و سکندر ذو القرنین و دو کافر نمرود لعین و شداد بن عاد
و بعضی گویند بخت نصر داشتند و خلایق ایشان را از وسعت ممالکت و نهایت حشمت پادشاه همه روی زمین می پنداشتند۔
اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّيَ الَّذِيْ يُحْيٖ وَيُمِيْتُ ربی بسکون یا و فتح خوانند یعنی این هر دو یکی دانسته اند اذ قال تقدیر
تعلق سببیت آن آتیه الله الملک ظرف حاج است یا بر تقدیر ظرفیت او بدل است از جمله الی الذی مقول قال است یعنی
اینست نمرود محاجه و مباحثه با ابراهیم کرد و مجادله و مخاصمت آورد در ان هنگام که ابراهیم گفت و در صدد صدق
صفت پروردگار من آنست که مردگان را زنده میگرداند و زندگان را می میراند قَالَ اَنَا اُحْيٖ وَاُمِيْتُ
قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال نمرود حین قال ابراهیم ذلک یعنی اینست گفت نمرود منم که مردگان را زنده
میگردانم و زنده را می میرانم در تفسیر مذکور اختلاف است بعضی گویند چون ابراهیم بتان را شکست نمرود او را قید کرد
بعد از چند روز از قید بیرون آورد و چون ابراهیم در مجلس درآمد نمرود لعین با او محاجه پیش آمد بعضی گویند در زمان نمرود لعین
مردمان بقحط مبتلا گشته خلایق برای خریدن غله پیش او میرفتند هر که پیش او در سجده سر بر زمین نهادی لعین مذکور

وقف لازم

او را شاهزاده‌ای نوبت با ابراهیم رسید با سلام تحیت کرد و آنچه پیش او نهادند بدل بیزار او اختیار سر بزمین ننهاد در لعین
او گفت چرا سجده نیاری طعام بردار ابراهیم گفت من پروردگار خود را سجده می‌آرم پیش دیگری سر بزمین ننهادم گفت
من ربک پروردگار تو کیست و صفت او چیست ابراهیم گفت ربی الذی یحیی و یمیت نمرود گفت انا احیی و امیت یعنی
دو بنده را از زندانی خانه خویش آورد یکی را کشت و دیگری را رها کرد و گفت ببین این را زنده کردم و او را میرانیدم ابراهیم
چون مکابره او دید و سخن باطل او شنید حجتی دیگر که او را در آن جای دم زدن نبود بجز شنیدن آن مبهوت شود و تمهید
کرد و دل بر تقریر آورد قَالَ اِبْرٰهِیْمُ فَاِنَّ اللّٰهَ یَاْتِیْ بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَاْتِ بِهَا
مِنَ الْمَغْرِبِ قال مستأنفه است در جواب ماذا قال ابراهیم حین قال اللعین ذلک سؤال فا در فان الله
را وجه چیست و فا در فأت بر چه وجه معنی است جواب فا در فان الله سببیه است بر طریق انک کریم فاعطنی چه آوردن خدای
آفتاب را از جانب مشرق سببیت برای اینکه کسی که با او منازعت دارد از و بجوید که عکس این بیاورد و جمله فان الله یأتی
بالشمس من المشرق محمول است بر تقدیر اقول که معطوفه است بنا بر جمله محذوفه ای قال ابراهیم لنمرود قلت جوابا باطلا
فاقول ان الله یاتی بالشمس الی آخره و آیه بدان صیغه آمده که دعوی نمرود الوهیت را علامت انکار فهمیده و او را منکر حمله بود
تنزیل او منزله منکر تاکید بلیغ نمود و معنی آنست که گفت ای ابراهیم ای نمرود جواب باطل گفتی و از دایره حق بیرون رفتی اکنون
سخنی میگویم که بدان استماعات تو جواب ندهی خدای آرد آفتاب را از مشرق یعنی خاور تو بیار آفتاب را از مغرب یعنی باختر
این را هرگز نتوانی آورد و معارضه باطل نیز نتوانی کرد و نمرود لعین چون احیا و اماتت معارضه باطل کرده بود در آوردن آفتاب
از مغرب از معارضه باطل نیز عاجز شد فَبُهِتَ الَّذِیْ كَفَرَ عطف است بر قال یعنی
پس کافر یعنی نمرود لعین مبهوت گشت و باسکات و افحام پیوست از حجت درماند چنانچه در آن جای دم زدن نماند در تفسیر
آورده است اول ظالمی جباری که در جهان پیدا شده و همه عالم را در تحت ضبط آورده و دیهیم خسروی بر سر داشته و خود را
اله العالم میپنداشته نمرود بن کنعان بود و در مملکت او استدراجهای عجیبه و اعجوبهای غریبه روی نمود چنانچه گویند در شهری که تختگاه
او بودی از هوام و جمیع موذیات چون پشه و جز آن دخل نبودی و بر در شهری از شهرهای مملکت خود حوضی ساخته بود و در روز
معین از سال برای اهل مملکت ضیافتی ساختی و برای ایشان طعامی میساخت و بشنیدن سرود و غنایات می‌پرداخت و خلق
را گفتی هر کسی آنچه مشروبات دارد در برابر خویش کرده بیارد امر کردی تا هر کس مشروبی آورده است در این حوض بریزد تا همه یکی
آمیزد بعد از طعام و سرود ساقیان را فرمودی تا در آن حوض هر چیزی آورده بود هم از آن صنف او را به پیمانها برده هر یک
علیحده کنند ساقیان در حوض بنشستی هر که دست می‌انداختی مشروبی که آورده او بود می‌یافتی و بر در شهری از شهرهای
مملکت او حوضی بود که فضولات تمام شهرها در وی بودی و بر خلق هر شهری که خشم رفتی چشمه از آن حوض روان شدی و آن شهر
غرق گشتی و بر در شهری از شهرهای مملکت او طلسمی بر صورت بط ساخته بودند و از حال آیندگان آن شهر آگاه شدی

همه غریبی که در ایشان در رسیدی ازین طبل آوازی خواستی که همه شهر شنیدندی که عهده داران دروازه غریب باز پرس میکردند
و حال او در استکشاف می آوردند که از کجا رسیده و آشنای تو کیست مقصد تو کجاست و مطلب تو چیست و دیگر در شهری
از شهرهای مملکت او طلسمی بصورت طبل داشته که کیفیت دزدی کالا و دزد دیده مردمان ازان استفسار مینمودند هر کرا کالای
گم شدی یا متاعی دزد ببردی خصم آن بزدی از درون طبل آواز آمدی کالا تو در فلان مقام ست و دزد را چنین نام است
خصم سوی آن شتافتی در محلی که شنیده بود یافتی و دیگر در شهری از شهرهای مملکت او طلسمی بر صورت زنی تعبیه کرده بودند که تفحص
حال غایب ازان مینمودند هر کرا غایبی بود که مکان او ندانستندی و نشان در یافتن نتوانستندی روزی معین از سال و از ماه
رو برابر آن زن می آوردند و از حال غایب استفسار میکردند غایب در شهری که بودی مکان او و حال او معاینه نمودی
تا این چنین جباری و قهاری با ابراهیم بمجادله پیوست متحیر ماند و ملزم گشت و چنانچه رسم سفهاست چون از حجت عاجز آیند
بسفاهت و عقوبت گرد آیند آتشی چنانچه قصه آن مشهور ست ساخت خلیل را در منجنیق داشته در آتش انداخت آتش بر
ابراهیم بوستان گشت چنانچه قصه آن عنقریب بیان خواهد پیوست بعد ازان بیراهی و تباهی او بجایی رسید و مالیخولیا
و پراگندگی دماغ او بحدی انجامید که گفت ملک زمین تمام گرفتیم اکنون خود را بر آسمان بریم تا ملک آسمان تمام در ضبط خویش
آریم چهار کرکس گرسنه در چهار پایه تخت داشت و بر هر چهار پایه چهار نیزه بست و بر سر آن نیزه گوشت بر داشت کرکسان
بهوای گوشت در هوا شدند این پیه را بر هوا بردند تا آنکه تیری از شست کشاد جانب آسمان فرستاد استدراج او تیر
خون آلوده پیش او افتاد بعد ازان گوشت مذکور را فرو آویخت که بدان کرکسان مذکور را جانب آن متوجه گردانید که کرکسان
فرود آمدند و او را در بیابان فرود آوردند چون همه عالم در ضبط او بود بیابان او را بیابانی نمود میان خلق هی لاف میزد که ضبط ما با سما
رسید هیبت کیست درین دایره تا جور رونق و ستگی یافته پا کم نکردید چون لاف و گزاف او از حد تجاوز کرد او را
از قدر مرتبه او بیرون آورد بفرمان خدا لشکر پشه بتلطف پیوست چنانچه از کثرت هجوم آن آفتاب پنهان گشت بر لشکر او در
افتادند و چنانکه رسیدند هم گوشت ایشان خوردند هم خون ایشان آشامیدند هر یکی از ایشان جان داد از ایشان غیر استخوان نماند
لعین مذکور بنفس خویش سلامت باز گشت و در شهر آمده با اهل خویش پیوست ناگاه پشه که نیم اعضا خویش نداشت حق
تعالی بر وی گماشت در سوراخ بینی او در آمد حالت سر او بدان مثابه رسید که بر سر کلوخ کوب میزدند آنگاهی آرامید
سیجاو بمقدار چهار صد سال استدراجی دادند که هیبت او در باطن همه جانوران نهادند تا آنکه در شهری که تختگاه او در آمده
روی ننمود چون گرفتند نیم پشه را در بینی او در آوردند و مار از نهاد او بر آوردند تا آنکه چهار صد سال برین حالت زنده
بود و او را هیچ ابتلایی بود و ندامتی روی ننمود چون هنگام مردن او نزدیک رسید بر در آمده بر زمین خاک مالید سر بر آستان
خود میزد تا بمرد و جان خبیث ابعد ارجیه و حیات دوزخ سپرد و این قصه تنبیه است که عاقبت ظالم نگونساری است و
نهایت او خواری است وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ این جمله تذییل است

معنی اینست وخدای تعالی طاقات را کند و امر ایشان بر ظلم خواسته است رهنمونی نکند و حکمت شاید خود ایشان را ازین تهلکه بیرون نیفگند. اَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ او حرف عطف ست و کاف زایده الذی عطف است بر الذی حاج ابراهیم تقدیر اینست الم تر الی الذی حاج ابراهیم او الذی مر علی قریة معنی اینست آیا ندانسته حال کسی که محاجه و مباحثه کرد با ابراهیم یا حال کسی که گذشت بر دیهی و آن دیهی بود بر کرانهٔ دجله که آنرا دیر هرقل میگفتند و بعضی گویند آن دیه همان دیه است که در آن وبا افتاده بود و چند هزار آدمی از آن از ترس مرگ بیرون آمدند همه مردند بعد چند گاه بدعای پیغمبر خویش زنده گشتند و بعضی گویند آن دیه بیت المقدس بود که بخت نصر آنرا خراب کرد و هفتاد هزار آدمی را کشته و باقی را اسیر و قید آورده وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا این جمله حال ست از قریه و تقدیم بر ذو الحال منکر واجب نشد از جهت آنکه جمله مصدر بواو است التباس بصفت ندارد و خاویه بمعنی خالیه و علی بمعنی مع ای وهی خالیة مع عروشها یعنی لم یبق فیها [illegible] معنی اینست و حال اینست که آن دیه با سقفهای خویش خالی بود و در وی از ساکنان و متاعها کسی هیچ نبود و تواند بود که از عروش سقفهای خانها [illegible] مراد شود و خاویه بمعنی ساقط باشد معنی کلام برین طریق گویند و حال اینست که آن دیه یعنی دیوارهای آن دیه با سقفهای آن افتاده بود اصل و فرع او خراب و ویران می شود و تواند بود که علی بر حقیقت خویش باشد معنی چنین بود بعد مردن اهل آن دیه اول سقفهای آن ریخته است بعده دیوارها بر سقفهای آن ده افتاده و تواند بود کاف بهر تشبیه بود و تقدیرش از مضاف الیه خویش شود همچو مثل زید لا یبخل یعنی چنین بود آیا ندانسته حال کسی که محاجه با ابراهیم کرد یا حال این چنین کسی که بر این چنین قریه آورد این چنین شخصی که در دل تو گذشته باشد با دل خویش محاجه پیوسته خدای او را یار کردار ظلمت شبهه شود بنور یقین بیرون آورد و درین گذرنده مذکور گویند [illegible] اختلاف آمد نزد بعضی [illegible] شده که گذرنده مذکور کافری بود که این قول او ردی شود بدلیل استبعاد احیا و انی یحیی هذه الله بعد موتها و بدلیل ذکر او در سلک کافر و لعین و بدلیل قوله تعالی فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر که گذرنده مذکور که دلالت میکند بر حدوث یقین و بعضی گویند گذرنده مسلمان و گویند مذکور و بعضی گویند ارمیا بود و صحیح آنست که این معامله روی شود و قید بر تشبیه انی یحیی بر سبیل تعجب از کمال قدرت باشد بر وجه انکار احیا شود بر این تقدیر اگر گذرنده مذکور در ذیل ذکر ابراهیم دارند و در سلک ذکر نمرود نیارند و جمله اعلم اخبار [illegible] که مقرون با اطمینان قلب [illegible] بود [illegible] اطمینان تحقیق ایمان را منافی نباشد چنانکه ولکن لیطمئن قلبی در قصه ابراهیم علیه السلام آمده [illegible] تحقیق [illegible] قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا این جمله حال ست [illegible] چنانکه حضرت [illegible] ای قد حضرت معنی اینست گذشت بر قریه و حال اینست که آن قریه [illegible] گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها چگونه زنده خواهد کرد خدای این قریه را یعنی اهل او را سوال [illegible] فاعل را چرا تاخیر کرد و مفعول را چه وجه تقدیم آمد جواب [illegible] انکار احیا [illegible] حال [illegible]

تقدیم مفعول و تاخیر فاعل سایغ شود روایت کرده اند عزیر دران قریه گذشت و این سخن یعنی انّی یحیی هذه الله بعد موتها
بر زبان او رفت و عمر او آن زمان چهل سال رسانیده بود و دران روز با او از میوه و طعامات آنچه در سبد بود از انجیر و از عنب و بادیهٔ شیره
یا شیری یا در مشکیزه بود انجیر و مشکیزه داشت خر را ببست و گذاشت خوابش برد حق تعالی گوید مرده صد سال بران گذشت
بعد ازان بیدار شد یا زنده گشت فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ فا عاطفه است بر مراعی قالها
ذلک فاماته الله و بعضی اماتت یعنی انام دانند امانت حقیقی نه بیدار زند مائة عام متعلق است باماتت بتضمین دوام شود او
نوم مائة عام معنی اینست پس میرانید یا خوابانید او را خدای و مرده یا خفته ماند صد سال و این موت و نوم ابتلای
بود نه نوم طبیعی و نه موت حقیقی که مبنی بود بر انقضای آجال و اگر تضمین دوام اماتت نکنند تعلق مائة عام باماتت مستقیم نباید
ظرفیه روی نماید چه میرانیدن ممتد نشود مرده ماندن ممتد باشد ثُمَّ بَعَثَهُ عطف است بر اماته الله
معنی اینست پس برانگیخت او را یعنی زنده کرد یا از خواب در بیداری آورد قَالَ كَمْ لَبِثْتَ
ای قال الله تعالی بعد بعثه و احیاه هکذا او قال هو مخاطب نفسه او ارسل الله ملکا فقال ذلک الملک کم لبثت تمییز
محذوفست ای کم مدة لبثت قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین بعثه و احیاه معنی اینست گفت
خدا چند مدت در موت درنگ کردی یا چند وقت در خواب برآوردی قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ
يَوْمٍ قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال المبعوث معنی اینست یکروز یا بعض روز در موت درنگ کردم
یا یکروز یا بعض روز در خواب گذرانیدم روایت کرده اند میرانیدن او در وقت برآمدن آفتاب بود و زنده گردانیدن
نزدیک غروب روی شد و لبثت یوما گفته بود نظر بر آفتاب کرد او بعض یوم بر زبان آورد سوال چون در زعم او بیش
از دیدن آفتاب لبثت تمام روز بود و بعد دیدن آفتاب تیقن لبثت لبعض روز روی شد مقام شک و استعمال
او شد و محل اضراب و استعمال بل باشد جواب او بمعنی بل آمده چنانچه در وارسلناه الی مائة الف او یزیدون بمعنی
بل یزیدون تحقیق شده صاحب کشاف کلام را مبنی بر یقین نداشته یعنی بر ظن پنداشته و این مشکل است زیرا چه اگر
قایل مذکور این روز را همان روز که در وقت ضحی آن خفته یا مرده بود داند یقینا بعض روز باشد و اگر روزی دیگر اعتقاد
کند بیقین زیادت بر روز بود هیچ وجه تردید ظن میان یکروز و بعض روز نمی آید بنا کلام مذکور بر وجه مسطور ظن نماید
قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین قال ذلک
بل عطف است بر لبثت یوما برای اضراب از وست معنی اینست خدا گفت نه چنین است که گمان داری و چنان
نیست که می پنداری بلکه درنگ کرده برین حال در مدت صد سال فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ
وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ فا عاطفه است بتقدیر قال ای فقال انظر الی طعامک لم یتسنه از باب تفعل
مشتق از سنة بعضی گویند صحیح است اصل او سنهة بود بدلیل آنکه معامله سالیانه را مسانهه گویند فعل ازو سانهت

فلانا یعنی عاملته مسانهة می آید یا باب تفعل از سنه یتسنه بود و آخر هم با اصلی باشد و بعضی گویند سنه ناقص است در اصل سنوة بود یا باب تفعل از و یتسنی و یتسنی باشد بلم الف ساقط شد و لم یتسن ماند ها سکته در آرند [illegible] پیدا از [illegible] لم یتسنه یعنی لم یتغیر مسنون است **سؤال** بر تقدیری که های اصلی باشد [illegible] بر قرائت لم یتسن [illegible] بود **جواب** صاحب این قرائت ها سکته پندارد های اصلی نمی پندارد و [illegible] که الاحمر [illegible] سکته [illegible] بوقت است می افگند و بعضی بمعنا [illegible] مسنون در [illegible] حما مسنون [illegible] اشتقاق او [illegible] و در باب تفعل لتسنن چنین آید ابدال احد حرفی التضعیف بحرف علت [illegible] لم یتقض البازی [illegible] حرف التضعیف [illegible] علت از جهت جزم ساقط شود و ها سکته بود در حالة لم یتسنه حالیست از طعام و شراب و افراد ضمیر او باعتبار ذو الحال بتاویل کل واحد باشد **یعنی** اینست این گفت بنگر سوی طعام خویش که انجیر و انگور [illegible] بود و شراب خویش که شیره یا شیره [illegible] ناک گشته [illegible] **وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا** وانظر الی حمارک عطف بر فانظر الی طعامک و شرابک و لنجعلک متعلق است بفعل محذوف ای و فعلنا ذلک لنجعلک آیة للناس و جمله معترضه است برای بیان فائده فعل مذکور و انظر الی العظام عطف است بر و انظر الی حمارک کیف حال است از مفعول ننشزها و ننشرها برای غیر منقوطه و زای منقوطه خوانند از النشر بمعنی احیا و النشز بمعنی تحریک [illegible] خوانده اند و [illegible] برای تعجب است ای کائنة علی کیفیة عجیبة ننشزها و جمله ننشزها حال است از العظام لحما را در بعضی [illegible] کسته بیکرده و تعلق او تکسوه بر سبیل تخییل آورده و بدانکه بر تقدیری که از اماتت و بعث مذکور خوابانیدن و بیدار کردن مراد دارند و انظر الی حمارک یعنی و انظر الی حیات حمارک بلا علف [illegible] طعام و انظر الی العظام یعنی عظام سوق تا کان القریة بپندارند **یعنی** اینست و نظر بکن سوی حمار خویش که صد سال علف نخورده و بی کاه و آب زنده با تو این معامله کردیم تا ترا برای مردمان آیتی از آیات قدرت خویش گردانیم و نیز ترا در جهان بشهرت و ناموری برسانیم و نگاه کن سوی استخوان های مردگان آن دیه که از احیا اهل آن تعجب میکردی و در چیز شگفت می آوردی چگونه می جنبانیم و بجا می رسانیم پس از آن الباس گوشت میپوشانیم و بر تقدیری که از اماتت مذکور میرانیدن و از بعث زنده گردانیدن مراد شود و انظر الی حمارک یعنی و انظر الی موت حمار او و النظر الی عظام نفسک او عظام حمارک چنانچه بعضی گفته اند مراد باشد معنی آیت چنین آید و بنگر سوی حمار خود چگونه مرده و استخوانها ریخته شده سپید گشته و بنگر سوی استخوانهای حمار و استخوانهای خویش که چگونه می جنبانیم و بجا میرسانیم و گوشت میپوشانیم تا بدانی که میرانیدن و زنده گردانیدن [illegible] است [illegible] روایت کرده اند که اول سر حیات یافت و حاسه [illegible] یافت [illegible] چشم [illegible] که می جنبید [illegible] دیگر [illegible] و نیز روایت کرده اند و در قصص [illegible] اعتبار آورده اند چون زنده گشت [illegible] سوار شده [illegible] رفت [illegible]

بکمال پیوسته و او چنانچه چهل ساله جوان بود همچنان ماند و پسران او را نشناختند و صدق او در نیافتند ازو برهان طلب کردند توریه را حاضر آوردند تا او برخواند چنانچه حرفی فرو گذاشته نماند و توریت را پیش از عزیر کسی یاد نخوانده بود و این معنی ازو عجب نمودند بعضی او را عزیر ابن الله گفتند و در زمرهٔ گمراهی رفتند سوال سلامت ماندن طعام و شراب از متغیر شدن و حمار را بی علف زنده ماندن اثر قلت مدت بود مبنی بر طول العهد نشود والظرف با معطوف خویش بر بل لبثت مائة عام چگونه مبنی دارند و وجه تفریع مترتب پیدا آید جواب عدم تغیر طعام و شراب و سلامت ماندن حمار بی علف مبنی و مترتب بر طول عهد نبود بلکه بنا بر اعجوبه بعد اعجوبه و ذکر حادثهٔ نادره بعد حادثهٔ نادره باشد فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهٗ قَالَ اَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۝ لما متعلق است بقال ای فقال لما تبین له فقال عطف است بر قال سابق و بعضی اعلم بصیغهٔ امر خوانند و معنی بر حسب آن دانند و خطاب مبعوث مذکور بر نفس خویش را بود یا خطاب خدای او را باشد بمعنی اینست پس هرگاه که ظاهر شد مر آن قایل را کمال قدرت خدای تعالی گفت میدانم یا گویند بدان ای نفس من که خدای جل و علا بر همه چیزی تواناست زنده را میرانید و مرده را زنده گردانید و طعام و شراب که از شان او در یک شب تغیر است صد سال از تغیر نگهدارد و حیوانی را که یکروز بی علف نماند صد سال بی علف برپا نگاهدارد وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّ اَرِنِيْ كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتٰى ای اذکر اذ قال ابراهیم این جمله معترضه دیگر است برای بیان کمال قدرت خدا و اظهار صورت احیای موتی کیف منصوب المحل بر حال آمده از جهت تضمن حرف صدر مقدم بر عامل شده و ارنی بمعنی بصرنی است و جملهٔ کیف تحیی الموتی در محل مفعول دوم ارنی است یعنی اینست و یاد کن ای محمد هنگام گفتن ابراهیم مر خدایرا ای پروردگار من بنما مرا کیفیت حال موتی قَالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ ۝ قال استیناف است در جواب ماذا قال الله تعالی قال ابراهیم فی ذلک همزه استفهام است و واو عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای الم تصدق و لم تومن و استفهام مذکور برای انکار است و انکار نفی اثبات باشد یا برای تقریر است یعنی حمل مخاطب بر اقرار یعنی اینست که قول خداست یعنی گفت خدای آیا تو ایمان نیاورده که مرده زنده میکنم قَالَ بَلٰى وَلٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِيْ قال استیناف است در جواب ماذا قال ابراهیم حین قال الله ذلک و بلی برای ایجاب نفی است مقول است مر قال و لکن لیطمئن قلبی استدراک است معطوف بر مضمون بلی لیطمئن قلبی متعلق است بفعل محذوف ای و لکن اطلب المشاهدة لیطمئن قلبی یعنی اینست گفت ابراهیم آری تصدیق کرده ام و ایمان آورده ام و لیکن مشاهده میجویم و معاینه میخواهم تا دل من آرام گیرد و خاطر من اطمینان پذیرد سوال ائمهٔ اصول فقه خبر متواتر را موجب علم و یقین داشته و خبر مشهور را موجب علم طمانیت پنداشته و این تصریح است از ایشان که علم طمانیت فرود تر از علم یقین بود و بر حکم این آیت ثابت میشود که طمانیت بالاتر از یقین باشد جواب طمانیت در اصول فقه گفته اند طمانیت لغت است و آرام گرفتن بر گمان و اینجا اطمینان بمعنی یقین است و آرام دادن دل بران و شک نیست که اطمینان بر یقین بالاتر از یقین باشد نه بیشتر ازو بود سوال از امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه مروی است لو کشف الغطاء لما ازددت یقینا یعنی

اگر بوده برگزیده یقین من بیفزاید و یقین بمشاهده بر یقین غیب زیادت نماید چون ولی را این مرتبه باشد در نبی که از اصحاب ایقانست
انتفاء اطمینان چگونه متصور شود جواب تواند بود که بدلیل عقل کمال الیقین بران صفت حاصل شود که بر تقدیر کشف غطا
حصول مشاهده در یقین او زیاد نشود و بعد حصول کمال الیقین ذره مشاهده بود نیز. و بحصول مشاهده که بهترین دلائل است
آرام دادن دل از طلب دلیلی دیگر که اطمینان عبارت ازان است چون نیز. قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ
فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ فا سببیه است ای قد طلبت العیان بحصول الاطمینان فخذ اربعة من الطیر و قال مستانفه است جوابا
ماذا قال الله تعالی حین قال ابراهیم ذلک فصرهن الیک عطف است بر فخذ اربعة من الطیر ای فاضممهن الیک و املهن الیک
فتنظر الیهن و تعرف الوانهن و نقوشهن و علاماتهن لئلا تلتبس باحیائهن و تعلم بعد احیائهن انهن هن فصرهن بکسر صاد و ضم او
خوانده. و معنی هر دو یکی دانند و بعضی صرهن بکسر صاد بمعنی قطعهن آرند و صرهن بضم صاد بمعنی ضمهن پندارند معنی آیت
خدای گفت بگیر چهار از پرندگان و مایل ایشان را سوی نفس خویش گردان تا با تو انس گیرند و الفت پذیرند چون ایشان را ببینی
و در نظر داری و رنگها و نقشها و علامتهای ایشان دریابی یاد آری بعد زنده شدن بدانی که این زنده شدگان همان
چنانچه بودند همچنان اند بر قول کسی که صرهن بکسر صاد و صرهن بضم صاد بیک معنی دارد هر دو بمعنی ضمهن الیک پندارند هر دو
قرآة قطع منصوص نبود لیکن باقتضاء ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثابت شود و بر قول کسی که صرهن
بضم صاد را بمعنی ضمهن و صرهن بکسر صاد بمعنی قطعهن باشد بر قرآة کسر قطع منصوص بود و بر ضم منصوص نباشد باقتضا قطع ثابت گردد
تا نگیرد و نزدیک خود نیارد بریدن ممکن نباشد و بر قرآة صرهن بضم صاد ضم بسوی خویش منصوص بود و قطع را مستند بعض
گویند ثبوت او باقتضاء ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا چنانچه بالا گذشت و بیان پیوست ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ
جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا عطف است بر صرهن یعنی نیست پس بر کوهی از کوهها که نزدیک تست بگردان جزوی
ازان مرغان بعضی گویند هفت کوه و بعضی گویند چهار کوه صحیح قول آخرین است و اعتماد برین است ثُمَّ ادْعُهُنَّ
يَأْتِينَكَ سَعْيًا عطف است بر ثم اجعل سعیا حال است ای ساعیات یا مفعول مطلق است و عامل
محذوف ای یسعین سعیا یعنی آنگاه پس ایشان را سوی خویش بخوان بیایند بر تو شتابان در قصه آورده است ازانرو
که در محاجه نمرود لعین با ابراهیم ذکر احیاء اماتت افتاد ابراهیم صلوات الله علیه دل بر مشاهده صورت احیاء موتی نهاد
بعضی گویند مرداری دید که بعضی سباع گوشت او میخورند و بعضی طیور غذا ازو می بردند و بعضی گویند آدمی
دید که در کرانه آبی سر نهاده نیمی درون آب و نیمی در خشکی افتاده جانبی که بیرون آب است جانوران خشکی میخورند و جانبی
که درون آب است جانوران آبی می برند در خاطر گذشت که بزنده شدن این مرده ایمان دارم و هیچ گشتن این اجزا
متفرقه یقین می پندارم اما این صورت عجیبه که ایمان بدان دارم اگر مشاهده کنم تحقیق زیادتر پیدا کنم تا آنکه روزی مجال یافت
سوی این خواهش شتافت در ثنای خدای تعالی گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی گفت خطاب اولم تؤمن برو چه طلب القرار

شنیدن با اقرار بلی و آمنت و صدقت لازم بود لیکن قرار الاتقان باطمینان مطلوبست تا دل طالب مشاهده اشیا معلوم فی زبان گشت تا
فرمان آمد چهار پرنده را بگیر تا آخر عمل که گفته شد بخود بیند پس روایت کرده اند که طاوس و خروس و زاغ و بط و کرکس
بجای کرکس بط یا کبوتر گویند گرفت و قیل و الفت ایشان با خویش پذیرفت و هر یکی را پاره پاره ساخته و پاره های ایشان
با خون و پرها ایشان آمیخته بر کوهها متفرق داشته و سرهای ایشان بر دست خود نگاه داشت بعد از ان هر یکی را بنام
خود طلب کرد و برآمدن بسوی تو بیشتر آورید دید که بعض اجزا از ان کوه در ان کوه میرود و می آید چندین هر یکی [illegible]
پیوستند تا تمام گشت صورتها هر چهار چنانچه بود مرتب گشت هر یکی بپای خویش آمد بسر خویش که بر دست ابراهیم بود و پیوسته سر چهار از
دست پریدند باز بر کوهها مذکور رسیدند بعده ابراهیم صلوات الله علیه الیقینا تا هر جا چنانچه فرمان بود بسوی خویش دعوت
کرد چون بدولت قدرت ادراک فهمیدند بجهت و بنشاط بسوی او شتافتند و در بعض آیه نیز تأکید الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور بیست و المعنی الم تر الی ابراهیم اذ قال رب ارنی کیف تحی الموتی کیف اخرجه الله من ظلمات [illegible] الی النور الاطمینان
وَاعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ ای واعلم بالایقان والاطمینان این جمله تذییل ست بمعنی آنست و آن ۳۵ ع ۴
بدرستی خدای عزیز ست یعنی غالب ست هر چه خواهد کند و در هر حالی که خواست او باشد اگر مرده را زنده گرداند زنده را
میراند حکیم ست استوار کارست میرانیدن و زنده گردانیدن هر دو بحکمت ست و در هر دو اظهار قدرت ست مَثَلُ
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ
سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝
این کلام محمول ست بر حذف مضاف از الذین ینفقون ای مثل نفقة الذین ینفقون فی سبیل الله کمثل حبة یا بر حذف مضاف
از حبة ای مثل المنفقین کمثل باذر حبة جملة انبتت سبع سنابل صفت حبة ست و جملة فی کل سنبلة مائة حبة صفت سبع
سنابل یا حال ست بحذف ضمیر ای فی کل سنبلة منها و جمله والله یضاعف لمن یشاء تذییل ست و جمله والله واسع علیم
تذییل بعد تذییل ست و جمله مثل الذین ینفقون تا آخر بیان فضیلت انفاق و وعده ثواب منفق ست متصل ست بآیه یا ایها
الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل و تعلیل ست بر طلب انفاق و دلیل ست یا استئناف جواب پرسش ان المنفقین معترضا فی
که در میانه بود میان دو کلام متصل روی نموده و معنی اینست حال نفقه کسانیکه اموال خود را در راه رضای خدا چون جهاد
و طلب علم و دفع حوایج محتاجان انفاق میکنند و در مقامات خیر و اعمال بر بندگان خدا تعالی و تقدس [illegible] چنانچه حال
دانه ایست و در تأویلات گویند مثل منفقان مذکور همچو مثل برزیننده دانه است که برویاند هفت خوشه را در استعمال لفظ انبتت
رویانیدن بسوی حبه اسناد مجازی ست از باب اسناد بسوی سبب بود یعنی حبه که برای رستن هفت خوشه که در هر خوشه
صد دانه است سبب شود [illegible] مذکور [illegible] برای صحت تشبیه لازم ندارند تحقق این بر وجهی که فی ما پندارند این شمار
از [illegible] از یکی تا هفت [illegible] خدای تعالی دو چند گرداند [illegible] گرداند [illegible] خواهد [illegible]

تا هفتصد بتضعیف هزار چهارصد شود یا کرات بسیار آن مقدار که خواهد تضعیف کند امام ثعلبی از ضحاک رضی الله عنه روایت کرده من اخرج درهما من ماله فی سبیل الله ابتغاء مرضات الله فله فی الدنیا بکل درهم خلف عاجل وله الف درهم یوم القیامة یعنی هر که درمی از مال خویش بیرون آرد برای رضای خدای تعالی بهر مصرفی بسپارد وخدای در دنیا خلف آن درهم دهد و بصرف مذکور مال او کم نشود چنانچه در روایت دیگر آمده ما نقص مال من صدقة و هزار هزار درهم در آخرت یابد و اضعاف مضاعفه دریابد وخدای تعالی فراخ عطاست جزا را از قدر عمل بیفزاید در عمل اندک چندان دهد که در شمار بنده در نیاید داناست بمقادیر عمل و خلوص اخلاص در عمل اندک منفقان داند و جزا دادن بر قدر آن و زیادت کردن بران بدان که خواهد تواند و نقلست آورده در غزوهٔ تبوک لشکر را تنگی و عسرت پیش آمده بود و هر روز عجز و احتیاج می افزود و بیچارگی و بینوائی بمثابه رسید که یک خرما دو نفر میخوردند و بعضی وقت یک خرما جماعتی می مکیدند و قلت مراکب بجدی شده بود که یک شتر ده نفر بنوبت سوار می شدند و تنگی آب بجدی رسیده بود که شتر را نحر میکردند و در دهکانی او را می فشردند آبی که از وی می چکید میخوردند و هوا گرم بود و تشنگی صورت هلاک می نمود آب از انگشتان پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بیرون آمد چون عیون فواره بیرون زد همه خوردند سیر شدند مراکب را دادند و ذخیره کردند امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه گفت هر که ساختگی ندارد من او را ساخته گردانم و هر که خرج ندارد او را خرج برسانم پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود من جهز جیش العسرة فله الجنة هر که لشکر عسرت را ساخته گرداند خدای او را به بهشت رساند امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه صد شتر با پالان و جهاز آن آورد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنحضرت فرمود من جهز جیش العسرة فله الجنة امیر المؤمنین عثمان دویست شتر دیگر با پالان و جهاز دیگر ساخته گردانید و بدرگاه اجابه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم رسانید بار دیگر از پیغمبر علیه الصلوة والسلام همین کلام صادر گشت از امیر المؤمنین عثمان آوردن سیصد شتر دیگر بحصول پیوست بروایتی هزار دینار دیگر آورد در کنار پیغمبر انداخت دینارها بر نطع و سیلان خرقه ساخت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم درمهای مذکور را در کنار خویش می جنبانید و محبت او را میان خلق ظاهر میگردانید و میگفت ما ضر عثمان ما عمل بعد الیوم و در تفسیر مغنی آورده که امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه هزار شتر و هزار دینار پیش پیغمبر صلی الله وسلم آورد و عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنه چهار هزار دینار برای تجهیز لشکر تسلیم کرد این آیت در شان ایشان نازل گشت و این آیة در حق ایشان بوعده پیوست و بعضی گویند امیر المؤمنین عثمان رض بئر رومه بمال خویش خریده و آن را اصلاح کرده وقف گردانید این آیة در باب او نزول یافت امیر المؤمنین عثمان قبول عمل خویش دریافت الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ○ موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است جمله لهم اجرهم عند ربهم خبر مبتدا است و جمله ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون عطف است بر لا خوف علیهم این جمله شبیه جملهٔ سابقه است بیان قیدی از قیود میکند و حکم او را از اطلاق بتقیید با تقاء من و اذی می افکند

شنیده باقرار بلی و آمنت و صدقت لازم نبود لیکن قرار ایمان باطمینان مطلوبست و اولو الالباب مشاهده را بنا بمعونی زبان کشف
فرمان آمد که چهار پرنده را بگیر تا آخر قول که گذشته شد و چنین روایت کرده اند که طاوس و خروس و زاغ و کرکس و بعضی
بجای کرکس بط یا کبوتر گویند گرفت و قتل و الفت ایشان با خویش پذیرفت و هر یکی را پاره پاره ساخت و پرهای ایشان
با خون و پرهای ایشان آمیخته بر کوهها متفرق داشته و سرهای ایشان بر دست خود نگاه داشت بعد از آن هر یکی را بنام جدا
خود طلب کرد و بر آمدن بسوی خویش اورد و دید که بعضی اجزا از آن کوه و دران کوه میرود و می آید تا هر یکی درست شد پیوسته یکی
مینماید تا آنکه جسمها بی سر چهار مرغ پیدا بود هر سر بگشت هر یکی بجای خویش آمد بسر خویش که بر دست ابراهیم بود و پیوست هر چهار از
دست پریدند باز بر کوهها مذکور رسیدند لقدرة ابراهیم صلوات الله علیه ایشانرا هر چه فرمان بود بسوی خویش دعوت
کرد چون بار دولت دعوت او یافتند بجست و شتابان بسوی او شتافتند و درین آیه نیز تایید الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور ست و المعنی الم الی ابراهیم اذ قال رب ارنی کیف تحیی الموتی یعنی اخرجه الله من ظلمات عروض الوسواس الی النور الاطمینان
فَاعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ ۝ ای و اعلم بالایقان و الاطمینان این جمله تذییل ست معنی آنست بدان
بدرستی خدای عزیز ست یعنی غالب است هر چه خواهد کند و در هر حالی که خواسته او باشد اگر مرده را زنده گرداند زنده را
میراند حکیم ست استوار کار ست میرانیدن و زنانیدن هر دو بحکمت ست و در هر دو اظهار قدرت ست ۝ مَثَلُ
الَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْۢبَتَتْ سَبْعَ
سَنَابِلَ فِیْ کُلِّ سُنْۢبُلَةٍ مِّائَةُ حَبَّةٍ ؕ وَاللّٰهُ یُضٰعِفُ لِمَنْ یَّشَآءُ ؕ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِیْمٌ ۝
این کلام محمول ست بر حذف مضاف از الذین ینفقون ای مثل نفقة الذین ینفقون فی سبیل الله کمثل حبة یا بر حذف مضاف
از حبة ای مثل المنفقین کمثل باذر حبة انبتت سبع سنابل صفت ست مر حبة فی کل سنبلة مائة حبة صفت سبع مر
سنابل یا حال ست بحذف ضمیر ای فی کل سنبلة منها و جمله و الله یضاعف لمن یشاء تذییل ست و جمله و الله واسع علیم
تذییل بعد تذییل ست و جمله مثل الذین ینفقون تا آخر بیان فضیلت انفاق و وعده ثواب منفق ست متصل ست بآیه یا ایها
الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل و تعلیل ست بر طلب انفاق و دلیل ست یا استینافیست جواب با شأن المنفقین معترضا فی
کرده میانه بود میان دو کلام متصل بر دوی نمود و معنی انست حال نفقه کسانیکه اموال خود را در راه رضای خدا چون جهاد
و طلب علم و دفع حوایج محتاجان انفاق میکنند و در مقامات خیر و حال بر بندگان خدای تعالی و تقدس را امید میدارند بحال
دانه ایست در مثال گویند مثل منفقان مذکور همچو مثل پاشنده دانه ایست که بر دیاند هفت خوشه را در اسناد فعل
رویانیدن بسوی حبه اسناد مجازی ست از باب اسناد بسوی سبب بود یعنی حبه که برای رستن هفت خوشه که در هر خوشه
صد دانه است سبب شود و تحقق مذکور در مشبه برای صحت تشبیه لازم ندارند تحقق این صورت فرضی کافی پندارند این بیان
از تضاعف حسنه از یکی تا هفتصد [illegible] و خدای تعالی دو چند گرداند برای کسیکه و چند گرداند بخواهد او خواهد یا

تا هفتصد بتضعیف هزار چهارصد شود یا کرات بسیار آن مقدار که خواهد تضعیف کند امام ثعلبی از ضحاک رضی الله عنه روایت کرده من اخرج درهما من ماله فی سبیل الله ابتغاء مرضات الله فله فی الدنیا بکل درهم خلف عاجل والف الف درهم یوم القیامة یعنی هر که درمی از مال خویش بیرون آرد برای رضای خدای تعالی بمصرفی بسپارد خدای در دنیا خلف آن درهم دهد و بصرف مذکور مال او کم نشود چنانچه در روایت دیگر آمده ما نقص مال من صدقة و هزار هزار درهم در آخرت یابد و اضعاف مضاعفه دریابد و خدای تعالی فراخ عطاست جزا از قدر عمل بیفزاید در عمل اندک چندان دهد که در شمار بنده در نیاید داناست بمقادیر عمل و خلوص اخلاص و در عمل اندک منفقان داند و جزا دادن بر قدر آن و زیادت کردن بران بدان که خواهد تواند در تفسیر آورده در غزوهٔ تبوک لشکر را سختی و عسرت پیش آمده بود و هر روز عجز و احتیاج می افزود و بیخرجی و بیطعامی بمثابه رسید که یک خرما دو نفر میخوردند و بعضی وقت یک خرما جماعتی می مکیدند و قلت مراکب بحدی شده که یک شتر ده نفر بنوبت سوار می شدند و تنگی آب بحدی رسیده بود که شتر را نحر میکردند و در دکانی او را می فشردند آبی که از وی میچکید میخوردند و هوا گرم بود و تشنگی صعوبت هلاک می شد و آب از انگشتان پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بیرون همچو عیون فواره بیرون زد و همه خوردند و سیر شدند مراکب را دادند و حضر کردند امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه گفت هر که ساختگی ندارد من او را ساخته گردانم و هر که خرج ندارد او را خرج برسانم پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده من جهز جیش العسرة فله الجنة هر که لشکر عسرت را ساخته گرداند خدای او را به بهشت رساند امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه صد شتر با پالان و جهاز آن آورد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آنحضرت فرمود من جهز جیش العسرة فله الجنة امیر المؤمنین عثمان دویست شتر دیگر با پالان و جهاز دیگر ساخته گردانید و بدرگاه اجابه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم رسانید بار دیگر از پیغمبر علیه الصلوة والسلام همین کلام صادر گشت از امیر المؤمنین عثمان آوردن سیصد شتر دیگر بحصول پیوست بروایتی هزار دینار دیگر آورد و در کنار پیغمبر انداخت دینار را بدین نهج وسیلت آخرت ساخت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم درهای مذکور را در کنار خویش می جنبانید و مبرت او را بیان خلق ظاهر میگردانید و میگفت ما ضر عثمان ما عمل بعد الیوم و در تفسیر منبعی آورده که امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه هزار شتر و هزار دینار پیش پیغمبر صلی الله و سلم آورد و عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنه چهار هزار دینار برای تجهیز لشکر تسلیم کرد این آیت در شان ایشان نازل گشت و این آیه در حق ایشان بوعده پیوست و بعضی گویند امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بئر رومه بمال خویش خرید و آن را اصلاح کرد و وقف گردانید این آیه در باب او نزول یافت امیر المؤمنین عثمان قبول عمل خویش دریافت الَّذِينَ

يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ○

موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است جمله لهم اجرهم عند ربهم خبر مبتدا است و جمله ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون معطوف است بر لا خوف علیهم این جمله تنبیه جمله سابقه است بیان قیدی از قیود میکند و حکم او را از اطلاق بتقیید بانتفاء من و اذی می افگند

معنی آنست آنانکه مال خویش را در رضاء خدا انفاق کنند پس از پی در نیارند آنچه انفاق کرده اند منتی نه منت نهند و آزاری نیازارند یعنی پس از صدقه در پی آن منت ننهادن نگویند که فلان را چنین صدقه داده ایم یا در حق او چنین احسان کرده ایم او ممنون ماست احسان ما در حق او پیدا است و بتکبر پیش نیایند و اهانت ننمایند مر ایشان راست ثواب منفقان نزدیک پروردگار ایشان اضافت اجر بسوی رب برای تنبیه است بر آنکه مذکور و ثواب محفوظ و نیست هیچ خوفی بر ایشان از عقوبت چون اذیتی را مرتکب نشوند و نه ایشان اندوهگین باشند از فوت ثواب چون منت ننهادند سبب فوت ثواب نیارند قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى قول معروف مبتدا است و مغفرة عطف بر وی است و خیر من صدقة خبر وی است یتبعها اذی صفت صدقة است مر مقتدا این جمله تأکید است مر مضمون تقیید ثواب انفاق و اعطا بانتفاء من و اذی از جهت عطف نکره مفعول آورد و معنی اینست سخن خوب که آنرا شرع بپسندد و طبیعت قبول کند چنانچه سائل را گویند یرزقک الله و یغنیک یا گویند الله یغنیک کرام الناس مقبول یعنی ترا خدای بی نیاز گرداند و بغنا رساند یا گوید ببخشید من مگیر عذر مرا بپذیر یا گوید دوست داشتم که خوش قدم پیدا آرم التماس رد شد تقصیر بپذیر بدل خواهم کرد وقت دیگر بواجبی بجا خواهم آورد و مانند آن از گفتار و اشباه آن از کردار و مغفرت یعنی عفو کردن از آنچه که از سائل بتکرار سوال واقع شد بوسیله الحاح و نادانستن احوال او در دل واقع شود و دعا کردن برای او و آمرزش خواستن بهتر است از صدقه و عطیه که از پس آن فعلی یا قولی موجب رنجش فقیر بود و سبب آزار سائل شود چنانچه سائل را بگوید بیا ای بی شرم نستان یا ای بی ننگ از گدایی بار تان شرمندگی و انکسار نادادن بهتر است از کردن گشتی و افتخار منت نهادن وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ این جمله تذییل است معنی اینست و خدای غنی است از چنین صدقه نپذیرد و حلیم است که بر این چنین جریمه نگیرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ خطاب است تنبیه است از جهت اهتمام در استماع ما بعد او لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی کنایه است از لا تمنوا و لا تؤذوا فتبطل صدقاتکم چنانکه لا ارینک ها هنا کنایه است از لا تکن ههنا و کالذی ینفق صفت مصدر محذوف است بر لا تبطلوا ای لا تبطلوا ابطالا مثل ابطال الذی ینفق ماله رئاء الناس و نهی بطریق تعریض مر منان و موذی راست که از ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی فهم شده است معنی اینست ای مومنان باطل مسازید صدقات خویش را بمنت نهادن و بآزار پیش آمدن همچو کسی که انفاق کند مال خویش را از جهت نمودار مردمان و ستودن ایشان و چه کسی که انفاق کند و بخدا و روز قیامت مومن نباشد تشبیه کرده منان و موذی را بکسی که انفاق کند ریا و بکسی که انفاق کند بخدا و روز قیامت نگرود چنانچه ایشان را در انفاق اجری و ثوابی نبود منفق منت نهنده و آزار رساننده را نیز اجری و ثوابی نباشد سوال صدقه که مقرون بمن و اذی است تشبیه کرد بصدقه که مقرون است بکفر و ریا پس لازم آید که نسبت من و اذی بکفر چنانکه ریا

وکفر مذهب حسنه باشد جواب مذهب اهل سنت وجماعت آنست که سیئه مذهب حسنه نشود وحسنه بارتکاب سیئه غیر
کفر نرود ولکن حسنه شدن صدقه مشروط بعدم لحوق من واذی است چنانچه سوء توبه بعدم صدور است پس سیئه مذکوره
مذهب حسنه نبود بلکه مانع حسنه شدن باشد وتحقیق ثواب انفاق بانتفا لحوق من واذی در آیه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله
ثم لایتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم وتشبیه انفاق مرائی وکافر در آیه کالذی ینفق ماله رئاء الناس ولا یؤمن
بالله والیوم الآخر وتمثیل فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلدا صریح است وجه آنکه صاحب من واذی را از صدقه
هیچ ثوابی نباشد از جهت فوت شرط حسنه شدن نه از جهت ابطال حسنه بعد حسنه گشتن جواب دیگر آنست که مراد
اصل ثواب صدقه نیست وحسنه صدقه باطل نمیگردد ولیکن افزونی ثواب واضعاف اجر ورونق وزیبائی او میرود و وجه این قول
آنست که انفاق مال شک نیست که از جهت دفع حاجت محتاج است ودریافتن دل عباد خدا است این چنین عمل البته موجب ثواب
وجزا است لیکن افزودن ثواب واضعاف اجر موقوف بانتفاء من واذی است اگر من واذی لاحق شود رونق عمل واتباع
اجر را ببرد در آیه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لایتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم اضافة اجرهم برای
عهد است معهود اجر متضاعف ومتزاید وانتفا خوف وحزن بود برای اطلاق اجر نباشد ونیز آیه قول معروف ومغفرة
خیر من صدقة یتبعها اذی مثبت آنست که صدقه با اذی است صدقه گشته وصحیح واستحقاق ثواب بوده است چه خیر اسم تفضیل
مقتضی آنست که در مفضل علیه اصل ثابت باشد اگر در صدقه اصل خیر نباشد بهتری قول معروف از وی ثابت نشود واما تشبیه
مقرون با من ولحوق اذی بصدقه مرائی وکافر وتمثیل او بحجر املس که بر وی ترابی بود واز باران بزرگ قطره رسد تشبیه ابطال فضل بابطال
اصل بود یعنی لاتبطلوا فضل ثواب صدقاتکم بالمن والاذی کابطال الذی ینفق ماله رئاء الناس ولا یؤمن بالله والیوم الآخر
بالریاء والکفر اصل الثواب باشد این قول بقول اهل سنت وجماعت موافق تر بود واز قول اهل اعتزال که احباط قائل است دور
باشد **فَمَثَلُهٗ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَاَصَابَهٗ وَابِلٌ فَتَرَكَهٗ**
صَلْدًا این جمله معترضه است برای تمثیل وتابع ماقبل معنی آنست پس مثل کسی که انفاق کند این نوع
انفاق یعنی انفاقی مقرون بکفر یا بریا ونفاق همچو مثل سنگ لغزان است که نشسته باران است بر وی خاکی بوده باشد پس او را
باران بزرگ قطره برسد وتند وتیز بارد واز اصابت پاک بی کدورت بگذارد **لَا يَقْدِرُوْنَ عَلٰى شَيْءٍ**
مِّمَّا كَسَبُوْا ای لایجدون ثواب شیء مما انفقوا این جمله بیان است مر تمثیل مذکور را یا حال است والذی ینفق که معنی
الذین است وافراد ینفق ولایؤمن از جهت لفظ او است وجمع لایقدرون ومما کسبوا از جهت معنی او است چنانچه در کمثل الذی
استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم وترکهم فی ظلمات لایبصرون تحقیق شده معنی آنست ثواب هیچ چیز
از آنچه کسب کرده اند نیابند وبسوی او درک جزا هیچ چیزی از آنچه انفاق کرده اند نشتابند **وَاللّٰهُ لَا يَهْدِی**
الْقَوْمَ الْكٰفِرِيْنَ این جمله تذییل است معنی آنست وخدای کافران را یعنی کسانی را که مر ایشان را

وعداوت خواسته وبرای ایشان راجای در دو رنج خواسته رهنمائی نکنند و در راه هدی و رشاد نیفگنند وَمَثَلُ الَّذِينَ
يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا
مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ
فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ این جمله عطف ست بر جمله فمثله
کمثل صفوان متضمن ست مر تمثیل حال منفقانی که انفاق ایشان را سود خواهد کرد و ثمره جزا و ثواب خواهد آورد بر ضد تمثیل
منفقانی که انفاق خود را بمن و اذی باطل کنند یا بسمعه و ریا و نا گرویدن بخدا مقرون گردانند ابتغاء مرضات الله مفعول
له است مر ینفقون و تثبیتا من انفسهم عطف ست بر ابتغاء مرضات الله ای تثبیتا لانفسهم علی الاحسان ومنعا عن المن
والاذی والسمعة والریا والکفر بالله والیوم الآخر کمثل جنة خبر مبتدا است بربوة صفت ست مر جنة بربوة بفتح و ضم را خوانند
بمعنی یکی دانند جمله اصابها وابل صفت ست مر ربوة یا صفتی دیگر ست بر جنة فآتت اکلها عطف ست بر اصابها وابل
کلها بضم کاف و سکون او خوانند بمعنی یکی دانند فان لم یصبها وابل فطل طل مبتدائی ست محذوف الخبر ای طل یکفیها او یصیبها
و جمله اسمیه جزا بشرط است و شرط با جزا هر دو در پیش عطف ست بر اصابها وابل معنی اینست و مثل کسانیکه مالهای خویش را جهت
جستن خوشنودی خدای و از جهت ثابت داشتن انفسهای خویش بر نیکوئی و احسان و باز داشتن انفاق از من و اذی و سائر
اسباب بطلان انفاق میکنند و برای رضای خدا میدهند همچو مثل بستانی ست که آن در زمین بلند بود و برسد او را باران
بزرگ قطره و اگر باران بزرگ قطره نرسد باریک قطره برسد بوستان مذکور بیفزاید هیچ بستانی در شما صاحب آن نماید شک
نیست که از و منفعت یابد در بیع و نماء او دریابد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ این جمله تذییل است
معنی اینست و خدای بآنچه شما میکنید بیناست حال عمل شما می بیند برای عمل جزای بکند أَيَوَدُّ
أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَّأَعْنَابٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ
فَاحْتَرَقَتْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ استفهام برای انکار ست ع
ای لا یود احدکم این جمله متصل ست بجمله لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی ان تکون له جنة مفعول مر یود من نخیل واعناب
صفت ست مر جنة جمله تجری من تحتها الانهار و جمله له فیها من کل الثمرات حال ست یا صفتی دیگر ست سوال بوستانی
که از خرما و انگور باشد دیگر همه میوها حاصل نشود جواب تواند بود که از ثمرات منافع مراد بود و میوها مراد نباشد
یا گوئیم مراد همه ثمرات آن بوستان ست نه همه ثمرات جهان یا بستانی جامع همه اصناف میوها فرض کنند تعیین نخل و
اعناب را از جهت بزرگی ایشان میان انواع درختان دانند سوال بودن من در من کل الثمرات برای تبعیض ملایم مقام

بنا خند وزاید بودن او در اثبات بر قول اخفش که قول مرجوح ست ضعیف بود و در من مذکور چه وجه گویند و از وی کدام
معنی جویند جواب توانند بود که من ابتدائیه دارند بر تقدیر خط من کل الثمرات پندارند و تواند بود من بیانیه باشد
بتقدیر له فیها منافع من کل الثمرات بود یا حمل بر زیادت کنند و بر قول صحیح آنرا شاذ داشته اند چه کلامی که پیش از وضع قاعده
نحو باشد اگر مخالف قاعده کل نحویان باشد و رای ایشان بود شاذ داشته ضعیف شمارند کلامی که بعد وضع قاعده نحو آید اگر مخالف
کل بود ممتنع داشتند و اگر مخالف جمهور باشد ضعیف خوانند و اصابه الکبر حال ست بتقدیر قد اصابه و قد اصاب صاحب البستان
الکبر و حال و له ذریة حال ست ای ان تکون له جنة و قد اصابه الکبر و له ذریة ضعفاء فاصابها اعصار فیه نار عطف ست بر تکون
له جنة فاحترقت عطف ست بر فاصابها اعصار این هر دو ماضی بمعنی مستقبل ست امام زاهد رحمة الله علیه از این جهت و معنی اصابها
فاحترقت برسد و بسوزد آورده اند اراده ماضی دلالت بر تحقق وقوع ست چنانکه گویند در جواب المسئول حصل و ان المامول حصل
و در پارسی گویند امید است غرض که بهر حال پیوست و سخاوت حاصل گشته و نتواند بود که عطف بر اصابه الکبر بود و حال باشد چنانکه
ماضی که بعد واو مقدر باشد حال آید نحو اتیتک و قد طلع الشمس و جاء فی زید و قد غیب ابوه و اصابها اعصار و احتراق نار مقدم بر وجود تبار
بوستان باشد مگر آنکه جمله و اصابها الا بر احال بدانند معطوف بر ان تکون له جنة بر معنی المعنی چنانکه صاحب کشاف از قائلی حکایت
کرده پندارند بر تقدیر فاصابها اعصار عطف بر اصابه الکبر بود و معنی ماضی در ذیل کلام درست باشد کما نکار پیوسته گفته
شد مقصود چنین ست همچنین پیدا می کند شما را مثل کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون یعنی لکی تتفکروا متعلق ست به یبین الله
معنی آنست او دوست دارد یکی از شما یعنی دوست ندارد که باشد مر او را بوستانی از درختان خرما و درختان انگور که بروان
بود فروع درختان آن جویها مر او را ست در آن بوستان نصیب از همه ثمرات آن و حال آنست که او را کبر رسیده
و کار او به پیری و ضعیفی کشیده و مر او را فرزندان ضعیف باشند که کسبی و کاری نتوانستند و این صعب حالست کنایت از
شدت حاجت ست که آنرا گرد بادی که در آن آتش است رسد بسوزد و حال آن منفق به منت نهنده و آزار رساننده
ریا کننده و نفاق ورزنده و منفق غیر مومن غیر موقن در وقت حاجت بسوی جزای اعمال و فواید از تحصیل
آمال بحال صاحب این بوستان ماند و خود او را مانند آدمی داند که نفقه مذکور باغ صدقه خود را که از آن امید ثمرات مثوبات
دارد در عقبی بمنزله آدمی و آفت منت و ریا بسایر اسباب فساد تا بوقوع کفر و ارتداد بطلان و ضیاع و خروج از حیز انتفاع
می آرد و توان دانست که چه حسرت پیش آید و چه مقدار اندوه روی نماید همچنین بیان میکند خدای آیات خویش تا شما
اندیشه و تامل کنید در آن تفکر باشید و عمل خویش را از آفات و سایر مبطلات ابطال نکنید تا در عقبی حسرت و ندامت نکشید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا
لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ
إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ○ ای گروهی که ایمان آورده اند انفقوا من طیبات

ما کسبتم بیان قیدی دیگر است از قیود صحت انفاق و صلاحیت او برای انتفاع به انفاق و آن آنست که انفاق از طیبات
باشد از محرمات و مشتبهات نباشد چنانچه در حدیث است من تصدق بعدل تمرة من کسب طیب ولا یقبل الله الا الطیب فان
الله یقبلها بیمینه ثم یربیها لصاحبها کما یربی احدکم فلوه حتی تکون مثل الجبل ولا تیمموا الخبیث عطف است بر انفقوا و منه متعلق است
بتنفقون و تقدیم او برای تخصیص است و تخصیص مذکور بیان حال ایشان است که در واقع بود و اظهار شناعت فعل ایشان را
شود و جمله تنفقون حال است و لستم باخذیه نیز حال است [illegible] واعلموا ان الله غنی حمید [illegible] است بر لا تیمموا الخبیث
و ترک قید طیبات در مما اخرجنا لکم من الارض از باب اکتفاست و آن [illegible] است و معنی آیه [illegible]
انفاق کنید از طیبات آنچه کسب کرده اید و از آنچه برای شما از زمین بیرون آوردیم [illegible]
که [illegible] شما کرده ایم و مال خبیث را قصد نکنید که او را بخصوص [illegible] و حال آنکه شما [illegible]
[illegible] مگر آنکه اغماض کنید [illegible] مال [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] مال خبیث [illegible]
و بدانکه از طیبات آنچه [illegible] است از مال [illegible]
نماید [illegible] لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون [illegible]
نماید از مال [illegible]
[illegible]
[illegible]
آنچه [illegible] امر بانفاق حلال [illegible] حرام [illegible]
من تصدق بعدل تمرة [illegible]
[illegible] الی النار [illegible] اگر [illegible]
[illegible] امر بانفاق مال حلال [illegible]
[illegible] از طیبات [illegible]
[illegible] مال حرام را که [illegible]
[illegible] الشیطان یعدکم الفقر ویامرکم بالفحشاء
والله یعدکم مغفرة منه وفضلا [illegible]
[illegible]
والله [illegible]

از کار پسندیده و انفاق باز میدارد و فرمود بد خصلت نکوهیده و بخل و امساک می آید و خدای عز و جل بانفاق وعده مغفرت
خطایا و فضل فیض عطایا می دهد پس گیرد ای عاقل ترا باید که اتباع وعده خدای کنی نه وعید شیطان خود را در ورطه بخل و امساک
نیفگند وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ جمله یؤتی الحکمة
خبری دیگر است مرمبتدا را یا مبین است مر وسعت رحمت و کمال علم را یا دلیل است بر آن و جمله والله واسع علیم تذییل است
چه پیش سابق اثر سعه عطا و مقتضای کمال علم است و داخل حکمت است معنی اینست که فراخ عطا است مر
بندگان خویش و داناست بنعمت حکمت یعنی علم حلال و حرام بدهد و توفیق عمل بعلم بخشد از بندگان خویش
هر کرا خواهد و عمل بر مقتضای علم در مال آنست که در رضای خدا انفاق کنند و آن را توشه راه آخرت گردانند از وعید فقر
که شیطان میکند نترسند و بمغفرت و فضل خدا که وعده میکند دل بنهند وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ
أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ۝ این جمله معترضه است برای مدح حکمت و تنبیه بر
آن نعمت فقد اوتی تعلیل جزاء محذوف است ای ومن یؤت الحکمة فلیفرح لانه اوتی خیرا کثیرا الالباب جمع لب بمعنی عقل
آمده مرفوع بر فاعلیت شده و جمله وما یذکر الا اولوا الالباب تذییل دیگر است معنی اینست و هر که داده شود حکمت یعنی
استواری کار و درستی گفتار کرداری چنانچه باید و گفتاری چنانچه شاید یعنی کوشا در آن باشد و حزم و خوشان کرده زیرا که
او خیری کثیر داده شده و پند نگیرد الا صاحبان عقل آمده و خبر دهد دلان پند نگیرند و جز نیکبختان از نصیحت پند نپذیرند سوال در
کتب علم معانی آورده و قاعده وفاقی بیان کرده اصل در استعمال نفی و استثنا آنست که سامع منکر قصر بر وجه اصرار
باشد و اصل در انما آنست که سامع منکر قصر بر وجه اصرار نبود و قصر چیزیکه [illegible] باسخ قول [illegible] عاقل [illegible]
همه اهل عقل متفق بر آن معنی است استعمال نفی و استثنا چیست و چه بود و حاجت سوی قصر اینجا چه باشد و جز بر قصر تذکر
درین محل نفی و استثنا استعمال کرده در جملی دیگر انما یتذکر اولوا الالباب آورده وجه بیان امر شد عدم اصرار انکار و حکم
واحد چگونه می آید و صحت این چه توجیه میتواند چه اصرار منفی و این کلام مفهوم ظاهر که قصر است [illegible] بلکه مقصود
این کلام تعریض از آنست که فاسق اند بر آن که ایشان پند نمی گیرند الا اولوا الالباب [illegible] فرق مذکور [illegible] اولوا الالباب
در قصد قصر است و تعریض مذکور مقصود دیگر است [illegible] در صورت قصر [illegible] قصد تعریض [illegible]
وَمَا أَنفَقْتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُم مِّن نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ
ما موصول با صله مبتدا [illegible] بمعنی شرط [illegible] من نفقة [illegible] من نذر عطف است بر [illegible]
انفقتم جمله فان الله یعلمه خبر مبتدا است [illegible] بمعنی شرط [illegible] و ما انفقتم [illegible]
[illegible] انفاق باشد [illegible] فان الله یعلمه [illegible]
[illegible] فان الله یعلمه [illegible]

از معنی کنی عبد کرد جمله را سوگند آورده معنی اینست و آنچه انفاق کنید شما از نفقه بغیر التزام و ایجاب یا آنچه نذر کنید بدان از نذری یعنی واجب گردانید و لازم گیرید پس بدرستی که خدای تعالی بعلم خدای شود و خدای عز و جل جزای آن دهد درین معنی توجه بود که گوید این جمله متضمن تشبیهی دیگر آمده ذکر صدقه مفید شده و سند ورده را شامل شده و توان بود که وما انفقتم من نفقة مشتمل بر سابق تقسیمات گذشته باشد و متضمن جمله وعده و وعید و جزا و سزا خیر و شر آن بود یا ذکر صدقه سند ورده که مذکور گشته و ذکر او بالا شده بر این تقدیر معنی این آیت چنین آید آنچه انفاق کنید از نفقه یا آنچه نذر کنید از نذری از آنچه برای ابتغاء رضای خداست سالم من و اذی ست یا مقرون بمن و اذی بود یا متضمن بسمعه و ریا باشد پس بدرستی خدا آنرا داند که مقرون بمن و اذی ست یا بسمعه و ریاست یا مقرون بعدم ایمان ست در راه شیطان ست چنانچه کفار انفاق بنام بتان کنند یا فساق در مال سرود و غنا گردانند یا کسی انفاق از مال حرام کند یا از مال خبیث که طبیعت از آن نفرت دارد و چه یا انفاق از مال طیب برای رضا مکر و کار و بان ناشی از خلوص ایمان یا نذر در عصیان و در راه شیطان یا نذر تقربی یا نذر معصیتی چنانچه کفار نذر بنام بتان کنند یا بنذر ظفر بر مسلمانان چون پس بدرستی خدای آنرا داند و جزا دادن و سزا کردن بحسب آن تواند وَمَا لِلظّٰلِمِيْنَ مِنْ اَنْصَارٍ ○ من انصار اسم ما ست من زایده است للظالمین خبر ست ای در ترکیب خبر مقدم جمله مقدم ست معنی اینست و نیست مر ظالمان را یاری دهندگان و از عذاب بازدارندگان کسی در بازداشتن عذاب خدا نصرت نتواند کرد و بخلاص و نجات نتواند آورد و ظلم وضع الشی فی غیر محله و تجاوز از حد باشد و این در باب انفاق است که انفاق در غیر محل کنند و در غیر مصرف دهند یا در معاصی و مناهی مصروف گردانند یا بی منفعت ضایع کنند یا مال حرام در انفاق آرند یا کالای ساده ناکار آمدنی فقیر را دهند یا زکوة واجب کم کنند یا انفاق واجب باز دارند یا در تطوع الفت کنند و نذر را در سوال افکنند یا بمن و اذی و سمعه و ریا باطل و حرمان رسانند یا در عصیان و راه شیطان مصروف گردانند اِنْ تُبْدُوا الصَّدَقٰتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَاِنْ تُخْفُوْهَا وَتُؤْتُوْهَا الْفُقَرَآءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّاٰتِكُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ ○ فنعما هی بکسر نون و کسر عین با سکون میم با اخفا کسرت تا التقاء ساکنین علی غیر حده نباید و فتح نون و کسر عین خوانده اند معنی را شد و نکفر بنون و جزم و رفع و بیا و رفع منفرد شده جزم بعطف بر محل جزا و رفع بر عطف بر مجموع شرط و جزا جمله و اگر ریا متضمن خویش متضمن تشبیهی دیگر ست مشتمل بر صدقه آشکارا و صدقه پنهان معنی اینست اگر آشکارا دهید صدقات را ای مومنان پس نکو چیزی ست آنکه هم خیر بود و هم دلالت بر خیر باشد چه مردمان بطبع متابعت کنند صدقه شود و توفیر در حق فقرا بود و اگر صدقات را پنهان کنید و فقرا را چنانچه کسی نداند پس آن پنهان بر شما را بهتر بود و نیکوتر باشد زیرا که از ریا و سمعه دورتر افتد و بعضی در صدقه مفروضه آشکارا دادن بهتر دارند و در صدقه تطوع پنهان کردن خوبتر پندارند دادن هر دو نوع بهتر ست و بهمه حال خوبتر ست چه در اظهار

مثوبت ذالک خیر بود و در پنهان دادن دفع مفسدت ریا و سمعه باشد لیکن چون دفع مفسدت از جلب منفعت اهم دانند صدقه پنهان را از صدقه آشکارا بهتر پندارند بعضی گویند اگر معروف باشد بسیار بنا شد و غنا او پوشیده بود فضل اخفاء الصدقه اکثر است و اگر غنا ظاهر قرار دارد آشکارا دادن بهتر است و از شما سیئات دور کند یعنی گناهان را زایل گرداند و خدا از عملهای شما آگاه باشد پنهان و آشکارا هر دو بعلم متصل بود و صدقه آشکارا و پنهان را داند و هیچ از وی پنهان نماند لیس علیک هداهم ولکن الله یهدی من یشاء روایت کرده اند اسماء بنت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنهما مادر مشرکه داشت بروی آمد و عطای خواست از جهت کفر او نادادن صواب ندانسته از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم قصه گفت و حکم این عمل باز جست پیغمبر در جواب توقف کرد و جبرئیل علیه السلام این آیت آورد و بعضی گویند مادر اسماء مذکوره در مدینه بر اسماء آمد و هدایا آورد و اسماء او را از جهت کفر او هدایا قبول نکرد و از پرسیدن پیغمبر علیه السلام چاره ندیده شان قضیه مذکور از پیغمبر علیه السلام پرسید پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم در جواب توقف کرد جبرئیل علیه السلام این آیت آورد و بر روایت اولی با ذکر صدقات و نفقات موافق است و این روایت سیاق را غیر مطابق است و بعضی گویند در آغاز اسلام مسلمانان فقرا اهل کتاب را و کافران فقیر را صدقات میدادند بعد قوت اسلام صدقه دادن کفار دل بر تافتند و تا قوت ننهادند برای تجویز التصدق بر کافران این آیه نازل گشت و حکم تجویز التصدق بیان پیوسته و این خطاب به حضرت پیغمبر است یا اعتراض او برای بیان حکم مذکور بود و معنی اینست هدایت یافتن ایشان بتو نیست که اتفاق بتو ندارد هر کرا خدا خواهد بدو هدایت ارزانی دارد تا دادن صدقه چه سود کند و باز داشتن صدقه از ایشان چه فایده دهد این آیت برین معنی تقسیمی دیگر را در باب صدقه متضمن بود و بیان تجویز التصدق بر مومن و کافر باشد که علما صدقه تطوع بر کفار فقیر جائز دارند لیکن ایشان را صدقه زکوة نه پندارند لقمه از سگ و گربه دریغ نمیدارند از آدمی محتاج چگونه باز دارند پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده فی کل کبد حری اجر در هر جگری تشنه اجر آب دادن و سیراب کردن ثابت است و منفعت نفع رسانیدن بهر یک از فواید است و در حدیث است ان امرأة بغیا رأت کلبا یوم حار یطیف ببئر قد ادلع لسانه من العطش فنزعت له بموقها فغفر لها وما تنفقوا من خیر فلانفسکم این جمله عطف است بر شرطیه سابق برای تجویز التصدق در حق مومن و کافر بودن آن نافع مر آن نفس متصدقان و قصر آن بر ابتغاء رضای خدا و قوت ایشان معنی اینست و آنچه انفاق کنید از مال برای نفسهای شماست منفعت آن شما راست یعنی هم شما را نافع است و منفعت آن بسوی شما راجع است وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله الابتغاء در اینجا مستثنی مفرغ است مفعول له است ای وما تنفقوا لشیء الا لابتغاء رضی الله و این جمله حال است معنی اینست و حال اینست که انفاق نمیکنید شما مگر از جهت جستن رضا خدا این کلام خبر است بمعنی نهی ای لا تنفقوا الا ابتغاء مرضات الله و اگر خبر باشد بر عموم است یا مخصوص مسلمانان بود وما تنفقوا من خیر یوف الیکم ما تنفقوا شرطیه است و یوف الیکم جزا

وجزاست بنزد و مجزوم بکلمہ ما ست و جملہ معترضہ است برای بیان ثواب جزای انفاق یعنی اینست وانچہ شما از مال انفاق کنید شما
عوض و ثواب آن بر سبیل کمال بیابید وَاَنْتُمْ لَا تُظْلَمُوْنَ ○ این جملہ تذییل ست یعنی اینست
و شما مظلوم نشوید بدینکہ کل ثواب عمل یا بعض آن نیابید لِلْفُقَرَآءِ الَّذِيْنَ اُحْصِرُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ
لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ ضَرْبًا فِي الْاَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ اَغْنِيَآءَ مِنَ التَّعَفُّفِ
یحسبہم بکسر سین و فتح او خوانند و معنی یکی دانند للفقراء خبر مبتدا محذوف ست ای صدقاتکم للفقراء الی آخرہ واین جملہ برای
بیان مصارف معترضہ است لا یستطیعون حال ست یا جملہ مبینہ یا معلل احصروا و جملہ یحسبہم الجاہل حال ست از فاعل احصروا
التعفف ست از کتمان فقر و سر احتیاج بران مثابہ کہ جاہل بمشاہدہ حال ایشان ایشان را غنی پندارد و در معرض فقر و احتیاج
نیارد سوال لام برای اختصاص ست و بالا صدقہ را برای مومن و کافر شایع داشتہ و از روی مصرف عام گفتہ
میان تخصیص و تعمیم توفیق چگونہ آید و وجہ جمعست آن چہ نوع روی نماید جواب تعمیم بر وجہ جواز بود و تخصیص بر وجہ اولویت تا
باشد تعارض نیاید و توفیق روی نماید یعنی اینست صدقات مر فقرا راست کہ باز داشتہ شدہ اند از کسب یا شغلہا
در کار خدای یعنی در استعمال امور جہاد و اشتغال باعمال آخرت نمیتوانند رفتن و سیر کردن برای تجارات و کسب در زمین
از جہت استیعاب در کارہای دین و دنیا غافل باشد یعنی پندارند در معرض فقر و احتیاج نیارند از جہت آنکہ ایشان تعفف
دارند خود را در معرض سوال نمی آرند فقر خود می پوشند و در ستر حال میکوشند تَعْرِفُهُمْ بِسِيْمٰهُمْ
این جملہ مستانفہ است چنانستی کہ سائل گفتہ کیف یعرفون مع حسبانہم اغنیاء فقیل تعرفہم بسیماہم یعنی اینست بشناسی
فقر ایشان را بدریافتن نشانی فقر از زردی رنگ و لاغری تن و خشکی لب و سستی قوای بدن لَا يَسْـَٔلُوْنَ
النَّاسَ اِلْحَافًا ط این جملہ حال ست از مفعول یحسبہم یا بیان ست مر مضمون آنرا و الحافا مصدر نوعی
ای لا یسئلون سوال الحاف یا حال ست ای لا یسئلون ذوی الحاف یعنی اینست نکنند سوال بر طریق الحاح چنانکہ مردم را
در خواری و زاری نمی افکنند یعنی اگرچہ بعضی سوی سوال می افتند و از مسکنت چارہ نمی باشد سوال بر وجہ عزت و اعلام
بحال خویش و تعبیر مستقل مبایت دادن و نازدادن می کنند و در الحاح و زاری و لازم گرفتن و ناگذشتن در خواری نمی
افگنند و بعضی گویند نفی اصل سوال ست یعنی ایشان را نہ سوال بود نہ الحاح باشد و بعضی گویند فقرا مذکور اصحاب صفہ
اند کہ از مہاجران قریش چہار صد تن بودند در طلب دین کوشش می نمودند ایشان در مدینہ قرابتی نداشتند و دل
بر حاصل کردن خانہ نگماشتند در صفہ مسجد رسول صلی اللہ تعالی علیہ وسلم میماندند و قرآن مجید میخواندند ہر سریہ کہ پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم بجای نامزد کردی ایشان برابر میرفتند فقیران صابر وار بر رخشیدہ بر دنیا ہیچ وجہ می نمودند بعضا
فقرت میکشیدند کہ برای قوت گرسنگی [illegible] ہمیشہ [illegible] داشتہ [illegible]
جمع می ساختند [illegible] ۹

مرقع خویش بیکروند و از آن عورت خویش می پوشیدند و در حصول دنیا سعی کوشیدند گاهی از فقر شکایت نکردند تا بود

با خوش نگشتند فقر را فخر خویش می پنداشتند و آنرا موجب راحت خویش می پنداشتند این همه شفقت از صحبت [illegible]

پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] و ایشان [illegible] تحصیل [illegible]

[illegible]

یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة والکافرون هم الظالمون [illegible]

[illegible]

از چیزی نمی ترسند و نه ایشان اندوهگین باشند که انفاق کاری پسندیده و تصدق عملی گزیده است خالص که با او منت
منضم نشود و آسیب اذیت و امتنان با او مقرون نگردد قال علیه السلام احب الاعمال ادومها وان قل سؤال چرا
لهم اجرهم عند ربهم در آیت الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله در خبر فا نه آورده و درین آیه در خبر یعنی در فلهم اجرهم فا
آورد میان دو محل فرق چیست بود در آوردن و نا آوردن فا نکته چه باشد جواب فا در خبر مبتدا وقتی آید که مبتدا متضمن
معنی شرط باشد و آن در مبتدای است که موصول یا موصوف بفعل یا ظرف بود و متضمن سببیت و عموم باشد و اجر که
در آیه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم آمده بعد ذکر اجر متضاعف که
در آیه سابقه مذکور بود محمول بر عهد شده و عمل مرائی انتفاء عن اجر سبب شود از جهت انتفاء سببیت فا در نیاید و درین آیه
بیان اصل اجر صدقه پنهان و آشکار است و عمل برای اصل اجر سبب بود بر قول معتزله سبب حقیقی و بر قول اهل سنت
و جماعت سبب جعلی باشد چون سببیت درست آید فا در خبر در آید سؤال بر مذهب امام ابو الحسن اشعری اعمال برای
ثواب و عقاب اصلا سبب نیست بر قول او با انتفاء سببیت آوردن فا بچه معنی است جواب بر مذهب اشعری فا را
برای استعارت تبعیه حمل کنند ترتب حکم را بر امارات بترتب حکم مسبب بر سبب تشبیه کرده اند بعده استعمال فا را که موضوع است
برای ترتب مسبب بر سبب بوجه استعارت بر ترتب حکم بر امارت او سایغ بدارند الذین یاکلون الربوا
لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطن من المس
موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است جمله لا یقومون تا آخر خبر مبتدا است الا کما یقوم استثناء مفرغ است و ما در
مصدریه است الذی یتخبطه الشیطان فاعل است مر یقوم فعل را بتاویل مصدر مجرور بکاف است و جار و مجرور صفت است
مر مصدر محذوف را ای لا یقومون قیاما الا قیاما مثل قیام الذی یتخبطه الشیطان من المس و من المس متعلق است بلا یقومون یا
بیقوم و مس در لغت جنون است چه ممسوس و مس فلان ای ممسوس بمعنی مجنون است و در آیات سابقه تحریض بر صرف مال
برای مثوبت اخروی کرده و درین آیه حکم صرف مال برای منفعت دنیاوی بر وجه ربوا که ابتغای زاید محض خالی از عوض در
بیان آورد انفاق مامور گشته و صرف مال بر وجه ربوا منهی و ممنوع است یا گویند در آیات سابقه ذکر انفاق و صرف کردن
مال برای مثوبت اخروی بود و از ایشان صرف کردن مال برای تنفیع دنیوی بر وجه ربوا مورد سؤال هم بود لیکن بر بیان الیق سؤال
مقدم از دادن ربوا بود و جواب که از ایشان استدن و خوردن آنست با سؤال نباشد اسباب حکم وارد
تلقی سائل بغیر ما یتطلب پندارند چنانچه در یسئلونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس گذشته و در یسئلونک
ما ذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین و الاقربین دیدن معنی آنست آنکسانیکه ربوا میخورند بر نمی خیزند
از گورها مگر چنانچه برخیزد کسی که شیطان او را آسیب زده و حال او را از دیوانه شدن او تباه سازد یعنی
ایشان کنند چون گردد [illegible] دیوانه [illegible] ایشان [illegible] می کنند

ربوا خواران در حرص ساعت آن باشد و نشان ایشان این بود [illegible] بِاَنَّهُمْ قَالُوْٓا اِنَّمَا الْبَيْعُ
مِثْلُ الرِّبٰوا جمله انما البیع مثل الربوا مقوله ایشان است [illegible] قال اینها از ان است که ایشان [illegible] بیع مجوز است
یا در مجوز خبر بلند است و ذلک مرفوع المحل برا مبتدا است [illegible] به اکل ربوا یا بعقاب مذکور ای اکلهم الربوا
والعقاب المذکور بسبب انهم استحلوا الربوا حیث قالوا انما البیع مثل الربوا [illegible] تشبیه چنانکه شنیدی کنیا گفتند
ای سبب یا کون ذلک فقیل ذلک بانهم قالوا [illegible] آن [illegible] ایشان را [illegible] استحقاق عقاب مذکور سبب
آنست که ایشان ربوا را که حرام است حلال پنداشتند [illegible] تشبیه ربوا داشتند و این تشبیه
مقلوب است از جهت مبالغه چنانچه در [illegible] و در قول شاعر و بدا الصباح کان غرته
وجه الخلیفة حین یمتدح بدان رفته اند زیرا که سخن در ربوا است [illegible] این بودی که گوید انما الربوا مثل البیع از
مبالغه قلب کرده ربوا را در حل بمثابه رسانید که بیع را بدو تشبیه کردند وَاَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ
الرِّبٰوا این جمله حال است بتقدیر قد و حرم الربوا [illegible] اصل معنی آنست که بدرستی که خدا بیع را حلال ساخت
و ربوا را حرام ساخته است چون ایشان حکم خدا را مخالفت کردند لاجرم سزاوار این [illegible] باشند فَمَنْ جَآءَهٗ
مَوْعِظَةٌ مِّنْ رَّبِّهٖ فَانْتَهٰى فَلَهٗ مَا سَلَفَ [illegible] من مرفوع المحل مبتدا است [illegible] او ست و جمله
او ست فانتهی عطف است بر جاءه [illegible] فله ما سلف خبر مبتدا است [illegible] بر جمله الذین یاکلون الربوا
معنی آنست پس هر که او را از پروردگار او نهی رسید پس باز ایستاد از خوردن ربوا بسبب آن باز داشتن پس
آنچه گذشته است از ستدن ربوا مر او را آمرزیده شود زیرا آنچه در کفر کرده بود به سبب اسلام محو یافته بود و آنچه
در اسلام پیش از ورود نهی کرده است از جهت جهل معذور باشد چه اگر کافری در دار حرب مسلمان شود و پیش از رسیدن
شرع در عمل به خلاف شرایع دین معذور میدارند پس [illegible] از نزول نهی شریعت بر طریق اولی معذور باشد از
وَاَمْرُهٗٓ اِلَى اللّٰهِ این جمله عطف است بر فله ما سلف معنی آنست و کار او در آینده مفوض است بسوی
ارادت خدا است و معلق بمشیت حق [illegible] اگر خواهد [illegible] اگر خواهد باز در گناه آرد وَمَنْ عَادَ
فَاُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ [illegible] مبتدا است [illegible] معنی آنست
و کسانیکه بعد از توبه بسوی اکل ربوا باز گردند از اعتقاد [illegible] پس ایشان [illegible] اگر
بسوی اکل ربوا باستحلال آن اصحاب دوزخند ایشان [illegible] بدانکه ربوا در لغت فضل است و فی الشرع فضل
حرام بودن زیرا آنچه مقصود از بیع نیست اگر مطلق فضل حرام کرده [illegible] بیع [illegible] باشد و آن
محتاج بسوی بیان رسول است بحدیث اشیاء ستة [illegible] الحنطة بالحنطة [illegible] بالشعیر والتمر بالتمر والملح بالملح والفضة
بالفضة والذهب بالذهب مثلا بمثل یدا بید و فضل ربوا [illegible] بیان رسول صلی الله تعالی علیه وسلم

وقف لازم

المطعوم بجنس ستاند و نزدیک امام ابوحنیفه رضی الله عنه ربوا در بیع مقدرات متجانسه فضل احد البدلین ست و علت تحریم خلو فضل در قدر از عوض در بیع متجانسین ست چنانچه اگر یک کیل گندم بدو کیل گندم بفروشند یک کیل گندم با یک کیل گندم در صورت و معنی برابر شود لاجرم فضل برات بی عوض بود و امام مالک ربوا متجانسین از مقتات و مدخر مقید میگرداند و حرمت فضل مخصوص بمعظم اموال که قوتات و مدخرست میداند و نزدیک امام شافعی ربوا مخصوص مطعومات و اثمان ست زیرا که معظم اموال همان ست و در عقد ربوا که قایم بعاقدین ست دهنده و ستاننده هر دو گناهکار میشوند و هر دو عاصی میگردند بلکه کاتب و شاهد نیز در گناهکاری داخل میشوند و هر یکی از ایشان آثم میگردد و در حدیث ست لعن الله الربی والمربی والکاتب والشاهد و در تفسیر از ابن مسعود رضی الله تعالی عنه نقل است که آکل الربوا و موکله و کاتبه و شاهده ملعون علی لسان محمد صلی الله تعالی علیه وسلم و نیز در حدیث آمده اذا اراد الله بقوم هلاکا ظهر فیهم الربوا یعنی چون خدای تعالی هلاک قومی خواهد میان ایشان ربوا پیدا می آرد یعنی ربوا میان ایشان شایع شود و شوم آن سبب هلاکی ایشان گردد **یمحق الله الربوا** این جمله تقریر وعید آکل ربوا ست معنی اینست خدای تعالی مال ربوا را محو کند و ناپید گرداند گفته اند مال ربوا در غیر محل خرچ شود یا بجای دیگر برود و اگر بماند بر ورثه او بماند و مالی غیر مبارک ست کسی را مبارک نباید یا مالی که بیامیزد از وی نیز برکت برخیزد **و یربی الصدقت** عطف ست بر یمحق الله الربوا معنی اینست و بیفزاید خدای عز و جل صدقات را بافزودن برکات یعنی صدقات را مضاعف گرداند صدقه یکخرما یا لقمه را بکوه رساند ذکر صدقات با ذکر ربوا از قبیل ذکر ضد بعد ضد بود و تفسیری بیان ضداد باشد چه بحسن صدقه قباحت ربوا ظاهر گردد و قباحت ربوا حسن صدقه هویدا شود و چه ربوا از روی ظاهر سبب افزونی مال ست و آن در واقع کم شدن مال و افزونی وبال ست که در کم شدن بمحاق ماه ماند که ناپید گردد و بتدریج ناچیز و نابود شود و صدقات از روی ظاهر سبب کم شدن مال ست و آن در واقع سبب افزونی کمال ست در دنیا عوض می یابد قال علیه السلام ما نقص مال من صدقة ما نقصت زکوة من مال قط و در آخرت اضعاف مضاعفه می ستاند کما جاء فی الخبر من تصدق بعدل تمرة من کسب طیب و لا یقبل الله الا الطیب فان الله یتقبلها بیمینه ثم یربیها لصاحبها کما یربی احدکم فلوه حتی یکون مثل الجبل **والله لا یحب کل کفار اثیم ۝** این جمله تذییل ست ظاهر این کلام نفی شمول ست و اینجا بدلیل شمول نفی ثابت شده معنی اینست و خدای دوست نمیدارد کسی را که کفران نعمت بسیار ورزد و اسباب بزه کاری را مرتکب شود و تواند بود که از کفار مذکور کفر باستحلال ربوا و از اثیم اکل آن مراد شود و معنی آن کل مستحل للربوا آکل له باشد **ان الذین امنوا و عملوا الصلحت و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون ۝** جمله و الله لا یحب کل کفار اثیم که نکوهش کفارست ملوح بر محبوب بودن مومنان و ستایش ایشان بتقدیم ملوح صالح را تذییل بمنزله السائل از حال مومنان کرد جمله آمد

و مفعول آوردن معنی اینست بدرستی آنکسانیکه ایمان آورده اند و عمل صالح کردند و نماز بپا داشتند و زکوة مال دادند
مر ایشان راست ثواب آن متعلق بعلم پروردگار ایشان و هیچ خوفی بر ایشان نبود و ایشان اندوهگین نباشند بدانکه
ایمان که اصل عبادت است مالی و بدنی [illegible] و جمله اعمال صالح میسر آید علی الخصوص نماز که اصل عبادات بدنی است [illegible]
پیوسته و زکوة که اصل عبادات مالی است [illegible] بوصول بر وصول بهشت برای عذاب سببی نماند و برای حزن جهتی [illegible]
پس خوف عذاب نبود و حزن نشود سؤال در اتفاق همین جزا ذکر کرده و در بیان جزا و همین عبارت آورده [illegible]
عمل مساوی جزا [illegible] اعمال دیگر نبود و بعضی با کل چه نوع مساوی شود جواب توان داد که فضل تعالی بعض مساوی اصل [illegible] کل اعمال
باشد چنانچه فضل ثواب سوره فاتحه [illegible] فضل قراءة سوره اخلاص [illegible] قراءة کل قرآن گفته اند و ثواب [illegible]
دانسته اند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَوا
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ○ این آیه بیان میکند که ربوا که در حالت کفر معهود بود آنرا بعد ایمان [illegible] نستانند و اما
آنرا هیچ انتقال آن [illegible] بر این وجه [illegible] مضمون جمله یحق الله الربوا بود و هو که اذ باشید یا گویید امر تقوی [illegible]
از همه معاصی از ترک اوامر و فعل مناهی [illegible] و ذروا ما بقی من الربوا مضمون آن نهی است از القای ربوا که در جاهلیت بود
و پیش از اسلام روی نموده و این کنایه از نهی ابتدا بربوا و انشاء آن در اسلام [illegible] ذکر خاص بعد عام است [illegible]
نهی از ربوا بعد التفهیم و ذکر او بکنایت که ابلغ است از تصریح دال است بر تنگی [illegible]
مضمون الذین یاکلون الربوا تا آخر باشد و مؤکد معنی او بود در روایت کرده اند جماعتی از بنی ثقیف بر بنی مغیره [illegible]
ربوا خویش که بر ایشان داشتند مطالبه میکردند و ایشان را در مواخذه و مقاسمه آوردند و میگفتند این ربوا پیش
از تحریم بوده و پیش از اسلام روی نموده در شان ایشان این آیه نازل گشت و این [illegible] بیان [illegible] معنی آنست
ای مومنان از خدا بترسید و آنچه باقی مانده است بر مردمان از جمله ربوا آن بگذارید اگر هستید شما ثابت در ایمان [illegible]
در ایقان فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ جمله شرطیه
عطف است بر جمله ذروا ما بقی من الربوا [illegible] جزا او انشاست و تنکیر حرب برای تعظیم است
فاذنوا یعنی بر صیغه امر از اذن باذن بمعنی علم بعلم خوانده و بعضی از نابیدان بمعنی اعلام خوانند ای فان لم تفعلوا ترک ما بقی
من الربوا و لم تمتثلوا هذا الامر اعنی قوله و ذروا ما بقی من الربوا فاعلموا او فاعلموا الحرب [illegible] و رسوله [illegible]
و جزا بجز انکم علی الشمر ترک امتثال امره معنی اینست پس اگر نکنید شما این کار را یعنی ترک دادن [illegible] ربوا پس بدانید
و آگاه باشید یا گویید مخالفان را اعلام کنید بواقع شدن حربی عظیم بسبب شما در ترک امتثال امر از خدا و رسول خدا
وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا
تُظْلَمُونَ ○ این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه و جمله لا تظلمون [illegible] است [illegible] راس مال

در تبدیل نیست یعنی اینست و اگر وا خواهند توبه کنید و آنچه باقی است از ربوا جاهلیت ترک دهید پس شما راست سرهای اموال
خویش بود و استحقاق اصل مالی که داده بود بی تغییر زوائد باشند تا با ستدن زوائد ظالم نباشید و بسبب کم کردن اصل مال ان مظلوم نگردید
وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ط میسره بفتح سین و ضم او خوانند یعنی یکی واقع کان تامه است
فنظرة خبر مبتدای محذوف است ای فالامر او حکمه الانظار الی آخره یا مبتدای است محذوف الخبر ای فعلا انظار الی میسرة این شرطیه
عطف است بر شرطیه سابقه یعنی اینست و اگر باشد مدیون خداوند عسرت و تنگی پس حکم او مهلتست تا یسار او راست مهلت
دادن تا حصول غنا وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ○
وان تصدقوا یعنی ان تصدقوا نیستها خیر خبر مبتداست و تصدقوا بتشدید صاد بر وزن تطیروا و عاصم تا در صاد خواند و این ابلغ از وی
دانند و جمله عطف است بر جزاء مذکور ان کنتم تعلمون شرطی است مستغنی از جزا اکتفا بما مضی یعنی اینست و تصدق کردن
شما در حق مدیون فقیر و بازآمدن از راس مال شما را بهتر بود و از مهلت دادن بهتر باشد و اگر شما از اهل دانش باشید ثواب
تصدق دانید که اگر بخشید و از عین مال برخیزید یکی به ده و یا یکی به هفتصد و اضعاف آن تا آنکه خدا خواهد بیابید و رسول
در حدیث من انظر معسرا او وضع له اظله الله تحت ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله انظار و تصدق را یکسان جزا ذکر کرده و حکم
هر دو یکسان آورده و در آیه مذکوره میان ایشان فرق نهاده و تصدق را بر انظار فضل داده حدیث مخالف این آیت نماید
توفیق میان ایشان چگونه آید جواب آنست تواند بود که این جزای مشترک باشد و جزا مختص بمتصدق که موجب فضل او است جزای
دیگر باشد میان ایشان معارضه نبود و سوال وارد نشود وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ
ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ○ این عطف است بر امر و اتقوا و یوما ع ۳۸ ۸
مفعول واتقوا است جمله ترجعون بر صیغه مضارع معروف است از باب ضرب مشتق از رجوع و ترجعون صیغه مجهول از رجع صفت است
مر یوما ثم توفی کل نفس ما کسبت عطف است بر ترجعون و تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی برای تقوی است ای و هم لا یظلمون البتة الا بتنقیص
فی مثوبة الحسنات و زیادة فی عقوبة السیئات و جمله و هم لا یظلمون تذییل است از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایتست
آخرین آیات قرآن در نزول این آیت است بعضی گفته اند بعد نزول این آیت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم سه ساعت و
بعضی گویند هفت روز و بعضی گویند بیست و یک روز و بعضی گویند هشتاد و یک روز زنده بود لیکن روایه حیات پیغمبر بعد نزول
این آیه هفت روز بیش معتبر نیست راجح ترین قول یعنی اینست و بترسید از روزی که بازگردانیده شوید در آن روز بسوی حساب
خدا پس تمام داده شود هر نفسی جزای آنچه کسب کرده است از کارهای نیک و عملهای ناسزا و ایشان ستم کرده نشوند
یعنی از حق ایشان نقصان ثواب و زیادت عقاب نکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ
إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ ط عقد مداینه باجل مسمی ملحق بالانفاق باشد از جهت تضمن منفعت
تاخیر مطالبه با انفاق از باب تفضل و احسان بود بدین مناسبت عقد مداینه را در ذیل ذکر انفاق ذکر کرد لیکن از آنست

تباین مقام ملابست بیان بطول کلام منفصل شود آورد چنانچه در لکن الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم گفته شد و وجوه دیگر
تا همه بعید و بیوجه بودند نیاشنید بر تفصیل از جهت تباین مقام رفته‌اند و بعضی گویند ابن عباس رضی الله تعالی عنهما گفته حق
سبحانه و تعالی چون ربوا را حرام کرده سلم را مقید باجل مسمی اباحت آورد و در باب بیع بمهلت آیه مذکوره که اطول
آیات قرآن ست فرستاد و حکم موجل را بر قواعد ممهده بنیاد نهاد مداینه که عبارت از عقد سلم که در بدین بنا بسبب آنکه
آیه ربوا مذکور شده فاکتبوه امر ست مر جماعت مداینان را و اسناد مجازی ست از باب اسناد فعل با مور ایشان ست بسوی
ایشان معنی آنست ای مومنان چون خرید و فروخت بدین تا مهلتی معلوم کنید واحد البدلین که در شیء تا اجلی او
آمده متعلق بمهلتی گردانید قبالۀ مذکور بمهلت کسی را بنویسند فرمایند تا وثیقتی بود و وقت حاجت حجت شود سوال تداین
بغیر دین نباشد در ذکر بعد ذکر تداین چه فائده بود جواب مقصود بیان حکم اجل ست و موجل دین ست نه تداین
اگر بدین ذکر نکنند اجل صفت تداین افتد بدین ذکر کردند تا اجل صفت دین شود وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ
كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ بالعدل متعلق ست بکاتب ای کاتب متلبس بالعدل بانبون عن الجور یکتب بالاحتیاط و یکتب
بالمتفق علیه اذ فی المختلف فیه یمکن ان یمیل القاضی بقول المخالف فلا یفید الکتابه و این جمله صفت ست برای بیان کیفیت
کتابت ای و لیکتب بعقد اجرائی بینکم کاتب بالعدل معنی آنست و کو بنویسد عقد بیع و مهلتی را که جاری ست میان
شما بعدل کاتبی از اهل علم و فضل یعنی بروجه شرع در دین و راستی و درستی بروجهی متفق علیه مفتیان چه در مختلف فیه
ممکن بود که قاضی بر قول مخالف عمل کند کتابت را در بطلان افگند وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا
عَلَّمَهُ اللَّهُ ولا یاب نهی غائب ست کاتب فاعل اوست ان یکتب مفعول ست کما علمه الله صفت مصدر
محذوف ست و جمله عطف ست بر فلیکتب معنی آنست و ابا نیارد و سر باز نزند کاتبی یعنی هر که صنعت کتابت داند و
اصول کتابت تواند از نیکه بنویسد چنانچه خدای تعالی تعلیم کرده است او را از سنه کتابت خطوط و قبالات و رسالات
و امثال این از حوالات و کفالات یعنی او را نشاید که از کتابت بعذری باز ایستد و با وجود قدرت انکار را علت سازد وامرد
فَلْيَكْتُبْ فا سببیه ست معنی آنست چون از کتابت ابا نیارد و [illegible] و آداب دل
بر نبشتن سوال بالا و لیکتب بینکم کاتب گفته بود و این جا نیز بامر فلیکتب کتابت فرمود چون هر دو امر بکتابت
مر کاتب را بعدل و حق بود تکرار آید بکلام [illegible] جواب امر اول راجع سوی مداینان ست یعنی چون شما یکدیگر
کنید بنویسد کاتبی میان شما بعدل یا مر شما یعنی شما امر کنید تا او بنویسد و امر ثانی سوی کاتبان ست یعنی چون ایشان
بفرمایند کاتبان را باید که ابا نیارند کاتبی را از کاتبان [illegible] کنند در کتابت مشغول شود وَلْيُمْلِلِ الَّذِي
عَلَيْهِ الْحَقُّ دلیل صیغه امر غایب ست موصول با صله فاعل اوست و جمله عطف ست بر فلیکتب معنی آنست
و کو املا کند بر کاتب آنکسی که حق لازم بروی بود و خط با قرار او شود وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ ربه صفت ست

ولیس له حق معنی اینست اگر توبه از ربوا کنید و انچه باقی ست از ربوا طلب ترک دهید پس مر شما راست اصل مالها یعنی رؤس اموال خویش بود و استحقاق اصل مالی که داده بود بغیر زیاده باشد تا با ستدن زیاده ظالم نباشید و بنقصان اصل مال مظلوم نگردید وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ؕ میسره بفتح سین و بضم او خوانند بمعنی یسار غنا کان تامه است فنظرة خبر مبتدا محذوف است ای فالامر او حکمه الانظار الی آخره یا مبتدای است محذوف الخبر ای فعلیکم الانظار الی میسرة این جمله شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه معنی اینست و اگر باشد مدیون خداوند عسرت و فقیری پس حکم او مهلت است یا مر او راست مهلت دادن تا حصول غنا وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ وان تصدقوا بمعنی ان تتصدقوا او ان تصدقوا مبتدا است و خیر خبر مبتدا است تصدقوا بتشدید صاد بروزن تطیروا با دغام تا در صاد خوانند و این ابلغ ازو داشت و جمله عطف است بر جزاء مذکور ان کنتم تعلمون شرطیه است مستغنی از جزا اکتفا بما مضی معنی اینست و تصدق کردن شما در حق مدیون فقیر و باز آمدن از راس مال مر شما را بهتر بود و از مهلت دادن بهتر باشد و اگر شما از اهل دانش باشید ثواب تصدق دانید که اگر ببخشید و از عین مال بر خیزید یکی بده و یا یکی به نصف و اضعاف آن تا آنمقدار که خدا خواهد بیابید رسول در حدیث من انظر معسرا او وضع له اظله الله تحت ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله انظار و تصدق را یکسان جزا ذکر کرده و حکم هر دو یکسان آورده و در آیه مذکوره میان ایشان فرق نهاده و تصدق را بر انظار فضل داده حدیث مخالف این آیه نماید توفیق میان ایشان چگونه آید جواب تواند بود که این جزا مشترک بود و جزا مختص بتصدق که موجب فضل او ست جزی دیگر باشد میان ایشان معارضه نبود سوال وارد نشود وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ۖ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝ این جمله عطف است بر امر واتقوا یوما ۳۸ ع ۸ مفعول واتقوا ست جمله ترجعون بر صیغه مضارع معروف از باب ضرب مشتق از رجوع و ترجعون بصیغه مجهول از رجع صفت یوما ثم توفی کل نفس ما کسبت عطف است بر ترجعون و تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی برای تقوی است ای فهم لا یظلمون البته الا بنقص ما فی مثوبة الحسنات و زیادة فی عقوبة السیئات و جمله وهم لا یظلمون تذییل است از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما آمده آخرین آیات قرآن در نزول این آیه است و بعضی گفته اند بعد نزول این آیه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم سه ساعت و بعضی گویند هفت روز و بعضی گویند بیست و یک روز و بعضی گویند هشتاد و یک روز زنده بود لیکن روایه حیات پیغمبر بعد نزول این آیه هفت روز پیش از همه این راجح شود معنی اینست و بترسید از روزیکه باز گردانیده شوید در ان روز بسوی حساب خدا بستر ازان تمام داده شود هر نفسی را جزای انچه کسب کرده است از کارهای نیک و عملهای ناشایسته و ایشان ظلم کرده نشوند یعنی در حق ایشان نقصان ثواب و زیادت عقاب نکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ ۚ یعنی مداینه باجل مسمی ملحق بالانفاق باشد از جهت تضمن منفعت تاخیر مطالبه چون انفاق از باب تفضل و احسان بود مدیون مناسبت عقد مداینه را در ذیل ذکر انفاق ذکر کردند لیکن از جهت

تا این مقام را ثابت بیان بطول کلام مفصول آورد چنانچه در ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم گفته اند و وجوه نیز تا عمت بعد وجوه بو ثمند نها شعته بر فصل از جهت تباین مقام رفته اند و بعضی گویند ابن عباس رضی الله تعالی عنهما گفته حق سبحانه و تعالی چون ربوا را حرام کرده سلم را بسبب با جل در اباحت آورد و در باب بیع بمهلت آیه مذکوره که اطول آیات قرآن ست فرستاد و حکم بیع موجل را بر قواعد سدیده بنیاد نهاد و بدانید که عبارت از عقد سلم آمده بدین مناسبت بعد آیه ربوا مذکور شده فاکتبوه امر ست مر جماعت متداینان را و اسناد مجازی ست از باب اسناد فعل با مور ایشان ست سوی ایشان معنی اینست ای مومنان چون خرید و فروخت بدین تا مهلتی معلوم کنید و اصل المدلین را که در بیع تاجیل او آمده متعلق بمهلتی گردانید قباله مذکور بمهلت کسی را بنویسند فرمایند تا وثیقت بود و وقت حاجت حجت شود سوال تداین بغیر دین نباشد در ذکر بعد ذکر تداین چه فائده بود جواب مقصود بیان حکم اجل ست و موجل دین ست نه تداین اگر بدین ذکر نکند اجل صفت تداین افتد بدین ذکر کرد تا اجل صفت دین شود **وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ** بالعدل متعلق ست بکاتب ای کاتب متلبس بالعدل یا بنون عن الجور یکتب بالاحتیاط و یکتب ما اتفقوا علیه اذ فی المختلف فیه یمکن ان یعمل القاضی بقول المخالف فلا یفید الکتابة و این جمله معترضه است برای بیان کیفیت کتابت امر و لیکتب بعقد اجری بینکم کاتب بالعدل معنی اینست و کو بنویسد عقد بیع و مهلتی را که جاری ست میان شما بعدل کاتبی از اهل علم و فضل یعنی بر موجب شرع و دین و راستی و درستی بر وجه متفق علیه متفقین چه در مختلف فیه ممکن بود که قاضی بر قول مخالف عمل کند کتابت را در بطلان افکند **وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللّٰهُ** ولا یأب نهی غائب ست کاتب فاعل اوست ان یکتب مفعول ست کما علمه الله صفت مصدر محذوف ست و جمله عطف ست بر فلیکتب معنی اینست و اباء مکنید و سر باز مزنید کاتبی یعنی هر که صنعت کتابت داند و عمل کتابت تواند از آنکه بنویسد چنانچه خدای تعالی تعلیم کرده است او را از سنت کتابت خطوط و قبالات و رسد انیاست و امثال این از حوالات و کفالات یعنی او را نشاید که از کتابت اباء آرد و با وجود قدرت آن کار را ملتوی دارد **فَلْيَكْتُبْ** فا سببیه ست معنی اینست چون از کتابت اباء نیارد پس بگو تا بنویسد و آداب دل بر نوشتن سوال بالا و لیکتب بینکم کاتب گفته بود و این جا نیز بامر فلیکتب کتابت فرمود چون هر دو امر بکتابت مر کاتب را بعدل و حق بود تکرار آید بکلام مکرر نماید جواب امر اول راجع سوی متداینان ست یعنی چون بیکدیگر مداینه کنید بنویسد کاتبی میان شما بعدل بامر شما یعنی شما امر کنید تا او بنویسد و امر ثانی سوی کاتبان ست یعنی چون ایشان بفرمایند کاتبان را باید که اباء نیارند کاتبی را از کاتبان اختیار کنند در کتابت مشغول شود **وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ** ولیملل صیغه امر غائب ست موصول با صله فاعل وست و جمله عطف ست بر فلیکتب معنی اینست و کو املا کند بر کاتب آنکسی که حق لازم بر وی بود و خط باقرار او شود **وَلْيَتَّقِ اللّٰهَ رَبَّهُ** رب صفت ست

فلیملل معنی آنست و گو بترسد املا کننده از خدای چنانچه قضیه است بنویساند نابوده تو لیسانید یا گو بترسد کاتب چنانچه املا
کرده شد بنویسد حرفی و کلمه نگرداند وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا عطف ست بر و لیتق الله ربه معنی آنست
و کم نکند املا کننده از آنچه بر وی اقرار بدان واجب بود و یا کم نکند کاتب از آنچه بنوشتن آن بر وی واجب باشد فَإِنْ كَانَ
الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ
فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ او لا یستطیع عطف ست بر ضعیفا از باب عطف فعل بر اسم صفت
بر طریق فالق الاصباح وجعل اللیل سکنا بتاویل غیر مستطیع ان یمل هو جمله شرطیه عطف ست بر جمله و لیملل الذی علیه الحق
معنی آنست پس اگر باشد کسی که حق بر وی لازم ست در خلقت خود نادان یا به پیری یا بمرضی ناتوان یا قوة باطن دارد
و بیانی در زبان مقصود را در بیان نمی آرد پس گو ولی او قضیه را براستی و درستی املا کند و بحق و صدق در دل کاتب
افکند وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ عطف ست بر فاکتبوه معنی آنست
و بگیرید گواهان از مردان خویش یعنی از مومنان فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ
مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ مناسبه است و رجل و امرأتان مرفوع اند بفعل محذوف ای فان لم یکن الشاهدا
رجلین فلیستشهد رجل و امرأتان ممن ترضون جار و مجرور صفت ست بر رجل و امرأتان من الشهداء بیان من است
معنی آنست پس اگر نباشند گواهان از مردان دو تن گو گواه شوند یکمرد و دو زن از گواهانی که شما از عدالت آن شهدا خشنود
باشید و بگواهی ایشان راضی شوید یعنی شما را بر عدالت ایشان اعتقاد بود و بر راستی و درستی ایشان اعتماد شود و بدانید
که ایشان بقضیه اذا رأیت مثل الشمس فاشهد گواهی بصدق توانند داد و زبان بحق توانند کشاد و بر حکم و لا تکتموا
الشهادة گواهی نخواهند پوشید و در ابطال حق نخواهند کوشید أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ
إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى بان شرطیه و برفع فتذکر و صیغه مضارع از باب تفعیل و فعال ذوان او خوانده است برطریق
فمن عاد فینتقم الله منه و بان مصدریه و نصب فتذکر بهر دو وجه منصوب بعطف خوانده اند و شرطیه یعنی ان تضل یکی از
تا آخر جمله معلل بر شهادة امرأتین و ان تضل بان مصدریه بتقدیر لان تضل مفعول له مضمون فرجل و امرأتان دارنا
ای شرط العدد فی شهادة المرأة لان تضل الی آخره داشت سوال در آمدن لام بر ان تضل مقتضی آنست که مقصود
از اشتراط و وجوب ضلال یکی از ایشان بود و ضلال یکی از ایشان نتواند که غرض باشد جواب عطف ان مقتضی قصد
معنی فا که تعقیب است بود و تقدیر کلام شرط ست فی شهادة النسوة مثنان لان تذکر احدیهما الاخری عقیب ان تضل
احدیهما باشد پس مقصود آنست که یاد دهانیدن تذکیر ضلال مقصود و اند ضلال یکی از ایشان مقصود نیند از ان
و این معنی سرپیست از بحر بینش دل تر فهم این باید گماشت باهتمام تمام یاد باید داشت در کشاف ارادت ان تضل
احدیهما تقدیر کرده و برین تقدیر مفعول له تذکر را برصورت انجا دفاعل او با عامل او آورده و ان منظوم قضیه است از الکر

شرط حذف لام در مفعول له آنست که فاعل عامل و مفعول له و زمان ایشان یکی بود مگر با آن و ان که حذف لام با اختلاف فاعل مفعول له و عامل چون قمت اذ قمت او قمت انک قائم یعنی لان قمت او لانک قائم جایز باشد اینجا نیز بمعنی لان تضل دارند تقدیر ارادة حاجت نه پندارند معنی اینست تا پس از فراموش کردن یکی دیگری یاد دهاند یا گویند اگر یکی فراموش کند دیگری تا آگاهی رساند سوال شهادت یک مرد و دو زن بنا بودن دو مرد معلق نبود چه در کتب فقه آورده که گواهی یک مرد و دو زن با وجود آنکه گواهان دیگر باشند روا باشد جواب روایت مذکور در گواهی دادن ست و گواهی دادن دو زن با وجود گواه بودن بسیار رواست و نقص دارد در گواه گرفتن ست و گواه گرفتن زنان با وجود مردان مستحسن نیست که نسبت ستر مستورا و این بی ضرورت کاری ناشایست وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا عطف ست بر واستشهدوا اذا ما دعوا شرطی ست مستغنی از جزا اکتفا با معنی معنی اینست گواهان ابا نکنند و سر باز نزنند چون برای گواه شدن یا برای گواهی دادن خوانده شوند شهدا بتقدیر اول تسمیه شهدا باعتبار ما یؤل الیه باشد از قبیل من قتل قتیلا فله سلبه بود وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ عطف ست بر اشارات سابقه یعنی فاکتبوه و استشهدوا معنی اینست و ملول مشوید ازینکه حق دین را بنویسید یا خط خرد یا بزرگ یعنی باختصار یا بتطویل یا بنویسید دین را با مهلت دین را از کثیر و قلیل ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا ذلک اشارت ست بر کتابت و استشهاد و او مرفوع المحل بر ابتداست اقسط خبر مبتداست عند الله متعلق ست بدو و اقوم عطف ست برو و ادنی ان لا ترتابوا عطف ست بر اقوم و ان لا ترتابوا بتقدیر من ان لا ترتابوا متعلق ست یعنی و نزد و اقسط و اقوم اسم تفضیل ست از اقسط و اقام بر طریق هو اعطاهم للمعروف از اعطی و جمله ذلکم اقسط تا آخر تعلیل ست و اقامت دلیل ست بر جمله فاکتبوه و استشهدوا معنی این یعنی کتابت دین با مهلت دین کردن و گواه بران گرفتن عند الله برنده تراست مر جزو حاصل کننده تراست مر گواهی گواه و نزدیک تراست بسوی انتفاء شک و اشتباه إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ بتقدیر نصب تجارة تکون ناقصه است و اسم تکون ضمیری ست عاید بر تجارت یا بر معامله تجارة خبر اوست حاضرة صفت تجارت ست تدیرونها صفتی دیگر ست ای الا ان تکون التجارة او المعاملة تجارة حاضرة تدیرونها بینکم و بر قرأت رفع تجارت تواند بود که ناقصه باشد تجارت اسم او بود و تدیرونها خبر باشد معنی اینست مگر آنکه باشد تجارتی یا معامله تجارتی حاضره که آنرا میان خویش میگردانید و حقوق آن بیکدیگر میرسانید و این چنین تجارت جای مطالبت و وقوع مخاصمت نبود کتابت و شهادت حاجت نباشد چون خرید طعام و آب و مشرب الی اذا تداین سوال الا ان تکون تجارة استثنا حال ست و صدر کلام امر بکتابت مداینه باجل معلوم ست و بودن تجارت حاضره از احوال او نیست وجه و چیست وجه تعلق او بصدر کلام چه معنی ملتئم است جواب تواند بود الا بمعنی لکن باشد استثنا منقطع بود و تقدیر کلام

الا ان تکون التجارة تجارة حاضرة تدیرونها بینکم لیس اوان الا تکتبوها والاستثناء [illegible] واستدراک مذکور از جهت دفع توهم [illegible] در یک نوع که تجارت [illegible] است [illegible] کنید هم بر دو گونه [illegible] دوم نوع تجارت که تجارت [illegible] است [illegible] شود و از جهت دفع این وهم استدراک کرده و این استثنا در کلام آورده تواند بود که استثنا [illegible] از مفعول [illegible] اقسط عند الله و اقوم للشهادة و ادنی الا ترتابوا الا [illegible] کتابت [illegible] بران نسبت [illegible] نافع باشد [illegible] سبب این چنین [illegible] حوال [illegible] در همه اوقات مقصود باشد [illegible] این کلام [illegible] الاوقات گشته [illegible] بصورت **فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ** [illegible] **اَلَّا تَكْتُبُوهَا** فا برای تعلیل [illegible] مذکور بود [illegible] مستثنی التجارة الحاضرة [illegible] الا انها [illegible] باشد یعنی [illegible] نیست [illegible] شما در [illegible] **وَاَشْهِدُوا اِذَا تَبَايَعْتُمْ** [illegible] است برای [illegible] باشد [illegible] مبالغه تجارة حاضرة [illegible] یعنی [illegible] گواه بگیرید **وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ** این جمله [illegible] بیان صیغه معروف و مجهول [illegible] قراءة [illegible] تعالی [illegible] و [illegible] دو [illegible] قراءت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما [illegible] مفتوحه تواند بود [illegible] یعنی [illegible] زیان نرساند کاتب [illegible] و ازانچه [illegible] کم و بیش کردن و زیان نرساند گواه [illegible] یا گواهی [illegible] نشود و [illegible] کتابت پیش آمدن [illegible] زیان رسانیده شود و گواهی [illegible] در [illegible] گواهی [illegible] **وَاِنْ تَفْعَلُوا فَاِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ** ان تفعلوا شرطیه است [illegible] فسوق بکم [illegible] تعلیل است ای ان تفعلوا المضارة [illegible] فسوق بکم ای [illegible] و تنکیر فسوق برای تعظیم [illegible] است و تاکید [illegible] مذکور [illegible] و مضمون جمله شرطیه [illegible] یعنی اینست و اگر زیان رسانیدن کاتب و شهید [illegible] از [illegible] رسانید [illegible] زیرا که [illegible] این کار [illegible] شما [illegible] است **وَاتَّقُوا اللّٰهَ** [illegible] یعنی اینست و [illegible] در اوامر مذکوره و اجتناب ورزید از نواهی [illegible] **وَيُعَلِّمُكُمُ اللّٰهُ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** ○ جمله [illegible] الله [illegible] برای بیان [illegible] تعظیم [illegible] یعنی اینست [illegible] آموزاند [illegible] شرایع اسلام و لوازم [illegible] است که [illegible] جزا دادن بر قدر آن تواند **وَاِنْ كُنْتُمْ عَلٰى سَفَرٍ** [illegible] **وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ** وان کنتم [illegible] است [illegible] کاتبا [illegible] است و [illegible]

مقبوضة جزاء شرط ست ای فالوثیقة فرهان مقبوضة جملهٔ شرطیه معترضه است برای بیان حکم صورت سفر و نا یافتن کاتب
یعنی فرهان بضم فا و عین چنانکه سقف در جمع سقف خوانند و معنی هر دو یکی دانند رهان نیز جمع ست مر رهن را هم رهنا جمع رهن
معنی اینست اگر شما مسافر باشید و کاتبی برای کتابت نیابید پس وثیقه یعنی آنچه بدان استواری شود و گرد دوانده
مرد در گرو با مقبوضه بود و رهن مفروزه باشد مقصود ازین کلام تقیید شرعیة رهن بسفر نیست چه رهن را در سفر و حضر
مشروع داشته اند بلکه تعلیق عدم کتابت و اکتفا بدان لتعذر الکتابة مقصود ست و بعضی گفته اند که شرعیت رهن مخصوص
بسفر گویند بطلان مفهوم شرط تمسک جویند جواب ایشان آنست که گفتیم و دفع ایشان آنست که در بیان آوردیم فَإِنْ
أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ عطف ست بر اشارات
سابقه معنی اینست پس اگر بعضی از ایشان یعنی مدیونان را امانت دار دارند و امین و دیندار و متقی و پرهیزگار پندارند
برای اعتماد امانت و دینداری و شاهد و تقوی و پرهیزگاری او ترک وثیقت کتابت و رهن کنند و اموال خویش بغیر وثیقت دهند
پس کو کسی که امین و امانت دار داشته شده امانت را یعنی دین را ادا کند و مال او را بتاخیر و درنگ در ادا در معرض تلف نیفگند
دین را اگر چه مضمون ست امانت نیست از جهت وقوع او در تحت ایتمن بر وجه مشاکله امانت گفته اند و در ره ذکر شئی بلفظ غیره بسبب صحبته
او رفته وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ ط عطف ست بر فلیؤد معنی اینست و کو بترسید از خدای در اظهار بی دیانتی
که از و متوقع نبود و بر وی گمان از روی نبود وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ ط وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ
آثِمٌ قَلْبُهُ ط این جمله عطف ست بر انشاءات سابقه بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب و در اختلاف صیغه
که در بعض خطابات مذکوره آمده باکی نیست چنانچه در یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک تحقیق شده و جمله و من یکتمها
حال ست معنی اینست ای گواهان شما گواهی را مپوشید و بکتمان شهادت و ابطال حق دل خوش مکنید و هر که گواهی را
بپوشد پس بدرستی که دل او آثم و بزهکار بود و اسناد بزهکاری سوی دل کرد فانه آثم قلبه آورد زیرا که قصد کتمان فعل دل
و دل را بادشاه جمیع اعضا داشته اند صلاح او صلاح تمام جسد و فساد او فساد تمام جسد پنداشته اند آثم جوارح مبنی بر عزم دل ست فعل
جوارح نیز هم بجا اصل ست پس اثم دل ابلغ آثام بود و وزر او اکمل اوزار باشد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ع ۳۹
این جمله تذییل ست مر جمله و لا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه معنی اینست و خدای تعالی بعمل شما از کتمان شهادت
یا آنچه عمل میکنید داناست یعنی بنیات و افعال شما میداند بر جزا دادن و سزا کردن بر قدر آن تواناست و بدانکه این آیه درازترین
آیات قرآن ست که کلام خدای عزوجل ست تمام او دارد در مصالح دنیا و نگاه داشت مال از تلف و نور ست حق سبحانه تعالی
مال را از ضایع شدن نگاه میدارد و ضایع کردن وقت را که بنماز یا ختم نیز دنیا ست که در خبر ادا نمی آید و شعر
هر دم ... فقیر نیست ... خبر وقت ... آن نیز که ازوست ... ایضا هر یک نفس که میرود از عمر گوهریست
کان را خراج ملک دو عالم بود بها مپسند کین خزانه بهی رایگان بباد رود و انگه روی بخاک تهی دست ... کسی که در کار دنیا

وثوق و استواری خواهد توان دانست که در کار دین چه وثوق فرماید لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
لام برای ملک است این جمله مر جمله والله بما تعملون علیم را تعلیل است و مر مضمون او دلیل است چون هر چه در آسمان و زمین
مملوک خدا باشد و مخلوق و مصنوع او بود ایشان را و اعمال ایشان را داند و محاسبه و مجازاة ایشان تواند یعنی اینست حق که
را است یقین [illegible] آنچه در آسمان و زمین است وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ
بِهِ اللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ○
یغفر و یعذب بجزم میم بغیر ادغام و با ادغام و نیز با ابدال یا بمیم و در راء با لام و برفع هر دو خوانند جزم بعطف بر جزاء یعنی یحاسبکم و ادغام
از جهت قرب مخرج و رفع بتقدیر فهو یغفر یا استیناف بر مجموع شرط و جزاء دانند و صاحب کشاف ادغام را در لام از جهت آنکه از حروف
تکریر است تخطیه کرده و در حین لحن آورده و این مشکل است زیرا که ادغام مذکور قرأت ابو عمرو است و قرأت او متواتر است
و خطا [illegible] ظاهر است مگر آنکه ادغام را بر طریق اشمام و روم امالت داخل [illegible] و کیفیات او دارند و آنرا چنانچه در
بعض کتب گفته اند از بعض قرأت [illegible] و از جهت مخالفت قاعده [illegible] خطا نبود [illegible] باشد مگر آنکه تخطیه او را
[illegible] طریق جواب گویند [illegible] تحقیق تقدیم [illegible] گویند که مخالف قاعده چون [illegible] قاعده بود و او را شاذ دارند و چون متواتر و
قاعده بود [illegible] قاعده جمهور ضعیف پندارند و با قرأت کلام قرآنی [illegible] وضع قاعده است
و قاعده مخالف او آمده است شاذ بود [illegible] ضعیف نباشد و جمله شرطیه یعنی و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه معطوف است
بر جمله [illegible] یعنی [illegible] بما تعملون علیم و این از باب ذکر خاص بعد عام است چه این جمله متضمن [illegible] طرح محاسبه آن
بعد ذکر بما تعملون [illegible] بیان [illegible] اعمال است و جمله والله علی کل شیء قدیر تذییل است یعنی اینست اگر آنچه در دلها
شما است [illegible] پیدا کنید یا در دل خویش پوشیده دارید خدای عز و جل همه داند شما را بدان محاسبه کند
پس هر کسی را که خواهد بیامرزد و کسی را که عذاب کردن او خواهد عذاب کند و خدای تعالی بر هر چیزی توانا است بقدر
شما با قادر [illegible] سؤال ما فی انفسکم متناول کفر و معصیت است و هر کفر که قابل مغفرت نیست یغفر لمن یشاء
چگونه [illegible] مراد نیست یغفر لمن یشاء یغفر له و یعذب من یشاء یعذبه و کافر در یغفر لمن یشاء [illegible]
داخل [illegible] است [illegible] باشد لقوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء
پس جواب [illegible] فاسق دار [illegible] عذاب در حق کافر [illegible] وجوب و در حق مؤمن فاسق [illegible]
جواز [illegible] آنچه در دل میگذرد از خطرات بدی انواع [illegible] آنکه گذشته [illegible] شد و رفت [illegible] خطره گویند بغیر اختیار
[illegible] دل [illegible] ایمان دفع آن [illegible] بدین مطالبه نبود و در این مواخذه نشود و اگر در این مواخذه بود تکلیف ما لا یطاق آید
و این از روی عقل جایز نباشد [illegible] حدیث نفس است و آنرا اگر [illegible] این [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر گرفته اند
[illegible] از صحابه [illegible] حدیث نفس [illegible] است ان الله تجاوز عن امتی ما حدثت

به انفسها مالم تعمل به او تتکلم یعنی عزم سیئات بدی در دل گذشت و بران عزم کرده دل او بر فعل آن بدی آورده درین خلافست بعضی گویند این نیز داخل حدیث نفس است به حکم حدیث مذکور بدان ماخوذ نیست و آیه ولقد همت به وهم بها دلیل برین معنی که عزم کند گناه نبود و همه جریمه نباشد زیرا که از یوسف علیه السلام واقع شده اگر گناه بودی وقوع آن از یوسف علیه السلام نبودی صحیح آنست که در عزم بر سیئه مواخذه هست که بران عزم کرده بنود مواخذه بسیئه بر عزم باشد زیرا که [illegible] سیئه دیگر وارند و خطیه علیحده را اند و عزم عمل دل است چون حدیث نفس بعزم پیوندد و مقرون بعمل دل شود سیئه گردد اگر چه مقرون بعمل تن نبود و مواخذه بعمل دل ثابت است قضیه ولکن یواخذکم بما کسبت قلوبکم از ثواب [illegible] است که کفر و حسد عمل قلب است و بدان ماخوذ بود و اقتضای کار قلب است و بدان ماخوذ باشد و در قصه آدم علیه السلام فنسی ولم نجد له عزما در نفی گناه نفی عزم کرده پس ثبوت عزم را در حیز گناه آورده و پیغمبران از گناه معصوم و از جریمه محفوظ اند و چنین آمده است انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة اذ اقسموا لیصرمنها مصبحین ولا یستثنون فطاف علیها طائف من ربک وهم نائمون فاصبحت کالصریم یعنی بدرستی ما اهل مکه را بزوال نعمت خصب و بابتلاء قحط مبتلا کردیم چنانچه اصحاب بوستانی را که سوگند خوردند که میوه او را در صبحگاه ببرند و حق فقرا ندهند و بیخ سوخته شدن آن بوستان و حرمان میوه های آن آوردیم و ازین اهلیشان عزم بر گناه بود و عزم کار های بدی نبود اگر این عزم گناه نبودی سزای مذکور بدی نبودی و بعینی که ایشان خود را عاصی فرا نمودند انا کنا طاغین گفته و دیگر دلیل آنکه در آخر آیه کذلک العذاب ولعذاب الآخرة اکبر آورده و درین عزم وعید عقوبت کرده **آمن الرسول بما انزل الیه من ربه** در جمله سابقه ذکر اعمال و محاسبه و مواخذه بران بود و در آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت [illegible] و اعمال ذکر [illegible] و این جمله را در اثنای کلام مراد [illegible] اهل اسلام و ستایش پیغمبر علیه السلام [illegible] ایمان و ایقان ایشان را ذکر کرد یعنی اینست گرویده است رسول بآنچه بر او از پروردگار فرستاده شده است و بدانچه بدو بازوحی خدای آمده است **والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله** ای والمؤمنون کل منهم آمن بالله والمؤمنون مبتداست کل مبتدای دوم آمن بالله خبر مبتدای دوم مبتدای دوم با خبر خویش خبر والمؤمنون است ضمیر محذوف است ای کل منهم آمن بالله و تواند بود که والمؤمنون عطف بالرسول دارند کل آمن بالله مبتدا و خبر جمله علیحده باشد جمله سابقه بیان کند برین وجه بر والمؤمنون وقف صحیح بود بر وجه اول درست نباشد و ملائکه را بمعطوفات خویش عطف است بر الله [illegible] لا نفرق [illegible] قالوا سمعنا واطعنا و افراد ضمیر آمن باعتبار افراد لفظ کل است معنی بر وجه اول اینست و گروندگان هر یکی از ایشان گرویده است یعنی اینست ایمان آورد رسول بآنچه بدو فرستاده شده است و ایمان آوردند مومنان بآنچه بر پیغمبر آمده است هر یک از ایشان بایمان آورده است و تصدیق کرده است بخدای یعنی بصفات ثبوتی و سلبی [illegible] ایمان [illegible] پیغمبران جامع جمیع خیری را که ایمان بدان [illegible] بود [illegible] از ایشان ثابت شود **لا نفرق بین احد من رسله**

لا نفرق محمول است بر تقدیر قول ای کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله قائلین لا نفرق بین احد من رسله واحد بمعنی جمع
بر طریق وما منکم من احد عنه حاجزین چه بین با سوی مفرد مضاف نشود مخصوص بامثال سوی تثنیه و جمع بود بمعنی
درین حال که گوینده اند فرق نمیکنیم میان هیچ یکی از رسل در وجوب ایمان و تصدیق نبوت ایشان اما در تفضیل
و تفاوت درجات ایشان شبهه نیست چنانکه آیة تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض بتصریح برین معنی است و نفی فرق میان
ایشان در اصل نبوت است و در وجوب ایمان و آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده لا تفضلونی علی یونس بن متی و
لا تخیروا بین الانبیاء تواضع از پیغمبر بوده یا نهی تفضیل در اصل نبوت باشد وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا
عطف است بر کل آمن بالله ای والمؤمنون آمنوا وقالوا سمعنا واطعنا معنی اینست مؤمنان ایمان آورده اند و گفتند
آنچه فرمان شد شنیدیم و طاعت ورزیدیم یا اعتقاد قبول کردیم و سر در ربقه طاعت آوردیم غُفْرَانَكَ رَبَّنَا
وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ۝ غفرانک مصدر است از فعل محذوف ای اغفر غفرانک ربنا بتقدیر یا ربنا جمله ندائیه معترضه است برای
توصیف خدا بربوبیت و تشریف خویش باضافت این نیز محمول است بتقدیر قول ای قائلین هذا القول و قائلین بعد قائلین
سابق حال دارند و الیک المصیر معطوف بر مقول سابق پندارند یعنی قائلین هذا القول و هذا القول از باب عطف مفرد بر مفرد
از باب عطف خبر بر انشا باشد معنی اینست بیامرز برای ما گناهان ما آن نوع آمرزیدن که صفت تو بود و ملایم رحمت و عاطفت
تو باشد ای پروردگار و ای آفریدگار ما و بسوی حسابگاه تو بازگشتن است و بثواب و عقاب تو پیوستن و بدانکه از تفصیل
صفت ایمان درین آیت ایمان بخدای و فرشتگان و کتابها و پیغمبران بالا آورد و روز قیامت را که والیوم الآخر عبارت است
از آن آخر ذکر کرد الیک المصیر ذکر روز قیامت و اعتراف بدان است و آن رکنی از صفت ایمان است لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ
نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا این جمله مستانفه است زیرا که عموم جمله وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله
خطره مینماید در مواخذه بخطره تکلیف ما لیس فی الوسع می آید موجب اشتباه بود گویا که سؤال کرد هل یؤاخذنا الله بما لیس
فی الوسع کالخطرة مثلا شود جمله لا یکلف الله را جواب این سؤال دانند مستانفه مبینه پندارند معنی اینست
نفسی را جز قدر طاقت او تکلیف نکند و جز بقدر وسع کس را مکلف نسازد پس بخطره نگیرد و عذر عجز و ناتوانی پذیرد و
این آیه را در حکم مواخذه خطره ناسخ وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه دارند و مواخذه بخطره بحکم این آیة منسوخ پندارند و این
مشکل است زیرا که نسخ مواخذه خطره نیست تحقق این باشد که پیش از آن مواخذه بخطره بود و آن تکلیف ما لا یطاق است
بحکم عقل ممتنع است و آنچه بحکم عقل ممتنع است در هیچ زمانی جایز نباشد و آنچه ثابت نبود و منسوخ چگونه شود و پیش از ثبوت امر
چگونه گردد و اگر گویند از وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله حدیث النفس مراد است و مواخذه بدو منسوخ است این
مستقیم نیاید زیرا که این در وجه نسخ است لا یکلف الله نفسا الا وسعها ناسخ این نباید ناسخ او حدیث ان الله تجاوز عن امتی ما
حدثت به انفسها ما لم تعمل به او تتکلم و ارند این آیه را ناسخ نه حیث ارند مثل اشکال مذکور آنست که گویند مواخذه بدان تبدوا

ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله حدیث نفس بود و خطره که در تحت طاقت نیست مراد نباشد لا یکلف الله نفسا الا وسعها نفی تکلیف بحرج است نه نفی تکلیف مالا یطاق نیست چه وسع کاسعه بمعنی طاقت بود و گاهی مقابل حرج باشد و در بعضی آیات بدین معنی است و شک نیست در تکلیف بحرز از حدیث نفس حرج است پیش ازان بدان تکلیف بود و بآیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها نسخ آن روی نمود **سوال** وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله جمله شرطیه است و جمله شرطیه [illegible] او خبر است خبر هست متضمن اخبار است از وقوع محاسبه [illegible] و اطلاع [illegible] که [illegible] نسخ [illegible] خبری [illegible] نگردد نسخ وان تبدوا ما فی انفسکم چگونه خبر باشد و خبر را منسوخ چه گونه گویند **جواب** خبر از محاسبه [illegible] متضمن [illegible] بحرز ازان و خبری که متضمن بیان حکم بود چون کتب علیکم الصیام و کل [illegible] الزام نسخ پذیر شود لها ما کسبت **وعلیها ما اکتسبت** بر تقدیری که جمله لا یکلف الله نفسا الا وسعها نفی تکلیف مالا یطاق باشد و مقصود ازو نفی تکلیف بحرز از خطره بدی بود لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت جمله معلله شود یعنی خدای تکلیف بمالا یطاق نکند زیرا که نفع و زیان متعلق بکسب و اکتساب بود و بر تقدیری که لا یکلف الله نفسا الا وسعها نفی تکلیف بحرج باشد [illegible] تکلیف بامر و نهی از منفعت کسب باشد و مضرت اکتساب [illegible] بود [illegible] ناقع است هر نفس را آنچه از نیات حسنات کسب کرده است و [illegible] خود [illegible] اکتساب آورده است استعمال لام در نفع و استعمال علی در زیان در کلام عرب بسیار آمده است چنانچه [illegible] شهد علیه تحقیق شده و ذکر کسب در نیکی و اکتساب در بدی از کرم کردگار کریم [illegible] لطیف [illegible] چه اکتساب برای مبالغه است [illegible] نیکی متعلق بکسب کرد و زیان بدی متعلق باکتساب [illegible] آورد **سوال** در آخر خبر که وقت [illegible] مانده است خطاب بادای تمام نماز فرضیت شود و معلوم است که [illegible] ادای تمام نماز در وسع نبود **جواب** مسلم است که درین صورت [illegible] ادای تمام نماز [illegible] بوقت شمس وارد چنانچه در وقت سلیمان علیه السلام بود [illegible] قدرت [illegible] گشت و انظر بقدرت متوهمه وسع تحقیق پیوست [illegible] او [illegible] وسع است تکلیف بغیر وسع نیست بمصیر سوی تیمم از جهت عجز مالی مبنی برین معنی است **سوال** [illegible] ابوجهل [illegible] خدای پیوسته و بارادت او مقرون گشته و خلاف آنچه بعلم و ارادت [illegible] که تکلیف بدان آمده و ابوجهل مکلف بایمان شده **جواب** [illegible] ایمان ابوجهل بعلم و ارادت خدای [illegible] آنست که ایمان او واقع نشود و عدم وقوع موجب انتفاء قدرت و عدم وسع نشود [illegible] لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت مقرر مضمون جمله وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله باشد ربنا لا تؤاخذنا **ان نسینا او اخطانا** [illegible] این جمله جمل معطوفه بر وی از زبان [illegible] است [illegible]

کلام بر طریق تذنیب عقد بر قوله المفلحین رجاست یعنی ای پروردگار ما مگیر ما را اگر فراموش کنیم یا در خطا افتیم سؤال معلوم ست که بنسیان و خطا چنانچه از پیغمبر علیه السلام من الصلوة ناقصها و من التحیات اکملها آمده و در حدیث رفع عن امتی الخطاء والنسیان تحقیق شده مواخذه نبود و برای نفی مواخذه نسیان و خطا خواهش حاجت نباشد جواب مراد نسیان و خطا درین دعا ترک رعایت حزم و ارتکاب التقصیر که نسیان و خطا مبنی بران ست وا زند و در نسیان و خطا نسبت ترک حزم و ارتکاب التقصیر یا بود و عذر چنانچه مذهب اهل سنت و جماعت ست جواز مواخذه و پندارند چه اگر بنسیان و خطا جواز مواخذه نبودی صحت سؤال مذکور روی نمودی رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا جمله و لا تحمل عطف ست بر جمله لا تؤاخذنا عطف دعا بر دعای و ربنا مکرر برای تاکید ست و مراد از اصر تکلیفات شاقه است که در امم سابق بود و امور شدیده که در شان ایشان روی نمود چون کشتن نفس در توبه از معصیت و قطع موضع اصابت نجاست از جامه تن و پوست و بدن برای حصول طهارت و قطع ذکر در زنا کردن و قطع زبان در دروغ گفتن و در نظر سوی زن بیگانه چشم کشیدن و غنایم را سوختن و عدم جواز عفو در قتل عمد و امثال آن توان دانست چه دشواری داشت و تعب مردمان آنرا چه صعب می پنداشت دعا بر گرفتن این چنین میثاق و دور کردن این چنین تکالیف شاق چه دعا باشد یعنی ای پروردگار ما منه بر ما بار تکالیف چنانچه نهاده بودی تکالیف شاق بر کسانی که پیش از ما بودند و ایشان در مشقت تکالیف و تحمل آن چه کوشش و اهتمام نمودند رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ۚ و لا تحملنا عطف ست بر و لا تحمل علینا ربنا مکرر ست برای تاکید یعنی اینست ای پروردگار ما منه بر ما آنچه ما را طاقت آن نبود و قدرت تحمل آن نباشد آن استفاده است از تحمیل ما لا یطاق که جایز الوقوع ست باطباق و اتفاق تحمیل ما لا یطاق شانی دیگر ست تکلیف ما لا یطاق را مغایر ست چنانچه در کتب کلامیه آمده و در عقاید اسلامیه تحقیق شده وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا ۚ أَنتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۝ این جمله معطوف ست بر انشا ما سابقه فانصرنا علی القوم الکافرین عطف ست بر وارحمنا و جمله انت مولینا تعلیل ست بر طلب عفو و مغفرت و خواهش رحمت یا اینست برای ثنا و باعث ست بر اجابت دعا معنی اینست و در گذر از ما و محو کن گناهان ما را و بر ما رحمت آر و نظر احسان بکار تو خداوند مائی کردگاری و مولائی این همه دعاهای ما مستجاب گردان پس از آن نصرت ده ما را بر کافران بر ختم این سوره صنعت تشابه الاطراف ست و مؤان ختیم الکلام بما یناسب ابتداء و در آغاز سوره ذکر مومنان بغیب و ذکر مومنان آن کتاب و ذکر کافران بود ختم این نیز بذکر مومنان و کافران روی نمود بعضی گویند تمام قرآن پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و سلم بواسطه جبرئیل رسیده است مگر سه آیه آخر سوره البقره لله ما فی السموات تا آخر سوره پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بلا واسطه شنیده بود است و بعضی گفته اند این آیاست در مدینه نازل شده همچو سایر آیات آمده و بعضی گویند شنیده بود آمن الرسول تا آخر سوره بی واسطه در شب معراج بود و این مرتبه پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و سلم دران شب بود و هم مومنون ال

ع ۴

در عقاید مذکور است خص موسی را بالتکلیم لانه سمعه بلا واسطة و بشنید ملک و کتاب چون شنیدن کلام خدا بغیر واسطه مخصوص موسی علیه السلام باشد صحت قول مذکور چگونه بود جواب تخصیص تکلیم در حق موسی باعتبار آنست که تکلیم او برتبه با قطعی و تکلیم در حق پیغمبر که بخبر واحد است ظنی است و ظن معارض قطع نبود و سوال دارد شنود در حدیث صحیح آمده است هر که دو آیه از آخر سوره بقره هر شبی بخواند ثواب قیام شب بسنده دارد با آنکه در جمله لا یکلف الله نفسا الا وسعها تکلیف بر [illegible] مکلف ذکر کرد بعد ازان در جمله لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت وعد و وعید اکساب بنفع و زیان اکتساب بر سبیل [illegible] آورد و بعد ازان بر وجه تدریب چند دعای که متضمن مطالب جزیله و خواهش نجح مذاهب جلیله بود [illegible] از تلقین فرموده اول دعای ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا آموزانید و درین فهم عظیم و خطب فخیم ملمع گردانید که یاد آوری کارها در هنگام نسیان و جستن صواب در عمل در هنگام خطا کردن دران امری دشوار است و آنچه تقصیر با وجود عذر بجواز مواخذه بدان متوجه داند چنانچه در قتل خطا ماخوذ بکفارت و دیه میشود و در قتل صید بخطا در حرم هم ایام ماخوذ بجزا میگردد چنانچه آدم علیه السلام بر موجب فنسی ولم نجد له عزما به بیرون شدن از بهشت برین و افتادن از آسمان بر زمین با وجود عذر نسیان مبتلا گشت و بفوت شدن نعیم جنان و افتادن از آسمان پیوسته توان دانست که این کار چه دشوار است و مکلف را درین باب چه اضطراب و اضطرار است در آیت چنین کاری دعا باید و در آیت چنین خواهش [illegible] بایستی بعد ازان دعای دیگر تلقین کرد ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا در ذکر آورد و [illegible] عظیم و کاری عظیم است این چنین تکالیف شاق و این نوع شداید و مشاق چنانچه ذکر آن گذشت و بیان آن بالا رفت ظاهر چه دشوار بود و چه مشقت و رنج رسد بهمه دعای دفع آن باید و خواهش دفع آن شاید بعد ازان بر دعای ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به تنبیه کرده و مردمان را بر رسالت و خواهش آن آورد و شک نیست تحمیل ما لا یطاق اشد شداید و اشق مشاق است کاری بیرون طاقت خارج از مدار طاقت است اگر خدای تحمیل آن کند چه توان کرد و از تحمل آن چگونه ابا توان آورد. ولہ

چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را * چه کند گوی که تن در ندهد چوگان را *

ازین چنین کار چگونه امان نخواهند و ربنا لا تحملنا ما لا طاقة لنا به چه نوع نگویند این دعاء مذکور و خواهشهاء مسطور در دفع تکالیف شاق و تحمیل ما لا یطاق بود و بعد ازان مکلف را بعد توجه تکلف و مخالفت و مجرم گشتن بصورت دعاء عفو نمود و اعف عنا و اغفر لنا ذکر کرد و خواهش مغفرت دربیان آورد و بعد ازان دعای جامع مر همه انواع خیر و مانع از همه اسباب ضیر را که همه اصناف نعمت و اقع همه انواع نقمت یعنی دعا برحمت که آسایش همه نعمت است در ذکر آورده همه دعا با منافع خویش استیفا کرد دعای نصرت یافتن بر دشمنان و مضرت رسانیدن ایشان مانده بود در خاتمه دعا فانصرنا علی القوم الکافرین فرموده مسطور و خواهش مذکور ختم کرد و کلام را بر خاتمه که دلالت بر حسن مقطع کند بر وجه حسن مقطع با نتها آورد و آنچه اعلام [illegible] کتابه [illegible] من ان انقی بنهایته البدیعه البیان ما یستوفی دقایقه الجلیله ولطایفه الجزیله للبنیان کیفه و [illegible] ولا [illegible]

[illegible]

شعشعت ذرات اضوائه دانوار الائمة تدرکه البصائر ولا تبصرها الابصار کلاما بلیغا بالغ غایة البلاغة وافصحها بدیعا بابدعها اصناف بدیع معانی البراعة منتهیها کتابا جامعا للآیات من المحکمات والمتشابهات لا یحصی لمقالات باحتوائه بین الاحتمالات الا من تم نعمه کل ذی علم کامل تام الاسم تمام مراده احد علی الکمال والتمام لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی فقط

سورة آل عمران مدنية وهي مائتا آية

یعنی سورتی که در ذکر آل عمران است دویست آیت است و سه هزار و صد و هشتاد کلمه و چهارده هزار و پانصد و بیست و پنج حرف است ربط این سوره با سورة البقره آن است که هر یکی مصدر است بالم و در آغاز هر یکی ذکر کتاب و هدی و ذکر مومنان و کافران است و در خاتمه هر یکی ذکر مومنان و دعاهای مومنان است و ذکر غزوه جهاد با دشمنان است و نیز در سورة البقره ذکر خلقت آدم که بغیر مادر و پدر بود کرده و درین سورت ذکر عیسی علیه السلام که بغیر پدر بود آورده و همانکه افتتاح سورت بذکر توحید خدا و نفی شرکت شرکا کرد و بعد تا آیه مباهله چند جمله بغیر همین معنی دارد مقالت نصاری و قائل شدن بالوهیت عیسی آورد و ابطال آن به وجه ذکر عام بعد خاص ذکر اهل کتاب حاصل گشت و مخاطبه ایشان از هر باب بحصول پیوست بعد اعتراض قطعه جمله که مشتمل بر بعض معاملات اهل کتاب چون جمله ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان الآیه و جمله وما اصابکم یوم التقی الجمعان الآیه بود چند جا ذکر اهل کتاب و حکایت و شکایت ایشان چون جمله ولا یحزنک الذین الآیه و جمله لقد سمع الله الآیه و جمل دیگر که دران ذکر اهل کتاب آمده روی نمود تا آنکه جمله وان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله ذکر کرد تا آخر سوره ذکر اهل کتاب آورد و بعده جمله یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون بر وجه ترتیب مذکور گشت برین جمله سورت باختتام پیوست جمل مذکور متصل یک دیگر است باعتبار اصل مقصود و بعضی را بالبعض و مقرر است و شک نیست جملهای که از یک باب است اگر مقاصد آن متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد اگر مقصود از هر یکی است و هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگر است مقتضی مناسبتی که در میانه آمده میان کلامهای متصل واقع شده و جمل دیگر از تذییل آن و تکمیل آن و استئنافات و تعلیلات در محلهای که آید بمشیة الله و عونه بیان آن روشن نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحیم ○ الم ○ الله

وجه اعراب الم و جمله که بعد اوست در سوره بقره گذشته و بیان او آنجا مشروح گشته اگر الم اسم سوره باشد هر دو مسمی بالم بود و اگر الم را حروف مقطعات دارند مقتضا بپندارند و بعد حذف همزه وصل از الله فتح از جهت جمع شدن دو ساکن یا و میم و لام الله میم را حرکت دادند و از جهت تحرز از توالی کسرات کسره میم و یا که در حکم کسره است و کسره میم اولی کسره اختیار نکردند و از جهت خفت و تفخیم اسم الله تحریک بفتحت گزیده اند و نتوانند بود که فتحه میم بر طریق نقل از الف بنقل حرکت همزه باشد زیرا که مقام ابتدا نیست مقام وصل باشد و همزه وصل در وصل با

حرکت ساقط شود و حرکت باقی بود تا منقول گردد و آن وجه مذهب سیبویه و جماعتی از نحویان ست و ابن حاجب نیز بدان ست و زمخشری در مفصل برین وجه رفته و در کشاف خلاف این گفته که همزه در محل وصل نیست که تا قبل او اگرچه وقف نیست در حکم وقف آمده زیرا که التقاء ساکنین در وی چو التقاء ساکنین در وقت مغتفر شده و نیز در ثلثه اربعه تا به تانیث ها میشود تا حکم وقف نه نهند تا ها نشود و برین وجه همزه در ابتدا باشد ساقط شود و بر طریق نقل فتحه حرکت او ما قبل دهند و او را حذف کنند و نزول این سوره از آغاز تا آیت ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون در شان وفد نجران ست روایت کرده اند که شصت سوار و بعضی گویند شصت سوار از ترسایان که چهارده کس از اشراف ایشان بودند و باقی از سران ایشان میشوند و میان اشراف مذکور سه کس صاحب رای بودند که اشراف مذکور را برای کار و رای ایشان معتمد می بود و هیچ یکی برای هیچ قضیه از رای ایشان تجاوز نمی نمود و بعضی از ایشان عیسی را اله میگفتند و بعضی او را ابن الله میخواندند و بعضی از ایشان الله ثالث ثلثه میدانستند و آیندگان مذکور به مدینه و شامگاهی آمدند در مسجد پیغمبر علیه السلام در آمدند وقت نمازی که ایشان دارند در آمد و هنگامی که ایشان نماز میگذارند آمد برخاستند سوی مشرق توجه کردند نمازی که معهود داشتند گذاردند پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم یاران را فرمود تا تعرض ایشان بگذارند تا نماز خویش بگذارند بعد از فراغ نماز دو نفری از ایشان بخصومت ایشان استادند و زبان بمجادله گشادند پیغمبر امر باسلام کرد و دل به دعوت ایمان آورد ایشان گفتند ایمان پیش از تو داریم این زمان چه ایمان آریم پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود در راه دروغ میروید و سخن نابوده میگوئید سه چیز شما را از ایمان منع کرده و در کفر و طغیان آورده یکی آنکه خدای را از زن فرزند شمرده اید و او را نسبت بزن و فرزند کرده اید دوم آنکه سر بعبادت صلیب آورده اید سوم آنکه خوک را میخورید و عمل بر خلاف طبع و شرع میکنید گفتند ای محمد در باب عیسی چه میگوئی و در شان او چه میگوئی پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود بنده و رسول خدا است و برگزیده و برکشیده حق سبحانه تعالی ست گفتند این سخن مگو و در وی نسبت بندگی مجو که او ازین معانی استنکاف دارد و خود را در ذل بندگی نمی آرد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود همچنین نیست مملوک هرگز از بندگی استنکاف نکند و مخلوق گاهی لاف فرزندی نزند در آن وقت آیت لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله ولا الملئکة المقربون نازل گشت و کذب ایشان بظهور پیوست یعنی مسیح و فرشتگان مقرب از عبودیت خویش که بدان مفتخرند هرگز ننگ نکنند مسیح که او را ابن الله میگویند و فرشتگان که ایشان را بنات الله میخوانند بفرزندی نابوده راضی نشوند بعده ایشان گفتند اگر عیسی فرزند خدا نبود بغیر پدر چگونه بوجود او صورت بست پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم ساکت ماند جبرئیل در آن معرض این سورت تا آیت ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم الآیة بر خواند و موازنه هشتاد آیت یکبارگی آورد و بر اجوبه اسؤله ایشان پیغمبر را تنبیه کرد **الم الله لا اله الا هو** مرفوع بر ابتدا است جمله لا اله الا هو خبر مبتدا است یعنی الله شایسته خدایی تعالی نیست جز او معبودی بحق نیست غیر او بر سبیل تنبیه شده

سزاوار پرستش بعلت ذکر توحید اینجا متضمن ست مر نفی الوهیت عیسی و رد مقالت نصاری که عیسی را اله میخواندند و معبود
میدانستند الْحَيُّ الْقَيُّومُ ○ مرفوع ست از جهت آنکه خبر مبتدا محذوف ست یا خبر بعد خبر مر الله راست یا بدل
از هوست معنی اینست آله زنده است پاینده و توصیف معبود بحی رد ست بر عبده اصنام که جماد را معبود داشتند
والقیوم رد ست مر کسانی را که آدمی ناپاینده را چون عیسی اله خوانند و بر تقدیر الحی القیوم خبر مبتدا محذوف باشد هو الحی القیوم
متضمن تاکید لا اله الا هو بود چنانچه در آیة الکرسی گذشته در بیان بپیوسته روایت کرده اند که آصف بن برخیا
وزیر سلیمان علیه السلام در شان تخت بلقیس انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک گفت و آوردن تخت بلقیس پیش سلیمان
در مدت یک زدن چشم بیت ندای یا حی یا قیوم برآورد تخت او را پیش از یک زدن آورد و عیسی صلوات الله علیه
در احیاء موتی یا حی یا قیوم گفتی و زنده کردن مرده جستی سوال بعضی دعوت اسم اعظم میکنند و اثر نمی بینند از کجاست تا صفت
تاثیر علویت و حضارت دعا کننده چراست جواب شک نیست که تیغ قاطع ست لیکن هر دستی آنرا توان انداخت
و سپر در دست مانع ست هر تیغ آنرا پناه تواند ساخت دمی عیسی وار باید و دلی آصف نشان شاید تا آثار اسماء
عظام بهره گیرد و بتاثیر دعوات کرام عرض او بحصول پذیرد و اگر بدست سست تیغ کار نکند عیب تیغ نبود و اگر از پی سپر
سپر دار تیغ نشود عیب سپر نباشد نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ
يَدَيْهِ مصدقا حال ست از الکتاب لما بین یدیه جار و مجرور متعلق ست بمصدقا و چون ذکر فرستادن کتابها
که مشتمل ست بر بیان توحید و متضمن ست بر نفی آلهه که غیر خداست از عیسی و غیر او مقرر ست فی مضمون لا اله الا هو الحی القیوم
را این جمله را فصل کرد بغیر حرف عطف آورد معنی اینست فرستاده است بر تو ای محمد کتاب ملتبس بحق و صدق مصدق
مر کتابهای را که میان دو دست اوست یعنی پیش اوست تصدیق کننده یعنی توریة و انجیل و زبور و صحف دیگر را
راست دارنده سوال بودن چیزی میان دو دست مستلزم پیشی در مکان ست و اینجا مقصود پیشی در زمان
ارادت پیشی زمانی بچه وجه باشد و بکدام طریق بود جواب پیشی در جهت نزول و مکان مستلزم ست مر پیشی در زمان
وَأَنزَلَ التَّوْرٰىةَ وَالْإِنجِيلَ مِن قَبْلُ عطف ست بر نزل توریة و انجیل هر دو اسم اعجمی ست نیست
اشتقاق از وری و نجل و وزن تفعله و افعیل مستقیم ست معنی اینست توریة و انجیل را پیش از تو فرو آورده و در زمان
که سابق بر زمان تو بود تنزیل کرد هُدًى لِّلنَّاسِ مفعول له ست یا حال ست و ورود تنازع فعلین
نزول و انزل تنازع کرده اند در هدی اعمال ثانی کنند و از اول محذوف دارند معنی اینست فرستاد بر تو قرآن را و بر موسی
و عیسی توریة و انجیل را از جهت راه نمودن مر مردمان را یا در حالتی که راه نماینده اند مر ایشان را وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ
عطف ست بر فعلیه سابقه ای انزل کل کتاب فارق بین الحق و الباطل معنی اینست و فرستاد هر کتابی را که فارق است
میان حقیقت و بطلان چون صحف آدم و ابراهیم و جز آن و زبور کتابها بیان توحید آورده و نفی آله که غیر خدا اند از عیسی و

غیر او کرده و در ذکر نزل الفرقان یعنی انزل کل کتاب فارق بعد ذکر قرآن و توریة و انجیل تعمیم بعد تخصیص بود و ذکر عام بعد خاص باشد و اگر از فرقان قرآن مراد دارند تکرار آید و بطریق الّتی قولها کذبا ذ بینا الطویل نباید مگر آنکه نزل عبارت از فرستادن بدفعات نجما نجما و سورة سورة دارند و انزال عبارت از فرستادن یکبارگی پندارند چنانچه در مدت بست و سه سال بحسب مصالح و حوادث نجما نجما و سورة سورة نازل گشته و بحکم انا انزلناه فی لیلة القدر در شب قدر یکبارگی بمنزل پیوسته یا ذکر بار دوم بیان صفت فارقیه میان حق و باطل دارند و دران تفخیم شان قرآن پندارند یا از فرقان زبور مراد بود درین کلام ذکر هر چهار کتاب باشد اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِاٰيٰتِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ ذُو انْتِقَامٍ ○ چون کافران عذاب خدای را منکر اند و خود را بکفر مستحق عذاب نمی شمرند تاکید کرده انّ آورد و در حق کافران الحاق وعید بهذا [illegible] الحاق وعید در حق نصاری بکفر تکیه دارند برین که عیسی اله یا ابن الله می پندارند آیین [illegible] برین و [illegible] جز نصاری بود و دفع مذهب باطل ایشان که بعضی ان الله هو المسیح و بعضی المسیح ابن الله میگویند باشد و غرض از جمله سابقه همین بود و بدین [illegible] مذکوره مقرر جمله سابقه بود هم ازین جهت فصل کرده بغیر واو آورد و جمله و الله عزیز ذو انتقام تذییل است و معنی اینست بدرستی آنانکه بآیات خدای کافر شدند و بکتاب او کفر ورزیدند مر ایشان را عذاب [illegible] او [illegible] باشد و خدای قوی است غالب است خداوند انتقام [illegible] و انتقام ستاننده از مخالفان دین [illegible] و بروجه انتقام در عقاب افگند اِنَّ اللّٰهَ لَا يَخْفٰى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَآءِ ○ مقصود ازین آیه باز داشتن کافران است از کفر و کافری و منع کردن یهود و نصاری است از کفرهای ایشان زیرا که چون هیچ چیزی بر وی مخفی نباشد کفر کافران و کافری جاحدان و ترسایان داند و بعقاب و انتقام ایشان تواند پس از وی ترسید باید و باز ماندن از کفر و کافری بشاید مقصود از جمله سابقه همین [illegible] بمعنی [illegible] این جمله مقرر جمله سابقه بود هم ازین جهت فصل کرده و بغیر حرف عطف آورد و تاکید از جهت آنست که تا کسی عالم قادر منتقم را عصیان نکنند و خود را در گناه که سبب انتقام است نیفگنند پس کسانیکه عصیان میورزند گو عصیان خود را از خدای مخفی می پندارند پس چنانستی که مضمون جمله را منکر اند ایشان تنزیل بمنزله منکران کرده جمله را با تاکید آورد و معنی اینست بدرستی که خدای پوشیده نیست بر وی چیزی از حال بندگان نه در زمین نه در آسمان هُوَ الَّذِيْ يُصَوِّرُكُمْ فِي الْاَرْحَامِ كَيْفَ يَشَآءُ ○ کیف متضمن همزه است اصل او استفهام است و مراد از ان اینجا التسویه است و یشاء حال است از ضمیر یصورکم و کیف حال نیست از مفعول محذوف ای هو الذی یصورکم حال کونه یشاء تصویرکم کائنا علی ای کیفیة کانت ای مستویا کون التصویر علی کیفیة و کونه علی کیفیة اخری یعنی خدای تعالی آنست که شما را در رحمها یعنی در زهدانهای مادران شما تصویر میکند بهر کیفیتی که میخواهد دراز و کوتاه و سپید و سیاه ذکر یا انثی زشت یا زیبا و این عبارت است از کمال قدرت

[illegible] از [illegible] در میان [illegible] و بر خدای صورت [illegible] تخلیق او معروف گشته عیسی نیز از جمله ایشان است پس [illegible] و مصور باشد خدا [illegible] نیست [illegible] والوهیت را نشاید و این جمله را افادت این معنی [illegible] و هم از این جهت [illegible] علت آورده لا اله الا هو العزیز الحکیم و این جمله مکرر لا اله الا هو الحی القیوم [illegible] بالا [illegible] تاکید باشد [illegible] نیست خدایی [illegible] سزاوار پرستش مطلق مگر او که [illegible] اقتدار است [illegible] هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات [illegible] موصول با صله خبر [illegible] منه آیات [illegible] از الکتاب [illegible] صفتی دیگر است مر آیات محکمات و اخر متشابهات معطوف است بر آیات محکمات [illegible] جمله هو الذی انزل علیک الکتاب با این حال مقرر است مر مضمون جمله سابقه را از اثبات توحید و نفی اشراک [illegible] یعنی نیست [illegible] آنکه بر تو کتاب انزال کرده یعنی قرآن فرود آورده در این حال که بعضی از وی آیات محکم [illegible] اصل قرآن است عظیم الشان است و محکمات موافق دلائل عقلی [illegible] فی الارحام کیف یشاء و قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و امثال آن و در این آیت اشارت است که عیسی اله نبود و سزاوار پرستش نباشد که بعض محکمات چنانچه الله لا اله الا هو الحی القیوم و امثال آن [illegible] دلالت بر [illegible] که الوهیت [illegible] نفی [illegible] محکمات چنانچه لم یلد و لم یولد دلالت بر این میکند که او [illegible] الله نیست اگرچه [illegible] رسالت و [illegible] از قرآن آیات دیگر است که متضمن متشابهات است قسمی از آن [illegible] است و قسمی از آن بعضی [illegible] کلمه [illegible] مشتبه [illegible] محدثات است [illegible] تعلیل [illegible] سؤال تقسیم کتاب بر دو قسم مذکور محصور نیست چه غیر این دو [illegible] ظاهر و نص [illegible] محکم آمده و غیر واضح [illegible] قسم [illegible] مشکل و مجمل و [illegible] حصر [illegible] صحت آن [illegible] جواب از آیه مذکور حصر کتاب بر دو قسم [illegible] و نیز در آیه حصر اداه کجاست بلکه بر دو قسم مذکور [illegible] اقسام دیگر [illegible] است [illegible] محکمات [illegible] مفسرات و منه آیات هی نصوص و منه آیات ظاهرات یا گوییم اخر متشابهات [illegible] فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله [illegible] موصول با صله یعنی الذین فی قلوبهم [illegible] ابتغاء الفتنة [illegible] است فیتبعون [illegible] ابتغاء تأویله عطف [illegible] بر دو جمله خبر [illegible] مبتدا [illegible] خبر [illegible] محذوف آمده و خبر [illegible] قائم مقام [illegible] فاجزائه [illegible] جزء دوم [illegible] اصل کلام [illegible] فالذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء

تا در بلیه جهالت [illegible] است بمعنا تعقیب بر طریق استعاره و تنکیر زیغ برای نوعیت است یعنی زیغ الی الکفر و الابتداع ۱۲ و اما
در کتب نحو آورده اند استعمال اما در کلام عرب بر دو وجه آمده اند یکی استیناف کلام چنانکه در آغاز کتب آرند و تفصیل با اجمالی چون
جاءنی اخوتک اما زید فاکرمته و اما خالد فاهنته و اما بکر فاعرضت عنه تقدیر و اما لازم دارند ظاهر است که اینجا استیناف
نیست و برای تفصیل هم باید و اینجا قسم دوم نمی آید جواب اما اینجا برای تفصیل است و قسم دوم من حیث المعنی قسیم
دوم مقدر باشد ای و اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله ینظرون علی وفاق هواهم و اما
الراسخون فی العلم فیقصدون حقیقة مراد الله و لا یأولون او یاولون علی وفاق المحکم معنی اینست پس هر چند باشند چیزی [illegible]
کسانیکه در دلهای ایشان میل است چنانچه خود را از درجه حق بر درکه بدعت یا کفر انداخته و یا اتباع هوا و دلیری
بر کتاب خدا خویش را مبتدع یا کافر ساخته پس پیروی میکنند چیزی را که متشابه است از قرآن با اتباع ظاهر و معنا [illegible]
دانستن [illegible] است از جهت جستن فتنه مر مردمان و از جهت جستن تاویل نابوده و ناپسندیده که بر زبان آورده اند چنانچه
معتزله در انکار رؤیت الی ربها ناظرة را تاویل بمنتظره کردند تا در مین شور انداختند [illegible] و چون مجسمه
که قائل بجسمیت شدند از ظاهر یداله و وجه الله و فی جنب الله شدند و مانند آن خدا را جسم گفتند مجسم گشتند و چون مشبهه
که بظاهر الرحمن علی العرش استوی و جاء ربک و ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام مکان و جهت که مخصوص [illegible] است
و [illegible] است قائل گشتند مشبهه شدند و چون نصاری که بظاهر صیغه جمع در آیه انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون
و انا لموسعون و نعم الماهدون و مانند آن تمسک کردند ان الله ثالث ثلاثة گفتند کافر گشتند و نیز گفته اند که یهود حروف الم
را بحکم حساب جمل هفتاد و یک سال تاویل کردند و آن را مدت بقای امت پیغمبر و مدت خلافت ایشان دانستند که
[illegible] چه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفتار ایشان شنید تبسم کرد و از گفتار
باطل ایشان خود را در تعجب آورد باز گفتند مثل این حروف جای دیگر نیز آمده که از آن بر مثل این حساب عدد دیگر
ظاهر شد و امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه در [illegible] المص [illegible] ایشان گشت باز گفتند جای
دیگر نیز آمده است امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه گفت الر نازل شده باز دیگر همین نوع سخن گفتند و حروف
دیگر جستند امیر المؤمنین عمر المر ذکر کرد در حساب جمل عددی زاید آورد گفتند ای عمر عدد مختلف آوردی کار
برما مشتبه کردی ندانیم در این اصل اکثر ثابت است یا اقل در رد ایشان این آیه نازل گشت و بطلان تاویل
ایشان به بیان پیوست اما اعتبار مر عموم لفظ راست [illegible] و اعتبار عموم لفظ [illegible] و چه عام
[illegible] خویش شامل است هر تاویلی را که مورد نبود هر تاویلی را که باطل است وما یعلم تاویله الا الله
این جمله حال است [illegible] بیان یا کافران ظاهر متشابه را تاویل ناپسندیده آوردند [illegible]
[illegible] خدا کسی نداند [illegible] فهم آن [illegible] و رای خویش [illegible]

والرّاسخون فی العلم یعنی علماء نیز الا الله وقف کنند و والراسخون را عطف بر الله نگویند در حق راسخان در علم بمعرفت تاویل متشابه قائل نشوند ایشان والراسخون را مبتدا دارند یقولون آمنّا خبر مبتدا باشد و بعضی علما بر الا الله وقف نکنند و والراسخون فی العلم را عطف بر الا الله دانند و جمهور اصولیان و ابو اسحٰق نسبت علم متشابه سوی خدا و راسخان کنند یقولون را جمله مستانفه یا حال از راسخان گویند و بر قول اول وارد میشود که وضع کلام برای اعلام و افهام است متشابهات محل اشتباه و ابهام است سوال چون مراد آن فهم نشود نزول آن را چه فائده بود جواب آن است که فائده نزول متشابه ابتلاء اهل علم است که بر طلب علم مولع اند و اینجا از طلب علم ممنوع میشوند و ابتلا اعظم از وجهین بلوی و اعظمها اجرا و جدوی ابتلا در باز ماندن از دو سر است از ابتلاء البدن جواب دیگر متشابهات اسرار قرآنی در مورد منافی قرآنی آمده مرسل الیه یعنی پیغمبر علیه الصلوة والسلام که مقصود تفهیم بود فهم کرده اگر دیگری فهم نکند خلل در وضع کلام نبود در تفسیر امام زاهد این بر طریق اختلاف عصر و بر زمان عصر در زمان داشته و هر دو قول را باعتبار اختلاف زمان درست پنداشته حاصل تقریر اینست که در زمانه الراسخون بر قول بعضی واو استیناف است والراسخون مبتدا است و یقولون آمنّا خبر آن است راسخ او در تاویل متشابه روا نبود و بعضی گفته اند واو عطف نیست و آن معطوف بر الا الله راسخ را نیز تاویل علم متشابه ممکن باشد که اگر تاویل متشابهات در علم راسخان در نیاید توصیف قرآن بقوله تبیانا لکل شیء درست نیاید و جای آنچه گفته اند که بتاویل مشغول شده اند آنست که دران زمان مخالفان نبودند تا حاجت بتاویل افتد و احتیاج بسوی رد ایشان شود اما در زمانه ما واجب نیست که مشغول تاویل نشوند در رد او متمسکات مخالفان رو نهند و در بعضی کتب اصول آورده که این اختلاف از روی تحقیق اختلاف نیست که مشهور بر دو وجه بتقیید غیر یقین و بر هر دو وجه قول همه است یکی است اتفاق راسخان را در متشابه علم یقین نباشد و اتفاق است که تاویل بر وجه ظن و احتمال ممتنع نبود و علما را در تفسیر راسخان اختلاف است بعضی گویند راسخ آنست که ثابت بر علم باشد و عمل بموافق علم کند و عمل او متجاوز از علم نبود و بعضی گویند راسخ آنست که شکایت او راست بود و دریوزه گر پاکی یار باشد در شهوت بطن و فرج عفت اختیار کند و دل بر غیر حق و صدق ننگرد و بعضی گویند راسخ آنست که متقی باشد در کار خدا با همه بود و در کار دنیا با خلق بتواضع و بانفس مجاهد باشد یقولون آمنّا به کلٌّ من عند ربّنا کل من عند ربنا بیان آمنّا به است و آمنّا به مقول یقولون است یعنی اینست راسخان میگویند هر آیتی از محکم و متشابه که از پروردگار ماست بحقیقت آن اعتقاد داریم آنچه متشابه است دل خود را بر طلب معرفت آن نمی آریم وما یذّکّر الّا اولوا الالباب این جمله معترضه است در اثناء بیان مقول راسخان برای تحریص به پند گرفتن و تعریض از آنکه هر که پند نگیرد از خداوندان عقل نبود و بیان فهم اشکالی که برای و جواب آن در جمله و ما یذّکّر الّا اولوا الالباب که در ذیل آیه یؤتی الحکمة من یشاء مذکور است گذشته و بالواحق و بتوابع گذشته معنی اینست آنچه گفتیم و چندی که بیان کردیم از خداوندان عقول پند نگیرند و موعظت و نصیحت نپذیرند

وجز خیر وسند ان متفقون حق حقیقی را نداند و از جهت گرفتن و مشتبه بودن و از ثالث ثلاثة گفتن و اتباع تاویلات فاسده نیز
جز اصحاب الباب بازنشانند یعنی رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا
مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً [illegible] از لدن است و عطف بر [illegible] نکرد و اختیار [illegible] یعنی انیست بعد آنکه ما را راه
راست نمودی و باسلام رهنمون کردی و ببرکت اهل سنت و جماعت آوردی ما را بهدایت مگردانی دلهای ما و نجشنا
معرفت بخشیدی دلهای ما را از راه راست مائل گردانی چنانکه مشبهه و یهود و نصاری و مثلثه باتباع تاویلات فاسده
در وادی ضلالت فرستادی بخش ما را از نزد خود اثر رحمت یعنی ثبات بر ایمان و قرار بر هدایت [illegible] رحمت در آوردن
جنان و نیل رضوان [illegible] إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ این جمله تعلیل است و تاکید او از جهت
ابراز مقصود در صیغه و کافی است یعنی انیست بدرستی که تو بسیار توفیق نعمت دهنده رحمت کننده جز تو کیست که
نعمت [illegible] جز تو کیست که رحمت کند [illegible] کرده اند چه ابتدای اسلام و جماعتی از اصحاب چون
مسلمان شدند و بحلاوت ایمان مشرف گشتند حال یاران خویش که ازین نعمت محروم ماندند یاد آوردند از جهت ثبات
بر این نعمت بخدای زاری کردند و برحمت او پناه جستند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا الآیة گفتند این آیه حکایة
مقال ایشان است [illegible] رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ
لَّا رَيْبَ فِيهِ [illegible] دیگر است و تاکید او از جهت ابراز مقصود در صیغه و کافی
[illegible] بدرستی تو فراهم کننده مردمان در روزی که هیچ شکی نیست در آمدن آن روز
بروز حکم خواهی کرد میان ایشان در آنچه اختلاف کرده اند میان خواهی کرد حق و باطل را که ایشان بران بودند و ظاهر
خواهی کرد بطلان عقاید مبطلان و متبعان تاویلات باطله کافران و متشبهان و بطلان کسانی که [illegible] اتباع
هوا گرویدند [illegible] ایشان بطلان مذهب خویش خواهند دانست و السنة
از گفتار [illegible] إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ این جمله تعلیل است
تاکید او از جهت ابراز مضمون در صیغه و کافی [illegible] یا گوئی [illegible] لا یخلف المیعاد کنایه است از حقیقت
بعث و حشر [illegible] تاکید جمله [illegible] از جهت رد انکار منکران و در ان الله لا یخلف المیعاد
بعد از انک جامع الناس التفات است از خطاب بسوی غیبت یعنی انیست بدرستی خدای وعده خود را خلاف نکند
[illegible] مردمان راجمع خواهد کرد و وعده را هرگز خلاف نخواهد آورد إِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُم مِّنَ اللَّهِ
شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ شیئا مفعول مطلق است [illegible]
[illegible] اموالهم و لا اولادهم [illegible] من الله شیئا [illegible] ضمیر فصل است [illegible]

ع ۸

عطف است بر جملهٔ سابقه و چون جملهٔ ان الذین کفروا لن تغنی عنهم با آیهٔ ان الذین کفروا بآیات الله لهم عذاب شدید بی تعلق
و در مقصود با او موافق است تکریر او بود و تقریر او باشد از این جهت فصل کرد و بغیر حرف عطف آورد و چون کافران مضمون
جمله را منکر بودند تاکید بدان که ادات تاکید است در آورد و معنی اینست بدرستی آنکسانی که کافر شدند و آیات محکمه را انکار کردند
و متشابهات را موافق محکمات نشناختند در اتباع ظاهر و تاویلات فاسده بکفر و هوا پرداختند بقوت مال و کثرت فرزندان
مغرور شدند و از جهت سرکشی و طغیان در سدهٔ حق نیامدند ایشان را اموال ایشان و فرزندان ایشان از دفع عذاب
خدای هیچ چیزی از نفع نفع نکنند و دستگاه و جاه ایشان هیچ وجهی ایشان را سود نبخشد و این طایفه هم در دفع هم
ایشانند که در آتش سوزان جاودانه الحاق و عید کافران باز داشتن ایشان است از جمیع انواع کفر و کفران و آن مضمون
هر باز داشتن نصاری از کفر با ایشان **كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ**
کداب بهمزهٔ ساکن و الف خوانده‌اند و معنی هر دو یکی و انند ای دابهم کداب آل فرعون و این جمله نیز در مذمت کافران است
بتشبیه ابطال کفر متضمن تشویه ایشان است موافق جملهٔ سابقه که در مذمت کافران بود بدین اعتبار جملهٔ سابقه را
مقرر شود و معنی اینست حال ایشان و دوام ایشان همچو حال و دوام آل فرعون و همچو حال کسانی است که پیش از آل فرعون
بودند و در کفر و گمراهی و فساد و تباهی اعتنا و اهتمام نمودند **كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** این جمله بیان و تفسیر دابست
یعنی اینست ایشان بدین وجه همچو ایشانند بدین جهت بر ایشان همانند که آیات ما را تکذیب کردند و در دین و منتظر
خواندند **فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ** عطف است بر کذبوا بآیاتنا معنی اینست پس گرفت ایشان را
خدای و بیان بگناهان ایشان یعنی ایشان را سزای که در خور ایشان بود کرد و در ورای این جمله تکمیل است اخذ شدید
کریم است رحیم است شاید که سبک باشد و با اقتضای رحمت با ایشان آسان بگذرد و این وهم را ابرا این جمله دفع کرد و جملهٔ **وَاللَّهُ**
شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ بر وجه تکمیل آورد و معنی اینست و خدای سخت است عقاب او و دشوار
عذاب او اعاذنا الله منه ذلک و عید است اینان را بمآل **قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى**
جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ این جمله مستانفه است جواب سوال مقدر که چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم حال ایشان
شنید و عقوبت ایشان در خاطر گذرانید فرمان چیست تا وا القول لهم گفت یعنی قل للذین کفروا الآیة و جملهٔ بئس المهاد
تذییل است ستغلبون و تحشرون بصیغهٔ خطاب و غائب خواندند غیبت [illegible] امر و خطاب [illegible] با مورد [illegible]
روایت کرده‌اند که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] قریش را [illegible] غالب آمد جماعتی را از
سران یهود گفت ای جماعت یهود [illegible] اهل کتاب [illegible] این همان پیغمبر است که در کتب ما ستوده
و از بیان صفات وی [illegible] است [illegible] بر اعدا [illegible] از جهت
خدا و قصد کردند که ایمان آرند پس در [illegible] توقف کردند یعنی از ایشان گفتند [illegible] تا [illegible] بنگریم

بعد از چندی روز واقعهٔ احد واقع شد در تردد افتادند و زبان طعن گشادند گفتند اگر محمد پیغمبر از خدای بودی او را این نوع هزیمت روی ننمودی این پیغمبر موعود نیست چه آثار تایید و تقویت در وی موجود نیست شقاوت در کار ایشان اثر نمود و آوردند آثار شقاوت اظهار کردند و دل بر عداوت آوردند گفتند جنگ بدر با مردمان بیسلاحی که جنگ آزموده نبودند بود اگر جنگ با ما افتد بر ما نیز هزیمت روی خواهد نمود این آیه مخصوص در شان اهل کتاب نازل گشت و این نظم در حق ایشان بر دو پیوسته و بعضی بر آنند که در همه کافران و منافقان بسته مرد قول ترسایان معنی آنست بگوی ای محمد مر کسانی را که کفر ورزیدند و از یهود اند یا از مشرکان قریش که زود باشد که مغلوب خواهید گشت و بهمه حربها خواهید پیوست و در مدت اندک خواهید مرد و جان بملک الموت خواهید سپرد و بعد از موت بسوی دوزخ برانگیخته خواهید گشت و بعذاب وعقاب خواهید پیوست و دوزخ بد قرارگاهی بود و بد مقری باشد قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ

آیة اسم کان است لکم خبر است التقتا صفت است مر فئتین فئة نکره مخصوص بصفت صفت بتقدیر منهما مبتدا است تقاتل فی سبیل الله خبر مبتدا است و اخری بتقدیر و فئة اخری کافرة عطف است بر فئة تقاتل فی سبیل الله یا تقاتل صفت فئة باشد موصوف با صفت بدل از فاعل التقتا بود و اخری مثل او ست یعنی موصوف با صفت عطف بر وست و کلام از باب توشیح بود یا ایراد تثنیه پس تفسیر معطوف و معطوف علیه بر طریق یشیب ابن آدم و یشب فیه خصلتان الحرص و طول الامل باشد یرونهم و ترونهم بصیغه غائب و مخاطب خوانده اند بر تقدیر خطاب خطاب مر مشرکان است ای ترون ایها المشرکون فئة المسلمین مثلیهم ستمائة و نیفا و عشرین و بر صیغه غائب ضمیر فاعل مر مسلمانان است و ضمیر مفعول و ضمیر مثلیهم مر کافران است یا بر عکس و جمله قد کان لکم آیة تا آخر مقرر است مر مضمون جمله سابقه را که مشتمل قول نصاری است چه کسی که جماعتی را در نظر مردمان دو چند تواند کرد شخصی را اثر چرا پیدا نتواند آورد استبعاد و در قدرت خدا خلا است و تردد در توانائی او ناروا ست معنی آنست بدرستی هست مر شما را در صدق دعوی که شما مغلوب خواهید شد علامت ظاهر در دو گروهی که در یکدیگر مجتمع گشتند و یکدیگر در حرب پیوستند گروهی از آن دو گروه در راه خدای قتال میکردند و گروهی دیگر کافر بودند در آن حال که می‌بینند کافران مسلمانان را دو چند عدد خویش و بچشم دیدن چشم میدیدند و با وجود قلت ایشان بمشاهدت کثرت عدد ایشان میترسیدند روایت کرده اند که عدد کافران هزار بود بعضی گویند نهصد و پنجاه بود و عدد مسلمانان سیصد و سیزده کافران مسلمانان را دو چند خویش یعنی ششصد و بیست دیدند و مسلمانان کافران را دو چند خویش یعنی ششصد و بیست و شش دیدند تا دلیری آورند بدین قدر که کافران را قتال واجب نمود مسلمانان را با دو چند خویش از کافران تاب مقاومت بود توانست بود که بعضی چنین گویند می‌بینند کافران مسلمانان را دو چند عدد مسلمانان یعنی ششصد و بیست و شش تا بیش عدد تا هیبت خورند و از کثرت عدد ایشان بترسند و تواند بود که یعنی بینند مسلمانان دشمنان خود را دو چند عدد خویش و بیشتر بینند

تا دلیر شوند بدین تقدیر اجتماع ضمیر فاعل و مفعول بود و آن از خصائص افعال قلوب باشد. وَاللّٰهُ يُؤَيِّدُ
بِنَصْرِهٖ مَنْ يَّشَآءُ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّاُولِى الْاَبْصَارِ ۝ جملهٔ والله یؤید بنصره تذییل ست و همچنین ان
فی ذلک لعبرة لاولی الابصار تذییل بعد تذییل ست و تاکید [illegible] از جهت آنست که این جمله تقریر [illegible] ست از [illegible] که کافران
که عبرتست مر کسانی را که بینند و [illegible] اولی الابصار اند چنانچه [illegible] من اولی الابصار کفار مشهور
جمله ایشان [illegible] منکر اند و [illegible] بدین اعتبار [illegible] آورد و بودن کفار نیز از اولی الابصار
که یکی [illegible] آنست مطابق [illegible] از قبیل [illegible] الیل [illegible] یعنی [illegible] و خدای
کند از فرقه‌ها هر کرا خواهد [illegible] درین قصه عبرتست مر خداوندان بینائی و فکرتست مر اصحاب دانائی چون خدای
عز و جل در نظر بینا خداوندان بینائی عدد اندک را بسیار نماید بقدرت تا در مطلق عدد بسیار در نظر آید تا فرقهٔ [illegible] دل شوند
و بترسند و فرقه دلیر شوند و حمله کنند غالب آیندگان بتایید خدای واثق گردند و دل در وقایع بر نصرت و تایید او بندند
و بدانند چنانچه دران واقعه تایید و نصرت کرد بیشتر نیز [illegible] شعر [illegible]
[illegible] فیما بقی منه من عرف الله فلم تغنه معرفة الله فذاک الشقی و مغلوب شوندگان اگر ایشان را چشم عقل در
باشد و نظر باطن [illegible] عبرت گیرند و بدانند که چنانچه در حادثهٔ سابقه [illegible] تربیت خدا مغلوب شده اند در حوادث دیگر
مغلوب خواهند شد بدین فکرت موعظت پذیرند زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوٰتِ مِنَ النِّسَآءِ
وَالْبَنِيْنَ وَالْقَنَاطِيْرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ
چون در آیات سابقه حال و بال کافران [illegible] اولاد و اموال ایشان بیان کرد چنانکه کسی [illegible] باقی نماند
[illegible] با آنکه آیات ایمان ظاهر [illegible] اسلام [illegible] سوال کرد درین آیه سبب ابقای ایشان بر کفر
استیناف در بیان آورد و ازین فعل مجهول [illegible] فاعل [illegible] بعضی گویند خدای عز و جل آن چیزها در
ایشان آراسته [illegible] و بعضی گویند این چیزها را شیاطین در نظر ایشان [illegible] باقی
گردیده [illegible] دل ایشان را [illegible] و در آیت زین للذین کفروا الحیوة الدنیا [illegible]
شده [illegible] گشت چنانچه [illegible] گویند [illegible]
[illegible] آنست که دل ایشان [illegible] ایشان [illegible] جمع قنطار [illegible] بعضی گویند
عبارتست از مال بسیار و بعضی گویند قدر پری پوست گاو از زر یا نقره بود و بعضی گویند [illegible]
و بعضی دوازده هزار اوقیه [illegible] و بعضی گویند قنطار [illegible]
گویند [illegible] قنطار [illegible]
[illegible] والمقنطره [illegible] یعنی آنست که [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] یعنی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سید محمد صادق [illegible]
مدظله

که آراسته شده برای ایشان دوستی شهوات یعنی مشتهیات از زنان که مشتهای اند مر آدم و آدمیان را و پسران که محبوب تر اند
از تن و توان چه همه بهتر اند از جان و روان و قطعه جگر اند و نور بصر اند و قناطیر مقنطره یعنی زر و نقره تو بر تو داشته شده چه آدمی
را میل بسوی مال طبعی ست و مشتهی او بعد از ان او جبلی ست ﴿وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْاَنْعَامِ وَالْحَرْثِ﴾ ط
والخیل المسومة با معطوفات خویش معطوف ست بر والقناطیر المقنطرة یعنی آنست و اسپان چرانیده یا داغ کرده
شده یا اسپان با سیمای فربه و شکل مرغوب که همه را خوش آید و در گوسپان بسبب زینت نمایند و مواشی از شتر و گاو
و گوسپند که مرد مال اولاد را همچون اولاد خویش می پرورند و تربیت آن بمهر و شفقت کنند و کشت و کشاورزی که
مزرعه اهل حراثت را بدان تمنا محبوب بود که یکی از مزارعان در بهشت تمنای زراعت کند و از خدا آنرا بدعا خواهد
چنانچه در حدیث صحیح آمده و تشریح بیان شده محبت این چیزها که مذکور شده ست و حب ریاست گشته و حب
ریاست با امتناع از متابعت و انقیاد پیوسته ﴿ذٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ۚ وَاللّٰهُ عِنْدَهٗ
حُسْنُ الْمَاٰبِ﴾ ۝ چون جز سابقه بیان تزئین امور مذکوره بر وجه امتلا آمده متضمن نهی از رغبت دران و ۱۴
دل بودن بدان شده این جمله تقلیل مضمون مذکور دارد و دلیل بر ترفیه مبسوط بیان دارد کا تقلیل و ارشاد اعلام لهو
زینت للناس یکنند و کذا او لا ینبغی ان ترغب فیه الا ان قول ذلک متاع الحیوة الدنیا را اشد تعلق چون لما سبق جمله والله عنده
حسن المآب بیان مفاد آن چیزهای که مذکور ست در آخرت و این رد ست بر کافران و طعن ست بر حال ایشان که
آنچه را که آراسته شده دل بر فانی داشتند و قناعت بر متاع دنیوی قلیل کردند و از عطای جزیل اخروی محروم گشتند
و چیزی که ست از اینها بهتر بود و کدام خسارت از این بالاتر باشد یعنی آنست آن مذکور از امور مذکوره متاع حیوة دنیا
است یعنی سبب برخورداری زندگانی دنیاست چیزی اینست که بدان در زندگانی دنیا برخوردار گیرند و سود مند شوند
و خدای که این شده نزد یک اوست و نیکی رجوع جای بازگشته یا خوبی بازگشت از نعیم باقیه در جنات عالیه بخشند که ملکا
لا یحد بنهایت از ان نست ان اینجا بازگشت بخوبتر بود و از این تنبیه مرغوب تر باشد بر زوال آن شد ذلک
متاع بها الک ﴿قُلْ اَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذٰلِكُمْ ؕ﴾ خبر مذکور بجار است ست ازین
باب مسطور للذین اتقوا عند ربهم جنات تجری بیان تحسین مآب ست بر وجه استیناف ست در جواب ما ربا [illegible]
را و نبئکم برای عرض احسان انبیاست بدانچه بهتر از متاع دنیاست و جمله قل اؤنبئکم معترضه است میان بیان دنیا و دین
مذکور برای امر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بعرض احسان انبا مبسوط و ذا اسم اشارت ست بسوی متاع دنیا که بالا
مذکور شده و کم حرف خطاب ست مثل از اعراب بنا رتبه از این جهت که حرف ست و مخاطب مردمانی اند که محبت متاع
دنیا دارند یعنی اینست بگو ای محمد آیا خبر کنم شما را بچیزی که بهتر ست از متاع دنیا سوال متاع دنیا ذکر کرده بعد
ذکر حسن مآب که بهتر از متاع دنیا نست آورد انبا بچیزی که بهتر از متاع دنیاست مفعول پیوست با انباست که

ع [illegible]

از مضمون اؤنبئكم بخير من ذلكم آمده چه خير حاصل خواهد گشت **جواب** در والله عنده حسن المآب بنا بر آنكه بهتر است
از متاع دنيا بر سبيل اجمال بود از انبيای که مضمون بخير من ذلكم است يعنی از آنچه بهتر است از متاع دنيا که جنات
عدن و خلود در آن است روی خواهد نمود **سوال** چون مؤنبئكم بخير من ذلكم آ نبا از تبشير حسن المآب مذکور مقصود بود
در مضمون قل اؤنبئكم بخير من ذلكم مقصود نباشد تعريف بلام عهد بايد بتنكير نشايد خير را نكره آورد و التعريف چرا نكرد **جواب**
در مقام عهد از جهت قصد تعظيم تنكير آمده با وجود مقتضی تعريف از جهت افادت تعظيم تنكير ساز شده چنانچه کسی گويد
جاء نی رجل و ديگری گويد رجل مبارک فاکبر ای رجل عظيم مبارک **لِلَّذِيْنَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّٰتٌ**
تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جنات مبتدا است للذين اتقوا خبر مقدم است
عند ربهم ظرف است مر ظرف مستقر را تجری من تحتها الانهار صفت است مر جنات را خالدين حال است الذين اتقوا
که مجرور لام است و تواند بود للذين صفت خير باشد يعنی بخير كائن للمتقين بود و بدين وجه جنات خبر مبتدا محذوف بود ای
هو جنات جمله مستانفه در بيان خير پنداشته اند و اين وجهی موجه است قراءة جنات بكسر تا بدل از خير موید اين وجه است
يعنی آنست که بهتر است مر متقيان را نزد پروردگار ايشان بوستانی که روان است فرود آن جويهای در حالتی که ايشان
در آن جاويد باشند تا ابد هيچگاه بيرون نيايند و قرب مذکور که مفهوم عند است مأول بقرب مکانت است نه تقرب مکانی
که خدای عز و جل منزه است از آن **وَاَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَّرِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ** رضوان بكسر را
وضم او خوانده اند يعنی يکی دانند و ازواج با معطوفات خويش عطف است بر جنات و تنكير رضوان برای تعظيم است ای
و رضوان عظيم من الله يعنی آنست مر متقيان را است جنات و زنان پاک گردانيده شده از او ناس و نسوان که
در ايشان حيض و نفاس نباشد و بول و غائط نه و مانند آن ايشان را نباشد و خشنودی عظيم از کردگار کريم **وَاللّٰهُ**
بَصِيْرٌۢ بِالْعِبَادِ و اين جمله تذييل است يعنی آنست و کردگار بيناست بحال بندگان حال
ايشان را اند جزا دادن تواند **اَلَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَآ اِنَّنَآ اٰمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَقِنَا**
عَذَابَ النَّارِ موصول با صله صفت عباد است ای بالعباد الذين يقولون ربنا الآية يا صفت
الذين اتقوا است يا منصوب المحل است بتقدير اعنی و کلمه ندا يعنی ربنا متضمن است مر ندا خدا را بربوبيت و تعظيم
مضاف اليه با ضافت و اظهار اهتمام در جمله که بعد اوست اننا امنا مقول يقولون است فاغفر لنا سببيه است
بر طريق انتباه فاکر يعنی آنست آنانکه ميگويند ای پروردگار ما بدرستی ما ايمان آورديم پس بيامرز برای ما گناهان
مارا و از عذاب نار مارا نگاهدار **اَلصّٰبِرِيْنَ وَالصّٰدِقِيْنَ وَالْقٰنِتِيْنَ وَالْمُنْفِقِيْنَ**
وَالْمُسْتَغْفِرِيْنَ بِالْاَسْحَارِ منصوب اند بنا بر مدح با معطوفات خويش يعنی مدح ميکنم مر صابران را يا
منصوب اند بتقدير اعنی يعنی آنانکه صبر کنند يعنی حبس کنند نفس خود را بر اتيان حسنات و اجتناب

از سیات و کسانیکه زبان قال وزبان حال ایشان مطابق واقع بود یعنی انچه بگویند وانچه نمایند موافق واقع باشد و کسانیکه قایم اند در عبادت و ثابت اند بر طهارت یعنی دعا کننده اند طاعت آرنده اند. و کسانیکه اتفاق کننده اند مالهای خویش را در راه خدای تعالی یا اتفاق میکنند علمهای خویش را بر طالبان یا اتفاق کننده اند جاههای خود را در برآوردن حوایج محتاجان و کسانیکه مشغول اند باستغفار و خواهش آمرزش در اسحار و تخصیص وقت سحر از جهت شرف و خطر است در خبر آمده است در اول شب ندا میشود که بایستند عابدان عابدانی که خدا قیام ایشان خواسته است می ایستند و انچه مقدر کرده است از عبادت می آرند بار دیگر ندا میشود که برخیزند قانتان کسی را که خدای خواسته است بر میخیزد در خشوع و قیام صلوتی میابد چون وقت سحر می آید ندا میشود که برخیزند مستغفران کسی را که خدا خواسته است بر میخیزد و آنقدر استغفار که نصیب او کرده اند میکند ازین معلوم شد که وقت سحر وقتی با احترام است این وقت را باستغفار مداومت تمام است و نیز در خبر است هر که شب برخیزد و دو رکعت نماز بگذارد و هفتاد بار استغفار کند او را از مستغفران نویسند و در جمله مستغفران یاد **سوال** چون در الصابرین صبر بر طاعت و صبر از معصیت مراد دارند معصیت کجا باشد که استغفار کنند پس استغفار یا صبر از معصیت چگونه جمع شود و صحت آن چه نوع بود **جواب** تواند بود که صابر از معصیت اند توبه استغفار کنند از معاصی گذشته یا از تقصیر در فوات ترقی کردن و انتقال فرمودن در طاعات و عبادات بعضی گفته اند پنج مایه از طوایف کرام مشتمل است بر پیغمبر و بر یاران رضی الله تعالی عنهم و علیه السلام والصلوة صابران زمره اند طاعت ایشان صبر است و سرور طایفه پیغمبر است بر جفاء دشمنان و اذاء ایشان صبر کرد و همواره دل بر شکیبائی آورد و صادقان جماعتی اند که سر ایشان امیر المومنین ابوبکر صدیق است قانتان فرقه اند که صدر ایشان عمر فاروق است و منفقان گروهی اند که عثمان عفان آن گروه را سرور است و مستغفران قومی اند که علی کرم الله وجهه از جمله آن قوم برتر است رضی الله تعالی عنهم اجمعین **شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهٗ لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰۤئِكَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ قَاۤئِمًاۢ بِالْقِسْطِ** الله فاعل است مر شهد را قائما بالقسط حال دائمه از وست ان با اسم وخبر بتقدیر بانه او علی انه مفعول اوست و بودن او حال موکده که شرط او آنست که بعد جمله اسمیه باشد بعد شهد الله که جمله فعلیه است مشکل است مگر آنکه او را موکد بعد جمله هو الله کانه از جمله لا اله الا هو فهم میشود و اعتبار کنند از قبیل انه ابوک عطوفا گردانند. یا جمله شهد الله را که از صفات خداست مستلزم دوام و بقاست منزله اسمیه گویند و بعد او صحت وقوع حال موکده جویند و اگر قائما بالقسط را نصب علی المدح دارند بتقدیر اعنی بپندارند درست باشد تنکیر فرا هم او نبود زیرا که منصوب اعنی چنانچه در نحن العرب اقری الناس للضیف معرفه آمده و شعثا مراضیع مثل السعالی بتقدیر اعنی شعثا با تنکیر نیز مستعمل شده و شهادت بدو معنی مستعمل است گواه شدن و آن عبارت از مشاهده و عیان است و گواهی دادن **سوال** شهادت اخباری مبنی از مشاهده و عیان نه مبنی بر ظن و حسبان و توحید معنی است از محسوسات نیست بمشاهده و عیانیه پیوند و متعلق نشهد چگونه شود **جواب** بعضی مفسران شهد را بتاویل بیّن کنند. و بعضی باول با خبر گویند و بعضی بمعنی علم دارند. و جمع مجاز بلازمه

این معانی را شهادت پندارند صاحب کشاف شهید را در اسناد بسوی حق از استعارت بیش از دل داشته و در اسناد فرشتگان و اولو العلم استعارت از اقرار پنداشته همواره شهید یکبار مذکورست در یک لفظ دو معنی حقیقی یا مجازی یا احتمال مراد نتوان داشت ارادت دو معنی از یک لفظ بهیچ وجهی درست نتوان پنداشت از شهید بمعنی دلالت و اقرار چه نوع مراد بود و بچه وجه صحیح باشد جواب: در و الملائکة فعل محذوف بود و این عطف جمله بر جمله باشد و جمله ثانیه یعنی و شهد الملائکة بمعنی بیان حال و عامل حال بود پس برین تقریر دو معنی مذکور از دو لفظ مراد باشد از یک لفظ مراد نبود و جمله شهد الله مقرره مر مضمون جمله سابقه را که اثبات توحید و نفی تثلیث و تشریک ست و رد نصاری در قایل شدن بالوهیة عیسی ست۔ معنی اینست گواهی داده است خدای نفسی بیان کرده است بدرستی خدا یکی نیست جز او و معبودی بحق نیست و گواهی داده اند یعنی اقرار کرده‌اند و اعتراف نموده‌اند فرشتگان علیهم السلام و خداوندان علم از پیغمبران و علمای اسلام زهی شرف اهل علم که گواهی ایشان در نظام گواهی خدا بود و ذکر ایشان با ذکر خدای مقرون باشد بعضی تقدیم فرشتگان را بر مطلق اهل علم موجب تفضیل فرشتگان بر انبیا دارند و خواص ملک را افضل از خواص بشر پندارند نزدیک اهل سنت و جماعت تقدم از جهت سبق در خلقیت بود از جهت فضل در منزلت نباشد شرف علم پوشیده نیست شرف آدم بنسبت فرشتگان بعلم همین معنی ست در تفسیر آورده هر که تکیه کرده بر فراش خود نظره در علم کند به آنکه فکر در خاطر افگند بهترست مر او را ازین حال از عبادت عابدان هفتاد سال گفته‌اند علم وضیع را شریف گرداند و فقیر را بغنا رساند و ضعیف را قوی کند بخیل را در سخاوت افگند مستور را بشهرت رساند بعید را قریب گرداند در حدیث است فردا قیامت علما را خطاب شود یا معشر العلماء لم اضع علمی فیکم الا لعلمی بکم و لم اضع علمی فیکم الا لعلمی بکم و لم اضع علمی فیکم لاعذبکم انطلقوا فقد غفرت لکم فیقولون یارب و محبونا فیقول انتم و محبوکم مگر علما را در جهان کاری ست و طرز دیگر ست خدای تعالی بزرگی اعتباری ست علمی کلام ایشان بیان گشته و دمی و قلمی که درین کار زنند تا قیامت هر که بدان عمل کننده هر چند ثواب او در نامه ایشان ثبت شود و جزا عملهای ایشان بی قصور و نقصان ایشان را بدهند هر چند ثواب عالمان نصیب عاملان گردانند فطوبی لهم ثم طوبی لهم و بشری لهم ثم بشری لهم

نظم

کاری که ز هر کار گزینی علم ست ۔ فخری که بود فخر یقینی علم ست ۔ صدری که درو نشاید نشینی علم ست ۔ حکمی که زوال آن نه بینی علم ست ۔ این چنین کسان را چرا مرتبه شهادت نشود و شهادت ایشان را چگونه محل احتجاج و اعتماد نبود تواند بود که از اولو العلم مومنان اهل کتاب مراد باشند چه ایشان عالمان بار بوده‌اند که بعلم خویش گرویده و تصدیق ورزیده گواهی بوحدانیت داده و سر در بندگی نهاده لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ تکرار این جمله برای تاکید از جهت اهتمام در اثبات وحدانیت و نفی تشریک و تثلیث و رد نصاری در قایل شدن ایشان بالوهیت عیسی و در ذکر العزیز الحکیم صنعت تشابه الاطراف ست و آن اینست که ختم کننده کلام را بچیزی که ملایم ست مر ابتدا را چنانچه لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر صفت لطیف مناسب ست مر لا تدرکه الابصار

ف ۱ معنی اینست که فرمود جناب باری عز اسمه ای گروه علماء که ننهادم علم خود را در میان شما مگر بعلم من بشماست و ننهادم علم من در میان شما مگر علم من بشماست و ننهادم علم خود را در میان شما برای اینکه عذاب کنم شما را بروید هر آینه بخشیدم شما را پس گویند علما ای پروردگار ما و دوستان ما پس فرماید شما و دوستان شما یعنی شما را و دوستان شما را مغفرت و غفران باشد باقی کلام در اشارات است عبارت فارسی نظم چنانچه شیخ سعدی فرموده ای خواجه بشارتی که رستی از غم بشارت بشارت باد بجز علما در کی کرد از ۱۲۱ سید محمد صادق علی

را و صفت قسط مناسب است مر و هو را که لا اله الا هو را ایضا و نیز صفت عزیز مناسب است مر توحید را زانکه عزیز کسی که مضمون لا اله الا هو است چه هر که غالب است او را کسی شریک نتواند شد. والحکیم مناسب است مر صفت قیام بالقسط که هر که حکیم است هرگز از عدل تجاوز نکند. معنی آیت نیست معبودی الا او موجودی سزاوار پرستش مطلق مگر او که عزیز است اندر انتقام قادر است و حکیم است استوار کار از عدل تجاوز نکند قایم بعدل بود. **إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** این جمله مستانفه است تاکید اول را از جهت رد انکار کفار است و بر قرأت کسائی که ان الدین عند الله الاسلام بفتح همزه خوانند بدل اشتمال از انه لا اله الا هو دانسته شده معنی آنست بدرستی دین نزد خدای در علم او اسلام است و اسلام ایمان است ایمان و اسلام یکی است تا حقیقت را دو نام است چه اگر ایمان غیر اسلام بودی بر حکم آیت و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مقبول نشدی **وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ** این جمله عطف است بر جمله ان الدین عند الله الاسلام یا بر جمله شهد الله انه لا اله الا هو و اختلاف نکرده اند آنکه ایشان را کتاب داده شده اند یعنی یهود و نصاری و فرقه یهود و ترسا مگر بعد آنکه ایشان را علم آمده بود و حق محقق شده بود پس آنکه آمده است ایشان را علم یعنی اختلاف ایشان بعد آمدن علم بر وجه مکابره بود نه بر وجه جهل و نادانی که در وی شود و یهود عیسی را منکر شدند و بر رسالت او قائل نگشتند بعد علم بودن ایشان بر رسالت او و ظهور معجزات ظاهره و دلالت بینه ظاهره او از احیا موتی و ابراء الاکمه و الابرص و امثال آن با نکار پیوستند و نصاری رسالت موسی را با مشاهده معجزات روشن او چون ید بیضا و عصا و انفلاق بحر و ابر و برداشتن طور و سایه کردن ابر و مانند آن منکر گشتند و شک نیست که این سبب علم است و اختلاف ایشان بعد حصول علم بود چه در رسالت این چنین صاحبان معجزات هیچ عاقلی را شک و ریب هیچ خردمندی را تردد نباشد و بعضی از نصاری عیسی را بعد علم بسمات حدوث از عجز و احتیاج و گرسنگی و تشنگی و تغیر احوال از صغر تا کبر و نوم و یقظه و جز آن اله گفتند و اطلاع بر صفات عبودیت که منافی الوهیت و علامات مخلوقیت که منافی ثبوت صفت الهیت معبودیت است معبود دانستند و بعضی یهود عزیر را با آنکه می شناختند که او پسر فلان است و میدانستند که خدا تعالی منزه از فرزندان است ابن الله گفتند و در ره این چنین مکابره رفتند. **بَغْيًا بَيْنَهُمْ** مفعول له است مر فعل مقدر کار استثنا فیهم شده و بود و تقدیر کلام اختلف اهل الکتاب من بعد ما جاءهم العلم ای ما اختلفوا الا بعد ما جاءهم العلم معنی آنست اختلاف کردند اهل کتاب بعد آمدن علم و حاصل شدن فهم از جهت آنکه میان خویشتن یعنی ورزیدند در ریاست خویش دیدند و از انقیاد و استنکاف کردند و خود را بر حق و دینی و خود را بی آوردند. **وَمَن يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ** ○ من یکفر شرط است و جزا او محذوف است ای نجزیه فان الله جمله فان الله سریع الحساب تعلیل است و تاکید او از جهت ابراز وعید بسبب دلیل و کافر است معنی آنست هر که کافر شود به علامات قدرت و دلائل وحدانیت او قبول نکند پس باید که از خدا بترسد و از انکار و کافری باز گردد زیرا که خدا سریع الحساب است

قادر بر عقاب و عذاب ست از جهت اقوال و افعال محاسبه خواهد کرد و بعد محاسبه در دنیا معاقبه خواهد آورد فَاِنْ
حَآجُّوْكَ فَقُلْ اَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلّٰهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ ؕ فا سببیه ست جمله سبب مضمون کلام سابق است
و من اتبعن بر ضمیر اسلمت وجهی لله بود و عطف بر ضمیر متصل بغیر تاکید بمنفصل از جهت فصل روا باشد معنی اینست چون حق
محقق گشت و شهادت خدا و فرشتگان و اهل علم پیوست پس اگر مخالفان با تو محاجه کنند و مخاصمه و مجادله ورزند بگو ذات
خود مر خدای را سپردم و بدین حق تصدیق کردم و وجه بمعنی ذات آمده چنانچه در و یبقی وجه ربک تحقیق شده
وَقُلْ لِّلَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ وَالْاُمِّيّٖنَ ءَاَسْلَمْتُمْ ؕ و قل عطف ست بر جمله شرطیه که جزا
او امر ست یعنی فان حاجوک فقل اسلمت استفهام برای تقریر ست معنی حمل مخاطب بر اقرار تا بدانچه مطلوب است
اقرار کنند و دم صدق و راستی زنند معنی اینست بگو مر کسانی را که داده شده اند کتاب یعنی توریت و انجیل که آنرا میدانستند
و دیگر مر امیان را یعنی مشرکان مکه را که ایشان کتابی و قرآنی نداشتند اسلام آورده اید و انقیاد دین اسلام کرده اید و این
برای آنست تا ایشان اقرار کنند و اسلمنا گویند فَاِنْ اَسْلَمُوْا فَقَدِ اهْتَدَوْا ۚ وَاِنْ تَوَلَّوْا
فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلٰغُ ؕ فان اسلموا شرطیه ست محذوف الجزاء فقد اهتدوا تعلیل ست ای فان اسلموا نجوا لانهم
قد اهتدوا و این شرطیه مذکور ست برای بیان حال مخاطبان بعد گفتن اسلمتم معنی اینست پس اگر اسلام آرند و اقرار کنند
که ما اسلام آورده ایم و دین حق را تصدیق کرده ایم در دنیا از گمراه خواندن و کشته شدن نجات یابند و در آخرت از عذاب
شدید و سوختن و کشتن رها شوند زیرا که راه راست یافتند و سوی راه اسلام شتافتند و اگر روی گردانند از ایمان آوردن
و اقرار کردن بایمان و اسلام کردن ترا از بیان نکند و در مضرت نیفگنند زیرا که نیست واجب بر تو مگر رسانیدن و تو رسانیدی
و آنچه بر تو واجب بود بجا آوردی وَاللّٰهُ بَصِيْرٌۢ بِالْعِبَادِ ۝ این جمله تذییل ست معنی اینست ع ٢ ١١
و خدای بیناست بهمه بندگان کار ایشان می بیند و نیت ایشان میداند و بر حسب اعمال و نیات جزا دادن و سزا
کردن میتواند اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُوْنَ النَّبِيّٖنَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۙ
وَّيَقْتُلُوْنَ الَّذِيْنَ يَاْمُرُوْنَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ ۙ فَبَشِّرْهُمْ
بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ ۝ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا
وَالْاٰخِرَةِ ۡ وَمَا لَهُمْ مِّنْ نّٰصِرِيْنَ ۝ یقتلون ثانی از باب نصر و بر صیغه مضارع از باب مفاعلت
خوانند بر حسب اختلاف قرائت معنی مختلف و اند جمله و من یکفر بآیات الله فان الله سریع الحساب و جمله فان تولوا فانما علیک البلاغ
جمله والله بصیر بالعباد ملوح سوی وعید کفار بود و سامع منتظر بیان آن شود جمله را مؤکد آورده بر وجه استیناف
فصل کرده تواند بود که ان الذین یکفرون بآیات الله کنایه از یهود باشد از باب کنایه از موصوف بود و این جمله را تقریر
مضمون جمله سابقه که از ان لحوق عذاب بکافران فهم میشود دارند و تاکید آن از جهت آنکه ایشان معذب بودن خویش را انکار

میکردند عذاب الیم را منکر بشدند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة و یشفع لنا آباؤنا الانبیاء بمیگفتند پس مار ند فبشرهم یعنی انذرهم از باب استعارت ضد برای ضد بود و استعارت تلمیحیه یا تهکمیه باشد چنانچه درین بیت آمده و دلبر و ستمگر بمعنی غیر دل مستعمل شده بیت دلبری صفیری شنیده و رسید * ستمگری ز عشقی بگوشه خزید * من ناصرین اسم ما نافیه است من درو زاید است لهم خبرست ظرف مستقر ست و جمله و ما لهم من ناصرین عطف ست بر جمله اولئک الذین حبطت اعمالهم و جمله با ذلک تا آخر جمله آیت مر فبشرهم بعذاب الیم بود سوال استغراق مفرد اشمل بوده آوردن صیغه جمع و بناء در ناصرین بچه معنی بروی نمود جواب تواند اختیار صیغه جمع از جهت رعایت فاصله بود و توافق او آخر آیات باشد معنی اینست بدرستی آنکسانیکه بآیات خدا کفر میورزند و انبیا را بغیر حق میکشند کسانی را که امر بعدل میکنند و از ظلم و جور مانع میشوند یا گویند مقاتله میکنند با کسانیکه از ظلم مانع میکردند پس مژده ده ایشان را بعذابی دردناک و ضرب کن بچیزی متضمن هم و باک ایشان آنانند که عملهای ایشان در دنیا و آخرت ناچیز شده و هیچ کار ایشان را سود مند نیامده و نیند ایشان را یاری دهندگان و نصرت کنندگان روایت است کرده اند بنی اسرائیل در اول ساعت از روز چهل و سه پیغمبر را کشتند و صد و دوازده عابد که بامر معروف استادند هم در آخر آن روز همه را کشتند الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتب یدعون الی کتب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم وهم معرضون ۝ روایت کرده اند مردی و زنی زنا کردند قضیه ایشان پیش حکام وقت آوردند حکم توریة در باب زانی محصن رجم بود حکام از وجاهت زانی و مرتبه مذکور و آن زن رضا بحکم مذکور نشاید نمود حکم زنا را تحریف کردند و از رجم بروی سیاه کردن آوردند و گفتند بسوی محمد بروید و این حکم پرسید شاید در شریعت او آسانی بود این هم برما آسان شود پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمدند پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم نیز حکم رجم فرمود ایشان قبول نکردند و این حکم را در معرض ظلم و جور آوردند پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود حکم توریة نیز همین ست شما توریة دارید حکم مذکور از توریة بیرون آرید ایشان از آوردن توریة اعراض کردند دل بر نمودن توریة ننهادند و بعضی گویند توریة آوردند ابن صوریا که بزرگترین احبار ایشان بود خواندن گرفت تا آنکه بر حکم رجم رسید از خواندن آن اعراض کرد عبدالله سلام رضی الله عنه که او نیز از احبار ایشان بود و پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم ایمان آورده بود در اعلاء دین کوشش مینمود گفت حکم رجم را چرا میپوشی و در اثبات سخن باطل چرا میکوشی توریة را از دست او گرفت حکم رجم را از توریة بر خواند ابن صوریا با جماعت یهود خجل و منفعل شد حق بظهور پیوست این آیت در شان ایشان نازل گشت همزه استفهام برای انکارست و انکار نفی اثبات باشد و تنکیر نصیبا برای تعظیم ست یعنی نصیبا عظیما بود چه ایشان احبار بودند و در حفظ لفظ و فهم معنی عمر در این بسیار نمودند از ضبط الفاظ و درک معنی نصیب وافر داشتند و خود را از لفظ و معنی آن بسیار بیگانگان واقف می پنداشتند با وجود آنکه از کتاب خویش تنها صاحب حظ وافر و نصیب کامل بودند از دعوت بسوی همان کتابی که نصیب وافر دارند اعراض مینمودند جمله یدعون الی کتاب الله حال ست از الذین اوتوا

نصیبًا من الکتاب که مجرور الی ست لیحکم بینهم اعنی لیحکم الکتاب یا لیحکم الرسول متعلق ست بیدعون ثم یتولی عطف ست بر یدعون و هم معرضون حال ست جمله الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب تا آخر از اهل کتاب حکایتی دیگر ست مقرر قوله جمله سابقه را که باز داشتست از کفر و اشراک و تثلیث او مقرر ست معنی آیت چنین آمد آیا ندیدی یعنی ندیدی ای محمد سوی کسانیکه داده شدند نصیبی عظیم از کتاب و بهره تمام از کلامی با صدق و صواب خوانده میشوند بسوی کتاب ایشان یعنی توریت تا میان ایشان از آنچه اختلاف کرده اند حکم کند و ایشان را از ظلمت شبهه بیرون آرد و فریقی از ایشان روی بگردانند و اطاعت لازم نمیپندارند و ایشان همیشه صفت اعراض از حق دارند و گاهی بدین حق رو نمی آرند سوال تولی و اعراض یکی ست میان ایشان در معنی فرقی نیست تا تعبیر از یک معنی بدو عبارت مختلف در افادت تجدد و استمرار چگونه آید و صحت آن چه نوع روی نماید جواب ثم یتولی بصیغه تجدد اخبار ست از حدوث تولی که بعد از دعوت بسوی کتاب بود و هم معرضون اخبار از اعراض ایشان از حق و صواب باشد و ظاهرست که اعراض بعد از دعوت سوی کتاب متجدد و حادث دارند و اعراض از حق و صواب در جبلت و طبیعت ایشان ثابت و مستمر میدارند و ایراد ثم یتولی دلالت میکند بر وقوع تولی بعد از اقرار دعوت و گذشتن و یافتن مهلت ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ این جمله مستانفه است چنانستی که کسی گفت بای سبب یتولون عن الحق و هم معرضون عن الکتاب فقیل ذلک بانهم قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودات معنی انیست آن یعنی روی گردانیدن ایشان از دین و منکر شدن از حق بیقین سبب آن ست که گفته اند ایشان ما را آتش نخواهد سوخت مگر چند روزی معدود و بیان ایام معدودات گذشته و ذکر آن بالا رفته وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ه این جمله عطف ست بر جمله قالوا لن تمسنا النار معنی انیست و ایشان را در دین مغرور گردانید و بهلاک ابد رسانید آنچه افترا میکردند و نابوده میگفتند چنانچه لن تمسنا النار الا ایاما معدودات و یشفع لنا آباؤنا الانبیاء و نحن ابناء انبیاء احباؤه و جز آن از کلمات ناستوده و سخنان نابوده فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ قف فا سببیه است جهة سبب مضمون جمل سابقه است ای صنعوا فی الدنیا ما ذکرنا فکیف یکون حالهم او فکیف یصنعون اذا جمعناهم الآیه و استفهام برای تهویل و تخویف ست و جمله بیان فظاعت حال کافران و شناعت اعمال ایشان معنی انیست کردند آنچه کردند در دنیا پس چگونه خواهند کرد در آخرت در آن وقت که جمع خواهم کرد ایشان را در روزی که آمدنی ست و آنچه درو موعود ست شدنی ست وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ عطف ست بر لا ریب فیه و ما موصول موصوف محذوف ست ای و وفیت غیر از ایراد ماضی بطریق و نفخ فی الصور معنی انیست و تمام داده شود هر نفسی در آن روز جزا آنچه کسب کرده است و بیابد جزا آنچه آورده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ حال است از ضمیر کلام سابق ای فکیف اذا وفیناهم جزاء ما کسبوا اصابهم العذاب و الحال انهم لا یظلمون فی ذلک لانه ایصال

بستم نشوند و لا یکون العذاب موضوعا فی غیر موضعه یعنی انست و حال آنست که ایشان مظلوم نباشند یعنی ایشان را از عذاب همان رسد که مستوجب آن شده و وضع عذاب در موضع آن بود پس ظلم نباشد. قُلِ اللّٰهُمَّ مٰلِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ اللهم منادی است حرف ندا محذوف است بر سبیل و عوض میم مشدد و عوض حرف ندا است یعنی یا الله است و کوفیان با الله را منادی دارند و میم مشدد را از فعل خیر پندارند مالک الملک صفت منادی یا صفت منادی مفرد که مضاف بود منصوب باشد چون یا زید صاحب الفرس و تواند بود منادی دیگر بود بتقدیر یا مالک الملک باشد جمله ندائیه یا جملها تیکه بعد اوست مقول قل است و قل با مقول خویش معترضه است برای تلقین ثنا که تلقین آن از آداب دعاست و تواند بود که اشارت سوی مدد و قول نصاری بود و تقریر مضمون جمل سابقه باشد که چون خدای عز و جل را بدین صفات ثنا گوید و بطلان قول نصاری بالوهیت عیسی هویدا شد که عیسی مالک الملک نبود و در ذات او صفت ملکیه که بر دادن ملک و استدن آن روی ننمود قدرت بر همه چیز با صفت او نبود و هم چنین کم و بیش کردن شب و روز و بیرون آوردن زنده از مرده و مرده از زنده و روزی دادن بغیر حساب کار او نباشد هم ازین جهت فصل کرد بغیر حرف عطف آورد و جمله تؤتی الملک من تشاء معلله است چون کفار از یهود و نصاری فقر و ضعیفی است پیغمبر دیدند از آوردن ایمان روی گردانیدند و از انقیاد پیغمبر علیه السلام اعراض کردند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آرزو کرد که اگر مسلمانان ملک فارس و روم بگیرند کافران از شوکت و فر ایشان دین اسلام پذیرند و بعضی گویند چون پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و سلم مکه فتح گشت پیغمبر فرمود که شما را ملک فارس و روم بفتح خواهد پیوست منافقان و یهودان این سخن را استبعاد کردند و در هر فن لاف و گزاف آوردند گفتند هیهات هیهات کجا فارس و روم کجا محمد و این کلمات این آیت نازل شد و این نظم بوده و پیوسته و بعضی گویند در حفر خندق سنگی پیدا شد یاران از کافتن آن عاجز شدند پیغمبر را علیه الصلوة و السلام خبر کردند پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمد و بدست خود کلند گرفت بر سنگ زد کوزه از ان سنگ آتشی برآمد و هوا روشن شد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود در برق این روشنائی مرا قصرهای حیره نمود ارکشت بار دیگر کلند زد باز آتش برآمد که نشان آن در هوا رسید پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود در روشنائی چشمهای من قصرهای روم دید بار دیگر کلند زد و آتش برخاست پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود حق تعالی مرا درین روشنائی قصرهای صنعا که یمن بود و جبرئیل مرا خبر کرده است که امت تو همه جهان ضبط خواهد کرد و همه زمین در تصرف تو خواهد آورد و منافقان و یهودان و ترسایان و مشرکان دشمنان را که گوینده کان عیسی که برای قتال او جمع شده اند و پیغمبر برای دفع شر ایشان در حفر خندق مشغول گشته برآشفتند و میان خویش گفتند محمد خلق را مشغوف می کند بگرفتن ملک حیره و صنعا و روم امیدواری میسازد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم چون این شنید خواست دعا کند تا ایشان را مغلوب کند هست او آید این آیت نازل شد و این نظم بوده و پیوسته تا این ثنا را

بمقدار بلّه پس در دعا ساز و پیش تر دعا بدین کلمات پردازد یعنی اینست بگو یا محمد ای بار خدا ای مالک ملکی همه تملک ملک تست بلکه هر کرا خواهی بدهی و از هر که خواهی بکشی توانی که ملک فارس و روم از اهل او بیرون آری و بمسلمانان امت محمد بسپاری و هر کرا خواهی عزیز گردانی و هر کرا خواهی بذلت و خواری برسانی و آنچه در تفسیر آورده که ازین ملک مالک نبوت مراد باشد یا ملک قناعت و عافیت و مانند آن مناسب بود و آیه بود بِيَدِكَ الْخَيْرُ ط ای بامرک وفی تصرفک کل خیر کالنصرة والغنیمة والهدایة والسعادة والصحة والعافیة والقوة والرفاهیة والقناعة والغناء والامن والفراغ والعدالة وضبط الجوارح والاخلاق الحمیدة وسائر النعم والفضائل الخیر مرفوع بر ابتدا است بیدک خبر مبتدا است و لام در الخیر استغراق است ای بیدک کل خیر و این جمله تقریر جمله سابقه است بر وجه تعمیم بعد تخصیص یعنی اینست بامر و در تحت تصرف تست چون عزت و رفاهیت و نفع و نصرت و غنیمت و سعادت و هدایت و صحت و عافیت و امن و فراغ و ضبط جوارح و اعضا و حرمت قوی ظاهر و باطن در رضا خداوند و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده و سایر فضائل و محاسن و شمائل این همه در تحت تصرف خدا است عطایا حق جل جلاله هر کرا خواهد بدهد و از هر که خواهد باز ستاند و بضد او آن مبتلا گرداند نعوذ بالله منها تعیین ذکر خیر از جهت مقام است تقیید نیست زیرا که قائل شدن بدین که شر بارادت خدا نیست چنانچه معتزله میگویند این نفی است إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ○ این جمله تذییل است تاکید او از جهت ابراز مقصود و ثنای باری تعالی بر وجه وکادت و استواری است یعنی اینست بدرستی که تو بر همه چیزی قدرت داری توانی که ملکی از ملکی بگیری و بدیگری بسپاری توانی که ذلیل را عزیز کنی و عزیز را در ذلت افگنی تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ○ این جمله با معطوفات خویش بیان کمال قدرت خدا و تبیان فطرت حق سبحانه و تعالی مفید است هم تاکید و تقریر جمله انک علی کل شیء قدیر و بغیر حساب تتمیم است بیان کثرت رزق یا تکمیل است بدفع ایهام قلت چنانچه در و یطعمون الطعام علی حبه جرد و جه مذکور گشته یعنی اینست در آری تو شب را در روز یعنی ساعات شب کم کنی و ساعات روز بیفزائی و درآری روز در شب که بجای روشنائی یعنی ساعات روز تاریکی شب بنمائی و بیرون آری زنده را از مرده و مرده را از زنده چون آدم علیه السلام از گل و ناقه از سنگ و جوجه از بیضه و مؤمن از کافر و دانا از نادان و چون کافر از مؤمن و جاهل از عالم و طالح از صالح و بیضه از ماکیان و روزی دهی بغیر شمار هر کرا خواهی یعنی شمار از روی کثرت یا بغیر حساب در آخرت لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ج لا یتخذ نهی غایب است المؤمنون فاعل است الکافرین مفعول اول و اولیاء مفعول دوم و مقصود ازین جمله نهی از دوستی کافران و اکرام و مجالست ایشان است روایت کرده اند در آن هنگام که عبد الله بن ابی بن سلول و منافقان دیگر با جهودان و ترسایان محبت ورزیدند و ایشان را

دوستی گزیدند غیبت مسلمانان برایشان میگفتند و اسرار مومنان بکافران میرسانیدند این آیه وارد گشت و این نظم بورود
پیوست تا مسلمانان مخلص با کافران دوستی نکنند و بهمو منافقان بدین بلا مبتلا نشوند و بعضی گویند این آیه در قصه حاطب
بن ابی بلتعه وارد شده و قصه او چنان بود که حاطب بن ابی بلتعه مکتوبی بسوی اهل مکه نوشته بر دست عورتی برای رسانیدن داد
پیغمبر را خبر شد امیر المومنین علی را فرستاد تا دنبال کند و نوشته آرد هر کجا که بیابد بمکتوب بلد امیر المومنین علی رضی الله عنه
دنبال آن عورت شتافت او را در باغی یافت خواست تا دل بر صدق نهد و مکتوبی که همراه بود آن عورت مذکوره دل بر صدق
ننهاد و در بیرون مکتوب را انکار کرد امیر المومنین علی رضی الله عنه تهدید فرمود و مکتوب مذکور که در موی خود گذاشته پنهان کرده
بود بیرون کشید امیر المومنین علی مکتوب مذکور پیش پیغمبر آورد و قصه آنرا ذکر کرد مضمون آن این بود من حاطب بن ابی بلتعه
الی اهل مکة ان محمدا قد قصدکم فخذوا حذرکم چون این مکتوب پیش پیغمبر خوانده شد و این مضمون بر زبان راندند حاطب بن ابی بلتعه حاضر
بود و این عمل پیغمبر را از وی دشوار شد و امیر المومنین عمر گفت یا رسول الله دعنی اضرب عنق هذا المنافق پیغمبر صلی الله تعالی علیه
وسلم فرمود انه شهد بدرا و ما یدریک لعل الله یکون قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم یعنی حاطب بن ابی
بلتعه در جنگ بدر حاضر بود و چه دانی یا عمر شاید بود که خدای تعالی مطلع بر اهل بدر گفته باشد هر چه خواهید از اندک و بسیار
از عبادت بکنید بدرستی من شما را آمرزیدم و گناهان شما را محو کردم امیر المومنین عمر از کشتن او باز ماند حاطب مذکور در نوشتن
مکتوب بسوی کافران عذر بزبان براند و گفت یا رسول الله من برنگشته ام و بکفار نپیوسته ام و عداوت پیغمبر علیه السلام نگزیده ام
سری پنهان نرسانیده ام مکتوب از جهت مخالفت اهل اسلام ننوشته ام و در ره بطلان نرفته ام لیکن من اهل و فرزندان در مکه دارم
کسی را مددکننده ایشان نمی پندارم تا ایشان را بنوشتن مکتوب محبتی اظهار کردم تا ایشان اهل و عیال را متعرض نشوند و
ایذائی نکنند و در مکتوب چیزی ننوشته ام که مسلمانان را زیان کند و کافران را نفع باشد از جهت ترس ایذای کافران محبتی ظاهر
اظهار کردم و خود را بغرض دوستی او بردم در دل من بغض ایشان متمکن و عداوت ایشان سر بسر هست پیغمبر صلی الله تعالی علیه
وسلم او را صادق دانسته درین قصه معذور داشت **سوال** چون او را محبت با کافران نبود بلکه بغض ایشان که در دل داشته
ظاهر نمیشود و ورود لا یتخذ المومنون الکافرین اولیاء در حق او نبود و نزول آیت در شان او نباشد **جواب** ورود
نهی از محبت ایشان در حق عامه مومنان هست باعتبار آنکه منافقان کافران را دوست گرفته بودند و با ایشان آمد شد
میبودند و ورود استثنا یعنی قوله الا ان تتقوا منهم تقیة در حق حاطب بن ابی بلتعه کرد و از جهت خوف کفار محبت اظهار کرده
بود و دل را بر بغض متمکن داشت و صورت محبت مینمود پس ورود آیه باعتبار معنی مذکور در حق عامه مومنان باشد و باعتبار
استثنا در شان حاطب بن ابی بلتعه بود معنی آنست مگیرند مومنان کافران را دوستان از غیر دوستان یعنی مسلمانان
گذشته کافران را دوست نگیرند و از جهت محبت اسلام هیچ دوستی ایشان نپذیرند که کافری پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه
وسلم آمد و گفت آمده ام تا ترا در جنگ یاری دهم پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود انا لا نستعین بمشرک و بر و

لن يستنفعين كاری که از کافر برآید تا بر آید خوشتر نفعی که از دشمن حاصل شود فاتته بهتر وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ
مِنَ اللّٰهِ فِيْ شَيْءٍ اِلَّآ اَنْ تَتَّقُوْا مِنْهُمْ تُقٰىةً این جمله شرطیه یا جزا خویش یعنی مذکور تذییل ست الا ان تتقوا منهم تقیة استثنا
مفرغ ست ای لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء از قاصرین من الله فی شیء بسبیل التفات از غیبت سوی خطاب ای لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء فی جمیع
الاوقات الا فی وقت ان تتقوا منهم اتقاء او فلیس من الله فی شیء الا فی وقت اتقائکم تقاة و تواند بود که تقاة مفعول به باشد یعنی ما یتقی منه من ضرر فی النفس او
المال و تواند بود که مصدر بود بر طریق یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته یعنی نیست هر کرا این کار کند یعنی دل بر دوستی کفار گمارد هیچ نصیبست او
را از خدای در هیچ بهره یعنی از ثواب خدا بهره ندارد مگر آنکه از ایشان بپرهیزید پرهیزیدنی و بترسید ترسیدنی یا گوشه مگر آنکه بپرهیزید از کافران هیچ ترسید
چیزی را که در خور ترس ست از ایشان پس رخصت آن اظهار دوستی کنید و در دل بغض باشید این رخصت باشد و این معنی نفاق نبود اظهار دوستی
و اخفای دشمنی با ایشان حقیقت اما با بدان این عمل حکمت و ادب معاش با ایشان ست که استواء ظاهر و باطن با ایشان در دین مضرت
آرد پس چاره نباشد که مبتلا بدین عمل مرخص بود در حدیث صحیح ست مردی پیش در پیغمبر استیذان کرد پیغمبر فرمود ائذنوا له بئس
اخو العشیرة او در آمد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم با او بنرمی و خوشخوئی و گشاده روئی پیش آمد چون او باز گشت ام المؤمنین
عایشه رضی الله عنها پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت یا رسول الله چون آن مرد پیش در آمد مذمت کردی و چون در آمد
بنرمی و خوشخوئی پیش آمدی آن چه بود و این چه روی بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود آن بیان واقعه بود تا حال
معلوم شود و این مصلحت بود تا دشنام نگوید پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم این حدیث فرمود ان من شر الناس من ترکه الناس
اتقاء فحشه و این حدیث صحیح ست درین معنی صریح ست وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهٗ وَاِلَى اللّٰهِ الْمَصِيْرُ
جمله یحذرکم الله نفسه تذییل ست متضمن تهدید شدید ست و الی الله المصیر تذییل دیگر ست یعنی اینست و می ترساند
خدای شما را از ذلت خویش که منتقم ست قهار ست و او را عقوبت هر که خواهد اقتدار ست چون شما با دشمنان او دوستی گیرید
و با ایشان آمیزش پذیرید بی شبهه شما را دشمن گیرد و بدو شما طاقت نیارید و بدین جهت مبتلا بعذاب و عقاب او گردید
و بسوی حسابگاه خدا که جای جزا و سزا ست شک نیست که بازگشت شما ست این آیه متضمن ست مر مذمت کافران
و شک آوردن و صفت المسیح ابن الله و ان الله ثالث ثلثة گفتن و مقال نحن ابناء الله و احباؤه قائل شدن و دعوی
یشفع آباؤنا الانبیاء کردن که اهل کتاب میکنند و خود را در آتش می افگنند خدای عز و جل ایشان را در حذر می آرد و از گناها
دگر بار ایمان شان را باز میدارد قُلْ اِنْ تُخْفُوْا مَا فِيْ صُدُوْرِكُمْ اَوْ تُبْدُوْهُ يَعْلَمْهُ اللّٰهُ
ای ان تخفوا ما فی صدورکم من ولایة الکافرین و محبتهم او تبدوه یعلمه الله این جمله نیز تقریر ست مر مضمون کلام سابق
را مضمون این بود و آن نهی از محبت کفار و مذمت ایشان ست و چون معلوم شد که بنده دشمن مولی را دوست میدارد
ننگ نیست که دوست دشمن را در حضور دشمنی آرد و دشمن خویش بینه از نظر لطف و کرم برو نگمارد یعنی بگو ای
محمد اگر بپوشید آنچه در سینه های شما ست یا آشکار کنید خدای آنرا بداند و جزا و سزا آن بتواند وَيَعْلَمُ

ما فی السموات وما فی الارض این جمله عطف بر مجموع جمله شرطیه است عطف بر جزا نیست بقاء
رفع و انتفاء جزم مبنی برین معنی ست و چون در جمله سابق علم با خصوص ذکر علم با نی صدور کم بود این جمله که مضمون
او ذکر علم بما فی السموات والارض ست ذکر عام بعد خاص بود معنی آنست میداند خدای رب العالمین آنچه در آسمانهاست و هم
در زمین والله علی کل شیء قدیر این جمله تذییل است پس بیان علم در آیت سابق کنایت ست
از جزا دادن ست چون سوال عمل بنده میداند جزا دهد و این بیان قدرت ست و بیان قدرت نیکو که جزا دادن بود
بعلم با نی صدور کم مجازیکم والله علی کل شیء قدیر فیقدر علی مجازاتکم معنی آنست و خدای بر جزا دهد زیرا که اعمال شما
داند بر هر چیز قادر ست جزا دادن تواند یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا
وما عملت من سوء تود لو ان بینها وبینه امدا بعیدا یوم ظرف ست معمول ست مر تود را
با بعید یعنی ما عملت من خیر مفعول ست مر تجد و من خیر بیان ما ست محضرا مفعول دوم ست مر تجد و ما عملت من سوء
بر ما عملت من خیر محضرا و بعد ما عملت من سوء محضرا تقدیر نیست چه محضر اگر اول مذکور ست محذوف ست و ضمیر موصول در ما عملت
هر دو محل محذوف ست تقدیر ما عملته و ضمیر بینها بر نفس است و ضمیر بینه بر ما عملت یا بر یوم مذکور ست و امد در لغت
مسافت ست و منصوب ست از جهت آنکه اسم ان ست و بینها و بینه ظرف ست خبر مقدم بر اسم شده و ان با اسم و خبر خویش
فاعل فعل محذوف آمده و لو برای تمنی ست ای لو ثبت ان بینها وبینه امدا بعیدا ای و تود النفس لو ان بینها وبین ذلک
الیوم او بین عمل السوء امدا بعیدا یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء محضرا و جمله تود با متعلقات خویش مقرر
ترهیب و تخویف که مضمون آیت سابق ست باشد و تواند بود که یوم ظرف اذکر محذوف بود و ما عملت من سوء مبتدا و جمله تود
خبر مبتدا دارند و جمله ما عملت [illegible] بود تا آخر حال از کل نفس [illegible] یعنی یاد کن روز تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و آنچه
بعد ما عملت مبتدا و جمله [illegible] با متعلقات خویش [illegible] آنچه در جمله تود گفته شد معنی آنست در روز یافتن هر نفسی آنچه
از نیکی و بدی عمل کرده در نامه اعمال خویش حاضر آورده بدین صفت که دوست دارد و آرزو برد هر نفسی کاشکی که ثابت بودی
میان او و میان عمل بد او مسافتی بعیده یا عمل بد نکردی یا گوید کاشکی که ثابت بودی میان او و میان آن روز جزا دوری بعیده
بعیده تا این آرزو بیش نماید [illegible] بر وجوه دیگر [illegible] وجوه اعراب حاصل شود بر اصحاب فهم مشکل شود ویحذرکم
الله نفسه [illegible] ست و تاکید و تغلیظ در وعید چه چون وعید مکرر شود زیادت بر تخدید بود معنی این آیه
بیان ست که گذشته و ذکر آن بالا رفته والله رءوف بالعباد معنی آنست خدای مهربان صاحب رافت
و عاطفت ست به بندگان خود سوال در مقام تحذیر و ترسانیدن ذکر رافت چه ملایمت دارد و این حکایت در مقام
به چه وجهی آرند جواب آنست تحذیر و باز داشتن از معاصی از جمله رافت ست با آنکه [illegible] تحذیر و هم توسیع می آید
یا سر روی میاید تذکر رءوف [illegible] مذکور را دفع کرد [illegible] این جا به وجه اول تنزیل ست و بر وجه دوم تکمیل

قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوْبَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ○ چون اهل کتاب دعوی محبت خدا میکردند و نحن ابناء الله و احباؤه میگفتند جمله قل ان کنتم تحبون الله تا آخر نازل گشت و مضمون جمل سابقه که رد اعتقاد آن یهود و نصاری ست مقرر پیوست چون این جمله مقرر جمل سابقه بود فصل او از جمله سابقه روی نمود و جمله شرطیه مقول قل ست یحببکم الله جواب امر ست لهذا مجزوم شده و یغفر لکم عطف ست بر یحببکم جمله والله غفور رحیم تذییل ست یعنی اینست بگو ای محمد اگر هستید شما برین صفت که دوست میدارید خدای را پس اتباع من کنید یعنی براینکه خدا و رسول او خوانید و خدا و پسر خدا نگوئید و مشرک مشوید در راه تثلیث مپوئید بر پی من بروید در کار دین متابع من شوید خدا دوست دارد شما را و بیامرزد مر شما را گناهان شما و خدای آمرزنده است خطایا آمرزد بخشاینده است عطایا بخشد. قُلْ اَطِيْعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ این جمله تقریر ست مر مضمون قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یعنی اینست بگو ای محمد اطاعت کنید خدای را در توحید و عبادت که بر حکم انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی واجب میگردانید و اطاعت کنید رسول خدای را که محمد ست و او در شان عیسی خبر میدهد که عیسی عبد الله و ابن امته و کلمته القاها الی مریم و روح منه سر ساند شما همچنین بدانید و عیسی را همین صفت بخوانید فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِيْنَ ○ این شرطیست محذوف الجزا ای فان تولوا فانهم محرومون عن محبته شدند و جمله فان الله لا یحب الکافرین تعلیل جزای محذوف ست و جمله فان تولوا معترضه است برای بیان حرمان کسانیکه از طاعت خدا و رسول روی گردانیدند و طاعت را لازم ندانند یعنی اینست پس ایشان اگر از طاعت خدای و رسول خدا روی گردانند از محبت خدای محروم مانند زیرا که خدای کافران را دوست ندارد و در معرض دوستی نیارد و تواند که تولوا معنی تتولوا باشد یعنی خطاب بود. اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّاٰلَ اِبْرٰهِيْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ عَلَى الْعٰلَمِيْنَ ○ چون یهود اصطفای موسی را و نصاری اصطفای عیسی را منکر اند و عیسی و موسی هر دو از آل عمران اند چه موسی پسر عمران ست و عیسی پسر مریم بنت عمران و عمران که پدر مریم از اولاد ماثان عمران که پدر موسی ست و میان ایشان هزار و سیصد سال ست پس هر دو از آل عمران که پدر موسی ست باشند پس یهود و نصاری منکر اصطفای بعض آل عمران بودند و در قواعد علم معانی آورده اگر در جمله محکوم علیه متعدد باشد چنانچه انی احب زیدا و اولاده والسامع ینکر محبة احد اولاده و خالی الذهن عن الباقین فالتاکید واجب گردد نظرا الی الانکار و ان کان خالی الذهن عن الباقین جمله را باعتبار انکار حکم در بعضی تاکید واجب بود و چون این جمله نیز دلالت میکند برین که عیسی که آل عمران است فرزند خدای نیست چون که او آدمی و پسر دختر زاده او بود و لائق خدائی نباشد این آیه نیز مثبت ابطال قول نصاری ست که ابن الله بودن و اله بودن عیسی ست برین طریق مقرر مضمون جمل سابقه گشت از کمال اتصال به وصل نپیوست یعنی اینست بدرستی که برگزیده است خدای آدم را که او را باحسن تقویم آفرید و بتعلیم اسما مکرم گردانید و به رتبه بودن مسجود ملائکه رسانیده و ابوالبشر ساخته و کار دین و دنیا او پرداخته و برگزیده نوح را که ابوالبشر ثانی کرده در بعد طوفان جهان از نسل او

پیدا کرده و او را در بار عمر آفریده از جمله خیر الناس من طال عمره و طاب عمله گردانیده و از طوفان نجات داد و در قبول دعا
بر و کشاده و همه کفار بد دعای او هلاک گشتند و مسلمانان همین متابعت او خلاص یافتند و برگزیده آل ابراهیم را که جمیع پسران
کس را ازین آل بدرجه پیغمبری رسانید خصوصا خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را که آل ابراهیم است افضل همه مخلوقات و اعظم همه موجودات
اجل همه اصحاب جلالت اعظم همه ارباب رسالت گردانید و برگزیده آل عمران بن یصهر را که موسی کلیم الله پیغمبری با عظمت و جاه
خداوند آیات بینات مظهر معجزات ظاهرست نماینده ید بیضا پیدا آرنده ثعبان از عصا و عیسی روح الله مقرب درگاه الله پیغمبری
با خلقتی شریفه و صاحب خلقتی لطیفه محیی موتی مبرء مرضی مخصوص بعجایب معجزات مبعوث به آیات بینات هردو که با آنچنان کمال اند
هم ازین آل با جلال اند چه موسی عمران بن یصهر را پسرست و عیسی پسر مریم بنت عمران بن ماثان که او از نسل عمران بن یصهر
پس ثابت شد که خدای عز و جل آل عمران را برگزیده و علم علو ایشان را عالی گردانیده ایشان را در زمانه ایشان بر عالمیان تفضیل
داد و در فضل بر آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران کشاد و تفضیل هر یکی را از مذکوران بر عالمیان مقید بر زمانه او باید و گرنه
تفضیل بر پیغمبر ما که افضل مخلوقات و اعظم مکونات ست علیه الصلوة والسلام لازم آید ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا
مِنْ بَعْضٍ ط ذریة حال ست از آل ابراهیم و آل عمران یا تمیز ست ای من حیث ان کل واحد من الآلین ذریة
طریق طاب زیبا یا تکمیل ست برای دفع وهم کسی که گمان برد که ایشان فرزندان شده اند پسران اند چه آل چنانچه بمعنی
فرزندان بود بمعنی متابعان نیز باشد و بعضها من بعض در محل نصب آمده برین که صفت ذریة واقع شده معنی اینست خدای تعالی
برگزیده آل ابراهیم و آل عمران را در حالت که ایشان فرزندان اند آن هر دو آل ذریة ایشان اند وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ
عَلِيْمٌ این جمله تذییل ست ای سمیع لاقوالهم الدالة علی اصطفائهم علیم بافعالهم الموجبة لاجتبائهم و بر تقدیری که اذ
قالت امرأة عمران متعلق سمیع علیم دارند این جمله بیان اصطفاء مریم بود یعنی سمیع لمقالة امرأة عمران علیم بنیتها الدالة علی اصطفائها
بنتها التی هی من آل عمران تا گوید که مضمون جمله با صنیعا را اثبات اصطفا در معنی او بود و ظهور حکم در بعض [illegible] حکم در کل باشد
معنی اینست و خدای شنواست مقاله این برگزیدگان که دال بر اصطفاست شنیده و داناست افعال ایشان را که دال
بر اجتبا ست دانسته و صفت صفوت ایشان دیده و بر تقدیری که اذ قالت امرأة عمران متعلق باذکر بود و معانی [illegible]
تا بید اصطفا آل بیان صفت بعض بود و اذ قَالَتِ امْرَاَتُ عِمْرٰنَ رَبِّ اِنِّیْ نَذَرْتُ لَكَ
مَا فِیْ بَطْنِیْ مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّیْ [illegible]
[illegible] متضمن ثنای خدا بربوبیت و اثبات [illegible] در حق خویش [illegible] قبول ست [illegible]
از جهت اسرار نذر و ایجاب تحریر و کاوت ست محررا حال [illegible] یا تمیز ست [illegible] اذکر اذ قالت امرأة
عمران تا آخر که متضمن ذکر زاده شدن [illegible] و صدور اصول [illegible] قول نصاری
[illegible] زاده شده از دیگری [illegible] کما اذ قالت امرأة عمران

سمیع علیم بود چنانچه ذکر آن گذشته و بیان آن بالا رفته معنی آنیست یاد کن ای محمد آن هنگام که گفت زن عمران یعنی حنا
که مادر مریم بود و این مقالت از مادر مریم در آن حال که حمل مریم در شکم او روی نموده ای پروردگار من بدرستی من نذر کردم آنکه در
شکم منست برای تو نذر کرده ام از روی تحریر یا در حالیکه ارادت تحریر او در دل آورده ام و تحریر ولد پیش ایشان عبارت
از گردانیدن او از خدم بیت المقدس و گذاشتن در کار خدای تعالی و تقدس بود و این معنی مخصوص بذکور داشته در آن ایام
روی نموده لیکن که تحریر می پیوست بعد بلاغت ورا مختار میگشت اگر میخواست بر تحریر خود گذر می بود و الا از خدام
بیت المقدس ثابت ماند یا باز گردد و باختیار خویش خود را گرفتار شغل دنیا گرداند پس این تحریر یا ولد محرر را از من قبول
بکن بسند و ظاهر من رد مکن إِنَّكَ أَنتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ این جمله تذییل است و تاکید او از جهت
ابراز مدح بر وجه وکادت است معنی آنیست بدرستی تو هم قبول کننده دعائی و داننده احوال و اخلاص نیت میدانی قبول
عمل بتوانی فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنثَىٰ لما ظرفست قا
که بعد اوست جمله قالت رب انی وضعتها انثی با متعلقات آن عطف است بنا بر قالت امرأة عمران انثی حال است از ضمیر وضعتها عاید است
بر ما فی بطنی بتاویل نسمه یا نفس یا تانیث او باعتبار تانیث حال بوده و تاکید جمله انی وضعتها انثی از جهت ابراز مقصود که تحسر است بر وجه وکادت
و تاکید جمله از جهت اظهار مقصود بر وجه وکادت است و این نوع تاکید بلفظ اعادت است الخ چنانچه در رب ان قومی کذبون برای وکادت شکایت آمده انا الله
انا لمستعینک برای اظهار استعانت بر وجه وکادت موکد شده معنی آنیست پس آن هنگام که مادر مریم بار نهاد و دختری را
که در شکم او بود زاد گفت ای پروردگار باری که در شکم من بود نهادم پسر مطلوب را نهادم دختر زادم وَاللَّهُ أَعْلَمُ
بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثَىٰ یعنی و الله اعلم بما وضعت بعضی بسکون تا خوانند و داخل قول
مریم دانند و بعضی و الله اعلم بما وضعت بکسر تا یعنی برای خطاب خوانند و از ایشان قال ... این جمله برای استعظام
فضیلت مولوده انثی با منافات آن بسوی علم خدای عزوجل ... دانسته و برای انثی ... کرده و جمله و لیس الذکر کالانثی
عطف است بر جمله سابقه معنی آنیست و خدای عالم ترست بدانچه آورده ... فاضل که در نهاده است
و نیست پسری که او طلب کرده است مانند دختری که آورده است وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ
این جمله عطف است بر انی وضعتها انثی تاکید از جهت ابراز ابتهاج و تفاؤل بتسمیه مذکور بر وجه وکادت است معنی آنست
بدرستی من او را مریم نام کردم و مریم بلغت عبرانی عابده را گویند بدین تفؤل او را بدین نام خواندم و تسمیه ... آورد
وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۝ ... است برای ... مریم تاکید او از جهت
ابراز اعتقاد بر وجه وکادت است معنی آنیست بدرستی من پناه میگیرم او را و فرزندان او را از شیطان رانده
و از حق سبحانه تعالی دور مانده و بدعای عیسی صلوات الله علیه را بعد از آن از شیطان نگاه داشته و بعضی علاوه است او
یعنی نزد او آمده فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ عطف است بر قالت امرأة عمران معنی آنیست

پس قبول کرد مریم را پروردگار مریم و پسندید او را برای خدمت رهبانیه و او را بستد از زمره زنان گردانید روایت
کرده اند در آن روز چهار هزار مرد محرر از خدام بیت المقدس بودند و در جوار وی زنی را نا کرده و ملتزم مرمت و محافظت
جلالت و عظمت او اهتمام مینمودند که هیچ یک ایشان را نام نخواند و نام مریم تا قیامت در بین باقی ماند **وَأَنْبَتَهَا**
نَبَاتًا حَسَنًا عطف است بر تقبلها یعنی آنست و غذا داد او را و نما داد او را بسی و افزونی و در قوت عقل و تن و غذا
که سبب نبات است انبات نام کرد ذکر مسبب خاص و اراده سبب و انبات حسن آنست که در ظاهر و باطن اثر کند و موجب
حسن صورت و سیرت گردد و نیکی خلق و خلق پیدا آرد و ظاهر و باطن را بر خوبی و نیکی ثابت دارد و بعضی گویند انبات عبارت
از آنست که نشو و نمای که از آن حاصل شود زیادت بر عادت بود **وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا** عطف است بر انبتها
نباتا حسنا کفل بر صیغه ثلاثی و تفعیل خوانده اند یعنی بر حسب اختلاف قراء مختلفه و اینکه ذکریا ممدود و مقصور آمده و مهموز
مقروء شده بر قرات اول ذکریا فاعل است ضمیریکه عاید بر مریم است مفعول است و کفل با فعال لازم ای کفل لها زکریا و بر قرات
دوم فاعل ضمیر است که عاید بر خداست و ذکریا مفعول کفلها است یعنی آنست ذکریا تربیت او را بر خود گرفت و متکفل
شد و پرورش او پذیرفت و بر قرات کفلها بتشدید فا معنی آنست خدا تعالی ذکریا را متکفل کرد و در التزام آورد که
مریم را پرورش کند و رهم قدم در تربیت او زند روایت کرده اند که مریم بر حکم نذری که در حالة حمل کرده بود بعد
زادن مریم را در جامه پیچید و در مسجد بیت المقدس انداخت زکریا متکفل پرورش او شد در محراب مسجد داشت برای او
در محراب مکان عالی ساخت چون آمدی بنردبان بر رفتی و چون باز گشتی در آن بستی و گفته اند برای تعهد و تفقد از زکریا دایه
اجیر گرفته بود برای آن دایه طعام و آب بیاوردی و از حسبت تربیت مریم رعایت او بواجبی کردی **كُلَّمَا دَخَلَ**
عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا تعلیل است مر جمله انبتها را ای انبتها ربها فلم تحوجها الی زکریا لانه
کلما دخل علیها الی آخره یعنی آنست زکریا او را سیاحی شد و خدای او را محتاج زکریا نکرد و بفضل و کرم خویش روزی داد ورد ربتها
هر بار که ذکریا به مریم در محرابی که جای او ساخته بود در آمدی و برای تفقد و تربیت او آمدی رزقی از غیب میوه تابستان در زمستان
و میوه زمستان در تابستان پیدا یافتی در شگفت میشد و در مسالت می شتافت روایت کرده اند که مریم هیچ گاه
ملکیه پستان هیچ حوری نچشیده از عالم غیب رزقی نزدیک خویش میدید در فضائیکه روزه نشو و نمای یکساله میرسید نخبه
از قدرت خدای در مریم روی نمودی خلایق از معاینه آن در تعجب بودی تا معلوم شود پرورنده او بنظر در ظاهر زکریاست
واز روی تحقیق پرورش او از خداست **قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ**
قال و قالت هر دو جمله مستانفه است در جواب ماذا قال و ماذا قالت یعنی آنست زکریا گفت ای مریم از کجاست ترا این
انواع نعم مریم گفت از نزد خداست و از قدرت حق تعالی است **إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ**
حِسَابٍ ○ این جمله تعلیل است و تاکید او از نزد خداست [illegible] معنی آنست

خدای هر کرا خواهد بیشمار روزی دهد یا روزی دهد بی حساب تطلبه یا بغیر جستجو بدهد و بغیر مشقت و تنگاپوی بخشد و این حکایت یعنی ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب از کلام مریم در جواب زکریا ست یا اخباری از خدای تبارک و تعالی ست روایت کرده اند در وقت پیغمبر زمان قحطی بود روزی فاطمه رضی الله تعالی عنها را خبر گرسنه بودن پیغمبر سید دشوار بود و قرصی و پاره گوشتی بر طبقی نهاد پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرستاد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم با طبق مذکور در خانه فاطمه آمده در مقام او در آمد چون فاطمه طبق کشاد طبق را پر از نان و گوشت دید دل او پر حیرت شد تعجب دید پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود ای دختر کرم من هیچ میدانی که این طعام از کجا رسیده فاطمه رضی الله تعالی عنها گفت رزقی از خدا و خدای عز و جل هر کرا خواهد رزق بیشمار دهد چون فاطمه رضی الله تعالی عنها همان جواب گفت که مریم زکریا را گفته بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم الحمد لله الذی جعلک شبیهة سیدة نساء بنی اسرائیل فرمود بعده امیر المومنین علی و حسن و حسین و جمیع اهل بیت رضی الله تعالی عنهم طلب کرده آن طعام خوردند سیر شدند طعام چنانچه بود باقی ماند بعده فاطمه رضی الله تعالی عنها آن طعام را قسمت آورده میان همسایگان بخشش کرد هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ ج معترضه است میان معطوف و معطوف علیه یعنی و اذ قالت الملئکة که عطف ست بر او قالت امرأة عمران یا استینافیه است در جواب ماذا صنع زکریا حین عرف شان مریم یعنی انیست در ان هنگام که زکریا مرتبه مریم را که نزدیک خدا دارد معاینه کرد و علو او را مشاهده آثار در دل آورد آرزو کرد که از خواهر مریم که زوجه زکریا بود فرزندی مثل او آید و ولدی همچو او روزی نماید از خدا خواست کرد و بلغه دعا بر آورد و بعضی گویند چون زکریا میوه در غیر وقت از عالم قدرت معاینه کرد از روی فرزندی در کبرسن از زن نازاینده در دل آورد قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً قال بیان دعا یا بدل از دعا باشد یعنی انیست گفت زکریا و درخواست کرد از حق جل و علا ای پروردگار من فرزندی پاک و پاکیزه ببخش مرا إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ○ این جمله تذییل ست و تاکید او از جهت ابرام مدح پر دلیل و کاوت ست یعنی انیست بدرستی تو پذیرنده دعائی اجابت کننده سوالت مائی فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ لا این جمله عطف ست بر قال رب هب لی و جمله هو قائم حال ست از مفعول نادته و جمله یصلی حال ست از فاعل قائم فنادته بتذکیر و امالت خوانند یعنی یکی دانند یعنی انیست ندا کرد زکریا را فرشتگان درین حال که او استاده در محراب بود نماز میگذارد و در حضرت خدای پرستش مینمود و بعضی اهل انکه جبرئیل مراد دارند ذکر او بلفظ جمع برای تعظیم میدارند أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ یبشرک بصیغه مضارع از باب نصر و از باب تفعیل خوانند یعنی باب تفعیل تکثیر مبالغت دانند مصدقا حال ست از یحیی و تاکید او از جهت تقدیم ملوح ست چه آمدن فرشتگان بعد دعا کردن زکریا ملوح ست بر آوردن بشارت استجابت و رسانیدن مژده اجابت باعتبار تقدیم ملوح زکریا را تسلی هست به سایل کرد چه بر تولد آورد

این جمله بیین ندا مذکور بود یا مقول قولی که مضمون نداست باشد یعنی نادیته الملائکة وقالوا ان الله یبشرک و بعضی ان الله بفتح همزه خوانند محمول بر اضمار یا بتقدیر فنادته الملائکة بان الله یبشرک دانند معنی اینست پس ندا فرشتگان ندا کردند و بشارت آوردند و گفتند بدرستیکه خدا بشارت میدهد ترا ببخشیدن و عطا کردن یحیی در حالیکه تصدیق کننده است بعیسی که کلمه است از خدا گفته اند اول کسی که عیسی را تصدیق کرد و بنبوت او اعتراف آورد و با آن دو موافقت نمود یحیی علیه السلام بود و یحیی مشتق از حیا باشد یا ماخوذ از حیات باشد روایت کرده اند که یحیی صلوات الله علیه کار عصمت بدین مرتبه رسانید که هرگز گناه نکرده و در خاطر نیندیشیده و دل او بدان حاضر نبوده بود که گاهی غفلت بر دل او روی نموده و نیز روایت کرده اند از خوف خدای چندان گریست که پوست و گوشت رخسارهای او از سیل دموع سوده گشته و دندان و باطن دهان بظهور پیوسته بود و از جهت ستر بر رخساره او نمدی می نهاد و از سیل اشک نمد مذکور قرار نمیگرفت می افتاد وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ۝ و سیدا با معطوفات خویش عطف است بر مصدقا معنی اینست و در حالتیکه صاحب سیادت و مهتری باشد و در قوم خود خداوند سروری بود و باز دارنده است نفس خود را از زنان با قدرت بر ایشان از جهت احتراز از اشتغال بغیر کردگار متعال و در حالی که پیغمبری باشد ناشی از خاندان صلاح و دودمان فلاح یعنی پیغمبری ناشی از اولاد پیغمبران یا پیغمبری کاین از زمره ایشان و امام شافعی که بدین آیه تمسک کرده و خلوت گرفتن برای عبادت از مشغول شدن بنکاح فاضلتر گفته چه حق سبحانه تعالی یحیی را به حصور بودن کرده و این صفت را در حیز تعریف یاد آورده و آن منافی اشتغال نکاح بود و مخالف اشتغال بزنان باشد از جهت ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه جواب آنست که مدح بچیزی منافی افضلیت غیر نشود چنانچه کسی را بعلم ظاهر ستایید بدین ستایش فضل او بر علم باطن نیاید چنانچه کسی را مدح کنند بغنا مستلزم نبود مر فضل او بر فقر صابر را

قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ

قال مستانفه است رب انی یکون لی غلام مقول قال است و استفهام برای تعجب است و قد بلغنی الکبر حال است و امراتی عاقر حالی دیگر است معنی اینست گفت زکریا چگونه باشد یا از کجا حاصل شود فرزندی مرا و حال اینست که مرا پیری رسیده و زن من نازاینده است روی فرزند ندیده سوال زکریا علیه السلام بظهور خوارق عادات در شان مریم مشاهده کرد و در وقت پیری خویش و نازایندگی زن دل بر زاده شدن فرزندی آورد بر جانب ظهور خارق عادات در ره دعا رب هب لی من لدنک ذریة طیبة شتافت بشارت ان الله یبشرک بیحیی یافت در این بشارت چه جای تردد بود که استفهام انی یکون لی غلام بدو روی نمود جواب استفهام از نقض عادت متضمن استعظام قدرت است و شکر و سپاس بر عجیب نوال است یعنی از فضل و کرم کردی و این بشارت بظهور آوردی ما را که نه این همت اگر در خور من نبود و مرد پیر و زن نازاینده را این دولت چگونه روی نمودی گفته اند زکریا در آن وقت صد و بیست ساله و بعضی او بیست

نود و نه ساله و بعضی گویند نود و سه ساله بود و زن او هشتاد ساله و بعضی گویند نود و هشت ساله و بعضی نزدیک بصد و نیز بود
قَالَ كَذٰلِكَ اللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ ۝ جمله مستانفه است در جواب ماذا قال الله
او ماذا قال الملک حین قال زکریا ذلک کذلک خبر مبتدا محذوف دارند تقدیره کلام الامر کذلک پندارند یا تقدیر کلام الامر
کما ذکرت انک سابلغت الکبر و امراتک عاقر بود و تواند بود که کذلک مفعول یفعل محذوف را بقرینه سیاق کلام تقدیره یفعل الله
مثل ذلک الفعل العجیب باشد و در کشاف کذلک الله را مبتدا و خبر دانسته و بعضی علی نحو هذه الصفة ای صفة خلق الامور الغریبة
الله پنداشته و یفعل ما یشاء را بیان او گفته و از کذلک بطریق مثال لا بسبیل الحقیقی تعریف جسته یعنی اینست گفت کردگار
جلال یا گوید گفت جبرئیل کار چنانست که بشارت داده شد و یا چنانست تو ذکر کرده که زن تو نازاینده است و تو پیر
رسیده یا این هم که این صفت باشد ورا فرزند ببخشاید و یا گویند بیافریند خدای مثل این خلق عجیب و امر غریب
زیرا که خدای بکند از افعال غریبه و عجیبه آنچه خواهد یا گویند خدای کند آنچه خواهد کردنی مثل این کردن و بیافریند آفریدنی مثل
این آفریدن از سنگ ناقه پیدا گرداند عصا را اژدها سازد و از زن زنده نازاینده ولد چرا پیدا نکند قَالَ رَبِّ اجْعَلْ
لِّيْٓ اٰيَةً ط قال مستانفه است در جواب ماذا قال حین قیل له ذلک یعنی اینست گفت زکریا ای پروردگار
من بگردان مرا علامتی که پیش از حاصل شدن دلالت بر حصول کند و مصداق صدق این وعده شود سوال در
وعده خدای که در صدق آن هیچ شبهه نیست طلب علامت که مصداق صدق شود و نتیجه یعنی سبب چیست جواب انبیا را در
وحی برای تحقیق اینکه وحی از خداست تامل افتد و استدلال بعلامتی باشد که بدان تحقق وحی و تحقیق ملک شود و نظیر آن آنست
که چون ابراهیم علیه السلام ذبح ولد در خواب دید بر وحی تحقیق حال جست لهذا علم من الله من الشیطان گفت و پیغمبر صلی الله
تعالی علیه و سلم ابتدا دیدن جبرئیل علیه السلام گفت زملونی زملونی دثرونی دثرونی محتاج سوی تامل گشت که این از شیطان است
یا از ملک است تا آنکه خدای تعالی علم ضروری آفرید که این جبرئیل است و آنچه می آرد وحی از کردگار جلیل است قَالَ اٰيَتُكَ
اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ اِلَّا رَمْزًا ط قال مستانفه است جمله که بعد اوست مقول است الا رمزا استثنا
منقطع است ای ان لا تکلم الناس کلاما الا رمزا اضافت آیت سوی کاف خطاب باد فی ملابسه است یعنی اینست خدای گفت
علامتی که تو میخواهی آن بود که سه روز با مردمان سخن نگوئی مگر که گفتن بر وجه اشارت بدستی و ردی و چشمی و ابروئی و سلب
قدرت تکلم خارق عادتی شود که علامت خارق عادت دیگر تواند بود وَاذْكُرْ رَّبَّكَ كَثِيْرًا وَّسَبِّحْ
ع ۱۱ بِالْعَشِيِّ وَالْاِبْكَارِ ۝ این جمله عطف است بر جمله که بمفهوم کلام سابق هست و سبح باستقلال خویش عطف است
بر وجه انیاستی که گفت فاتبشر بما بشرت بتبشیر او اذکر یا بالکثیر ای ذکرا کثیرا او سبح الی آخره یعنی اینست شاد شو بشارت را
که بر بشارت دادن کردگار و یاد کن پروردگار خود را یاد کردن بسیار و تسبیح کن شبانگاه و بامداد او را پاکی یاد کن زانکه گفته اند که قدرت
تکلم بر غیر ذکر نمانده بود و از تکلم و دیگر عاجز شده بود تا در این ایام ذکر خدای بسیار و شکر آن بدین بگذارد وَاِذْ قَالَتِ

الْمَلٰٓئِكَةُ يٰمَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰىكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفٰىكِ عَلٰى نِسَآءِ الْعٰلَمِيْنَ ○

لفظ الله اسم ان ست اصطفاک با معطوفات خویش خبر ان ست و ان با اسم و خبر خویش مقول قال ست و جمله اذ قالت الملائکه عطف ست بر اذ قالت امرأة عمران تاکید او را جهت بشارت اصطفا بر وجه وکادت ست معنی اینست و چون فرشتگان گفتند یا جبرئیل گفت ای مریم بدرستی خدای عز و جل ترا بقبول حسن و بانوع کرامات سنیه و صنوف مقامات علیه برگزیده است و ترا از ادناس حقیقت حیض و نفاس بنبا و حکمیه چون کفر و زنا پاک و پاکیزه گردانیده است و ترا بولادت عیسی بغیر پدر بفضل جزئی بر زنان تمام عالم یا بفضل کلی بر زنان عالمیان که در زمانه تو اند برگزیده داشت يٰمَرْيَمُ اقْنُتِيْ لِرَبِّكِ وَاسْجُدِيْ وَارْكَعِيْ مَعَ الرّٰكِعِيْنَ ○ جمله ندائیه مکرر ست برای تاکید این جمله نیز با متعلقات خویش داخل مقول ست معنی اینست ای مریم ایستاده شو در عبادت خدا و سجده بکن مر کردگار تقدس و تعالی را و نماز بگذار با نماز گزارندگان و رکوع کن با رکوع کنندگان و در سر ایشان برو و از جمله ایشان شو یعنی از بنی اسرائیل را در نماز رکوع بود و بعضی را نبود مریم را در نماز موافقت با رکوع کنندگان فرمود ذٰلِكَ مِنْ اَنْۢبَآءِ الْغَيْبِ نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يُلْقُوْنَ اَقْلَامَهُمْ اَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يَخْتَصِمُوْنَ ○ ذلک مبتدا است من انباء الغیب حال ست نوحیه الیک خبر مبتدا است یا بر عکس یا هر دو خبر بود و جمله استفهامیه ایهم یکفل مریم بیان جهت القاء اقلام ست یا بتاویل [illegible] متعلق بیلقون ای یلقون اقلامهم فی تعیین من یکفل مریم و اذ یلقون ظرف ست مر ما کنت و لدیهم ظرف مستقر ست مر ما کنت را خبر و جمله و ما کنت با متعلقات خویش عطف ست بر ذلک من انباء الغیب و آن معترضه است برای منت بر پیغمبر علیه الصلوات و اظهار معجزات او یعنی با ظهار او غیبیات و ما کنت لدیهم اذ یختصمون عطف ست بر ما کنت لدیهم اذ یلقون [illegible] ان بعلی با مریم و بنا عیسی و بنا بکفل زکریا تربیت او را و در تکفل او اختصام مردمان و القاء اقلام برای ترجیح و تعیین یکی از ایشان از اخبار غیب ست و نبوده تو ای محمد نزدیک ایشان در آن وقت که قلمهای خویش را در آب می انداختند و آنرا بر طریق قرعه و ترجیح و التعیین کامل [illegible] یعنی هر یکی میگفت من [illegible] شوم و دیگری [illegible] و پس مشاهده منتفی بود و تو امی بودی تتبع کتب اخبار نکرده [illegible] امور ماضی که نزد عقلی نیست تا ادراک آن بعقل کرده شود لا جرم هیچ خبری که البته مطابق واقع ست یا بحسن علم منقول ست یا النقل صحیح محقق ست یا خبر صحیح متواتر [illegible] محسوس شود و در خبری که هر سه نبود سبب آن علم وحی حق باشد سوال برای [illegible] نفی این هر چیز باید مشاهده را نفی کرده سماع و عقل را چرا در ذکر نیاورده جواب در ابنا مذکور [illegible] ظاهر ست از بیان مستغنی ست لیکن نفی حضور و انتفاء مشاهده این ابواب ظاهر تر است [illegible] همه دانستند که پیغمبر علیه السلام دران وقت [illegible] ذکر او برای اظهار عبادت ایشان [illegible] ست که از عبادت این [illegible] ظاهری [illegible] معلوم می باشد

اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يٰمَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيْحُ

عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۝ لا

بدل ست از اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله اصطفاک تا اینجا یعنی زمان آن گفتار در یک وقت بود ان الله مقول است مر قالت و جمله اسمه المسیح صفت ست مر کلمه را که عبارت از ولدی ست که بدو بشارت داده اند تذکیر ضمیر بدین اعتبار ست عیسی بدل ست از المسیح یا خبری دیگر ست **سؤال** ابن مریم صفت عیسی نتواند بود زیرا که عیسی محمول بر اسم ست و اسم او لفظ عیسی بن مریم نیست و خبر دیگر مر اسمه نیز نتواند بود که چون خبر بعد خبر باشد لازم آید که این نیز علم بوده و این صفت ست حمل او بر علم بی معنی ست **جواب** تواند بود که لفظ ابن مریم از جهت تعیین عیسی از علم جنسی است چنانچه ابن عمر و ابن عباس بود و محمول بر اسمه شود و تواند بود که از اسمه یا بدل علیه و یعرف به هو به مراد دارند منافی حمل ابن مریم اگر چه غیر علم بود نباشد اگر اسمه بمعنی علم بود و ابن مریم علم نباشد خبر مبتدا محذوف باشد تقدیر هو ابن مریم گویند تحت معنی بدین طریق خوب نبود **سؤال** بر این وجه جمله هو ابن مریم چه فائده او چیست **جواب** جمله تکمیل بودن فائده او دفع وهم باشد چه جمله ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح بن مریم مقصود از وی بشارت بولدی ست که مخصوص بمریم بود و منسوب بعیسی نباشد و اطلاق بشارت بولد موهم آن بود که غیر زندی بر وفق معتاد باشد مجاز ابن مریم بیان اختصاص ولد بمریم بود و دفع وهم مذکور شود وجیها حال ست از کلمت که مفعول به اسم یبشرک و تنکیر او برای تعظیم ست و من المقربین عطف ست بر وجیها معنی اینست چون گفتند ملائکه یا جبرئیل ای مریم بدرستی خدای بشارت میدهد ترا بفرزندی که اثر کلمه خدا بود یعنی بغیر واسطه پدر در رحم مادر بکلمه کن حاصل شود علم آن فرزند همیون قدم عیسی بن مریم است در حال که در دنیا و آخرة صاحب وجاهت ممتاز از امثال و اشباه ست و در حال که از مقربانست و مراد از آن قرب مکانت ست و قرب مکان **سؤال** عیسی در وقت تبشیر موجود نبود و تبشیر در حال وجاهت نبود وجیها متعلق بیبشرک چگونه شود **جواب** بر طریق مررت برجل معه صقر صائدا به غدا حال مقدره باشد یا معنی وجیها فی علم الله دارند یعنی معنی در حالت تبشیر وجیه بود

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ۝

عطف ست بر وجیها و عطف فعل بر اسم صفت آمده چنانچه در فالق الاصباح وجاعل اللیل تحقیق شده و حالی که جمله است عطف کردن او بر حال مفرد روا ست چنانچه و کم من قریة اهلکناها فجاءها بأسنا بیاتا او هم قائلون عطف ست بر بیاتا که مفرد ست یا محمول ست بر حذف مبتدا و جمله اسمیه حال ست ای و هو یکلم الناس فی المهد و کهلا یا عطف باشد بر ظرف مستقر یعنی ثابتا که صفت کلمه واقع شده و کهلا عطف ست بر فی المهد و من الصالحین عطف ست بر و یکلم الناس مقصود از این آیه نیز رد اعتقاد نصاری که عیسی را اله میگفتند و ابن الله میشمردند که دالست بر آنکه او حادث و مسبوق بعدم ست و آن منافی قدم ست ... منافی الوهیت بود و موجب بطلان دعوی نصاری که او را اله میخوانند باشد معنی اینست و با مردمان سخن گوید در حالیکه در گهواره باشد **سؤال** در تفسیر آورده که عیسی را در گهواره نگرده اند و برای او گهواره پیدا نیاورده اند ظرفیه فی المهد چگونه باشد و صحت او چه نوع روی نماید **جواب** ... کنار مادر او ست که آن ... همچو مهد بود و طریق ...

قرارگاه او میشود یا حقیقت وعده بود و کلام محمول بر حذف دو مضاف شود و معنی چنین بود که بیگانه در زمان استحقاق النبوة سخن خواهد گفت و در زمان طفولیت سخن گوید با مردمان در هنگام کهولت یعنی در حالتی که کهل شود در تبلیغ شریعت سخن گوید و از جمله صالحان باشد قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ جمله مستانفه است در جواب ما ذا قالت مریم استفهام برای تعجب است و لم یمسسنی بشر حال است یعنی انّی گفت مریم مرا فرزند از کجا باشد و ولد چگونه شود و حال اینست که بمن هیچ بشری نرسیده و هیچ شوهری روی من ندیده قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ این ترکیب نظیر کذلک الله یفعل ما یشاء آمده و وجوه اعراب و معنی او بالا مذکور شده إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ ○ این جمله بیان کیفیت خلق است یا تعلیل او و این آیه نیز چون آیات سابقه رد اعتقاد نصاری است در باز داشتن از اعتقاد الوهیت عیسی علیه السلام و معنی آنست که وقتی که قضا کند خدای کاری را و بخواهد که آن کار حاصل گردد و بهستی بگوید مراد او را موجود شو خلق شود و این از قبیل بود و باش زاده شدن یعنی تعبیر به استعاره است تا فهم شود و بدانکه نزد یک اشعری ایجاد متعلق بکلمه کن بود و بر قول اهل سنت این کلام مجاز از سرعت ایجاد باشد روایت کرده اند چون جمعی از فرشتگان یا جبرئیل مریم را بشارت دادند و ان اسمه مشترک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی بن مریم آنگاه مریم گفت مرا بشری مس نکرده یعنی هیچ مردی بمن نرسیده فرزند از کجا شود و این معنی چگونه تواند بود گفتند هم چنین است خدای آنچه بخواهد بکند بعده جبرئیل در جیب او یا در دامن او دم خویش دمید ناگاه مریم خود را بار ور شده دید چون شکم بر آمد زکریا علیه السلام مریم را چنانچه بر حکم عادت در مقام او می آمد چنین بچه در شکم او دید از تهمت بترسید با زن خود گفت مریم بار ور شده این بلا از کجا افتاد او گفت آری این همان مریم بتول است که ما شنیده بودیم که عیسی را بی پدر خواهد زاد این کلمات بگذار و نزدیک ما بیا زن زکریا و اهل خانه او بدین جهت متعلق گشتند و از خوف تهمت گشتند چون مریم در خانه زکریا در آمد زن زکریا علیه السلام بیحیی علیه السلام حامله بود و با مریم گفت فرزندیکه در شکم من است فرزند در شکم تست سجده کرد و تواضع نمود تو بهترین زنانی و حمل تو بهترین حملهاست مرا چون تویی این چنین اتهام جفا است زن زکریا از معامله حمل خویش که با حمل او کرده زکریا را خبر کرد و بدین خبر مریم را برأت ساخت آمد و زکریا گفت مرا از تهمت خویش بیم بیم نه از تهمت مریم که جز من آنجا دیگری نبود و از این حمل بر تهمت شود چون درد زه گرفت مریم از خلق دور تر رفت و از غایت شرم تنها گشت و چون او را درد زه بکمال رسید و تخیش بچه را حاجت گردانید گفت کاشکی که پیش از این مرده بودمی و شیئی متروک منسی بودمی و نیز روایت کرده اند و در اخبار و قصص آورده اند که یوسف بن یعقوب بن ماثان ابن عم مریم برادر زاده عمران بود و بر یوسف مذکور کسی خبر حمل مریم باز نمود و گفت پادشاه او را خواهد کشت و این غارت خود را بر یوسف مذکور مریم را بیرون آورده و از آن مقام در مقامی دیگر برد خواست مریم را بکشد و از این شناعت برهد فرشته بصورت آدمی گردید و منعش کرد ای او را آنگاه گفت مریم بی شوهر از غیب حامله شده و در شکم او روحی پاک در آمده این را نگه دار و پیش تعرض بار نگشته تا آنگه بار شکم

شها و عیسی را زیر درخت خرما. چندانکه نزاد جبرئیل گفت اندوهگین مباش درخت خرما را بجنبان اگرچه درخت خشک است میوه خواهد داد و از وی در کنار تو خرمای تر خواهد افتاد بعد از یک هفته مذکور مریم و عیسی را پنهان ساخت و بتعهد و تفقد ایشان پرداخت چون چهل روز گذشت و عجایب قدرت خدای مشاهده کرد او را با پسر از محلی که پنهان کرده بود در قوم آورد و ایشان از دیدن بچه [illegible] گشتند و همه بیک زبان مریم را گفتند پدر تو مردی بدی نبود و مادر تو نیز بدکاره نبود این چه زاد و از تو چه افتاد مریم زبان کرد آورد و اشارت بسوی عیسی کرد و سخن گفتن عیسی حجت آورد ایشان گفتند با کودکی که در گهواره است چگونه سخن گوییم و از گفتار چه نفع جواب جوابها عیسی در سخن آمد گفت انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا اینما کنت واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا الی قوله ویوم ابعث حیا بعد از آن خود را از سخن گفتن باز کشید تا آنکه مبلغی از عمر که کودکان سخن میگویند رسید بعد سی سالگی عیسی را وحی تبلیغ شرایع شد و معنی ویکلم الناس فی المهد وکهلا عبارت ازین آمده

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرٰىةَ وَالْإِنْجِيلَ ۝ ویعلمه عطف است بر یکلم الناس

یا بر یبشرک یا بر وجیها و این بر قرائت ویعلمه بصیغه غایب اشکالی ندارد و بر قرائت ونعلمه بصیغه متکلم اسناد بسوی خداوند مشکل شود زیرا که کلام سابق مقول فرشتگان است و معطوف بر مقول فرشتگان مقول فرشتگان باشد و صیغه متکلم چون مسند بسوی خدا شود مقول خدا باشد مقول فرشتگان نبود حل این اشکال بدو وجه است یکی آنکه این را بدین تقدیر مقول یقول محذوف دارند که او معطوف بود بر یبشرک ای ان الله یبشرک بولد کذا و یقول نعلمه دوم آنکه یبشرک مقول فرشتگان است زیرا که بشارت از باب قول است پس چنانستی که گفتند ان الله یقول نهب لک ولدا کذا پس ونعلمه عطف باشد بر نهب لک ولدا کذا که از مفهوم ان الله یبشرک فهم میشود و اگر مسند بسوی فرشتگان باشند ارتباط کلام ظاهر بود و عطف بر ان الله یبشرک دارند یعنی قالت الملائکة ان الله یبشرک بولد کذا و نحن نعلمه یا مقدر نپندارند یا عطف باشد بر یکلم الناس و وجیها و یکلم و رسولا و مصدقا احوال مقدره باشند زیرا که این امور مستقبل است چون حال واقع شود حال مقدره بود چنانچه گذشت در بیان آن رفت بمعنی آنست و بیاموزاند خدای او را یا بیاموزانیم ما الکتاب یعنی کتابت که از معظمات علوم است یا جنس کتاب منزل و حکمت یعنی علم حلال و حرام و توریت و انجیل که مشتمل بر بسیار امور دینیه است روایت کرده اند که در زمان عیسی علیه السلام هیچ کسی خط خوبتر از او نداشت و کسی را کسی در هیچ کار بهتر از وی نمی پنداشتند بر این تقدیر که از کتاب جنس کتاب مراد شود ذکر توریت و انجیل بعد ذکر کتاب از جهت اظهار شرف ذکر خاص بعد عام باشد و نیز روایت کرده اند چون عیسی را نزد معلم آوردند معلم گفت بسم عیسی گفت بسم الله معلم گفت الرحمن عیسی گفت الرحیم معلم [illegible] عیسی لفظی که پیشتر از آن بود بر زبان می آورد چون معلم گفت ابجد عیسی گفت یعنی ابجد چیست معلم گفت نمیدانم عیسی گفت الف آلاء خداست با بهاء اوست جیم جلال اوست دال دوام اوست معلم گفت کسی که عالم از من بیشتر است او را چگونه تعلیم کنم و دوم تلقین او چه نفع نرسانم مادر گفت اگر تعلیم نکنی او را و بیان کودکان را ما بر دو از مجلس خویش بیرون نکن از خون عیسی [illegible]

کودکان نشستی و با کودکان سخن گفتی از آنچه ایشان خورده اند خبر کردی و آنچه مادر و پدر برای ایشان ذخیره کرده بر زبان آوردی وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ عطف است بر احوال سابقه و تنکیر او برای تعظیم است معنی آنست و وی را ساخته رسول عظیم جلیل فرستاده شده سوی بنی اسرائیل است که خدا اول انبیای بنی اسرائیل یوسف بن یعقوب بود و آخر عیسی بن مریم رسولی شود أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ انی بر قرأة فتح همزه تقدیر بانی که ما صلة رسولا بر طریق ارسله یا الباء بود و بر قرأة کسر همزه مقول مقدر یا بدل باشد و بآیة برای تعدیه است یا باء الصاق معنا ربکم صفت آیة است قرائة متعلق بجئتکم یعنی ابتدای غایت معنی آنست فرستاده شده بسوی بنی اسرائیل بدین گفته که گوید گوینده این گفتار است بدرستی که من آمده ام با آیتی بر شما یا آورده ام آیتی را از عجایب قدرت و معجزه از بدایع فطرت از پروردگار شما أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ بدل است از آیة یا خبر مبتدای محذوف است ای هی انی اخلق لکم فانفخ عطف است بر اخلق فیکون طیرا باذن الله عطف است بر فانفخ معنی آنست بدرستی من برای شما تقدیر کنم یعنی برای نمودن شما پیکری از گل همچو هیئة طیر پیدا گردانم پس در وی دمم و در وی دم افگنم پس بمشیت خدا پرنده شود و بدمیدن مذکور زندگانی یابد گفته اند چون اسرائیل برای آزمودن عیسی صورت شب پرک اختیار کردند و او را بر تقدیر صورتی بر هیئة شب پرک پیدا آورد و در دمید در ساعت زنده شد و بپرید وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ عطف است بر اخلق معنی آنست و کور مادرزاد را که از شکم مادر بدین صفت آمده و در چشم او صفت بصر مخلوق نشده باذن خدا بینا کنم و مرد پیس زده و اندام سفید شده که باتفاق حکمای بی علاج است بمشیت خدا بری سازم نیکو گردانم روایت کرده اند گاه بودی که بر عیسی علیه السلام پنجاه هزار مریض جمع آمدندی بدعای عیسی همی به شدندی و بقدم خویش به شده باز می گشتند معالجت و مداوا به دعا بودی و جستن جا و اسم اعظم توجه نمودی حکایت کرده اند که این خبر بجالینوس رسید که او استاد الاطبا بود او را این کار عجیب و عجیب می نمود گفت کور مادرزاد و ابرصی که بجلانیدن سوزن در محل سفیدی او خون بیرون نیاید بر قاعده اطبا و قانون حکما علاج نپذیرد و هیچ دوای صفت صحت نگیرد اگر این چنین اکمه و ابرص به شود معلوم گردد که معجزه بود این چنین اکمهی و ابرصی را پیش عیسی علیه السلام آوردند عیسی علیه السلام بدست خود بر چشم اکمه و بر موضع برص مسح کرد و دست خود بران آورد و هر دو به شدند اکمه بینا گشت و ابرص بصحت پیوست بعضی معجزه را دیدند ایمان آوردند و بعضی حمل بر سحر کردند مسلمانان گفتند بعد از این در منادو گفتند مانند زنده کردن مرده خواستند عیسی گفت وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ این جمله عطف است بر جمله و ابرئ الاکمه معنی آنست و زنده میگردانم مردگان را باذن خدای تعالی چند نفر مرده زنده کردن و بر صفت حیاتی که داشتند آورد و ایشان زنده ماندند و فرزندان زادند مگر سام بن نوح که خدا او را زنده گردانید باز بعد ساعتی بمیرانید بعضی از کافران گفتند این عمل که میکند معالجت ممکن بود و یا فسون نیز درست شود اگر برهان علم این پیدا آید

قدرت بحجت روی می نماید و آن آنست که آنچه میخوریم و آنچه نگه میداریم بهان آگاه شود و بار ازان خبر دهد عیسی صلوات الله
گفت وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ و انبئکم عطف است بر
جملهٔ و احیی الموتی بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم متعلق اند با نبئکم یعنی انیست و بیاگاهانم شمارا بآنچه میخورید و بآنچه
در خانهای خویش ذخیره میکنید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ
این جمله از تذییل است تاکید این جمله از جهت آنست که کافران مضمون جملهٔ منکر اند و بر انکار مصر اند از جهت رد انکار و تاکید کرد
و از جهت اصرار ایشان تو اکید آورد یعنی انیست بدرستی که درین آگاه شدن و آگاهیدن هر آینه معجزه است برای شما
و علامتی است برای صدق ما اگر باشید شما خواهندگان و طلب کنندگان ایقان وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ
مِنَ التَّوْرَاةِ مصدقا معمول فعل محذوف است بقرینه و جئتکم ای جئتکم بآیة و جئتکم مصدقا و کلام از قبیل عطف
جمله بر جمله است نه از قبیل عطف مفرد بر مفرد زیرا آنچه بآیة مفعول به است عطف حال بر مفعول به درست نباشد مگر آنکه
بآیة را معنی بیع دارند و جار مجرور را حال پندارند عطف حال بر حال بود بتقدیر فعل حاجت نباشد اما بر تقدیر یکه بآیة
برای تعدیه بود بآیة لا محاله مفعول به باشد مصدقا عطف برو نشود معمول فعل محذوف باشد چنانچه بالا گذشت و ذکر آن پیشتر رفت
یعنی انیست آمده ام بر شما بآیتی یا آورده ام بر شما آیتی را در حالتیکه تصدیق کننده ام کتابی را که پیش از من بود از توریة
و کتب دیگر چون صحف ابراهیم و موسی وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ آن نیز متعلق
بفعل محذوف است و کلام از قبیل عطف جمله بر جمله است و لاحل بر قول متقدمان بعد اظهار لام مفعول به است و بر قول
متاخران مفعول له است بنابر تقدیر اول عطف بر مصدقا نتوانند داد زیرا آنچه عطف مفعول به و مفعول له بر حال روا نیست
پس چاره نبود که متعلق فعل محذوف دارند و عطف جمله بر جمله پندارند مگر آنکه و لاحل لکم متعلق حال شود ای و مبعوثا لاحل
لکم آن زمان عطف مفرد بر مفرد باشد بتقدیر فعل حاجت نبود یعنی انیست و آمده ام بر شما تا حلال گردانم بعض چیزیکه
بر شما حرام گردانیده شده بود و بعض شما علیه السلام یعنی از آنچه پیش کافران حرمت داشتند حل آن روا می شود و
جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ عطف است بر جئتکم نکره بعد نکره مقتضی مغایرت است و دلالت بر معجزهٔ دیگر
کند یعنی انیست و آمده ام بر شما با معجزهٔ دیگر یا آورده ام معجزهٔ دیگر را که اثری است از آثار قدرت پروردگار شما
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ فا سببیه است یعنی انیست پس بترسید از خدا و بطاعت کنید مرا
إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ این جمله تذییل یا تعلیل است برای اعتقاد ترسایان است
که ازان بشر تا ابنیت الله میگفتند عیسی را آله میدانستند توحید را منکر بودند و در رد انکار ایشان تاکید کرد ان الله ربی
و ربکم با آن آورد یعنی انیست بدرستی خدای عز و جل پروردگار من است و پروردگار شما پس او را بپرستید و با الا
پرستش کنید هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ این جمله تذییل است یعنی انیست این یعنی توحید و عباد

پروردگار راه مستقیم ست واستوار هر که درین راه ایستد از مهالک نجات یابد فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ لما ظرف ست معمول ست مر قال فا از روی معنی بر قال درآمده جمله عطف ست بر مضمون کلام سابق ای قال عیسی کذا وکذا فقال حین احس منهم الکفر من انصاری الی الله ای ملتجیا الیه او ملا الی ویر معنی اینست پس هرگاه که احساس کرد عیسی از ایشان اسباب کفر را یعنی کلمات کفر شنید اعمال کفر دید و بر کینه و ضغینه ایشان مطلع گشت و بدریافت خواستن ایشان کشتن او را مخافت هلاک پیدا شد یا از احساس علم الیقینی همچو علمی که حاصل بحس باشد مراد دارند کفر را که امر باطنی ست متعلق بعلم گویند متعلق احساس نپندارند گفت عیسی کیانند یاری دهندگان من که مایند سوی دین خدا یا کیانند یاری دهندگان در راه الله که من رونده ام سوی علامه دین حق سبحانه تعالی قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ○ جمله قال الحواریون مستانفه است در جواب ماذا قال الحواریون حین قال عیسی من انصاری الی الله و جمله نحن انصار الله مقول قال ست آمنا بالله جمله معلله است و اشهد مجهول ست بر تقدیر قلنا که معطوف بود بر آمنا و جمله ندائیه یعنی ربنا آمنا بما انزلت معترضه یا اشارت بنکته اعتراض توصیف خدای بربوبیت و توصیف خویش بخصوصیت بود آمنا بما انزلت بدل اشتمال ست از آمنا بالله نیز وجه التفات از غیبت سوی خطاب و اتبعنا الرسول عطف ست بر آمنا بالله فا در فاکتبنا مع الشاهدین سببیه است معنی اینست حواریان یعنی یاران مخلص و دوستان خالص که دم موافقت او زدند و وعده نصرت او کردند گفتند مائیم انصار دین خدا اعوان پیغمبر مبعوث بهای بخدا ایمان آورده ایم و دین او را تصدیق کرده ایم و گواه باش ای عیسی به این که ما مسلمانانیم و مومنان موقنانیم ترا بر ایمان خویش گواه گرفتیم و اشهد بانا مسلمون گفتیم ای پروردگار ما ایمان بدانچه فرستاده و کتابی که داده آوردیم و اتباع رسولی که فرستاده کرده ایم پس بنویس ما را از جمله امت خیر الانبیا که گواهی خواهند داد در روز قیامت برای انبیا یا بنویس ما را با مومنانی که بر وحدانیت تو گواهی دهند و بر صدق پیغمبران تو آگاه اند یا بنویس ما را با پیغمبران که زبان تزکیه خواهند گشاد و در حق امت خود گواهی خواهند داد حواری در لغت یار مخلص را گویند حواریان عیسی جماعتی از یاران مخلص او بودند و بظاهر و باطن با او خلوص اخلاص نموده در وجه تسمیه ایشان بحواری اختلاف کرده اند و در کتب اخبار اقوال مختلف آورده اند بعضی گویند دوازده کس بودند نقا از کدورات ظاهر و باطن بودند که ایشان اخلاص و اختصاص با عیسی نموده اند ایشان را از جهت نقا بودن از کدورات حواری گفتند بحواری یعنی آرسیده که نقا از سهو است مناسبت تسمیه جویند و بعضی گویند جماعتی بودند که جامه می شستند و سپید کردن آن اهتمام نمودند عیسی ایشان را گفت در سفید کردن جامه چه کوشید و در تصفیه دل و سپید کردن آن کوشش کنید ایشان را حواری گویند و مناسبت او با حور که بمعنی سپیدی ست جویند و بعضی گویند حواریان عیسی طایفه رنگرزان بودند

که با عیسی اخلاص و اختصاص می نمودند و سبب آن آن گشت قصه آنچنانست که مادر عیسی عیسی را پیش هر معلمی که انداخت آن معلم علم او بیش از علم خویش یافت چون او را عالم تر از خود یافت نگذاشت دل به تعلیم او نگماشت آخر پدر برنگریزی بشاگردی سپرد روزی رنگریزی که پیر عیسی بصورت استادی می نمود از دکان خویش جایی رفته بود عیسی همه جامه ها یکجا ساخت و در خم نیل انداخت چون استاد در خانه رسید دکان را از جامه ها خالی دید متردد گشت و خاطر او بتعلق پیوست عیسی گفت تعلق مکن همه جامه ها از دکان برداشته ام و در خم نیل انداخته ام رنگریز مذکور بتعلق بیشتر گشت و دل او بزیادت تعلق پیوست که رنگهای مختلف مطلوب بود صاحبان جامه را چه روی خواهم نمود عیسی گفت تعلق مکن جامه هر یکی را بکشم برنگی که مطلوب داشت رنگین شده او را بدهم همچنین کرد رنگریز را در تحیر و تعجب آورد و این حکایت بعلم رنگریزان دیگر پیوست گفتند این عمل نموده و شعوده است این جامه ها را بشویید و تحقیق آن بدانید چند جامه ها مذکور می شستند برنگ جامه خوبتر و بهتر میشد چون حقیقت او تحقیق کردند بعیسی ایمان آوردند و بخلوص اخلاص پیوستند و یاران مخلص او گشتند ایشان را از جهت تفاوت باطن و صفوت خاطر حواری گویند و نسبت ایشان بحواری چو بند و بعضی گویند جماعتی از ملاحان صید ماهی میکردند ماهی بسیار بدام نشست بیرون می آوردند عیسی علیه السلام و نصیحت سفت بر ایشان بطریق موعظت گفت ماهی چه میگیرید کاری بکنید که صید دلها کنید نفس عیسی در ایشان اثر کرد ایشان را بر ایمان و اخلاص آورد و سه گرویدند ایمان آوردند و اخلاص ورزیدند مصاحب عیسی شدند حواری او گشتند و بعضی گویند ملکی طعامی کرده بود عیسی را در کاسه خویش هیچ نمود کاسه ها همه خالی گشتند کاسه او با فزونی پیوسته پرسید این کیفیت و این شان عجیب از چیست گفتند از عیسی پسر مریم است او را شانی عظیم است عظمت عیسی در خاطر او واقع گشت با اخلاص و با ایمان پیوست ملک گذاشت و خود را در صحبت عیسی داشت و با جماعت خود چنان صحبت ورزید که بدرجه حواریان رسید بدین تقدیر وجه تسمیه حواری بمناسبت با حور بروشنائی دلها یا بتنقیه و تصفیه دل یا حواری بمعنی همه رفتها یا ... را جمع کرده همه اقوال مذکور و احادیث و مسطور را در زمره حواری آورده و بعضی حواری منحصر بر دوازده تن دارند غیر ایشان را حواری نخوانند و بعضی کسانی را که بعیسی ایمان داشتند همه را حواری دانند و جمیع مومنان امت او را حواری پندارند وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۝ و مکر را معطوف است بر فعلی که مفهوم است ای کفروا و مکروا مکر الله عبارت است بر مکر وا ز در روی صنعت مشاکله و استعارت تمثیل است مشاکله چون کما تدین تدان و تمثیل چون فلان وهب المثل والله خیر الماکرین تذییل است یعنی آنست که کفار کفر ورزیدند و در هلاک عیسی کوشیدند و مکر کردند و در معرض کشتن آوردند خدای ایشان را سزای مکر داد و مکافات مکر ایشان کار یکی بکر جانده بینا و دنیا و خدای بهترین کسانی است که مکافات مکر کنند و جزاء مکر دهند و جزاء و سزا را از خوشتر آید و بهتر از دیگران روی نماید قادر مطلق است قدرت او بر همه چیز محقق است روایت کرده اند کسی را از ایشان بصورت عیسی گردانند او را از ایشان کشتند

ع ۱۳

عیسی را زنده بر آسمان برآورد و ایشان را میان خویش یکدیگر در قتال آورد و از ایشان هفتاد هزار نفر کشته شدند. و جان بملک الموت سپردند **قصه** آن آنست چون عظمت و جلال عیسی هویدا گشت و ابراء الاکمه و ابرص و زنده شدن مردگان بشهرت پیوست با وجود معجزات ظاهره و آیات متظاهره بیشتری نگرویدند کفر و عداوت ورزیدند با وجود جمعی عظیم از مومنان و وعده بنصرت از ایشان چون در شریعت او قتال مشروع نبود و قتال نفرمودند لیکن کافران که دشمن دین بودند با عیسی صورت عداوت مینمودند از هیبت حشمت و ناموس و قوت قدرت و مهتری ترسیدند و بکشتن او لشکر کشیدند عیسی و حواریان در غرفه درآمدند کافران غرفه را گرد گرفتند ملک جهودان یهودا را بدان غرفه برآورد و امر بکشتن عیسی کرد او درآمد خدای تعالی حجابی بر چشم او گماشت یهودا چون عیسی را نیافت در باز گشتن بشتافت خدای تعالی شبیه عیسی بر وی انداخت خلق بکشتن او برپرداختند چون او را بر صورت عیسی دیدند گرفتند بر دار کردند و بعضی گویند در مقامی که عیسی بود شب برفتند عیسی علیه السلام را گرفتند چوبی بر دار نهادند نصب کردند خواستند تا بر دار تاریکی پیدا آمد و فزعی و غوغائی برآمد فرشتگان میان عیسی و میان ایشان حائل شدند عیسی را بر آسمان بردند شبیه عیسی بر یهودا افتاد خلق همون را بر دار نهادند و بعضی گویند درآمده مردی ططیوس یا ططیانوس نام غیر یهودا بود او را در نظر خلق بر صورت عیسی نمود همون را گرفته بر دار کردند. **اِذْ قَالَ اللّٰهُ يٰعِيْسٰٓى اِنِّىْ مُتَوَفِّيْكَ وَرَافِعُكَ اِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَجَاعِلُ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْكَ فَوْقَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ** اذ ظرف است بر مکر الله یا مفهوم خیر الماکرین ای یحکم بانه خیر الماکرین اذ قال الله یا متعلق است باذکر محذوف و این جمله مشتمل بیان جزاء مکر و بودن او در ظاهر اظهار خیری و اخفاء بخیری بر صورت مکر باشد **سوال** جزاء مکر و فعل عقاب ماکران در وقت بردن عیسی بر آسمان بود و در وقت گفتن این سخن روی نمود و ظرف نیست قول مذکور مر جزاء عقاب بسلوک چگونه آید و صحت بچه وجه روی نماید **جواب** در هنگام وعده اکرام عیسی و متابعان عیسی علیه السلام عقوبت مکر ایشان موعود بود از سو خود و موعود تعبیر کرده باین وجه اذ قال الله یا عیسی را ظرف و مکر ایشان والله خیر الماکرین آورده و یا عیسی تا آخر مقول قال است جمله ندائیه مقدمه است برای تنبیه و جمله انی متوفیک تا آخر مقصود بمقال است و تاکید این جمله برای ایراد وعید بتبدیل و کاد و فوق الذین کفروا مفعول دوم است مر جاعل را ای جاعل الذین اتبعوک کائنین فوق الذین کفروا بالغلبة فی الحجة الی یوم القیمة متعلق است بجاعل یا متعلق است بمعنی عالی و فایق **معنی** آیت است و خدای جزاء مکر ایشان داد یا گوییم حکم کرده شد که او بهترین کسانی است که جزاء مکر و بد و سزای آن کنند یا گوییم یاد کن آن هنگام که خدای تعالی گفت ای عیسی بدرستی من ترا از مصاحبان تو ستاننده‌ام و بسوی فرشتگان خود یا سوی آسمان برآرنده‌ام و از آلوده کافران ترا پاک کننده‌ام و کسانی را که متابعان تو اند در حجت تا روز قیامت بالا تر از کافران گرداننده‌ام و بعضی متوفیک

بمعنی منیمک دارند و بعضی برین طریق پندارند ای عیسی بدرستی من ترا خواباننده و نایم گردانیده ام و بسوی فرشتگان بآسمان برآرنده ام **روایت** کرده اند چون حق سبحانه تعالی عیسی را بر آسمان برداشت اول خواب را بر وی گماشت تا در برداشتن هیبت نخورد و متعلق نگردد و اسناد توفی در رفع سوی ذات خدا از جهت کرامت عیسی ست و تواند بود متوفیک بمعنی مزیل شهوتک فی الطعم والشرب بود و بمعنی جاعلک کالمتوفی فی زوال الشهوة یعنی دور خواهم کرد از تو شهوات طعام و آب و خواهم گردانید ترا همچو متوفی مستغنی از طعام و شراب گفته اند عیسی صلوات الله علیه آدمی بود بعد از رفع او را طبیعت فرشتگان روحی شد و جسمانی بود روحانی گشت و بصفات فرشتگی پیوست پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم خبر کرد که در آخر زمان بود و خروج دجال عیسی صلوات الله علیه از آسمان فرود آید بر صخره بیت المقدس نماز شروع نماید منادی ندا کند و آوازه در جهان افگند بدرستی عیسی از آسمان نزول کرده و یمن و برکت خویش در دنیا آورد دجال چون ندای مذکور بشنود همچو نمک بگدازد و مقدمه دجال هفتاد هزار جهود باشند عیسی علیه السلام و مسلمانانی که با او باشند جهودان مذکور را بکشند و بعضی از ایشان پنهان شوند در هر مکانیکه پنهان شوند از آن مکان ندا آید ای محمدی اینجا یهودی ست بیا او را بکش بر آید و هر جا که یهودی پنهان شده باشد کسی پیدا شود که جای او بنماید و نیز **روایت** کرده اند بعد بیرون آمدن عیسی کافری بر روی زمین نماند مگر آنکه مسلمان شود یا مطیع الاسلام باشد قال الله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکین قال علیه السلام زویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها وسیبلغ ملک امتی ما زوی لی منها آن زمانه زمان ظهور این وعده ست بعده چهل سال میان خلق باشد و بر شریعت پیغمبر علیه السلام عمل کند زنی بخواهد و از آن زن او را اولاد شوند و بعضی گویند دختر شود اول دختر بمیرد و بعده عیسی علیه السلام وفات یابد و در روضه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم مدفون گردد **ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ○** این جمله عطف ست بر مقول اذ قال الله هذا القول ثم هذا القول و خطاب جمع بعد ذکر عیسی و ذکر متبعان و کافران خطاب ست مر عیسی و فریقین را و جمله فاحکم عطف ست بر جمله الی مرجعکم عطف فعلیه بر اسمیه بر طریق زید فی الدار و فاطمه جز زید است فاکرمه **معنی** آنست پس بسوی من ست بازگشت شما ست پس حکم خواهم کرد میان شما در چیزی که اختلاف میکنید در میان خویش یکدیگر مخالفت می ورزید **فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ○ وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ○** در آیت سابق بیان فریقین و حکم کردن میان ایشان جمع کرد این آیت که متضمن تفصیل ست برای تفریق آورد اما متضمن معنی شرط ست شرط او محذوف ست خبر او بمقام شرط قایم شده فا در جزو دوم در آمده ناصرین اسم ما ست من زایده است لهم خبر ماست عموال

وما لهم من ناصرین حکایت اخروی ست آینده است وما برای نفی حال بود واستقبال او در امر آینده چه وجه باشد **جواب** مستقبلی را که متیقن الوقوع است گاهی بر طریق ونفخ فی الصور بلفظ ماضی ذکر کنند گاهی بلفظ حال آرند و معنی به استقبال پندارند واما الذین آمنوا وعملوا الصالحات این شرطیه عطف است بر شرطیه سابق وجمله والله لا یحب الظالمین تذییل ست تاکید است مر جمله فاما الذین کفروا تا آخر معنی اینست اما کافران پس ایشان را عذاب سخت خواهیم داد در دنیا بانواع مشقت وعقوبت خواهیم آورد وعذابی سختی در دنیا مسخ کردن وصورت گردانیدن چنانچه بعضی بوزنه شدند و بعضی خوک گشتند واسیر گردانیدن وکشتن وبرده ساختن وبجواری جزیه ستدن ودر آخرت بجاوید بودن در عذاب نار ونیش مار زدن وگزیدن گژدم ومار وانواع رنج وعذاب واصناف محنت وبلا ونیستند ایشان را یاری دهندگان ونصرت کنندگان واما آنانکه ایمان آوردند وکارهای نیک کردند پس خدای ایشان را جزاهای ایشان تمام دهد ودرجات جنان ومثوبات عالی بایشان بخشد وبر قراءة نوفیهم معنی چنین آید دهیم بایشان اجرها وخدا ظالمان را دوست ندارد وگذرندگان حد را در دوستی نیارد **ذٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ○** ذلک مرفوع المحل است بر ابتدا جمله نتلوه خبر اوست ای نتلو ذلک نتلوه معنی اینست آن مذکور را از خبر مادر مریم ومریم وعیسی وجز آن بر تو میخوانیم آن را بر تو ما برمیخوانیم این مذکور را در حالتی که او از مضمون آیات وذکر استوار است یعنی **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ ○** کاف برای تشبیه است وجمله خلقه من تراب بیانیه است بر وجه شبه یعنی چنانچه آفرینش انسان از خاک آفرینشی عجیبه وغریبه است همچنان آفرینش آدمی زاده بی پدر امری غریب وعجیب بود وجه شبه کون کل عجیبا غریبا باشد چنانچه گویند کلامه کالعسل فی الحلاوة ای کون کل منهما یستلذه النفس چه حلاوت را مشترک پنداشته اند استطاعت که لازم حلاوت است مشترک داشته اند ودر قول بر قول عامه اهل سنت گفتن کن مجاز از ایجاد بود وعطف او بر خلقه عطف شئ در نفس او باشد وبر قول اشعری که گفتن کن را ثابت میدارد و وجود اشیا حاصل بکلمه کن می پندارد تراخی علت از معلول می آید واین بدیهة محال مینماید **جواب** تواند بود از خلقه معنی اراده خلقه جویند بر طریق کم من قریة اهلکناها فجاءها بأسنا معنی اردنا اهلاکها گویند پس هر دو قول اشکال می آید بدین اقتضی روی نماید وبر قول اشعری خلقه بر حقیقت دارند وثم برای تراخی در مرتبه پندارند چنانچه در ثم کان من الذین آمنوا گفته اند وبا تقدم ایمان تراخی در مرتبه رفته اند ثم قال له عطف است بر خلقه من تراب کن قول قال له فیکون بمعنی کان عطف است بر قال ماضی بصیغه مضارع از جهت استحضار صورت بدیعه وجود است وجمله ان مثل عیسی عند الله الآیه نیز رد کفار نصاری وبطلان مقالات ایشان در شان این مقتدا وانکار حیوانیت پدر از اظهار تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی حال عجیبه عیسی نزدیک خدای عز وجل همچو مثل آدم است که او را از خاک مصور کرد پس گفت مر او را موجود شو پس موجود گشت وانسان شد ولوازم وتوابع آن با ایجاد خدای همه بوجود پیوسته

اَلْحَقُّ مِنْ رَّبِّكَ لام عهد ست این جمله تقریر جمله سابقه است یعنی اینست حق مذکور یعنی خبر عیسی وآنچه بالا گذشته که عیسی بنده خداوند و برگزیده حق جل و علاست اله نبود و ابن الله نباشد و قول نصاری که ان الله ثالث ثلاثة میگویند والمسیح ابن الله میخوانند باطل است و قائل قول مذکور ضال و مبطل است خبری ست کاین از پروردگار تو جز او حق نیست و کلامیست صادر از وی کلام او صدق ست فَلَا تَكُنْ مِّنَ الْمُمْتَرِيْنَ ۝ فا سببیه است یعنی از آنست چون این معنی دانستی پس مباش از شک آرندگان و از فرقه تردد کنندگان سوال پیغمبر معصوم است کفر و شک با او نسبت ندارد و نهی از شک از شان او چگونه می آید جواب عصمت منافی ابتلا و تکلیف نبود و از توجه امر و نهی مانع نشود و این امر و نهی نظر بقدرت است نه نظر بعصمت و اگر نظر بعصمت بگمارند نهی مذکور بر طریق تعریض از امت ننهادند چنانچه پیغمبر موذی الا توذنا گویند و تعریض از موذی که صاحب او ست جویند فَمَنْ حَآجَّكَ فِيْهِ مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَآءَنَا وَاَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ وقف ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَّعْنَتَ اللّٰهِ عَلَى الْكٰذِبِيْنَ ۝ فا سببیه است چه از جمل سابقه که متضمن اثبات توحید و نفی تشریک بود علم بمضمون آن حاصل گشت حق حقیقی بصدق واقعی بظهور پیوست و شک نیست که بتیقن حقیقت خویش و بیقین بطلان خصم باعث بر مباهله شود در وقت ابتهال بر دلیری آرد چون محاجه وفد نجران که در شان عیسی پیغمبر داشتند یعنی گروه چنانچه در صدر سورة گذشته تا آیه ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم رسید و هر یکی از ایشان این آیه از پیغمبر شنید این را جوابی نداشتند دل بر تمسک بعدم فهم گماشته گفتند ما فهم نمیکنیم که چه میگوئی و نمیدانیم که بدین سخن چه جوئی این آیت نازل گشت و این نظم بورود پیوست و نحن لفظا مفرد نیست و بمعنی او جمع است بدلیل تعالوا و انا کم و نساءکم و تعالوا و نبتهل قل است ندع جواب امر ست ثم نبتهل عطف است بر ندع و ندع متناول است مر همه قوم از مومنان و کافران و در ابناءنا ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم لف و نشر ای ندع ابناءنا و تدعوا ابناءکم و ندع نساءنا و تدعوا النساءکم و ندع الانفسنا و تدعوا انفسکم ثم نبتهل فنجعل عطف است بر نبتهل معنی اینست پس آنانکه از نصاری با تو مجادله کنند بعد از مجادله پیشتر آیند در دین که ان الله هو المسیح ابن مریم گویند و در راه تثلیث بگفتن ان الله ثالث ثلثة گویند بحجج قاطعه و دلایل ساطعه تو قبول نکنند و خود را در راه کتمان و انکار حق افگنند از پس آنچه آمده است ترا از علم یقینی بقرآن حجته و برهان پس بگو بشتابید این کار را دریابید در مقام مباهله بیائید و در کله ابتهال اقتضا نمائید بخوانیم ما و شما همه اینجا پسران و زنان و النفس خویش را یعنی گویند از انفسنا ما خویش مسلمانان مراد اند که همه بر حکم المؤمنون کنفس واحدة در مقام اتحاد اند پس یکدیگر دعا کنیم و خود را در مباهله افگنیم پس بگردانیم لعنت بر دروغ گویندگان و افترا نموده گوئی بیهوده گویان گفته اند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم این سخن گفت ایشان گفتند ما باز گردیم در کار خود و فکر کنیم بعده بیائیم ترا اعلام

پس بازگشتند و میان خویش خلوت کردند و مشورت شدند و میان خویش یکدیگر گفتند که این محمد پیغمبر مرسل است
فرستادهٔ خدای عزوجل است اگر شما با او مباهله کنید خویشتن را از بیخ و بن برافگنید زیرا که هر قومی که با پیغمبری مباهله کردند
خود را در هلاک و فنا آوردند اگر بخواهید بر دین خویش باشید با او بمصالحت و مسامحت پیش آیید و با او صلح کنید و در
اوطان خویش بازگردید روز دیگر پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم در صحرا بیرون آمد و در مباهله اقدام نمود با استنا
دچپا امیر المؤمنین حسن و حسین پسران او و فاطمه و پس فاطمه علی بود رضی الله تعالی عنهم الی یوم الدین و از عایشه رضی الله
تعالی عنها مرویست آن زمان که پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم اهل خود را برای مباهله بیرون آورد و بر دوش گلیمی سیاه
معلم بود امیر المؤمنین حسن و حسین و فاطمه و علی را در زیر آن درآورد و در صدقت صدق سفته در شان ایشان انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا گفت چون ایشان آمدند پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم گفت قصه
عیسی گفتیم و بیان او کردیم و کرنج بطلان اعتقاد نصاری بنهایت رسید و دل حقیقت دین حق را رای العین دیدید
اگر شما از قبول کردن آن ابا آرید دل را بر مکابره گمارید بیائید تا مباهله کنیم و هر که میان فریقین دروغگوست او را
سنگ لعنت بزنیم چون ایشان پیغمبر را با اهل خویش برای مباهله بیرون آمده دیدند و کلمات مذکوره از پیغمبر صلی الله
تعالی علیه وسلم شنیدند میان خویش گفتند مباهله نکنید که این شخص نبی است که اگر دعا کند دمار از زمین تو و بالا
شود و اگر بخواهد کوه از جای خویش بجنبد مباهله اختیار نکردند و بمصالحه پیش آمدند بر دو هزار حله در سالی هزار در رجب
هزار در صفر و سی زره و سی اسپ و بعضی سی شتر نیز گویند صلح کردند و درین باب مواثیق وثیقه و عهود انیقه
در میان آوردند پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود چون شما از مباهله ابا آوردید مسلمان گردید و دل بر حق دارید
ایمان آرید از اسلام ابا آوردند و گفتند با صلح میکنیم برین که با ما جنگ نکنی و نترسانی و ما را از دین ما نگردانی برین طریق
اختیار کردند و با یکدیگر عهدنامها و وثیقها نبشتند و محصلی خواستند ابو عبیده جراح را بر ایشان محصل و حاکم گشت
بر ایشان وقت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم گفت اگر ایشان صلح نمیکردند و دل بر مباهله می آوردند از جهت آنکه
بر باطل بودند و مکابره برین قیاس جرأت مینمودند همه قرده و خنازیر میگشتند و بخوابی و نگو نصاری از جهان فتنه میبر
نصرانی و نصرانیه در جهان باقی نماندی و تا قیامت این جنس باز موجود نگشتی و در روایتی فرمود هلاکت بر اهل نجران نزدیک
رسیده بود اگر مباهله میکردند بلا مستقیم پیش آمدندی تمام وادی با آتش افروخته شدی و نام و نشان اهل نجران باقی
نماندی اِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ این مذکور [illegible] است و اشارت بکلام [illegible] بیان حقیقت
قصه سابق است و تاکید او یعنی بر انکار کفار است [illegible] از قصه عیسی و غیر آن ذکر کردیم
مقصود از آن اثبات توحید و نفی شریک و [illegible]
وَمَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّا اللّٰهُ [illegible] مضمون [illegible] اثبات توحید و نفی شرک

حقیقت قصه

یعنی اینست و نیست معبودی بحق مگر خدای سزاوار پرستش مطلق حاصل مضمون قصه مذکور همین ست و شکی نیست
که حقیقت آن یقین ست وَاِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ ای الغالب علی اعلاء الحق وافناء الباطل
الذی اثر مباهلة الحکیم الذی یقتضی حکمته نصر المحقین وقهر المبطلین عند مطالبة تمیز الحق عن الباطل این جمله حال ست از ضمیر
نبتهل یا تذییل اوست و ایراد او با تاکید از جهت تنزیل کفار منزله منکران مضمون جمله با اصرار ست چه اگر بدین صفات بجا
نگیرند امر خدای را مخالفت نشوند و جمله ان هذا لهو القصص الحق که در میان عامل و حال واقع ست معترضه است چنانچه
گذشت و وجه اعتراض آن ببیان پیوست معنی اینست مباهله کنیم و حال اینست بدرستی هر آئینه هموست عزیز یعنی قوی
غالب در وقت مباهله حق را اعلا کردن تواند باطل را بفنا و هلاک رساند حکیم ست حکمت او اقتضا کند که نزدیک طلب
مباهله حق را از باطل جدا کند محقان را نصرت دهد و مبطلان را بشکند فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ
بِالْمُفْسِدِينَ ۝ فاء فان تولوا سببیه ست جزاء ان تولوا محذوف ست ای فان تولوا یجازیهم الله و بیان ع
حق سبب ست برای جزا دادن کسانیکه از حق روی گردانند فان الله علیم بالمفسدین تعلیل جزاء محذوف ست زیرا که علم او
بمفسدان مستلزم ست مر سزا کردن ایشان را و تواند بود فان الله علیم بالمفسدین بحکم ملازمه مذکور کنایت باشد از مجازات جزاء
همون بود حاجت بحذف نشود تاکید جمله از جهت آنست که ارتکاب کفر علامت آن بود که کافر جزا را منکر است لهذا صورت علامت
انکار تنزیل کردن او منزله منکر جزا باید بدین اعتبار تاکید جمله شاید معنی اینست پس اگر کافران از حق روی گردانند بر قول حق
ثابت نمانند بدرستی خدای علیم ست باحوال مفسدان و اعمال مبطلان نتیجه کار ایشان بداند سزای آن برساند قُلْ
يٰاَهْلَ الْكِتٰبِ تَعَالَوْا اِلٰى كَلِمَةٍ سَوَاۤءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ وَلَا
نُشْرِكَ بِهٖ شَيْـًٔا وَّلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ قل مستانفه است جمله ندائیه با جمله که بعد
او ست مقول قل ست الا نعبد با معطوفات خود تفسیر و بیان است مر کلمه را امام کلبی در تفسیر خویش آورده چون جعفر طیار را با جمعی
از صحابه را جانب حبشه روان کردند قریش جمع شدند و یکدیگر گفتند شما بر جماعتی که بر نجاشی رفته اند کینه دارید از برای ایشان
کماریه مالی جمع کنید و کسی را با هدایا بر نجاشی بفرستید دو مردی از اهل رای عمرو بن العاص و عماره بن ولید را اختیار کردند
هدایا بنجاشی ایشان را سپردند تا ایشان پیش نجاشی برند و میان ایشان حائل شوند تا سوی ایشان احسان نکند
بلکه ایشان را گرفته اینجانب بفرستد عمرو بن عاص و مصاحب او در راه بحر روان شدند جعفر و یاران او در راه خشکی اختیار
کردند فرستادگان کفار شتابی گزیدند پیش از جعفر طیار در حبشه رسیدند چون بر نجاشی پادشاه حبشه آمدند و در مجلس او
درآمدند بر رسم کفار پیش او سجده کردند و سر بر زمین آوردند و گفتند که گروه ما ترا نیکخواه اند و غمخوار ترا شاکر اند بدرستی
ایشان اخلاص خود را ثابت داده اند و ما را بر تو فرستاده اند تا خبر واقعه که اینجا حادث شده برسانیم و ترا بدین قضیه
الطریق نیکوخواهان مطلع گردانیم در میان ما مردی بیرون آمده میگوید که من رسول خدایم و دعوی میکند که شما را سبب بنامیم

او را نادانی چند متابعت کردند و ما ایمان در معرض قبول نیاوردند که پرستاران او ند در آمدیم و حال بر او تنگ کردیم در گوشه رفتند و بحبشی پناه گرفتند که آنجا مردمان در آیند و نه از آنجا ایشان توانند که بیرون آیند چون از روزگار تنگ آمدند توجه در این جانب کردند جعفر برادر زاده خویش را بر تو فرستاده و دل بر خراب کردن این ملک نهاده یا تو همان بیچاره که بر ما خواسته در جهان از دست او فقیری خاسته فرستادگان او بر تو می آیند تا پیش تو تملق نمایند تو ما را از زود آوردن بر او مانع شوی و میان ما و او حائل گردی مطلوب ما آنست چون ایشان بر تو برسند نظر لطف بر ایشان نگماری و ایشان را جواب بسپاری و مصداق سخن ما در نکوهش آیندگان و علامت راستی ما در خدمت ایشان نیست چون خواهند آمد پیش پادشاه بتکبر سجده نخواهند کرد و بر رسم مجلس پادشاهان روی بر زمین نخواهند آورد چون جعفر با یاران خود آمد پیش در نجاشی بانگ ایستادن علیک ضرب شد زد نجاشی گفت بفرمایید این آواز گفت که را باره دگر آواز کند وانچه گفته است بار دگر گوید بار دگر آواز کرد همان سخن بر زبان آورد نجاشی گفت ایشان را دستوری دادم و در درآمد بر ایشان گشادم که این آیندگان با امان خدای در آیند و سلاح خویش باز نمایند عمرو بن عاص چون این سخن از نجاشی شنید بتحیر سوی یار خویش دید گفت می بینی که چگونه تکلم میکنند و چه نوع دم اجابت میزنند چون در آمدند بتواضع پیش ننهادند سجده نکردند و روی بر زمین نیاوردند و بحسب سنت اسلام رفتند و بر وجهی که سلام باید گفتند عمرو بن عاص به نجاشی گفت مصداق سخن ما ظهور یافت این آینده از تکبر بتواضع نگشتافت نجاشی گفت شما را چه مانع شده که پیش ما سجده نکردید و روی بر زمین نیاورید و تحیتی که آیندگان میگویند نگفتید و بر رسم در آمدن آیندگان پیش پادشاهان نرفتید جعفر گفت ما شاهی را سجده نکنیم که ترا آفریده و ملک بخشیده تحیت سجده کردن و برای تعظیم سر بر زمین آوردن رسم ما بود که ما سجده اصنام بودیم پیش سنگی این نوع تذلل می نمودیم پیغمبر آخر الزمان که در کتب موعود بود و بحکم نبوت افراخت ما را از سجده کردن بر غیر خدا باز داشت بتحیت سلام که تحیت اهل بهشت است امر کرد و بر رسم نیکوخواهی و دعا و ثنا یکدیگر آورد چون نجاشی گفتار او را شنید در خویش راستی و درستی او دید او را و عمرو بن عاص را گفت شما پیش من با یکدیگر گفت و شنید و آنچه دارید در میان افگنید جعفر گفت تو پادشاهی از پادشاهان روی زمینی از اهل کتابی و از ارباب تمکینی با تو سخن بسیار نبایست و پیش تو هیچ تویی سخن بر قدر ضرورت شاید یکی از ایشان را فرما که سخن گوید تا دل و زبان من تقصیری نماید جعفر التماس کرد تا پادشاه از ایشان سه چیز بپرسد بعد جواب این سه چیز میان ما و قیت گفت و شنید بپرسد اول آنکه ما بندگانیم یا آزادگانیم اگر بندگانیم که از ملاک خود گریخته ایم ما را تسلیم ارباب با کنند و در پناه ایشان نگذارند نجاشی از ایشان پرسید که ایشان کیانند جواب گفتند که احرار کرام آزادگان عظام اند نجاشی گفت از جهت قیمت کسی بر ایشان دست ندارد تا کسی ایشان را مدد سپارد دوم آنکه خونی ناحق کرده ایم و اولیای مقتول را آزرده ایم که مستحق گرفتن باز بود و سپردن با اولیای مقتول باشند گفتند هیچکس را کشته نگریخته اند و قطره از خون نریخته اند سوم آنکه ما آلکسی را بغیر حق نگرفته ایم

یا حضانت کسی نپذیرفته ایم که بطلب آن مال را بگیرند و سبب آن آزار ما بپذیرند پس نجاشی گفت اگر ایشان قطاری یعنی پوست گاو پر زر واجب باشد بر من ادای آن لازم بود عمرو گفت ایشان قیراطی از مال کسی نستده اند و حبه و شعیری از حق کسی نگرفته اند نجاشی گفت پس ایشان چه چیز دارید و دل بر طلب گرفتن ایشان بچه طور نهاده اید عمرو گفت ما و ایشان بر یک دین بودیم و در ان متابعت آبا خویش مینمودیم ایشان از ان دین برگشتند و متابع غیری شدند پس فرستادند ما را قوم ما بسوی تو تا ایشان را بما بسپاری و ایشان را از مخالفت دینی که از ان برگشتند باز آری نجاشی گفت پس هدیه که شما آورده اید هدیه نیستند رشوت است باز بستانید ایشان را که پیش من آمده اند و در امان من در آمده اند بیرون نتوانید بعد از ان نجاشی توجه بجعفر و مصاحب او کرد و روی سخن بایشان آورد و گفت با من راست بگوئید و حیله و تزویر مجوئید که دین قدیم را چرا ترک دادید و بچه سبب از دین و مگر بنهادید جعفر گفت دینی که آنرا گذاشته ایم دین شیطان بود که شیطان ما را بکفر ورزیدن بخدای و عبادت کردن بسنگ میفرمود و دینی که اکنون دل بران داشته ایم دین خداست و دین راست که رسانیده محمد مصطفی صلعم و مضمون کتابی آورده و جبرئیل مصدق مضمون توریه و انجیل نجاشی گفت سخنی خوب گفتی بر جای خود باش و ترس مکن زان پس در اهتمام اشتغال نمود و فرمود که ناقوس بزنند ندای اجتماع قوم دهند چون قسیسان یعنی استادان ترسایان جمع شدند و رهبانان یعنی زاهدان و عابدان ایشان گرد آمدند نجاشی رو بر ایشان آورد و بدل توجه سوی ایشان کرد و گفت سوگند میدهم شما را بخدائی که فرستاده است انجیل را بر عیسی که میان عیسی و میان قیامت پیغمبری میباید وقت ظهور و بعث شدن او در کتب خوانده اید گفتند آری چنین پیغمبری هست که عیسی بشارت او ما را بشارت داده و فرموده من آمن به فقد آمن بی و من کفر به فقد کفر بی کشاده جعفر نجاشی گفت ای جعفر ازین داستان چیزی تفسیر و تبدیل کرده برخوان جعفر آیت و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول ترى اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق برخواند هر یکی از ایشان از چشمها آب چشمها روان شد نجاشی گفت زیادت بکن ازین حکایات خوب و ازین داستانهای مرغوب جعفر سوره بنی اسرائیل و سوره کهف خواند نجاشی و اهل مجلس او از بلاغت و لطافت این کلام حیران ماندند و عمرو بن عاص گفت بفرما اگر تواند سورتی که دران ذکر مریم و عیسی است بخواند و قصه ایشان را بتمامی برخواند تا دریابی که از اینها چه عقیده دارند نجاشی گفت در عیسی پسر مریم چه میگوئید و در شان او چه میگوئید جعفر گفت همان میگوئیم آنچه در شان او خدای عز و جل بیان کرده و پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آنرا از خدا آورده نجاشی گفت آن چیست بگو تا بدانم جعفر گفت عیسی کلمه خداست روحی از حق تبارک و تعالی است القا کرده است از نفخ کرم آن کلمه را بمریم داد مرده زنده کردی و اکمه را روشنائی آوردی و ابرص بدعا او بهی پذیرفتی و مریض بنفس او بهی گشتی و صورتی از گل بصورت پرنده پرداختی و دران دم زدی باذن خدا زنده ساختی و در روایتی آورده نجاشی جعفر را گفت مرا بگو صاحب شما در باب پیغمبری چه میگوید و چه میفرماید و از چه چیز باز میدارد جعفر گفت ما را بی قرار و گناه از ان می آرد و امر میکند که با صحبت برود منزل شده میخواند و امر بمعروف و نهی از منکر میکند و بحسن احسان میفرماید و امر میکند که خدای را بپرستید و دیگری را

یعنی ترسایان ذکر کر
ای علمای ایشان پیغم
نجاشی قول عیسی علیه السلام
را بایمان بشارت گذشته
که عیسی فرموده است
که هر که ایمان بیاورد
اخوان ان قول ادا آورد
بالیقین و تکذیب او
من قولنا آورد کیک
کفر باد قول کرده ایم
کفر من قول محمد

بیاورد تا بشنوید پاره از سورهٔ قرآن سوره روم و عنکبوت و سورهٔ کهف و مریم برخواند چون آیتی که در آن ذکر مریم و عیسی است
بر زبان راند عمرو بن عاص خواست تا ایشان را بروی در غضب آرد گفت این مرد [illegible] عیسی [illegible] نجاشی
گفت بخدای که نفس من [illegible] که ایشان در باب خویش عیسی گفته بود این مرد چیزی بیان [illegible] از آنها که بر زبان
آورده راهبان ایشان که حاضر بودند از شنیدن گفتار جعفر [illegible] نجاشی [illegible] جعفر ایشان
دانشمندان [illegible] خواهند که با شما [illegible] گویند و تحقیق کار شما جویند [illegible] ما را [illegible]
بشنوانید از سخن پیغمبر خود هرچه دارید بگویید [illegible] راهبان ایشان سخن آغاز کردند جعفر [illegible] گفت
عیسی کارهای خدا میکرد مرده را زنده [illegible] و بیمار را تندرستی آورد [illegible] اعمال
[illegible] چون سخن میان ایشان بپایان [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] صلی الله علیه وسلم
رسانید آیهٔ قل تعالوا الآیة به پیغمبر فرود آمد پیغمبر علیه السلام به جعفر فرستاد جعفر در مناظره تلاوت این آیه بنیاد نهاد
نجاشی گفت ای گروه [illegible] و راهبان [illegible] ایشان را زیاده [illegible] و با ایشان در مجلس من [illegible]
سخن [illegible] نجاشی باسلام اقرار کرد به پیغمبر علیه السلام ایمان آورد و خبر اسلام خویش به پیغمبر علیه السلام
فرستاد پیغمبر را باسلام خویش خبر داد و از [illegible] و راهبان ایشان سی و دو کس [illegible] روان شدند و بشوق پیغمبر
پیغمبر [illegible] آنکه [illegible] پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم جماعتی از انصار
روم [illegible] آمده بود [illegible] و آن [illegible] در آمدند و در آمدن [illegible] روی [illegible] پیغمبر صلی الله تعالی
علیه وسلم دین انبیا را با ایشان بیان کرد تا آنکه ایشان را در گریه آورد [illegible] پیش آمدند و بر وفق آن اقرار
کردند بشهادت ان لا اله الا الله و بشهادت ان محمدا عبده و رسوله گفتند در ایمان در آمدند و [illegible] شدند
ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین گفتند قوم ایشان [illegible] کردند [illegible] عمل مذکور در
نکوهش آوردند و این آیت در تبکیت نکوهش کنندگان نازل گشته و این [illegible] جبرئیل
علیه السلام پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم خبر [illegible] نجاشی رسانید و از [illegible] او آگاه گردانید پیغمبر
صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود برادر دینی شما نجاشی ایمان آورد و [illegible] احسان کرد [illegible] و برایمان
و احسان مرد و جان [illegible] خویش [illegible] نجاشی [illegible] پیغمبر علیه السلام
هم در مدینه بر جنازه او نماز [illegible] سوال [illegible] نماز گزارند [illegible] جنازه [illegible]
چرا [illegible] بود که [illegible] پیغمبر [illegible] باشد این عمل از خصایص پیغمبر صلی الله تعالی
علیه وسلم بود [illegible] گواهی [illegible] اهل کتاب [illegible] میان [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] دیگر [illegible]

از دیدند

گرفتند و نه یهود عزیر را معبود گفتند فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُوْلُوا اشْهَدُوْا بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ
جمله شرطیه عطف است بر قل و اختلاف بیان معطوف و معطوف علیه افراداً و جمعاً از بیان نمیکند چنانچه در وبشر الذین آمنوا بعد
یا ایها الناس اعبدوا آمده معنی اینست پس اگر کافران از توحید روگردانند و برانچه گفته شد اعتنا ننمایند پس بگوئید ای مسلمانان که
گواه شوید ای کافران بدین که ما مسلمانانیم و بدین خدای عزّوجلّ منقادانیم و تواند بود که خطاب بحاضران را بود از کافران و
مسلمانان معنی چنین باشد بگوئید ای مسلمانان حاضران را گواه شوید و بدانید ما مسلمانانیم و بدین اسلام منقادانیم و باسلام
معترف شده ایم و با ایمان مکرم گشته ایم و تواند بود که این کلام تعریض بود ازین که ما کافر نیم چنانچه شما کافرید منکر نه ایم چنانچه شما
منکرید يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تُحَآجُّوْنَ فِيْٓ اِبْرٰهِيْمَ وَمَآ اُنْزِلَتِ التَّوْرٰىةُ
وَالْاِنْجِيْلُ اِلَّا مِنْۢ بَعْدِهٖ تکرار ندا از برای تاکید است و استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است یعنی لا ینبغی الاحتجاج
استثنا مفرغ است از ما انزلت التوریة و جمله ما انزلت التوریة والانجیل حالست مقصود از جمله تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم رد مخالفت
و محاجه اهل کتاب بود و درین جمله ذکر امری که در ان اتفاق است و جای مخالفت و محاجه نیست روی نمود و مقصود ازین
جمله نیز رد مخالفت و محاجه ایشان است بذکر چیزی که در ملزوم آن اتفاق دارند و در لازم منازعت و محاجه میکنند چه اتفاق
دارند که توریت و انجیل بعد زمان ابراهیم نازل شده و ملت یهودیه و نصرانیه بعد نزول توریة و انجیل پیدا آمده و انچه در زمان
متاخر حادث شود و منازعت در ثبوت آن در زمان متقدم ضروری البطلان بود درین نیز جای منازعت و محاجه نیست
این هر دو جمله در غرض اتحاد دارند جمله ثانیه را مقرر اول میدارند هم ازین جهت فصل کرد بغیر حرف عطف آورد معنی اینست
ای اهل کتاب نشاید شمارا که مخالفت ورزید و در شان او محاجه کنید و او را یهودی خوانید و نصرانی دانید و حال آنست
که فرو نیامده است توریة و انجیل مگر بعد زمان او و توریة بعد هزار سال آمده و انجیل بعد دو هزار سال نازل شده و دین یهود
و نصاری بعد توریة و انجیل حادث گشته و بعد اضطراب و انقلاب و اختلاف و انحراف ظهور پذیرفته ابراهیم که سابق
بر توریت و انجیل است او را با یهودی بودن چه نسبت بود و با نصرانی بودن چه اضافت باشد اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ﴿٦٥﴾
همزه برای استفهام است و فا برای عطف بر معطوف علیه محذوف است ای الا تعلمون تاخر التوریة والانجیل و تاخر ملة
الیهودیة والنصرانیة عن زمانه فلا تعقلون بطلان دعواکم ان ابراهیم کان یهودیا او نصرانیا و استفهام مذکور برای استبعاد و تعجب است
یعنی نادانستن و نادریافتن این چنین ظاهری امری عجیب بود و کاری عجیب باشد معنی اینست آیا نمی اندیشید
و در نمی یابید ابراهیم پیش از توریة و انجیل و پیش از ملة یهودیه و نصرانیه بود ملة یهودیه و نصرانیه بعد ازو در وجود آمد ها انتم
هٰٓاَنْتُمْ هٰٓؤُلَآءِ حَاجَجْتُمْ فِيْمَا لَكُمْ بِهٖ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَآجُّوْنَ فِيْمَا لَيْسَ لَكُمْ
بِهٖ عِلْمٌ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿٦٦﴾ ها حرف تنبیه است انتم مبتدا است هؤلاء خبر مبتدا است
و حاججتم جمله حالیه است از معنی اشارت بتقدیر قد جار و مجرور یعنی فیما لکم به علم متعلق است بحاججتم فا در فلم تحاجون سببیه است

فیما لیس لکم به علم متعلق ست بتحاجون و تواند بود که هؤلاء بود موصول بمعنی الذین و حاججتم صله او بود و جمله ها انتم هؤلاء تقریر جمله سابقه باشد و حال و الله یعلم و انتم لا تعلمون تذییل ست معنی آنیست شما هان ای گروه آنکه تحاجه ناپسندیده کردید در چیزی که شما را نوعی از علم بود بدین که ذکر آن چون صفت پیغمبر و خبر آن در کتاب شما بود پس در چیزی که نیست شما را بدان هیچ علمی چرا تحاجه میکنید و چیزیکه شما هیچ وجه آگاهی ندارید در گفتن و شنیدن میشوید یعنی چیزیکه پیش از شما بهزار سال و دو هزار سال باشد شما آنرا ندانید و چیزی که ندانید دران تحاجه کردن چگونه دانید جهاد بغیر علم مقتضای حماقت بود موجب قضیه عقل نباشد و خدای میداند که ابراهیم یهودی و نصرانی نبود و شما نمیدانید و شما آنچه میدانید بحماقت و جهالت هم نمیدانید مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ○ این جمله معلله است و مقرره جمله سابقه است و لکن کان حنیفا استدراک ست برای دفع وهم چه نفی یهودیه و نصرانیه موهوم آن بود که غیر یهودیه و نصرانیه نیست و هم آن بود که غیر یهودیه و نصرانیه دینی باشد که ابراهیم بران بود و بجمله ولکن کان حنیفا دفع آن وهم کرد و این استدراک بر وجه تکمیل آورد و معنی اینست نبوده است ابراهیم یهودی و نه نصرانی و لکن مسلمان پاک بود و نبوده است از مشرکان یعنی بر وی هیچ وجه اشراک جلی یا خفی صوری یا معنوی روی نمود إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا یهود خود را با ابراهیم سزاوارتر میگفتند و نصاری خود را اولی بابراهیم میدانستند این آیت در رد ایشان نازل شد و از جهت انکار ایشان مضمون جمله را تاکید کرد و چون این جمله رد اعتقادی از اعتقادات باطله اهل کتاب ست که خود را اولی بابراهیم دانند و اقرب بدو خوانند موافق ست مر جمل سابقه که در بیان اعتقادات فاسده ایشان بود فصل کرد و تعبیر بحرف ان آورد معنی آنست بدرستیکه سزاوارترین مردمان بدین ابراهیم و قریب‌ترین ایشان بدو هر آینه کسانی اند که او را پیروی کردند و این پیغمبر یعنی محمد صلی الله تعالی علیه و سلم و آن کسانیکه ایمان بدو آوردند ذکر پیغمبر و استناد او بتکرر متابعان ابراهیم از جهت اظهار شرف و عظمت تخصیص ست بعد تعمیم وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ○ این جمله معترضه است مر مومنان معنی آنست و خدای دوست مومنان و معین و ناصر ایشان ست وَدَّت طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ○ این جمله نیز متضمن حکایتی و شکایتی از کافران ست مقرر است تشنیعات سابقه ایشان را معنی آنست دوست داشتند طایفه از اهل کتاب و آرزو بردند کاشکی که شما را گمراه گردانند و از راه دین بلغزانند چیا [illegible] آرزو غیر گمراهی و این نوع تمنی فساد و تباهی ست و نمیدانند که خود را گمراه میکنند و راه خویش را خود میزنند يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ ○ تکرار جمله ندائیه برای تاکید ست [illegible] جمله است که ندا برای ایراد آن نست و استفهام برای انکار ست و جمله انتم تشهدون حال ست معنی آنست ای اهل کتاب آیا چرا

چرا کافر میشوید از جهت چه چیز کفر می ورزید و حال آنکه شما حجتهای توریت گواهی میدهید و آیات قرآن را موافق توریت می یابید یا گوئید چرا انکار میکنید معجزاتی را که اظهار کرده است آنرا خدا و حال آنکه شما در هنگام ظهور آن حاضر یعنی بیننده میکنید و مشاهده می بینید يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَلْبِسُوْنَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوْنَ الْحَقَّ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ این جمله ندائیه نیز مکرر برای تاکید است و [illegible] توبیخ از توبیخات سبعه است یعنی ای اهل کتاب چرا حق را بباطل میپوشید و چرا در پوشیدن حق میکوشید حقی که در توریت متحقق است اظهار نمیکنید یعنی نعت آنحضرت را اظهار نمیکنید و حال آنکه شما حقیقت آنچه محمد می آرد میدانید و بطلان آنچه شما میگوئید علم دارید یا مکابره میکنید و در دین حنیفیه [illegible] می انگیزید وَقَالَتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ اٰمِنُوْا بِالَّذِيْٓ اُنْزِلَ عَلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوْٓا اٰخِرَهٗ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ ۝ آمنوا مقول ست مر قالت طائفة وجه النهار یعنی اول النهار ظرف ست مر آمنوا واکفروا عطف ست بر آمنوا [illegible] و اکفروا آخره معطوف است بر وجه النهار معنی اینست و گفتند طائفه از کسانی که داده شده اند کتاب [illegible] خالی و دین با سب ایمان آرید بکتابی که فرستاده شده است بر مسلمانان یعنی آیت تحویل قبله [illegible] قرآن در اول روز و آغاز آن قرآن که نازل شده بر پیغمبر [illegible] بر ایشان [illegible] منزل بر ایشان [illegible] قرآن را منزل بر ایشان [illegible] و کفر ورزید در آخر روز [illegible] معجزه [illegible] ایشان [illegible] گرویده [illegible] یا سوی قبله [illegible] اهل کتاب [illegible] از دین [illegible] رجوع [illegible] قبله [illegible] کسانیکه [illegible] دین [illegible] ایمان [illegible] اهل [illegible] ایشان [illegible] وَلَا تُؤْمِنُوْٓا اِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِيْنَكُمْ ۭ قُلْ اِنَّ الْهُدٰى هُدَى اللّٰهِ ۙ اَنْ يُّؤْتٰٓى اَحَدٌ مِّثْلَ مَآ اُوْتِيْتُمْ اَوْ يُحَاۗجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ ۭ [illegible] نیز مقول این طائفه است عطف بر آمنوا [illegible] قل ان الهدی هدی الله [illegible] ایشان [illegible] ان یؤتی احد [illegible] ای [illegible] احد مثل ما اوتیتم [illegible] یحاجوکم [illegible] ان یؤتی [illegible] و [illegible] داده [illegible] اینست [illegible] شما را [illegible] و [illegible] داده شده [illegible] شما [illegible] کتاب [illegible] ایشان [illegible] اعتقاد [illegible] [illegible] دین [illegible] اقرار [illegible] دین خویش [illegible] شوند [illegible]

و رجوع نزدند و کافران سوی مسلمانان رغبت کنند و مسلمان شوند قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ
مَنْ يَشَاءُ ط این جمله مستانفه است نزد آنکه چون ضلال اهل کتاب و ضلال ایشان در اضلال ذکر کرد
از آن گفت قل ان الهدی هدی الله چنانستی که کسی سوال کند ما لهم ضلوا و لم ینالوا الهدی فقیل قل ان الفضل بید الله یؤتیه
من یشاء تاکید جمله از جهت تفهیم ملوح به تنزیل غیر سائل بمنزلهٔ سائل است معنی اینست بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم فضل بید
قدرت خداست از مواهب کردگار جل و علا ست هر کرا خواهد بدهد و آن گنج هر جا که خواهد بنهد خدای را کسی باز نتواند داشت
و بحیله و تزویر باطل و وهم و ظن نتوان گذاشت وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ واللّٰه مبتدا است و واسع خبر او
علیم خبری دیگر است این جمله تذییل است معنی اینست و خدای فراخ عطاست از بهر دنیا و العقبی رساند که کسی حاجت
و احصار آن نتواند [illegible] بادشاهی است که خزانهٔ غیب هر دو عالم [illegible] که بخشش او آراسته [illegible]
و باطن هر یکی داند بر حسب آن بدانچه سزاوار است برساند يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ ط
جمله فعلیه خبر سوم است [illegible] یعنی اینست خدای تعالی هر کرا خواهد برحمت خاص خود مخصوص گرداند و با آثار رحمت
از رسالت و نبوت و ضلالت و هدایت و غفران برساند وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
[illegible] است و واسع علیم یعنی اینست و خدای [illegible] فضل [illegible] بزرگ [illegible] و لطف قدیم است
[illegible] سالکان [illegible] ذکر [illegible] گنهکار دل [illegible] او [illegible] وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ج وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ
لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ط [illegible] جمله شرطیه که بعد او است صله
او است موصول با صله مرفوع المحل [illegible] الا [illegible]
لا یؤده الیک [illegible] الا ما دمت [illegible]
الا فی وقت [illegible] قائما [illegible]
و هو قوله و قالت طائفة من اهل الکتاب [illegible] معنی اینست [illegible] اهل کتاب
کسانی اند که اگر او را در قنطاری امین داری یعنی در پوست گاو [illegible] او را [illegible]
و طلب باز دهی چون عبدالله بن سلام که [illegible] هزار و دویست اوقیه زر [illegible]
[illegible] و باطلت [illegible] امانت [illegible] برساند [illegible]
اهلها [illegible] گردانید و بعضی از ایشان کسانی اند که اگر در دیناری او را امین داری و بوجه امانت [illegible]
کنی هرگز باز ندهد چون فنحاص بن عازورا یهودی که مردی [illegible] امانت داده بود و دل بر خیانت نهاده [illegible]
[illegible] باز نداد مگر آن وقت که [illegible] و طلب آن نهاده [illegible]

قسم اول عبارت از انصاری ست که ایشان مشهور بدیانت و موصوف بصیانت اند و قسم دوم عبارت از یهود ست که ایشان منسوب بخیانت و جنایت اند **ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ** ذلک مرفوع المحل بر ابتداست جمله لیس علینا فی الامیین سبیل مقول قالوا ست قالوا خبر ان ست ان با اسم و خبر مجرور بباء جار و مجرور خبر مبتدا ست و جمله ذلک بانهم مستانفه است در جواب بای سبب یعنون ذلک معنی اینست آن یعنی خلاف موجب دیانت و خیانت بسبب آنست که بدرستی ایشان گفتند نیست بر ما در شان ایذاء گروه امیان یعنی غیر اهل کتاب که خواننده نبودند و گاهی در خواندن و نبشتن کوشش ننمودند راهی از مواخذه و بابی از تبعه که ایشان ایذا مخالفان حلال میدارند و دران مواخذه و تبعه نمی پندارند و بعضی گفته اند نبی امی را امیان گویند و نسبت سوی ام القری واستدن مال و ایذاء ایشان جایز دانند و گویند که استحلال مذکور در کتابی یافته ایم و در توریت منعی ازان دریافته ایم **وَيَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ** ○ ویقولون عطف ست بر شرطیه که صله من واقع شده ای و منهم من یقولون علی الله الکذب و جمله و هم یعلمون حال ست معنی اینست و میگویند بر خدا این نوع گفتار دروغ در حالتی که میدانند که دروغ میگویند و در راه نابوده گفتن می پویند یعنی میگویند اخذ مال کسی که در دین ما نیست ما را حلال ست و کتاب ما یعنی توریت ناطق بر صدق این مقال ست **بَلٰى مَنْ أَوْفٰى بِعَهْدِهٖ وَاتَّقٰى فَإِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ** ○ بلی بمعنی ایجاب نفی سابق ست ای بلی علیهم فی الامیین سبیل من اوفی مبتداست فان الله یحب المتقین خبر مبتداست رابط وضع مظهر موضع مضمر ست بعلت عموم و جمله من اوفی بعهده مستانفه است برای بیان حکم ضد مذکور فان الضد یظهر حسنه الضد و تاکید از جهت ابراز مدح بر سبیل کنایت معنی اینست آری بر ایشان در ایذاء امیان و گرفتن مال ایشان و مال امت محمد صلی الله تعالی علیه و سلم سبیل مواخذه و تبعت هست زیرا که گرفتن مال بناحق حرام مطلق ست و در حرام مطلق مواخذه و معاقبه محقق ست هر که بعهد خدای یعنی بعهدی که در باب ادای امانت و ترک خیانت وارد است وفا کند و از خدای عز و جل در ترک ادای امانت بترسد و از تحمل خیانت پرهیز پس بدرستی خدا دوست میدارد متقیان را یعنی خدا پرستان و پرهیزگاران را **إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** ○ یشترون بمعنی یبیعون ست و در عبارت قلب ست ای یبیعون عهد الله بثمن قلیل یا بمعنی یستبدلون باشد بر وجه مجاز و در عبارت قلب نبود و موصول با صله اسم ان ست اولئک مرفوع المحل بابتداست جمله لا خلاق لهم فی الاخرة خبر مبتداست و جمله اولئک خبر ان ست و جمله و لا یکلمهم الله با صله و فاعل خویش عطف ست بر لا خلاق لهم از باب عطف فعلیه بر اسمیه و جمله و لهم عذاب الیم عطف ست بر اولئک جمله ان الذین یشترون تا آخر مستانفه است برای

[illegible] و قسم خوردند [illegible] چون ایشان [illegible] [illegible]

[illegible] میگویند [illegible] [illegible] [illegible]

تاکید کرد [illegible] [illegible] [illegible]

صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] گواه [illegible] گواه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] گواهی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

نازل گشت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] عهد خدای [illegible] [illegible] [illegible]

و سوگند [illegible] [illegible] [illegible] عهد خدای [illegible]

خویش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در روز قیامت [illegible] [illegible] [illegible]

غفران پاک [illegible] ایشان را ذکر [illegible] [illegible]

[illegible] و ایشان [illegible] [illegible] وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ

لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ [illegible]

منهم ظرف مستقر است [illegible] لفریقا اسم ان [illegible] [illegible]

بالکتاب صفت [illegible] [illegible] من الکتاب حال است [illegible] [illegible]

مقول یقولون است [illegible] حال است و یقولون [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] الکذب [illegible] و هم یعلمون حال [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و بدرستی بعضی از ایشان هر آینه گروهی اند که زبانها خویش را در قراءة کلامی که افترا میکنند می پیچند بگردانند و میگویند که این
توریة است کتاب خداست از نزد حق سبحانه تعالی ست یعنی بطریق خواندن توریة میخوانند و در ادای آن زبان می پیچند
و میگردانند تا گمان برید شما که آن از توریة است و حال آنکه نیست که آن از توریة نیست بلکه نابوده باشی از تحریف و افتراست
و میگویند این کلام خداست فرستاده حق سبحانه تعالی ست و حال آنکه نیست که آن کلام خدا نیست بلکه محض موضوع و افترا و بهتان ست
و دروغ نابوده میگویند افترا بر خدا میکنند و حال آنکه ایشان از اهل هوا هستند بر موجب دانستن نمیروند یا گویند و حال آنست
که ایشان میدانستند که دروغگویانند و افترا کننده گان اند یا گویند و حال آنکه ایشان زشتی کذب را میدانند و دروغ
گفتن را قبیح میدانند یا دانستن راه در چاه می افتند و با علم مرتکب کار جاهلان میشوند. و درین آیة دلالت است که غیر
قرآن را بطریق قرآن نخوانند. و در لهجه و ادای مشابه او نگردانند چنانچه سامع بداند که او قرآن میخواند و همچنین کرسی دار
را نشاید که بعد خواندن قاری آیتی از قرآن پیش کرسی غیر معنی قرآن بر زبان راند چنانچه عامی آنرا معنی قرآن
داند و چون نخواهد که بعد خواندن قاری قرآن را چیزی از غیر تفسیر قرآن بگوید. و در رسانیدن فائده غیر معنی قرآن بگوید باید
که تنبیه کند و تفصیل و رسیدن آنکه چنانکه گوید تفسیر قرآن تواهم گفت فائده دیگر یاد آمده است یا حدیثی یا حکایتی شنیده
شده است چیزی از امثال این کلمات گوید جدائی غیر معنی قرآن از قرآن جوید مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ
اللّٰهُ الْكِتٰبَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِّي مِنْ دُونِ اللّٰهِ
ان یؤتیه الله اسم کان است لبشر خبر است الکتاب با بعد او مفعول دوم است مر یؤتیه الله ثم یقول للناس
عطف است بر ان یؤتیه الله و کونوا عبادا لی من دون الله مقول یقول است و جمله ما کان لبشر تا آخر معترضه است
برای بیان نزاهت انبیا از افعال ناگزیده و اقوال ناپسندیده ابو رافع قرظی و سید نصاری نجران پیش پیغمبر صلی الله تعالی
علیه و سلم آمدند و گفتند ای محمد یاد کردند و گفتند آیا امر میکنی ما را که ترا بپرستیم و بپرستیم ترا بربوبیت بگیریم در معالم التنزیل
آورده که پیغامبر فرمود معاذ الله ان نامر بعبادة غیر الله در آن هنگام که این آیة فرود آمد بروایة اول در شرح
التناقض ایراد کرده امر بغیر عبادت بسیار واقع شده چنانچه امر بعقوبات و معاملات که در شرع قسم عبادات اند آورده
معاذ الله ان نامر بغیر عبادة الله چگونه آید و صحت او چه نوع روی نماید این سوال را جوابی ذکر نکرده و حل اشکال
در میان نیاورده چه اتفاق آنست این کلام را بر حذف موصوف حمل کنند تقدیره معاذ الله ان نامر بعبادة غیر عبادة الله
گویند یعنی بهر دو روایت یکی مقصود اشکال بر دو بعضی گفته اند نزول این آیة در شان یهود و نصاری ست که میان خویش
اختلاف کردند کلمات محمد را در میان خویش آوردند و میگفتند ما اولی تریم بنسبت کردن سوی ابراهیم زیرا چه متابع
ابراهیم مائیم و نصاری گفتند ابراهیم ازان ما ایم بنسبت کردن سوی ابراهیم سزاوار تر از شما ایم پیش پیغمبر آمدند
و اختلاف خویش ذکر کردند پیغامبر فرمود شما هر دو نابوده میگوئید و نسبتی لی بنا سبب میجوئید بر ملت ابراهیم هم ما

متابعت کنید و هم موافقت من نمایید ایشان گفتند تو میخواهی که ما ترا پرستیم و بربوبیت بپذیریم پیغمبر صلی الله تعالی علیه
وسلم فرمود معاذ الله که من غیر خدا را پرستیم یا کسی را فرمایم که غیر خدا را پرستد من از عبادت غیر خدا نهی میکنم از من امر بعبادت
غیر خدا چگونه واقع شود در آن هنگام این آیه نازل گشت و این بیان بظهور پیوست و بعضی گویند مردی پیش پیغمبر صلی الله تعالی
علیه وسلم گفت چنانچه میان ما رسم یکدیگر است بر تو سلام گوییم یا چنانچه رسم پرستش است پیش تو سجده کنیم پیغمبر فرمود مر غیر
خدا را سجده کردن روا نبود که پرستش مخصوص بخدا است دیگری را نسزد لیکن پیغمبر خویش را اکرام کنید و اقدام حقوق بشناسید
و از حد تجاوز مکنید و در معرض پرستش و عبادت میارید و در آن هنگام این آیه نازل گشت و این حکم بپیان پیوست معنی آ
نیست سزاوار مر بشری را که بدهد او را خدای کتاب که ناطق است بدینکه هیچ نیست سزاوار پرستش مطلق و بدهد خدای او را
حکم یعنی حاکم بودن میان مردمان بحق یا حکم را معنی حکمت دارند و حکمت عبارت از دانستن چیزها چنانچه باید و کردن کارها چنانچه
شاید بدارند و بدهد او را پیغامبری که عبارت از تبلیغ حق بود و نهی از باطل باشد پس بگوید مر مردمان را شما بندگان من باشید
و از غیر خدا را پرستید کسی که صاحب کتاب است که ناطق است بحق و کسی که حاکم است بحکمت و کسی که مخبر است از صدق محقق
این چنین باطل از و نیاید و این نوع ناحق از و نزاید **وَلَٰكِن كُونُوا رَبَّانِيِّينَ** ای ولکن
یقول کونوا ربانیین معنی لیکن بشری که او را کتاب و حکم و نبوت داده اند مردمان را گوید شما ربانی باشید منسوب بسوی
رب شوید ربانی منسوب سوی رب بود و زیاد شد الف و نون بر طریق روحانی و نورانی باشند و رب اسم معنی است یکی رب
صفت است یعنی این بود مردان خدای بود یعنی بندگان خدا باشید که علم را در طاعت خدای صرف کنید و تعلیمی که بحق رساند مشغول
و مالوف شوید دوم رب مصدر معروف یعنی پروردن یعنی باشید منسوب سوی پروردن طالبان علم بدانستن و تعلیم کردن یعنی باشید عالمان
که بتعلیم و تدریس مشغول شوند و طالبان را بعلوم صغار و کبار تربیت کنند یا پروردن علم خود بانضمام عمل یعنی باشید شما عالمانی
که علم خود را بعمل خود پرورند چه عالمان بی عمل چون درختان بی بر اند از محمد بن حنفیه منقول است چون ابن عباس رضی الله عنهما
وفات یافت و بروح پاک او بسوی عالم علوی شتافت گفت ربانی این امت مرد و رونق علم و عمل از چهره عالم برفت سوم رب مصدر
مجهول یعنی پرورده شدن یعنی باشید منسوب سوی پرورده شدن که اول بعلوم صغار پرورش یابید بعده سوی علم کبار
بشتابید یا منسوب سوی پرورده شدن یعنی پرورده بعلم و درس گردید مربای علم و تدریس باشید **بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ**
الْكِتَابَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ ○ تعلمون بر صیغه مضارع از ثلاثی مجرد و از باب تفعیل خوانده اند
اختلاف قراة مختلف دانند جار و مجرور متعلق کونوا ربانیین هست معنی باشید مردان خدا باشید منسوب سوی رب
گردید ببودن شما عالمان و ببودن شما درس کنندگان و آموزندگان یا باشید شما بعلم و درس پرورنده طالبان یا بوده
شما پرورش بعلم و تدریس یافته و مربای درس استادان گشته سوال علم و تدریس ذکر کرده عمل را در ذکر نیاورده و مر
ربانی بودن مجرد علم و تدریس مستند شود بلکه بانضمام عمل نیز لازم شود گر نه کسی که عالم باشد و تدریس کند و عمل بدان نکند

[illegible] علم [illegible] مطلق و واقع [illegible] باشد که عالم که عمل بعلم نکند منزل منزله [illegible]

[illegible] کند اگر عمل او بر خلاف او بود زبان قال

[illegible] زبان حال [illegible] عمل الوجه [illegible] سؤال نقول که بعد

[illegible] اگر [illegible] تقدیر [illegible] باشد و اگر رفع تقدیر کنند چنانکه

[illegible] مذکور شود و بغیر مستدرک [illegible]

[illegible] ما کان لبشر الآیه در قوت آنست که لا یقول

[illegible] وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ

وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا [illegible] لکن محذوف ست ای لکن یقول کونوا

ربانیین [illegible] بگوید که ربانی باشید بعلم و درس خویش

[illegible] چنانکه در مسلک [illegible]

[illegible] آنست و نشاید مر پیغمبری را که بگوید

[illegible] أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ

بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ [illegible] آنست امر میکند و نمی فرماید

رسول [illegible] وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ

مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ

قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا

وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ [illegible] آتیتکم و آتیناکم [illegible] خوانند و معنی بر حسب آن دانند

[illegible] میثاق النبیین [illegible] عطف است بر اذکر که در اذ قال الله یا عیسی

[illegible] واقع شده و در اضافت میثاق سوی

[illegible] میثاق از پیغمبران و لتؤمنن به و لتنصرنه

[illegible] ایشان [illegible] دوم آنکه اضافت میثاق بسوی عهد ستانندگان بود [illegible] یعنی میثاق که پیغمبران

[illegible] سوم آنکه از میثاق النبیین میثاق [illegible] مراد شود که ایشان کولاد پیغامبرانند و اضافت

سوی عهد کنندگان باشد [illegible] صدقت [illegible] اولاد النبیین و هو بنو اسرائیل یا در نا

[illegible] و لام موطئه قسم است بر شرط در آمده زیرا که میثاق بمنزله قسم ست و لام لتؤمنن لام جواب قسم ست و لتنصرنه

عطف ست بر [illegible] شرط [illegible] قسم [illegible] جزا شرط [illegible] جواب قسم دارند [illegible] جزا

شرط باشد بدین تقدیر من بیانیه بود و جمله لما آتیتکم تا آخر بیان اخذ میثاق النبیین و عهد مسطور باشد ثم جاءکم عطف است بر آتیتکم و ثم جاءکم رسول بمعنی مستقبل است زیرا که مجیء پیغمبران در هنگام عهد مستقبل بود و ایراد صیغهٔ ماضی در آن وقت از جهت تیقن وقوع سائغ شود و استفهام در ءاقررتم برای تقریر است یعنی محل مخاطبه بود اقرار جمله قال ءاقررتم مستانفه است در جواب ماذا قال الله جمله قالوا مستانفه است در جواب ماذا قالوا قال فاشهدوا مستانفه است در جواب ماذا قال جمله و انا معکم من الشاهدین حال است معنی ترجمه و یاد کن یا محمد آن هنگام که خدا میثاق بنی اسرائیل با پیغمبران یا میثاق پیغمبران با بنی اسرائیل یا میثاق خود را با اولاد پیغمبران که بنی اسرائیل اند گرفت هر آینه هرچه بدهم شما را از کتاب و حکمت پس بیاید شما را رسولی که باور دارد کتابی را که با شما است یعنی مصدق باشد هر آینه ایمان بیارید بوی و هر آینه او را یاری کنید و هر یکی از شما میثاق را گرفته پذیرفت گفت خدای با پیغمبران که آیا اقرار کردید بر ایمان آوردن بوی و نصرت کردن او و عهد من گرفتید گفتند اقرار کردیم و اعتراف نمودیم خدای گفت پس میان خویش بر اقرار یکدیگر گواه باشید و من با شما ام از گواهان که بستانده ایم و بر اقرار شما از گواهانم و تواند بود که ما موصوله باشد یعنی الذی آتیتکم من الکتاب و الحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه سوال ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم عطف بر صله است و در وی ضمیر موصول باید و درین جمله ضمیر موصول نمی نماید جواب لما معکم عبارت است از کتابی که داده اند و این از باب وضع مظهر موضع مضمر باشد و وضع مظهر موضع ضمیر را رابطه بود سوال لام موطیه قسم بر شرط در آید و درین تقدیر دخول او بر ما چگونه می آید جواب آنست آنکه موصول بفعل است متضمن معنی شرط است لام موطیه قسم بدین تقدیر نیز داخل بر شرط بود و آتیتکم و ثم جاءکم بمعنی مستقبل باشد زیرا که در هنگام میثاق سابق بر نزول آیات توریة مستقبل بود و مجیء پیغمبر را که مصدق توریة است در زمان آینده روی نمود و لتؤمنن به که از روی لفظ جواب قسم است از روی معنی خبر مبتدا است و در حکم جزای شرط است بدین تقدیر معنی چنین بود هر آینه چیزی که بدهم شما را از کتاب و حکمت پس بیاید بر شما رسولی که مصدق است کتابی را که با شما است تا آخر معنی که گفته شده سوال ضمیر به عاید بر رسول است ضمیری دیگر است که بر مبتدا یعنی لما آتیتکم من کتاب عاید شود و جمله بغیر عاید سوی مبتدا خبر چگونه بود جواب ضمیر به عاید بر رسول متضمن رابطهٔ مبتدا است چه لتؤمنن به بدین تقدیر لتؤمنن برسول مصدق لما معکم و وضع مظهر موضع مضمر است چنانچه گذشت و ذکر آن بالا رفته و معنی لما آتیتکم بکسر لام خوانند لام برای تعلیل دانند و ما مصدریه بود و جار و مجرور متعلق بمفهوم کلام لاستیثاق و استحلاف باشد ای استحلفکم لایتائی ایاکم من کتاب و حکمة ثم مجیء الرسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه بدین تقدیر بعضی باشد معنی چنین بود سوگند میدهم شما را از جهت آنکه شما را بعض چیزی کتاب و حکمت دادم و در فهم و علم آن بر شما کشاده ام و از جهت آنکه تصدیق کننده باشد هر کتابی را که با شما بود هر آینه بوی ایمان آرید و هر آینه هر آینه دل بر نصرت او گمارید و بر تقدیر کسر لام نیز تواند که ما موصوله باشد تقدیر کلام چنین بود استحلفکم الذی آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه بدین تقدیر من بیانیه بود و معنی چنین باشد سوگند میدهم شما را از جهت چیزی که داده ام شما را از جنس کتاب و حکمت پس آمده است بر شما رسولی که مصدق است مر آنرا

هر آینه هر آینه بروا یمان آرید و هر آینه هر آینه او را یاری کنید **سوال** لتؤمنن کلام خبری بود و مقصود کلام تو کید امر
با یمان آوردن و یاری دادن ایشان باشد و خبر خدای تخلف چگونه واقع شود و امتناع وقوع ایمان و نصرت از ایشان
چه توقع متصور بود **جواب** اخبار اینجا مبنی بر امرست لان اخذ المیثاق یکون فی الطلب لا فی الخبر و مراد امر بصیغه خبر بر
تاکید و تفاؤل وارد بود و قسم چنانچه متعلق بخبری باشد چون بالله لافعلن کذا طلب نیز چون بالله اخبرنی و بالله اجلس   متعلق
بپندارند **فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون ○** فاء فمن تولی سببیه است
حکم این جمله مسببه حکم جمله سابقه است من مرفوع المحل بر ابتدا است جمله فاولئک هم الفاسقون خبر مبتدا است من لفظا مفرد
معنی او جمع ست افراد ضمیر تولی باعتبار افراد لفظ ست و جمع کردن اولئک باعتبار معنی ست یعنی اینست پس کسانیکه از ایشان
روی گردانند و بر عهد نیز روند پس ایشان بر فسق مقصورانند در حالت تحقق تولی فاسقانند **سوال** بر تقدیری که عهد و میثاق
چنانچه مفهوم ظاهر لفظ است با انبیا باشد از ین آیت نسبت اعراض و تولی و فسق سوی انبیا که معصوم اند لازم آید **جواب**
انبیا که مبعوث اند برای اصلاح کار امتان اند و ایشان اصل اند و امتان در تبع ایشان اند عهد با ایشان عهد با امتان ست
و ذکر من تولی در شان امتان بود **افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات**
والارض طوعا وکرها والیه یرجعون ○ یبغون بصیغه معروف بغیبت و خطاب و یرجعون بصیغه
مجهول بغیبت و خطاب خوانند و معنی بر حسب آن دانند استفهام برای انکار بر وجه توبیخ ست و فا عاطفه است معطوف علیه
محذوف ست ای یتولون عن العهد فیبغون غیر دین الله و تقدیم مفعول بر فعل از جهت آنست که سبب انکار همو ست و توبیخ
متعلق بر و ست و جمله وله اسلم تا آخر حال ست و جمله والیه یرجعون عطف ست بر وی و این جمله استفهامیه مفید است برای
منع از کفر معنی اینست از دین خدا اعراض میکنید پس غیر دین خدا میجوئید و حال اینست که مر او را انقیاد کرده اند و بر طاعت
او گردن نهاده اند تا آنکه در آسمانها و زمین همه معترف باسلام و دین اند بعضی بالطبع چون فرشتگان و آدمیان مسلمان زاده
یا مسلمان شده بوضوح دلائل ایمان و بعضی بکره چون برده کرده شدگان و با کراه مسلمان گشتگان و در هنگام معاینه همه کافران
و شما بسوی حسابگاه او باز گردانیده خواهید گشت و بجزا و سزا خویش خواهید پیوست **قل امنا بالله وما**
انزل علینا وما انزل علی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط وما اوتی موسی
وعیسی والنبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم
ونحن له مسلمون ○ و جمله آمنا بالله تا آخر مقول قل ست و ما انزل علینا با معطوفات
خویش عطف ست بر مجرور با ای آمنا بما انزل علینا والنبیون ذکر عام بعد خاص ست جمله لا نفرق حال ست از فاعل
آمنا و نحن له مسلمون حالی دیگر ست له متعلق ست بمسلمون از جهت رعایت فاصله مقدم شده است و جمله قل تا آخر معترضه است
مقصود از وی تعریض بر اسلام باشد معنی اینست بگو ای محمد ایمان آورده ایم یعنی من و متابعان من بخدا و بآنچه فرستاده شده است

بر ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب یعنی دوازده سبط فرزندان یعقوب علیهم السلام و آنچه داده شده است موسی و عیسی
و پیغمبران دیگر از پروردگار خویش که ذو الجلال والاکرام است میان هیچ جماعتی از ایشان فرق نمیکنیم و جدائی نمی افگنیم که بعضی را بجای
آریم و بعضی را بگذاریم بهمه پیغمبران ایمان آورده ایم و همه را تصدیق کرده ایم و با مر او منقاد و گردن نهاده ایم و بر طاعت او گردن
نهاده ایم سوال در سوره بقره و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم الآیة ذکر کرده و اینجا و ما انزل علینا و ما انزل علی ابراهیم
آورده نکته چیست و این فرق بر چه وجه مبنی است جواب گوییم اینجا مذکور لفظ قل است و آن خطاب پیغمبر است و ورود
بر پیغامبران است پس انزل علینا مناسب تر بود و علینا باشد [illegible] الی بود و آنجا لفظ قولوا است و آن خطاب مومنان را است
و ورود وحی بر مومنان نیست بلکه وصول وحی و تبلیغ او سوی ایشان است انزل الینا مناسب است که وصل الینا و محل الی باشد و درین
وجه اشکال است چه عکس این در قرآن نیز مستعمل است چنانچه در بلغ ما انزل الیک و در و ما انزل الی ابراهیم و آمنوا بالذی انزل
علی الذین آمنوا جواب اصالت الی بر نسبت است و علی بر جهت رسول جواز استعمال عکس بتاویل منافی نبود و استعمال یکی را
بجای دیگری بر وجه مجاز مانع نباشد چه استعمال علی در آیه آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا ظاهر است که بر حقیقت نبود چه نزول
کتاب بر پیغمبران است غیر پیغمبران را نباشد لکن مومنان از قرآن فائده میگیرند و احکام ادراک مینمایند پس بر وجه مجاز تاویل بر ایشان
گیرند و صحت استعمال آن بتاویل جوید و همچنین استعمال الی که دال بر انتها است در بلغ ما انزل الیک بر وجه اطلاق
چه تبلیغ از وحی تجاوز نخواهد کرد و بدیگران خواهد رسید بلکه تبلیغ فرشته پیغامبر منتهی شده استعمال علی [illegible]
پس انتها بر اطلاق بود و محتاج سوی تقیید و تاویل باشد وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ
يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ۝ این جمله عطف است بر جمله فمن تولی بعد ذلک [illegible]
معترضه است چنانچه گذشت من شرطیه است یبتغ شرط است مجزوم شده غیر الاسلام مفعول است [illegible] دینا تمیز است
یا دینا مفعول است مر یبتغ و غیر الاسلام حال است از دینا از جهت نکارت ذو الحال مقدم شده [illegible]
معرفه نشود و اضافه او منافی حالیت نباشد معنی اینست و هر که غیر اسلام دینی را از دین [illegible]
و او در آخرت از زیان زدگان باشد چه زیان زدگی بالاتر ازین دار که چه خسارت برتر از [illegible]
سودی بر دست نیفتاد بلکه گنج مایه [illegible] درج دراحت لایفنی گم کرده در رنج ابدی و عذاب سرمدی [illegible]
دولت [illegible] کوکب [illegible]
[illegible] شکست كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا
أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ۝ استفهام برای
انکار استبعادی لا یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم جمله [illegible]
فعل [illegible] باشد ای بعد ان آمنوا و شهدوا [illegible]

وشهادتهم بان الرسول حق یا وشهدوا حال باشد از فاعل کفروا بعد ایمانهم ای وقد شهدوا ان الرسول حق و در جمله وجاءهم البینات همان وجوه است که در جمله وشهدوا رفته و بیان آن گذشته و جمله والله لا یهدی القوم الظالمین تذییل است و جمله کیف یهدی الله معترضه است برای بیان حکم مرتدان و تمنا عت حال ایشان یعنی اینست که راه نماید خدا قومی را که کافر شدند بعد آنکه مسلمان گشتند و دیدند که رسول حق است گواهی دادند یا یعنی همچنین گویند که کافر شدند بعد ایمان آوردن و بحقیقت رسول گواهی دادن یا یعنی چنین بود که کافر شدند بعد ایمان خویش و حال آنکه است که بحقیقت رسول گواهی داده بودند و آمده ایشانرا با معجزات ظاهره و دلائل متظاهره یعنی خدای ایشان را راه نموده بود و بران راه نرفتند با رهنمائی حق بگمراهی پیوستند و خدا راه ننماید گروهی را که ظالمانند و ستمکارانند یعنی تجاوز از حد کننده اند و دل را بر تغییر حق نهنده اند سوال چندین ظالمان از ظلم باز آمدند و چندین مرتدان در دین در آمدند و چندین کافران مسلمان گشتند بهدایت پیوستند و از آیه نفی هدایت مرتدان و ظالمان علی الاطلاق فهم میشود و اثبات دوام غوایت در حق این طایفه می آید جواب این آیه وارد است در حق قوم مخصوص که مرتد شدند و از مدینه در مکه رفته با اهل مکه پیوستند اکثری از ایشان تا وقت مردن بکفر در ارتداد واقف شدند باز سوی هدایت و ایمان نیامدند مگر یکی کس از ایشان که او دل بر دین آورد و نزد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمد و توبه کرد یا جنس مرتدان که تعمیم در تا نبید کفر دارند خدا تعالی بعلم قدیم دانسته که ایشان گاهی ایمان نیارند شک نیست که این چنین مرتدان را هدایت نخواهد بود و این چنین گمراهان را هدایتی روی نخواهد نمود و بعضی گویند این آیه وارد است در باب یهود که بر حکم کتاب خویش که ذکر رسالت پیغمبر در آن مسطور بود ایمان به پیغامبر داشتند بعد بعثت پیغمبر بسبب حسد و عدم کبر یا است کفر ورزیدند و از اسلام محروم گشتند یعنی کافرانیکه خدای در حق ایشان عدم هدایت و دوام غوایت خواسته و ایشان را بر گمراه راست نخواهد نمود و کافرانی که ایشان را هدایت بخشید و ظالمانی که ایشان از ظلم باز خرید و از قبیل اند و درین زمره که محکوم علیهم بعدم هدایتند غیر داخل اند أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ○ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ○ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ○ اولئک مبتدا است جزاؤهم مبتدا دوم است ان با اسم و خبر بتاویل مصدر خبر مبتدا دوم است و مبتدا دوم با خبر خود خبر مبتدا اول است و تواند بود جزاؤهم بدل اشتمال بود از اولئک ان با اسم و خبر خود خبر اولئک باشد خالدین فیها حال است لا یخفف عنهم العذاب حال است از ضمیر خالدین یا از هم [illegible] است و لا یخفف الا الذین تابوا استثناء منقطع است فان الله غفور رحیم تعلیل مستثنی است جمله محذوفه معطوف بر تابوا الا الذین تابوا فیقبل الله توبتهم و یغفر لهم لان الله غفور رحیم و جمله اولئک مستانفه است در جواب سائل جزاؤهم [illegible] جزای ایشان ای محمد جزای ایشان آن بود که بدرستی بر ایشان لعنت خدای و فرشتگان و آدمیان همه باشد [illegible] از عذاب ایشان هیچ ساعت

نکرده‌اند و نه ایشان از عذاب مهلت داده شوند تا چندگاه از عذاب برهند مگر کسانیکه بعد کفر توبه کرده‌اند و از ارتداد باز آمده‌اند و خود را بر دین و صلاح آوردند خدا تعالی هدایت ایشان خواسته بود آن ظلمت را رها کردند و توبه نمودند توبه ایشان خدای قبول کرد و ایشان را در معرض عفو و غفران آورد زیرا که خدای آمرزگار است توبه گناهگاران بپذیرد و گناه بدکرداران بپوشد روایت کرده‌اند حارث بن سوید از ده یاران جماعتی که مرتد شده بمکه پیوسته بودند تائب شده بازگشت بتوفیق بدین اسلام
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ۝ ثم ازدادوا عطف است بر کفروا موصول با ما بعد اسم ان ست و لن تقبل خبر ان ست و اولئک هم الضالون عطف ست بر لن تقبل توبتهم و چون دلالت نکند بر عدم قبول توبه چو پیش بوده‌اند برای انکار نفی قبول توبه اصرار نموده‌اند تاکید کرد آن و لن آورد و چون این جمله مقرر مضمون کلام سابق ست فصل کرد بغیر حرف عطف است معنی اینست بدرستی آنکسانیکه بعد ایمان آوردن کافر شدند و کفر در کافری در رسیدند پس از روی کفر افزودند و اقامت و کفر کردند و اقامت بر کافری آوردند هرگز توبه ایشان قبول کرده نشود و نیز ایشان و ایشان گمراه‌اند در راه گمراهی یعنی مقصود اند بر غوایت محروم اند از هدایت **سوال** ارتداد هرچند که باشد منافی قبول توبه نبود و مرتد با ارتداد که دارد چون توبه کند توبه او قبول افتد نفی قبول توبه از مرتد چگونه آید و صحت مضمون لن تقبل توبتهم چه نوع روی نماید **جواب** ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا کنایت از جهودان ست که ایشان بعد ایمان آوردن بموسی و توریت و کفر بعیسی و انجیل کافر شده‌اند پس بکافر شدن بمحمد و قرآن کفر افزودند یا گویند جهودان پیش از بعثت پیغمبر چون صفت پیغمبر علیه السلام در توریت خوانده بودند ایمان و اخلاص نموده بعد بعثت پیغامبر بجهت ریاست و عدم کیاست عهد شکستند و کفر ورزیدند بعده بانواع بدخواهی و انضمام فساد و تباهی بر کفر کافری افزودند ایشان را خدا تعالی مطرود ساخت و در ورطه دوام کفر انداخت هرگز ایشان توبه نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد و نفی قبول توبه ایشان از جهت عدم توبه بود و انتفاء قبول توبه بعد ثبوت توبه نباشد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَى بِهِ ملء الارض ذهبا تمیز است و لو افتدی به عطف ست بر جمله محذوف و لو مقدره است ای لو تصدق و لو افتدی به و مقصود از لو تسویه است ای مساویان التصدق و الافتداء چنانکه لا کرمک و لو اکرمتنی ای لا کرمک و لو اهنتنی و اکرمتنی در جمله سابقه نفی قبول توبه کرد در این جمله نفی قبول فدیه بر سبیل استیناف آورد و تاکید جمله از جهت آنست که کفار بمضمون جمله منکر اند و بر انکار مصر اند معنی اینست بدرستی آنکسانیکه کافر شدند و بر کفر و کافری مردند پس هرگز از یکی از ایشان قبول کرده نشود اگرچه پری زمین زر تصدق کنند **سوال** درین آیت در خبر ان فا آورده در سابق فا نکرد چه فرق نیست و این بیان و ترک آن چه وجه مبنی ست **جواب** درین آیه صورت بر کفر مذکور است سببیت آن عدم قبول توبه و فدیه را اگرچه پری زمین زر بود مشهور ست چون سببیت محقق باشد محل فا بود و در آیه سابقه کفر

خوارزدیا دکفر مذکور است وآن سبب برای عدم قبول توبه بود و چه چندین کافران مرتد یا دایشان چه کفر توبه کنند و توبه ایشان قبول شود و با اعتقاد صحیح است حمل فانما شد سبب برای عدم قبول توبه ایشان چیزی دیگر ست و آن آنست که خدای دوام کفر ایشان خواسته و ایشان را در ورطه استدامت کفر انداخته پس ایشان توبه نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد چنانچه گویند ان الذین اشتغلوا اگر چه لانه علوی بخلاف ان الذین اکرمکم فاکرمه

ع ۱۱

أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ ۝ من در من ناصرین زائده است در اسم ما نافیه لهم عذاب خبر است مقدم شده واین جمله عطف است بر جمله سابقه وجمله سابقه یعنی اولئک لهم تاکید است بر عدم قبول فدا لهم ازین جهت مفصول آمده ناصرین جمع قلت است ایراد جمع قلت دال برین است که ایشان را از ناصران عدد قلیل نیز نباشد و تواند بود که جمله وما لهم من ناصرین تکمیل باشد یعنی نیست این طایفه ای کفره مر ایشان را است عذاب دردناک یعنی عذابی با بیم و باک و نیستند مر ایشان را یاری دهندگان و بدانکه در حق ایشان اول نفی قبول توبه کرد بعده نفی قبول صرف مال بر وجه فدیه لیا غیر اقتدا در بیان آورد بعده نفی یاری دهندگان و شفاعت کنندگان نمود گر گشت و بهمه بها خلاص نجست

الجزو ۴

لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ۚ

این جمله معترضه است چنانچه ذکر آن پیشتر خواهد آمد معنی آنست نیابید نیکی و نیکوکاری را تا آنکه نفقه کنید بعضی از چیزها ئیکه آن را دوست میدارید یعنی تا یافتن نیکی و نیکوکاری منتهی نشود بانفاق آنچه محبوب شما بود و درین آیت دلیل است که محبت دنیا از جهت انفاق در راه خداوند مذموم نباشد محبت دنیا برای استیثار مذموم بود و حب الدنیا راس کل خطیئة همین معنی است زیرا آنچه محبت دنیا از جهت انفاق خطیئه نیست چه دنیا که برای این است دنیا محض نیست ملحق بدین است و در حدیث است لا حسد الا فی اثنین رجل اتاه الله القرآن فهو یتلوه اناء اللیل والنهار فیقول لو اوتیت مثل ما اوتی لفعلت مثل ما یفعل و رجل اتاه الله المال فهو ینفقه اناء اللیل والنهار فیقول لو اعطیت مثل ما اعطی لفعلت مثل ما یفعل یعنی آرزو روا نیست مگر در دو چیز مردی که داده است خدای او را قرآن او میخواند و پیروی میکند آن را در ساعات شب و روز پس کسی که گوید اگر داده شدمی مثل آنچه این مرد داده شده است هر آیینه کردمی مثل آنچه این کرده است و مردی که داده است خدای او را مال و او خرج میکند آن را در رضای خدا در ساعات شب و روز پس کسی گوید اگر داده شدمی مثل آنچه او داده شده است هر آیینه کردمی آنچه او کرده است بحدیث مذکور و خبر مذکور ثابت شده آرزو روا نیست مگر در محض دین که در تلاوت قرآن و پیروی کردن آنست یا در دنیا که وسیلت دین است و آن مالی است که در کار دین صرف شود و جز این محض دنیا است که مصروف در هوا گردد سیاک شیخ آن صاحب دولتی که دولت دنیا یابد و توفیق تصرف کردن آن در رضای خدا بسوی دولت آخرت کشتابد نعم المال الصالح للرجل الصالح در شان او بود وان الله یحب العبد الغنی التقی الخفی مدیح او شود و ما اموالکم ولا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من آمن وعمل صالحا فاولئک لهم جزاء الضعف بما عملوا ثمره جزای کار او گیرند بیت غنی بجود و مبرت چو خویشتن آراست بزیور

عمل که بیارد جزا دو ثنا دارد روایت کرده اند چون آیهٔ لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون فرود آمد ابو طلحه رضی الله عنه گفت
احب اموالی من زمینی ست آنرا بیرحا نام در وقف کنم و در مصارف خیر و مواضع بر صرف گردانم پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم
فرمود بخ ذلک مال رابح وانی احب ان تجعلها فی الاقربین ابو طلحه زمین مذکور بر قرابتیان خویش که فقیر بودند قسمت کرد و
بر جای جمیل سیرت از ملک خویش بیرون آورد و زید بن حارث رضی الله تعالی عنه اسپی داشت که آنرا بجهت خویشتن می پسندید
چون مضمون این آیه در دل کرد اسپ مذکور را پیش پیغمبر آورد و گفت یا رسول الله این اسپ را بنصیب کسی گردان و هر که خواهی
برسان پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم اسامه را مستحق دید و اسپ مذکور بوی بخشید امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بسوی ابو موسی اشعری
نبشت که برای او کنیزکی دلبند از مسبیات بخرد و آنرا برای او بفرستد ابو موسی اشعری مضمون او را بگوش دل شنید کنیزکی که در خوبی
لطیفه باشد خرید و برا امیر المؤمنین عمر فرستاد و امیر المؤمنین عمر را دلبند افتاد و برای خدمت خویش خوش کرد چون آیه لن تنالوا
البر حتی تنفقوا مما تحبون یاد آورد کنیزک مذکور را آزاد گردانید مالی که محبوب شده بمصرف رسانید وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ
شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ○ ما شرطیه مرفوع المحل بر ابتدا است آمده تنفقوا شرط ست مجزوم شده من شیء بیان
ما ست جمله فان الله به علیم جزا و شرط است خبر مبتدا است تاکید جمله از جهت ابراز برخ بر سبیل و کادت ست و اگر علم خدا
و کنایت از جزا دادن دارند تاکید جمله از جهت تقدیم انفاق که ما بر خبر است پس دارند این جمله شرطیه تذییل ست
معنی اینست و آنچه انفاق کنید شما از هر چیزی که بود و از آنچه اسم شیء برو واقع شود بدرستی خدا بدان داناست کیفیت
و کمیت آن داند و جزا دادن عوض آن در دنیا و آخرت تواند كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ
إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ ط آن تنزیل بتشدید و تخفیف
خوانند و معنی یکی دانند کل الطعام مبتدا است جمله کان با اسم و خبر خویش خبر مبتدا است الا ما حرم اسرائیل علی نفسه از کل الطعام
مستثنی ست من قبل ان تنزل التوریة ظرف ست مر حرم اسرائیل علی نفسه چون بآیه فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات
احلت لهم وبصدهم عن سبیل الله کثیرا واخذهم الربوا وقد نهوا عنه واکلهم اموال الناس بالباطل واعتدنا للکافرین منهم عذابا
الیما بیان کرده بیان و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر ومن البقر والغنم حرمنا علیهم شحومهما الا ما حملت ظهورهما او الحوایا او ما اختلط
بعظم ذلک جزیناهم ببغیهم وانا لصادقون در ذکر آورده و حلالهایی که بر بنی اسرائیل چنانچه جانوران ناخن دار شتر و پیه گاو و
غیر پیه پشت و غیر پیه روده و غیر پیهی آمیخته با استخوان ست چنانچه دنبه و پیه پهلو و مغز استخوان محرم شده بواسطه ظلم
ایشان و بسبب باز داشتن ایشان از راه خدا و گرفتن ایشان ربا و خوردن ایشان مالها را بناحق حرمت او بر وجه عقوبت بر
ایشان آمده ایشان منکر شدند و تکذیب پیغمبر آمدند و گفتند هر چه بر ما حرام ست مخصوص بما نیست عام ست اضافت
سوی گناه ما نکرده از آدم تا این دم حرام ست پیغمبر [illegible] رد نموده که این چیزها بر ایشان حرام نبود و دعوی کردند که
این معنی در توریة آمده و عموم تحریم آن مبین شده این آیه در تکذیب ایشان نازل گشته و برجوع سوی توریة کذب ایشان ظاهر

لطهیر پیوسته معنی آنست که کل جنس طعام غیر مردار و خون مسفوح و خوک که آن حرام قدیم است بر بنی اسرائیل حلال بود مگر آنچه اسرائیل یعنی یعقوب علیه السلام پیش از نزول توریة بر خود حرام گردانید که آن تحریم آن حرام نمود و آن چنان بود که یعقوب علیه السلام مرضی داشت که آنرا از جهت جانی می پنداشت نذر کرد که اگر من ازین جهت شفا یابم و نعمت عافیت دریابم را با ایفا برسانم و طعامی که محبوبترین اطعمه نزدیک او گوشت شتر و شیر آن بود آنرا بر خود حرام گرداند بحرام گردانیدن او بر وی حکم مطعومات مذکور بجهت انجامید بنی اسرائیل را اگرچه حرام بود در متابعت او میکردند و ازان احتراز مینمودند خبر داد که اسرائیل بر خود حرام کرده بود د جز محرمات اصلی که ذکر آن بالا رفته و بیان آن درگذشته همه حل داشت هیچ یکی را از مطعومات بر آن تحلیل حرام نمی پنداشت یعنی ازان که در آیه مسطور است بشومی گناه ایشان تحریم آن حرام شده در وجه عقوبت ایشان تحریم آن آمده این معنی را که منکر میشوند و بجز نسبت قدیم قائل میگردند دروغ محض و افترا صرف است مقصود ازین آیه تکذیب ایشان در باب حل طعام و حرمت آنست و مقصود از آیات سابقه در تثلیث و قائل شدن بالوهیت عیسی و فرزندی او و قائل شدن او در شان ابراهیم بیهودیت و نصرانیت بود و چون مقصود این آیه مغایر آیات سابقه تکذیب ایشان است منظور مقصود این آیت مغایر آیات سابقه بود هم ازین جهت فصل کرد حرف عطف نیاورد و جمله لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و آنچه معطوف است برو معترضه است برای مدح انفاق از محبوبات و بودن آن سبب نیل بر است قُلْ فَأْتُوْا بِالتَّوْرٰىةِ فَاتْلُوْهَآ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ○ فاتوا بالتورية مقول قل است و فاتلوها عطف است بر فاتوا و جمله قل فاتوا مستانفه است چنانکه سائلی گفت ماذا اقول حین یقولون من التورية وتحبونه الیها فقیل قل فاتوا بالتورية ای قل اذهبوا فاتوا بالتورية فاتلوها معنی آنست بگو ای محمد برو بیارید توریة و بخوانید اگر شما راست گویانید که این سخن در توریة مسطور است و این معنی درو مذکور است فَمَنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ○ من موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است فاولئک هم الظالمون خبر مبتدا است من بعد ذلک ظرف است فا در فمن افتری سببیه است این جمله متفرع بر قول باتیان توریة است مضمونه مسبب کلام سابق است چه آوردن توریة و تلاوت کردن آن سبب است برای گفتن این سخن و حکم کردن که چون از توریة بیارید آنرا و توریة تلاوت کنید و مدعای ایشان در توریة بیرون نیاید افترای ایشان ظاهر شود بر این که که فمن افتری علی الله الکذب من بعد ذلک فاولئک هم الظالمون گویند و حکم کنند بر ایشان او چه نسبت کرد معنی آنست پس کسانیکه بعد پیدا شدن حجت افترا کنند و بعد تحقیق گشتن حق و صدق بر وجه مکابره دروغ گویند و کذب ایشان ظاهر گردد و حق و صدق پیدا آید پس ایشان مقصور بر ظلم باشند یعنی باطل را در موضع حق آرند و تجاوز از حق و صدق کنند بوند قُلْ صَدَقَ اللّٰهُ ۫ فَاتَّبِعُوْا مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفًا ؕ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ○ این جمله هم مستانفه است چنانکه سائلی گفت ماذا اقول لهم بعد ما ظهر کذبهم و بطلان قولهم فقیل قل صدق الله فی جمیع ما اخبر

من بطلان التثلیث و بطلان القول بالوهیة عیسی و بکونه ابن الله و بکون ابراهیم یهودیا او نصرانیا و بطلان دعویهم بان ما حرم علیهم لم یکن بظلمهم و عصیانهم بل کان حراما علی جمیع الامم حتی شریعة نوح و آدم فاسد است پس ظاهر شد صدق خدای عزوجل و کذب شما و بطلان ملت یهودیه و نصرانیه متضمن اقرار کذب سابقه ست برای اتباع آنکه ملت ابراهیم علیه السلام آنست پاک ست و ملت او راست و درست ست و جمله ما کان من المشرکین تذییل ست چه هر که مسلمان پاک باشد مشرک نبود معنی نیست گوای محمد راست گفته است خدای عزوعلا در اخبار از کذب و بطلان ملت شما پس اتباع ملت کنید و پیروی دین او ورزید درین حال که ابراهیم مسلمان پاک بود اشراک نداشته و جز توحید ازو مروی نبوده اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ وُّضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِیْ بِبَکَّةَ مُبٰرَکًا وَّهُدًی لِّلْعٰلَمِیْنَ ۝ وضع للناس صفت بیت ست مبارکا حال ست از ضمیر که در ظرف مستقر است که صله واقع شده و هدی للعالمین عطف ست بر مبارکا سوال اول بیت اسم ان واقع شده و للذی ببکة خبر و بودن مسند الیه نکره و مسند معرفه در کلام عرب نیامده است جواب ترکیب را محمول بر قلب دارند تقدیر کلام ان الذی ببکة لاول بیت وضع للناس پندارند چنانچه صاحب مفتاح ولا یک موقف منک الوداعا محمول بر قلب داشته تقدیر ولا یک الوداع موقفا منک پنداشته و تواند بود که حمل بر قلب نکنند للذی خبر مبتدا است محذوف دارند ای ان اول بیت وضع للناس لهو البیت الذی ببکة تا خبر او جمله واقع شود و مفرد معرفه نباشد و چون این کلام متضمن مدح خانه کعبه است کنایت ست از بودن کعبه اعظم بیوت عبادت خدا و توجه در نماز باعتبار معنی مکنی عنه که یهود و نصاری منکر آنند و بر انکار مصر آنند رد انکار کرد و جمله موکد بتاکید آورد چنانچه ان ابراهیم ابنی وانه مات فی الثدی که کنایت ست از انی محزون تحقیق شده و در ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل که کنایت ست از ان الله یرید ان یخفف عنک آمده و چون این جمله و جمل سابقه موافق اند در رد اعتقاد باطله یهود و نصاری و بیان بطلان عقاید ایشان از اله دانستن عیسی و ان الله ثالث ثلثه گفتن و عیسی را ابن الله خواندن و در طعامهای که بر ایشان حرام ست حرمت قدیم غیر مبنی بر گناهان ایشان پنداشتند و بیت المقدس را اولی باستقبال کردن و در صلوة افضل از کعبه دانستن چون مقصود همه جمل بیان شناعت حال و بطلان مقال ایشان بود ازین جهت جمله مذکوره موکد و مقرر جمل سابقه باشد معنی آنست بدرستی اول خانه که وضع شده است برای عبادت و ساخته شده جای عبادت ایشان هر آینه خانه البیت که کاین ست در بکه مرادف ست مر مکه را و تسمیت مکه ببکه لانها تبک اعناق الجبابرة الا تبین بجرامها و غلافها و جای هدی ست مر عالمیان را و بدانکه مراد از بیت مکی در حدیث ست مسجد حرام اول مسجدی که بنا بیت المقدس بچهل سال ازو متاخر آمده و بعضی گویند آدم صلوات الله علیه بعد فرود آمدن بزمین اول خانه که بنا کرده است همین ست و بعضی گویند خانه از یاقوت سرخ از آسمان فرود آمد از مکانیکه خانه کعبه است نصب کردند طوافگاه آدم ساختند بعد از آن از روز طوفان برداشتند در آسمان چهارم بردند طوافگاه فرشتگان کردند و کعبه بجای او بنا شده

برابر او در زمین آمده چنانچه اگر از آن سوزنی بیفتد بر بام کعبه برسد و بعضی گویند اول خانه که در زمین بنا کردند کعبه بود بنای او از
فرشتگان برای آدمیان که موعود بودند باشد و تواند بود که بنای او از ایشان برای خود بوده و بعد از آن برای آدمیان باشد
و بعضی گویند بعد از طوفان این خانه را اول ابراهیم علیه السلام بنا کرد و مردمان را گرد بر گرد آن برای طواف آورد و بعضی گویند اول خانه
که بعد از طوفان نوح پیوست و مردمان بر زیارت آن دل بسته همین است خانه متبرک است که برکت او قرار زمین است و از
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه مرویست که پیش از کعبه خانها بود و کعبه از خانهائی است که برای خیر و هدی مبنی است ابراهیم این را
عمارت کرد و مردمان را بر قصد زیارت او آورد و بعد از آن خراب گشت و مدتی بران گذشت قومی از جرهم که زن اسمعیل علیه السلام
از ایشان بود بنا را آن از ایشان روی نمود بعد از چندگاه قومی حمله آوردند آن بنا را خراب کردند باز عمالقه رنج آوردند بنا
آن مرتب کردند باز خراب گشت و با نهدام پیوست آخر قریش بنا کردند و دل بر مجاورت نهادند و توطن دران آوردند و بعضی گویند آبی که
پیش از خلقت آسمان و زمین موجود شده بود بر روی آب کفی بر شکل خانه پدید آمد و هزار سال پیش از خلقت زمین روی نمود و پهنه
زمین فرو گسترانیدند بعد آن خانه را در زمین بیت نخستین گردانیدند فِیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِیمَ
آیات مبتدا ست فیه خبر است جمله مستانفه است چنانچه گوئی که سامع بعد بیان اولیت و اولویت خانه مذکور متوجه میرود بان سوی
او در نماز سوال کرد صف لنا ما صفته بر زبان آورد فیه آیات بینات بر سبیل استیناف وارد گشت جواب سوال مذکور یا بیان است
یا گویند فیه ظرف مستقر است حالی دیگر است آیات فاعل ظرف واقع شده مقام ابراهیم عطف بیان آیات آمده از جهت آنکه مشتمل است بر آیات
چه در مقام ابراهیم سنگی است که دران نقش قدم ابراهیم بر آمده و آن مشتمل چند معجزه شده و نرم شدن سنگ بوده و در آمدن قدم تا کعبین و بر آمدن
نقش پا دران و باقی ماندن آن در اعصار و دهور و عدم تغیر نقش مذکوره و عدم تحول آن بمرور اعوام و شهور و تواند بود که مقام
ابراهیم بدل البعض از آیات بود یا مبتدای محذوف الخبر بتقدیر مقام ابراهیم باشد و بهر دو تقدیر از باب اکتفا دارند و از قبیل حبب
الی من دنیاکم ثلث الطیب والنساء و قرة عینی فی الصلوة پندارند چه در بیان اکتفا بدو چیز اکتفا کرد سوم را ضمنا و بعضی نسبت
دران خانه آیات بینات است مقام ابراهیم از جمله آن آیات است وَمَنْ دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا ط
این جمله عطف است بر فیه آیات بینات یا بر ان اول بیت وضع للناس یعنی اینست هر که درو در آید از آفات دنیا و عقوبت آخرت
ایمن باشد مسئله ملتجی متعلق برین آیت است و آن آنست قاتل آید یا جانی طریقی که مستوجب کشتن باشد اگر در کعبه یا در حرم کعبه
در آید نزدیک امام ابی حنیفه او را از آنجا نکشند تا آنکه آنجا باشد او را امین دارند و برای کشتن بزور بیرون نیارند ولیکن طعام
و آب ندهند تا بمقتضای طبیعت خود بیرون رود و امان مرتفع شود و امام شافعی جانی را که در حرم در آید قیاس میکند بر جانی
که بر حرم جنایت کند او را باتفاق ایمن نمیدارند و تعمیم آیات نصوص عقوبات در درون حرم اجرا حکم عقوبت برو سایر میدارد
و امام شافعی امان را که در آیه مذکور است محمول بر امان از عقوبت اخروی میدارد و ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه ملتجی را از جهت
عمل باطلاق کان آمنا تا آنکه داخل حرم است ایمن میگوید و با جرا حکم عقوبت بعد بیرون آمدن از عمومات نصوص عقوبات

ف بموجب این فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم که سه چیز است که دوست میدارم از دنیای شما اول پاکیزگی جامه دوم زنان سوم تازگی چشم من در [illegible] کردن نماز و بعض از طیب اراده خوشبو گرفته اند که دماغ را تازه میگرداند و درین صورت اگر طیب [illegible] و دیگر [illegible] معنی پاکیزگی باشد اگر [illegible] خوانده آید معنی [illegible] خوش گردد و در [illegible] معنی درست و سزاوار مقام است ۱۲ مولانا سید محمد صادق سلمه ربه

مقتضی حجه وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا

حج البیت بفتح حا و کسر خوانند بفتح حا مصدر و بکسر حا اسم و بعضی هر دو را مصدر حج گیرند حج البیت مرفوع بر ابتدا ست الله خبر مقدم است علی الناس متعلق بظرف مستقر است یعنی لله و من استطاع الیه سبیلا بدل ست از الناس بدل البعض از کل سبیلا بمعنی بلاغا و وصولا از باب مجاز مرسل مذکور سبب مسبب ست بمعنی بلاغا و وصولا از باب مجاز مرسل بذکر سبب و اراده مسبب مفعول استطاع ست الیه متعلق ست بمعنی سبیلا ای وصولا و بلاغا الیه و این جمله معطوف ست بر جمله سابق معنی آنست و برای خدا بر است حج خانه کعبه و قصد زیارت او بر مردمان بر کسی که تواند رسید بوی بسبب زاد و راحله و امن طریق و نفقه عیال و اطفال و امثال آن وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعٰلَمِينَ ○ این جمله عطف ست بر جمله سابقه جمله فان الله غنی عن العالمین تعلیل ست مر جزای محذوف را ای من کفر لم یضر الله شیئا لان الله غنی عن العالمین در و من کفر فان الله غنی عن العالمین مقام فان الله غنی عنه بود و بجای ضمیر ذکر عالمین ابلغیة بر وجه کنایه پیش از ذکر خاص ابلغ شود لان الکنایة ابلغ من التصریح و التلویح اولی من التصریح و تواند بود که از و من کفر کفران نعمت قدرت و استطاعت بنا گزاردن حج و بجا آوردن مناسک آن مراد دارند و ذکر کفران نعمت بلفظ کفر که در وی ایهام معنی کفر که در ضد ایمان ست تغلیظ و تشدید بود پیش از بد معنی آنست هر که هیچ یهود و نصاری کافر شود و شرف هست را انکار گردد و بفرضیت حج اعتقاد نکند اعتقاد درنماید و روی نیارد خدای را زیان نکند و در شان او نقص نیفگند زیرا که بدرستی خدای غنی ست از عالمیان بی نیاز ست از جهانیان قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ شَهِيدٌ عَلٰى مَا تَعْمَلُونَ ○ استفهام برای انکار بر وجه توبیخ ست و جمله حالیه ست مر تقاریر توبیخات که گذشته و تمام استفهامات که بالا رفته همچو توبیخات سابقه را تقریر ست و تناول عام همه را تاکید و تکریر ست معنی آنست بگوای محمد ای اهل کتاب چرا کافر میشوید بآیات کتاب خدا که وارد ست در یگانگی خدای و بیگانگی عیسی و بودن تحریم طیبات باشد ست گناه شما و در نماز بخانه کعبه توجه کردن او را از فضل نبوت عبادت دانستن و تواند بود از آیات معجزات که دال ست بر صدق پیغامبر مراد شود معنی چنین بود ای اهل کتاب معجزات پیغمبر را که دال ست بر صدق چرا منکر میشوید و حال آنست خدا گواه ست بدانچه شما از تثلیث و اشراک و تحریف کتب و دشمنی با پیغمبر و توجه سوی غیر قبله و انکار فرضیت حج و غیر آن میکنید قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَصُدُّوْنَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ مَنْ اٰمَنَ تَبْغُوْنَهَا عِوَجًا وَّاَنْتُمْ شُهَدَآءُ ۭ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ○ استفهام در لم تصدون برای انکار بر وجه توبیخ ست یا اهل الکتاب تکرار ندا است برای تاکید جمله لم تصدون لعله ذکر لم تکفرون ذکر خاص بعد عام بود یا از لم تکفرون بدل البعض باشد و هر دو از سبیل الله بر وجه استعاره مصرح نماید دین ست موصول یا به الهی من آمن مفعول ست تصدون تبغونها عوجا یا حال ست از تصدون یا بیان و دست یا تعلیل ست و ضمیر تبغونها بسوی سبیل الله ست تانیث ضمیر از جهت آنست که سبیل مونث سماعی ست عوجا مفعول ست

مر تبغون و ضمیر بغونها تمیز مفعول است بر طریق ایصال ای تطلبون لها عوجا و جمله و انتم شهداء حال است و جمله و ما الله
بغافل عما تعملون تذییل است معنی اینست بگو یا محمد ای اهل کتاب از دین خدا مومنان را چرا باز میدارید در همه حال بر ایشان
ایشان را از دین باز گردید چرا بیگمان بید گاهی خبر نابوده که موسی لا نبی بعدی گفته است میگوئید گاهی روایه کردن از توریة
که شریعت موسی لا تنسخ برای شبهه انداختن ایشان میجوئید حلیه پیغمبر را که در توریة بود میگردانید گاهی آن حلیه دیگر بیجا اینید
تا مسلمانان را بدین تلبیس از دین حق بگردانید برای راه دین خدا کژی میجوئید و آن را سبب کژی نمیپذیرد و حقد شما آنان
نگیرید و حال آنکه شما گواهانید بدانچه در توریة از صحت دین اسلام مذکور است و صدق پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم مسطور
شما اصحاب آگاهی و ارباب گواهید با وجود خلاف واقع چرا میگوئید و در راه باطل چرا میپوئید و نیست خدای عزوجل غافل
از کارها شما یعنی آنچه میکنید میداند و سزاء آن بهاد شما میتواند یَاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا اِنْ تُطِیْعُوْا فَرِیْقًا
مِّنَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ یَرُدُّوْکُمْ بَعْدَ اِیْمَانِکُمْ کٰفِرِیْنَ ○
ندا مومنان برای تنبیه ایشان است شرطیه که بعد اوست بیان است مر صورت طاعت کافران ان تطیعوا شرط است
یردوکم جزاء شرط است در آیة سابق اهل کتاب را بر وجه توبیخ خطاب کرد درین آیه خطاب مومنان برای تحذیر ایشان کرد
و ایشان را از طاعت دشمنان باز داشت و منع کردن ایشان از طاعت کافران اشارت است سوی بطلان مذاهب ایشان
پرداخت پس این جانب متضمن تشنیع ایشان باشد موافق مقصود آیات سابقه بود هم ازین جهت فصل کرد بغیر واو آورد
معنی اینست ای مومنان اگر گروهی را از اهل کتاب اطاعت کنید و دم متابعت ایشان زنید باز گردانند ایشان
شما مرتد شده بعد گرویدن و کافر گشته بعد مومن شدن وَکَیْفَ تَکْفُرُوْنَ وَاَنْتُمْ تُتْلٰی عَلَیْکُمْ
اٰیٰتُ اللّٰهِ وَفِیْکُمْ رَسُوْلُهٗ وَمَنْ یَّعْتَصِمْ بِاللّٰهِ فَقَدْ هُدِیَ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ○ ع
استفهام برای تعجب و انکار است و جمله وانتم تتلی علیکم حال است فقد هدی تفاصیل است جزاء محذوف است ای ومن یعتصم بالله فلیح لانه
هدی الی صراط مستقیم و جمله شرطیه یعنی ومن یعتصم بالله الی آخره عطف است بر شرطیه سابقه یعنی ان تطیعوا تا آخر تجامع لفظا
و جمله وکیف تکفرون معترضه است معنی اینست چگونه شما کافر شوید و چه نوع شما کفر ورزید و حال اینست که آیات کتاب
بر شما خوانده میشود و در میان شما است رسول خدای که شما را پند میدهد و شبهات شما را دور میکند و در مواضع لغزش شما
می آگاهاند و وحی خدا بشما میرساند و کسیکه بخدای پناه گیرد بدین او چنگ در زد بدرستی او سوی نجات شتابد از عذاب
خلاص یابد زیراکه خدای او را سوی راه مستقیم و دین قویم راه نمونی کرده در ایمان و ایقان آورده سوال از ان تطیعوا
فریقا من الذین اوتوا الکتاب یردوکم بعد ایمانکم کافرین می آید که مومنان بر تقدیر اطاعت ایشان کافران را مردود
سوی کفر کردند البته کافر شوند و از وکیف تکفرون که استبعاد کفر ایشان است انکار کفر آید و این با از روی ظاهر تناقض مینماید
جواب وکیف تکفرون کنایت است از کیف تطیعونهم و اطاعت در معرض تردد است مظنه استبعاد و بعید است با این که

اگر استفهام برای توبیخ بمعنی لا ینبغی لن یکون باشد سوال وارد نشود یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
حَقَّ تُقَاتِهِ این جمله مستانفه است برای بیان اعتصام بدین خدا چنانستی که سامع گفت کیف نعتصم بدین الله
فقیل یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ای اتقاءه ای منصوبا بالتقوی و اتقوا الله حق تقاته معنی آنست ای مومنان بترسید
از خدای حق ترسیدن و بترسید حق ترسیدن در تفسیر آورده است حق تقوی آنست که طاعت کنند چنانچه سزاوار آن عصیانی
نباشد و ذکر کنند چنانچه بعد از آن نسیانی نبود و شکر گذارند و میل بر کفران نیارند و بعضی گفته اند حق تقوی آنست که در
کار خدا ملامت کننده دامن گیر او نشود و اگر جهان مخالف بود در متابعت حق در راه فتور و تقصیر نبرد و تصدیق و عدل
نایستد اگر چه بر نفس خویش باشد یا در حق پدر و پسر خود گفته اند چون این آیت نازل شد کار بر مسلمانان دشوار شد و عمل
ایشان بجهودی پیوست حق تقوی که توانند محافظت و نگاه بانی آن کردند تا آنکه آیه فاتقوا الله ما استطعتم نازل گشت
حکم این آیت نسخ پیوست سوال حق تقوی اگر مقدور بود فاتقوا الله ما استطعتم ناسخ او نشود و اگر مقدور نبود در منسوخ
مذکور پیشتر از نسخ تکلیف بمالا یطاق لازم آید و تکلیف مالا یطاق نزدیک ماتریدیه عقلا جایز نیست و نزدیک اشعری عقلا جایز است لیکن واقع نشود
لیکن وقوع آن باجماع منتفی است و استثنا و وقوع مخصص نسخ را منافی است جواب حق تقوی بمعنی مذکور حکم مقدور بود
لیکن دشواری داشت تکلیف بما فیه حرج بود و استطاعت که در فاتقوا الله ما استطعتم مذکور است بمعنی انتفاء حرج
آمده و تکلیف بحق تقوی که در وی حرج بود باشتراط استطاعت که بمعنی انتفاء حرج است منسوخ شده سوال از ثبوت نسخ تکلیف
بحق تقوی لازم می آید که قبل النسخ تکلیف بما فیه حرج واقع شده و انتفاء وقوع آن در است پیغامبر آیات و ما جعل علیکم فی الدین
من حرج منصوص آمده جواب و ما جعل علیکم فی الدین من حرج نافی منقطع است دایم نیست بر طریق ما رکب الامیر
و ما کتب الوزیر بدلیل تکلیف قیام لیالی بقوله تعالی قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه که آن را آیه ان
ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه و طائفة من الذین معک والله یقدر اللیل والنهار علم ان لن تحصوه
ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن برگرفته اند و منسوخ گفته اند و بدلیل صیام لیالی که بآیت احل لکم لیلة
الصیام الرفث الی نسائکم هن لباس لکم و انتم لباس لهن علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم و عفا عنکم فالان باشروهن
وابتغوا ما کتب الله لکم و کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر بیان حرج پیوسته و منسوخ گشته
وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ○ جمله وانتم مسلمون حال است ای لا تموتن الا فی حال کونکم
مسلمین و استثنا تکلم بیانی بعد الاستثنا است ای لا تموتن کائنین علی غیر حال الاسلام جمله و لا تموتن عطف است بر اتقوا
معنی آنست و جز در حالت اسلام ممیرید و مرید در حالت کفر بر خود مپذیرید سوال نهی از فعل اختیاری باید و موت
باختیار تعلق نیست نهی از آن چگونه آید جواب در فعلی که قید می بود نهی متوجه سوی آن قید شود چنانچه در لا تات زیدا
الطمع انهی مذکور از اتیان نیست بلکه از طمع بنیاد نهی است لا تکن طامعا عند اتیانک زیدا اینجا هم از دین قابل بحث و معنی

ازجا بی همه بر سبیل سنت ای لاتکونوا علی غیر الاسلام عند موتکم جواب دیگر آنکه امر ونهی که از افعال طبایع والفعال است چنانچه کن کریما ولاتکن لئیما ولا تفرح ولا تحزن ولا تبک ولا تضحک بود متعلق بارتکاب اسباب آن که اختیاری ست شود ق **اعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا** عطف ست بر واتقوا الله ولا تفرقوا عطف ست بر واعتصموا حبل در لغت رسن ست و آن استعارت از دین یا قران یا عهد و پیمان چه دین و کتاب و عهد سبب رضای خدا که مقصود اصلی ست رساند چنانچه رسن کسی بدو آویزد از فرود بالا برد یا از بالا فرود آرد بدین وجه بر رسن میماند معنی اینست بدین خدای تعالی یا بکتاب او که قران ست با او همه چنگ در زنید و متفرق مشوید و فرقه فرقه نگردید **واذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا** ج واذکروا عطف ست بر لاتفرقوا علیکم حال ست از نعمة الله ای اذکروا نعمة الله کائنة علیکم اذ کنتم ظرف ست مر ظرف مستقر یعنی علیکم متضمن ست مر تعلیل را فاصبحتم بمعنی صرتم ست ضمیر خطاب اسم او ست اخوانا خبر او ست ای اصبحتم بسبب نعم التالیف اخوانا روایت کرده اند که اوس و خزرج دو برادر مادری و پدری بودند هر دو صاحبان جاه و دستگاه شدند میان ایشان بسببی عداوت حاصل گشت که بدان عداوت هر یکی بمحاربه پیوست و آن عداوت و محاربه میان ایشان صد و بیست سال و بعضی گویند صد و شصت سال بود تا آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم هجرت کرد و در مدینه نزول فرمود ایشان را دعوت سوی اسلام کرد هر دو را بشرف اسلام آورد هر دو فریق بشرف اسلام مشرف شدند و میان خویش عهد موافقت بستند اخوت اسلام میان ایشان جامع شد و کار ایشان بمحبت پیوست کینها و ضغینها که میان ایشان بود بصحبت و الفت بدل گشت تا روزی بعد اسلام نیز میان ایشان محاربه افتاد و میان یکدیگر مقاتله نزاد و آنچنان بود که پیغمبر را صلی الله تعالی علیه وسلم حماری یعفور نام بود و او با منافقان صورت دشمنی مینمود چه او بحکم معجزه پیغامبر منافقان را شناختی هر جا که منافقی دیدی نزدیک او شدی بول انداختی تا روزی عبد الله بن ابی سلول او منی در راه گاه خویش نشسته بود حمار مذکور صورت عداوت نمود دم جانب او آورد و نزدیک او بول کرد عبد الله مذکور نگهبان او را گفت نح عنا هذا الحمار فانه یوذینا یعنی حمار را از ما دور دار یا از ایذا او نگهدار سعد بن معاذ خزرجی که از مخلصان پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در صورت غضب گفت یا لعین الحمار رسول الله صلی الله علیه وسلم تقول فذلک یعنی ای ملعون این سخن در شان حمار پیغمبر میگوئی زا اهانت حمار او میجوئی یکدیگر در گرفتند و شتیمه شدند و در مقالت افتادند آوسیان گفتند شرف و عظمت ما راست چه خزیمه ذو الشهادتین و حنظله که غسل داده فرشتگان ست و سعد بن معاذ از ما ست خزرجیان گفتند شرف ما راست و عظمت ما را بود که چهار کس که قرآن را با تمام یاد کرده اند در تمام خود بسینه بحفظ کلام الله بر آورده اند یعنی ابی بن کعب و سعد بن عباده و زید بن ثابت و سعید بن حبیب انصاری از ما یند از میان ما اند عزت و حشمت و کمال و جلال و مکانت و احترام پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم

کرد ایشان را ست همه پیدا شد و اوسیان گفتند اگر اسلام نیامدی و دولت پیغمبر علیه السلام حاصل نشدی ما شما را بکشتیمی
و فرزندان شما را بنده ساختیمی و زنان شما را اسیر گرفتیمی خزرجیان گفتند میان ما و شما عداوت در زمان طویل بوده و اسلام
تهمه هنگام مدینه روی نموده و ما با شما محاربه میکردیم شما را هزیمت دادیم در خانهای شما در می آمدیم اگر این کار میتوانستید چرا نکردید
و دعوی خویش را پیش نیاوردید همه میدانند که این سخن محض لاف است و این کلام عین گزاف است امثال این گفتار
بسیار بر زبان راندند و بر وفق آن یکدیگر اشعار خواندند سخن زیادت شد یکدیگر را دشنام دادند و زبان بشتیمه
گشادند بعد از آن کار بجنگ انجامید تعالوا گفتند تا آنکه ببانگ قتال رسید اوسیان یا آل اوس گفتند خزرجیان یا آل خزرج ندا کردند
فرقه سلاح بر داشتند قبیله را معرکه ساختند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم شنید با جماعتی از انصار رسید آمدن پیغمبر
ایشان را دشوار آمد هیبت پیغمبر در دل ایشان در آمد پیغامبر صلعم میان ایشان بر شتری سوار استاد و بخواندن یا
ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته الآیه زبان گشاد از محاربه بازماندند بحکم امر پیغمبر دل بر صلح و آشتی نهادند پیغامبر
صلی الله تعالی علیه وسلم در خواندن آیت مذکور ایشان را بر تقوی و اعتصام بدین خدا آورد و نهی از تفرق و اختلاف
کرد و از محاربه و مقاتله که در ایام جاهلیت داشتند بمودت نیز برادری اسلام بتالیف صفا و الفت یافتند یاد دهانید
و بیرون آوردن ایشان از کفر بعطای ایمان و نعمت اسلام بهره ور گردانید گفت اذکروا نعمة الله علیکم یعنی یاد
کنید نعمت خدای را که بر شما ست و رحمت الهی که بر شما ست چون شما در جاهلیت دشمنان بودید و یکدیگر آثار عداوت
مینمودید پس خدای میان دلهای شما الفت داد و در خاطر شما یکدیگر مودت ایمان و اخوت اسلام و دوستی نهاد تا مودت
ایمان و اخوت اسلام میان خویش میثاق محبت محکم بستید و بنای مودت استوار کردید پس یکدیگر بسبب نعمت خدا
که ایمان و اسلام است برادران گشتید. وَكُنْتُمْ عَلٰى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ
مِّنْهَا معطوف است بر کنتم اعداء و انقذکم معطوف است بر کنتم علی شفا حفرة یعنی و نیز بودید شما
بر کرانه گودی از آتش پس شما را از آن گودی رهانید و بکرم خویش شما را از آن دور گردانید و از افتادن در آن نگاه داشت
و بجا فطانت ازلی محفوظ ساخت و این تمثیل است از باب طایفه [illegible] و سبب [illegible] حال ایشان در کفر
در آمدن است و اعطای اسلام که سبب نجات ایشان از آن است بحال کسی ماند که در کرانه گودی آتش باشد قریب از آن بود
که ضعیف کسی او را از آن گودی دور اندازد و او را افتادن در آتش ایمن سازد و از این [illegible] و از این جهاد [illegible]
كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اٰيٰتِهٖ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ۝ کذلک نعت مصدر محذوف است
ای تبیینا مثل ذلک التبیین [illegible] یبین الله لکم آیاته مفعول است [illegible] لعلکم تهتدون یعنی [illegible] متعلق
[illegible] آیات کتاب [illegible] مضمون آن [illegible] شما
[illegible] تا شما را [illegible] مائید و از [illegible] می نگردانید

وَلْتَكُنْ مِّنْكُمْ اُمَّةٌ يَّدْعُوْنَ اِلَى الْخَيْرِ وَيَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ط ولتكن عطف ست بر اوامر سابقه و من برای تبعیض ست و یدعون وانچه عطف بر وست صفت ست مر امت را معنی اینست و گو باشند از جمله شما گروهی که سوی خیرات دعوت کنند و سرا ست در دل افگنند و بفرایض و واجبات امر شوند و بر کارهای پسندیده بیارند و از منهیات و منکرات و از کارهای ناشایسته باز دارند وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ○ اولئک مرفوع المحل مبتدا است المفلحون خبر مبتدا است هم ضمیر فصل ست و جمله معترضه است برای مدح داعیان خیر و مانعان از شر و امر آن معروف ناهیان از منکر و تواند بود که معطوف ست بر جمل سابقه بود از باب عطف اسمیه بر فعلیه باشد معنی اینست و ایشان ای محمد صلی الله تعالی علیه وسلم هم ایشان رستگاری یابندگانند و بفوز و فلاح رسندگانند **سوال** مامور بامر معروف و نهی منکر همه مسلمانانند و تبعیض میخواهی بلکه همه مامورانند چنانچه در آیت کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر در خطاب همه مومنان آمده و الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر همه مسلمانان را متناول شده و من تبعیض ثابت شود که امر و نهی مخصوص در حق بعض بود توفیق بچه باشد تلفیق بچه حاصل شود **جواب** امر معروف و نهی منکر از فرض کفایت ست که واجب بر کل شود و با دای بعض از کل ساقط گردد چون امر معروف و نهی منکر باعتبار وجوب در حق کل بود و باعتبار ادا در حق بعضی باشد میان دلائل مخالفت نباید توفیق روی نماید **جواب** دیگر آنکه امر معروف و نهی منکر واجب بر کسانی ست که مشاهده فعل کنند و حکم آن دانند محل قابل القبول کنند و امر و نهی کردن توانند چون امر معروف مخصوص بمشاهده کنندگان عالم و قادر باشد و ایشان بعض مکلفانند مامور بود کل قادران که بعض مکلفانند باشند و آیة کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر از باب خطاب کل بفعل بعض دارند بر طریق ایها العیر انکم لسارقون پندارند و بدانکه امر بتقوی و اعتصام بقرآن و دین حق از حکمت بدنی ست و بیان علم اخلاق ست یعنی علم اصلاح نفس ست و آن لازم بر هر یکی بایقان ست و امر معروف و نهی منکر از جمله حکمت بدنی ست و آن مفوض بعلما و امرا ست یعنی کسانیکه دانند و توانند بر وجهی که باید و شاید دین حق را بخلق رسانند آیة قوا انفسکم واهلیکم نارا و حدیث ابدا بنفسک ثم بمن یعول و حدیث کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته اشارت سوی هر دو علم مذکور ست و قوانین هر دو علم در کتب اخلاق و علم سیاست مسطور ست و با هر دو علم مذکور را بر سبیل ایجاز و اختصار در تحفه ابراهیم شاهی باز دیده ام و آئین در فوائد و غرر شود هر دو علم در سلک انتظام کشیده ام فان رغبت فعلیک بها و در حدیث کسی را که امر معروف و نهی منکر مبالغت کند در مدیح او گفته خیر الناس الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر گفته و آمده است در اثر افضل الجهاد الامر بالمعروف والنهی عن المنکر امر معروف انواع ست امر بفریضه فریضه است چنانچه امر به پنجوقته نماز و روزه ماه رمضان و امر بواجب واجب ست

چون امر بالصحبة صلوة عید بر قول کلی که واجب گویند و جزآن و امر بسنت سنت ست چون امر بجماعت و بسنن رواتب
و امر بمستحب مستحب ست چون امر بتعجیل افطار و تعجیل مغرب و نهی از منکر محرم چون نهی از زنا و شرب خمر فرض بود و نهی از
مکروه تحریمه که بحرام ظنی ست چون نهی از نماز در خانه که دران خانه جانب قبله دیوار استاده یا جابجا صورتهای ذوی الارواح
واجب باشد صاحب کشاف امر معروف را دو قسم یعنی واجب و مستحب گفته فرض و واجب را در واجب مندرج داشته
و امر سنت و مستحب در مندوب داخل پنداشته و نهی از منکر یک قسم آورده ترک فرض را که حرام ست و ترک مکروه
تحریمه را که واجب ست واجب نام کرده و مکروه تنزیهه منکر نبود تا نهی از وی نهی از منکر باشد و در کتب این علم آورده است
که امر معروف مختص بولاة نبود بلکه هر مسلمانی مامور بامر معروف و نهی از منکر باشد چنانچه آیه کنتم خیر امة اخرجت للناس
تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر بران ناطق و حدیث من رای منکم منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه و
ان لم یستطع فبقلبه و ذلک اضعف الایمان باآن موافق ست یعنی هر که عالم و قادر ست بر باز داشتن از منکر او را لازم است
که باز دارد و امر بمعروف و نهی از منکر که بدان مامورست بجا آرد در تفسیر حکایتی آورده زاهدی در خانه بادشاهی آمد
و در و بر و آدر و از منکراتی دید نهی کرد همه آلات لهو که در مجلس او یافت بر وجه حسبت بر شکستن او شتافت بادشاه گفت ترا
بهمه حسبت که داده است گفت کسی که تاج سلطنت بر سر تو نهاده است بادشاه گفت من تاج و تخت از خلیفه عهد و زمان یافته ام
و این مرتبه تفویض او دریافته ام زاهد جواب داد مرا این عهد پروردگار خلیفه داده است که ابواب علم و عمل بر من گشاده است بادشاه
گفت در تو استعداد حسبت دیدم ترا محتسب سمرقند گردانیدم زاهد گفت من خود را از شغل تو معزول کردیم و عهد مذکور شنودم
که عهده تو در معرض عزل ست عهده که مرا خدای داده محض فضل ست خدای فضل خویش باز نخواهد گرفت و عهده عطای
من عزل نخواهد پذیرفت بادشاه گفت از من حاجتی بخواه تا برآرم و حق کلمات تو بجا آرم زاهد گفت حاجت من
آنست که مرا از دوزخ نجات دهی و رضوان خازن بهشت مرا در سایه جنان آسوده سازد بادشاه گفت این وظیفه
من نیست و طاقت من نباشد زاهد گفت خدای حوایج مرا امیدوار اند و بر آوردن آن بفضل عمیم خویش میتواند بادشاه چون
کمال او را مشاهده کرد و او مراسم اعتقاد پیش آورد چون عمل او برای خدا دید با جلال و اعظام باز گردانید زاهد مذکور
دو بیت انشا کرد شعر شیئان لم یوتها مسلم * الا و فی الاجر بالمحشر * الامر معروف و النهی عن * جمیع ما یاتی
من المنکر سوال چون امر معروف وظیفه همه باشد فرق میان محتسب و غیر محتسب چه بود جواب محتسب که
بادشاه تفویض احتساب کرده و او را از جهت خویش برای این عمل متعلق گردانیده و او را این کار چون نماز و روزه فرض عین شده
و غیر او را بر وجه فرض کفایت است و نیز غیر محتسب را امر دیگر یعنی ولایت امر معروف بلسان بود و ولایت امر معروف بید نباشد یعنی امر بزبان
تواند کرد کسی را بتعزیر بغیر بادشاه حبس نتواند آورد بلکه تعزیر کردن او منکر بود محتسب را ولایت باشد که او را از جهت این
تقریر کنند و بعضی گفته اند که غیر محتسب را در اثنا ارتکاب منکر و وقت مشاهده فعل اگر قادر باشد ولایت تعزیر بود

[illegible]

و عمل از عموم قول پیغامبر صلی الله علیه و سلم من رای منکم منکرا فلیغیره بیده باشد بعد از فراغ از فعل او را ولایت تعزیر نیست و محتسب را ولایت مطلقا است و باید دانست که در کتب فقه آورده که کسی که مشاهده منکر میکند اگر بداند که مرتکب منکر امر او را قبول خواهد کرد و قذفی و شتمی و ضربی و قتلی پیش نخواهد آمد امر کردن واجب آید و باز ماندن نشاید و اگر بداند که مامور او را در ضرب و شتم نخواهد آورد لیکن امر او را اطاعت نخواهد کرد امر واجب نشود و در امر و ترک امر مخیر شود لیکن افضل آن باشد که امر کند و اگر بداند که نخواهد شنید و کار او بقذف و دشنام خواهد کشید افضل آن باشد که امر نکند و خود را در معرض قذف و دشنام نیفگند و اگر اکبر رای او نیست که اگر امر معروف خواهد کرد مامور او را در معرض قتل خواهد آورد و یا خواهد کشت از جهت خوف کشتن مرخص باشد لیکن امر کردن و اختیار کشته شدن افضل بود زیرا که مرگ شهیدی حیات جاودانی میگردد و فوت قتل را منفعت حیات جاودانی معارض نشود **سوال** اگر مردی در صف قتال در می آید و بر کافران حمله نماید اگر بداند که ایشان را زیانی رسانیدن توانند روا باشد که در آید و در شهادت و سعادت بر خود کشاید و اگر بداند کافران را بدر آمدن او هیچ مضرتی نخواهد رسید و کار او بقتل و هلاک خواهد کشید حمله کردن او محمول بر تهور و نادانی بود و درین جان دادن او را ثواب شهادت حاصل نشود و در امر معروف اگر بداند که امر معروف هیچ نفع نخواهد کرد او کشته خواهد شد افضل آنست که امر کند اگر کشته شود شهید باشد میان دو صورت مذکور فرق چیست و صحت آن بر چه وجه مبنی ست **جواب** قیاس همین بود که حکم هر دو مسئله یکسان باشد و حکم در هر دو صورت برابر بود لیکن نا روائی حمله مذکور از جهت آنست که این کار مسلمانان را در دین زیان است جهت آنکه مسلمانان را تقویت کافران است و در صورت امر معروف در کشته شدن امر زیان دین نخواهد بود بلکه دین را رونق خواهد افزود و در باختن جان که برای رونق دین بود موجب نیل درجه شهادت شود **سوال** میان دعوت سوی خیر و میان امر معروف فرق چیست و افتراق هر دو چه مبنی ست **جواب** دعوت سوی خیر بیان خیر بود با اصحاب سعادت را خصوص دعوت سعادت مشاهده است که دل بر خیر نهند صاحب خیر شوند و اگر ایشان دعوت در تحصیل خیر تاخیر شود محتاج امر و نهی گردد چنانچه کفار را که دعوت اسلام نرسیده باشد اول دعوت سوی اسلام کنند بعد از آن سوی ذمه بعد از آن قتال که امر معروف است بجا آرند هم چنین بنا کردن مسجد و تاذین و ثبوت دعوت سوی نماز ست اگر بدعوت نیایند امر معروف متوجه گردد **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ** این جمله با معطوفات خویش عطف است بر انشاءات سابقه یعنی ای مسلمانان در اختلاف دین همچو کسانی که متفرق گشتند و فرقه فرقه شدند و در دین اختلاف کردند یعنی یهود و نصاری شدند از بعد آنکه آمد ایشان را آیات ظاهره و معجزات متظاهره که موجب [illegible] در دین موافقت [illegible] یهود و [illegible] منکر شدند رسالت عیسی را و نصاری با یهود [illegible] رسالت موسی را منکر گشتند [illegible] فریق با امت محمد مخالفت شدند انکار رسالت محمد صلی الله تعالی علیه و سلم کردند همین اختلاف در دین کافر

شده‌اند و از بقیه دین اسلام بیرون آمده‌اند و اختلاف در دین غیر اختلاف در اعمال بود چنانچه میان مجتهدان سلف واقع شده که در باب آن پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم اختلاف امتی رحمة گفته‌اند و در مسند است بسبب ایشان سلف که ایشان همه در اصل دین اختلاف نه ورزیده بر دین اسلام متفق اند اختلاف در بعض اعمالی است که آن اختلاف در اصل دین نیست وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ ای یوم ظرف منصوب است بلهم و لهم ظرف مستقر است خبر اولئک واقع شده و عذاب عظیم فاعل او آمده یا متعلق عظیم که بمعنی تعذیب است چون اسلام که بمعنی تسلیم بود یا متعلق تعظیم یا مستقل که باذکر محذوف منصوب باشد بذکر عذاب عظیم که واقع در روز قیامت خواهد بود تخاصم سومی ذکر قیامت ضروری بود بذکر یوم تبیض وجوه و تسود وجوه و چند کلمه دیگر ذکر قیامت کرد و جزا و سزا را در بیان آورد و تواند بود که عذاب عظیم مبتدا باشد لهم خبر مقدم او بود و جمله اسمیه خبر اولئک باشد و جمله اولئک لهم عذاب عظیم عطف است بر تفرقوا یا معترضه است برای تهدید والحاق وعید یعنی نیست و ایشان که این است مر ایشان را عذابی عظیم و عقابی وخیم در آن روز که بعضی روها یعنی روهای مومنان سپید شود و بعضی روها یعنی روهای کافران سیاه گردد و بعضی گفته‌اند این حال در آن وقت باشد که خلایق را سوی سجده خوانند مسلمانان سجده کنند کافران پشتهای ایشان چون تخته گردد و سجده کردن نتوانند و بعد برآوردن سر از سجده روهای مسلمانان بتابش انوار نورانی شود و کافران روی ایشان را تابان ببینند از نهایت اندوه روهای ایشان سیاه گردد و بعضی گفته‌اند این حال در هنگام خواندن نامها واقع شود کافر چون نامه خویش بخواند و بر جرم و توجه عذاب ابد را نداند آتش حزن در تاب شود روی او سیاه گردد و مسلمانان در نامه ایشان ایمان یابند و بشارت نعیم الابد یا بهشت طهر و مستبشر شود و از خوشی بهجت روی او روشن گردد و بعضی گفته‌اند چه مومنان کافران همین صفت شوند و افتراق میان فریقین فارق بود و در حدیث آمده یحشر المومنون یوم القیمة وجوههم مثل القمر لیلة البدر و یحشر الکافر و وجهه اسود مظلم و بعضی گویند این حال نزدیک وزن اعمال پیدا آید و بعضی گویند این حال افتراق و تغیر در هنگام فراق فریق فی الجنة و فریق فی السعیر روی نماید چه این وقت هنگام ایقان بقوت ملک ابدی است و استیقان توجه ملک سرمدی است و وقت آنست که همه از هیبت آن بگدازند عجب نباشد که از تابش اندوه آن رنگهای ایشان بگردانند و سیاه سازند یا [illegible] باشد من ذلک [illegible] بعض وجوهها و حکمت در افتراق الوان امتیاز مجرمان است از محسنان چنانچه گفت یعرف المجرمون بسیماهم یا چون خطاب امتازوا الیوم ایها المجرمون صادر شود و فرشتگان در آیند در جدا کردن مشرکان باشند همین علامت مومنان را از مجرمان بشناسند فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ این ماضی بمعنی مستقبل است و مقبل [illegible] بالوقوع التغییر بماضی کرد چنانچه ونفخ فی الصور آمده و در ففزع من فی السموات تحقیق همزه استفهام در اکفرتم تقبیح [illegible] برای انکار به توجه توبیخ است ای لم یکن ینبغی لکم ان تکفروا یعنی نبایستی کافر شدن و نشایستی کفر ورزیدن و جمله استفهامیه مقول یقال محذوف است ای فیقال لهم اکفرتم و جمله خبر مبتدا است جواب اما

[illegible]

و اما برای تفصیل با اجمال است بعد ایمانکم ظرف است اکفرتم را **سوال** تقیید بظرف مذکور مقتضی آنست که کفر مسلوک که
سوی سبب توبیخ بسبب سیاهی وجوه است مقید بمرتدان بود و استحقاق توبیخ را سواد وجوه مطلق همه کافران را باشد و چنین
نیست بلکه سیاهی روی دوزخ که کافران است هم در کافران اصلی هست و هم در مرتدان است قال الله تعالی و یوم القیامة
تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة چون سیاه شدن روی کافران بر اطلاق بود تقیید آن بقید بعد ایمانکم بچه معنی
باشد **جواب** بعضی ایمه تفسیر این آیه را وارد در شان بنی قریظه و بنی النضیر که با پیغمبر بعد ایمان عهد شکستند و مرتد
گشتند دارند و جمله اکفرتم بعد ایمانکم متضمن تقیید در سبب و اینجا اصول فقه تقیید و اطلاق در سبب چون ادوا عن کل حر
و عبد و ادوا عن کل حر و عبد من المسلمین میثاق بشمارند و بعضی مطلق وارد در حق کفار دارند و از ایمان مذکور ایمان روز میثاق خواهند
و بعضی حمل بر حذف و منافق کنند بتقدیر بعد ظهور دلائل ایمانکم دانند اما متضمن معنی شرط است و این شرطیه با شرطیه که معطوف
بر وی شده تفصیل اجمالی است که در یوم تبیض وجوه و تسود وجوه بود آمده **معنی** آنست پس هر چه که باشند آنانکه سیاه شده است
بسیاهی کفر رویهای ایشان پس مر ایشان را گفته آید بعد ایمان خویش یعنی ایمان بتکلیف و ابتلا یا ایمان روز قالوا بلی کافر
شدید یا گویند ابعد ظهور دلائل ایمان و براهین ایقان کفر ورزید نشناسیتی که کافر شوید و نبایستی که کفر ورزند **فَذُوقُوا**
الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ۝ فا سببیه است و باء سببیه است **معنی** آنست چون کافر شدید
پس عذاب را بسبب کفر خویش بچشید عذاب را بمطعومی ناخوش آینده تشبیه کرد و چشیدن که لازم مطعوم است بسبیل تخییل
آورد **سوال** چشیدن عذاب بمعنی ادراک بود و بالا اثبات عذاب عظیم کرده جمع میان دو کلام بچه وجه باشد **جواب** شاید
نیست که کفار از جهت کفر ایشان که جریمه عظیم است عقاب شدید و عذاب عظیم بود استعمال چشیدن که بمعنی ادراک است
از جهت فظاعت ذنب ایشان است که فظاعت ذنب ایشان بمثابه است که عذاب عظیم بر نسبت آن قلیل نماید و در مذاق
بمنزله چشیدن آید **سوال** فا و با هر دو برای دلالت بر سببیت آرند تکرار اداة سببیت را بچه وجه سائغ پنداشتند **جواب**
تکرار از جهت تاکید در بیان سببیت کفر بود و تقویت افضا او سوی عذاب عظیم باشد و تواند بود که فا برای ترتیب فعل دارند
و با برای ابتنا استحقاق پندارند تا سبب بود تاکید نباشد معنی چنین آید چون شما بعد ایمان کفر ورزید عذابی را که بسبب کفر
خود مستحق شده اید بچشید **وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ**
این ماضی نیز بمعنی مستقبل آمده چنانچه در اسودت گفته شده ای و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله **معنی** آنست
و اما آنکسان نیک رویها ایشان سپید شود و بنور ایمان نورانی گردد پس ایشان همین ایشان کاین اند در رحمت الله یعنی در نعیم
جنان و این مجاز مرسل است از باب ذکر حال و اراده محل است و تواند بود که مراد از رحمت انواع نعیم است که آثار رحمت
و کرم است باشد و این مجاز از باب ذکر مسبب و اراده سبب بود **هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** ۝
این جمله تکمیل است و وهم عدم خلود را مزیل است **معنی** آنست ایشان یعنی مومنان که رویهای ایشان سپید باشد

ونورانی بود وبهشت جاودان باشند و در نعیم جنان همیشه باشند و درین کلام صنعت جمع تفریق وتقسیم آمده زیراکه بیاض وجوه مومنان وسواد وجوه کافران بعد از بعث وحشر خواهد شد بذکر آن جمیع مردمان در حشر وبعث مفهوم شده در یوم تبیض وجوه وتسود وجوه آدمیان مبعوث گشته در حشر ونشر پیوسته را بر دو فریق بعد از جمع تفریق کرد در فاما الذین اسودت وجوههم واما الذین ابیضت وجوههم برای هریکی حکمی مخالف دیگری آورد و در ذکر سواد و بیاض در رحمت وعذاب جمع میان اضداد شده صنعت طباق حاصل آمده تِلْكَ آيٰتُ اللّٰهِ نَتْلُوْهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللّٰهُ يُرِيْدُ ظُلْمًا لِّلْعٰلَمِيْنَ ۝ این جمله تذییل است متضمن جمع کردن بیان تفاصیل ست جمله نتلوها علیک صفت آیات ست یا خبری دیگرست مر تلک را یا حال ست از معنی اشارت و در وی اسناد مجازی ست ای نتلو علیک جبرئیل بامرنا و جمله وما الله یرید عطف ست بر جمله وتلک آیات الله للعالمین مفعول ست مر ظلما لام زایده برای تقویت عمل معنی اینست این آیاتی ست فرستاده خدا تلاوت میکند آنرا بر تو جبرئیل بامر ما ونیست خدای خواهنده ظلم بر عالمیان و جوینده ستم بر جهانیان سوال عالمین صیغه جمع ست و در آمدن نفی بر جمع موجب نفی شمول باشد شمول نفی نبود یعنی چنین آید نمیخواهد خدای ظلم را بر همه عالمیان ونمیجوید ستم را بر همه جهانیان بر طریق ارادت ظلم در حق بعضی نفی نشود خلاف حکمی که مطلوب و مقصود ست مفهوم گردد جواب آری دخول نفی بر جمع دلالت بر نفی شمول کند نه شمول نفی مگر آنکه دلیل مقتضی شمول نفی باشد چنانچه ان الله لا یحب الکافرین آمده و در والله لا یحب الظالمین تحقیق شده که این ترکیب ازین قبیل ست چه همه دانند اخبار شمول نفی قیام دلیل ست مبنی برین ست که هیچ کافری لایق دوستی خدای نباشد هیچ ظالمی محبوب خدا نبود مردود از درگاه ربانه بود و حاصل آنست آیات مبین عقاب ثواب بحق وعدل ست و عقاب زیادت از استحقاق نبود و ثواب کم از استحقاق نشود تا ظلم افتد. وجور باشد هردو از ظلم بری ست و از جور عاری ست وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ۝ جمله والی الله ترجع الامور عطف ست بر لله ما فی السموات و ما فی الارض و جمله لله ما فی السموات وما فی الارض عطف ست بر جمله سابق یعنی وما الله یرید ظلما للعالمین یا حال ست معنی اینست خدا نخواهد بر جهانیان ظلم را و حال اینست که ملک اوست آنچه در تحت و تصرف اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین ست هر تصرفی که در ایشان کند ظلم نباشد چه تصرف در محل ظلم یقین است و همه کارها بسوی خدا رد کرده میشود و جمیع امور بسوی او بازگردانیده میشود و بر قراءة ترجع بصیغه معروف یعنی چنین آید همه کارها بازگردد سوی او كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ ط نزول این آیه در شان ابن مسعود و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولی ابی حذیفه آمده و در حادثه ایشان نازل شده روایت کرده اند که دو نفر یهودی مالک بن الصیف و وهب بن یهودا نزد و گزاف زدند بطریق لاف بر ایشان گفتند که دین ما بهتر از دینی ست که شما مارا برادران [illegible]

ع ۸

از شما اگرچه شما مارا بهتر از خود نمی‌دانید بعضی گویند وارد در شأن صحابهٔ پیغمبر است از مهاجرین و انصار که در عهد پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم می‌بودند خواه ظاهر و باطن پیروی متابعت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم می‌نمودند و بودن ایشان خیر الامم [illegible] بر اصل ظاهر مبنی است نه بر اصل [illegible] چنانچه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم در شأن ایشان فرموده اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و نیز در حدیث آمده لو انفق احدکم مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم و لا نصیفه و شیخ ایشان که شرف صحبت رسول یافتند در زمان نزول وحی دریافته‌اند خیر القرون قرنی بر اثبات خیریت ایشان است و ملحوظ گشتن ایشان بالاختصاص [illegible] اکمل است ایشان را بزمان [illegible] ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم و بعضی گویند این آیه وارد در شأن مسلمانان است که [illegible] اند و در زمان [illegible] مسلمانان است که نعمت اسلام یافتند [illegible] تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر [illegible] و چه است خیریت ایشان [illegible] و هیچ عاقلی در خیریت این امت شک ندارد و در حدیث صحیح آمده مثل امتی مثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره و در حدیث دیگر است ان امتی فی سائر الامم کالقمر فی النجوم و نیز است خیر الانبیاء خیر الامم باشند و متابع خیر [illegible] است خیر الناس بود [illegible] بالمعروف و تنهون عن المنکر [illegible] الی الخیر تا آخر [illegible] کسی را [illegible] و کان در این آیه [illegible] بود که ناقصه باشد خیر امة [illegible] دارند [illegible] و کان [illegible] شما در علم خدای [illegible] در کتب انبیاء سابقه [illegible] خیریت بود [illegible] باشد و کان [illegible] و خیر امة اخرجت للناس حال [illegible] بود [illegible] کلام [illegible] خیر امة اخرجت للناس [illegible] شما در این حال که [illegible] است بودن شما [illegible] از امتان که بیرون آورده شده است از عدم بوجود برای نفع مردمان [illegible] کان [illegible] داشته‌اند چنانچه در کان من الجن [illegible] گفته‌اند خیر امة اخرجت للناس [illegible] کلام [illegible] بالمعروف و النهی عن المنکر و الایمان بالله خیر امة اخرجت للناس [illegible] باشد شما [illegible] امتثال آنچه بدان امر کرده شده‌اید خیر الامم گشته‌اید و جملهٔ تامرون بالمعروف [illegible] است [illegible] خیر امة اخرجت للناس لانکم [illegible] تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله [illegible] شما [illegible] که بیرون آورده شده است از عدم بسوی وجود برای نفع مردمان امر می‌کنید بکارهای نیک از قرار [illegible] و [illegible] از حرام و مکروه [illegible] و ایمان می‌آرید بخدای [illegible] آمران و ناهیان [illegible] که [illegible] بهمهٔ چیزهای که خدای امر کرده است با ایمان آوردن بوی و تصدیق و اقرار کردن آن مراد دارند [illegible] ایمان [illegible] سوال مسلم است [illegible] تا آخر [illegible] ایمان در ذکر [illegible] حصول [illegible] تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر [illegible] و دلیل [illegible] بودن [illegible]

خیر الامم مذکور شده وذکر آن بر وجه تعلیل برای پیدا آمدن او برای نفع مردمان آمده و نفع امر بمعروف ونهی منکر در حق دیگران از جهت آنکه موضوع است برای منفعت معروف خویش نفع و در حق دیگران محتاج سوی بیان جهتی خارجی باشد در حق مومنان باعتبار تقویت و امداد و در حق کافران تلقین و ارشاد که چون کافران محاسن ایمان او بینند متابعت او بگزینند شاید نیست که منفعت امر و نهی محقق است تقدیم و تاخیر بظهور اختیار مبنی است سوال از تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر که صیغه خبر ند چنان می آید که امر معروف ونهی منکر از ایشان حاصل بوده از آیه ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر که صیغه طلب است چنان می آید که امر معروف ونهی منکر از ایشان مطلوب باشد سیاق روایه بدین جهت تعارض می آید از روی ظاهر [illegible] مینماید جواب شبهه نیست که امر معروف ونهی منکر از ایشان در وقت طلب غیر حاصل است و بعد امتثال از یعنی حاصل شود و تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر از باب اسناد فعل بعض سوی کل بود

وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ۝

این شرطیه عطف است بر فعلیه سابقه منهم المومنون واکثرهم الفاسقون مستانفه است مبینه است مر حال ایمان ایشان در قلت وکثرت معنی اینست اگر همه اهل کتاب ایمان می آوردند و مثل عبدالله بن سلام مسلم میگردیدند ایشان را بهتر بودی خیریت روی نمود بعضی از ایشان چون عبدالله بن سلام و اصحاب او مومنان اند بیشتر ایشان فاسقانند هر جا که در قرآن ذکر فاسقان وظالمان وفاجران بعد مومنان افتاده است مراد از آن کافرانند لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى این جمله نیز مستانفه است چون گفت واکثرهم الفاسقون چنان معنی که کسی گوید [illegible] الا یضرونا قال لن یضروکم الا اذی [illegible] لن برای تاکید نفی است معنی اینست هرگز زیان نکنند شما را کافران مگر آنکه بیهوده بزبان لافی زنند و گزافی گویند بکلمات ناپسندیده اذی شما جویند و تنکیر اذی برای تنویع است یعنی نوعی از اذی که اذی زبانی است گاهی گاهی دین خود را از دین شما برتری رسانند و گاهی شما را کمتر از خویش شمارند گاهی در شان خدا تعالی نقص و عیب کنند گاهی قائل بزن و فرزند شوند گاهی در راه تثلیث پوینده ان الله ثالث ثلثه گویند گاهی ان الله فقیر ونحن اغنیاء مدعا سازند گاهی بگفتار ناپسندیده پیدا شده سلوک پردازند گاهی در حق پیغمبر خدا تشنیع پیش آیند گاهی زبان با اهانت منزلت و حط مرتبه کشایند گاهی صفات کامله او را که در تورات مسطور است بگردانند گاهی او را ساحر و مجنون خوانند گاهی لاف و گزاف نحن ابناء الله واحباؤه زنند گاهی چنانکه بوده لن تمسنا النار الا ایاما معدوده ذکر کنند از این چنین لاف چه آید و ازین نوع گزاف چه گشاید دروغ را چه فروغ و آنهم سخن باطل چه حاصل بیت درین زمینه بگوش دلم رسید ز استادی * که بهترین گمراهی عقد گفتار است سخن که موجب تحقیق نیست اندر وی چه باشد که نزدیک عاقلان خوار است چو طبل بیکنه آواز از تهی [illegible] طبل و غبارا سر شی سزاوار است اما غیر اذی زبانی یعنی از قتل و جرح و غلبه واسر [illegible] نتوانند کرد و در [illegible] وتنقیص جانی نتوانند آورد و اعتقاد بعینه که من الناس کسی را که خدا نگاه دارد و از دشمن چه بیم آرد و چه دهشت خوف دارد قتله گرد [illegible]

تو بی ست نگهبان قومی تر ست ✤ می باش معتصم بخداوند مستعان ✤ ور زیر پای پیل سر چو کسی ضعیف ✤ از دستگیری
گر رستی مانده در امان ﴿وَإِن يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ﴾ عطف است بر فعلیه سابقه بمعنی است
و اگر اهل کتاب با شما قتال کنند بگردانند و متوجه کنند سوی شما پشتها خویش را یعنی بهزیمت پشت دهند اگرچه بقتال سوی
شما بشتابند و در قتال پیش شما ظفر نیابند منهزم شوند و پشت داده بروند ﴿ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ﴾ ای لا ینصرهم
احد عطف بر جمله شرطیه است معطوف بر جزا نبود که اگر معطوف بر جزا بود مجزوم شود معنی اینست پس چون ایشان
در مقاتله منهزم شوند پس از آن منصور نگردند کسی ایشان را یاری نکند و هم قدم در نصرت ایشان نزنند تا مکافات این
هزیمت کنند و باز بجنگ پیغمبر آیند چنانچه او سعد خیبر و بنی قریظه و جنگ احزاب منهزم شدند بعده هرگز قدرت
نیافتند تا آنکه بعضی چون بنی النضیر جلا گشتند و بعضی چون بنی قریظه بنهب و قتل و اسر مستاصل شدند و آنانکه بماندند
پراگنده گشتند و ایراد ثم تراخی در مرتبه است که این خبر در بشارت مومنان بالاتر از خبر اول است چه هزیمتی که بعد از آن
مردم را کسی نصرت کند و منهزم شده باز بر جنگ روی نهند چنانستی که هزیمت نبود و شکست روی نمود و اما هزیمتی
که بعد آن نصرتی نبود و منهزم شده را قوت جنگ نشود کاری عظیم و شانی فخیم باشد و جمله لا ینصرون تکمیل است برای رفع
وهم آنکه در کلام سابق ملحوظ بود که ایشان ادبار می گردانیدن اگر گاهی بسوی جنگ شتابند نصرت یابند نفی نصرت
ایشان را بر مسلمانان بتصریح آورده وهم مذکور را دفع کرد ﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا
بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ﴾ این جمله حالیه است از فاعل لن یضروکم و قد مقدر است بر طریق جاؤکم
حصرت صدورهم یا جمله مستانفه معلله است مر مضمون لا ینصرون را و در ذلة استعارة بالکنایه است تشبیه ذلت بخیمه در
احاطت و اشتمال و در اثبات ضرب که نسبت بخیمه دارد تخییل است بر طریق نطقت الحال و حبل عبارة از عهد است
از باب استعارت مصرح بتشبیه عهد بحبل در استواری و استحکام و مراد از حبل من الله و حبل من الناس عقد
ذمه است که با ذمیان هم خدای عهد امان کرده و هم مومنان برین تقدیر ذلة مذکور ذلت قتل و اسر و هزیمت و قرار بر جزیه
است پیوسته بالام عهد که مبنی بر قتال است مراد شود چنانچه از وان یقاتلوکم یولوکم الادبار ثم لا ینصرون فهم شده و نیز در آیة
دیگر قتل و اسر ترتیب بر ثقف و وجدان گردانیده فخذوهم واقتلوهم حیث ثقفتموهم گفته و اینجا ذلت را مبنی بر ثقف یعنی وجدان
گردانیده ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا گفته این نیز اشارت است که از ذلة ذلت قتل مراد شود و آن بجزیه مرتفع میگردد
اگرچه ذلت مطلق جزیه که مبنی بر کفر است باقی است الا بحبل من الله مستثنی مفرغ است ای ضربت علیهم الذلة اینما
ثقفوا فی جمیع الاحوال الا متمسکین بحبل من الله و حبل من الناس ای بذمتهم کالمتمسک فی الاستیثاق و الاستمساک
و عدول علامت مقتضی مغایرت است چنانچه در جاءنی زید و ابو عمرو و جاءنی رجل و ای رجل تحقیق شده مراد از هر دو
یعنی بحبل من الله و حبل من الناس یک معنی که ذمه است چون نباشد جز آسیب شکست نیست که عطف نکرده

معرفه بر نکره مقتضی مغایرت بود مگر آنکه دلیلی بر اتحاد قایم شود چنانچه جاءنی ابوزید و ابوعمرو [illegible] و اتانی زید عمرا با ابوبکر [illegible]
و درین آیه نیز دلیل قایم است که واقع ذلت قتل در حق کافران مادام که کافر بوده در شرع هیچ یک چیز نیست که آن عقد
ذمه و معاهده است معنی آنست زده شده بر ایشان خیمه ذلت از کشتن و آنچه در حکم اوست از برده کردن و بنده ساختن
این کنایت است که خواری مذکور محیط ایشان گشت و ملازمت با ایشان پیوست هر جا که یافته شوند با ایشان بود مگر بسبب
از ایشان نگردد مگر بسبب عهدی که از خدای و از مردمان با ایشان شود یعنی چون عهد مذکور از خدای و مردمان دریابند از قتل
و آنچه در حکم اوست از اسیر کردن و برده ساختن امان یابند و توانند بود که از حبل من الله و حبل من الناس اسلام مراد باشد
چون کافر مسلمان میشود عهد بسته است با خدای به عهد موافقت با مسلمانان میکند و ایشان را ولی خویش میگیرد و ولایت
ایشان بر خویش می پذیرد کما قال الله تعالی والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض بر این تقدیر جمله ذلت منتفی میگردد
و معنی چنین بود زده شده بر ایشان خیمه خواری و محیط گشت ذلت مر ایشان را هر جا که یافته باشند خواری ملازم ایشان باشد
در هر حالی که باشند مگر در حالی که ملتبس بایمان گردند و ملابس اسلام شوند و توانند بود که از حبل من الله امان مراد شود و از حبل
من الناس عقد ذمه چنانچه در بعضی تفاسیر آمده بر این تقدیر نکره بعد نکره مغایرت باشد یعنی چنین بود زده شده بر ایشان
ذلت در جمله احوال مگر در دو حال حال ایمان و حال جزیه و پیمان ﴿وَبَاءُو بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ﴾
یا رجوع است این جمله عطفست بر ضربت علیهم الذلة یعنی بازگشتند ایشان بوی و ار آوردند باستحقاق خشمی
که کاین از خدای است یا بازگشتند یعنی مستحق غضب خدای گشتند و مستوجب عقوبت شدند ﴿وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ﴾
﴿الْمَسْكَنَةُ﴾ عطفست بر ضربت علیهم الذلة یعنی زده شده بر ایشان خیمه درویشی و بیچارگی یعنی یهود که [illegible]
اگر چه غنی باشند خود را فقیر نمایند و بلباس فقر پیوسته ظاهر شوند و از ایشان [illegible]
و بعضی گویند کنایت است از بیرون شدن ایشان بیرون آمدن از اطاعت [illegible] آن کمال مسکینی و
فقر ایشان باشد که [illegible] و [illegible] ﴿ذَٰلِكَ﴾
﴿بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾
این جمله استینافست چنانستی که چون گفته شد و ضربت علیهم الذلة و باؤ بغضب من الله و ضربت علیهم المسکنة گویا
سوال کرد که بچه سبب ذلک یعنی بکدام سبب است خواری ایشان و غضب خدا و استحقاق عذاب و [illegible]
فقر و مسکنت فقیل ذلک بانهم الآیه و ذکر بغیر حق تشنیع است یعنی اینست آن یعنی امور مذکوره بسبب آنست که ایشان با آیات
خدا کافر گشتند و پیغامبران را بغیر حق کشتند سؤال قتل پیغمبرانی که گذشته شدند ماضی است پیغمبری که زمان ایشان [illegible]
یعنی محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم او را قتلی روی نموده [illegible] تقتلون الانبیاء [illegible]
جواب این طایفه کشتن پیغمبران بعضی را کشته اند قصد کشتن محمد صلی الله تعالی علیه و سلم داشتند [illegible]

کشتند او را دیگر روز پس ایشان هنوز در کار کشتن حریص اند از کشتن پیغمبران فارغ نشسته اند این تقریر مفتاح است و بعضی دیگر گویند انبیا اینجا اگرچه صیغه جمع است اما واحد مراد است که آن محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم است چنانکه از ملائکه در ندا قالت الملائکة یا مریم ان الله یبشرک جبرئیل مراد است و وجه آن آنست یکی را که عظیم القدر باشد به حکم رب واحد یعدل الالف جمعی را جماعتی دانند و از وی تعبیر بصیغه جمع آرند و ایشان قاصد قتل پیغمبر بودند و در آلات و اسباب آن اشتغال نموده و مقدمه باشد قول قریب للقتل است پس چنانستی که ایشان در کار قتل مشغول دارند و در حالت تحصیل این کار اند و قادر مطلق فرموده و الله یعصمک من الناس او را نگاه میدارد و هر بار از مظان قتل بسلامت بیرون می آرد سوال قتل انبیا نباشد مگر بغیر حق که از ایشان کاری روی نماید که بدان کار ایشان را استحقاق کشتن آید وجه ذکر بغیر حق چه بود و فائده او چه باشد جواب این را تقیید واقعی دارند احترازی نمیدارند تصریح به و از جهت تقریع بشناعت حال ایشان بود و تشریح قبایح اعمال ایشان باشد ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون ق اگر مشار الیه در دو اسم اشارت یکی باشد از عصیان و عاصی شدن بترک ایمان و اختیار کفر مراد بود و از اعتدال تجاوز از حد و ظلم در حق پیغامبران کشتن ایشان بغیر حق خواسته شود و این آیه تکرار آیت اولی برای تاکید باشد ذلک اشارت بر کافر گشتن و کشتن انبیا دارند این جمله را برین وجه برای بیان سبب مبتلا شدن ایشان بلا و کفر و مرتکب شدن این چنین گناه عظیم یعنی قتل انبیا بغیر حق است فرض نموده اند چنانستی که کسی سوال کرد باعث و سبب وقوع فی الکفر و قتل الانبیاء چیست قیل ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون بسبب عصیان چنین باشد یعنی کافر شدن و مبتلا بکفر گشتن و آزردن پیغمبران و ارتکاب کفر ایشان بشومی آن که ایشان عاصی شده اند و از حد تجاوز کرده اند و بشومی اصرار بر معاصی در کفر افتاده اند و درین آیه دلیل بود که گناهکار بشومی اصرار بر گناه و تجاوز از حد مردان در کفر افتاد لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل و هم یسجدون ق این جمله موکد است مضمون جمله منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون و ضمیر یعنی از اهل الکتاب مومن باشند و بعضی کافر برابر نشوند من اهل الکتاب بعضهم ذکر قسیم سوال و بیان ... ایشان است و جمله یتلون آیات الله ... دیگر ... ایشان را و هم یسجدون ای یصلون ذکر سجده و اراده صلوة از باب ذکر جزء شریف و اراده کل است و جمله و هم یسجدون حال است از ضمیر یتلون اهل کتاب برابر نه اند بعضی از ایشان گروهی اند بحق قایم اند یعنی بر حق مستقیم اند آیات خدا را در ساعات شب میخوانند احکام آنرا بعمل رسانند و ایشان سجده کنندگانند یعنی نماز میگذارند و در آن قرآن میخوانند و اوامر را به یتلون آیات الله معنی تلاوت توریة و انجیل داشته یعنی یتلون آیات الله من التوریة و الانجیل پنداشته و این مشکل است زیرا چه مسلمانان را خواندن توریة و انجیل ممنوع است و خواندن آن در شریعت ما نا مشروع است پیغامبر خدا صلی الله تعالی علیه و سلم ورقی از توریة بدست امیر المومنین عمر بن خطاب دید ... رضی الله عنه نپسندید و گفت امتهوکون کما تهوکت الیهود و النصاری و الله لو کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی مگر آنکه در رد این آیت

بنا بر اقوال الاکثر تغییر
صلعم و پسندیدگی
فعل امیر عمر رض
۱۲

بیشتر از منع بود و نزول این پیش از وقت مذکور باشد چنانچه عبد الله بن سلام از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم درخواست کرده بود که در نماز شب توریة بخوانم و دیگر قرآن که الفت دارم بر زبان رانم تمام علما ایج گفته است که در ورود آیة من اهل الکتاب امة قائمة در شان چهل کس از نجران سی و دو از حبشه و هشت از روم که بر دین عیسی بودند و از بشارات پیغمبر که در حق کتاب خویش خوانده بودند و سنتی پیغمبر بودند پیغامبر پیش از بعث پیغامبر تصدیق کرده دل بر صدق پیغمبر آورده بودند و ایشان موحد و مسلمان بودند نصاری غسل جنابت میکردند ایشان غسل جنابت بجا می آوردند و آنچه در کتاب خویش از شرایع پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم دانسته بودند که چنین خواهد بود اتباع آن مینمودند تا آنکه پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم مبعوث گشته و علم دین نبوی بظهور پیوست تصدیق کردند و خود را بر یاری دادن پیغمبر آوردند این آیة توصیف و مدح ایشان است دیگر ایشان را تانی توریة و انجیل گویند نبود و هیچ مشکل نبود یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَيَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُوْنَ فِى الْخَيْرٰتِ وَاُولٰٓئِكَ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ○ این جمله با معطوفات خویش حال است از ضمیر یتلون ای یتلون آیات الله آناء اللیل حال کونهم مؤمنین و آمرین و ناهین و مسارعین یا از ضمیر یسجدون ای یسجدون مؤمنین بالله والیوم الآخر [illegible] اشتمال است از یتلون و یسجدون ایمان [illegible] احسب کشاف [illegible] کما قیل [illegible] آیات کتاب خدا را میخوانند [illegible] قیامت [illegible] تلاوت میکنند آیات خدا را و امر میکنند بمعروف یعنی به نیکی و کار پسندیده و نهی میکنند از منکر [illegible] حرام و مکروه تحریمی و کار ناگزیده احکام و اقسام امر معروف و نهی منکر گذشته و بیان آن بالاتر [illegible] و می شتابند در خیرات یعنی کمال رغبت مینمایند بجهد رسیدن هنگام آن و دل بر تحصیل آن می بندند و کاهلی و تأخیر در ادای آن نمی پسندند از فوت شدن آن می ترسند و از محروم شدن از ثواب آن ترسان میباشند و ایشان از اهل صلاح اند و از کسانی اند که صلاح برای [illegible] و بعضی گویند ایشان از جمله صالحان اند یعنی اصحاب محمد صلی الله تعالی علیه و سلم اند و بعضی گویند مراد از صالحان مسلمانان اند یعنی صالح اند برای نعیم جنان و سزاوارند برای نیل رضوان وَمَا يَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُّكْفَرُوْهُ [illegible] بر حسب آن [illegible] شرطیه است [illegible] من خیر [illegible] فلن یکفروه جزاء شرط [illegible] آمده جمله [illegible] و قسم [illegible] عطف است بر جمله سابقه شکر و کفر [illegible] متعدی [illegible] است معنی بر صیغه غائب است و آنچه ایشان از نیکی بکنند هرگز از ثواب آن باز داشته نشوند [illegible] شکر [illegible] از ثواب دادن تعبیر بشکر کرده و اینجا از تعبیر آن [illegible] شکر [illegible] آورده و در قرأت خطاب از باب التفات از غیبت بسوی خطاب بعد ذکر اعمال [illegible] باشد [illegible] چنین آید [illegible] شما از نیکی بکنید هرگز شما از جزا

[illegible]

آن بازداشته نشوید وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ۝ این جمله تذییل ست یعنی اینست وخدای علیم ست باحوال متقیان واعمال پرهیزگاران که چون کریم هیچ کسی بداند رنج او را ضایع نگرداند خدای عزوجل اعمال ایشان میداند حسنات ایشان واون میتواند ابواب شکوری وشاکری برایشان خواهد گشاد وانواع عطایا خواهد داد وترک جزا نخواهد کرد وکار ایشان بحرمان نخواهد آورد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا چون در آیت سابقه ذکر مومنان واعمال صالحهٔ ایشان کرد وجزا وثواب ایشان در بیان آورد سامع منتظر بیان حال کافران گشت بدین جمله بر سبیل استیناف شان ایشان ببیان پیوست وچون کافران مضمون این خبر را منکر بودند اموال واولاد خویش را نافع می پنداشتند ونحن اکثر اموالا واولادا میگفتند انکار ایشان را ذکر کرد واین جمله را موکد آورد یعنی اینست بدرستی کسانیکه کفر ورزیدند وبخدای نگرویدند هرگز نفع نکند ایشان را اموال ایشان از عذاب خدای تعالی هیچ چیزی از نفع ونه فرزندان اموال واولاد را از جملهٔ امور نافعه بنفی نفع در حق ایشان تخصیص کرد وذکر اموال بر اولاد مقدم آورد زیرا که این دو چیز برای انتفاع معد اند وکفار بکثرت اموال واولاد فخر میکنند نحن اکثر اموالا واولادا میگویند بحصول این هر دو ابتهاج میجویند وحصول اولاد که مبنی ست بر تزوج واستیلاد ورسانیدن ایشان در درجهٔ کمال ورسانیدن ایشان بمرتبهٔ نکاح رسانیدن موقوف ست بر اموال پس شاید که این دو چیز را تخصیص کنند باید که اموال را مقدم گردانند وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ این جمله تذییل ست چون اخبار بعدم نفع مال واولاد متضمن ست مر ابعاد از کلام سابق ابعاد مفهوم شود این جمله موکد آن مفهوم بود یعنی اینست وایشان اصحاب دوزخ اند جاوید باشند مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلَٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝ مثل مبتدا ست ما مصدریه ست ای مثل انفاقهم یا موصوله ست ای مثل الذی ینفقونه یا موصوفه ست ای مثل شیئ ینفقونه کمثل ریح خبر مبتدا ست واز ریح دو مضاف محذوف ست ای کمثل مهلک اصابه ریح جمله فیها صر صفت ست مر ریح وصر از اضداد ست بمعنی گرمی سخت وسردی سخت آمده وهر دو معنی در کلام عرب مستعمل شده اصابت حرث قوم صفت دیگر ست مر ریح یا حال ست بتقدیر قد جملهٔ ظلموا انفسهم صفت ست مر قوم را وجملهٔ ما ظلمهم الله تذییل ست جمله ولکن انفسهم یظلمون تکمیل ست وهم این معنی را که ایشان اصلا مظلوم نه اند مذیل ست ودرین آیه تشبیه انفاق کافران ست در نا چیز شدن وبی نفع گشتن بکشت ظالمان که او را باد سموم خشک گرداند یا بادی که در وسردی سخت بحزالی برساند وجه مثل ما ینفقون بعد ذکر خسارت کافران ست که از آیه سابق مفهوم شده یعنی اینست حال مالی که از کافران آشیا و در حیات دنیا یعنی زندگانی حیات فانی که نزدیک تر ست به ایشان از زندگانی اخروی جاودانی پیش از تحصیل ایمان کاسایش عبادات وصنادقه است هیچ عبادات بی ایمان کار نیاید وثمره هیچ قربتی بغیر او روی ننماید انفاق

و بگمان آنکه ایشان را در آخرت نافع خواهد بود و ثمره بدیشان روی خواهد نمود صرف میکردند هیچ حال مثل حال اینهاست
بادی ست که دران باد سردی ست که کشت را بی‌ثمر مرده گرداند یا گرمی ست چون باد سموم که گیاه را بسوزاند که رسید
باد مذکور کشت قومی را که ظلم کرده اند بر نفس خویش باکتساب عصیان و خود را بمعصیت رسانیده اند بشومت و نحوست
آن اما آن که دران کشت مدتی مشقت دیده و بیخ کشیده زمین شگافته و تخم انداخته آب داده دل بر لب آن که دران کشت
مدتی مشقت دیده تنقیه آن نهاده مدتی منتظر ربیع بوده تا کشت مذکور بالوده موجب خوشی فراهم گشته و سبب بهجت
او شده بتازگی رونق پیوسته پس آن کشت را از نفع کلی باز دارد و صاحب آن کشت را خائب و خاسر گرداند و خدای
عز و جل ظلم نکرده است بر ایشان بضایع کردن مشقت و محروم گردانیدن از منفعت لیکن ایشان بوده اند که بر نفسهای
خویش ظلم میکردند و بسبب کردارهای و گناهکاری و کفر و عصیان شومت و نحوست بر خود می آوردند آن حال ایشان را
بشومت گناهان روی مینمود و اهلاک و احراق کشت ایشان بغیر استحقاق ایشان نبود یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا بِطَانَةً مِّنْ دُوْنِكُمْ لَا یَاْلُوْنَكُمْ خَبَالًا ط این آیت وارد است
در شان بعضی مومنان که با بعضی منافقان و جهودان و ترسایان دوستی داشتند و ایشان را دوستان و مخلصان خویش
می پنداشتند و بر ایشان بدوستی می رفتند و اسرار خویش میگفتند برین سبب بعضی اسرار مومنان بکافران میرسید کشف
اسرار افتند و فساد میکشید این آیه در نهی ایشان نازل گشت و این نظم در حق ایشان بود و پیوسته خبالا مفعول دوم است
مر لا یالونکم بتضمین معنی منع ای لا یمنعونکم فسادا و اگر در لا یالونکم تضمین معنی منع نکنند خبالا مفعول نبود و تمییز یا ظرف دانستن
آن مشکل است زیرا که بر تقدیر تضمین معنی منع خبالا مفعول دوم است تمییز و ظرف نیست پس تمییز و ظرف بودن او نباشد
مگر بتقدیر عدم تضمین از جهت آنکه الا بمعنی قصر فیه لازم است تعدیه بسوی کم که مفعول اول است و بر تقدیر نیاید مگر آنکه
تضمین مفعول دوم محذوف دارند بمعنی لا یمنعونکم جهدا پندارند فسادا را تمییز بمعنی لا یمنعون لکم خبالا یا ظرف بمعنی الا یمنعونکم
فی الخبال چنانکه گویند نصیحتی وجه تمییز و ظرف در خبالا بدین طریق جو بینید و جمله یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا و الا هم دانستن
است برای تنبیه مومنان بر نهی ایشان از اتخاذ بطانت کافران و جمله لا یالونکم معلله است ای مومنان
مگیرید بطانه از دون ملت خود و هیچ یک آنکه بطانه یعنی صاحب راز و محارم سر از غیر اهل دین خویش یعنی منافقان از افشا فساد
را باز نمی دارند هر فسادی که در وسع امکان و طاقت ایشان است برشما میگمارند ایشان را دوست مسازید و سر خویش
در گوش با ایشان مگویید زیرا که ایشان در ره فساد می پویند و بتباهی کار شما می کوشند و این چنین کسان لایق آن نیستند
نباشند و سر او از گشته اسرار نشنوند وَدُّوْا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَآءُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ
وَمَا تُخْفِیْ صُدُوْرُهُمْ اَكْبَرُ ط ما مصدریه است عنتم یعنی رنج و هلاک است این جمله معلله است و جمله قد
بدت البغضاء نیز معلله است بهر طریق و دوا ما عنتم و جمله و ما تخفی صدورهم حال است از قد بدت البغضاء یا معترضه است

برای بیان حال دل ایشان واسناد وما تخفی صدورهم اکبر مجاز عقلی ست والمعنی وما یخفونه فی صدورهم معنی اینست ایشان رنج شمارا دوست میدارند و دل بر هلاک شما میگمارند بدرستی ظاهر شده است میان مردمان دشمنی از دهنهای ایشان که از ایشان بسبب ابتلاء دشمنی سخنی بیرون می افتاد که دلالت بدشمنی ایشان میکند مصرع می تراود چکنم آنچه در آوند است وآنچه سینهای ایشان آنرا پنهان میدارد وآشکارا بر زبان نمی آرد و در فساد بزرگتر ست و در تباهی اکثر ست **قد بینا لکم الایات ان کنتم تعقلون** ○ این جمله تقریر ست مر بیان سابق را معنی اینست بدرستی بیان کردیم ما برای شما آیات یعنی علامات دشمنی کافران ونشانهای آن خواهش فساد وتباهی ایشان اگر شما عاقل باشید دشمنان را بشناسید از ایشان احتراز نمائید وسر خویش بر ایشان نگشائید دشمن هرچند که دوستی نماید بر حکم طبیعت بدشمنی و مضرت پیش آید دشمن اگرچه خرد و کار دوستی کند در دشمنی خرد دم دشمنی زند چنانچه آن خرد دوستی را محو گرداند و در عداوت کار به استخوان رساند بحیثیتی که قابل علاج نماند و هیچکس اصلاح آن فساد نتواند در تفسیر آورده که خلیفه با صدق و صواب امیرالمؤمنین عمر خطاب رضی الله تعالی عنه کارکنی را در قبیله فرستاد وچون آن کارکن در قبیله دل بر عمل نهاد در ان قبیله دخل و خرج بسیار یافت در محافظت حساب جمع وخرج آن صعوبتی دریافت بر امیرالمؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه در عریضه عرض کرد و عرض خویش از محافظت جمع وخرج پیش آورد باز نمود که دران قبیله یهودی ست که در حساب تمام درایت و در محافظت جمع و خرج کمال کفایت دارد اگر از خلیفه دستوری آید و بیرون این کار بدو مصلحت نماید این کار او را فرمایم و این عمل بدو تسلیم نمایم چون عریضه بر خلیفه رسید خلیفه دستوری مصلحت ندید حدیث مذکور را لا جواب کرد و در خواست او را در معرض جواب نیاورد چون جواب عریضه بکارکن رسید جواب حدیث مذکور ندید دانست خلیفه را سهو افتاد وگرنه این چنین کیفیتی را چگونه جواب نفرستاد تا بار دیگر که عریضه بمصالح عرض میکرد حدیث مذکور را باز درکتابت آورد و باز دید بلا جواب شد هیچ پاسخ نفرستاد سوم بار باز آن قصه در قلم آورد و عرض آن عرض کرد خلیفه بدان نپرداخت و حدیث او را لا جواب ساخت کارکن پنداشت که مگر جواب آن بحضور تعلق دارد اختیار کرد که خود بحضرت رو آورد چون کارکن مذکور بحضرت آمد و در نظر خلیفه در آمد امیرالمؤمنین عمر دره بر دست گرفته روی بر وی آورد و دراستا چند او را دره میزد و آیت یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی الآیة میخواند تا آنکه کارکن فریاد توبه برآورد و دل و زبان بر پشیمانی آورد و یاران شفاعت کردند خلیفه را بر عفو آوردند خلیفه گفت اگر تو چنین کردی بر حکم این آیه دره بسیار بخوردی در حدیث آورده که کافری بر پیغمبر آمد و گفت من آمده ام تا ترا یاری دهم و با کافران برای تو جنگ کنم پیغمبر فرمود انا لا نستعین بمشرک و بروی لن نستعین بمشرک که بر کافری و بیاری دادن مسلمانان چه اعتماد و بر وفا کردن سخن او چه اعتقاد چه اگر کافر بظاهر یاری پیش آید بباطن در یاری کافران کوشش نماید چه مسلمانان یاری از جهت دنیا دارند یاری کافران مراعات دینی می پندارند و در معارضه دین را ترجیح بر دنیا بود و این سبب یاری کافران نبود بالغرض اگر کافری به سبب عهد سپر برد هر که با او نسبت از جهت دین خود لشکر بر کفار برد فی الجمله صحبت ایشان زیانکار

و مناظرت دینی با لغت ایشان سراسر ناروا ست مخالطت با کافران و مصاحبت با ایشان جز بحاجت باشد جایز نبود و بقدر ضرورت خاص روا باشد چون مسلمانی طبیب حاذق نباشد به طبیب کافر بیاید نبض و دلیل خویش بنماید و چون کالائی که محتاج الیه هر کافری باشد برای خریدن آن بیرون روند و خریدار آن کالا نشوند یا مالی که مسلمانان سره کردن آن نمیدانند کافری نماید که سره کردن تواند همچنانکه صرافان کسی در بحروسی نخواند مگر آن زمان کاسب و سیم نمانده ها انتم اولاء تحبونهم ولا یحبونکم ها برای تنبیه است انتم مبتدا اولاء مبتدا دوم تحبونهم خبر مبتدا است جمله خبر مبتدا اول است و تواند بود انتم مبتدا باشد اولاء خبر مبتدا بود تحبونهم و لا یحبونکم حال از معنی اشاره بطریق هذا بعلی شیخا ای انتم المشار الیهم حال کونکم تحبونهم و لا یحبونکم و الرابطه ضمیر الفاعل و بر قول اخفش اولاء موصول است بمعنی الذین تحبونهم و لا یحبونکم صله او ست موصول با صله خود خبر مبتدا است برین هر دو وجه خطاب در تحبونکم از باب تغلیب خطاب است بر غیبت بطریق انتم قوم تجهلون و بر طریق شعر انت الذی اخلفتنی ما وعدتنی و اشمت بی من کان فیک یلوم انت التی کلفتنی برح السری و جوب للعطایا بالبلتین این جمله تقریر و تشنیع است در حق کسانیکه کافران را دوست میدارند و جمله سابقه بمعنی نبود از ان برین مضمون مقرر کلام سابق باشد هم ازین جهت فصل کرد بغیر حرف عطف آورد و معنی اینست آگاه باشید شما ای مسلمانان یهودان را دوست میدارید و ایشان شما را دوست نمیدارند و با دوست داشتن شما ایشان شما را در چیزی دوستی نمی آرند و تؤمنون بالکتاب کله این جمله عطف است بر تحبونهم و لا یحبونکم و این جا معطوف محذوف است بدلالت سیاق کلام ای تؤمنون بالکتاب کله و لا یؤمنون بالکتاب کله بل یؤمنون ببعض الکتاب چه نصاری ایمان می آرند بانجیل و بتوریه ایمان نمی آرند و یهود ایمان می آرند بتوریه و دل بر ایمان آوردن با نجیل نمیگمارند همچنین هر دو فریق ببعض قرآن ایمان می آرند چنانچه و الهکم اله واحد و لا اله الا الله و ببعض ایمان نمی آرند چنانچه محمد الرسول الله و آیة لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه الآیة و مانند آن صاحب کشاف و مفسران دیگر واو و یؤمنون را واو حال داشته اند و این مشکل است چه مضارع مثبت چون حال واقع شود واو حال آوردن روا نبود با آنکه با وجود معطوف علیه و صحت عطف حمل بر حال کردن بمعنی مجازی سست بی حاجت باشد مگر آنکه بتاویل و انتم تؤمنون دارند چنانچه در قسمت واصک بمعنی و انا اصک آمده در قول شاعر شعر فلما خشیت اظافیرهم نجوت و ارهنهم مالکا تحقیق آن ها بیاید و اذا لقوکم قالوا آمنا و اذا خلوا عضوا علیکم الانامل من الغیظ اذا درین محل برای استمرار است و این جمله با معطوف خویش هم عطف است بر و لا یحبونکم ای و لا یحبونکم و ان نافقوکم معنی اینست و چون ملاقی میشوند ایشان شما را میگویند ایمان آوردیم و موافقیم شما که وایم و خود را با جوشت اسلام آراسته ایم و غیظ و کینه با شما نداشته ایم و چون تنها میشوند اظهار خشم میکنند و بجوکسی از غایت خشم انگشت بخاید و ترا بایدن این صورت کمال خشم بود نماید قل موتوا بغیظکم ها برای التصاق است ای موتوا ملتبسین بغیظکم با او مصاحبت است و این دعا بر ایشان است از لقا بغیظ تا وقت موت

کلفتنی

ای و لیتبین غیظکم ای ان تموتوا جمله مقول قُل است و قُل مستانفه است چنانچه گویی چون حق سبحانه و تعالی بیان نفاق
ایشان کرد و غیظ باطنی ایشان پیدا آورد سامع گفت ما ذا اقول لهم حینئذ فقیل قل موتوا بغیظکم یعنی اینست بگو غیظ دار
شما تا وقت مردن شما باقی بود تا مردن شما با غیظ باشد که غیظ شما ما را هیچ زیان نکند و شما را در رنج می افکند و تواند بود که
باشد ای موتوا بسبب غیظکم یعنی بگو چنان غیظ گیرند که بسبب غیظ بمیرند چه رنج غیظ بر ایشان مدیگر بماند ورنجی که بموت
رسانند و بعضی گویند که این قول نفسی است یعنی خطاب نه جهریست ای قل فی نفسک یعنی بگو ای محمد در خاطر نه گفتنی در
ظاهر که خشم باشید تا از جهان با غیظ بیرون روید بیت بمیر تا برهی ای حسود کین رنجیست که از مشقت آن جز
بمرگ نتوان رست إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ پنهان داشتن ایشان کینه‌ها را
اشارت آنست که ایشان خدای تعالی را بسر پنهان خویش عالم نمیدانند و علم خدای را بکینه‌ها که در سینه‌ها است منکر اند
بظهور علامت انکار استعمال ادات تاکید کرده و جمله را سوگند آورده برین وجه این جمله داخل مقول باشد یعنی موتوا بغیظکم
را مقرر بود که بذات الصدور پنهانست کنایه از نفس است که بغیظ پنهان ایشان را سود نمیکند و ما را در زیانی نمی افکند چون معنی موتوا
موتوا بغیظکم چنین است معلوم است که مقصود از ان الله علیم بذات الصدور همین است الا مرتع [illegible] تا کید و تقریر
که چون خدای کینه سینه‌ها داند شما را بدان آگاه گرداند پنهان داشتن غیظ شما را هیچ نفع نکند ما را در مضرتی نیفکند و تواند بود
که داخل مقول نبود و متصل آیه و اذا لقوکم قالوا آمنا و اذا خلوا عضوا علیکم الانامل بود چه استیناف در جواب سوال که ما
هو الانفاق باشد جمله ان الله علیم بذات الصدور کنایه از لا ینفعهم النفاق دارند جمله قل موتوا بغیظکم معترضه است یعنی
بدرستی خدا داناست عالمست بکینه‌ها پنهان صاحب سینه‌ها ایشان که در سینه‌های ایشان جای گرفته و صاحب فالمعنی
اِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَاِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَّفْرَحُوْا بِهَا
وَاِنْ تَصْبِرُوْا وَتَتَّقُوْا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا [illegible] بسبب فرط خبث ایشان نیز از تقریر بیان عداوت و تحقیق اثر نفاق
منافقان است یعنی اینست اگر برسد شما را ای مسلمانان نیکی یعنی خصبی و مالی و امنی و فراخی و ظفری و مانند آن ایشان را
ناخوش کند و اگر بشما بدی از غلا و رنج غلبه و فقری و تعلق باطنی و خوفی و هزیمتی و مضرتی ملحق شود ایشان را شاد گرداند
این صفت از صفات آثار عداوت است و علامات شقاوت است و اگر در هنگام عداوت ایشان شکیبایی
از ترک دوستی و آمیزش با ایشان امر کرده شده اید و از آنچه نهی کرده شده اید از دوستی و آمیزش با ایشان باز ایستید
زیان نکند شما را ای مومنان مکر ایشان هیچ چیزی از زیان و تواند بود از تصبروا صبر بر طاعت و عبادات خدای و از
تتقوا اجتناب از ارتکاب معاصی مراد بود و لا یضرکم بکسر ضاد و سکون را از ضار یضیر آمده یا ضیر و لا یضرکم بصیغه مضاعف
از باب نصر ینصر و در این لفظ دو قرات است بحرف شرط مجزوم است لیکن در لا یضرکم بصیغه مضاعف از جهت التقای ساکنین
حرکت آورده اند از جهت اتباع عین حرکت ضمه اختیار کرده اند یعنی پس جمله آید اگر صبر کنید مر طاعت و عبادات و پرهیز

از معاصی و خبثات زبان [illegible] شما را کید و مکر دشمنان هیچ چیز زیان [illegible] آن بود که شما در تنگی و بال [illegible] تا توانید [illegible] از عداوت
و مضرت دشمن هرگز نهراسید چون کسی خود کار خدای تعالی وا گذارد و را در کنف حمایت خود آورد [illegible] تو خدا را شو اگر همه عالم دریاست
بجا نگر سبوی قدر سنت [illegible] گردد نه حکما گفته اند [illegible] غالب آمدن بر اعدا در تقوی و تحفظ [illegible] چون در فضیلت [illegible] الاعمار [illegible] دشمن شما
إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ۝ این جمله [illegible] بر قراة تفاوت بخطاب تاکید است [illegible] الاول [illegible] ۱۲ ع ۱۱
شما را [illegible] بسکون را [illegible] و این لفظ [illegible] مجزوم است
لیکن در [illegible] از جهت التقاء ساکنین حرکت داده اند از جهت اتباع [illegible] چون خدای بعلم
وقدرت محیط به تقوی و صبر شما ست پاداش خواهد کرد و از کید ایشان شما را در مضرتی نخواهد آورد و بر قرائت یعملون به یا یعنی غیبت تاکید ذکر کافران که از
واذا لقوکم قالوا آمنا الآیه فهم شده است باشد یعنی چنین بود چون خدای بعلم وقدرت بعمل ایشان محیط است عمل بر ایشان که کید وعداوت
و اندوه [illegible] ایشان [illegible] توانید [illegible] برای بیان [illegible] مومنان از کید منافقان [illegible]
بودن ایشان از مضرت ایشان وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ ط
روایت کرده اند چون مسلمانان را در روز جنگ بدر ظفر بر کافران بود و فتح عظیم و نصرت فخیم روزی شد و هفتاد کس از
مبارزان کفار کشته شدند و هفتاد تن از پیران قریش اسیر شده بر دست آمدند و بقیه منهزم گشته و گریخته در مکه رفتند
کسانیکه پدران یا پسران ایشان کشته بودند چون عکرمه پسر ابو جهل و امثال او گرد آمدند و در پی انتقام شدند و ابو سفیان
که رئیس مکه بود نزد او رفتند و برای این کار از وی یاری جستند ابو سفیان ایشان را امید بشتر داد آنچه از سلاح و توشه حاجت بود
یاری کرد و ایشان در محاربه و مقاتله آوردند سه هزار مرد از کفار قریش گرد آمدند و ابو سفیان سر ایشان شد و سران دیگر
چون خالد ولید و عمرو بن عاص و عکرمه بن ابو جهل سرابر روان شدند و همه زنان چون هند زن ابو سفیان و ام حکیم
زن عکرمه و فاطمه زن حارث و برزه زن صفوان و همچنین سران دیگر زنان و فرزندان برابر خویش آوردند و قصیده
[illegible] کشیدن کینه [illegible] پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم با اهتمام تمام و استعداد تام کردند و جبیر بن مطعم وحشی را که غلام
او بود بر کشتن حمزه برانگیخت و ترغیب وعده آزادی او را بر کشتن حمزه داد و گفت اگر حمزه بن عبد المطلب را بکشی از
مال آزاد باشی و صفوان شاعر را برابر آورده بود که مردمان را تحریض بر قتال کند و [illegible] محاربه و مقاتله و مبارزه [illegible]
رغبت بر قتال افکند اگر سلامت باز گردی سوگند میخوریم که ترا یاری کنیم و اگر کشته شوی دختران ترا [illegible] دختران خود [illegible]
و انجم لشکر کافران در روز چهار شنبه در کوه احد رسید پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم رسیدن ایشان شنید عبد الله
بن ابی بن سلول را که وقتی با او مشورت نمیکرد طلب کرد و پیش خویش برای مشورت آورد و فرمود آمدن لشکر کفار گفت
از و رای صواب جست او و اکثر انصار رای ماندن در مدینه زدند و از بیرون آمدن برای جنگ منع کردند گفتند
اگر ایشان همانجا باشند چون مقام آب و گیاه نیست بد حال شوند و اگر در مدینه آیند مردان مدینه قوت و سستی خود [illegible]

نمایند همه نفیر عام کنند بچگان و زنان سنگ بزنند و اگر بازگردند شر ایشان بکفایت رسد و فراجعت ایشان بر تیغ گردد
و آنچه رای عبد الله بن ابی بن سلول و اکثر انصار بود پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را سابع نمود تا بیان آن این فرمود که من
کشته شدن گاوان گرد برگرد خویش در خواب دیدم تعبیر کشته شدن بعضی یاران خویش کرده‌ام و دیده‌ام در تیزی تیغ من رخنه
پیدا آمده این خواب در خاطر من مائل بهزیمت شده و نیز دیده‌ام که دست در زرهی در آورده‌ام آن را تاویل بحصاری شدن
در مدینه کرده‌ام این رای صواب است موافق تعبیر آن خواب است بهتر است که در مدینه توقف نمایم برای قتال بیرون نیایم
یاران دیگر را رای بر بیرون آمدن افتاد و هر یکی از ایشان بر محاربه و مقابله دل نهاد گفتند یا رسول الله مقدار یک فرسنگ
کافران فرود آمده‌اند و عازم محاربه شده‌اند اگر برای محاربه بیرون نرویم متهم بعزولی شویم ما را بسوی این مکان بیرون
آر و از نعمت بهشت محروم مدار پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در خانه آمد و زره پوشیده بیرون آمد یاران که داعی به بیرون
آوردن پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را برای محاربه کفار مذکور زده بودند و درین کار باهتمام جد مینمودند پشیمان گشته
و همه باتفاق یک دیگر گفتند که ما را خطا افتاد این کلمات برای خویش گفتیم و اختیار خود را باختیار پیغامبر صلی الله تعالی
علیه وسلم که صاحب وحی هست باز نه ایستیم چون پیغامبر علیه الصلوة والسلام زره پوشیده و مستعد شده بیرون آمد آنچه در خاطر ایشان
گذشته بود عرض کردند و خود را باعتراف بر خطا آوردند. یاران عباس رضی الله تعالی عنه بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم
فرستادند و از اتفاق و اعتراف بخطاء خویش خبر دادند چون عذر خواست کردند. که در هرچه در رای جهان آرای نبوی صواب
نماید عمل کردن بدان فرماید پیغامبر فرمود که هیچ پیغامبر را نشاید چون زره پوشیده بیرون آید پیش از جنگ باز گردد و باهل حشمت
پیوند و پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از خانه ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها بیرون آمد دران بامداد روز شنبه پانزدهم شوال بود
که پیغمبر علیه السلام بهیئت محاربه بر کافران توجه نمود در شعب کوه احد رسید هنگام محاربه نزدیک رسید پیاده شد افواج قتال
می آراست و هر کسی جای نشستن چون مقدمه و ساقه و جناحین و قلب بانتظار قتال معین میساخت عبد الله بن جبیر را
با چهل مرد دران شعب داشت و خود با صحابه عزم پیشتر گذاشت ایشان را گفت شما را هر حال که بود و هر کاره که شود شما
این جا را نگذارید و این دره نگهدارید نباید کافران ازین راه در آیند و از پس و پیش چیره دستی نمایند چون پیغمبر علیه السلام
با صحابه پیشتر شد گفته اند مسلمانان هزار تن و بعضی گویند نهصد و پنجاه تن و بعضی گویند هفتصد نفر بودند که با سه هزار تن کافران
چیره دستی نمودند عبد الله بن ابی سلول منافق از جهت ابراز نفاق و مخالفت بودن در رای و اتفاق پیشدستی داد و با
ثلث لشکر روی بهزیمت نهاد و عمر بن حزم انصاری دنبال او کرد او را سوگند میداد تو بر باز گشت سوی معرکه می آورد که از
پیغامبر منحرف مشو و از لشکر مسلمانان روی متافته مرو جواب گفت لو نعلم قتالا لاتبعناکم ای لو نری قتالا لاتبعناکم اگر رای ما بر
قتال بودی پیروی شما میکردیم و ربعی بر قتال می آوردیم و شما میدانید که در آغاز مشورت رای ما بر قتال نبود و فکر قتال در دل ما
صواب نمینمود و بعضی گویند معنی لو نعلم قتالا لاتبعناکم اینست اگر قتال شما را قتال میدانستیم هر آئینه پیروی شما میکردیم و لکن

ما قتال شما را قتال نمیدانیم بلکه تهور را هلاک نفس میخوانیم چون این منافق رفت و بگفت عمرو بن حزم بازگشته اند و طایفه
نا مذکور از مومنان مخلص چنانچه این لشکر بودند در میمنه و میسره شجاعت و جلادت مینمودند یعنی بنی سلمه و بنی حارثه روی
به عزم ولی آوردند و قصد باز گشتن کردند چون ایشان مؤمنان مخلص بودند و خدای ولی ایشان بود اگرچه برخلاف حال خویش
قصدی مینمودند ایشان را یاری کرد و دل ایشان را ازین قصد باز آورد در جنگ ثبات قدمی داد و در ادراک سعادت
بر ایشان گشاد روایت کرده اند که ایشان میگفتند ما شادی نمیکنیم و هم فخر نمیکنیم بدین که قصد نکردیم و آنچه
قصد میکردیم و خود را برقرار بیاوردیم نگریختیم و بعبدالله بن ابی سلول نپیوستیم که این همه بعنایت خدای بود و بحمایت حق جل و
علی روی نمود لیکن شادی و فخر ما بدین هست که ما را خدای در کلام خویش یاد کرده و الله ولیهما ما را در زمره اهل
ولایت آورده چون پیغامبر بسوی محاربه توجه آورد و عزم و اهتمام از آن بیشتر بود بیشتر کرد چون روان شد ناگاه
دم اسپی در قبضه شمشیر او رسید او را از نیام کشید پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بدید و گفت تیغ در نیام در آر و این
حال فال بهینه کردن تیغ پیدا پیغامبر پیشتر شد لشکر دست بر شمشیر بردند و بر کفار حمله آوردند کفار حمله ایشان تحمل
نکردند و روی بهزیمت آوردند چون روبهان از پیش شیر بگریختن بشتافتند و مال و اسباب افتاده گذاشتند یاران
پیغمبر غنیمت را گرفتند و بمدینه پیوستند و بعضی یاران عبدالله بن جبیر را دیدند که فتح شد و کفار منهزم شدند یاران همه
غنایم گرفتند و گفتند ما محروم چرا مانیم و خود را از اسباب و اموال بی نصیب چرا گردانیم پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم
از جهت محافظت در هنگام محاربه داشته بود و اکنون محاربه رفت فتح روی نمود مقام گذاشتند ایشان نیز بسوی غنیمت
شتافتند با عبدالله بن جبیر جز هشت تن نماندند فرشتگان از جهت مخالفت ایشان مر امر پیغامبر را که برای مدد می آمدند
نیامدند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در معرکه با چند نفر ماندند و تنها ماندند ناگاه خالد بن ولید دره مذکور را خالی دید با فوج
خویش بسوی معرکه بیامد عبدالله بن جبیر و هشت تن که برابر او مانده بودند تاب او نیاوردند بعضی کشته شدند و بعضی
منهزم گشتند تا آنکه بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسیدند پیغامبر علیه السلام تیغ کشید و گفت من یأخذه بحقه یعنی این تیغ
را بحق از من که میگیرد و این کار که می پذیرد ابو دجانه انصاری گرفت و حمله کرد و تبختر کنان خود را در صف ایشان در آورد
بزخم تیغ حمله ایشان را باز داشت پیغامبر را از ایشان نگاه داشت میان ایشان در جنگ بود تا آنکه او را سعادت
شهادت روی نمود یاران دیگر حمله میکردند و در معرکه در می آوردند تا آنکه جنگ گرم گشت و شعله نایره او بزبانه اشتعال
پیوست هنده زن ابوسفیان و زنان دیگر مردان را تحریص بر قتال میکردند و دف میزدند و در صدد و کلمات میگفتند

شعر نحن بنات الطارق ✿ نمشی علی النمارق ✿ ان تقبلوا نعانق ✿ ان تدبروا نفارق ✿ امیرالمؤمنین علی
رضی الله تعالی عنه در جنگ در آمد طلحه بن طلحه را که از علمای قریش بود مجروح کرد و جماعتی دیگر زیر تیغ آورد و خود بسی جراحت
گشت و بجراحت بسیار پیوست پیش پیغامبر علیه السلام بر دندان و بر تن مبارک او سنگها افتاد و زخم شمشیر زدند

پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در هر زخمی بدست خویش لعاب دهن مبارک خود میمالید جراحات مذکور بالتیام می انجامید
تا آنکه همه جراحتها ملتئم گشت و تن مبارک او بصحت پیوست باز در معرکه آمد و در جنگ در آمد حمزه بن عبد المطلب که شیر
شیران و امیر دلیران بود و در معرکه در آمد و با ابو نیار که یکی از سران لشکر کفار بود هم تیغ شد بحمله اول او را کشت و وحشی
که غلام جبیر بن مطعم بود بر حکم تحریص سابق اقدام بر قتل حمزه نموده نیزهٔ خویش جنبانیده میان ناف و عانه آورد میان دو پا
کشید حمزه رضی الله عنه افتاد و جان عزیز خویش بروضهٔ جنان فرستاد تا آنکه هفتاد نفر مسلمان بسعادت شهادت
پیوستند و هفتاد نفر مجروح گشتند و بعضی گویند ثلث مسلمانان کشته شدند و ثلث مجروح شدند و ثلث منهزم گشتند
در روایت اول موافق نظم کریم است که ان یمسسکم القوم قرح فقد مس القوم قرح مثله میشود که در جنگ بدر از کفار هفتاد
تن کشته و هفتاد تن اسیر شده بودند تا آنکه با پیغمبر هیچکس نماند ناگاه سنگی بر رخسارهٔ مبارکه رسید پیغامبر را مجروح گردانید
و دندان مبارک اثر زخم پیدا گشت و ساق مبارک نیز بجراحت پیوست چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم وقت
تقریبه از عجز و بندگی اظهار خدای میان جمع کنان غالب شد در آن محل کسی ندا کرد الا ان محمدا قد قتل و بعضی گویند آن
آواز ابلیس بود و ازان دشمن قدیم آثار عداوت ظاهر می شود مسلمانان را هزیمت افتاد و هر یکی رو بفرار نهاد تا آنکه کفار
در آمدند و در تفحص قتلی شدند و در قتلی برای جستن پیغمبر آمدند خدای پیغمبر را بر حکم والله یعصمک من الناس از نظر ایشان
پوشیده داشت و نظر ایشان بر روی نگماشت و زنان ایشان نیز به معرکه در آمدند قتلی را مثله میکردند و از بینی ها و
گوشها مرایشان قلاده ساختند و در گردنهای خویش آویختند و قلاده های خویش که از زر و جواهر داشتند بوحشی قاتل
حمزه بخشیدند هنده زن ابو سفیان بر سر حمزه رسیده شکم دریده جگر کشید بخشید و بغیظ غایت کفار کام خویش گرفتند سوی
مکه بازگشتند مسلمانان را ضعفی قوی پیدا آمد و وهمی عظیم در دل در آمد تا آنکه بعضی از ایشان خواستند که بعبد الله
بن ابی بن سلول منافق بپردازند و او را برای امان ابو سفیان وسیلت سازند همدران وقت مالک بن نضر برادر انس
بن مالک بر سر خفتگان بود و الحاصل جماعتی از اصحاب رسید خبر پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم پرسید ایشان گفتند قد قتل
رسول الله گفت شما در کار چه خواهید کرد و خود را بر کدام کار نخواهید آورد اکنون شما همه بر آنچه پیغمبر شما کرده است
ببینید بعده مالک مذکور بر کفار حمله کرد و روبر قتال ایشان آورد تا آنکه جنبه برا کشت آنرا هم کشته گشت کعب
بن مالک اثر پیغامبر بدید پیغامبر را زنده در میان کشتگان غلطیده دید فریاد بر آورد ای مسلمانان بشارت هر شمارا
پیغمبر خدا زنده در میان ما است پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم اشارت کرد که خاموش باش همه صحابه که متفرق شده
بودند و میان قتلی تفحص نمودند چون خبر حیات پیغمبر یافتند بجان و دل شتافتند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم
بر خاست امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه تیغ خویش که از خون کافران تر شده بود در سپر شسته پیغامبر را
نمود و گفت اینک بحمد الله این تیغ کافران را چنان زده که بغایت کشته شده بعده فاطمه رضی الله تعالی عنها

مشکیزه آب آورد و روی پیغامبر شست خون دور کرد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم سوی سالم دید گفت یا سالم
کیف یفلح قوم فعلوا هذا برسول الله وهو یدعوهم الی الله و فی روایة کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم بالدم وهو یدعوهم الی
ربهم بعده پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم خواست که بر ایشان دعای بد کند و هلاک ایشان خواهد آیه آمد لیس لک
من الامر شیء او یتوب علیهم آیه وارد شد پیغامبر از دعای بد باز ماند و بعضی گفته اند بعضی صحابه درخواست کردند
که در هلاک ایشان کند پیغامبر فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون بعده پیغامبر صلی الله علیه وسلم امیرالمؤمنین علی
را گفت در معرکه برو و بر حال ایشان مطلع شو اگر بر شتران سوار گشته و اسپان را جنیبت ساخته باشند بدانکه از اینجا
بازگشته جانب مکه میروند و اگر بر عکس چیزی بینی دریابی بدانی که سوی مدینه متوجه شده اند امیرالمؤمنین علی رضی الله
تعالی عنه رفت و از حال ایشان آگاه گشت انچه سوار شدن ایشان بر شتران و جنیبت ساختن اسپان معاینه کرده
بود پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم باز نمود پیغامبر علیه السلام از تفحص کشتگان روی سوی معرکه کرد و دل بر
تفحص ایشان آورد کشتگان را هر جا که افتاده میدید و از حال سعد بن ربیع می پرسید که او از زندگان است و از مردگان
سالم است یا از مجروح شدگان است مردی گفت من نظر کنم و خبر او بیارم آن مرد برای تفحص حال او شتافت
او را با رمقی زنده یافت گفت ای سعد پیغمبر ترا یاد کرده است و درین وقت پرسش حال تو در دل آورده است کسی
نشان تو نداده بدان جهت مرا برای تفحص فرستاده سعد بن ربیع گفت پیغامبر علیه السلام را سلام ما برسانی و از حال
من آگاه گردانی و بگوئی جزاک الله خیر ما جزی انبیا عن امته و یاران را نیز سلام گوئی و مکافات این کار با کفار در یاری
دادن پیغامبر با ایشان بگوی و تنبیه کنی که لا عذر لکم ان یخلص الی نبیکم و فیکم عین تطرف یعنی شما نزد یک خدای عذری
ندارید که راه یافته شود سوی پیغمبر شما و در شما چشمی باشد که پلک بر پلک میزند و این کنایت از حیوة است یعنی مکافات
این کار بجوئید و در راه یاری و مددگاری پیغامبر بپوئید این کلمات گفت و در خوابگاه راحت ابدی خفت آن مرد باز گشته
پیغامبر را این خبر گفت بعده پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در طلب حمزه بن عبد المطلب شتافت او را در میانه وادی
کشته مثله کرده شکم دریده جگر کشیده یافت پیغامبر علیه السلام فرمود تا او را در بردی بپیچند و آن برد خرد بود اگر سر می
پوشیدند پا برهنه میماند و اگر پا می پوشیدند سر برهنه میشد بکفن ضرورت عمل کردند بر وی نماز جنازه گذاردند بعد
شهیدی که می آوردند پهلوی او مینهادند نماز میگذاردند و بر میداشتند دیگری را می آوردند تا آنکه بر هفتاد شهید
نماز گذاردند بر حمزه هفتاد نماز واقع گشت و حمزه برین فضیلت پیوست بعده هم در پناه کوهی نشستند ذکر ضعف
نوانش میکردند و از واقعه که واقع شد از مقتول شدن یاران و مجروح شدن پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر دل
می آوردند درین بودند که کافران را خبر رسید که پیغامبر علیه السلام زنده است باز گشتند و جماعتی از ایشان باز
سوی معرکه شتافتند بر بلندی که پیغامبر و یاران در ته آن نشسته بودند هند زن ابو سفیان رسید جماعتی را از لشکر

اسلام شکسته دید گفت با شما را جزا روز بدر دادیم و آنچه شما کرده بودید مکافات آن با شما کردیم ابو سفیان این سخن را
اوردی بسوی امیر المؤمنین عمر آورد و برین معنی ذکر مکافات جنگ بدر کرد پیغامبر علیه السلام امیر المؤمنین عمر را گفت
اجبه عمر جواب درشت و درست گفت لا سواء قتلانا فی الجنة و قتلاکم فی النار یعنی برابر نیست کشتگان شهدگان ما بر
حکم سعادت بهشت و نعیم بهشت رسیده اند و کشتگان شما بر مقتضای شقاوت عداوت بعذاب جحیم پیوسته اند ابو سفیان
گفت ای عمر سوی ما نزدیکتر بیا تا سخنی از تو پرسم و قاقی از خاطر خود دور کنم پیغامبر فرمود برو و بر گفتار او مطلع شو
امیر المؤمنین عمر نزدیک تر رفت و که چه میپرسد گشت ابو سفیان گفت ترا سوگند بخدا میدهم که محمد کشته شد یا هنوز میان شما
زنده است عمر گفت اللهم لا وانه لان یسمع کلامک ابو سفیان گفت والله ترا صادق تر میدانم از عبد الله که او
گفته بود محمد را من کشته ام بعده ابو سفیان در کلام نرم درآمد و بعذر خواهی پیش آمد بخدای تعالی کشتگان شما مثله بامر من
نشده اند و کسانیکه این کار کرده اند باذن من نکرده اند همدرین بودند که خالد ولید با جماعتی کثیر آمد خوفی در دل یاران
پیغامبر درآمد نظر در صدمت خویش کردند اندوهگین گشتند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در دعای مقهوری ایشان
مشغول گشت و در خواهش نصرت مؤمنان پیوست گفت اللهم ان هذه الاصابة بهم الذین یعبدون فی هذه البلدة
وانهم ان یقتلوا لا تعبد اللهم امر فعنا بعده آیة لا تهنوا ولا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین برای تعزیت و تقویت
ایشان فرود آمد سکینت و شادی در دل ایشان درآمد بدین تقویت یاران پیغمبر گرد آمدند و حمله کردند کفار را از بلندی
فرود آوردند و مال ایشان غنا فتند غنایم بسیار یافتند ایشان رفتند و مقهور گشتند و مسلمانان بر مضمون انتم الاعلون
مظفر و منصور باز گشتند هر چند بسبب کشته شدن یاران و هزیمت موجب حزن بود مسرت حیات پیغمبر صلی الله تعالی
علیه و سلم بعد آن آوازه صحیح و خبر صحیح بر همه حزنها غالب شد و در فتح و نصرت یافتن در آخر کار و بعد غلبه شدن غازیان
آمدن بر کفار نعمتی عظیم پدید شد موجب شکر عظیم انگاشتند و قصه مذکوره متضمن چندین آیت است آیه و اذ غدوت من
اهلک مبدء این قصه است و صاحب کشاف درین قصه بیرون آمدن پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم را بعد نماز جمعه
می آرد و آن از روی ظاهر با از غدوت من اهلک که دال بر غدوست موافقت ندارد مگر آنکه گویند چنانچه صاحب
کشاف ثابت شده باشد بیرون آمدن پیغمبر از خانه بعد از نماز جمعه بود و بیرون آمدن از لشکر برای قتال در بامداد
شنبه روی نمود و از غدوت ظرف اذکر محذوف است اگر غدا از افعال ناقصه بود بسوی المؤمنین خبر غدوت باشد
و اگر تامه بمعنی بامداد کردن دارند تبوی حال از فاعل او پندارند و جمله و اذکر و اذ غدوت عطف است بر جمله و اذ
اخذ الله میثاق النبیین که تقدیرش و اذکر اذ اخذ الله بالا گذشته و بعض ضائی که درمیان آمده میان دو کلام
واقع شده چنانچه بیان آن بالا رفته و وجه اعتراض هر یکی بجای خود پیوسته معنی اینست یاد کن یا محمد چون بامداد
از اهل خویش بیرون آمدی و در مکان جنگ درآمدی مؤمنان را جایهای نشستن برای انتظار قتال و نگاه داشت

و اذ آمد کفار روز شنبه چنان تعیین میکردی خود با لشکر بر کفار حمله آوردی و فوجها را برای نگهبانی در دره میداشتی تا کافران
از پس پشت نیایند تعیین میکردی وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ○ این جمله تذییل است یعنی
خدای تعالی شنوا است گفتار تو با ایشان که از جا نجنبید و بهیچ حال تا من شما را نفرمایم مشغول غنیمت مشوید و پیش مشوید و دانا است
کسانی را که مخالفت امر تو شدند و دل بر جمع مال آوردند بسوی مدینه غنایم شده بازگشتند و شما را تنها گذاشتند میداند
اِذْ هَمَّتْ طَّآئِفَتٰنِ مِنْكُمْ اَنْ تَفْشَلَا اذ همت بدل اشتمال است از اذ غدوت و [illegible]
هم مذکور بعد از غدوت بود و مطالبه با او داشتند و تواند بود که متعلق بسمیع علیم باشد یعنی آنست خدای شنوا و بینا
کار شما را در آن وقت که قصد کردند دو طایفه از مومنان یعنی بنی سلمه از خزرج و بنی حارثه از اوس بیان که بد دلی کنند
و دم بد دلی زنند وَاللّٰهُ وَلِيُّهُمَا این جمله حال است معنی آنست و خدای ولی ایشان بود یاری
کرد ایشان را بر ثبات و قرار آورد وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ○ این جمله معترضه است
برای بیان تحریص مومنان بر توکل معنی آنست و که مومنان را بر خدای توکل کنند و مسلمانان کار بدو سپارند و فا
فلیتوکل المومنون زائده است یا در جواب اما محذوف است ای اما علی الله فلیتوکل المومنون و تواند بود که از
طایفتان معمول اذکر محذوف باشد این جمله تقریر مضمون آیه سابق بود به بیان مضرت ترک صبر که از بعضی واقع
شده و باظهار منفعت صبر و ثبات قدم که بعضی را خدای توفیق بخشید چنانچه قصه آن گذشته و ذکر آن بالا رفت سوال
قرار از جنگ صغیره است هم آن نیز معصیت باشد و عزم معصیت معصیت بود و موجب اثم و بزهکاری شود کسی را که
خدای مدح بولایت خویش میکند و خود را ولی ایشان میگوید هم مذکور لایق ایشان شود و سزاوار باشد که از ایشان
واقع شود جواب تواند بود هم مذکور بر وجه عزم نبود و با تردد مقرون باشد از باب حدیث نفس دارند از باب عزم
نپندارند پس موجب اثم نبود و مستوجب [illegible] شد قال علیه السلام ان الله تجاوز عن امتی ما حدثت به انفسها ما لم تعمل او تتکلم
وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَّاَنْتُمْ اَذِلَّةٌ ج این جمله جواب قسم محذوف است ای اقسم لقد نصرکم
الله ببدر و انتم اذلة و جمله قسمیه مذکوره معترضه است میان جمله و علی الله فلیتوکل المومنون و جمله و لا تهنوا و لا تحزنوا که
عطف است بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب مذکور است و برای یاد دهانیدن نصرت جنگ بدر و امیدوار کردن
ایشان بر نصرت در جنگ احد نیز بقیاس بر جنگ بدر برای باز داشتن دو طایفه که قصد بد دلی کرده و دل بر فرار آورده
بودند معنی آنست بسوگند یاد میکنم که هر آئینه بدرستی یاری کرد شما را خدای در روز [illegible] و از [illegible] که در این جنگ
نیز نصرت خواهد بود و بزدلی مکنید حق تعالی در فتح و ظفر بر شما خواهد گشاد [illegible]
[illegible] و بدر نام جایست که میان مکه و مدینه صاحب او بدر نام داشت آن چاه بنام صاحب او
گشت و تسمیه اسم بدر پیوست و حال آنست که شما ضعیف بودید یا مال و اسلحه و مراکب اندک داشتید و عدد شما

نیز اندک بود و جماعت شما قلیل بود گفته اند همه سیصد و سیزده تن بودند و در تمام لشکر یک اسپ و چند شتر که بر هر شتری چند
نفر بنوبت سوار میشدند و از اذله درین محل ضعیفی و بینوائی مراد ست خواری مراد نیست چه مومنان اصحاب عزت اند
خواری برایشان نسبت نتوان کرد و اهل خرد مومنان را خوار نه پندارند و بعضی گویند خواری در نظر کافران مراد ست که ایشان
در نظر کافران خواری داشتند و از جهت ظاهر حال ایشان را بی نسبت و دستگاه خویش خوار می پنداشتند و کافران هزار
هزار تن بودند شهر ایشان نزدیک بود از خلق شهر نیز استمداد مینمودند و برابر ایشان اسپ و اموال و اسلحه بسیار بود
از روی ظاهر ایشان را غلبه و شوکت مینمود و اول حربی که پیغامبر را واقع شد این حرب بود و این در سال دوم هجرت
روی نمود و پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم و مسلمانان بر خدا توکل کردند و کار خود را بحق سپردند [illegible]
ذلت و خجالت متحمل شدند حق سبحانه تعالی مدد فرشتگان فرستاد [illegible] و شکست کافران را بر باد داد از روسا
مکه هفتاد نفر کشته شدند و از سران قریش هفتاد نفر اسیر گشتند و دیگران [illegible] و همه متفرق شدند و فتحی عظیم
[illegible] کاری عظیم بر حسب مطلوب افتاد و سوال [illegible] منکر و متردد [illegible] آورده
تاکید قسمی [illegible] باشند [illegible] تاکید [illegible]
است و دران تردد است چنانچه دران ابراهیم [illegible] فی الذی آمده و دران ربک یعلم انک تقوم ادنی
من ثلثی اللیل و نصفه تحقیق شده فَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۝ و در فاتقوا الله [illegible]
لعلکم تشکرون یعنی لکی تشکروا [illegible] یعنی انیست پس پرهیزگار باشید از خدا [illegible]
کفار ثابت قدم باشید بالنعمت خدا را شکر کنید شاکر شوید و خدای شما را نصرت کند چنانچه در روز بدر نصرت کرد
فتح و ظفر آورد چنانچه دران روز آورد اِذْ تَقُوْلُ لِلْمُؤْمِنِیْنَ اَلَنْ یَّكْفِیَكُمْ اَنْ یُّمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ
بِثَلٰثَةِ اٰلٰفٍ مِّنَ الْمَلٰٓىٕكَةِ مُنْزَلِیْنَ ۝ و برای ماضی ست و تقول نیز ماضی ست [illegible]
دال برای استحضار حال بدیعه است چنانچه در والله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا گفته اند و درین مقال بیان
مفسران اختلافست اکثر مفسران برینکه این حکایت مقالت جنگ احد ست رفته اند بدین تقدیر این ظرف
بدل ست از اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا و استفهام در الن یکفیکم برای انکار ست و انکار نفی اثبات بود
ای یکفیکم و جمله الن یکفیکم مفعول تقول ست و منزلین حال ست یا تمیز و منزلین بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل و
افعال خوانده اند [illegible] چون گفتی ای مومنان [illegible]
[illegible] آیا بسنده نیست که مدد کند شما را پروردگار شما بسه هزار فرشتگان در حالتی که فرود آرند ایشان را
برای ایجاب نفی [illegible] الن یکفیکم [illegible]
[illegible] کفایت کند و فتح و ظفر [illegible] حاصل شود بَلٰٓى اِنْ تَصْبِرُوْا وَتَتَّقُوْا وَیَاْتُوْكُمْ

بلیٰ ان تصبروا وتتقوا ویأتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملٰئکة مسومین ○

پس آنچه بشری بدیشان مذکور شد ما بقیه است از آن زیادت فی المدد وعده مسومین کانه سائلا قال بل نزاد علی هذا العدد فقال بلیٰ ان تصبروا و تتقوا ویأتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة الاف من الملائکة مسومین معنی اینست اگر صبر کنید و ثابت قدم باشید و از عزدلی و گریز پرهیز کنید و بر فور و بیدرنگ بیائید بر کافران مدد کند شما را پروردگار شما به پنجهزاری از فرشتگان علامت کرده دستهای مخصوص آورده و بعضی مسومین بکسر واو خوانند یعنی او علامت کننده خویش و اسپان خویش بعلامتهی معینین دانند و بعضی گویند این مقال در جنگ بدر بود یعنی تقدیر اذ یقول متعلق لقد نصرکم الله ببدر شود و جمله و انتم اذلة معترضه جزای یاد در ماندن نصرت جنگ بدر وجه قیاس ما بینه و ارگردانیدن در نصرت حنین باشد و بر هر دو تقدیر اشکال ست و بر هر دو وجه ورود سوال ست بر تقدیری که این مقال در جنگ احد باشد وعده نصرت چگونه متخلف شود و اگر مدد آمده باشد وقوع هزیمت چگونه شود مگر آنکه گویند وعده امداد فرشتگان مقید بشرط ان تصبروا وتتقوا بود با نتفاء شرط تحقق وعده نشد نشود و اگر گویند وعده مدد پنجهزار فرشتگان مقید بشرط مذکور بود و وعده سه هزار مطلق ست مقید نیست جواب گویم مقصود از امداد سه هزار و پنجهزار نصرت ست پس مقصود از هر دو یکی ست و حکم واحد در حادثه واحد چون تقیید یافت بگیرد پس حکم تقیید صفت الاطلاق بپذیرد و حمل مطلق بر مقید واجب شود مطلق نیز مقید گردد و بعضی گویند در جنگ احد نیز مدد فرشتگان فرود آمده بود ولی از جهت [illegible] مخالفت مومنان نصرت نشد و [illegible] بود دیگر گویند از رسیدن مدد فرشتگان کشندگان ماموریه حصول نصر لازم نمی آید و نیل فتح واجب نمی نماید لقوله تعالی وما جعله الله الا بشری لکم ولتطمئن قلوبکم به وما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم یا آنکه گویند در آغاز جنگ احد مدد فرشتگان و نصرت مومنان بوده و هزیمت کافران و فرار ایشان و گذاشتن اموال مسلمانان بدان غنایم مشغول شدند و [illegible] کرده سوی مدینه باز گشتند روئی نموده روایت کرده اند که سعد وقاص رضی الله تعالی عنه گفت دو مردی که من ایشان را وقتی ندیده بودم و باز گاهی ندیدیم در روز احد پیش پیغمبر بودند بر کافران حمله میکردند و هم از سعد وقاص مروی ست که گفت من سوی کافران تیری انداختم مردی خوبروی تیرهای من بمن آوردی و من او را نمی شناختم و دانسته بودم که او مدد میشود و نیز روایت کرده اند مصعب بن عمیر علم گرفته پیغمبر شهید شد فرشته بصورت مصعب علم گرفت تا آنکه مصعب [illegible] پیغامبر معلوم کرد که آن فرشته است که علم گرفته است چون بعضی یاران که پیغمبر ایشان را در شعب داشته بود و آن مقام پیغمبر تنها و ذکر کردند [illegible] و آوردند کافران ازان شعب راه یافتند سوی پیغمبر شتافتند و شهادت مخالفت ایشان امر پیغامبر را هزیمت افتاد و بعد از غالب آمدن و منصور شدن آفت باد و درین چنین شکستی که مسلمانان را واقع شد بود و این چنین هزیمتی که پیغامبر را علیه السلام روی نمود تا آنکه آوازه کشته شدن پیغامبر برآمد توان دانست مسلمانان را چه حال پیش آمده چنانچه بعضی از آن گشته و دیگر آن بالا رفته درین حالت یاران پیغمبر در پناه کوه نشسته بودند یکدیگر احوال خویش پیش پیغمبر باز میگفتند تا گاه

که بازگشته بود بالای کوه برآمد مسلمانان را حالتی صعب پیش آمد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم دعا کرد و یاران حمله نمودند بدعای پیغمبر ظفر یافته منصور شدند کافران مقهور گشتند یاران این ظفر را ظفر عظیم شمردند از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که پیغامبر را صلی الله تعالی علیه وسلم فتحی و نصرتی که در جنگ احد بود در هیچ جنگی روی ننمود و بر تقدیری که مقالت مذکوره در جنگ بدر باشد به آیه انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین مخالف بود چه آنجا مدد بهزار فرشته بوده واین جا مدد بسه هزار و پنجهزار مذکور شده مگر آنکه مدد مذکور بصفات دارند هزار نفیر بود بهزار سه هزار شد و سه هزار نفیر دو هزار دیگر پنجهزار شود وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ اِلَّا بُشْرٰی لَکُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوْبُکُمْ بِهٖ وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْحَکِيْمِ ۝ ولتطمئن عطف است بر بشری لکم که مفعول له است بتقدیر لام است ای وما جعله الله الا بشری لکم ولتطمئن قلوبکم به و جمله وما جعله الله الا بشری لکم ولتطمئن معترضه است و قصه مذکور قصه قلب است ای جعله الله بشری لکم لا شرطا لنصرکم وما النصر الا من عند الله عطف است بر وما جعله الله یا حال است یعنی اینست و نگردانیده است خدای گفتار پیغمبر الن یکفیکم ان یمدکم تا آخر یا نگردانیده است خدای مدد کردن شما بفرستادن فرشتگان یا نگردانیده است خدا بسیاری مدد مدد را مگر از برای بشارت دادن مر شما را تا بدان بشارت گرویده واز برای آنکه آرام گیرد دلهای شما بگفتار مذکور یا بفرستادن مدد و تکثیر عدد و بسطوت ظفر شوید زیرا که یکی از فرشتگان برای اهلاک همه کفار کافیست از انضمام دیگر مستغنی است چه یک فرشته شهرهای قوم لوط را زبر و زیر گردانید وایشان را بهلاکت و استیصال رسانید و نیست یاری کردن و فتح و ظفر پیدا آوردن مگر از قدرت خدای غنی صاحب القدرة او ست که غالب است کسی بر وی غالب نیست و نتواند کسی اعتراض کند بر کارها چه همه کارها استوار است هرچه کند بحکمت کند از لطف [illegible] نصرت و تفضل فتح و ظفر [illegible] در دفع [illegible] مدد تو کی رسید دست بنده و ظفر [illegible] شود و در [illegible] شرط لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوْا خَآئِبِيْنَ ۝ لام متعلق است بیمددکم و تواند بود که متعلق بلقد نصرکم الله ببدر و تواند بود که بمضمون وما النصر الا من عند الله بود و تواند که خبر مبتدا محذوف باشد ای ذلک لیقطع او یکبتهم عطف است بر لیقطع فاء فینقلبوا سببیه است معنی اینست آن نصر یا امداد حاصل شد تا ببرد خدای عز و جل طایفه را از کافران یعنی شکستن یا اسیر کردن و هلاک گردانیدن [illegible] و اهلاک و افنا رسانند یا خوار گرداند و رسوا سازد و در بند شکست هزیمت و فرار اندازد پس بگردند و منهزم گشته از آنچه مطلب داشتند و زیان زده در کاری که سود مند می پنداشتند لَيْسَ لَكَ مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ این جمله معترضه است میان معطوف و معطوف علیه برای تسلیه پیغمبر در دفع مصیبت و عار در آنکه کار بر حسب مطلوب باشد و ظفر بر کفار بر حسب مقصود نه آنجا مد چه کاری که از نصرت کسی بیرون باشد یا از حاصل شدن آن عیب نبود و معنی اینست نیست در ملک و در تصرف تو هیچ چیزی از کار بندگان

یا که کار بر حسب مطلوب حاصل نگشت و فتح و ظفر که مقصود بود بحصول نپیوست ز انده آن دل خود را بازار و اندیشه آن در خاطر خود مگمار زیرا چه در تحت قدرت کسی نبود و او را در آن بود آن عیب نرسد مصرع هر چه کنند آن کند هر چه دهد خدا دهد بیت بگذرد تصرف کاری عباد را ** بر دست کس نداد فعال لما یشاء و کان ** اَوْ یَتُوْبَ عَلَیْهِمْ اَوْ یُعَذِّبَهُمْ فَاِنَّهُمْ ظٰلِمُوْنَ ○ ای یقبل الله توبتهم ان تابوا و اسلموا او یعذبهم ان اصروا علی الکفر و آن فعل با معطوف خویش عطف است بر او یکبتهم فانهم تعلیل است چون وعید تعذیب ملوح بر ظلم ایشان بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق شود و معنی آنست بغیر برای آنست که طایفه از ایشان هلاک شوند یا خوار گردند چنانچه در جنگ بدر هفتاد تن از سران قریش کشته شدند و هفتاد تن اسیر گشتند و باقی ماندگان گریختند یا بهزیمت پیوستند تا توبه کنند و همچو خالد بن ولید و عمرو بن عاص و ابوسفیان ابن حرب مسلمان شوند خدای تعالی توبه ایشان قبول کند و بدین که ایمان آرند و دل بر اسلام گمارند یا بر کفر مصر انند خود را بورطه عذاب آخرت رسانند خدای تعالی ایشان را بکفر ایشان عذاب کند و در ورطه عقوبت افگند زیرا چه ایشان ظالمانند از حد تجاوز کنند تا مستحق عذاب باشند و لایق عقوبت شوند چنانچه کافران که بر کفر مردند و خود را بعقارب و حیات دوزخ سپردند سوال تعذیب کفار مترتب بر ظلم و کفر ایشان باشد مترتب بر منصور شدن و ظفر یافتن مسلمانان نبود و عطف او بر یکبت و تقطع که بعد لام کی که دال بر ترتیب سبب واقع شده اند چگونه مستقیم می آید و صحت آن بچه وجه و بچه نوع روی نماید جواب لام مذکور لام عاقبت است دالست بر تعقیب وارد نه بر ترتب چنانچه در فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا آمده و در لدوا للموت وابنوا للخراب تحقیق شده و هر یکی ازین چهار چیز هلاک کفار یا هزیمت یا قبول توبه اگر تایب شوند یا تعذیب بر تقدیری که کافر مانند منعقب منصور شدن مسلمانان بود اگرچه مترتب نباشد وجه دیگر آنست که گفته اند بعضی وقتها پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و سلم در باب کفار اگرچه جفا میکردند هدایت میخواست دعا ما اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون میخواند و بعضی وقت از جفای کافران تنگ می آمد اللهم العن فلانا و فلانا بر زبان میراند روایت کرده اند چون رخساره و دندان مبارک علیه السلام مجروح شد خواست که ایشان را دعای بد کند و بدعای خویش در هلاک و فنا افگند خدای تعالی چون میدانست که بعضی از ایشان بدولت اسلام خواهند پیوست و بشرف اسلام و ایمان مشرف خواهند گشت پیغامبر را دعای بد کردن در حق ایشان رخصت نداد بلکه این آیه فرستاد که از دعا کردن مانع افتاد برین وجه لیس لک من الامر شیء نیز معترضه است میان فلیتوکل المومنون و میان و لا تهنوا و لا تحزنوا چنانچه بالا گذشت و ذکر آن رفت یا او بمعنی الی ان یا الا ان باشد یعنی چنین بود نیست مر ترا از کار چیزی یا مگر آنکه ایشان توبه کنند یا خدای ایشان را عذاب کند سوال بعد از غایت و استثنا خلاف حکم سابق ثابت شود و نفی لازم آید در هنگام توبه یا تعذیب خدای ایشان را پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم امری یا چیزی از تصرف

درکار ایشان ثابت کرد و همه دانند کسی را بر کسی هیچ کاری و تصرفی جز امر و تصرف خدا ثابت نبود و قوله
لیس لک من الامر شیء کنایت است از لا تحصل ما ابتغیت ولا تیسر ما تمنیت من هدیهم او ادنیهم الی ان الا ان یتوب الله
علیهم ان تابوا فیحصل ما تمنیت من هدیهم او یعذبهم بظلمهم فیتیسر ما ابتغیت من اذاهم یعنی اینکه لیس لک من الامر شیء کنایت است
ازین که هدایت کفار بر حسب مطلوب تو نشود و هلاک ایشان بارادت و قصد تو بحصول نه پیوندد مگر آنکه خدای قبول کند
توبه ایشان را اگر توبه کنند هدایت ایشان بر مضمون اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون مطلوب تست حاصل شود یا عذاب
کند خدای ایشان را اگر مصر باشند عقوبت ایشان که بر حکم اللهم العن فلانا و فلانا ماسول تست بحصول پیوندد و لله
مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ یَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَاۗءُ وَیُعَذِّبُ مَنْ یَّشَاۗءُ ط
این جمله معترضه دیگر است برای تایید ولایت توفیق توبه و قبول آن و حرمان از توبه و عذاب کردن برای بیان آن و جمله
یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء بیان اثر ملک و تحقیق تصرف در آن است معنی اینست مر خدای راست
انچه در آسمانها و زمین است هر کرا خواهد بیامرزد و هر کرا خواهد عذاب کند وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ○ ع
این جمله تذییل است مر یغفر لمن یشاء را بوعده مغفرت و وعید تعذیب جمله مذکور برای تاکید وعده مغفرت بیشتر مائل آورد و از جهت کمال
کرم و اظهار غلبه رحمت وعید تعذیب را تاکید نکرده معنی اینست و خدای آمرزگار است گناهان بیامرزد و بخشاینده است
عطایا بخشد یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَاْكُلُوا الرِّبٰٓوا اَضْعَافًا مُّضٰعَفَةً
عادت عرب بود یکدیگر را میدادند چون مهلت تمام شدی در بها هم چندان زیادت بکردند مهلتی دیگر می نهادند
چون آن مهلت تمام شدی ربو دیگر می آوردند همچندان مهلتی دیگر بکردند چندبار همچنین بکردند و اضعافا مضاعفة
در قبالة می آوردند و بر حکم قبالة مال از مدیون می ستدند و آنرا بی تعلق و تردد میخوردند هر آنچه سابق ذکر زیان کرد
مال دیگران بر وجه ربا بیان فرمود این جمله ندائیه با جملی که بعد است میان معطوف یعنی و اتقوا النار و معطوف علیه
یعنی و علی الله فلیتوکل المؤمنون معترضه آورده اضعافا مضاعفة مصدر یا اسم مفعول از باب مفاعلة و از باب تفعیل خوا
و معنی هر دو یکی دانند معنی اینست ای مومنان ربوا را یعنی فضل خالی از عوض در اموال ربویه که در شرع اندک
این نیز حرام است بر وجه ربویه که تضعیف اضعافا مضاعفة چنانچه عادت شما است مخورید و فضل خالی از عوض را
که بقاری ماند نستانید وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ○ عطف است بلا تاکلوا معنی اینست و از خدا
بترسید از خوردن ربوا تا رستگار شوید و از عقوبت خوردن مال حرام برهید در ربوا از لیالی روز نامه تر کی حلال شمارید
و خود را باستحلال آن در کفر نیندازید وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِیْٓ اُعِدَّتْ لِلْكٰفِرِیْنَ ○
عطف است بر واتقوا الله معنی اینست بپرهیزید از آتشی که ساخته شده است برای کافران چون با استحلال ربوا
کافر گردید لاجرم مستحق آن شوید و در رو آیت اشارت است که خوردن ربوا گناهی است که از اعتبار ان تالیف

از نفس بریان و با استحقاق عذاب استحلال میکشد و ربوخوار نیز بشومی آن در درکهٔ کفر میرسد و گفته‌اند که بعضی گناهان اثر آن
چنین‌اند که شومی آن مفضی سوی زوال عرفان شود و سبب محروم شدن از نعمت ایمان گردد چنانچه عقوق والدین
و قطع رحم و بی باکی در ظلم و خیانت در امانت و بر خوردن ربا نیز ازین باب شمرده‌اند و این را هم درین قسم [illegible]
کرده‌اند نعوذ بالله من ذلک معتزله بدین آیه برای استحقاق خلود [illegible] که [illegible] از اهل کبائر گناه
کبیره است جمله واتقوا النار التی اعدت للکافرین آورده و وعید کافران برای آن ذکر کرده جواب آنست [illegible] ذکر
وعید کافران از حیثیت اقتضا [illegible] استحلال [illegible] با اقتضا [illegible] آن [illegible]

سوال چون مومنان مرتکب کبیره [illegible] اگر [illegible] گناه [illegible]
[illegible] کافران [illegible] جواب [illegible] کافران [illegible]
آن برای ایشان [illegible] بدیشان شود و منافی در آمدن دیگران [illegible] مقامی که [illegible] برای کسی
[illegible] دیگری [illegible] آنچه بهشت برای متقیان ساخته‌اند و فاسقان [illegible]
[illegible] مناسب [illegible] گناهان [illegible] بیرون آرند در بهشت [illegible] برای [illegible]
ساخته شده اگر [illegible]
ساخته‌اند اگر [illegible] واطیعوا الله
والرسول لعلکم ترحمون [illegible] فرمان خدا و رسول
را در امتثال اوامر و اجتناب نواهی اطاعت کنید و فرمان خدای را و فرمان رسول را اطاعت [illegible]
کرده شوید مستحق نیل نعمت کریم وسارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها
السماوات والارض [illegible] با واو و بغیر واو خوانده‌اند [illegible]
[illegible] عرضها السماوات والارض صفت بهشت مرجنت را [illegible] بر تشبیه است [illegible]
تشبیه ای عرضها کعرض السماء والارض و مقصود بیان [illegible] و فراخی [illegible]
از پروردگار خویش بشتابید سوی اسباب یافتن [illegible] که عرض او [illegible] آسمان و زمین
بود و چون عرض [illegible] و چون عرض [illegible] و طول [illegible]
بیاورد و تشبیه [illegible] آسمان و زمین [illegible] تشبیه [illegible] بهشت [illegible]
خلق در می آید و در منظر وسیع نماید زمین و آسمان است [illegible] غیر آسمان و زمین [illegible]
یعنی [illegible] آسمان و زمین [illegible] کسی [illegible] اعدت
للمتقین جمله حالیه بود [illegible] حصرت [illegible] باشد [illegible] ساخته کرده

شده است برای متقیان بهشت و نعیم آن و تخصیص جنت بمتقیان تا در آمدن فاسقانی که خدای در حق ایشان عفو خواهد یا بعد از تعذیب بقدر گناه اند و از فرخ بیرون آرد و در آیت اعدت للکافرین گذشته و ذکر آن بالا رفته و بدانکه اسباب حصول مغفرت و وصول جنت که امر بمسارعت آن شده این چیزها است موافقت دین و متابعت شرع مبین و اجتناب از عصیان و توبه کردن بعد از وقوع شدن این و سایر عبادات بدنی و تقوی ست **سوال** مسارعت ضد تاخیر است اگر مذکور برای وجوب باشد امر واقع بر فور شود و در هیچ امری جواز تراخی و تاخیر نبود و بر قول ابو حنیفه در امر مطلق جواز تراخی و تاخیر دارند و واجب بر فور نپندارند و اگر امر و سارعوا برای استحباب باشد در امری که تاخیر آن مستحب است چون تاخیر نماز بامداد و تا اسفار و تاخیر نماز ظهر ابراد استحباب مسارعت او منقوض شود **جواب** تواند بود که امر و سارعوا برای وجوب دارند مقید بوقت خوف فوت پندارند عجلوا بالصلوة قبل الفوت و سارعوا بالتوبة قبل الموت عبارت آنست و همین معنی را بیان ست و تواند بود که امر مذکور امر مطلق برای استحباب مسارعت بود و تاخیر بعض عبادات بدلیل از باب خصوص عام باشد **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ** موصول با صله صفت المتقین یا خبر مبتدا محذوف ست یا مفعول اعنی ست **معنی** اینست آنانکه در کارهای دینی چون جهاد و حج و طلب علم و غیر آن انفاق میکنند و در حاجت فقرا چون زکوة و صدقات تطوع و مانند آن در سرا و ضرا در خیرات و مبرات نیز سرا در لغت بمعنی او مسرت ست و در استعمال بمعنی اسباب مسرت چون غنا و صحت و ارزانی و مانند آن ذکر کنند و ضرا در لغت بمعنی مضرت و در استعمال آثار آن چون فقر و مرض و گرانی و مانند آن مراد دارند **وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ** عطف ست بر الذین ینفقون **معنی** اینست و کسانیکه فرو میخورند خشم را از گناهکارانی که بر ایشان قادر اند و عمل بر موجب خشم نمیکنند **وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ** عطف است بر الکاظمین **معنی** اینست و عفو کنندگان از گناهان مردمان و درگذرندگان از ایشان **وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** این جمله تذییل ست **معنی** اینست و خدای نیکوکاران را دوست میدارد و نظر لطف و کرم سوی ایشان بگمارد در حکایت آورده اند غلامی از غلامان امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه کاسهٔ آش گرم بر روی ریخت و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه صورت خشم انگیخت آن غلام والکاظمین الغیظ گفت امیر المومنین عثمان در گفت کظمت غیظی گفت باز غلام مذکور والعافین عن الناس ذکر کرد امیر المومنین عفوت عنک بر زبان آورد باز غلام مذکور ذکر کرد والله یحب المحسنین احسان تحریر جست امیر المومنین اعتقتک گفت و بعضی مثل این معامله از حسن بن علی رضی الله تعالی عنه نیز روایت کرده اند و صدر الدین این معنی آرزو آورده اند و کظم غیظ یعنی فرو خوردن خشم کاری عظیم الشان ست یا از باب قهر نفس و جهاد با شیطان ست و نفس بر انتصار موجب خشم سے آرد و شیطان بر ایذا و ایلام جانی میگمارد آنست که بر نفس و شیطان غالب آید و بموافقت و متابعت ایشان نماید و بدانکه عفو از گنهکار و کرده او ناکرده گردانید

اندیشه باد و تحسین معامله پیش آمدن چنانچه خوف از دل او برود و ترس از خاطر او زائل شود کار نیکو کردن از نیک نفسان است و مخالفت نفس و شیطان است این چنین عمل از نفوس بزرگ آید و این نوع کار از ذوات مصفّی روی نماید و احسان بسوی کسی که بدی کرده است و مکافات بدی به نیکی از اعظم امور و اجل اجور است احسانی است عاری از دواعی مفسده و یا مانع قوی است. بیت آنها که بحق ما بدیها کردند ✱ گر دست دهد بجز نکوئی نکنم

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وقف وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ○ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ○

جمله شرطیه صله موصول است و موصول با صله عطف است بر الذین ینفقون و ظلموا انفسهم عطف است بر شرطیه ذکروا الله جزای شرط است و استغفروا لذنوبهم عطف است بر ذکروا الله و من در و من یغفر الذنوب استفهامیه است الا الله استثنا است از کلام غیر موجب جمله و من یغفر الذنوب معترضه است و لم یصروا علی ما فعلوا عطف است بر فاستغفروا و هم یعلمون حال است از معنی نفی ای ترکوا اصرارهم علی ما فعلوا حال کونهم عالمین بالاصرار و الاضرار او حال کونهم عالمین بقبح العصیان بدین وجه اصرار منتفی است و علم ثابت چنانچه گویند ما حارب جبانة حرب منتفی بود و جبانت ثابت باشد یعنی ترک الحرب جبانة اولئک مرفوع المحل به ابتدا است جزاؤهم مغفرة خبر مبتدا است من ربهم صفت است مر مغفرة را و این جمله مستأنفه است برای بیان جزای تائبان و توانا بود که والذین اذا فعلوا فاحشة مبتدا بود و جمله اولئک جزاؤهم مغفرة من ربهم خبر او باشد و جنات عطف است بر مغفرة و جمله تجری من تحتها الانهار صفت است مر جنات خالدین فیها حال است و نعم اجر العاملین بتقدیر نعم اجر العاملین اجرهم تذییل است و جمله الذین تا آخر معترضه است و نکته اعتراض بیان جزای تائبان بعد بیان جزای متقیان پندارند معنی اینست آنکسانی که چون ایشان کاری ناشایسته کنند و بر نفس خویش بارتکاب گناه ظالم شوند. بدین معنی او بمعنی واو بود یا تردید در عبارت باشد بعضی از فاحشه گناه کبیره و از ظلم گناه صغیره باشد. بعضی عکس این را صواب پندارند و بعضی فاحشه اسم زنا دانند و ما دون آن را از نظر و مس و قبله مظلمه خوانند. یاد کنند خدا را بدین که او قاهر است بر عذاب و عقوبت قادر است عظمت و جلال او را یاد آرند و از شان فاحشه و ظلم کردن بر نفس خویش شرم دارند عصیان او را و امر و نواهی او جائز پندارند دل بر پشیمانی نهند عصیان او را بر خود نپسندند پس آمرزش خواهند از گناهان و پشیمانی کردن از عصیان و کیست غیر خدا که آمرزد گناهان را یعنی استغفار کنند و هم اصرار بر آنچه کرده اند نرفته. درین حال که میدانند اصرار و زیان و زشتی کردار و اصرار عبارت است از اراده مستقیم بودن بر معصیت و مستقیم بودن و دایم بودن و بعضی گویند اصرار عبارت است از عزم

توبه و نا پشیمان شدن از گناه و عصیان و آن معنی اصرار ست اولئک ایشان یعنی تائبان و مستغفران جزاؤهم پاداش ایشان مغفرتی
است از پروردگار ایشان و جناتی که روان ست زیر درختان آن الانهار جویها در ان حالی که در ان جاودان با
و دایم باشند و نیک ست اجر عاملان و ثواب عمل کنندگان وارد واتیه در شان خرما فروشی ست که عورتی خوب روی برای
خریدن خرما بر وی آمد و او گفت درون دکان خرما خوبتر ست آن عورت با او در دکان در آمد او را بگرفت و بوسه زد و آن عورت
گفت چرا نگاه نداشتی از خدای بترس چون مرد این بشنید از آن کار پشیمان شد و تایب گشت و گریه و زاری بسیار کرد بعضی گویند دو یاری از یاران پیغمبر
بوده اند یکی انصاری و دوم ثقفی پیغمبر خدای صلی الله تعالی علیه وسلم میان ایشان عقد مواخات کرده ایشان را برادر ساخته بود و هم
برادری آورده هر یکی قایم مقام دیگری بودی و مراعات حق برادری نمودی هر گاه یکی میان ایشان در سفر رفتی دوم تفقد و تعهد
اهل و عیال او بر خود لازم گرفتی وقتی قصد سفری ثقفی را اتفاق افتاد و انصاری در شهر ماند و تفقد خانه او مینمود انصاری مذکور برای
تفقد خانه او پیش در آمده بود از احوال خانه ثقفی تجسس مینمود زن ثقفی سر شسته آب از موی می افشاند نظر انصاری بر اعضای
او افتاد انصاری چشم بر حسن او نهاد و آشفته شده درون خانه در آمد و [illegible] شده نزدیک او آمد عورت مذکور چون او را دید
دید تن خود را بسوی خود پوشید و دست بر رو داشت و او را از دیدن روی خویش باز داشت انصاری از شیفتگی پشت
دست او را بوسید عورت گفت از خدا بترس شرمنده شد باز پس گردید و عورت گفت چه کردی خود را بر خیانت آوردی
و خدای را عاصی شدی و شرمنده گشتی انصاری مذکور پشیمان شده و از سر [illegible] شرمندگی ناله و زاری کنان از شهر بیرون رفت
در کوه و دشت ماندی [illegible] سودی تا آنکه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم
از سفر مراجعت کرد و ثقفی بشهر آورده هر کسی با برادران و قرابتان اهل خود را باستقبال رسید ثقفی انصاری را بسیار
ندید دل او متعلق گشته از اهل او [illegible] که انصاری [illegible] که التفات بمن نکرده و چه افتاد که خود را بر ترک ملاقات
ما آورد چون در شهر در آمد [illegible] در خانه آمد از انصاری باز پرسید اهل او از [illegible] خویش قصه را تمام بشنید از برای خبر [illegible]
هم [illegible] را جلد و در طلب انصاری رو آورده و در جستن او اهتمام کرد تا آنکه نشان یافت و برای ملاقات او شتافت
و دید که در سجده افتاده عفو از گناه میجوید و بزاری [illegible] اخی میگوید ثقفی چون حال او را دید کلمات مذکور
از و شنید گفت ای برادر [illegible] بیا در مدینه بیا [illegible] خدا همه جا ست و جستن غفران بنجا و اینجا یکیست انصاری
مذکور همراه ثقفی مسافر [illegible] مدینه کرد [illegible] حال گناه خویش روی با ابو بکر و عمر رضی الله عنهما آورد ایشان
استعظام گناه او کردند خیانت برای اهل غازی در نظر کمال غیرت خدا آوردند بعد از آن پیش در پیغامبر صلی الله علیه وسلم
رسید پیغامبر خدا [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم اذن بدر آمدن کرد و دل بر شنیدن
حال او آورد چون قصه خویش پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم باز نمود پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم او را بیرون
کردن از مدینه فرمود و غمناک گشت و کار او نا امیدی پیوست این آیه در شان او نازل گشت و در حق او بوده

پیوسته یعنی گویند نزول این آیت در شان جماعتی ست که پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر شعب کوه احد داشته و ایشان را دران دره برای نگاهداشت اینکه کافران از پس پشت در نیایند گماشته و گفته بود که ازین جا مجنبید ازین مقام تا من نیایم بخبر ایشان چون مردمان دیگر را دیدند که غنیمت میبرند [illegible] میروند و ل بر مال آوردند امر پیغامبر را مخالفت کردند بعد پشیمان شدند این آیه در شان ایشان وارد گشته و این آیه در حق ایشان بود [illegible]

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ○ کلام [illegible] و مانند آن طرق گذشته و بیان کرمانی است که [illegible] هم ازین جهت فصل کرد بغیر حرف عطف آورد فا در فسیروا فی الارض [illegible] از جهت استفهام که موجب صدر کلام است مقدم شده و [illegible] کیف کان [illegible] انظروا [illegible] عاقبة المکذبین [illegible] معنی آنست [illegible] برای حاصل کردن علم باحوال ایشان در زمین سیر کنندگان [illegible] بالا شدن بشارستان قوم لوط قدم زنند [illegible] اعمال و احوال ایشان [illegible] ایمان بیاورند دل بر کفر [illegible] هٰذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ○ [illegible] والقرآن [illegible] التخویف والترهیب والانعام والتنبیه ذکر احوال الامم السابقة [illegible] معنی آنست آنچه ذکر کردیم [illegible] کردن [illegible] والقرآن [illegible] هلاک و نجات ایشان همه بیان ست برای مردمان تا آثار نیکی و بدی دریابند و در راه عبرت [illegible] متقیان را یعنی مر نفوس [illegible] برای تقوی و پرهیزگاری و کسانی که [illegible] یا متقیان بالفعل مراد [illegible] و موعظت مراد دارند [illegible] گذشت وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا ولا تهنوا ولا تحزنوا عطف ست [illegible] چنانچه گذشته و ذکر آن بالا رفته معنی آنست و سست مشوید [illegible] از قتال کافران و اندوهگین مشوید از کشته شدن یاران ایشان [illegible] وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ○ [illegible] وانتم الاعلون حال ست ان کنتم مومنین متعلق انتم الاعلون ست یا متعلق [illegible]

ولا تحزنوا معنی اینست و شما سستی مکنید بهزیمت جنگ احد و اندوهگین مشوید بکشته شدن اخوان خویش و حال اینست
که شما عالی ترید و در درجه بر ایشان علو دارید اگر باشید شما ایمان آرندگان و تصدیق کنندگان اینجا دو سوال ست یکی
آنکه اعلون اسم تفضیل ست و اسم تفضیل که دال بر فضل مفضل و بر مفضل علیه بود مقتضی شرکت ایشان در اصل صفت باشد
پس در وانتم الاعلون لازم آید که کافران را با مومنان در علو شرکتی ست و پیدا ست که ایشان مغلوب اند ایشان را هیچ علوی
نیست استعمال اسم تفضیل چگونه آید و صحت آن بچه نوع روی نماید جواب کافران را بغالب آمدن بر مسلمانان در جنگ
احد علو دنیاوی بود و مسلمانان را بحصول درجهٔ شهادت و وصول بسعادت مرتبهٔ آخرت علو اخروی روی نمود و علو اخروی
بالاتر ست از علو دنیوی پس بشرکت مسلمانان و کافران در نفس علو و زیادت علو مسلمانان ثابت شود و برین طریق استعمال اسم
تفضیل مستقیم آید جواب دیگر آنکه در تفضیل مذکور مفضل و مفضل علیه مسلمانان را دارند تفضیل مومنان بر مومنان
باعتبار دو حال مینمایند یعنی شما عالی ترید بفتح مکه و خیبر و فتحها دیگر در استقبال از نفسهای خویش ای مومنان در غزوه
حال یا گویند بالاترید هم در جنگ احد در آخر کار از نفسهای خویش در بدایت کار زیرا شما عالی ترید در هزیمت جنگ احد
از نفسهای خویش در نصرت جنگ بدر علو دنیاوی بود و در هزیمت جنگ احد در رسیدن بمرتبهٔ شهادت علوی آخرت روی نمود
سوال دوم ان کنتم مومنین صیغهٔ تعلیق ست مشروط بعدم جزم و عدم تحقیق ست و ایمان ایشان محقق بود صحت استعمال آن بچه
نمود بعضی از ایشان نفاق داشتند و در واقعه مومن نبودند ایمان کل جماعت مجزوم الوقوع نبود از جهت عدم جزم استعمال آن شایع نمود جواب
ان کنتم مومنین بمثوبات الشهداء مراد دارند و معنی موقنین بدرجات الاخرة پس آرند چه کسی که
او ثواب شهدا بداند شهادت را بهتر از فتح ظاهری خواند **إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ**
الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ قرح بضم قاف و فتح آن خوانند و هر دو لغت بر طریق ضعیف و ضعف یکی دانند ان یمسسکم
قرح شرطی ست محذوف الجزا ان یمسسکم قرح فلا دهن لهنکم ولا حزن یلحق بکم فقد مس القوم قرح مثله جملهٔ فقد مس القوم قرح مثله تعلیل جزای محذوف ست
و جملهٔ شرطیه معترضه برای تسلیهٔ مومنان و دلداری ایشان ست معنی اینست اگر برسد شما را جراحتی سستی کردن نباید
و اندوهگین بودن نشاید زیرا که پیش ازین بیقین رسیده است گروه کافران را در روز بدر جراحتی مثل این چه در جنگ احد هفتاد
تن کافران کشته شدند و هفتاد تن اسیر گشتند این برابر آنست و این واقعه چنان ست جای وهن نبود و مقام حزن
نباشد یا این که کافران بعد هزیمت در جنگ بدر سستی نکردند و در مکافات آوردند شما هم سستی نکنید و در مکافات
کوشید و تواند بود که این هر دو حالت در بیان فتح و هزیمت در جنگ احد باشد و ذکر هزیمت کافران که در اول جنگ بود اول
مسلمانان را فتحی شد و جمعی کثیر از کفار کشته شدند و مجروح گشتند تا آنکه اسپان و کالاها گذاشتند و مسلمانان در غنیمت
مشغول شدند تا آنکه جماعت تیراندازان که در کوه سر دره گماشته بودند بهوای غنیمت مقام گذاشتند کافران دره مذکور خالی یافتند
از پس در آمده محاربه پیوستند مسلمانان را هزیمت رسید آنچه رسید باز در آخر کار فتح مسلمانان را بود و کافران را هزیمت روی

شود بسرعت تمام سوی مکه رفتند و مسلمانان را دنبال نگرفتند در مدینه در آمدند آیهٔ ان یمسسکم قرح بیان همین شرح و حال بود و بیان هر دو هزیمت باشد **سوال** ان یمسسکم صیغهٔ مستقبل است و قصهٔ مذکوره حکایت از وقائع ماضیه است میان لفظ و معنی تنافی است **جواب** این آیه وارد است برای تعزیت مسلمانان مقصود اینست و لا تهنوا و لا تحزنوا فیما اصابکم من القرح والجرح والحال انتم الاعلون فانما اصابکم من سعادة الشهادة انما هو بسبب علو درجاتکم و ابدیة حیاتکم ولا یکون ما یاتی بالسعادة السرمدیة قرحا بل فرحا ولا یکون الحیوة الابدیة جراحة بل راحة وهذا نفی لوقوع القرح والجرح بسبب حصول الحزن والوهن ثم قال علی سبیل التسلیة ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله ان لم یکن ذلک مس قرح ولکن بعدم الانحطاط بملاحظة مس القوم الکافرین قرح مثله **معنی** این آیه اینست و نیست مگر دیده اند و لکن میشوید حال آنست که شما عالیترید آنچه شما را رسیده است از قرح و جرح که موجب سعادت و شهادت است یک مرتبه علیا است بسبب علو درجات شما است این چنین قرح را فرح دارید و این نوع جراحت را راحت پندارید و جمله ان یمسسکم مقصد دیگر است در تعزیت مسلمانان بر وجه تسلیم بودن وجه مذکور و لفظ به حصول سبب وهن و حزن یعنی اگر ثابت شود مس قرح و اصابت جراحت هم مستحق نباید و اندوه نشاید زیرا که کافران را نیز مثل این رسیده و ایشان نیز مثل آن مشقت دیده و برابری با خصم سوخته مستی منجر و منفضی سوی اندوه نشود **و تلک الایام نداولها بین الناس** تلک مبتدا است الایام صفت او نداولها خبر مبتدا است و تلک الایام اشارت است سوی ایام فتح و نصرت و غنیمت چنانچه در جنگ بدر بود **سوال** بالا ذکر هنگام هزیمت و ایام قرح و جرح و قتل مسلمانان که در جنگ احد بود و با وجود قربت اشارت سوی ایام نصرت و غنیمت که بعید است از چه سبب نمود **جواب** تلک که برای اشارت سوی بعید است سوی ایام غنیمت که بعید است اشارت دارند سوی ایام هزیمت که قریب است اشارت نمیدارند و نیز مقصود درین محل وعدهٔ تبدیل هزیمت مؤمنان به نصرت ایشان است و مداولهٔ ایام النصرت مستلزم است عکس را پس تبدیل ایام هزیمت به نصرت بر وجه کنایه شد و الکنایة ابلغ من التصریح والتلویح اوصل من التصریح و جمله اسمیه عطف است بر شرطیه سابقه عطف تسلیه بر تسلیه است **معنی** اینست آن ایام میگردانیم آنرا میان شما گاهی شما را غنیمت بوده است ایشان را هزیمت گاهی ایشان را غنیمت بود شما را هزیمت چنانچه شاعر گوید **شعر** فیوم علینا و یوم لنا ویوم نساء و یوم نسر **بیت** درین جدول سرای آبنوسی که گهی ماتم بود گاهی عروسی **و لیعلم الله الذین آمنوا** این جار و مجرور عطف است بر جار و مجرور محذوف که متعلق نداولها است ای تلک الایام نداولها بین الناس لمصالح کثیرة ولیعلم الله الذین آمنوا **سوال** لام که مقتضی حدوث مابعد او و انتظار ما قبل او بود و علم الهی و تعلق و متعلقات او بهمه کائنات قدیم است وقوع او بعد لام چه وجه باشد **جواب** تعلق علم بمعلوم بعد از وجود در محل منتقل نیست علم دارند و ظهور تعلق معلوم بعلم امری حادث است و مبنی بر التسا

پندارند معنی اینست آن ایام میگردانیم آنرا میان مردمان از جهت مصلحتها است و حکمتها چون ادوار قلّت نگاه داشت که هر چه حکم او
تواند گاهی رنج دهد گاهی راحت رساند و لذا وارد است شاید گاهی نصرت دهد گاهی هزیمت افگند که فعال لما یرید جبار
ازان جهت لا یسأل عما یفعل و نشانه بر آنست و اظهار بی نیازی از نیکی نیکوکاران و بدکرداری بدکرداران از نیکان و بد
هر کرا خواهد در هلاک اندازد و در پاک نزدیکی کار بر سازد وی دیگر سازد و اظهار جلال و عظمت خدای و اشعار بواجبی و
بندگی عجز او هر چند که افضل خلایق و اعظم برایا باشد مقصود از خاتمت و مخصوص بحکم است و حکم خدای بر و نفاذ یابد و قضا
او بر و جاری شود تا ظاهر شود که ظهور امور عجیبه و حصول شیوه غریبه که از پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم ظهور می یابد از قدرت
کردگار قادر است از این نیست که او کاهن است یا ساحر است که اگر خلاف آن بودی پیغمبر علیه السلام مستقل بذات خویش بودی
با وجود پیغامبر مسلمانان را این حال روی ننمودی و جز آن از حکم و مصالح که کنون در خاطر غیب و مخزون خزاین الاسرار است
و تا بداند خدای یعنی تا ظاهر شود علم او که ثابت بر ایمان که بوده اند که روی بر نگردانند و توانا بود که لیعلم متعلق بفعل محذوف بود
که آن فعل معطوف بر نداولها باشد انی فعل المداولة لیعلم الله الذین آمنوا و چه بود که تقدیر در این کلام التفات از غیب بسوی
تکلم است برای تصریح باسمی که مستجمع جمیع صفات کمال است معنی چنین بود آن ایام را میگردانیم و این کار میکنیم تا خدای بداند
یعنی علم او ظهور یابد که ثابت بر ایمان کیانند و از ایمان که روی میگردانند و تمیز کند مومنان را از کسانیکه بودند
مومنان در ایمان تردد کردند و در عظمت پیغامبر نقصانی را معتقد شدند وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاءَ
و بگیرد عطف است بر لیعلم و من تبعیض است شهدا جمع شهید است و در تبیان گفته که شهدا التفات است از غیبت بسوی خطاب
چه لیعلم الله الذین آمنوا ذکر مومنان بطریق غایب بود و در تبیان گفته شهیدان ذکر مومنان بوجه خطاب روی نمود و معنی
اینست تا بداند کسانی را بعد لحوق مصیبت هزیمت بر ایمان ثابت باشند و تا بسازد بعضی از شما را شهیدان که بشهادت
پیوندند و بحیات ابدی برسند و تواند بود که شهدا جمع شهید بمعنی گواهان باشد معنی چنین بود و تا بگیرد بعضی از شما را در روز
قیامت گواهان باعتبار ثبات بر ایمان و عدم تزلزل و تردد و بیان بر تبلیغ پیغامبران برای رد انکار کافران که تبلیغ ایشان
منکر خواهند گشت و با انکار خواهند پیوست چنانچه در وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ذکر آن آمده و
و مشروح شد وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ جمله معترضه است میان معطوف یعنی و لیمحص و معطوف علیه
یعنی لیعلم برای نمودن کسانیکه بدین صفت باشند یعنی بر هزیمت ثابت بر ایمان نباشند و هزیمت را موجب اختلال دانند و خوار و نگونساری خوا
معنی اینست و خدای دوست ندارد ظالمان یعنی کسانی را که از حد بندگی تجاوز کنند و اسلام و ولایت و نبوت را از
ظهور آثار کمال خدای مانع دانند و مضمون این بیت گر آب کند جگر که گوید که مکن * ور خاک کند گهر که گوید که بکن در
خاطر نگیرند وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا عطف است بر لیعلم الله الذین آمنوا مومنان را حکم
السیف محاء للذنوب بمرگ شهیدی پاک گرداند یا بمشقت مصیبت هزیمت که کل مصیبت کفارت مسلمانان را

وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِيْنَ ○ عطف است بر لیمحص الله الذین آمنوا یعنی اندیشید تا عمل کافران را محو گرداند
چنانچه هیچ اثر آن نماند هزیمت در حق مسلمانان منافع مذکوره دارد و ثمرات مسطوره می آرد و کافران هیچ چون هزیمت
شود هزیمت ایشان موجب محو شدن عمل ایشان شود زیرا که چون منهزم گشتند در دنیا و در آخرت بی بهره خواهند گشت
و در هیچ گاهی بهره نخواهند بود پس ایام نصرت و هزیمت میان مردمان است و لیعلم الله الذین آمنوا و لیمحص الله و
و یمحق الکافرین مبنی بر هزیمت کافران نیست ائمهٔ تفسیر یعنی این بدین وجه تقریر کرده اند و استفاده معنی برین وجه
آورده اند برین تقدیر اعادت لام در لیمحص الله الذین آمنوا که داخل منافع هزیمت مومنان است مشکل شود و
وقوع مواضع منافع معتبر تکرار باشد و اگر و لیعلم الله الذین آمنوا و یتخذ منکم شهداء مترتب بر هزیمت مومنان دارند و
الذین آمنوا در لیمحص الله الذین آمنوا کافرانی که بعد از هزیمت ایمان آرند چون ابو سفیان و خالد ولید و امثال
ایشان مراد دارند و از تمحیص تخلیص ایشان از کفر و تطهیر ایشان بر حکم الاسلام یجب ما قبله فرو نی که در حالت کفر
کرده بودند را محو کنند و از للکافرین ثابتان بر کفر میرندگان بر آن مراد شوند و لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین
بیان عاقبت هزیمت کافران بود چه کافران بعد هزیمت اگر مسلمان شوند تمحیص خطایا و تطهیر ذنوب ایشان حاصل
آید و اگر بر کفر مانند سعی ایشان محو گردد و عمل ایشان ناچیز بود در دنیا نافع آید و ثمره در آخرت روی نماید وجه اعادت
لام هویدا گردد و الذین آمنوا تکرار نبود برین وجه الذین آمنوا بمعنی یؤمنون شود و ذکر مستقبل بصیغهٔ ماضی برای تفاول
بر طریق غفر الله لک بود و این وجه در خاطر مولف اصلح شانه و صانه عما شانه گذشته در نظر ارباب انصاف ظاهر خواهد گشت تقیید
و تقیید ایشان خواهد پیوست أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِيْنَ
جَاهَدُوْا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصّٰبِرِيْنَ ○ ام منقطعه آخر است از اثبات و هم و حیران که مضمون کلام
سابق نسبت و ثمره که مضمون ام منقطعه است برای تقریر و تثبیت است چنانستی که کسی گفت نخیر نشم ما انهزمنا و کرهتموها بل
قد حسبتم ان تدخلوا الجنة حال علم خدای بمجاهدان و صابران کنایت است از عدم جهاد و صبر از ایشان و حسبان دخول بهشت
بغیر جهاد کنایت است از قصد ترک آن ای حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما تجاهدوا لم یظهر تعلق جهادکم بعلمه و لما تصبروا فی
الجهاد و لم یظهر تعلق صبرکم بعلمه ای حسبتم و قصدتم ترکه و این جمله منفیه بلما حال است از فاعل تدخلوا یا فاعل ام حسبتم
و یعلم الصابرین منصوب باضمار آن و بعلمه و جمع بر طریق زرنی و ازورک ای و لیجتمع الزیارتان تقدیره و لما یجتمع
هذان العلمان و یجزم از جهت عطف بر مجزوم لما و تحریک از جهت التقای ساکنین و اختیار فتح از جهت اتباع ما قبل معنی آنست
شما محزون بهزیمت شوید بلحوق مشقت را مکروه میدارید بلکه گمان میبرید که در خواهید آمد در بهشت در حالی که هنوز جهاد نکرده اید
و تعلق جهاد شما بعلم خدا ظهور نیافته و هنوز صبر نکرده اید بر مشاق جهاد تا تعلق صبر شما بعلم خدا ظاهر نگشته یعنی بپندارید که بغیر جهاد و صبر در بهشت
در آیند و جنت که نعمت ابدی است بی مشقت رو نماید چه کسی که گنج بی رنج برده است نیافته است و بی رنج گنج میسر نشود و بی ضرر او گرفت [illegible]

کارگر کرد ٭ و چون جهاد شما بحصول پیوست و مشقت صبر شما در جهاد هویدا گشت این را سبب دخول جنان پندارید
و مکروه شمارند وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ
وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۝ لام در جواب قسم محذوف ست ای اقسم لقد کنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه ع ۱۴
و خطاب مر بعضی صحابه پیغمبر راست که ایشان در جنگ بدر حاضر نشده بودند و بشنیدن ثواب شهدای بدر آرزوی
جنگ و حصول سعادت شهادت میکردند و هم بهوای مرگ شهیدی پیغامبر را باعث بر خروج شدن و بر خلاف رای
پیغامبر بیرون آمدن در جناب احد رای زدند و بر جنگ و محاربه آوردند جنگ ندیده بودند مشقت حرب نچشیده
تاب نیاوردند پای پس آوردند نزدیک نماند ند لشکر بر هزیمت آوردند کشته شدن یاران بچشم خویش دیدند و رنج و
عنا هزیمت کشیدند اند و غمگین میبودند و جزع و زاری مینمودند و این جمله معترضه است برای تنبیه ایشان که چیزیکه آرزو
میکردند از وقوع آن چرا اندوه میکنند و مطلوبی که داشتند و آنرا بدعا میخواستند چون بحصول پیوست موجب اندوه و تحزن
و سبب حزن نشود و معنی را انیست هر آئینه بدرستی آرزو میکردید شما این نوع مرگ یعنی مرگ شهیدی را که یاران شما یافتند
پیش ازان که به بینید بدرستی انچه آرزو میکردید دیدید و جمله وانتم تنظرون حالیه است **سوال** ذکر وانتم تنظرون بعد
ذکر قد رایتموه تکرار است چه نظر بمعنی رویه است و ذکر رویه دو بار بست **جواب** تواند بود که از تنظرون مراد
شود در کلام تکرار نبود و تواند بود که نظر دل که عبارت از فکرت ست اراده کنند از حشو تکرار بیرون افکنند و اگر هر دو تفکر
چشم مراد دارند متعلق متفاوت تقدیر کنند ای قد رایتم الحرب وانتم تنظرون الی ضلة اعداءکم او قتل اخوانکم او وقوع السیوف
واثر حسام الصفوف تکرار نباشد و ذکر یک جزو دو بار نبود و تواند بود که رایتموه مشتق از رای باشد و این اشارت
بود بدان رای که ایشان را بر محاربه واقع شده پیغامبر را بدان رای و محاربه آورده و تنظرون بمعنی تفکرون باشد یعنی بر
نوع آید هر آئینه بدرستی شما آرزو میکردید حرب را که سبب موت ست پیش ازانکه شما آنرا به بینید و حال انیست که شما
رای زدید و رای او را بر محاربه آوردید درین حال که شما متفکر بودید و تامل مینمودید یعنی برای شما بهتر نبود بعد اندیشه
روی نمود چیزیکه آنرا آرزو میکردید پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم رای بدان زدید از وقوع آن ناخوش
چرا میشوید و از حصول آن اندوهگین چرا میگردید **سوال** تاکید در کلام ابتدای غیر موجه است ایراد تاکید قسمی را درین
کلام چه وجه است **جواب** چون مخاطبان بعد وقوع جنگ که متمنای ایشان بود ناخوش شدند و باصابت
انچه ایشان را رسید اندوهگین گشتند چنانستی که تمنی خویش را انکار کردند و آرزوی خود را منکر شدند ایشان را تنزیل
منزله منکر کرده خبر را تاکید آورد و قوله تعالی وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ ٭ چون در هزیمت واقعه جنگ احد
عبدالله بن قمیه بر پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم حمله آورد و چه سنگی انداخت رخساره و دندان پیغمبر را مجروح ساخت
و مصعب بن عمیر که در جنگ بدر و احد علمدار پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بود با عبدالله مذکور بجنگ پیوست

میان پیغمبر واو حائل شد محاربه میکرد تا آنکه در محاربه شهید گشت عبد الله قمیه مذکور فریاد برآورد و میان مردمان بیکه من محمد را
کشته ام ندا کرد ازین آواز میان یاران آوازه برآمد و در گوشها مردمان چنان که محمد را قد قتل آند و بعضی گویند شیطان آوازه
انداخت و در میان مردمان این سخن را مشهور ساخت یاران موت پیغامبر را صلی الله تعالی علیه و سلم استعظام
کردند و نفیر عام برآوردند مالک بن نضیر او انس بن مالک برجمعی از صحابه گفت ای قوم خود بباد و داد اید و دل بر سستی
نهاده اید اگر رسول علیه السلام کشته شد پروردگار او زنده است که نمیرد و فنا و زوال نپذیرد زندگانی بعد پیغمبر چه کار
خواهد آمد شما نیز با عزت و کرامت بمیرید و دامن موافقت و متابعت او بگیرید این سخن گفت و حمله کرد خود را در جمع
کافران در آورد انس بن مالک گفت رضی الله تعالی عنه مالک بن نضیر را دیدم نزدیک حمله کردن گفت بوی بهشت
را از نزدیک کوه احد می یابم بهوا اسد را مدن آنجا می شتابم تا آنکه چندان قتال کرد که هشتاد و چند زخم بر تن او رسید آخر شهید
گشت و بحیوة ابدی پیوست چنانچه در قصه ذکر او رفت و بیان صفت او گذشت در شان او آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله
علیه نازل گشت آوازه قتل پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم میان اهل اسلام نفیری عظیم و حالتی فظیع واقع شده
هم بقرار شدند مردمی بفرار آوردند و قصر اسلام را خراب شده پنداشتند تحمل این خبر فظیع نتوانستند استعظام هلاک
پیغامبر را از ایشان تنزیل منزله دعوی برآئت آوازه هلاک و حیج شدن آن با صفت رسالت کرد آیه و ما محمد الا رسول
برای رد دعوی شرکت بر وجه قصر افراد آورد و این جمله مقرره مضمون سست برای تنبیه برین که پیغامبر با آنکه جلیل القدر در دنیا
و عقبی ست برای حکم کل نفس ذائقة الموت بری از فنا و هلاک نیست معنی انیست و نیست محمد مگر موصوف بصفت
رسالت صفت برآئت از هلاک ندارد و کسی که او را مخصوص از عموم کل نفس ذائقة الموت می پندارد و در هلاک او که داخل
رتبه بندگی ست استعجال و استعظام چیست تبلیغ دین کرده و وحی خدا بشما آورده بموت او دین نخواهد گشت و بقتل
او اعتقاد مومنان راسخ بانقلاب نخواهد پیوست قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ این جمله صفت است
مر مضمون جمله سابقه هم ازین جهت عطف نکرد و بغیر حرف عطف آورد و معنی انیست که بدرستی پیش ازو پیغامبران گذشته
اند و همه از جهان رفته اند أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فا سببیه است و همزه برای انکار است اگر
متصل قد خلت من قبله الرسل باشد تکذیب تسبیب بود چه گذشتن پیغمبران با بقاء دین ایشان سبب بقاء دین او بر تقدیر موت یا هلاک
پیغامبر باشد نه برای انقلاب دین سبب بود و معنی انیست گذشتن پیغمبران و باقی ماندن دین ایشان او سبب شود
یا نشود برای اینکه بر تقدیر موت پیغامبر یا کشته شدن او از محاربه دشمنان باز نایند یا از دین اسلام روی گردانید
و اگر متصل و ما محمد الا رسول باشد توبیخ و تسبیب بود تقدیر کلام لا ینبغی ان یتسبب استعظام هلاک تحقیق مضمون هذه الجملة
شود معنی چنان بود نباید و نشاید استعظام شما بر هلاک او را بشاید که مرده یا کشته شدن او موجب دین و زوال شود
مبین اعتقاد کنید که آن سبب شود برای مضمون شرطیه مذکور که اگر او بمیرد یا القتل کشته شود شما بر پاشنهای

خویش باز گردید یعنی از جهاد و از محاربه دشمنان باز مانید یا از دین اسلام و شرع پیغامبر علیه السلام بر می گردید

وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ۝ بعد و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا تذییل است مر افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و ذکر انقلاب مفهوم گشته بجزو جمله مفهوم جمله سابقه تاکید پیوسته و این جمله وسیجزی الله الشاکرین برای بیان جزاء مومنان و ترغیب و دعا ست بر ایشان آمده چنانکه جمله ویؤمنون به در آیة الذین یحملون العرش الآیة برای اظهار شرف ایمان مذکور شده معنی اینست هر که باز گردد بر پاشنه پای خویش یعنی از جهاد باز ماند و از محاربه دشمنان رو می گرداند یا مرتد شود و از دین بیرون رود پس هرگز خدای را زیانی نکند و در مضرتی نیفگند بلکه هر زیانی که بود او را بود و هر مضرتی که شود او را شود و زود باشد که خدا شاکران را جزا دهد و مثوبات ایشان در کنار ایشان نهد یعنی کسانی را که شکر نعمت معرفت و اسلام گذارند یا هر مشقتی و مضرتی که رسد دل بر این ثابت دارند حکایت آورده اند که سفیان ثوری رحمة الله علیه مردی را بی چشم و بی دست و پا در بیابانی افتاده دریافت او را برگرفت و بر سایه ببرد او در سایه بشتافت چون او را برگرفت شنید که او الحمد لله علی نعمائه میگفت در خاطر گذرانید که این شخص که در ره حمد می گوید بر کدام نعمت شکر خدا میگوید این شخص بنور باطن خطره او دریافت بجواب آیة نعمة اجل من المعرفة در دل داشت

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا ان تموت اسم کان ست لنفس خبر اوست الا باذن الله متعلق ست بان تموت کتابا موجلا متعلق ست بفعل محذوف ای کتب موت کل واحد کتابا موجلا و کان مذکوره تواند بود که تامه باشد و تواند بود که بمعنی صار بود ای ما صار الموت اصلا لاحد باراده دارند یعنی و ما النفس ان تموت پندارند معنی اینست و نیست مر هیچ نفسی را که بمیرد مگر بمشیت خدا اگرچه خود را در مهالک اندازد و در معارک در ورطه هلاک اندازد تا خدا نخواسته باشد نمیرد و پیش از اجل حیات فنا نپذیرد و بهیبت

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست ✽ روزیکه قضا باشد روزی که قضا نیست ✽ روزیکه قضا باشد کوشش نکند سود ✽ روزیکه قضا نیست در او مرگ روا نیست ✽

یعنی نوشته شده است موت هر یکی نوشتنی بمقدار مهلت تعیین کرده و موقت بوقت معین گردانیده که پیش از آن نمیرد و پیش از آن بقا نپذیرد این جمله معترضه است مقصود ازین تشجیع مبارزان که چون بدانند که پیش از اجل نمیرد و پیش از اجل بقا نپذیرد و از در آمدن معارک و در رفتن مهالک نترسد چون اجل نرسیده باشد در معرکه در آید کار کند و بسلامت باز آید و اگر اجل رسیده باشد اگرچه بگریزد آن وقت نگذرد یا مقصود بیان حمایت خدای عز و جل و کلایت اوست در حق پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم که در وقت غلبه کفار یاران بهزیمت شتافته و او تنها مانده و مجروح گشته اسباب موت دیده و میان کشتگان غلطیده کفار در قتل او رسیده آمده و در طلب او غلو کرده چون خدا مرگ نخواسته بود اگرچه یاران گذاشتند عنایت که چه نگاه نگذاشت بر حکم والله یعصمک

من الناس از تعرض ایشان نگاه داشت سوال استعمال مثل این کلام چنانچه گوید ما کان لک ان تشتمنی
وما کان لفلان ان یضرب اخاک فرا افعال اختیاری ست و معلوم ست که موت از امور اضطراری ست جواب
موت که موقوف بر اجل و مبنی بر قضای ازل ست با مری اختیاری میماند که موقوف بر اذن او بود و هیچ کسی بی
اذن او اقدام بران نتواند استعمال این عبارت در شان موت بر وجه تمثیل بود از قبیل اراک ایها المفتی تقدم
رجلا و تاخر اخری باشد سوال از اذن که مشیت مراد دارند چه وجه بود و وجه علاقه [illegible] اذن بمعنی
فک حجر ست یعنی علم نیز آمده و علم مقتضی [illegible] استعمال [illegible] سبب
مسبب. وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ
الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا این جمله نیز با معطوف خویش معترضه است برای بیان تفصیل جزای سبب ارادت [illegible]
قصدا معنی اینست و هر که بخواهد در جهاد منفعت دنیا یعنی غنیمت یا ناموری و هویدا کردن شجاعت و دلاوری
و جز آن از امور دنیاوی که در دل می آرد آن چیزهای که تعلق بدنیا دارد او را از انچه خواهد بدهیم و هر که بخواهد مثوبات
اخروی خواسته او را بخشیم سوال در آیة دیگر آمده و من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید یا معنی
مراد دنیا را متعلق بارادت و مشیت کرده و درین آیة حکم بدادن مراد دنیا مطلق آورده در دو آیت صورت تعارض
می آید از روی ظاهر مخالفت مینماید جواب مطلق و مقید چون در یک حکم وارد شوند مطلق را بر مقید حمل کنند
و در بعض تفاسیر آیة مطلق را منسوخ بآیة مقید آورده و دعوی تاخیر مقید نسخ کرده و این سخن مشکل ست زیرا که
نسخ در اخبار باطل ست مگر آنکه نسخ بمعنی نسخ وضعیت که عبارت از تقیید ست بود و معنی او همین ست تقیید
مطلق باشد چه در خبر صدق مطلق و مقید روا بود چنانچه کسی اعتقت امس رقبة گوید بعد از ان بگوید اعتقت رقبة
مؤمنة تقیید او جوید صواب آنست که این دو آیة را از باب اطلاق و تقیید ندارند از باب تفصیل و اجمال پندارند چه
آیت و من یرد ثواب الدنیا نؤته منها محتمل ست مر ایتاء را بر وجه حتم و تعیین مشیت ایتاء یا ایتاء بر وجه جواز و عدم حتم
و تردید در مشیت بر وجه عدم جزم و آیة من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید تفسیر او بود و بیان آنست
که دادن آن متعلق بمشیت ست انچه خواهد و هر کرا خواهد بدهد سوال بودن دو آیة مذکوره از باب اطلاق و تقیید
بچه وجه خلقتی نیست و بودن ایشان از باب اجمال و تفسیر متعین بچه جهت جواب نسبت کلام خبری بمتعلق خارجی بود
متعلق بتحقیق در زمانی از ازمنه باشد و متحقق در خارج را متعین و امر مطلق نه پذیرد لیکن از موجود خارجی [illegible] مبهم و مجمل
باشد چنانچه در جاءنی انسان انسان جائی در نگاه مبهم متعین ست مطلق نیست مطلق گفتن [illegible]
چه هر فردی را محتمل ست از جهت جهالت و احتمال مجمل ست و اینچه [illegible] یعنی آیة و من یرد ثواب [illegible]
کسانی ست که در جنگ احد دل بر غنیمت داشتند و [illegible] ایشان [illegible]

نگذاشتند ومن یرد ثواب الآخرة تعریض ست از کسانیکه در کار خدای برای ثواب اخروی جان و تن در باختند وآنچه مراد ایشان از درجات و مثوبات یافتند فطوبی لهم ثم طوبی لهم وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ○ سین برای تحقیق ست یعنی اینست تحقیق ست که جزا خواهیم داد کسانی را که شکر نعمت بجا آرند و دل بر جهاد و اعلاء اسلام گمارند و این جمله تذییل ست مقرر مضمون ومن یرد ثواب الآخرة نؤته منها ست و تکرار ذکر جزاء شاکران از جهت اهتمام و اعتناست وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قٰتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ یعنی وکاین بر وزن داع و قتل بصیغه ماضی مجهول از باب نصر بصیغه ماضی معروف از باب مفاعله خوانند و معنی بر حسب اختلاف قراءة مختلف دانند ضمیر که در معه است عاید بنبی ست ربیون جمع ربی منسوب سوی رب است و نسبت سوی رب ربی بحرکات ثلثه در با ربی بزیادة الف و نون بر طریق روحانی و نورانی آمده است اصل را در بی فتح است باقی از تغیرات ست که در اسم منسوب بر سبیل شذوذ می آید و او مرفوع است از جهت آنکه فاعل معه است جمله ظرفیه حال ست از ضمیر قاتل و تواند بود که ربیون فاعل فعل مذکور بود و معه حال از ربیون باشد و کاین بمعنی کم خبریه برای تکثیرات و تکثیر بتقدیر جمع کثیر و بدل از ربیون ست یا خبر مبتدا محذوف ست ای هم جمع کثیر و این جمله تکمیل ست زیرا که وهم قلت را که از ربیون که صیغه جمع قلت ست فهم میشود مزیل ست سوال در محلی که بیان کثرت مطلوب بود استعمال جمع قلة بچه وجه باشد جواب تنبیه برین ست که مردان ربانی یعنی بندگان خاص خدای اگرچه بسیار باشند براندازه کثرتی که در ایشان شاید اندک نمایند یا اینکه در لفظی که جمع کثرت منتفی ست استعمال جمع قلت بجای جمع کثرت ضروری ست سوال در تفاسیر مسطور ست که سعید بن جبیر روایت میکند که نشنیده ایم پیغمبری را که در قتال کشته شده است این قول کشاف یا عادت ضمیر قتل بر نبی مخالف این روایت آمده است جواب مفهوم از روایت سعید بن جبیر انتفاء مقتول شدن پیغمبران در قتال بود و مفهوم آیت بر تقدیر عود ضمیر بر پیغامبر مقتول در آیة ویقتلون الانبیاء بغیر حق تصریح و مقتول شدن در غیر قتال محقق گشته پس معارضه نبود و مخالفت نباشد و جمله وکاین من نبی عطف است بر وما محمد الا رسول یعنی اینست و چند از پیغمبر که قتال کرد یا کشته گشت و هلاک و فنا پیوست درین حال که با او مردان خدای بسیار بودند و مدد و یاری مینمودند یا گویند چندین از پیغامبر که قتال کردند یا گویند کشته شدند مردان خاص خدای درین حال که قتال با او بودند و اظهار اخلاص و اختصاص با او مینمودند فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا فما وهنوا با معطوفات خویش عطف ست بر فعلیه سابقه یعنی قاتل و ضمیر وهنوا و ضعفوا و ما استکانوا عاید بر قوم پیغمبران مذکور ست یعنی نیست پس سست نشدند قوم آن پیغامبران از جهت چیزی که رسید ایشان را در راه رضای خدا از آثار عداوت اعداء موجبات شقاوت اشقیا و انواع جفا و اصناف بلا و ضعیف نگشتند و مسکنت ننمودند و بخواری نه پیوستند

و این تعریض هست از کسانیکه بعد آوازه کشته شدن پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم از خوف موت او ایشان را وهن و ضعف و خوف پیش آمد تا آنکه خواستند عبد الله بن ابی بن سلول منافق را واسطه سازند و بامان خواستن از ابو سفیان پردازند وَاللّٰهُ یُحِبُّ الصّٰبِرِیْنَ ○ این جمله تذییل ست معنی اینست خدای دوست دارد صابران را یعنی کسانیکه بر مصیبت و هزیمت صبر کنند و هنگام غلبه دشمن بر محاربه ثابت مانند پای پس نیارند و جای خویش نگذارند و این تعریض ست از کسانیکه ایشان بر صبر توفیق یافتند و در حالت ضعف بر محاربه و مقاتله دشمن شتافتند وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ اِلَّآ اَنْ قَالُوْا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَاِسْرَافَنَا فِیْٓ اَمْرِنَا وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِیْنَ ○ الا ان قالوا استثنا ست مفرغ ست اسم کان ست و قولهم خبر ست ربنا اغفر لنا مقول قالوا ست و این جمله عطف ست بر ما قبل معنی اینست و نبوده در هنگام کارزار گفتار صابران با ربانیان مگر این گفتار ای پروردگار ما بیامرز برای ما گناهان ما را و اسراف ما یعنی ضایع کردن ما در کار خویش مال را و وقت را ثابت دار قدمهای ما را بر کارزار و نصرت ده ما را بر گروه کفار فَاٰتٰهُمُ اللّٰهُ ثَوَابَ الدُّنْیَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْاٰخِرَةِ ط عطف ست بر و ما کان قولهم الا ان قالوا ذکر نه فهم بر اتبار اسند محمول بشود فساد معنی آید معنی اینست پس داد خدا ایشان را ثواب دنیا یعنی فتح و غنیمت و ناموری و صیت شجاعت و دلاوری و نیکوئی ثواب آنجهان یعنی بهشت و نعیم آن در ثواب آخرت ذکر حسن کرد لفظی دال بر فضل ثواب آورد و سوال ثواب آخرت آینده است و استعمال ماضی در وی بجعل موعود بمنزله موجود مجاز باشد و ثواب دنیا ماضی ست لفظ آتیهم بر نسبت ثواب دنیا حقیقت است در یک لفظ حقیقت و مجاز چگونه جمع شود جواب کلام بمعنی ارد نا ایتا ثواب الدنیا و حسن ثواب الآخرة محمول بود بتقدیر اراده ثواب دنیا و آخرت بماضی مشکل نشود وَاللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ ○ع این جمله تذییل ست معنی اینست و خدای نیکوکاران را دوست دارد فضل و کرم بر ایشان گمارد یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا اِنْ تُطِیْعُوا الَّذِیْنَ كَفَرُوْا یَرُدُّوْكُمْ عَلٰٓى اَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوْا خٰسِرِیْنَ ○ ۱۵ ع ۵

روایت کرده اند که بعد وقوع هزیمت منافقان مر مومنان را گفتند سوی برادران خویش باز گردید و در دین ایشان در آئید این آیت در شان ایشان وارد گشت و این نظم برای تنبیه مومنان بود و پیوسته این جمله تقریر ست بر مضمون جمله یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب یردوکم بعد ایمانکم کافرین اگر چه در جمله که میان این دو جمله معترضه است میان دو کلام متصل آمده و این درسیست مر کسانی را که فریفته شدند از ابو سفیان امان خواستند مطیع او شوند تطیعوا و یردوکم شرط و جزا مجزوم شده اند فتنقلبوا عطف ست بر یردوکم معنی اینست ای مومنان اگر کافران را اطاعت کنید و خود را در زیر طاعت ایشان افگنید ایشان

شما را بر پاشنهاى پاى شما باز گردانند يعنى سبب شوند كه شما را بملا ارتداد برسانند پس زيان زده گرديد و خايب و خاسر شويد بَلِ اللّٰهُ مَوْلٰىكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النّٰصِرِيْنَ ○ بل براى انتقال سوى اهم است بر طريق لا اين نيست بل اكرمه و هو خير الناصرين عطف است بر الله مولكم معنى آنست بلكه خدا يارى دهنده شماست اى مؤمنان و او بهترين يارى دهندگان است محتاج بسوى موالات و اين يارى بسوى ابو سفيان نه آيد مثل اين خطره باطل بر خود نيست ندهيد و خود را بر پستى بگماريد مثل اين انديشه در دل نه آريد سَنُلْقِيْ فِيْ قُلُوْبِ الَّذِيْنَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَآ اَشْرَكُوْا بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهٖ سُلْطٰنًا ج روايت كرده اند چون كفار سوى مكه بازگشتند تا نيمه راه مكه رفتند از بازگشت خويش پشيمان شدند و گفتند ما هيچ نكرديم كار بنهايت نرسانيديم بر زودى بازگشتيم باقى ماندگان نكشتيم خود را بر آن آوردند كه سوى مدينه باز گردند تا كه ايشان آرام نگرفته اند كار ايشان آخر رسانند و ايشان را بالقهر و غلبه مستأصل گردانند حق تعالى رعب در دل ايشان انداخت ايشان را از جماعت اندك منهزم ساخت جمله سنلقى بيان نصرت است از بل الله مولكم و هو خير الناصرين فهم شده يا استينافيه است كانهم قالوا ما ذا نقع بعد هذا فقيل سنلقى الاية رعب و رعب بر طريق عسر و عسر خوانند و معنى يكى دانند معنى آنست زود باشد كه بيندازم در دلهاى كفار خوف را بسبب شريك گردانيدن ايشان بخداى چيزيرا كه نفرستاده است بدان چيز حجتى پند يعنى سنگها بتراشند و آن را معابد و مساجد سازند و در عبادت شريك خدا گردانند و سزاوار پرستش دانند و هر عاقلى را كه دل بكار دهد داند كه اين كار حجتى ندارد و سوال نفى تنزيل حجت مقتضى وجود حجت باشد و چون درين كار حجتى نيست بمقام نفى وجود بود و جاى نفى تنزيل نباشد جواب تواند بود كه نفى صفت از جهت انتفاء موصوف بود چنانچه لا ترى الضب بها ينجحر من الاضب و الانجحار گفته اند اينجا نيز بمعنى لا سلطان و لا تنزيل رفته اند وَمَاْوٰىهُمُ النَّارُ ؕ وَبِئْسَ مَثْوَى الظّٰلِمِيْنَ ○ مخصوص بذم محذوف است اى بئس مثوى الظالمين النار جمله و ماواهم النار حال است و بئس مثوى الظالمين تذييل است معنى آنست و جاى ايشان آتش سوزان است و بد است مقام ظالمان وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ وَعْدَهٗٓ اِذْ تَحُسُّوْنَهُمْ بِاِذْنِهٖ ۚ حَتّٰٓى اِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْاَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِّنْۢ بَعْدِ مَآ اَرٰىكُمْ مَّا تُحِبُّوْنَ ۭ مِنْكُمْ مَّنْ يُّرِيْدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّنْ يُّرِيْدُ الْاٰخِرَةَ ۚ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ ۚ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ ۭ وَاللّٰهُ ذُوْ فَضْلٍ عَلَي الْمُؤْمِنِيْنَ ○ لام در جواب قسم محذوف است اذ ظرف است صدقكم را تحسونهم بمعنى ماضى است بدلالت اذ ايراد مضارع از جهت استحضار صورت قطعيه قتل است حتى غايت است جمله شرطيه كه بعد اوست ابتدائيه است ما تحبون مفعول است اريكم را

ای من بعد ارادة الله ایاکم ما تحبونه جزاء شرط محذوفست ای منعتم النصر [illegible] منع النصر در وقت [illegible] و تنازعتم
دال بر سبق تحقق نصر بود محقق شود پیدا ست کردن وعده نصر باشد و بعضی جزاء شرط اعطاکم الله نصره تقدیر کنند و این
حکایت از نصر دوم که از کافران از بالای کوه منهزم شدند و سوی مکه رفتند دانند و این تقدیر برد می تایید صدقکم الله وعده
ظاهرتر ست و موافقت او با سیاق اکثر ست و تواند بود که حتی جاره باشد و از آنهم بر طریق اذا یقوم زید اذا یقعد عمرو
بود یعنی مجرور المحل شود در این تقدیر حتی بمعنی الی دارند تا بعد او در ما قبل او در بیان ند متعلق تحسونهم یا متعلق نصرکم که مفهوم
صدقکم الله وعده است پندارند ای لقد نصرکم الله اذ تحسونهم ای تقتلونهم الی وقت فشلتم و تنازعتم و عصیانکم
اسناد فشلتم و تنازعتم و عصیتم اسناد فعل بعض سوی کل بود بر طریق قتلوا و از قتلتم نفسا فادارأتم باشد زیرا که عبد الله
بن جبیر رضی الله تعالی عنه و چندتن از یاران او و جملی که پیغامبر صلی الله علیه وسلم داشته بود مانده بودند جماعتی
و تنازع و عصیان نمودند جمله منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة تعلیل ست برای اختلاف مذکور و دلیل [illegible]
ثم صرفکم عنهم عطف ست بر صدقکم الله لیبتلیکم متعلق ست بصرفکم و لقد عفا عنکم این لام نیز در جواب قسم محذوف
ای واقسم لقد عفا عنکم جمله قسمیه و عطف ست بر جمله قسمیه سابقه و جمله والله ذو فضل علی المؤمنین تذییل ست [illegible]
کرده اند چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم و یاران او بعد جنگ احد در مدینه آمدند در هر جانبی مصیبت و ماتم در
هر طرفی اندوه و غم کسی حمزه را یاد میکند و کسی طلحه را در دل می آرد کسی از عبد الله جبیر می پرسد و کسی از مصعب
بن عمیر باز پرسی میکند هر کسی را از این قرآن یادی و در هر خانه از مصیبت فریادی در تعجب شدند و در شک [illegible]
که خدا وعده نصر کرده بود و این هزیمت از چه افتاد و مژده فتح داده بود و این حادثه از کجا زاد و این آیه یعنی ولقد صدقکم
الله الآیة نازل گشت و این نظم بر رو پیوست معنی اینست بدرستی که راست گردانید با شما وعده نصرت خویش را
که در آن هنگام که شما کافران را با رادت و مشیت خدا میکشتید تا آنکه بزدلی کردید و [illegible]
با امر پیغامبر صلی الله علیه وسلم عاصی شدید بعد از آنچه از غالب آمدن بر دشمن و شکست [illegible]
از شما میخواهند دنیا را یعنی مال میجویند بسوی غنیمت می پویند و آن کنایت ست از متخلفان در [illegible]
از شما کسانی اند که میخواهند آخرت یعنی بهشت زاد رضوان و نعیم جاودان و این کنایت ست از عبد الله جبیر و
یاران که مرکز نگذاشتند و سعادت شهادت یافتند بعد از آن بازداشت شما را از کافران و تا اظهار کند آنچه
پیدا نیست از حال شما و ظاهر شود قدرت و حکمت خدا و بدرستی که از شما عذر دلی شما را عفو کرد و بکرم خود [illegible]
نیاورد و خدای عزوجل فضل است بر مومنان صاحب افضال ست بر مسلمانان خطا یا آمرزد و عطایا بخشد گاهی
مخصوص گرداند بنصرت و غنیمت و فیض نعمت و گاهی مبتلا گرداند بمنع نصرت و وقوع هزیمت بمقتضای حکمت و لقد
صدقکم الله تا آخر تکمیل ست برای دفع وهم انتقام در حصول نصر حق سبحانه تعالی که آنرا [illegible]

النصر الموعود میگفتند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم عبد الله جبیر را با جماعتی از تیراندازان در درهٔ تنگ کوه بداشت
و بر نگهبانی درهٔ مذکور گماشت تاکید کرد که بهیچ وجهی جا مگذارید و دل را بر ترد و میارید و خود را پیشتر شده رو بقتال
آورد و بر فوج کافران حمله کرد حملهٔ پیغمبر را تحمل نکردند پشت دادند و روی بفرار در هزیمت نهادند مسلمانان ایشان را دنبال
کرده پی رفتند و ایشان هر جانبی میگشتند کفار مالهای خویش انداختند و انداختن مال سبب خلاص ساختند یاران بغنیمت
مشغول گشتند و از معرکه بسوی مدینه رفتند چون تیراندازان عبد الله جبیر که پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ایشان
را در درهٔ کوه داشته بود آثار فتح معاینه کردند دل بر غنیمت آوردند بسوی غنیمت شتافتند و عبد الله جبیر را با چند تن
مخصوص گذاشتند خالد ولید دره را خالی دید هم از آن ره جانب لشکر پیغمبر دوید یاران اگرچه اندک مانده بودند بهمت مقاومت
نمودند خالد ولید عبد الله جبیر را با چند تن که برابر او مانده بودند بکشت حادثهٔ مذکور حادث گشت چنانچه قصهٔ آن بالا گذشت
و بیان آن پیشتر رفت این آیه بیان آنست که وعدهٔ نصرت بوفا پیوست و حملهٔ مسلمانان هزیمت کافران و غنیمت مسلمانان
مقرون گشت تا آنکه بعضی یاران بزدلی کردند و برآمدن کافران از پیش گریختند رو بهر جانبی آوردند پیغامبر صلی الله
تعالی علیه وسلم میگفت الی عباد الله انا رسول الله پشت داده کجا میروید یعنی سوی من بیایید و بعضی از شما در کار
نگهبانی دره عبد الله جبیر را مخالفت کردند و کسانیکه موافق او بودند گفتند جا نباید گذاشت امر پیغمبر را نگاه باید داشت
و بعضی گفتند امر از جهت محاربه بود چون محاربه آخر گشت و فتح و ظفر بحصول پیوست مردمان غنیمت گرفتند و با غنایم
در مدینه رفتند یا برای چه محروم شویم ما برای غنیمت برویم طایفهٔ مذکور امر پیغمبر را عاصی شدند و راه دشمنان را
خالی کردند تا خالد بن ولید در آن راه در آمد چنانچه گذشت و در بیان قصه مبین گشت سوال آیهٔ اذا فشلتم و
تنازعتم فی الامر اگر شکایت از یاران عبد الله بن جبیر باشد فشلتم و تنازعتم فی الامر در حق ایشان منطبق نبود چه رفتن ایشان بطمع
بود بسبب جبانت و بددلی روی ننموده و اگر شکایت از یارانی که از جنبش پیغامبر فرار کردند و ندای الی عباد الله
الی عباد الله انی رسول الله را در اجابت ننموده بودند در حق ایشان فشلتم صادق آید صدق تنازعتم بروی ننماید
چه ایشان را در میان بددلی روی نموده و در میان ایشان منازعتی نبود جواب صواب آنست که آن حکایت هر دو وقت دارند و
شکایت از هر دو فریق میدارند فشلتم شکایت از فرار کنندگان و مرتکبان هزیمت و تنازعتم حکایت از یاران
عبد الله بن جبیر که از روندگان برای غنیمت و عصیتم مشترک است مخالفان امر ای عباد الله انی عبد الله انا
رسول الله ره مرتکبان هزیمت و مخالفت امر لا تبرحوا هذا المکان در حق روندگان از جهت غنیمت و شامل
نیست که نصرت اولی بر هر دو صادق است و تقریر مضمون آیه من بعد ما اریکم ما تحبون را موافق است
اِذْ تُصْعِدُوْنَ وَلَا تَلْوُوْنَ عَلٰٓى اَحَدٍ از متعلق است بصرفکم یا متعلق است
باذکروا محذوف و اذکروا مستقر کلام سابق بود و هیچ کلام سابق بیان تقسیر و جیانت باشد و اذ برای ماضی

ابراز او بصیغهٔ مضارع برای حکایت حال ماضی دارند از جهت استحضار صورت بدیعه که قرار و بیقراری از لشکر نمود از شده پندارند و لا تلوون عطف است بر تصعدون معنی اینست پس باز داشت شما را از کافران خداوند عز و علا بعد غالب آمدن و نصرت یافتن شما و بشومی مخالفت از پیغامبر شما را بفرار و سلب قرار مبتلا کرد و وقوع شکست و حصول هزیمت آورد و عصیان شما مبتلا گردانید شما را بهزیمت دران هنگام که در فرار بیقرار شده بر کوه می رفتید یا باستیلا و خوف آشفته شده در زمین میگریختید و سوی کسی نمی نگریستید و نمی گشتید **وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ** این جمله حال است معنی اینست و پیغمبر شما را در ساقه و در پس ماندگان شما سوی خویش میخواند یعنی ای عباد الله الی عباد الله انا رسول الله من یکر فله الجنة می آورد و شما گوش با باد داده می رفتید و آواز پیغامبر نمی شنیدید بروایت کرده اند در هنگام هزیمت که لشکر فرار نمود باقی نزدیک پیغامبر صلعم سیزده تن مانده بود ابو بکر رض و علی رض و طلحه رض و ابن عوف رض و سعد بن ابی وقاص رض از مهاجران و باقی هشت از انصاریان **فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا** فاثابکم عطف است بر تصعدون که بمعنی ماضی است و تواند بود که عطف بر صرفکم باشد غما مفعول دوم است مر اثابکم و کم مفعول اول است با در بغم سببیه است متعلق است باثابکم ای اثابکم غما بسبب غم الرسول معنی اینست پس جزا داد خدا تعالی جزا قتل و جرح یاران و هزیمت بسبب غمگین کردن شما پیغمبر را بجرم مخالفت امر او یا گوئیم جزا داد شما را غم کشته شدن یاران و غم ارجاف قتل پیغامبر که بیشتر بود شما را از غم رفتن جان و جهان تحزنوا **عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ** لکیلا تحزنوا متعلق است باثابکم ای اثابکم غما بالغم لتعتادوا بتجرع الغموم معنی اینست پس جزا داد شما را جزا اندوه بغمگین گردانید تا بغم خوگیرید و حصول اندوه را طبیعت پذیرید و بعد ازان اندوهگین نشوید بر مطلوبی که فوت شده است و بر مکروهی که رسیده است یعنی چون عزیزان فوت شدند و کار هزیمت کشید غم بسیار رسید بیشتر ازین هر چه فوت شود در آخر نیاید بر شما [illegible] این آسان نماید **وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ** ۝ این جمله تذییل است معنی اینست و خدای عز و علا آگاه است در کارها شما هیچ کاری بر وی پوشیده نباشد و هیچ چیزی بر وی پنهان نه و عصیان و پشیمانی شما دانسته و جزا دادن و عفو کردن تواند **ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا** عطف است بر اثابکم امنة مصدر است بمعنی امن مفعول به است مر انزل را ای انزل علیکم امنا نعاسا بدل او است چه خواب اثر امن است بدل مذکور بدل اشتمال بود و تواند بود که نعاسا مفعول به باشد امنة حال ازو بود از جهت آنکه حال از نکره اگر مقدم شده و تواند بود که امنة جمع آمن باشد چنانچه خزنة جمع خازن معنی آمنین بود و بتقدیر حذف مضاف حال از ضمیر علیکم باشد معنی اینست پس فرستاد ازان یعنی پیشتر از ساعت غم و حصول اندوه فرستاد بر شما ایمنی یعنی خواب

را که از امنی ست یا فرستاد خواب را در ین حال که شما خداوند امنی اید یا در ین حال که شما امنانید يغشى طائفة منكم این جمله صفت ست مر نعاسا را معنی آنست خوابی را که پوشیده میشد طایفه از شما را و اپیش کرده اند بعد باز گشتن کافران یعنی پیش از ایشان هنوز از معرکه باز نگشته بودند که در دلهای ایشان امنی در آمد که ایشان را خواب آمد بمجلس شود که او را در پس سپر خود غنودن روی نمود چنان می خفتند که بار بار تیغ از دست می افتاد و باز بر میگرفتند وطائفة قد أهمتهم أنفسهم يظنون بالله غير الحق ظن الجاهلية يقولون هل لنا من الأمر من شيء وطایفه بتقدیر وطایفة اخری مرفوع المحل بر ابتدا است و جمله قد اهمتهم انفسهم خبر مبتدا است یظنون حال ست از مفعول اهمتهم و تواند بود که یظنون خبر باشد قد اهمتهم حال از فاعل یظنون بود یا معترضه میان مبتدا و خبر باشد و تواند بود که قد اهمتهم صفت طایفه باشد و یظنون حال از مفعول اهمتهم بود و خبر محذوف باشد ای وطایفة اخری متصفة بما ذکر فی حال کذا لم یغشهم النعاس و جمله یقولون بیان ست مر جمله یظنون را هل لنا مقول ست مر یقولون را و جمله وطایفة اخری حال ست از یغشی معنی آنست و طایفه دیگر ست یعنی طایفه منافقان که نفسهای ایشان ایشان را در رنج داشتند و همیشه بر عیب جوئی و بدگوئی مسلمانان گماشته بخدای عز و جل گمانی ناحق را یعنی گمان جاهلیت یعنی گمانی مختص بملت جاهلیت یا گمان اهل جاهلیت میبرند هل لنا من الامر من شیء ای ما لنا من امر النصر والظفر نصیب قط میگویند و همکاره بر نصر خدای دفع میکنند قل إن الأمر كله لله کله برفع و نصب خوانند نصب بر تاکید الامر که با اسم ان ست و برفع بر این که مبتدا بود و لله خبر و جمله خبر ان باشد و ابتدا این جمله مستانفه است چنانستی که پیغامبر سوال کرد ماذا اقول لهم حین یقولون ذلک فقیل قل ان الامر کله شد تاکید جمله از جهت ابراز شما مر خدا را بوجه و کاوت ست معنی آنست بگو ای محمد بدرستی که امر همه امر خدای را بود و هیچ کاری بر دست دیگری نباشد يخفون في أنفسهم ما لا يبدون لك ای من ظن غیر الحق و این جمله حال ست از فاعل یقولون یا مقرر ست مر یظنون بالله غیر الحق معنی آنست و در نفسهای خویش پوشیده میدارند آنچه آنرا پیش تو پیدا نمی آرند و بدین که اگر ایشان بیرون نمی آمدند کشته نمیشدند اعتقاد میکنند يقولون لو كان لنا من الأمر شيء ما قتلنا ههنا ای یقولون فی انفسهم او یقول بعضهم لبعض سرا لو کان لنا من الغلبة والنصر ما قتل اصحابنا و اخواننا ههنا لکنه قتل اصحابنا فلیس لنا من النصر والغلبة علی المشرکین شیء این جمله بیان ست مر یخفون فی انفسهم ما لا یبدون لک را معنی آنست همه در نفسهای خویش یا بعضی مر بعضی را بر طریق سر میگویند اگر ما را چیزی از امر غالب آمدن و ظفر یافتن بودی هر آیینه اینجا کشته نمیشدیم یعنی یاران ما قتل و هیچ اینجا روی نمودی قل لو كنتم في بيوتكم لبرز الذين كتب عليهم القتل إلى مضاجعهم ۱۹

ای قدر علیهم القتل این جمله مستانفه است چنانستی که پیغمبر گفت ما ذا اقول لهم حین یقولون ذلک فقیل قل
لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم و خطاب لو کنتم متناول ست مر زندگان و کشته شدگان را
بر وجه تغلیب معنی اینست بگو اگر شما در خانهای خویش می بودید و بسوی کوه احد بیرون نمی آمدید و بر رای
بعضی که اختیار ماندن در مدینه بود عمل میکردید و خود را به ننگ جبانت و نخافت می شمردید هر آینه بیرون می
آمدند کسانی که نبشته شده بود بر ایشان کشته شدن و مقدر بود در شان ایشان هلاک گشتن ایشان البته بیرون
می آمدند در محلی که خوابگاه ایشان یعنی جای هلاک ایشان مقدر بود می رفتند و تقدیر ازل نگشتی و حکم خدا به تبدیل
تدبیر مبتلی هرگز سوی آن محل شتافتی حکم خدای نفاذ یافتی موضع موت را خوابگاه گفتند بحکم النوم اخ الموت میان
خوابگاه و میان موضع موت مناسبت جوئید وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ
مَا فِي قُلُوبِكُمْ عطف است بر محذوف ای فعل الله ذلک المصالح جمة و حکم محکمة و لیبتلی الله
و لیمحص و فعلیه محذوف مستانفه است جواب لما ذا فعل معنی اینست خدای این کار کرد و عار هزیمت بر مسلمانان
و هلاک پیش آورد از جهت مصالح بسیار و حکمهای استوار که مکنون ست در علم او مقرون ست بحکم او و تا ظاهر کند
آنچه سید النسبت بپدآورد از چیزها ی که در سینهای شما اعتقاد دارد و تا ظاهر گرداند که منال ایمان که در ریاض دلهای
مومنان مغروس ست بتند باد مصائب و حوادث زوال نمیگیرد و در کار ایقان که در مراکز اسرار موقنان مذکور
یا سبب نوائب و شدائد قصور نمی پذیرد و تا پاک گرداند اخلاص را در دلها شما ست از آشوب نفاق و دو
وار دار آن سبب شقاق بلا را نعمت دانید و نقمت را راحت خوانید هر چه از خدا ست حکمت پندارید و آنچه ام
شود خیریت انگارید وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ○ ای بصاحبة الصدور من الخطرة و الفکرة
و العداوة و الضغینة و المخالفة و المنافقة این جمله تذییل ست معنی اینست و خدای عالم ست بخطرها
سینها و فکرها دلها فکره و خطره و کینه و ضغینه و اخلاص و انفاق را صاحب سینها میگویند زیرا آنچه سینها جای
این چیزها ست و هر که این چیزها بداند دور کردن آن تواند إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى
الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا موصول با صله اسم ان ست
یوم التقی الجمعان ظرف تولوا ست جمله انما استزلهم الشیطان خبر ان ست در آیت سابق ذکر فرار بعضی مومنان
و تولی ایشان از معرکه بود باعث بر سوال از حال ایشان شد ان الذین تولوا منکم بر وجه استیناف گفته
و جمله را موکد آورد و از کلام سابق فصل کرد معنی اینست بدرستی آنکه آنکسانیکه از شما ای مسلمانان از جنگ
رو بر گردانیدند و خود را در مظنه فرار از جهت رسانیدند در ان روز که دو جماعت یعنی مسلمانان و کافران بجنگ
و محاربه پیوستند و وصف مقاتل که در معرکه مقابل گشتند ذات نخستیه و ارتیش نخواسته است از ایشان

شیطان مکر بعض اعمال بکسو آیت ایشان یعنی بدی گروانیدن دیگر گریختن و جاگذاشتن و حرص بر غنیمت کردن و
دل بر مال آویختن اما در ثبات ایمان مثل اعلاء اسلام و دین و وثوق بر محبت سید المرسلین و طپیدن از جهت پیغمبر
علیه السلام و اعتنا به قهر کفار و اهتمام در آمرزش نداشتند و در دل خویش فتوری عظیم درین امور می یافتند و فعل
ایشان را زلت خواندن و نسبت او سوی شیطان کردن از ادب لطف ست از کردگار دیان در شان زمره
ایشان وَلَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ لام در جواب قسم محذوف ست ای و اقسم لقد عفا الله عنهم
این جمله معترضه است برای بشارت عفو و مژده غفران معنی اینست هر آئینه بدرستی عفو کرد چون دانست
که ایشان ازین کار پشیمان شده اند و تقدد لهم به آمدند یعنی خدای لغزش را از ایشان بسبب پشیمانی ایشان عفو
ع ۱۴ کرد و عصیان ایشان در معرض آمرزش آورد إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ این جمله تذییل است
و تاکید جمله از جهت شمار باری بر وجه وکادت و استواری ست معنی اینست بدرستی خدای آمرزگار است
و بردبار ست جرائم را بسیار مرود و در عقوبت شتابی نکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًّى
لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا این جمله در انشاء قصه احد معترضه است برای نهی مومنان از
منع مسلمانان از تشبیه بکفار در مثل این گفتار معنی اینست ای مومنان مباشید چو کسانی که کافر شدند
و گفتند مر برادران نسبی یا دینی خویش چون جائی سفر کردند یا بغزا برو آوردند و آنجا مردند یا کشته شدند
اگر نزد ما می ماندند نمی مردند و کشته نمی شدند سوال اذا برای استقبال است و متعلق قالوا که ماضی است بطریق
مستقبل محال شود وجه ربط این کلام چیست و صحت او بر چه وجه مبنی ست جواب اذا درینجا بمعنی اذ آمده و ماضی
بعد او بمعنی مستقبل نیست چنانچه در حتی اذا ساوی بین الصدفین و حتی اذا بلغ بین السدین لِيَجْعَلَ اللّٰهُ
ذٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ لام متعلق مفهوم کلام ست ای گفتهم قاعدین عن الحرب لیجعل الله
ذلک حسرة فی قلوبهم عند بیوتهم حینئذ لم یستشهدوا فی الآخرة حین یرون درجات الشهداء معنی اینست
بدین گفتار و بدین اعتقاد خدای ایشان را از بیرون آمدن برای جنگ با کافران باز داشت و از مرگ
شهیدی محروم ساخت تا بگرداند خدای حرب و نا یافتن مرگ شهیدی حسرتی عظیم در دلهای ایشان در دو
مرگ گویند چون مرگ بطلین بود کاشکی که مرگ شهیدی روزی میشود و در قیامت چون درجات شهیدان
ببینند بر فوات آن مرگ شهیدی حسرت کنند وَاللّٰهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ این جمله نیز معترضه است
برای بیان انکه رفتن در جنگ مرگ نیارد و باز ماندن موت را باز ندارد معنی اینست و خدای هر کرا بخواهد
زنده دارد و هر کرا بخواهد در موت دفعتاً آرد چنانچه وا است صفت و ست نوانند که در معرکه در صف دشمنان

در آرد و زنده و سلامت و عافیت بیرون آرد و تواند در حرز حریز و حصن حصین بنشاند و بی تیغ و تیر بمیراند شعر من لم یمت بالسیف مات بغیره تنوعت الاسباب والموت واحد حکایت آورده اند که خالد ولید رضی الله تعالی عنه در وقت مرگ میگفت و بر حال خویش می آشفت در اندام من یک بدستی نیست که در و زخم تیغی یا تیری نرسیده و هیچ جزوی از اندام نمانده که در جراحت نکشیده اکنون سوی آنجهان میشتافتم و بدولت مرگ شهیدی نیافتم **وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ ○** یعملون و تعملون بصیغه غایب و خطاب خوانند معنی بر حسب اختلاف صیغه دانند این جمله تذییل ست معنی انیست که خدای بدانچه ایشان میکنند یا کوینده اند انچه شما میکنید بیناست و بگزارد همه از نیکی و بدی داناست یعنی باز ماندن شما از جنگ و بیرون آمدن در محاربه می بیند و هر کرا خواهد بعطاء سعادت و شهادت بگزیند. **وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُوْنَ ○** متم بضم میم بر طریق قلتم و بکسر میم بر طریق خفتم خوانند و معنی هر دو قراءة یکی دانند و یجمعون بصیغه خطاب و غیبت خوانند و معنی بر حسب آن دانند لام موطیه قسم ست ای اقسم لئن قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفرة نکره موصوفه مبتدا است خیر خبر است جمله جواب قسم است مفید فائده جزاء شرط بتقدیر لیذکرن هذه الفتنة عند ذلک او لیحکم بهذا الحکم هنالک و جمله قسمیه مذکوره معترضه است برای فضل بیان شهید شدن یا در کار خدای مردن معنی انیست اگر شما در راه رضاء خدا چون جهاد یا امر معروف و نهی منکر شوید یا در راه حج و طلب علم و مانند آن بمیرید هر آئینه آمرزش گناهان از خدا و رحمتی از و بهتر ست از انچه ایشان می آرند و برای منافع دنیا نگاه میدارند اگرچه همچند پری زمین باشد با تودهای آن بآسمان رسد. **وَلَئِنْ مُّتُّمْ اَوْ قُتِلْتُمْ لَاِلَى اللّٰهِ تُحْشَرُوْنَ ○** این لام نیز موطیه قسم ست ای اقسم لئن متم لانتم الی الله تحشرون این در آیة اولی که بیان مغفرت و رحمت ست تقدیم قتل که افضل ست و الیق بثواب ست ملایم بود و در آیة ثانیه که بیان حشر تقدیم موت که حتف انف که از قتل اکثر ست مناسبت نمود و تقدیم الی الله بر تحشرون از جهت تعظیم اسم الله است یا از جهت حصر ست و ذکر اسم الله که مستجمع جمله صفات ست متضمن ترغیب و ترهیب ست و در آیة اولی که مسبوق بذکر ثواب بود مقید بفی سبیل الله کرده و در آیت دوم که در بیان حشر ست فی سبیل الله نیاورده و در حشر اموات اطلاق کرده ست بهر طریقی که بمیرد و بهر گونه کشته شود حشر خواهد بود و حسابگاه خدای جل و علا و عم نواله روی خواهد نمود و آیة اولی متضمن ترغیب ست و آیة ثانی مشتمل بر ترغیب و ترهیب ست چنانچه مذکور شده و مشرح در بیان آمده و تنبیه ست که چون حشر خواهد بود و هول و فزع حشر روی خواهد نمود مردن و کشته شدن در راه خدا باید تا حشر با بهجت و رونق روی نماید معنی انیست سوگند میخوریم که هر آئینه اگر میرید یا کشته شوید هر آئینه بسوی حساب گاه خدا حشر کرده شوید

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ○

فبما رحمة است جار و مجرور متعلق ست بفعل متاخر و تنوین رحمة برای تعظیم ست ای فبرحمة عظیمة من الله و ما زائده است برای تاکید یا برای تحسین نظم و جمله شرطیه اعنی ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک معطوف ست بر جمله لنت لهم فا در فاعف سببیه است جمله فاذا عزمت فتوکل علی الله عطف ست بر انشائیات سابقه ان الله یحب المتوکلین تذییل ست سیق للتاکید از جهت اظهار مقصود بر وجه و کادت ست و جمله فبما رحمة من الله معطوفه است بر جمله محذوفه ای خالفوا امرک فلنت لهم برحمة من الله و جمله محذوفه تقریر عصیان و مخالفت ایشان ست که مضمون کلام سابق ست و حصول تاکید بزیادت کردن ما و منشاء افادن تاکید در سایر حروف زایده که برای تاکید گفته اند مشکل ست چه اگر استعمال او برای افادت معنی بود زائده نباشد و اگر استعمال او بغیر معنی ست تاکید از کجا آید جواب آنست که زیادت آوردن حرف که خلاف ظاهر ست موجب تکرار نظر در معنی کلام می افتد و تحقیق اصل معنی کلام بتکرار نظر می شود و همچو اثبات شئ بر بینه می باشد چنانچه در معنی مجاز کنایه و در معنی مکنی عنه زیادت و کادت گفته اند و از جهت آنکه همچو دعوی شئ ببینه است ابلغ از حقیقت و تصریح داشته اند همچنین در التفات که تغییر اسلوب ست تفیید الفاظ سامع است مبنی از کمال بلاغت گفته اند اما افادت تحسین نظم امری وجدانی ذوقی ست حاکم در و ذوق سلیم و طبع مستقیم است سوال معنی تاکید و تحسین در ین حروف حقیقی نیست لعدم الوضع مجازی نیست لعدم الاتصال ارادت آن از حروف زائده از کدام قبیل است جواب تاکید و تحسین مذکور غرض آوردن این حروف ست و اثر استعمال آنست یعنی این حروف نیست طلب آوردن آن در حقیقت و مجاز یا بمعنی ست معنی آنست لعضی یاران پیغمبر نافرمانی کردند و عصیان ورزیدند پس بسبب رحمتی که از خدای در شان تو بود آنان را چون لایق و ظاهر میشود با ایشان نرمی کردی و در نکوهش و سرزنش بنیاد نکردی بلکه تعزیه کردی و کلمات تسلیه گفتی و اگر می بودی تو درشت سخت دل هر آئینه از گرد بر گرد تو پراگنده شدندی و متفرق گشتندی بسبب نرمی تو دل بر خدمت نهادند و از تو دور نیفتادند چون با ایشان نرمی کردی و دل ایشان را چون صید در قید آوردی عفو کن جرایم ایشان را که تعلق بحق تو دارد و آمرزش خواه برای ایشان از خدای در آنچه متعلق بحق او شده است تا خدای در رحمت خود آرد و ایشان را شفیع خویش ساز و در کار ها بمشورت ایشان پرداز که مشورت از آداب موافقت ست و استصواب رای از اسباب الفت ست گفته اند [illegible] و اگر [illegible] کس لایق این کار نباید مشورت را [illegible] کرت [illegible]

تا یمن عدد مختار فوت نشود و عدد معهود مختار بزرگان ست شده و سر تعیین عدد آنست که لشکر پنج قسم است
مقدمه و ساقه و قلب و میمنه و میسره و هر یکی را بحسب عادت سری و ثانی باشد سران لشکر کم از ده نباشند
چون برای مشورت ده کس مختار باشند غالبا هم با این ده کس که سران لشکرانند مشورت بود و مختار ایشان مختار
توابع ایشان باشد اختیار همه لشکر حاصل شود و اگر با این ده کس مشورت نکنند بعضی از این سران از علم مصلحت
ندهند ایشان خود را مجبور دارند دل بر موافقت ننهند و وقت کار از راه مخالفت پای پیش آرند کار از دست برود و
مقصود حاصل نشود و اصل اصول و معظم شیون لشکر اتفاق است و میان مجاهدان در بذل جهد تفاوت است تا آن کار
قرار نگیرد و مقصود حصول نپذیرد و اثنا عشر الفا لن یغلبوا اذا کانت کلمتهم واحدة یعنی دوازده هزار مرد هرگز
مغلوب نشوند اگر همه یک سخن یکدل شده بودند. اتفاق لشکر و وفاق کشور بی مشورت نشود و این مقصود بی
استصواب از یکدیگر میسر نشود و چون در کاری که از اخفاء آن مطلوب باشد در اظهار و اشاعت آن مصلحت افتد
خواهد که مضمون حدیث مذکور حاصل کند و جمال کان حقا علینا نصر المؤمنین بی شک و شبهه بیند و بر دشمنان چیرگی
غالب آید و بر ذروه مقصد یقین فتح بر آید دوازده هزار مرد را معین کرده موافق گرداند تا بلوغ عدد مسطور فرداً
فرداً میثاق موافقت بستاند یا سرانی که با ایشان مشورت روی می آرد هر یکی را به مشورت با معتبران افواج بگمارد و
از هر یکی عهد موافقت آن پرسد تا آنکه بدین عهد و پرسیدن گفته اند در مشورت مستشیر رای خود پوشیده دارد و اگر غالباً
مستشیر موافقت در دل نیارد و از هر یکی تنها کرده پرسد و علیحده کرده استفسار کند و گرنه احتمال دارد که یکی رای
خود بیند یا بصحبت دیگری بپوشد و در موافقت و اتباع و کوشش و دمی باید کاری که مطلوب مستشیر است کاره
باشد و گرنه بر سخن او محل اعتماد نبود و مشورت فایده نکند. مشورت غزا و جهاد با نامرد سود نکند و مشورت خرید
و فروخت با نمازی موافق نباید و مشورت صلح اهل اسلام با کافر نباید کرد و مشورت احکام شرع با جاهل فایده
ندارد و مشورت عطایا با بخیل ثمره ندهد و کسی باید که اخلاص مستشیر کامل بتجربه تحقیق شده باشد و گرنه سخن او
محل اعتماد نبود و با اخلاص اهتمام و دانش باید که بیدانش هیچ کار راست نیاید مصرع و رو شمر مخلص بی
مغز یکتو دستگیر که از مستشیر امی چه پیشتر باید که سخن به حجت و برهان گوید چون سامع در حجت ببیند سخن در دل
نشیند و بعد اتفاق مشیران اگر رای مستشیر مخالف هم باشد اظهار کند تا ایشان بحجت موافق شوند یا چیزی که
غرض دارند که رای ایشان پسندیده گردد و از جهالت بیان و سوء پیدا آید و امور مذموم و محمود متعارض
نماید در مشورت جانبی ترجیح نپذیرد و خاطر مستشیر و مشیر بچیزی قرار نگیرد صلح را بر جنگ و عطا را بر منع
و احسان را بر ایذا و احیا را بر قتل ترجیح دهد و چیزی را که حسن آن لذاته است بر چیزی که حسن او لعارض باشد بالاتر
شمرد چون در مشورت اتفاق شود و اختیار یک قسم راجح بود و استخاره هم کرده و بقضای تعالی پیش آید و

وظفر از وی جوید و توکلت علی الله گوید قال الله تعالی فاذا عزمت فتوکل علی الله پادشاه اگرچه خود را سلیمان و سکندر داند باید آصفی دارد و ارسطوی را برای استشارت خواند و در حدیث آمده است ما خاب من استخار ولا ندم من استشار یعنی نومید نشد کسی که از خدای خیریت خواست و پشیمان نگشت کسی که دل بر مشورت داشت و در حدیث دیگر است ما شقی عبد بمشورة قط و ما سعد باستغناء رای بدبخت نگشت بنده بمشورت و موافقت از رای و نیکبخت نشد هیچ خود رای بترک استصواب رای شعر اذا باب امر علیک التوی * فشاور لبیبا ولا تعصه * وان کنت فی حاجة مرسلا * فارسل حکیما ولا توصه * وقال آخر * شاور صدیقک فی الخفی المشکل * واقبل نصیحة ناصح متفضل * فالله قد اوصی بذاک نبیه * فی قوله شاورهم وتوکل * اگر معاذ الله تعالی از مشورت بمقصود نرسد بظاهر و باطن اصحاب مشورت را ملامت نکند العبد یدبر والله یقدر در دل آرد و اگر نه کسی در مشورت دیگر دل دیگر نگاه دارد حق سبحانه تعالی پیغمبر علیه السلام را بامر مشورت آورد و بعد از امر بعفو و استغفار امر بمشورت کرد زیرا که ترک مشورت سبب مخالفت و عصیان اصحاب نیست و مشورت سبب موافقت و طاعت ارباب سنت اگر عمل بمشورت بود عصیان واقع نشود و حاجت بعفو و استغفار نیفتد یعنی چون عزم کنی و بجزم دل برکار نهی بر خدای تعالی توکل آر و کار بدو بسپار بدرستی خدای متوکلان را دوست دارد و بر موجب دوستی کار متوکلان برآرد اِنْ یَّنْصُرْکُمُ اللّٰهُ فَلَا غَالِبَ لَکُمْ ۚ وَاِنْ یَّخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِیْ یَنْصُرُکُمْ مِّنْ بَعْدِهٖ این جمله با معطوف خویش تعلیل امر بتوکل است که بالا گذشته و ذکر آن رفته و استفهام مذکور برای انکار است من مبتدا است ذا اسم اشارت خبر اوست موصول با صله صفت ذاست معنی آنست اگر خدای شما را یاری کند پس بر شما غالب آینده نبود و اگر فرو گذارد و در معرض یاری دادن نیارد کیست که شما را نصرت کند و فرو گذاشتگان او را یاری دهد یعنی هیچکس نیست که یاری کند و هیچکس نیست که نصرت دهد وَعَلَی اللّٰهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ○ فا در فلیتوکل المؤمنون زائده است برای تحسین لفظ یا تاکید و اصل علی الله لیتوکل المؤمنون معنی آنست و بر خدای مومنان توکل کنند و خود را در حمایت و کلایت او افکنند یعنی کار بدو سپارند و دل بر کرم او گمارند وَمَا کَانَ لِنَبِیٍّ اَنْ یَّغُلَّ ؕ روایت کرده اند که غنایم بعضی از غزوات قطیفه سرخ در جمع شده بود در وقت قسمت قطیفه مذکور در غنایم نبود منافقان گمان بردند که پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از برای خود و دل بر استدن آن گماشته و پیغمبران علیهم السلام از موجب خست و علت ذلت و از آنچه مستوجب تهمت باشد دزدیدن و پنهان ساختن و نسبت خیانت و نسبت تعرض در امانت که هم موجب خست و طبیعت و هم مستوجب منقصت و در کار ملت و دین در بیان نزاهت ساحت ایشان را از جریمه خیانت و تهمت تعرض امانت که کاری شنیع و گناهی فظیع است وارد گشته و پیش اولو الالباب با بلغ وجهی است که این چنین رکیک و خست و امثال این جریمه

ف ۱ الحق توکل عبارتی از [illegible] کامل [illegible] استخاره [illegible] و استخاره [illegible] بر استخاره وقت آورد [illegible] مولی اللیل والنهار در [illegible] ۱۲ سید صادق

لایق منصب نبوت نه در خور مرتبهٔ رسالت بود و سبب آن تهمت ها من عصمت ایشان نرسد این جمله در اثنای قصهٔ جنگ احد معترضه است برای بیان نزاهت پیغمبران علیهم السلام معنی اینست نیست شایان هر پیغمبری را که خیانت کند و این چنین جریمه را که در طبیعت و شریعت مذموم است مرتکب شود وَمَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ این شرطیه حال است یا عطف است معنی اینست هر که چیزی را خیانت کرده است برابر خود در روز قیامت بیارد یعنی خائن با خیانت خویش روز قیامت در محشر که گواه شهدا انبیا و رسل رسوا خواهد بود و غیر خائن بکرم بکرامات دیانت موصوف از رسوائی خیانت خواهد بود ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ این معطوف است بر جملهٔ شرطیهٔ مذکوره بجزای او اگر عطف بر جزا آمدی و محروم شدی معنی اینست پس داده شود هر نفسی آنچه کسب کرده است و آنچه از خیر و شر و طاعت و معصیت آورده است این جمله تکمیل است زیرا که چیزی از نکوهش غلول و اثبات مضمون و من یغلل یأت بما غل یوم القیامة وهم آن می آمد که غال از سبب استحقاق غلول از ثواب نیکیها که کرده است محروم گردد و این سیئه نه سبب جزا حسنات شود بدین آن وهم را دفع کرده جمله را بر وجه تکمیل آورد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ○ این جمله حال است معنی اینست و ایشان مظلوم نشوند به تنقیص ثواب طاعت و نه زیادت عقاب معصیت أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَن بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ همزه برای انکار است و فا عاطفه است و معطوف علیه محذوف است ای أهو کما الغال و غیره فیکون من اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله یعنی و چه این تعلیل است بر نکوهش غلول و تصویب غال و نفی تسویه میان غال و غیر او اگر غال هیچ غیر غال باشد برابری میان نیکوکاران و بدکرداران لازم میآید معنی آیت آنکه پس پیروی سبب خوشنودی خدا میکند یعنی از کارها نیک می آید هیچ کسی که باشد که باز گردد با خشم خدای تعالی یعنی از کارها ناپسندیده بدی می آید وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ این جمله حال است از ضمیر باء بسخط من الله یا معطوف است معنی اینست نیکی کننده هیچ بدی کننده بود و جای بدی کننده در دوزخ باشد و تواند بود که حال باشد از ضمیرات با غل یوم القیامة یا عطف بر شرطیه بود و معنی چنین آید هر که خیانت کند با خیانت خویش در روز قیامت بیاید و جای او دوزخ بود وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ○ این جمله تذییل است و مخصوص بالذم محذوف است ای و بئس المصیر جهنم معنی اینست و بد بازگشتنی است بازگشت کسی که با خشم خدا باز گردد یا بازگشت کسی که خیانت کند هُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ اللَّهِ هم مبتدا است ضمیر هم راجع است به من اتبع رضوان الله درجات خبر است برای صحت حمل یا مضاف مقدر است در مبتدا [illegible] ذوی جزا هم درجات یا مضاف مقدر است در خبر [illegible] عند الله این جمله تقریر است مر انکار تسویه میان خائن و غیر خائن تواند بود که ضمیر هم بر هر دو فریق شود چنانکه [illegible] کسانی [illegible] و این کلام را از باب تشبیه [illegible] [illegible] فی القتال [illegible]

یعنی ایشان همچو درجات‌اند در تفاوت بعلو و انحطاط یعنی غیر خائنان عالی اند و خائنان سافل اند و شک نیست که تشبیه این دو طایفه بدرجات تشبیهی در غایت بعد و غرابت ست و غرض او استطرافست از جهت ندرت شبه نزدیک جمهور شبه معنی اینست ایشان خداوند درجات عظیمه اند و خائنان [illegible] در سوا باشند و بر تقدیر اراده تشبیه معنی چنین آید ایشان در تفاوت بعلو و انحطاط همچو درجات باشند میان خویش در علو و انحطاط متفاوت بوند وَاللّٰهُ بَصِيرٌۢ بِمَا يَعْمَلُونَ ۝ این جمله تذییل ست معنی اینست و خدای بیناست بعملهای ایشان دیانت و خیانت عملهای ایشان داند و تواند که هر یکی را بجزای آن رساند لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ لام در جواب قسم محذوفست ای اقسم لقد من الله الآیة اذ بعث متعلق ست بمن لیشد بر وجه ظرفیت و جمله معترضه است برای بیان فضل اهل اسلام و منت نهادن بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام معنی اینست سوگند میخورم هر آیینه بدرستی منت نهاد خدای یعنی فضل کرد بر مؤمنان فضلی که شایان منت نهادن بود و سزاوار ذکر کردن و در شمار آوردن و ایشان را ممنون ساخت بدان باشد در ان هنگام که فرستاد رسولی را که بعض ایشان ست یعنی مشارک ایشان در نسبت از جهت بودن او از آدمیان نه از فرشتگان و جنیان یا از جهت بودن او از زمینیان نه از آسمانیان چه هر یکی و نیکی نفسی اهل جنسیت را از مشارکت در نوع و از مشارکت در مسکن خوشتر دارند و الفت و صحبت با او بیشتر توانند از و فائده بیشتر گیرند و بیند و او را زودتر پذیرند اجنبی را دیر باید که مالوف شود و بیش از الفت و صحبت استفادت نبود و نیز برگزیدن یکی از جمله قوی شرف ایشان باشد و برگزیدن فردی از جمعی فخر ایشان بود یا از جهت بودن او امی از امیان که منسوب سوی ام القری که ناحیه غیر ذی زرع ست هم بنادانستن دین و شرع در ان ناحیه مسکن عالمی نبود لاجرم سکنهٔ او را تعلیم علم روزی نبود تا از و علم گیرند و تلقین تعلیم پذیرند و وجه منت نهادن بر ایشان برین وجه آنست که امی از امیان که بیان علم پیشینیان و پسینیان کند و صنادید اهل کتاب را ملزوم و محجوج گرداند تا ایشان حقیقت او را خوبتر دریابند بقبول و انقیاد و اطاعت او شتابند و علم او را محض فیض خدای دانند و استعداد و قوت او عقل کردن توانستند ذات او معجزهٔ او بود لیکن در بیان او شد و تخصیص مؤمنان بفضل و منت نهادن با آنکه او رحمت عالمیان و نفع جهانیان ست از جهت آنست که ایشان ببعثت او سود مند گشتند و بهدی او مهتدی شدند و [illegible] او شتافتند و بافادهٔ او شرف یافتند يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۝ این جمله با معطوفات خویش صفتی دیگرست مر رسول را یا حال مقدرست و ان مخففه از مثقله است و لام در لفی ضلال مبین فارقه است میان ان نافیه و ان مخففه از مثقله و این جمله تذییل ست زیرا که هر چه از جمله بعث فیهم رسولا من انفسهم ضال بودن ایشان پیش از بعثت رسول مفهوم بود بدین جمله

تاکید این مفهوم روی نمود معنی اینست رسولی آیات کتاب او برایشان بخواند و ایشان را از لوث شرک و خوی جباز
دانستن او را زن و بیان کردن او زشتی آن یا از مالهای ایشان را بایجاب زکوة پاک گرداند و ایشان را قرآن تعلیم
کند و علم حلال و حرام بیاموزاند حکمت را چند معنی دیگرست که بالا گذشته در سورهٔ بقره ذکر آن رفته چنانچه ابن عباس رضی الله عنهما
گفته حکمت در قرآن هر جا که مذکور شده بمعنی علم حلال و حرام آمده و بدرستی ایشان پیش از فرستادن او در گمراهی ظاهر بودند
و در ضلال مبین بودند سنگ میتراشیدند و آنرا میپرستیدند چاه و میدیدند و بخدای نمیگرویدند کدام گمراه ازین بالاتر
بود و کدام ضلال ازین ظاهرتر باشد أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا
قُلْتُمْ أَنَّىٰ هَٰذَا لما ظرف زمان منصوب متعلق ست بقلتم که جواب اوست انی هذا بمعنی من این هذا مقول
قلتم را و قلتم با متعلقات خویش عطف ست بر محذوف ای اصبتم الرسول بترک الموضع الذی عینه لکم و لما اصابتکم
مصیبة و قلتم حین اصابت مصیبة انی هذا و استفهام برای تقریرست بمعنی تثبیت ای قد صیبتم و قلتم کذا یا برای توبیخ
بمعنی ما کان ینبغی لکم و کذلک جمله معترضه باشد برای مذمت تثبیت کار ناپسندیده و یا برای توبیخ بکردار و گفتار ناگزیده
و قوله لما اصابتکم مصیبة یعنی به مصیبة احد قد اصبتم مثلیها من النصرة النصرة فی بدر و النصرة فی احد قبل الهزیمة او مثلها من
النصرة فی بدر حیث قتل منکم فی هذه الهزیمة سبعین و قتلتم یوم بدر سبعین و اسرتم سبعین او النصرة فی بدر و النصرة فی احد
قبل الهزیمة او نصرتین فی احد نصرة قبل الهزیمة و نصرة بعد الهزیمة کما عرفت فی القصة معنی اینست از رسول را جا
گذاشتید و بسواد غنیمت مقامی که برای شما تعیین کرده بود گذاشتید و دران هنگام که شما را بشومی آن مصیبتی دیگر
روی نمود که شما را دو چندان نصرت و رفاهیت رسیده بود چه در جنگ احد هفتاد مرد کشته گشتند و در جنگ بدر
هفتاد کافران کشته شده بودند و هفتاد تن اسیر شده بودند یا گوئید یک نصرت در جنگ بدر بود و نصرت دیگر در جنگ احد
پیش از هزیمت روی نمود یا هر دو نصرت هم در جنگ احد دارید یکی پیش از هزیمت و دیگری بعد از هزیمت پندارید و شما
گفتید که این مصیبت چه است و این فرار و هزیمت از کجاست تحقیق [illegible] املا کردید و این گفتار پیش آوردید
این کار از شما ناشایستی بود این گفتار و کردار از شما ناشایستی قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ
جواب است آنکه بهشت چنانستی که پیغامبر صلعم پرسید ما ذا اقول لهم یعنی قالوا انی هذا فقیل قل هو من عند انفسکم یعنی
بگو این فرار و هزیمت از نزد نفسهای شماست و بشومی آنست که شما امر پیغامبر را مخالفت کردید مقامی
که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم شما را با اهتمام تمام داشته بود خالی کردید و روی بغنیمت آوردید تا هزیمت
کشتید و بفرار منسوب شدید و بعضی گویند این بشومی آن بود که رای برخلاف پیغامبر بیرون آمدن از مدینه زدید تا اثر
رای در این باب تاخیر نکردید و بعضی گویند بشومی آنکه در جنگ بدر صحابه مفاخرت کردند و پیغامبر درا ستعداد مال
فدا و رها کردن اسیران جنگ بدر بقول فرمای ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه گرویدند و دل بر [illegible] بسبب شما دند

بعده آیت لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم فرود آمد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود لو نزل بنا عذاب ما نجا الا عمر هزیمت احد بشومی آن بود یعنی عمر را درین هزیمت جز حتی و کلفتی روی نمود ان الله علی کل شیء قدیر ○ این جمله تذییل است و تاکید او از جهت اظهار مقصود که شناسی باری سبحانه است بر وجه اوکا وجه استواری ست یعنی اینست بدرستی که خدای بر هر چیزی قادر است همه چیز مقدور او ست تواند که غالب گرداند و تواند که مغلوب کند و تواند که نصرت دهد و مدد دهد و منهزم شده را قوت دهد و بفتح رساند وما اصابکم یوم التقی الجمعان فباذن الله ما اصابکم مبتدا است فباذن الله خبر مبتدا است یوم التقی الجمعان ظرف است فا در خبر در آمده از جهت آنکه مبتدا متضمن است معنی شرط را و مشابه شد گویا یعنی فما اصابکم یوم التقی الجمعان فباذن الله تواند بود که حال باشد از تاکلم ای یوم ارباب اتیناک فی الجنتین قادم و آتیناک والشمس طالعة ای قائم ای نهاد و بوم مستغرق شود والحال انما اصابکم یوم التقی الجمعان فمشیته شده و ارادته معنی اینست اصابت مصیبت را استنکار و استبعاد کردید و انی هذا بر زبان آوردید و حال اینست که آنچه شمارا در روز احد رسید و از قتل و هزیمت مشیت خدای و ارادت او بود و آنچه بمشیت خدای و ارادت او برسد در وجه جای استبعاد بود و چه محل استنکار باشد و تواند بود که [illegible] باشد بر جمله [illegible] وعده دیگر اینست که خدای در بلاغت و کرم بر شما کند و شمارا در جنگ احد دو بار یاری داد و آنچه از قتل و هزیمت در روز [illegible] کرده یکدیگر بیان خویش بجنگ پیوسته واقع شده و مسلمانان را که اضطراب و اضطرار پیش آمده بمشیت خدای بود و بارادت او روی نمود و فروغ او تنافی نصرت نبود و منافی وقوع آن نباشد چه تواند بود که در هم ظفر واقع شود و هم فرار واقع شود و هم نصرت و هم هزیمت آن هزیمت که بعد نصرت است موجب اخلاف وعده نصر نبود و منافی ایفاء وعده ظفر نشود ولیعلم المؤمنین ولیعلم الذین نافقوا واو درین آیه متصله است ولام در لیعلم برای سببیت یا بمعنی کی و مؤمنین مفعول فعل یعلم ولیعلم الذین نافقوا عطف است بر ظرف مستقر یعنی فباذن الله ای با اصابکم یوم التقی الجمعان فکاین باذن الله ای باشد و قضائه و کاین لیعلم المؤمنین ولیعلم الذین نافقوا معنی اینست که هزیمت جنگ احد بقضاء او بود و از مقتضیات قضاء و ارادت او بوده است بعلم شده او و قضاء او تا جدا کند خدای عزوجل مومنان را از منافقان و جدا کند منافقان را از مومنان و ظاهر شود که کدام زمره از مومنان مخلص بوده و کدام فرقه بنفاق ایمان نابوده [illegible] که چون مومنان [illegible] [illegible] بحکمت حق جوانه و موجب حیات اخروی دارند و مظهر بندگی پندارند و خواست خدا [illegible] کنند و آنرا موجب اختلاط اسلام و مسلمانان نگویند اخلاص ایشان در ایمان ظاهر شود و چون منافقان قبح ایمان بدارند و در ریا اخروی را [illegible] کنند و مصیبت [illegible] سابق و متاخر بیرون دارند و لشکری هزیمت را [illegible] نفاق ایشان هویدا گردد [illegible] فرقه از فرقه دیگر متفرق نماید وقیل لهم تعالوا قاتلوا فی سبیل الله او ادفعوا قول این جمله عطف است بر نافقوا ولیعلم الذین نافقوا وقیل لهم تعالوا قاتلوا بدل اشتمال است فقاتلوا معنی اینست و تا

در [illegible] نصرت [illegible] موافق [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] الا عمر [illegible]

بدانند کسانی را که نفاق ورزیدند و پای از دایرهٔ اخلاص بیرون کشیدند، و گفته شد مر ایشان را بیائید برای رضای خدا و اعلاء دین او قتال کنید یا نیست دفع شر کافران از خویشتن و اهل و مال خویش در دل بگیرید یا بتکثیر سواد دل کافران بشکنید یا باید بغیر قتال بدفع کردن قتال ایشان پردازید، گفته اند چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم روی بقتال آورد و صفهای قتال راست کرد و عبد الله بن ابی سلول منافق با ثلث لشکر فرار ورزید عمرو بن حزم الانصاری دنبال او دوید و سوگند داد که پیغامبر را مگذارید و ایشان را در معرض فرار منهید بیائید در قفای خدا قتال کنید یا در دفع کافران مدد نمائید و بدانچه توانید ایشان را از قتال باز دارید قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَّاتَّبَعْنَاكُمْ قالوا جمله مستانفه است چنانستی که کسی گفت ما ذا قالوا حین قیل لهم تعالوا قاتلوا فقیل قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناکم معنی اینست گفتند ایشان اگر ما این قتال را قتال میدانستیم هر آئینه پس روی شما میکردیم شما را اتباع نمیکنیم از جهت آنکه قتال شما را قتال نمی دانیم بلکه آنرا تهور و بی منفعت القای نفس در تهلکه میخوانیم هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ این جمله مستانفه است کانه قیل کیف حالهم یومئذ فقیل هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان ای هم اشد قربا للکفر یومئذ ای یوم اذ ترکوا النبی صلی الله تعالی علیه و سلم و فرّوا عنه [illegible] منهم ای من انفسهم قربا للایمان لانهم بانفرادهم عن المسلمین قربوا الی الکفر فکان قربهم الی الکفر اشد من قربهم الی الایمان معنی اینست ایشان سخت ترند در قرب سوی کفر و کافران از نفسهای خویش در قرب ایمان یعنی قربی که ایشان را سوی کفر است از قربی که سوی ایمان است بیشتر است يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ این جمله معلله سابقه است معنی اینست میگویند منافقان بدهنهای خویش آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی بدهنهای خویش آشنا میگویند و در دل دشمن اند وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ○ این جمله تذییل است معنی اینست و خدا داناتر است بنفاقی که ایشان میپوشند و بعداوتی که با مسلمانان در آن میکوشند الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا موصول با صلهٔ خویش یا در محل رفع است بتقدیر هم الذین قالوا یا در محل نصب بتقدیر اعنی علی الذم یا در محل جر بدل است از ضمیر قلوبهم یا از ضمیر افواههم و قعدوا بتقدیر قد قعدوا حال است از ضمیر قالوا ای قالوا هذا القول والحال انهم قد قعدوا عن الحرب معنی اینست آنانکه مر برادران دینی را گفتند و حال اینست که خود جنگ را ترک داده نشستند اگر برادران ما ما را اطاعت میکردند و گفته ما را می شنیدند از مدینه بیرون نمی آمدند کشته نمی شدند قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ○ این جمله مستانفه است چنانستی که سامع گفت ما ذا اقول لهم حین قالوا فقیل قل فادرءوا الآیه این امر تعجیز است و فا سببیه است ان کنتم صادقین شرطی است مستغنی از جزا اکتفا بما مضی معنی اینست بگو یا محمد پس شما از نفسهای خویش موت را دفع کنید اگر در گفتار خویش راستگویانید چون تدبیر شما از دیگری قتل دفع شود تدبیر شما در دفع موت خویش اولی باشد بر وا جب گردد

بعد از نزول این آیه منافقان که در جنگ بیرون نیامده بودند در حق شهدا گفتند اگر ایشان نزدیک ما می ماندند
کشته نمی شدند پس فراشهای خویش مردند و جان بهلاک الموت سپردند و بازماندگان ایشان را از صحبت ایشان را نفع نکرد و عمل ایشان
زایل شد خیانت پیدا آورد وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أَمْوَاتًا تحسبن بفتح
سین و بکسر سین خوانند یعنی مپندارید و دانند خطاب مر پیغامبر را علیه الصلوة والسلام بود یا مر مخاطب غیر معین را باشد الذین قتلوا
مفعول اول ست امواتا مفعول دوم ست جمله مفسر ضد است برای بیان فضل شهدا کشته شدگان در اعلای دین خدای
بدل کردند مرده پندار کشته شدگان را بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ای بل هم احیاء مقربون
عند ربهم قرب المکانة لا قرب المکان یرزقون حال ست از ضمیر احیا یا از ضمیر عند ربهم یا صفت ست مر احیا را تعلیل
معنی اینست بلکه ایشان زندگانند نزد پروردگار خویش روزی داده میشوند فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ
مِنْ فَضْلِهِ حال ست از ضمیر احیا یرزقون یا از ضمیر احیا عند ربهم که ظرف مستقر ست یا از ضمیر احیا
معنی اینست در حالی که شادانند بآنچه خدای ایشان را از فضل خویش داده و ابواب لطف و کرم بر ایشان
گشاده وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ويستبشرون عطف ست بر یرزقون بالذین متعلق یستبشرون ست الا خوف
علیهم بدل اشتمال ست از الذین لم یلحقوا بهم من خلفهم معنی اینست و شاد میشوند و شادی میکنند بسبب آنکه
بایشان نپیوسته و خواهد پیوست بواسطه شهادت بایشان الحق خواهند گشت و سوی این درجات که ایشان
شناخته اند و این مراتب خواهند یافت و در تفسیر کلبی آورده چون بنده در راه خدا با کفار در محاربه شهید شود [illegible]
[illegible] از آسمان برای او گشاده شود و دو زنده از حور بهشتی [illegible] آیند و بروایتی [illegible] ذکر کرده [illegible]
[illegible] و دعا می کنند ای بار خدای او را ثابت دار و بر اسب او [illegible] قدم آرد چون از جنگ
[illegible] گریز [illegible] و در طلب مغفرت [illegible] و در هنگام [illegible] آوردن او [illegible]
[illegible] او [illegible] فرشتگان [illegible] و در کار خدای [illegible] اعلای کلمه [illegible]
[illegible] فرشتگان گویند ای بار خدای [illegible]
[illegible] قربان شود [illegible] ازین [illegible] که او این آرزو
[illegible] و دوست [illegible] لقاء او را چون [illegible] شهادت
[illegible] و فرشتگان [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible]
[illegible]

تونان او یا روح او بر آسمان برده شود و در جنت شوند و در حدیث آمده که ارواح شهدا در شکم پرندگان سبز در می آرند و ایشان را در مرغزار بهشت میگذارند تا هر سو که خواهند سیر نمایند هر جا که خواهند بچرند روز در پریدن و چریدن گذرانند و بمقدار قدر دنیا از ثمار جنت بردارند و باز گردند بقندیلهای زرین که زیر عرش معلق است جا گیرند و شب آنجا ماوی سازند و هر روز خدای عز و جل از ایشان سوال کند چه آرزو دارید و دل شما چه چیز می خواهد ایشان گویند ما را چه آرزو باشد که در مرغزار بهشت می چریم و در انهار بهشت آب میخوریم و در قندیلهای عرش شب میگذرانیم و از فضل و کرم تو همه چیز در راحت داریم چون سوال ایشان مکرر شود و بیان آرزو ناچار افتد بگویند آرزو داریم که ما را باز در دنیا بفرستی تا بار دیگر قتال کنیم و در راه خدا کشته شویم و نیز در حدیث آمده چون شهدا طیب حال و سرور بال و فرح و شادمانی و ظهور آثار رحمت ربانی در خویش مشاهده کنند اخوان و خلان و احباب و اصحاب خویش را که در دنیا گذاشته اند یاد آرند دل بر نیکخواهی ایشان و در طلب رسیدن ایشان در مرتبه که ایشان یافته اند بیقرار شوند بگویند ای بار خدا حال ما به دوستان و برادران ما که رسانند و تقدیر راحت و انشراحت ما بر ایشان که خواند فرمان شود پیغمبر را بحال شما آگاه گردانم و بواسطه پیغامبر ایشان را این خبر برسانم حق سبحانه تعالی بمضمون این آیه فرستاد و اخوان و خلان ایشان را از حال ایشان خبر داد و روایت کرده اند که روز قیامت فرمان شود گزیدگان خلق مرا بخوانید و ایشان را بدرجات ایشان برسانید فرشتگان گویند بار خدایا ایشان کیانند و ایشان را بکدام نشان دانند فرمان شود ایشان از زمره شهداء الله سبحانه که از من باشند از حسن اعمال در دین من انداخته اند ایشان را بیارند و خونها ایشان روان باشد و تیغها ایشان برکشیده بر ایشان بود رنگ او رنگ خون باشد و از آن بوی مشک آید با این صفت در مساکن بهشت در آرند و بدرجات عالیه برآرند و در حدیث آمده است الجنة تحت ظلال السیوف یعنی بهشت در سایه تیغها بود یعنی نزدیک مقتول باشند این تمثیل است یعنی قرب ایشان به بهشت بدان مثابه است چنانکه خود بهشت را زیر سایه تیغها میدانند و در حدیث دیگر آمده که السیوف مفاتیح الجنة یعنی تیغها کلیدهای بهشت است چنانکه تیغها را زبان کشایند درهای بهشت بسته بدان بهشت را بکشایند و درون بهشت درآیند و در حدیث آمده شفاعت شهدا بود و هر شهیدی هفتاد کس را یعنی گویند هفتاد کس را شفیع شود فطوبی لهم ثم طوبی لهم و بشری لهم ثم بشری لهم و بدانکه نهی از حسبان موت در قول ولا تحسبن الذین قتلوا کنایت است از انکار موت چنانکه گفت لعنة علی الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء سوال متوجه است که در ایشان موت ثابت است و حیات منتفی است و نفی صفت ثابت که موت ایشان است و اثبات صفت منتفی که حیات ایشان است چگونه صورت بست بچه طریق آید و چه توجیه دارد جواب بر طریق تمثیل و استعاره است یعنی حال ایشان [illegible] ایشان نفی موت کنند و حیات ثابت دارند بر طریق مجاز [illegible] یعنی حال [illegible]

[illegible]

بدان نمانند که از و نفی بشریت کنند و ملکیت او ثابت دارند **يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ** این جمله مکرر است برای تاکید هم ازین جهت بغیر واو آورد و تنکیر نعمت و فضل برای تعظیم و تفخیم است معنی آنست شاد میشوند و شادی میکنند بیافتن نعمتی عظیم از خدای عز و جل و فضلی از حق سبحانه تعالی **وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ** ۝ اگر بفتح ان باشد عطف بر فضل بود و معنی آنست شاد میشوند بتحقق نعیم از خدای که در حق ایشان آمده و فضلی که درباره ایشان شده و بدین که خدای اجر مومنان ضایع نکند و ایشان را از ثواب بی نصیب نگرداند و اگر بکسر خوانند جمله معترضه باشد بر طریق قد جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و تاکید از جهت تاکید بود و معنی چنین باشد که خدای اجر مومنان ضایع نکند و ثواب عمل ایشان بدیشان برساند **الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِن بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ ۚ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ** ۝ ای للذین احسنوا [illegible] المبالغة والاتیان من غیر تانی و توانی واتقوا عن مظنة المخالفة فی الطاعة و توهم العصیان و موصول [illegible] الذین استجابوا لله والرسول صفت المومنین است یا خبر مبتدا است یا خبر مبتدای محذوف باشد ای هم الذین یا منصوب بود بمعنی اعنی یا مبتدا بود و خبر او للذین احسنوا منهم واتقوا اجر عظیم باشد کلمه معترضه برای مدح ایشان بود و بیان [illegible] قوله [illegible] الذین کفروا الی معطوف و معطوف علیه است روایت کرده اند چون ابوسفیان با لشکر از جنگ احد باز گشت در روحا رسیده بود که از بازگشتن پشیمانی پیوست خواست در مدینه بیاید و پیغمبر را [illegible] و شوکت خویش نماید پیغامبر صلی الله علیه و سلم این خبر شنید روز یکشنبه دوم روز از جنگ احد بیرون آمدن برای مقابله ابوسفیان لازم دید اگرچه لشکر را مصیبت جراحت بود و بیرون آمدن و مقاومت کردن با ابوسفیان دشوار بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم خواست که با شجاعت کامله و همت عالیه بیرون آید و قوت خویش ظاهر نماید گفت بیرون نیاید با ما مگر کسی که دی با ما حاضر بوده و از جا هم شدن با ما تخلف نموده و مدد جستن از متخلفان مکروه پنداشته و آمدن ایشان برابر خویش ضایع نه پنداشته هم با جماعت جرحی و مصیبت زدگان قتلی با سوار هفتاد کس از مبارزان چون خلفای اربعه و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و ابن مسعود و حذیفه و ابو عبیده جراح و جابر و امثال ایشان بیرون آمدند حق سبحانه تعالی در دل ابوسفیان و لشکر او رعبی و هیبتی انداخت ابوسفیان عزیمت بازگشتن پرداخت جماعت سواران عبد شمس که بسفیان گذشتند ایشان را یکبار شتر مویز داد و جانب مدینه فرستاد تا خبر قوت و شوکت او یاران پیغمبر را برسانند و چنانچه دانسته و توانند سوی مدینه باز گردانند تا رکب بازگشتن علیه پیغمبر باشد و وهم فرار در وی ظاهر نشود و سواران عبد شمس پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمدند و خبر شوکت ابوسفیان رسانیدند و یاران پیغمبر را درین کار ترسانیدند ایشان حسبنا الله و نعم الوکیل گفتند و جانب لشکر ابوسفیان متوجه گشتند و در لشکر ابوسفیان رعب زیادت افتاد فرار روی سوی مکه نهادند و یاران پیغمبر با جمعیت بازگشتند بغنیمت آمده و فراغ پیوستند الذین استجابوا لله والرسول

ع ۱۶

وقف لازم

در شان ایشان است آن جماعت که در چنین وقت اجابت کردند و در قتال ابوسفیان آوردند و بعضی گویند
چون ابوسفیان در هنگام بازگشتن از جنگ احد ندا کرد و گفت ای محمد موعد ما موسم بدر است سال آینده اگر تو خواهی
کنی پیغمبر فرمود ان شاء الله تعالی موعد ما موسم بدر است اگر چه دغدغه این کار زنی چون در سال آینده موسم بدر نزدیک
رسید پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بیرون آمد بر حکم وعده به مصلحت و دید ابوسفیان را بیرون آمدن مصلحت نه افتاد و در دل
او بیرون آمدن رغبت نه او گفت سال قحط است وقت بیرون آمدن نیست تاخیر در بیرون آمدن از جهت این مصلحت است
نعیم بن مسعود را گفت اگر تو در مدینه بروی محمد را از بیرون آمدن باز داری تا خائف و منهزم شده بسوی او شود و منسوب به
من شود ده شتر بدهم نعیم بن مسعود را گفت در مدینه آمد یاران پیغمبر را ملاقات کرد و با هر کسی گفت رای بیرون آمدن
لایق نیک نداده است بیرون آمدن از شما سلامت نماند مگر کسی که گریخت و بذیل فرار آویخت و در این وقت با تو
بیرون آمده و با تو گشت بسیار رنجور شما شده و شما با این حال بسوی او بیرون می آیید چرا خطا می تازید و امکسی از شما سلامت نیابد مگر کسی
که گریخته باشد از این امر یاران همه مکدر می بودند و در این کار متفکر شده بودند پیغمبر این سخن شنید گفت والذی نفسی بیده
لاخرجن وان لم یخرج معی احد منکم یعنی بخدای که هر آینه بسوی ایشان بیرون می آیم اگر چه هیچ یکی از شما با من نیاید هیچ کسی
موافقت نماید پیغمبر علیه السلام با هفتاد مرد و بروایتی با هفتاد سوار بیرون آمد ایشان حسبنا الله نعم الوکیل می گفتند
همراه پیغمبر جانب بدر رفتند چون به بدر رسیدند تا جمع قوافل دیدند بازاری آراسته یافتند در خرید و فروخت
مشغول شدند حق تعالی رعب در دل ابوسفیان و لشکر او انداخت بر بیرون آمدن میسر نیافت و بعضی گویند ابوسفیان بیرون
آمده بود باز گشت لشکر پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم مرفه الحال فارغ البال به نعمت و فضل پیوست مسرور و منصور
با مدینه باز گشتند الذین استجابوا لله والرسول در شان ایشان نزول پیوست یعنی آنست آنها که مر خدای را
و رسول خدا را پاسخ داشتند و دل بر اطاعت ایشان در بیرون آمدن برای قتال گماشتند از بعد آنکه رسیده بود
ایشان را از جنگ احد جراحت و شکستگی و زخم و خستگی همگنانی که نیکوئی کردند در طریق خوب بر قتال بر آوردند یعنی
بیرون تا بعضی بیکراهت نمانی و صدق موافقت بی تانی و توانی به نسبت اظهار شجاعت و پرهیزیدن از عصیان امر
تنا گفتند و در طاعت مر ایشان را اجری عظیم و ثوابی جسیم است که اجر بر قدر تعب باشد و ثواب به اندازه مشقت بود

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ
إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ۝ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ
لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ۝

بر هر روایت که یاد کرده شد جماعت مستجیبان و جماعت ترسانیده شدگان یکی است الذین قال لهم الناس بدل است
از الذین یا صفت است مر المؤمنین را یا مفعول اعنی مقدر است یا خبر مبتدا محذوف و قیل است بروایتی که ترسانیدگان

سواران عبد شمس بودند الذین بمعنی جمعیت باقی ست و بروایتی ترسانند نعیم بن مسعود بود در قال لهم الناس مراد از
جمع واحد باشد چنانچه در اذ قالت الملائکة یا مریم جبرئیل مراد ست والناس قد جمعوا لکم مقول قال ست و تاکید او ان
است که رسیدن خبر از جانب مکه بلوح آوردن خبری از ابوسفیان ست بتقدیم بلوح سامعان را تنزیل منزلة سائلان
کرده جمله را موکد آورده فاخشوهم سببیه ست فزادهم عطف ست بر قال لهم الناس و قالوا عطف ست بر فزادهم ایمانا
حسبنا الله مقول قالوا ست و نعم الوکیل بتاویل مقول فی شأنه عطف ست بر حسبنا الله یا تذییل ست فانقلبوا عطف ست بر قالوا
بنعمة حال ست از فاعل انقلبوا ای فانقلبوا متلبسین بنعمة من الله صفت ست مر نعمة را ای نعمة کائنة من الله و فضل عطف ست بر نعمة
لم یمسسهم سوء حال دیگر ست و درین تکمیل ست برای دفع وهم آنکه نعمتی مقرون با مشقت و رنج بود و اتبعوا رضوان
الله عطف ست بر فانقلبوا و جمله والله ذو فضل عظیم تذییل ست معنی اینست آنکسانی که گفتند مر ایشان را مردمان
یعنی سواران عبد شمس یا گفت ایشان را نعیم بن مسعود بدرستی مردمان یعنی ابوسفیان و لشکر او بدرستی جمع کرده اند
جماعتی را که پراگنده شده یا از گشته بودند برای ایشان پس بترسید از ایشان پس بیفزود گفتار ایشان ایمان
وایقان بکفایت خدای و کفایت او و عون حق و عنایت او و گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل گفتند جانب ابوسفیان برای
قتال رفتند یعنی بس ست ما را خدای در دفع کید دشمنان و مقهور کردن ایشان و نیکو وکیل ست در بر آوردن
کارها و حاصل کردن مطلوبها پس گشتند در عقب گفتن کلمه حسبنا بنعمتی عظیم و فضلی عمیم ایشان را بدهی بسیار
و کار نیکی انجامید خیری را که در ان خشنودی خدای بود پس روی کردند ظفری که مطلوب بود یافتند إِنَّمَا ذٰلِكُمُ
الشَّيْطٰنُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝
انما برای حصر ست اسم اشارت یعنی ذا مبتدا ست و آن اشارت ست بسوی بازدارنده و ترساننده کم حرف
خطاب ست الشیطان خبر مبتدا ست و جمله یخوف صفت ست مر الشیطان را یا بیان ست و اقتصار علی
از معنی اشارت بر طریق هذا بعلی شیخا یا ست انعقد ست در جواب سؤال [illegible] تشبیه ست و این
مؤکد ست بجهت ادات و تنوینی که در ذلک ست مبتدا باشد الشیطان صفت باشد و یخوف خبر باشد بر تاویل القول در شیطان
استعارت باشد و شیطان [illegible] شیطان ست مراد باشد و ضمیر اولیاءه مر ذلکم الشیطان و توجیه است که ضمیر اولیا
عاید بر خدا گویند و خواند بود که اولیاء مفعول دوم باشد مفعول اول محذوف بود ای یخوفکم اولیاءه و الکسائی
فاء فلا تخافوهم سببیه است ان کنتم مؤمنین شرطی ست [illegible] معنی اینست نیست ترساننده
و بازدارنده شما از قتال مگر [illegible] شیطان که میترساند [illegible] نیست آن شیطان یعنی آن دشمن
بیاموزد مگر آنکه میترساند و نایب میگرداند اولیاء خود را که از [illegible] ترسند و [illegible] دوستان او [illegible]
یا کوشید اولیاء خدا را میترساند و [illegible] ایشان را [illegible] میگرداند [illegible] از اولیاء خویش یعنی از کافران در خوف

می‌اندازد و از ایشان مخالفت می‌سازد پس شما را از نزد ما بندگان مذکور در بیرون آمدن بسوی جنگ مترسید و در باز آمدن از جنگ از عذاب من بترسید و از مخالفت امر پیغامبر بپرهیزید اگر شما هستید مؤمنان یعنی در ایمان ثابت باشید و این شرط نیز برای تهییج است در ایمان نه بوهم بلکه برای تحقیق خوف از خدای و عدم خوف از دیگران باشد چنانچه لا افعل کذا ان کنت بشرا و لا افعل کذا ان کنت عاقلا وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ

و لا یحزنک بر صیغه نهی غایب از ثلاثی مجرد و از باب افعال خوانند و معنی هر دو یکی است و این نهی معطوف است بر لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا و تواند بود که میان معطوف و معطوف علیه معترضه باشد برای تنبیه و تسلیه و لغیر او نیز از آنچه و لا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم معطوف است بر و لا تحسبن الذین قتلوا الآیة چنانچه پیشتر آمده معنی آنست و محزون نگرداند ترا کسانی که در راه کفر می‌شتابند و مسارعت در هلاک را بی اندیشه و تأمل در سیر می‌پایند بی تأمل و فکر که قدمی در زنند در ورطه هلاک می‌افتند و بعضی از ایشان کفر خویش را می‌پوشند و با اظهار ایمان و مخالطه با مسلمانان بر وجه نفاق در نصرت اسلام می‌کوشند إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا

این جمله معلل است مر لا یحزنک را معنی آنست اندوهگین نگرداند ترا کافران زیرا که ایشان هرگز زیان نرسانند خدا را یا چیزی زیان اگر جهانیان همه کفر ورزند و در مخالفت کوشند در ملک او هیچ نقصان نشود و از ملک او چیزی بیرون نرود کسی که تواند آسمان و زمین و آنچه در آنهاست در یک زدنی ناچیز گرداند و همه کائنات را در دم زدنی به عدم رساند و لهذا از عداوت عدوی که کمال یافته از شقاوت شقی چه مضرت بود و تواند بود که لن یضروا الله بتقدیر لن یضروا اولیاء الله باشد که کافران در عداوت دشمنان اولیاء خدا را چه زیان کنند اگر غالب آیند غنیمت گیرند در فانیست و دنیا بپذیرند و اگر مغلوب شوند درجات آخرت یابند و به حیات ابدی شتابند بیت تو خدا را شو اگرچه همه عالم دریا بجدا اگر سر موی قدمت ترک گردد دوست خدا را اعدا دوست و دشمن چه زیان دارد سبحانه حق را که محق صادق است ابطلان مبطلان چه مضرت آرد بیت اگر جهان همه دشمن شود ز دولت دوست خبر ندارم از ایشان که در جهان هستند يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ این جمله مستأنفه است چنانکه گویند ما ذا یرید الله فقال یرید ان لا یجعل لهم حظا فی الآخرة معنی آنست میخواهد خدای که نگرداند برای ایشان نصیبی در آخرت [illegible] قهر گردانند [illegible] صفت عدل با انتقام رسانند وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ این جمله تکمیل است زیرا که از نفی ارادت نابودن نصیب از ثواب آخرت وهم آن آید چنانچه ثواب نصیب نبود عقاب هم نباشد این وهم را دفع کرده [illegible] و لهم عذاب عظیم تکمیل او چه ایشان را نه همین نصیب از ثواب نبود و نصیبی عظیم از عذاب باشد معنی آنست و مر ایشان راست عذابی عظیم و عقاب نعیم إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

این جمله مستأنفه است که چون در آیه سابقه ذکر کافران اصلی کرد چنانستی که سامع منتظر بیان حال کافران ارتدادی
گشتست درین آیه ذکر حال ایشان به بیان پیوست و تاکید جمله از جهت ابراز مقصود که تنزیه خدا از زیان بکفر ورزیدن
کافران است بر وجه آکدست و این نوع تاکید چون تاکید شکایت در رب ان قومی کذبون بلفظ انّ واقعست در تاکید
جمله انهم لن یضروا الله شیئا در آیه سابقه همین وجه باید گفت و هم برین طریق نفی باید جست و جمله و لهم عذاب الیم
عطفست بر لن یضروا الله شیئا یعنی آنست بدرستی آنکسانیکه خریدند کفر را بایمان و بدل کردند این را بدان یعنی
بکفر پیوستند زیان نکند ارتداد ایشان خدا را یا اولیاء خدا را هیچ چیزی از زیان و مر ایشان را عذاب دردناک بود و
عقاب سهمناک باشد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا اَنَّمَا نُمْلِيْ لَهُمْ خَيْرٌ لِّاَنْفُسِهِمْ
لا تحسبن بر صیغه مخاطب و غیبت هر یکی بکسر سین و فتح آن خوانند یعنی بحسب اختلاف قرأة مختلف خوانند. ما مصدریه است
یا موصوله است ما کافه نیست حق او آن بود که جدا از ان بنویسند لیکن برسم قرآنی کتابت او بر خلاف قیاس موصول آمده خطان
لا یقاسان خط العروض و خط القرآن و ما نملی لهم ان ست و خیر لهم لانفسهم خبر ان ست وان با اسم و خبر خویش بدل اشتمالست از الذین کفروا که مفعول
اول لا تحسبن الذین ست و بر قرأة لا یحسبن بصیغه غایب موصول با صله فاعل ست ان با اسم و خبر بجای دو مفعول است و بر قرأة
خطاب فاعل او ضمیر مخاطب باشد مفعول با صله فاعل نبود سوال چون الذین با صله مفعول اول باشد و انما نملی
لهم خیر بدل از وی بود لا تحسبن را مفعول دوم نباشد اقتصار بر یک مفعول آید و آن [illegible] جواب
انما نملی لهم بدل از مفعول اول باشد و بدل در حکم تنحیه است مقصود بدل است همین بدل بود چنانستی که گفت لا تحسبن
انما نملی لهم خیر وان با اسم و خبر خویش بعد افعال قلوب بجای دو مفعول است و تواند بود که انما نملی لهم خیر بدل [illegible]
بود بحذف مضاف از مفعول اول ای لا تحسبن الذین حال کفروا انما نملی لهم خیر یا بحذف مضاف از جمله ای لا تحسبن الذین
کفروا اصحاب هذه الصفة بدین وجه اشکالی نیاید جمله و لا تحسبن الذین کفروا عطفست بر لا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا یعنی اینست مپندار ای محمد کافران را یا مپندارند کافران که مهلت دادن ما از زندگانی
بدان بهتر ست مر ایشانرا بلکه چون کافران از اهل طاعت نباشند خیر ایشان منفعت ندارد و معصیت ایشان شر شده
می آرد مهلت دادن ایشانرا خیر نبود و املا ایشان برای زیادت شر و بزه کاری باشد اِنَّمَا نُمْلِيْ لَهُمْ
لِيَزْدَادُوْٓا اِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِيْنٌ ○ این ما کافه است موصول نیست تا
وفق قاعده است این جمله مستأنفه است چنانستی که سامع گفت چون در داشتن ایشان خیر نیست برای چه ایشانرا
را مهلت میدهند فقیل انما نملی لهم الآیه یعنی آنست مهلت نمیدهیم ایشانرا مگر برای اینکه زیادت کنند بدکرداری
و بیفزایند ایشان از روی بزهکاری و مر ایشانرا ست عقابی که خوار کند و عذابی که در خواری و زاری افگند چون
معتزله گفته اند که معصیت باراده خدای متعلق نیست لام لیزدادوا را لام عاقبت دارند لام غرض نیست

بر مذهب اهل سنت لام تعلیل ست ما قبل او علت ست برای ما بعد او چنانچه طاعت با رحمت متعلق بود و معصیت نیز متعلق بود باشد ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب لام [illegible] مضارع از باب ضرب یا از باب تفعیل خوانند و میان آن فرق مجرد و مبالغت و عدم آن نداشته لام زایده است برای تاکید نفی و فعل منصوب است بتقدیر ان و او خبر کان ست بتقدیر مضاف در اسم او ای ما کان [illegible] از مومنین ای ما کان الله لیذر المؤمنین [illegible] تعالی مر شما را [illegible] و باو السلام [illegible] تا حال ایشان را بر شما [illegible] که بر ایشان اعتماد [illegible] و از ایشان [illegible] خواهد کرد تا آنکه جدا شده [illegible] منافق را از مومن مخلص [illegible] و میان ایشان در دل پیغامبر [illegible] انگند تا پیدا پیغامبر مخلصان و منافقان را [illegible] هر گروهی را از دیگری [illegible] منافق با اظهار ایمان کفر [illegible] و منافق در حضرت شما [illegible] مخلصان با ایمان در اخلاص باشند [illegible] و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب لام لیطلعکم بر طریق لیذر المؤمنین ست [illegible] ست بر نفی سابق [illegible] لیذرکم [illegible] کان یا از خبر ست چنانچه گذشت یعنی اینست و نیست [illegible] علم غیب مطلع گرداند [illegible] منافق بنفس خویش نفاق باطن ایشان را دریابد و بذات خود [illegible] از وحی غیب ست علم یابد ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء عطف ست بر و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب ست زیرا که ست از و تکمیل ست زیرا که از کلام سابق وهم می آید که چون خدای کسی را بر غیب مطلع نگرداند این معنی را هیچ کس نداند این وهم را دفع کرد این جمله بر وجه تکمیل آورد یعنی اینست لیکن خدای از رسل و پیغمبران خویش برگزیند هر قومی که خواهد با علام آنچه می دانند تعلیم آنچه دیگران نمیدانند یعنی پیغامبران باعلام خدای بر غیب مطلع شوند دیگران غیب از زبان ایشان بشنوند این معنی موافق ست مر آنچه جای دیگر گفت فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فآمنوا بالله ورسله فا سببیه است یعنی اینست پس ایمان آرید بخدا که او غیب داند و ایمان آرید بپیغمبران خدا که ایشان غیب ندانند مگر باعلام [illegible] غیب نتوانند باعلام خدای بعض مغیبات را بدانند باز خدای آنرا بخلق برسانند و دیگری را بغیر واسطه رسل اطلاع بر علم غیب نبود و هیچ واسطه اعلام علم غیب [illegible] و آنچه از بعضی اولیا را بر وجه کرامت

اطلاع بر غیب میشود و شعور بر مغیبات حاصل میگردد و هر چه ظن دارند برو صدق یقین پندارند ظن غیب دیگر بود و علم غیب دیگر باشد هم برین معنی است که گفته اند کرامات الاولیاء ظنیة **وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ۝** جمله شرطیه تذییل است زیرا که تحریض بر ایمان و اتقا مقرر است مر امر بایمان بخدای و رسل حق را ذکر او در ذیل امر بایمان تذییل باشد معنی اینست اگر ایمان آرید و متقی گردید پس مر شما راست ثواب عظیم بود و [illegible] **وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** عطف است بر و لا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم الآیة و جمله و ما کان الله لیذر المؤمنین تا آخر معترضه است و لا تحسبن الذین کفروا بتاویلات مذکور است در قرائة یا خطاب [illegible] یا مخاطب غیر معین را بر قرائة یا ضمیر غایب عاید به پیغمبر است یا بر حاصل که مضمون فعل است [illegible] و تقدیر الذین مفعول اول است بحذف مضاف یعنی و لا تحسبن انت یا رسول الله او یا مخاطب او لا تحسبن رسول الله او لا تحسبن حاسب بخل الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم و بر قرائة یا الصیغة غایب الذین یبخلون فاعل باشد و مفعول اول بقرینه سیاق محذوف دار بدای و لا تحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله بخلهم هو خیرا لهم و هو ضمیر فصل است چون خبر معرفه باشد یا اسم تفضیل میان مبتدا و خبر و این دو مفعول الحساب اند در اصل مبتدا و خبر ند و در آمدن ضمیر فصل حکم مبتدا و خبر دارند بل هو شر لهم اضراب است معنی اینست هر آینه مپندار ای محمد یا ای مخاطب یا هر کسی بپندارد و رسول خدای یا هر آینه بپندارد پندارنده بخل کسانی را که بدانچه داده است حق تعالی ایشان را از فضل خویشتن بخیلی میکنند خیر برای ایشان بلکه بخل شریست عظیم در شأن بخیلان که مال را گرد آرند و نگاه دارند و هیچ جا خرج نکنند و کسانی را که باید داد ندهند و در مواضع خیر از حج و زکوة و جهاد و طلب علم و جز آن صرف نکنند و بمصارف خیر از محتاجان و درماندگان نرسانند رنج تحصیل مال و نگاه داشت آن برند و آن را نه خورند و نه خورانند تا بهره نگیرند هیچ شری بدتر ازین نبود و هیچ بدی بالاتر ازین نشود و بشر مال بخیل بحادث او وارث **قطعه** خواجه کو مال جمع کرد و نخورد ✦ زان همه مال بهره کی دارد ✦ یا بتاراج حادثات دهد یا بمیراث خوار بگذارد و عقل نه پسندد که سوال از مصارف باز دارد و برای غیری بگذارد و نیز حساب آنکه بخلا را پیش فقرا بود و حساب ایشان اغنیا را باشد [illegible] که اظهار فقر نکند و عجز ایشان بود که عذری بیارند و باشند که ایشان طوق کرده شوند بخیلی که ایشان بخیلی کرده اند در روایتی آمده مال بصورت ماری در گلوی [illegible] افتد بر طریق طوق ساخته شود و او را از سر تا پای او میگزد و میگوید **مصراع** من مال توام که مار گشتم ✦ و حدیثی گویند که روز قیامت مال او را طوق آتشین سازند و در گلوی او اندازند و در خبری دیگر آمده که اینکه زر و نقره را که گرد می آ[illegible] چون زکوة [illegible] دیگر باز میدارند زر و نقره ایشان در آتش دوزخ گرم کرده شود و بر پیشانی ها و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان داغ نهاده آید چه ایشان گره بر پیشانی [illegible] فقیر بر پیشانی گره میدادند و از [illegible] روی گردانیده اعراض میکردند

[illegible] و بار سوی مسائل [illegible] می آورند و گفته شود مر ایشان را این گنج شماست که گرد آورده بودید [illegible]
نفسهای خویش بچشید از آنچه جمع کرده [illegible] بخیل [illegible] مال ملک خدا بود اما کسی که مال [illegible] شود
حقوق دیگران در تصرف او بود چون قاضی و ولی و قاضی و متولی و وکیل در تصرف ایشان [illegible] مال [illegible]
بیت المال چون حقوق را از استحقاق نگاه دارد و اموال را از مستحق آن باز دارد [illegible] آن مال
چه وبال شود و ازین حال چه نکال پیش آید باز ازین وبال و این نکال در حق [illegible]
التصرف بجا نمی آرند مصرع [illegible] وای صد وای [illegible] هزاران وا [illegible]
بمیرند بمالکان نسپارند بر گردن خویش بار گران از جهت دیگران بردارند یا اموال [illegible] او را با خود برند
زمین که ملکی عظیم و مالی جسیم است از ثری تا ثریا ملک شود و [illegible] سوی نگاهبانی [illegible]
زمین از آن کسی بناحق بستاند خدای عز و جل آنرا تا هفت زمین طوق گردن او گرداند [illegible]
که بدست زمین کسی بناحق بستاند و بدانکه در [illegible] یبخلون بما آتاهم الله من فضله [illegible] بخل مال [illegible]
بخل در بیان علم که از طالبان باز دارد و [illegible] نگاه دارد [illegible] بذل جاه و بذل [illegible]
خداست نکند با وجود قدرت [illegible] در کار وا مانده [illegible]
بخیلان انکار [illegible] وَلِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط این جمله تذییل است [illegible] از آسمان [illegible]
[illegible] گذاشتن مالی که [illegible] مانند [illegible] فهم کلام [illegible]
[illegible] اهل آسمان و زمین [illegible] باقی ماند [illegible]
[illegible] از ملک [illegible]
که مال را از مصارف باز دارد [illegible] از رضای ملک او [illegible]
[illegible] وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ ع [illegible] بصیغه غایب [illegible]
اختلاف [illegible] اول التفات [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible] وعید است [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] ثواب [illegible]

لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّذِيْنَ قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ فَقِيْرٌ وَّنَحْنُ اَغْنِيَآءُ م سَنَكْتُبُ مَا
قَالُوْا وَقَتْلَهُمُ الْاَنْۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَّنَقُوْلُ ذُوْقُوْا عَذَابَ الْحَرِيْقِ ۝

سنکتب بصیغه متکلم معروف و نصب قتلهم الانبیاء و سنکتب بصیغه مجهول [illegible] قتلهم [illegible] یقول
بصیغه غایب و متکلم خوانده [illegible] عطف بر ما قالوا [illegible] بحسب اختلاف قرائت و صیغه [illegible]

۱۸ ع

وقف لازم

کرده اند که پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم ابو بکر صدیق رضی الله عنه را بسوی گروهی از یهود فرستاد تا راه اسلام نماید و دعا
نماز و زکوة فرماید امیر المومنین ابو بکر رضی روی بسوی ایشان آورد و طلب را بعبارت ان تقرضوا الله قرضا حسنا تعبیر کرد یهود
از سر بی باکی ان الله فقیر و نحن اغنیاء گفتند امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه ازین برآشفت طپانچه بر روی او زد چنانچه
خون بیرون آمد گفت اگر من نظر بر عهد و پیمان نمیکردم برین بی باکی ترا گردن میزدم جهود مذکور قضیه پیش پیغمبر آورد از ابو بکر
شکایت کرد پیغامبر علیه السلام گفت مر ابو بکر رضی الله تعالی عنه را این عمل از تو چگونه زاد و بر طپانچه زدن یهودی ترا چه
باعث افتاد ابو بکر گفت آن سخنی گفت که تحمل کردن نتوانستم و این محل را محل غضب دانستم پیغمبر فرمود سخن چه بود که ترا
این حسبت نمود ابو بکر گفت آن سخن را بر زبان نتوانم آورد و تلفظ بدان نتوانم کرد پیغامبر گفت مثل آن در دعوی
و خصومت و مجلس حکومت بر وجه حکایت می باید و برای اظهار حق میشاید امیر المومنین ابو بکر سخنی که شنیده بود ذکر کرد
و بوجه حکایت بر زبان آورد جهود مسطور منکر گشت و بانکار پیوست حق سبحانه تعالی بر تصدیق صدق صدیق این آیه
فرستاد و حق را بر باطل و صدق را بر کذب ترجیح داد و بعضی گویند چون آیت ان تقرضوا الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا
کثیرة نازل شد جهودان شنیدند چون چشم احول معنی راست کژ دیدند گفتند خدای از ما قرض میخواهد قرض خواهنده فقیر
بود و قرض دهنده غنی باشد این آیه در شان ایشان نازل گشت و این نظم در خور ایشان بود و پیوسته لام در جواب
قسم محذوف ست ای اقسم لقد سمع الله این جمله معترضه است برای ذکر شناعت گفتار کافران و قباحت کردار ایشان
و جمله سنکتب مستانفه ست در جواب ماذا یفعل الله حین یقولون ذلک و درین جمله التفات است از غیبت بسوی تکلم
و سین برای تحقیق ست و نقول لهم عطف ست بر سنکتب ذوقوا عذاب الحریق مقول نقول ست معنی اینست سوگند
میخورم بدرستی شنیده است خدای گفتار کسانی که گفتند بدرستی خدا فقیر ست و ما اغنیائیم تحقیق ست بنویسیم یا گویند
نبشته شود آنچه گفتند و بنویسیم آن فراهم و بنویسیم کشتن ایشان پیغمبران را بغیر حق که آن گفتار و این کردار بر دو ناشایسته
مطلق و بگوییم نامرادیشان را بدانچه گفتند و کردند یا گوییم بگویید خدا عذاب حریق بچشید و رنج عقاب بکشید عذاب حریق
را آتش بطعم تلخ میکنند و چشیدن که لازم ست بر وجه تخییل اثبات میگردانند و ذوق مبنی بر قلت ست از جهت تنبیه بر عظم
کی عذاب حریق بر نسبت معصیت و طاعت ایشان اندک بود و در قلت بمنزلهٔ چشیدن باشد این سخن بر وجه
انتها گفته شد یا بر وجه استهزا آیهٔ قرآن قائل شدند یهود و وجه از باب غلو در کفر و ناپاکی و بنهایت رسیدن در بیباکی
است جهودان ازین چنین بی ادبی باز ندارند و دل بر این چنین نبی پاک بیباک میگمارند گاهی انبیاء را بقتل میگرایند گاه
تکذیب انبیاء میکنند ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْكُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ
بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيْدِ ○ ذلک مرفوع بر ابتداست بما قدمت ایدیکم خبر مبتداست و ذلک اشارت است
بر عذاب مذکور و عقاب مسطور و ان الله لیس بظلام للعبید عطف ست بر ما قدمت ایدیکم سوال با قدمت ایدیکم

مجرم و بادی سببیه ایست سبب عقاب بود و نابودن خدای ظلام و انتفای ظلم از و سبب عقاب نباشد علیت مذکوره چگونه
آید و صحت او بچه نوع روی نماید **جواب** انتفاء ظلم کنایت است از ثبوت عدل و سبب تعذیب محمول بر دو چیز است
جرم مجرمان و عدل کردگار دیان معنی اینست آن عذاب مذکور و عقاب مسطور بسبب جرمی است که دستهای شما
آنرا پیش فرستاده است و اکتساب کرده چون اکثر گناهان متعلق بدست بود نسبت همه گناهان بر وجه تغلیب بسوی
دست شایع نمود و بدرستی که خدای عادل است ظالم بر بندگان نیست و سبب برای عقاب این دو معنی است جرم
بندگان و عدل کردگار دیان **سوال** ظلام صیغه مبالغه است نفی متوجه بسوی صفت مبالغه شود و اصل ظلم منتفی
نگردد و در صفت خدای اصل ظلم منتفی است وجه استعمال صیغه مبالغه چیست **جواب** مراد ازین درین محل نفی مجموع
بود بر طریق و لا ترى الضب بها ینجحر یعنی لا ظلم و لا مبالغة فی الظلم باشد ایراد صیغه مبالغه در بیان تعریض است از اثبات
ظلامیت در کافران چنانچه در بیت کعب زهیر **شعر** لا یفرحون اذا نالت رماحهم قوما و لیسوا مجازیعا اذا نیلوا استعمال
مجازیع جمع مجزاع که صیغه مبالغه است آمده و محمول بودن مبالغه در جزع بر وجه تعریض از کفار که ایشان را چون
زخمی میرسد جزع بسیار میکنند و خود را در قلق و اضطراب می افگنند تحقیق شنید **اَلَّذِيْنَ قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ
اِلَيْنَآ اَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُوْلٍ حَتّٰى يَاْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَاْكُلُهُ النَّارُ** موصول با صله خبر مبتدا محذوف
است ای هم الذین قالوا و جمله مستانفه است چنانستی که سامع چون لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر
و نحن اغنیاء سنکتب بشنید گفت من هولاء المحاذقون المحمقی فقیل هم الذین قالوا ان الله عهد الینا الی آخره و تواند
بود که الذین قالوا ان الله عهد الینا بدل الذین قالوا ان الله فقیر باشد یا مفعول اعنی بود و معنی اینست ایشان یعنی گویندگان
ان الله فقیر و نحن اغنیاء همان طایفه اند که گفتند ان الله عهد الینا بدرستی خدا با ما عهد کرده است که برسول ایمان نیاریم
و دل بر تصدیق او ننهیم تا قربانی نیارد بغیر آنکه آتش افروزد آتشی از آسمان پیدا آید قربانی را بسوزد موقوف داشتن
ایمان بر معجزه معین و رد کردن معجزات دیگر که مساوی آن بالاتر باشد ترجیح بلا مرجح است و باتفاق عقلا ترجیح بلا مرجح
باطل است و نیز این سخن لقصد تحجر میگویند تحصیل تصدیق بدلیل آنکه جمعی عظیم و کثیر از پیغامبران معجزات آوردند و معجزه
معینه را ایشان خواستند این نیز اظهار کردند یعنی قربانی داشتند آتشی از آسمان برگماشتند با وجود این پیغامبران را
کشتند و مومن و مصدق نگشتند **قُلْ قَدْ جَآءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِيْ بِالْبَيِّنٰتِ وَبِالَّذِيْ قُلْتُمْ
فَلِمَ قَتَلْتُمُوْهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ** این جمله مستانفه است چنانستی که چون سامع گفت ماذا اقول لهم
حین قالوا ذلک فقیل قل قد جاءکم رسل من قبلی و تنکیر برای تکثیر و تعظیم است ای ذو عدد کثیر و آیات عظیم و استفهام
لم قتلتموهم برای تبکیت و توبیخ است ای ما کان ینبغی قتلکم معنی بگو ای محمد بدرستی آورده اند پیغامبران بسیار
جلیل القدر معجزات ظاهره و معینه که شما گفتید و سوختن آتش قربانی را که شما بسته بودید قربانی داشتید و دل بر سوخته شدن

آنگاه کشتید آتشی از آسمان بقربانی پیوست قربانی مذکور چنانچه مطلوب شما بود سوخته گشت پس پیغمبران را بعد ظهور آنچه چیست چرا کشتید یعنی نبایستی که ایشان را بکشتید و نشایستی که این کار کنید اگر شما راست گوی بودید و طلب حق می‌نمودید

فَاِنْ كَذَّبُوْكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ جَآءُوْ بِالْبَيِّنٰتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتٰبِ الْمُنِيْرِ ۝

الزبر جمع زبور است چون رسل جمع رسول است ابن عامر بیک روایت بالزبر و بالکتاب المنیر و بیک روایت بالزبر والکتاب المنیر و بیک روایت او و باقی قراء والزبر والکتاب المنیر بغیر باء در هر دو محل خوانند بعضی نحویان در آوردن باء و ترک کردن آن معنی یکی گویند و بعضی آوردن باء را بجهت طول دال بر تعدد فعل داشته‌اند فاء اول سببیه است و فاء دوم تعلیل است مر جزاء محذوف را ای فان کذبوک فلا تحزن الآیة قد کذب رسل من قبلک جمله معترضه است برای تسلیه دل پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم یعنی آنکه چون حال پیغمبران گذشته دانستی پس اگر ترا تکذیب کنند و دروغ گو خوانند اندوهگین مباش و دل خود را بحزن مخراش زیرا که تکذیب کرده شده‌اند پیغامبران بسیار و رسل عظام و کبار که پیش از تو گذشتند و اعمار طویله و اقدار جزیله داشتند معجزات و آیات ظاهر نمودند و زبر و کتاب روشن آوردند زبر عبارت است از صحیفهاء گذشتگان چون صحف آدم و شیث و ادریس و دیگر پیغامبران و کتاب منیر عبارت است از کتب مشهوره یعنی توریت و انجیل و زبور و بعضی گویند کتاب منیر جنس کتاب بود و زبر و کتاب بیک معنی باشد و تواند بود که زبر بمعنی کتب عام دارند مراد از کتاب منیر توریة بر طریق ذکر خاص بعد عام پندارند و دال آیه یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن و آیات دیگر بر این معنی است بر صیغه عموم آمده و دال است بر این که جمله پیغامبران مکذب شده و رسل جمع منکر است و جمع منکر دال بر جمعی غیر معین است موجب استغراق نیست ایراد لفظ رسل که جمع منکر است درین جمله بکدام معنی است جواب آنست تواند که عموم او باعتبار توصیف بصفت من قبلک که صفت عام است باشد جمله رسل را که پیش از پیغامبر بوده‌اند متناول شود یا این که در جمعی که معین و معلوم باشد اگر از جهت تعظیم صورت منکر آید منافی ارادت جمع نپندارند چنانچه در وبث منهما رجالا کثیرا و نساء آمده و در رسل و انبیا صلوات الله علیهم اجمعین تحقیق شده سؤال چون از رسل کل رسل مراد شود نسبت آوردن افراد تکذیب سوی کل رسل صحیح نبود جواب آنست نسبت مذکوره نسبت صفت بعضی سوی کل پندارند بر طریق فکذبوه فعقروها پندارند سؤال نسبت آوردن ببیان نسبت کل را نسبت بعض شناختن مجاز باشد در کلام واحد مجاز و حقیقت جمع شود جواب آنست نسبت مذکوره را که نسبت سوی جمع است مجاز از نسبت صنفی بلکه صادق بر کل و بعض است گویند بعضی از عموم جمع میان حقیقت و مجاز با ثبات عموم مجاز جویند **كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ** این جمله معترضه است برای بیان موت و یاد دهانیدن فوت گفته‌اند چون آیه کل من علیها فان وارد شد زمینیان بفناء مذکور قائل شدند و فرشتگان گمان بقا بردند و خود را در سلک دوام حیات آوردند این آیه

نازل شد آسمانیان و زمینیان در عموم کل نفس ذائقة الموت در آمدند همه و بچشیدن تلخی شربت موت شدند معنی اینست هر نفسی
شنیده شربت موت را چشنده است و هر تنی تلخی مرگ کشنده است بیت هر که آمد بجهان خواهد رفت نیک و
بد یادگار خواهد ماند آدم صفی الله علیه السلام که اصل همه بود در دنیا باقی نداشتند نوح را که آدم ثانی بود از
جهت درازی عمر حیات او صورت بقا می‌نمود زنده نگذاشتند ابراهیم خلیل الله با خلت و با تراهت ملت بمرگ
پیوست موسی کلیم الله با شرف تکلیم و اصطفا و تکریم از موت نرست سلیمان با خاتم سلیمانی و ملک عظیم و کامرانی حیات
جاودانی نیافت یوسف با دعوی انی حفیظ علیم و تنزیل و در جواب ان هذا الا ملک کریم در راه آن جهان شتافت عیسی
صلوات الله را اگرچه بر داشتند و در آسمان جای او قرین آفتاب تابان ساختند آخر کار خواهد مرد و جان بفرشته
ملک الموت خواهد سپرد محمد مصطفی متوج بتاج اصطفا مشرف بتشریف لولاک مکرم بتکریم انا اعطیناک کرد دعوی
انا افصح العرب او را ستود و مفخرت لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل او را زیبید از لقاء ملک
الموت چاره ندید آخر الامر شربت موت چشید شعر لو کان فی الدنیا بقاء لساکن لکان رسول الله فیها مخلدا
نظم اندیشه ز مرگ مصطفی باید کرد شادی و طرب جمله رها باید کرد او با شرف کمال خود زنده نماند ما را طمع
خام چرا باید کرد و توان بود که این جمله مقرر برای تسلیه پیغامبر وجهی دیگر بود معنی چنین باشد ازین تکذیب اندوه مکن
و غم و حزن را در دل خود جا مده هر نفسی بمرگ خواهد پیوست و این تکذیب کنندگان ناچیز خواهند گشت از گذشتگان
نه تکذیب ماند نه مکذبان نه ایشان خواهند ماند نه تکذیب ایشان هر نفسی خواهد مرد و گفتار و کردار خویش با خود خواهد
برد هر چند گاه این مکذبان نیز نخواهند بود و نام و نشان ایشان در جهان نخواهد بود وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ
أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط توفیه دو مفعول می‌طلبد یقال وفیه اجره و وفیته الغریم دینه اینجا مفعول اول قائم
مقام فاعل شده و اجورکم مفعول دوم منصوب مانده معنی اینست ثواب تبلیغ در روز قیامت خواهد دید و با جرا
در روز جزا خواهد رسید اینجا اگر تکذیب کنند چه زیان باشد اگر قدر نه دانند چه کم شود فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ
وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ ط ای فمن نجی و البعد فا سببیه است و ادخل عطف است بر زحزح فقد فاز
جزا شرط است معنی اینست پس بعد از مردن هر که از آتش دور کرده آمده و در بهشت در آورده شد پس بدرستی
برستگاری پیوست و نیکبختی ابدی او را باز گشت وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ۝
این جمله تذییل است معنی اینست و نیست جهانی که نزدیک ترست مگر متاع فریفتن و سبب غرور گشتن و این
مهلکه است تحذف فیه اداة یعنی الا کمتاع الغرور و متاع غرور کالایی را گویند که بدو خریدار را بفریبند تا بخرد چون بخرد
و بر عیبش مطلع شود پشیمان گردد سوال مغرور گرداننده کرا دانند و فریبنده کرا پندارند جواب مغرور
گرداننده شیطان است و دنیا در چشم طالبان را دمی آراید و تلبیس او را آراسته می‌نماید یعنی را فریفته می‌گرداند و

مطلع بر تلبیس نشوند فریفتن ایشان نمیتوانند عاقل آنست که تلبیس ابلیس را در یابد و در راه شیفتگی و فریفتگی بدنیا نشتابد بیت حاصل دنیا کس تا نبود * چون گذرنده است نیز زود * لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا لام در جواب قسم محذوف است ای والله لتبلون فی اموالکم وانفسکم ولتسمعن عطف است بر لتبلون من الذین اوتوا الکتاب متعلق است بلتسمعن و من الذین اشرکوا عطف است بر من الذین اوتوا الکتاب اذی مفعول است مر لتسمعن را این جمله خبر میدهد دیگر است برای تحمل و صبر که دنیا دار بلا و مقام ابتلا است و آدمیان آفریده شده اند در رنج و مشقت و بلا و تعب و محنت و عنا چنانچه گفت لقد خلقنا الانسان فی کبد بیت نیامده ام آمده از پی دل خوشی * مگر از پی رنج و محنت کشی * و نعمت ابدی آخرت و محنت فانیه دنیا منوط است و مسرت باقیه آنجهان بعنا و بلا این جهان مربوط است چنانچه گفت ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم البأساء والضراء و چنانچه گفت ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم الصابرین چنانچه خبر کرد از ایذاهای کردار کفار گفت ما اصابکم یوم التقی الجمعان فباذن الله و از ایذاهای گفتار ایشان در شان خدا چنانچه گفت لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر ونحن اغنیاء و در شان پیغامبران علیهم السلام چنانچه بیان کرد والذین قالوا ان الله عهد الینا الا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقربان تأکله النار درین آیه خبر کرد از بلاهای آینده از رفتن مال و جان و پیش آمدن و مجروح شدن و رنج اسیر گشتن در جهاد و رفتن مال در رنج نفس با امراض و اوجاع و مردن بغیر قتل بر فراش بر وجه بستاد و سماع گفتار کافران از اهل کتاب و مشرکان و دشنامها از انواع ذمیمه و اصناف شنیعه چون هجا کعب بن اشرف و جفاء بنی قریظه و تعیر و ایذاء دیگران تا خود را برنج کشی دهند و دل بر مشقت و محنت نهند و بدانند که در دنیا که دار محنت است از تحمل رنج و مشقت چاره نیست و جز صبر و پرهیز از جزع و فزع تدبیر خلاصی انیست آنچه برفتن اموال و نفسها مبتلا خواهید گشت یا بانواع بلا در نفسها خویش خواهید پیوست و هر آئینه هر آئینه خواهید شنید از کسانیکه داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری و از کسانیکه شریک گردانیده اند یعنی مشرکان کلمات اذی آمیز بسیار و سخنان فتنه انگیز بیشمار همچو کعب اشرف و دشنامهای او و تحاشی و افتنان و امثال این همه بیت هر باد که در وزد او گفتی که در وزش میکشتم * هر دم که کشیدم درد تا اینبار می باید کشید ۞ و إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ۞ فان ذلک من عزم الامور جزای شرط است تأکید جمله اولی آنست که ترک صبر در هر چه سبب ازو رنان خلاف است انکار تعنیات صبر است از ایشان امارت انکار ایشان را تعویل نمیکنم گر حمله را اهل آورد این شرط سنت محذوف الجزاء جواب آن ذلک من عزم الامور تعلیل جزاء محذوف است ای تصبروا و تتقوا ینفعکم فان ذلک من عزم الامور ای من معزومات التی یجب

ون عزم و تقصد حمایت طلبید عطف است بر شرط [illegible] و فیه و شرط [illegible] و فیه [illegible] لتبلون و لتسمعن زیرا که [illegible] اوتوا الکتب [illegible]
[illegible] بود ای ان تجزعوا الا [illegible] وَاِنْ تَصْبِرُوْا وَتَتَّقُوْا فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ یعنی [illegible]
شما را ابتلا به بلا روی خواهد شد و شنیدن کلمات ردی خواهد بود اگر جزع واقع شود [illegible] و اگر صبر کنید و از جزع پرهیز
کار پسندیده و عمل گزیده در دنیا تحمل شما [illegible] باشد و در آخرت سبب تحصیل مثوبت و اجر جزیل گردد و این کار از شما
خوب آید و در نظر عقل مرغوب نماید زیرا که از کارهایی هست که بران عزم باید و بجد آهنگ آن شاید یا از عزائم
امور است یعنی اعمال اصلی است که خدای بر همه امتها واجب گردانیده و از نسخ [illegible] رسانیده و لزوم صبر و تقوی
بر همه امم بود و نسخ پذیر نیست مثل این کار را نزدیک خدا عز و جل شانی است وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَ
الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهٗ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُوْنَهٗ فَنَبَذُوْهُ وَرَآءَ ظُهُوْرِهِمْ
وَاشْتَرَوْا بِهٖ ثَمَنًا قَلِيْلًا لتبیننه بصیغه غیبت و خطاب [illegible] میثاق و غیبت
در وجه حکایت آن و انتصاب این ظرف متعلق اذکر محذوف است و جمله عطف است بر [illegible] اذکر از [illegible] ابلا
که بر دو در شکایت از حال کافران است و حکایت از سوء معامله ایشان [illegible] اذکر از [illegible] بیان [illegible] معامله
ایشان با پیغامبر علیه السلام بود با او جنگ کردند [illegible] بیان [illegible] معامله ایشان
با خدا است که عهد او را شکستند و میثاق او را پس پشت انداختند و نیز [illegible] با پیغامبر [illegible] آنچه
و در کتمان حلیه او و ذکر نبوت او که در کتاب بود کوشیدند و جهاد که در میانه [illegible] واقع شده [illegible] آنکه این کلام
متصل است بما قبل [illegible] لتبیننه جواب قسم است که از اخذ میثاق فهم میشود یعنی میثاق گرفت [illegible] سوگند [illegible]
عطف است بر [illegible] استعاره است از [illegible] شکستن عهد بر [illegible] آن [illegible] اشتروا [illegible] مفعول
یکی مفعول بی واسطه و دوم مفعول بواسطه یقال اشتریت المتاع بدرهم [illegible] الی مفعول اول آن [illegible] بواسطه است
[illegible] مفعول دوم [illegible] مفعول اول [illegible] بواسطه [illegible]
با آن [illegible] و مشتری [illegible] و لهذا در کتب فقه آمده اگر [illegible] لا اشتری الیوم شیئا
یعنی امروز چیزی نخرم [illegible] بنده [illegible] بدرهم [illegible] و چیزی نخریده حانث نشود زیرا [illegible] بنده
مبیع است و ثمن مشتری [illegible] خریدن چیزی ثابت نشود و حانث نگردد [illegible] ثمن قلیل مذکور که ایشان را
[illegible] کالا [illegible] کالا [illegible] مشتری [illegible]
و سوگند [illegible] اگر بنده با سیبی [illegible] حانث شود زیرا [illegible] چون بنده را با سیب [illegible] سیب را ثمن
[illegible] که [illegible] تحقیق گشت لاجرم [illegible] سوال [illegible] درین کار
بیان [illegible] ایشان [illegible]

اشتروا فعل بیع ذکر کند عبارت باشد بثمن قلیل آرد جواب عهد را که بیع ست بدر آوردن یا در وی ثمن بسا خسته
و ثمن با ترک باد رغیر بیع انداخت تا بیع بودن که عهد مقصود ست بکنایت ثابت شود ابلغ از تصریح باشد
و تواند بود که اشتروا بمعنی باعوا شود و مجری بر ظاهر باشد و در عبارت قلب بود ای باعوا عهدهم بثمن قلیل چنانچه
در و شروه بثمن بخس گفته اند سوال مقلوب بر قول صحیح تعبیر تضمین اعتبار لطیف مقبول بود اعتبار لطیف درین
قلب چه باشد جواب اعتبار لطیف درین قلب آن بود که صورت قلب بر صورت کنایت مذکور می آید و آن ابلغ از تصریح
بنماید سوال تعلق عهد با اشتروا بچه وجه آید و حکمت او بچه طریق رو نماید جواب عهد را در اتفاق و انتفاع
بمتاعی کار آمد فی التشبیه کنند و ازین وجه تخییل متعلق لشتروا گردانند چنانچه در نطقت الحال حال را از جهت دلالت
بناطق تشبیه میکنند و نطق را بر وجه تخییل مسند سوی او میگردانند و تواند بود که اشتروا عبارت از استبدال
بود معنی استبدلوا بعهدهم ثمنا قلیلا شود یعنی عهد خویش بر ایشان سپردند بدل آن ثمن قلیل بردند معنی آیت
یاد کن یا محمد آن هنگام که خدای عزوجل گرفت میثاق کسانی که کتاب داده شده اند تا آنکه آنرا بیان کنند
و از مردمان نپوشند پس آنرا پس پشت انداختند متروک و منسی ساختند و عهد شکستند و بدل با بها اندک
گرفتند **فَبِئْسَ مَا یَشْتَرُوْنَ** ما بمعنی نکره منصوبست و رابطه ضمیر محذوف ست و مخصوص بالذم نیز محذوف ست ای بئس شیئا یشترونه
شیئا و هو مشتراهم و جمله تذییل ست معنی آنست پس بد چیزی ست که ایشان آنرا میخرند یا گویند بد چیزی ست
که بدل میکنند **لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ یَفْرَحُوْنَ بِمَا اَتَوْا وَّیُحِبُّوْنَ اَنْ یُّحْمَدُوْا بِمَا لَمْ یَفْعَلُوْا**
فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ ○ اتی بمعنی فعل
آمده است چنانچه انه کان وعده مأتیا و چنانچه شاعر گوید مصرع لا تنه عن خلق و تأتی مثله ای تفعل مثله لا تحسبن
بصیغه خطاب و غیبت و فلا تحسبنهم بصیغه خطاب و غیبت و افراد و جمع خوانند بر قرأت لا تحسبن بصیغه خطاب مر پیغمبر
صلی الله تعالی علیه وسلم را ست موصول با صله مفعول اول ست بمفازة بمعنی ملتبسین بمفازة مفعول دوم ست و بر قراة
لا یحسبن بصیغه غیبت موصول با صله فاعل ست مفعول اول محذوف ست بقرینه جمله ثانیه ای لا یحسبن الذین یفرحون بما اتوا
و یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا انفسهم ملتبسین بمفازة و لا یحسبنهم بر قراة صیغه غایب جمع ضمیر فاعل و هم که ضمیر مفعول ست هر دو عاید بر الذین
یفرحون و اجتماع ضمیر فاعل و مفعول از خصایص افعال قلوب ست و بر قراة لا تحسبنهم بصیغه خطاب در هر دو و بر قراة غیبت در هر دو
جمله ثانیه تذییل ست یا تاکید ست فا زاید ست و بر قراة غیبت در اول و خطاب در ثانی جمله ثانیه معطوف بر جمله
اولی باشد فا عاطفه بود و از اول هر دو مفعول محذوف دارند بر طریق یسمع بخل بنده ارشد این آیه وارد است
در باب یهود که نعت محمد در کتاب خود شکستند و بجای آن نعت ناپسندیده نوشتند صفت پیغمبر را پوشیده بودند و در اطفای نور
او کوشیده بودند بدین فعل ناشایسته شاد شده و دانستند که کاری کردند چون در آیه سابقه عمل اهل کتاب از ابتلا

میثاق و استبدال عهد ایشان در بیان آورد چنانستی که سامع بشنیدن جرم جرم ایشان بل بگوید بمفازة من العذاب
سوال کردی این جمله بر وجه استیناف آمد و جمله ولهم عذاب الیم تذییل ست یعنی اینست مپندار این شکفتندگان بعهد که شاد
میشوند بکار ناشایسته که کرده اند و عمل ناپسندیده که آورده اند از حق پوشیدن و در کتمان صفت پیغمبر کوشیدن و دوست
میدارند که ایشان را بستایند براست گوئی و راستکاری که نابوده میخواهند پس هر آئینه ایشان را ملتبس بنجات از عذاب
مپندار و در معرض خلاص از عقاب با نکار مر ایشان راست عذاب دردناک و جاویدیم و پاک وَلِلّٰهِ مُلْكُ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ این جمله تذییلی دیگرست مر عذاب الیم را مقررست یعنی اینست و مر خدای راست
بیقین ملک آسمانها و زمین و آنچه در روست در تحت تصرف اوست ملک ملک اوست مخصوص بدوست مصرع
ملک نه ملک منقلب ملک نه ملک مشترک ؎ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ این جمله تذییلی دیگرست
مر قدرت عقاب عظیم را مقررست یعنی اینست و خدای عز و جل بر همه چیز تواناست همه ممکنات در تحت قدرت او بود هر چه
بخواهد بکند از هیچ چیز عاجز نشود اِنَّ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ الَّیْلِ وَالنَّهَارِ
لَاٰیٰتٍ لِّاُولِی الْاَلْبَابِ الَّذِیْنَ یَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ قِیٰمًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰى
جُنُوْبِهِمْ وَیَتَفَكَّرُوْنَ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ تنکیر الآیات برای تعظیم و تکثیرست ای
الآیات عظیمه و علامات فخیمه این جمله مقررست مر بیان کمال قدرت را که از والله علی کل شیء قدیر فهم شده یا تعلیل ست مر کمال
قدرت دلیل ست و تاکید او از جهت ابراز مدعی بر صورت و کاوش ست یا گوئیم ناگرویدن و کفر ورزیدن کافران از علامست
انکار مضمون جمله است بلطف و علامت انکار تنزیل منزله منکران کرد جمله را سوی آورد یعنی اینست بدرستی در آفریدن آسمانها
که مظهر بدایع قدرت اند و آفریدن زمین که مستقر عجایب فطرت ست و مختلف شدن لیل و نهار بپیوستن لیل و نهار قرار و بودن
هنگام مسعود و لیالی ظلمانی و بودن روز نورانی و اختلاف میان شبها و روزها بدرازی و کوتاهی و بودن بعضی هنگام صلاح
بعضی زمان تباهی هر آئینه نشانهاست بر دلائل و دلائل ظاهرست بر عظمت ملک خداوند و کمال تصرف حق جل و علا
در حق ملک و ملکوت و هر سر موئی گواست بر وحدت و هر خط نبشتگی با هر خط دست خط او علی الخصوص بر چنین هیکل علوی
معلق با کواکب منیره و نجوم مستنیره و اجرام بسیط سفلی منطبق با کواکب و انهار جاریه و نجوم و اشجار نامیه و جبال شامخه و
اطوار راسخه و عناصر و موالید گوناگون و سائر عجایب و غرائب ربع مسکون چگونه علامت قدرت نبود و نشان کمال
ملک و تصرف نشود مر خداوندان عقول و ارباب ادراک محسوس و معقول که یاد کنند خدای را ایستاده و نشسته و بر پهلوها
خفته و بعضی مراد از ذکر نماز گویند چه نماز بی ذکر نبود و در هر سه حالت روا باشد نفل بر اطلاق و فرض بر تفصیل باطلاق فرض
ایستاده در حالت قدرت بر قیام و نشسته یا رکوع و سجود در حالت عجز از قیام و خفته یا ایما در حالت عجز از قعود و گفته اند
الذاکر کثیر ایشان اند که در هر سه حالت در ذکر باشند و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر کنند آنچه مر ایشان راست منظر

ع ۱۹ ۹

عبرت بینند رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا مقول ست مر یقولون که محذوف ست و این جمله حال ست از فاعل یتفکرون ای یتفکرون قائلین ربنا ما خلقت هذا باطلا و باطلا صفت مصدر محذوف ست یا حال ست از هذا ای ما خلقت هذا خلقا باطلا بلا فائدة بل فیه فائدة معرفتک بالتفکر فیه و هو مجال التفکر فیه معنی اینست تفکر کنند و بخاطر که گویند ای پروردگار ما نیافریدۀ آفریدنی باطل بیفایده این مخلوق عظیم را بلکه آفریدۀ تا درو تفکر کنند و بدان تفکر معرفت تو حاصل گردانند کمال ترا دریابند و بشناختن صفات علام تو شتابند سُبْحٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۝ رَبَّنَآ اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ اَخْزَيْتَهٗ ؕ وَمَا لِلظّٰلِمِيْنَ مِنْ اَنْصَارٍ ۝ سبحانک معترضه است برای تنزیه از آفریدن چیزی بی حکمت ناپسندیده و کردن کاری بی عاقبت حمیده فا در فقنا سببیه است این جمله قدرت حق ست یعنی بر توانائی قادر مطلق ست و در حکایه و الله علی کل شیء قدیر ذکر خدا بر وجه غیبت بود و درین جمله التفات کرد از غیبت سوی خطاب آورد از جهت تنبیه برین که کسی قادرست بر همه چیز باشد توجه بسوی او و خواهش حاجت از وی سزاوار بود جمله فقنا عذاب النار دعاست بوقایت از عذاب نار بر سبیل اطلاق متناول ست بر اندک و بسیار یا محذوف ست مضاف در دعا وقایت از عذاب نار خلود و بعذاب بود کنایت از وقایت از کفر و مردن بران باشد بر وجهی که فقنا عذاب النار را مطلق دارند انک من تدخل النار را نیز مطلق باید داشت و بر وجهی که او را تقیید به خلود دارند آنرا مقید بخلود باید داشت تا ارتباط مستقیم آید و سیاق کلام سابق تمام بود نه اینکه برای استعطاف در چون مضمون انک من تدخل النار مذمت و در عصیان و نکوهش ایشان ست از جهت ایراد ذم بر وجه و کلمات تاکید کرد جمله را با ان آورد و من در من تدخل النار شرطیه است فعل مستقبل را جزم کرد در محل نصب ست از جهت آنکه مفعول فعلی را که بعد اوست من مذکور با الم ست هم معمول بر طریق ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی فقد اخزیته جزاء شرط ست و ما در و ما للظالمین بمعنی لیس ست من انصار اسم ما ست من درو زائده است للظالمین خبر اوست برو مقدم شده و این جمله معترضه است در اثناء دعا برای مذمت کافران معنی اینست پاکی یاد میکنیم ترا تنزیه میکنیم از همه عیبها چون بر همه چیز قادری و همه کار را مالکی میخواهیم که بر ما لطف عفو کاری و ما را از آتش نگاه داری پس ای پروردگار ما ما را از آتش نگاه دار ای خدا با آتش از اندک و بسیار بسیار ای پروردگار ما هر کرا از مؤمنان و کافران در آتش در آری و بعذاب دوزخ بسیاری ظاهر شود صورت رسوائی او خواسته و حکم کرده شود بر وکه او را در صورت یا در صورت و معنی بر خواری داشته و بر وجه تقیید بخلود معنی چنین باشد بدرستی که کسی را در آری در نیران در دوزخ بر سبیل جاودان پس بدرستی بخواری او حکم کرده او را در رسوائی آورده و نیست مر ظالمان را یاری دهندگان یعنی کافران را نصرت کنندگان که مانع عذاب شوند و حائل از نکال گردند سوال در آیت دیگر آمده یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه مضمونش آنست که پیغامبر و مؤمنان را در آخرت خزی نبود و مضمون این آیت در حق هرکه در دوزخ در آید اخبار از خزی او ست

پس مسلمانی که در دوزخ در آید او را نیز خزی باشد پس میان دو آیت معارضه می آید و از روی ظاهر مخالفت می نماید
جواب آیهٔ یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا تا ثابت شود که مؤمنان را خزی نبود این آیه محمول بر تشبیه باشد
یعنی چنین بود انک من تدخل النار فقد اخزیته من المسلمین تطهیرا و تزکیة لهم تعذیبه و تجعل حاله فی الایام کحال من اراد
اخزاءه وایلامه تابیدا فیکون للمسلمین بذنوبهم ایلام فشبه بالاخزاء لا اخزاء حقیقة کما یقال من صام عاشورا فقد صام
الدهر کله او یقال من اذی مسلما فقد هدم الکعبة ای حال صوم عاشورا فی کثرة الثواب کحال صوم الدهر وحال من اذی المسلم
فی فظاعة الاثم کحال هادم الکعبة وان لم یتحقق لا صوم الدهر ولا هدم الکعبة برین تقدیر معنی چنین بود هر که را از
مسلمانان بتثبیت عذاب و گناه از جهت تطهیر او در آتش در آری و بدرستی که در معذب شدن و در رسیدن حالتی
که بخزی و عذاب بر سبیل تابید که کافران راست مانند پیدا کرد و لیل اثبات خزی بر سبیل تمثیل بود نه بر طریق تحقیق باشد
و آیه دلالت بر عذابی که مانند خزی باشد کند و دلالت بر تحقیق خزی نبود و در صورت مانند خزی دارند و در معنی پاک کردن
از لوث معاصی پندارند یا گویند از من تدخل النار فقد اخزیته دخول بر وجه خلود مراد بود و صاحب کبیره را دخول بر وجه خلود
نیست اخزا ثابت نشود برین تقدیر از فقنا عذاب النار بخصیصه مؤمنان فقنا خلود عذاب النار مراد دارند و جمله را کنایه
از فقنا الکفر الموجب لخلود عذاب النار پندارند یا گویند مراد از والذین آمنوا معه صحابه پیغمبرند مومنان دیگر از والذین
آمنوا معه بقید معه خارج باشند در حق عامه مؤمنان انتفاء خزی لازم نیاید سؤال مذکور را صورت ورود نیاید یا والذین
آمنوا معه مبتدا از جمله نورهم یسعی بین ایدیهم خبر او و بنابراین تقدیر عطف بر النبی نباشد انتفاء خزی لازم نیاید ربنا اننا
سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا
ذنوبنا وکفر عنا سیاتنا وتوفنا مع الابرار ۝ مفعول سمع چون شی بود که از مسموعات
نیست ذکر صفتی یا حالی که از باب مسموعات ست لازم بود چنانچه سمعت رجلا یقول کذا و سمعتک تقول او قال
کذا ینادی للایمان صفت ست منادیا و افادت صفت باعتبار قید للایمان ست ان در ان آمنوا مفسره است
بعد ندا که متضمن معنی قول ست بر طریق نادیناه ان یا ابراهیم فآمنوا عطف ست بر سمعنا ربنا تکرار ربنا است برای
استعطاف و داعی بودن بر اجابت فا در فاغفر لنا سببیه است این جمله دیگر ست برای تقریر خواهش و قایت
از نار یعنی ای پروردگار ما بدرستی ما شنیدیم رسولی ندا کننده را برای ایمان ندا میکند آمنوا بربکم میگوید
و تصدیق دین اسلام میجوید ما ندای ایمان در گوش دل کردیم پس ای پروردگار ما ایمان آوردیم پس بیامرز برای ما گناهان
کبیرهٔ ما و در گذران از ما گناهان صغیرهٔ ما و بمیران ما را بصحبت نیکوکاران سؤال مرگ خواستن نمی شاید
صحبت طلب مرگ اینجا چه نوع می آید **جواب** در توفنا مع الابرار مقصود طلب صحبت ابرار ست در هنگام
موت طلب موت مقصود نیست طلب متوجه سوی قید ست توفنی مسلما که یوسف علیه السلام در دعا گفته

ثلثة ارباع

هم بدین معنی ست ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك ولا تخزنا يوم القيمة
انك لا تخلف الميعاد ○ على رسلك اى لاجل تصديق رسلك وبمقابلة تصديق رسلك او يقال من وعدتنا
على ألسنة رسلك من النصرة في الدنيا والمثوبة في العقبى بيانا [illegible] دیگر صفت است مترجم است بیان معطوف یعنی و آتنا
و معطوف علیه یعنی توفنا [illegible] استقبالا ولا تخزنا معطوف بر وآتنا و جمله انك لا تخلف الميعاد تعلیل است و به مضمون
جمله مذکور دلیل است معنی آنکه ای پروردگار ما بده ما را آنچه وعده کرده بر زبان پیغمبران با ما در روز قیامت ما را
در خواری میندازد و رسوا مساز به درستی که تو وعده بر خلاف نکنی و میعاد را در خلف نیفگنی سوال آنچه موعود است
لامحاله کائن است [illegible] و خلف وعده [illegible] دعا در دادن موعود چه حاجت باشد و در خواستن آن چه فایده شود
جواب آنچنانکه در خبر اعلام مقصود نیست [illegible] لازم از لوازم خبر چون المسافر تحسر در سبب [illegible] معنیها اللغی مراد میشود
در دعا نیز لوازم مقصود میگردد چون اظهار [illegible] در اللهم ارحم [illegible] مقاما محمودا الذی وعدته و اظهار عجز در
عبودیت و احتیاج [illegible] ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك واللهم ارزقنا [illegible] الرزق موعود جواب دیگر آنکه
ربنا وعدتنا على رسلك [illegible] ثبات ایمان [illegible] بایمان باشد تا وعده [illegible] با ایمان است در حق او
تا [illegible] ثواب موعود مشروط بایمان است یعنی ما را با ایمان [illegible] ثواب که موعود است مشروط ایمان
در روز قیامت [illegible] خوار مساز و به خزی [illegible] رسوائی [illegible] مخصوص است بکافران یا چه یوم لا یخزی الله النبی والذین
آمنوا معه [illegible] مومنان [illegible] دعا [illegible] و هم خواهش [illegible] برای چه [illegible] جواب
دیگر آنکه لا تخزنا [illegible] از دعا [illegible] از کفر [illegible] ایمان [illegible] و رسوائی نشوند
فاستجاب لهم ربهم انى لا اضيع عمل عامل منكم من ذكر او انثى بعضكم
من بعض عطف است بر مضمون کلام سابق که از ادعیه سابق مفهوم شده چنانستی که گفته دعوا فاستجاب
لهم ربهم الآية من ذكر او انثى بیان است مر عامل و جمله بعضكم من بعض تعلیل است مر تشریک اناث با ذکور در استحقاق
مثوبات معنی اینست پس مر ایشان را پروردگار ایشان اجابت کرد و دعای ایشان را در حیز استجابت در آورد گفت
من که پروردگارم شما را عمل [illegible] از جنس مردان یا زنان ضایع نگردانم زیرا که بعضی از شما از بعضی ناشی شده مردان
از زنان چون عیسی از مریم و زنان از مردان چون حوا از آدم و فرزندان و پسران و دختران [illegible] و پدران پیدا آمده
از اجزاء عمل و اعتبار آن [illegible] بیان عمل [illegible] زنان از جهت آنکه ذکر عمل کنندگان در قرآن بلفظ مذکور شده و ذکر زنان
تصریح نیامده چنانچه ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات و امثال آن گمان فرق داشتند در جزای اعمال [illegible] افتراق [illegible]
چنانچه از ام سلمه رضی الله تعالی عنها روایت کرده اند که گفت یا رسول الله انی اسمع الله یذکر فی الهجرة الرجال
دون النساء [illegible] این آیه [illegible] گمان [illegible] و بیان کرد که عمل هیچکس از مرد و زن ضایع نکنم [illegible] و منقسمت جزا [illegible]

و توانند بود جمله بعضکم من بعض معترضه است متضمن دلیل بر اصول و فروع باشد یعنی چنین آید یعنی از شما [illegible] از بعضی
فروع از اصول پیدا آمده در عمل اصل بر فرع ترجیح نه بینیم عمل هیچ کس را از اصول و فروع شما ضایع نکنیم [illegible] یعنی بعضکم من بعض
اقوی من بعض و اعلی گویند و اعتراض برای [illegible] و تکثیر [illegible] یعنی [illegible] قوی و [illegible] و وضیع و شریف [illegible]
چنین آید ما عمل هیچ عمل کننده ضایع نکنیم [illegible] از ذکر و انثی اصل و فرع
قوی و ضعیف و وضیع و شریف و ادنی و اعلی هیچ یکی را محروم [illegible]
وجود داریم والوان لطف گوناگون از نعمت حیات و صحت و عافیت [illegible]
حسنات و سیئات کفر و [illegible] آریم فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم
واوذوا فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم
ولادخلنهم جنت تجری من تحتها الانهر ثوابا من عند الله
قتلوا بر صیغه ماضی مجهول ثلاثی مجرد و از باب تفعیل خوانند و تفعیل [illegible] و تکثیر [illegible] و بعضی قاتلوا [illegible]
ثلاثی در قراءت مقدم بر قتلوا دارند و قتلوا [illegible] مقابله
سوی مقتول لازم نیاید در کلام تناقض [illegible] واوذوا
معطوفات معطوف بر [illegible] لاکفرن جواب قسم محذوف است [illegible] ولادخلنهم [illegible]
بر لاکفرن جنات مفعول دوم است مر لادخلنهم را تجری من تحتها الانهار صفت است مر جنات را و ثوابا مصدر [illegible]
[illegible] ثوابا یعنی اینست پس آنکسانیکه هجرت کردند و اوطان [illegible] پیغمبر علیه
الصلوة والسلام شتافتند [illegible] دین اسلام [illegible]
در اعلاء دین [illegible] و کارزار کردند و کشته گشتند [illegible] قتلوا [illegible]
کشته شدند باقی ماندگان کارزار کردند [illegible] ایشان
[illegible] که جاری باشد [illegible] درختان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] از نزد خدای جل و علا والله عنده حسن الثواب ○ [illegible]
و [illegible] لا یغرنک تقلب
الذین کفروا فی البلاد ○ این آیه [illegible] السلام [illegible]
از [illegible] کردن [illegible] کافران [illegible]
باشد [illegible]
[illegible] کردن کافران [illegible]

و آه لا دا ایشان و میل نکند دل تو سوی کافران و نظر نکند چشم تو در فقر خویش و رفاهیت ایشان **مَتَاعٌ قَلِيلٌ** خبر مبتدا است محذوف ای متاعهم متاع قلیل یعنی متاع ایشان متاعی است اندک یا مبتدای است محذوف الخبر ای لهم متاع قلیل و این جمله معلله جمله سابقه است یعنی آنست مر ایشان راست متاع قلیل یعنی بمشقت نفس جنا خوشی بباید پیوست و بعنایت کافران راست مائل نباید گشت **قطعه** ای دل بحکم خدا چنین میخواهد تو سوی زر ماتان چو چنین میخواهد از عون العین نشسته بتخت زرین نعمت همه بر دشمن دین میخواهد فی الجمله ایام عمر خواهد رفت اوقات و فرو فخر خواهد آمد و زبان بسر رسد و کثرت مال خواهد گذشت هنگام نکال و وبال پیدا خواهد گشت نظر باید کرد که سوسن فقیر را در آخرت چه جمال و کمال خواهد بود و کافر صاحب مال و منال را در آن جهان چه وبال و نکال روی خواهد نمود **حکایت** درویشی را عمر به درویشی رفت و پادشاهی را حیات در پادشاهی گذشت درویش در هنگام مردن از شکر نعمت درویشی و لذت فقر شادان و پادشاه از زوال دستگاه پادشاهی و عز و جاه پشیمان و از درد و غم نالان و این کلمات گویان **نظم** کاشکی صد چاه بودی جاه نه یعنی خاشه روبی بودمی و شاه نه یعنی خشک بادا پر و بال آن همای که مرا در سایه خود داد جای نه جهان در معرض شیفتگی و در حیز فریفتگی بیند تمام و بنیاد هزار چندان چون فانی است بر نسبت کامرانی جاودانی و شادمانی جاودانی اندک باشد **ثُمَّ مَأْوٰهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ** ○ جمله بئس المهاد تذییل است یا عطف است بر متاع قلیل یعنی پس آنگاه بسر بازگشت و مرجع کافران دوزخ باشد و دوزخ بد قرارگاهی بود **لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنّٰتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰرُ خٰلِدِينَ فِيهَا** کلمه لکن در عطف مفرد تقییده لا دارنده حکم او بر عکس حکم لا یعنی لا چون جاءنی زید لا عمرو برای عطف منفی بر مثبت بود و لکن چون جاءنی زید لکن عمرو برای عطف مثبت بر منفی باشد و در عطف جمله بمعنی بل است برای اضراب از کلام اول است لکن در این آیت برای عطف مفرد بر مفرد باشد للذین اتقوا ربهم عطف بر فاعل لا یغرنک بود و جمله لهم جنات تجری را صله دارند یعنی نه جمله یاد ... برای اینجا نفرد و نکند ترا تقلب کافران و تنعم ایشان لیکن فریفته کنند و شیفته گردانند متقیان را آنچه مر ایشان راست جنات که جاری است در زیر درختان آن یا قصرهای آن جویها در حال جاوید باشنده اند ایشان در آن و توان بود که لکن الذین اتقوا مبتدا باشد و جمله لهم جنات خبر بود و دخول لکن بر جمله دارند معنی او بر اضراب بیند از نه **نُزُلًا مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ** در منصب ... نزل گویند و اول طعامی که پیش مهمان آرند آن را نزل خوانند و نزلا حال است از جنات که فاعل ظرف مستقر است یعنی لهم واقع شده یعنی لهم جنات حال کونها نزلا من عند الله یعنی آنست در حالتی که جنات نزل است از نزد خدای یعنی از قدرت حق سبحانه و تعالی سؤال جنات را نزل گفت و نزل اول طعام مهمان را گویند یعنی ... دیگر چیست که مقصود مهمانی ... مهول او ... جواب

بعید نیست اگر نعیم جنان را با نعمتها که بالا عین رات ولا اذن سمعت نزل خوانند و مقصود بضیافت رویت رحمن و درجه قرب مکانت و کرامت صحیفه معنونه بعنوان من الملک الحی الذی لا یموت الی الملک الحی الذی لا یموت دانند و نیل رضوان بحکم رضوان من الله اکبر برتر از جنات دارند و مقام رضا بر قنیه اجل علیکم رضوانی فلا اسخط ابدا و ذلک ابلغ مقصد اعلی شمارند و توانند بود مفعول مطلق باشد مر فعل محذوف را از باب لعلی الف درهم عرفا و لا اله الا الله ایمانا یا شد و این را مصدر موکد گویند تقدیر کلام چنین باشد یرزقون نزلا و عطا نزل یعنی مر ایشان راست جنات روزی داده شوند روزی دادن نزل یا از قبیل ضربته سوطا باشد بتقدیر یعنی یقون نزلا یعنی ای لهم اتون ضیافة نزل یعنی مهمان داشته شوند مهمان داشتن نزل و توانند بود که تمیز بود از فاعل لهم ای لهم نزل جنات وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ ما عند الله مبتدا خیر للابرار خبر مبتدا است و جمله تذییل ست یعنی آنچه نیست و آنچه نزدیک خداست از رویت و صحیفه اکرام مر نیکوکاران را از نعیم جنات و بعضی از ما عند الله نعیم جنان مراد دارند معنی کلام برین طریق شمارند و آنچه نزد خداست از نعیم بهشت مر ابرار بهتر است از نعیم دنیا مر کفار وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلّٰهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِيلًا این جمله عطف ست مر مضمون فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا را آنچه اذکروا و اذ اخذ الله میثاق النبیین تا آخر دلالت بدین میکند که همه نابذون للعهد و یشترون به ثمنا قلیلا و ان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله الی آخره و توانند بود که حال باشد از فاعل فنبذوه و اشتروا یعنی حال آنست که بعضی از ایشان چنین اند و ایراد این عطف یا حال برای تکمیل ست بر جمله فنبذوه وراء ظهورهم مشعر

فسقی دیارک غیر مفسدها صوب الربیع و دیمة تهمی

خاشعین لله حال ست از فاعل یؤمن که بمعنی جمع است لا یشترون بآیات الله ثمنا قلیلا حال دیگر ست و تاکید جمله از جهت آنست که اعتقاد سامعان بر عموم نبذ اهل کتاب میثاق را امارت انکار مضمون این جمله بود محل تاکید باشد یعنی اینست بدرستی اهل کتاب که عهد را شکسته گذاشتند و بدل عهد ثمن قلیل را ستانندگانند و بعضی از ایشان هر آینه کسانی اند که بخدای و بچیزیکه فرستاده شده است بسوی شما یعنی قرآن ایمان می آرند و بچیزیکه فرستاده شده است بسوی ایشان یعنی توریت و انجیل ایمان دارند مر خدای را فروتنی کننده اند و عبادت و طاعت آرنده اند درین حال که بآیات خدای که در آن متضمن نعت پیغمبر و حلیه او بود و بدین که آنرا نهفته پوشیده ند و در ابطال آن نکوشیده ند و آنرا بکافران تفسیر نکرده ند بدل آن بهای اندک نستدند أُولٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ این جمله مستانفه ست و جواب سؤال مقدر را یعنی آنست ایشان ای محمد مر ایشان راست ثواب ایشان نزدیک پروردگار ایشان إِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝ این جمله تذییل ست و تاکید از جهت اظهار سرعت تحصیل مکافات یعنی

بدرستی خدا شتابنده حساب او زود است عقاب او و حسنات پیشینیان و پسینیان بقدر دوشیدن گوسپندی آخر
کنند یا بکه بقدر یک پلک زدن مرتب گرداند روایت کرده اند چهل کس از اهل کتاب سی و دو نفر از حبشه و هشت
از روم پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمدند و در مجلس معلی درآمدند کلام پیغمبر شنیدند و بشرف اسلام گرویدند و بصحبت
پیوستند مومنان مخلص گشتند این آیه در باب ایشان نازل گشت و این نظم در حق ایشان بود و پیوست و بعضی
گویند در حق عبد الله بن سلام و یاران اوست که او نیز از اهل کتاب بود و حق سبحانه تعالی او را هدایت نمود
بدولت ایمان پیوسته مسلمانان پاک گشت یاران او نیز بدو پیوستند مومنان مخلص گشتند و بعضی گویند نجاشی
پادشاه حبشه که پیغمبر را ندیده بود و آنچه از حال پیغمبر او را رسیده در دل او پسندیده نمود بحکم مصراع ولاذن تعشق
قبل العین احیانا و بر قضیه مصراع گوش پیش از چشم عاشق میشود محبت پیغمبر در دل او افتاده به پیشوائی سعادت
و بسعادت دولت ایمان او رسیده پیغامبر را به هرچه آورده است تصدیق کرد پیش از آنکه به پیغامبر رسد اجل او در رسید
و خدای تعالی لوای دولت او را از این جهان دران جهان کشید هم در روز وفات او جبرئیل علیه السلام خبر مرگ
او رسانید و پیغامبر را مرده او بر دعوت اسلام آنگاه کرد پیغامبر علیه السلام یاران را فرمود اخاکم قد مات نجاشی
فقوموا وصلوا علیه بعده با یاران در گورستان بقیع آمد حجاب برگرفتند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم سر نجاشی
را دید بسوی جنازه او توجه کرد نماز جنازه او چنانچه حق اسلام است بجا آورد و این آیت در شان او نازل گشت قف
و این نظم در حق او بود و پیوست یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا
وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ○ در سبب صبوریست ایذای گفتار کفار ذکر کرده و قائل شدن ایشان بالوهیت عیسی ع ۱۱
و گفتن و دانستن او پسر خدای و ابراهیم را یهودی و نصرانی گفتن و امثال آن آورده در آخر سوره صبر بر
ایذای ایشان فرموده به صابره و رابطه راه شود بعده بر طریق تعمیم بعد تخصیص ذکر عام بعد خاص و اتقوا الله
که متضمن همه اوامر و نواهی و جامع انواع صلاح و فلاح و اقوا صفات تباهی ست گفت و بدان حصول فوز
ابدی و اصابت فلاح سرمدی برای مخاطبان و جمله ندائیه که بعد اوست در آخر سوره بر وجه حسن ترتیب آورده و سوره
را بآیه مذکور ختم کرد معنی اینست ای مومنان بر ایذای کفار از گفتار و کردار صبر کنید و بجفا ایشان اندوهگین
مباشید و چون ایشان در محاربه باشند و بر تیغ و تیر شما صبر میکنند شما نیز هم بر ایشان با[illegible]ید در صبر ایشان را
شریک گردید و تیغ و تیر ایشان تحمل کنید و جاهی بس نارید تا ایشان غالب نیایند و در سرحدها بپایید و اسپان را
بسته بپایید و عدتها و اسپان را گرفته منتظر باشید بشنیدن آوازه کفار مستعد شوید تا بتابید قال الله تعالی
و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم و در تفسیر آورده که در حدیث آمده رباط
یوم فی سبیل الله افضل من عبادة الف رجل کل رجل نعبد الله الف سنة کل سنة منها ثلثمائة و ستون یوما

کل یوم منها عمر الدنیا سبع مرات و من اعتق الف رقبة و افضل من صدقة اهل الارض جمیعا و در حدیث دیگر آمده من یوم و لیلة فی سبیل الله جعل الله بینه و بین النار سبع خنادق کل خندق منها مثل سبع سموات و سبع ارضین صبر بر جفای کافران و عناء محاربه ایشان و در وقوع شهادت و جراحت و نقصان اموال و انفس بعد قتالست و مرابطه و انتظار قتال پیش از وقوع قتالست و مصابره و ثبات قدم در مقاتله و قرار در معرکه و امتناع فرار از مهلکه در جدالست و بعضی امر صبر بر عبادت گویند و معنی صبر نفس بر عبادت خدا جویند یعنی نفس خویش را بر عبادت صبر کنید و امر او بجا آرید و خود را از منهیات باز دارید و از مصابرت ثبات بر آن و مقاومت با شیطان در هنگام مزاحمت و وسوسه او و باز داشتن از طاعت و عبادت مرادست و از مرابطه دل بر طاعت بستن و منتظر عبادت ماندن و مستعد برای دفع وسوسه او مراد بود که آن نیز از باب جهادست از پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم روایت کرده اند رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر این را جهاد اکبر خوانند که محاربه با شیطانست او دشمن پنهانست و مقاومت با دشمن پنهان نه کار هر انسانست و نیز مضرت شیطان در دین و مضارت کفار در دنیا بود و مضرت دین بتر از مضرت دنیا باشد و از خدا بترسید تا رستگار شوید لعل که در کلام خداست نه در شان مخاطبان برای بیان رجاست و ختم سورت بذکر تقوی که جامع امتثال همه اوامر و اجتناب از همه نواهیست و موجب همه انواع صلاح و مانع همه منافی تباهیست و بذکر فلاح که اصل مثوبات است و معظم منافع و کرامات است از باب حسن مقطع آمده و سزاوار استحسان شده چه اعلام بحصول مرام و ایذان باتمام کلامست و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

سورة النساء

سوره نسا مدنیست صد و هفتاد و شش آیت سه هزار و صد و چهل و پنج کلمه شانزده هزار و سی حرفست ربط این سوره با سوره آل عمران آنست که ختم سوره آل عمران بامر اتقاست و مبدء این سوره نیز امر بتقویست بدانکه سوره را بذکر اتقا و بیان آفریدن خدای عز و جل مردان و زنان بسیار را از نفس آدم علیه السلام و حوا افتتاح کرد بعده چون خلقت رجال و نسا از نفس آدم و حوا مستلزم مقارنت ارحام ارحام را در ذکر آورد و چون عرب را در جاهلیت عادت بود که اولیای ایتام و ذوی الارحام حقوق ایشان را متعارض نمیشدند و اموال ایشان را میخوردند بعد امر باتقا از قطیعت ارحام و از هتک حقوق ایشان بر وجه ذکر خاص بعد عام و آتوا الیتامی اموالهم گفت و باز داشت ایشان از این مسئله غلبه جست بعده بجمله و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء از ذکر یتامی بسوی ذکر نسا تخلص حاصل گشت از اینجا تا جمله الرجال قوامون علی النساء احکام زنان بذکر پیوست تا آنکه جمله و یستفتونک فی النساء چنانچه در تفسیر آمده بر جمله الرجال قوامون علی النساء عطف کرد و بعده آیه کلاله که متضمن توریث اخوت و اخوات آمده بر وجه ترتیب مذکور شده سوره بران تمام گشت و کلام بانتها پیوست و شک نیست جملهای که از یک باب است از مقاصد آن مستفاد بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از جمله یکیست هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگریست

معتبر میثاقی که بیان مجمل مذکور آمده بیان کلامها متصل واقع شده و مجمل دیگر که از تنزیلات و تکمیلات و تاکیدات و مستانفات و تعلیلات در محلهای که مذکور اند شبهه اشد و عوض ببیان بپیوندند **سوال** این سوره مدنی ست و صاحب کشاف در سوره البقره یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم ذکر کرده و در قضیه کلی آورده هر جا که یا ایها الناس آمده مکی ست و هر جا یا ایها الذین آمنوا مذکور شده مدنی ست چون این سوره مصدر بیا ایها الناس است مدنی نبود قاعده مذکور منتقض شود **جواب** هر دو قاعده مذکور نظر با غلب و اکثر ست و تخلف آن قلیل و نادر ست یا ایها الناس اتقوا ربکم و یا ایها الناس اعبدوا ربکم در سوره البقره مدنی آمده و یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا مکی بودن او ثابت شده در سوره تحریم قاعده بر اصل است و این آیه و آیه از این قبیل ست بر سبیل قلت مخالف به دلیل ست این سوال و جواب در سوره البقره گذشته و بتصریح و توضیح پیوسته

سورة النساء مدنية و هي مائة و ست و سبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبث منهما رجالا كثيرا ونساء

موصول با صله یعنی الذی خلقکم من نفس واحدة تا آخر صفت ربکم ست **سوال** ترتب حکم بر مشتق دلالت بر علیت ما خذ اشتقاق میکند پس لازم آید که خلقت آدمیان از نفس واحد علت اتقا بود و وجه علیت خلقت مذکور برای امر بتقوی چیست و اتیان لتقوی بر آن [illegible] **جواب** اتقا شکر نعمت الهی شما ست و شک نیست که ایجاد و اساس همه نعمتها ست فیض نعمت موجب شکر شود و سبب سپاس گردد یا گویند خلقت مذکوره که از بدایع قدرت است دلیلی ظاهر بر کمال قدرت ست و کمال قدرت موجب مخافه بود و سبب اتقا گردد و خطاب با یا ایها الناس عام است مر همه انام یا خاص است باهل زمان پیغامبر علیه السلام و مراد از نفس واحد آدم است صلوات الله علیه و سلامه معنی ای مردمان یا ای آنان که پیغامبر مبعوث سوی شما است از پروردگار خویش بترسید و از مخالفت اوامر و نواهی او بپرهیزید پروردگاری آنکه شما را از یک تن آدم پیدا کرد و زوجه او حوا را از استخوان پهلوی او بیرون آورد روایت کرده اند چون آدم علیه السلام آفریده شد تنها بود دار و در وی او کسی روی نمی نمود و همدمی نداشت که با او الفت گیرد و صحبت او بپذیرد فرمود آدم در خواب بود از استخوان پهلوی چپ او زنی روی نمود و تغییر استخوان و جدا شدن آن آدم را آزرده نکرد و هیچ رنج نیاورد اگر برو آزرده گشتی دلها با ایشان الفت نپذیرفتی و بعضی خلقت حوا را از بقیه گل آدم دارند خلقت او از پهلوی او نه پندارند و این روایه با آیه و خلق منها زوجها مخالف مینماید و با اخبار مستفیضه موافق نمی آید و حوا بر وزن فعلا ست مونث احوی مشتق ست از حوة و حوت حوا لکونها [illegible] بعض الکاتب و در عرب [illegible] گویند که سیاهی زند و این رنگ در لب از الوان محموده و از صفات ستوده است و بعضی گویند حوا مشتق از حی است حوا نام کرده شد [illegible] حی و این قول مشکل ست زیرا که حی لفظ [illegible] مقرون به یا [illegible]

خوانده‌اند و مشتق ازو نتواند بود لعدم التناسب فی اللفظ مگر آنکه ابدال همزه یا بواو بر سبیل شذوذ قائل شوند چنانکه
در حیوان ابدال یاء ثانیه بواو بر سبیل شذوذ قائل شده‌اند و چون خلقت زن در اصل طبیعت یار از [illegible] گرمی
بود و طبیعت او خالی از گرمی نباشد و خلقت حوا للبعض که [illegible] خلقت او بیرون بهشت در وقتی شود [illegible] اورا
با آدم پیوند داد و سماه و صحبت و الفت او در وی نهاد و جمله خلق منها زوجها بر معنی اولی اگر عطف بر خلقکم من
نفس واحدة باشد تکرار لازم آید زیرا که مضمون جمله اول آفریدن همه آدمیان از آدم است و مضمون جمله دوم
آفریدن همه از آدم و حوا و فرزندان وی است پس معطوف بر جمله محذوف باید داشت ای خلقها من تراب فخلق منها زوجها
و بث منهما الاولاد ذکورا و اناثا و این بیان خلقت کیفیت آدمیان و ترتیب مجموع نسلهای ایشان بود و بر معنی دوم
یعنی بر آن وجه که از ناس مردمانی مراد شوند که پیغامبر در میان ایشان است عطف بر خلقکم باشد و حاجت سوی
محذوف نبود زیرا که درین معنی تکرار نمی آید بلکه تعمیم بعد تخصیص میشود چنانچه گفت یا ایها الناس الذین بعثه رسول الله
الیکم اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق جمیع الآدمیین منها یعنی ای آدمیانی که موجود است [illegible] زمان
پیغمبر از شما که آفریده است شمارا از نفس واحده و آفریده است از آن نفس همه آدمیان را و توان گفت که حالی باشد
ای و قد خلق منها زوجها و این جمله مشتمل است بر تقسیم آدمیان که مخلوق اند از نفس واحده قسم یکی از ایشان که زوج
است مخلوق از نفس او است بغیر انضمام دیگری و اولاد او مخلوق اند از نفس با انضمام مادر [illegible] نزدیک آن
[illegible] چنانچه گفت خلقکم من نفس واحدة و قد قسم الاقسام باین ترتیب معطوف علی [illegible]
بغیر احتیاج سوی حذف درست آید و تکرار نباشد سوال رجالا و نساء جمع منکر است و جمع منکر در اثبات
بر یک یا غیر معین شود و دلالت بر همه نکند در اینجا مقصود همه رجال و همه نساء است سوال منکر جمع
روا است جواب دلالت جمع منکر بر یک جماعت غیر معین در صورتی که تنکیر برای افراد باشد و اگر
تنکیر برای تکثیر یا تعظیم باشد دلالت بر استغراق جمیع می‌کند و شمولیت کند چنانچه در آیه وان یکذبوک فقد کذبت
رسل من قبلک آمده و در کلام بعضی افاضل بعث الله رسلا و انبیا صلوات الله علیهم اجمعین الا محمد صلی الله علیه وسلم
تحقیق شده است و تکذیب بعض رسل و تصوص بعث رسل و انبیا [illegible] مقصود تعظیم و تکثیر باشد اینجا از همین
قبیل است و تصریح توصیف بکثیرا برین معنی دلیل است و نیز توان گفت که از نکره ثابت که موجبا و عدد است
بدلیل لزوم مراد [illegible] در علت نفس با حضرت و علت نفس با آدم است و آخرت تحقیق شده در [illegible] جز من
رجال غیر من علم و احد آمده و همچنین احدا غیر من [illegible] و رجال غیر من نساء اینجا غیر دلیل بر حکم تام است از اول
مذکور غیر لازم است واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام
جمله و اتقوا معطوف است بر اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و جمله معطوف علیه ذکر نعمت خلقت [illegible]

از نفس واحد که از اسباب انعام و موجب نعمت مواصلت و بودن ایشان ذوی الارحام بود و در جمله معطوف ذکر اتقاء مامورانِ بعظمت منعم و عظمت نعمت ارحام سائغ نمود ای واتقوا الله الذی تعرفون عظمته و عظمة نعمة الارحام المنعم بها علیکم حیث تساءلون فیما بینکم بذکره و بذکر الارحام تساءلون بتشدید اصل او تتساءلون بود تا را سین کردند و در سین ادغام کردند و در باب تفعیل و تفاعل ادغام تا در فاء کلمه که مقارن باشد بسیار است چنانچه اطّهروا و اثاقلوا از باب تفاعل برای مشارکت متعدی است مفعول اصل فعل در باب تفاعل فاعل گردد مشار فاعل اصل فعل شود چنانچه در ضرب زید عمرو و تضارب زید و عمرو گویند و اگر در اصل فعل مفعول غیر صالح برای مشارکت بود در باب تفاعل باقی ماند چون تجاذبنا الثوب و تقارعنا بالسیف و ترافعنا القضیة الی القاضی اینجا یتساءلون از قبیله دوم است معنی اینست تتشارکون فی السؤال ای بعضکم بعضا شیئا بهذا ذلک و ذاک بهذا مضاف محذوف است ای بذکره یعنی نا متقون تسنا لکم بذکر الله و بذکر الارحام والارحام بنصب و جر خواندند جر عطف بر ضمیر مجرور که در بهٖ است دانند سوال در عطف بر ضمیر مجرور اعادت جار واجب بود و عطف والارحام بر ضمیر بغیر اعادت با چگونه باشد جواب ترک اعادت جار درین آیه بر سبیل شذوذ بود شاذ منافی فصاحت نباشد معنی اینست بترسید از خدای که بیکدیگر سوال میکنید و سوال را بذکر او و ذکر ذوی الارحام ملحق میگردانید که عادت عرب بود در هنگام آنکه بعضی از بعضی بیکدیگر سوال میکردند تا عطفی باشد و اعطنی بالرحم بر زبان می آوردند و این قسم سوال که میکنند برای تحصیل بر اجابت دارند چنانچه یا الله اغفرلی عن کذا یا کسی که میخواهد که ایستاده شود یا الله اجلس چنانچه ابن عباس مر انصار را گفت یا لاوار والنصر لا ... یا گویند اعطنی شیئا لمرضاة الله و بمرضاة الله الارحام یا گویند لقد اتقوا الله و التقرب الیه و حمایة الارحام یا نصب والارحام بالنصب اثر معنی عطف بر لفظ الله در واتقوا الله است ای واتقوا الله و اتقوا عصیانه واتقوا الارحام و احذروا قطیعتها چون خدای عزوجل در ابتدا ایجاد و تخلیق آدم و آدمیان را بقدرت کامله خویش از کتم عدم بصحرای وجود رسانید و زن و فرزندان آدم را از نفس واحده آدم ناشی گردانید چون جماعتی را هیچ سوی یکنفس باشند چاره نبود که میان خویش اقارب و ذوی الارحام در معاش ایشان را بامداد کرم و اقامت نعم خویش و تربیت والدین و تناصر عشایر و تعاطف اقارب متعلق ساخت و در شهان ایشان بمدد و معونت والفت و صحبت اقارب و عشایر نیز واخفت از ین جهت حق والدین و ذوی الارحام را تالی حق خدا باید دانست بعد حق خدا حق ایشان را لازم باید دانست پس ذکر و بث منهما رجالا کثیرا و نساء ملایم باشد و عطف ذکر ایشان بر ذکر خدا سائغ بود و بدانکه حق سبحانه تعالی رعایت ذوی الارحام بمبالغه بیان کرده چنانچه در آیه وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا حق والدین را بعد حق خویش آورده و جلالت حقوق والدین متیقن است و شناخت حقوق والدین مبرهن است و مراعات حقوق اقارب در ذوی الارحام

و داخل حقوق والدین است و آزار قطیعت ایشان داخل عقوق والدین است چه اقارب قرابتی با پدر دارند یا قرابتی با مادر و پدر پس آزار ایشان لامحاله آزار پدر یا آزار مادر یا آزار هردو خواهد بود و آزار ایشان عقوق و هر که عقوق مادر و پدر خواهد بود و نیز ازین جهت خدای عزوجل صلهٔ رحم را در مکان عالی داشته و پیغامبر علیه السلام نیز حقوق ایشان را در شأن عظیم پنداشته قال الله تعالی ویقطعون ما امر الله به ان یوصل وقال فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم وقال علیه السلام ان الرحم شجنة من الرحمن فقال الله تعالی من وصلک وصلته ومن قطعک قطعته بدرستی رحم جزوی از اسم رحمن است پس گفت خدا مر رحم را هر که بپیوندد ترا پیوندم باو و هر که قطع کند از تو از وی قطع کنم قال علیه السلام ان للرحم لسانا یوم القیامة تحت العرش عند المیزان یقول رب من قطعنی فاقطعه الیوم ومن وصلنی فصله و در حدیث دیگر آمده من احب ان یبسط له فی رزقه وینسأ له فی اثره فلیصل رحمه **اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيْبًا** ○ این جمله تذییل است و چون رقیب بودن خدای و عالم بودن او باحوال باکنایه است از وعده جزا و سزا اداء حقوق بسوی مضمون آن جمله باعتبار معنی کنایه ملوح تاکید جمله سابقه شد و معنی آیه بدرستی که خدای ناظر است و عالم باحوال وافعال شما و بر شما نگاهبان است چه عالم بودن خدای بحوادث و ناظر بودن او در کار ایشان باعث بر تقوی و شامل برآنست **وَاٰتُوا الْيَتٰمٰۤى اَمْوَالَهُمْ** عطف است بر واتقوا الله بر وجه تخصیص بعد تعمیم از جهت اهتمام ایشان مال یتیمان و اعتنا بنهی از خوردن آن که در عرب بدین بلا مبتلا بودند و در خوردن مال یتیم مبالغت مینمودند بحکم ولایت و وصایت مال یتیمان در قبض می آوردند و اموال ایشان را در هواها خویش صرف میکردند این آیه در شأن ایشان نازل گشت و در باب ایشان بوده و پیوسته و یتامی جمع یتیم است یتیم بچه بی پدر را گویند چون ببلاغت رسد اسم یتیمی ازو زائل گردد و معنی آنست بدهید ای اولیا یتیمان را مال های ایشان **سوال** دادن مال یتیمان بعد بلاغت است در حالت یتیمی نیست فآتوا الیتامی اموالهم چه معنی دارد **جواب** درین محل از یتامی بالغان مراد باشند تسمیه یتامی باعتبار ما کانوا علیه گفته چنانچه شتر را ناقه عشرا گویند که ده ماه بر حمل گذشته باشد گویند و بعد از زادن نیز بدو عشراء فلان باعتبار آنکه عشراء بود تسمیه کنند **سوال** اسم یتامی الی مجاز چه بود و وجه آن چه باشد **جواب** سر استعمال آن مجاز اشارات بدان است که بعد بلوغ در دادن مال یتیمان چنان سرعت باید چنانچه دادن مال ایشان بدیشان در حالت یتیمی نماید **وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيْثَ بِالطَّيِّبِ** عطف است بر وآتوا الیتامی اموالهم معنی آنست و خبیث را بطیب بدل مکنید یعنی مال حرام که مال یتیمان است مستانید تا بدل آن مال خویش که حلال است بدهید و تواند بود که معنی چنین باشد بدل مکنید کار نیکو را که خیانت و خباثت است بدل فعل شایسته که محافظت مال و اصلاح حال است اصلاح را بدل و فسق و امانت گم کرده خیانت اختیار مکنید **وَلَا تَاْكُلُوْۤا اَمْوَالَهُمْ اِلٰۤى اَمْوَالِكُمْ** عطف است بر لا تتبدلوا

والی بمعنی مع ست یعنی آمیخته مالهای ایشان با مالهای خویش مخورید اموال ایشان بر گردن خویش منهید سوال خوردن مال یتیمان حرام ست منفرد باشد یا منضم بمال خورنده پس تخصیص نهی بخوردن مال یتیمان در حالة انضمام با مال خورنده چیست و این تقیید بچه معنی است جواب مال یتیمان را که مستقل میخورند یا مال خویش مخلط کرده میخورند تخصیص نهی بهمین صورت از جهت آن گشت که این نوع معمول ایشان ست یا آنکه گوییم خوردن مال یتیمان با وجود مال خویش قبیح تر است و شناعت و قباحت او اکثر است چه کسی را که مال نبود و در خوردن مال دیگری محتاج باشد و خوردن مال دیگری بغیر حاجت خورند شنیع تر بود از این که دست بر مال دیگری بحاجت برند اِنَّهٗ كَانَ حُوْبًا كَبِيْرًا ۝ این جمله تعلیل است مر نهی مذکور را که این از جهت آن گشت که خوردن مال یتیم علامت است [illegible] بود که خورنده آن منکر مضمون حدیث باشد در بودن آن گناه کبیره [illegible] بود و [illegible] بودن [illegible] است انکار منزل منزله منکر [illegible] آورده یعنی [illegible] خوردن مال یتیم گناهی کبیره است [illegible] صغیره نیست خورنده مال یتیم [illegible] باشد [illegible] باشد وَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تُقْسِطُوْا فِي الْيَتٰمٰى فَانْكِحُوْا مَا طَابَ لَكُمْ مِّنَ النِّسَآءِ مَثْنٰى وَثُلٰثَ وَرُبٰعَ بالا ذکر یتامی بود و این جمله از ذکر یتامی بسوی ذکر نساء تخلص [illegible] ان لا تقسطوا مفعول [illegible] خفتم و خفتم با متعلقات خود شرط است یعنی این نیست اگر [illegible] که بر یتیمان عدل نتوانید کرد و [illegible] باشید که مال یتیمان [illegible] بخورید و خوردن مال یتیمان گناه بزرگ [illegible] از این گناه که [illegible] بر یتیمان است [illegible] از [illegible] بسیاری [illegible] زنان [illegible] نیز [illegible] که هر دو حرام است [illegible] پس نکاح کنید [illegible] خوش آید حلال باشد دو گان دو گان و سه گان سه گان و چهارگان چهارگان [illegible] زیاده [illegible] تا [illegible] این آیه [illegible] در بیان عدد [illegible] سوال [illegible] جمع [illegible] باشد [illegible] آیه [illegible] و دلالت بر [illegible] بیان [illegible] طیبات [illegible] جواب [illegible] طیبات را [illegible] هر کدام را اختیار کنند رواست [illegible] روا [illegible] اگر [illegible] با چهار جمع [illegible] را با چهار جمع کنند [illegible] عدد [illegible] لازم می آید نظیر این ترکیب [illegible] گوید [illegible] مثنی و ثلاث و رباع در حق [illegible] مذکور [illegible] سه گان و چهارگان [illegible] اشکال [illegible] درست [illegible] صحیح نباشد [illegible] و دلالت [illegible] بسبیل تخییر [illegible] مباح [illegible] نیست بلکه هر [illegible] و مباح [illegible] عظیم بود [illegible] خوردن مال

یتیمان و زنا کردن دلیری میشوند چون آیه ولا تاکلوا اموالهم الی قوله انه کان حوبا کبیرا نازل شد و ایشان از خوردن مال یتیمان که گناه کبیره است توبه کردند و باز ماندند و عهد بسته است و نیز پیش آمدند فرمان آمد که اگر شما را از خوردن مال یتیمان که گناه کبیره است بترسید و از خوردن آن باز مانید آیه ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة وساء سبیلا کردن بالبست بر خوانید پس نکاح کنید آنچه خوش آینده است مر شما را از زنان دو گان و سه گان و چهار گان بلکه برای بیان نکاح زنان یتیمان باشد بدین تقدیر نیز مسوق برای بیان عدد نبود و بعضی گویند عرب زنان بی پدر را بنکاح می آوردند و بر ایشان که بی شستوان می بودند جور میکردند فرمان آمد اگر شما از خوردن مال یتیمان بترسید و از جور بر ایشان بپرهیزید از [illegible] زنان یتیمه نیز محترز شوید پس زنان غیر یتیمه را دو گان و سه گان و چهار گان نکاح کنید و نکاح کردن زنان یتیمه در جور [illegible] بدین تقدیر نیز مسوق برای بیان عدد نبود بلکه برای بیان نکاح زنان غیر یتیمه باشد و بعضی گویند عرب زنانی را که فرزند یتیم داشتند نکاح میکردند و ایشان را از نفقه تربیت فرزندان باز میداشتند و مشغول بخود میساختند و بر یتیمان [illegible] و حال ایشان ابتر و بی بهره گشتی فرمان شد اگر شما از جور کردن بر یتیمان میترسید بر یتیمان زنانی که میخواهید بنکاح [illegible] نخواهید تا بر یتیمان جور نرود و حال ایشان ابتر نشود سوال زنان عقلا اند در حق ایشان من که برای عقلا است با آورده کلمه ما که مخصوص برای غیر عقلا است چرا استعمال کرد جواب زنان هر چند عقلا اند ایشان از جهت نقصان عقل حکم غیر عقلا دارند و شان ایشان شایع نیست جواب دیگر آنکه کلمه ما اگرچه در غیر عقلا آید در صفات عقلا نیز استعمال کنند چنانچه لاتدری ما زید کریم ام لئیم فقیر ام غنی **فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه و تعقیب باعتبار حکم و بیان فواحدة مفعول فعل محذوف است ای فالزموا واحدة فانکحوا واحدة او ما ملکت ایمانکم عطف است بر واحدة اگر قائل واحدة اختاروا یا الزموا بود صحت عطف ظاهر باشد و اگر عامل او فانکحوا ارند او ما ملکت ایمانکم [illegible] یا الزموا بندارند معنی آیت پس اگر بترسید که در زیادتی بر یک زن عدل نتوانید کرد و حقوق زنان [illegible] بجا نخواهید آورد پس یک زن را نکاح کنید یا کنیزکان [illegible] زیاده کردن [illegible] خود را بر جور نیارید یا کنیزکان را بگزینید [illegible] سوال [illegible] واحده و ما ملکت ایمانکم [illegible] اعداد مذکوره دلالت کند بر [illegible] در نکاح زیاده [illegible] [illegible] یا دست [illegible] روا باشد و در شرع [illegible] [illegible] احکام [illegible] و لزوم مهر و غیر آن مترتب میگردد [illegible] [illegible] بر یک زن مباح شود و اقدام بر وی حرام لغیره باشد [illegible] [illegible] از جهت [illegible] نافی انعقاد و منافی ترتب احکام نشود چنانچه طلاق در حالت حیض [illegible]

مباح نیست بعد وقوع احکام طلاق مترتب میشود همچنین وضو به آب مغصوب و نماز در زمین مغصوب مباح نیست و بعد وقوع
احکام مترتب میگردد ذٰلِكَ اَدْنٰٓى اَلَّا تَعُوْلُوْا ط این جمله معلله است ای نکاح واحده والتزام
واحده او ما ملکت ایمانکم ای عدم الزیادة علی الواحدة او ما ملکت ایمانکم اقرب بان لاتعولوا ای لاتمیلوا الی الجور من عال
المیزان اذا مالت او من العول بمعنی الزیادة علی المقدرة المحدودة ومنه العول فی مسائل الفرائض او من عال بمعنی تحمل مؤنة
قال علیه السلام من عال جاریتین حتی تبلغا الحدیث وتقدیر قوله ادنی اقرب ان لاتحملوا المؤنة و هو کنایة عن انتفاء کثرة العیال
ای ادنی بان لاتکثر عیالکم فتحملوا مؤنتهم معنی اینست یعنی التزام واحده یا عدم زیادت بران نزدیکتر است بدین که
شما بسوی جور میل نکنید یا بدین که بر زبان جور نرود و شما خود را بستم در جور نیفکنید تا بدین شما را عیال بسیار نشود و
تحمل بار کشتی نفقه سوال زنان و کنیزکان در جور باز گرفتن و محل فرزند زادن همچو هم اند قلت عیال در ایشان
بچه وجه دارند جواب مقصود از تسری قضاء شهوت است حصول ولد مقصود نیست عزل بغیر اذن او روا است
پس مظنه قلت اولاد باشد پس موجب تقلیل عیال باشد بخلاف منکوحات که دران عزل بغیر اذن روا نبود لاجرم موجب
تکثیر عیال باشد وَاٰتُوا النِّسَآءَ صَدُقٰتِهِنَّ نِحْلَةً ط عطف ست بر شرطیه سابقه نحله منصوب ست بر مصدریت
ای وآتوا النساء صدقاتهن نحلة منحولة موهوبة عن طیب انفسکم یا حال باشد از فاعل وآتوا که مخاطبانند بمعنی ناحلین او
از ذی الحال نحلة و توانند بود که نحله بمعنی دین باشد نصب و از قبیل ضربته سوطا بود ای وآتوا النساء صدقاتهن ایتاء نحلة
معنی اینست زنان را مهرها ایشان بواسطه دین و بعد آمده و دیانت بدهید و بدادن مهر اظهار خطر نمایند آدم کنید یا لوة
بدهید مهرهای زنان که در حالة عطیه است از خدا و بخششی ست در حق ایشان یا گویند بدهید مهرها زنان را در حالة که
بطیب نفس خویش دهنده اید و بخوشی خاطر بذل کننده آید و توانند بود خطاب مر اولیا را بود که عادت بود و مهر دختران را فا میگر
میستدند و دختران را نمیدادند ایشان را بدهید فَاِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَیْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوْهُ
هَنِیْٓـًٔا مَّرِیْٓـًٔا ۝ این جمله عطف ست بر واتوا النسا یعنی این بیان بعد بیان آنست خطاب فان طبن
لکم بر وفق خطاب اول ست ونفسا تمیز ست از فاعل طبن ای فان طابت نفوسهن لکم متعلق ست بطبن تضمین و من
وعن متعلق بتضمین معنی تجافت فکلوه جواب شرط ست ضمیر کلوه عاید است بر صدقاتهن بتاویل صداق هنیا مریا هر دو
صفت اند مر مصدر محذوف را ای اکلا هنیا و مریا یا مصدر اند بمعنی هنیا مریا بر طریق قمت قائما یا حال ست از مفعول
کلوه حال کونه هنیا مریا معنی اینست پس اگر خوش شود نفسهای ایشان پس ببخشند مر شما را ای شوهران بی نیاز شده
از چیزی از مهر پس بخورید آنرا خوردنی گوارا گلو نگیرد و ناگوار ضرر نرسد و لذت دهد و باز بزه کاری نکند و اگر خطاب مر
اولیا را بود معنی چنین باشد ای اولیا بدهید زنان را که از شوهران ایشان بر حکم ولایت مهرهای دختران ایشان
قابض شده اید عادت عرب بود که مهرها دختران می ستدند و ایشان را نمیدادند فرمان شد که مهرهای ایشان

بدهید بنا حق خود ایشان مدارید حق ایشان بدیشان بسپارید بعد استدن اگر ایشان مر شما را بطیب نفس خود
چیزی ازان بخشند خود فی سلوع و گوارا بخورید چنانچه بالا گذشت و پیشتر ذکر آن رفت وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَآءَ
اَمْوَالَكُمُ الَّتِيْ جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ قِيٰمًا وَّارْزُقُوْهُمْ فِيْهَا وَاكْسُوْهُمْ
وَقُوْلُوْا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوْفًا ۝ یعنی قیما بغیر الف خوانند بمعنی یکی دانند ولا تؤتوا السفها و مرا نشان ذکر شما سفیه ست
است بزرگی خیانت مال از اضاعت سفها خطاب بهمه اولیا و اوصیا راست و مراد از اموالکم اموال سفها
اضافت اموال سفها سوی مخاطبان بوجه مجاز بود و معنی او چنین آید مالهای سفها که در عصمت شمایند مالهای
خاصه شما که قیام شما بدان ست باشد وارزقوهم فیها واکسوهم وقولوا لهم قولا معروفا ملائم ست که اموال
مذکور مال سفها دارند وابتلوا الیتامی الی قوله فادفعوا الیهم اموالهم دال برین وجه میدارند و بعضی گویند مخاطب بخطاب
ولا تؤتوا السفها ملاک مال اند و مراد از سفها بیخردان از زنان و فرزندان فساق و جهال اند برین وجه اموالکم
التی جعل الله لکم قیاما بر حقیقت بود و محتاج سوی تجوز نباشد و معنی بر وجه اول اینست و مدهید ای اولیا
و اوصیا از جمله سفها را یعنی نادان و بیخردان را که بیهوده و بیجا اسراف کنند و مال را در غیر مصارف شرع و عقل صرف
گردانند و مالهای ایشان که در عصمت شما و وجوب حمایت بسوی مالهای شما آمده و مدار بقا و قیام شما شده
و ایشان را در مالهای ایشان طعام و غذا و عیش تعیین کنید و کسوتی که لایق بود بپوشانید و ایشان را سخن
خوب بگوئید و آرام دل ایشان بجوئید ذکر مصلحت و منفعت کنید و وعده نیک خواهی و مصلحت جوئی بر ایشان بنهید
معنی بر وجه دوم چنین بود مدهید ای مالکان مال بیخردان را از زنان و اولاد جهال و مالی که خدای عز و جل شما
را رسانیده و آنرا مدار قیام و بقا شما گردانیده و ایشان را از مال خویش رزق و کسوت دهید و سخن خوش و
مرغوب بگوئید و طیب نفوس ایشان بجوئید چنانچه گوئید که مال برای شما میداریم هرگاه که در وقت حاجات شما
در دل می آریم بدین نا خواهیم مرد اموال با هم شما خواهید برد وَابْتَلُوا الْيَتٰمٰى حَتّٰىٓ اِذَا بَلَغُوا
النِّكَاحَ فَاِنْ اٰنَسْتُمْ مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوْٓا اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ این جمله معطوف است بر جمله
ولا تؤتوا السفها اموالکم ای وابتلوا الیتامی فی تسلیم اموالهم الیهم وابتلوا امر ست از ابتلا و ابتلا در لغت آزمودن
است مخاطب برین اولیا و اوصیا اند که امتحان آل یتامی اند حتی اذا بلغوا غایت ست اذا بلغوا النکاح شرط ست
ای اذا بلغوا وان النکاح و از نکاح وطی مراد ست و این زمان بالغ شدن دیر و زود آن بمدت از فهم ست و توانند بود
عقد نکاح مراد بود و هم آن نیز بحسب عادت بعد زمان بلوغ حاصل شود فان آنستم منهم رشدا جزا شرط است
آن شرط با این جزا مترتب بر جزا ابتدا است چنانچه در حتی الامر جون و چنانچه شما گر بعد [illegible] فاذا آنست
[illegible] الا با [illegible] حیله حق زمانه و حیله مشکل [illegible] و قوله وابتلوا [illegible] و [illegible] الا [illegible]

الیتامی الی وقت بلوغهم النکاح و جمله فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم معطوف بود بر وابتلوا الیتامی
یعنی آنست و یتیمان را بیازمائید و عقل ایشان را امتحان کنید بعضی گویند ایشان را اندک مالی بسپارید و در
معامله ایشان نگاه کنید و بعضی گویند بمال دادن حاجت نبود آزمودن ایشان بنظر کردن در ادراکات عقلی و استعدادات
علمی باشد و بعضی گویند آزمودن او آنست که در حال او از اهتمام در دین و هشیاری در کار دنیا بنگرید و سلامت صلاح
و فلاح آثار دریابید تا آنکه چون بهنگام عقد نکاح یا اوان وطی و وقت مباشرت برسد قوای ظاهر و باطن بکمال پیوندد و
عقل و هوش قوت گیرد اگر در امتحان مذکور رشد ایشان ببینید و صلاح کار ایشان در دین و دنیا دریابید پس مالها
ایشان دفع کنید و مالی که برای مصلحت نگهبانی داشته بودند تسلیم نمائید سوال اگر دریافتن رشد و صلاح
بامتحان حالت صغر باشد بنسبت زمان بلوغ ماضی بود و استقبال که مدلول این شرطیه است مستقیم نباید و اگر بعد بلوغ
باشد امتحان حالت صغر ضائع افتد فائده ندهد جواب ابتلا و بلوغ و ایناس رشد همه بنسبت زمان ورود
نص مستقبل است و دخول ان و اذا بر مستقبل است و بودن او ماضی بنسبت زمان حصول بلوغ در مستقبل بودن او زیان
نکند یا معنی وابتلوا الیتامی فان آنستم منهم رشدا فی حال صغرهم فادفعوا الیهم اموالهم وقت بلوغهم بی تأخیر و تنکیر رشدا
برای نوعیت است یعنی نوعا من الرشد و هو الرشد فی التصرفات المالیة و اگر در امتحان رشدی ظاهر نشود نزدیک امام
اعظم تا بیست و پنج سال توقف کنند چون بیست و پنج ساله شود مالها بدو تسلیم نمایند رسیدن او تا بیست و پنج
سال که دلیل بر رشد است او را بمقام رشد کنند و بر قول صاحبین سفیه را یعنی آنکه سفیه است از تصرفات باز دارند
تصرفات او نافذ نپندارند و مال او بتسلیم او نکنند و در معرض توی و تلف نیفکنند تا آنکه رشد او بظهور پیوندد و عقل و
دین او را بپسندند وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا عطف است بر ولا تؤتوا
السفهاء یعنی آنست مخورید آنرا بر وجه اسراف و اضاعت بر وجه پیشدستی پیش از رسیدن ایشان بابلوغ و بقصد
آنکه پیش از بزرگ شدن ایشان چنانچه خواهیم بخوریم تا ایشان بزرگ نشده اند و مال از ما نگرفته اند همه بگیریم
وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ
جمله شرطیه که جزا از امر است عطف است بر نهی سابق هر کس از احکام و اوصیا غنی است از مال یتیمان عفاف جوید
و در باره خوردن مال ایشان بپوشد نگهبانی مال ایشان برای خدا کند و درین کار دم طلبیده رضای خدا جزای آخرت زند هر کس
از احکام و اوصیا فقیر باشد از مال یتیم بخورد بر وجهی که پسندیده شرع بود یعنی بر قدر ضروری کار و بر سبیل [illegible] مقدار
فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ تا اینجمله عطف است بر
یعنی پس چون اموال ایشان بسوی ایشان دفع کنید بر دادن اموال گواه گیرید تا مسلمانان شاهد بود بمال
کانه و به دادن مال گواه باشند و سبب نه باشد برائة از تهمت بود و ستاننده را مانع از انکار است

وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ○ با زائده است ای کفی بالله حسیبا و حسیبا حال است یا تمیز این جمله تذییل است معنی آنیست و خدای جل و علا بسنده است درین حال که حساب کننده است یا از روی که محاسب کننده است در کار شما قدر مدفوع و آنچه در حق یتیم خرج شده و آنچه شما در حق خویش خرج کردید میداند و جدا کردن حق از باطل و صلاح از فساد میتواند لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ این جمله وارد است در توریث زنان بیان حکمی است از احکام ایشان و چون میان این جمله و جمل سابقه اختلافات خبریه و انشائیه بود از جهت کمال انقطاع ترک عاطفت بلیغ نمود روایت کرده اند اوس بن صامت انصاری وفات یافت و وارثه زن و سه دختر بود و پسر عم گذاشت پسران عم او مال او گرفتند و زن او را و دختران او را محروم کردند چه عادت ایشان در جاهلیت این بود که زنان و اطفال را میراث نمیدادند مگر مردان تیغ زن و مجاهدان را نصیب از میراث نکنند زن اوس مذکور پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم شکایت از ایشان کرد پیغمبر فرمود باش تا خداوند درین باب بخیری وحی کند بعد از آن جبرئیل علیه السلام این آیت آورد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم پسران عم اوس کسی را فرستاد که مال اوس را پراگنده نکنید و دست تملک بر آن منهید مرا حق عزوجل زنان را نیز نصیبی از میراث حکم کرده تا آنکه در تعیین انصبا آیت یوصیکم الله فی اولادکم وارد شده پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم حکم تقسیم برد قرار داده میان فرقانی زن اوس مذکور را ثمن دادند و دختران را ثلثان باقی پسران عم را نصیب گردانیدند و بعضی گویند چون رفاعه وفات یافت و پسر خود و دختر گذاشت همه میراث پسر برد و دختر را محروم کرد این آیت در باب او نازل گشت و در شان او بود و پیوست مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا مما قل منه او کثر بدل است از مما ترک من قلیله او کثیره نصیبا منصوب است بتقدیر اعنی یا حال موطا است بیان هیئت متعلق بصفت است چنانچه جاءنی زید رجلا صالحا ای للرجال نصیب کائن من متروک الوالدین و الاقربین معنی آنیست مر مردان راست نصیبی آنچه گذاشته اند مادر و پدر و اقربا و زنان را نصیبی آنچه گذاشته اند مادر و پدر و اقربا ایشان قلیل است یا کثیر جلیل است یا یسیر در حالتی که آن نصیب نصیبی مقدر است بتقدیری مجمل که بآیه یوصیکم الله مفصل است وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا این جمله بعد ذکر انصبا مفروضه معترضه است برای بیان تبرع در حق حاضران هنگام قسمت انصبا مفروضه معنی آنیست و چون حاضر شوند در هنگام تقسیم میراث میان وارثان خویشاوندان قرابتی که وارث نشده اند و یتیمان و مسکینان پس بعضی ایشان را از مال مقسوم نصیب کنید و آنچه مقدار توفیق دهد بدهید و این امر استحبابی است بعضی گویند واجب بود و هنوز واجب است مردمان از بخل این را

گذاشته و بهرین واجب نپرداخته دیگو ئید مرایشان را سخن نیک نرم که آنچه سهم لائق شما نیست شما را پیشتر ازین دادن بالیستی حوایج بسیار است والا زیادت شایستی القلیل عند الله کثیر بعد و داریه مثل این سخنان نرم بگوئید و خشنودی خاطر ایشان بجوئید و پشتی پیش نیائید و در نظر ایشان صورت گدائی منمائید بگوئید که کجا آمدید حقے معین ندارید برین وجه که ازین قسمت قسمت میراث مراد دارند مخاطب پیران ورثه را نمیدارند میراث حق ایشان شده دیگری را ولایت نیست که از حق ایشان بدهد چیزی از مال بر دست کسی که او را نفعی تعین نشده بخشد و بعضی گویند از قسمت مذکور قسمت مورث که در حال مرض اموال را قسمت کند باید که قرابتیان فقیر و یتیمان و مسکینان که در وقت قسمت حاضر شوند از جمله ثلث نصیبه که محروم نگردانند و چیزی بدهانند وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا لیخش امر غائب است جمله شرطیه یعنی لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم صله الذین است و موصول با صله فاعل است امر لیخش که امر غائب است فلیتقوا الله عطف است بر لیخش و لیقولوا قولا سدیدا عطف است بر فلیتقوا قولا سدیدا مفعول مطلق است و این جمله معترضه است برای تنبیه کسانی که مورث را بر تصدیق کل مال آرند و از گذاشتن برای ورثه باز دارند معنی اینست و گو بترسند از کار خویش و یاد آرند حال روزگار خود کسانی که اگر بگذارند از پس مرگ خویش فرزندان ضعیف بر ایشان بترسند و از ضایع شدن و بیمایه بودن ایشان بیندیشند پس گو پرهیز نمایند یا در حال حیات تحمیل به پراگنده کردن مال و ضایع کردن ورثه نکنند به دست خویش خیر بکن ورثه ترا کار بکار آید آنچه خیر تو ترا کار آید و ثمره ان در دنیا و آخرت روی نماید و گو بگویند سخن درست و استوار اساس چنانچه پیغمبر گفت صلی الله تعالی علیه و سلم لان تدع ورثتک اغنیاء خیر من ان تدعهم عالة یتکففون زیادت بر ثلث تصرف کردن نه نهند و بیرداون اجابت تحمیل نکنند إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا منصوب است از جهت آنکه مفعول مطلق است از قبیل ضربته سوطا ای یظلمون ظلما او یاکلون للظلم یا مفعول فیه است ای وقت ظلمهم یا مفعول به است بر فعل محذوف را ای یرتکبون ظلما جمله موکده است یا حال است ای یاکلون اموال الیتامی ظالمین او ذوی ظلم و جه تاکید آنست کسانی که مال یتیمان بخورند و بر خوردن آن دلیری میکنند حال ایشان اشارت آنست که ایشان این را سبب نار نمیدانند بمنزله منکران جمله را منکر اند از جهت ظهور علامات حال ایشان تنزیل بمنزله منکران کرده جمله را موکد آورد نارا مفعول یاکلون است مراد از نار حرام است از باب مجاز مرسل بذکر مسبب خاص و اراده سبب است بر طریق انی ارانی اعصر خمرا ای اگر بر حقیقت دارند خوردن آتش بر وجه تمثیل پندارند چنانچه گویند خاک در دهن افتاد و خار در چشم او خلید سینه او شکم او تر قیه یا گویند فلان گوشت خوک میخورد یا خون آدمی می آشامد و در اینما یاکلون فی بطونهم نارا اقتصر

بر تقدیر تمثیل و بودن نار بر حقیقت است یعنی یاکلون فی بطونهم نارا انما طعاما یؤدیهم و بر تقدیر مجاز مرسل و اراده سبب حسی لازم
یعنی انما یاکلون فی بطونهم ما یجرهم الی النار الاحلال استثر جل اضرار ایشان به خوردن حرام بغیر از اعتقاد و استحلال باشند و حالی بحقیقت
برای وعید کسانیکه مال ایشان میخورند و بخوردن مال یتیمان بر ایشان ظلم میکنند یعنی اینست به درستی آنکه ایشان
میخورند مالهای یتیمان را خوردنی بظلم یا در حالتی که ظالمند میخورند بگر حرام را که سبب آتش است یا گویند مگر آنکه همین آتش
میخورند در حدیث است روز قیامت آکل مال یتیم را از گور برانگیزند و حال این باشد که از گور او دود و آتش از گوشش
و بینی و چشمهای او دود بیرون می آید و پیش مردمان این حال علامت ظاهر خوردن مال یتیمان نماید در حدیث دیگر
آمده پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم میفرماید در شب معراج جماعتی را دیدم که فرشتگان انگشتهای سوزان را لقمه
لقمه در دهن های ایشان در می آرند و آن همچنان سوزان از دبرهای ایشان بیرون می آید پرسیدم ایشان کیانند
گفتند خورندگان مال یتیمان اند بعضی گویند خورنده مال یتیم بصورت شتر شود لب او طریقه لب شتر باشد لب بالینه
بر بینی چسپیده و لب زیرین بشکم رسیده و مسافت لبها بدین قیاس بود که گفته اند میان ایشان سوزان جیحل کرد یا
مالک دوزخ او را بگیرد و آتش دوزخ بخوراند و نیز گفته اند مال حرام در شکمهای ایشان آتش خواهد گشت و بمحل سوختن
باطن ایشان خواهد پیوست و عرب در خوردن بغیر پری شکم اکل فی بعض بطنه و در سیری شکم اکل فی بطنه اطلاق کنند
و اینجا یاکلون فی بطونهم افتاده عبارت از خوردن پری شکم آمده **وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا** ع ۱۰
سیصلون بصیغه معروف و مجهول خوانده اند و معنی بر حسب آن واشد و سیصلون سعیرا عطف است بر انما یاکلون فی
بطونهم نارا یعنی اینست و زود باشد که در آیند ایشان یا در آورده شوند در آتش سوزان نزول این آیه در شان
مردی از غطفان است که بر مال برادرزاده یتیم خود والی گشته و مال را بخوردن پیوسته **يُوصِيكُمُ اللّٰهُ**
فِيٓ اَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ یوصیکم یعهد الیکم و یبین لکم فی اولادکم ای فی شان میراث
اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین بیان است مر یوصیکم یا محمول است بر تقدیر قول جمله فعلیه یا بیان است یا حال است یعنی یوصیکم
الله فی اولادکم قائلا للذکر مثل حظ الانثیین و جمله یوصیکم الله تا آخر بیان است مر جمله للرجال نصیب مما ترک
الوالدان الی قوله نصیبا مفروضا معنی اینست خدای در شان میراث اولاد شما وصیت میکند و سوال میراث در
بیان می آرد مر ذکر را مثل حظ دو انثی بود یعنی نصیب مرد مساوی نصیب دو عورت باشد یا گویند خدا شما را وصیت
میکند در شان میراث اولاد شما للذکر مثل حظ الانثیین میگوید مثلا اگر مردی وفات یابد و دو دختر و یک پسر
گذارد مال او بمناصفه قسمت کنند یعنی پسر را یک نیمه دهند نیمی دو دختران را دهند و اگر چهار دختر باشند چهار دختر را چهار
سهم بدهند و پسر را دو سهم مساوی بدهند سوال این حکم در آیه یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین
در حق اولاد نیست آمده اما در حق سایر عصبات چون اخوت و اخوات و اعمام و عمات و دیگر اقارب چون اخوال

و دلالت بچه ثابت شده **جواب** تواند بود که بدلالت نص باشد چه هر که این آیت بشنود بداند که نصیب پسر با دختر از جهت فضیل ذکورة بوده تواند بود و ثبوت این آیه کلاله دارند یعنی بآیه ان امرؤ هلک الی قوله وان کانوا اخوة رجالا و نساء فللذکر مثل حظ الانثیین ثابت شده باشند **سوال** نزول این آیه در شان توریث زنان است چه عرب زنان را میراث نمیدادند مقصود آیه بیان میراث ایشان ست تقدیم ذکر ایشان بایستی ترکیب صورت الانثیین مثل حظ الذکر شایستی **جواب** تقدیم ذکر بجهت اظهار شرف ذکورت بود یا قصد مبالغت تقلب تشبیه بطریق بنونا بنوا ابنائنا و ابو حنیفة ابو یوسف باشند **سوال** حظ دو دختر و دو خواهر در حالت انفراد از ذکور ثلثان بود و پسر بحکم تشبیه مذکور حظ یک پسر نیز ثلثان باشد **جواب** نصیب دو دختر که ثلثان گفته اند مقید بحال عدم ذکور داشته اند درین آیه بیان حکم در صورت اجتماع ذکور و اناث است این بصورت مساوات قدر نصیب یک پسر و دو دختر باشد درین صورت دختران را استحقاق ثلثین نیست تا تشبیه در استحقاق ثلثین بود **فان کن نساء فوق اثنتین فلهن ثلثا ما ترک** ای فان کانت البنات نساء فوق اثنتین فکذا فوق اثنتین صفت است مر نساء را خبر دیگر است این شرطیه عطف است بر اسمیه سابقه یعنی للذکر مثل حظ الانثیین و تعقیب باعتبار حکم و بیان است **سوال** شک نیست که دختران از جنس نساء اند در خبر فان کن فوق اثنتین بسنده بود ذکر نساء را چه فائده باشد **جواب** ذکر نساء برای بیان تمحض زنان و تجرد دختران از پسران است معنی اینست اگر باشند دختران زنانی مجرد بالای دو زن یعنی سه یا چهار یا زیادت بران مر ایشان را دو ثلث بود از مالی که میت ترک داده باشد **وان کانت واحدة فلها النصف** عطف است بر جمله سابقه واحدة به رفع و نصب خوانند بر تقدیر نصب کانت را ناقصه و بر تقدیر رفع تامه دانند معنی اینست اگر باشد دختر میت یکی نصیب یعنی با او برادری و خواهری نبود پس مر او را نصف آنچه میت گذاشته است باشد و میراث دو دختر و زیادت بر دو دختر بر قول جمیع صحابه غیر ابن عباس ثلثان ست و باقی مر عصبات ایشان ست بر قول ابن عباس میراث دو دختر همچو یک دختر نصف بود و قول صحابه در مقدار از شرع که غیر معقول و محمول بر سماع است در حکم حدیث باشد چون در حکم مذکور جمیع صحابه غیر ابن عباس اتفاق دارند بر قول کسی که خلاف واحد مانع تحقق است اجماع بود که مسئله خلافیه شد علما قول عامه صحابه گرفتند و بر قول ابن عباس که مخالف عامه است نرفتند و تواند بود که میراث دو دختر ثلثان متروکه بدلالت میراث اختین که در آیه یستفتونک فی الکلالة منصوص علیه است گفته باشند که چون دو خواهر ثلثان متروکه نیز برند دو دختر که اقرب از دو خواهر اند کمتر از ایشان نیابند میراث دو دختر اگرچه در آیه مذکور نیست بدلائل مذکوره ثلثین گفتند **ولابویه لکل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد** السدس مبتدا است لابویه خبر مقدم است لکل واحد منهما بدل است از لابویه بدل البعض از کل چه هر یکی از دو بعض دو است و تواند بود لابویه خبر باشد مر مبتدای را که محذوف است بدلالت سیاق ای

ولابویه السدس بیان و السدس مبتدا و لکل واحد منهما خبر مبتدا باشد مقدم شده بر مبتدا جمله لابویه السدسان احتمال
تقسیم بر وجه للذکر مثل حظ الانثیین داشت این جمله بعینه آورد تا بیان کند که تقسیم سدس میان ایشان بر وجه تنصیف
شد بر وجه تثلیث ان کان له ولد شرط است مر استحقاق ابوین سدسان را مستغنی ست از جزا اگرچه ماضی و جمله بر وجه
عطف ست بر للذکر مثل حظ الانثیین یا عطف ست بر یوصیکم الله فی اولادکم از باب عطف اسمیه بر فعلیه که در بیان
میراث اولاد مذکور ست و این جمله برای بیان میراث ابوین آمده و چون میراث ابوین از جمله ولایه سابقه ثانیه است
در بیان آن تعبیر باسمیه کرده و میراث اولاد از جهت وصیت لاحقه حادثه است در بیان آن فعلیه آورد و معنی نصیحت
و وصیت میکند شما را خدای یعنی بیان میکند حکم میراث را در اولاد شما للذکر مثل حظ الانثیین و لابویه لکل واحد منهما السدس
میگوید بیان اولاد تقسیم للذکر مثل حظ الانثیین و میان مادر و پدر بتقدیر وجود اولاد تسویه تقسیم سدس بتنصیف بر تقدیر
که و لابویه خبر مبتدا است محذوف دارند بتقدیر و لابویه السدسان میدارند معنی همین بود که مقصود همین باشد که بیان
کردیم لیکن بر این وجه لکل واحد منهما السدس جمله ترک تکمیل بود زیرا که جمله و لابویه السدسان که مقصود از تقسیم مناصفه
است موهم تقسیم للذکر مثل حظ الانثیین بود این جمله برای دفع این وهم بر وجه تکمیل روی می شود و تواند بود و لابویه عطف
بر فی اولادکم باشد بتقدیر یوصیکم الله لابوی المیت بود و جمله و لکل واحد منهما السدس بیان آن همینا در حق ابوین وارثه
رسید للذکر مثل حظ الانثیین معمول للقول محذوف دارند و هذا وجه حسن بنا بر معنی بر این وجه چنین آید خدای تعالی حکم
مواریث بیان میکند در شان اولاد شما للذکر مثل حظ الانثیین و در شان مادر و پدر شما لکل واحد منهما السدس میگوید
و در ایراد ضمیر غائب در لابویه بعد فی اولادکم بصیغه خطاب التفات ست از خطاب سوی غیبت و در اولاد ضمیر غیب
ایراد ضمیر کم در اولادکم بصیغه جمع شبه التفات ست و سر آنست که نسبت ابوین بصیغه تثنیه سوی واحد آید چه برا
نسبت جمع و تثنیه با واحد ها ست باجمالات اولاد که صیغه جمع است مضاف سوی جمع بود و معنی جمع موافق با جمع
باشد **فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ** فلامه بضم و کسر همزه
خوانند و معنی هر دو یکی دانند عطف ست بر شرطیه سابقه معنی آنست اگر میت را ولدی نباشد و وارث از و
مادر و پدر فحسب باشد ثلث مال او مادر را باشد به بیان الضرورة مفهوم شود که پدر را ثلثان بود اما اگر با ابوین وارثی
دیگر باشد چنانچه با ابوین زوج یا زوجه بود مادر را بعد از نصیب زوج و زوجه ثلث ما بقی آید مذهب ابن عباس
رضی الله عنه که مادر را درین صورت نیز ثلث کل مال باشد و حصه مادر صریح بیان شده و
حصه پدر به بیان ضرورة آمده زیرا که چون دو کس وارث کل مال باشد اگر حصه یکی متعین شود ما بقی
ضرورت حصه دیگری باشد **فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ** این شرطیه
عطف است بر شرطیه سابقه اخوة اینجا برادران و خواهران را متناول شده بطریق تغلیب و ذکور را

آمده وانوه را تناول تثنیه و جمع پندارند در دو برادر و سه و زیادت بران یک حکم دارند **سؤال** صیغه که موضوع برای جمع بود تثنیه بچه طریق متناول شود **جواب** بارادت ما فیه اجتماع بود زیرا نچه در تثنیه اجتماع وجود ثابت است همچنین جمع ارادت جمع و مثنی از باب عموم مجاز باشد **معنی** آنست اگر باشند مر میت را یا مادر و پدر و یا خواهران دو یا سه یا زیادت بران از مادر و پدر یا از پدر یا از مادر باشد مر میت را یا مادر و پدر برادران یا خواهران دو یا سه یا زیادت بران از مادر و پدر یا از پدر مادر را سدس بود و پنج سدس پدر را باشد و برادران مذکور مادر را از ثلث بسدس آرند اگرچه ایشان با وجود پدر استحقاق چیزی ندارند و این را حجب نقصان گویند **مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِی بِهَا أَوْ دَیْنٍ** خبر مبتدا است محذوف ای وما ذکر من المواریث من بعد وصیة یوصی بها او دین یوصی بصیغه معروف و مجهول خوانده معنی بر حسب آن دانند و تنکیر وصیت برای نوعیت ست یا راوست نوعی از وصیت یعنی وصیت بثلث یا بدانچه کم از ثلث بود چه وصیت بزیادت از ثلث روا نباشد و همچنین تنکیر دین نیز برای نوعیت ست مراد دین عباد ست چه دین الله از صدقات واجبه غیر مراد ست **سؤال** دین مقدم است بر وصیت در ذکر چرا از وصیت مؤخر افتاده **جواب** تقدیم تبرع بر واجب در شان تبرع اهتمام و مبالغت فائده داد **معنی** آنست این همه بعد وصیت است که میت بدان وصیت کند یا بعد دینی ست که بر ذمه او باشد چه وصیت بر قدر ثلث و دین مقدم بر مواریث بود و آن مقدار که بدین و وصیت متعلق بود در ان وارث را حق نباشد **آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا** آباؤکم مبتدا است و ابناؤکم عطف بر وست ایهم موصول ست صدر صله او محذوف ست ازین جهت مبنی بر ضم شده بر طریق لننزعن من کل شیعة ایهم اشد علی الرحمن عتیا و موصول با صله مفعول لا تدرون و لا تدرون با معمولات خویش خبر مبتدا است نفعا تمیز است از فاعل اقرب لکم متعلق است به نفعا مقدم شده ازین جهت که ظرف است یا کلام محمول ست بر تقدیم و تاخیر آن مبتدا با خبر خویش یعنی جمله آبائکم تا آخر معترضه است برای بیان وجه تقدیر کردن خدای سهام وارثان و ابطال کردن وصیت در حق ایشان و بیان آن که فرض در حق مادر و پدر و قریبان و قرابت که بآیت کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین والاقربین ثابت شده بود بآیت مواریث یعنی یوصیکم الله فی اولادکم تا آخر نسخ آن روی نمود و قول پیغمبر علیه الصلوة والسلام ان الله اعطی کل ذی حق حقه الا لا وصیة لوارث موافق این ناسخ آمده **معنی** آنست نمیدانید که کدام کس از پدران شما و پسران شما نزدیکتر ست بشما از روی سودمند بودن و کدام کس با نفع تر و بیشتر است از روی منفعت دینی و دنیوی و سودمندی دران تا بحسب تفاوت نصیبهای ایشان بتفاوت مفروض شود و تقدیر سهام الفرایض ایشان بشما متعلق گردد و شما مصالح ایشان آنکه با نفع تر است شما را در دین و دنیا نمیدانید و شما ترجیح بعضی بر اعتقاد و سودمند بودن بعضی بر دیگری و اینجا خدای تعالی سهام ورثه را تعیین کرد و تفویض بشما در وصیت ایشان در حق ورثه در حیز [illegible]

و توانند بود که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] إِنَّ اللّٰهَ

كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ○ این جمله [illegible] تعلیل است [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ

ان لم یکن لهن ولد [illegible] مستغنی از [illegible] ما ترک ازواجکم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فَإِنْ

كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ

بِهَا أَوْ دَيْنٍ [illegible] ولکم نصف ما ترک ازواجکم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ

لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ

[illegible] [illegible] [illegible] ولکم [illegible]

پدر و فرزندی نباشد و اگر شوهر را فرزندی پیدا آید زنان را استحقاق ثمن روی نماید بعد تنفیذ وصیتی که شما بران وصیت کنید
یا بعد قضاء دینی که دارید وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ
أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوا أَكْثَرَ مِن
ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ
مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِّنَ اللَّهِ یوصی بفتح صاد و کسر او خوانند و معنی بر حسب آن دانند کلاله در اصل مصدر است بمعنی ضعف
و سستی از ماندگی براه و گاهی اطلاق میشد بر وارثی بغیر جهت پدری و پسری و گاهی بمعنی موروثی ست که او را پدر و پسر نباشد
و گاهی بمعنی قرابتی بغیر جهت پدری و پسری بود و رجل اسم کان است یورث خبر کان کلاله حال است و تواند بود یورث صفت
رجل باشد کلاله خبر کان بود و او امرأة عطف است بر رجل و له اخ و اخت حال است و ضمیر له بر میت است و غیر مضار حال است
از ضمیر یوصی و بر قراءة یوصی بر صیغه مجهول حال است از موصی که مفهوم یوصی است و وصیة من الله منصوب است بر اینکه مصدر
مؤکد است مر فعل یوصیکم را [illegible] کان [illegible] عطف است بر کل [illegible] و یورث بصیغه
مجهول از ارث باشد تقدیر چنین بود اگر باشد مردی یا زنی بر این صفت که از وی میراث یافته شود کلاله یعنی بی پسر و بی
پدر بود یا گویند اگر مردی مورث باشد در حالی که کلاله باشد یا زنی که مورث شود بی پسر و بی پدر حال این است که مرد و یا زن
مذکور را [illegible] برادری یا خواهری از جهت مادر هر یکی را از خواهر و برادر ششم حصه مالی آید و میان خواهر و برادر در استحقاق سدس تفاوت
نمی نماید پس اگر برادر و خواهر مادری زیاده از یکی باشند [illegible] هر یک [illegible] شریک
در ثلث باشند این همه از بعد تنفیذ وصیتی که [illegible] و ادای دینی که [illegible] بر گردن خویش برده در حالی
که وصی زیان رساننده نبود [illegible] وصیت [illegible] باشد [illegible] از خدای
عز و جل و علما [illegible] که [illegible] برادر و خواهر مادری آمده و با جماع امت ثابت شده [illegible]
[illegible] حکم اخوت و اخوات اعیانی و علاتی [illegible] برادر و خواهر [illegible]
[illegible] سوال [illegible] دلالت میکند [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ
این جمله تذییل است [illegible]
تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ ۚ وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَمَن
يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا

سـ جمله تلک حدود الله جمع است مر حد را و در تکلیف و ابتلا و محافظت حدودی که تعیین کرده است خدای تعالی و جل شانه
یعنی من یطع الله و رسوله با معطوف خویش دال ست بر تفریق میان ایشان بطاعت و عصیان و تقسیم باثبات جنت در حق
مطیعان و نار در حق عاصیان خالدین و خالدا حال ست از ضمیر یدخله و افراد ضمیر یدخله باعتبار لفظ من ست و جمع کردن
خالدین و لهم عذاب مهین باعتبار معنی ست یدخله بصیغه جمع متکلم در هر دو و صیغه واحد مذکر غایب خوانند و معنی بر حسب آن دانسته شد
معنی اینست آن احکام یعنی احکام مذکوره از احکام یتامی و منکوحات و وصایا و مواریث حدهای هست که خدای تعیین کرده
تجاوز نباید از آن در جمیع منع آورده و هر که اطاعت کند خدای او رسول او را و امر و نواهی در آرد خدا او را یا در آریم او را در اعلی الخلد
القرآتین در بهشتها یا باغها که روان است جویها از زیر درختان یا بناهای آن در این حال که جاوید باشند در ان و در آوردن بهشت
بهره جاوید فوز عظیم و رستگاری فخیم است و هر که نافرمانی کند خدای را و رسول او را در آرد یا گویند در آریم او را در آتش سوزان درین
حال که جاوید باشند ایشان در ان و آن خلود عصاة در نار نزدیک اهل سنت و جماعت عبارتست از طول مکث بود
بر حقیقت نباشد و اگر بر حقیقت دارند محمول بر استحلال پندارند یا در عموم حدود الله ایمان نیز در آید از تعدی جمیع حدود
تعدی از حد ایمان آید و خالدین فیها صفت جنات و خالدا فیها صفت نار نتواند بود زیرا که اگر خالدین صفت جنات
و خالدا حقیقت نار باشد صفتی جاری بر غیر من هی له بود ابراز ضمیر در و واجب آید و اینجا ابراز ضمیر نشده پس چاره نبود
که حال از ضمیر یدخله باشد **وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِيْنٌ** ۝ این جمله تذییل ست معنی اینست و مر او راست
عذابی خوار کننده و مهوان آرنده و این اخبار استحقاق بود و اخبار از وقوع نباشد به وقوع عذاب در حق عاصی متیقن ندارند
متعلق بمشیت پندارند **وَالّٰتِيْ يَأْتِيْنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِّسَآئِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوْا**
عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِّنْكُمْ در آیه للرجال نصیب مما ترک الوالدان والاقربون وللنساء نصیب مما ترک الوالدان
والاقربون تو بصیغه زنان ذکر کرده و عنایتی در باب ایشان آورد و درین آیه عقوبتی از عقوبات زنان مذکور شده و ذکر
جنایتی از جنایات ایشان کرده آیه ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا ذکر عقوبت اکل اموال یتامی
کرده و درین آیه ذکر عقوبت زانیات آورده و یاتین بمعنی یفعلن ست چنانچه در آیت ولا تحسبن الذین یفرحون بما اتوا ای
بما فعلوا گفته اند و زنا را فاحشه گویند چه قبح او از بیشتر از گناهان برتر است و در رابع از اکثر گناهان اکثر ست معنی آنست
و زنانی آنکه زنا کنند و فاحشه زنا را مرتکب شوند از زنان شما ای مسلمانان پس گواه گیرید چهار کس را از زمره مسلمانان
بر زنان ایشان **فَاِنْ شَهِدُوْا فَاَمْسِكُوْهُنَّ فِي الْبُيُوْتِ حَتّٰى يَتَوَفّٰىهُنَّ**
الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيْلًا این جمله شرطیه عطف ست بر فاستشهدوا معنی اینست پس اگر
چهار کس گواهی دهند بر وقوع زنا مستحق شوند پس زنان زانیه را در خانها حبس کنید یعنی در خانها نگاه دارید بیرون شدن
نگذارید تا جزای فعل گذشته و ضبط از فعل آینده باشد تا آنکه موت یعنی ملک الموت جانهای ایشان بستانند

ع ۴

ایشان را متوفی گردانند و تواند بود که موت را در نسبت هلاک بستانیده جان تشبیه کنند و صفت توفی بر وجه تخییل
صفت او سازند یا بگرداند خدای برای ایشان راهی یعنی نکاحی روزی کند یا توبه نصیب گرداند یا بیان حکمی دیگر غیر
حبس کردن آید و نزول وحی مشتمل بر بیان آن روی نماید چنانچه در حدیث آمده روزی پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم
بعد نزول این آیة بیرون آمد و دم از بیان حکم این مسئله زد خذوا عنی خذوا عنی قد جعل الله لهن سبیلا البکر
بالبکر جلد مائة و تغریب عام و الثیب بالثیب جلد مائة و رجم بالحجارة و نظم حکم زانیات جست واللذٰن
یأتیٰنها منکم فآذوهما و اللذان بتشدید نون مکسوره و تخفیفها خوانند و معنی یکی و اند موصول
با صله مبتدا فآذوهما خبر مبتدا است و جمله معطوف است بر جمله و اللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم معنی آنست مرد و
زن آنکه ایشان زنا کنند و دو مرد را در ورطه فاحشه افگنند پس ایشان را برنجانید و دلهای ایشان را آزرده گردانید
بتعبیر و تشنیع ایشان بگوئید مر ویرا گوئید از خدا نترسیدی که این چنین جریمه عظیمه بر خود بستیدی زن را گوئید ای ستمگر
کردی این چنین کاری زشت آوردی پرده خود دریدی و عار و ننگ اقارب و خویشاوندان خویش گردیدی مثل و مانند این
تشنیعات و امثال این توبیخات کنید و دم تادیب و توبیخ زنید در این آیة ذکر زانی و زانیه بر وجه تغلیب بر صیغه
تذکیر کرد اللذان یأتیانها بر طریق زید و هند تاما آورد فإن تابا و أصلحا فأعرضوا عنهما إن
الله کان توابا رحیما ○ جمله فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما عطف است بر جمله فآذوهما جمله ان الله کان توابا رحیما تعلیل
تاکید جمله از جهت ابراز وعده بر وجه تاکید است و مثل این تاکید نیز بلغا را عادت است
اگر توبه کنند و در صلاح در آیند و شعار صالحان پس از ایشان اعراض کنید از تشنیع و توبیخ باز باشید و ایشان
را زانی و فاسق مخوانید و طعنه مزنید و سرزنش مکنید بدرستی خدای قبول کننده توبه است و بخشاینده و مهربان
در تفسیر آورده جمله و اللذان یأتیانها منکم فآذوهما در نظم مؤخر آمده و در نزول مقدم شده و در حق زانیه بجا بود
زانی از تعبیر و تشنیع و تهدید و توبیخ بود بعد از آن بآیة فامسکوهن فی البیوت مخصوص به حبس ایشان زنی کم نمود
بعد بآیت الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة منسوخ گشت بعده اطلاق آیة جلده بآیة رجم در حق محصن شامل حکم الشیخ
والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله مخصص شد بنسخ پیوسته بعده تلاوت این آیة منسوخ شده و اتفاق بر ترک
کتابت او در مصحف آمده قرآن را نخوانده لیکن حکم آن باقی مانده و بعضی گفته اند و اللاتی یأتین الفاحشة نازل
در شان زنانی که میان خویش کار بد کنند و در مالیدن فرج بفرج لذت گیرند و آیة و اللذان یأتیانها منکم در شان
دو مردی که میان خویش کار بد کنند و خود را بر لواطت و نجاست افگنند بدین وجه از باب نسخ نبود و الرسم
تبدیل نباشد زنا از کارهای بد است در دنیا و آخرت زیان کار است در دنیا آبرو ببرد و مشهور و شهره و شرمسار سازد
و در آخرت پی در قعر کشند و در دوزخ اندازد و در حدیث است قیامت الزنا پیشانی مردان ...

یا به هر یکی بینشاهده این علامت گنهکاری ایشان دریابد در دوزخ از فرج زانیان گندگی خیزد که بیشتر اهل دوزخ
از ان بپرهیزند در حدیث آمده که بپرهیزید از زنا که در زنا شش عقوبت است سه در دنیا و سه در آخرت اما آنچه در دنیا باشد برد بهاء روی او را و
عمر او کوتاه کند و رزق را تنگی آرد و فقر را بر وی گمارد و در آخرت سختی حساب و بلا گردد و خشم خدای آرد و [illegible] در دوزخ
بسیار دیده داند که کلمهٔ کفر باکراه رخصت پذیرد و زنا از کبایر است هیچ عذری اباحت نگیرد و زنا در همه ادیان حرام
اگر چه [illegible] شرع وارد نشدی طبع حرام پنداشتی این بیباکی و ناپاکی عاقل بر خود روا نداشتی وقتی جبرئیل علیه السلام
پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را از حال جعفر طیار خبر کرد که خدای تعالی چهار خصلت جعفر را ستوده و [illegible]
و بدان سبب نظر رحمت بر وی گماشتست پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم جعفر را طلبید و از بیان آن خصلت ها پرسید جعفر
گفت یا رسول الله اگر غیر تو سائل بودی دل من بجواب آن توجه ننمودی اما چون تو میپرسی پاره اظهار کنم که هر چهار را در
نظر تو بشمارم یکی آنست که من در جاهلیت بت نپرستیدم که سر نهادن پیش سنگی که هیچ نفعی و زیانی ندارد
نپسندیدم دوم آنکه وقتی خمر ننوشیدم و از زوال عقل شریف [illegible] سیوم آنکه [illegible] زنا نکردم و خود را
رسوائی نیاوردم چهارم آنکه از هنگام بلوغ دروغ بر زبان من نرفته و زبان من [illegible] نابود و [illegible] پیغامبر
فرمود راستی که بدین خصلت مرتبهٔ طیران یافته و با فرشتگان طیار گشته إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ
لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوْٓءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ
چون در کلام سابق ذکر توبه بود و چنانستی که سامع در شان قبول توبه بر زبان آن سوال [illegible] استیناف
فصل کرد این جمله را بغیر حرف عطف آورد و از توبه قبول توبه مراد بود و تقدیر [illegible] قبول الله توبه بمعنی انما
التوبة علی الله انما قبول الله التوبة باشد و قید بجهالت قید واقعی است [illegible]
او منزل منزلهٔ نادان [illegible] بمعنی آنست نیست قبول کردن خدای توبه را مگر برای کسانی که [illegible] بدی کنند
بعد از ان پشیمانی گشته و زمان قریب را در باب توبه تا بلحظهٔ اذا حضره الموت آورده و [illegible] ذکر کرده مقابله کرده
دلالت میکند که تا آنکه وقت حضور مرگ نشده و زمان [illegible] فرشتگان و تنگ جان نیامده زمان قریب
بود هنگام قبول توبه باشد و در حدیث آمده و ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر و غرغره هنگام [illegible]
جان و دیدن فرشتگان و نامسموع بودن ایمان مردمان است تا اگر مسموع شود ایمان یاس نبود [illegible]
علی در علی الله برای تاکید وعده است از آنکه بوجوب میماند باستعمال علی که [illegible]
میخوانند معتزله که بحقیقت دارند از آنکه اصلح بر خدای واجب پندارند فَأُولٰٓئِكَ يَتُوبُ اللّٰهُ
عَلَيْهِمْ فا در جواب شرط محذوف است [illegible] تائبان قریب فاولئک [illegible]
بمعنی الیست پس ایشان [illegible] تائبان اگر در زمان قریب [illegible] توبه کنند خدای تعالی [illegible]

قبول گردانند و بدر حدیث التائب من الذنب کمن لا ذنب له رسانند و این تکرار دال ست برین که توبه خویش از بحر عصمة الهیه بقبول ست و لا محاله بقبول موصول ست وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝ این جمله تذییل است معنی اینست و هست خدای علیم همه چیز را حکیم در همه کارها و توبه و پشیمانی عاصیان بداند و بحکمت وعده قبول را بایفا رساند وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ جمله ولیست التوبة معطوف است بر جمله انما التوبة و لا الذین یموتون عطف است بر الذین یعملون السیئات لا زائده است برای تاکید نفی ای ولیست التوبة للذین یموتون و هم کفار جمله و هم کفار حال ست معنی اینست قبول توبه مر کسانی را که بدیها کنند تا آنکه مرگ حاضر آید و هنگام نزع جان شود فرشته خود را نماید اکنون بگوید توبه کردم این زمان پشیمان گشتم و نیست قبول توبه مر کسانی را که میمیرند و حال اینست که ایشان کافرند أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۝ این جمله تذییل ست معنی اینست که ایشان یعنی هر دو طایفه بی بیم و بیباک ساخته کردیم برای ایشان عذابی دردناک در مورد آیه اختلاف کرده اند بعضی نزول این آیت را در قبول توبه کافران گفته اند چنانچه روایت کرده اند مردی از قریش مست شده شعری خواند و در آن مدح لات و عزی بر زبان راند و امثال آن در مقال آورد و انکار بعث کرد چون هشیار شد او را خبر کردند و در ملامت و مذمت آوردند آن مرد پشیمان گشت و بدین مصیبت انا لله و انا الیه راجعون گفت و در خواهش قبول توبه پیوست این آیه در حق او فرود آمد و بعضی گفته اند نزول تمام آیت در حق قبول توبه مسلمانان عاصی از معاصی ست بدلیل آنکه بالا ذکر توبه زانیان مسلم بود و درین آیه قبول همان توبه بیان فرمود بدین طریق از و هم کفار فساق مراد شود و اطلاق کفار بر وجه تغلیظ بود بر طریق و من کفر فان الله غنی عن العالمین و من ترک الصلوة عامدا فقد کفر و بعضی گویند آیه للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب وارد در شان مؤمنان عاصی ست که پیش از حضور موت توبه کنند و پیش از هنگام غرغره تایب شوند و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت نازل در شان منافقان ست و لا الذین یموتون و هم کفار در حق کافران ست چه توبه مؤمنان یعنی بر ایمان و اعتقاد باشند و ایمان و اعتقاد و پیش از غرغره تایب بود ظاهر است که توبه ایشان پیش از حضور موت باشد و منافقان و کافران که اعتقاد بر ایمان ندارند جز نزدیک بحضور موت و مشاهده عذاب ایمان نیارند نزدیک حضور موت مقبول نبود و صحت بنا شده منافقان و کافران اگرچه هر دو فریق کافرند در عدم قبول توبه هنگام حضور موت برابرند لیکن دو فرقه مختلف اند یکی را علامت بر دیگری کرده در معرض اتحاد نیاورد سوال چون انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب در حق مؤمنان باشد لازم آید که توبه ایشان از معاصی در حالت یأس مقبول نبوده

کلمهٔ انما برای حصر ست و چون قبول توبه تا بالای پیش از یاس و غرغره متعلق پندارند و روایتی که [illegible]
غرغره توبه عاصی از معاصی مقبول بود و توبه از کفر مقبول نباشد این روایه موافق این آیه نیکو شود [illegible]
چه وقوع بود چه اسلوب بر تقدیری که تمام آیه در شان قبول توبه کافران باشد حصر مستقیم آید چه قبول توبه کافران
مقصور ست بر وقوع توبه پیش از غرغره و ایمان آوردن پیش از یاس نبود قبول توبه و اعتبار ایمان ایشان در وقت یاس
منفی ست سوال وارد نشود بر دو وجه آخرین بر قول کسانیکه گفته اند توبه مومنان عاصی از معاصی در حالت یاس
همچو توبه کافر مقبول نباشد چنانچه در تفسیر از اهل خراسان نقل کرده اند هم حصر مستقیم بود و بر قول کسانیکه فرق کنند
توبه مومنان در حالت یاس مقبول گویند سوال آید و دو آیه فقها مخالفت آن نماید مگر آنکه بر قول ایشان انما برای
حصر ندارند برای مجرد تاکید پندارند بدلیل آنکه مجاهد و اولئک یتوب الله علیهم که بیان این آنها [illegible]
مقرون نساخته امام زاهد رحمة الله علیه بعبارت هر آیینه هر آیینه که معنی تاکید ست ترجمه کرده [illegible]
نیاورده و بر قول کسانیکه گویند قبول توبه مسلمانان عاصی از معاصی در وقت یاس و غرغره [illegible]
بلکه معلق بمشیت بود اگر از جهت شرف ایمان ایشان قبول کنند فضل وارد بود اگر [illegible] توبه آنکه اختیار [illegible]
قبول نکند عدل پندارند چنانچه امام زاهد اختیار کرده حصر [illegible] قبول توبه بر وقوع قبل الیاس [illegible]
آن بمشیت هم حصر مستقیم آید و سوال وارد نشود اما این قول که امام زاهد اختیار کرده و توبه [illegible]
بمشیت و [illegible] و لکن [illegible] پیدا است چه اختیار ازین دو وجه گفته یکی آنکه اگر قبول توبه عاصی در حالت یاس [illegible]
[illegible] نزول باشد متعلق بمشیت شود و حالت اختیار و حالت اضطرار برابر شود و میان این دو حالت برابری [illegible]
نشود دوم آنکه هیچ عاصی را احتمال عذاب و دخول نار نباشد زیرا که هیچ عاصی نیست که در وقت یاس [illegible]
[illegible] و از گناه پشیمان نگردد چنانچه هیچ کافر نیست که در حالت یاس ایمان نیارد لقوله تعالی و ان من اهل الکتاب
الا لیومنن به قبل موته و قوله تعالی فلما راوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین [illegible]
[illegible] باسنا [illegible] مشکل ست و حل او [illegible]
[illegible] ان شاء [illegible]
[illegible] توبه برابر باشد توبه [illegible]
[illegible] زیرا که در وقت یاس [illegible] توبه که پشیمانی [illegible]
[illegible] حاصل گشته یا معلوم ست که [illegible]
[illegible] تردید را قبول گویند اگر [illegible] قبول [illegible]
متعلق بمشیت نباشد اگر معلوم ست که [illegible] توبه [illegible]

واجب دارند بعدم قبول منافع نمیدارند چه بعد از ثبوت صحت عمل مشیت عدم قبول یعنی ضایع کردن عمل باشد
وآن کقوله تعالی ان الله لا یضیع اجر المحسنین منتفی بود و اگر محمول ست لا یدری گفتن واجب باشد نه اگر قبول
بمعنی افزودن ثواب و تضعیف اجر گویند که برین معنی القبول لا یدری گفته اند مشیت عدم قبول بدین معنی در همه اعمال و
در همه اوقات میان توبه با سایر خیرات در معنی فرق نبود و اگر گویند مشیت این چنین تقید برای ترتیب عفو متعلق
باید داشت و ترتیب قبول [illegible] نباید پنداشت هم تقیید با قبول درست نبود زیرا که توبه مذکور را اگر بشرط
صحت پیوسته سببیت او برای عفو گناه بدلائل قطعیه ثابت گشته و اگر بشرط او صحت موجود نبود احتمال قبول بر وجه
حتم نباشد چنانچه گذشته و ذکر آن بالا رفته پس دعوی تعلق توبه مومن عاصی از معاصی در وقت یأس بمشیت
صحت نمی پذیرد و بهیچ وجه قرار نمی گیرد و جای محل نظر و تامل اند وجه اول یعنی لزوم تسویه میان حالت
اضطرار و حالت اختیار مبنی برین ست که توبه مذکور اضطراری ست و همچنین نیست بلکه ماهیت توبه که عبارت
از ندم و عزم بر عدم ست اختیاری ست و فعل اختیاری بی اختیار حاصل نشود و با اضطرار متحقق نگردد و هر
زمان مذکور اختیار بود و اگر زمان اختیار نباشد و ندم و عزم که اختیاری ست حاصل نشود چون توبه حاصل
نشود محل مشیت قبول نباشد و وجه دوم یعنی لزوم عدم صلاحیت عذاب در حق هر مومنی که عاصی ست با قیاس
آنکه هیچ مومنی عاصی نیست که در وقت یأس توبه نمیکند و پشیمان نمی شود چنانچه هیچ کافر نیست که در وقت
یأس ایمان نمی آرد و دل بر تصدیق نمی گمارد در هر منع ست و مستند منع آنست که برای ایمان آوردن
هر کافری در وقت یأس آیت قرآن ذکر کرده دلیلی آورده برای توبه هر مومنی عاصی از معاصی دلیلی ذکر
نکرده نه آیتی و حدیثی در این باب [illegible] و هیچ حکمی بی دلیل ثابت نشود و دعوی مذکور درین محل صحت
نبود با آنکه مومن در وقت مرگ ممکن ست که بیهوش باشد و در وقت بیهوشی محل لزوم [illegible] تحقق توبه مذکور
را با احتمال [illegible] مسلم ندارند و در [illegible] ندارند اما ایمان آوردن کافر در وقت یأس دلیل وان من
اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و آیه فلما رأوا باسنا الآیة ثابت گشته و با خبار مخبر صادق پیوسته که هیچ
ندارند و دل او برایمان آوردن از آنکه چون ایمان بغیب نبود بقبول نه پیوندد و نیز مشاهده عذاب مستلزم
توبه نبود زیرا که نتیجه یقین ایمان که بعد از ان اعیان ست غیر حالت یأس موجب توبه نشود و محتاج بقوت
اختیاری علیحده میگردد و بعد تیقن عیانی توجه اضطراری چگونه بود و بغیر اختیاری توبه چگونه حاصل آید اگر
اینجا سوال کنند ایمان نیز فعل اختیاری ست چه تصدیق و اقرار بغیر اختیاری نمی باشد پس ایمان نیست
اضطراری نبود با اختیار متعلق باشد ایمان کافر در وقت یأس لابد اختیاری بود [illegible] نگردد جواب آنست
که شک نیست که ایمان فعل اختیاری ست باختیار حاصل میشود و لیکن شرط صحت او وجه هو کون الایمان بالغیب

فائت می باشند زیرا آنچه ایمان بدان از فرشتگان و امور آخرت بوجه غیبت فرض بود و بمشاهده پیوست
ایمان بغیب منتفی گشته است ایمان ایشان در وقت یأس از این جهت معتبر نبود که ایمان بغیب نیست ایمان بمشاهده
برخلاف آن معنی است چنانچه در تفاسیر در آیه یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت
من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا آورده و بصحت توبه عاصی از معاصی بعد ظهور آیت تفرع کرده بعد مشاهده
فرشتگان موت و ظهور امور آخرت و علامات قیامت توبه مؤمنان از گناه مقبول است آن بر وفاق مسموع
و معقول از کتب معتبر منقول است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ
كَرْهًا ط در آیه واللاتی یأتین الفاحشة بیان حکم سفاح زنان بود در این آیه حکمی از احکام نکاح ایشان مروی
شود و چون در آیات سابقه بر آیه توبه بیان احکام زنان بود چنانستی که سامع بر ادای احکام دیگر از احکام زنان
منتظر و سائل شود این جمله را بر وجه استیناف آورد و از کلام سابق فصل کرد در میان ذکر احکام زنان ذکر توبه
و قبول توبه را معترضه ساخت ان ترثوا النساء کرها فاعل است مر لا یحل کرها بضم کاف و فتح او خوانند بضم بمعنی
اکراه و بفتح بمعنی کراهیت دانند هر دو وجه نصب حالیت است بمعنی مکرهات و کارهات یا بر مصدریه است از باب ضربته
سوطا ای لا یحل لکم ان ترثوا النساء ارثا باکراه او بکراهیت یا ظرف است ای وقت اکراه او کره روا
کرده اند در جاهلیت و در آغاز اسلام نیز عادت بود چون مردی بمردی و زنی گذاشتی پسری ست که از زنی دیگر بود
یا اقرب اقارب او جامه خویش بر آن زن یا بر خیمه او انداختی زن ببیعت او در آمدی بمهر قدیم منکوحه خود ساختی این آیه در
منع ایشان وارد گشته و این نظم در باره داشت ایشان بود و پیوسته معنی اینست ای مؤمنان زنان اموات
را همچو اموال اموات وارث شوید یعنی چنانچه بعد مردن ایشان اموال ایشان میراث میگیرید زنان ایشان را
بکره نگیرید و بعضی گویند که ایشان زنان اموات را منکوحه بیسافقند و محبوسه بداشتند تا آنکه بمیرند و بر حکم
شوهری میراث از ایشان بگیرند میراث گرفتن ایشان که برین طریق بود بدین آیه از این نسخ میراث گرفتن منع فرمود
و قید کره قید واقعی بود احترازی نباشد بر طریق خشیة املاق در آیه و لا تقتلوا اولادکم خشیة املاق باشد دلالة
برین نکند که در صورت انتفاء آن قید نهی از وارث گشتن نبود وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا
بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ ج این نهی بر جمله لا یحل لکم
ان ترثوا النساء کرها اگرچه بصورت خبر است معطوف شده زیرا که باعتبار آنکه نفی حل اثبات تحریم است بمعنی لا ترثوا
این جمله معطوف است بر جمله لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها اگرچه بصورت خبر است معطوف شده زیرا که باعتبار آنکه نفی
حل اثبات تحریم است لا ترثوا النساء کرها آمده الا ان یأتین استثناء مفرغ است ای لا یأتین فی جمیع الاوقات
الا وقت ان یأتین بفاحشة مبینة ای لا تجهر بینة الزنا فقط کمن بیت النبوت و بعضی گفته اند تمرد الازواج علی وجه عقوبة الزنا

روایت کرده اند اهل مدینه را در منکوحه ساختن زنان پدران و قرابتان بر نهج مسطور استمتاع مقصود نداشتند بدین عمل ایشان را از شوهر دیگر باز میداشتند تا ایشان را محبوس دارند و بترک دخول و ترک نفقه بیازارند تا بتنگ آیند و طلب خلع نمایند و از زنان بدین جفا و بلا مال ایشان را که پدران یا قرابتان ایشان داده بودند بربایند تا آنکه کبیشه بنت معن انصاری که زن ابوقیس بن اصلت انصاری بود بعد مردن او پسر او حصین بن ابی قیس بروی جامه انداخت او را منکوحه خویش ساخت بروی جفا میکرد و او را بستوه می آورد نه وطی میکرد و نه نفقه می آورد و نه بیرون آمدن رخصت میداد و نه ره رهایش بروی میگشاد کبیشه مذکوره پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمد در شان او فرمود در خانه بباش تا آنکه در شان تو خدای فرمانی فرستد و بیان حکمی کند زنان دیگر که همین حال داشتند برسوائی که گذشته کرده بود گماشتند پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمدند و قصه خویش عرض کردند این آیه نازل گشت و حکم حادثه بیان پیوست معنی اینست منع مکنید زنان را از خواستن شوهر منکوحه ساختن ایشان بر نهج مذکور و آوردن دل ایشان بروجه مسطور جفا و عنا بر ایشان مگمارید و جامه انداختن و منکوحه ساختن بی خطی و بی نفقه در بند مدارید برای آنکه بعض چیزیکه پدران یا اقارب شما داده اند ببرید یا ایشان را بفقر و احتیاج سپرید و این محض جفا و عناست و بعضی گویند ضمیر لا تعضلوهن بر منکوحات مورثات که بعد مردن شوهر ایشان بر ایشان جامه خویش اندازند و بکره منکوحه خویش سازند عاید نیست بلکه عاید ست بر منکوحاتی که بتراضی شوند و در نکاح مهر معجل نستانند و بعد نکاح چون شوهران ایشان را خوش نکنند و صحبت ایشان را مکروه دانند از خوف مطالبه مهر و از جهت آنکه مهر معجل داده اند طلاق گفتن نتوانند که بطلان دادن معجل ضایع خواهد گشت و باقی مهر مطالبه خواهد پیوست و ایشان را بترک دخول و بترک انفاق مضرت و مشقت نمایند تا آنکه ایشان بتنگ آمده بطلب خلع پیش آیند و مهر معجل که استده اند باز دهند و باقی مهر بخشند آیه و لا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن در باب ایشان نازل گشت این عمل از ایشان منع پیوست معنی اینست مانع مشوید منکوحاتی را که چون [illegible] بگذارید و نکاح ایشان باقی مدارید و بنا گذاشتن و نکاح باقی داشتن ازین که ایشان شوهران دیگر خواهند جفا و نکایت و عنایت دیگری ننمایند باز مدارید و دل بر بانه داشتن و حبس کردن ایشان در موت دل مگمارید مگر آنکه بکار ناشایسته پیدا یعنی مرتکب شوند معصیت زنا را وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ معطوف ست بر و لا تعضلوهن معنی اینست و زندگانی کنید با منکوحات به نیکی بر وجهی که شرع پسندیده و طبع [illegible] کند فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا فان کرهتموهن شرطی ست محذوف الجزا فعسی ان تکرهوا شیئا تعلیل جزاست ای و ان کرهتموهن فلا تفارقوهن

واین قصه جمله علیه عطف است بر جمله سابقه معنی آنست پس اگر بعد نکاح کردن مکروه پندارید زنان را و خوش نکنید روی
و خوی ایشان را فی نفسه جدائی ایشان را میازارید بر زندگانی نیک بدارید زیرا که شاید بود شما چیزی را مکروه پندارید
و دل بر بعض او نگمارید و دران تمامی عز و جل خیر بسیار گرداند شما را از آثار آن بهره کامل برساند فرزند نیک نصیب کند
که در دنیا و آخرت بکار آید و کار اولی و اخروی بسبب او بیاید حکایت صوفی زنی خواست بغایت بدمزاج و
بدخوی یافت انواع جفا آوردی صوفی مذکور بران صبر کردی و خود را اصلاح او ساخت و برضاجوئی او پرداخت
روزی زن مذکوره بر صوفی مذکور فرمایش کرد او را برای ساختن آش ماهی برای خویش آورد صوفی چون مطیع او بود بجا
آورد و شفقت بسیار بدین کار پرداخت و بدشواری تمام آش ماهی مهیا ساخت و دیگ گرم برداشت پیش آن زن
مذکوره داشت آن صوفی نمک فراموش کرده بود آن زن را آش تمام مذکوره بی مزه شد و زن مذکوره از غضب برجست
دیگ گرم بر صوفی شکست کرده و آن دیگ در گلوی صوفی افتاد صوفی را درین حال فتحی دست داد کار بر حسب
مطلوب گشت ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ
قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾ این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه جمله و آتیتم احداهن قنطارا بتقدیر قد
حال است ای و قد آتیتم احداهن فلا تاخذوا جزا است جمله سابقه معنی آنست اگر شما بدل کردن زنی بجای زنی خواهید
و یکی از ایشان را پوستین گاو پر زر داده باشید پس چیزی از آن مال مگیرید چه نیست رجوع در عطیه بر خویش پسندیده
بعضی گویند قنطار هزار و دویست اوقیه بود هر اوقیه چهل درم نقره باشد و در معنی قنطار چند وجه دیگر بالا گذشته
و ببیان شرح رفته سوال زوج نکره است و نکره در کلام مثبت وحدت را تقاضا کند و لفظ احداهن در آتیتم احداهن
تصریح بوحدت است تعلق زوج واحد و قنطار باحد باین اردتم و فلا تاخذوا منه شیئا که خطاب جماعت است چگونه
باشد جواب خطاب جمع بر طریق اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا هر دو فردی علیحده بود خطاب جمیع را بعنت
اجتماع جمیع مجموعی نباشد و چون خطاب جمیع هر فردی را علیحده وارند خطاب جمع بمعنی اذا اراد احدکم ای
کان منکم پندارند ﴿أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا﴾ استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است
ضمیر تاخذونه بر شئ ماخوذ است ای اتاخذون ذلک الشئ بهتانا منصوب است بنزع خافض ای ببهتان واثما یا بر
مصدریه از قبیل ضربته سوطا ای اتاخذونه بهتانا واثما یا مفعول له است که سبب فعل است نه غرض بر طریق قعد
عن الحرب جبنا و خرج مخافة الشر یا مفعول فیه است ای لتاخذونه وقت بهتان و اثما یا مفعول به است مر فعل
محذوف را ای مرتکبین بهتانا یا حال است از فاعل اتاخذونه ای اتاخذونه باهتین و آثمین بهتان بمعنی ابتدا
افترا بروجه مکابره بود چنانچه او بسبب آن متحیر شود و جمله اتاخذونه تعلیل است یا تذییل است معنی آنست ای
و بچه بهتان جرمیه وافترا سببیه عظیمه میگیرید چیزی را از آنچه بزنان داده اید این چنین چیست نشاید بدست آید

این نوع رکیت نباید زیرا نچه چون شما بدل کردن زنی بزنی خواهید وطلب فرقت از قبل شما باشد واز زنان سبب استرداد آنچه ایشان را داده اید حاصل نشود گرفتن مال ایشان نتوان مگر بروجه افترا وارتکاب سبب استرداد مال بر ایشان چنانچه گوید مهر معجل داده بودم و تو تسلیم نفس خویش نمودی وپیش از تسلیم پیرا تمکین کردی یا بر من حرام شدی یا بگوید نفقه یکسال را داده بودم یکسال نشوز ورزیدی مستحق نفقه نشدی یا بگوید بهدایت شرط اطاعت وموافقت داده بودم اطاعت وموافقت نکردی وخود را بر مخالفت وابا از طاعت آوردی بهتان افترا کردن حجت بود واثم مبین گرفتن مال بی صورت حجت باشد زیرا که در گرفتن مال بی صورت حجت اثم ظاهر نباید ودر افترا حجت اثم در صورت حجت بهتان می باید برین دو وجه واو بمعنی او بود واگر از اثم مبین اثم افترا مراد شود واو بر حقیقت باشد وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ۝ این استفهام نیز برای انکارست عطف ست بر استفهام سابق خطاب کیف تاخذونه مر شوهران راست خطاب بعضکم مر ازواج وزوجات راست بر سبیل تغلیب جمله وقد افضی بعضکم علی البعض حال ست وجمله واخذن منکم عطف ست بر جمله وقد افضی بعضکم معنی اینست وچگونه بگیرید چیزی را از آنچه زنان را داده اید وحال آنست بعضی از شما با بعضی خلوت کرده یعنی بعضی از شما بسوی زنان یا زنان بسوی شوهران آمده واین کنایت ست از جماع یا از خلوت صحیحه بود که بدان لزوم مهر متاکد میشود وداده چگونه استرداد شود واسترداد غیر مهر از هدیه وعطیه نزدیک مروت مستحسن نبود ذکر ازواج وزوجات تصریح نکرده تا التصریح بنسبت سبیل سوی قضاء شهوت در مکان خالی رفتن برای کار معلوم بذکر نوع معین نشود وتعیین داعی وحامل ومقصود قائل مستور بود وگرفته اند زنان از شما عهدی استوار وپیمانی برای احکام کار که عقد نکاح عهد وفاق وداد و میثاق ازدواج واتحاد ست وپیمان اختلاط املاک والتزام امتزاج واشتباک ست عهدی درست وپیمانی استوار برای وفا در مدت حیات وترک جفا تا روز وفات وسیلت زوجیت اقدام وسائل نوع ایشان واحکم روابط دلهای آدمیان ست آدمی که ظاهر وباطن خویشتن بتو سپارد ووثیقت کند که همه عمر صحبت تو گذارد قطیعت وآزار که باو کرده آید وباز گرفتن مهری که او را داده اید پسندیده مروت نبود وگزیده فتوت نباشد وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ط این جمله عطف ست بر جمله وان اردتم استبدال زوج مکان زوج وآتیتم احداهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا چه شرطیه که جزا او نهی است مبنی بقید شرط بود وعطف نهی بر او مناسب باشد در تفسیر امام زاهد رحمة الله علیه آورده نفی الآیة الاولی لما ورد النهی من الارث امراة الاب کرها فامتنعوا عن ذلک وکانوا یتزوجون بنساء آبائهم فحرم الله تعالی ذلک بهذه الآیة وجه این جمله عطف بر جمله لایحل لکم ان ترثوا النساء کرها که در معنی نهی ست باشد از روی معنی مناسب تر بود ونکاح در لغت

وطی است و در شرع عقد مخصوص است و الا استثنا بمعنی لکن است ای لکن ما سلف لا تاخذون به و ایراد او برای دفع وهم کسی است که گمان برد که بفعل منهی عنه که پیش از نهی گذشته است نیز مواخذه متوجه شود و از نکاح مذکور عقد مراد دارند و چون پسران را نکاح منکوحات پدران حرام داشته اند حرمت وطی موطوات بدلالت ثابت پندارند و چون نکاح که مقدمه و داعی وطی بود حرام باشد وطی بطریق اولی حرام بود و معنی آیت چنین آید نکاح نکنید زنانی را که پدران شما نکاح کرده اند و ایشان را در حباله خویش آورده اند لیکن آنچه گذشت یعنی نکاحی که گذشت بدان ماخوذ نباید زیرا که پیش از ورود نهی منهی نبود و نتواند بود که از نکاح مذکور وطی مراد شود و نهی مذکور نهی از وطی باشد و معنی آیت چنین آید وطی مکنید آنچه پدران شما از جنس زنان خواه بنکاح خواه کنیزکان بملک یمین یا بنکاح یا بغیر آن وطی کرده اند و ایشان را بنسبت شما در حکم مادری اطلاق آورده اند پس ازین حرمت وطی موطوات پدران بسبیل الاطلاق بعبارت این آیه ثابت بود و حرمت نکاح منکوحات پدران باشارت این تحقیق گردید چه مقصود از نکاح وطی است پس در حکم وطی بود نکاح منکوحه پدر در معنی وطی موطوه پدر باشد انه کان فاحشة ومقتا این جمله تذییل است و چون ارتکاب این قول امارت قبح او است مرتکبان او را تنزیل بمنزله منکران کرده بطریق حجاج مستفتین بعبارت صریحه بحکم بی شک فیه جمله را مؤکد آورد و معنی آنست بدرستی که نکاح منکوحات پدران و وطی موطوات ایشان پسران را معصیتی فاحش بود یعنی فاحش غلیظ و سبب خشم خدا باشد وساء سبیلا و بد راهی است مر ضمیر سا مخصوص بذم محذوف است ای ساء سبیلا سبیلهم جمله تذییل است معنی آنست و بد راهی است راه ایشان یعنی نکاح کنندگان موطوات پدران یا وطی کننده منکوحات ایشان حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم واخواتکم وعمّاتکم وخالاتکم وبنات الاخ وبنات الاخت امهاتکم مفعول مالم یسم فاعله است مر حرمت را و بناتکم و معطوفات دیگر با والعطف معطوفات اند برامهاتکم چون در آیه سابق ذکر تحریم منکوحات و موطوات پدران کرد سامع را بر سوال از سایر محرمات آورد جمله حرمت علیکم امهاتکم الآیة مستانفه بود جواب سوال مقدر باشد معنی آنست حرام گردانیده شده اند بر شما مادران شما جدات مادری و پدری را اگرچه بوسایط باشند در حکم امهات دانسته و دختران شما اگرچه بوسایط باشند و در حکم دختران اند و خواهران شما و عمات یعنی خواهران پدران شما و خالات یعنی خواهران مادران شما و دختران برادر و دختران خواهر برادر و خواهر پدری و خواهر مادری باطلاق سه اصناف خویش را متناول اند یعنی اعیانی و علاتی و اخیافی را شامل اند تحریمی که مضاف است به اعیان بود بقول امام شافعی مراد از حرمت فعل باشد یعنی در حرمت علیکم المیتة والدم تحریم اکل و در حرمت الخمر تحریم شرب [illegible] دارند و در حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم تحریم نکاح پندارند در آیه سابقه یعنی ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم که در تصریح نکاح است مؤید تاویل امام شافعی است امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه تقدیر بر فعل نکرده قایل بتحریم

ع ۸

عین شده و حرمت فعل را مبنی بر حرمت عین داشته اعیان بر دو نوع نهاده اند یکی آنکه عین او چون گوسفند و گاو و غیر آن حلال باشد حرمت او باعتبار تعلق حق غیر بود دوم آنکه او را چون میته و خون و خنزیر حرام دانند حرمت علیکم امهاتکم از باب حرمت فعل منهی بران محل باشند **وَاُمَّهٰتُكُمُ الّٰتِیٓ اَرْضَعْنَكُمْ** یعنی انیست و حرام گردانیده شد نکاح بر شما مادران شما که شما را در مدت رضاع شیر داده اند **وَاَخَوٰتُكُمْ مِّنَ الرَّضَاعَةِ** یعنی انیست و خواهران رضاعی شما که از جهت شیر خوردن خواهران اند همچو زاده یک مادر باشند **وَاُمَّهٰتُ نِسَآئِكُمْ** و حرام گردانیده شده اند بر شما مادران زنان شما یعنی مادران منکوحات مدخوله یا غیر مدخوله باشند و حرمت مؤبده همچو امهات اند **وَرَبَآئِبُكُمُ الّٰتِیْ فِیْ حُجُوْرِكُمْ مِّنْ نِّسَآئِكُمُ الّٰتِیْ دَخَلْتُمْ بِهِنَّ** ز وقید فی حجورکم عادی است احترازی نبود چه دختر زن اگر در پرورش شوهر نبود هم بروی حرام باشد **سوال** چون فی حجورکم قید احترازی ندارند در ذکر او چه فائده است [illegible] **جواب** فائده ذکر او تقویت جهت تحریم و تاکید آن باشد چه دختران که در عادت شایان انیست همچو دختر در کنار پرورده شود سزاوار حرمت بود چون دختر بود در قید مذکور فائده عظیم است ذکر حجاره حجر در یعنی من نسائکم الّتی دخلتم بهن برای مثل این فائده در اصطلاح اهل معانی مسمی به تتمیم است و با در دخلتم بهن برای تعدیه است بر طریق و نصیب برابر ای مصاحبت است معنی آیت چنین آید حرام گردانیده شده اند بر شما دختران زنان شما که از شان ایشان انیست که پرورده شوند در کنار شما ای زمره شوهران از زنان شما که ایشان را در مکان خالی در آورده اید در گوشه خلوت با ایشان در آمده اید و این کنایت است از جماع و برین تقدیر حرمت ثابت است با جماع و مس بشهوت نه ادرین باب بعضی در حکم جماع دارند و بعضی او را در حکم جماع نمی پندارند **فَاِنْ لَّمْ تَكُوْنُوْا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ** ای فان لم تکونوا دخلتموهن فلا جناح علیکم ان تنکحوا الربائب این جمله معترضه است برای بیان حکم دختران زنان غیر مدخول بها یعنی انیست پس اگر زنان را وطی نکرده باشید هیچ بزهکاری نباشد بر شما درین که دختران ایشان را نکاح کنید ربیبه بغیر دخول با در او حرام نشود و بخلاف مادر زن که بمجرد نکاح پیش از دخول بر زن حرام میگردد **سوال** علت در مادر زن حرمت بعضیت است و بعضیت بوطی تعلق دارد در حرمت مادر زن نکاح را قائم مقام وطی کردند و در ربیبت قائل نشدند در تحریم دختران نکاح را قائم مقام وطی نگفتند بثبوت حرمت قائل نشدند میان ایشان فرق چیست و تفاوت بر چه مبنی است **جواب** فرق میان ایشان آنست که ورود نص در امهات نسائکم بر صفت اطلاق آمده و ورود نص در ربائبکم الّتی فی حجورکم من نسائکم الّتی دخلتم بهن بر سبیل تقیید و این بر شبه چون در ورود نص مطلق و مقید در دو حکم شود موجب حمل مطلق بر مقید نبود **سوال** قید من نسائکم الّتی دخلتم بهن به هر دو حکم مذکور است چرا متعلق هر دو نشود هر دو حکم

بقید مذکور چرا مقید نبود چنانچه در انت طالق و عبدی حر ان دخلت الدار گفته اند و بر تعلیق طلاق و عتاق بدخول دار رفته اند **جواب** تعلق این قید بهر دو حکم جائز نیست از آنچه در تعلق من نسائکم التی دخلتم بهن من بیانیه بود و بر تعلق او بربائبکم التی فی حجورکم من ابتدائیه باشد و در یک لفظ در یک ترکیب دو معنی مختلف داشتن جائز نبود **سوال** بعضی امهات نسائکم را مقید بقید مذکوره دانند و امیر المومنین علی کرم الله وجهه و ابن عباس و زید و ابن عمر و ابن زبیر و امهات نسائکم التی دخلتم بهن خوانده اند و ابن عباس رضی الله عنه برین رفته و الله ما نزل الا هکذا گفته بقول صحابه بذکر تقیید چرا نگفتند و بعض مذکور را چرا مقید بقید مذکور ندانند **جواب** قراة مذکوره بر سبیل احاد است متواتر نیست بخبر واحد اطلاق کتاب را تقیید نتوان کرد و اطلاق دلیل قطعی را بدلیل ظنی در حیز تقیید نتوان آورد **وَحَلَٰٓئِلُ أَبۡنَآئِكُمُ ٱلَّذِينَ مِنۡ أَصۡلَٰبِكُمۡ** حلایل جمع حلیله است و حلیله منکوحه را گویند و قید من اصلابکم از باب تکمیل بود برای دفع وهم در آمدن زن پسر خوانده در تحریم باشد چون مردمان عرب متبنی را پسر میخوانند و در ارث و لباس و طعام و آب همچو پسر میدانند **سوال** بقید الذین من اصلابکم چنانچه زن پسر خوانده از تحریم بیرون می آید زن پسر رضاعی نیز خارج میباید **جواب** تخصیص برین صفت بر قول صحیح موجب تخصیص نفی ما عدا نبود و نص از حکم پسر رضاعی ساکت باشد حکم حرمت زن پسر رضاعی بحدیث یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب ثابت گردد معنی اینست و منکوحات پسران شما که از اصلاب شما اند یعنی از آب صلب شما مخلوق اند **وَأَن تَجۡمَعُواْ بَيۡنَ ٱلۡأُخۡتَيۡنِ** در اختین حرمت فعل ذکر کرده کلام بر صورت حرمت عین نیاورد که هر یکی از اختین بانفراد محل نکاح بود و حرمت عین در صریح بر یکی نباشد معنی اینست حرام گردانیده شده است بر شما جمع کردن میان دو خواهر در نکاح و این در حق ناکحان است و در وطی بملک یمین و این در شان مالکان است بملک یعنی اگر یک خواهر در نکاح باشد دوم خواهر را در نکاح نتوان آورد و اگر یک خواهری را بملک یمین وطی کرد تا این موطوه از ملک بیرون نیاید وطی خواهر دوم را که مملوک اوست نشاید **إِلَّا مَا قَدۡ سَلَفَۗ** این مستثنی منقطع است الا بمعنی لکن است معنی آنست لکن جمع کردن میان دو خواهر که گذشت و در ایام گذشته بعمل آمده است بدان ماخوذ نباید که پیش از وقوع تحریم بود و از جهت عدم دلیل حرام نبود **إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا** این جمله تذییل است تاکید جمله از جهت ابراز شان باری تعالی بر وجه دلالت و استمراری سنت معنی اینست بدرستی که خدای آمرزگار است گناهی که بنادانی کرده اید از آن در گذرد و رحیم است جزایی که از شما واقع شده به بخشد.

وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۖ

الجز

والمحصنت اینجا باتفاق قراء بفتح صاد است وازوی ذوات ازواج مراد ست و در غیر این محل و در تمام قرآن در لفظ محصنات منکر و در معرف بفتح و کسر خوانند بر حسب اختلاف قراة بمعنی مختلف دانند والمحصنت عطف است بر محرمات سابقه ای وحرمت علیکم المحصنات یعنی اینست وحرام گردانیده شده اند بر شما زنان شوهردار مگر زنان شوهردار که برده شده اند و در دار اسلام آمده اند و شوهران ایشان در دار حرب مانده اند که ایشان بتباین دارین یا بسبب سبی بر حسب اختلاف از شوهران جدا شده اند و ذوات ازواج نمانده اند **سوال** حکم صدر اینجا اثبات حرمت نکاح بود پس در مستثنی اثبات حل نکاح شود و همه وا شده یا مملوکات نکاح نمی پیوندد **جواب** لا نسلم که در حکم صدر کلام حرمت نکاح بود بلکه بر اصل ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه حکم او حرمت عین باشد حرمت عین او را اخراج از محلیت فعل میکند وحرمت فعل مبنی بر حرمت عین میشود واگر تسلیم کنیم که حکم صدر کلام بر مذهب شافعی حرمت فعل بود و بمعنی کلام حرم علیکم نکاح امهاتکم باشد جواب گوییم و تفصی از اشکال چنین کنیم که نکاح مملوکات بغیر مالک را روا بود و برین طریق مملوکات محل حل نکاح باشد **سوال** برین تقدیر انتشار ضمیر لازم می آید و کلام پراگنده میشود چه ضمیر علیکم حکایت ناکحان است و ضمیر ما ملکت ایمانکم حکایت مالکان است **جواب** خطاب در هر دو محل یعنی علیکم و ما ملکت ایمانکم مومنان راست و عود ضمیر برین نوع با اختلاف و ما صدق علیه رواست چنانچه در ومن لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المومنات گفته اند و در النساء ضمیر منکم و ایمانکم بیران رفته اند فالمعنی حرم علیکم ایها المومنون نکاح المحصنات من النساء الا ما ملکت ایمانکم فانها لم یحرم علیکم ایها المومنون **سوال** ما ملکت ایمانکم عام است متناول همه اقسام ارادت تعیین سبیات چیست و تعیین این قسم بر چه وجه مبنی است **جواب** اینجا سبیات شوهردار بر دست آمده اند و بر حسب اختلاف سبی یا به تباین دارین بی شوهر شده اند مراد اند زیرا که قسمی دیگر از مملوکات صالح نه اند که از ما ملکت ایمانکم مراد باشد چه اگر شوهر ندارند داخل محصنات نباشند استثنا متصل درست نیاید و استثنا منقطع نیز صحیح نماید زیرا که چون ایشان را شوهر نباشد و سایر اسباب حرمت منتفی بود ایشان ما وراء ذلکم باشند حل ایشان بعموم واحل لکم ما وراء ذلکم ثابت گردد نه برای اثبات حل ایشان استثنا مذکور حاجت نبود و اگر شوهردارند داخل محصنات باشند با وجود تحقق منشاء حرمت استثنا از حرمت صحیح نبود چون غیر سبیات مراد نتوان داشت سبیات متعین باید داشت **سوال** چون سبیات به تباین دارین یا بسبی بر حسب اختلاف بی شوهر باشند داخل محصنات که عبارت از زنان با شوهر اند نباشند استثنای ایشان از محصنات چگونه صحیح بود و استثنای متصل چه نوع درست آید **جواب** ایشان پیش از ظهور حکم شرع بوقوع فرقت به تباین دار یا بسبی استصحاب حال محصنات بوده اند و از روی ظاهر ذوات ازواج مینمودند

استثنا براى بيان بيرون آمدن ايشان از حكم محصنات نه بيان انتفاء احصان ايشان بود و نيز بيايد و توزيع قرئت
بتنايين وار بالسبى بر حسب اختلاف كه ميان علماست باشد پس در ايشان دو اعتبار شد دخول ظاهرى باعتبار
استصحاب حال و استثنا باعتبار خروج شرعى به تبدل احوال و براى استثناء متصل دخول من وجه كافى بود دخول
من كل وجه حاجت نباشد و نظير اين آنست كه گويند لا تقبل شهادة هولاء الصبيان الا الآن فلان فانه بالغ و چنانچه
در قول امام شافعى رحمة الله عليه در رد مراسيل آمده لا اقبل المراسيل الا مراسيل سعيد بن المسيب فانى تتبعتها فوجدتها
مسانيد و چنانچه در صور تاكيد المدح بما يشبه الذم و بالعكس استثنا متصل گفته اند و بدخول من وجه دون وجه قائل
شده اند كِتٰبَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ مصدر است مر فعل محذوف را اى كتب الله عليكم حرمة هذه المحرمات
كتابا و قدر تقديرا يعنى آنست نبشته است خداى حرمت اين محرمات را بر شما يعنى تقدير كرده است تقدير
كردنى و آن مصدر موكد مضمون جمله سابقه است از قبيل له على الف درهم عرفا و الله اكبر دعوة الحق و تواند بود كتاب
الله عليكم منصوب بر اغرا باشد بتقدير الزموا كتاب الله بود يعنى چنين گويند لازم گيريد كتاب خدا را كه بر شماست
يعنى دل بران داريد و عمل بران لازم بنماييد وَاُحِلَّ لَكُمْ مَّا وَرَآءَ ذٰلِكُمْ واحل بر صيغه
ماضى معروف مجهول خوانند و معنى بر حسب آن دانند اى واحل لكم ما وراء ذلكم ما ذكر من المحرمات اين جمله عطف است
بر جمله حرمت عليكم امهاتكم يعنى آنست و حلال گردانيد خداى براى شما آنچه وراء محرمات مذكورست يا گويند
حلال گردانيده شده است براى شما آنچه وراء زنان مسطوره است يعنى ايشان را محل نكاح و وطى شما گردانيده و خبر
حل ايشان شما را رسانيده سوال مطلقه ثلثه پيش از آنكه شوهر دوم مجامعت كند شوهر اول را و زنى كه زياده بر چهار زن است
صاحب چهار زن را و مالكه مملوك را و حبلى از ولد ثابت النسب همه مردان را حلال نه اند نكاح با ايشان نبود و
منكوحه نشوند و شك نيست كه ايشان وراء محرمات مذكوره اند و غير زنان مسطوره اند پس عموم واحل لكم ما وراء ذلكم
چگونه آيد و شمول او چه نوع روى نمايد جواب زنان مذكوره از عموم واحل لكم ما وراء ذلكم بدلائل خصوص مخصوص
گشته اند و از عموم عام مذكور بيرون رفته اند مطلقه ثلثه بقوله تعالى فان طلقها فلا تحل له من بعد حتى تنكح زوجا غيره
مخصوص شده و زنى كه زياده بر چهار زن است بقوله تعالى فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى وثلث ورباع بيرون آمده
و نكاح مالكه مملوك منافى طاعت زن و جريان امر شوهر است پس مفوت مصالح نكاح باشد و مفسد معاملات است
الشئ يفوت بفوات اغراضه يعنى فوات اغراض شئ فوات او بود و حبلى غير زنا كه نكاح او باجماع باطل است عموم
احل لكم ما وراء ذلكم از غير شامل است در نكاح حبلى از زنا اختلاف علماست نزديك امام ابو يوسف نكاح حبلى زنا قياسا
بر حبلى غير زنا بجامع احترام ولد باطل بود و تخصيص عام مخصوص البعض بقياس روا باشد و امام اعظم بما اقتضى استدلال
يا زانى ببطلان نكاح حبلى زنا قائل نيستند و از احل لكم ما وراء ذلكم بيرون نمى آرد سوال [illegible] بيان [illegible] علم

احل لکم بصیغهٔ مجهول آورده و در بیان مر قرائتی بصیغهٔ معروف خوانده صیغهٔ معروف ذکر کرده در بین تفرقه نکته چیست و
این فرق بر کدام وجه مبنی ست **جواب** حل از باب تبیین و توسیع ست نسبت او سوی خویش بتصریح کرده و حرم
که از باب تغیر و تضییق ست برای ترک تصریح بنسبت فعل مجهول آورد **أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ**
مفعول له است بتقدیر لام و یا برای الصاق ست ای احل لکم ما ورا ذلکم لان تبتغوهن باموالکم **سوال** در حذف
لام از مفعول له بیان او وجه بیان اصل اتحاد در فاعل و زمان شرط آمده و شک نیست که تحلیل هر دو شرط فایت
شده چه ابتغا فعل مخاطبان و احلال فعل خداست و احلال ماضی ست و ابتغا مستقبل ست با فوات شرط
حذف لام چگونه روا است **جواب** در کتب نحو آورده این شرط در غیر ان و ان ست چه جواز قمت الیوم ان
امس او اناکم قایم امس صحیح ست و صاحب کشاف ارادت ان تبتغوا التقدیر کرده تا اتحاد فاعل و زمان حاصل
گردد و بر حکم قاعده مذکوره که روایت کردیم حاجت بتقدیر چیزی نمیشود و توان بود ان تبتغوا باموالکم بتقدیر ضمیر
بدل اشتمال باشد از ما ورا ذلکم ای احل لکم ما ورا ذلکم ابتغاءکم ایاهن باموالکم **معنی** اینست حلال کرد
خدای برای شما ما ورای محرمات مذکوره را اینکه ایشان را بمال خویش بجوئید و وطی ایشان برین نهج طلب کنید و بدانکه مهر
در نکاح بغیر تسمیه لازم نشود لیکن نزدیک امام اعظم بنفس عقد واجب بود زیرا که با در باموالکم برای الصاق ست و الصاق
بمعنی ملصق مال را اعتبار کند و ابتغا صحیح بعقد ست پس مال ملصق بعقد باشد و نزدیک امام شافعی لزوم مهر در نکاح
بغیر تسمیه بعد وطی بود زیرا که مهر عوض بضع ست و لزوم بدل پیش از استیفاء مبدل نباشد **مُحْصِنِينَ**
غَيْرَ مُسَافِحِينَ حال ست از فاعل ان تبتغوا ای ناکحین غیر زانین **معنی** اینست بجوئید زنان را
بمال خویش در حالت که ناکحید نه در حال که زانی اید یعنی مال خویش را صرف در نکاح کنید در سفاح صرف نکنید
چه صرف کننده در سفاح مال را ضایع سازد و خود را محکوم علیه در نکال و عذاب اندازد و خسر الدنیا و الآخرة
شود از جهت دین و دنیا خاسر گردد **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً**
فما استمتعتم مبتدا است فاتوهن اجورهن خبر مبتدا است و مراد از اجور مهور ست ضمیر مبتدا محذوف
است ای فاتوهن اجورهن علیه فریضة حال ست از اجورهن **معنی** اینست پس آنچه شما بدان از جماع یا خلوت
صحیحه برخورداری گیرید پس بدهید ایشان را مهرهای ایشان در حالت که آن مهرهای ایشان مقدر ست بمقابله آن
و تواند بود که ما عبارت از زنان باشد افراد لفظ به از جهت ما بود و ضمیر جمع فاتوهن از جهت معنی وارد و استعمال
کلمه ما که مخصوص ست بغیر عقلا در حق زنان باعتبار صفت بود یا بتشبیه زنان ناقصات عقل بغیر عاقلان
و تواند بود که جمله فما استمتعتم تا آخر معترضه باشد اعتراض او در اثنا ذکر حکم نکاح برای بیان حکم متعه بود بمعنی جماع
آید پس آنچه برخورداری گیرید و برات از زنان تمتع پذیرید پس ایشان را اجور آن بدهید و مهور ایشان در حالت

که مقدر است تسلیم کنید برین وجه حکم این آیت منسوخ بود آنچه ناسخ نکاح متعه است ناسخ حکم این آیه باشد روایت کرده اند در غزاتی لشکریان در تنگ افتاد و مردمان را توقان مزاحمت داد و این آیه نازل گشت متعه تجویز پذیرفت و آن آنست که مردی زنی را بمدت معینه بخواهد و بغیر آن نکاح کند بانتهای مدت معینه نکاح منتهی شود بی مهر و جدا شود که این زن را بگذارد و بر مرد واجب بود که او را تا ظهور برات رحم او در بیت عدت نگاه دارد و لیکن نکاح متعه منسوخ گشته است بخبر صحیح پیوسته پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم انی کنت اذنت لکم بالاستمتاع من هذه النساء الا ان الله حرم ذلک الی یوم القیامة و در حدیث دیگر آمده من کان عنده شیء من هذه النساء التی تمتع بهن فلیخل سبیلها و ابن عباس رضی الله تعالی عنه میگوید این آیه منسوخ نیست و از امام مالک نیز همین نوع مروی شده و در بعضی روایت هست که ابن عباس ازین سخن رجوع کرده و گفته که از آنچه من در نکاح متعه در باب صرف گفته بودم از آن توبه کردم و رجوع نمودم ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ﴾ و لا جناح علیکم عطف است بر احل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم یعنی نیست و نیز بزهکاری نیست مر شما را در آنچه یکدیگر راضی شوید و مهر را بتراضی بعد از تقدیر یکدیگر زیاده کنید یا نقصان کنید ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ این جمله تذییل است تاکید او از حیثیت شمار باری بر وجه ذکاوت و استواری نسبت یعنی انیست بدرستی خدای دانا است و استوار کار است مصالح شما و آنچه بهتر است کند بحکمت و استواری کند ﴿وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ﴾ این جمله عطف است بر جمله فما استمتعتم و معنی محصنات در قرآن بچند معنی آمده زن شوهردار چنانچه بالا گذشته و محصنات بمعنی حرایر چنانچه درین آیت مذکور شده و محصنات بمعنی عفایف بریه از زنا چنانچه در آیت والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء مذکور شده و بمعنی حرایر مسلمات موطوات بنکاح صحیح در مسأله رجم زنا بیان پیوسته طولا ای فضل مال و این مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا ای ومن لم یستطع استطاعة بطول ان ینکح المحصنات مفعول له است ای من لم یستطع لطوله و آن هر دو قید اثبات است نه قید نفی و ان ینکح مفعول است مر لم یستطع را و تواند بود طولا بمعنی غنا و علا مفعول بلم یستطع باشد برین وجه ان ینکح متعلق طولا دارند تعلق او بتقدیر فی تعلق ظرف و بتقدیر لام تعلق مفعول له غرض بنیاد ارشد معنی آیه چنین آید هر که نتواند بفضل مال یا از جهت فضل مال که محصنات را نکاح کند پس گو بعضی از آنچه مالک است ایمان شما ای دستهای شما از کنیزکان مومنه در نکاح آرد یا گویند هر که برای نکاح محصنات مومنه یا در مهر نکاح کردن ایشان دادن مال نتواند پس کنیزکان مسلمانان که مومنه باشند نکاح کند و این آیه بظاهر خویش متمسک امام شافعی است که چون جواز نکاح امه مشروط بعدم استطاعت نکاح حره

باشد بر تقدیر وجوب استطاعت نکاح حره و انتفاء این شرط منتفی بود و مؤید او قول ابن عباس ست رضی الله تعالی عنهما من ملک ثلثمائة درهم فرض علیه الحج و حرم علیه نکاح الامة و نیز نکاح امة موجب بنده ساختن ولد بود و حر را با وجود قدرت نکاح حره بنده ساختن ولد خویش را روا نباشد ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه ازین آیه تعفف میجوید و امام شافعی را بدو وجه جواب میگوید یکی آنکه عدم شرط نزدیک بعضی عدم شرط عدم اصلی بود و عدم او بعدم دلیل ست نه بدلیل عدم که معارض شود زیرا که عدم شرط موجب عدم او نبود پس حکم اصلی ثبوت را بعمومات جواز نکاح چون فانکحوا ما طاب لکم من النساء و امثال آن منافی نباشد دوم آنکه نکاح را دران نکح المحصنات وطی حمل میکنند و عدم استطاعت وطی حره را کنایه از عدم وجود حره در فراش او میدارد و آیه را بر مسئله اجماعی حمل میکنند که نکاح امة با بودن حره در نکاح درست نیست مسئله مذکوره موافق آیه مسطوره برین معنی ست و قید کنیزکان به مؤمنان نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه موجب عدم جواز نکاح کنیزکان کتابیت ست زیرا که او وصف را ملحق بشرط میدارد و عدم شرط را موجب عدم حکم میداند و نزدیک ابو حنیفه رحمة الله علیه اصل در جهات وصف آنست که علت حکم باشد و عدم علت موجب عدم حکم نبود و عدم وصفی که شرط است چگونه موجب عدم حکم شود و ابو حنیفه حکم شرط و وجود مشروط نزدیک وجود شرط میدارد و عدم حکم نزدیک عدم شرط بعدم دلیل میگوید نه بدلیل عدم کمی میدارد **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِيْمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ** ای بجمال ایمانکم ای اعلم من الحر و العبد و الحرة و الامة من ایمانه احسن و اثبت فلا تفضیل بین الحر و العبد و الحرة و الامة فی الایمان فرب عبد یکون احکم ایمانا من الحر بعضکم من بعض ای بعضکم قریب من بعض لا یمنع التفاوت بینکم بعد تقاربکم فی الایمان فلا تستنکفوا من نکاح الاماء من بعض جمله اعتراض است میان جمله فمن لم یستطع و فمن ما ملکت ایمانکم المؤمنات را و جمله و الله اعلم بایمانکم معترضه است برای بیان حکمت تجویز با ثبات صفت ایمان و عدم تفاوت ایشان دران یعنی اینست و انا ترسیت خدا بحال ایمان شما شاید ایمان کنیزک را از ایمان حره استوارتر داند و شاید ایمان حره را ضعیف تر ز ایمان بنده خواند بعضی از شما در باب ایمان قریب اند از بعضی میان مؤمنان در ایمان تمیز نباید و در القاب فرق کردن نشاید و حر را از نکاح امة چه جای استنکاف بود و چه محل استکبار باشد **فَانْكِحُوْهُنَّ بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ** فاء سببیه است جمله مترتب ست بر و الله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض یعنی اینست چون میان شما در ایمان فرق نیست استنکاف بی معنی ست کنیزکان را باذن صاحبان ایشان نکاح کنید و ترفع و تعظم فرو نهید سؤال نکاح ایشان از ضمن ما ملکت ایمانکم که بتقدیر فانکحوا فهم شده بود وجه باز برا چه ذکر کرده و نکر برای چه آورد جواب از جهت اظهار ترتب صحت نکاح بر ثبوت اهلیت نکاح با ایمان

و ترتیب اختیار اذن نکاح مالکان بر قرینه متضمن التفات است از غیبت سوی خطاب شود و این جمله بیان لزوم اذن
مالک است در نکاح کنیزکان بود چه نکاح اما بغیر اذن مالک موقوفا منعقد شود و اگر مولی اجازت کند جایز افتد و اگر رد
کند مردود گردد و نزدیک امام شافعی نکاح بعبارت زنان اگرچه حره باشند منعقد نشود و این آیه حجت بر دو بود
چه مولی را اذن متعلق است بمباشرت عقد متعلق نیست مناط تمسک همین است مباشرت عقد بر ایشان
گذاشته است و اذن را متعلق بمولی داشته وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ تقیید معطوف است بر فانکحوهن
یعنی اینست و بدهید کنیزکانی را که نکاح کنید مهرهای ایشان بنیکی چنانچه گزیده شرع بود و پسندیده طبع باشد و ادا نشد
و تقاضا منماید مکنانید بهوان و حقارت ایشان مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ
اخدان جمع خدن است الخدن والخدین دوست محصنات و غیر مسافحات و لا متخذات اخدان احوال مقدره
از مفعول فانکحوهن ای فانکحوا الاماء بمقصود آیه عفاف ایشان و عدم زنا ایشان و عدم کونهن متخذات اخدان و اگر حال مقدره
دارند تقیید شرعیت نکاح بحال وجود عفاف و عدم نکاح باشد و تقیید نکاح اما بحال تحقق عفت و انتفاء زنا شود تحقق
شرعیت نکاح زوانی منتفی گردد و همچنین اگر حال دارند از مفعول آتوهن اجورهن پس تقیید ایتاء مهور بمحصنات غیر
مسافحات است شود اگر زوانی را نکاح کنند دادن مهر واجب نباید و همچنین نیست و اگر حال از این که در فانکحوهن یا
در آتوهن است دارند احوال مذکوره قیود ایتا یا قید نکاح افتد و حکم تقیید مخالفت در منکوحات غیر عفائف جواز نکاح
و وجوب ایتا منتفی باشد و حکم چنین نیست مگر آنکه گویند بر اصل ابوحنیفه مفهوم مخالف حجت نیست و از عدم
قید عدم حکم نمی آید و در صورت عدم قید جواز نکاح و وجوب ایتا بعمومات ثابت بخصوص که درین باب وارد است ثابت
شود و سؤال وارد نگردد و صواب آنست که هر سه حال باشد از معنی فعل که از نسبت اجورهن فهم میشود ای
یؤتین الاجور المترتبة الیهن حال کونهن محصنات غیر مسافحات و لا متخذات اخدان و هی المهور لا المأخوذ المترتبة
الیهن حال کونهن زانیات مما یشترط الزناة للزوانی معنی چنین آید بدهید اجرها که منسوب است سوی ایشان
در حالیکه پارسایان اند غیر زانیات آشکار و غیر زانیات پنهان از گیرندگان دوستان که در صحبت با بیگانگان
محلها بیچ ... گشته و برای زنا دوستی ناپسندیده و شوهری نابوده بناگیرند اجوری که زوانی مر زانیات
بالتعیین کنند و آن برای ایشان ملتزم شوند و دادن آن بر ایشان لازم نباید و از زوانی در مجمع زنا است
نماید فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ
الْعَذَابِ احصن بصیغه مجهول و معروف خوانده اند و معنی بر حسب آن دانند فاذا احصن شرط است
فان اتین شرط دوم است فعلیهن جزا شرط دوم است شرط دوم با جزا خویش جزا شرط اول است چنانچه شرطیه
فاذا احصن با جزا خویش معطوف است بر آتوهن اجورهن یعنی چنین آید چون محصنه باشند پس اگر بیارند

اگر فاحشه زنا را مرتکب شوند پس بر ایشانست نیمه از عقوبتی که مر آزادان را آید از صد تازیانه که حد ایشانست پنجاه تازیانه زده شود [illegible]
زیرا که رق منقصت حدود و حقوق بود و از عذاب که مذکور شد مراد جلد است نه رجم چه رجم تنصیف پذیر نباشد و مراد از
محصنات مذکور حرایر اند که مستوجب حد باشند نه شوهرداران چه احصان شرعی که علامت وجوب رجم بود [illegible]
قابل تنصیف نباشد و احصان که در فاذا احصن مذکور است این معنی است که شوهردار شدن گرد[illegible] چنانچه
در والمحصنات من النساء باتفاق مفسران شده و ابن عباس رضی الله عنهما بر حکم مفهوم [illegible]
شرط یعنی بر تقدیری که شوهردار نباشد قائل بلزوم حد نبود و بر اصل ابو حنیفه رحمه الله مفهوم حجت نیست
و عدم شرط موجب عدم مشروط نباشد [illegible]
این نص و بیان آن مخالفت نباید سؤال در احصن اذا استعمال کرده و در اتین بفاحشة ان آورده فرق چیست
و این تفاوت بر چه مبنیست جواب اتیان بفاحشه یعنی زنا [illegible] قلیل الوقوع است و محل ان
بود و احصان یعنی شوهردار شدن کنیزکان که موافق طبع و شرع کثیر الوقوع است محل اذا باشد سؤال و بالا ذکر
غیر مسافحات بر وجه تنکیر بود اینجا بر وجه تعریف روی نمود و النکرة اذا اعیدت معرفة کانت الثانیة عین الاولی
اینجا چنانچه بیان کردی مغایرت می آید کلام موافق قاعده مذکوره نباشد جواب مغایرت بقرینه آمده [illegible]
بدلیل شده ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ این حکم [illegible]
و بیان شرط جواز آنرا میفرماید یعنی آنست ان یعنی جواز نکاح کنیزکان مخصوص بکسی [illegible]
و از وقوع این جریمه فاحشه خائف بود لیکن امام شافعی رحمة الله علیه ذلک را اشارت بر جواز نکاح اماء [illegible]
الفقا و آن میدارد و آنرا بر حکم این آیه مخصوص بحالت زنا می پندارد و بر تقدیر قدرت بر نکاح حره که [illegible]
خوف زناست نکاح امه منعقد نمیدارد و ابو حنیفه رحمة الله علیه ذلک اشارتست بر جواز نکاح اماء [illegible]
نکاح میدارد و اباحت نکاح بر حکم این آیه مخصوص بحالت زنا نمیدارد و بر تقدیر قدرت بر نکاح حره که [illegible]
[illegible] خوف زناست نکاح را مکروه میخواند نه مباح نمیداند بدلیل سیاق کلام [illegible]
این ذلک بر هر دو قول اشارتست بر انتفاء نکاح امه باشد و ان مخصوص بحالت بودن از زنا [illegible]
انتفاء خوف زنا متعلق بقدرت بنکاح حره دارند و بقول امام اعظم متعلق باشد [illegible] بودن حره در نکاح [illegible]
پس اختلاف میان ایشان مبنی بر اختلاف ایشان در [illegible] آیه بود و آیه مذکوره [illegible]
نشود وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ و ان تصبروا مرفوع المحل [illegible] خیر لکم خبر [illegible]
و این جمله عطف است بر جمله ذلک لمن خشی العنت یعنی آنست و صبر کردن شما از نکاح اماء که بر تقدیر [illegible]
مستغنی [illegible] محترم که سبب خلقت بنی آدم است میشود و بر تقدیر انزال [illegible] ارقاق ولد

ع ۳

بهلاک ابد میگردد و شک نیست که احتراز ازین منقصت بهتر و عزیمت در حق ایشان اکثرست وَاللَّهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ این جمله تذییل است چه اختصاص جواز نکاح اما بخشیت وقوع زنا مفهوم میشود بنکاح اما بغیر خشیت زنا یعنی بعدم نکاح حره یا بعدم قدرت بنکاح حره بر حسب اختلاف ناجایز و موجب اثم باشد و از جمله والله غفور الرحیم نیز تحقق اثم که از کلام سابق مفهوم شده بود مفهوم میگردد بدین طریق این جمله براسوی که مفهوم کلام سابق دارد تا که مفهوم را منتقل بسیار ارشاد معنی آنست و خدای آمرزگارست خطایا بیامرزد و بخشاینده است عطایا ببخشد يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوْبَ عَلَيْكُمْ لام زائده است و مفعول یرید لیبین لکم با معطوفات خود لیبین متعلق است بیرید و این جمله مستانفه است مبنا معنی آنکه از احکام النساء والیتامی والوصایا والمواریث والحقوق والحدود والطهارات والمعاملات وغیر ذلک مما ذکر فقیل علی سبیل الاستیناف یرید الله لیبین لکم ما خفی علیکم من الاحکام والمصالح ویهدیکم سنن الذین من قبلکم لتقتدوا بهم ویتوب علیکم ای یقبل توبتکم و قبول توبه کنایه از وقوع توبه بود و چه قبول توبه بغیر وقوع او نباشد معنی آنست میخواهد خدای جل و علا تا بیان کند آنچه مخفی بود بر شما از احکام زنان و حقوق ایشان و حد ارتکاب محرمات و اکتساب اباحات و وعده و وعید اخروی و صلاح معاش دنیوی و آنچه شما در جاهلیت از کارهای دین و دنیا بر خلاف آن بودید چنانچه پسر خوانده را پسر خود میگردانیدید و با زنان ایشان نکاح میکردید و زنان زیاده بر چهار نکاح میکردید و مال ایتام را عقلی نسیانی آوردید و چنانچه زنان را میراث نمیدادید و دختران را از میراث محروم میکردید و بزنان پدران و اقارب جانب خویش می انداختید و ایشان را برین عمل خویش میساختید و تا بنماید شما را حق راههای کسانیکه پیش از شما بودند از انبیا و صلحا تا به ایشان اقتدا کنید و متابعت ورزید چون تقوی و صله ارحام و اشتغال بحلال و تحرز از حرام و اهتمام بدین و تشبث بحبل متین و ذکر توبه و قبول توبه برای آن بود و بیان زنان و توبه و کیفیت تحصیل این ازانجهت روی نمود تا دلهای شما را توبه بگیرد و چون توبه کنید خدای عزوجل توبه شما بپذیرد وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ این جمله تذییل است و در صفت توبه است تنبیه بر وجوز است چه علیم ملایم است مر بیان و حکیم ملایم است مر هدایت و قبول توبه معنی آنست و خدای علیم است به تدبیر اوست و بیان آن تواند حکیم است به مقتضای حکمت نیکان را هدایت کند و توبه تائبان قبول گرداند وَاللّٰهُ يُرِيْدُ اَنْ يَّتُوْبَ عَلَيْكُمْ این جمله معطوف است بر تذییل سابق متضمن است مر تاکید از اراده قبول توبه و جمله اسمیه که خبر او فعل مضارع است برای استمرار تجدد آمده چنانچه در الله یستهزئ بهم و یمدهم تحقیق شده معنی آنست خدای توانا میخواهد از شما قبول توبه همیشه دارد و

این کار هموار می آرد پس سزاوار بود که اکنون آن کار از وآید و ارادت قبول توبه از وی پدید آید و درستی نماید

وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا ○

عطف است بر یرید الله لیبین لکم یعنی اینست و میخواهند کسانیکه پیروی میکنند دواعی شهوات را یعنی یهود و نصاری که شما از جاده دین و منهج شرع متین میلی عظیم کنید تا خود با همچو ایشان در اتباع شهوات انگیزند چنانچه بعض محرمات نیز بداعیه شهوت چون بنات اخوت و اخوات و بنات ابن [illegible] بر بنات عمات و بنات خالات همچو ایشان حلال پندارند و زمام نفس و دل بکلی بدست قاید شهوت سپارند چه خوش گفته خرمن دیگری را سوخته طلبد و اسیر گشته دیگری را اسیر گشته خواهد يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ این جمله مستانفه است یعنی چون اتباع شهوات را نکوهید و سبیل شهوات نپسندید چنانستی که کسی از توسیع مجال قضاء شهوات و تکثیر مواضع حل چون اباحت زیاده بر زنان تا چهار و اباحت کنیزکان بملک یمین آنقدر که باشند و اباحت نکاح کنیزکان غیر با وجود آنکه متضمن ارتقاق ولد است که رابی از سبیل شهوات و قسمی از رغبت و لذات است سوال کرد که سبیل استیفاء او گفت یرید الله ان یخفف عنکم یعنی اینست میخواهد خدای که تخفیف کند یعنی کار را بر شما آسان کرد و در شهوات شما از توسیع مجال قضاء شهوت و تکثیر مواضع رغبت آسانی نهد که تضمین آن بر شما ثقیل بودی و کار دشوار نمودی وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا جمله حالیست ای وقد خلق الانسان ضعیفا یعنی ضعیفا عن تحمل شهوة الجماع [illegible] سطوتها چون نفس اماره سر برآورده و روی بسرکشی و سرفرازی آورد تن که اسیر شهوت است [illegible] گرفتار سطوة وقاع است از مقاومت او ضعف دارد و معارضت سطوة شهوت را طاقت نیارد حق سبحانه تعالی مجال قضاء شهوت را اکثر کرد و مواضع حل را فسحت و وسعت داده آورد تا امتثال بر ایشان دشوار نگردد و کار قضاء شهوت بر ایشان آسانی پذیرد از سعید بن المسیب مرویست که پیر شده بود و سال وی از هشتاد گذشته یک چشم بکلی رفته و چشم دوم شبکور گشته بود و میگفتی که صبر از زنان نمیتوانم کرد و دل از ایشان باز نمیتوانم آورد و هم از سعید بن المسیب رضی الله تعالی عنه مرویست که ابلیس [illegible] از بنی آدم قط الا اتاهم من قبل النساء و جای دیگر آمده النساء حبائل الشیطان و بعضی گویند مراد از ضعف [illegible] خلقت است از آنکه میان آفریده پنج اختلاف طبایع کشیده مبتلا بگرسنگی و تشنگی گشته و دیگر با و سرما از تاب و طاقت رفته [illegible] بروجه الکد یکسی برنج و عنا رساند یعنی غذا مایه ورشکم نشود و باطن [illegible] و گاهی [illegible] تازه و گاهی تاب حرارت نی تاب نسازد و گاهی یبوست تن او را بی آب گرداند گاهی رطوبت بمعرض هلاک رساند قطعه آن صورتی که هست [illegible] برادر [illegible] چهار گانه دوار [illegible]

آمیزند گاه آب گاه خاک گهی نار گاه باد این تشنه و گرسنه گرفتار آب و نان ٭ یکدم نرست از غم و گاهی نگشت شاد
نگرسته بلا و سار سپیچه عنا ست تا در بود این و آتش زبانه نداده و او داد تا مرغ جان بسکن جسم ست یکنفس هوا از چگل
تماشش امینی نداد چون ضعیفست او بر ضعف بود لایق آن دست تخفیف و در جواز تیسیر ترفیه باشد و در تفسیر
و از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که ثمانی آیات فی سورة النساء خیر لهذه الامة مما طلعت علیه
الشمس و غربت در سورهٔ نساء هشت آیتی نازل گشته است بهتر است مر شما را از آنچه برآمده است بران آفتاب
و فرو رفته یکی یرید الله لیبین لکم دوم والله یرید ان یتوب علیکم سوم یرید الله ان یخفف عنکم چهارم ان
تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم پنجم ان الله لا یظلم مثقال ذرة ششم ان الله لا یغفر ان یشرک
به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء هفتم و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما هشتم ما یفعل
الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم و کان الله شاکرا علیما **یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَاْكُلُوْٓا**
اَمْوَالَكُمْ بَیْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ در حجابه یا ایها الذین امنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها تا حلا اتاخذونه بهتانا
و اثما مبینا نهی از جفا بر زنان و گرفتن و خوردن مال ایشان بود بعد ازین و لا تنکحوا ما نکح اباؤکم من النساء تا اینجا
بیان محرمات بتفصیل و توضیح روی نمود در بین جمله و معطوف او نهی از خوردن مال مردم بباطل بر سبیل تعمیم تخصیص
و نهی از قتل نفوس معصومه که ذکر آن نهی های سابق اهم است ذکر کرد و تحریم آن را بر وجه اعتراض برای بازداشت
ازان در میان آورد تا مخاطبان چنانچه از محرمات مذکوره باز مانند از خوردن اموال بباطل و کشتن نفوس معصومه نیز
باز مانند لاجرم و اشد نهی آنست ای مومنان مخورید میان خویش یکدیگر بباطل مالهای که نسبت بشما دارد
چنانچه بعضی از بعضی بباطل گیرد و بناحق در تصرف آرد چون مال غصب و سرقه و خیانت و مقرون بخلاف دین و دیانت
چنانچه بیان آن در علم شریعت آمده و شان آن در علم حلال و حرام مبین شده و چون جنس مومنان را مخاطب کرد اموال
اموال سوی جنس ایشان بصیغهٔ خطاب آورد و بینکم عبارتست از آشکارا خوردن و بر وجه شهرت آوردن چنانچه
ازان شرم ندارند و عیب نپندارند که آن باستخفاف کشد و باستحلال رسد **اِلَّآ اَنْ تَكُوْنَ تِجَارَةً**
عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ تجارة برفع و بنصب خوانند برفع تکون تامه و بنصب تکون ناقصه خوانند بحذف مضاف
از اسم تکون ای الا ان تکون جهة حصول اموال تجارة یا بحذف مضاف از خبر ای الا ان تکون الاموال مال تجارة
بر هر تقدیری استثناء مذکور استثناء منقطع است چه صدر کلام مقید است بباطل و بودن تجارت از تراضی
از انواع باطل نیست، تقدیر چنین بود لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل لکن حصول التجارة عن تراض منکم مباح
فیه الاکل و قید عن تراض احتراز است از تجارت بر وجه اکراه بغیر حق و معنی آنست خوردن اموال بباطل
مباح نبود و اگر بود مالی که بسود و سودا یعنی بمحل تجارت صحیح است که ناشی از تراضی ست خوردن آن مباح باشد و سایر

اسباب ملک چون هبه و صدقه و غیر آن در بودن هر یکی سبب صحیح برای ملک ملحق بتجارت دارند و موجب
حل التصرف است بر وجه شرع پیدا رند وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ عطف است بر لا تأكلوا اموالكم بینکم
بالباطل یعنی اینست و نفسها خویش را یعنی مسلمانان را اهل دین خویش را که نفسهای ایشان همچون نفسهای
شماست مکشید که چون ایشان را بکشید چنانستی که نفسهای خویش را کشته باشید و این نهی از قتل مسلمانان است
بعد از نهی از خوردن مال ایشان إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۝ این جمله تذییل است
تاکید از جهت ابراز مقصود شان باری بر وجه و کادت و استواری است معنی اینست بدرستی که خدای سبحانه
در شان شما خداوند رحمت و عطیه بخشاینده از معصیت و خطیئه است بلقین نیکی و منع از بدی هر دو از رحمت و از باب
فیض نعمت است سوال اکل اموال الغیر بالباطل و سایر تصرفات در نهی برابر بود اکل را تخصیص بنهی بچه وجه باشد
جواب اکل معظم تصرفات است چنانکه غذا و نماست در همه اجزاء بدن در آید و در گوشت و پوست در رگ
و پی تداخل نماید پس نهی ازو اهم بود و اهتمام در وی اتم باشد وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَانًا
وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا ذلک اشارت باکل اموال باطل و بر قتل نفس است و اشارت بلفظ ذلک
بر مذکور بود بر طریق لا فارض ولا بکر عوان بین ذلک عدوانا و ظلما مفعول له است ای ومن یفعل للتعدی و الظلم
یا مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا ای ومن یفعل ذلک فعلا عدوانا و ظلما یا مفعول فیه است ای ومن یفعل
ذلک فی وقت عدوان و ظلم یا تمییز باشد ای ومن یفعل ذلک الفعل من حیث انه عدوان و ظلم یا حال بود ای
ومن یفعل ذلک ذا عدوان و ظلم فسوف نصلیه نارا جمله جزاء شرط است تنکیر نارا برای تفخیم و تهویل است
سوال فا برای تعقیب مع الوصل بود و سوف برای استقبال البعید باشد جمع میان دو حرف متنافی چگونه
آید جواب پوشیده نیست که سوف برای استقبال بعید است در فعلی که بعید باشد و سوف تبعید است
و فا را دال بر وصل ایقاع و ذکر وعید دارند میان آنچه حصول چیزی وقت ذکر او و اخبار بدو تنافی نپندارند جمله
و بنیه این میان معطوف یعنی ولا تقتلوا و معطوف علیه یعنی لا تأکلوا اموالکم معترضه است برای تهدید
و ایقاع وعید یعنی خبر آید که هر که فعل مذکور یعنی اکل اموال بباطل و قتل النفس از جهت ارادت تعدی و ظلم
کند و این کار بر وجه عدالت نبود و ظلم آرد ایشان را انجام او را در آتش در آریم و در عقاب و عذاب آریم وَكَانَ
ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۝ جمله وکان ذلک علی الله یسیرا تذییل است معنی اینست و هست
در آوردن مجرمان در آتش بر خدای عزوجل آسان إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ
عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ۝ معترضه است برای ترغیب
الی الطاعه و ترهیب از آنکه بنده را طاعت فرمانهای خدای از اوامر و نواهی دنیا و انقیل و در ثواب

بترک واجب بود و ترک طاعت فرمانهای او و ترک مأمور به در امر و فعل منهی عنه در نهی معصیت و گناه باشد
و معاصی برابر نیست بعضی بزرگ است که آنرا کبیره گویند و بعضی خرد است که آنرا صغیره خوانند و در تعیین کبیره
اختلاف کرده اند و اقوال مختلف آورده اند بعضی آنچه در آن حدی واجب گشته یا ذکر وعید نار یا ذکر غضب شده
چون زنا و سرقه و شرب خمر و قذف محصنات و قطع طریق و قتل عمداً و مانند آن کبیره باشد و هرچه غیر آن بود چون دواعی
و هر چه در وی اصرار نشود صغیره است لا صغیرة مع الاصرار حالی ازین سمت و لا کبیرة مع الاستغفار شاهد برین است
و بعضی گویند کبیره آنست آنچه خدای در قرآن به کبیره یا عظیم بودن آن تصریح کرده چنانچه بقوله تعالی ان الشرک لظلم
عظیم و ایذاء پیغامبر و نکاح ازواج او بعد او بقوله تعالی و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده
ابدا ان ذلکم کان عند الله عظیما و اکل اموال یتامی بقوله تعالی و لا تأکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان حوبا کبیرا
و قتل اولاد بقوله تعالی ان قتلهم کان خطأ کبیرا و بعضی گفته اند کبیره آنست که حرام بعینه باشد و صغیره آنست
که حرام لغیره بود و بعضی گفته اند آنچه ثابت شده است حرمت او بنص قرآن کبیره است و غیر آن صغیره است
و بعضی گفته اند کبایر منهیاتی است از آغاز سوره نساء تا آیه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه مذکور شده و آنچه از
نهی صریح آمده و بعضی گویند گناه کبیره سه است کفر که کافر است و ضلال که بتدریج اثر آن دیده جهان را ست
و کفران یعنی ناسپاسی کردن و ناشاکر بودن و بعضی گویند گناه کبیره چهار است شرک و امن از عذاب خدای تعالی
و یأس از مغفرت او و قنوط از رحمت او و بعضی گناه کبیره را موبقات گویند و حصر آن برین هفت نموده اند
شرک بخدا و سحر و قتل نفس بغیر حق و اکل ربوا و اکل مال یتیم و قذف محصنات مؤمنات و روی گردانیدن
از جنگ بدین که یک کس از دو کس یا ده کس از بیست کس یا صد کس از دویست کس و امثال آن تا آنکه دوازده
هزار تن از مسلمانان یکدل متفق بر محاربه شوند چون آن شمار عدد برسد و همه را داعیه اعلاء کلمه اسلام باشد
ایشان هرگز مغلوب نشوند و ایشان را فرار از کافران به هیچ وجه روا نباشد بقوله علیه السلام اثنا عشر الفا لن یغلبوا
اذا کانت کلمتهم واحدة و بعضی بر هفت مذکور دو زیادت کنند یعنی و الحاد در حرم یعنی میل کردن از حق از مقام
متبرک حرم و عدد کبائر نه گویند و بعضی یمین غموس یعنی سوگند دروغ بر فعل گذشته زیادت کنند یعنی بده رسانند
و بعضی سرقه و شرب خمر برین ده زیادت نمایند تا عدد کبایر دوازده دارند و بعضی گویند کبایر هفده است چهار در دل
شرک بخدای و اصرار بر معصیت یعنی قصد کردن آن کرتی دیگر و ناپشیمان شدن از آن و نومید شدن از رحمت
خدای و ایمن بودن از مکر و چهار در زبان است گواهی دروغ و قذف محصن و سوگند دروغ بر امر گذشته و سحر که
اثبات باطل یا ابطال حقی و سحر و سه در شکم شرب خمر و قدر مسکر از هر شرابی و اکل مال یتیم بظلم و اکل ربوا و دو در
فرج زنا و لواطت و دو در دست قتل و سرقه و یکی در پای فرار از جنگ و یکی در جمیع اندام عقوق والدین و بعضی

گویند کبایر بیست و هفت است دوازده آنکه بالا گذشته و پانزده دیگر ربا و ترک صلوة متعمداً و منع زکوة و حسد و کبر و
حیف در وصیت و زیادت بر ثلث و تحقیر مسلمانان و نقض عهد و بعضی قطیعه رحم و جمع میان صلوات بغیر عذر
و منع فضل آب از تشنه بعد از سیراب شدن خود و خیانت و غیبت و هجر آن و قمار و کتمان شهادت و انقلاب
از هجرت و دروغ گفتن و بیع آلات حرب بدست کفار که ظلم زیادت کنند عدد کبایر همین گویند و بعضی تا هفتاد
رسانیده‌اند و بعضی قریب به هفتصد گویند و بعضی در کبایر عدد معین نداشته بلکه از اضافی خوانند هر گناهی بنسبت آنچه
فروتر از وست کبیره است و بنسبت آنچه بالاتر از وست صغیره است اما بیان اکبر کبائر آنست که در حدیث
آمده الا انبئکم باکبر الکبائر قالوا بلی یا رسول الله فقال الاشراک بالله و عقوق الوالدین و شهادة الزور و کان
متکیا فجلس و قول الزور فقال الا و قول الزور و شهادة الزور قال الراوی و کان یقولها حتی قلت لا یسکت و
این آیه معتزله تمسک کنند که تکفیر سیئات و ادخال جنت موقوف بر اجتناب از کبائر داشته‌اند و اصحاب کبائر مخلد در نار
بپندارند و مذهب ایشان خطاست لقوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و قوله تعالی
یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا هر دو آیه در غفران فارق
میان کبیره و صغیره نیست قائل شدن بعدم غفران کبیره دلیل عدم مواخذه صغیره مخالف این هر دو آیه باشد چنانچه
معتزله بران رفته‌اند جواب از تمسک ایشان بدین آیه آنست که کبائر مذکوره را حمل بر انواع کفر برای کفار
سیئات ایشان دارند معنی اینست اگر شما بپرهیزید از کبائر آنچه نهی کرده میشود یعنی انواع کفر که کبائر منهیات است
بگذارید و خود را از اصناف کفر و کافری دور دارید اگر خواهیم گناهان شما را از کبائر و صغائر دور کنیم و شما را در جای
درآوردنی یا جایی درآوردن یا درآمدنی و درآوردنی که بزرگ است قبل العذاب بمشیته عفواً فضلاً یا بعد العذاب بر
قدر گناه عدلاً درآریم **وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهٖ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ** روایت
کرده‌اند که مردمان نصیب خویش در میراث دو چند نصیب زنان یافتند در آرزوی تضعیف ثواب آخرت
تمنا افتادند و زنان نصیب خویش نصف نصیب مردان ملاحظه کردند دل بر تمنای نصف عقوبت آخرت آوردند مردان
و زنان مذکور از تمنی فضل دنیا و نقص آن در آخرت منهی گشتند و از قیاس ثواب و عقوبت آخرت بر نصیب
دنیا منع پیوسته شدند برین وجه ما فضل الله محمول بر حذف جمله معطوف بتقدیر ما فضل الله و نقص باشد یعنی مذکور
متناول مردان و زنان شود و بعضی گویند که ام سلمه رضی الله عنها و جمعی زنان دیگر گفتند کاشکی خدای بر ما جهاد فرض
کردی و در جهاد ثوابی که مردان را میرسد ما را نیز میرسیدی ایشان از آرزوی فضلی که مردان دارند منهی شدند و از
مثل این آرزو که متضمن حسد است ممنوع گشتند و این جمله عطف است بر لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و خطاب
هر دو فرقه مردان و زنان راست و تذکیر بر وجه تغلیب است معنی بر وجه اول اینست فضلی و نقصی که در دنیا دارید حصول

آنرا در آخرت آرزو میبرید و ثواب و عقاب آخرت را بر نصیب دنیا قیاس میکنید و بر وجه دوم معنی آنست که و آرزو مکنید
چنانچه ام سلمه و زنان دیگر آرزو کرده و دل بر آن نهاده که غنیمت و حصه مردان ست آورده سوال آمد و بر آن
که بدان فضل داده است خدای تعالی بعضی را بر بعضی اگر بر وجه زوال نعمت بود حسد باشد و اگر مثل آنرا آرزو دارد بی تغییر
اراده زوال آن آرزو غبطه بود و حسد نباشد یعنی مذموم نبود چنانچه اگر زید را فضل داده اند بر عمرو به نعمت علم
اگر عمرو آرزو کند که مثل علمی که زید راست مرا نیز باشد و مثل نعمتی که او دارد مرا نیز باشد غبطه بود حسد نباشد چون تمنا را
با الفضل بغیر اراده زوال غبطه بود حسد نباشد پس معنی چگونه آید جواب آرزو مبرید آنچه خدای بدان [illegible]
را بر بعضی فضل داده و میان ایشان در قسمت فرق نهاده یکی را مخصوص گردانیده بصفت عالیه و دیگری را مخصوص
کرده بصفت سافله اگر صاحب صفت سافله آرزو کند صفت عالیه را که دیگری بدان مخصوص ست اگر متضمن
اراده زوال آن نعمت نبود ولی متضمن اراده زوال خصوص آن نعمت زوال فضل او که نعمتی دیگر ست شود حسد
باشد محظور بود بخلاف غبطه در صفت غیر مخصوص که آرزوی مثل او بغیر اراده زوال او ست و چه اراده زوال نعمت
او و خصوص آن نباشد **قطعه لمولفه** دو سنگ آسیا هم سنگ و همتا ست * چرا این عالی و آن سافل
آمد * چه در وزن اند یکسان هر دو پله * درین سنگ و دران زر حاصل آید * دو مرد هم نژاد است در یکتا
یکی مجنون و دیگر عاقل آمد * زبان در کام گویا شد دو کس را * یکی سحبان و دیگر باقل آمد * قسمنا بینهم حق
الحق بی حسد در قسمت حق باطل آمد **لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ
مِّمَّا اكْتَسَبْنَ** این جمله تعلیل ست بر معنی مذکور و دلیل ست بر وجه اول معنی آنست حصول فضل و نقص دنیا
را در آخرت آرزو مکنید زیرا که در آخرت از جزاء اکتساب نصیبی معین ست مر مردان را نصیبی معین ست مر
زنان را نه جزاء مردان چیزی افزاید و نه جزاء زنان چیزی نقصان آید آرزوی زیادت و نقصان نباید یعنی علم و عمل
نشاید بر وجه دوم معنی چنین آید فضلی که خدای کسی را داده است آنرا آرزو نباید کرد و دل بر خواهش آن نباید داد
زیرا که هر یکی را نصیبی ست که دیگری را مقام آرزوی بآن نیست و بعضی دو مورد را که در آیه
ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض مذکور ست مورد آیه للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما
اکتسبن دارند این جمله را ابتدائیه غیر متصل بجمله ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض پس بنا بر این
وجه معنی چنین آید مردان را نصیبی ست از آنچه کسب کردند و زنان را نصیبی از آنچه کسب کرده اند جزاء مردان
بسبب اشتغال جهاد افزونی آن از زنان بطریق میراث یعنی [illegible] صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
روایت کرده اند که نزدیک پیغامبر صلوات الله علیه و سلم عورتی آمد [illegible]
نهاد گفت که من واسطه بعضی زنانم پیش تو در طلب حکمی فرستاده اند [illegible]

گفتن با تو برسد او را خوش آید و پسندیده نماید بعده مقصود در میان آورد و ملتمس پیدا پیش پیغامبر صلوات الله علیه تقریر کرد و گفت یا رسول الله ان الله رب الرجال ورب النساء وآدم ابو الرجال وابو النساء وحواء ام الرجال والنساء وبعثك الله تعالى الى الرجال والنساء فالرجال اذا اخرجوا في سبيل الله وقتلوا فاحياء عند ربهم يرزقون وان فاذا اخرجوا فلهم من الاجر ما علمت ونحن نحبس عليهم ونخدمهم فهل لنا من الاجر شيء قال نعم اقرئي النساء السلام وقولي لهن ان طاعة الزوج واعترافا بحقه تعدل ما هنالك وقليل منكن يفعلنه [illegible] اللّٰه من فضله وَسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهٖ وسلوا الله من فضله بحذف همزه بعد نقل حرکت او بسوی سین وترک همزه وصل از جهت استغنا خوانند و بعضی یکی دانند این جمله عطف است بر لا تتمنوا یعنی انیست و بخواهید از خدا نعمتهایی را که در خزانه غیب نامزد از فضل او بود ناشی از کرم و لطف او شود و نعمت از خدای بغیر ارادت زوال نعمت از دیگری جویید این را در لغت غبطه گویند و در آیه ولا تتمنوا نهی از حسد بود و واسألوا الله من فضله تجویز غبطه رو می نمود بر این معنی من برای ابتدا غایت باشد و تواند بود که من تبعیض دارند سوال بعضی آثار فضل او پندارند چه خواستن کل آثار فضل ممتنع او زاید بود و بر حکم ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین مرضی خدا نباشد باید که خواهش نعمت برای خود که متضمن زوال نعمت از دیگری بود نکند که آن حسد است و حسد بر مقتضا عقل و شرع کار بدیست الحسود معترض علی الله بانعامه علی من سواه حسد فایده ندارد و جز ستیزه واندوه ثمره نیارد إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۝ این جمله تذییل است چه دانستن هر چیز مستلزم است مر دانستن اعمال بندگان و دانستن اعمال بندگان مستلزم است مر جزا دادن ایشان پس ان الله کان بکل شیء علیما کنایه از ان الله مجازی بود و از جمله للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبن جزا مفهوم شد این جمله باعتبار معنی یکی عینه تاکید مفهوم او آمد مؤکد مفهوم بود لاجرم تذییل باشد و چون جمله للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء مما اکتسبن ملوح بر معنی مجازات است این جمله را بتقدیم ملوح مؤکد کرد و او واقع تاکید آمد و معنی انیست که بدرستی هست خدا بهر چیزی علیم سزاوار از حسد و کینه و ضغینه و حمل که سزاوار احسان است و منعی که لایق حرمان است و اند و بهر یکی را بدانچه لایق اوست از قبض و بسط و رفع و خفض بحکمت بحکم میرساند وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ این جمله معترضه است میان معطوف و معطوف علیه موالی مفعول اول است مر جعلنا لکل مفعول دوم است ای لکل شیء جعلنا موالی یلونه و یحرزونه مما ترک الوالدان صفت شیء است مر مضاف الیه کل که مقدر است کلام بتقدیر و لکل شیء از مال مما ترک الوالدان والاقربون جعلنا موالی دارند یا بکل بتقدیر لکل احد و مما ترک متعلق مضمون موالی متضمن در اثنا مما ترک چند اند بر وجه دوم در ترکیب ضمیری عاید بسوی کل واحد مستتر بود و الوالدان والاقربون بتقدیر هم الوالدان والاقربون بیان موالی باشد بر وجه اول معنی آنیست بر هر چیزی

یا بهر مالی را که از متروکه مادر و پدر و قرابتان گردانیده ایم خداوندان که آن را میراث برند و خداوند او باشند
بر فحوی و فهم معنی چنین باشد و مر هر یکی را گردانیده ایم وارثان متروکه او که میراث او برند ایشان مادر و پدر
و اقربای او باشند **وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ** عقدت بتخفیف تا
ثلاثی و ماضی باب مفاعله خوانند و بر طریق مسافرت و مسفرت یعنی یکی دانند روایت کرده اند که در جاهلیت
چون مردی مردی را خوش کردی و ظرافت و ملاحت او در دل آوردی میان خویش معاقده تمام کردندی و عقد
میکردند و با یکدیگر سوگند میخوردند برین که خون من خون تو باشد و کینه من کینه تو بود و تو از من میراث بری و من از
تو میراث برم و تو بسبب من مطالب شوی و من بسبب تو مطالب شوم و تو عاقله من باشی و من عاقله تو باشم
یعنی هر یکی از جهت دیگری دیتی که واجب شود بدهد و هر یکی خلیف دیگری باشد چون یکی از ایشان مردی
ورثه خلیف او ششم حصه میراث بردی و جمله والذین عقدت ایمانکم بر تقدیری که تقدیر والذین عقدت ایمانکم
فی شأنهم آتوهم نصیبهم دارند معطوف بر جمله و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون نباشد و فا در خبر از جهت
آن بود که مبتدا متضمن معنی شرط باشد چنانچه والزانیة والزانی فاجلدوا
را خبر مبتدا گفته و بر تقدیری که تقدیر و آتوا الذین عقدت ایمانکم
انشا جویند و لکل جعلنا موالی متضمن معنی و آتوهم بود بکلام از باب ابتدا باشد
کسانی که عقد بسته است با ایشان دستهای شما یا عقد بسته است سوگندهای شما و این اسناد مجازی است
یعنی عقد بسته اید بدستهای خویش چه در عقد دست بر دست میزدند
ایشان را نصیب ایشان یعنی میراثی که برای ایشان تعیین شده بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم
را تقریر فرموده و نافذ دانیدن میراث مقرر داشت و از اهل در صدر الاسلام
وارثت روایت کرده اند که پیغمبر صلوة الله علیه در فتح مکه خطبه میگزارد در آن خطبه
در جاهلیت سوگندها خورده و بر تناصر و توارث عهد کرده آن را اسلام
بلکه باستواری آورد و سعید بن جبیر رضی الله عنه گفت که من در جاهلیت خلیف کسی بودم چون آن
میراث از پسر او خواستم پسر گفت که این حکم در جاهلیت بود و اسلام آن را بر گرفته برای مخاصمت تو به پیغمبر
تعالی علیه وسلم کردیم قضیه مذکور پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم در عرض آوردیم این آیه نازل گشت و ابن عباس
بوده و پیوست مضمون این آیه چندگاه معمول بود و خلیف را میراث میدادند بآیه واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
و بآیه یوصیکم الله الآیه منسوخ گشت و حکم میراث بردن خلیف نسخ پذیرفت و بعضی گویند والذین عقدت ایمانکم
فآتوهم نصیبهم وارد شده در باب ولاء موالات و آن آنست که کافری غیر عربی و نصیر حق کسی پیش مردی مسلمان

نشود و آنرا مولی خویش سازد و دیه که بر وی واجب شود بدهد اگر وارث قومی دیگری نباشد میراث همه او برد و این آیه بز
وجه منسوخ نباشد بر قول عامه صحابه رضی الله تعالی عنهم شریعت ولاء موالات از ثوابت است و مذهب ابو حنیفه رضی
الله عنه همین است و مذهب امام شافعی و امام مالک رحمهما الله در ولاء موالات بر خلاف آنست یعنی ولاء موالا
در هنگام وجود وارث از جهت حق وارث و در هنگام عدم وارث از جهت حق بیت المال موجب وراثت نیست
نزدیک ابو حنیفه مولی موالات بنا بر جهت عامه صحابه وارث بود موخر از ذوی الارحام باشد و چون حکم و لکل آمد
بیان نصیب هر یکی از ورثه نسبی است حکم والذین عقدت ایمانکم فاتوهم نصیبهم را اعلام بر دگر بود و ذکر ورثه سببی
را نیز در بیان آورد اگر والذین عقدت ایمانکم را عطف بر الوالدان والاقربون دارند فاتوهم نصیبهم بیان سبب است یعنی میراث
سببی و نسبی بیابند و تفاوت تقدیم و تاخیر بود و در ربط معنی آسان تر باشد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰى كُلِّ
شَیْءٍ شَهِیْدًا ۝ این جمله تذییل است تاکید او از جهت امر ایشان بر صورت وکلا و نسا معنی آنست که ع ۸
خدا است بر هر چیزی گواه پنهان و آشکارا بدانید هیچ نهانی بر وی پنهان نماند پس بترسید و مواثیق گواه است و بر دنا
عالی آن آگاه است اَلرِّجَالُ قَوّٰامُوْنَ عَلَى النِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ
این جمله مستانفه است چون در آیه سابقه ذکر تفضیل مردان بر زنان شد و نهی زنان از آرزو بردن فضل مردان بود
چنانستی که سامع از جهت فضل مردان سوال کرد گفت ما بال الرجال فضلوا علی النساء و با چه جهت فضلهم علیهن این
جمله بر وجه استیناف وارد گشته سوال مقدر را جواب شده است علی النساء متعلق بقوامون یعنی قوامون
علی النساء ای والون علیهن جابر و مجبور یعنی بما فضل الله متعلق است یعنی بعلو و ضمیر بعضهم بسوی آنست به جهت اشتراک
و زنان بر سبیل تغلیب بصیغه جمع مذکر آورده و بعض بعض فضل کنایه از مردان و بعض بعض مفضل علیه کنایه است از زنا
از باب کنایه از موصوف بذکر رجال و نسا تصریح کرده بما فضل الله الرجال علی النساء نیاورده زیرا که کنایه
ابلغ است از تصریح و نکوئی انتقال بنظر صریح معنی آنست مردان قائم اند با مور زنان و کثیر القیام اند در کار
ایشان آمر و ناهی اند بر ایشان فرمانش دارند دل بر حمایت و نگهبانی ایشان بگمارند بسبب چیزی که خدا
عز و جل بدان فضل داد بعضی را بر بعضی یعنی مردان را بر زنان از کمال قوت تن و اهلیت حضور انجمن و نیز از
امامت کبری و صغری و اهلیت ولایت اولی و آخری در مرتبت کمیت و کیفیت عبادت و اهلیت قضا و شهاد
وَّبِمَآ اَنْفَقُوْا مِنْ اَمْوَالِهِمْ عطف است بر بما فضل الله یعنی اینست و بسبب انفاق
کردن ایشان اموال خویش را در غزو و جهاد و جمع اهل کفر و فسا و مسکین و هیبت که انفاق مقتضی سخاوت و بذل
و صفت سخاوت و بذل موجب مزید فضل است قال علی کرم الله وجهه اعط من شئت فکن امیره
با محتاج تو گر خلیفه نام است جمع چون باز تو حرو و ترا غلام است و نزول این آیه در شان سعد بن ربیع است

که بزرگی از بزرگان انصار بود و نشوز ورزید و سر از ربقه طاعت او کشید سعد او را ادب کرد و طپانچه بر روی او زد پدر او پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمد شکایت کرد و قصد آنکه او پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم [illegible] آورد و رای پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بقصاص [illegible] و صورت حکم [illegible] این آیت نازل گشت و حال آنکه مردان بر زنان [illegible] پیوست پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود که ما چیزی خواستیم و خدای تعالی چیزی دیگر خواست و آنچه خدا خواسته است [illegible] و حکم [illegible] [illegible] شوهران را [illegible] آورد فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله در جمله سابقه زنان را در حکم و قول ایشان در تحت ولایت شوهران [illegible] شوهران [illegible] ایشان و نهی ایشان [illegible] جمع کرد و [illegible] ترغیب و ترهیب [illegible] از صالحات و ناشزات [illegible] دیگر [illegible] بر جمله سابقه [illegible] در بیان [illegible] معنی آنست پس صالحات قانتات اند یعنی زنان صالحه مطیعه اند فرمان خدا و امر شوهر [illegible] نگاهدارنده اند حقوق و اموال شوهران و نفوس و فروج خود را در غیبت ایشان بنگاه داشتن خدای جل وعلا در رعایت و کلایت خویش ایشان را واللاتي تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن في المضاجع واضربوهن جمله واللاتي تخافون نشوزهن فعظوهن [illegible] الزانية والزاني فاجلدوا [illegible] یعنی اللاتی نشوزهن [illegible] یقول [illegible] معنی آنست و زنانی که [illegible] نشوز ایشان [illegible] نشوز و [illegible] علامات [illegible] از طاعت پس پند ایشان را [illegible] و [illegible] طاعت شوهر [illegible] زنان را [illegible] شوهران [illegible] از طاعات ایشان [illegible] نشوز [illegible] خروج [illegible] موجب [illegible] و مستوجب [illegible] ایشان را [illegible] که بغیر اذن شوهر بیرون نیایند و چنانچه [illegible] طاعت ایشان [illegible] زنانی که بی اذن شوهران از خانه پای خود بیرون نهند فرشتگان [illegible] و رحمت بر ایشان لعنت کنند [illegible] و آنست که در کاری که در آن فرشتگان رحمت نیز لعنت کنند چه کار بود و [illegible] اند که [illegible] در حدیث آمده چون زن از خانه شوهر بغیر اذن او بیرون رود تا آنکه باز نگردد [illegible] مقبول [illegible] و در حدیث دیگر آمده هر زنی که او زنا شوهر او در فراش خویش طلب کند و او از طاعت شوهر ابا کند و [illegible] بیرون آید [illegible] که در وقت چنانچه بیرون آید [illegible] از پوست [illegible] مگر آنکه [illegible] گردد [illegible] و نصیحت گویند و از ایشان صلاح کار جویند ابو منصور رحمة الله [illegible] و [illegible] بیان آمده

او عظة مایلین القلوب القاسیة و بر غب الطبایع النافرة و بذکر العواقب یعنی پند کلامی ست که دلهای سخت
را نرم گرداند و طبعهای رمنده را ترغیب کند و آخر امور را که عاقبت نیکی نیکی و چنین در جزاست و عاقبت
بدی بدی و چنین در که است یاد دهد و اگر بپند باز نیایند و بسوی طاعت باز گشت ننمایند و هر چند پند در دل
ایشان اثر نکند و مهر خواهش دلهای سنگین ایشان را نرم نگرداند بیت عمر باید که دل از گریه حقا کاران را
سبزه بر سنگ نروید چه کند باران را ایشان را در خوابگاههای ایشان ترک دهید در خوابگاههای ایشان فرو
و اگر در مضاجع ایشان بروید روی بسوی ایشان مکنید شاید هجران در خوابگاه انتباه شود و خطره نشوز از دل
ایشان ببرد و اگر تنبیه هجران مضاجع وادار نبود و استند بار نشوز از ایشان نبرد و این خصلت جلیه و خوی ذمیمه
از سر وقت ایشان نگذرد و احتیاج بتادیبی دیگر افتد و تدبیری بالاتر حاجت شود ایشان را بزنید زدنی نرم
بزنید و خوف در دل ایشان افگنید که ضرب مولم را طاقت نیارند و باندک دردی خود را اهلاک سپارند
فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا جمله شرطیه که جزا مراد انشاست انشا نهی است
عطف بر انشائیه سابقه تواند بود و تواند بود که فا در فان اطعنکم جزائیه باشد شرطیه جزا شرط محذوف باشد او
ای اذا وعظتموهن و هجرتموهن فی المضاجع و ضربتموهن فذلک فقیل اذا فعلتم ذلک فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن
سبیلا شرط مذکور با جواب خویش مستانفه باشد چنانستی که سامع گفت ماذا نفعل بعد ذلک فان اطعنکم فلا
تبغوا علیهن سبیلا معنی آنست پس اگر اطاعت کنند زنان شما را نیز تعقیب و ترهیب و نصیحت و تادیب
پس بر ایشان راهی از ایذا مجوئید و بیاد آوردن نشوز گذشته و سرزنش کردن بهانه‌ای که رفته در راه
آزار ایشان مپوئید که آن مقتضای عقل نبود و موجب دانش نباشد إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَلِيًّا كَبِيرًا ۝ ای متعالیا عن ان یکلفکم علیهن بموافقة تکلیف ایاهن علی نشوزهن عنه او معنا ان الله
کان علیا کبیرا و مع علو شأنه یغفر العصیان و یقبل التوبة والحوبة فانتم احق بان تقبلوا انابتهن والتوبة
این جمله تذییل ست تاکید او را جهت ابراز ثنای باری بر وجه کمال قدرت و استواریست یعنی آنست
بدرستی خدای عالی ست بزرگ ست برتر ست از آنکه راضی شود بظلم کردن شما بر زنان بعد توبه و رنجانیدن
ایشان بیا نگرید خدای عز و جل با کمال علا و جلال کبریا توبه از گناه می پذیرد و بعد از توبه از گناه گذشته یاد نکند
پس شما سزاوار تر بود که بعد از توبه از گناه گذشته نگذرید و توبه همه نشوز از ایشان بپذیرید وَإِنْ خِفْتُمْ
شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا عطف ست بر جمله سابقه و خطاب با ولات
مر حکام را ست یا مر اولیای زوج و زوجه یا جمیع اهل اسلام را که بر حال ایشان مطلع اند و همسایگان
و دوستان بین ایشان هر دو ست یعنی وصل و فراق و خلاف ست یعنی بسط بسکون و شکایت بود که اینجا مضاف یا

بمعنی وصل یعنی پیوند و تواند بود که ظرف باشد بود و اضافت شقاق بسوی ظرف بر وجه اتساع باشد چون مکر اللیل والنهار و یا سارق اللیلة و این وجه محل نظر است چه بین چون ظرف باشد منصوب بظرفیت بود یا مجرور بمن شود چنانچه معهد فالمابین یدیه ومن بین ایدیهم مگر آنکه بین اسم بمعنی مکان نیز آمده باشد چون اذا قام زیدا اذا قعد عمرو بمعنی وقت قیام زید وقت قعود عمرو گفته اند چنانچه کوفیان بدین سوی بران رفته اند برین وجه اضافت شقاق سوی سکان کنایت از شقاق ایشان باشد چنانچه کرم خانه فلان و عطاء مجالس کنایت از کرم ذات او بود و معنی اینست اگر از تفرق پیوند شوهر و زن یا از تفرق مکان ایشان بترسید پس حکمی از اهل شوهر و خاندان او و حکمی از اهل آن زن و خویشاوندان و آشنایان او بفرستید تا ایشان بروند درین کار شارع شوند مزاجهای ایشان دریابند و دریافت سبب و تعرض بشتابند موارد رنجش و صلاح مزاج امتزاج دریابند دل بر اصلاح و فلاح آرند إِن يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا ضمیر تثنیه در یریدا و بینهما عاید بزوجین است و تواند بود ضمیر حکمین در ان یریدا عاید بهر دو حکم مذکور باشد و ضمیر بینهما عاید بزوجین بود و تواند بود هر دو ضمیر بهر دو حکم دارند و توافق بین الحکمین توافق بین الزوجین پندارند و جمله شرطیه یعنی ان یریدا اصلاحا یوفق استیناف است برای بیان منفعت فرستادن معنی اینست اگر بخواهند زن و شوهر اصلاح را دل بر صلاح کار آرند و خاطر بر سامان معیشت بگمارند از هر که بیراهی و تباهی بود باز آید و بصلاح و سداد گراید خدای عز و جل میان ایشان توفیق و تلفیق کند موافقت بخشد و دلهای ایشان را موافق گرداند و ایشان را به نیل ائتلاف برساند یا گویند اگر بخواهند دو حکم مذکور اصلاح میان زوجین و رفع تفرق مسطور خدای میان دو حکم موافقت بخشد و توفیق توافق کلمات هر دو و کلمات صلح آمیز و سخنان موافقت انگیز گویند و میانه خویش در دل حصول موافقت جویند بحسن نیت ایشان موافقت حاصل شود و توافق بحصول پیوندد إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ۝ این جمله تذییل است تاکید این جمله را از جهت ابراز شان با بهی وجه و کاردانی [illegible] معنی اینست بدرستی که خدای علیم است باحوال همه خبیر دارست یعنی آگاه است باحوال همه میل و نفرت دلهای ایشان میداند و بر طبیعت قبول و رد مزاج نیک و بد آگاه است میان ایشان سامان دادن تواند وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا این جمله در اثنای احکام نساء معترضه است برای تحریص بر توحید و پرستش خدا و باز داشتن از تشریک با کردگار تقدس و تعالی و واو اعتراضیه است معنی اینست که خدای را بپرستید و چیزی را با او شریک مکنید کسیکه از عدم بوجود آورده نابوده را محل تجلیه هستی کرده و بانواع نعم رسانیده و مستعد انواع اصناف کرم گردانیده عقل مقتضی شود که او را پرستش کنند و دانش نپسندد که بپروردگار خویش دیگری را شریک گردانند وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا احسانا مفعول مطلق است

برای تاکید ای احسنوا بالوالدین احسانا یعنی احسان کنید بایشان مادر و پدر را احسان کردنی و شکر احسان ایشان بگذارید و سپاس نعمت پرورش را که ایشان در صغر بجای آوردند بجا آرید و نیکوئی کردن در حق مادر و پدر کاری عظیم و درجهٔ فخیم است حق سبحانه تعالی آن را تالی عبادت و توحید آورده و حق مادر و پدر را نزد حق خویش ذکر کرده باید که فرزند خدمت و طاعت مادر و پدر را لازم شناسد مگر آنکه امر بمعصیت کنند که با طاعت ایشان از طاعت خدای عز و جل بازمانند بسیار خدمت ایشان را اندک پندارند اگرچه خدمت ایشان بجا باشند محقر انگارند حکایت فضل بن یحیی در حبس برای یحیی آب گرم کردی برای وضو پیش یحیی آوردی شبی نگهبانان زندان از آتش کردن منع کردند و او را بی فروختن آتش اوردن با ظرف چراغ آب گرم کرده پیش یحیی آورده بطریق آب گرم رسانید و یحیی را آب گرم وضو کنانید نگهبانان زندان این معنی دریافتند شب دیگر چراغ نیز بازداشتند فضل آفتابه زیر بغل خود گرم کرده بمقدار انجام وضوی پیش کم گرم کرد آب را در حضیر گرمی آورد از جهت آنکه گرمی بر سبب عادت داشته خود را که کار بسیار داشت و اگر مادر و پدر بدو با موعظت آرند و فرایض مرگ بر روی خویش فرو گذارند آنچه در حیات مرضی ایشان بود بهمان کنند و در برخلاف رضای ایشان نروند که آن نیز از باب حقوق و از اسباب تهنیت حقوق ست و ایشان در حکم احیا اند و در کسب اسباب رضا و سخط بالاتر از مانند چنانچه در حال حیات ایشان از حقوق و عمل کردن بتقصیر نهی ایشان احتراز داشتند بعد وفات ایشان نیز از مثل آن نگاه باید داشت و ایشان را دعا کنند و طلب مغفرت خواهند و بر روح ایشان صدقه دهند و قرآن خوانند و زیارت روند و بهر چه روح ایشان در آن ثواب و ثمرهٔ آن ایشان را باشد سبب خوشنودی و خوشی روح ایشان گردد و او را نیز همان قدر ثواب بود و ذره از اجر او کم نشود و با دوستان و قرابتان ایشان پیوندد و از آزار دوستان و قرابتان ایشان نپسندد و در حدیث آمده که ابر البر ان یصل الرجل اهل ود ابیه بعد ان یولی الاب و بدانکه حقوق والدین بسیار است و حقیقت آن بیشمار است از هرچه بگویند افزون است و از حد و عد احصا بیرون است حق سبحانه تعالی همه را خدمت مادر و پدر نصیب کناد و مادر و پدر همه را از ایشان خشنود گرداناد وَبِذِي الْقُرْبَىٰ عطف است بر بالوالدین ای و احسنوا بذی القربی یعنی نیکوئی کنید با خداوندان قرابت نیکوئی کنید و حقوق ایشان بعد حقوق مادر و پدر ادا کنید مردم باید با اقارب پیوندد و آزار ایشان نپسندد و اقارب هرچند که بهیچ حق باید داشته پیش ایشان نافع تر از پیش اجانب بود تا صلهٔ میان اقارب طبعی خلقی است یا با انجا [illegible] باشد [illegible] اغنیا و در شهری که ساکن باشند از زکوة مال خویش فقرا [illegible] مگر آنکه اقارب

ایشان در شهر دیگر فقیر باشند بر ایشان در شهر دیگر فرستادن توانند ازین مسئله معلوم شد که اقارب را حقی ست که اجانب را نیست و ازین است که در حدیث آمده است لا یدخل الجنة قاطع و در حدیث دیگر آمده ولا ینزل الملائکة علی قوم فیهم قاطع رحم [illegible] قطع رحم گناه بزرگ است و قطیعت هم بسبب شرکت است علی الخصوص قطیعت اخوة و اخوات الغیر پس درین اختصاص با آباء و امهات اند آزار یا دور دید بسبب ایشان بیشتر بود و عقوق ایشان بیشتر و عقوق اخوة و اخوات بیشتر باشد چه ایشان پدر رفته اکنون برادر جای پدر ماست در پیش از مرگ [illegible] برادر بزرگ هم جای پدر است بازو [illegible] هر کجا باشد عزیز است ازین رو [illegible] احسان در حق ایشان احسان بر مثل [illegible] و مبرت در شان ایشان مبرتی بیش بدل است وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنِ عطف است بر ذی القربی ای و احسنوا بالیتامی والمساکین معنی اینست و نیکوئی کنید در حق یتیمان [illegible] بیگانه باشند [illegible] ایشان از غیر [illegible] پدر مانند تربیت و احسان محتاج ترند اگر کسی در حق ایشان احسان [illegible] تربیت [illegible] غالب اینست که هلاک شوند و بی تربیت [illegible] [illegible] انتها است که پیغامبر صلوات الله علیه فرموده انا و کافل الیتیم [illegible] و چنین مساکین [illegible] ایشان چیزی ندارند که در معاش [illegible] بیچارگان [illegible] [illegible] سکینت [illegible] است که پیغامبر صلوات الله علیه از خدا [illegible] خواسته اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین گفته توان دانست که احسان [illegible] چنین کسان چسان باشد و صاحبان [illegible] در چه مرتبه برسد وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبٰى والجار عطف است بر الوالدین ای احسنوا بالوالدین و بالجار ذی القربی صفت است مر الجار را معنی [illegible] و احسان کنید همسایه که [illegible] یعنی مسکن او نزدیک مسکن شما باشد وَالْجَارِ الْجُنُبِ عطف است بر والجار ذی القربی معنی اینست احسان کنید همسایه که دور بود و در میان خانهای ایشان [illegible] یک دیگر نزدیک نباشد جنب مشتق از جانب و جانب در لغت دوری است جنب را اگر [illegible] از جهت دوری او از مسجد و از نماز جنب گویند و بعضی از الجار ذی القربی همسایه که خویش ایشان [illegible] مراد دارند و الجار الجنب همسایه بیگانه پندارند برین وجه در جار ذی القربی بعد ذکر ذی القربی [illegible] تعمیم بود به ذکر خاص بعد عام بود و گفته اند همسایگان سه نوع اند یعنی یک حق دارند چون همسایه کافر [illegible] حق جوار از حقی دیگر ندارد و بعضی که دو حق دارند چون همسایه مسلم بیگانه که او را حق جوار و حق اسلام [illegible] برای استحقاق دیگر [illegible] و بعضی را سه حق بود یا حق جوار حق اسلام و حق قرابت [illegible] [illegible] چون حق استاد [illegible] و اعتقاد پیری [illegible]

وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ عطف است بر مجرورات گذشته ای واحسنوا بالذی صحب بالجنب
یعنی آنکیست احسان کنید بکسی که صحبت داشته است در پهلوی شما یعنی موافقت در راهی یا [illegible]
یا نماز گذاردن در مسجدی یا حاضر شدن در مجلس درسی یا اجتماع در بازاری یا شریک شدن در کاری یا اقتداء
به پیری یا حاضر شدن در [illegible] یا اجتماع در دیوانی یا [illegible] امیری [illegible] حق صحبت هر حقی مستحق و مراعات
این حق بدین محقق است در دنیا و آخرت کار [illegible] و منافع [illegible] و بعضی گویند مراد از الصاحب
بالجنب زوجه مراد بود بدین وجه [illegible] الصاحب بالجنب ملازم که [illegible] کند [illegible] والانسان الصاحب
بالجنب گویند وَابْنِ السَّبِيلِ عطف است بر الصاحب بالجنب ای واحسنوا الی ابن السبیل
این واژه را یعنی صاحب استعمال کنند چنانچه گویند ابن [illegible] و فلان [illegible] قول او فوائد الدنیا
[illegible] ابن السبیل یعنی صاحب راه باشد یعنی آنکیست احسان کنید درویشان [illegible] کسی است که در راه مانده
باشد و فی توشه درمانده بود [illegible] طریق سوال نمیداند [illegible] باید کردن [illegible] او در راه
با احسان سوی او [illegible] وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
ای واحسنوا بما ملکت ایمانکم یا [illegible] ملک شدن [illegible] احسان [illegible] ملکت ایمانکم کنایه
از مالکیم باشد [illegible] این عبارت کرد و معنی [illegible] یعنی آنکیست احسان کنید در بندگان [illegible]
که [illegible] از ایشان کسی در دنیا [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] دارند [illegible] باشد [illegible] شفقت و [illegible]
[illegible] خویش [illegible] آرند [illegible] ایشان [illegible] خویش بغیر اذن [illegible]
کسی را [illegible] باشد [illegible] کوشند [illegible] و سازی کردند
احسان در حق ایشان [illegible] نیکی و نیکوئی کردن در حق ایشان [illegible] آخرین وصیت
[illegible] الصلوة وما ملکت ایمانکم [illegible] بندگان [illegible] ملکت ایمانکم [illegible]
[illegible] احسان باید و [illegible] کردن [illegible]
اهتمام و [illegible] بندگان آدم علیه السلام [illegible] تکریم علی الخصوص [illegible] اسلام
[illegible] باشند [illegible] کفر ایشان [illegible] گشته
و [illegible] ایشان [illegible] کنند و در هر کاری [illegible] باید و در [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] خویش [illegible] اهمال [illegible]
[illegible] إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ۝ امر بعبادت که عبارت از کمال [illegible]

در جمله واعبدوا الله یعنی از دوست داشتن خدای مر خشوع بندگان بود ازان استغنا محبت بکبر و فخر مفهوم شود این جمله تاکید مفهوم بود تذییل باشد و چون کلام سابق ملایم بمضمون این جمله بود بتقدیم ملحوظ تاکید جمله سابق بود یعنی اینست بدرستی خدای عز و جل کسی را که خداوند خیلاء و تکبر است به آنچه دارد فخر کننده است با فقرا بزرگی نماید و با مسکین بتکبر پیش آید دوست ندارد و حق جل و علا و تعالی او را در خیر و دوستی نیارد الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ بخل بضم با و بخل بفتحتین بر وزن رشد و رشد بخیلی میکنند بمعنی هر دو یکی دانند الذین بدل است از من کان مختالا فخورا یا مرفوع است بر ذم بتقدیر هم الذین یا منصوب است بر ذم بتقدیر اعنی الذین یبخلون یعنی اینست خدا دوست نمیدارد متکبران فخر کنندگان را آنانکه بخیلی ورزند و دیگران را ببخیلی امر کنند خود چیزی ندهند و دیگران را از دادن منع کنند اگر کسی بدیشان ملیح ناخوش کردند چنان دانند که خزانهای ایشان غارت کردند و مالهای ایشان بنهب و تاراج بردند و میپوشند آنچه داده است خدا ایشان را از فضل خویش از نعمت و ثروت و غنا گره مال پیش کسی نگشایند و بر پیشانی گره زده بزبان حال خود را فقیر نمایند و اگر کسی از ایشان چیزی بخواهد خود را بزبان قال نیز فقیر گویند و بدعوی فقر از سوال او تفصی جویند هم ازین جهت گفته اند البخیل یعیش عیش الفقراء و یحاسب حساب الاغنیاء روایت کرده اند که بعضی از رؤسای اهل کتاب در راه بخیلی رفتند و اصحاب مال جستند و بعضی گفتند انفاق مکنید و دم بخل و تخاذل میزدند این آیت در شان ایشان وارد گشت و این معنی در حق ایشان بود و پیوسته بعضی گویند این آیت وارد است در باب کسانیکه صفات پیغمبر را صلوات الله علیه که در توریت بود پوشیده اند و در کتمان نعت رسالت او کوشیده اند و مراد از یکتمون ما آتاهم من فضله کتمان نعت رسالت پیغمبر بود و کتمان مال نباشد وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا این جمله تذییل است یعنی اینست و ساخته کرده ایم مر ایشان را کافران که متصف بصفات مذکوره و متسم بسمات مسطوره اند عذابی خوار کننده و حق تعالی در هوان و خواری افکنده چه ایشان مال برای عزت خود میدارند و دل بر نفی رسالت میگمارند تا ریاست ایشان را از متابعت مانع میشود و محبت موقتا از راه جمعیت باز میدارد و سزاوار آن باشد که ایشان را عذابی خوار کننده آید و انواع عقوبت خواری و اهانت روی نماید وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و الذین عطف است بر الذین یبخلون یا بر الکافرین یعنی اینست آنکسانیکه انفاق میکنند از جهت نمود آنکه مردمان ببینند ایمان نمی آرند بخدا و بروز جزا در انفاق نظر بر وعده خدا ندارند و دل بر جزای روز جزا نگمارند این انفاق هیچ حاصلی نیست در خسران ثواب بلکه سخت تر ازان است در استحقاق عذاب

وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ○ ای و من یکن الشیطان قرینا له ای
مقارنا فساء صاحبا [illegible] حال [illegible] قرینا [illegible] فاعل او ضمیر
مفسر به نکره مخصوص [illegible] محذوف است و جمله تذییل است یعنی هر که شیطان مر او را قرین باشد
یعنی مقارن و مصاحب او بود فلاح نبیند و کار او صلاح نگیرد بد قرینی است شیطان او را از کار دین باز دارد
و [illegible] وسوسه [illegible] وَمَاذَا عَلَيْهِمْ
لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ ما استفهامیه و ذا
موصول است یعنی الذی علیهم [illegible] و انفقوا عطف است بر آمنوا و جمله [illegible]
برای بیان [illegible] کافران و وبال ایشان [illegible] کاری از ایشان که در وصول [illegible] باشد
و کمال زیان شود و معنی آنست ایشان را چه شدی و بر ایشان چه لازم آمدی اگر بخدای و روز واپسین
ایمان می آوردند و از آنچه روزی کرده است خدای ایشان را در رضای خدا انفاق میکردند وَكَانَ
اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ○ این جمله تذییل است معنی آنست که هست خدای تعالی بر ایشان
علیم کار ایشان داند و دادن جزا آن تواند إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
و [illegible] سابقه ذکر کرد که بخیلان را و [illegible] مال را [illegible] عذاب خوار کننده خواهد بود و اعمال ایشان [illegible]
و ثمره [illegible] نخواهد بود و این [illegible] باشد [illegible] ظلم نباشد [illegible]
[illegible] التنزیل منزله سائل [illegible] ان الله لا یظلم [illegible]
بدرستی خدای عز و جل [illegible] ذره ظلم نکند و این [illegible]
باشد و مثقال ذره عبارت از قلت بود و نفی کثرت بدلالة [illegible]
و دادن آن برای [illegible] مردمان که شرک پنهان است [illegible]
این عصیان [illegible] جزا دهنده [illegible] وَإِن تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ
مِن لَّدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ○ حسنة بقراءة نصب خبر است مر تکن [illegible] ضمیر او عائد است
بر مثقال ذره و تانیث او از جهت تانیث مضاف الیه و قراءة رفع اسم است مر تکن و تکن تامه است
و حذف نون تکن بر هر دو وجه [illegible] کثرت [illegible]
بود و تشبیه نون در [illegible] بحروف علیه که در حالت جزم [illegible]
و این [illegible] مثقال ذره که جزا آن [illegible]
[illegible] معنی آنست که اگر باشد مقدار ذره نیکی [illegible]

دو چند گرداند و بدهد [illegible] از نزد خویش یعنی از خزاین کرم خود [illegible] اجرا عظیما و [illegible]

عظیم فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا

فا و جواب شرط محذوف است ای ان کان [illegible] الآن فی [illegible] فکیف یکون حالهم اذا جئنا من کل امة بشهید

وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا [illegible] یعنی آنست که پس

اگر ایشان در دعوی ظلم مکابره کنند پس این چنین [illegible] در روز قیامت [illegible] از هر امتی

گواهی طلبند و ترا گواه بر ایشان خواهیم آورد [illegible] گواهی تو بر ایشان [illegible]

را و باطل و صدق را از کذب جدا خواهیم کرد یومئذ یود الذین کفروا وعصوا الرسول

لو تسوی بهم الارض ولا یکتمون الله حدیثا ای یوم اذا کان کذا [illegible]

از [illegible] است اذ کان کذا [illegible] دوست دارند [illegible] والذین

کفروا [illegible] در جواب اذ یکون حال الذین کفروا [illegible] یعنی آنست دوست دارند آنکسانی که

به پیغمبر صلوات الله علیه نگرویده و کفر ورزیده [illegible] نافرمانی کرده و برسالت او ایمان نیاورده

بعضی گویند این حکایت از حال یهود است که [illegible] پیغمبر [illegible] آن روز

که حال ایشان ظاهر شود [illegible] آرزو برند کاشکی که برابر کرده

شدی [illegible] با زمین یکسان [illegible] از خدای حدیث حقیقت [illegible]

او که در توریه بود [illegible] و در کتمان حق [illegible] ولا یکتمون [illegible]

که [illegible] بر تسوی باشد [illegible] ولا یکتمون [illegible]

[illegible] اعمال ایشان باشد [illegible] برابر کردن [illegible]

الفعل بالفعل میگویند [illegible] چنین بود کاشکی که برابر کرده شدی زمین بر ایشان و گردانیده شود زمین [illegible]

ایشان [illegible] باشد [illegible] آبائکم [illegible]

ابو یوسف [illegible] زمین یعنی هموار کردن [illegible] زمین [illegible]

ایشان در زمین [illegible] یا ایها الذین

آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون

[illegible] عبد الرحمن [illegible] رضی الله تعالی عنه [illegible] در مجلس [illegible]

الله علیه [illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

ما تعبدون و بجای لا انتم عابدون ما اعبد انتم عابدون ما اعبد خواند و در شان ایشان این آیه نازل گشت و این نظم
بود و پیوسته این جمله معترضه دیگر هست برای بیان حکمی که مطابق حادثه است آمده و موافق واقعه هنگام ورود
واقع شده یعنی اینست ای مومنان نزدیک مشوید نماز را در حال که شما مستید تا آنکه مستی برود و هشیار
شوید و بدانید که چه میگوئید پس از آن فی اثبات فرق کنند و معنی را از تصحیف آن حسب ادا نیز و گرنه نماز در بیهوشی
آید و در بیهوشی صحت نشاید و بروی نمایند یعنی از صلوة موضع صلوة یعنی مسجد مراد دارند و این کلام را مجاز
پندارند یعنی چنین باشد ای مومنان مسجد را نزدیک مشوید در حالتی که شما مستید تا باشید که چه میگوئید یعنی
هوشیار شوید و از آن میان بیهوشی که مسجد و غیر مسجد را التفا نتوانند زبان را که فرق نکنند مسجد را نگاه باید
داشت و این چنین کسان را در مسجد نباید گذاشت چنانچه مسجد را از صبیان و مجانین نگاه میدارند و ایشان را
درون نمیگذارند مستان را نیز باز دارند و ایشان را درون نگذارند و چون نهی از نماز گذاردن در حالت مستی
بطریق اولی ثابت شود پس ثبوت او بر وجه کنایت باشد و الکنایة ابلغ من التصریح والمکروه اولی من القبیح
ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا جنب حسب جنابت را گویند برای واحد و تثنیه
و جمع واقع شود و عطف است بر مضمون و انتم سکاری ای لا تقربوا الصلوة حال کونکم ذوی سکر و لا ذوی جنابة
و عطف مذکور بر وجهی که از صلوة مسجد مراد دارند ظاهر است یعنی چنین باشد نزدیک مشوید مسجد را در حالتی که مست باشید
و در حالتی که خداوندان جنابت باید مگر در حال گذشتن در راه بدینکه در مسجد شوید برای غسل بیرون رفتن یا بیرون شدن
از مسجد با جنابت حاصل شود بیرون شدن بر وجه عابر سبیل بود یا بیرون مسجد جنب شوید و راه آب غسل جز
در مسجد نبود در این صورت نیز عبور جنب در مسجد بضرورت روا شود نزد یک ابو حنیفه در آمدن جنب در مسجد بغیر ضرورت
روا نباشد و امام شافعی رحمه الله بظاهر اطلاق استثنا تمسک کند و قول جنب در مسجد بر وجه عبور و مرور جائز
گوید و ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه تقیید صورت ضرورت چنانچه بالا گذشت تقاضی میکند چون در آمدن مسجد در حالت
جنابت در غیر صورت ضرورت منع غسل باشد این حکم در نماز بطریق اولی بود پس ثبوت او در نماز بر وجه کنایت
باشد و الکنایة ابلغ من التصریح اما اگر از صلوة حقیقت عبادت مراد باشد و از عابری سبیل مسافران عند عدم
آب مراد شوند و استثنا متصل باقی بود و استثنا تقدیر چنین بود لا تقربوا الصلوة حال کونکم ذوی سکر حتی تعلموا
ما تقولون و لا تقربوا جنبا حال کونکم مسافرین غیر واجدین للماء حتی تغتسلوا و اگر الا بمعنی غیر بود صفت جنبا
باشد مقید و حاصل شود معنی چنین بود نزدیک مشوید نماز را یعنی نماز مگذارید در غیر حالت بودن شما مسافران
عادم ماء تا غسل کنید و از جنابت پاک شوید مغیا بودن منع صلوة بغایت اغتسال مقید بودن بغیر مسافر
باشد در جنبان مسافر که آب نیابند مغیا بغایت تیمم است چنانچه در آیه تیمم معلوم شده سوال عدم جواز

[illegible] در حق [illegible] کسی که قادر بر استعمال آب از جهت مرض یا فقدان آلت یا خوف عدو یا سبعی [illegible] از جهت عدم قدرت بر آب [illegible] تیمم است [illegible] اغتسال نیست [illegible] استثنا [illegible] و ذکر آن بعد الا عابری سبیل شایسته [illegible] این کلام محمول بر حذف معطوف باشد ای الا عابری سبیل و امثالهم [illegible] عدم القدرة علی استعمال الماء جواب [illegible] دیگر آنکه این کلام استثنا مسافران است بعبارت و استثنا مریضان و امثال ایشان است بدلالت زیرا که هر که بشنود بداند که استثنا مسافران از آن جهت نیست که مسافرند بلکه از جهت عدم قدرت بر استعمال آب است [illegible] چنانچه در شرع [illegible] مرضی [illegible] دشمن و فاقد آلت و در عدم قدرت با مسافران برابراند و برابری در علت دلالت بر برابری در حکم کند پس ایشان نیز بدلالت مستثنی باشند سؤال سکری که از دانستن گفتار خویش باشد مانع از دانستن گفتار دیگری بود و کسی را که صلاحیت فهم خطاب [illegible] جواب سکری که [illegible] از جهت تقصیر [illegible] باشد [illegible] تا آنکه سکران [illegible] مخاطب [illegible] صلوة [illegible] سکران [illegible] حاصل شود [illegible] وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا [illegible] عطف است بر مرضی [illegible] احد منکم [illegible] و اگر [illegible] بر سفر یعنی مسافر یا آمده باشد یکی از شما از زمین [illegible] و این کنایت است از حدثی که برای آن در زمین [illegible] نشسته [illegible] یا لمس کرده باشید زنان را و ملامست کنایه از جماع است پس آب را نیابید [illegible] را قصد کنید [illegible] خویش [illegible] سؤال نایافتن آب در مرضی شرط نبود و مریض را با وجود آب از جهت مرض تیمم روا باشد [illegible] تعلق مرضی چه نوع دارند و قید او چگونه [illegible] جواب [illegible] اصل علة برای تجویز تیمم انتفاء قدرت بر استعمال آب است و عدم قدرت چنانچه بنابودن آب باشد همچنین [illegible] بسبب [illegible] یا بخوف سبع یا دزد [illegible] یا نارسیدن آب بخوف [illegible] باستعمال او موجب تشنه ماندن یا مرض افزودن یا بسیار ناتوان شدن یا در [illegible] زیان کردن چنانچه نماز جنازه و نماز عید که [illegible] فوت شود سؤال تیمم [illegible] برآمدن یکی از شما چگونه مترتب شود [illegible] چه نوع [illegible] جواب [illegible] دال [illegible] علاحده [illegible] چنانچه [illegible] کان احد منکم انما [illegible] مریضا او علی سفر او جاء احد منکم [illegible] طیبا

إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُوْرًا ۝ این جمله تذییل ست و تاکید از جهت ابراز شان باری عز مجده و نگاه داشت
و استواری ست معنی آنیست هر آینه هست خدای عفو کننده ست مر کسانی را که بعذر تمسک کنند چون اهل
آمرزش خواستند خلعت ایجابی آرند آمرزنده است مر خطای کسیرا که بسبب سکر در قراءة [illegible] که در نماز به
مستی افتاده ۝ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِيْنَ أُوْتُوْا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ يَشْتَرُوْنَ الضَّلٰلَةَ وَيُرِيْدُوْنَ
أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيْلَ ۝ این جمله معترضه است برای تشنیع کفار متصل ست بجملهای سابقه که در
تشنیع کفار بود و جمله یا ایها الذین امنوا در اثنا بجهت فضیلت مر وجه اعتراض [illegible] و نصیبا مفعول [illegible]
اوتوا تنکیر او برای تعظیم ست من الکتاب صفت ست مر نصیبا را یشترون حال ست از الذین اوتوا که [illegible]
و یریدون عطف ست بر یشترون ان تضلوا السبیل مفعول ست مر یریدون را [illegible] ایشان [illegible]
ازو الست حال ایشان [illegible] استفهام انکار ست [illegible] معنی الم تعلم [illegible]
و تعدیه الی [illegible] معنی [illegible] الم تنظر الی الذین اوتوا الکتاب [illegible]
سوی کسانیکه نصیب [illegible] از کتاب داده شده اند [illegible]
آن چنانچه شما [illegible] حال ایشان را [illegible]
میکنند [illegible] راه راست [illegible] گمراهی می آرند یعنی [illegible] شما نیز راه گم کنید و [illegible] وَاللّٰهُ
أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ ۝ این جمله معترضه است برای تنبیه مخاطبان و بیان [illegible] بدون علم
خدای بحال دشمنان ایشان معنی انیست و خدای عز و جل داننده تر هست بحال دشمنان شما که ایشان چه
میکنند و در باب شما چه میخواهند وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَلِيًّا وَّكَفٰى بِاللّٰهِ نَصِيْرًا ۝ این جمله
حال ست بتقدیر قد [illegible] یریدون ان تضلوا السبیل معنی انیست و خدای عز و جل بسنده است
بدان روی که [illegible] یاری دهنده است مِنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا يُحَرِّفُوْنَ
الْكَلِمَ عَنْ مَّوَاضِعِهٖ وَيَقُوْلُوْنَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا من الذین هادوا بیان الذین
اوتوا نصیبا من الکتاب [illegible] و تواند بود من [illegible] باشد [illegible] من القوم الذین کذبوا
بایاتنا [illegible] من الذین هادوا خبر مبتدا محذوف [illegible] یحرفون [illegible] تقدیر کلام چنین باشد
من الذین هادوا قوم یحرفون الکلم عن مواضعه [illegible] من الذین هادوا [illegible] و یقولون
یحرفون [illegible] سمعنا و عصینا مقول قول [illegible] و جمله [illegible] معنی [illegible]
[illegible] من الذین هادوا [illegible] بیان [illegible] حال کسانیکه داده شده اند نصیبی از کتاب از کسانی
یهود [illegible] اند [illegible] معنی انیست [illegible] خدای باری [illegible]

کسانیکه جهت یهود ورزیدند و بر تقدیری که جمله ابتدائیه بود یعنی جماعتی بود بعضی از جهودان قومی اند
که تحریف میکنند کلمها را از مواضع آن چنانچه در توریت در جائیکه صفت پیغمبر علیه السلام اسمر ربعه بود آدم طوال
ساختند و حکم رجم را گردانیدند و یکی دیگر پیدا ساختند و میگفتند گفتار ترا شنیدیم و فرمانش ترا عصیان
شنیدیم یعنی بگوش شنیدیم و بدل عصیان ورزیدیم یا شنیدیم در جلوت و عاصی شدیم در خلوت
وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ عطف است بتاویل هذا القول و هذا القول یعنی سمعنا و عصینا
عطف نسق مفرد بر مفرد بر سبیل حکایت و دلالت انشا بر خبر باشد غیر مسمع حالست از فاعل اسمع و این کلام را
از زبانها توجیه دارند محتمل وجهین متضمن بدی و نیکی میدارند ای اسمع غیر مسمع کلاما مرضیا و ناشنیده
کلام مرضی حال بد بود یا غیر مسمع کلاما یکرهه و ناشنیدن کلام مکروه حال نیک باشد یا معنی وی
غیر مسمع جملتا گوینده و از وی دعا بکری و ناشنوائی که حال بد است جویند یا غیر مسمع یا مقصود از اسماع یعنی شنیدن
دارند غیر مسمع یعنی غیر شنوانیده معنی آنست و بگوی بشنو در حالتی که غیر شنوانیده شده سخن پسندیده
و کلام گزیده یا گوئید بشنو در حالتی که غیر شنوانیده شده چیزی یعنی نشنوی و این دعا بکری و ناشنوائی بود از
باب بد خواهی باشد یا گوئید بشنو در حالتی که غیر شنوانیده شده کلامی مکروهی که دل ترا ناخوش گرداند و
نکاید یا گوئید بشنو در حالتی که شنوانیده و هم شنیده بر بین هر دو وجه از باب نیکخواهی دارند و گویند
پندارید **وَرَاعِنَا** عطف است بر اسمع یعنی انیست و میگویند راعنا که در لغت عربی خود را
مراعات است یعنی مراعات بکن با ما و در لغت عبرانی تشنیع و دشنام است اما به مضمون لغت عربیه میکنند
و قاصد شدند هم لغت عبرانی که باشند میان خویش میگویند دشنام گفتیم و میان مسلمانان میگویند خود را
مراعات کردیم بمثل این مجاملات مدح و ذم میکردند و در راه عداوت و اهانت میرفتند چنانچه روزی پیش پیغمبر
صلی الله تعالی علیه و سلم آمده بجای السلام علیک السام علیک میگفتند و سام در لغت ایشان مرگست یعنی
سلام میکردند و ایشان در دل قصد دعای مرگ می آوردند پیغامبر علیه السلام علیک میگفت تا آنکه روزی
عائشه رضی الله عنها فهم کرد و گفت علیکم السام واللعنة پیش پیغمبر علیه السلام اظهار کرد که ایشان چه میگویند
الکلمة المبینات میگویند و در تبیان آورده که در حق توجیه میجویند حق سبحانه تعالی از نفاق و شقاق ایشان خبر داد
و در انجم عداوت و شقاوت و نفاق و شقاق بر جبین ایشان نهاد **لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا**
فِي الدِّينِ یعنی لیا بالکلام فی السنتهم و لی در لغت پیچیدن و طی کردن است و آن عبارت از
میل دادن زبانست یعنی میگویند این کلمات را بر وجه پیچیدن سخنان و طی کردن زبان چون
جامه که افشاند که موجب اظهار چیزی و اخفای چیزی است یعنی میگردانند سخن را در زبانهای خویش

تا مقصود ایشان پوشیده شود و غیر مقصود ظاهر گردد چنانچه السام علیک که دعا بد است بروجهی میگویند
که السلام علیک که دعا است ظاهر میشود و راعنا که در زبان عبرانی دشنام است با عنا یا بخطی ادا میکنند
که راعنا که طلب مراعات مفهوم میگردد و نیز بوجه طعن و در دین یعنی میگویند اگر پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم
بودی دشنام ما را دریافتی و لیًّا و طعنًا مفعول مطلق اند بر تقدیر یلوون و یطعنون از باب ضربته سوطا بتقدیر
یقولون قول لیّ و طعن و تواند بود ظرف زبان باشد ای یقولون کذا وقت لیّ بالسنتهم و طعنا فی الدین عطف علیه
بود و تواند بود مفعول له باشد ای یقولون للّی و الطعن و یا مصدر و حال باشند ای یقولون حال کونهم ذوی لیّ
بالسنته و طاعنا فی الدین معنی اینست میگویند این سخن را بروجه پیچیدن زبان چنانچه بعض لفظ پوشیده شود
وَلَوْ اَنَّهُمْ قَالُوْا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا وَاسْمَعْ
و بعض پنهان چنانچه گذشته و ذکر او بالا رفته
وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاَقْوَمَ ای لو ثبت انهم قالوا این جمله معترضه است برای بیان آنچه
ایشان را بایستی گفت ذکر آنچه شایستی آورد و معنی اینست اگر ثابت شدی گفتن ایشان بجای سمعنا
و عصینا سمعنا و اطعنا و بجای اسمع غیر مسمع اسمع و بجای راعنا انظرنا هر آئینه ایشان را بهتر بودی و راست
تر و درستتر بودی در دنیا بدانچه نفاق نمی پیوستند و در آخرت بدرک اسفل نمی افتادند سوال خیر او
اقوم اسم تفضیل اند و اسم تفضیل مقتضی آنست که در مفضل علیه تحقق اصل فعل باشد چنانچه در زید افضل من
عمرو مقتضی آنست که در عمرو اصل افضل باشد و در زید بیشتر از آن بود و در نفاق و کفر ایشان خیر اصلا نیست
استعمال خیر و اقوم که اسم تفضیل است چگونه آید و صحت آن چه نوع روی نماید جواب است در استعمال اسم
تفضیل در مفضل علیه تحقق اصل فعل تحقق حاجت نبود بفرض کفایت باشد چنانچه عادت عرب است گویند الاثنان
اکثر من واحد و زید افقه من الحمار و عمرو اعلم من الحمار و معلوم است در واحد کثرتی نیست و گمان فقه و علم
در حمار و حمار نیز نیست لیکن بنای تفضیل بر فرض است که اگر در واحد کثرتی فرض کنند بیشتر از آن بود و اگر در حمار
فقهی مفروض گردانند زید فقیه‌تر از آن باشد شک نیست که این کلمات که ایشان گفته اند ایشان را هیچ سود
نکرده بود در شان پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم هیچ وهنی و هیچ وهن نیاورد بیت سنگ بد گوهر اگر کاسهٔ زرین
شکند ؎ قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود ؎ اگر خاکساری خاک را جانب آفتاب بیندازد آفتاب را چه زیان
کند سر و ریش خود را خاک آلوده سازد بیت که بر خاک بر آفتاب پاشی ؎ شک نیست که خاکسار باشی
لئیم را در اهانت کریم غرضی جز خواری نشود کریم از آزار خانی آسیب هوائی که طبع کریم بود جز بکرم مکافات
نشود سفاهت ایشان را مکافات بحلم کرده و بمقابله بدی معامله نیک پیش آورد چنانچه شاعر گوید شعر
و ذو سفه یواجهنی بجهل ؎ فاکره ان اکون له مجیبا ؎ یزید سفاهة و ازید حلما ؎ کعود زاده الاحراق طیبا

بیت دشنام اگر دهی شکیبم ٭ چاره نبود بجز شنیدن ٭٭ گر سگ بگزد ترا چه گویی ٭ تو باز توانیش گزیدن
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم ایشان را دعوت سوی دین میکرد و از ایشان احتمال بیهده می آورد و برای ایشان
از خدای دین و دنیا مسئلت میکرد و آنچه در اولی و اخری موجب منفعت و عزت ایشان است و در عوض
می آورد ایشان از لئیمی خویش احسان را باسائت و اکرام را باهانت و منفعت را بمضرت مکافات میکردند و کریمی
پیغامبر آن اقتضا کند و لئیمی ایشان این پیش آرد بیت مه نور می فشاند و سگ بانگ میکند ٭ مه را چه جرم خاصه که
سگ چنین بود وَلٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوْنَ اِلَّا قَلِيْلًا الا قلیلا
مستثنی است از لعنهم الله معنی اینست و لکن ایشان را خدای بکفر ایشان لعنت کرد و در معرض ابعاد از رحمت
خویش آورد و از خیریت و سداد و ایمان و انقیاد دور انداخته این محرومان را چون خفاش از نور آفتاب محروم
ساخته و این دولت کجا یابند و باین راه چگونه شتابند پس ایمان نیارند و ابکار کفر و کفران نگذارند مگر اندکی که
از ایشان همچو عبدالله بن سلام و یاران او که بدولت اسلام مشرف گشتند و باستحقاق رحمت ابدی پیوستند
و الا قلیلا استثنا از لا یؤمنون تواند بود نیز آنچه اگر استثنا از لا یؤمنون باشد استثنا از مصدر محذوف بود یا از فاعل
بود و اگر مصدر محذوف باشد معنی چنین بود لا یؤمنون ایمانا الا ایمانا قلیلا توصیف ایمان بقلت و کثرت آید کلام بامذهب
معتزله موافق نماید چه نزدیک اهل سنت ایمان قابل زیادت و نقصان نشود و صالح قلت و کثرت نبود و اگر از فاعل
لا یؤمنون باشد رفع بر بدل مختار بود و بنصب غیر مختار باشد و همه قراء بنصب خوانده اند اتفاق قراء بر وجه غیر مختار آید
و اتفاق ایشان بر وجه غیر مختار نشاید چنانچه این نحو در الا امرأتک گفته اند که الا امرأتک مستثنی است از فاسر باهلک
از لا یلتفت منکم احد مستثنی نیست تا اتفاق قراء بر وجه غیر مختار نیاید و قراءة ایشان غیر مختار نماید و نیز چون لعنهم الله بر سبیل
عموم بغیر استثنا باشد اثبات ایمان در بعض مناقض آن بود زیرا نچه چون بعضی را دولت ایمان روی نماید عموم لعنت
مستقیم نیاید و اگر استثنا از لعنهم الله دارند و ضمیر لا یؤمنون بر باقی بعد الاستثنا بود و هیچ اشتباه نشود و بهترین
وجه است که در تفسیر لا یؤمنون را بر عموم داشته و تصریح بلا یؤمنون الا قلیلا و الا کثیرا کرده يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ
اُوْتُوا الْكِتٰبَ اٰمِنُوْا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّنْ قَبْلِ اَنْ نَّطْمِسَ وُجُوْهًا
فَنَرُدَّهَا عَلٰٓى اَدْبَارِهَآ در آیه الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب ذکر اهل کتاب بر وجه غیبت بود
درین آیه از غیبت سوی خطاب التفات نمود معنی اینست ای اهل کتاب بدانچه فرستاده ایم آنرا یعنی قرآن درحالتی
که تصدیق کننده است و راست دارنده است مر چیزی را که باشماست یعنی تورات ایمان آرید و آنچه در کتاب
خدای عز و جل نازل شده است تصدیق دارید و پیش از آنکه روها قومی را از شما محو کنیم و چشم و بینی و ابرو ناپدید
گردانیم و رو ها را بصورت قفا بسازیم یا مراد از طمس وجوه محو کردن وجاهت در آشنایی و برگردیدن شرف و بزرگی

دارند. و در گفتن ابروی بمنزله دور کردن بینی و چشم و ابرو پندارند معنی همین بود ای اهل کتاب ایمان آرید و دل بر
انقیاد و فرمان بگذارید پیش از آنکه حال شما بگردانیم و از عزت و وجاهت بخواری رسانیم و روهای شما که مشتمل بر اعضای چون رو بلا
مسخ شده نگاریم کنیم و شما را از مقامهای که آمده بودید خوار شده و جدا کرده یعنی در زمین شام که از آنجا در زمین مدینه آمده
بودید برگردانیم اَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا اَصْحٰبَ السَّبْتِ ۚ و مسخ نمائیم بوزینه و خوک مانند اصحاب سبت
یا ایها الذین اوتوا الکتاب که منادی است بر وجه التفات از خطاب بسوی غیبت نکته التفات آن است که چون [illegible]
از مواجهه اعراض کرد و بیان لحوق لعنت و مضرت بر ایشان بر وجه التفات جهت تنبیه آورد و معنی مضمون [illegible]
را لعنت کنیم چنانچه اصحاب سبت را لعنت کردیم و در تغییر وجوه و تصویر بصورتی دیگر آوردیم یا گوئیم خوار کنیم و رو
روی برهیم ترا از وجاهت بیرون آریم و در هوان و حقارت در آریم چنانچه اصحاب سبت را خوار کردیم و در هوان
و حقارت آوردیم سوال یهود بحضور پیغمبر ایمان بر قرار بوده است [illegible] مسخ نشده وقوع این وعید
کی خواهد بود و عذاب ایشان کی رو خواهد نمود جواب محققین این وعید مشروط بعدم ایمان کل است چون بعضی
ایمان آوردند شرط وعید بحصول نپیوست جواب دیگر آنکه اگر طمس وجوه مذکور و لعنت بمعنی خواری و نگونساری
آمده شک نیست که آن واقع شده در بنی قریظه بعضی را کشتند و بعضی را جلا کردند قلعهای خویش ایشان بدست
خویش و بدست مسلمانان ویران ساختند و سقوف و حیطان را بر زمین انداختند و ذلیل گشتند بجلا و [illegible]
خواری واقع گشته و وعید بحصول پیوسته و اگر طمس بمعنی محو صورت و لعن بمعنی مسخ و تصویر بصورتی دیگر مراد دارند
وقوع این معنی را در باب یهود منتظر و مترقب پندارند سوال در روایت آمده که بعد بعثت پیغمبر صلوات
الله علیه مسخ مرفوع شده انتظار مسخ یهود مذکور بر خلاف روایت مسطور بود و مترقب خبری که شدنی نیست خواهد
باشد جواب قائل این سخن صحت این روایت را منع میکند و بر تقدیر صحت محمول بر مسخ عام وارد باشد و قوع
مسخ ایشان را در قیامت میپندارند وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُوْلًا ۝ این جمله تذییل است یعنی
و هست کار خدای کرده شده و بحصول موصول آمده کاری که خدا خواسته است و بارادت و مشیت او پیوسته
کرده خواهد گشت و بحصول خواهد پیوست اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُّشْرَكَ بِهٖ وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ
ذٰلِكَ لِمَنْ يَّشَآءُ ۚ وَمَنْ يُّشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدِ افْتَرٰٓى اِثْمًا عَظِيْمًا ۝ در حق کفار الحاق وعید کرد
و ذکر وعید طمس و لعن آورد و بین الحاق مذکور بعدم غفران تلویح بود که شاید شرک و کفر را نیامرزد و بتقدیم تلویح سا
را تنزیل منزله سائل کرد و بر وجه استیناف جمله را مفصول و موکد آورد و جمله و من یشرک بالله مشروط
فقد افتری اثما عظیما تعلیل است جزاء محذوف را ای و من یشرک بالله لا یغفر له لانه قد افتری اثما عظیما و
شرطیه تذییل است یعنی هر آئینه خدای اشراک را یعنی شریک گردانیدن کسی را بخود در [illegible]

از موجبات کفر و نقیضیات است اشتها با ایمان نیامرزد و بیامرزد و آنچه فرود تر آنست از ارتکاب گناه صغیره و کبیره کسی را که خواهد و درین آیه رد قول معتزله است که قائل اند بعدم غفران کبایر و اینهم موافق معنا بر که یغفر ما دون ذلک لمن یشاء [illegible] است بدین که ابا [illegible] کسی که کفر است اگر خواهد بیامرزد و [illegible] بر که مجرو از کبایر باشند چون ارباب معصیت اند اگر نه بعد [illegible] و [illegible] آیه ان الله [illegible] [illegible] ظاهر [illegible] غفران است [illegible] در دوزخ [illegible] نیست و غفران ما دون کفر درین آیه متعلق بمشیت است بیان آیه و آیه از روی ظاهر تعارض می آید و از روی معنی تخالف [illegible] آیه ان الله یغفر الذنوب جمیعا [illegible] وارد است در جواب خواهش قبول توبه والجواب [illegible] بما فی السوال و غفران مذکور مقید بتقدیر توبه باشد و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء بر تقدیر عدم توبه است زیرا که چه بر تقدیر عدم توبه میان کفر و معاصی فرق است کفر [illegible] و معاصی [illegible] و غفران کبیره چون در حکم آیه [illegible] صورت توبه و عدم توبه بود و در میان ایشان اتفاق [illegible] امام [illegible] کرده و در وقت روان شدن در جنگ احد وحشی قاتل حمزه را مولی او گفته بود که اگر [illegible] یکی [illegible] آزاد گردانم و بغیر حریت رسانم حمزه در [illegible] جنگ در کشتن کسی مشغول بود و وحشی [illegible] مشغول [illegible] در کشتن او [illegible] بقول او بعد کشتن حمزه [illegible] رسانید و او را آزاد کرد [illegible] وحشی و یاران او از کشتن [illegible] پشیمان گشتند و دل بر خواهش [illegible] صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] و گناه خود را عظیم دانسته [illegible] عدم قبول توبه در آمد [illegible] در حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] که ما دل [illegible] حضرت پیغمبر [illegible] لیکن از [illegible] والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیامة [illegible] ما [illegible] که ما هر سه کار کرده ایم [illegible] در حق [illegible] که مضمون [illegible] یلق اثاما است آورده اند [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آیه الا من تاب وآمن وعمل صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما در جواب [illegible] فرستاد و جواب بشارت و امیدواری قبول توبه نمود بار دیگر ایشان [illegible] این شرطی [illegible] و [illegible] مسافت رسیدن بود و بسیار [illegible] عمل صالح نباید [illegible] آیه [illegible] از روی [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم باز دلیر ایشان را [illegible] لطف داد و آیه ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء فرستاد ایشان خود را لایق غفران ندانستند بار دیگر [illegible] و [illegible] از [illegible] یا [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آیه یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا [illegible] رسیدن [illegible] را [illegible] ایشان آمدند و [illegible] اسلام در آمدند و چون [illegible] غفران [illegible]

بر حکم قصه مذکور مترتب بر توبه باشد این آیه متمسک مرجیه نبود و متضمن رد مذهب معتزله نشود اما وحشی و یاران او را اتفاق عفو بخشیت که صفت خداست از بنده غیب است موجب تیقن عفو نشد دل بر آن ننهادند حال خود را بار دیگر پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم شرح دادند چون ان الله یغفر الذنوب جمیعا شنیدند و آن را وارد در جواب سوال قبول توبه که فعل بنده است دیدند و توبه را در دل خویش صحیح یافتند امیدوار قبول شتافتند در حضرت نبوی آمدند و در ایمان و اسلام درآمدند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُم بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ روایت کرده اند که جماعتی از یهود آمدند و صبیان خویش برابر آوردند از پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم پرسیدند این صبیان گناهی دارند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم گفت نی گفتند ما نیز همچو ایشانیم مخصوص بفضل کریمیم آنچه روز میکنیم شب عفو میشود و آنچه شب میکنیم روز عفو میگردد چنانچه جهودان دیگر نحن ابناء الله واحباؤه ولن تمسنا النار الا ایاما معدودة ولن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری گفتند این آیه در شان ایشان وارد شد الم تر استفهام برای انکار است و دیدن سوی ایشان کنایت از دانستن حال ایشان است و بل ابتدائیه است اعرابیه نیست برای انتقال سوی اهم است و از جمله الم تر الی الذین مقصود تشنیع اهل کتاب است و بیان قباحت اعمال ایشان است مقرر است مر مقصود جملهای سابقه هم ازین جهت فصل کرده بغیر حرف عطف آورد و معنی اینست ندانسته ای ای محمد یعنی دانسته حال کسانیکه مدح میکنند نفس خویش را و دعوی میکنند پاکی را از بدیها یعنی ما نیز چو این صبیان از گناهان پاکیم میگویند و خود را ابناء خدا و احباء خدا میخوانند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة دعوی میکنند ولن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری اعتقاد دارند بلکه خدا مدح کند هر کرا خواهد و آنچه در وست بیان کند علم او حق است خلاف واقع نبود و کلام او صدق است تزکیه کسی که مراد تزکیه است مشکل وجه معتبر باشد وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ای لا یظلمهم الله فتیلا فتیلا منصوب است از باب ضربته سوطا ای ولا یظلمون بقدر فتیل فتیل تار متصل است که در شگاف هسته خرما باشد و بعضی گویند فتیل پلیده شکل است از ریم که میان دو انگشت بیرون آید و مورد و معنی عبارت از قلت و حقارت است و جمله لا یظلمون معترضه است برای نفی اتصاف خدا بظلم بر بندگان بتنقیص ثواب و بزیادت عقاب معنی اینست مظلوم نشوید بقدر فتیلی بتنقیص ثواب اعمال ستوده و بزیادت عقاب تزکیه نابوده انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ کیف حال است از فاعل یفترون از جهت مصدر مقدر شده و استفهام بمعنی تعجب و استبعاد آمده و جمله کیف یفترون بتاویل مفرد مفعول ست مر انظر را ای انظر فی کیفیة افترائهم الکذب عند الله از کیا و این جمله نیز برای تشنیع کافران است و مقرر دیگر تشنیعات ایشان است هم ازین جهت

فصل کرد بغیر حرف عطف آورد معنی انیست که ببین یا محمد یا ببین ای بیننده چگونه دروغ را بر خدای افترا میکنند
که خود را نزد خدا ازکیا میدانند وَكَفٰى بِهٖۤ اِثْمًا مُّبِيْنًا ۵۰ ای وکفی هذا الافترا و به فاعل کفی است
با در به زائده است اثما مبینا حال است یا تمیز است بر طریق کفی بالله شهیدا و جمله تذییل است معنی انیست بسنده
است این افترا درین حال که گناهی ست پیدا اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ اُوْتُوْا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ
يُؤْمِنُوْنَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوْتِ وَيَقُوْلُوْنَ لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا هٰٓؤُلَاۤءِ
اَهْدٰى مِنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا سَبِيْلًا ۵۱ بدرایت کرده اند که کعب بن اشرف و حیی بن اخطب بعد از واقعه
احد خواستند که با پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم نقض عهد کنند و کمر مخالفت بندند در مکه آمدند تا با اهل مکه بر مخالفت
پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم معاهده کنند جمع شدند و از استار حرم در معاهده کردند بعد معاهده در مسجد
حرام نشستند ابوسفیان بن حرب پدر معاویه گفت ای گروه مهتران سوگند میدهم شما را بپروردگار دیان برین
افعال که ما می آریم و دل بر مداومت آن میگماریم و برین افعال که محمد و اصحاب او می آرند و همت بر تحصیل
آن میدارند بر راه راست میان ما کیست و بهتر و نکوتر آن فرقه میان ما چیست کعب بن اشرف
گفت شما کار خویش و کار او بگوئید تا بعد از آن فرق میان خویش و میان او بگوئیم ابوسفیان گفت ما خانه کعبه را
آباد ان میداریم و با اقارب و خویشان صله رحم بجا می آریم و مهربانی و احسان میکنیم و هم از رعایت دین پدران
خویش میکنیم و محمد دین پدران خود گذاشته و مخالفت اقارب و خویشان پیدا ساخته شور انگیزی می نماید و بی حرمتی کرده
و الفت ایشان را از شور انگیزی آورده و موطن آبا و اجداد را ترک داده دینی دیگر بنیاد نهاده و غوغا انگیخته
خون ریخته ایشان گفتند که هرگز نیست که باز ینها نیز نزدیکتر بهدی شما آید باز ابوسفیان گفت که شما اهل کتاب اید
محمد نیز صاحب کتاب است و او جانب شما رفته نزدیک شما جا گرفته ما را بر معاهده شما اعتماد نشود و بر میثاق
شما ثقه نبود مگر آنکه شما با ما موافقت ورزید و بتی که از آن ماست یکی را جبت نام است و دوم را طاغوت سجده
کنید ایشان متابعت کردند پیش بتان در سجده روی بر زمین آوردند این آیه در شان ایشان نازل گشت و این
نظم در حق ایشان بوده و پیوسته همزه برای انکار است و دیدن سوی کسی کنایه است از دانستن حال او و چنانچه
گذشت جمله سابقه که حکایت از تزکیه ایشان خویشتن را بود و آن متضمن ناشایستگی تزکیه نفس بود این جمله مقرر است
مضمون آیه سابقه از صدق تزکیه نابوده از ایشان در حق خویش و کافران بیان وقوع تزکیه نابوده ایشان در حق
دیگران یعنی تعظیم جبت و طاغوت میجویند مشرکان را اهدی من المومنین سبیلا میگویند کسانی که دیگران را بصفت
تزکیه نابوده کنند ذم تزکیه خویش چرا نمیکنند چنانکه گفت خود را تزکیه بوده میکنند مشرکان را اهدی من المومنین
سبیلا میجویند معنی انیست نداننده یعنی دانسته حال کسانی که نصیبی از کتاب داده شده اند ایمان بجبت و طاغوت

ع ۸

که از رتبه معبودی [illegible] که غیر خداست جبت گویند و شیطان را طاغوت خوانند یا بتان ایشان جبت و پرستش [illegible]
ایشان بتان را و طاغوت یعنی شیطان ایشان که باعث پرستش غیر خداست [illegible] باشند و میگویند مر کافران را
یعنی کافران مکه را که شما راه یافته تر اید از مومنان از روی دین و نسبت [illegible] سوی دین [illegible]
[illegible] أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ایشان آنانند
[illegible] اولئک الذین [illegible] ایشان آنانند که خدا ایشان
را لعنت کرده و از رحمت خویش بدوری آورده وَمَن يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا
این جمله تذییل است یعنی هر کرا خدا لعنت کند و از رحمت خویش بدوری افکند پس هرگز نیابی
او را یاری دهنده و نصرت کننده که از لعنت نگاه دارد و به نیکی و نیکوئی آرد أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ
فَإِذًا لَّا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ام منقطعه است یعنی بل و همزه که مضمون ام است برای انکار
یعنی بلکه آیا مر ایشان راست نصیب من الملک و آن [illegible] بالجبت و الطاغوت و این [illegible]
[illegible] ایشان با پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible]
[illegible] من الملک فاذا لا یؤتون الناس نقیرا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible] دل ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ ۖ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا ۝ فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ
وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ ۚ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ۝
ام منقطعه است یعنی بل و همزه که مضمون ام است برای تقریر است [illegible]
[illegible] من الملک [illegible] پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible]
[illegible]
[illegible] فقد آتینا آل ابراهیم

الکتاب و جمله وکفی بجهنم سعیرا تذییل ست یعنی انیست نی بلکه حسد میکنند مردمان را آرزو میکنند زوال ایشان را یعنی پیغامبر و آل پیغامبر را بر آنچه خدای عزوجل از فضل خویش ایشان را داده و درهای نعمت بر ایشان کشاده پس بدرستی که داده ایم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و نبوت و حشمت و داده ایم ایشان را ملکی عظیم و ملکی فخیم موسی از آل ابراهیم بود او را کتاب دادیم و بروی توریت فرستادیم و صاحب مرتبه نبوت کردیم و بمنصب رسالت او را ممتاز گردانیدیم و یوسف و داود هم از آل ابراهیم بودند ایشان را بنبوت برگزیدیم و لوای ملک ایشان برافراشتیم و سلیمان از آل ابراهیم بود او را نبوت و حکمت برآوردیم و بملک عظیم که مضمون رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی ست مخصوص کردیم پس بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی از ایشان بحسد عدو از ایمان آوردن باز ماندند و حسد بآل ابراهیم بر دلیل حسد کردن با پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم و آل او باغمه و تغیر صاحب نعمتی از جهت نعمتی دلیل بغض صاحب نعمتی دیگر بود و بسنده است آتش دوزخ درین حال که افروخته شده و برای عذاب بازماندگان معد و مهیا آمده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا و جمله کفی بجهنم سعیرا عذاب کفار را تلویح کرده و تقدیم نموده بر وجه تذییل سامع منزله سائل این جمله را است که بمفصول آورد و معنی انیست بدرستی آنکسانیکه کفر ورزیدند و آیات کتاب ما را تکذیب کردند و تصدیق آن نکردند سر انجام ایشان را در آتش در آریم و دمار از نهاد ایشان برآریم كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا این جمله تنبیه و بر کیفیت احتراق ایشان بنار و سوخته شدن ایشان کرات بسیار و این کلام از قبیل بدلنا الله من خوف امنا و بدله من توبه ثوبا بود ای اعطاه الله بدل الخوف امنا و عوضه بدل توبه ثوبا پس معنی بدلنا جلودهم بجلود و چون ترجمان بدلنا جلودهم بجلود لازم آید در نظم بانیست پس چاره نیست تحویل بر استعمال که ذکر کردیم باشد معنی انیست هر بار که پوستهای ایشان نضج گیرد و پختگی پذیرد بدهیم ایشان را بدل آن پوستهای پخته و نضج گرفته پوستها غیر آن یعنی سالم و درست چنانچه بوده پیمان و مغایرت مذکور مغایرت وصفی بود نه مغایر یعنی بیاشد چنانچه سپید را سیاه گردانند لا غیر او یا فربی بسازند و فوجی راجعه کننده تغییر و صفت بود تغییر ذات نباشد چه اگر تغییر ذات گویند پوستی دیگر باشند و پوستی دیگر جنایت نکرده باحراق آن تعذیب غیر جانی لازم آید و تعذیب غیر جانی تعذیب ظلم نماید سوال احراق جزء ذاتی احراق ذات بود و ایلام جزء مینا شده اگر آن جسمی جدا بودی جزء مفصول را از جهت عدم حس درد نمودی پس احراق پوست جدید تعذیب قائنده باشد جدید بودن پوست موجب تعذیب غیر جانی نشود جواب مسلم است که احراق جزء در حالت انفصال موجب ایذا و تعذیب نشود اما در حالت اتصال باحراق هر چیزی بما ورنه میرسد پس احراق جلد جسمیان

تقریب غیر جانی بود پس جلد مذکور را جلد جدید نباید پنداشت و مغایرت مذکور مغایرت وصفی باید داشت
لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ متعلق ست بنبدلنهم عذاب را و کراهت طبع تشبیه کرده بطعوم تلخ و
برای آن چشیدنی اثبات کرد بر سبیل تخییل معنی اینست تا بتغییر صفت و نو ساختن هیئت و سوختن پوست
ربع هر باری ایشان عذاب را بچشند و درد آن بکشند **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا**
این جمله تذییل ست تاکید او از جهت ابراز شناهی باری بر وجه کاملت و استواری ست معنی اینست بدرستیکه
خدای هست عزیز یعنی غالب بر امر خویش هر چه خواهد تواند کرد حکیم و استوار کار ست کار را چنانچه باید و شاید تواند
آورد **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا**
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در آیت سابق ذکر کافران و عذاب ایشان کرده و در آیه الم تر الی الذین یزعمون
انهم آمنوا بما انزل الیک وما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به و یرید
الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا که پیشتر خواهد آمد نیز ذکر کافران و بیان کفر و ضلال ایشان هست این آیه در ثنا
ذکر کافران معترضه است برای بیان فضل مومنان معنی اینست و آنکسانیکه ایمان آورده اند و اعمال صالحه
کرده اند زود باشد که مر ایشان را در بهشت که روان ست زیر شاخهای آن جویها در آریم ایشان را در جنات
مذکوره همیشه باشنده در آریم و همیشه برخورداری گیرند و هیچ گهی فنا نپذیرند **لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ**
مُطَهَّرَةٌ جمله ظرفیه است معنی اینست درین حال که مر ایشان را در جنات زنان باشند از ادناس
پاک گردانیده و از اقذار ناپاکیزگی رسانیده **وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا** عطف ست بر سندخلهم
جنات تجری ظلا مفعول دوم ست مر ندخلهم بر وجه اتساع ظلیلا صفت ست مر ظلا بر طریق شعر شاعر و لیل
الیل معنی اینست در آریم ایشان را در سایه سایه دار مصئون از حر و برد نه گرم ضار و نه سرد زیانکار
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا این نیز معترضه است
برای تنبیه مومنان و نصیحت ایشان و تاکید جمله از جهت آنست که حال خیانت کنندگان امانت علامت
آنست که او را بامانت را مامور نشمارند و مضمون این جمله را منکر اند از جهت ظهور امارت انکار ایشان
را تنزیل منزله منکران کرد جمله را موکد آورد معنی اینست بدرستی خدای میفرماید شما را که بسپارید امانتها
را سوی اهل آنها یعنی کسانیکه مستحق دادن آنند و بتسلیم کردن آن مستحق اند روایت کرده اند
که چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم مکه را فتح کرد دل بر نماز گذاردن درون کعبه آورد و عثمان بن
طلحه که کلید دار کعبه بود در دادن کلید توقف نمود و بعضی گویند عثمان مذکور آن روز اسلام نداشت بالای
بام کعبه رفت و دل بر تمرد و نادادن کلید گماشت و گفت اگر من ترا پیغمبر دانم کلید کعبه ترا بسپارم

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بالای بام برآمد کلید مذکور بزور از وی بستد و در بگشاد و پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در خانه کعبه درآمد و در نماز روی بر زمین نهاد و عباس رضی الله عنه که سقایه زمزم تسلیم او بود کلید داری کعبه درخواست نمود و پیغامبر در طواف کعبه شروع کرد و جبرئیل علیه السلام آیه ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها آورد و پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم علی را کرم الله وجهه فرمود که کلید او را بسپارد و بناء دادن کلید دل او را میازار امیر المؤمنین بر حسب کلید او را اداء بنرمی و عذر خواهی زبان بگشاد و عثمان مذکور گفت چیست که آن زمان غلظت کردی و کلید بقهر از من ستدی و این زمان چیست که بنرمی پیش آمدی و در عذر خواهی درآمدی امیر المؤمنین علی گفت خدای در شان تو آیه ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها فرستاد و الزام اداء امانت را تاب داد عثمان مذکور دل بر اسلام آورد و اقرار برسالت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم کرد و پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود که تا خانه کعبه باشد و طایفه طایفان گرد آن طواف کنند صاحب کلید عثمان بن طلحه و اولاد او باشند. سوال چون کلید مذکور بزور ستده بود نه بر وجه امانت منطبق نبود و قصه مطابق آیه چگونه شود جواب درین قصه یک روایت آنست که عثمان مسلمان بود از جهت تقرر عهده خویش در تسلیم کلید توقف می نمود پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم نزدیک خانه کعبه ایستاده شد بر عثمان مذکور گفت اگر تو ایمان بخدای و روز قیامت داری باید که کلید خانه کعبه بمن سپاری عثمان مذکور گفت کلید بگیر نیز از امین میدارم و این امانت بتو می سپارم کلید مذکور آورد و پیغامبر را بر وجه امانت تسلیم کرد عباس رضی الله عنه کلید و عهده داری آن از پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم می طلبید این آیه برای باز داشت عباس نازل گشت و این نظم بوده پیوست برین آیه با روایت موافق ست و قصه با قرآن مطابق ست و بر روایت دیگر که عثمان مذکور هنوز کفر داشت و دل بر اطاعت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم نمی گماشت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قصد کرد و کلید مذکور بقهر و غلبه گرفت پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آورد برین روایت تسمیه او با امانت از جهت آن بود که مال با خود بقهر از حربی بطور آنکه مال مذکور بر دست او امانت مسلمانی بود بر دست اخذ اگرچه بقهر ستد امانت باشد از جهت آنکه ملک حرمی نیست و داخل غنایم نبود و کلیدی که از عهد خلیل الرحمن پیدا رند بر دست کلید دار مقبوض بر وجه امانت دارنده و در بعضی کتب افتاده عثمان کلید مذکور شیبه را که برادر او بود سپرد و خود همراه پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در مدینه آمد هم اینجا مرد کلید مذکور بر دست شیبه و اولاد شیبه است و در قبضه اینان است شاید برضای اولاد عثمان نیست و اگر برضاء اولاد عثمان مذکور نبود حکم پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم بدوام اقرار عهده بر ایشان معمول نشود و بدانکه هر چند که نزول آیه خاص بود اما حکم او از جهت عموم لفظ عام باشد متناول

حقوق دنیاوی و دینی دارند حتماً بمردم رسانند امانت سپارند مودع مامورست که ودیعت را بمودع سپارد و بعد طلب او سپردن توقف ندارد و اگر کسی رسالتی دهد که فلان را برسان او مامور باشد بدین که رسالت مذکوره را بآنکس برساند و پیغام او گزارد و در هنگام پیغام گذاری چیزی پنهان ندارد و شهود مامورند چنانچه تحمل شهادت کرده اند بوقت شهادت را ادا کنند و وقت کار حق را نپوشند و دانشمندان که خدای عز و جل علم در سینهای ایشان نهاده مامورند که امانت را ادا کنند و از مستحق باز ندارند و وصی و ولی که اموال بر حکم وصایت و ولایت در قبض ایشان می آید مامورند که اموال مذکور را در هنگام طلب صاحبان بی توقف ادا نمایند و متولیان اوقاف مامورند که اموال را از مصارف باز ندارند و حق محافظت و دیانت بجا آرند و حجاب امرا مامورند که قصه که اصحاب حوایج بدیشان سپارند ایشان پیش امیر بی تغیر و تبدیل گذارند و پادشاهان را که حق سبحانه تعالی مال عامه مسلمانان در تصرف ایشان آورده و ایشان را قابض آن مال کرده مامورند که با اهل آن بدهند و در کار عامه مسلمانان خرج کنند و رعیت مامورند که حق پادشاه گذارند و نیکوخواهی او بجا آرند و سر از طاعت او بیرون نیارند و با او در هیچ چیز خیانت روا ندارند وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ عطف است بر ان تؤدوا الامانات و اذا حکمتم بین الناس ظرف است میان عاطف و معطوف فاصل شده ای و یامرکم اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل یعنی [illegible] میفرماید شمارا چون حاکم شوید میان مردمان بعدل حکم کنید إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ نعما بفتح نون و کسر عین و کسر نون و کسر عین و سکون او با خفا کثرت تا التقاء ساکنین علی غیر حده نباید خوانده و معنی همه یکی داننده نعم از افعال مدح است فاعل او ضمیر است با معنی نکره منصوبه مفسره ضمیر است یعظکم به صفت ماست مخصوص بمدح محذوف است ای ان الله نعم شیئاً یعظکم به اداء الامانات و الحکم بالعدل و یعظکم اگرچه جاری بر غیر من هی له است ابراز ضمیر نکرد زیرا که التباس نیست و ابراز ضمیر از فعل واجب نیست مگر در صورت التباس چنانچه زید و عمرو ضاربه هو الخلاف است زید التقریر یعنی چون حال کسانیکه پند مذکور می پذیرند و حفظ مسطور در دل نمیگیرند علامت است که این را وعظ نیک شمرده اند مضمون این جمله را منکر اند نه بجهت آنکه علامت انکار ایشان است تنزیل منزله منکران کرده جمله را موکد آورده یعنی نیست پندی که کرده کارد بیان نیکوتر چیزی است که پند میدهد شمارا بدان یعنی اداء امانت و حکم بعدل و بانشان إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ۝ این جمله تذییل است تاکید او از جهت ابراز ثنای باری بر وجه دلالت و استواری شد یعنی ایست بدرستی که شنواست گفتهای شما میشنود و بیناست کردار شما را می بیند ادای امانت و خیانت برو مخفی نباشد و حکم بعدل و جور از وی پوشیده

شنود همه اعمال شما داند و جزا دهد آن را ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ این جمله معترضه است برای تنبیه و نصیحت مومنان روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم خالد بن ولید را بر لشکر امارت داد و برای تاختن قبیله فرستاد عمار بن یاسر در آن لشکر بود چون نزدیک قبیله رسیدند همه قبیله از وی فرار نمودند مگر یک کس از ایشان که بر عمار آمد و در خیمه او در آمد و گفت درین وقت اگر من اسلام آرم مرا سود کند عمار گفت آری اسلام تو نافع بود خالد ولید امان عمار را اعتبار نکرد و مال او بستد و او را در بند و اسیر آورد عمار بن یاسر خالد ولید را گفت امان من بپذیر و او را و مال او را بگیر منازعت کنان پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم رسیدند و هر دو قصه پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم باز دیدند عمار با خالد سخنان درشت گفت خالد در غضب شد و داد از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم خواست گفت یا رسول الله روا میداری که این غلام مرا پیش تو استخفاف کند و عزت مرا در معرض هوان افگند اگر حرمت تو نبودی من بروی چنان و چنین میکردم و اگر حشمت و هیبت تو نبودی او را بدانچه سزا وارست می آوردم عمار مولی هاشم بن مغیره بود ازین جهت خالد را غلام گفت و پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم امانی که عمار داده بود تقریر کرد و آن مرد را گذاشت و عمار را از امان دادن بغیر امر امیر باز داشت خالد را گفت ای خالد از غضب بر عمار باز مان و او را لایق غضب مدان که هر که عمار را اهانت کند خدای عز و جل او را در اهانت افگند و هر که عمار را دشمن دارد خدای او را دشمن دارد و چون عمار از مجلس باز گشت خالد و برای استغفار دنبال او رفت جامه او گرفت استاد و گرد او بر آمد تا خشنودی آورد و عمار خشنود گشت و از کلماتی که خالد گفته درگذشت درین حادثه این آیت نازل گشت و این معنی بپایان پیوست معنی اینست ای مومنان طاعت کنید خدای را و طاعت کنید رسول را و امر آنرا که خدای عز و جل ایشان را آمر و ناهی گردانیده است و بدرجه فرماندهی رسانیده و ایشان مستعدند برای صلاح دین و دنیا و نگهبانی امور اولی و اخروی طاعت ایشان صلاح دین و دنیا باشد و امتثال اوامر و نواهی ایشان فلاح اولی و اخروی و مخالفت ایشان روا نباشد و بیرون آوردن سر از ربقه طاعت ایشان سعی در فساد و تباهی بود و گفته اند الامیر اذا عدل فله الاجر و علی الرعیة الشکر و اذا جار فعلیه الوزر و علی الرعیة الصبر رعیت را بر عدل امیر شکر باید و بر جور او صبر شاید خطر مخالفت امیر زیان دارد و فکر خروج از طاعت او خرابی آرد و چون اطاعت و امتثال امرا که حکام بر خلق اند واجب باشد اطاعت علما که حکام بر امرا اند بطریق اولی واجب بود گفته اند الامراء حکام علی الناس و العلماء حکام علی الامراء و بعضی گویند آیه اولی یعنی ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها در حق ولاة و امیران است و آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول در حق رعایا و لشکریان است

که امیران مامورند بدین که حقوق رعیت را ادا نمایند و باز داشتن حقوق بجور و ظلم پیش نیایند و رعایا مکلف اند بهمه و بطاعت امیر باشند و سر از طاعت او بیرون نکشند مگر آنکه بیقین شود که امر بمعصیت میکند و در معصیت خدای افگند آن زمان چاره نیست که طاعت فرمان خدای کنند و با میر در نصیحت و نیکو گوئی ورزند با وجود آنکه معصیت فرماید یعنی خروج به وی نشاید بلکه با او بیان حکم کتاب و سنت پیش آیند و بخواهش متابعت شریعت و نصیحت سعی نمایند فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ عطف است بر امر سابق فان تنازعتم فی شیء فرموده تعقیب و در حکم و بیان است یعنی اینست پس اگر منازعت کنید شما با امرا در چیزیکه بر خلاف شریعت میفرمایند چه صورتی که بر تخالف قواعد دین و مخالفت قوانین شرع مبین مینمایند پس قضیه را بسوی حکم خدا و رسول باز گردانید و در حکم آن تمسک بکتاب و سنت مصطفی لازم دانید إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و این شرط برای تاکید است نه برای تشکیک و تردید چه تعلیق امری کاین موجب تاکید بود چنانچه گویند تفعل کذا ان کنت آدمیا ولا تفعل کذا ان کنت انسانا معنی اینست اگر شما مومنانید و بخدا و روز قیامت گروندگانید. و بظاهر این آیة بعضی منکران حجت قیاس تمسک کنند چه بر تقدیر منازعت و وقوع اختلاف امر برجوع سوی کتاب و سنت کرده و بر لزوم متابعت قرآن و حدیث آورده اگر قیاس حجت بودی تعیین این دو چیز روی نمودی و این تمسک خطاست سخن بمقتضای هواست چه تمسک بقیاس نیز برجوع سوی کتاب و سنت بود و تمسک بمعنی که مستنبط از ایشان شده باشد رجوع سوی کتاب و سنت گهی بتصریح کتاب و سنت گویند و گهی بمعنی که مفهوم از ایشان است چه زیرا آنچه در همه صور اختلاف بصریح کتاب و سنت نتوان یافت لابد بسوی مستنبط باید شتافت پس این آیه مشعر بحجیت قیاس بود بلکه داعی بحجیت او شود و تقیید برجوع سوی کتاب و سنت بجهت تنازع و اختلاف اشارت میکند که بر تقدیر انتفای نزاع و ثبوت اجماع برجوع سوی کتاب و سنت حاجت نبود و در آن هنگام اجماع کافی باشد یا این که در تمسک باجماع نیز برجوع شود بکتاب و سنت شده است که حجیت اجماع بآیه و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی ویتبع غیر سبیل المومنین آمده و بحدیث لا تجتمع امتی علی الضلالة و ما راه المومنون حسنا فهو عند الله حسن ثابت شده ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ۝ ع این جمله تذییل است معنی اینست آن یعنی بازگشت سوی کتاب و سنت نزدیک اختلاف از روی عاقبت و سرانجام کار و دلیل آرام قرار بهتر و نیکوتر است از تمسک بظنیات قوانین که بر آن حکم ناآشنا مد و نقض مصالح و منافی رسد که در آن حکم قضیه بیارامد و قوانین بود و ذلک اشارت بمجموع

بود و بر مضمون تمام آیه باشد یعنی چنین باید ادا ولاة و امرا امانات حقوق رعایا و حکم کردن ایشان بعدل
و طاعت کردن مأموران امرا را و بازگشتن سوی اتباع کتاب و سنت در وقت وقوع اختلافات میان پادشاه
و رعیت کاری گزیده و شانی پسندیده است اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِیْنَ یَزْعُمُوْنَ اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا بِمَآ اُنْزِلَ
اِلَیْكَ وَمَآ اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ این جمله متصل است بجمله اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِیْنَ
اُوْتُوْا نَصِیْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ یُؤْمِنُوْنَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوْتِ زیرا که این جمله در نکوهش منافقان است و جمله اَلَمْ تَرَ اِلَى
الَّذِیْنَ اُوْتُوْا نَصِیْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ یُؤْمِنُوْنَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوْتِ در نکوهش جهودان و ترسایان است هر یکی متضمن
شکایت از کافران بود مقرر مقصود که بیان شناعت احوال ایشان است باشد مع رضائی که در میان دو کلام
متصل واقع شده روایت کرده اند میانه منافقی با یهودی خصومتی افتاد یهودی منافق را سوی پیغامبر
صلی الله تعالی علیه و سلم خواند و منافق یهودی را بجانب کعب بن اشرف راند پیش پیغامبر صلی الله تعالی
علیه و سلم حق بجانب یهودی ظاهر گشت مدعا یهودی بحکم نبوی پیوست منافق بحکم پیغامبر صلی الله تعالی
علیه و سلم رضا نداد و دل او با نقیاد نیفتاد چون از پیش پیغمبر بیرون آمدند طلب حکم از ابو بکر کردند بدانچه پیغامبر
صلی الله تعالی علیه و سلم حکم کرده بود ابو بکر را همان حکم خواسته شود منافق گفت بحکم ابو بکر نیز راضی نیم تا پیش
عمر نروم درین قضیه عمر بن خطاب حکم خواهد کرد لعبده منافق مذکور یهودی مسطور را پیش عمر رضی الله عنه آورد
یهودی پیش عمر گفت درین قضیه محمد حکم کرده و حق را بجا آورده این مرد راضی نگشت و دل بر حکم ابو بکر بست
و مرا پیش ابو بکر آورد ابو بکر بر وفق حکم محمد حکم کرد این مرد نیز بحکم ابو بکر راضی نشده برای طلب حکم پیش تو آمده
امیر المؤمنین عمر از منافق پرسید که قضیه چنین است منافق گفت آری واقع همین است برین جمله پیش
امیر المؤمنین اعتراف کرد زبان خود را به اقرار آورد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه تیغ کشیده سر منافق که بحکم
پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم راضی نبوده برید قضیه یهودی بعدل عمر آسوده عمر گفت کسیکه بحکم رسول
خدا راضی نشود سزای او همین است برین نوع میان حق و باطل فرق کرد و حقیقت حق و بطلان باطل پیدا
آورد اولیاء مقتول عمر را پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آوردند دعوی قصاص کردند امیر المؤمنین
عمر ارتداد او بیان کرد خود را از قضیه قصاص بیرون آورد پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در مدح او سفت
یا عمر انت الفاروق گفت دران روز چون عمر در فرق میان حق و باطل شتافت از پیغامبر صلی الله تعالی
علیه و سلم خطاب فاروق یافت این آیه در حق آن منافق نازل گشت و شناعت او به بیان پیوست یعنی
آیا ننگریستی ای بیننده سوی کسانیکه گمان میبرند که بدانچه منزل است سوی تو یعنی قرآن و بدانچه
منزل است پیش از تو یعنی کتب سالفه ایمان آوردند و بدین اسلام تصدیق کردند یُرِیْدُوْنَ

أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ

جمله مستانفه بیانیست که چون گفته شد الم تر الی الذین یزعمون کذا سامع پرسید ماذا یصنعون فقیل یریدون ان یتحاکموا و جمله وقد امروا حال ست ان یکفروا به بتقدیر بان یکفروا به مفعول دوم ست امروا معنی آنست میخواهند که برای حکم بخصومت سوی بت یا سوی شیطان روند و بینده حکم او شوند و حال آنست که بکفر ورزیدن بطاغوت فرموده شده اند و به بیزار شدن ازو مامور آمده اند کعب بن اشرف را که منافقان مذکور میخواستند که برای حکم بر وی برود در خیانت بطاغوت تشبیه کنند و اسم طاغوت که مشبه به است برای کعب بن اشرف که مشبه است بر و مستعار آورد برین طریق در آیه مذکوره صفت استخدام ست زیرا که طاغوت را دو معنی ست یکی معنی او شیطان ست دوم کعب بن اشرف که مشبه بدان ست در یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت کعب بن اشرف مراد شده و در ضمیر او یعنی وقد امروا ان یکفروا به معنی دیگر شیطان مقصود آمده و تواند بود که حال تحاکم بسوی کعب بن اشرف بحال تحاکم بسوی طاغوت تمثیل کنند و بر وجه تمثیل تحاکم سوی کعب بن اشرف تحاکم سوی طاغوت خوانند برین طریق مراد از طاغوت شیطان بود کلام از باب استخدام نباشد

وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ۝ عطف ست بر یریدون ان یتحاکموا و بعیدا صفت ست مر ضلالا معنی آنست میخواهد شیطان که گمراه سازد و در گمراهی اندازد گمراهی دور از رهبری ضلالی دور از اهتدای چنانچه باز گشتن از آن سوی حق نزدیک نبود و رجوع سوی جاده هموار بر وی میسر نشود وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ۝ تعالوا معنی ائتوست الی ما انزل الله متعلق ست بدو تعالوا با متعلقات خویش فاعل واقع شده جمله شرطیه عطف ست بر جمله یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و در آیه المنافقین وضع مظهر موضع مضمر است برای ذکر نفاق ایشان معنی آنست چون گفته شود مر ایشان را بیایید سوی حکمی که خدای فرستاده و سوی رسول خدای عز و جل که حکم ست بحق او را دیدی منافقان را از تو اعراض کنند و دم مخالفت زنند اعراض کردنی و روی گردانند روی گردانیدنی فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ۝ فا سببیه است جزا سبب کلام سابق ست چه در کلام سابق ذکر حال ایشان بود ذکر اصابت مصیبت بعد ذکر سبب ارتکاب معصیت سابق شده اذا متعلق ست بفعلی که بدلالت سابق محذوف است ای فکیف یکون حالهم اذا اصابتهم مصیبة ثم جاؤک عطف ست بر اصابتهم مصیبة یحلفون با جمله حال است از فاعل جاؤک ان اردنا الا احسانا و توفیقا جواب قسمی ست که مفهوم یحلفون ست چه پیغامبر صلی الله تعالی

علیه و سلم میان ایشان حکمی کرده حق را بظهور آورده که پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم قبول نکرده بودند و حکم دیگر آوردند بعد از آن بسبب آن بی‌ادبی ایشان را مصیبتی رسید و بکشتن منافقی که او را امیر المؤمنین عمر بحکم ارتداد کشته کار ایشان بفضوح و رسوائی کشید بعد آن گناه را منکر شدند و پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمدند و سوگند دروغ خوردند که ان اردنا الا احسانا و توفیقا گفتند در این آیه تلمیح قصه مذکوره و تلویح بسوی حکایت مذکوره است معنی آنست پس چون تباهی گرفت و فساد پذیرفت حال کسانیکه تو را گذاشته بسوی غیر تو برای خصومت بروند و چون پیش تو آمدند و میان ایشان حکم کردی ایشان بحکم تو راضی نشده حکم ترا رد کردند و در تحصیل در روایت آوردند چه حال پیش آید و چه صورت روی نماید چون ایشان را بشومت جریمه که کرده‌اند و خلاف عظیمی که آورده‌اند مصیبتی رسد یا آفتی بر ایشان افتد بر تو بیایند و جریمه مذکوره را انکار نمایند و سوگند دروغ بخورند که خواسته بودیم بر رفتن برای حکم پیش غیر تو مگر نیکوئی کردن در شأن تو و از جانب تو خصومت و اتفاق و فیصل خصومت فارغ کردن دل و زبان تو از جهت ارادت صلح و توفیق و قصد اصلاح و تلفیق سوال رسیدن مصیبت مذکوره بسبب جریمه مسطوره و منکر شدن ایشان و سوگند خوردن در انکار آن همه حکم قصه مذکوره و واقعات گذشته و حالات متقدم گشته است اینجا اصابت مصیبت و انکار جریمه و سوگند [illegible] آنچه در [illegible] آمده [illegible] مستقبل شده بیان معنی ایشان را قصه مسطوره که دال بر معنی این افعال است چگونه مطابق آید و چه نوع موافق نماید جواب شکی نیست که مقصود استعظام مر واقعات گذشته است چنانچه ذکر آن در قصه مذکور رفته است لیکن در آیه آنرا بتعبیر مستقبل کرده در بیان این فعل مستقبل با ماضی واقع بعد اذا آورده چنانکه در واقعات گذشته استعمال مستقبل کنند و حکم جزئیات گذشته بافاده امر کلی چو بیند از حیثیت آنکه کلی متناول جزئیات بود و بر همه جزئیات منطبق شود فهم حکم جزئی از حکم کلی بطریق کنایت بود و کنایت ابلغ از تصریح باشد **أُولٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللّٰهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ** اولئک مبتدا است الذین یعلم الله ما فی قلوبهم خبر مبتدا است این جمله کنایت است از لا ینفع انکارهم و حلفهم علی ذلک و با اعتبار معنی مکنی عنه مستانفه است در جواب سوال نفعهم انکارهم و حلفهم یعنی آنست ایشان آنانند که خدای عز و جل میداند آنچه در دلهای ایشان است از نفاق و قصد خلاف و شقاق و چون آنچه در دلهای ایشان است معلوم خدای بود انکار و سوگند دروغ سود نکند **فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ** فا سببیه است و عظ عطف است بر فاعرض معنی نیست پس اعراض بکن از انتقام کافران و مکافات کردن در جنایات ایشان صورت تهدید نمای و بقتل و کشتن [illegible] سیاق تا نگویند محمد مسلمانان را می کشد و ایمان آوردن نفع نمیکند [illegible] و نصیحت [illegible] نماید

پند گیرند و نصیحت پذیرند وَقُلْ لَّهُمْ فِيْٓ اَنْفُسِهِمْ قَوْلًاۢ بَلِيْغًا ○ فی انفسهم متعلق ست بقل لهم بحذف مضاف ای قل لهم فی شان انفسهم معنی چنین باشد و بگو ایشان را در شان نفسهای ایشان و در بیان حال ایشان در تخویف و ترهیب گفتار بلیغی بنهایت رسنده و بغایت ترساننده متضمن الحاق وعید جهاد و قتال و ایعاد قتل و استیصال و اگر دل از نفاق باز ندارند و بر خلوص ایمان و اخلاص ایقان نیارند و در نفاق باقی باشند و دل را از کفر و کافری باز نگیرانند میان ایشان و میان مشرکان فرق نشود و از قتال و جهاد چاره نبود و تواند بود که فی انفسهم متعلق بلیغا باشد معنی چنین بود و بگو مر ایشان را گفتاری رسنده در نفسهای ایشان و جاگیرنده در دلهای ایشان و این کلام از قبیل تنزیل مفعول بمنزلهٔ ظرف باشد چنانچه یجنث فیه بجای یجنث عنه و یخرج فی عراقیها النصل بجای یخرج عراقیها آمده و تواند بود در فی انفسهم حذف دو مضاف دار ندا ای و قل لهم فی وقت تفرد انفسهم و خلوهم عن الاغیار یعنی چنین بود بگو مر ایشان را در هنگام تنها بودن نفسهای ایشان و خالی بودن مجلس از دیگران و آن عبارت از مشاوره بود و پند دادن بر وجه راز باشد که پند در خلوت خوبتر آید و بر وجه مشاوره پسندیده تر نماید و ترسانیدن از جهت دین لازم بود تا از کفر باز مانند و دل بر ایمان و اخلاص متوجه گردانند وَمَآ اَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُوْلٍ اِلَّا لِيُطَاعَ بِاِذْنِ اللّٰهِ این جمله عطف ست بر اولئک الذین یعلم الله معنی آنست و نفرستاده ایم هیچ پیغامبر را مگر برای آنکه اطاعت کرده شود و بمشیت خدای مطاع گردد و ترک اطاعت که مرسل ست برای آن که او را اطاعت کنند و سر در ربقهٔ انقیاد او نهند همه دانند که چه ناپسندیده کاری و چه ناشایسته کرداری ست سؤال چون ارسال رسل برای اطاعت کردن مردمان ورا و امر ایشان بر سبیل عموم باشد و بعثت ایشان مقصود بران بود تخلف چگونه پذیرد و صورت انتفا چه نوع گیرد جواب الا لیطاع بمعنی لیجب طاعته بود بمعنی لیوجد طاعته نباشد برین معنی تخلف نباید سؤال وارد نشود وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَّلَمُوْٓا اَنْفُسَهُمْ جَآءُوْكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوَّابًا رَّحِيْمًا ○ اذ ظرف ست مر جاؤک و جاؤک خبر ست مر ان و ان با اسم و خبر خویش فاعل ست مر فعل محذوف ای ولو ثبت انهم جاؤک حین ظلموا انفسهم فاستغفروا الله عطف ست بر جاؤک و استغفر لهم الرسول عطف ست بر فاستغفروا الله لوجدوا الله جواب لو است این جمله عطف ست بر مضمون کلام سابق زیرا انچه کلام سابق یعنی فکیف اذا اصابتهم مصیبة بما قدمت ایدیهم ثم جاؤک یحلفون بالله الی قوله اولئک الذین یعلم الله متضمن ست مر معنی لم ینفعهم تلک الجمل والحلف ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما و در جمله

و استغفر لهم الرسول بعد جاءوک التفاتست از خطاب سوی غیبت از جهت تنبیه بر مناط اجابت و بر
رسالة المستغفر وعظمة چه اگر و استغفرت گفتی تصریح بذکر رسالت که داعی سوی اجابت ست نشودی سوال
شرط و جزا لو منتفی بود و جزا درین جمله یعنی لوجدوا الله توابا رحیما ثابت ست منتفی نیست جزا بودن او مر لو را
و درین ترکیب هیچ معنی ست جواب لوجدوا الله توابا رحیما مجاز ست از زایل ست جزائهم فالمعنی لم یزل
جزائهم لانهم لم یجیئوک ولم یستغفروا الله ولم یستغفر لهم الرسول پس انتفاء جزا باعتبار مفهوم بود باعتبار منطوق
نباشد یعنی آن نیست ایشان بر تو آمدند کردار خویش را منکر شده اند و بران سوگند دروغ خورند ایشان
را هیچ سود ندارد و چیزی منفعت نیاورد زیرا که خدای آنچه در دلهای ایشان ست میداند و اظهار آن میتواند
و اگر ایشان بر تو می آمدند و معترف بکردار بد خویش میشدند از خدای آمرزش میخواستند اللهم اغفر لنا
میگفتند و پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم نیز آمرزش می جستی اللهم اغفر لهم میگفتی ایشان خدا را قبول کننده
توبه میگفتند و بسوی نیل رحمت او می شتافتند یعنی جرایم ایشان زائل شدی و گناهان ایشان بزوال
آمدی **سوال** در قبول توبه عاصی محض توبه از معاصی کافی بود استغفار پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم
شرط نباشد و اینجا برای قبول توبه استغفار رسول را با توبه ضم میکنند و هر دو را شرط قبول توبه می افگنند
جواب در عمل تحکیم غیر پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم متهم ساختن پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم
بود و در حکم پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بعد قضاء او اهانت او باشد و در توبه از ایذاء صاحب خوشنود
صاحبش شرط ست بمجرد ندم کافی نیست توقف قبول توبه بر ورود خوشنودی پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم
مبنی برین معنی ست آمدن ایشان بر پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم و استغفار کردن پیغامبر صلی الله تعالی
علیه وسلم برای ایشان دلیل خوشنودی پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم باشد توقف قبول توبه بران باعتبار
تضمن آن محصول خوشنودی بود بخلاف توبه عاصی در سایر انواع کفر و معاصی که درین معرض نبود
و درین ورطه نباشد **فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتّٰى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ**
ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا فا سببیه است و اسم و خبر [illegible]
ای فلا ایمان لهم اذ لیس لهم ایمان حیث ارتدوا عن حکومتک و طلبوا التعدیل علیک و مالوا فی الحکم
الی غیرک و لا زائد بود که بعد لا فعل محذوف باشد بتقدیر فلا یؤمنون بود و ربک لا یؤمنون جمله قسمیه مؤکده
باشد بر طریق لا افعل کذا حتی یحکموک متعلق ست بلا یؤمنون فیما شجر بینهم متعلق ست بیحکموک ثم لا یجدوا
عطف ست بر یحکموک و یسلموا تسلیما عطف ست بر لا یجدوا و معنی آن نیست چون ایشان پیا مدند و [illegible]
نگرویدند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم برای ایشان استغفار نکرد [illegible] ایشان [illegible]

نگشت پس ایمان از ایشان بحصول نه پیوست که ایشان حکمی که تو کرده‌ای رد کردند و بحکم دیگری آوردند سوگند میخورم بپروردگار تو که چون این معانی از ایشان ثابت شد ایشان ایمان نیارند یا ایمان ندارند تا آنکه ترا حاکم سازند و بحکومت تو پردازند در هرچه میان ایشان مشتبه گشته و باختلاف پیوسته بحکم تو و در نفسهای خویش در حکم تو تنگدلی و ناخوشی نیابند و بدان انقیاد ورزند و گردن نهند تسلیم کردنی و انقیاد ورزیدنی و تواند بود که لا زائده برای تاکید بود چنانچه در لا اقسم دلیلا لیعلم زیادت لا برای تاکید تحقیق قسم و علم گفته اند و فا بر سر وربک در آورده اند فوربک لا یومنون و تاکید باعتبار تکرار لفظ آید چنانچه در کنایت و مجاز از جهت حاجت سوی تکرار لفظ بلیغ میداشته اند و التفات و قلب را موجب القیاظ داشته اند یعنی شنیدن لو سوگند میخورم بپروردگار تو که ایشان مومن نباشند تا ترا حاکم نسازند و بحکم تو نپردازند وَلَوْ اَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ اَنِ اقْتُلُوْٓا اَنْفُسَكُمْ اَوِ اخْرُجُوْا مِنْ دِيَارِكُمْ مَّا فَعَلُوْهُ اِلَّا قَلِيْلٌ مِّنْهُمْ الا قلیلا رفع و نصب خوانند رفع بر بدل و نصب بر استثنا داشته اند لو درین محل از قبیل نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه است نه از قبیل لو اتیتنی لاکرمتک و نه از قبیل لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و ان در ان اقتلوا مفسره بعد فعل کتابت که فعل متضمن معنی قول واقع شده و طریق نادیناه ان یا ابراهیم آمده معنی آنست اگر ثابت شدی بدرستی ما نبشته ایم بر ایشان که شما نفسهای خویش را بکشید یا از دیار خویش بیرون آیید مطیع نمیشدند و این کار نمیکردند مگر اندکی از ایشان که متصف اند باخلاص و ایمان مثل ثابت بن قیس بن شماس و عبدالله بن ابی سلام و امثال ایشان روایت کرده اند چون زبیر بن عوام و شخصی که با او خصومت داشت بعد حکم پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم برای زبیر محکوم له شده بود از پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بیرون آمدند پیش مقداد بن اسود یهودی که با او نشسته بود گذشتند مقداد پرسید که پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم که محکوم له گشت منافق گفت زبیر بن عوام که ابن عمه پیغمبرست صلی الله تعالی علیه وسلم مطلوب او بحکم پیوست یهودی که نزدیک مقداد بن اسود نشسته بود کلام او متضمن طعن پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم میل کردن سوی ابن عمه نمود جهود مذکور آنچه از کلام او فهم کرد بگفت قاتل الله هولاء یومنون و یطعنون فی قضائه گفت و نیز جهود مذکور گفت آیا موسی علیه السلام حکم بقتل نفس کرد انقیاد کردند تا آنکه موازنه هفتاد هزار مرد را درین قضیه تیغ آوردند امیرالمومنین عمر و ابن مسعود رضی الله عنهما مفاخرت جهود را شکستند و جواب سخن او چنانچه باید و شاید گفتند و جواب گفتند که اگر پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ما را بگوید خود را بکشید بهر حال اجابت کنیم و از سر جان خویش درگذریم نیز پیغمبر این آیه درین حادثه وارد شد و بر وجه اعتراض متضمن شکایت از یهودان زمانه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمده اگر ضمیر علیهم بر یهودان بود که ذکر ایشان بالاتر از منافقان مسطورست از قلیل

کسانی که از جهودان مسلمان گشتند و بدولت اسلام و اخلاص پیوستند چون عبدالله
او مراد شوند و اگر ضمیر بر منافقان باشد که ذکر ایشان نزدیک گذشته مستثنا منافقانی
ر گشتند چون عبدالله بن ابی سلول و زید بن ثابت بن قیس بن شماس مراد باشد وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُو
عَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا ۝
ست بر مضمون شرطیه که متضمن است مر نفی و لو انهم امروا بالتی لا یفعلون الا قلیلا منهم معنی آیت
د آنچه بدان پند داده میشوند از ترک نفاق و شقاق و ترک میل بسوی غیر پیغمبر صلی الله تعالی
حکم پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بعد از قضا و بعد وقوع آن توبه کردن هر آئینه بهتر بود
یا از قتل و مخافت قتل و نگاهبانی جان و مداومت ایمان و در آخرت از عقاب بیشتر بلکه
می یافتند و در راه نجات و رستگاری می شتافتند وَإِذًا لَّآتَيْنَاهُم مِّن لَّدُنَّا أَجْرًا
لَيْنٰهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ۝ این جمله عطف است بر لکان خیرا لهم معنی آنست و آن هنگام
و از کار ناشایسته بعد از وقوع رجوع میکردند بدادیمی ایشان را از نزد خویش
ی نمودیم ایشان را صراطی مستقیم لکن این سعادت ایشان را نصیب نگشت و این دولت
دل را درین راه نبردند و در وادی نفاق و ضلال مردند وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ
ذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ
دَاءِ وَالصَّالِحِينَ ۝ این جمله معترضه است برای تحریض بر طاعت و انقیاد
روایت کرده اند ثوبان مولی پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم با پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم
ی داشت و زمان جدایی پیغمبر را زمان حیات خویش می پنداشت روزی پیش پیغامبر آمد زار و نزار گشته
سته پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم چون او را برین حال دید از حال او پرسید گفت
رنجی و دردی ندارم و بیمار که من بیمارم لکن وقتی که از پیش تو میروم و هنگامی که از تو
مشتاق تو مرا این حال پیش می آید و از القیام تو در من اشتعال پدید می نماید علی الخصوص
جدایی خویش از تو می ترسم که چون تو در بهشت بروی اگر من در آنجا رسیدن نیابم
گز در نیابم و اگر مرا این دولت نصیب شود منزل من دورتر از مقر جلال تو بود و اگر چنین باشد
هم حال با تو ترا چگونه بینم چون درین فکر می پردازم لاجرم برین صورت میگذارم این آیه
ست در حق او نزول و پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود والذی نفسی بیده
کون احب الیه من نفسه و ابویه و اهله و ولده و الناس اجمعین و شاید

که در حق محبت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از ثوبان منقول ست از جماعتی از صحابه محکی ست و مقالتی که پیغامبر
را با ثوبان درین حال بود با جماعتی از صحابه مروی ست حجت محبت انسیت و برهان عشق این چنین ست
معنی اینست کسانیکه اطاعت کنند خدای را و رسول خدای را در اوامر و نواهی و دور دارند خود را از فساد
و تباهی پس ایشان ای محمد با کسانی باشند که خدای ایشان را نعیم داده و در احسان و انعام بر ایشان گشاده
از پیغمبران صلوة الله تعالی علیهم اجمعین یعنی صاحبان راستی و راست گوئی و نیکی و نیکوئی و شهیدان
یعنی کسانیکه در راه خدای عز و جل جان خود را در باختند و سر خویش در اعلاء کلمه علیا انداختند
و صالحان و آنچه در حکم ایشان اند یعنی کسانیکه متصف بصلاح و متسم بفلاح اند وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ ست
رَفِيقًا رفیقا تمییز ست محول از فاعل ای حسن اولئک من حیث اسم رفقا یعنی اینست نیکو
رفیق آن طائفه عظیمه و همدم و همراه آن زمره کریمه ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ ست
عَلِيمًا ع جمله ذلک الفضل من الله تذییل ست و جمله وکفی بالله علیما تذییل بعد از تذییل ست
یعنی اینست آن یعنی مقرون بودن با این اصحاب دولت و رفیق بودن با این ارباب نعمت فضلی ست
از خدای سبحانه تعالی رسنده است خدای از آن روی که علیم ست طاعت مطیعان را داند و مقادیر
ثواب ایشان چون تواند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا
جَمِيعًا ۝ وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ این خطاب مر کسانی راست که کلمه اسلام
از ایشان صادر شده متناول مؤمنان مخلص و منافقان را آمده بدلیل آنکه در آیه و ان منکم لمن لیبطئن که
بعد اوست منافقان را یعنی از زین مخاطبان داشته و در ربطه شکایت انداخته و جمله لیبطئن جواب قسم
محذوف ست و قسم با جواب خویش صله من ست اخبار از قسم ست و انشاء قسم اینست صله جمله
خبریه باشد جمله انشائیه نبود و موصول با صله خویش اسم ان ست منکم جار و مجرور خبر آن ست چون اسم
ان موخر از خبر گشت لام تاکید در اسم در آمد کلام بر طریق و ان من شیعته لابراهیم آمد تاکید جمله از جهت
آنست که منافقان در رنگ کردن خویش را منکر بودند و در رنگ خویش انکار بلیغ می نمودند ازان
رد انکار تاکید کرد و از جهت اصرار ایشان بر انکار تو اکید آورد و جمله و ان منکم لمن لیبطئن تا آخر ذکر منافقان
ست بعد شروع در ذکر قتال معترضه است برای شکایت از منافقان که در اطاعت امر قتال درنگ
کنند و بیرون آمدن را در توانی و تاخیر افگنند و ثبات یعنی جماعات متفرقات حال ست و جمیعا بر حال ست
یعنی مجتمعین و جمله فانفروا با معطوف خویش ست عطف بر خذوا حذرکم و جمله ندائیه مذکور برای تنبیه ست
و جمله خذوا حذرکم مستانفه است چنانستی که چون جمله سابقه یعنی و من یطع الله والرسول الآیة

ترغیب بر اطاعت خدا و رسول کرده سامع را در مسألهٔ یا ینفع لمن لم یطع الله والرسول آورد و معنی آیت اینست
ای مومنان برای جهاد اسلحهٔ خویش را بگیرید پس بیرون آیید در حالتی که جماعت متفرقه باشید یک یک فوج
فوج گروه گروه و خیل خیل یا بیرون آیید با پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم یکبارگی در حالتی که
مجتمع اید لشکر بزرگ ساخته و باتفاق و اجتماع در کارزار جلا. و بعد ازین پرداخته بدرستی یعنی از شما هر آئینه
کسی هست که سوگند میخورم هر آئینه برای بیرون آمدن سوی جهاد درنگ میکنند و رفتن در جهاد
که در آن شتابی و عجلت باید در تانی و تاخیر می افکنند. فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ
أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ۝ این جمله شرطیه عطف است بر جملهٔ و ان منکم
لمن لیبطئن و جملهٔ قد انعم الله علی مقول قال است و لم اکن معهم شهیدا ظرف است مر انعم الله علی
معنی اینست پس اگر بعد از درنگ کردن شما را مصیبتی برسد یا هزیمتی واقع شود درنگ کنندهٔ مذکور
در دل خود یا در همسایه با همراز خویش گوید بدرستی در حق من انعام و احسان کرده و در حمایت و حمای
خویش آورده چون با بیرون آیندگان در بیرون آمدن رغبت ننمودم و در جماعتی که ایشان را مشقت و
هزیمت و قتل و جرح رسید حاضر نبودم که اگر با ایشان بیرون می آمدم مثل ایشان مصیبت زده میبودم
وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي
كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ۝ لکن بصیغهٔ مذکر و تانیث خوانند و معنی یکی دانند
لام لئن اصابکم موطئه قسم است لیقولن از جهت لفظ جواب قسم است و از جهت معنی جزا شرط است کان
مخففه است از ثقیله ملغی شده بر جمله فعلیه در آمده و جملهٔ کان لم تکن بینکم و بینه موده صاحب کشاف
میان قول و مقول معترضه داشته متضمن تشبیه ثبوت مودت قائلان با انتفاء مودت پنداشته و اهل
آنست که این جمله را از فاعل لیقولن حال وا نمود یعنی لیقولن مشبها بمن لم تکن بینکم و بینه موده پندارند و بجواز
ترک واو در جمله اسمیه که مصدر است بکان قائل شوند و بر وفاق قول شاعر فقلت عسی
ان تبصرینی کانما بنی حوالی الاسود الحوارد یا لیتنی بحذف منادی بتقدیر یا قوم لیتنی مقول است
کنت معهم خبر است مر لیت فافوز جواب تمنی است بافا واقع شده و باعتبار آن منصوب آمده و جملهٔ شرطیه یعنی و لئن اصابکم
من الله عطف است بر شرطیه سابقه معنی اینست و اگر رسید شما را فضلی از خدای یعنی ظفر و نصرت و فتح و غنیمت آنگاه هر آئینه بگویند
ای گروه من کاشکی که من با ایشان بودمی چنانچه ایشان غنیمت کردند غنیمت کردمی پس [illegible]
عظیمی یا قسم و بهره عظیم بهره مند میگشتم چنانستی که نبود میان آن گوینده و میان جماعتی که بیرون آمده‌اند
و ایشان را فضلی از خدا رسیده دوستی که دعوی میکردند و جهد را بر اظهار آن می آوردند [illegible]

دوست آنست که چون دوستی را نعمتی برسد شاد گردد و حسد نکند و ایشان بدینکه غازیان را نعمتی رسیده آرزو میبردند و اندوهگین می شدند که اگر ما می بودیم با ایشان شریک میشدیم خصوص نعمت از ایشان میبردیم و آرزوی شرکت آرزوی زوال خصوص نعمت نیست و این حسد نیست و حسد منافی دوست فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیوة الدنیا بالاخرة فاسبیل اسمیست موصول با صله مفعول است مر فلیقاتل را و فاعل او ضمیریست عاید بر مبطئین و آن عبارت از منافقان است و افراد ضمیر از جهت افراد لفظ من بود و اگرچه معنی او جمع باشد منافقان از جهت اسلام ظاهری صلاحیت خطاب داشتند و در تحت خطاب در می آمدند با این که امر بقتال متضمن است مر امر بخلوص نیت ایشان و از نفاق بیرون آمدن بدین وجه پس سببیه متعلق است بتشنیع مبطئیان و بیان شناعت حال ایشان یعنی اینست چون مبطئیان را تشنیع کردیم و شناعت حال ایشان در بیان آوردیم پس گو قتال کنند در رضای خدا و برای اعلای کلمه خدا کسی که در قتال درنگ میکند و خود را در ورطه مخالفت با مومنان می افکند با کافرانی که حیات دنیا را بآخرت میخرند و بالفعل اختیار حظ دنیا بحظوظ آخرت میکنند یا باید که درنگ کردن در بیرون آمدن برای قتال بگذارند و خود را از ورطه نفاق بیرون آرند و تواند بود که ضمیر فلیقاتل عاید بر آخذ صلاح قاصد فلاح صاحب حسن نیت و واجد قوت طبیعت باشد یعنی چنین بود پس گو قتال کند آخذ صلاح قاصد فلاح با کافرانی که چنین و چنین اند و دنیا را بر دین میگزینند بدین طریق فاسبیل اسمیست متعلق بفرد واحد که باشد و جمله مترتب بر وی بود ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما فیقتل او یغلب عطف است بر شرط یعنی ازین جهت مجزوم شد و فسوف نؤتیه جزای شرط است و این جمله معترضه است برای بیان استحقاق مقاتل جزا را مغلوبا و غالبا یعنی آن هر که در رضای خدای تعالی قتال کند پس کشته شود یا غالب آید پس سرانجام او را اجری که برای مجاهدان موعود است بدهیم برای شهدا درجات شهادت و برای غالب آیندگان درجات غازیان و مجاهدان میدهیم و در کتب تفسیر عظیم را بجنت تعبیر کرده و این تاویل مشکل است و محل تامل است زیرا که موعود برای همه مومنان هست قاعد و مجاهد در وی یکسان است بقوله تعالی وکلا وعد الله الحسنی ای کلا من القاعدین والمجاهدین وعد الله الجنة و برای مجاهدان وعده اجر عظیم کرده و آن را مقابل جنت آورده قال الله تعالی و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه و مغفرة و رحمة ازین آیة ظاهر میشود که اجر عظیم عبارتی از جنت نبود چه اجر عظیم را مقابل جنت ذکر کرده و مغایر او آورده بلکه اجر عظیم عبارت از درجات جنت باشد اعلی جنت بود چنانچه در آیه دیگر تفسیر میشود و ما لکم لا تقاتلون

فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ والمستضعفین مجرور است بعطف بر فی سبیل الله بحذف مضاف ای وفی خلاص المستضعفین بر وجه ذکر خاص بعد عام یا منصوب است بر اختصاص بتقدیر واخص من انواع سبیل الله اغاثة المستضعفین این جمله معترضه دیگر است برای تحریض بر قتال کافران و بر استخلاص مومنان بر مقاتله ایشان در جملهٔ سابقه ذکر مقاتلان بر وجه غیبت بود درین جمله خطاب کرد التفات از غیبت سوی خطاب آورد استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است معنی آنست و چیست مر شما را که در راه رضای خدای عز و جل قتال نمیکنید و در تخلیص ضعیفان از مردان و زنان و بچگان نمیکوشید و ضعفا آنانند که در مکه مانده بودند و کفار مکه بر ایشان جفا میکردند الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ۝ موصول با صله صفت المستضعفین است ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها مقول یقولون و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک نصیرا معطوف اند بر اخرجنا الظالم صفت قریه است چون صفت سببی است در و اعتبار تانیث موصوف نکردند اعتبار فاعل کردند نحو مررت بهند الحسن غلامها و مررت بزید الحسنة جاریته معنی آنست آنانکه میگفتند ای پروردگار ما بیرون آر ما را ازین دهی که ظالم اند اهل آن و بده ما را از نزد خود کسی که دوست آر ما را و بگردان برای ما از نزد خویش دوستی که ما را حمایت کند و بگردان برای ما از نزد خود یاری که در خلاص ایشان یاری دهد الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ۝ موصول با صله مبتدا است جمله یقاتلون خبر مبتدا است والذین کفروا یقاتلون معطوف است بر جملهٔ سابقه فا در فقاتلوا سببیه است اولیاء الشیطان مفعول قاتلوا است و از اولیاء الشیطان کافران مراد شده این از باب وضع مظهر موضع مضمر است و جمله ان کید الشیطان کان ضعیفا تذییل است و چون تشبیه کافران باولیاء الشیطان بالتوضیح مضمون جمله بود بتقدیم با وجه تاکید جمله ان کید الشیطان کان ضعیفا سایغ شود و جملهٔ الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله مرتبط نکو برای تعلیل است یا مر تحلیل مسطور را دلیل است معنی آنست مومنان قتال میکنند با کافران در راه رضای کردگار دیان و کافران قتال میکنند با مسلمانان در راه متابعت شیطان بدرستی که کید شیطان ضعیف بود در برابر سگالی او باطل باشد و ضعیف شوکت نیارد و باطل قوت ندارد و مسلمانان بحکم [illegible] بغلبه آیند اگرچه اندک باشند [illegible] کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله [illegible]

ع

اعلاء دین حاصل شود و تخلیص ضعفا میسر گردد أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ مسلمانان در آغاز اسلام در مکه ضعیف بودند کافران از جهت کثرت خویش بر ایشان قوت مینمودند انواع اذی میکردند و در ہوان و حقارت می آوردند ایشان از حمیت و شجاعت از تن و جان خویش بر میخاستند و از پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در قتال ایشان اذن میخواستند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر حکم مقتضا خرد و بر موجب فکر صائب تا مصلحت میشود و چنانچه بشران را باید و شاید کفوا ایدیکم عنہم میفرمودند این آیه در شان ایشان است و این آیه همین معنی را بیان میکند این جمله مقرر مضمون است در بیان شجاعت یاران پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم و دستوری خواستن بقتال کافران در ہوان بضعف اسلام معنی اینست آیا ندیدی بسوی کسانیکه گفته شد مر ایشان را بعد دستوری خواستن ایشان بقتال کافران باز دارید دستها خویش را از قتال با ایشان تا رسیدن هنگام آن از قتال باز مانید و در نماز که عماد اکبرست مشغول باشید و زکوة مال بدهید فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً فریق مبتدا است منهم صفت است مر فریق یخشون خبر مبتدا است الناس مفعول به است مر یخشون و لو اذا برای مفاجات است مضاف است بسوی جمله اسمیه که بعد او ست معمول است مر معنی مفاجات است که مضمون او ست و لما متضمن ظرف است مر معنی مفاجات را از روی معنی و اخل بر عامل لما بود و جمله معطوفست بر قیل لهم کفوا باشد تقدیر چنین آمد الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم فوقع مفاجات زمان خشیة فریق منهم الناس حین کتب علیهم القتال کائنین کاهل خشیة من الله مشبهین بهم او کائنین باشد خشیة منهم معنی اینست هر گاه که فریضه کرده شد بر ایشان قتال ناگاه گروهی از ایشان میترسیدند از مردمان در کشته گشتن و مجروح شدن همچو کسانیکه میترسند از خدای یا سخت تر از روی ترس یا همچو کسانیکه سخت ترند از روی خشیة از ترسندگان از خدای در میترسیدن چه میترسیدند در احتمال آنچه میترسیدند کشتن در حال یقین میترسیدند وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ این جمله عطف است بر جمله سابقه و لولا اخرتنا بدل اشتمال است از جمله لم کتبت علینا القتال و این کلام خواهش بیان وجه حکمت بود نه بر وجه اعتراض روی نمود و معنی اینست و گفتند ایشان ای پروردگار ما چرا بر ما قتال فرض گردانیدی و چرا ما را در معرض هلاک رسانیدی چرا ما را مهلتی نزدیک گر دران فوت گیریم و توانائی بتمام قتال پذیریم تاخیری نکردی و چرا ما را در موت قتال انداختی و در رنج قتال آزرده ساختی و این قول و این ترس از مومنان از جهت فکرت مصلحت بقیه حیات که همه اعمال خیر مبنی بر آن

و تحرز از توهم شماتت اعدا بود و از جهت خواهش حیات دنیا و اهانت درجات اخری روی نموده و تواند بود
که امر بکف ایدی و مخاصمان و منافقان بهره را باشد و چون قتال فرض شده فریقی یعنی منافقان از قتال
ترسنده گویند لولا اخرتنا شدند مومنان بر همینه و جهت خویش ماندند قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ
وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ قف و جمله والآخرة خیر لمن اتقی عطف است بر متاع الدنیا قلیل
و هر دو مقول قل ست و قل مستانفه است چنانکه گویی که پیغامبر گفته باشد ما اقول لهم حین قالوا ذلک فقیل
قل کذا معنی اینست بگوای محمد متاع دنیا و برخورداری گرفتن بدان اندک بود و همه خزاین و دفاین
و گنج هستی یسیر باشد بنسبت حاصل دنیا ز کهن تا بنو همه چون گذرنده است نیرزد بجوی و آخرت
بهتر است از دنیا مر ارباب تقوی را که نعیم جنان یابند و بسوی ملک عقبی بشتابند حیات دنیا با تیقن
در حیات اخروی چه مصلحت بود و چگونه سبب برای ترک قتال باشند وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا
ولا تظلمون بصیغه خطاب و غیبت خوانند و معنی بر حسب آن دانند و ولا تظلمون فتیلا عطف است بر جمله
والآخرة خیر لمن اتقی معنی اینست و آخرت بهتر است مر کسانی را که متقی اند اعمال نیک دارند جزاء عمل
ایشان بنقصان نخواهد پیوست و ایشان بمقدار فتیلی مظلوم نخواهند گشت و فتیل ریسمان شکل بود که
در استخوان خرما باشد و آن لقلت مثل زنند او را در مقام بیان قلت ذکر کنند چنانچه بیان او گذشته
و ذکر آن بالا رفته أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ
مُّشَيَّدَةٍ ۗ چون منافقان در شان کشتگان جنگ احد گفتند اگر ایشان نزدیک ما می بودند کشته
نمی شدند و نمی مردند این آیه در شان ایشان وارد گشت و گفتار ایشان رد پیوست و این جمله مستانفه است
برای رد مقاله منافقان و ابطال گفتار ایشان و تحریص مومنان بر جهاد کافران معنی اینست در هر جایی که
که باشید و هر جا که گریزید مرگ سوی شما بشتابد و شما را دریابد اگرچه در بناهای عالی رفیعه و برجهای
گچ کرده باشید حکایت کرده اند زنی اجیری داشت دختری زاد اجیر را برای طلب آتش فرستاد
اجیر مذکور چون پیش در آمد مردی را دید که از ولادت پرسید و میگوید این زن چه بار نهاد اجیر
جواب داد دختر گفت بدانکه این دختر نمیرد و اجل او جز این نگیرد تا صد زنا نکند و خود را درین
چنین رسوائی فگند و بعد از صد زنا ترا که اجیر مادر اوئی منکوحه شود و بعد از ان مرگ او بسبب عنکبوتی
بود و مرگ او بدان سبب میسر گردد و بنهایت بترسید اجیر مذکور بقصد ظهور کذب این قائل شکم آن دختر
پاره کرد و خنجر مذکور را از جهت خویش بر عدم مطابق واقعه آمد و گریخت تا دختر مذکور پیش از زنا و نکاح
و بغیر سبب عنکبوت بمیرد و خبری که آن مرد کرده است وثوق صدق نگیرد و اجیر بناگاه آن عمل کرده و برفت بشهر

دیگر در مقامی دیگر پیوست و قوم آن دختر خبر یافتند که آن دختر هنوز حیات دارد ممکن است که بصحت آید دوا کردند تا شکاف ملتئم گشت و جراحت مذکور بصحت پیوست و دختر مذکور بزرگ شد و زنا میکرد و آن فاحشه عظیمه می آورد تا آنکه در ساحلی از سواحل بحر روی آورد و آنجا نیز این کار میکرد و اجیر مذکور نیز برسم تجار دران ساحل رسید زنی جمیله را برای نکاح طلبید عورتی نشان این زن گفت او را رغبت کرد و در نکاح خویش آورد و با او بماند و عیش و عشرت میراند روزی حکایت پاره کردن شکم دختری بدو گفت زن مذکوره حالی خود را دریافت که قصه مذکور قصه اوست ازو نهفت گفت این حال من بوده و زخم شکم خود را نمود و شوهر گفت خبر آنمرد راست گشت و مصدق بمشاهده پیوست خبر موت او بعنکبوت یاد آورد و برجی در صحرا بنا آورد و آن را محکم کرد تا محل عنکبوت نبود و جای در آمد او نباشد القصه با آن زن دران برج بعیش بودی از لطافت این مقام عنکبوت روی نمودی روزی نظر زن بر عنکبوتی بر سقف برج افتاد او را از مرگ او نشان داد ناگاه عنکبوت از سقف بر زمین رسید این عورت سر انگشت پای خود مالید زهر آن عنکبوت میان ناخن و گوشت انگشت فرا در آمد حیوة عورت مذکوره بسر آمد و امام زاهد رحمة الله علیه این قصه در تفسیر خود آورده لیکن چند جهت مخالف این ذکر کرده یکی آنکه تحیر از حال آن مولود پیغمبر آن زمانه را داشته و بجای عدد صد زنا هزار گفته و بعنکبوت مرگ مرد مشتاق نساخته و افتادن عنکبوت بر روی مرد و آماس گرفتن آن گفته و شک نیست که ذکر او کشتی بموج شدید که در بین آیه است مقتضی تلمیح این حکایت است و ان تصبهم حسنة یقولوا هذه من عند الله و ان تصبهم سیئة یقولوا هذه من عندک این جمله یعنی وان تصبهم حسنة یقولوا هذه من عند الله با معطوف نیز مقدر است برای شکایت از حال منافقان و حکایت از قول ایشان روایت کرده اند بعد آنکه پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم و مهاجران در مدینه قرار گرفتند منافقان میان خویش می گفتند تا آنکه این مرد در مدینه قرار گرفته زروع و ثمار با نقصان پذیرفته این حکایت قول منافقان است و شکایت از گفتار ناپسندیده ایشان سیئه معنی آنست و اگر ایشانرا نیکی از ارزانی و فراخی در منافع زروع و ثمار و ایمنی و فراغ و قرار برسد و منفعتی و نعمتی و ارزانی و وسعتی بحصول پیوندد بگویند این از اثر و فضل خدا است و اثر لطف حق جل و علا است و اگر برسد ایشان را بدی از اضداد امور مذکوره و خلاف شیوه معهوده نسبت بتو کنند و ناشی از نحوست قدم تو دانند قل کل من عند الله ست آنفرست چنانچه پیغامبر گفت ما ذا اقول حین یقولون ذلک فقیل قل کل من عند الله معنی آنست که هر یک خیر و شر نفع و ضرر از نزد خدا است و از ارادت و قضای حق جل و علا است

فَمَالِ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ۝ استفهام برای
توبیخ است ما مبتدا است هؤلاء خبر مبتدا است لا یکادون حال است عامل در و معنی فعل است ای [illegible]
حال کونهم لا یکادون یفقهون حدیثا مفعول است مر یفقهون را و یفقهون فعل مضارع خبر لا یکادون است
و فا در فما لهؤلاء القوم سببیه است معنی اینست پس چیست مر این قوم را که نزدیک نه اند که هیچ حدیثی
را دریابند نه حدیث نیکی دانند و نه حدیث بدی شناسند و ندانند که باسط و قابض و نافع و ضار خدا است
و این همه مربوط بارادت و قضا است و نسبتهای نابوده کنند و سخنان ناپسندیده گویند نسبت واقعی
در نیابند و بسوی نسبت نابوده و ناپسندیده شتابند مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ
وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ ما موصول با صله مرفوع المحل برای ابتدا است من حسنة
بیان ما است فمن الله خبر مبتدا است واقع شده متضمن معنی شرط است فا در و در آمده و جمله و ما اصابک
من سیئة بجمله سابقه معطوف است و برای ارتباط بدو بجای [illegible] مصروف است و خطاب مر غیر معین را
این تفصیل است متعلق بتخلیق کل اشیاء و بیان آنست که همه انواع اشیاء مذکور و تقسیم مسطور متعلق
بتخلیق خدا جل جلاله و عم نواله تعلق نیکی ابتدا اینست بمحض فضل و کرم بود و تعلق اصابت بدی بنا بر است
مبنی بر شومی گناه بندگان باشد یعنی آنکه از بنده گناه صادر میشود و جریمه بحصول می پیوندد و بیشتر را
که خدای عفو کند و اگر خواهد بشومی گناه میگیرد چنانچه در آیتی دیگر آمده و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت
ایدیکم و یعفو عن کثیر و در حدیث آمده است نیست هیچ از خراشیدن چوبی و مضطرب شدن رگی
و لغزیدن پای مگر بشومی گناهی و آنچه از خطائی و عفو کردن عذاب بسیار باشد و آمرزیدن او غالب بود
و عایشه رضی الله عنها روایت کرده که نیست از مسلمانی که او را رنجی و مشقتی برسد یا دوال نعلین او بشکند
یا خاری در پای او بشکند یا چیزی از دست او بیفتد مگر آنکه بسبب صد هزار گناهی بود و وقوع خطائی یا بشد
و عفو کردن خدای بسیار است و آمرزیدن او بیشمار یعنی اینست آنچه ترا ای مخاطب از نیکی بنفس چون
نعمت وجود ابتدا اینست بی سابقه اختیاری و کسبی و بی واسطه رنجی و تعبی و ایجاد قوتهای طبیعت و پرورش
در رحم و صغر و سایر امور ابتدائیه بمحض لطف و کرم بی سابقه اختیاری و کاری بود یا آنکه مبنی بر ابتلا
چون آثار طاعت تحسین که ابتلائی است بیقین حاصل آید پس همه نیکیها از اسباب [illegible] باشد
و علل و معلولات ابتدائی یا مبنی بر ابتلائی روی نماید و آنچه برسد ترا ای مخاطب از بدی [illegible]
و مضرت و درد و مصیبت و محنت و عناء و آفت و بلا بنا بر بود بعضی [illegible]
بر شومی [illegible] باشد سوال [illegible]

عقل یافته و باختیاری کاری کرده است یافته بنائی است علوم مبنی بر کدام معنی است جواب [illegible] در کلیه و
مشتقی و متفرقی که ایشان را میرسد بجهت نسبت باکتساب ایشان منفعت نیل درجات و ازدیاد مثوبات و مآخذ
است چون داروی تلخ و علاج مولم و ضرب و تعریک معلم از روی معنی انعام است اگرچه بصورت ایلام است
سوال چون سبب ارتکاب جریمه معصیت بالکل بود و خلق [illegible] کفر و معصیت [illegible] کفری و معصیتی
دیگر باشد و آن بر دیگری و آن بر دیگری تسلسل آید و اگر باز گردد و منتهی مبنی بر [illegible] دور باید پس لازم
آید که [illegible] راجع شود سوی قهر ابتدائی بود چنانچه [illegible] راجع سوی فضل ابتدائی باشد جواب اسباب
اختیاری واقع شود و اسباب اختیاری سوی صورت کسبی و اختیار یا مضاف بود زیرا که جهتی که بدان جهت
مضاف سوی باری است جهت خلق و آفریدگار است [illegible] بدین جهت مبنی بر ولایت بود [illegible] حکمت یا
ستم بودن او از جهت آنست که حاصل بکسب و اختیار ماست که ما از جهت [illegible] و تکمیل [illegible] و صورت
کسب و اختیار مقصور بر ماست بدین حیثیت غیر مضاف سوی حق جل و علا است [illegible] و خطاب [illegible] پیغمبر
را باشد و مراد بحذف مضاف یا بر وجه مجاز است [illegible] ما اصابک [illegible] یا محمد من حسنة فمن الله
و ما اصابک من سیئة فمن نفسک یعنی آنست آنچه رسید ترا ای محمد [illegible] غیر [illegible] از نیکی
از خداست از فضل و کرم و احسان حق جل و علا و آنچه رسید از بدی ترا از نفس تو بود و از شومی گناه و خطا
[illegible] آنچه رسیده است ترا از [illegible] ایشان [illegible] گناهان
و معتزله [illegible] این آیت عبارت از طاعت [illegible] معصیت [illegible] معصیت
را حکم این آیت [illegible] نفع و ضرر است [illegible] مثال
آن چنانچه بالا گذشت [illegible] مذهب معتزله [illegible] وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا
[illegible] پیغمبر است حقیقت [illegible] و تنکیر رسولا برای تفخیم است این [illegible]
برای [illegible] پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] ایشان [illegible] و فرستادیم ترا
[illegible] رسول عظیم الشان جلیل البرهان وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ○ با زایده است ای کفی
الله شهیدا و شهیدا بمعنی شاهد است یعنی [illegible] است خدای [illegible] رسول گواه است
یا در حالتی که گواه است یعنی برای رسالت تو بر رسالت تو و بودن تو عظیم الشان جلیل البرهان یا گواه است
بر انکار کافران و گفتار [illegible] ایشان این جمله نزول است مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ
أَطَاعَ اللَّهَ هر که طاعت رسول کند پس بتحقیق [illegible] اتباع الله تعالی [illegible] است ای من
یطع الرسول بنفسه [illegible]

الرسول بعد از ارسلناک التفاتست از خطاب بسوی غیبت [illegible] موضع [illegible] برای [illegible]
طاعت چه بنا طاعت بر رسالت است و [illegible] خطاب [illegible] رسالت [illegible]
کرده اند چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت من احبنی فقد احب الله و من اطاعنی فقد اطاع الله
منافقان گفتند [illegible] دعوی خدائی میکند [illegible] طاعت خود را طاعت خدا میخواند
میخواهد که ما او را بخدا گیریم چنانچه نصاری عیسی را [illegible] ما او را بخدائی [illegible] در رد ایشان
این آیه نازل گشت و [illegible] بیان [illegible] هر که اطاعت کند فرستاده خدا
را که او امر و نواهی خدا میرساند و خلق را بسوی طاعت [illegible] و [illegible]
معنی طاعت خداست [illegible] که فرمان [illegible] میرساند و طاعت او را طاعت پادشاه داند
ومن تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا و هر که [illegible]
فما ارسلناک [illegible] الا [illegible] انا ارسلناک علیهم حفیظا و این شرطیه
معطوف است بر شرطیه سابق [illegible] ذکر پیغامبر بوجه غیبت بود و درین جمله التفات است از غیبت
بسوی خطاب از جهت بازگشت بسوی اصل خطاب که در و ارسلناک للناس رسولا بود [illegible]
معنی اینست هر که از طاعت تو روی گرداند ترا زیان ندارد [illegible] تو [illegible]
زیرا که نفرستاده ایم ما ترا بر ایشان [illegible] ایشان [illegible]
بر تو رسانیدن فرمان [illegible] هر که طاعت کرد سعادت یافت
و هر که عصیان ورزید بسوی شقاوت شتافت [illegible] داغ
عصیان کرد ویقولون طاعة [illegible] این آیه [illegible] منافقان است [illegible]
منافقان یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible] طاعت [illegible]
[illegible] بیت طائفة
طائفة منهم غیر الذی تقول [illegible]
و [illegible] چون از نزد تو بیرون آیند
طایفه از ایشان در شب [illegible] والله یکتب
ما یبیتون [illegible]

و می پردازند در نامهای اعمال ایشان می‌نویسند تا بدان ایشان را سزا کند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ فا سببیه است معنی اینست چون حال چنین است پس اعراض کن از عقوبت ایشان که مصلحت درین است و انتقام را توقف دار و دل بر مکافات آر که صلاح کار ایشان است و خیریت همدران است ایشان کلمه اسلام گفته و پناه تو گرفته اگر بکشی و انتقام کشی کسانی که حال نفاق ایشان ندانند ایشان را مسلمان خوانند ترا کشنده مسلمانان دانند ایمان نیارند وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ عطف است بر فاعرض معنی اینست توکل کن بر خدای عز و جل و کار بدو سپار و دل بر عون و عنایت او دار منتظر باش خدای انتقام تو خواهد کشید و ایشان را استیصال خواهد گردانید نصرت ایشان دفع خواهد کرد و کار بر حسب مطلوب تو خواهد آورد وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا بالله فاعل کفی است با زائده است و وکیلا حال است یا تمیز معنی آنست بسنده است خدای در قلع و دفع ایشان در حالت که وکیل است یا از آن رو که وکیل است برای کارسازی بندگان که با ایشان که مراد ایشان حاصل گرداند و این جمله تذییل است درین آیه امر باعراض فرمود و این حکم در بدایه اسلام بود و بآیه یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم منسوخ گشت و حکم او بنسخ و تبدیل پیوست أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای ایسمعون فلا یتدبرون القرآن یا یتلون تقدیر کنند ای یتلون فلا یتدبرون القرآن فیجدوه مستقیما متوافقا ولا یجدوا فیه اعوجاجا واختلافا و تناقضا و تفاوتا همزه برای انکار بر وجه توبیخ است ای لا ینبغی لهم ان یسمعوا القرآن فلا یتدبرون او ان یتلوه فلا یتدبروه این جمله توبیخ است مر منکران رسالت پیغامبر را و اعراض کنندگان از طاعت او در ترک تفکر در حجت رسالت و معجزه باقیه قرآنی معنی اینست قرآن را می شنوند نیز تفکر نمیکنند یا میخوانند قرآن را پس در الفاظ و معانی او تفکر نمیکنند پس کی او را است و درست یابند و بری از اختلاف و کژی در یابند و آنچه از روی ظاهر اختلاف نماید محمول بر دو وجهات بود بی ثبوت تعارض نیست و محمول بر ناسخ بودن یکی و منسوخ بودن دیگری است یا اول بتوافق است محمول بر مطابقت است چنانچه آیت فوربک لنسئلنهم اجمعین با آیه فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان از روی ظاهر مخالفت مینماید محمل بر اثبات سوال تقریع و نفی آن بر سوال تحقیق گردیده میان ایشان معارضه نمی آید وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ۝ جمله شرطیه عطف است بر شرطیه که از مضمون کلام سابق فهم میشود یعنی ان تدبروه لم یجدوا فیه اختلافا کثیرا و اذا لم یجدوا بعد التدبر فیه اختلافا فاعلم انه لیس من عند غیر الله بل من عند الله و ما کان من عند الله یجب تصدیقه و تصدیق من جاء به فیجب تصدیق القرآن و تصدیق من جاء به و هو الرسول صلی الله تعالی علیه و سلم معنی اینست اگر تدبر میکردندی در تفکر الفاظ و معانی او

می آوردند بهتر از استوار و ملایم میداشتند و بر معنی آن تعارض نه اختلاف می یافتند و اگر قرآن از غیر خدا
بودی هر آئینه در وی اختلاف بسیار بودی و در وی تعارض و تناقض می یافتند و چون این همه تدبیر اختلاف
و تعارض و تناقض می یافتند و چون بعد تدبیر اختلاف و تعارض نیافتند ثابت شود که بهمه وجه مستقیم و درست الفاظ
و معنی است و با این چنین فصاحت و بلاغت و راستی و درستی و سلامت و متانت این کلام از غیر خدا
نیست و هر کلامی که از خدا است حق و صدق باشد تصدیق آن کلام و تصدیق مبلغ یعنی پیغامبر صلی الله تعالی
علیه و سلم واجب بود سوال مسلم است که در قرآن اختلاف و تناقض نیست کلامی سلیم در افاده معنی است
لکن عدم اختلاف در کلام غیر خدای نیز ممکن است بلکه واقع است و وقوع آن بمشاهده مبرهن است از چندین
خطب و رسائل و کتب مروی است از آغاز تا انجام یکی است و در آن اختلافی نزاده و تعارضی نیفتاده پس چرا
کلام غیر خدا عدم وقوع اختلاف کثیر در وی ملازمه کرد از آیه لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا مفهوم میشود
مشکل است و ادراک آن بغایت صعب و معضل است جواب بلاغت کلام مطابقت مقام است
و احاطه مطابقت مقام جز بعلم علام الغیوب ممکن نبود و جز بر ثبت احوال مسطوره مخفیه حاصل نشود و هرگاه
متکلم غیر بلیغ از جهت آنکه مقامات کلام نمیداند و تطبیق کلام با مقتضیات مقام نمیتواند از جهت مطابقت
و عدم مطابقت اختلاف بسیار واقع شود و تعارض و تناقض بینها تحصیل شود و همچنان در کلام بلیغی که احوال
باطنه غافله و مقامات مخفیه نشناسد هر چند که با مقامات ظاهره تطبیق کند و احوال که از آن میداند تطبیق تواند
در کلام او باعتبار مخالفت احوال مخفیه اختلاف بود و یا بعضی احوال که او ندانسته است مطابق نشود و هم ازینجا نسبت
علماء معانی گفته اند لا یبلغ کنه البلاغة الا علام الغیوب غیر کلام خدای هرگز برین طریق از اختلاف
خالی نبود یا بعضی احوال مطابقت باشد و یا بعضی مطابق نشود ملازمت مفهوم آیه معارضه نماید وَإِذَا
جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ ای و اذا جاء المنافقین جماعت است
که یقولون طاعة که آن نیز فرقه منافقان بود و عطف قصه منافقان بر قصه منافقان شود و معنی آنست
چون بیاید منافقان را خبر امری و شأنی از خوفی یا امنی و امانی یعنی از ایمن بودن سریه یا خائف بودن
سریه که آنرا پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم برای محاربه فرستاد از آن جهت که مصلحت کتمان آن می بایست
یا از جهت خوف مفسدت اشاعت آن نمی شایست یا اخبار کاذبه که مفتریات منافقان و موضوعات
ایشان است در حالت خوف خبر امن میگویند و در حالت امن خبر خوف میگویند تا مردمان دلگیر شوند
و در خوف افتند و در حالت امن خبر خوف میگویند تا مردمانی که میخواستند بروند بجرئت به جهاد باز ایستند
این نوع اخبار مشهور میکنند و بهر دو سبب دوست و دشمن میرسانند و دوستان و دشمنان از آن اطلاع می یابند

و در تدبیری که مقتضای عداوت ست می شتابند وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ
مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا این هر دو جمله و ما بعدها کلام معترضه است
و برای بیان حال مخبران مذکوره و قائلان مسطور معنی آنست اگر ایشان نشتافتندی و گردانیدندی اخبار و تدبیر اصلاح کار
سوی پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم باز میگردانیدندی یا در گوش امرا که ولاة امور ند میرسانیدندی یا تدبیر
و مصلحت آن بدیشان میگذاشتندی و این اخبار شنیده را میداشتندی و خود برای خویش عمل نمیکردندی و این را
بر زبان نمی آوردندی میگفتندی این امور را پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم و بزرگان که امرا اند و تدبیر
مصالح آن ایشان توانند ما را با گفتن این اخبار چه نسبت بود و با ذکر این کار چه ملاءمت باشد مصراع
حدیث مصلحت ملک خسروان دانند هر آینه آنکسانیکه بیرون آرند امور مخفیه را بقریحه صافیه و فراست
وافیه استخبار اخبار نهان استطلاع امور پنهان که وظیفه ایشان ست بدانستندی و تدبیر دفع مضرت
و جلب منفعت آن بتوانستندی و اگر نبودی فضل خدا و رحمت او بر شما هر آینه شما شیطان را پیروی میکردید
مگر اندکی که در گمراهی نمی افتادند و در الا قلیلا مرض دو وجه است یکی آنکه مستثنی باشد از اذاعوا به لاتبعتم
الشیطان بغیر استثنا بود و متناول کل شود دوم آنکه مستثنی از لاتبعتم الشیطان باشد برین تقدیر از فضل
ارسال رسل و از رحمت او انزال کتب مراد باشد یعنی چنین بود و اگر نبودی فضل خدا یعنی ارسال رسل و رحمت
او یعنی انزال کتب هر آینه شما شیطان را پیروی میکردید و طغیان را مرتکب میشدید مگر اندکی از شما
که پیش از ارسال رسول و پیش از انزال کتاب مهتدی بعقل شدند و ایمان به پیغمبر آوردند چنانچه بحیرا راهب
و ورقه بن نوفل و قیس بن ساعده و امثال ایشان که عدد ایشان سی و چند نفر گفته اند سؤال لولا اقتضای
دلالت بر امتناع ثانی بنا بر وجود اول دارد و اتباع شیطان را از جهت وجود فضل از جمیع در حیز امتناع
می آرد چون اینجا بعضی و اکثرهم الفاسقون اتباع مخاطبان شیطان را ثابت بود معنی لولا بحکم قاعده
مذکوره مشکل شود جواب آنست که خطاب بقوله لولا فضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلا کسانی اند
که ایمان به پیغامبر آورده اند پس از ایشان اتباع شیطان منتفی ست این وجه برای استقامت معنی لولا
کافی ست و بیان این امر و تحقیق آن لایق بسیط ست بر طریق همزه لفظ در ذکر آن ضرورت نیست مطابق است
فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ این جمله متصل ست بجمله وَمَن يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَـ
ست و توان بود که متصل باشد بقوله تعالی قل متاع الدنیا قلیل عطف کرده اند بر گفتاری که مضمر ست
بیان و کلام متصل باشد یعنی چون چنین است پس قتال کن در راه رضای خدا بر آنکه یا نشستن کسان از

لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ تکلیف متعدی است بسوی دو مفعول ضمیر خطاب مفعول اول است
الا نفسک بحذف مضاف مفعول دوم است ای لا تکلف الا فعل نفسک او قتال نفسک و جمله حالیست
از ضمیر فقاتل یعنی اینست قتال کن در ره خدای تعالی برای طلب ثواب و جزا در حالی که [illegible]
خویش تکلیف کرده نشوی بغیر کار خود [illegible] یعنی ترا فرموده میشود که قتال کن اگر چه کسی با تو بیرون نیاید و در
بیرون آمدن و قتال کردن موافقت ننماید و سپاه همراه تو [illegible] است باز ارده تکلیف دیگران
نیست تقصیر یا نفرت ایشان ترا زیان ندارد و کار دیگران [illegible] نیارد وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ
عطف است بر فقاتل یعنی آنست بر انگیز و برغبت آر [illegible] مومنان را بر قتال چنانچه ایشان خود بیرون آیند
و بغیر تکلیف تو درین کار [illegible] نمایند عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا
این جمله [illegible] است [illegible] از قتال پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و تحریض مومنان بر قتال یا
معلل است یعنی آنست [illegible] باز دارد [illegible] سختی و درشتی کافران را و ایشان را منهزم سازد
و رعب و خوف شما در دل ایشان اندازد روایتست که [illegible] حق سبحانه تعالی پیغمبر [illegible] کار مسلمانان
ساخت [illegible] بیرون آمدن [illegible] انداخت [illegible] این سال قحط است
خود را بیرون نیاورد [illegible] این [illegible] شروع نباید کرد و بعضی گویند
از مکه بیرون آمده بود [illegible] در دل او انداخت [illegible] بازگشته شد وَاللَّهُ أَشَدُّ
بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا این جمله تذییل است [illegible] سخت تر است
از روی [illegible] سخت تر است از روی عقاب [illegible] روایتست که ابو سفیان در روز احد
چون بازگشت [illegible] کرد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] در بدر صغری آورد
چون [illegible] از آن بازگشت [illegible] در راه [illegible] جمع شوند [illegible] ایمان و
مشرکان [illegible] گفتند که پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم با هفتاد سوار آنجا
رسید [illegible] ایشان را آنجا ندید [illegible]
سوی [illegible]
از آن [illegible] بازگشتند [illegible] در
خویش آمدند [illegible] ایشان [illegible] مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً
حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ
لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا [illegible]

روی فواید نمود و این جمله با معطوف خویش میان ذکر منافقان معترضه است برای بیان حکم شفاعت یعنی آنست هر که شفاعت کند شفاعتی حسنه مر او را با واسطهٔ آن شفاعت نصیبی عظیم بود و سبب او جزای جمیل باشد شفاعت در لغت خواهش از کسی است برای نفع دیگری چنانچه از کسی برای کسی منفعت خواهد یا دفع مضرتی از کسی جوید و شفاعت حسنه آنست که متضمن ابطال حقی یا اثبات باطلی نبود و اضلال مسلمانی و ایذای مومنی نباشد چنانچه پیش حاکم از جهت مدعا علیه بنا شنیدن گواهان مدعی و دم نگواهی بر مدعا علیه زند یا نفع مدعی جوید تا حکم بشهود بلا تزکیه گوید و بعضی گویند شفاعت حسنه آنست که از کسی منفعت کسی بجانب منفعت بسوی خویش خواهد و درین کار در ره ارتشا و ناموری جستن و رشوت گرفتن ترود و هر که شفاعت کند شفاعتی سیئه او را بر حکم اتیت نصیبی از آن بدی باشد و کفلی از آن جریمه بود و شفاعت سیئه ضد شفاعت حسنه است چنانچه کسی نفع کسی جوید باخذ رشوتی و ابطال حقی و اثبات باطل خواهد برای جلب منفعتی و کفل بمعنی نصیب دانند لیکن آنرا در نصیب بدی استعمال کنند وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا ای مقتدرا حفیظا شهیدا حسیبا مجیبا مجازیا بجمله تفصیل ست معنی اینست و هست کردگار دیان بر هر چیز قادر نگاهبان گواهی دهنده حساب کننده جزا دهنده سزا کننده همه چیز داند و جزا دادن آن تواند وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا این جمله نیز معترضه است برای بیان حکم تحیت معنی اینست و چون تحیت کرده شوید شما بتحیتی بدعای یا بسلامی و تعظیمی یا اکرامی پس شما تحیتی کنید نیکوتر و خوبتر از آن سست تحیت کننده یا کلامی و اعزازی که مثل آن بود باز گردانید و در حق جواب تحیت بی نقصانی بگذارید روایتست کرده اند مردی پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بالسلام علیکم تحیت نمود پیغامبر علیه السلام در جواب او وعلیک السلام و رحمة الله فرمود و مردی دیگر بالسلام علیک و رحمة الله تحیت آورد پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بلفظ وعلیک السلام و رحمة الله و برکاته در جواب او تحیت کرد و دیگری بتحیت السلام علیک و رحمة الله و برکاته شتافت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم وعلیک در شان او سزاوار یافت گفت یا رسول الله برای ایشان زیادت کردی و برای من چیزی زیادت نیاوردی پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود انصورت که در جواب سلام آمده همه در سلام خویش بکار داشتی برای مرا چیزی از الفاظ تحیت نگذاشتی بضرورت مثل تحیتی که کردی کردم و آنچه در سلام گفتی مثل آن آوردم و نیز چون فرشتگان ابراهیم را گفتند سلاما یعنی سلمنا علیک سلاما بصورت جمله فعلیه که دلالت بر حدوث میباشد ابراهیم صلوات الله علیه در جواب ایشان سلام گفت برفع بر ابتدا تا بر صورت جمله اسمیه شود و دال بر دوام و ثبوت بود تحیت ابراهیم احسن از تحیت ایشان آید و نیکوتر

وتحو بهتر نماید بدانکه سلام از سنن اسلام سنت و جواب آن از واجبات اسلام ست بشرط آنکه بر کسی که
سلام گویند مشغول بکار دینی چون معلمی فرمودن و قاری قرآن و مدرس در وقت بیان و مفتی در وقت
فتوی و حاکم در هنگام حکومت و قضا نباشد و بشرط آنکه او را در معصیت نداند و مشغول بعصیانی نپندارد
که عاصی سزاوار سلام نبوده و مستحق تحیت نشود اما پیش پادشاه در هنگام جلوس در مجلس سلطنت در وقت
استفتا و درس بکنند از بعض اساتذه دین دار و علمای متشرع شعار ترک سلام مشاهده شده و آنهم برین
قاعده محمول آمده اگر او در حال نشسته است در کار دینی است او را شاغل نباید گشت و اگر دیگر مسلم
سلام پیش او نشاید گفت و قوی بر ضعیف سلام گوید و بسلام آرام دل ضعیف جوید تا از قوی ایمن شود
و رعیت قوی از خاطر ضعیف برود چنانچه راکب بر راجل و قائم بر قاعد و صحیح بر مریض گوید یا سلام گوید
بخط بر عالی از جهت اعلام چون صغیر بر کبیر و قلیل بر کثیر و رعیت بر پادشاه و شاگرد و بر استاد و مرید
بر پیر إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ۝ این جمله تذییل ست
و تاکید او از جهت ایراد صیغ بارز بر وجه مکاوست و استواری ست یعنی اینست بدرستی که هست
خدای بر همه چیز محاسب یعنی حساب کننده بر حسب آن جزا دهد و سزا کند اَللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ط
لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيْهِ ط الله مبتدا است لا اله الا هو خبر مبتدا ست
لیجمعنکم جواب قسم محذوف ست ای اقسم لیجمعنکم الی یوم القیمة لا ریب فیه و الی بمعنی فی ست ای لیجمعنکم فی
یوم القیامة فدا اقامت حرف جر مقام حرف آمده است اما بهتر آنست که الی متعلق لیجمعنکم باشد بتضمین معنی
حشر و جمله الله لا اله الا هو معترضه است برای توحید یعنی اینست خدای معبودی بحق سزاوار پرستش
سزاوار جزا نیست سوگند میخورم که هر آینه جمع خواهد کرد شما را خدا در روز قیامت که هولناک روزی ست
وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيْثًا ۝ من استفهامیه است و استفهام برای انکار مرفوع المحل
بابتدا است و اصدق خبر مبتدا است و حدیثا تمییز ست و جمله تذییل ست یعنی اینست که راست تر
از روی گفتار از خداوند کردگار جل و علا در کلام او کذب محال باشد چه کذب مبنی بر حاجت یا مخافت ست
و خدای عز و جل از هر دو صفت مذکور منزه بود و نیز کلام او نفسی ست و کلام نفسی عبارت است
از علم بقصد خطاب و آن همه حق ست و صواب مخالفت واقع در علم جهل مرکب باشد از کسی که جهل بر او
نیز محال ست کذب در کلام او محال بود سوال اینجا لفظ الی بمعنی فی گفته اند مناسب ای
ایشان آن احتمال حقیقت و مجاز مذکور به ایهام مناسب نیست جواب الی بمعنی فی را غایت گفته است
غایت مکانی یا زمانی یا ظرفیه مناسب بود ذکر آن در هر جا که لایق است لازم باشد و مفعول لها بالالف لفظ غایه

ع ۱۱

بر کلام خدا باعتبار آنکه مشتق از حدوث شده است برای حدوث کلام حق سبحانه و تعالی تمسک کنند و خود را در ورطهٔ غلط
و خطا افگنند تمسک ایشان خطاست و احتجاج مسطور ناروا است اطلاق لفظ حدیث که مشتق از حدوث است
بر کلام قدیم که صفت خداست و معنی قایم بذات حق سبحانه و تعالی ست روا نبود اطلاق او بر کلام بمعنی عبارات
حادث که دال بر کلام خداست روا باشد و اطلاق او در آیت بدین معنی ست بر معنی اول نیست تمسک معتزله
درست نباید و صحت احتجاج ایشان روی ننماید **فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنٰفِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللّٰهُ**
أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا روایت کرده اند مسلمانان در باب منافقان دو گروه بودند در شان
ایشان اختلاف مینمودند و بعض ایشان را بنظر باجرای کلمهٔ اسلام مسلمانان میداشتند و بعضی نظر باظهار
کفر کافر میداشتند این آیت بر وجه توبیخ وارد گشت و این نظم بوده پیوست و بعضی گویند این آیت درباب
عرنیان وارد است که ایشان شکایت از مرض کردند و هوای مدینه را ناسازوار گفتند پیغامبر صلی الله
تعالی علیه و سلم ایشان را گفت شتران صدقات که جمع شده اند شما نزدیک آن بباشید تا آشامیدن
شیر شتر و بول شتر دارو کنید ایشان رفتند تا آشامیدن مشغول گشتند بعد صحت مرتد شدند روی سوی
قبایل خویش آوردند شتران صدقه را براه خویش بردند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم کسان را بتعاقب
ایشان فرستاد و باز گردانیدن و کشتن ایشان فرمان داد با شتران گرفته آوردند و مار از سنها د ایشان
برآوردند و این وجه منظور نیست چه بعد ثبوت ارتداد محل اختلاف نباشد این آیه که در شان اختلاف
صحابه است موافق واقع نشود و بعضی گویند وارد در حق قومی ست که ایشان مسلمان شده و هجرت
کرده به پیغمبر آمده بودند باز بغیر اذن پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در مقامهای خویش رفتند از آنجا به پیغمبر
نوشتند ما بر دین مستقیم و بر اسلام مستقیم ایم از جهت آنکه هوای مدینه ما را ناسازوار بود و حدوث مرض
را استشمام مینمود باز گشته ایم و از دین خود نگشته ایم گفتار ایشان دلیل بر اسلام بود و رفتن ایشان بغیر
اذن پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم دلیل بر ارتداد بود و مسلمانان در شان ایشان دو فرقه شدند این آیة
در شان ایشان نازل گشت و لیکن خود پیوست و بعضی گویند این آیت وارد است در حق کسانیکه در روز جنگ
احد همراه پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بیرون رفتند در وقت جنگ سوی مدینه بازگشتند در باب کشتن
ایشان مسلمانان اختلاف کردند و مسلمانی ایشان را در حیز نزاع آوردند و بعضی گویند این آیت وارد است
در حق کسانیکه در مکه خانهای خویش مسلمان شده اند و هجرت که دران وقت فرض بود بجا نیاوردند
ایشان همراه اهل مکه در جنگ بدر بیرون آمدند چون ضعف لشکر پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم مشاهده کردند
خود را بر قتال آوردند در شان مسلمانان اختلاف کردند جماعتی خبر بکفر ایشان کردند و قصد ایشان در بیان آورد

و این مرتدان از جهت آنکه ایشان مسلمان بودند باطن از ارتداد ورزیده‌اند و ارتداد بتصریح نشوند منافق نام کردند ایشان را نفاق آورد و سیاق کلام یعنی حتی یهاجروا فی سبیل الله مشعر است بر آنکه ملایم این وجه است ما استفهامیه است و استفهام برای توبیخ است مرفوع المحل بابتدا است لکم ظرف مستقر است خبر مبتدا است فئتین حال است از معنی فعل ای ما تصنعون حال کونکم فی شان المنافقین فئتین [illegible] تا آیا تذکیه در بیان نفاق منافقان گذشته چه نفاق ایشان سبب است برای توبیخ مسلمانان در اختلاف کردن در کفر ایشان و جمله که در میانه معترضه آمده میان کلام منتظم واقع شده چنانچه بالا گذشته و مقصود هر یکی بیان پیوسته یعنی انیست نیز چیست مر شما را در شان منافقان چه میگوئید در باب ایشان در حالتی که شما دو گروه‌ها در میان خویش اختلاف کردید گروهی را با ظاهر کلمه توحید مسلمان میدانند و گروهی بکتمان کفر ایشان را کافر میخوانند و حال آنست که خدا ایشان را در بلا انداخته بدانچه کسب کرده‌اند مبتلا ساخته و نگونسار کرده در خذلان آورده أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللّٰهُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ۝ این جمله استفهامیه بیان استفهامیه مذکوره است و تقریر توبیخ مسلمانان [illegible] است که منافقان را [illegible] و اصلاح عمل ایشان میخواهید اگر خدا [illegible] عمل بود یعنی انیست ای [illegible] و میخواهید که براه آرید کسانی را که خدای ایشان را [illegible] نفاق انداخته [illegible] و حال آنست که هر که را خدای گمراه گرداند هرگز نیابی او را راهی که سلوک آن او را [illegible] وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً [illegible] [illegible] یعنی انیست که ایشان مسلمانان نباید گشت و با ایشان [illegible] شما را [illegible] [illegible] و چون [illegible] دیگران سالم [illegible] فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتّٰى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ [illegible] منافقان [illegible] تا آنکه [illegible] فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ [illegible]

جمله شرطیه که جزای او انشاست عطف است بر نهی سابق بی تعقیب و بیان است معنی از هجرت روی گردانند و هجرت را فریضه ندانند یا روی گردانند از ایمان و مرتد شوند ایشان را بگیرید و بکشید هر جا که یابید در حل یا در حرم و هرگز ایشان را دوستان مگیرید إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ مستثنی است از ضمیر هم از لا تتخذوا و منهم و این ذکر بیان است و بیان حکم معاهدان ایشان را بگیرید و بکشید مگر کسانی که میپیوندند بقومی که میان شما و میان ایشان عهد میثاق با شما عهد کرده اند یا کسانی که أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ حصرت بتقدیر قد حال است از ضمیر جاءوکم و معنی اینست یا آمده اند بر شما با امان در این حال که گرفته شده است سینها ایشان محارب شوند یا با قوم خویش قتال کنند یعنی از قتال باز آمده و در امان شما در آمده وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ این جمله معترضه است برای بیان منت خدای عز و جل بر شما در بازداشتن ضرر ایشان یعنی اینست اگر خدای بر شما مسلط کردی ایشان را با شما و قتال آوردی بیسبب هر آینه ایشان بقوت حمله می آوردند فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا جزا است بسبب استثنای مذکور است جمله مسطور یعنی فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم و القوا الیکم السلم ای سالموا عن محاربتکم معنی ایشان گوشه گیرند با شما و قتال نکنند و صلح زنند و از شما امان بخواهند و در راه از شما ایمن شوند از آنجا که شما اهل اسلام اند زیرا که خدای مر شما را در قتال ایشان و دین اسلام آن هم راه نداده و امان با قتال نشوند و ترک جنگ را اسباب بود سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا این حکایت جماعتی است از بنی اسد و اهل مکه که چون به مدینه می آمدند ایمان می آوردند و چون بقوم خویش باز گشت میکردند صفت است مر آخرین را و آخرین مفعول اول است مر تجدون را یأمنوکم و یأمنوا قومهم خبر است یا ان یأمنوا جمله کلما ردوا مفعول دوم است یا خبر تا آخر صفت است برای مثل نکو ... ایشان

که بیایند بشما جماعتی دیگر غیر حاضران مدینه را میخواهند که از شما باظهار ایمان ایمن باشند و از قوم خود باظهار کفر امان یابند هر بار که ایشان در قتال مسلمانان انگیخته شوند منهزم و نگونسار گردند **فَإِن لَّمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ** این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه یعنی اگر عزلت نگیرند از شما یعنی البته پیش از شما و نیفکنند و آشتی در میان نیارند و دستهای خویش را از شما باز ندارند پس بگیرید شما ایشان را و بکشید در هر مکانی که بیابید و در هر زمانی که دریابید **وَأُولَٰئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا** این جمله تذییل ست یعنی ایشانند ای مسلمانان مر شما را بر ایشان قوتی و حجتی ظاهر گردانیدیم بدین که بقتال دستوری دادیم و ایشان را پیش شما بخواری آوردیم و مالک ایشان شما کردیم و اسیر شما گردانیدیم و در ربقه بندگی در آوردیم **وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً** روایت کرده اند عیاش برادر مادری ابوجهل پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ایمان آورد و پیش از هجرت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از ترس برادران در مدینه آمد و پنهانی برای ماندن اختیار کرد و مادر او سوگند خورد که تا عیاش نیاید زیر سقفی نرود و طعامی و آبی نخورد ابوجهل و حارث بن زید در طلب او رفتند او را در مدینه بر پشته بلند یافتند سوی مادر آوردند و از حال مادر خبر کردند و سوگند خوردند که بیاید و دینی که اختیار کرده باشد و دل مادر را خرم سازد عیاش با ابوجهل و حارث بن زید چون از مدینه دور رفتند دستهای او را بر کتفهای او بستند و صد تازیانه زدند عیاش حارث را گفت ابوجهل برادر من است با من هر چه خواهد کند تو کیستی که چندین تازیانه میزنی مرا در دست سازی والله من ترا هر جا که یابم در کشتن تو ایستم ایشان عیاش را در خانه درآوردند همچنان بسته پیش مادر آوردند مادر گفت بند او را بگشایند و بر وی رحم نمایند تا دینی که اختیار کرده از آن بیرون نیاید و با ایشان موافقت ننماید مدتی در بند بود تا آنکه اقرار نمود بعد چند گاه حارث مذکور مسلمان شد عیاش را از مسلمان شدن وی خبر نبود او را در قبا یافت بحکم سوگند در کشتن او شتافت مسلمانان گفتند مسلمان شده بود کشتی و او را گرفته پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آوردند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از حال وی پرسید عیاش قصه باز گفت در شان او این آیه نازل گشت و در حق او این حکم بیان پیوست در آیه سابقه ذکر قتال و جهاد بود و در آیات آینده نیز ذکر قتال و جهاد با کفار است این آیه در اثنای ذکر قتال برای بیان حکم قتال مسلمانان خطاء او عمدا معترضه افتاد و الا خطأ منصوب است از حیثیت آنکه مفعول له است ای لاجل الخطأ یا منصوب فیه است یعنی الا وقت خطأ یا مفعول مطلق است از باب ضربته الا ضربا ای الا قتلا خطأ یا صفت مصدر

محذوف است ای الا قتلا خطاء یا حال است ای الا خاطئا یعنی اینست نیست لایق مر مومن را که بکشد مومنی
دیگر را مگر از جهت خطا یا مگر در هنگام خطا یا مگر کشتنی بخطا یا مگر کشتنی خطا یا مگر در حالتیکه قاتل خاطی است
و خطا بدو محل و در هم بر این طریق آید و اعراب او هم برین وجوه روی نماید قتل خطا آنست که قصد قتل
مشروع کند بغیر قصد قتل که ممنوع است واقع شود چنانچه قصد شکار می کند شکاری نبود آدمی باشد یا قصد حربی کند
حربی نبود مسلم یا ذمی بود وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ
مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ این جمله عطف است بر جمله و ما کان لمومن ان یقتل مومنا الا خطأ
فتحریر رقبة مبتدا است محذوف الخبر ای فعلیه تحریر رقبة و این جمله خبر مبتدا است که متضمن معنی شرط است
و هم ازین جهت در وی فا در آمده و دیة عطف است بر تحریر رقبة یعنی اینست هر که بکشد مومنی را از جهت
خطا کردن یا در هنگام خطا یا کشتنی بخطا یا در حالتیکه قاتل خاطی است یا کشتنی خطا پس بروی آزاد کردن رقبه
مومنه باشد که آزاد کردن رقبه کافر از کفارت روا نبود و این مجمع علیه است و همچنین رقبه بکار شده چون
رقبه مذکوره که منافع اعضا ازو بفوات پیوسته است و در رقبه صغیره اختلاف علماست نزدیک بعضی از جهت
آنکه فایت الاغراض است روا نیست و نزدیک عامه روا است اگرچه اغراض در حال فایت است لیکن رجای
حصول این ثابت است بخلاف اعمی که بصر نبود و عود بصر او و حصول اغراض از وجه او متوقع نباشد و بر وی است
دیتی که سوی اهل او تسلیم کرده شود و با اولیاء مقتول مسلم گردد و بر حسب سهام مواریث بورثه او مسلم
گردانیده آید و آن را میان ورثه علی فرایض الله قسمت کنند و تنفیذ وصایا و قضاء دیون همچون سایر
ترکات مصروف گردانند و اگر وارثی نبود وارث او عامه مسلمانان باشند در بیت المال مسلمانان گردانند
اما دیه مذکوره بر عاقله قاتل است تحمل عقل یعنی دیه ازو تلافیت عواقل است و اگر قاتل را عاقل نبود دیت
در بیت المال باشد و اگر در بیت المال مالی نبود دیه در مال قاتل آید إِلَّا أَن يَصَّدَّقُوا
استثنی منقطع است ای فدیته مسلمة الی اهله فی جمیع الاوقات الا وقت تصدقهم علیه بها یعنی اینست
بر وی است دیه یعنی بر قاتل است بر جمیع اوقات مگر در وقتی که اولیاء مقتول بدیه بر قاتل تصدق کنند
و حق دیه را ساقط گردانند فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ
رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ این شرطیه عطف است بر اسمیه سابق و تعقیب در بیان است یعنی اینست
پس اگر باشد مقتول بوجه خطا از قومی که شما را دشمنانند یعنی از فرقه که کافران محارب اند و حال آنست که او
مسلمان است از اهل ایمان است از جمله حربیان مسلمان شده و بر حقیقت اسلام اعتقاد کرده یا مردی
که از دار حرب در دار اسلام بیاید مسلمان شود و باز بمصلحتی بر اهل قومیت بدار حرب رود و مسلمانی او را

باشد و حکم او بکفارت پیوندد و بدین صورت بر قاتل آزاد کردن بنده مومنه بر وجه کفارت لازم آید اگرچه دیه لازم نبود زیرا که اولیا حربیان اند استحقاق دیه ندارند وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ این شرط معطوف است بر شرط سابقه یعنی اگر مقتول مومن خطا از قومی باشد که میان شما و میان ایشان عهد و پیمانی بود پس بر وی است دیتی تسلیم کرده شده سوی اهل مقتول و اولیا او آزاد کردن رقبه که بخدای گرویده و دین اسلام گزیده فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ عطف است بر جزای شرط سابقه توبه از خدای یعنی قبول توبه است یقال تاب الله علیه توبة ای قبل توبه قبولا کائنا من الله و تواند بود که توبه عبد بمعنی رجوع بود و بر تقدیر اول من ابتدائیه دارد و بر تقدیر ثانی من سببیه بود ای تاب توبة من اجل فضل الله بر هر تقدیری توبه مصدر باشد و فعل محذوف شده و فعل محذوف تاکید لنفسه بود و چه قبول توبه مستلزم توبه است و تحریر رقبه و روزه دو ماه است پس تاب العبد توبة او تاب الله علیه تقریر مضمون تحریر رقبه و روزه و مانند آن باشد از قبیل له الف علی الف درهم اعترافا و الله اکبر دعوة الحق بود یعنی این است پس آنکه رقبه نیابد که آزاد کند پس بر وی است روزه داشتن دو ماه پیاپی بغیر فصل و بغیر آنکه در میان دو ماه روزی بغیر روزه بگذارد و توبه کند او توبه کردنی که ناشی از فضل خدا و توفیق او بود یا گویند قبول کند خدای توبه او را قبول کردنی که کار از خدای پیدا شد وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا این کلمه تذییل سخن است یعنی آن و هست خدای دانا بهمه ضمیرها و بهمه خطا در کشتن بروی پوشیده نیست آخره الخ و تقدیر کفارت حبایات بهمه بحکمت بحکم او منوط و با حکام احکام او مربوط است وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا روایت کرده اند در قبیله بنی النجار مسلمانی قتیل یافتند برادر قتیل پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم از این قصه علم داد پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فهری از بنی فهر با برادر مقتول به بنی النجار فرستاد گفت ایشان را سلام من برسانید و بگوید اگر شما بقاتل این علم دارید او را به برادر او که مدعی است بسپارید تا بر وی حکم شرع قصاص کند و اگر توفیق نیابید اگر قاتل او را ندانید بسوگند دیه مقتول مذکور برسانید چون فهری مذکور فرمان پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم رسانید و آنچه امر پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بود روشن گردانید بنی النجار سر در طاعت نهاده و بگفتار سمعا و طاعة زبان گشادند و برادر او را دیت مقتول مذکور دادند برادر او و فهری با فهری که فرستاده پیغامبر بود صلی الله تعالی علیه و سلم بازگشتند

وسوسهٔ شیطان با ستدن دیه بکشتن فهری مذکور جرأة نمود چه شیطان اورا وسوسه کرد که ستدن دیه
رسانادی برانتقام دل را ننهادی فهری را بکش و بکشتن این مسلمانی انتقام برادر بکش و دیه زیادت ببر و نام مردی
جلدی برآور وسوسهٔ شیطان در و اثر کرد و فهری را کشت و از دین مرتد گشت و جانب مکه رفت اول ارتداد
در دین او واقع شد این آیه در شان او فرود آمد معنی آنست هر که بکشد مومنی را بناحق در حالی
که متعمد باشد یعنی قاصد کشتن او بود جزاء او آنست که اورا در دوزخ در آرند جاوید در آتش باشد
سوال جاویدی در دوزخ خاصه کفار بود و عموم آیه موافق مذهب معتزله میشود که ایشان گناه کبیره
را موجب کفر میدارند و مستوجب خلود در نار میدانند **جواب** صاحب گناه کبیره را چون قاتل
عمدا در آیه یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی مومن خوانده فمن عفی له من اخیه شیء قاتل
عمد را ولی مقتول اخوة اسلام اثبات کرده در آیه وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا باغی را که صاحب
کبیره است مومن خوانده و در حدیثی آمده که در عهد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم مسلمانی مسلمانی
را کشت پیغامبر ولی مقتول را گفت هل لک فی العفو یعنی ترا در عفو رغبتی هست او گفت لا باز گفت
هل لک فی الدیة قال لا یعنی ترا رغبت در دیه هست او گفت لا دو سه بار اعادت میکرد و او لا میگفت
آخر دیه قبول کرد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم قاتل را ابراز و هم تجدید ایمان نیاورد و این نیز
دلیل است که قاتل عمد کافر نیست چه اگر قتل عمد موجب کفر بودی پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم قاتل
مذکور را چنانچه دادن دیه فرمود تجدید ایمان نیز فرمودی چون ثابت شد که مرتکب گناه کبیره از ایمان
بیرون نمی آید و کافر نمیگردد پس چاره نیست که خلود را مجاز از طول مدت دارند بر طریق خلد الامیر حبسه
پندارند لکن مقصود از استعمال این مجاز تشدید بود مطلوب از ذکر طول مدت بلفظ خلود تغلیظ باشد
و تواند بود که حکم بخلود در نار مقید بصورت استحلال و استخفاف بود که مستحل و مستخف گناه کبیره کافر بود و
کافر مستوجب خلود در نار باشد و امام زاهد رحمه الله قید ارتداد زیادت میکنند یعنی کلام ومن یقتل
مومنا متعمدا دارند میگویند اشکال خلود مومن در نار دفع نشود لکن برین تقدیر استحلال معصیت و ارتداد
برای جزاء و خلود در نار کافی بود جزاء قتل از آن رو که قتل سبب مذکور نباشد و سوق این برای بیان جزاء
قتل است توضیح این جواب مشکل است مگر آنکه خلود در جهنم جزاء ارتداد دارند و اعد لهم عذابا الیما
که متضمن وعید عذابی منکر است بیان وعید عذاب قتل پندارند و امام زاهد رحمة الله علیه جوابی دیگر
نیز گفته که جزاؤه جهنم خالدا فیها برای جزا نیست که لایق قاتل عمد بود و سزا ایست که قاتل مذکور شایان
او باشد نه بیان جزای که اورا بالفعل رسد و منافی صفت اسلام بود چنانچه پادشاهی کسی را گوید ای نابکار

که تو کرده‌ای عذر او تو کشتن است یا بسلاسل و اغلال است و نیست لکن با بلاء زبان عذر را نکشتیم و در سلاسل و اغلال
نبستیم وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ۝
و غضب الله علیه عطف است بر جزاء جهنم خالدا فیها از باب عطف است فعلیه بر اسمیه یعنی چنین باشد قهرا
بروی غضب کند و از رحمت خود دور افکند و عذابی عظیم مر اینی او را ساخته گردانند و لعن مر صاحب کبیره بحکم
و لا یلعن صاحب الکبیرة محمول بر استحلال و استخفاف باشد یا لعن بمعنی الابعاد از رحمت بود چنانچه در لعن الله
المحلل والمحلل له و لعن الله الواشمة والمستوشمة گفته اند و بدانکه قتل گناهی و عصیانی فخیم است و در فقها
این گناه همین یک حرف بسنده است که اجرای کلمه کفر با اکراه رخصت بود و قتل مسلم بناحق بهیچ عذری اباحت
رخصت نگیرد و از ابن عباس روایت کرده اند در حرمت قتل عمد توبه مقبول نیست و این مشکل است چه
قبول توبه از هر گناهی باجماع ثابت باشد پس این قول خلاف اجماع بود تاویل آن است که [illegible] شود
از [illegible] متحقق نگردد پس توبه از او متحقق نباشد نه آنکه توبه بعد از وجود شرایط مقبول نبود
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ
السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ
مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ یعنی فتثبتوا نیز خوانده اند از تثبت خوانند و بر حسب اختلاف قراءة معنی مختلف شود
سلام با الف و حذف الف خوانند و معنی یکی دانند روایت کرده اند مردی از جماعه گروه خویش تنها
مسلمان شده بود دگر گروه همه کافران کینه و ضغینه و دشمنی و عداوت مینمودند بزرگی از مسلمانان برای تاخت ایشان
مد مسلمانان مذکور با گوسپندان خویش بر کوهی بر آمد چون بزرگ مسلمانان بدو رسید از ایشان آواز الله اکبر
آمد و دانست که ایشان هم مسلمانانند او نیز آواز کلمه طیبه بلند بر آورد و به ایشان سلام کرد اسامه
بن زید دانست که مسلمان نیست کلمه بمصلحت میگوید و از کشتن خلاص میجوید بر وی حمله آورد و کشت آنچه از
وی بود با گوسپندان همه ربود چون این حکایت بسمع پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم رسید سخت غضبناک شد
با خوشی پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم گشت گفت خوب نکردی مسلمانی را بعد از گفتن کلمه زیر تیغ
در آوردی اسامه بن زید پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم گفت یا رسول الله آواز از جهت ترس
تیغ بکلمه اسلام پناه می جست پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود چرا دل او شکافتی تا آنچه در دل او
بود یافتی احکام مبنی بر ظاهر بود و اطلاع بر نیت باطن حاجت نباشد در شان او این آیه نازل گشت و در
سبب او این نظم بود و پیوسته است مؤمنا مقول است مر لا تقولوا تبتغون حال است از فاعل لا تقولوا
و فعند الله مر امر تعلیل است مغانم مبتدا است کثیرة صفت او است [illegible]

و لا تقولوا عطف است بر تبینوا و لمن القی متعلق بلا تقولوا ست معنی اینست ای مومنان چون در راه رضای
خدا یعنی برای اعلاء کلمة العلیا بر روی زمین بروید و کسی پیش شما گوید که من مسلمانم بدین اسلام در ایام
نفی اسلام مکنید و لست مومنا مگوئید پس در کشتن او توقف کنید و دست خویش از و باز دارید خود را در ورطه
قتل مسلمانان میفگنید تا آنکه حال او پیدا آید و بتحقیق شان او در وی نماید چه شما حال باطن او نمیدانید
و درین حال نفی ایمان برون کالائی که بحیات دنیا بکار آید مجوئید نظر در ان مکنید و از جهت سلب و غنیمت
کسی را که پیش شما اسلام خویش ظاهر کند مکشید زیرا که نزد خدای یعنی معلوم و مقدور حق سبحانه و تعالی
غنیمت او بسیار است منفعتها بیشمار است آنرا باین نباید گذاشت و این را برابر آن نشاید پنداشت
كَذَٰلِكَ كُنتُم مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا مکرر فتبینوا برای تاکید است
و ذلک در کذلک اشارت است بر مظهر ایمان بالعدم اطلاع کسی بر حقیقت آن کذلک خبر است مر کنتم
من قبل ظرف است و این جمله توقف و تأنی مذکور را تقریر و تأیید است و جمله فمن الله علیکم عطف است
بر جمله کذلک کنتم معنی اینست شما پیش ازین همچنین بودید یعنی چون مسلمان شدید باسلام اقرار کردید
تصدیق دل پنهان بود و اسلام بر حکم ظاهر میشود پس خدای بر شما فضل کرد و بر حکم ظاهر شما را در عصمت آورد
شما را نیز با دیگران همچنین بود و همچنین معامله باید نمود پس در کشتن کسی که پیش شما اظهار ایمان کند و خود را
در حیز آشتی و یگانگی افگند توقف کنید و بشتابی تیغ و تیر مزنید خواست حرمت اسلام نگاه دارید و تعظیم
کلمه اسلام بجا آرید **إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا** این جمله تذییل است تاکید
او از جهت ابراز شناعت باری بر وجه و کادت و استواری است معنی اینست بدرستی که خدای
بعملهای شما آگاه است آگاهی او بر احوال ظاهری از مشتبهات است مقصود او بکلمه گفتن و مطاوعت
شما در کشتن میداند و جزاء و سزاء آن دادن میتواند و جمله یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل الله
فتبینوا انیان حکم جنائی است که متضمن با جهت عمد بود و چه اظهار اسلام در لفظ بکلمه طیب و سلام گفتن
بر مسلمانان که مثبت اسلام و قاطع شبهه کفر است ازین جهت قتل مذکور قتل عمد باشد و ازین جهت
که بواسطه بودن مقتول در دار حرب و دیگر تحقیق او از مسلمانان و ملتجی شدن بکوه با گوسپندان خویش
موجب اشتباه آن بود که کلمه از اخلاص نگوید بلکه باظهار ایمان تا بوده پناه از کشتن میجوید این
قتل خطا باشد باعتبار جهت خطا پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم امر بکفارت کرد و اعتاق رقبه فرمود
و باعتبار جهت عمد بزه کار داشت و استغفار جست بدین طریق این جمله متصل آیة قتل خطا
و قتل عمد بود از جمل معترضه نباشد لکن از جهت اختلاف جزو ثنا عطف است بر معطوفات سابق

نکره فعل کرد بغیر حرف عطف آورد لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً
غیر اولی الضرر بر هر سه اعراب رفع و نصب و جر خوانند برفع بدل از القاعدون بنصب بر استثنا و
بجر صفت المؤمنین دانند درجه تمیز است از النسبة و قولی ای فضل اشد درجة المجاهدین و جمله فضل الله
تعلیل است بر نفی استوا و اثبات تفاوت میان مجاهدان و قاعدان و دلیل است و چون در آیه ستجدون
آخرین الی قوله سلطانا مبینا و آیاتیکه بالاتر از آن است ذکر جهاد بود جمله لا یستوی القاعدون ذکر جزاء
مجاهدان و ذکر عدم استواء قاعدان با ایشان بر سبیل استیناف در جواب ما شان المجاهدین والقاعدین
تا آخر روی نمود چون این کلام بآن کلام از روی معنی متصل بود اعراض معترضانی که در میان گذشته و
ذکر آن بالا رفته میان دو کلام متصل واقع باشد معنی اینست برابر نه اند قاعدان یعنی باز ماندگان از جهاد
که غیر خداوندان اضطرار اند یعنی غیر کسانیکه باز ماندن از جهاد ضرر درست دارند چون کسانیکه بکوری یا لنگی
یا به بیماری یا عذری دیگر مبتلا باشند و مجاهدان یعنی جهاد کنندگان بصرف اموال و بذل انفس خویش در راه رضا
خدا و اظهار دین اسلام و اعلاء کلمه علیا یعنی میان قاعدان و مجاهدان برابری نبود و استوا نباشد بعلت که
فضل داده است خدا کسانی را که جهاد میکنند بصرف اموال خویش و رنج ابدان خود در رضاء خدای بر نشستگان
خانهای باز ماندگان از جهاد و غزا بدرجه نیل غنیمت که اهل جهاد بدان مخصوص است و مرتبه که مجاهدان را
مخصوص است وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ
أَجْرًا عَظِيمًا ۝ دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً كلا مفعول اول است مر وعد الله الحسنی مفعول
دوم است تنوین در کلا بدل اضافت است ای کل فریق من القاعدین والمجاهدین وعد الله المثوبة الحسنی درجات
با معطوفات خود منصوب بدلیست از اجرا عظیما و اجرا عظیما مفعول مطلق است مر فضل الله از باب ضربته
سوطا یا مفعول به است بتضمین و اعطاء اجرا عظیما معنی اینست و فضل داده است خدای مجاهدان
را بر قاعدان بعطاء اجری عظیم و ثوابی جسیم یا گویند تفضیل کرد مجاهدان را و عطا کرد ایشان را اجری عظیم و ثوابی
جسیم گویند آنکه مجاهد را بر قاعد هفتاد درجه فضل باشد از درجه تا درجه سیر اسپ تندرو شصت ساله و در روایت
هفتاد ساله راه بود وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا این جمله تذییل است معنی اینست ۱۳ ع ۵
و هست خدا آمرزنده تقصیرات و خطایا آمرزنده رحیم است مواهب و عطایا بخشد سوال در آیه مذکور فضل
مجاهدان بر قاعدان یکبار بیک درجه ذکر کرد و بار دوم بدرجه مذکور که دام است درجات مسطوره که امسند بار دیگر التفضیل

بدرجات آورده و مفضل بدرجه گفته‌اند و مفضل بدرجات کدام‌اند جواب در فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة بحکم قاعدة المعرفة اذا اعیدت معرفة کانت الثانیة عین الاولی قاعدان غیر اولی الضرر باشند قاعدان اولی الضرر متناول لفظ نشوند و مراد از درجه که بصیغه وحدت مذکورست درجه مثوبت نفس جهاد بنسبت جنس مجاهدان دارند و درجات مسطور بصیغه جمع بر نسبت افراد مجاهدان بحسب تفاوت مراتب ایشان متعدد و بمقدار کمیت و کیفیت جهاد که از کسی در وجود آمده مرتبت و کمیت جهاد که از دیگران واقع شده متعین خواهد بود و درجات ایشان بر حسب اختلاف حال ایشان مختلف و متعدد روی خواهد نمود جواب دیگر آنکه از درجه مذکوره درجه نیل غنیمت که درجه دنیاوی است و از درجات درجات اخروی مراد بود و از قاعدان قاعدان غیر اولی الضرر چنانچه بالا گذشته مراد باشد جواب دیگر آنکه احتمال دارد که لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله متناول قاعدان و مجاهدان جهاد دون اصغر واکبر باشد و فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة در حق مجاهدان و قاعدان جهاد اصغر بود زیرا که فضل مجاهدان جهاد اصغر بر قاعدان از جهاد مذکور هم درجه درجه جهاد با کفارست و فضل مجاهدان جهاد اکبر که جهاد با نفس و شیطان ست بر قاعدان ازین جهاد درجات بسیارست کسی که با نفس و شیطان جهاد دارد خویشتن بطاعات و عبادات بسیار می‌آرد و اجر از طاعات بسیار میگیرد بر تارک این جهاد بدرجات بسیار مفضل میشود و در کشاف آورده قاعدانی که مجاهدان بر ایشان مفضل بیک درجه اند قاعدان اولی الضرر اند چون مجروحان و مفلوجان که بر محاربه و در جهاد غیر قادر اند و قاعدانی که مجاهدان بر ایشان بدرجات مفضل اند قاعدان اصحا اند زیرا که قاعدان بضرر از جهت آنکه در فوت جهاد در تاسف و حسرت می‌باشند و جهاد با کفار آرزو می‌برند و قصد ایشان آنست که اگر قدرت یابند پیش از همه بشتابند ایشان بحسن نیت و قصد طویت در آخرت بمثوبات مجاهدان خواهند پیوست و بدرجات اخروی محظوظ خواهند گشت و در یک درجه درجات که حصول غنیمت است از مجاهدان مفضول اند لفضل درجات اخروی موصول اند برین وجه چون در صدر آیه قاعدان غیر اضرا مذکور بود اینجا قاعدان اضرا مراد باشند قاعدة المعرفة اذا اعیدت معرفة کانت الثانیة عین الاولی جاری نبود و معنی عبارت مذکوره با قاعدهٔ مسطوره مطابق نباشد و نیز در لفظ کتاب تناقض می‌آید که بالا والمعنی علی القاعدین غیر اولی الضرر ذکر کرده و اینجا تقیید قاعدان مفضل علیهم باضرا درمیان آورده و این تناقض ظاهر می‌نماید مگر آنکه گوییم القاعدین در جمله فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما بحکم قاعده مذکوره قاعدان غیر اولی الضرر مراد کنیم در فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة مفسر معلوم را بعینی والقاعدین الاضرا مجمل و مند داشته

کلام تقیید یعنی القاعدین غیر اولی الضرر و القاعدین من الاضرار چند آشفتند قاعده مذکوره مرعی آماده و مشترکت قاعدان
اضرار با قاعدان اصحا در مفضول بودن مجاهدان بلفظی ملاحده بر طریق جار فی رجل عاقر نسبت الرجل بواحد ما
ثابت شده بر این طریق قاعده مفضول بود و بودن افضل مجاهدان بر قاعدان بیکدرجه بر قاعدان اضرار مستفاد
باشد و در کلام کشاف تناقض شود و تقدیر کلام چنین آید لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر فضل
الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین غیر اولی الضرر و القاعدین الاضرار و فضل الله المجاهدین علی القاعدین
غیر اولی الضرر بحسب اجرا عظیما درجات سوال بر این تحقیق فضل مجاهدان بر مطلق قاعدان ثابت شود بر غیر
اضرار بدرجات و بر اضرار بیکدرجه مقتصر بود بثبوت فضل لنفی استوا ثابت کرده قید غیر اولی الضرر را در لا یستوی
القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر فائده بود جواب در لا یستوی القاعدون نفی استوا مجاهدان با
قاعدان بر سبیل عموم ست و این در حق قاعدان باید تا عدم استوا مجاهدات با اضرار که مخصوص بیکدرجه
ست از حکم عموم بیرون آید و المعنی لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر من کل وجه بخلاف اولی الضرر
فان المجاهدین فضلوا علیهم بدرجة واحدة و مساواهم بدرجات فظهر ان بین المجاهدین و القاعدین غیر اولی الضرر
البون البعید و اولی الضرر یقربون منهم و لا یفارقونهم الا بدرجة و در طی شرح کشاف آورده اضرار غیر اضرارهم و در قاعدان
که مذکور در نظم قران اند داشته و برای اصلاح جهتیه و استقامت اتحاد و غیبت مدرا آیه را حمل بر حذف
معطوف کرده و کلام مقید یعنی لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر و اولی الضرر آورده و این مخالف
قصه نزول ست چون استقامت جواب بر نهجی که بیان کرده ایم بی تقدیر معطوف مستقیم آید تقدیر معطوف
بی حاجت نماید با این که در تفسیر آورده که این آیه اول مطلق نازل شده بود و ابن ام مکتوم در خویش عذر
عمی دیدا و حرمان خویش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم تا لیه پیغامبر زید بن ثابت را که کاتب وحی
بود و بر شانه گوسپند تحریر میشود لفظ غیر اولی الضرر الحاق کردن فرمود زید بن ثابت گفت والذی نفسی
بیده کانی انظر الی ملحقها ای موضع الحاقها عند صدع اشکاف فی الکتف الذی کنت اکتب فیه التشدید
مذکور برای تطییب قاعدان اولی الضرر چرا از شده اگر معطوف یعنی و اولی الضرر تقدیر کنند مقصود آن تقیید که
که تطییب قلوب اولی الضرر ست فوت شود سوال تقیید بعد از اطلاق نسخ اطلاق بود و لا یستوی القاعدون من المومنین
غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله کلام خبری ست و کلام خبری بنسخ تغییر بنا شد تقیید اطلاق مذکور
چنانچه پیش روایت کرده اند چگونه آید و صحت این چه نوع روی نماید جواب اطلاق و تقیید در مسلم
الثانی جمیع نشود و متاخر ناسخ متقدم باشد چنانچه در حمل مطلق بر مقید رفته اند عرا الحکم الواحد لا یقبل الوصفین
متضادین گفته اند اما در خبر که متعلق نسبت خارجیه است مطلق بصفت اطلاق در خارج موجود شود

خبر جزاء معنی نباشد و در هنگام جهالت آن معین خبر مجمل بود بعض مقیده بیان آن مجمل باشد از باب تقیید
مطلق نیست بیان مجمل است چنانچه گویند جاءنی رجل باز گویند جاءنی رجل کوفی یا گویند جاءنی انسان
باز گویند جاءنی زید بتسمیه او منشح بی معنی ست و بر تقدیر تسلیم آنکه تقیید مطلق باشد خبر را معنی استفاد از
تقیید بر لا یستوی القاعدین و المجاهدین پندارند تقیید در انشا بود و در خبر نباشد سوال چون آیه
هم مطلق باشد هم مقید در قرآن دو بار چنانچه منزل شده چرا کتابت نکردند مطلق را ترک دادند مقید را در کتابت
آوردند جواب ورود او بغیر قید اگرچه روایت کردند در اخبار آورده اند لکن بتواتر نه پیوسته
و قطعی نگشته و قرآنیت به تیقن نه پیوسته کتابت کردن آن در مصحف خبر منقول متواتر روا نبود و بغیر
قطع نبشتن در مصحف جایز نباشد چنانچه روایت کرده اند که فاتحة الکتاب دو بار نازل شده لکن نزول
او دوم بار تیقن نگشته و بتواتر نه پیوسته فاتحه را در مصاحف دوم بار نه نبشتند و بکتابت در مصحف
بدعی قرآنیت او نگشتند و فبای آلاء ربکما تکذبان و ویل یومئذ للمکذبین که تکرار نزول او متیقن شده بود
در کتابت او در مصاحف بر سبیل تکرار حق و صواب بود **اِنَّ الَّذِيْنَ تَوَفّٰهُمُ**
الْمَلٰٓئِكَةُ ظَالِمِيْٓ اَنْفُسِهِمْ توفیهم فعل ماضی ست بر طریق توفتهم که در بعض قراة خوانده اند و تواند بود که
مضارع باشد بحذف تا بتقدیر تتوفیهم الملائکة بر طریق تنزل و تلقی مضارع بقرینه سیاق کلام بمعنی ماضی
بود و ایراد صیغه مضارع از جهت استحضار صورت قطیعه حال متوفی شدن ایشان باشد در آیه سابق
ذکر انحطاط تارکان جهاد بود دال ملوح گشت سوی انحطاط و خسارت تارکان هجرت که هم برکت هجرت
ماندند و همین صفت بودند سامع را باعتبار تقدیم ملوح سائل داشت ان الذین توفیهم الملائکة تا آخر
بر سبیل استیناف جواب سوال انداخت هم ازین جهت بغیر حرف عطف آورد و بآن مؤکد کرد و این
آیه وارد ست در شان جماعتی که از دل مسلمان شدند لیکن فرضیت هجرت را منکر شدند بانکار فرض
مرتد گشتند و در جنگ بدر برابر مشرکان بیرون آمدند مقتول گشتند و بعضی گویند وارد ست در شان
قومی که مسلمان شدند و معتقد فرضیت هجرت بودند لیکن ایشان را هجرت میسر نیامد میان کفار ماندند
چون کفار در جنگ بیرون آمدند ایشان بموافقت ایشان بیرون شدند چون در معرکه رسیدند مسلمانان
را اندک و ضعیف دیدند کافران را بسیار قوی یافتند در حقیت اسلام شاک شدند و در علو اسلام
متردد گشتند در جنگ مذکور کشته شدند و بعضی گویند وارد ست در شان کسانیکه در مکه ایمان آوردند
و از کافران اخفاء اسلام خویش کردند و در میان ایشان کشته شدند قوت بیرون آمدن از ایشان
ظاهر گشت و استعداد هجرت کردن او وضوح پیوسته با وجود قدرت بیرون آمدن و استعداد هجرت کردن

ایشان واجب بود در اخفاء اسلام و اختیار مقام با کفار بعد و گشتند ازین جهت استخفاف ترک فریضه هجرت محکوم علیه بظلم و کفر شدند معنی آنست بدرستی که آنانکه جان ایشان را فرشتگان موت ستدند درین حال که ایشان بر نفسهای خویش بسبب نفاق یا بسبب کفر بر حسب اقوالی که در ورود آیت گذشت و ذکر آن بالا رفت ستمکاری ورزیده اند. قَالُوا فِيمَ كُنتُمْ جمله قالوا خبر ان الذین ست رابطه محذوف است ای قالت الملائکة لهم و ضمیر قالوا بر ملائکه است جمله فیم انتم مقول ست و جمله قالوا کنا مستضعفین فی الارض مستأنفه است در جواب ماذا قال هولاء حین قالت الملائکة فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة مستأنفه دیگرست در جواب ماذا قالت الملائکة حین قالوا کذلک جمله الم تکن مقول قالوا است استفهام برای انکارست فتهاجروا جواب استفهام آمده با فا منصوب شده و فا در جمله فاولئک سببیه است چه گفتار مذکور از فرشتگان و گفتار مذکور از ایشان سببیه است برای این جزا تواند بود که قالوا فیم کنتم حال باشد از هر دو قالوا ست یا نفه است چنانچه گذشت بر جمله فاولئک خبر آن باشد فا از جهت تضمن مبتدا معنی شرط است خبر آن محذوف دارند جمله فاولئک تعلیل پندارند ای ان الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم یهلکوا الان ماویهم جهنم و جمله ان الذین توفهم الملائکة تا آخر معترضه است برای بیان قصه مذکور دتاکیدا و از جهت ابراز مقصود بر وجه وکاوت ست معنی آنست گفتند ایشان را فرشتگان در چه کار بودید بسبب چه در میان کافران توقف نمودید و این گفتار از فرشتگان در جواب از ایشان در هنگام مردن ایشان بوده و در هنگام یاس بعد مشاهده ملائکه موت روی نمود اگر کسی سوال کند که در هنگام یاس کلام مسموع نباشد کلام ایشان در هنگام یاس چگونه مسموع شود جواب آنست که در وقت یاس کلام مسموع آدمیان نشود اما فرشتگان را معامله آدمیان در وقت یاس با ایشان ست چرا مسموع نشود و بر قول بعضی کسی که این گفتار از فرشتگان با ایشان بعد موت در تربت همچو سوال منکر و نکیر و جواب موتی وارد سوال مذکور وارد نه پندارند قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ این جمله مستانفه است چنانچه گذشت معنی آنست گفتند ایشان که در زمین بکه ضعیف بودیم از آن که نمی توانستیم قدرتا بوده گفتند و بعضی دروغ پیش آمدند حال ایشان بکذب مقال ایشان بود مقال ایشان بشهادت حال ایشان دروغ شود چه اگر ضعیف می بودند و بیرون آمدن سوی جنگ چگونه قوت مینمودند سوال فیم کنتم سوال از ظرف ست در جواب اما ذکر ظرفی باید کنا مستضعفین فی الارض بیان صفت است صفت بیان ظرف چگونه شود جواب استعمال فی در سوال از صفت آمده است چنانچه در باز ید که نمی الکریم ام لئیم گفته اند معلوم شده و استعمال فی در صفت و گردانیدن او ظرف اعتباری روا است این معنی

وزید فی الجنة وعمرو فی جنته والشمس فی السماء والبدر فی کذا چنانچه است یعنی چه حالتی که گفت در کدام صفت بودید وچه صفت داشتید گفتند در صفت ضعیف بودیم و تواند بود یا عبارت از مکان بود فیم کنتم سؤال از مکان باشد مقصود وجواب ورکنا مستضعفین فی الارض لفظ فی الارض وارشد تقدیر کلام کنا فی الارض بلکه مقصود ازین مستضعفین شمارند و تواند بود که از فیم کنتم فی ای عمل کنتم مراد شود و کنا مستضعفین فی الارض کنایه از لم نکن فی عمل لکونا مستضعفین فی الارض بود و معنی چنین آید فرشتگان گویند شما در چه کار بودید و در کدام عمل سعی مینمودید ایشان بجواب گویند ما در زمین بلکه ضعیف بودیم از جهت ضعف در هیچ کاری سعی نمودیم قَالُوٓا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةً فَتُهَاجِرُوا۟ فِيهَا ای قالت الملائکة این خبر جستانه است چنانچه بالا رفت واستفهام برای انکار است یعنی گفتند فرشتگان نبود زمین خدای فراخ تا که در آن هجرت میکردید از صحبت کفار بیرون می آمدید بجایی که برای جنگ کردید فریضه هجرت بجای آوردید فَأُو۟لَٰٓئِكَ مَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ وَسَآءَتْ مَصِيرًا ۝ و جمله وساءت مصیرا تذییل است تاکید مفهوم سابق فاولئک اشارت است بالذین توفاهم الملائکة ظالمی انفسهم که عبارت از تارکان هجرت سوی پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم با وجود قدرت معنی اینست پس ایشان ای محل جای ایشان دوزخ بود و بازگشت بسوی دوزخ بد بازگشتی باشد وجه آنکه توبیخ فرشتگان تارکان هجرت را برا ذنبا رمعا خبث کافران ودلیلی ظاهر است برین که قرار با مفسدان نشاید و اهل صلاح را از ایشان فرار باید و در حدیث است من فر بدینه من ارض الی ارض وان کان شبرا من الارض استوجبت له الجنة الحدیث إِلَّا ٱلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلْوِلْدَٰنِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ۝ استثنا است از وعید تارکان هجرت باعتبار عذر بعدم قدرت من الرجال با معطوفاته در محل بیان مر المستضعفین جمله لا یستطیعون با معطوف خویش صفت است یا حال است بر طریق القدر علی اللئیم یسبنی معنی اینست تارکان هجرت جای ایشان دوزخ بود مگر کسانی را که عذر ضعیف باشد از مردان ضعیفه از مردان و زنان و کودکان که حیله بیرون آمدن و تدبیر مسافر شدن نتوانند یعنی از جهت قلت مال و برکت حال و سستی تن و ضعیفی بدن و بعضی بسبب آنکه نمی یابند راهی را که از آن بیرون روند و ببلدی که هجرت کرده اند متوجه شوند فَأُو۟لَٰٓئِكَ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَعْفُوَ عَنْهُمْ ۚ این جمله تعلیل است مر استثنا مذکور را مثل است معنی اینست زیرا که امید است این گروه از وعید خارج بود و وعده ای از ایشان تخلف هجرت را عفو کند وَكَانَ ٱللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ۝ این جمله تذییل است معنی اینست

خدای تعالی ما را عفو کند و مرضی ما را امرزیده دیدانکه الا المستضعفین من الرجال والنساء استثنا
منقطع است چه ناتوانان از مردان و زنان و کودکان داخل الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم نشده اند و اولئک
اشارتست سوی ایشان نیست و اهل اشارت باولئک هم نباشند الا در کلام مذکور نیستی [illegible] و تقدیر کلام الّا
المستضعفین الرجال والنساء [illegible] اهل [illegible] الوعید نشوند و ابن عباس رضی الله عنهما گفته که من و مادر من
که داخل استثنا بودیم من از صبیان و مادر از نساء و در بیان منسوبان باستثنا [illegible] هجرت سوی پیغمبر صلی
الله تعالی علیه وسلم [illegible] و آن [illegible] در زمان [illegible] هجرت [illegible] واجب بوده است و فرضیت هجرت بعد فتح مکه منسوخ
گشت قال صلوات الله علیه لا هجرة بعد الفتح و روایتست که چون آیت ان الذین توفیهم الملائکة ظالمی
انفسهم نازل گشت مسلمانان را عجز و ضعف حال آن مسلمانانی که از جهت عجز و ضعف در مکه مانده اند در خاطر
گذشت هلک اخواننا الذین کانوا بمکة گفتند عفوی و کرمی در باب ایشان هست استثنا مذکور وارد گشت
و رجاء عفو ایشان نیز بیان پیوست سوال مرحکم عفو مذکور نزول استثنا بطریق مفصول از صدر باشد
و استثنا مفصول از صدر روا نبود و استثنا مذکور که مفصول است چگونه آید و صحت آن چه نوع روی نماید
جواب فصل از صدر کلام در استثنا متصل که بیان تغییر است روا نبود و چون بیان تغییر متصل باید مفصول
نشاید استثنا مذکور منقطع است و استثنا منقطع را صدر کلام متناول او نبود و تغییر نباشد بلکه مقصود از وی
نوعی دیگر است از باب تکمیل [illegible] که [illegible] روا باشد وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً در آیة سابقه مضرت ترک هجرت کرد و درین آیه ذکر منفعت
هجرت در بیان اورد و معنی آنست و هر که در طاعت خدا چون حج و طلب علم و صحبت پیغامبر صلی الله
تعالی علیه وسلم هجرت کند سفر او [illegible] فراخی رزق و تحصیل اسباب و تکثیر احباب و استجلاب ضیافات
و استحصال کرامات و افادت و [illegible] و استفادت [illegible] تفصیل آن در مقام خود نموده اند باشد
وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ
فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ [illegible] عطف است بر شرطیه سابقه در سفر و بیان منفعت
بود درین شرطیه بیان منفعت اخروی [illegible] فقد وقع اجره علی الله تقابل جزاء محذوف است
ای ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت و لم یبلغ المقصد [illegible]
وقع اجره علی الله استعمال [illegible] بر وجوب است بر قول معتزله و حقیقت [illegible] نزد ایشان
اصلح بر خدا واجب بود و نزدیک [illegible] مجازست از تاکید وعده و تفضیل [illegible] و نزدیک اهل
سنت وجوب [illegible] بر قاعدهٔ اصل [illegible] [illegible]

آلات و اسباب مہیا آورد و مستحق ثواب و عقاب گردانید و ثواب را از حیثیت اقتضای فضل و عقاب
را از حیثیت اقتضای قہر بصورت وجوب در سانید معنی آنست ہر کہ از خانہ خویش در حالتیکہ ہجرت کنندہ است
سوی طاعت خدا بیرون آید و در راہ رضای خدا و طلب ثواب و جزا توجہ نماید بصدق نیت و حسن طویت
بشتابد پس از آن او را مرگ دریابد ہجرت او را سود کند اگرچہ بمقصد نرسد چون بحسب نیت بہجرت پیوندد
مستحق اجر واصلان گردد و ہمچنان در اقدام بر اتمام قدم زد از روی فضل و کرم بوقوع اجر و سزاوار بود
روایت کردہ اند پیری کہ عمر او بصد و چند سال رسیدہ بود آیۃ ان الذین توفیہم الملائکۃ الی قولہ
لا یستطیعون حیلۃ ولا یہتدون سبیلا شنود و قصد ہجرت کردہ دل برای اقدام در ہجرت آورد و پسران او
گفتند تو ضعیفی و ضعیفان و ناتوانان معذور داشتہ شدہ اند از تہدید ترک ہجرت پیغمبر صلی اللہ تعالی
علیہ وسلم مستثنا اند آن پیر گفت مستثنی کسانی اند کہ حیلہ نتوانند و راہ ندانند من راہ میدانم و حیلہ میتوانم
مہاجرت سوی پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم لازم دید اقامت میان کافران بر خود نپسندید در منزل
تنعیم رسیدہ بود کہ او را واقعہ مرگ روی نمود و دست بر دست داشت و دل بر صورت بیعت گماشت
و گفت ای بار خدایا با تو بیعت میکنم و خود را در عہدہ عہد تو می افگنم بآنچہ دوستان مخلص با پیغمبر عہد کردہ اند
و بعہدی کہ خود را بر عہدہ آن آوردہ اند زبان بہ بیعت مذکور گشادہ و بجان عزیز بملک الموت در داد
وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا و دیگر جای تنزیل ست معنی آنست ہست خدا آمرزندہ بخشندہ ۱۴ ع ۴
جریمہ تاخیر ہجرت بیامرزد خطایا در تقصیر در شتافتن سوی پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم عفو کنندہ
وَاِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الْاَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقْصُرُوْا مِنَ الصَّلٰوۃِ
اِنْ خِفْتُمْ اَنْ یَّفْتِنَکُمُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا اذا برای شرط است جناح اسم ست مر لیس را علیکم ظرف
مستقر است خبر لیس علیکم جناح جزای شرط است ان یفتنکم الذین کفروا مفعول است مر خفتم و ان خفتم
شرطی است مستغنی از جزا و اکتفا بما بمعنی در جملہ شرطیہ یعنی و اذا ضربتم فی الارض معطوف بر جملہ سابقہ است
چہ در جملہ سابقہ تحریض بر سفر ہجرت بود و درین جملہ حکم سفر کہ قصر صلوۃ است بیان فرمود ان خفتم ان یفتنکم
الذین کفروا شرطی بعادت ست احترازی نیست کہ سفرہا خصوصا در زمین عرب کہ آبادانیہا در راہ دور است
یا خوف شائع معلوم است کہ خوف برای قصر صلوۃ در سفر شرط نبود و با امن و امان در آبادان خوف خطر
متحقق نشود و قصر صلوۃ جایز نباشد و بعضی خوف را شرط احترازی داشتہ اند و قصر مذکور قصر احوال ہیئت ارکان
بقرینہ سیاق حمل بر صلوۃ خوف کنند و بر تقدیر اول معنی چنین آید چون شما بر روی زمین بروید مسافر شدہ
شوید پس نیست بر شما بزہ در ینکہ کم کنید از نماز را قصر کنید از چہار رکعت بدوگانی آورید امیر المؤمنین عمر رضی اللہ تعالی عنہ

وازین قصر همان معنی فهم کرده تا آنکه برو اشتراط ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا مشکل شده از پیغامبر
صلی الله تعالی علیه و سلم جهت قصر صلوة با عدم خوف بگفتن القصر الصلوة و نحن آمنون و قد قال الله تعالی
فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان یفتنکم الذین کفروا جهت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم هذه صدقة
تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته گفت و بعضی قصر مذکور را بقرینه سیاق یعنی و اذا کنت فیهم فاقمت لهم
الصلوة تخفیف قدر قراءة و تفریق جماعت چنانچه در صلوة خوف آمده بر قصر احوال حمل کنند و معنی مذکور چنین
گویند چون شما بر زمین سیر کنید بر شما باکی نبود که نماز را قصر کنید بدین که کمتر از قراءة مسنون آرید و یک نماز را
با دو طایفه چنانچه در کتب فقه بیان کرده بگذارید اگر ترسید که کافران شما را در فتنه اندازند و بقتل یا بجرح
مفتون سازند ابن عباس رضی الله عنه این معنی فهم کرده و از جهت اشتراط خوف آیه را هم برین معنی اورده
و این مقید بخوف نیست مشروط بسفر نیست برین قول اذا ضربتم فی الارض زیادت افتد در تقیید بدو فائده نبود
مگر آنکه از ضربتم فی الارض سفر مراد ندارند رفتن از درون شهر در صحرا مراد میدارند برین صورت قید باشد
چه صلوة خوف درون شهر جایز نبود و بدانکه قصر ذات صلوة در حالت سفر یعنی شطر صلوة آوردن و بجای
چهار رکعت دو رکعت گذاردن بر قول ابوحنیفه واجب بود و نزدیک امام شافعی مباح باشد یعنی اگر چهارگانه
گذارد هر چهار از فرض واقع شود اگر دوگانی گذارد همان از فریضه رسیده بود و ابوحنیفه فرض ظهر مسافر را
هیچ فرض چهار نبود دو رکعت دارد و اگر چهارگانی آرد دو رکعت فرض و دو رکعت نفل رسیده باشد و هر یکی تمسک
بحدیث صدقة تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته میکنند و در فهم معنی حدیث بر وفق مذهب خویشتن میروند
ابوحنیفه میگوید پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم این را صدقه خواند و صدقه در چیزی که محتمل تملیک نیست اسقاط
محض باشد چنانچه ولی مقتول قاتل را بگوید تصدقت علیک بالقصاص یعنی اسقاط قصاص بود و چون دو رکعت
ساقط شود فرض ظهر مسافر دو رکعت بود زیادت بران نفل محض باشد و قصر واجب گردد تا خلط بالنفل نشود
و امام شافعی میگوید پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم قصر صلوة را صدقه نام کرده و صدقه صدقه نشود تا
متصدق علیه قبول نکند و هرچه او چهارگانی گذارد صدقه مذکور را قبول نکرده باشد پس صدقه نبود و هر چهار
رکعت که بیارد فرض بود و اگر دو رکعت گذارد صدقه را قبول کرده باشد و دو رکعتی که بیارد فریضه بود از
جهت امام اعظم جواب آنست که قبول بر نوعست بر فعل نیست قبول صدقه اعتقاد بمشروعیت است
قبول قول پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بسبب آنکه کافی باشد قبول فعل جزئی را احتیاج الیه نباید و ا
موقوف علیه نباید داشت لکن چه لیس علیکم جناح موافق قول امام شافعی است در بودن قصر مباح
چه نفی جناح بحسب عرف در مباح مستعمل باشد در واجب را از عادت مستعمل نیست و واجب و لازم گویند

وخوارج قصر صلوة مسافر را از چهار رکعت بظاهر ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا مشروط بخوف دارند و نزد ما العقد
امن و انتفاء خوف قصر صلوة جایز نمیدارند نزاع خوارج مخالف اجماع ست و از بطلان و امتناع مستغنی
هذا باب و الی الله المرجع و المآب هیچ یکی از اقوال مذکوره و مذاهب مسطوره چنانچه مبین گشت از وضوح بیان
پیوسته خالی از اشکالی و عاری از توجه بمقالی نیست و هر یکی بر قواعد علم چنانچه بیان کرده شد ایرادی
و اعتراضی هست اما اگر در معنی قصر مذکوره قصر ذوات و قصر حال جمع کنند هر دو مراد دارند هیچ شرطی ضایع نگردد
و آیه لیس علیکم جناح مخالف نشود و تقدیر کلام چنین بود اذا سافرتم فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ذاتا
وحالا ذاتا بشرط السفر وحالا بشرط الخوف فالجمع بین القصرین مباح فیوافق قوله فلیس علیکم جناح یعنی جناحی نباشد
باشد چون شما بر روی زمین بروید یعنی چون مسافر شوید پس بر شما باکی و بزه نبود و لزوم تبعه و اثمی نشود
یعنی جایز باشد شما را بمحض سفر که قصر کنید و نماز را از چهارگانی بدوگانی و دوگانی را در جماعت بتفریق با طایفه
یک رکعت و با طایفه دیگر یک رکعت دیگر بگذارید چنانچه در صلوة خوف آمده و در کتب فقه بیان مبین شده
یعنی روا باشد شما را که جمع کنید بین القصرین اگر خایف باشید برین تقریر ایرادی نبود و اشتباهی نماند
إِنَّ الْكٰفِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا ۝ این جمله تذییل ست تاکید او از جهت تقدیم ملوح است
که ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا ملوح ست بر عداوت کافران بتقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سائل کرد
جمله را موکد آورد و صیغه فعول واقع بر جمیع شود افراد صفت یعنی مبینا باعتبار افراط لفظ بود و ایراد لفظ
عدو بمعنی جمع بصیغه مفرد اشارت ست برین که جماعت کافران در شان عداوت یکدیگر بموافقت چون
یک تن بودند و در عداوت بمنزله یک ذات باشند معنی اینست بدرستی که کافران هستند مر شما را دشمنان
پیدا عداوت ایشان ظاهر ست مخفی نیست هر یکی را در عداوت کاری و شانی هست وَإِذَا كُنْتَ
فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُوا
أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَّرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ
طَائِفَةٌ أُخْرٰى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ
و اقامت یعنی ارادت اقامت ست فلتقم طایفه منهم معک جزا شرط ست و لیاخذوا عطف ست
بر فلتقم و ضمیر لیاخذوا بر طایفه مصلیه است چه حمل سلاح چون در دین باشد آن منافی صلوة نبود تا طایفه
غیر مصلیه که در برابر عدو می ایستد برین وجه در اخذ سلاح اشکالی نبود و صاحب کشاف از خنجر و تیغ و
مغفر مراد داشته و سیف و خنجر را شمشیر که در بدن باشد مثل اخذ ید و بروجه تو شیخ
بر وجه مسلمانان ان کافران را با هر قومی که دارند قومی نه پندارند و غالب ایشان بخوابند در هر حین بیفتادند

خفیه از ایشان نکنند و تا سبب استعداد بر وجه تیقظ و تحفظ و حزم و هشیاری و احتیاط پندارند فاذا سجدوا
عطف است بر شرطیه اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم و خطاب من ورائکم به پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم
راست و پیغمبر در وقت بازگشت ایشان تنها ست ایراد بصیغه جمع باعتبار یاران که پیش از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم
با جماعت بود یا باعتبار ما یؤول الیه که پس ازین بآمدن طائفه دوم جماعت روی خواهد نمود ولتأت طائفة اخری عطف است
بر فلیکونوا من ورائکم فلیصلوا معک عطف است بر فلتأت ولیاخذوا حذرهم عطف است بر فلیصلوا و اسلحتهم
واذا کنت فیهم عطف است بر شرطیه واذا ضربتم فی الارض روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله تعالی علیه
وسلم در قتال بود نماز پیشین با کل لشکر گذارد و مشرکان دیدند پشیمان شدند که چرا درین وقت حمله نکردیم
و در هنگام نماز بر ایشان زور نیاوردیم بعضی از ایشان گفتند پس ازین نماز دیگرست که ایشان را از پدران
و فرزندان ایشان محبوب تر است آن نماز ایشان ادا خواهند کرد ما بر ایشان حمله خواهیم آورد این آیه برای
تعلیم صلوة خوف نازل گشت و حکم آن بیان پیوست معنی آنست چون باشی تو ای محمد میان جماعت خائفان
پس بخواهی که اقامت کنی نماز را با ایشان پس گو بایستند طایفه از ایشان که با تو نماز گذارد و طایفه دیگر روی
سوی دشمن آرد و گو بگیرد طایفه دیگر که برابر دشمن ایستاده اند و نماز نگذارده اند سلاح خویش را پس
طایفه مصلیه با تو سجده کنند و رکعت را مقید بسجده گردانند پس گو بروند طایفه دیگر که یک رکعت گذارده اند
پیش تو برابر عدو بایستند و گو بیایند طایفه دیگر که نماز نگذارده اند پس تو در رکعتی که باقی مانده است اقتدا
کنند یک سجده با ایشان بگذارد و سجده و قعده اخیره بجا آر سلام بگو و اتمام نماز خویش بجو مسبوقان سلام
نگویند و گو مسبوقان پیش بروند با دشمن برابر شوند و گو بگیرند حذر خویش یعنی زره و سپر که بدان خود را از زخم
نگاه دارند و سلاح خویش را چون تیغ و خنجر که بدان اگر حاجت افتد زخم کنند طایفه که یک رکعت گذارده پیش رفته
بود و برابر عدو ایستاده بود پس آید نماز لاحقانه بی قراة تمام کنند سلام دهد و برابر عدو بایستد طایفه مسبوقان
پس آیند نماز مسبوقانه با قراة تمام کنند سلام گویند صورت صلوة خوف از ابو حنیفه رح بدین جمله مروی
آمده و عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما از پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم صلوة خوف بدین صورت
روایت کرده و نزدیک امام مالک و امام شافعی صلوة خوف بر صورتی دیگرست و آن آنست که امام
با طایفه اولی یک رکعت بگذارد و ایستاده در ادای باقی ارکان توقف کند تا آنکه طایفه اولی یک رکعت دیگر
لاحقانه تمام کنند و سلام گویند و بروند و برروی دشمن بایستند بیایند طایفه دیگر که نماز نگذارده بودند و برروی
دشمن ایستاده بودند بیایند با امام اقتدا کنند امام با ایشان یک رکعت باقی بگذارد و بنشیند و سلام گوید
و ایشان رکعت دوم مسبوقانه با قراة بگذارند بعض صحابه چون سهل و غیر او برین صورت روایت کرده لکن

ظاهر کتاب موافق مذهب نیست که ابو حنیفه رح اختیار کرده و حدیث انما جعل الامام اماما لیؤتم به فلا تختلفوا علیه موافق این صورت است آنچه در صورتی که مالک و شافعی اختیار کرده اند مخالفت با امام بسلام می آید و مخالفت امام بحکم حدیث منهی عنه است و بر قول امام مالک و امام شافعی از فاذا سجدوا فاذا صلوا مراد باید داشت ذکر جزو و شرلین که سجده است و اراده کل بر وجه مجاز مرسل باید پنداشت زیرا که آمدن طایفه دوم بعد تمام شدن نماز ایشان بود نه بعد سجده ایشان باشد و باید دانست که نزدیک امام ابو یوسف صلوة خوف مقید است بحال حضور بدلیل و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة چه نزدیک او شرعیت صلوة خوف از جهت ادراک فضیلت امامت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم است بغیر حضور پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم صلوة خوف مشروع نیست چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم حاضر نباشد هر طایفه با امامی تمام نماز بگذارد و نزدیک امام اعظم رح و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة بعبارت بیان صلوة خوف در صورتیست که پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم حاضر باشد و نخواهد که اقامت صلوة و امامت در ان بنفس خود کند و بدلالت در حق هر امامی که اتباع قوم بوی مطلوب طلبند در زمان پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم علت برای شرعیت صلوة خوف اقامت امامت نماز را برای جمله قوم بتحریمه واحد بود و در هر امامی که این علت موجود شود در حق ایشان صلوة خوف مشروع است چه امامان دیگر نواب از حضرت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم اند امامت ایشان حکم امامت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم دارد و اگر این معنی مطلوب نیفتد بلکه مطلوب افتد که بجماعت متعدده بگذارند صلوة خوف مشروع نباشد عهد پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم و عهدی دیگر یکسان بود

وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً لو برای تمنی است جمله لو تغفلون بیان ود الذین کفروا است فیمیلون با متعلقات خویش عطف است بر تغفلون و جمله ود الذین کفروا تعلیل است مر شرعیة صلوة خوف را یعنی شرع لکم تفریق الجماعت فی صلوة الخوف لانه ود الذین کفروا الی آخره یعنی آنست تفریق جماعت در صلوة خوف بر نهج مسطور و بر وجه مسطور ببیان پیوست زیرا که کافران دوست میدارند و آرزو می برند کاشکی که شما ای مسلمانان از اسلحه و کالای خویش غافل شوید و دست از اسلحه و دل از محافظت متاع باز دارید پس ایشان بر شما یکبارگی حمله آرند و دل بر تافتن بگمارند تا شما خود را یاد آرید و اسلحه بردارید کار خویش کنند و رخت و کالای در غنیمت و تاراج افگنند وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ لا برای نفی جنس است جناح اسم او است مبنی بر فتح شده علیکم ظرف مستقر است خبر او آمده اذی اسم کان است بکم خبر او ست

کان با اسم و خبر خویش شرطی ست معترض مستغنی از جزا اکتفا بما معنی او کنتم مرضی عطف ست بران کان بکم
اذی من مطر ان تضعوا اسلحتکم یعنی فی ان تضعوا متعلق ست بجناح وخذوا حذرکم عطف ست بر امر اباحت که از نفی
جناح در وضع اسلحه مفهوم میشود وچنانستی که گفت ضعوا اسلحتکم ان کان بکم اذی من مطر او کنتم مرضی وخذوا حذرکم
جمله ولا جناح علیکم تا آخر معترضه است برای بیان رخصت که بقدر مطر یا مرض سلاح از دست بدارند و در دست
بنهاد و بگذارند که آن عادت قاعدان باشد و خلاف همت مجاهدان بود ومعنی آنست ونیست باکی و بزه اگر باشد
ملاصق و ملتبس بشما رنج واذی از سبب باران یا باشید بیمار رنجوران در وقتی که اسلحه خویش را از دست بیفگنید
وبی اسلحه باشید زیرا که در باران اسلحه آواره شود و زنگ گیرد و لمعان آن برود و در مرض بر گرفتن اسلحه دشوار
آید و بار گران آن بر تن گران نماید بدین عذر ترک سلاح را مباح دارند وحذر را یعنی آنچه تن را از زخم دشمن چون
زره وسپر نگاه دارد و بگیرید تا اگر دشمن هجوم کند حذر واقع زخمهای ایشان گردد و فرصت اسلحه گرفتن شود
اِنَّ اللّٰهَ اَعَدَّ لِلْكٰفِرِيْنَ عَذَابًا مُّهِيْنًا این جمله تذییل ست تاکید جمله بتقدیم ملوح است چه جمله ان
الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا که بالا گذشته ملوح برین ست که ایشان را سزای عداوت مزید برای ایشان
مهیا بود به تقدیم ملوح مسامع را تنزیل منزله سائل کرده وجمله را موکد آورد ومعنی آنست بدرستی خدای ساخته کرده
برای کافران عذابی خوار کننده ودر غذی وخذلان افگننده فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلٰوةَ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ
قِيَامًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰى جُنُوْبِكُمْ اذا این شرطیه عطف ست بر شرطیه سا
یعنی اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم الآیه وتعقیب در بیان ست چه بیان این حکم بعد بیان اوست
ومعنی آنست چون نماز را بر طریقی که مشروع است ادا کنید پس خدای را در حالتی که ایستاده اید ودر حالتی که
نشسته اید ودر حالتی که بر پهلو خفته اید یاد آرید که ذکر عبادتی که دایم است آنرا وقتی موقت نبود و حا
معین نباشد ومسلمانان باید که چون از نماز فارغ شود از ذکر فارغ نشود ودر جمیع احوال در حالت امن وخوف
ومرض وصحت وسفر واقامت در حالت قیام وقعود واضطجاع یعنی خفته بر پهلو در ذکر باشند وتوان داشت
که از فاذا قضیتم الصلوة معنی فاذا اردتم قضاء الصلوة دارند فاذکروا یعنی صلوا نماز گزارید این جمله بیان حال
مریض بود رخصت مرضی باشد فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ این شرطیه
عطف ست بر شرطیه سابقه ومعنی آنست پس وقتی که شما قرار گیرید یعنی از خوف باز آیید پس نماز را با
کمال اقامت کنید بغیر تفریق میان طایفه وطایفه بگذارید یا دوام امر بقصر ست یا باید باقامت ارکان نماز
بشتابید اِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ كِتٰبًا مَّوْقُوْتًا این جمله تذییل ست
جمله سابقه ملوح است برای توقیت بود به تقدیم ملوح تاکید جمله سابق بود ومعنی آنست بدرستی نماز هست بر شما

نبشته شده یعنی فرضیت او را اوقات معینه آمده که تجاوز از آن روا نبود و تفاوت از آن جایز نباشد

وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ عطف است بر آیهٔ قتال که بالا گذشته یعنی ببروا واقتلوهم حیث ثقفتموهم

که در میانه معترضه بود از جهت وقوع سیاق در کلام متصل ساخته شد و جهت اعتراض ترکی و رذیل او ساختن گشته

و سستی مپویید معنی اینست برای قتال سست نشوید و در طلب کردن گروه کافران سستی منمایید اِنْ

تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا يَرْجُونَ

این شرطیه با متعلقات خویش تاکید امر قتال و تقریر آنست که چون مسلمانان را وعده مثوبت و خبر جنان

است و سلی می افکند که هر زخم را از تیغ برسد الم مسلمانان برسیدن زخم متحقق الوقوع بود محل استعمال آن

باشد بعده الم کافران را با الم مسلمانان که بحکم طبیعت بشریت بر زخم خوردن دردمند میشوند تشبیه کرده چنانکه مذکور

را برای ایراد تشبیه مذکور بر وجه و کاف تشبیه جمله فانهم یالمون کما تالمون موکد آورده معنی اینست اگر شما از جهاد کافران

دردمند میشوید و متاثر میگردید بدرستی کافران نیز همچو شما دردمند میشوند و متاثر میگردند و شما امید

میدارید از کردگار آنچه از فتح و نصرت در دنیا و ثواب آخرت آنچه امید نمیدارند کافران ایشان بر درد صبر

میتوانند و از قتال باز نمی ایستند شما چرا بر درد صبر نمیکنید و از قتال چرا باز می ایستید وَكَانَ اللّٰهُ

ع عَلِيمًا حَكِيمًا این جمله تذییل است معنی اینست هست خدا دانا بهمه چیز و درد و مشقت شما نیز

جزا دادن آن میتواند حکیم است یعنی استوار کار است همه کار او بحکمت بود در رسانیدن فتح و ظفر دادن نیز

بحکمت باشد اِنَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ

بِمَا اَرٰىكَ اللّٰهُ روایت کرده اند مردی از خانه شخصی طعمه نام زرهی که در انبان

آرد داشته بود و نهاد که تا بواسطه سبوس آرد رنگ نگیرد دزدید و انبان آرد مذکور با زره مسلمان از خانه او بدر

کشید بالای بامی بر آمد که با بامهای همسایگان اتصال داشت بالای بام میرفت تا در خانه خود فرود آید ناگاه

دید که در انبان سوراخی هست که آرد در زمین می افتد نشان ایشان مینماید بالای بام یهودی رسیده بود

انبان مذکور با زره مسلمان در صحن خانه او انداخت یهودی او را دنبال کرد و شناخت چون بامداد خصم زره را در خانه

دنبال اثر گرفته در خانه یهودی شتافت یهودی گفت فلان مسلمان در خانه من انداخته و از پیش من رفته

چون مسلمان مذکور را پرسیدند منکر شد و سوگند زبان گشاد و تبری از دزدی نمود و خیانت و جریده وا

بنیاد نهاد مسلمانان که خویش او بودند بگواهی بر صلاح او پیش آمدند و جهودان در حق یهودی بر این

آن عمل امین در امانت ادعا آگاهی کردند و نزدیک دیانت و صیانت او باطباق و اتفاق گواهی دادند پیغمبر

صلی الله تعالی علیه وسلم باعتبار کفر او و کفر گواهان و اتهام دروغ در گواهی ایشان و تیقن شنیدن آن

در خانه یهودی مذکور و ترجیح دیانت مسلمانان مسطور بر یهودی که وقوع دزدی از یهودی بعید غلط ظن برده می‌نمود پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بدین گمان از جهت مسلمانان مذکور با یهودی مسطور خصمی بگیرد و او را بوقوع خیانت در چیزا اتهام می‌آورد و قصد کرد اگر بنوعی سرقه یهودی تحقیق شود دستش قطع بکند و متوجه گردد و مسلمانان از تهمت بری باشند و این داغ از جبین مسلمانان برود و این آیه نازل گشت و صدق یهودی به تحقیق پیوست و پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را تنبیه شد تا از جهت مبطلان خائنان خصمی نکند و بغیر ظهور حق و رسیدن علمی از وحی نزد کسی را بتهمت نگیرند و بعضی بجای انداختن در خانه یهودی ودیعت دادن ذکر کرده اند و قصه برین نقل نموده اند که مسلمان مذکور یهودی مذکور را آواز داد و انبان آرد یا زره مسطور سپرده در ودیعت در خانه او نهاد و باقی قصه همان بود که ذکر آن بالا گذشته و بیان پیوسته و بعضی گفته اند انبان مسطور دزد مذکور در خانه خود آورد و چون اثر آرد دید انبان مذکور را از خانه خود کشید تا اثر آرد بر خانه یهودی برود او را بامانت بنهد و چون روز شد اتباع اثر کردند و رو به خانه یهودی آوردند و یهودی گفت فلان مسلمان امانت داده است در خانه من و ودیعت نهاده است و این سخن باور نداشتند و دل بر عقوبت او گماشتند و گفته اند چون این آیت نازل گشت و برائت یهودی از سرقه و سرقه مسلمان بظهور پیوست سارق مذکور که در جاهلیت نیز سارق بود و بعد از اسلام نیز از دزدی رو گردان نشد و چون کار او بوضوح در گشت از دین اسلام ارتداد ورزید و اصرار در این کار ورزید تا حین مرد و جان خبیثه بقرار رسید و اصابت دزدی سیر و بعضی گویند بعد مرتد شدن مدتی زنده بود و در دزدیها دلیری می‌نمود تا آنکه در کشتی سوار شده و از اهل آن مالی دزدید و بدین سبب اجل او رسید و اهل کشتی او را در آب انداختند و هلاک او را سبب دفع شر او ساختند این قصه تمام شد دیگر سبب این تنبیه پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم و تاکید او از جهت ابرار تنبیه پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم هر چه زیادت و تشنیع کامل است یعنی البته در رسیدن یهودی تو کتاب یعنی قرآن بحق و صدق متحقق را فرستادیم و مضمون آن وادیم تا حکم کنی بدانچه ترا خدا عزوجل نموده و اعلام کرده بدانچه فرموده و بعضی از مفسران اراک الله نمودن بالهام مراد داشته و محققان آنرا ملایم انا انزلنا الیک الکتاب بالحق نشمارند ﴿ولا تكن للخائنين خصيما﴾ عطف است بر مفهوم جمله خبریه سابقه که از روی معنی انشائیه طلبیه است چه لام در لتحکم لام کی است و او بر مطلوب بودن را یدپس مقصود کلام طلب حکم بحق نماید چنانچه گفت احکم بین الناس بالحق بما اریک الله ولا تکن للخائنین خصیما یعنی امیدت مباش از جهت خائنان یعنی کسانیکه بمال مردمان خیانت میکنند و کالا بدزدی می‌برند و منکر می‌شوند و تبری بر زنه خود را متقی بجانب دیانت می‌سازند و تهمت دزدی بر دیگری می‌اندازند تو بر اعتماد ظاهر اسلام و بمجرد دعوی دیانت از جهت ایشان خصم مباش و دلیل [illegible]

بخصومت کردن بخرافش وَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ عطف است بر ولا تکن للخائنین خصیما معنی اینست
و آمرزش بخواه از خدای از خصمی کردنی که از تو واقع شد از جهت کسی که دزدی کرد و بر دیگری بهتان نهاد اِنَّ
اللّٰهَ كَانَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا ۝ این جمله تذییل است و چون جمله ان الله کان غفورا رحیما کنایت است
از ان الله یغفر لک [illegible] و جمله استغفر الله [illegible] این جمله باعتبار معنی [illegible] تقدیم [illegible]
تاکید جمله سابق شود و معنی اینست بدرستیکه خدای [illegible] آمرزنده خطایا بسیار آمرزنده و بخشنده عطایا بخشنده وَلَا
تُجَادِلْ عَنِ الَّذِيْنَ يَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَهُمْ ۭ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ
خَوَّانًا اَثِيْمًا ۝ این جمله عطف است بر [illegible] سابقه و ان الله لا یحب من کان خوانا اثیما تذییل
تاکید از جهت تقدیم [illegible] جمله ولا تجادل عن الذین یختانون انفسهم [illegible] است [illegible] که [illegible]
سامع را سائل کرده جمله را [illegible] و معنی اینست مجادله مکن [illegible] پیش ما از جهت کسانیکه
نفسهای خویش را خائن میدانند [illegible] از خیانت [illegible] گناه [illegible] دروغگوئی و سوگند
دروغ با آن هم میکنند بدرستیکه خدا دوست نمیدارد کسی را که هست [illegible] گنه کار [illegible] سوال
شکی نیست که خدا اهل خیانت را دوست ندارد خوانا را که صیغه مبالغه است بچه وجه آورد [illegible] جواب
ایراد صیغه مبالغه تعریض [illegible] از ان که [illegible] این آیه در شان او وارد است [illegible] تا بود مبالغه در خیانت در
برای برات خویش از دزدی [illegible] بسیار [illegible] بکثرت و مبالغه [illegible] شده
انتفاء حکم را با نتفاء قید مذکور [illegible] نظیر این در تعریض آیه [illegible] الظلام للعبید [illegible]
شعر لا یفرحون اذا نالت رماحهم قوما ولیسوا مجازیعا اذا نیلوا يَّسْتَخْفُوْنَ مِنَ النَّاسِ وَلَا
يَسْتَخْفُوْنَ مِنَ اللّٰهِ وَهُوَ مَعَهُمْ اِذْ يُبَيِّتُوْنَ مَا لَا يَرْضٰى مِنَ الْقَوْلِ ۭ این جمله [illegible]
از من کان خوانا اثیما جمع کردن [illegible] بنظر معنی من است و افراد کان خوانا [illegible] است [illegible]
از لا یستخفون من الله [illegible] معنی اینست [illegible] خود را از مردمان
پنهان میکنند و خود را در حیله و تدبیر و تلبیس [illegible] بدین پوشیده [illegible] از خدا
نمی پوشند و حال آنکه او بعلم و قدرت با ایشان است [illegible] پنهان است در ان [illegible] که
میکنند و می اندیشند تا در دعوی بری از گناه [illegible] تدبیری [illegible]
که خدا [illegible] بران خشنود نبود [illegible] آوردن [illegible] وَكَانَ اللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُوْنَ
مُحِيْطًا ۝ این جمله تذییل سابق است معنی اینست و هست خدای بعلم و قدرت محیط بعمل ایشان یعنی عالم
باحوال و اعمال آشکار و پنهان همه چیز [illegible] توانا هٰۤاَنْتُمْ هٰٓؤُلَاۤءِ

جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُّجَادِلُ اللّٰهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَمْ مَّنْ يَّكُوْنُ عَلَيْهِمْ وَكِيْلًا
انتم مبتدا ست هؤلاء خبر مبتدا ست یا برای تنبیه است جادلتم حال است از معنی اشارت بر طریق و هذا بعلی
شیخا یا هؤلاء بمعنی الذین موصول بود و جادلتم صله او و موصول با صله خبر مبتدا باشد پس در من یجادل الله استفهام
انکاری است و فا سببیه و ام بمعنی بل است [illegible] یعنی حامیا و حافظا
سابقه مر پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را منع بود از مجادله خائنان و درین آیت نهی است از مجادله از جهت سایر
مسلمانان است یعنی [illegible] شما آنانید که مجادله کردید [illegible] از جهت
ایشان در روز قیامت که مجادله خواهد کرد و چون خدای ایشان را عقوبت کند [illegible] افعال
خواهد آمد و یا کیست که [illegible] وکیل از جهت خائنان حامی و نگاهبان بر ایشان وَمَنْ يَّعْمَلْ سُوْٓءًا
اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهٗ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا ○ و این آیه بیان [illegible] الکلام [illegible]
آن که مجادله [illegible] ایشان منفعت [illegible] بگناه [illegible] استغفار [illegible] از جهت این
مناسبت [illegible] معنی آیت و هر که بکند بدی [illegible] ثم یستغفر
[illegible] آمرزش [illegible] سؤال [illegible] کردن [illegible] و یظلم نفسه
کردن باشد [illegible] ایشان
[illegible] اول [illegible] ثانی عمل [illegible]
[illegible] یا از اول گناه صغیره و از ثانی گناه کبیره [illegible] و اشد این رد قول معتزله
که نزدیک ایشان صغیره [illegible] از کبیره مغفور است باستغفار محتاج نباشد وَمَنْ يَّكْسِبْ اِثْمًا فَاِنَّمَا
يَكْسِبُهٗ عَلٰى نَفْسِهٖ [illegible] یعنی هر که گناهی را کسب کند [illegible]
زیان [illegible] وبال آن [illegible] عقاب آن [illegible] وَكَانَ اللّٰهُ
عَلِيْمًا حَكِيْمًا ○ [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] وَمَنْ يَّكْسِبْ خَطِيْٓئَةً اَوْ اِثْمًا ثُمَّ
يَرْمِ بِهٖ بَرِيْٓئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَّاِثْمًا مُّبِيْنًا ○ [illegible] ع ۱۶ ۸
یعنی [illegible] کسب کند [illegible] گناهی [illegible]
[illegible] نسبت آن [illegible]
[illegible] پندارد [illegible] نسبت [illegible]
پس [illegible] گناه [illegible]

ذ گناه خود بر دیگری بربندد و عمل خویش بر دیگری اندازد و او را بجرمی مستحق عقوبت سازد و بعضی خطیئه بمعنی گناه صغیره و اثم بمعنی گناه کبیره دارند باقی معنی همانجا بیان کرده شده است بپندارند **سوال** رمی یعنی انداختن چنانچه رمی تیر و حجر در اعیان بود با گناه که عرض است رمی را چه نسبت باشد **جواب** نسبت کردن کسی بگناه دشنام است و آن در آزردن مانند تیر و حجاره و سهام است چون او را بحجاره و سهام تشبیه کرده رمی که ملایم مشبه به است در تشبیه آورد گناه را که موجب گناه گشتن و هلاک پیوستن است تشبیه به تیر کرد و اثبات رمی را بر وجه تخییل آورد **وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهٗ لَهَمَّتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ اَنْ يُّضِلُّوْكَ** خطاب به پیغامبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم است ان یضلوک مفعول است مر همت بتقدیر بای بان یضلوک جمله و لولا فضل اللہ علیک و رحمته تا آخر معترضه است برای بیان عصمت پیغامبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم و تحقق فضل خدا بر وی یعنی اگر نیست و اگر بر تو فضل خدا و رحمت او نبودی و آثار فضل و کرم روی ننمودی هر آئینه قصد میکردند طایفه از مردمان که از جهت طعمه سارق مجادله میکردند و میخواستند که از راه حکم حق که براءة یهودی و بیگناهی اوست ترا باز دارند و بگمان در ره باطل که تهمت سرقه یهودی بود آرند در بعضی روایت افتاده که ورود آیه در وفد ثقیف است که پیش پیغامبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم آمدند بشرط آنکه بتان ما را نشکند و عشر از ایشان نستانید بیعت خواستند پیغامبر شرط ایشان قبول نکرد و دل بر اجابت ایشان نیاورد و این آیه در بطلان ایشان وارد گشت و عصمت پیغامبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم بیان پیوست یعنی اگر نیست چون بر تو فضل خدا و رحمت او بود ایشان قصد حکم بگمان کردند بر براءة مسلمان سارق و بر تهمت یهودی صادق گواهی دادند تا تو بسرقه نابوده یهودی حکم کنی و بخیانت غیر واقعه او را بر عقوبت افگنی لکن قصد مذکور از ایشان روی ننمود از جهت آنکه فضل خدا و رحمت او بر تو بود **سوال** لولا ابتنای برای انتفای ثانی از جهت وجود اول بود پس لولا فضل اللہ علیکم و رحمته لهمت طایفة منهم ان یضلوک را دلالت بر انتفاء هم اضلال از جهت وجود فضل خدا باشد و شک نیست که هم حکم نابوده از ایشان روی نمود اگرچه ایشان را مقصود ایشان دست نداده و از پیغامبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم اصدار حکم نیفتاده **جواب** آنکه گواهان مذکور بر یهودی مستور هم حکم بسرقه نابوده نداشتند چه دل و زبان خود را بر گواهی دروغ بر سرقه یا بر اقرار بسرقه نگماشتند گواهی بر صلاح سارق و دیانت او میدادند و زبان بگواهی که موجب حکم شود میکشادند اگر فضل خدا نبودی ایشان قصد گواهی دروغ میکردند و پیغامبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم را بر حکم بسرقه نابوده می آوردند **وَمَا يُضِلُّوْنَ اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّوْنَكَ** و این آیه سابق از فصل ما فی که در جزء سابق مذکور مجادله میکردند نفی هم اضلال

پیغامبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم کرد بفحوای انی ہم السائل را در نفی آورد و درین آیۃ بر تقدیر تسلیم گفت و در تنزیہ شان پیغامبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم بر تقدیر گواہی بدروغ و توہم حکم بران و انتفاء مضرت او گفت اگر بفرض ایشان گواہی دروغ میدادند و پیغامبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم را بحکم بسرقہ نابودہ می آوردند پیغامبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم دل بر قبول ایشان آوردی و حکم بسرقہ یہودی کردی این عمل از پیغامبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم ضلال نبودی بلکہ ہدی و اقامت واجب بودی کہ حاکم چون بگواہی گواہان حکم کند عمل آنچہ شرع کردہ باشد اگر گواہی ایشان بزور باشد گمراہی ایشان بود و حاکم را ہیچ مضرت نکند در دنیا تاوانی و در آخرت زیانی نیارد معنی اینست اگر گواہی دروغ پیغامبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم بحکم بسرقہ یہودی آرند گمراہ کنندہ نباشند مگر نفسہای خود را پیغامبر را اتباع شرع بود و بر موافقت آن عمل باشد و زیان نرسانند ترا ہیچ زیانی نہ در آخرت بزہ و نہ در دنیا تاوانی مِنْ شَیْءٍ وَاَنْزَلَ اللّٰہُ عَلَیْکَ الْکِتٰبَ وَالْحِکْمَۃَ وَعَلَّمَکَ مَا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ این جملہ با چیزی کہ معطوف ست بدو حال ست بتقدیر قد از ضمیر مفعول لیضرونک معنی اینست و فرستادہ است خدا بر تو کتاب را یعنی قرآن را و حکمت را یعنی علم حلال و حرام را کہ تو عمل بدان داری و بمتابعت آن روی می آری و نیز آنچہ نمیدانستی پیش از وحی آموزانید و بدانچہ آگاہ نبودی چنانچہ براءۃ یہودی از تہمت سرقہ و اظہار سارق بودن مسلمان سارق آگاہانید وَکَانَ فَضْلُ اللّٰہِ عَلَیْکَ عَظِیْمًا ۝ این جملہ عطف ست بر وانزل اللہ یا تذییل ست ای وکان فضل اللہ علیک باعطاء النبوۃ و ایتاء العصمۃ و الحکمۃ و تعلیم مالم تکن تعلم من علم الاولین و الآخرین و غیر ذلک فضلہ عظیما معنی اینست و ہست فضل خدای عز و جل بر تو فضلی عظیم و جسیم او نہایتی میم عظمت فضل پیغامبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم را حدی در تقریر نیاید و غایتی در تحریر نگنجد انا اعطیناک در شان او منزلت ولقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم از مقدمات برہان او دعوی آدم و من دونہ تحت لوائی او را بس و مفخرت انا سید ولد آدم او را بس و فضل مخلوقات ست و فضل بدو کسی نرسد اعظم مکنونات ست از مکنونات ہیچکس برابر او نبود سر حلقہ انبیا و رسل سر دفتر ہداۃ سبل آسمان جہان فترت آفتاب فلک نبوت قدوۃ اصفیا قبلہ انبیا حاوی فضائل ہمہ ارباب فضیلت معنون و محروس از دہم نقیصت و رذیلت صاحب خلق عظیم متصف بوصف کریم توسن افلاک رام او ملائکہ کرام خدام او دیدہ فلک ہمتا مانند او ندیدہ ہیچ تک و پوئی بساط رفعت او نرسیدہ الم نشرح لک صدرک شرح صفا او و رفعنا لک ذکرک تاج بے تناہی او ست عالم اسرار علم تعلیم الہ عامل بعمل تخلقوا باخلاق اللہ خواجہ نظامی را نسبت سوی از امی تا الہی نیست [illegible] سمی ہمہ یا این راعی معنی [illegible] لہ [illegible] طوبی لہ [illegible]

ثلثۃ ارباع

فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ

قوم طعمه بن ابیرق که برای برائت او از سرقه و الحاق تهمت بر یهودی و پیدا آوردن حجتهای باطله ناپسندیده که یکدیگر داشتند و در ان باب پنهانی میگفتند چنانچه گفته اند اذ یبیتون ما لا یرضی من القول این آیه در شان [illegible] ایشان بلفظ عام وارد شد و ضمیر نجویهم عام ناس است و از الا من امر بصدقة مضاف محذوف است ای الا نجوی من امر بصدقة و در محل جر است از جهت بدل از کثیر یا منصوب المحل است از جهت استثنا. تواند بود که استثنا مذکور منقطع باشد سوال کثیر منکر است و اتباع منکر استثنا متعذر است چه از جهت عدم تیقن دخول استثنا متصل نتواند بود و از جهت انتفا تیقن عدم دخول استثنا منقطع نیز روی نتواند نمود پس بمعنی غیر بر طریق جائنی رجال الا زید باشد قسمی از باب استثنا متصل یا منقطع نبود جواب اگر در جمع مذکور بقرینه دخول تیقن باشد چنانچه لقیت اهل محله الا زیدا استثنا متصل بود و اگر بقرینه تیقن عدم دخول بیند از چون جائنی رجل غیر [illegible] الا [illegible] استثنا منقطع وارند اینجا نکره مذکور را نجویهم که جمع است بیان کرد و بیان بمعرفه منکر مذکور را در ضمیر تعریفی آورد و اگر از نجویهم جنس مراد شود و الا نجوی من امر استثنا متصل شود و اگر نجوی مصدر یعنی نجوای باطله مراد کرد و الا نجوی من امر بصدقة استثنا منقطع باشد بمعنی انست نیست خیر نیکی در بسیاری از راز گفتن مردمان چه حکایتی که مردمان بر وجه راز گویند و پنهان کردن و پوشیدن آن جویند یقین است که اندیشه ایذا کسی بود و جستن زیان شخصی باشد و اغلب انست که در راز مردمان [illegible] بود و نیز خالی از شر نباشد مگر از گفتن کسی که امر کند بصدقه یا بنیکی دیگر یا اصلاحی میان مردمان که مخاصمت [illegible] از شر بود و درین اشارت است که امر بصدقه و معروف و باصلاح میان مردمان بر وجه سر خوبتر است که در مجلس [illegible] جمع اگر مامور با جابت امر شتابند بجالت امر و وقاحت مامور ظهور یابد و اگر امر مذکور بطریق سر باشد حال بر دستور ماند و جز ایشان کسی نداند و مساره درین امور [illegible] بسیار امری پسندیده و کاری گزیده است و بدانکه در تفسیر آورده مراد از معروف قرض است که قرض بیشتر محتاج را در حکم صدقه است ذکر او با صدقه مناسب باشد بلکه قرض دادن را بهتر از صدقه دارند قرض بجهت دفع حاجت است [illegible] حاصل [illegible] شرمندگی ستاننده و تکبر دهنده بر اندازه صدقه نبود و در قرض [illegible] سماند و مالی در هنگام طلب باقی ماند بعضی از صدقه صدقه واجبه مراد گویند و از معروف صدقه تطوع گویند و در حدیث است کلام ابن آدم کله علیه لا له الا ما کان من امر بمعروف او نهی عن منکر او ذکر الله [illegible] یعنی کلام آدمی [illegible] زیان [illegible] نفع او نیست مگر کلامی که از جنس امر معروف یا نهی منکر بود یا ذکر خدای تعالی [illegible]

و در میان تقویت مشورت و زبان کاری سفیان روایت کرده اند که مردی پیش سفیان رضی الله عنه
مضمون این حدیث را صعب داشت و ورود آن را از پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم عجیب پنداشت سفیان
رضی الله عنه موافق این حدیث آیهٔ لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس
و سورهٔ والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات تا آخر سوره ذکر کرده برای تصحیح مضمون
حدیث نظم قرآن را حجت آورد وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ
أَجْرًا عَظِيمًا ○ ذلک اشارت است بسوی امر باشیاء مذکوره یا بسوی مامور به سه امور یعنی نیست هر که بکند
کار مذکور را یعنی راز گفتن و خیرات مذکوره را هر که کند خیرات مذکوره را از جهت جستن خشنودی [illegible]
حق سبحانه تعالی پس سر انجام بدهیم او را اجری عظیم و ثوابی قیمتی قال علیه الصلاة والسلام انما الاعمال بالنیات
و در قراءة یؤتیه بصیغهٔ غائب ضمیر راجع است بر حق سبحانه و تعالی یعنی انیس پس سر انجام بدهد و در قراءة نؤتیه التفات
است از غائب بسوی متکلم و نکتهٔ التفات تحقیق وقوع عطیه است با سناد بسوی خویش این جمله تذییل است
بر آن بر تقدیری که اشارت بر راز گفتن یا امر یا بر فعل امر بود ظاهر است و همچنین بر تقدیری که اشارت بر فعل
مامور به بود زیرا آنچه امر بچیزی که موجب خیر باشد فعل او هم بطریق اولی خیر بود خیریت فعل مامور به که مذکور بالتصریح نیست از خیریت
امر بدان معلوم شده بود و این جمله متضمن جمله [illegible] تذییل باشد وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ
مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا
تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و جملهٔ ومن یشاقق الرسول تا آخر معطوف است بر ومن یکسب خطیئة او اثما الآیة
و جملهٔ مشاقة که در میان آمده میان دو کلام متصل واقع شده یعنی انیس و هر که پیغامبر را صلی الله تعالی علیه
وسلم از پس آنکه ظاهر شد مر او را راه راست و معلوم شد مر او را دین حق مخالفت کند و غیر راه مومنان را پیروی
کند یعنی بر غیر چیزی که همه مومنان بر آن اند باتفاق آن را حق می پندارند برود و غیر راه مومنان متابعت کند
روی می گردانیم او را در آخرت بسوی چیزی که آن را دوست داشته است و میاریم در آخرت بدانچه که بسوی آن
است از کفر و عصیان و مخالفت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم و مومنان و در دنیا تقویت آن بکنیم و سزا
آن بدهیم و او را در دوزخ در آریم [illegible] وَسَاءَتْ مَصِيرًا ○ این جمله تذییل است ع
ضمیر ساءت بجهنم است یعنی انیس و بد جایی بازگشتن است دوزخ [illegible] سوال ساءت از افعال
ذم است و فاعل او ذو اللام است یا مضاف بسوی ذو اللام یا ضمیر مبهم [illegible]
جهنم بر طریق تمییز نیست پس چگونه روا باشد جواب [illegible]
[illegible] که مخصوص [illegible]

و سارق مصیبت ازین قبیل بود فاعل بودن غیر ذوی اللام و غیر مضاف سوی ذو اللام و غیر ضمیر مبهم وارد نشود مروی است کرده اند این آیت در شان طعمه سارق نازل شده و در قضیه او فرود آمده که بعد ظهور سرقه مرتد گشته بکفار پیوسته آنجا بمنزل برد دزدی آورده و همین کار اختیار کرده بروایتی در حفره دیوار سنگی برو افتاد و مجروح شد گرفتار گشت و بفضوح و رسوائی پیوست اهل مکه از جهت آنکه او بدیشان پیوسته بود نکشتند بر آنکه دیگران در کشتن او راضی نگشتند توزیع کردند او را با قافله شام بیرون آوردند از قافله نیز چیزی دزدید در محل خشن به دست آوردند سنگسار کردند و بعضی گویند سفره بر شتری آویخته بود برای گشادن آن سعی نمود صاحب شتر و ید چوبی گران زد که بدان حیات او آخر رسید بعضی گویند گروهی از قریش در مدینه آمدند مسلمان شدند باز مرتد شده در مکه رفتند این آیت در شان ایشان فرود آمده و در بیان حکم ایشان نازل گشته هر چند که این آیه در موردی مخصوص وارد گشته در مخالفت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم و مومنان بوده پیوسته اما لفظ او عام است متناول هر مخالفتی بود و محمل بر هر مشاقه باشد بدین اعتبار ائمه کرام و اجله عظام برای حجت اجماع بدین آیه تمسک کنند و مخالفت مومنان در حکمی که ایشان اتفاق کرده اند روا ندارند اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُّشْرَكَ بِهٖ وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَّشَآءُ در آیات سابقه ذکر عذاب کفر و عصیان بود چنانستی که کسی از ایشان بر گرفتن عذاب و غفران پذیرفتن آن مسابقه شود این جمله بر وجه استیناف منفصول گشت بر طریق کلام طلبی بتاکید پیوست معنی آنیست بدرستی که خدای نیامرزد این که شریک آورده شود یعنی کسی که با او در پرستش شریک گردانیده آید چه جریمه شرک و کفر چون کسی را دامن گیرد بهیچ وجه عفو و غفران نپذیرد و ما سوای شرک و کفر است بیامرزد هر کسی را که خواهد هم ازینجا گفته اند کار عاصی که بغیر توبه بمیرد در مشیت خدا موقوف باشد ان شاء الله عفا و ان شاء عذب ان شاء غفران و ان شاء عقاب ان الله لا یغفر ان یشرک به وارد در شان طعمه سارق است که مرتد شده مرد و خود را بدوزخ سپرد و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء وارد در شان وحشی قاتل حمزه است که مسلمان گشت و بتوبه و ندامت پیوست و بعضی گویند پیری پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمد و گفت من گناهان بسیار کرده ام لکن بخدا شریک نیاورده ام مرا امید آمرزش باشد و گناه آمرزش شود و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء در شان او نازل گشت و در حق او بورود پیوست وَمَنْ يُّشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًا بَعِيْدًا ۔ این جمله تذییل است معنی آنیست هر که بخدای شریک آرد و در پرستش دیگری با او شریک دارد پس بدرستی حکم کرده شود برو که گمراه شده و سخت گمراهی بعیدی که صاحب او از مقصد دور افتاده و در هلاکت بیم مهلکه بر خود گشاده اِنْ يَّدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖۤ اِلَّآ اِنٰثًا ۔ ان نافیه است و جملا با معطوف خویش تعلیل ضلال و دلیل گمراهی مشرکان بغایت معنی آنست نمیخوانند بمعبودیت و نمیگیرند بالوهیت از غیر خدا

بخدای دیگر اناث را یعنی بتانی را که بر صورت انثی می‌ساختند و بهیئت مادها می‌پرداختند چنانچه لات و عزی و منات هر
بر صورت انثی بود و بهیئت ماده ظاهر می‌شدند گفته اند هر قبایل عرب بتان بر صورت اناث داشتند و آن را اناث
الله می‌نامیدند وَاِنْ یَّدْعُوْنَ اِلَّا شَیْطٰنًا مَّرِیْدًا ○ و نمی‌خوانند و آن نمی‌پرستند مگر شیطان مرید را عنی
دیو سرکش را که متمرد است و شیطانی را که منسلخ است از طاعت بیرون رفته و بر پله تمرد رسیده سوال ایشان
شیطان را نمی‌پرستیدند و بجهت ساختن شیطان بتی نپرستیدند پس اخبار مذکور مطابق واقع چگونه بود و موافق حادثه چه
نوع شود جواب چون عبادت اوثان با غیر امر خلق پرستش شیطان است عبادت اوثان طاعت او بود و پرستش
ایشان پرستش او باشد یعنی گویند شیطان درون هر بتی بعبادت اوثان تزدیک ایشان می‌آید و با ایشان مصاحبت
می‌نماید تا عبادت اوثان عبادت او بود و تعلیم ایشان تعلیم او شود سوال چون غرض اثبات عبادت شیطان شد و نفی عبادت
اصنام نمی‌آید بغیر نفی عبادت اوثان قصر بر پرستش شیطان چگونه روی نماید جواب آن گفت ما فی الدار الا زید و ما
فی الدار الا عمرو میان اجتماع قصر و ان یدعون الا اناثا و ان یدعون الا شیطانا مریدا که یکی منافی دیگری است چگونه
مستقیم بود و چه توجیه صحیح باشد جواب در ان یدعون الا اناثا دعوت بعبادت مراد شود و در ان یدعون الا شیطانا
مریدا دعوت بطاعت با اختلاف هر دو منافاتی نیست [illegible] شود یا آنکه قصر اضافی است بنسبت الله [illegible] بنسبت اصنام
نپندارند و تعدد قصر اضافی منافاتی نباشد در میان ایشان [illegible] شود یا آنکه ان یدعون الا شیطانا مریدا بر سبیل ترقی
ان بدا [illegible] قصر بر وجه تنزیل ذکر کرده اند و قصر ان یدعون الا اناثا بر وجه تحقیق [illegible] لَّعَنَهُ اللّٰهُ
وَقَالَ لَاَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِیْبًا مَّفْرُوْضًا ○ جمله لعنه الله صفت است
مر شیطان را و قال [illegible] با حال [illegible] قال لعنه الله بر تقدیر جمله و مانند [illegible]
ولام در لاتخذن جواب قسم محذوف است ای اقسم لاتخذن و جمله قسمیه مقول قال است یعنی نیست
نمی‌خوانند ایشان مگر شیطان متمردی را که لعنت کرده است خدا او را و گفته است آن شیطان بخدای که هر آینه
هر آینه بگیرم از بندگان تو برای متابعت خویش نصیبی که مقدر است از هر هزاری نهصد و نود و نه که قسمت
ازلی بر ایشان حکم شده متابع من خواهند بود و ایشان را عذاب دوزخ خواهد بود و از هزار یکنفر مومن [illegible]
و مرا بر وی دست نبود [illegible] عبادی لیس لک علیهم سلطان و فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین
عبارت از ایشان است در تفسیر آورده و از امام حسن روایت کرده من کل الف تسعمائة و تسع و تسعون الی النار
وَّلَاُضِلَّنَّهُمْ وَلَاُمَنِّیَنَّهُمْ وَلَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَیُبَتِّكُنَّ اٰذَانَ الْاَنْعَامِ وَلَاٰمُرَنَّهُمْ
فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللّٰهِ ط و لاضلنهم با معطوفات دیگر عطف است بر لاتخذن تاکید [illegible]
[illegible] وجه و کاوت است معنی آنست [illegible] ایشان را گمراه گردانم [illegible]

وقف لازم

اعمال در نظر ایشان بسبب شبهها و هر آئینه هر آئینه ایشانرا بانچه نابوده است آرزومند سازم تا از طول امل کوشش عمل را در تقصیر اندازم تا باندیشه طول حیات تا آخر توبه کنند و خود را در ورطهٔ اصرار بر گناه افگنند یا راه توبه نگیرند و یکبارگی تغییر توبه میسر نشود و هر آئینه هر آئینه ایشانرا بفرمایم براه ناپسندیده تمامیم پس هر آئینه هر آئینه ایشان گوشهای انعام را شکافته کنند و آن چنانچه عادت ایشان در بحیره و سائبه بود علامت تحریم گردانیده و هر آئینه هر آئینه ایشانرا امر کنم و در وسوسه افگنم فلیغیرن خلق الله تغییر دهند و آنرا بر خویشتن لازم دانند و در تفسیر تغییر مذکور اقوال است اینچه تفسیر او در اختلاف مقال است بعضی گویند تغییر خلق خدا دین است که همه مخلوق بر اسلام آفریده و بحکم کل مولود علی الفطرة ثم ابواه اللذان یهودانه وینصرانه و یمجسانه آنرا بیگردانند و بعضی تغییر مذکور کشیدن چشم شتر حامی یعنی شتری که ده شتر زاده مالک او بکشیدن چشم از سواری و بار کردن امان داده چنانچه عادت ایشان بوده دانند و بعضی از تغییر خلق الله خصی کردن فحل پندارند و آن در بهایم نزدیک عامهٔ علما مباح بود و در آدمی حرام باشد ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه خرید آدمی خصی و استخدام و امساک او مکروه گفته زیرا که رغبت کردن سوی او مردمان را بر خصی کردن باعث شود و میل سوی خریدن مفسد است کنانیدن او خلق را داعی برین فعل نامشروع گردد و بعضی گویند مراد از تغییر خلق الله نمودار شباب بخضاب است و آن عمل نیز مذموم و ناشایسته و تغییر ناصواب است و این قول درست نمی‌نماید و صحت آن در نظر نمی‌آید که خضاب سرخ مشروع بلکه مسنون است و خضاب سیاه غازی را برای تهیب جوان نمودن پیش دشمن بیان نزدیک همه علما و شوهر برای فریفتن زنان نزدیک و اما موی سفید را از دون سنی علی الخصوص سپیدی موی که از پیش وقت روی نموده باشد پیش از انقضاء ایام جوانی عارض بود که از روی تحقیق تغییر نبود و تند و سیر باشد لیکن از تغییر مذکور ارادت تغییر خضاب نشاید و عمل کردن آن به عمل بشیطان نماید مگر آنکه خضاب سیاه بزن پیر برای خواستن شوهر جوان یا خضاب کنیزک پیر برای فروختن بقیمت گران یا برای فریفتن زن و زنا کردن بود بدین صورت تغییر شیب بشباب و تبدیل بیاض بسواد عمل ناگزیده و کار ناپسندیده باشد و معنی تغییر خلق تغییر بوشم که رسم بعضی زنان است بحکم لعن الله الواشمة والمستوشمة دانند و بعضی تحریم آنچه مخلوق است برای خوردن و تحریم آنچه موضوع است برای سواری کردن تغییر خلق الله خوانند و بعضی از تغییر مذکور تشبیه مردان بزنان و زنان بمردان خواهند و بعضی گویند تغییر خلق الله بعد فلیبتکن آذان الانعام تعمیم بعد تخصیص بود و همه تغییرات را متناول باشد مگر تغییری که بعذری رخصت شده چنانچه بریدن عضوی که جهت در بلائی افتد و اطبا بریدن آن مصلحت دیده و داشتن آن ناپسندیده یا بعقوبت جنایتی تغییر خلق مامور به شود چون قطع ید سارق و قطع دست و پای قاطع طریق یا از جهت منفعتی معمول افتد چون قص شارب و نتف ابط و حلق عانه و موی سر و خصی کردن شتران و اسپان و گاوان وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطٰنَ وَلِيًّا مِّنْ

دُوْنِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِيْنًا ط این جمله تذییل است یعنی آنست که هر که شیطان را دوست
گیرد و ولایت او بر خویش پذیرد و مطیع او گردد و متابع او شود پس بدرستی که حکم کرده شود بدو که زیانکاری
ظاهر زیان زده گشت و چه زیان و خسران و مضرت از زیان بیشتر است که خود را بدست شیطان دشمن داده
و دل بر طاعت او نهاده دشمن جز زیان نفرماید و از اطاعت او جز زیان کاری نیاید يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيْهِمْ
این جمله بیان خسران مذکور است یا تعلیل اوست یعنی آنست وعده میکند با ایشان شیطان درازی عمر و فرصت
توبه را و یافتن دستگاه خیر را و ایشان را در آرزوی آن می آرد و در حال بطالت میدارد و تواند بود که از یعدهم
وعده فقر مراد شود چنانچه جای دیگر گفته الشیطان یعدکم الفقر یعنی چنین گوید شیطان در تصرف مال بوجوه از نفس بر
بترساند و بدستگاه آینده آرزو میکناند و در حال از خیر باز میدارد و در دل ایشان می آرزد و آنچه نخواهند یافت می آرد
وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطٰنُ اِلَّا غُرُوْرًا ○ الا غرورا استثنی مفرغ است مفعول له است یا ظرف است یا
مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا ای و ما یعدهم الشیطان الا وعدا بغرور یا حال است ای ما یعدهم الا غرورا
و جمله و ما یعدهم حال است یا عطف است بر جمله سابق و در یعدهم و ما یعدهم صنعت طباق است یعنی آنست
و وعده میکند با ایشان شیطان مگر از جهت فریفتن یا وعده کردنی بغیر یقین یا در هنگام فریفتن یا در حالتی که او فریبنده است
یعنی ایشان را بوعده های ناپسندیده فریب دهنده و فریفته کننده است اُولٰٓئِكَ مَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ
وَلَا يَجِدُوْنَ عَنْهَا مَحِيْصًا ○ اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است و جمله ماویهم جهنم خبر مبتدا است اولئک
با خبر در جواب ما شانهم مستانفه است و جمله لا یجدون عطف است بر ماویهم جهنم یعنی آنست ایشان جای
ایشان دوزخ است و نیابند از دوزخ گریزگاهی و برای خلاص از عذاب پناهی وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا
الصّٰلِحٰتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا ○
موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است و جمله سندخلهم با متعلق خویش خبر مبتدا است و جمله والذین امنوا
و عملوا الصالحات سندخلهم معطوف بر جمله اولئک ماویهم جهنم است و جمله تجری من تحتها الانهار صفت جنات است
خالدین حال مقدر است از مفعول سندخلهم و نتواند بود که حال از جنات باشد چه اگر حال از و بود و جاری بر غیر من
هو له باشد ابراز ضمیر واجب شود یعنی آنست آنانکه ایمان آوردند و اعمال صالح کردند زود باشد که در آریم
ایشان را ما در بوستانها یا در بهشتها که روان بود جویها از زیر آن در آن حال که مقدر باشد جاوید بودن ایشان
در آن بهشتها یا بوستانها وَعْدَ اللّٰهِ حَقًّا ۚ وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِيْلًا ○
وعد الله مصدر است مر فعل محذوف را ای وعد الله وعدا و حقا نیز مصدر است مر فعل محذوف را یعنی حق ذلک
حقا ای ثبت ثبوتا و من در جمله و من اصدق استفهامیه است برای انکار ای لا احد اصدق من الله قیلا و قیلا

تمیز ست از نسبت اصدق سوی ضمیر او جمله من اصدق تذییل ست متضمن تاکید وعده است معنی آنست
وعده کرده است خدای وعده کردنی ثابت شده است این وعده ثابت شدنی وکیست صادق تر از پروردگار
از روی گفتار یعنی قول کس از قول خدای صادق تر بود و گفتار که از گفتار او راست تر باشد **لیس بامانیکم**
ولا امانی اهل الکتب مستتر ضمیر است برای بیان این که با امانی غرض حاصل نمی شود و امنیه کار
نمی آید الباء زایده است فی خبر لیس والضمیر لما یقع فی الآخرة ای لیس ما یحصل فی الآخرة امانیکم ای ما تتمنونه کالمر
بالقدر حصولها لکم ولا امانی اهل الکتاب من الامنیات الباطلة کقولهم لیشفع لنا آباؤنا الانبیاء ویحصل لنا النجاة
بشفاعتهم ولن تمسنا النار الا ایاما معدودة ای لیس الواقع فی الآخرة ما تتمنون ولا ما تتمناه اهل الکتاب بل یحصل
لکم ولهم فی الآخرة ما شاء الله واراده و معنی چنین ست نیست آنچه حاصل خواهد شد در آخرت آنچه آرزو می برید شما ای
مسلمانان و نه آنچه آرزو می برند آنرا اهل الکتاب از جهودان و ترسایان از نجات یافتن بشفاعت پدران ایشان
که انبیا اند و نارسیدن آتش ایشان را مگر در ایام معدوده و اعتقاد نحن ابناء الله واحباؤه که ایشان
برانند بلکه در آخرت هر یکی را شان بود که در حق مقدر باشد نیست باختیار تو سعدی چه التماس بر آید گر او
مراد نه بخشد قیکه هیچ کی بهبود تواند بود که یا سببیه باشد جار و مجرور در خبر لیس بود معنی چنین شود نیست آنچه
حاصل خواهد شد در آخرت از مثوبات بسبب آنچه در دلهای شما ست از تمنیات و نه بسبب آرزوهای اهل
کتاب بلکه مبنی بر ارادت رب الارباب جل وعلا تقدس و تعالی از آرزو بردن کسی چه آید و از تمنی کسی چه گشاید
نیست ایوان مراد من بلند ست که آنجا بوس کس رسید نتوان و بعضی خطاب در لیس بامانیکم به مشرکان
دانند و مقابل اهل کتاب ایشان را گردانند چه ایشان عواقب امور و مطالب اجور بر طریقه دیگر دارند معنی چنین
بود نیست موعود خدا آرزوهای شما ای مشرکان و نه آرزوهای اهل کتاب از جهودان و ترسایان بلکه امر اخروی بنا
که خدای در کتاب خود تقریر کرده و جزا و سزا بهمان ست که خبر آن پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آورده یعنی در حق مشرکان
اولئک ماویهم جهنم و در حق مسلمانان ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا
من یعمل سوءا یجز به ولا یجد له من دون الله ولیا ولا نصیرا
این جمله بیان ست برای آنچه موعود ست در آخرت در حق هر گروهی معنی آنست هر که عمل بد کند در آخرت بدان جزا
داده شود و نیابد برای خویش از غیر خدای دوستی که جزاء بدی از وی باز دارد و یاری دهی که بد حالی او را نیکی آرد
ومن یعمل من الصلحت من ذکر او انثی وهو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة
ولا یظلمون نقیرا یدخلون بصیغه معروف از باب نصر و بصیغه مجهول از باب افعال خوانند و معنی
بر حسب آن دانند قید بعضیه یعنی هو بعض الصالحات تا آخر سعد او ست و جمله شرطیه سالبه یعنی و من یعمل

ستوده افراد ضمیر عمل افراد ضمیر و هو مومن باعتبار لفظ من است و جمع کردن اولئک باعتبار معنی من است من در من الصالحات
برای تبعیض است زیرا که هر یکی بعض اعمال می آرند چه همه اعمال صالحات هیچ یکی نتوانند آورد **سوال** من تبعیض دلالت بر تبعیض مطلق
کند قلیل و کثیر را فرا گیرد و مدار استحقاق جزا تسویه میان قلیل و کثیر آید و آن درست نمی نماید **جواب** در عقاید کلامیه
مبرهن شده دخول جنت محض تفضل بود و استحقاق فضل مجرد ایمان باشد و مراتب و درجات باعمال صالح آید در
شرط دو چیز ذکر کرده عمل صالحه و ایمان یدخلون الجنة مترتب بر ایمان بود و لا یظلمون نقیرا مترتب بر عمل صالح بر وجه لف
و نشر غیر مرتب گرد و معنی اینست و کسانی که بعضی اعمال نیکو بجا آرند و حال اینست که ایشان مومن اند پس ایشان
در آورده شوند در بهشت ازان جهت که مومن اند مستحق فضل اند و ظلم کرده نشوند بکم کردن جزاء عمل صالح بقدر نقیر
یعنی شی قلیل و حقیر و نقیر در عرب در بیان قلت مذکور بود و چه قایل نقیر نشانی مشکل ست که در شکاف استخوان خرما
باشد و آن در غایت حقارت و قلت ست و نصب نقیرا بر طریق ظرفیه بود یا بر مصدریه است ای لا یظلمون
ظلما بنقصان نقیر من جزاء عملهم **وَمَنْ اَحْسَنُ دِيْنًا مِّمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهٗ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ
وَّاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفًا وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلًا ۝** استفهام برای انکار است یعنی نیکوتر
جمله استفهامیه تذییل است جمله خبریه سابقه است و جمله و اتخذ الله ابراهیم بتقدیر قد حال است ذکر او از باب
تتمیم است نکته ذکر او مبالغه در اتباع ملت است بر قول کسی که ایقاع لفظ اتبع بر نسبت ذکر این حال بر ایقال نیز
توان گفت بر طریق اتبعوا من لا یسألکم اجرا و هم مهتدون و بعضی این را معترضه گویند و تذکر او مدح ابراهیم
صلوات الله علیه چه بند معنی اینست که نیکوتر است از روی دین کسی که ذات خود مر خدای را سپرده
و تمام خود را در کار او آورده و حال اینست او نیکوکاری کننده است و نیکی و نیکوکاری ورزنده است یعنی اعتقاد
خوب دارد و عمل نیک می آرد و در احسان می زند و در حق خلق نیکی میکند و اتباع ملت کرده است دین ابراهیم
در حالت که او مسلمان پاک ست یا در حالت که ابراهیم مسلمان پاک ست و حال اینست که خدای عز و جل او را دوست
گرفته و مدد دوستی پذیرفته **روایت** کرده اند که فرشته بر ابراهیم علیه السلام بر صورت آدمی آمد و با وا
نرمی ذکر خدایی کرد ابراهیم صلوات الله علیه گفت آنچه گفتی باز گو فرشته گفت من آنچه در ملک تست بدهیم
اگر بدهی آنچه گفته ام باز گویم ابراهیم آنچه داشت تملیک او کرد او را بار دیگر بر ذکر آورد چون فرشته بار
دیگر ذکر خدا پیوست ابراهیم را شیفتگی زیادت تر گشت گفت آنچه گفتی باز گو فرشته گفت مرا فرزندان و حشم
بده آنگه اعادت آن از سن بجا ابراهیم صلوات الله علیه قبول کرد فرشته را باز بر گفتن ذکر آورد در ترنم ذکر آورد
ابراهیم را شیفته تر گردانید ابراهیم از دو بار دیگر ذکر جست فرشته در جواب او گفت نفس خود مرا بسپار آنگاه
بار دیگر مرا بر ذکر آر ابراهیم پیمان کرد و خود را در خدمت او آورد گفت نفس من فدای نام خدا باد و دعوض

ذکر خدای خود را داد فرشته گفت ترا میرسد که دعوی خلت کنی و مرد دوستی خدا زیبد بیت گر حریفی نرد عشق
مال و جان و تن بباز ورنه بر طرفی تو اندی گردکان باختن مع بعده فرشته گفت من فرشته ام برای امتحان
خلت تو آمده ام خلت تو معلوم کردم که درجه خلت بر محل افنا نفس تو و مال تو و فرزندان تو ترا ارزانی باد و بعضی
گفته اند چون ابراهیم خلیل الله علیه الصلوات والسلام را در پله منجنیق نهادند و جانب آتش فرستادند از آنجا
جبرئیل علیه السلام گفت هل لک حاجة قال اما الیک فلا جبرئیل گفت قال الله قال حسبی من سوالی علمه بحالی بدین
خلوص اخلاص بدرجه خلت رسید و مرتبه او بدین پایه کشید و بعضی گویند بانقیاد امر خدای بسوی ذبح ولد که عزیزتر
از جان او بود دست یافت بدین سبب وصول درجه خلت یافت و بعضی گویند عادت او اطعام طعام و افشاء
سلام و نماز شب در آن حال که خلق در منام ست بود او را بدین خواص درجه خلت روی نمود گفته اند که ابراهیم
برای طلب مهمان دو کروه سه کروه رفتی تا مهمان نیافتی طعام نخوردی هم ازین جهت کنیت او ابو الضیفان شد
و به نیل درجه مضافیت پیوست در تفسیر آورده در سال قحطی ابراهیم صلوات الله علیه برای اضیاف طعام موجود
نداشت دل بر خلت خلیلی که او را در مصر بود گماشت برای طلب طعام بر وکسان فرستاد او عذر گفت که احتیاج
مشترک ست طعام نداد غلامان از جهت دفع عار خیبت بی غرض بازگشتن ریگها جوالها پر کرده برای نمود از
خلق در خانه آوردند و ابراهیم صلوات الله علیه را از ظهور خلت خلیل مصری خبر کردند ناخوش در خواب رفت
ساره زوجه ابراهیم از مقام خود بر جهت تنگی گشاده دید که مائده سپید خالص ست بیرون آورد و دست بپختن طعام
گردید نان از خبازان برآمد و باضیاف چنانچه معتاد داشت رسانید چون ابراهیم بیدار شد بوی نان یافت
و در خانه رفاهیت طعام و اطعام دریافت گفت این طعام از کجاست ساره گفت از مصر فرستاده فلان دوست شما
ابراهیم گفت فرستاده خلیل مصری نیست بلکه فرستاده خلیل جلیل جل و علاست ابراهیم خلیل آن روز بشرف خلت
مشرف گشت و بدولت نسبت خلیل الرحمن پیوست **وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ**
این جمله تکمیل ست مرجمله واتخذ الله ابراهیم خلیلا موهم آن بود که دوست گرفتن متضمن انتفاع و مبنی بر احتیاج
باشد این جمله برای دفع این وهم ست که کسی که آنچه در آسمان و زمین ست ملک او باشد و دنیا و آخرت
ملک بود او را باحتیاج چه کار باشد و بانتفاع چه حاجت بود و معنی آنست و مر خدا راست بیقین آنچه کاینست
در آسمانها و در زمین همه از عالم علوی و سفلی ملک خداست در تحت تصرف حق سبحانه وتعالی ست **وَكَانَ**
اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيْطًا این جمله تذییل ست معنی اینست خدای بهر چیزی محیط بایجاد و قدرت ع ۱۸ ۱۱
و بعلم و قدرت و کیفیت احاطت متشابه است و معرفت مراد او مشتبه است و بعضی گویند اعتقاد
حقیقت مراد الله کنند و در تاویل نزنند و معنی بما یلیق به تعالی تاویل کنند و آنرا بقطع مراد الله ندانند

چنانچه اینجا احاطه از علم و قدرت ماول گویند و اصلاح معنی بر وجه تجوز چه بسا چه بسیار کرد اما التفات بچیزی باشد حال او داند قادر بر وی بود و تسخیر کردن تواند وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ این جمله بآیاتی که در صدر سورت که متضمن ذکر نساست باز میگردد و معطوف بر جمله الرجال قوامون علی النساء از قبیل عطف قصه بر قصه چنانچه بدیگری در تکمله است هر یکی را ربط او در محل او بیان کرده آید سنن کلام قرآنی و سنت بیان فرقانی برین نوع است که در اثنای بیان احکام ذکر وعد و وعید و ذکر جنت و نار و امثال آن میفرمایند تا باعث بر قبول احکام و انقیاد تکالیف گردد و گاهی ذکر مضرت مخالفت بسوی قصه و حکایتی که متضمن تأکید است منتقل شده میانه بسیار اند باز بر سر بیان احکام رجوع کرده تفصیل بیان در کلام منفصل محل استبعاد نباشد چه اعتراضات و تذییلات و تکمیلات در کلام بلغا بسیار واقع است لاسیما کلام قرآنی و بیان فرقانی که درین طریق بیشتر وارد این اسالیب بسیار تر است زیرا نچه راست گاه چپا رفتن و باز بر سر راه مقصد آمدن دلیل قوت مرکب و برهان جلادت راکب باشد چه کودن سوار از راه منحرف نتواند شد و هم راست گاه چپا نتواند رفت هر چند سوار ماهر از راه راست گاه چپا تازد و خود را از راه دور تر اندازد و قوت و جلادت نماید باز بر سر راه مقصد آید تا زنده تر بود و بکمال جلادت ستوده گردد همچنین راکب کلام که از راه مقصد و مسلک معهود مرکب سخن را در هر جانبی تازد و در ضمن مقصد بذکر مقاصد دیگر پردازد قوت حصول مقاصد مختلفه نماید باز بر اصل مقصد خود آید دلیل کمال بلاغت و شهرت فصاحت او باشد صاحب کشاف در سوره انعام در آیه ثم آتینا موسی الکتاب الآیة معطوف بودن این جمله را بر جمله ووهبنا اسحاق ذکر کرده و این قول را با آنکه معطوف از معطوف علیه بسیار دور است بغیر نکیری در بیان آورده معنی آنست و طلب فتوی میکنند در شان زنان و میجویند از تو بیان حکمی در شان ایشان قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ این جمله مستأنفه است چنانستی که سائل گفت ماذا اقول لهم حین یستفتونی فقیل قل الله یفتیکم فیهن خطاب در قل الله یفتیکم مر ائمه راست که موارثت کودکان و زنان و کودکان ضعیف و حقوق یتامی بدهند یا خطاب مر اولیا و اوصیا را باشد تا مهور دختران و خواهران که از شوهران ایشان بستانند بدیشان برسانند و تصرف آنرا در حق خویش سائغ ندانند و تواند بود خطاب مر ازواج را باشد که بر زنان جور نکنند و مهور ایشان باز ندارند و بعد از مفارقت از شوهر دیگر مانع نشوند وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وما یتلی موصول با همه خویش عطف است بر تقدیر و هو الله فی الله یفتیکم یا بر ضمیر یفتیکم که فاعل است و عطف بر ضمیر مرفوع متصل بغیر تاکید بمنفصل چون میان ایشان فصل بود روا است ای الله یفتیکم فیهن والمتلو فی الکتاب و از سیاق کلام امام رازی رحمة الله علیه فهم میشود که یتلی علیکم

بر معطوف بر ضمیر فیهن باشد صاحب کشاف برین وجه نظر کرده و در حیز اختلاف لفظ و معنی آورده اختلال لفظ از جهت
آنکه عطف بر ضمیر مجرور بی اعادت حرف جار می آید و آن بر حکم قاعده نحو نمی شاید و از جهت معنی آنکه مقصود کلام افتا
در شان زنان ست نه در قرآن که ما یتلی علیکم عبارت از آن ست و اختلال لفظ بحمل و ما یتلی بر مفعول معه بر طریق
مالک و زید او حمل عبارت اما شیخ زاهد رحمة الله علیه بر بیان حاصل معنی تصحیح توان کرد و اختلال معنی را بانضمام
مضاف بتقدیر و مورد ما یتلی علیکم من قوله تعالی و ان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی الآیة و غیرها در حیز صحت توان آورد
و اضافت در یتامی النساء بیانیه است از قبیل جوامع الکلم فی یتامی النساء بدل ست از فیهن و ترغبون ان
تنکحوهن یعنی فی ان تنکحوهن یا عن ان تنکحوهن بحذف حرف جر است ای ترغبون فی ان تنکحوهن ان کن جمیلات
و ترغبون عن نکاحهن بان کن دمیمات و المستضعفین من الولدان عطف ست بر فی النساء و ان تقوموا للیتامی
بالقسط عطف ست بر و المستضعفین معنی انیست بگو ای محمد خدای بیان میکند حکم را در شان زنان و آنچه
خوانده میشود بر شما در کتاب در شان زنان یتیمه از هر باب آنانکه نمی دهید شما ایشان را آنچه تقدیر کرده است
خدای برای ایشان از مهر و نفقه و جز آن و رغبت میکنید در نکاح ایشان بر تقدیریکه جمیله باشند
و اعراض میکنید از نکاح ایشان بر تقدیریکه قبیحه بوند و آنچه تلاوت کرده میشود
در کتاب در شان بچگان ضعیفه از آیه یوصیکم الله فی اولادکم که باطلاق خویش صغیر و کبیر را متناول ست آیه
و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم و آنچه خوانده میشود بر شما در کتاب از دیگر استادان در شان
یتیمان یعنی برای یتیمان بعدل بنص آیه و آتوا الیتامی اموالهم و لا تتبدلوا الخبیث بالطیب و آیه و ابتلوا الیتامی
حتی بلغوا النکاح یعنی خدای بیان حکم میکند و آیات متلوه نیز بیان حکم میکنند **سؤال** آنچه تلاوت کرده میشود
و در حق زنان یتیمان افتای آن در حق زنان می آید و آنچه تلاوت کرده میشود در حق مستضعفین من الولدان افتای
او در حق زنان بچه وجه آید **جواب** افتای او اگرچه در زنان بعبارت نمی آید بدلالت می آید چه مطلوب باز ماندن
از دیه بست و باز داشتن از ضرر در حق بچگان ضعیفه که ضعف موقت دارند لازم شدن در حق زنان که ضعف دایم
دارند لازم تر باشد و تواند بود که ما یتلی علیکم مبتدا بود و فی الکتاب خبر باشد و جمله معترضه بود و فی یتامی النساء
بدل از فیهن باشد و تواند بود که و ما یتلی علیکم واو قسم باشد ما یتلی در محل خبر بود و جمله قسمیه معترضه باشد و فی یتامی
النساء اللاتی بدل از فیهن بود بدل بعض از کل **سؤال** و المستضعفین من الولدان عطف بر ضمیر فیهن نیست
و اگر نه اعادت جار واجب شود و نیز چاره نبود که عطف بر یتامی النساء باشد و فی یتامی النساء بدل ست معطوف
در حکم معطوف علیه باشد و المستضعفین من الولدان بدل از و نتواند بود بعدم الملابسة **جواب** بدل باعتبار
مقصود نبود و مبدل منه در حکم تنحیه نیست از اصالت و از عطف بر وی برین اعتبار ست نه بجهت بدل ست لیس

صحت بدلیت معطوف لازم نیاید اگر جاءنی زید ابوک وعمرو گوید عطف کردن عمرو برابوک که بدلیت جایز نباشد اگرچه عمرو بدل از زید نمیتواند بود زیراکه معطوف بودن او بر ابوک باعتبار اصالت اوست نه باعتبار بدلیت پس چنانستی که گفته جاءنی ابوک وعمرو ونظیر این صاحب کشاف در آیه فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم داشته و او را بدل از اطعام عشرة مساکین نداشته اگرچه کسوتهم صلاحیت بدل از اطعام عشرة مساکین ندارد چه غیره میان ایشان ملابسه نمی نیدارد وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ۝ این شرطیه تذییلست و تاکید جزاء او از جهت ایراد بنای مبالغه بر رحیم و کان دادست و استمراری معنی اینست آنچه از نیکی بکنید بدرستی خدای هست آنرا داننده و ثواب آن بشما رساننده وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ یصلحا مضارع معروف از باب تفاعل با دغام تا در صاد و مضارع معروف از افعال خوانده و معنی بر حسب آن دانند امرأة فاعل فعل محذوفست مفسرست بخافت که مذکورست ای ان خافت امرأة خافت نشوزا او اعراضا مفعول ست مر خافت را من بعلها حالست از نکره متاخره و تواند بود من بعلها مفعول خافت بود و نشوزا او اعراضا تمییز باشد ای خافت من نشوز بعلها او اعراضه و جمله شرطیه مذکوره عطفست بر جمله اسمیه که مقول قل افتاده یعنی بگو این سخن معنی اینست و اگر زنی از نشوز شوهر خویش یعنی از خشم گرفتن و دور بودن و باز داشتن نفس از نفقه بترسد و بسبب بعض از اسباب وقوع آن که از طول بسیار یا از شوهر مشاهده کند چون با زشتی و ناراستگی و قصور و تقصیر خویش و مشاهده عظمت شوهر و معاینه اختلاف و انتفاء امتزاج طبیعت و جبلت که مانع ست از ائتلاف یکدیگر پس باکی نیست بر این زن و شوهر او که میان خویش صلح کنند و لهذا بر تحمل عنا آرند و صلح بهترست از فراق و وفاق خوبترست از شقاق یعنی یا آن بود که صبر کنند بر جهات یا بر ترک رضاء خویش کنند در رضاء یار ما رضاست کرده اند نزول آیه در شان خوله زن رافع بن خدیج که او فرزندان بسیار زاد و بزرگ شد و آئسه گشت یعنی از حیض دیدن باز ماند رافع خواست زن جوانی دیگر بجوید و او را طلاق گوید خوله بدریافت در راه صلح شتافت گفت مرا طلاق مگو و مفارقت من مجو در نفقه بچگان بگذار و [illegible] خانه بمن بسپار و تو هر زنی که خواهی در نکاح خویش در آر و نوبت من بر سر وی روز بی یا آن هفت دار که ترا خوش آید بر اختیار خود دار آن مرد گفت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را پرسیم اگر این نوع روا باشد بکنم این آیه در شان او نازل گشت و این اظهر در حق او بود و بپیوست امام زاهد قصه خوله مذکور و نزول آیه یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن آورده و در ذیل شان آن بیان کرده سیاق آیت از و ما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن و ترغبون ان تنکحوهن الی آخر الآیة با قصه مذکور مناسبت ندارد لیکن با آیه

وان امرأة خافت من بعلها در ذیل یستفتونک فی النساء مذکورست ملایم نیست قصه که ملایم ذیل بود در صدر می آرد **وأحضرت الأنفس الشح** ثلاثی مجرد بود در تفسیر القاضی امرأة متعدی سوی یک مفعول بود در باب افعال که خاصیت او تعدیه است متعدی سوی دو مفعول باشد در فعل مجهول مفعول اول قایم مقام فاعل بود مفعول دوم بر نصب باشد این جا حال ست معنی انیست و حال انیست حاضر کرده شده نفسهای مردان و زنان پیش بخل و حاضر کردن کسی پیش کسی یعنی از بودن انکس صاحب ولایه بود شح را از جهت متابعت کردن مردمان او را تشبیه بوالی و امیر بود و چه استعارت بالکنایه و اثبات آوردن النفس پیش او بر وجه تخییل باشد حاضر کردن کسی پیش کسی عبارت ست از التزام طاعت و اختیار انقیاد و اطاعت حاصل معنی انیست این نفسها اسیر بخل اند و همواره ماسور او باشند مردان بخیلی کنند از گذاشتن حظ خویش و باز ماندن از میل سوی زنان جوان و زنان بخیلی کنند بگذاشتن مهر و نفقه خویش و گذاشتن نوبت خود سوی دیگران و این مقتضای طبع مردمان و موجب طبیعت ایشان ست شرع راه رهائی از اسیر بودن بر دست بخیل نمود بر خلاف طبع ایشان عمل الصلح فرمود که این عملی باختیار خویش بود و در ان رعایت هر دو فریق باشد صاحب کشاف معنی واحضرت الانفس الشح جعل الشح حاضرا الانفس ای ملازما لها غیر منفصل عنها داشته در اثبات تعلق احضار بالنفس و شح یعنی حاضر کردن شح پیش النفس بر عکس تقریر اول پسندا است هر دو تقریر از روی حاصل معنی یکی ست در اثبات ملازمه میان النفس و شح میان ایشان فرقی نیست بر تقریر صاحب کشاف معنی انیست و گردانیده شد بخل حاضر پیش النفس مردمان ملازم طبیعت زنان و شوهران **وإن تحسنوا وتتقوا فإن الله كان بما تعملون خبيرا** عطف ست بر شرطیه سابقه و اولی آنست که معطوف باشد بر لا جناح علیهم که جزا واقع شده چه نفی حرج در صلح و حصول مثوبت در احسان و تقوی ست و این هر دو بر تقدیر خوف نشوز و اعراض شوهر ند پس عطف بر جزا داشتن خوب آید و مستحسن و پسندیده نماید معنی انیست و اگر در حق زنان قدیم احسان کنید و حق صحبت بجا آرید و دل بر حقوق خدمت ایشان بگمارید بدرویی و زشت خوئی زن قدیم تحمل کنید و از قطیعت وی بترسید پس بدرستی خدای تعالی بعملهای شما آگاه بود بکارهای شما عالم باشد هر چه در حق ایشان کنید داند و جزا دادن و ثواب رسانیدن احسان شما تواند **ولن تستطيعوا أن تعدلوا بين النساء ولو حرصتم فلا تميلوا كل الميل فتذروها كالمعلقة** لن برای تاکید نفی ست و لو متصله است یا بمعنی ان اگر لو متصله باشد فلا تمیلوا جواب شرط محذوف باشد ای و اذا ملتم فلا تمیلوا کل المیل و اگر لو بمعنی ان شرطیه بود فلا تمیلوا جواب او شود بر تقدیری که لو متصله باشد معنی انیست و هرگز نتوانید که عدل کنید و میان زنان و هم تسویه ورزید اگرچه در عدل حرص ورزید و در تسویه اهتمام کنید چه میل دل

داشتن میان نفس چه دوستی شما نیست و برابری در موانست و ملامسه و مطایبه و مانند آن ممکن نبود پس عدل من کل الوجوه محال یا در حکم محال باشد و تکلیف ما لا یطاق جایز نبود پس شما را بدین تکلیف نباید بلکه باید آنچه توانید از تسویه در نوبت و نفقه و کسوت و سکنی و رعایت و حمایت و هدیه و عطیه بکار آرید روایت کرده‌اند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم میان ایشان در قسم عدل کردی و هیچ یکی را بر دیگری ترجیح ننهادی تا آنکه برای بیرون بردن در سفر قرعه انداختی نام هر که بیرون آمدی او را برای بیرون سفر مختار ساختی اما عایشه رضی الله تعالی عنها از زنان دیگر محبوب‌تر بود و پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم میل سوی او بیشتر بود از جهت آن میگفت اللهم هذه قسمی فیما املک ولا تواخذنی فیما تملک ولا املک یعنی میل القلوب والمحبة در حدیث است من لم یعدل بین نسائه جاء یوم القیامت واحد شقیه مائل یعنی هر که میان زنان برابری نکند و عدل نگه ندارد روز قیامت بیاید در این حال که یکی از دو جانب او فرو هشته بود حاصل معنی آنست هرگز عدل نتوانید کرد اگرچه در عدل کردن حریص باشید و چون عدل بتمام نتوانید کرد میل بکلی مکنید و خود را در جور بکلی میافگنید پس که آن زن را همچو معلقه بگذارید یعنی آویخته در هوا نه بالا تواند رفت و نه فرود تواند آمد و نه او را حظ زوجیت و انفاق و نه او را همچو مطلقه اطلاق همچو محبوسه که نه دست او نه پای گریز مصراع زین سان مپسند که کسی جور کشد و بر تقدیری که او معنی ان شرطیه بود فلا تمیلوا جزاء او باشد معنی چنین باشد اگر شمارید زنی را که بدو دست میدارید در رغبت بر و حرص فرو نهید و مبالغت در رغبت ننمائید پس اعراض مکنید تمام اعراض از زنی که از و اعراض مینمائید و جور مکنید بکل جور بر زنی که از و نفرت دارید چنانچه ذکر آن گذشت و بیان آن بالا رفت وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا○ جزاء این شرط محذوفست فان الله کان غفورا رحیما و این جمله عطف است بر جمله بالا است معنی اینست که دل را اصلاح آرید و خود را از میل و جور بازدارید و از گذشته توبه کنید و میان زنان رسم عدل و تسویه بنهید و از میل و جور بپرهیزید و از رنجانیدن زنان بترک عدل و بترک تسویه بپرهیزید خدای گناهان گذشته شما بیامرزد و خطاهای شما بخشد زیرا که بدرستی خدای هست آمرزنده گناهان بخشاینده بر بندگان وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا○ جمله شرطیه یعنی وان یتفرقا عطف است بر جمله لا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا و جمله والصلح خیر تا آخر معترضه است برای بیان صعوبت اعتدال و دشواری میل و جور و جمله کان الله واسعا حکیما تذییل است معنی اینست و اگر زن و شوی با یکدیگر جدا شوند و در راه صلح و آشتی نروند و کار ایشان باصلاح نه پذیرد و عمل با ایشان سامان نگیرد خدای ایشان را از هر یکی اغنای فتحهای خویش غنی گرداند زن را شوهری بهتر از آن رساند و عیش خوشتر از آن معین کند و شوهر را زنی بهتر از آن زن دهد و حظی خوشتر از آن مهیا سازد و هست خدای فراخ عطا حکیم در کارها هر چه کند بحکمت کند

گاهی میان زن و شوی الفت دهد گاهی در فرقت افگند وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ
ما موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است لله خبر مبتدا است ظرف مستقر ست از باب وضع مظهر موضع مضمر ست
و این جمله عطف ست بر جمله و کان الله واسعا حکیما معنی آنست و مر خدای راست بیقین هرچه در آسمانها
و در زمین ست همه عالم از علوی و سفلی ملک اوست و سزاوار ست که غنی گرداند و درخور آنست که فراخی بخشد
وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَاِيَّاكُمْ اَنِ
اتَّقُوا اللّٰهَ لام در جواب قسم محذوف ست ای والله لقد وصينا الذين ان در ان اتقوا الله مفسره است
بعد فعل توصیه متضمن معنی قول ست بر طریق تنازع و بیان یا ابدال و این جمله معترضه است برای جلالت شان
تقوی که ما و گذشتگان بدان مأموریم و همه در عهده آوردن این مأموریم معنی آنست و بسوگند یاد میکنیم هر آیینه بدرستیکه
امر کرده ایم کسانی را که بوده اند پیش از شما و امر کرده ایم شما را که از خدای بترسید و از شرک آوردن بدو و شریک
گردانیدن دیگری باو بپرهیزید وَاِنْ تَكْفُرُوْا فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ
ان تکفروا شرطی ست محذوف الجزا و جمله فان لله ما في السموت وما في الارض تعليل جزاء محذوف است ای
ان تکفروا لا تضروا الله فان لله ما في السموت وما في الارض تاکید او از جهت ایراد غنای باری بر وجه کمال ست
و استواری و ان تکفروا با جزای خویش عطف ست بر اتقوا الله که مقول قول است که مدلول وصینا ست سوال
ان اتقوا الله انشا ست و شرطیه مذکور جمله خبریه ست عطف خبر بر انشا چگونه آید و صحت آن چه نوع روی نماید
جواب مقول قول بتاویل قلنا هذا القول بتاویل مفرد بود خبر و انشا در وی برابر باشد معنی آنست و اگر
کفر ورزید و کسی را با حق جل و علا شریک گردانید و از متقی بودن بیرون آیید خدای را عز و جل هیچ زیان نکند
و عمل بد شما در ملک او هیچ مضرتی نیفگند زیرا انچه ملک رب العالمین آنچه در آسمانها و زمین ست املاک و افلاک
و جن و انس و انچه در عالم علوی و سفلی ست ملک اوست بشما چه حاجت دارد و کفر ورزیدن و ناگرویدن و ناپرهیزیدن
و سر از تقوی بیرون کشیدن او را چه زیان آرد وَكَانَ اللّٰهُ غَنِيًّا حَمِيْدًا ۝ این جمله تذییل ست
معنی آنست و هست خدای کردگار بی نیاز ستوده کار وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ
وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيْلًا ۝ و جمله و لله ما في السموت وما في الارض مکرر ست برای تاکید با زیاده ایست
در فاعل کفی و کیلا حال ست از فاعل یا تمیز ست از نسبت این جمله تذییل ست معنی آنست و مر خدای راست بیقین
آنچه در آسمانها ست و زمین ست و بسنده است خدای عز و جل و علا در آن حال که وکیل ست یا از آن روی که
وکیل ست برای تدبیر کارها اِنْ يَّشَاْ يُذْهِبْكُمْ اَيُّهَا النَّاسُ وَيَاْتِ بِاٰخَرِيْنَ
این جمله بیان غنای خدا ست و اظهار قدرت جل و علا ست که نسبت هلاک و قدرت کرده و ذکر آوردن دلیل غنا سلو

و بی نیازی محقق است معنی اینست خدای عز وجل تقدس و تعالی قدرت دارد که اگر خواهد شما را ای مردمان ببرد دیگران را بیارد یعنی وجود شما را بعدم رساند و در پلک زدن ناچیز گرداند وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى ذٰلِكَ قَدِيْرًا ○ و این جمله تذییل است معنی اینست و هست خدای عز وجل بر آن یعنی بر هلاک کردن قومی و آوردن قومی دیگر بجای ایشان قادر یعنی بقدرت کامله و توانا است بقوت شامله هیچ ممکن نیست که او بر ایجاد آن قادر نبود و هیچ مقدوری نیست که بر افنای آن توانا نباشد تواند که در دم زدنی آسمان و زمین و آنچه در اینهاست بعدم رساند و همه عالم را به پلک زدن ناچیز گرداند و صد هزار عالم این چنین پیدا آرد و صد هزار هزار نقوش خوبتر ازین نگارد مَنْ كَانَ يُرِيْدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ این جمله تاکید بیان عظمی جل وعلا است و توضیح کمال قدرت حق سبحانه تعالی است و جمله فعند الله ثواب الدنیا والاخرة تعلیل اوست تقدیر اینست من کان یرید ثواب الدنیا فهو خاسر لان عند الله ثواب الدنیا والاخرة معنی اینست هر که خواهد از جهاد منفعت دنیا را چنانچه غازی غزا کند تا غنیمت یابد و حاجی برای امری بسوی کعبه شتابد پس او زیان زده و خائب و خاسر شده است زیرا که نزد خدای و تحت قدرت او ثواب دنیا و آخرة است ثواب دنیا منفعتی خسیسه و ذلیله است و ثواب آخرت منفعتی نفیسه و جزیله است کسی که قادر بر عطاء جزیل اخروی بود خواستن منفعت خسیسه دنیوی از وی محض زیان کاری و خاسر کاری باشد. وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيْعًا بَصِيْرًا ○ این جمله تذییل است معنی اینست و هست خدای عز وجل شنوا و بینا آنچه میگوئید می شنود آنچه میکنید می بیند يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا كُوْنُوْا قَوّٰمِيْنَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلٰٓى اَنْفُسِكُمْ اَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِيْنَ این جمله در اثنای بیان اقسام حقوق و احکام مقرر است برای طلب عدل از حاکمان و صدق در شهادت از شاهدان که ثبوت حق متعلق بدان است و عامل در علی انفسکم محذوف است ای و لو کان الحکم والشهادت علی انفسکم روایت کرده اند یعنی و فقیری پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم مخاصمت آمدند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را در خاطر مبارک گذشت فقیر ضعیف بر غنی ظلم نتواند کرد گمان طلبه بر غنی ببرد خواست که حکم برای فقیر بر غنی کند این آیه فرود آمد و بعضی گویند که مردی از انصار پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم گفت در ذمه پدر من حق کسی نیست و من بدان گواهم گواهی میتوانم داد زیرا که پدر من فقیر است دست به ادای مالی نتواند کشاد و این آیه در شان او نازل گشت و این نظم بر دو وجه است بر وجه اول در بیان عدل حاکم نص بود و استحکام شهادت ظاهر بود و بر وجه دوم در استحکام شهادت نص بود و در بیان عدل حکم ظاهر باشد قوامین خبر کونوا است و شهداء لله خبر دیگر است مر کونوا را یا حال از ضمیر قوامین بر تقدیری که شهداء لله خبر دیگر باشد مر کونوا را معنی چنین آید ای مومنان در قیام بعدل در حکومت با نهایت مبالغت کنندگان مرا

۱۹ ع ۸

رضائی خدا بصدق گواهی دهندگان اگرچه شهادت شما بر نفسهای شما بود یا بر مادر و پدر یا بر خویشاوندان که نزدیک تر اند باشند **سوال** حکم شهادت بر مادر و پدر و خویشاوندان ممکن بود که پسری یا قرابتی بلزوم حقی برایشان حکم کند یا گواهی دهد و مخبر بلزوم شئ بر نفس خویش مقرست و معلوم نیست که اقرار نامی دیگر و حکم شهادت نامی دیگر است **جواب** در شان مقر که بلزوم حقی اقرار میکند حکم علی نفسه و شهد علی نفسه میگویند بمحض آن اقرار او بر طریق حکم و شهادت الزام او میجویند چنانچه قاضی شریح مقر را شهد علیک ابن اخت خالتک گفت و باقرار والزام او جست اگر این اطلاق حقیقت بود سوال وارد نشود و اگر مجاز دارند از و لو کنتم شهداء علی انفسکم و لو کنتم ملزمین علی انفسکم بر وجه عموم مجاز پیدا رند **إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا** ان یکن المحکوم له او المحکوم علیه و المشهود له او المشهود علیه غنیا او فقیرا فلا تنظروا فی الحکم والشهادة الی الغناء والفقر والیسر والعسر فتشهدوا علی الغنی و تترکوا الشهادة له لتحله ما یحیل و عدم تاذیه بذلک و تشهدوا للفقیر و تترکوا الشهادة علیه ترحما و تحاشیا من لحوق المشقة به و کلوا امرهما الی الله فان الله اولی بهما و این شرطیه تعلیل است برای شهادت و حکم یعنی معنی آنست اگر باشد خصم در هنگام شهادت یا حکم غنی یا فقیر نظر در غنا و فقر او مکنید تا از جهت بسیار و اقتدار از غنا حکم بر زیان او مکنید و گواهی بر منفعت او مدهید و از او باز مایید و در فقیر از جهت ترحم و تحاشی از مشقت او عکس این معامله ورزید در شان هر یکی آنچه پیدا است حکم و آنچه صدق است اتباع آن بجویید زیرا آنچه خدای عز و جل سزاوار تر است بدیشان از شما غنی و فقیر کار خدا بخدا بگذارید در حکم کردن و گواهی دادن میان ایشان فرق مکنید **سوال** عطف باو بمعنی احد الامرین ضمیر که عاید بر وی بود افراد واجب باشد جاء فی زید و عمرو و هو راکب آرند و هما راکبان جایز نپندارند پس در ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما چگونه آید صحت استعمال ضمیر تثنیه محل افراد چگونه روی نماید **جواب** مسلم است که مفهوم احد الامرین است لیکن ضمیر مثنی عاید بر امرین که مضاف الیه است و ارند بر احد که مضاف علیه نپندارند و عود او بر امرین بهتر است از عود او بر احد الامرین زیرا آنچه اولی بودن خدای بدو جنس مستلزم فرد اول بودن خدای بیکی از ایشان که مقصود است بر تقدیر تثنیه بر وجه کنایت و ثابت میشود در صورت افراد اولی بودن بیکی بر وجه تصریح است و الکنایة ابلغ من الصریح و التلویح اولی من التصریح **فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا** فا سببیه است مضمون آیه سابق سبب است برای نهی از اتباع هوا ان تعدلوا مشتق است از عدول ای لا تتبعوا الهوی للعدول من العدل یعنی آن نیست بهر از جهت عدول از عدل و تجاوز از حق و قصد هوا النفس را اتباع مکنید و خود را بر میل طبع بر خلاف شرع مافگنید **وَإِن تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا** ۝ تلووا بصیغه فعل مضارع از لی لایه یا از ولی خوانند و معنی بر حسب آن دانند پس

تعلیل ست مرجزای محذوف را ای فان تلووا او تعرضوا یجزکم الله بان الله کان بما تعملون خبیرا این جمله شرطیه
که متضمن الحاق وعید ست والحاق وعید مستلزم نهی ست یعنی انشا باشد معطوف بر انشاء سابق بود چنانچه
که گفت لا تتبعوا الهوی و ان تلووا او تعرضوا یعنی چنین [illegible] پیچیده سخن حق را بگردانید و از صدق
اعراض کنید و خود را در جور بهنگام حکومت و در کذب در وقت شهادت افگنید بدرستی که خدا بعملهای شما آگاه ست
هرچه کنید داند جزا اعمال شما برحسب آن دهد یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ
وَالْکِتٰبِ الَّذِیْ نَزَّلَ عَلٰی رَسُوْلِهٖ وَالْکِتٰبِ الَّذِیْٓ اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ انزل بصیغه ماضی
از باب افعال و تفعیل معروف و مجهول خوانده اند یعنی [illegible] آن را خوانده اند و در آیات سابقه فروع و احکام که از فروع
ایمان ست یا ذکر عدل در حکومت و شهادت که مثبت احکام و موجب التزام شریعت ذکر کرده و تفصیل آن
آورد و از جهت آنکه ذکر اصل محقق و مقرر فرع بود و مفصل کردن [illegible] و محمل
برای عهد ست و مراد از و محمد الرسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ست یعنی ای مومنان بخدا
و بفرستاده او و کتابی که فرود آورده شده است بر رسول او و کتابی که فرود آورده شده است پیش از محمد
تصدیق دارید سوال آنانکه ایمان آورده اند ایشان را امر بایمان چگونه آید جواب آنست از یا ایها الذین
آمنوا ایمان زبانی مراد بود و آمنوا امر بایمان جنانی باشد [illegible] نماید و فرموده اند بود
خطاب از یا ایها الذین آمنوا مر مومنان مخلص را بود و آمنوا امر ثبات بر ایمان باشد یعنی چنین شود ای مومنان
که باخلاص ایمان آورده اید بر ایمان خویش ثابت باشید و تواند بود که یا ایها الذین آمنوا خطاب مر کسانی را بود که ایمان
آورده اند به پیغمبری و کتابی که پیش از پیغمبر ما بود و آمنوا ایمان آوردن بمحمد و کتاب او [illegible] صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین وصی شود وَمَنْ یَّکْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلٰٓئِکَتِهٖ وَکُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ وَالْیَوْمِ
الْاٰخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًاۢ بَعِیْدًا ۝ فقد ضل [illegible] مرجزا محذوف
ای و من یکفر بالله هلک فانه ضل ضلالا بعیدا و این جمله باعتبار اینکه متضمن منع از کفر ست مشتمل بر امر
ایمان بود و از جهت افادت تاکید تذییل ست و تواند بود که این جمله معطوف بر [illegible] و قبل تقدیر [illegible]
[illegible] و من یکفر هلک دارند جمله محذوف [illegible] بالتعلیل امر بایمان [illegible] یعنی آنست چنین آید و هر که کافر
و فرشتگان او و کتابهای او و بفرستادگان او و بروز قیامت کفر ورزد هلاک شود [illegible] زیرا که
گمراه شده است گمراهی بعیدی یعنی گمراهی که دورست صاحب او از راه اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ثُمَّ کَفَرُوْا
ثُمَّ اٰمَنُوْا ثُمَّ کَفَرُوْا ثُمَّ ازْدَادُوْا کُفْرًا لَّمْ یَکُنِ اللّٰهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیْلًا ۝
بر تقدیری که در آیه سابقه از آمنوا امر ثبات بر ایمان بود و امر بایمان [illegible] و آیه [illegible] ارتداد و قتا

کفر بلوغ باشند بتقدیر بلوغ ساهیم را سائل وارند جمله را ابدا کند و مفعول آرند و بر تقدیری که از آمنوا ایمان بزبان مراد شود و آمنوا ایمان بدل باشد و آیه در ذکر منافقان دارند جمله بشر المنافقین که وعید منافقان ست متصل ذکر منافقان پندارند ان الذین آمنوا ایمن کلامین متسلسلین معنی بعضه بود و برای بیان نکوهش مرتدان و تاکید او از جهت ابراز مذمت مرتدان بر وجه وکادت باشد روایت کرده اند که این آیه در شان ابی عامر وارد گشت و در مذمت او بوده پیوست که ابی عامر مذکور مسجد ضرار در جوار مسجدی بنا کرد و دل بر مضرت و اضرار او آورد و بقصد اینکه مردمان درین مسجد نماز بگذارند و نماز گذاردن در مسجد دیگر ترک آرند چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم مسجد ضرار را خراب کردن فرمود و در هدم او سعی نمود ابو عامر مذکور مرتد گشت و بکفر پیوست بعد چندگاه در اسلام در آمد باز از دایره دین بیرون آمد و بکفر بسر برد و هم در شقاوت مرد و بعضی گویند این آیه در شان کسانی وارد شده که بموسی صلوات الله علیه ایمان آوردند بعده کفر ورزیدند بعده بعیسی ایمان آوردند باز در کفر آمدند بعد از آن کفر زیادت کردند بمحمد صلی الله تعالی علیه وسلم ایمان نیاوردند معنی اینست بدرستی کسانیکه ایمان آوردند پس از آن کفر ورزیدند پس مومن گشتند پس از آن کافر شدند بعد از آن در کافری افزودند و در کفر زیاده شدند تا آنکه هم بران مردند و جان و تن بدوزخ سپردند نبوده است خدای که ایشان را بیامرزد و نه ایشان را راه راست دهد بَشِّرِ الْمُنٰفِقِيْنَ بِاَنَّ لَهُمْ عَذَابًا اَلِيْمَا ۨ الَّذِيْنَ يَتَّخِذُوْنَ الْكٰفِرِيْنَ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ ؕ اَيَبْتَغُوْنَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيْعًا ؕ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتٰبِ اَنْ اِذَا سَمِعْتُمْ اٰيٰتِ اللّٰهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَاُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوْا مَعَهُمْ حَتّٰى يَخُوْضُوْا فِيْ حَدِيْثٍ غَيْرِهٖٓ ۘ ترجمه یا ایها الذین آمنوا آمنوا علی اختلاف التقریر فیه یا ذکر مومنان مخلص ست یا ذکر منافقان ست و جمله ان الذین آمنوا ثم کفروا الآیه در ذکر مرتدان ست و مرتدان در ذکر خود مومنان اند و مماثل منافقان اند بعده از جمله در جمله بشر المنافقین عقب ذکر مرتدان ذکر منافقان آورد و لیکن میان این جمل از جهت اختلاف خبریت و انشائیت فصل کرد و موصول با صله یعنی الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المومنین در محل نصب صفت المنافقین ست یا در محل نصب ست بمفعول اعنی محذوف ست یا در محل رفع بود و خبر مبتدا محذوف باشد و استفهام در ایبتغون عندهم العزة برای انکار بر وجه توبیخ ست ای لا ینبغی لهم ذلک فان فان العزة لله جمیعا برای تعلیل ست و این جمله بر توبیخ مذکور دلیل ست تاکید جمله از جهت ابراز منع باری بر وجه وکادت و استواری ست و جمله و قد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها او یستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره حال ست از فاعل یتخذون الکافرین اولیاء

من دون المؤمنین را اولیا دانسته‌اند [illegible] بغیر تفسیر [illegible] و قد تقدم [illegible] و جملهٔ یبتغون عندهم العزة [illegible]
برای توبیخ و ضمیر ایشان ازان اوا اسم [illegible] محذوف است و ضمیر ایشان بعد آن مخففه لازم است و جمله [illegible] که
میان ایشان [illegible] خبر انست و آن با اسم و خبر خویش مفعول ما لم یسم فاعله است مر نزل را بر قرأة صیغهٔ مجهول یا مفعول به
است مر نزل را بر قرأة صیغهٔ معروف آیه و قد نزل علیکم فی الکتاب تا آخر حکایت نزول آیه و اذا رأیت الذین
یخوضون فی آیاتنا است از سورهٔ انعام که در مکه نازل شده آیه و ما علی الذین یتقون من حسابهم من شیء هم در مکه
نسخ حکم او آمده معنی آیه [illegible] ای منافقان را بشارت عذاب دردناک ایشان را آنانکه میگیرند
کافران را دوستان از غیر زمرهٔ مؤمنان نزد ایشان عزت میجویند [illegible] دوستی ایشان می پویند
ایشان را دوست میگیرند دوستی ایشان [illegible] این عمل نباید زیرا که همه عزت
مر خدا راست در دوستی دشمنان خدای هیچ عزتی نباشد گوهر عزت از معدن خواری چگونه جویند برای طلب
عزت جای که عزت نیست چگونه میروید و حال آنکه بتحقیق فرود آورده شده است بر شما یا فرود آورده است خدای تعالی
القرآن [illegible] نزل که [illegible] شان آنست [illegible] شنیدید شما آیات کتاب خدا که کفر ورزیده میشود و استهزا
نموده می آید پس با کفر ورزندگان بآیات خدا و استهزا کنندگان بدان منشینید و صحبت ایشان مگزینید تا آنکه
ایشان از کفر و استهزا بآیات خدا باز مانند و زبان خود را بحدیثی دیگر مشغول گردانند انکم
اذاً مثلهم [illegible] این جمله [illegible] است [illegible] تاکید [illegible] تقدیم [illegible] است [illegible]
[illegible] که صحبت ایشان زیان داشت [illegible] با ایشان [illegible]
[illegible] که [illegible] ایشان [illegible] تاکید [illegible]
[illegible] شما اگر [illegible] قرآن را [illegible]
و الفت [illegible] ایشان [illegible] ایشان باشید [illegible]
إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا الَّذِينَ
يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ [illegible] کافران [illegible] منافقان [illegible]
[illegible] حکم [illegible] تاکید و تقدیم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کافران [illegible] منافقان را در دوزخ [illegible]
آنانکه منتظر اند در حال شما [illegible] فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ
[illegible] تفسیر [illegible] همزه برای [illegible] اثبات بود [illegible]

شما را فتح از عنایت خدا بگویند مر مسلمانان را ما با شما نبودیم یعنی بودیم و در کارزار محاربه سعی نمودیم لاجرم هستیم شریک
در غنیمت گشتیم وَإِنْ كَانَ لِلْكٰفِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ واین جمله شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه معنی آنست اگر باشد مر کافران را نصیبی از غلبه
در جهاد از ایشان بخشی و نصیبی جویند و در بیان استحقاق گویند نگهبان بر شما نبوده ایم و در غالب آمدن
و ظفر یافتن شما سعی ننمودیم با ایشان بودیم در گفتار و کردار شما سعی می نمودیم سر بار مسلمانان شما را نگاهداشتیم
و حکایتهای قوت شما بر ایشان برسانیدیم و ایشان شکسته و ضعیف میگردانیدیم بر ایشان بمثل این
کلمات بگویند و حصه حاصل ایشان از ایشان جویند فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
فا سببیه است معنی آنست پس خدای حکم خواهد کرد میان شما در روز قیامت مومنان را در کشیدن
جنان و منافقان درجات خواهد داد منافقان از جهت این جفاکاری و بدکرداری در درکه اسفل از دوزخ
خواهد فرستاد وَلَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكٰفِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا این جمله تذییل است ع
معنی آنست و هرگز نگرداند خدای عز و جل هیچ گاهی مر کافران را بر مومنان راهی دشمنان را بر دوستان
خویش ولایت ندهد بدکرداران را بر نیکوکاران حجتی پیدا نکند سوال کافران را بر مسلمانان بسیار
کاریست راهها مخاصمت و منازعت بسیار است اگر مسلمانی مال ذمی تلف نماید ماخوذ میشود و اگر کافری بنده را
که مسلمان است بخرد مالک میشود اگرچه او را جبر بر فروختن کنند و این با از ولایت او بیرون آرند و نیز
اگر مسلمانی ذمی را بکشد نزدیک امام اعظم قصاص واجب شود جواب این آیت وارد است در باب
کافران معهود چون عبدالله بن ابی سلول و امثال او ایشان در عداوت پیغمبر غلو کرده و دل بر ایذاء پیغامبر
صلی الله علیه وسلم آورده در قصد هلاک پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم مشغول گشتند و پیغمبر را ایذا گفتند
خوار شده پیش یاران پیغمبر مردند و بخواری و نگونساری جان بملک الموت سپردند و از نفی غلبه کافران مخصوص
بر مسلمانان نفی غلبه جنس کافران نباید چه از نفی خاص نفی عام روی نماید و بر تقدیری که حکم العبرة لعموم اللفظ
لا لخصوص السبب کافران را درین آیت بر عموم دارند بر حکم عطف این جمله بر جمله فالله یحکم بینکم یوم القیامت
بر طریق ضمنت یوم الجمعة و ضمانت نقید بقیدی که در جمله سابقا بود مستدارند هم سوال وارد نشود زیرا چه
در آن روز هیچ کافری را غلبه نخواهد بود و هیچ ظفری بر مسلمانان روی نخواهد نمود و از امیر المؤمنین کرم الله وجهه
در این آیت تقیید نکرد و صریح است و نیز تقیید بروز قیامت مقتضی صریح است بر این وجه مطالبات و مواخذات
دنیا وارد نشود و در کلام اشکالی نبود و بعضی از سبیل مذکور حجت دین مراد داشته اند و شک نیست که عقلا
از همه کافران حجت اثبات آن دین که منسوب اند ندارند و آنچه ایشان را برای اثبات دین خویش حجتی نخواهد بود

دلیل بر اثبات آن روی نخواهد نمود و آنچه امام شافعی میگوید که بقتل ذمی بر مسلم قصاص واجب نشاید دگر نه کافر را بر مسلمانان سبیلی نیست قصاص ثابت شود و آن منفی ست بظاهر این آیت منفی ترجیح نیست متمسکی بی معنی ست زیرا که چون بعض دعوی مر کافران را بر مسلمانان چون بیع و رهن و ضمان متعلقات بالاتفاق ثابت بود و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا عامی مخصوص البعض باشد حق قصاص نیز از نفی منصوص قصاص مخصوص گردد ان المنٰفقین یخٰدعون الله وهو خادعهم در آیه سابقه نکوهش منافقان بلوح بر صادر شدن بدی و زشتی از ایشان بود تقدیم بلوح تاکید جمله سابق نمود و جمله وهو خادعهم حال ست یا عطف ست معنی آنست بد زشتی منافقان که در اظهار ایمان و اخلاص می کوشند و کفر باطنی را می پوشند در ظاهر موافقت میگمارند و خدای عزوجل فیض نعمت و اظهار آثار رحمت از صحت و عافیت و عزت و رفاهیت باراده عقوبت مشیت نعمت میکند و این کار که از کسی واقع شود در اظهار آنچه خلاف آن میخواهد بفعل مخادع نیمانند این کار را بر وجه تمثیل نه بر وجه تحقیق خداع میخوانند و تواند بود که خادعهم بمعنی مجازیهم بود و ذکر مجازیهم بلفظ خادعهم از قبیل مشاکله باشد یعنی چنین باشد خدای سزا کننده منافقان ست عقوبت کننده ایشان ست واذا قاموا الی الصلوٰة قاموا کسالیٰ یراءون الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا کسالی حال ست از فاعل قاموا که جزای شرط ست و جمله شرطیه عطف بر جمله خبریه یخادعون که خبر ان واقع شده یراءون الناس حالی دیگر ست و لا یذکرون الله عطف ست بر یراءون یا حال ست از ضمیر قاموا ای قاموا مرائین غیر ذاکرین الا قلیلا صفت مصدر محذوف ست یا صفت زمان محذوف ای الا ذکرا قلیلا و الا زمانا قلیلا معنی آنست و چون ایستاده شوند بسوی نماز ایستاده شوند در حالت که کاهل کنندگان و سوی نماز بی رغبت آیندگانند نماز برای نمود مردمان میگذارند و خدای را جز اندکی یاد نمی آرند که مومنان بحکم اذکروا الله ذکرا کثیرا ذکر بسیار بود و قلت ذکر خدا نشانی نفاق باشد مذبذبین بین ذٰلک لا الی هٰؤلاء ولا الی هٰؤلاء مذبذبین حال دیگر ست اسم مفعول ست من ذبذبه اذا ذبه ای ذبه و طرده یعنی مذبذبین مطرود و رانده بین جماعة المسلمین و فرقة الکافرین یقول المسلمون لستم منا و یقول الکافرون لستم منا این جمله بمعنی لا یصلون الی هؤلاء ولا یصلون الی هؤلاء حالی دیگر ست معنی آنست در میان کفر رانده و افگنده شدگانند و از میان مومنان و کافرانند بظاهر از کافران بیرون آیند بباطن و از مومنان در میانه و در حیات میان مسلمانان باشند بعد ممات میان کافران روند نه بهمه وجه سوی مومنان آیند و نه بهمه وجه کافری نمایند ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا این جمله تذییل تعلیل ست بتقدیر لانه مذبذبین و من یضلل الله شرطیه ست و من موصول یا شرطیه مرفوع المحل بر ابتدا ست جمله فلن تجد له سبیلا جزا

مبتدا است از جهت آنکه مبتدا متضمن معنی شرط شده در خبر آورده معنی آنست هر که گمراه کند او را خدا سے عز و علا نیابی برائے رسیدن سوی حق راهی براستی او را که را نماید و بر هدی و راه راست نیارد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْکَافِرِینَ أَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ أَتُرِیدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَیْکُمْ سُلْطَانًا مُبِینًا ○ این جمله در اثنا ذکر منافقان معترضه است سلطانا مبینا مفعول اول مر ان تجعلوا را لله علیکم متعلق است بسلطانا یا حال است و ان تجعلوا مفعول است مر تریدون را استفهام در اتریدون برای انکار بر جهت توبیخ است ای قوم مومنان مخلص باز دست گرفتن کافران که کار منافقان و صفت ایشان است محترز باشید و با کافران چو منافقان دم دوستی نزنید معنی آنست ای مومنان کافران را از غیر مومنان دوست مگیرید و دوستی ایشان را با خویش مپذیرید میخواهید یعنی نشاید که بخواهید که مر خدای را بر استحقاق عذاب خویش حجتی ظاهر گردانید سوال کافر را دوست ساختن و بصحبت ایشان پرداختن اگرچه از دوستی مسلمانان بود نشاید در معنی از صحبت ایشان پرداختن اگرچه با دوستی مسلمانان بود نشاید در معنی از صحبت ایشان تسبیح من دون المومنین چگونه سایغ آید جواب ذکر من دون المومنین تعریض از حال منافقان دارند که ایشان کافران را دوست دارند و دل بر دوستی مسلمانان نمی گمارند إِنَّ الْمُنَافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ و چون در آیات سابقه ذکر زشتی احوال منافقان ملوح باستحقاق ایشان عذاب را بتقدیم ملوح فصل تاکید این حکم که متضمن وعید عذاب ایشان است سایغ شود معنی آنست بدرستی منافقان در درک اسفل از آتش باشند یعنی در پایه فروترین از دوزخ بوند چه دوزخ درکات است یکی فروتر دیگری چنانچه در بهشت درجاتست یکی برتر دیگری در درجات هرچند برتر بود خوشتر و خوبتر بود و در درکات هرچه فروتر بود بدتر و صعبتر باشد و چون ایشان در باطن کفر داشتند ایشان را تصدیق و ایمان نبود با آنکه خباثت با مسلمانان زیادت کردند و ... بر بدخواهی ایشان کوشیدند باظهار موافقت مبالغ بر اسرار ایشان ... بر اسرار ایشان تا بکار رسانیدند و آنرا سبب ضرر ایشان ساختند ... ایشان با آنکه ... مسلمانان گماشتند عذاب ایشان ... کافران ... ایشان با فزونی پیوسته ایشان را در قعر دوزخ انداختند و در درک اسفل جای ایشان ساختند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیرًا ○ این جمله حال است یا عطف است بر فی الدرک الاسفل که ... مستقر است ... معنی آنست هرگز نیابی ایشان را یاری دهنده که از عذاب برهاند در اینجا ... یافتن یاری کنایه است از نابودن ذکر نایافتن کرد و لیکن گفت ذکر نایافتن نسبا و در ... نابودن یاری دهنده فرمایش کنایه بود و بصریح ثابت نشود و الکنایة ابلغ من الصریح و الله اعلم ...

من التصریح و تواند بود که این جمله تکمیل باشد برای وعید و دفع وہم کسی که گمان برد که ایشان را یاوری بود که از عذاب
بازش شوند الا الذین تابوا واصلحوا واعتصموا بالله واخلصوا دینهم لله
استثنا از منافقان مذکورست معنی اینست بدرستی منافقان در درک اسفل دوزخ باشند ایشان را
یاوری دهی نبود مگر کسانیکه توبه کردند و اصلاح ورزیدند و بنا مستند در دین خویش برای خدا اخلاص گزیدند
فاولئک مع المؤمنین فا برای تعلیل ست این جمله به استثنا و تعلیل ست یعنی ایشان را از
حکم مذکور در خبر استثنا کردند زیرا آنچه با مومنان خواهند بود چنانچه در دنیا با مسلمانان بتوحید و اخلاص موافقت
نمودند در بهشت موافقت خواهند نمود و بودن ایشان با مومنان کنایت است از در آمدن در بهشت و تنزیل
درجات آن این عبارت اختیار کرد بتصریح بدر آمدن بهشت نکرد زیرا که این کنایت است والکنایة ابلغ
من الصریح والتلویح اولی من التصریح معنی اینست پس ایشان با مومنان مخلص باشند در دوزخ نشوند و
معذب نگردند وسوف یؤت الله المؤمنین اجرا عظیما ۝ این جمله تذییل ست
معنی اینست و سرانجام خدای مسلمانان را ثوابی عظیم بدهد درجات مستقیم گشتند چون تائبان از نفاق
با مسلمانان باشند ایشان نیز اجر عظیم یابند در بیان آن بیان این عبارت اختیار کرد تصریح بسوف نه توهم تسهل
عظیما نیاورد تا این حکم بسبیل و کادت ثابت شود لان الکنایة ابلغ من الصریح والتلویح اولی من التصریح
ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم ما استفهامیه مفعول ست مر یفعل را و جهت
تضمن صدر کلام مقدم بر عامل شده ای شی یفعل الله بعذابکم و با متعلق ست به یفعل بر طریق اللهم افعل
بی و هم ما نسئله اہل بر بن سرچه استفهام برای تقریر بمعنی اقرار کنانیدن باشد معنی چنین آید که کدام
چیز کند خدای در شان شما عذاب شما اگر شما شکر گوئید و معاصی را تارک شوید نفی با شمارت ایجاب
یا اعلام هم شما گوئید که لایق بکرم و حکمت او چه میدانید و خطاب مر جماعت مومنین را بود تا هر مخاطبی
اقرار کند عذاب را در حق مومن شاکر اعلام کند نه ایجاد نفی کند نه اثبات و اگر استفهام برای
انکار دارند معنی بدین جمله چنداره چه کار کند خدای بعذاب کردن شما و از عذاب شما چه فاصل بود جلب
منفعت کند یا سلب مضرت شود یعنی در عذاب کردن شما هیچ کار بر نیاید و چیزی که از وی هیچ کار بر نیاید
کردن نشاید معنی اول باستقلال موافق تر است والصواب نزدیک تر و این جمله استفهامیه تقریر ست
مر اولئک مع المومنین را چه مضمون هر دو نفی عذاب است و درین کلام التفات ست از غیبت بسوی
خطاب زیرا چه چنانچه در اولئک مع المومنین ذکر جماعتی که ایشان نفی عذاب مقصود ست بلفظ غیبت
بود و درین جمله ذکر ایشان بصیغه خطاب روی نمود و نکته التفات آنست که بعد حکم کردن بر غائبی بچیزی چون تنها

را خطاب کنند و اقرار کنانند چنانستی که او را در شود مذکور متصف ساخته باشند و اظهار کرده که در حکم کور
غیبت در حضور برابر است ذکر شیئی که در غیبت کردند توانند که بحضور نیز کنند سوال تقدیم شکر بر ایمان از برای چی
نباید و بغیر متقی نشاید جواب داعی آنست که ایمان بغیر معرفت خالق نبود و معرفت خالق بمعرفت نعم باشد و معرفت
منعم بمعرفت انعام وارند و معرفت انعام موجب شکر منعم است پس شکر مقدم بر ایمان باشد طبعا فقدم ذکرا و کان
الله شاکرا علیما ۝ ذکر مثیب بلفظ شاکر صفت مشاکله است چنانچه در کما تدین تدان آمده و جزاء
سیئة سیئة تحقیق شد و این جمله تذییل ست معنی آنست که هست خدا شاکر طاعت بندگان یعنی
ثواب دهنده عبادت کنندگان علیم بحقیقت ایمان شما و شکر شما بیدانه و جزا دادن بقدر آن می تواند

لَا يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْٓءِ مِنَ الْقَوْلِ اِلَّا مَنْ ظُلِمَ

جزو ٦

روایت کرده اند امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه را شخصی دشنام میگفت ابو بکر رضی الله
عنه چند بار تحمل التحمل ساخت و باعراض از معارضه او پرداخت آخر بر حکم بشریت مکافات کرد و کلام ناپسندیده او را
در معرض جواب آورد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ازین حکایت رسید پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم مکافات مذکور از
امیر المومنین ابو بکر پسندید استثنا مسطور در شان او نازل گشت بیان مذکور بوده و پیوسته و بعضی گویند مهمانی بر قومی آمد و
مهمانخانه ایشان در آمد ذل بر اکرام او نگماشتند و او را بدکسانی بسیار مهمان نداشتند او از ایشان شکایت کرد و بدی
و ناشایستگی ایشان را در صورت حکایت آورد مردمان او را عتاب کردند و در معرض ملامت آوردند این استثنا در باب او
نازل گشت و این بیان بوده و پیوسته چه او مظلوم بود و اقعه صدق پیش مردمان باز نمود زیرا که دران زمانه ضیافت حکم
وجوب داشت و شرع و طبع آنرا لازم می پنداشت با آن مهمان حالت مخمصه داشت و دفع اضرار خویش از ان حسبی انگاشت
من القول بیان سوء است حال و مجرور یعنی با السوء الجهر که مصدر است متعلق شده و اعمال مصدر معرفت بلام در جار و مجرور بسیار
آمده الا من ظلم بحذف مضاف استثنا متصل ست ای لا یحب الله الجهر بالسوء الا جهر من ظلم و تواند بود که استثنا منقطع باشد و فیه
شفقة اهل بود و چون بالاسفن در ذکر کافران بود و بیشتر نیز ذکر کافران و منافقین خواهد بود جمله لا یحب الله الجهر بالسوء من اشارة ذکر کافران و منافقین
آورده برای آنکه بیدن حکایت از کسی بیدی و اذن بشکایت از تعدی بر وجه اعتراض ذکر کرده تا در ضمن آن نکوهیدن
حکایت منافقان در ذکر بدی مسلمانان حاصل شود و مفید در اشکال مسلمانان در شکایت تعدی ایشان ثابت
شود و معنی آنست خدای عز وجل آشکارا کردن بدی کسی دوست ندارد چه این در دین و دنیا زیان کار باشد
و تشفی انگیزد و بهر دو می ازد و فتنه خیزد و مستحق وعید ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم
فی الدنیا والاخرة سازد در بطه تا ب عیب و تعذیب و حکام اندازد فی الجملہ ذکر بدی کسی آشکارا کردن عیب مردم

عملی ست که خالق نه پسندد و خلق بحصول دشمنی پیوندد مگر کسیکه مظلوم بود و ظالمی با او بدی با وی کشیده باشد یا گویند
لکن مظلومی که شکایت از تعدی و حکایت از بدی ظالمان کند و انتصار و استغاثه و طعن و رد [illegible]
و شهادت و دعای بد کردن و آفت و بلا خواستن پیش آید مبغوض نباشد و ملام نشود و بعضی این تفسیر در حق
مظلوم شتم مکافات شتمی نیز جایز دارند و این را از باب دفع اذی و [illegible] آنکه شتم وی بسبب
حد نباشد زیادت بر شتم او نبود و در حدیث هست المستبان ما قالا فعلی البادی حتی یعتدی المظلوم سوال
در [illegible] آمده اذا استب [illegible] الظالم [illegible] یا اگر مکافات شتم جایز بودی [illegible] تقریر این آیات ربانی
نبوی چه است جواب [illegible] بسبب حرمت مجلس نبوی آمده و یا بقدر اذی و مکافات در جفا
یکدیگر متوجه شده سوال چه موجب استثنا حکم مستثنی منه [illegible] لازم آید از مظلوم جهر
بسوء محبوب الله باشد و جهر بدی مظلوم را بالطباق اولی بر الباب [illegible] جواز است نه در جهر استحباب
جواب نفی محبت و رعایت [illegible] در باب بدی [illegible] آیت و نشد لا یحب کل کفار اثیم اثبات بغض کند
بمعنی یبغض الله الجهر بالسوء الا جهر من ظلم فانه لا یبغض الله جهره بالسوء باشد. وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا
عَلِيمًا ○ این جمله تذییل ست معنی اینست و هست خدای شنوا آنچه کسی از کسی بد و نیک گوید شنود
و داناست آنچه کسی با کسی بدی و نیکی کند بدانکه إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ
فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ○ ان تبدوا [illegible] ست محذوف الجزا فان احسن [illegible]
موهم [illegible] از انتقام بود ذکر قدیرا برای دفع این وهم [illegible] تکمیل روی نمود و مظلوم را با ظالم معامله
انواع ست یکی شکایت از ظالم و انتصار از حاکم و طلب حکم دوم بر حکم [illegible] پیش آید
در فرض تظلم و انتصار [illegible] سوم بر حکم [illegible] آمدن [illegible]
کردن چنانچه قایل گوید بیت آنها که بحق ما بدیها کردند [illegible] چون [illegible]
یک مرتبه اول که حکایت از کسی ببدی [illegible] شکایت از ظالم و تعدی [illegible] باذن و اباحت ذکر کرده
و آنرا از قباحت [illegible] بیرون آورده [illegible] میان مرتبه [illegible] ذکر آن [illegible]
پیوسته معنی اینست اگر نیکی را در حق بدی کننده ظاهر کنید یا نیکی را [illegible] پنهان دارید یا اگر [illegible]
بدی که پیش آید [illegible] بصورت عفو و درگذشتن نمائید خدای شما را [illegible]
[illegible] عفو کننده و بقدرت خویش ثواب دهنده. إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ
وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ
بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلًا ○ أُولٰئِكَ [illegible]

جمله یکفرون بالله در صله یا معطوفات صله الذین ست موصول با صله اسم ان ست و اولئک مرفوع المحل بر ابتدا ست هم ضمیر فصل ست الکافرون خبر مبتدا ست و جمله خبر ان ست حقا مصدر ست مر فعل محذوف را تقدیر حق هذا القول حقا ای ثبت ثبوتا از باب زید قائم حقا آمده توکید مضمون جمله سابقه شده و چون در آیت ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار ذکر منافقان کرد و شان ایشان در بیان آورد و چنانستی که سامع بیان حکم کافران مجاهر که کفر خود را نمی پوشیدند و در مجاهره و مکابره میکوشیدند منتظر گشت و از حال ایشان بمسالت پیوست بیان حکم ایشان حسبت با ایشان سوال ما الکافرین المجاهرین غیر المنافقین گفت این آیت برای حکم ایشان مستانفه آورد حکم ایشان را بر وجه تاکید ذکر کرد کافران انواع اند بعضی کافر ند بخدا و پیغمبران خدا چنانچه دهریه عالم را قدیم گویند و مستغنی از موثر دانند قایم بوجود آله نشوند در رهی که ظاهر الفساد است روند و مشرکان که قائل بوحدانیت صانع نشوند و در راه توحید خالق نروند این هر دو طایفه بهیچ پیغمبری قائل نه اند ایشان بخدا و پیغمبران خدا کافرند و بعضی قائل بصانع و آله باشند و بهیچ پیغمبری و به نبوت انبیا قائل نشوند و گویند اگر پیغمبری مخالف عقل آرد سخن او مردود شود و اگر موافق عقل آرد عقل کافی بود و این نیز ظاهر الفساد است محل استبعاد ست زیرا انچه شک نیست که انچه عقل آنجا نمی رسد محتاج سوی انبیا بود و انچه عقل و ادراک آن بمشقت دیدن و رنج کشیدن حاجت دارد انبیا آنرا بسهولت و آسانی در دلها آرند و بعضی کافران در ایمان به پیغامبران فرق میکنند چون اهل کتاب ببعضی پیغامبران ایمان می آرند و ببعضی ایمان نمی آرند جهودان ایمان بموسی آرند و از عیسی و محمد ص بیزارند و ترسایان بگروند و رسالت موسی و محمد را کافر شوند معنی اینست بدرستی که آنانکه بخدا و پیغمبران او کفر میورزند بخدا و رسول نمی گروند و این در شان دهریه و مشرکان ست که دهریه عالم را قدیم میگویند و قائل بصانع عالم اند و مشرکان بایمان بوحدانیت ندارند هر دو طایفه قائل برسالت و نبوت نه اند و بهیچ رسولی و نبی نمیگروند و آنانکه میخواهند که فرق کنند او جدائی افگنند میان ایمان بخدا و ایمان به پیغمبران بدین که ایمان بخدا آرند و بهیچ پیغمبری نیارند چنانچه صابیه و براهمه که قائل نه اند بوجود آفریننده جهان و منکر اند مر جمیع پیغامبران و آنانکه میگویند ببعضی پیغامبران ایمان آریم و بعضی را تصدیق نداریم چنانچه اهل کتاب و میخواهند که بگیرند میان کفر و ایمان راه که در آن ایمان ببعض بود و کفر ببعض باشد و می پندارند که میان کفر و اسلام راهی دیگر بود و واسطه باشد همین که یک پیغامبر کفر ورزیدند بلکه یک حکمی از احکام پیغمبران منکر گشتند کافر شدند نعوذ بالله من ذلک ایشان مقصود را بر کفر جدا ایمان به بعض پیغامبران ایمان حاصل نمیشود تا ایمان بجمیع پیغامبران نیارند و همه پیغمبران را تصدیق ندارند داغ کفر از جبین نمیرود و نور ایمان ظاهر نمیشود درست آمد این قول درست آمدنی و ثابت شد ثابت شدنی

وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ○ این جمله تذییل ست وضع مظهر موضع مضمر برای تصریح

بمنا ثابت یعنی آماده است و ساخته کردیم برای کافران عذابی خوار کننده و در رسوائی و خواری می افکند ایشان را
وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ
يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ نؤتیهم بنون [illegible] و بغیبت خوانده اند یعنی بر حسب آن دانسته [illegible]
و الذین مرفوع المحل مبتدا است و جمله اولئک [illegible] خبر مبتدا [illegible] و جمله و یقولون [illegible]
و [illegible] ذکر اهل الکتاب کرد ایشان را [illegible] ایمان به پیغمبران [illegible] کافران [illegible]
اهل الکتاب که بیشتر خواهد آمد نیز ذکر اهل کتاب است [illegible] الذین آمنوا الآیه در اثنا ذکر اهل کتاب [illegible]
است اعتراض و برای مدح مومنان [illegible] یعنی آنانکه ایمان آوردند بخدای و بهمه فرستادگان
خدای و فرق نکرده اند میان پیغمبران در ایمان [illegible] ایشان را [illegible] ایشان [illegible]
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا [illegible] یعنی هست خدای آمرزنده [illegible]
آمرزد و بخشاینده که عطا بخشد يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ
فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِن ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً [illegible]
و افعال خوانده یعنی بر حسب آن دانسته اند روایت کرده اند که بعضی اهل کتاب فرود آمدن کتاب را از آسمان
یکبارگی خواستند چنانچه جای دیگر آمده است لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة [illegible] بعضی گفتند که [illegible]
و بعضی دیگر از یهود گفتند [illegible] التصدیق نکنیم تا مکتوبی از خدا بنام ما بعنوان هذا کتاب من الله
الی فلان [illegible] بخوانیم و مضمون آنرا [illegible] چنانچه جای دیگر گفته اند ولن نؤمن لرقیک حتی
تنزل علینا کتابا نقرؤه [illegible] اگر برای [illegible] بودی لم [illegible]
ایشان در خواست [illegible] و در خواهش [illegible] خدای [illegible] ایشان را فرستادی و [illegible]
ایشان [illegible] یسألک اهل الکتاب [illegible] اهل کتاب [illegible] ایشان فقد سألوا
موسی [illegible] تعلیل [illegible] اهل الکتاب ان تنزل علیهم [illegible]
من السماء فلا تحزن فقد سألوا موسی اکبر من ذلک [illegible] فقد سألوا موسی [illegible]
من ذلک یعنی [illegible] از اهل کتاب [illegible]
بر ایشان کتابی یعنی قرآن [illegible] ایشان [illegible]
باشد بعنوان هذا من الله الی فلان و من فلان [illegible] فلان بن فلان [illegible]
بخوانیم و مضمون آن [illegible] ایشان [illegible]
دل خود را بدین اند [illegible] زیرا که ایشان [illegible] ما را [illegible] خدا آشکارا گفته

فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ جمله عطف است بر قالوا ارنا الله جهرة معنی اینست پس گرفت ایشان را صاعقه آسمانی و آتش فلکی بظلم کردن و گذشتن از حد بندگی **سوال** کسانیکه تنزیل کتاب را از پیغامبر سوال نموده اند گویندگان ارنا الله جهرة نبودند نسبت سوال مذکور بسوی ایشان چگونه آید و صحت فقد سالوا موسی اکبر من ذلک چه نوع مطابق نماید **جواب** این از باب نسبت قول بعض سوی کل بود یا نسبت قول اصول سوی فروع باشد برین آیه معتزله در امتناع رویت تمسک کنند که خدای عزوجل رویت از ایشان نپسندید تا آنکه برین سوال ایشان را آتش آسمانی رسید جواب ایشان سوال رویت بر وجه تعجیز موسی و اعتقاد امتناع آن کرده بودند بدین سوال با موسی ستیزش و تعنتش نموده اند از جهت اعتقاد رویت کار ایشان بدین ورطه کشید و از جهت منکر شدن صفت خداوند ممتنع گفتن ممکن حتی الامکان ایشان را رسید آنچه رسید **ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنٰتُ** عطف است بر فقد سالوا موسی اکبر من ذلک معنی اینست پس ایشان گوساله را پرستش گرفتند و بالوهیت پرستیدند بعد آنکه آمده بود بر ایشان حجج ظاهره و معجزات متظاهره **سوال** قائلان ارنا الله جهرة را صاعقه رسید و کار ایشان بهلاک کشید نسبت پرستیدن گوساله سوی ایشان چگونه آید و این خبر مطابق واقع چه نوع روی نماید **جواب** تواند بود که این از باب اسناد فعل بعض سوی کل بود یا اسناد فعل قومی سوی امثال و اشباه ایشان باشد **فَعَفَوْنَا عَنْ ذٰلِكَ** عطف است بر ثم اتخذوا العجل معنی اینست پس ما ایشان را از پرستیدن گوساله عفو کردیم و در راه رهایش آوردیم **سوال** کفر عفو پذیر نبود و عفو از گوساله پرستی چگونه متصور شود **جواب** کفر چون ثابت باشد عفو نپذیرد لیکن خدای عزوجل بکفری که توبه و ایمان زائل شود عفو کند بکفر گذشته نگیرد و تواند بود عفونا مذکور مجاز از توبه بود فعفونا من ذلک بمعنی فرزقناهم التوبة باشد و تواند بود فاء فعفونا فصیحه باشد عاطفه بر محذوف بود تقدیر چنین باشد ثم اتخذوا العجل من بعد ما جاءتهم البینات فتابوا و تبنا علیهم بایجاب قتلهم انفسهم فی التوبة فعفونا من ذلک ولم نشدد علیهم و قبلنا توبتهم بدون القتل چنین بود ایشان گوساله پرستیدند و گوساله را اله خواندند ما بر ایشان سختی قتل در توبه نهادیم بعد آن از باقی ماندگان برفع قتل یسر و آسانی دادیم پس عفو مذکور عفو از کفر نبود و عفو از تشدید مذکور باشد **وَاٰتَيْنَا مُوْسٰى سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا** این جمله عطف است بر فاخذتهم الصاعقة یا عطف است بر فقد سالوا موسی اکبر یا حال است ازو بتقدیر قد یا معترضه است برای مدح موسی معنی اینست و دادیم ما موسی را بگرفتن صاعقه گویندگان ارنا الله جهرة را حجتی ظاهره و معجزه متظاهره یا گویند ایشان از موسی خواسته اند بالا تر از آنکه از توجیه آنه و حال اینست که داده بودیم موسی را حجتی ظاهره و معجزه متظاهره از ید بیضا و فلق بحر و غالب آمدن بر اعدا را قویا یا گویند موسی پیغمبری عظیم الشان جلی البرهان بود

آیات بینه دلالات مدفیه بود و جمله مذکور بر سبیل تقدیر تکمیل بود برای دفع وهم آنکه مسالت مذکوره از جهت
ثبوت ضعف موسی و انتقاد قوت او باشد وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ
ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعَدُّوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ۝
تعدو بسکون عین و تخفیف دال مضمومه و بسکون عین و تشدید دال مضمومه باظهار عین و اخفا او خوانند و معنی هر سه
قراءة یکی دانند و رفعنا با معطوفات خویش عطف است بر یسألک اهل الکتاب عطف قصه بر قصه یعنی آنست و بر کردیم
بالای ایشان کوه را تا پیمان کنند و در هم اختیار میثاق بر بندند تا رفع طور و سایر قصه ها پیش مسطور در سوره بقره گذشت
و بالا بیان پیوسته و گفتیم با مر ایشان را در دیهی که موسی فتح کرد در آیید بخشوع و سجده کنان یا فروتنی درآیید
و گفتیم با مر ایشان را از حدی که برای شما را در این کار تعیین شد تجاوز نکنید یعنی در روز شنبه بگرفتن ماهی سعی منمایید
و گرفتیم با با ایشان پیمانی درشت و عهدی درست و در این امر و نهیها ایشان خلاف کردند و عهد و پیمان بسر بردند
حال خود ایشان ساخته لاجرم یافتند آنچه یافتند فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ
وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ ما فبما است با زایده است برای
تاکید مضمون کلام وجه تاکید بزیادت حرف که از در ترکیب هیچ معنی مراد نیست مشکل است مگر آنکه گویند حرف
زاینده موجب تکرار نظر و تدبر او تامل است تا تاکید مضمون کلام بتکریر نظر و تکثیر تامل حاصل است چنانچه در آیه
فبما رحمة من الله لنت لهم بشرح گذشته و بیان آن بالا رفته و نقضهم میثاقهم معطوفات او مجرور بما است و این جار
و مجرور متعلق است بفعل محذوف ای فبنقضهم میثاقهم و کذا فعلنا بهم ما فعلنا و بعضی لعناهم تقدیر کنند بدلیل آنکه در سوره
مائده فبما نقضهم میثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم قاسیة است و این جمله یعنی فبما نقضهم میثاقهم با فعل که متعلق اوست
عطف است بر جمله محذوفه معطوفه بر اخذنا منهم میثاقا غلیظا ای اخذنا منهم میثاقا غلیظا فنقضوا المیثاق فبنقضهم میثاقهم
و کذا فعلنا بهم ما فعلنا یعنی آنست پس بشکستن ایشان عهد خویش را و ناگرویدن ایشان بآیات خدا و کشتن ایشان
پیغمبران را بغیر حق و گفتن ایشان قلوبنا غلف یعنی دلهای ما بغلاف کرده شده و در ستر و حجاب درآمده آنچه محمد
میگوید در دل ما در نمی آید گفتار وی مفهوم نمیشود بدین وجه غلف جمع اغلف بر طریق حمر که جمع احمر است باشد
و تواند بود که مخفف غلف بضم لام باشد جمع غلاف بر طریق کتاب و کتب پندارند تقدیر مضاف یعنی قلوبنا
ذو غلف و محیط بود موافق معنی وجه اول باشد یا معنی بدین طریق گویند دلهای ما غلافها علم است فارغیم
ما از گفتار محمد غنی ایم از بیان او مستغنی ایم بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ
إِلَّا قَلِيلًا ۝ بل طبع الله علیها عطف است بر مضمون مصدر اضراب است از ذکر مصدر یعنی فعل با آن است
ای فبان نقضوا میثاقهم و ان قتلوا الانبیاء بغیر حق و ان قالوا قلوبنا غلف بل ان طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون

فعلنا بهم ما فعلنا من مسخهم قردة و خنازیر و تحریم الطیبات علیهم و سوق صنوف البلایا الیهم و فاء سببیه است یا تعلیل است بمعنی آنست گفتن قلوبنا غلف و دعوی پوشیدگی دلها نیست هیچ دلهای دیگری پرده و غلافی نیست بلکه خدای مهر دلهای ایشان بکفر ایشان سر کرده چنانچه نصیحتی و پندی در نیابد ایمانی و ایقانی و تحقیقی و اتفاقی روی نماید پس ایمان نیارند مگر اندکی از ایشان که خدای مهر ایشان زایل گردانید و ایشان را بمعرفت حق و دریافت صدق برساند **و بکفرهم و قولهم علی مریم بهتانا عظیما** عطف است بر فبما نقضهم عامل در وی همان است که در فبما نقضهم تقدیر کرده اند فعلنا بالعنا و تواند بود که عطف باشد بر بکفرهم ای طبع الله علیها بکفرهم و بکفرهم و مطلوب بیان تکثیر کفر و تعداد انواع او باشد ای بکفرهم بموسی و بکفرهم بعیسی یعنی مهر کرده خدا دلهای ایشان را بشومی کفر ایشان بموسی و کفر ایشان بعیسی یا بکفر ایشان بتوریت و کفر ایشان بقرآن و غیر آن از کفرهای که دارند و کافریهای که می آرند و بسبب گفتن و افترا کردن ایشان بر مریم افترای عظیم و بهتان عظیم **روایت** کرده اند جماعتی از ایشان عیسی را صلوات الله علیه گفتند تو ساحری و مادر تو ساحره عیسی علیه السلام الله و الصلوة دعا بد کردن بر ایشان بر خود التزام نمود دعا کردن بدین عبارت که اللهم العن من سبنی و سب والدتی گفت بدعای او ایشان بعقوبت پیوستند مسخ شدند بر صورت خوک گشتند و بعضی گویند بهتان عظیم آن بود که مریم را با او در زاده او یوسف بن ماثان که از اهل صلاح و فلاح و از جمله خدم بیت المقدس بود متهم کردند و دو کس را که بهر دو بری از این کار و عری از این کردار بوده تهمت ساختند کدام بهتان ازین عظیم تر بود و کدام افترا ازین فخیم تر باشد **و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله** عطف است بر فبما نقضهم و تاکید جمله از جهت آنست که مخاطبان در مضمون این جمله تردد داشتند چنانچه گفت و ان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه و لفظ رسول الله تواند بود و صفت مسیح باشد داخل قول ایشان بر وجه استهزا بود زیرا که ایشان مصدق رسالت او نبودند و تواند بود که قول خدا باشد مفعول اعنی بود و صفت او نباشد بر وجه اول درین سخن کفر ایشان با افتخار بقتل عیسی استهزا برسالت او بود و بر وجه دوم کفر ایشان با افتخار بقتل مذکور باشد بمعنی آنست و گفتن ایشان انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله یعنی بدرستی کشتیم ما عیسی بن مریم را که رسول خداست جل و علا **و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم** مفعول مالم یسم فاعله است مشبه را و تواند بود در شبه ضمیری باشد عاید بر مقتول که مضمون جمله مذکور است ای و لکن شبه من قتلوه بعیسی جمله و ما قتلوه و ما صلبوه معترضه است در اثنای حکایت برای تکذیب ایشان در قتل عیسی و جمله و لکن شبه لهم استدراکیست برای اثبات بودن دعوی قتل عیسی غلط و دفع وهم وقوع کذب محض **روایت** کرده اند چون بدگویندگان عیسی و مادرش مریم بدعای عیسی مسخ شدند عداوت کافران زیادت گشت و با بعضی و در قتل ایشان

یا فزونی پیوست قصد عیسی کردند و دل بر کشتن او آوردند و در شریعت او قتال با کفار نبود و عیسی را احتراز از ایشان
صواب نمود در خانه بند گرفت قصد کردند و بر آنجا نه آوردند چون در آن خانه آمدند بقصد تن در آمدند جبرئیل
علیه السلام عیسی صلوات الله علیه را بر آسمان برد و میان فرشتگان جای او بجای کرد و حق عز و جل طبیعت بشریت
از و دور گردانید لطیف ملکی رسانید ارضی بود سماوی گشت بشریت بملکیت پیوست حق سبحانه تعالی در وی پیچو فرشتگان
پرها آفرید و او را در میان فرشتگان رسانید گرد گرد عرش طیران بخشید در آن محل که عیسی صلوات الله علیه بود از آنجا
سوی آسمان نهضت شد و جماعتی که قاصد او بودند و در کشتن او قصد اوست کوششی نمودند یکی از آن را در لباس ایشان
بر شبیه عیسی گفت بگمان او عیسی است بکشتن و بر دار نهادن پیوست چنانکه مذکور شد بیرون آمدند بر سر مردمان انا
قتلنا المسیح بن مریم رسول الله گفتند معنی آنست و عیسی را نکشتند و بر دار نکرده اند لکن ایقاع کرده شده است
تشبیه مقتول به عیسی پیش کافران واقع شده است شبیه عیسی بر دیگری پیش چشم ایشان وَإِنَّ الَّذِينَ
اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ این جمله اسمیه معطوف است بر فعلیه سابقه یا حال است تاکید
او از جهت انکار مدعیان قتل است هر شک را زیرا که ایشان دعوی یقین داشتند و مدعی یقین منکر شک باشد
لیکن دعوی یقین و انکار شک بزبان داشتند و در دلهای خویش در این قضیه شکی یافتند اگر عیسی را کشته ایم
یار ما کجاست و اگر یار خود را کشته ایم نادیدن عیسی را چه است چنانچه بالا گذشت حق سبحانه تعالی خبر از شک
ایشان کرد بیقین در صفت شک آورد و از جهت آنکه بزبان در قتل او دعوی یقین میکردند و در شک بودن خویش
انکار بر وجه اصرار مینمودند این جمله را ذکر کرده موکد بتاکید آورد معنی آنست بدرستی که آنانکه در قتل عیسی اختلاف
مینمودند هر آینه در شان عیسی در شک بودند صورت واقعه چه بستند و میان خویش میگفتند اگر این مقتول عیسی
است یار ما کجاست و اگر یار ماست نادیدن عیسی چرا است و دیگر گفتند تن مقتول چون تن یار ماست و روی او در نظر
ما چون روی عیسی است چون این دو جهت مختلف می یافتند لاجرم بسوی سبب در شک افتادند سوال
گفته اند تشبیه پیغامبر بدیگری نشود در شبه لهم چگونه مستقیم بود جواب تشبیه پیغمبر بدیگری در زمان تبلیغ
روا ندارند اما در زمان بردن سوی آسمان که وقت باز ماندن از تبلیغ است ممنوع نمی باشد جواب
دیگر آنکه در روی مقتول شبه عیسی نبود و در نظر ایشان شبه عیسی مینمود روی مقتول شبه عیسی نیست تشبیه نداشت
و چشم ایشان در روی تخیل شبه عیسی می پنداشتند و ممنوع تحقق به تخیل نباشد مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ
إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ استثناء منقطع است زیرا که اتباع ظن از اهل علم نیست و جمله ما لهم به من علم
مقرره است مر جمله سابقه را زیرا که نفی علم اثبات شک است معنی آنست نیست مر ایشان را علمی بدو لیکن اتباع
گمان ثابت است چنانچه در ایشان انتفا علم از ثواب است وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ۝ بَل رَّفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ

ای الی سمائه این جمله تکرار وما قتلوه سابق ست برای تاکید و مفعول ست از باب ضربته سوطا یا حال ست یقیناً متعلق ست بمضمون نفی هر دو فعل بر وجه تنازع با عمال ثانی و حذف از اول ای انتفی قتلهم ایاه انتفاء بیقین او انتفی قتلهم حال کونهم ذوی یقین فی انتفائه و اگر متعلق فعل دارند نفی متوجه سوی قید شود و اصل فعل بشبت ماند پس معنی فاسد آید مگر آنکه نفی متوجه سوی هر دو دارند بر طریق لا یسالون الناس الحافا بپندارند ای لیس منهم سوال و الالحاح فکذا ههنا ای لیس منهم قتل و لا یقین و بعضی گویند در آیه تقدیم و تاخیر ست ای ما قتلوه بل رفعه الله الیه یقیناً معنی آنیست و نکشتند ایشان عیسی را بلکه بر داشته است او را بسوی آسمان خویش خدای عز و جل ﴿وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ ○ این جمله تذییل ست معنی آنیست و هست خدای غالب هر چه خواهد بکند حکیم ست هر چه کند بحکمت کند ﴿وَإِنْ مِّنْ أَهْلِ الْكِتٰبِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهٖ قَبْلَ مَوْتِهٖ﴾ ان نافیه است لیؤمنن جواب قسم محذوف ست جمله قسمیه صفت مبتدا محذوف ست من اهل الکتاب خبر مبتدا ست ای و من اهل الکتاب الا لیؤمنن به و ضمیر قبل موته و ضمیر لیؤمنن عاید بر احد من اهل الکتاب است و ضمیر به تواند بود که بر خدای عاید بود یا بر عیسی باز گردد یا بر محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم و جمله عطف ست بر وان الذین اختلفوا فی الکتاب لفی شک منه معنی آنیست نیست از اهل کتاب هیچ یکی مگر بر این صفت هر آینه پیش از مردن خویش بخدای ایمان آرد یکی داند ثالث ثلثه نخواند یا گویند ایمان بعیسی پیش از مردن خویش آرد و او را رسول دارد و او را آنکه ابن الله نپندارند یا گویند هر آینه ایمان بمحمد بیارد او را رسول که عیسی بدو بشارت داده است گویند لیکن چون هنگام یاس بود مقبول نباشد ﴿وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكُوْنُ عَلَيْهِمْ شَهِيْدًا﴾ ○ عطف ست بر جمله وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته معنی آنیست و در روز قیامت عیسی یا محمد بر انتفاء ایمان ایشان گواه باشند ایشان را در دعوی ایمان تکذیب کنند و بر کفر ایشان گواهی دهند و این جمله کنایت ست ازین که ایمانی که ایشان وقت یاس آرند نفع نکند ﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبٰتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ﴾ فبظلم بدل ست از فبما نقضهم میثاقهم و ما معطوفات او بزیادت فا یا عطف ست بر وی و تنکیر در ظلم برای تفخیم ست یا برای تکثیر ست ای فبظلم کثیر حاصل من هذه الجرائم العظیمة الکثیرة صادر من الذین هادوا و اتخذوا دین الیهود و معطوف و معطوف علیه یا بدل و مبدل یعنی فبظلم من الذین هادوا و فبما نقضهم میثاقهم متعلق ست بحرمنا یا فبما نقضهم میثاقهم و کذا فعلنا بهم و ما فعلنا او لعناهم او عاقبناهم و او سخطنا علیهم او نحو ذلک فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات و این کلام بدین وجه از باب عطف نسق ست جمله بر جمله نه عطف جار و مجرور بر جار و مجرور و طیبات مفعول حرمنا ست تنکیر برای تعظیم ست و تکثیر ست احلت لهم صفت ست مر طیبات و در من الذین هادوا وضع مظهر موضع مضمر ست محل آن بود که فبظلم منهم گوید از جهت تصریح بذکر ایشان وضع مظهر موضع مضمر گردد و تعیین گناه

پس بظلم عظیم و تعدی کثیر از جهودان حرام گردانیدیم بر ایشان چیزهای خوش آینده که حلال گردانیده شده بود
بر ایشان چون شحوم والبان شتر و هر حیوانی که ناخن دار است و امثال آن چنانچه جای دیگر فرمود وعلى
الذين هادوا حرمنا كل ذي ظفر ومن البقر والغنم حرمنا عليهم شحومهما الا ما حملت ظهورهما او الحوايا او ما اختلط
بعظم ذلك جزيناهم ببغيهم وانا لصادقون و درین محل در تفسیر لطیفه ذکر کرده که حق سبحانه تعالی میان امت پیغمبر
ما صلی الله تعالی علیه وسلم که خیر الامم است و میان امم سابقه جهت فرق آورده که در امم سابقه از جهت ارتکاب
حرام غالبها طیب حرام گشت و در امت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم حرمت حرامی که از ایشان واقع
شده با حلال پیوست چنانچه گفته احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم هن لباس لكم وانتم لباس لهن علم الله
انكم كنتم تختانون انفسكم فتاب عليكم وعفا عنكم فالآن باشروهن وابتغوا ما كتب الله لكم وكلوا واشربوا الآية
وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ۝ وَأَخْذِهِمُ الرِّبَوٰا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ
أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ ۚ وبصدهم عن سبيل الله عطف است بر فبظلم من الذين هادوا و این متعلق
بحرمنا بر طریق مزید مرتبت و بعض و معنی آنست پس بظلمی که از جهودان واقع شده و بتعدی که از ایشان در وجود
آمده بر ایشان طیباتی که حلال کرده شده بود حرام گردانیدیم و از اشداد و اعتلاء بجریان آوردیم و بباز داشتن
ایشان مردمان را از راه رضای خدا باز داشتن بسیار و گرفتن ایشان ربوا را برای وجدان ثروت و بسیار و
حال آنست که نهی کرده شده بودند از گرفتن ربوا و خوردن ایشان مالهای مردمان بباطل بغیر حق بجنایت و
سرقه و غصب و ارتشا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۝ اعتدنا فعل ماضی است از اعتاد بمعنی حضرنا
این جمله تذییل است معنی آنست و ساخته کرده ایم برای کسانیکه کافر شدند از جمله ایشان عذابی دردناک
در نیران و این آیه دلیل است بر این که کفار مخاطب بعبادت نه اند مخاطب اند بحرمات که ایشان را به ایراد
نهی مکلف گردانیده و عقوبت ارتکاب محرمات رسانیده لَٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ
وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ ۚ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَوٰةَ
وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ۝ ربع
لکن برای استدراک است الراسخون في العلم مبتدا است والمؤمنون عطف است بر او الراسخون في العلم
يؤمنون با متعلق خویش صفت المؤمنون است تقدیر تنکیر در لام از جهت عدم عهدیت بر طریق ولقد امر
على اللئيم يسبني یا بحذف موصول بتقدیر والمؤمنون الذين يؤمنون بما انزل اليك یا بدل است از مضمون جمله
ای والذين يؤمنون بما انزل اليك وما انزل من قبلك و در والمقيمين الصلوة نصب بر مدح است یکی آنکه عطف
بر بما انزل اليك باشد بتقدیر يؤمنون بما انزل اليك وبالانبياء المقيمين الصلوة بود و [illegible] بود و که [illegible]

دارند منصوب است فاعل یؤمنون محمول بر اراده مت یاران پیغمبر که مقیمان صلوة اند پندارند و تواند که مفعول اعنی بود نصب علی المدح باشد چنانچه والصابرین فی البأساء والضراء گذشته و در سورة البقره رفته کسی که از ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها روایت کرده که سه محل در قرآن خطاء کاتب افتاده یکی والمقیمین الصلوة دوم والصابئون والنصاری فی قوله ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئون والنصاری سیوم ان هذان لساحران روایت او صحت ندارد کسی که قواعد نحو داند این را مخالف قاعده نحو نخواند علی الخصوص قراة متواتر مکتوب در مصاحف خطا را چگونه ثبت کنند و تابعین و تبع تابعین خلفا عن سلف دوم تصحیح آن چه نوع زنند تخطیه آن نارواست بر ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها افتراست که نقل تخطیه از ام المؤمنین عائشه رض خبر واحد است و نقل والمقیمین و کتابة او در مصاحف متواتر است خبر واحد معارض متواتر نشود پس تخطیه صواب نبود والمؤتون الزکوة عطف است بر والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیک والمؤمنون بالله والیوم الآخر عطف است بر المؤمنون یؤمنون عطف بر و سیان ایشان باعتبار متعلق نیست چنانچه اعجبنی المکرم زید والمکرم عمرو چون علم و کتاب برا عمل است لعبد والراسخون فی العلم والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک ذکر عمل کرد و از جمله اعمال صلوة و زکوة را آورد که صلوة اصل عبادت بدنی است و زکوة اصل عبادات مالیه و عبادات دیگر از بدنی و مالی تابع ایشان است و ذکر اصل ذکر تبع است بدین وجه ذکر صلوة و زکوة همه عبادات باشد بعد از ان والمؤمنون بالله ذکر کرد که جامع است بر همه انواع ایمان را چه ایمان بخدای ایمان بذات و صفات او است و ایمان فرشتگان خدای و کتابهای او و پیغامبران او باعتبار اضافت مذکور داخل ایمان بخدا است پس در ذکر والمؤمنون بالله بعد از ذکر ایمان بکتاب تعمیم بعد تخصیص بود بعد از ان والیوم الآخر برای ذکر ایمان روز قیامت که روز جزا است و ذکر مختار است ذکر کرد و آن روز را که زوال نپذیرد ملک ابدی یا روز مالک سرمدی است بر طریق تخصیص در بیان آورد اولئک مبتدا دوم است سنؤتیهم خبر مبتدا دوم است اجرا عظیما مفعول دوم سنؤتیهم سیؤتیهم بصیغه متکلم و غائب خوانند و معنی بر حسب آن بدانند و تواند بود که اولئک در محل نصب بود بتقدیر فعل محذوف و تفسیر آن شده ایلائی تفسیر باشد بر تقدیر سنؤتی اولئک سنؤتیهم بمانند سنؤتیهم را مفسر او پندارند جمله مذکوره اسمیه یا فعلیه خبر مبتدا ما دل یعنی والراسخون با معطوفات او بود و جمله لکن الراسخون تا آخر تکمیل است که در سابقه مذمت اهل کتاب کرد و نکوهش ایشان در میان آورد و موهم شد که همه اهل کتاب برین صفت اند در بر حذر ... اند برین است دراک که دفع آن وهم کرد جمله را بر سبیل تکمیل آورد و معنی اینست لکن کسانیکه ثابت قدمان در علم اند صاحبان دراک و فهم اند و مؤمنانی که ایمان می آرند بر آنچه فرستاده شده بر تو ای محمد یعنی قرآن و بر آنچه پیش از تو فرستاده شده انجیل و زبور و جز آن و پیغامبران که مقیم صلوة بوده اند و اقامت صلوة

چنانچه مینهند و دهند زکوة دهندگان و دهند یا در روز قیامت ایمان آرندگان، و گویند کسانیکه بقرآن و کتب گذشته ایمان می آرند یا مقیمان صلوة یعنی یاران پیغامبر یا مسلمانان دیگر که نماز بر پا میدارند، یا گویند مخصوص بهشت که هم میان مومنان کسانیکه راست نماز میگذارند و از نسبت اقامت نماز دارند باقی معنی همان است که گذشته و ذکر اینها بالا رفته ای محمد زود باشند بدهیم ایشان را اجری عظیم و نوالی جسیم إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ ۚ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ ۚ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا ۝ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ ۚ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا

[illegible] و پنج خوانند [illegible] روایت کرده اند چون یهودان گفتند که آیات متفرقه می آری کتاب خدا می بایست تنها یکبار از تو کتابی یکدفعه چنانچه توریت بر موسی فرود آمده بود فرود آید حق سبحانه تعالی آیات بسیار در نکوهش ایشان فرستاد و بسیار از پاسخ و جواب ایشان شرح داد چنانکه گفتند و ما انزل الله علی بشر من شیء که بالاتر ظاهر گردیده است گفتن این آیت در رد ایشان ظاهر گشت و نظم [illegible] در [illegible] کسانیکه ما انزل الله علی بشر من شیء گفته بودند [illegible] در نزول کتاب [illegible] انکار می شوند [illegible] را سوگند آورد و چون این جمله [illegible] رسالت را فصل کرده حکم رسالت برای تعظیم و تکثیر است ای رسلا عظاما کثیرة [illegible] بفعل مقدر [illegible] معنی او حینا یا [illegible] معنی قصصناهم ای کما ارسلنا و بینا او ارسلنا قد قصصناهم [illegible] علیک [illegible] رسلا [illegible] کلم الله موسی تکلیما تکلیما مصدر است [illegible] جمله [illegible] او حینا که در کما او حینا الی نوح والنبیین من بعده است و [illegible] حصول جلالت شان [illegible] تشبیه اجلال و اعلام خاتم پیغمبران است صلوات الله علیهم و در [illegible] وکلم الله التفات از تکلم بسوی غیبت است معنی آنست بدرستی ما بسوی تو ای محمد وحی کرده ایم چنانچه بسوی نوح و پیغمبران دیگر از پس نوح وحی فرود آوردیم و چنانچه وحی کردیم بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب [illegible] و اسباط نسل ابراهیم خلیل و دیگر پیغمبران چون عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و چنانچه دادیم داود را زبور و چنانچه فرستادیم رسولان را که قصه رسالت و انبیاء ایشان بر تو ذکر کرده ایم و رسولانی که قصه ایشان بر تو ذکر نیاوردیم و چنانچه بسوی [illegible] کلیم مکرم گفت [illegible] و کلم الله موسی تکلیما [illegible] شریف مخصوص او [illegible] سبحانه تعالی [illegible] پیغمبر ما را صلی الله تعالی علیه و سلم اگرچه [illegible] وحی متاخر است [illegible]

و نبوت در ذکر مقدم داشت و نوح را علیه السلام بعد پیغامبر ما صلی الله تعالی علیه وسلم بر همه پیغمبران اگرچه بعضی ازیشان
بر تر ازو بودند ردیف پیغمبر ما ساخت چنانچه در آیت دیگر و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح ذکر
او متصل ذکر پیغامبر بود و این قرب در شان او موجب عظمت و منقبت بود و نوح صلوات الله علیه وسلامه
علیه برین مکرر است سزاوار است چه جلائل شمایل و جزائل فضائل او بسیار است بعد طوفان همه آدمیان از نسل
او اند ازین جهت او را آدم ثانی گویند چنانچه در آیت آمده وجعلنا ذریته هم الباقین و در طول انبیا بیشتر است عمر و اکثر
ایشان بیشتر از وی صبر گفته اند عمر او هزار و دویست سال رسید نهصد و پنجاه سال در دعوت کفار گذرانیده
درین مدت هیچ موی او سفید نشد و قوتی از قوای او کم نگشت و هیچ دندان از دندانهای او و استخوانی از استخوانهای
او سستی نپذیرفت و درین مدت در دعوت کفار از وی هیچ قصوری و تقصیری نرفت هر بار که دعوت کردی
کفار را در غضب آوردی چندان چندان میزدند که بیهوش گشتی و آنکه هشیار شدی باز بدعوت پیوستی هر چند
ایشان جفا میکردند و دل برا ایذا او می آوردند او بر جفا صبر کردی و روی بدعوت و نیکخواهی ایشان آوردی
و او اول کسی است که دعای او بهلاک امت مستجاب شده بود و استجابت دعا هلاک همه دشمنان و نجات همه
دوستان او در اوردی نمود سوال درین آیت عیسی را بر جماعتی از انبیا که برو مقدم بوده اند چرا مقدم کرده
او را متاخر ازان چرا نیاورد جواب از جهت سرزنش یهود که ایشان نفی نبوت او میکردند و او را در طعن
عیب می آوردند سوال سلیمان را که پسر داود بود چرا تقدیم کرد و ذکر پسر پیش از پدر چرا آورد جواب از
طیب خاطر پدر بفوقیت مرتبه پسر گفته اند هیچ پدر بفوقیت دیگری نگاه نکند مگر پدر که پسر را بر خویش فوقیت خواهد

رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ
وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ۝ رسلا بدل است از رسلا که بالا رفته یا تاکید است تکریر یا نصب علی المدح

بتقدیر اعنی و امدح یعنی است و جمله وکان الله عزیزا حکیما تذییل است یعنی فرستادیم رسولانی که بشارت دهند
بهشت و درجات آن و ترسانند از دوزخ و درکات آن تا نباشد مر مردمان را حجتی بعد از ارسال رسل
چه مردمان پیش خدای حجت نتوانند کرد و عذر گناه خویش نتوانند آورد که ما را کسی خبر نکرده و خبر دین پیش ما
نیاورده چون پیغمبران مبعوث شدند و تبلیغ دین کردند مردمان را حجت منقطع گشت و عذر با نتفا پیوست
و هست خدای عز و جل قوی غالب هرچه خواهد تواند حکیم است همه کار مقرون بحکمت گرداند لٰکِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ

بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ۝

چون یهودان ما انزل الله علی بشر من شئ گفتند در رد مقالت خود این آیت انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح
والنبیین من بعده شنیدند از شهادت ابا آوردند و تا تشهید کنند که در زبان آوردند و هم آن

گواهی حاصل نشود استدراک کرد این جمله بر وجه تکمیل آورد و جمله انزله بعلمه بیان است مر شهید را یا مستانفه است
در جواب کیف انزل یا تعلیل است مر یشهد را ای یشهد لانه انزله ملتبسا بعلمه الخاص به الکامل المشتمل علی وجوه الاعجاز
فیکون کنایة عن کونه منزلا کاملا بلیغا بالغا اقصی درجات البلاغة وانزاله بیان لکیفیة شهادته منه
لحقیقته و جمله والملئکة عطف است بر جمله الله یشهد و باء در کفی بالله زائده است و شهیدا حال یا
تمیز و جمله و کفی بالله تذییل است معنی آنست که هر چند یهود گواهی نمیدهند بر آنچه فرستاده شده است بسوی تو گواهی نمیدهند
لیکن خدای تحقیق بر تو فرستاده است گواهی میدهد براستی و درستی او آگاهی دارد و فرستاده خود را در حالتی
که ملتبس است بعلم کامل او و مقرون است با حیاء که مشتمل است بر فنون انواع اعجاز و شهادت بسنده است از کردگار
بی نیاز پس چون کتاب را مقرون با دلیل حقیقت فرستاده چنانستی که گواهی بحقیقت او داد و فرشتگان نیز بحقیقت
او گواهند و بحقیقت آنچه بتو فرستاده است گواهی میدهند و خدای عز و جل بسنده است درین حال که تحقیق است
قرآن یا ازین روی که بر حجیت آن گواهی دهنده است اگر اهل کتاب بحقیت آنچه منزل است بر تو گواهی
ندهند چه زیان کنند و اگر مشرکان بتو نگروند چه مضرت بود اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَصَدُّوْا عَنْ
سَبِیْلِ اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوْا ضَلٰلًا بَعِیْدًا یعنی اهل کتاب کفر ورزیدند و باز داشتند
صلوات الله علیهم عداوت گرفتند چیزی نابوده [illegible]
منسوخ گشته گاهی گفتند موسی لا نبی بعدی گفته و [illegible] دیگر [illegible]
ایمان باز داشتند انواع گمراهی ایشان ذکر و اصناف فساد و تباهی ایشان در بیان آورد و چنانستی که سائلی
از ضلال ایشان سوال کرد و گمراهی ایشان را در رسالت آورد [illegible] قد ضلوا ضلالا بعیدا گفت
ازین جهت این جمله را موکد آورد و بر وجه استیناف فصل کرد [illegible] بدرستی آنانکه کفر ورزیدند
بیشتر خلق که امت تابوده باز داشتند بدان کلمات ایشان را بر اختیار کفر [illegible] و از سعادت ایمان باز داشتند
بدرستی که گمراه شدند و گمراهی که دور از راه راست است و طریق هدایت [illegible] از مقتضای شرع قویم و صراط مستقیم
که منهج رسل و انبیاست اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَظَلَمُوْا لَمْ یَکُنِ اللّٰهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا
لِیَهْدِیَهُمْ طَرِیْقًا اِلَّا طَرِیْقَ جَهَنَّمَ خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا وَکَانَ ذٰلِکَ
عَلَی اللّٰهِ یَسِیْرًا چون بالا بیان ضلال ایشان کرد [illegible] سوال [illegible] چنانستی که گفته ما
یفعل الله بهم لا این جمله استینافیه فصل کرد و از جهت [illegible] آورد و [illegible] خالدین فیها
حال مقدره است که مفهوم استثناست ای یعذبهم [illegible] ابدا [illegible] معنی آنست
آنانکه کافر شدند و ظلم و عصیان پیوستند بنسبت کار [illegible] ایشان را [illegible]

راهی غیر راه دوزخ ننماید و درین حالی که بودن ایشان در دوزخ باد و دران عین دران مقدر ست و هست جاوید
ایشان در دوزخ جاودانی کار آسان یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم
در آیات سابقه نکال کفر و بال ظلم و ضلال بیان کرده و آن مقام ترهیب کفار بود و درین آیت بیان آمدن رسول
و اسباب ایمان و بیان خیریت آن در مقام ترغیب آورده و فصل از نعت تا این مقام آورده یا از جهت کمال
انقطاع باعتبار خبریت ان الذین کفروا الآیة و انشائیت جمله ندائیه حاصل شده و حکایت از صنیع کفار و حکایت
از کردار و گفتار ایشان بر سبیل غیبت کرده و درین آیت روی سخن با ایشان کلام بر وجه التفات از غیبت بسوی
خطاب آورده معنی آنست ای مردمان بدرستی که بشما رسولی از پروردگار شما بحق آمده یا با ملتبس باشد
معنی چنین بود بدرستی رسولی از پروردگار شما دین را که حق است و شریعتی را که درست است بر شما آورد فآمنوا
خیرا لکم فاء سببیه است و خیرا منصوب بفعل مقدر ای واختاروا او اختیر لکم و هو الایمان و
اترکوا ما هو شر لکم و هو الکفر معنی آنست پس ایمان آرید و کفر بگذارید آنچه خیریت در شما را اختیار کنید
کفر که شر ست ترک دهید وان تکفروا فان لله ما فی السموات والارض
فان لله تا آخر قائل ست مر جزا را شده و فعل را تقدیر اواحد آنست ای ان تکفروا فلا یضیر کفرکم بملکوت الله شیئا
فان لله ما فی السموات والارض دیو دن جمله سابقه بلوح سوی این جمله بود تعلقه هم بلوح تا کتب جمله سابق بود معنی
آنست اگر کفر ورزید و یا ایمان بیارید کفر شما در ملک خدای هیچ زیان ندارد و مضرتی در عظمت و نقصانی
در کمال او نیارد زیرا چه خدای را چندین است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین ست از کفر شما چه کاهد و از
ایمان شما چه زیان آید وکان الله علیما حکیما ○ این جمله تذییل ست معنی آنست هست خدا دانا
بهمه چیز حکیم ست بهمه کار هر چه بگوید بداند و هر چه بخواهد بر وجه حکمت آوردن آن تواند یا اهل
الکتاب لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی الله الا الحق این مر اهل کتاب راست خطابی دیگر ست مر مقصود
خطاب سابق را که ترغیب بر ایمان و تحذیر ایشان ست مقرر ست الا الحق استثنا ست مفرغ آمده مفعول
لا تقولوا علی الله واقع شده معنی آنست ای اهل کتاب در تعصب دین خویش غلو مکنید و بر خدا جز آنچه آن
حق ست مگوئید در صفات او آنچه متحقق ست بگوئید و اگر لا تقولوا علی الله بمعنی لا تفتروا علی الله باشد الا الحق
استثنا منقطع بود معنی چنین آید ای اهل کتاب بیهوده در دین باطل خویش غلو مکنید و مگوئید بر خدا یعنی جز حق
[illegible] سخنان نابوده مگوئید و [illegible] عیسی را ابن الله خوانید و او را اله گوئید
و در باره گفتن ان الله ثالث ثلثه سه گوئید که این همه نقصان بود و در خور اله نباشد لکن حق باید گفت و گفته شده
شنفته شده انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله وکلمته القاها الی مریم وروح منه

بیان حق مذکور شد و قصر مذکور قصر قلب است برای رد اعتقاد ترسایان که عیسی را اله میگفتند و در رد اعتقاد
نبوت و رسالت او منکر بودند یعنی اینست نیست مسیح یعنی عیسی بن مریم مگر رسول خدا و کلمه حق جل و علا
که آنرا سوی مریم القا کرده و بدو یعنی از بدایع قدرت و محض از عجایب فطرت پدید آورده و حاصل آنکه بی پدر آفریده شده و
بتخلیق و تکوین خدا پدید آمده و روحی است از روحها که آفریده اوست یعنی روحی است ناشی از صنع او بی اصل
از اینجا او بنده است از جمله عباد الله نه خدا و او را از آن روح صفت نهاده است و قصد تشبیه برای احیای
آنچه روح داند از این جهت سزاوار است که وصف او را روح خوانند فآمنوا بالله ورسله
ولا تقولوا ثلثة ثلثة خبر مبتدا است محذوف است ای لا تقولوا الآلهة ثلثة یعنی اینست
پس ایمان بخدا و پیغمبران او آرید و خدای را ثالث ثلثه مگوئید انتهوا خیرا لکم انما الله
اله واحد این جمله موکد نهی از تثلیث است ای انتهوا عن التثلیث واقصدوا خیرا لکم و جمله انما الله
اله واحد نیز موکده است یعنی اینست از سه گفتن و تثلیث باز ایستید اگر باز آئید و توحید که بهتر است مر شمارا
اختیار کنید زیرا چه خدای یکی است جز او معبودی بحق نیست سبحنه ان یکون له ولد
سبحانه مصدر است مر فعل محذوف را ای اسبحه تسبیحا ان یکون له ولد یعنی من ان یکون له ولد متعلق بمعنی تنزیه
ای انزهه من ان یکون له ولد یعنی اینست تنزیه میکنم او را تنزیه کردنی از آنکه باشد او را فرزندی یا زنی که این
از باب تشبیه است از آنکه با احتیاج است و حق سبحانه تعالی از احتیاج غنی است و از امتزاج مستغنی
له ما فی السموت وما فی الارض این جمله تعلیل است یعنی اینست زیرا آنچه مر او راست یقین است
آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است کسی که آنچه در آسمان و زمین است ملک او بود او را با احتیاج زن و فرزند
چه نسبت باشد وکفی بالله وکیلا این جمله تذییل است یعنی اینست و بسنده است خدا ع ٢٣ ٩
از آن رو که وکیل است کار را نسبت برآرنده حاجت جهانیان است کار جهانیان بحصول آرد و حاجت بیاری وی ندارد
و الزام مخالفان داند و افهام و افحام ایشان تواند لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا
لله ولا الملئکة المقربون آورده اند که جمعی از نصاری نجران پیش پیغامبر صلوات الله
علیه آمدند و در مجلس صحبتی در آمدند و گفتند صاحب ما را چرا عیب میکنی و نسبت او را در [illegible]
می آلائی پیغامبر صلوات الله علیه فرمود صاحب شما کیست گفتند عیسی گفت چه کردم من او را چیست گفتند صاحب ما
عیسی نیست و تو او را میگوئی بنده خدا است پیغامبر فرمود عیسی از بندگی خدا ننگ نکند و این را عار و عیب
نداند بلکه این صفت فخر و شرف خویش خواند این آیه در رد سخن ایشان فرود آمد و گفت و این نظم [illegible]
این جمله نیز موافق جمله های سابق در رد معتقدان از اهل کتاب آمده و [illegible] ایشان مسوق شده و لن برای

تاکید نفی ست ان یکون عبدا لله مفعول ست مر لن یستنکف و لا الملئکة عطف ست بر المسیح و لا زائده است برای تاکید نفی و مفعول فعلی که مضمون حرف عطف ست محذوف ست ای و لن یستنکف الملئکة المقربون ان یکون عبدا لله معنی انست هرگز ننگ نکند مسیح یعنی عیسی بن مریم ازین که بنده مر خدای را باشد و مخلوق و مملوک او بود و فرشتگان مقرب ازین که بندگان خدای باشند مخلوقان و ممالیک او بوند ننگ و استنکاف نکنند و غیر خدا با همه عظمت و جلال که باشد بر نسبت عظمت و جلال او هیچ در هیچ بود و کسی را از بندگی خدا چه جای ننگ و چه مقام استنکاف باشد نسبت همه هر چه هستند زان کمترند که با هستیش نام هستی برند **سوال** ظاهر این کلام ترقی از ادنی بسوی اعلی بود از قبیل فلان لن یستنکف عنه الوزیر و لا الامیر باشد پس فضل خواص ملک بر خواص بشر آید و این موافق مذهب معتزله نماید **جواب** اختلاف میان اهل سنت و جماعت در باب فضل خواص باشد بر خواص ملک در فضل مطلق ست اما فضل مقید بعضی را بر بعضی محقق ست فرشتگان را باعتبار سکونت در عالم علوی و جبلت بر لطافت و خلقت بر لطافت و کمال قدرت و قوت دانش بالتسبیح و تهلیل و دوام طاعت و عبادت پروردگار جلیل متفق ست یا واقع کسی مخالفت نتواند کرد و صدق را کسی انکار نتواند آورد و ترقی سوی اعلی باعتبار فضل جزئی بود باعتبار فضل مطلق نباشد **جواب** دیگر آنکه فضل عیسی بر افراد فرشتگان ثابت ست اما ترقی مذکور باعتبار اجتماع ایشان از ثوابت ست و جائز ان یحدث عند الاجتماع ما لم یکن عند عدمه کقوی الحبل **جواب** دیگر آنکه چون کافران عیسی را پسر خدا میگفتند و فرشتگان را دختران خدا میدانستند ذکر فرشتگان بر وجه تتمیم باشد چنانچه گویند فلان لا یستنکف عنه السلطان و لا رعیته از باب ترقی از ادنی بسوی اعلی نبود **وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا** ○ این جمله تذییل ست معنی انست و کسانیکه از عبادت خدا استنکاف کنند و از پرستش او دم استکبار زنند پس زود بود که خدای عز و جل همه مردمان را سوی حسابگاه خود حشر کند و مستنکفان را جزا دهد **فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا** ○ این شرطیه با معطوف خویش بعد تسمیع مومنان صالح و مستنکفان در حشر سوی حسابگاه تقسیمست میان مومنان و کافران در معامله بعد از حشر ایشان و جمله لا یجدون عطف نیست بر فیعذبهم و ان خبر نیست مر الذین استنکفوا که مبتداست و جمله عطف ست بر شرطیه سابقه **سوال** در جمله و من یستنکف عن عبادته و یستکبر فسیحشرهم الیه جمیعا مستنکفان و مستکبران را در حشر جمع کرده بنده در تقسیم مومنان صالح داخل مستنکفان نه اند در تقسیم مستنکفان چگونه در آیند **جواب** صدر کلام محمول بر حذف معطوف

دارند بتقدیر و من یستنکف عن عبادته ویستکبر فسیحشرهم وغیرهم نبدارند تقسیم مستقیم آید اشکال روی نماید چنانچه
ترکیب جمع الامام الخوارج فمن لم یخرج علیه کساه وحمله ومن خرج علیه نکل به را بر مجمول بر حذف گفته اند وانرا اشکال القصی
جسته اند و اگر فاما الذین آمنوا وعملوا الصالحات بمعنی تابوا وآمنوا وعملوا الصالحات بعد استنکافهم و استکبارهم
بود و اما الذین استنکفوا واستکبروا فیعذبهم عذابا الیما بمعنی و اما الذین دوموا علی الاستنکاف و الاستکبار
باشد در تفسیر اشکال نبود سوال وارد نشود و معنی اینست اما از حشر کرده شده گان آنانکه ایمان آورده اند و اعمال
صالحه کرده اند پس خدای ایشان را اجرهای ایشان تمام دهد و بفضل خویش در ثوابهای ایشان بیفزاید
اما آنانکه از عبادت او استنکاف کردند و از پرستش او استکبار ورزیدند و بران ماندند و تایب نشدند
پس عذاب کند ایشان را عذابی دردناک و نیابند ایشان را بر بهم فیاک و نیابند برای خویش دوستی و نه یاری
دهنده که از عذاب رهانند و از عقاب برهانیش برسانند یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَآءَکُمْ بُرْهَانٌ
مِّنْ رَّبِّکُمْ وَاَنْزَلْنَآ اِلَیْکُمْ نُوْرًا مُّبِیْنًا۝ در آیه انا اوحینا الیک خطاب مر پیغمبر را بود در برگزیدن وی
و برکشیدن بنبوت و اصطفا و تشریک او با سائر انبیا علیهم الصلوات اشهر بعد از ان در آیه یا ایها الناس
قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم خطاب کرد این چنین رسولی بر شما آمده است بروی بگروید و آنچه او آورده است
بران ایمان آرید برای تقریر رسالت او پیش ایشان و تحقیق نبوت او بر ایشان چنانچه پادشاه مر کسی برآرد
اورا ولایتی و اقطاعی بسپارد و داد او بحضور اهل آن ولایت بگوید من ترا برگزیده ام و برکشیده ام مخصوص بتبلیغ
ادا امر و احکام گردانیده ام بعده توجه سوی ایشان کند و بروجه تقریر تاکید بر ایشان بمشافهه گوید ای مردمان
این چنین کسی را بر شما فرستاده ام و حل و عقد ولایت شما بر دست او داده ام اورا اطاعت کنید و امر
و نهی اورا انقیاد ورزید بعده درین آیه خطاب مذکور را تاکید کرد و با ذکر پیغمبر ذکر کتاب نیز آورد برای زیادت تحریض
بر قبول و افزونی تحضیض بر طاعت رسول با ضم وعده مطیعان و وعید عاصیان لکن وعده مطیعان تصریح کرد و
وعید عاصیان را ضمنا آورد تا در وقت فیض رحمت و مکرمت ذکر سخط و نقمت نبود و درینجا هم انکار
است خبر ذکر لطف و مکرمت نشود و چون معنی این جمله مقرر جمله سابقه است فصل کرد حرف عطف نیاورد
و چون این کلام با کلام گذشته از روی معنی متصل است اعتراض جمل بمیانه بر محل است یعنی ای مردمان
بتحقیق سست که آمده است بر شما از پروردگار شما برهان یعنی حجتی باقیه و دایمه یعنی قرآن و فرستاده ایم
سوی شما نوری پیدا یعنی نه منسوخ و ... توانند بود که از برهان من ربکم ذات پیغامبر صلوات الله علیه
مراد باشد و از نور مبینا قرآن مراد گردد فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ وَاعْتَصَمُوْا بِهٖ فَسَیُدْخِلُهُمْ
فِیْ رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَّیَهْدِیْهِمْ اِلَیْهِ صِرَاطًا مُّسْتَقِیْمًا۝

و در این آیت غیر جمع و تقسیم است قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا جمع است فاما الذین آمنوا بالله واعتصموا به پس این تفصیل اوست شق و دوم محذوف است ای واما الذین کفروا فهم بخلاف ذلک معنی اینست اما آنانکه ایمان بخدا می آورند و بدین او چنگ در زدند پس زود باشد که در آرد خدای ایشان را در رحمتی کثیر و عظیم و در آرد در فضلی و بنماید ایشان را سوی طاعت و عبادت خویش براهی مستقیم یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة ان امرؤ هلک لیس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترک وهو یرثها ان لم یکن لها ولد قل در جواب ایشان اول یستفتونک مسئلة فی الکلالة است که در رود و فعل یعنی یستفتونک و یفتیکم تنازع دارند و او را معمول ثانی و از اول محذوف میدارند ان امرؤ هلک برطریق و ان احد من المشرکین مرفوع است بفعل محذوف فعل مذکور مفسر اوست و جمله ان امرؤ هلک لیس له ولد وله اخت فلها النصف ما ترک با متعلقات خویش بیان استفتاء و افتاء است و از معنی کلاله انتساب است و جمله یستفتونک متصل است بجمله و یستفتونک فی النساء چه در هر دو ذکر استفتاء و افتاء است لکن از جهت طول کلام و تباین مقام فصل کرد حرف عطف نیاورد چنانچه صاحب کشاف در فصل وجوه پیوستند [illegible] آنچه از جمله وجوه پیوستند عاطفه تاسته گفته و ترک عاطف از جهت طول کلام و تباین مقام داشته روایت کرده اند جابر بن عبد الله رضی الله عنه بود پیغامبر صلوات الله علیه از راه کرم قدم زد برای عیادت بخانه او آمد جابر گفت من کلاله ام مرا پسری نیست وارث از من خواهری است صورت میراث من چیست و از من وارث کیست این آیت در شان او وارد گشت و این نظم بود چه پیوست و در بعضی تفاسیر آورده اند جابر نزد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله مرا خواهری است و او را [illegible] چیست چون او را [illegible] مرا از میراث او چه آید این آیت در شان او نازل گشت و این نظم بود و دیگر حق سبحانه و تعالی حکم میراث برادر و میراث خواهران خواهر او بیان کرد و گفته اند اول برادر مرد و خواهر میراث برد و آن [illegible] که [illegible] از جهت میراث مرگ او [illegible] ستانی او را در هلاک [illegible] روایت اول موافق افتاد قوله است ان امرؤ هلک لیس له ولد وله اخت فلها ما ترک اشارت [illegible] است روایت دوم این جواب از باب تلقی سائل است بغیر ما یتطلب بود و از اسلوب حکیم بر طریق یسئلونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس باشد معنی اینست از تو ای محمد بیان می کنند در میراث کلاله حکم شرع می جویند بگوی ای محمد خدای در باب کلاله بیان حکم میراث میکند تفاصیل آنرا شرع میدهد اگر فردی هلاک شود که او را فرزندی نبود و او را خواهری و مادر و یا پدری باشد مر آن خواهر را نصف متروکه آید و اگر خواهری میرد برادر بر حکم تعصیب وارث

بالارث. وَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِن كَانُوا إِخْوَةً
رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ ط این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه و تعقیب در بیان سبب
یعنی بیان این بعد بیان آنست اثنتین خبر کانتا فائده او فسخ ضمیر و عدد است بقطع النظر از صفت صغر و کبر و
خوبی و زشتی و اعیانی و علاتی و خبر آن رجالا و نساء بدل است از اخوة و اطلاق اخوة بر رجال و نساء بر جهت تغلیب است
و این شرطیه عطف بر شرطیه سابقه یعنی آنست اگر خواهران کلاله دو باشند پس ایشان را از میراث وی دو ثلثان باشد
و اگر باشند ورثه کلاله اولاد پدر مردان و زنان یعنی برادران و خواهران پس حکم للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند در میان
ایشان شرکت در میراث همین نوع [illegible] است. يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا ای کراهة ان تضلوا محذوف است
ای ان لا تضلوا با حذف [illegible] بود کراهة است ان تضلوا و جمله تقریر بیان سابق است یعنی این بیان میکند
احکام خدای برشما تا گمراه نشوید یا از جهت نا خوش آمدن گمراهی شما تا بیان داشتن احکام در ضلال نیفتید وَاللَّهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ این جمله تذییل است یعنی اینست که خدای از چیزی دانا است همه چیزها داند و هیچ
چیزی را مخفی نماند چون در صدر سورت ذکر و بث منهما رجالا کثیرا و نساء بود و در ختم سورت ذکر میراث رجال
و نساء ملایم صدر شود و این را صنعت تشابه الاطراف گویند و به آوردن او تحسین کلام جویند و بدانکه سوره را بجمله
یبین الله لکم ان تضلوا و الله بکل شیء علیم مذیل گردانید و بیان احاطت علم علام الغیوب همه چیزها با تمام رسانید
و الا بر تمام کلام گفت معلوم شد که سخن با نتها پیوست و منقطع حسن شد و ختم مستحسن و الله اعلم بالصواب
و الیه المرجع و المآب لا اله الا هو توکلی علیه. تفسیر سورة مائدة این سوره را سورهٔ مائده گویند
از جهت آنکه آیة اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا و آخرنا و آیة منک و ارزقنا و انت
خیر الرازقین درین سورت است درین سورت ذکر مائده بود و این سوره را سورهٔ مائده نام کردن ملایم شود و
سوال درین سورت مذکور بسیار چیز مذکور شده و در هر یکی شافی و بیانی مسطور است و تخصیص اضافه سوره
مذکوره در سورهٔ مائده چیست و تعیین اضافت مذکوره بر چه مبنی است جواب تخصیص بعض مذکورات است
درین سوره با ضافت سوره سوی آن یا از جهت آن است که امری عجیب خارق عادت است چون قصه بقره
در سورهٔ بقره و قصهٔ آل عمران چون خلق عیسی بی پدر و ظهور عجایب قدرة در مریم و جز آن در سورهٔ آل عمران یا از جهت
آنست که تمام سوره در قصهٔ او است چنانچه سورهٔ یوسف یا اکثر سوره در بیان احکام آنست چون سورهٔ نسا
و این سوره از قسم اول است چه نزول مائده از آسمان امری عجیب و شانی غریب بوده از آن جهت با ضافت
سوره سوی او تخصیص شده و با تسمیه مذکوره توضیح وار شد قبل جهة تعیین آن نگاه رشد [illegible]
مگر آیة الیوم اکملت لکم دینکم الی قوله رحیم که [illegible] است [illegible] دو هزار و [illegible] یازده هزار [illegible] حرف است

ع ٢٣

ربط این سوره با سوره نساء آنست که در آخر سوره نساء ذکر نقض عهد کرده بود و در اول این سوره امر بوفاء
عهود در وی شده و نیز در سوره نساء ذکر تحریم طیباتی بر ظالمان و ناقصان عهد کرده و درین سوره ذکر احلال بهایم
برای وفا کنندگان عهود آورده والله اعلم و یا آنکه این سوره بنداء مؤمنان و امر ایشان بایفاء عهود عهد و
پیمان افتتاح کرده و عهود مذکوره بذکر اصناف حلال و انواع تکالیف شرع پیغامبر صلوات الله علیه در بیان آورده و آخر
سوره نساء هم متضمن بیان عهود که در صدد سوره بایفاء آن امر کرده است مذکور گشته و نداء یا ایها الذین آمنوا برای
تاکید تفهیم مکرر است تا آنکه جمله یا ایها الذین آمنوا شهادت بینکم الآیة ذکر کرده بعده قصه عیسی علیه السلام
و به ترتیب آورده بعده سوره را بجمله لله ملک السموات والارض مذیل کرده تنبیه بجمل مذکور این سوره بنهایت
رسانید مقاصد سوره بیان عهود باشد و ذکر اصناف احلال و تحریم بود شک نیست جملهای که از یک باب است
اگر مقاصد آن متغایر بود از جهت اتحاد باب ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است
هر یک در مقصود کلی متحد و یکیست معتبر ثانی که در بیان جمل مذکوره آمده بیان کلامهای منفصل واقع شده
و جمل دیگر از هر نوع در محلهایی که آید بمشیت الله و عونه بیان آن خواهد آمد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

سورة المائدة مدنية وهي مائة وعشرون آية

منزل

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود ﴿۱﴾ جمله ندائیه برای تنبیه آمده بر طریق مقدمه مقصود و مذکور شد جمله اوفوا
بالعقود مقصود و بیان است متضمن بر ذکر امهات شرایع جلیله ایشان است معنی آنست ای مؤمنان عقود
عهود مرا وفا کنید یعنی پیمانهای که شما را با خدا است از عهود طاعت خدای عز و جل بجا آوردن نواهی و عقود پیمانها
باز ماندن فساد و تباهی بوقار سانید که این همه بر قضیه عقد ایمانی در حکم التزام مسلمانی عهود معقوده و حدود
محدوده است احلت لكم بهيمة الانعام الا ما يتلى عليكم غير محلى
الصيد وانتم حرم جمله یا ایها الذین آمنوا بهیمه اوفوا بالعقود افتتاح سوره بود و جمله احلت لکم بهیمة
الانعام بیان بعض عهود مذکوره مقصوده سؤال چون بهیمه و انعام هر دو بمعنی ذوات قوائم اربع باشد
هر دو را یک معنی بود اضافت جنس بهیمه سوی الانعام اضافت الشیء الی نفسه باشد و این بر قول جمهور نحویان روا
نبود جواب از بهیمه و از انعام مجرد اسم مراد دارند و اضافت مذکوره بر طریق علم الفقه و یوم الاحد اضافت
مسمی الی الاسم پندارند و بر تقدیر کسی بهیمه عبارت از چهار پایان دارند و انعام عبارت از شتر و گاو و گوسفند
پندارند و انچه مانند آن است از آهو و گاو دشتی و خر دشتی و مانند آن برین وجه اضافت عام سوی خاص بود
بر طریق علم الفقه و یوم الاحد اضافت بمعنی لام باشد و صاحب کشاف اضافت بهیمة الانعام بمعنی من داشته

از باب خاتم فضة نپنداشت این مشکل است زیرا که در اضافت بمعنی من مضاف الیه جنس مضاف باید و در بر وقتی مضاف الیه
اخص از مضاف است چنین او نمی نماید مگر آنکه نزدیک صاحب کشاف اضافت عام سوی خاص مثلا گاه بمعنی من
بود مقید بودن مضاف الیه جنس مضاف نباشد پیش او فائده مذکور مسلم شود بغیر روایت تسلیم قاعده مذکوره سئوالی
وارد نشود و الا ما یتلی علیکم استثنا متصل است غیر محلی الصید حال است از معنی احلت لکم الانعام که متضمن است
معنی احللنا لکم الانعام را این احللنا لکم بهیمة الانعام حال کونکم غیر محلی الصید و بعضی مفسران حال از ضمیر لکم در احلت
احلت لکم بهیمة الانعام حال کونکم غیر محلی الصید و انتم حرم یعنی احرام دارنده و انتم حال است از معنی که مفهوم میشود از اسم
صیدای غیر محل با صید شده فی حال کونکم محرمین معنی اینست حلال گردانیده شده است بر شما بهائم یعنی چهار پایان
از جنس انعام یعنی شتران و گاوان و گوسفندان و بعضی گویند آنچه بدیشان ماند چون آهو و نیل گاو و گورخر و مانند این
از آنچه شکار نکنند و انعام بر تقریر امام زاهد رحمة الله علیه هر ده نوع را مشتمل است و این وجه اوفق و اشمل است مگر آنچه
تلاوت کرده میشود بر شما در قرآن چون آیت حرمت علیکم المیتة الی و ما ذبح علی النصب و غیر آن در حالت که شما غیر حلال
دانندگان شکار باشید که آن را شکار کرده اید در حالت که محرم باشید و نا حلال دانستن کنایت از نا حلال بودن بود
و ادا معنی بکنایت ابلغ از تصریح باشد ان الله یحکم ما یرید ۝ این جمله تذییل است تاکید او
از جهت ابراز مدح بر وجه وکادت است معنی اینست بدرستی که خدای حکم کند از آنچه از تحریم و تحلیل و ایجاب
و ندب خواهد حکم حق را بغیر چون و چرا قبول باید کرد و عهد او را بغیر تردد بسر باید برد یا ایها الذین امنوا
لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر الحرام و لا الهدی و لا القلائد و لا آمین البیت الحرام
یبتغون فضلا من ربهم و رضوانا روایت کرده اند شریح بکری با جماعتی از متابعان در مدینه آمد یاران
و متابعان خویش را بیرون در مدینه گذاشت پیش پیغامبر صلوات الله علیه در آمد پیغامبر را گفت و هم کدام کار پیغمبر
و خلق را بسوی چه دعوت میکنی پیغامبر گفت صلی الله تعالی علیه و سلم خلق را دعوت میکنم تا بتوحید خدا و برسالت
من گواهی دهند و لا اله الا الله محمد الرسول الله گویند گفت برابر سخن تو تفحص یاران اند کاری بغیر مشورت ایشان
نمیکنم اگر چه متابعان من اند من هم متابعت ایشان میکنم بعد مشورت اگر ایشان متوجه شوند من متوجه شوم و اگر ایشان
بروند من بروم بازگشت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود دخل علی بوجه کافر و خرج علی عقبی غادر و ما الرجل مسلم از
پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بیرون آمد با جماعت خویش روان گشت بر شتران مدینه گذشت بسوی
شتران قصد کرد شتران مذکور را ببرد و در سالی که پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم برای عمره در مکه رفت پیغامبر
و یاران در حدیبیه نزول کردند پیغامبر را کفار مکه از در آمدن و هدیا آوردن عمره مانع شدند تا ذی القعده بود سوی
مکه متوجه می شدند برای طواف کعبه می آمدند آن مرد که شتران مدینه برده بود برای آنکه طواف کعبه کنند

با جماعت تمام با اموال تجارت بحج آمد مسلمانان که برابر پیغمبر بودند خبر یافتند از پیغمبر برای محاربت او وغارت کردن اموال او دستوری خواستند که او چون شتران مدینه برده است اموال و اسباب او بستانیم وچنانچه اهل مدینه را آزرده او را آزار برسانیم این آیت در شان ایشان نازل گشت واین نظم در حق ایشان بورود پیوست یا ایها الذین آمنوا بیانی دیگر آمده مر عهودی را که با یفاء آن امر شده ومتصل است با حلت لکم از جهت اختلاف تحریمیت و تشابهیت از حلت بعضی از ان شده مراد از شعایر الله مناسک حج است که از عهد ابراهیم صلوات الله علیه آمده و حجاج را معمول شده ولا الشهر الحرام با معطوفات خویش معطوف است بر شعایر الله ای لاتحلوا الشهر الحرام یبتغون با متعلقات خویش حال است از ضمیر آمین در تفسیر آورده که بعضی گویند این آیت محکم است منسوخ نیست نزول آیات سوره مائده در آخر عهد پیغامبر صلوات الله علیه تا آنکه آیة الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی در حج وداع بود وپیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بعد آن در اندک مدت رحلت فرمود وهیچ آیتی ازو منسوخ نیست محکوم بودن او بعضی برین معنی است بعضی گویند این آیت منسوخ است کافران از قصدها منع منسوخ شده بآیة یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا منسوخ آمده حرمت قتال در شهر حرام بعمومات آیات قتال منسوخ گشته وهمچنین هدی وقلائد که کافران آرند وکافران که قصد بیت الحرام کنند منع منسوخ سوال برین تقدیر منسوخ بودن این آیت محقق است قول کسانیکه محکم میگویند چگونه صادق است جواب اختلاف مذکور بنی بر اختلاف در معنی آیت است کسانی که این آیه محکم گویند از آیت مذکور این معنی جویند ای مومنان تعارض شعایر خدا روا مدارید باز داشتن مسلمانان که از مناسک حج باز دارد حلال مپندارید وشهر حرام یعنی ذی قعده وذی الحجه ومحرم ورجب را حلال مسازید ودرین ماهها قتال مکنید تا در ذی القعده آیندگان حج را امن باشد ودر ذی الحجه گذارندگان حج را ودر محرم بازگردندگان را آرام وقرار بود ودر رجب قرار حاجیان که از حج بازگشته وفراغ حاجیان که بر گذاردن حج دل بسته اند باشد وهدی وقلاید هدی وقاصدان خانه کعبه را بغارت وقطع طریق متعرض مشوید این عمل را حلال مپندارید که این نیز از سد طریق بود ومسلمانان را از حج باز دارد برین معنی آیة محکم باشد ونسخ نپذیرد وکه قطع طریق وباز داشتن مسلمانان از حج همیشه حرام خواهد بود وحل او هیچگاه روی نخواهد شد وکسانی که این آیه را منسوخ گویند در معنی مذکور تعمیم کنند وبعضی برین طریق جویند حلال مگردانید تعرض شعایر خدای را که از عهد ابراهیم علیه الصلوات الله آمده ومسلمانان وکافران آنرا معمول کرده کلیه منسوخ است اگرچه از بیان در وجود آید تعظیم شعایر خدا محبوب است اگرچه از کافران روی نماید مگر کافری قصد ما صد قصد بد باز ندارند ومگر کافر با کافران از جهت مسلمانان قتال کند سلاح نبندند اربعه وقتال با کافران شهر حرام را متعرض مشوید وهدی وقلاید را اگرچه هدی وقلاید کافران باشد ازیشان ودر حرم باز مدارید وقاصدان خانه کعبه را

اگرچه کافران باشند از خانهٔ کعبه مانع شوید بعضی میگویند این آیت چنانچه بالا گذشته منسوخ دارند بعضی محکم میدارند
وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا این جمله معترضه است برای بیان اباحت اصطیاد در حق غیر محرم معنی آیت
چون حلال شوید و از احرام بیرون آئید روا باشد که شکار کنید شکار را بکشید امر مذکور برای اباحت بود برای وجوب
نباشد چه امر لناست علینا نیست ترک موجب امر منع خطر بود و برای ایجاب نیست برای اباحت باشد این سخن
درست نبود و صحیح نباشد زیرا که موجب امر وجوب است و ان قبل الحظر و بعده برابر است و بدلیل آنکه فاذا انسلخ
الاشهر الحرام فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم امر برای وجوب است اگرچه بعد الحظر است وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ
شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا ۘ وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ۖ وقف لازم
وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ۚ شنان بفتح نون اولی و بسکون او خوانده شده و معنی یکی دانند
ان صدوکم بفتح همزه بتقدیر لان صدوکم و بکسر همزه برای شرط خوانده‌اند و معنی بر حسب آن دانند این جمله عطف است
بر لا تحلوا شعائر الله ان صدوکم متعلق است بشنان ای لا یجرمنکم شنان قوم لان صدوکم عن المسجد الحرام
و ان تعتدوا مفعول دوم است و لا یجرمنکم ای لا یحملنکم شدة بغض قوم علی الاعتداء ای الانتقام الحاق المکروه بهم
تعاونوا عطف است بر لا یجرمنکم عطف امر است بر نهی و لا تعاونوا عطف است بر تعاونوا عطف نهی بر امر معنی آیت نیست
و کاسب نگرداند شما را دشمنی قومی یعنی دشمنی اهل مکه بر این که شما را از مسجد حرام باز داشته‌اند و دلها بر مخالفت
شما گماشته‌اند یعنی کسب کننده و جریمه اعتدا و تجاوز از حد و بر جور و جفا یعنی ظلم بر آیندگان از مکه دارندگان
کالا در وی برای تجارت بکشتن و اسباب و اموال ایشان استدن و از حاجیان و معتمران این طریق بردن غارت کردن
و ایذا کردن دیگری بگناه دیگری ظلم بود و آزردن غیری بایذای غیری و جفا اعتدا باشد و بر نیکوکاری و پرهیزگاری
یکدیگر یاری کنید یعنی یکدیگر را بر عفو و عدل و احسان و پرهیزگاری بیارید و مکنید یکدیگر بر بزه‌کاری و ستمگاری یاری
مکنید یعنی یکدیگر را بر انتقام و ظلم و ایذا نیارید زیرا که اعانت بر بدی است کما قیل علیه صلوات الله من دل علی
خیر فله مثل اجر فاعله و من جهز مغازیا فقد غزا و کذلک الانفاق علی الحاج و الاعانة للعالم و المتعلم وَاتَّقُوا
اللَّهَ ۖ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ○ جمله و اتقوا الله عطف است بر انشاءات سابق و جمله ان الله ربع
شدید العقاب تذییل است بالتعلیل است تاکید از جهت تذییل غیر منکر منزله منکر است چه ارتکاب عاصیان
عصیان را امارت انکار تاکید جمله سابق باشد معنی اینست و از عذاب خدای بترسید و از عقوبت او بپرهیزید
زیرا که بدرستی که خدای سخت است عقاب او و درشت عذاب او حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ
الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ
وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ الميتة با معطوفات خویش مفعول

مالم یسم فاعله است بر حرمت الا ما ذکیتم مستثناست از مذکورات سابقه یعنی منخنقه و موقوذه و متردیه و نطیحه و ما اکل السبع
باستثنا مخصوص نیست بلکه هر کدام که میان ایشان ذبح پذیرد و مذبوح گردد حلال شود و این آیه بیان چیزهای است
که در الا ما یتلی علیکم موعود بود و بعضی گفته‌اند آنست حرام گردانیده شده است بر شما مردار یعنی آنچه بمرگ نفس خویش بمیرد
و خون مسفوح و گوشت خوک و مذبوحی که از ذبح در هنگام ذبح نام غیر خدای بدان بگیرند و خفه کرده شده یعنی بخفه گردن
و گلو فشردن کسی مرده یا قلاده وی در درختی یا شاخی یا ستونی افتاده و بدان خفه شده مرده و آنکه بزخم چوب
یا سنگی هلاک شده و یا آنکه از کوهی یا از بلندیی افتاده و جان داده و آنکه بسرون زدن حیوانی دیگر تلف شده
و آنکه بعضی از ددها خورده باشند مگر آنچه ذبح کنید و بوقت ذبح بجنبد و خون بیرون آید و آنکه ذبح کرده شده است بر سنگها
نصب کرده شده که کافران برای پرستش نصب می‌کنند و ذبح حیوانی نزدیک آن سنگ قربت میدانستند
این همه را اهل جاهلیت حلال میداشتند و در خوردن آن باکی نمیداشتند و ان تستقسموا بالازلام
عطفست بر مفعول مالم یسم فاعله یعنی حرمت علیکم ان تستقسموا بالازلام یعنی آنست و حرام
گردانیده شده است بر شما که قسمی از مال دیگری و بعضی گفته‌اند از خواستن یا انداختن تیرهای قمار بجوئید در
مال مردمان در غیر مشارع شرع بجوئید و بعضی گویند مراد از استقسام بازلام آنست که در جاهلیت شتری را ده
نفر میکشتند و آن را صحه میکردند و تا همه شرکا بر حصه‌ها می‌انداختند نام هر که بر حصه آمدی آن حصه او شدی
و نام هر که بر سهمان متعین شدی بهای شتر از وی میستاندند و او را از گوشت محروم میگردانیدند این آیت بتفسیر
تحریم این عمل آمده و بیان حرمت او شده و بعضی گویند معنی ان تستقسموا بالازلام آنست که معرفت قسمت و نصیب
غیر متعین بازلام بجوئید نامها بر چند تیر نوشته‌اند و بر هر یک را انگندند و این چنان است که در جاهلیت سه تیری خورده
بیساختند و بر یکی امرنی ربی و بر دوم نهانی ربی بنوشتند و سیوم را خالی میگذاشتند چون کسی سفری یا نکاحی
یا کاری دیگر خواستی دست بدان تیرها انداختی اگر امرنی ربی بیرون آمدی بدان کار اقدام کردی و اگر نهانی
ظاهر شدی از آن کار باز ماندی و اگر خالی بیرون آمدی اعادت کردی و دیگر بار بر تفاؤل آوردی و بعضی علما
امر و نهی منجمان باحکام نجوم و ستاره همه آن همچو استقسام بازلام حرام داشته‌اند و میان آن و این
فرقی نمیداشته‌اند و در مدارک از شیخ تأویلات روایت کرده میان ایشان فرقی در بیان آورده و بدین عبارت
گفته و فی شرح التأویلات هذا هو القول المنجم ان نجم کذا یأمر بکذا و نجم کذا ینهی عن کذا کما کان فعل اهل الکتاب ولکن المنجم
جعل النجوم دلالات و علامات علی احکام الله تعالی و یجوز ان یجعل الله تعالی فی النجوم معانی و اعلاما یدرک بها
الاحکام و یستخرج بها الاشیاء و لا ... فی ذلک و انما الاثم علیه فیما یحکم علی الله و یشهد علیه و هم و در مدارک
در آیه ان الله عنده علم الساعة الآیه آورده اما المنجم الذی یخبر بوقت الغیث و الموت فانه یقول بالقیاس

والنظر فی الطالع و مایدرک بالدلیل ولایکون غیبا علی انه مجرد الظن والظن غیر العلم وهم در تبارک در آیت لایطلع
علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول آورده اولی اذا اخبر بشی فظهر بخبره یجازم علیه ولکنه اخبره بنا علی رویاه او بفراسة
علی ان کل کرامة للولی هو معجزة للرسول وقال بعضهم فی هذه الآیة دلالة تکذیب المنجم ولیس کذلک فان فیهم من یصدق
خبره وکذلک المتطببة یعرفون طبایع النباتات وذا لایعرف بالتامل فعلم بانهم وقفوا علی علمه من جهة رسول انقطع اثره
وبقی علمه فی الخلق وآنکه در حدیث آمده است که هر که تصدیق کاهنی کند یا بسوی کواکب منسوب ساخت مراد ازان نسبت
فعل و تاثیر ست چنانچه کاهنان میکنند اما نسبت بسوی خدا و گردانیدن خدا ستاره را علامت بر وقوع آن مصنوع
تا اگر کسی آمدن آفتاب در برج سرطان استعداد مخافت از باران کند یا بدر آمدن آفتاب در برج قوس خانه شوی
سازد و چون آفتاب در حمل آید خانه صیفی پردازد اگرچه عمل نجوم بود درین عمل مدام نباشد زیرا که عمل ایشان ست با اعتقاد
اینکه این همه از خدا است از ستاره نیست ستاره را بجعل خدا این علامتی و امارتی ست اگر بخواهد این چیز را نزدیک
طلوع ستاره بیارد و اگر خواهد نیارد **ذٰلِكُمْ فِسْقٌ** جمله معترضه است اشارت بر محرمات مذکوره
است یعنی آنچه نیست خوردن محرمات مذکوره فسق بود بیرون آمدن از حد فرمان خدای باشد و بعضی اشارت بر استقسام
بالازلام داشته‌اند یعنی بر طریق پندارندان عمل یا حرام نهی استقسام بازلام فسق ست بیرون آمدن از فرمان حق است
اَلْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ دِیْنِکُمْ روایت کرده‌اند روز جمعه وقت نماز دیگر عرفه در حج
وداع پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر ناقه عضبا سوار بود که نزول این آیت و وصول این وحی روی نمود اندام پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در هنگام وحی چنان بگرانی پیوست که عضبا ناقه چون با صبر بزانو نشست این جمله معترضه است
برای نومیدی کافران از غالب آمدن بر مسلمانان و بشارت مسلمانان بر قوت دین و غالب آمدن بر کافران میان
آیة محرمه و آیه رخصت یعنی فمن اضطر فی مخمصة الآیه و مراد از الیوم زمان حال یعنی الآن ست نه روز چنانچه گفت بالامس
شابا و الیوم شیخ و گفت معنی او الیوم کبرت و تواند بود که حقیقت الیوم مراد بود و باز الیوم روز نزول مراد باشد
یعنی امیدت اکنون یعنی درین وقت و درین هنگام یا امروز نومید شدند کافران از دست شما و دانستند که این
دین قرار گرفت و ثبات پذیرفت انقلاب نگیرد و ابطال نپذیرد از انجهت که مشاهده کردند که اسلام با کمال قوت
رسیده و دین مسلمانی بنهایت شوکت انجامید مکه فتح گشت قریش با نقیاد پیوست رو سا قبایل فوج فوج
در حوزه دین درآمده مشرکان از بلاد که ممنوع شدند بر عرفات در نزول آیت آنقدر از اهل اسلام
از عباد و بلاد اقوام و جماهیر انام جمع شده که آن مقدار وقتی جمع نشده بودند و بدین حشمت و شوکت تا روز آن
گاهی روشنی نشنوده بود کفار گمان خوست خویش داشتند و مسلمانان انجمعیت می پنداشتند مشاهده قوت
مناعه شوکت نا امید گشتند از اعلای دین خدای عزوجل لوای اسلام را دانستند **فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ**

فاسقیه است یعنی اینست پختہ ترسید از ایشان که خدای عز و جل ایشان را مقهور و مخذول گردانید و شما را بفتح و نصرت و عزت و حشمت رسانید از مقهوران چه ترس باشد و بترسید از من در عاصی شدن و سر از طاعت بیرون آوردن و با پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم مخالفت ورزیدن و از ربقه بندگی و انقیاد او گردن کشیدن که سزاوار عقاب من گردید و مستحق عذاب من شوید **اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ** این جمله بدل اشتمال است از الیوم یئس الذین کفروا یا تاکید اوست یا استئناف است برای تعلیل و این الیوم نیز یعنی الآن است یعنی از روز نزول است تا آنچه بالا گذشت یعنی اینست اکنون یا امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را یعنی بیان احکام دین را تمام کردیم و شما را بمعرفت قواعد اجتهاد و تمهید اساس قیاس آوردیم تا آنچه وحی شده در بیان نیاید در معلوم کردن آن از اجتهاد دریابید و بعضی گویند اکمال دین بازداشتن شریعت از نسخ است یعنی دین را کامل گردانیدیم و شریعت را از نسخ باز داشتیم چنانکه بود زیرا که بعد این هیچ ناسخی نبود و شریعت پیوسته محکم گشته **روایت** کرده اند بعد نزول این آیت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم هشتاد و یک شب یا هشتاد و دو شب در حیات بود و در میان هیچ حکمی سوای یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة نازل نشده و بعضی گویند بعد این آیت هیچ حکمی نزول نیافته و بنزول حکم مذکور در راه حج پیش از رسیدن بعرفات نازل گشته بود و بعضی گویند آخرین آیتی که نازل شده واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله تا آخر است بعد از نزول این آیه پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم نه ساعت در حیات بود و بعضی گویند هفت روز و بعضی گویند بیست و یک روز قضا نمود و نزول آیت مذکور در منا بعد باز گشتن از عرفات روایت کنند و بعضی آخرین آیات در نزول آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم دانند و این هر دو قول مخالف قول سابق نیست که آیه واتقوا امر بتقوی است و آن پیشتر از ان بسیار باید تا نازل شده حکم ابتدائی نیافته و آیه لقد جاءکم رسول مدح پیغامبر بود نه حکمی از احکام رو نموده و بعضی گویند اکمال دین بظفر و نصرت بر کافران است که اذا جاء نصر الله والفتح ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا عبارت از ان است در روز نزول آیت در عرفات هیچ مشرکی را قدرت حضور نبود و هیچ کسی را قوت معارضه روی ننمود **وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ** عطف است بر اکملت یعنی اینست و تمام کردم بر شما نعمت خویش را یعنی اسلام و علم شریعت یعنی حلال و حرام و تعلیم دانستن آنچه دانستن است از احکام و بعضی گویند تمام کردم نعمتی را که از فتح مکه وعده کرده بودم **وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا** عطف است بر اتممت علیکم نعمتی و رضا بمعنی پسندیدن است و تعدی بالام و بعضی برگزیده شدن دانند [illegible] یعنی اولی اینجا است که بالام متصل است و دینا حال است و تنکیر برای تعظیم شانی و رضیت لکم الاسلام صفت حال گویند و دینا یا تمییز است [illegible] عبارت از تمام [illegible] فمن اضطر فی مخمصة یعنی خامص القدم [illegible]

لکم دین الاسلام یعنی دینا هو الاسلام یعنی اخترت دین اسلام برای شما پسندیده ام یعنی دین اسلام دین شما گردانیدم روایت کرده اند که بعد نزول این آیه به بشارت اکمال دین همه یاران مبتهج گشتند و بمسرت اتمام شرع مبین پیوسته شدند مگر صاحب تحقیق امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله تعالی عنه بعد از تمام کمال نقصان یاد آورد و بعد از ثبوت خطره زوال در خاطر کرد که پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را بجهان برای اکمال دین گذاشته اند بعد اکمال دین شاید که بسر برند بدین جهت اجل پیغامبر را نزدیک دانست تحمل کردن نتوانست گریان گشت و بعضی از یاران معنی گریه او دریافتند از گریه او در این چنین بشارتی متعجب گشتند فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ روایت کرده اند پیش پیغمبر صلوات الله علیه آمدند و در مجلس او درآمدند و گفتند یا رسول الله ما در زمینی که می باشیم که گاه گاه ما را مخمصه می باشد در آن وقت از مردار چه چیز صالح برای خوردن بود فرمود آنچه در دیگ نه پخته اند و بوی خوش پخته اند و بوی افزانه انداخته اند که این نوع پختن مبنی از استلذاذ بود و خوردن مردار در مخمصه بر وجه ضرورت ست بر وجه استلذاذ روا نباشد این آیت متضمن ترخیص و تجویز اکل محرمات مذکوره است و متصل ست بآیه حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر تا وما ذبح علی النصب و جمله بیانه معترضه است چنانچه گذشت و وجه اعتراض بیان پیوست معنی آنست پس هر که مضطر شود و محتاج گردد بسوی محرمات مذکوره در حالتیکه غیر میل کننده است بسوی بدی و غیر مرتکب شونده است مر بزهکاری را بخوردن محرمات یا بسیری یا از محتاجی دیگر غصب کند چنانچه سبب برای مردن او شود و بر قول بعضی یا بالاسد رمق یا بر وجه تلذذ و بر طریقی که گوشت حلال میخورند نخورد فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ تعلیل ست مر جزاء محذوف را ای فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم لا آخذه الله لان الله غفور رحیم و جمله فان الله غفور رحیم کنایت ست از آن ان الله یغفر و یرحم و چون نفی مواخذه که مضمون جزا است مقرر ست تلویح سوی مضمون جمله باعتبار معنی کنایی عنه بود مستقیم تلویح تاکید جمله سابقه و معنی آنست زیرا که خدای آمرزگار ست خطایا بیامرزد بخشاینده است عطایا بخشد سوال فان الله غفور رحیم اشارت است که اکل میته با بقاء حرمت در اضطرار رخصت باشد چه غفران بعد العصیان بود و در کتب اصول فقه مسئله که اکل این محرمات در حالت مخمصه مباح میگردد تا اگر از آن بسد جوع یا قدر سد رمق نخورد و در گرسنگی بمیرد بزهکار گنهگار شود جواب درین باب میان علما اختلاف ست اکثر اصحاب ابوحنیفه برین اند که محرمات مذکوره در وقت مخمصه مباح باشد و بقوله تعالی وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه چه استثنا از تحریم بود اباحت بود و بعضی علما ببقاء حرمت و رفع اثم بر وجه رخصت توفیر قائل اند و باشارت این آیت یعنی فمن اضطر فی مخمصة الی قوله غفور رحیم تمسک میکنند و وجه قول اکثر آن ست که اشارت مذکوره معارض ست مر مضمون استثنا آیه وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم و تعارض بین الاثنین موجب تساقط ست و بعد تساقط اباحت

که اصل ست بر حکم استصحاب باقی ماند یَسْئَلُوْنَكَ مَاذَآ اُحِلَّ لَهُمْ روایت کرده اند
که عیسی بن حاتم رضی پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم گفت انا قوم نصید بالکلاب والبزاة فمن الصیود ما ندرک
ذکوته و منها ما لا یدرک بدین عبارت حکم حل صید چیست این آیه در شان او نازل گشت و این جمله برای حکایت
سوال مذکور و تلقین جواب بطور معترضه آمده و ماذا احل لهم بمعنی ما الذی احل لهم مبتدا و خبر ست جمله بیانیه سوال
یا مفعول دوم ست مر یسالونک بتاویل یسالونک یقولون ما احل لهم و استعمال ضمیر غایب در ماذا احل لهم
در هنگام حکایت سوال ایشان ست اگرچه در وقتی که صدور سوال تحقق نموده ماذا احل لنا بصیغه متکلم بوده
معنی انست می پرسند ترا ای محمد چیست که حلال گردانیده شده برای ایشان و چیست که دستوری داده
شده بخوردن و آشامیدن آن قُلْ اُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبٰتُ قل جمله مستانفه است چنانچه
که چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم یسالونک ماذا احل لهم شنید گفت ماذا اقول لهم حین یسالونی ماذا احل لهم
فقیل له قل احل لکم الطیبات معنی انست بگو حلال گردانیده شده است برای شما طیبات یعنی جانوران
مذبوحات وَمَا عَلَّمْتُمْ مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِيْنَ عطف ست بر الطیبات بحذف مضاف ازو صید
ای و صیدات ما علمتم من الجوارح معنی انست و برشما حلال گردانیده شده جانوران شکار کرده جوارحی که تعلیم
کرده اید بتادیب و تخویف شکار آموخته اید و آن در سگ و امثال او آنست که بخواندن باز گردد و امر مرسل
را امتثال نماید تُعَلِّمُوْنَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّٰهُ حال ست از ضمیر مکلبین یا حالی دیگر است
از فاعل علمتم جمله مستانفه است برای کیفیت تعلیم معنی انست تعلیم میکنید شما جوارح را از طرق تعلیم در کلاب
در هنگام خوردن نبردن و در جبر کردن و در سباع طیور چشم دوختن چنانچه دانندگان این کار میدانند و تعلیم
جانوران می توانند فَكُلُوْا مِمَّآ اَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهِ فا سببیه است
و اذکروا اسم الله علیه عطف ست بر کلوا معنی انست پس بخورید از آنچه ایشان بگیرند و در خوردن آن مشغول
نشوند برای شما نگاه دارند و شما نام خدا بر ایشان صید در وقت ارسال در زکوة اضطراری یاد کنید و تسمیه را
چنانچه در زکوة اختیاری می آرید بیارید نام خدای در وقت تیر انداختن و ارسال کردن جوارح باید چنانچه در
زکوة اختیاری وقت ذبح کردن شاید وَاتَّقُوا اللّٰهَ عطف ست بر آیات سابقه معنی انست
بترسید از خدا در فرق کردن میان حلال و حرام و تحرز از محرمات شرع پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ست
اِنَّ اللّٰهَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ ۝ این جمله سه ره معنی باعث بر تقوی ست تعلیل ست بر مضمون جمله واتقوا الله
تعلیل ست بر مضمون جمله واتقوا الله و دلیل ست و چون امر بتقوی ملوح سوی مضمون جمله بود بتقدیم ملوح تاکید
جمله سابقه نمود معنی انست بدرستی که خدای تعالی بشتاب ست چنانچه در این کنایت ست از قرب قیامت

باشتاب ست حساب او چنانچه گفته اند که حساب پیشینیان و پسینیان را اندک از پلک زدنی مرتب خواهد شد و بانصرام خواهد پیوست بدانکه شکار جوارح که معلم نباشند از حیثیت جهل بکیفیت شکار حل نپذیرد و کسب ایشان که مصاحبه از نادانی و جهل بود رونق نگیرد و همچنین عمل آدمی که مبنی بر علم بود و بنادانی و جهل حاصل شود نزدیک خالق و خلق وزنی و وقری ندارد و عاقل آنرا کسب نخیزد و عمل نیک نپندارد و زهی شرف علم که ظهور او در سگ پلید سرایت نمود او را پاک سازد و جانوری را که در شکار او کشته شده و در جوارح مردار گردد و هیچ نپندارد و فراید نام را که هنگام طاعت بیکاری ست عبادت پندارند و عبادت جاهلان را که صحت و نیت آن ندانند و او درون شرایط غیر علم نشوند بعضی بیکاری هیچ موجب بره کاری شمارند **الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ** الیوم بر معنی الیوم ست که با الا گذشته ظرف ست متعلق ست با احل و جمله مقرره است مر جمله سابقه معنی اینست اکنون تا امروز حلال کرده شد بر شما طیبات یعنی ذبیحات تا امروز مستلذ که غیر خبیثه که دل آنرا خبیثه نداند و طبع آن را قذر نپندارد و چنانچه جای دیگر گفته و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث **سوال** حل طیبات پیش ازین ثابت بود و تقیید او بالان و الیوم چگونه روی شود **جواب** امروز تا اکنون بیان طیبات تمام شده بعد ازین بیانی دیگر حاصل نخواهد گشت و در احلال محلات وحی دیگر نزول نخواهد پیوست یعنی احلال طیبات که مقرر بود اکنون تا امروز بیان او در وحی شود و لکن از جهت جواز نسخ احتمال تبدیل داشت اکنون تا امروز که هنگام اکمال دین ست تمام شده است از نسخ امان یافت پس چنانچه معنی که حکم او بحل امروز آمده درین حال یا درین روز حلال ست و معنی یا الیوم از بیزار شده بود و در ورطه هلاک مبهوت چون از ان ورطه امین شود از ان مهلکه خلاص یابد گویند امروز زاده شده و امروز از شکم مادر بیرون آمده **وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ** و طعام مرفوع برابتداء ست حل لکم خبر مبتداست و جمله عطف است بر جمله سابق یا حال ست و جمله و طعامکم حل لهم عطف ست بروی معنی اینست طعام اهل کتاب یعنی ذبیحه ایشان مر شما را حلال بود و طعام شما یعنی ذبیحه شما مر ایشان را حلال باشد و طعام در هر دو محل مبین بذبیحه ایشان گشت و اطلاق او بتقیید پیوست چه حل غیر ذبیحه از حبوب و ثمار مختص بملتی و مخصوص بدیانتی و دینی نباشد و بعضی مطلق طعام مراد دارند و ذبیحه داخل عموم طعام نپندارند و اخبار حلال بودن طعام ایشان را بیان دیانت ایشان بود و بیان حکم و نصب تشریع در حق ایشان نباشد که ایشان مامور نباشند پیش از ایمان مخاطب بشرایع نه **وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ** والمحصنات عطف ست بر الطیبات ای احل لکم الطیبات و المحصنات بهر دو جمله متقدمه معترضه است میان معطوف و معطوف علیه تواند که مبتدا باشد و خبرا و محذوف بود و جمله معطوفه باشد بر و طعامکم حل لهم از قبیل زید قائم و عمرو قاعد و بهر تقدیر معنی اینست

حلال گردانیده شده اند بر شما زنان حرائر و عفایف از مومنات و زنان حرائر و عفایف از کسانیکه داده شده اند کتاب پیش از شما یعنی یهودان و نصرانیان چون ایشان را مهرهای ایشان بدهید در آن حال که نکاح کننده اند سفاح کننده نه اند و نه گیرنده دوستان که پنهانی دوستی پیش گیرند و آن آمیزش را وسیله زنا سازند وَمَن يَّكفُر بِالاِيمَانِ فَقَد حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِى الاٰخِرَةِ مِنَ الخٰسِرِينَ ۝ و من شرطیه مرفوع المحل بر ابتدا است یکفر شرط است فقد حبط عمله جزای شرط است خبر مبتدا است جمله وهو فی الآخرة من الخاسرین عطف است یا حال است یعنی نیست هر که کافر شود و کافری ورزد عمل او ناچیز شود او را از عمل و در آخرت ثوابی و جزای نبود و او را در آخرت از زیان کاران دارند یعنی در عمل خیرش تباه بود و از آن در آخرت هیچ بهره نیابد و این جمله رد گمان اهل کتاب است که از حلال ذبایح اهل کتاب و کتابیات گمان بردند که دین ایشان مرضی است و گفتند اگر دین ما مرضی نبودی ذبایح و نساء ما بر مومنان حلال نشدی و جمله را که از جهت دفع وهم آرند در اصطلاح اهل معانی تکمیل گویند و بدانکه تقیید حل محصنات و تقیید حل بایتاء مهور باعتبار افضلیت است نه باعتبار اصل حل که اصل حل در غیر زنان پارسا و غیر حرائر و بغیر ادای مهر ثابت است و همچنین نکاح امای کتابیه بر قول ابوحنیفه رضی الله عنه حلال بود و نزدیک امام شافعی حلال نباشد يٰاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اِذَا قُمتُم اِلَى الصَّلٰوةِ فَاغسِلُوا وُجُوهَكُم وَاَيدِيَكُم اِلَى المَرَافِقِ وَامسَحُوا بِرُءُوسِكُم ایجاب طهارت در هنگام ارادت صلوٰة امر بایفاء عهدی دیگر است و تکرار جمله ندائیه و امر بایفاء این عهد ایفاء عهود را مقرر است یعنی یا ایها المومنون اذا اردتم القیام الی الصلوٰة فاغسلوا وجوهکم یعنی بقرینه وان کنتم جنبا فاطهروا و بقرینه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم و القرینه تصریح بذکر حدث در تیمم که غائط و لمستم ان کنتم محدثین تقدیر کنند تقدیر کلام اذا قمتم الی الصلوٰة وان کنتم محدثین فاغسلوا وجوهکم الآیة وان کنتم جنبا فاطهروا گویند و وجوب وضو را مقید بحدث دارند یعنی القراءة اذا قمتم من مضاجعکم یعنی مقید بخاستن از خواب و لبا احداث بدلالت پندارند و بعضی گویند این مطلق بود و پیغامبر صلوات الله علیه و مسلمانان را در هر نمازی اگرچه حدث نبودی وضو میکردند و آن را فرض می پنداشتند تا آنکه بحدیث پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم من توضا فهو علی وضوء ما لم یحدث و احادیث دیگر درین باب بر نسبت مسلمانان از پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم جز رسول بود بر نسبت ما مومنان باجماع شده منسوخ گشته و این قول ضعیف است چه در تفسیر آمده که از سوره مائده هیچ آیتی منسوخ نشده صحیح آنست که این آیه ابتدا بقراءة مقید بحدث است چنانچه بیان کرده ایم و دارند تقیید بحدث بر وجه نسخ پندارند و بعضی قراءة قمتم من مضاجعکم مذکور است و در قراءة متواتر بقرینه سیاق کلام مقدر است چنانچه بالا گذشت و بیان آن منشعر توضیح رفت سوال در تفسیر امام ناصر بیتی نه محل از سوره مذکوره منسوخ آورده و نواسخ آنرا ذکر کرده آیه ما علی الرسول الا البلاغ آیت قتال و آیه فلا یقربن البیت الحرام الآیه به آیه یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس الآیه

ع ٥

و آیة انما جزاؤا الذین یحاربون الله و رسوله بتقیید بعدم توبه و آیة حرمت علیکم المیتة و الدم بقید فمن اضطر تا آخر و آیة فان جاؤک فاحکم بینهم او اعرض عنهم بآیة و ان احکم بینهم بما انزل الله و آیة یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم بآیة امر بمعروف و نهی منکر و سه محل از آیة یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم الی تمام الآیتین که متضمن جواز شهادت کافران ست یکی او آخران من غیرکم دوم فیقسمان بالله سوم استحق علیهم الاولیان الی آخره بقوله تعالی و استشهدوا شهیدین من رجالکم منسوخ داشته و مطلقات را مقید پنداشته **جواب** در هر یکی از آیة مذکوره دو کلام در جا آمده و در هر یکی دیگران بعضی مذکوره شده که بر یک معنی منسوخ بوند و بر دوم معنی منسوخ نباشند اختلاف در نسخ و عدم آن مبنی بر اختلاف در معنی آیست پیش قائلان بعدم نسخ معنی منسوخ ثابت نیست تحقیق این در ذیل هر آیتی روشن خواهد گشت و توضیح و تشریح خواهد یافت معنی اینست ای مومنان چون بخواهید که سوی نماز برخیزید پس رویهای خویش و دستهای خویش را تا آرنجها بشوئید و بسرهای خویش مسح کنید **وَاَرْجُلَكُمْ اِلَى الْكَعْبَيْنِ** نصب و جر خوانده اند نصب عطف ست بر وایدیکم و جر عطف ست بر رؤسکم مسح یا مغسول ست بر حالت تخفف یا ارجلکم مجرور معطوف بایدیکم باشد و جر او از جهت جوار رؤسکم بر طریق جحر ضب خرب بود و این قراءة بر غیر حالت تخفف حمل کنند میان دو قراءة تعارض بحمل بر دو حال توفیق دهند **سوال** بر تقدیر قراءة نصب بعطف بر ایدیکم و بودن رجل مغسول و حمل او بر غیر حالت تخفف تعلق الی الکعبین مستقیم می آید زیرا که غسل تا کعبین فرضیت و کعبین در غسل همچو مرافق داخل باشند و بر تقدیر جر بعطف بر رؤسکم و حمل بر حالت تخفف و بودن او متعلق مسح تعلق الی الکعبین مستقیم نشود چه مسح تا کعبین فرض نیست بلکه بقدر سه انگشت باشد **جواب** بدین تقدیر الی الکعبین غایت محل مسح است نه غایت فعل مسح یعنی مسح کنید بر پایها که محل وقوع مسح از رؤس اصابع تا کعبین ست معنی اینست پایهای خویش را تا شتالنگ بشوئید در آن حال که موزه نپوشیده اید یا گویند بر پایهای خویش در آن حال که موزه پوشیده اید بسه انگشت دست از انگشتان پای تا شتالنگ مسح کنید کعبین بر طریق اول غایت غسل باشد و بر تقدیر دوم غایت محل بود **سوال** ایدیکم و ارجلکم جمع است و جمع چون مقابل جمع گردد مقتضی انقسام احاد الی الاحاد بود بر طریق رکب القوم دوابهم باشد شستن یک دست و یک پای در خطاب در آید فرضیت غسل دست دوم و پای دوم ثابت نشود **جواب** از جهت مشاکلت و مساوات در بودن هر یکی منتهای بدن از یمین و یسار چنانکه سر و پا منتهاست از فوق و تحت و این را از باب دلالت النص دارند و ثابت بنحوی پندارند و بعضی گویند غسل دست دوم و پای دوم بفعل پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم و این درست نشود چه فعل پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم نزد یک علما را موجب نباشد چنانچه در کتب فقه آمده و در اصول فقه تحقیق شده و بعضی گویند فرضیت دست دوم و پای دوم باجماع بود و این نیز درست نباشد چه اجماع بعد وفات پیغامبر

صلی اللہ تعالی علیہ وسلم حجت شده فرضیت شستن دست دوم و پای دوم در عهد پیغامبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم برای او دلیل باید که در حیات پیغامبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم دلیل بود و حجتی شاید که در زمان رسول علیہ السلام حجت باشد و تبعیض ایدیکم و ارجلکم برای جنس دارند و فرضیت غسل هر دو دست و هر دو پا برا اوست کل بعبارت نص پندارند **سوال** مرافق را جمع کرد و کعبین به تثنیه آورد **جواب** در هر دستی یک مرفق ست صیغه جمع بطریق انقسام الاحاد الی الاحاد مستقیم بود در هر پای دو کعب ست از ایراد تثنیه چاره نیست **وان کنتم جنبا فاطهروا** این جمله عطف ست بر فاغسلوا و جمله شرطیه که جزای او امرست حکم الامر دارد و اگر اینجا فان کنتم محدثین فاغسلوا التقدیر کنند عطف ست بر جمله شرطیه ظاهر تر آید و خبریه نماید معنی چنین آید و اگر باشید شما جنب لفظ جنب واقع بر واحد و جمع شود اینجا محمول بر جمع ست **معنی** انیست اگر باشید شما خداوندان جنابت پس مبالغت در پاک کردن اندام نمائید و انچه شستن بدان امکان دارد و غسل آن مغسول را در بعض مضمضت نیار در بشوئید و جنابت بعد اسباب جنابت در کتب فقه مسطورست و میان اهل اسلام مشهورست **وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لمستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه** و بعضی ائمه تفسیر از کلمه او معنی واو جویند و معنی آیه برین طریق گویند و اگر باشید شما مریضان یا مسافران و بیاید جماعتی از شما از زمین نشیب یا لمس کنید زنان را **سوال** چون او بمعنی واو باشد لازم آید که شرط تیمم مرض یا سفر که مجتمع با حدث و جنابت بود آیت مذکوره متضمن بیان حکم اصحا مقیمان نشود و در ثبوت تیمم در اصحا مقیمان بدلیلی دیگر حاجت باشد آیه و افی بحکم تیمم نشود اولی آنست که او بر حقیقت خویش دارند و بمعنی واو نه پندارند و کلام را بقرینه سیاق کلام در ورود محمل بر حذف معطوف کنند تقدیر چنین بود و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لمستم النساء و کنتم اصحاء مقیمین فلم تجدوا ماء القدرة استعمال ماء لبعده او لمانع من مرض او برد او خوف عطش او عدو او سبع او فقد آلة او خوف فوت صلوة بلا خلف کصلوة العید و صلوة الجنازة فتیمموا صعیدا طیبا و اگر خطاب و ان کنتم مرضی او علی سفر این محدثات و جنابت که بالا مذکور شد باشد و خطاب او جاء احد منکم من الغائط او لمستم برا اصحا مقیمان بود کلام بغیر حذف معطوف مستقیم باشد **معنی** انیست اگر باشید شما مریضان یا مسافران و برسد شما را حدثی یا جنابتی یا برسد شما را حدثی و شما تندرستان مقیم باشید یا گویند اگر باشید شما ای محدثان جنبان مریضان یا مسافران یا محدث شوید یا جنب گردید و اگر یکی از شما ای اصحا و مقیمان پس از جهت بعد آب بر قدر یک کروه یا از جهت مانع از استعمال آن قادر بر استعمال او نباشید چنانکه خوف از زیادت مرض یا هلاک از مرض یا فقد آلت باشد یا خوف عطش یا خوف عدو یا خوف صلوة بلا خلف چون صلوة عید و جنازه بود پس زمینی را که پاک ست قصد کنید پس بمالید رویهای خویش و دستهای خویش را بدان **سوال** ترتیب تیمم چه است بر جمیع یکی از فعالیت چگونه آید و صحت معنی آیه که اگر محدث

شود یکی از شما شما همه تیمم کنید چگونه روی نماید **جواب** مخاطبان بخطاب جمیع هر یکی علیحده بود منافی تعلق باحد غیر معین نباشد **سوال** او جنبتم که اخصر بود چرا نیاورد با وجود او جاء احد منکم الغائط چرا کرد **جواب** تا بسبک خبر یکی از غائط بروجه غیبت بود مواجهه مخاطبان بنسبت سوی فعل شنیع نشود ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون ○ این جمله با معطوف خویش تذییل ست چون امر وضو و غسل تطهیر و از بمصیر سوی خلف در حالت عجز تیسیر و از نیابة الفعل و خلف اتمام نعمت مفهوم بود این جمله با معطوفات خویش تاکید مضمون کلام سابق باشد و لام در هر سه محل زائده است و مفعول اراده شد کما فی قوله ردف لکم و فعل بعد لام منصوب است بتقدیر ان بمعنی انیست نمیخواهد خدای در الزام وضو و غسل و خلف ایشان که بر شما دشوار می گرداند یا بر یکبارگی در تنگی رساند لکن میخواهد که پاک گرداند شما را از لوث حدث و جنابت و از آلایش جرم و معصیت چه در حدیث ست چون بنده مومن وضو میکند بمضمضه گناه دهن و در استنشاق گناه بینی میرود و در شستن روی گناه وجه و نظر زایل میشود تا آنکه از پلکها و چشم و از مژه ها فرو می افتد و در شستن دست گناه اخذ و بطش و آنچه بدست تعلق دارد جدا میگردد تا آنکه از زیر ناخن دست بیرون میرود و چون مسح سر کند گناه سر میریزد تا آنکه از سوراخهای گوشها بیرون افتد و چون پا ها بشوید گناه پا نماند تا آنکه از زیر ناخنهای انگشتان پا در رفته آید و در حدیثی دیگر ست چون مرد بارقی برای غسل جنابت میخیزد خدای تعالی با فرشتگان مباهات میکند و میگوید ای فرشتگان من ببینید بنده از بندگان من برای غسل جنابت ایستاد و آنچه از مامن برای پاک شدن خویش قدم نهاد گواه شوید که عمل ایشان پسندیده ام و گناه ایشان آمرزیده ام و تمام کند برکت نعمت خویش بر شما یعنی بر ایمان دارد و در بهشت در آرد و در حدیث ست که پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از کسی دعا اللهم انی اسالک تمام النعمة شنید او را از تمام نعمت پرسید گفت هیچ میدانی تمام نعمت چیست گفت بیان کن یا رسول الله خیر تو لایق بیان نیست پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود اصل نعمت ایمان ست و تمام نعمت بر ایمان داشتن و در آمدن بهشت ست و بعضی گفته اند تمام نعمت دیدن منعم بود و دیدار نعمت دهنده باشد رزقنا الله ذلک و احلنا بفضله هنالک و بدانکه وضو عملی که متوضی را بسعادت رساند و سیمای اصحاب عبادت منتسم گرداند انوار و آثار وضو در اعضا ظهور یابد هر که بیند انوار عبادت و آثار سعادت در روی و دست او دریابد در حدیث ست ان امتی الغر المحجلون من آثار الوضوء یوم القیامة لعلکم تشکرون ای لتشکروا استعیر لعل بمعنی لام کی بجامع ترتب المسبب علی السبب تشبیها للمترتب المرجو علی موجب الرجاء علی الاستعارة التبعیة و این متعلق ست بتتمیم نعمت یعنی انیست تا تمام کند حق سبحانه بر شما نعمت خویش را تا شما شکر نعمت بجا آرید و حق نعمت بگذارید مستحق افزونی نعمت باشید بر حکم لئن شکرتم

لا زیدنکم در استحقاق مزید نعمت ورد آید سوال بعد از تمام نعمت چه جای افزونی بود چه محل مزید باشد جواب نعمت خدای را نهایت نیست انجام نعمت هنگام ابتدا نعمتی ست **وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُم بِهِ** این جمله معطوف ست برای ذکر باعث بر اطاعت بعد تکلیف و طلب طاعت و تواند بود که عطف بر شرطیات سابقه بود و مراد از نعمت الله با نعمت ایمان ست که برتر از همه نعم و معظم آثار کرم او ست و تواند بود یا ارادت کل جنس بر وجه استغراق همه نعمتها مراد شود و از میثاق مذکور ایست بر تکلم قالوا بلی که متضمن ایمان و سمع و طاعت بود مراد بود و بعضی گویند میثاق مذکور میثاق حدیبیه است که زیر شجره بود که آن را بیعت رضوان گویند که با پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم که از یاران رضی الله تعالی عنهم بر سمع و طاعت و اظهار صبر در طاعت روی نمود و تواند بود از میثاق مذکور میثاقی که متضمن قبول اسلام و گرویدن به پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم مراد بود و آن میثاق سمع و طاعت ست در امتثال اوامر و اجتناب از نواهی و اقامت طاعت و ترک فساد و تباهی باشد و تواند بود که از میثاق الذی واثقکم بارادت کل جنس بر وجه استغراق جمله مواثیق مذکوره مراد شود و همه مواثیق مسطوره تحت آن در آید معنی اینست ای مومنان نعمت ایمان را با همه نعمتها که بر شما فایض شده یاد آرید و عهدی و میثاقی که با شما ثقه کرده است دل بر یاد داشته آن گمارید چون نعمتها و عهدهای او را یاد کنید عقل نه پسندد که عهدهای منعم را بسر نبرند و بر وفای میثاق او نروند **اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا** زیرا که از قلتم ظرف ست مر واثقکم را ای واثقکم وقت قولکم هذا معنی اینست یاد کنید عهدی را که عهد کرده اید در هنگامی که سمعنا و اطعنا بر زبان آورده اید زیرا چه گفتن این سخن یعنی سمعنا و اطعنا عهدیست بر سمع و طاعت و میثاق ست بر انقیاد و اطاعت در امتثال جمله اوامر الهی و اجتناب از ارتکاب همه نواهی **وَاتَّقُوا اللّٰهَ** عطف ست بر اذکروا و این خطاب ست جامع آمده مر همه اوامر و نواهی مشتمل شده معنی اینست و از خدای عز و جل بترسید و امتثال اوامر و اجتناب نواهی کنید و تقوی ورزید و پرهیزگار شوید **اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝** این جمله تذییل ست تاکید او از جهت ایراد تمام ابلغی بر وجه وکاوت و استوارترست یا از جهت تذییل زمره عاصیان و فرقه غیر متقیان در شان مضمون این جمله منزله منکران یا تاکید از جهت آنست که جمله ان الله علیم بذات الصدور کاشف ست ازین که خدای عز و جل پنهان و آشکارا داند جزا و سزا او تواند و جمله و اتقوا الله امر ست یا ابلغ ست بر وقوع جزا جمله را بتقدیم ملوح باعتبار معنی بکنی هت تذییل منزله کلام طلبی کرده جمله را موکد باورد معنی اینست بدرستی خدا دانا ست بذات صدور یعنی نیات و اعمال باطنی که کاین در سینها است نفوس چه کسی که امور مخفیه در اندرون قاصر نفس او مخفی نماند و کسی که بر پنهان و آشکارا آگاه بود همه چیزها را معلوم

سزاوار آن باشند که از وی بترسند و از عاصی شدن از اوامر و نواهی او احتراز کنند یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
کُوْنُوْا قَوّٰامِیْنَ لِلّٰهِ شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ قوامین صیغه مبالغه است ای البالغین فی القیام للشیء و استعمال
قیام و شهادت بنا آمده است چنانچه گویند قاموا بنصرة الدین و شهدوا بالحق المبین قوامین و شهداء بالقسط
تنازع دارند و معمول ثانی محذوف از اول بدارند جمله کونوا قوامین تا آخر مر جمله اوفوا بالعقود که در صدر سوره بود
بیانی دیگر است و جمله ندائیه یعنی یا ایها الذین آمنوا برای تاکید تنبیه مکرر است معترضه که در میانه بود میان دو کلام
متصل سابق شده معنی آنست ای مومنان باشید مبالغه کنندگان در قیام بحق و گواهی دهنده و بصواب و صدق
برای رضای خدا نه برای حطام دنیا وَلَا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓی اَلَّا تَعْدِلُوْا اِعْدِلُوْا
و لا یجرمنکم نهی غایب است شنئان فاعل اوست معطوف است بر امر سابق معنی آنست و بسیار و شما را دشمنی قومی
برین که عدل نکنید و حاصل نشود بغض گروهی برین که بر کسی جور و ظلم ورزید هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی
ای لاتقوی و نزدیکتر بود که صله اقرب محذوف بود و لام للتقوی برای تعلیل باشد ای قربا الی المنع لاجل تقواه
هو ضمیر است که عاید بر عدل است که مصدر اعدلوا است زیرا که فعل متضمن مصدر است و جمله اعدلوا مستقر است و نهی
از ترک عدل که بالا گذشته چه نهی از ترک عدل مستلزم امر بعدل است معنی آنست عدل ورزید میان دشمن و
و دوست فرق نکنید عدل از ظلم باز دارد و بر تقوی و پرهیزگاری آرد وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِیْرٌ
بِمَا تَعْمَلُوْنَ ○ جمله واتقوا الله عطف است بر انشائیه سابق یعنی اعدلوا جمله ان الله خبیر بما تعملون تذییل است
و جهة تاکید او همان است که در ان الله علیم بذات الصدور گذشته و ذکر آن بالا رفته معنی آنست و بترسید از خدا
بدرستی خدا آگاه است بعمل شما تا بدانچه عمل میکنید عمل شما داند جزا و سزا کردن تواند وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ وَّاَجْرٌ عَظِیْمٌ ○ دوم مفعول وعد مستتر است بقرینه سیاق کلام ای الجنة
الذین آمنوا و عملوا الصالحات جزا این جمله بفعل است مراد متقوی و جمله لهم مغفرة و اجر عظیم مستقل بیان است مر محذوف
یا بدل است یا متعلق بمفهوم وعد باشد چه وعده متضمن معنی قول بود معنی آنست وعده کرده است خدای برای
آنکسانرا که ایمان آوردند و عمل صالح کردند گفته است مر ایشان را یعنی مر کسانیکه ایمان آوردند و اعمال صالح کردند
آمرزش معصیت و ثواب عظیم در طاعتها و ذکر مغفرت را بر ذکر ثواب مقدم داشته زیرا که مغفرت متضمن دفع
مضرت است و اجر عظیم متضمن جلب منفعت و دفع مضرت از جلب منفعت اهم است و فایده او اعظم و اتم
وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَکَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَآ اُولٰٓئِکَ اَصْحٰبُ الْجَحِیْمِ ○ والذین کفروا [illegible]
مبتدا است جمله اولئک اصحاب الجحیم خبر مبتدا است و جمله مستانفه است بر قیاس سابق برای دلالت بر ثبات
و دوام معنی آنست و آن کسانیکه کفر ورزیدند و آیات ما را تکذیب کردند ایشانند ای محمد یا ای مخاطب خبیر

اصحاب نوح باشند و نوح از ان ایشان ست و ایشان منسوب سوی نوح اند یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اذْکُرُوْا
نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ جملهٔ اذکروا نعمة الله علیکم مر جملهٔ اوفوا بالعقود را بیان دیگر ست و جملهٔ ندائیه
یعنی یا ایها الذین آمنوا برای تاکید تنبیه مکرر ست علیکم صفت ست مر نعمة الله را یا متعلق ست بنعمة که متضمن معنی
انعام ست یعنی ای دوستان نعمت خدای که در حق شما فایض شده و انعام شما که در باب شما آمده
یاد آرید و شکر و سپاس آن بجا آرید شکر نعمت نیز عقدیست از عقود دین و حقی از حقوق رب العالمین ست
روایت کرده اند که پیغامبر صلوات الله علیه منذر بن عمر را با جماعتی برای حرب بنی عامر نامزد کرد و منذر
مذکور در راه دل بر اعتماد کردن بنی سلیم که معاهد بودند آورده منذر در مقام ایشان در آمد و میان ایشان فرود
آمد و مقصد خویش بر ایشان گفت و بر از ایشان منفعت بنی سلیم در عهد برابر هیچ نبودند با مسلمانان درگشتند
سر خیانت پیمودند بنی عامر را خبر کردند و ایشان را بر استعداد کردن و پیش دستی نمودن آوردند بنی عامر مستعد
شده بیرون آمدند راه ایشان گرفتند چون دوم روز ایشان در بیر معونه رسیدند بنی عامر را با لشکر عظیم مستعد
دیدند غرض ایشان که یکایک افتادن بر بنی عامر بود دست نداد و محاربه با ایشان بعد هشیاری و مستعد شدن
ایشان افتاد جنگ پیوستند محاربهٔ عظیم کردند منذر و جماعتی که با او بودند همه شهید گشتند وقت سوار شدن ایشان از مقام
بنی سلیم شتری که مشترک میان چهار نفر بود رمیده بود منذر باز گذاشتن چهار نفر مذکور از جهت طلب شتر پاره ماندند چهار نفر مذکور با منذر
ماندند بود یافتن سوی مقصود روانه شدند و مقداری راه رفته بودند در پیوستن بلشکر سعی نمودند عورتی پیش آمد از
حال هلاک شدن لشکر و پیوستن ایشان بشهادت خبر کرد خبر مذکور ایشان را بر بازگشتن بسوی پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم
برای رسانیدن این خبر آوردند یکی از ایشان گفت من بدانچه یاران کردند رضی می آرم بازگشتن با شما مصلحت ندارم
ایشان رفتند و از نظر غایب گشتند او بجانب بیر معونه گشت و بعد قتل اصحاب پیوست دید که کفار
کار اصحاب فارغ کرده بودند بغنیمت اموال ایشان آورده حمله کرد و بیمواز شده ده نفر از ایشان زیر تیغ آورده آخر
کشته گشت بسعادت شهادت پیوست سه نفر مذکور که در رسانیدن خبر بپیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم مصلحت
دیدند چون در مدینه رسیدند مردی را دیدند که می آید و از غیر مدینه می آید پرسیدند که از کدام قبیله گفت از بنی عامر
ایشان دانستند این از قبیله ایست که اهل آن یاران ما را کشته اند مراد او کشتن ست فرود آمدند او را کشتند
و با او دو شتر و زینت بسیار بود گرفتند چون پیش پیغمبر علیه السلام آمدند خبر کردند خبر مذکور پیش از ایشان
به پیغامبر علیه الصلوة والسلام رسیده بود پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود که او از بنی سلیم بود و بنی سلیم معاهد اند او را چرا
کشتید و بر قتل معاهد را چرا مرتکب شدید ایشان گفتند که او خود را از بنی عامر گفت و عربی بودن جوانه
بعد از آن اولیای مقتول از بنی سلیم آمدند طلب خونبهای مقتول کردند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از جهت

آنکه قتل مذکور بر سبیل خطا بود حکم در باب ایشان بدیت فرمود و از دیت از قتیل ایشان خواست مالی در خزانه موجود نداشت برای استقراض طلب تقدمه جزیه جانب یهود رخ آورد با شش نفر خلفای اربعه و طلحه و عبد الرحمن رضی الله تعالی عنهم جانب ایشان توجه کرد و غرض مذکور با ایشان گفت ایشان قبول کردند باکرام و تعظیم پیش آوردند میان خویش گفتند این چنین روز باز نیابیم می باید که امروز در کشتن او بشتابیم پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم و یاران را بزبان داشتند و خود را در استعداد پیغمبر و یاران شتافتند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را جبرئیل خبر کرد و به بیرون آمدن آورد و بطریق بیرون آمدن آگاهانید و صورت [illegible] یافتن سبزین گردانید پیغامبر بیرون آمد چون دیر شد ابوبکر رض از حال پیغمبر بپرسید بیرون آمد در پی پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم رسید پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر وی این قصه گفت خود بیرون آمد و ابوبکر رض را بجای خود ایستاده کرد بعد از آن عمر رض بیرون آمد ابوبکر رض به عمر این حال گفت و خود بیرون آمد و او را بجای خود بنشانید هم بدین طریق همه بیرون آمدند و با پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در مدینه درآمدند شخصی گفت من محمد را دیدم که با یاران در مدینه در می آید کافران مذکور بمقصود خود رسیدن نتوانستند خایب و خاسر گشته متفرق گشتند خدای عزوجل بر حکم والله یعصمک من الناس عصمت خویش بر وی گماشت و او را از شر ایشان نگاهداشت درین آیه نعمت عصمت یاد میدهاند و هم شکر را همین میگردانند و بعضی گویند روزی پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از جنگی باز گشته بود در وقت گرمگاه در سایه درختی مغیلان بستراحت نمود تیغ خود را بر شاخ درختی آویخته داشت و دل وی را اندیشه خوف و خطر نبود خفت درختان مغیلان متفرق و از یکدیگر دور بودند و از یاران پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم هر یکی سایه درختی گرفته متفرق شده غنوده ناگاه اعرابی به پیغامبر رسید تیغ پیغمبر را از نیام کشید بر سر پیغامبر برآورد و گفت ترا از من امروز که نگاه میدارد و از کشتن که باز میدارد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم سه بار گفت الله الله الله یعنی خدای نگاه خواهد داشت اعرابی مذکور تیغ در نیام کرد و بعذر آمد و یاران قصد او کردند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم یاران را باز داشت و بر وی نکال کردن او نگذاشت این آیه یاد میدهاند نعمت و عصمت مذکوره است و بعضی گویند قریش دل بر کشتن پیغمبر مینهادند مردی را برای کشتن فرستادند آن مرد دل بر کشتن پیغمبر گماشت حق سبحانه تعالی پیغمبر را از شر او نگاهداشت این مقال یاد دادن است از آن حال

اِذْ هَمَّ قَوْمٌ اَنْ يَّبْسُطُوْٓا اِلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ اَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ

اذ ظرف نعمت است بر طرف مستقر یعنی الیکم یا بمعنی انعام که مضمون نعمت است ان یبسطوا الیکم ایدیهم مفعول نعمت است هم قوم بمعنی آنست یاد کنید نعمتی را که این بود بر شما از خدا یا گوئید یاد کنید انعام خدای بر شما در هنگامی که قصد کردند قومی که دراز کنند دستهای خویش را بسوی شما بکشتن و هلاک و تلف انداختن پس دستهای

ع ۲

ایشان از شما باز داشت و شما را از شر ایشان نگاه داشت وَاتَّقُوا اللّٰهَ عطف ست بر اذکروا یعنی
اینست و از خدا بترسید و از عقوبت او بپرهیزید وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
فا زائده ست یا محمول ست بر حذف اما ای و علی الله فلیتوکل المؤمنون یعنی اینست و گو توکل کنند مؤمنان بر
خدایی و کار خود بدو سپارند و روی بطاعت و فرمان برداری او آرند وَلَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَ
بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ در آیات سابقه بیان جمله از فواید [illegible] بود و [illegible] منافی جمله مذکوره [illegible]
آمنوا روی خواهد بود و این جمله تا آخر سیاق کلام متصل به [illegible] جمله اعتراض او از جهت ذکر قصه بنی اسرائیل و ذکر [illegible]
بعضی از ایشان نقیبان [illegible] لام در جواب قسم محذوف ست ای اقسمت لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل خبر از
جهت اظهار اهتمام در اعلام تاکید کرد و جمله را موکد بقسم و لام آورد و اخذ میثاق هم اسم ذات مسند گردانید
از جهت اجلال و اعظام میثاق مذکور نسبت سوی اسم ذات ملایم دید یعنی اینست هر آیینه بدرستی گرفت خدای عز و جل
میثاق بنی اسرائیل وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيْبًا ط النقیب سر قوم را گویند که متفحص احوال ایشان
باشد و ایشان را بر صلاح و نیکی دارد بنی اسرائیل دوازده سبط بود و هر سبطی سری نقیبی بود که قیام بامور
ایشان بنمود و این جمله عطف ست بر جمله اخذ الله یا حال ست متقدر [illegible] لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل
و قد بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و در جمله التفات ست از غیبت سوی تکلم ای [illegible] نگفت بعثنا گفت [illegible] در تفسیر
اسلوب سامع هشیار شود و مضمون کلام بتکرار تقریر استواری پیدا شود یعنی اینست و بر انگیختیم از بنی اسرائیل
دوازده کار فرما از روسا عظما که صلاح و فساد ایشان پدید [illegible] شنیدندی و در تفحص حال ایشان
می بودندی و در اصلاح امور ایشان کوشش می نمودند وَقَالَ اللّٰهُ اِنِّيْ مَعَكُمْ ط عطف ست بر بعثنا و در آن
نیز التفات ست از تکلم سوی غیبت یعنی اینست و گفت خدای عز و جل مر بنی اسرائیل با مر دوازده نقیب را بدرستی
که من بنصرت و علم با شما ام بحال شما عالمم و شما را ناصر و مولا ام چه هر که با کسی باشد عالم بحال او و ناصر او بود لَئِنْ
اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ وَاٰتَيْتُمُ الزَّكٰوةَ وَاٰمَنْتُمْ بِرُسُلِيْ وَعَزَّرْتُمُوْهُمْ
وَاَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّاُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّاٰتِكُمْ وَلَاُدْخِلَنَّكُمْ
جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ لام لئن اقمتم الصلوة موطیه قسم ست و بالای او قسم مقدر ست ای و الله
لئن اقمتم الصلوة و جمله لاکفرن از روی لفظ جواب قسم بود و لیکن از روی معنی جواب شرط باشد و لئن اقمتم الصلوة تا آخر [illegible]
برای بیان جزاء مومنان [illegible] و گیرندگان عهد ایمانی و وفا کنندگان عهد مسلمانی یعنی اینست سوگند [illegible]
که اگر شما نماز بر پای دارید و از هیچ وقتی فوت نکنید و زکوة بدهید و بفرستادگان من ایمان آرید و ایشان را نصرت
و تعظیم پیش آیید و در اجلال و اعظام ایشان کوشش نمایید و از ایذا و اهانت نگاه دارید و بهر عبادتی که ایشان امر [illegible]

بجا آرید و هرآئینه قرض نیکو بدهید یعنی بر بندگان خدا تصدق کنید تا بطریق قرض بدل آن باز یابید هرآئینه بدیهای
شما را در غفران آریم و هرآئینه درآریم شما را در جناتی که روان است زیر آن جویها و آریم سوال در تقدیم ذکر صلوة و زکوة
بر ایمان که مقدم بر همه عبادات است نکته چیست تاخیر او با استحقاق آن اکرام هرچند وجه مبنی نیست [illegible] است آنچه
بر سبیل کنایه و از اعتقاد کردن بر همه ارکان دین بود تا خیر او باعتبار معنی باشد تعمیم بعد تخصیص باشد فمن
كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ۝ [illegible] و ذلک اشارت است
بر میثاق مذکور یا بر بیان اسطور فقد ضل سواء السبیل تعلیل جزا [illegible] است ای لم یهتد الی المقصود و لا به سبیل
سواء السبیل معنی آنست چون ثابت شد که حکم در عهد خلاف حکم چندی و دیگر بود پس هرکه کافر شود و کافر
ورزد از شما از میثاق مذکور و بیان اسطور [illegible] و مطلوب نه پیوندد زیرا آنچه از راه است گم کرده است و خدا
از راه گمراهی آورده است فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً
ما زائده است ای فبنقضهم میثاقهم و غرض از زیادت ما تاکید است و حصول تاکید بزیادة حرف در آیه فبما رحمة من
الله بالا رفته گذشته است جار و مجرور متعلق است بلعناهم این جمله معطوف است بفا بر جمله قال انی معکم معنی آن
پس بشکستن ایشان عهد خویش را ایشان را لعنت کردیم بر طرد و ابعاد از رحمت خویش آوردیم و دلهای ایشان
را سخت گردانیدیم و در چیزی [illegible] نرم [illegible] نگیرند [illegible] يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ
این جمله تعلیل است بر قسوة دل و دلیل است معنی آنست می گردانند ایشان سخنان را از محلهای آن بدینکه بعض کلما
از کتاب دور کنند و کلمات دیگر بجای آن آرند چنانچه در حلیه پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم اسمر ربع بود دور کردند
آدم طوال آوردند تا چون مقابله کنند بحال این نماید شبه در حقیقت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در اینجا یا
معنی که مراد است بر او تاویل کنند بلکه [illegible] محل [illegible] دیگر پندارند وَنَسُوا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ
عطف است بر یحرفون [illegible] صیغه ماضی بود [illegible] حال [illegible] استحضار صورت [illegible] کلما
باشد [illegible] بود که عطف بر جعلنا قلوبهم قاسیة [illegible] دارند [illegible] چنانچه بالا گذشت معنی آن
فراموش کردند نصیبی عظیم و بهره فخیم را از آنچه پند داده شده بودند و ترک دادند و اعراض کردند و غفلت
نمودند [illegible] عالم را [illegible] سبب فراموشی [illegible] علم بود و سبب بی نصیب شدن از انتفاع باشد وَلَا تَزَالُ
تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ الا قلیلا منهم مستثنی از [illegible] منهم [illegible] است
از خائنة علی خائنة [illegible] متعلق است بتطلع جمله تطلع خبر است مر لاتزال که از افعال ناقصه و جمله لاتزال معطوف است
بر آیه سابقه یا معترضه است برای بیان دوام صفت خیانت در ایشان خطاب مر پیغمبر است صلی الله تعالی
علیه وسلم یا هر مخاطب غیر معین و خائنة مصدر است یعنی خیانت کالعاقبة [illegible]

وتا برای مبالغه است چون علامه و نسابه و تواند بود که بمعنی جماعت خائنه باشد کالبصریة والکوفیة یعنی اینست و همیشه مطلع شوی بر خیانتی از یهودان مگر اندک از ایشان هر چند که در ادراک حال ایشان تا بخیانت و میل ایشان و ربانی بمعنی چنین آید و همیشه مطلع شوی بر مردی خائن یا جماعتی خائنه که کمی از خیانت خالی نخواهد بود و همیشه خیانت ایشان هویدا خواهد شد فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ فاء سببیه است و جمله کلام سابق است و صفح عطف است بر وی معنی اینست پس عفو کن از ایشان و در گذر از جرایم و گناهان بعضی این آیه را منسوخ به آیه قتال گویند و از [illegible] باختلاف زمان تنفی جویند و این نیز سخن بر دو وجه است کسی که امر بعفو و صفح پیش از ذمه دارد و این آیت را منسوخ نپندارد که میگویند بر حاکم در عهد هم و باید بودن ایشان را و گذرا ایشان در احکام دنیا ماخوذ نشمارند و در راه عفو جرایم و صفح ایشان بود این آیت را منسوخ نگوید اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ ○ این جمله تذییل است زیرا که عفو جرایم از باب احسان است مامور به است محبوب و مرضی رحمان است و امر بدان ملوح سوی محبوب بودن آن بود بتقدیم ملوح تاکید جمله مبالغه شود معنی اینست بدرستی که خدای نیکی کنندگان را دوست دارد پس عطایا دهد و خطا بخشد وَمِنَ الَّذِیْنَ قَالُوْٓا اِنَّا نَصٰرٰٓی اَخَذْنَا مِیْثَاقَهُمْ فَنَسُوْا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوْا بِهٖ فَاَغْرَیْنَا بَیْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ وَسَوْفَ یُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ بِمَا كَانُوْا یَصْنَعُوْنَ ○ جار و مجرور یعنی من الذین قالوا متعلق است باخذنا میثاقهم انا نصاری مقول قالوا فنسوا عطف است بر اخذنا میثاقهم جمله فاغرینا عطف است بر فنسوا جمله و من الذین قالوا انا نصاری اخذنا میثاقهم با معطوفات خویش معترضه است برای حکایتی دیگر از اهل کتاب جمله و سوف ینبئهم الله بما کانوا یصنعون تذییل است و گویندگان انا نصاری کسانی اند که دین نصرانی دارند چه کسانیکه گویند این سخن اند بحکم ظاهر نصرانیانند گفتن این سخن کنایه است از بودن ایشان نصاری همه ازین جهت من الذین قالوا انا نصاری گفت و من النصاری نگفت چه اگر من النصاری گفتی تصریح بنصاری بودن ایشان بودی و کنایه ابلغ است از تصریح و در سوف ینبئهم اشد التفات است بعد ذکر اغرینا معنی اینست آنکسانیکه انا نصاری گفتند یعنی نصرانیانند میثاق گرفتیم از ایشان چون عقد عهد بستیم بر ایمان آوردن بمحمد و نبوت عیسی و جمیع پیغمبران صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و بر اتباع هر یکی پس فراموش کردند و یاد دنیا ورزیدند نصیب خویش از آنچه بدان ایفاء عهد و اقتدا بدین پند داده شده بودند پس اغرا کردیم یعنی برانگیختیم میان ایشان عداوت و کینه و دشمنی و ضغینه تا روز قیامت است و سزا انتقام ایشان را خدای بعمل ایشان آگاه گرداند و بدانچه کرده اند تا کامی برسانند تا جزای خود خوانند و کردارهای خویش دانند یٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ قَدْ جَآءَكُمْ رَسُوْلُنَا

یُبَیِّنُ لَكُمْ كَثِیْرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُوْنَ مِنَ الْكِتٰبِ وَ یَعْفُوْا عَنْ كَثِیْرٍ ۵ درآیه سابق ذکر اهل کتاب بر وجه غیبت بود و درین ذکر ایشان بر وجه التفات از غیبت سوی خطاب بروی نمود و قصد کلام ندائیه برای تنبیه است و این جمله معترضه است برای بیان آنچه ایشان را باید کرد و چیزیکه ایشان را شاید او در معنی آنست ای اهل کتاب بدرستی که آمده است بر شما فرستاده ما بسیاری از آنچه از توریة میپوشیدید چون حکم رجم و حلیه محمد و بشارت بعثت او بیان میکند برای شما و بسیاری از جرایم شما عفو میکند و بر رو نمی آرد و در عقوبت نمی افگند قَدْ جَآءَكُمْ مِّنَ اللّٰهِ نُوْرٌ وَّ كِتٰبٌ مُّبِیْنٌ ۝ یَّهْدِیْ بِهِ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهٗ سُبُلَ السَّلٰمِ وَ یُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ بِاِذْنِهٖ وَ یَهْدِیْهِمْ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ۝ یهدی به الله صفتی دیگرست مر کتاب را من اتبع رضوانه مفعول است مر یهدی را سبل السلام مفعول دوم ست و یخرجهم عطف ست بر یهدی و یهدیهم الی صراط مستقیم عطف است بر یخرجهم و جمله قد جاءکم من الله نور تاکیدست مر جمله قد جاءکم رسولنا یبین لکم که بالا گذشته است و معنی آنست که بدرستی آمده است بر شما نوری یعنی رسول که همچو نورست در نفس خویش ظاهرست و دین را مظهرست و کتابی بظاهر اللفظ و المعنی جدا کننده باطل از هدی کتابی که خدا بدان کتاب کسی را که پیروی کند رضای خدا را رهنمایی دار السلام یعنی بهشت نماید و تواند بود سلام صفت خدای باشد معنی کلام یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل الله ای سبیل رضاء الله آید و تقدیم هدایت بمن اتبع رضوانه کرد و ذکر او را بر سبل السلام مقدم آورد چه هدایت را سبق استعداد باید و تقدم قابلیت شاید که هر دلی پند نپذیرد و هر تنی به تابیه سامان نگیرد اگر کور آفتاب چه سود و بهره اصلح را الی الحق داود می چه نفع کند و خدای ایشان را از تاریکیهای جهل سوی روشنائیهای علم بیرون آرد در روشنائی ایمان و نور یقین باذن و مشیت خویش ثابت دارد و ایشان را سوی راه مستقیم یعنی دین قویم راه نماید و در رونق کار او و تابش انوار او افزاید جمع کردن ظلمات و مفرد آوردن نور اشارتست سوی تکثیر انواع کفر و توحد ایمان چه ایمان عبارت از تصدیق جمیع چیزیکه آنرا پیغامبر از خدا آورده است بر وجه ایقان پس ایمان یک مفهوم واحد بود و کفر بانکار هر رکنی از دین و هر حکمی ثابت بیقین حاصل است متعدد باشد سوال ذکر هدایت سوی صراط مستقیم بعد ذکر هدایت سوی سبل سلام تکرار بود و گفتن یک سخن دو بار باشد و آن بی حاجت نشاید و بی نکته نباید جواب تواند بود که اول بیان هدایت متعلق یهدی و یخرجهم من الظلمات الی النور بیان یهدی و تعلق بمهتدی باشد و یهدیهم الی صراط مستقیم بیان ثبات بران دارد و تواند بود که مراد از اول هدایت شریعت و از دوم هدایت طریقت و از سوم هدایت حقیقت بود لَقَدْ كَفَرَ الَّذِیْنَ قَالُوْۤا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِیْحُ ابْنُ مَرْیَمَ لام در جواب قسم محذوف است ای قسم لقد کفر الذین الآیة جمله ان الله هو المسیح ابن مریم مقول قالوا واقع شده است

از جهت انکار کافران بود که آمده این جمله نیز شکایتیست از اهل کتاب و بیان شناعت کردار ایشان بود و هر دو جمله
در غرض برابر اند بدین وجه این جمله مقرر آن جمله است هم ازین جهت فصل کرد بغیر حرف عطف آورده و جمله یا اهل الکتاب
قد جاءکم رسولنا معترضه است میان کلامین متصلین چنانچه بالا گذشت و نکته اعتراض بجز این چه است یعنی نیست
لیبین لکم ... بدرستی کافر گشتند کسانی که ان الله هو المسیح بن مریم گفتند یعنی مسیح را با خدا اتحاد جستند
مسیح که پسر مریم است آن ذوالجلال است و این از ایشان مکابره صریح بود و پیش اهل خرد و سخن نابوده و ناپسندیده نمود
عیسی را که مخلوق مسبوق بالعدم است از صفات و علامات حدوث متسم و متصف است محدود و متناهی صفت موصوف
بصفات ساحت الهی است آنکه گوینده ... مکابره و بطلان او پیدا بود قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ
يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا من استفهامیه برای
انکار است من الله حال از شیئا آمده از جهت نکارت ذو الحال مقدم شده ای فمن یملک شیئا حال کونه من الله
فاء برای تعلیل است ان اراد شرطیه است متعلق جمله ... سابقه که ... جزا او ست و جمله مقول قل
ای قل هذا الکلام المتضمن التعلیل علی کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مریم و قل جمله مستانفه است چنانکه چون
پیامبر صلی الله تعالی علیه وسلم کلام ناشایسته شنید ماذا اقول لهم گفت بروجه استیناف فرمان شد قل
فمن یملک من الله شیئا یعنی اینست بگو که مالک است چیزی را که ... از خدا ... باشد و کرا قوت بود در کردن آن اگر
اگر بخواهد مسیح را که پسر مریم است و مادر او را که مریم است هلاک کند و هر که در زمین است کلا و جمله مر عذاب ... کند
کسی که درین معرض است با خدای چه نسبت بود و ذاتی را که درین ... است با الوهیت چه ملائمت باشد و در
تفسیر آورده است مراد از جواز تعذیب جواز قدرت است جواز حکمت نیست یا ... حکمت ... قدرت ... فلا
وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلٰى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ جمله ولله ملک السموات والارض تذییل است و جمله یخلق ما یشاء بیان است یا تکمیل
جمله والله علی کل شیء قدیر تعلیل است یا حال است یا تذییل است یعنی اینست و مر خدای راست ملک آسمانها
و زمینها و ملک آنچه میان آن دو است آنچه خواهد بیافریند و آنچه مشیت او بود ... و حصول آن ... و خدا
بر هر چیزی توانا است ... هر چیز از ایجاد ... که در تحت قدرت خدای عز و جل است وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارٰى
نَحْنُ أَبْنَاءُ اللّٰهِ وَأَحِبَّاؤُهُ ... کرده اند پیامبر صلی الله تعالی علیه وسلم یهود و نصاری
را از عذاب خدای ترسانید ... عذاب ... رسانید ایشان سخن ... نحن ابناء الله واحباؤه ...
گفتند بدین وجه ... از عذاب ... این آیه نازل گشت و ... ایشان ... در آن ...
... شکایتیست از گفتار ... ناپسندیده اهل کتاب بود و درین آیه شکایتیست از گفتاری دیگر از گفتار ناپسندیده

ایشان روی شود و این جمله عطف ست و بر مضمون کلام سابق ای قالوا ما قالوا وقالت الیهود والنصاری گفته معنی انیست گفتند یهود و نصاری مائیم ابنا و احبای خدا پس باشیم معذب و مبتلا العقوبت و عذاب و بلا و اینکه خود را ابناء الله خواندند بدتر است از آنکه عزیر را یا عیسی را ابن الله دانند قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ این قل نیز مستانفه است چنانچه در آیت سابق گذشته فا در فلم بعد یک سببیه است جز آن مقال سبب برای این سوال میشود و استفهام برای توبیخ ست معنی انیست بگو ای محمد اگر شما باشید پسران خدا و دوستان او تبارک و تعالی پس چرا عذاب میکند شما را خدای بجرایم و آثام شما با وجاج آلاه را بامراض و اسقام در دنیا که بشاهد چنان پیوسته دیده اند و اجلاف شما قرون گذشته که آن را نفی نتوانید کرد و در چیز انکار نتوانید آورده و در آخرت بعذاب نار چنانچه خود لن تمسنا النار الا ایاما معدودات میگویند و بعذاب چند روزه اعتراف میکنند بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ بل انتم اضراب است از مضمون کلام سابق معنی انیست نه چنین است که شما ابنا و احبای خدا اید بلکه شما آدمیانید از جمله آفریدگانید يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ این جمله محقق مخلوقیه و مقرر مخلوقیه است معنی انیست بیامرزد هر کرا خواهد بمومن گردانیدن و بصلاحیت عفو رسانیدن و عذاب کند هر کرا خواهد بنا دادن ایمان و میرانیدن بکفر و طغیان این حکم چنانچه در حق همه آدمیان است در حق شما همان ست وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۝ این جمله تذییل ست مر جمله بل انتم بشر ممن خلق یغفر لمن یشاء یعذب من یشاء معنی انیست مر خدای راست ملک آسمانها و زمین ست و آنچه میان ایشان ست و سوی او ثواب و عقاب باز گشت همه آدمیان ست يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ ع ۸ جمله ندائیه مقرر مضمون ست برای بیان حجت تا ایشان را عذر نماند و کسی تحمیل عذر کردن نتواند جمله یبین لکم حال ست از رسولنا علی فترة حالی دیگر ست و مفعول یبین بقرینه محذوف بود و بتقدیر یبین لکم ما تحتاجون الیه باشد یا یبین منزل لازم بمعنی لفعل البیان بود لیکن ذکر او مطلقا کنایت از ذکر او مقیدا با المفعول المعین باشد چه پیغمبران که مبعوث برای شرایع اند چون بیان شرائع معین بود ان تقولوا ای رفع ان تقولوا و آن مفعول له است فاعل رفع اگر پیغامبر را دارند تعلق مفعول له بجاءکم رسول مستقیم نباید لاتحاد الفاعل و اگر رفع صفت باری تعالی دارند مفعول له مذکور متعلق ارسلنا که مضمون جاءکم رسولنا ست باشد تا اختلاف فاعل نباید و اگر مضاف مذکور محذوف ندارند بجوانی بر حذف لام کی و لا نافیه هست ان چنانچه در یبین الله لکم ان تضلوا رفته اند و تقدیر ان لا تضلوا گفته اند یا در فقد جاءکم بشیر و نذیر فا تعلیل ست بر دفع مقال مذکور دلیل ست و تنکیر بشیر و نذیر برای تعظیم ست ای فرقه لکم با جاءنا من بشیر و لا نذیر وحده و الله

علی کل شیء قدیر تنزیل است معنی آنست ای اهل کتاب بدرستی که فرستاده ما یعنی محمد آمده و مکرم بتکریم وحی شده درین حال که بیان میکند برای شما آنچه شما را حاجت بود در حالتی که این ست بر فتور امر رسالت رسل و زمان انقطاع وحی و انتقال بعثت و انسداد سبل تا نگوئید شما بر ما نیامده است بشارت رساننده و نه ترساننده پس آمده است بر شما بشارت دهنده بنعیم و ترساننده بجحیم بهتر از همه بشارت دهندگان و بالاتر از همه ترسانندگان است و خدا بر همه چیزی توانا است فائده ذکر ارسال رسل و انبیا ست هر گاه خواهد بر گشتند در رسالت و نبوت وی روایت کرده اند از موسی تا عیسی علیهما السلام هزار و هفتصد سال بود و هزار پیغمبر که اول ایشان موسی و آخر ایشان عیسی است درین مدت روی نمود و میان عیسی علیه السلام و پیغامبر ما صلی الله تعالی علیه و سلم ششصد سال و بعضی گویند پانصد و شصت سال و بعضی پانصد و چهل سال و بعضی گویند چهار صد و سی و چند گذشته و میان ایشان چهار پیغمبر مبعوث گشته سه چنان که از اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث معلوم شده و یکی دیگر در راه ایشان بدرجه نبوت پیوسته و از جمله سالهای مذکور صد و سی سال زمان نبوت چهار نبی مذکورست باقی زمان فترت مسطورست بر قول آخرین بعد از صد و سی و چند سال نبوت چهار نبی مذکور سیصد سال بود کسانی که زمان فترت سیصد سال میگویند بران قول متمسک شده است وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا ۱۹ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا این جمله مسوقست برای حکایت امتنان و احسان بر قوم موسی علیه السلام از کردگار و بیان جمله جعل فیکم انبیا با معطوفات خویش مضاف الیه است مر اذ را و اذ ظرفست مر ظرف مستقر یعنی علیکم که صفت است مر نعمة الله را و نعمة الله مفعول است مر اذکروا و جمله یا قوم با جمله که بعد اوست مقول است مر قال موسی را و جعلکم ملوکا عطف است بر جعل فیکم انبیاء یعنی یاد کن یا محمد و آن هنگام که گفت موسی مر قوم خود را ای قوم من یاد کنید نعمت خدای را که کائن است بر شما از جهت آنکه میان شما پیغمبران بسیار جعل پیدا کرد گردانیده و شما را بمراتب ملوک رسانید روایت کرده اند که در بنی اسرائیل چهار هزار پیغامبر بود و بعضی گویند از نسل ایشان هشت هزار پیغامبر روی نمود و مذکور و بعث هزار ملوک را گویند بعد آنکه قبطیان شما را بنده ساخته بودند احرار گردانید و از ذل بندگی بعز حریت رسانید و بعضی هر کرا خانه و زنی و خادمی بود باشد او را ملوک داشتند و بعضی هر کرا منزلی فراخ باشد و آبی روان بود او را ملک خوانند و بعضی گویند کسی که در خانه او هیچکس بغیر اذن او در نیاید او در عهد آن ملک گفتن شاید و بعضی گویند هر که او [illegible] باشد با سبب عالم بود چه هر که فرزند آدم است درو هر چه هست از همه موجود است عالم صغیر است ازین جهت آدمی را عالم صغیر خوانند و بعضی او را عالم اکبر دانند و خادم بودن آدمی مر آدمی را اول در بنی اسرائیل روی نمود پیش از آنکه کسی دیگر را بود و بنا بر این سبب قوام دین و ملوک که قوام صلاح دنیا اند که در قومی که ایشان جمع شوند در آن قوم نعمت دین و دنیا

جمع شود و کدام سنت ازان بالاتر باشد وَاٰتٰىكُمْ مَّا لَمْ يُؤْتِ اَحَدًا مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ ○
عطف ست بر جعلکم ملوکا موصول با صله مفعول دوم ست مر اتیکم معنی آنست و داده است شما را خدای دیان
آنچه نداده است در زمانه شما هیچ یکی را از جهانیان از کثرت نعم و بر بسیاری عدو چه در ان شب که بنی اسرائیل
از قبطیان بگریختن رو آوردند فرعون با لشکر خویش دنبال ایشان کرده و دریا ایشان را راه داده و برای روشنائی
روز نهار گشاده ششصد هزار مرد مقاتل نمایان از زیاده بر شصت ساله پیران و فرود و از هیژده ساله صبیان و غیر ایشان
زنان بودند و دوازده سبط فرزندان دوازده پسر یعقوب هر سبطی پنجاه هزار مرد می‌شدند و از ظفر یافتن بر فرعون
بغرق شدن او و راه یافتن ایشان در دریا و سایه کردن ابر در تیه و دادن من و سلوی و امثال آن از نعمتها جلیله که مخصوص
به ایشان بود و از امور عظیمه که ایشان را روی نمود يٰقَوْمِ ادْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ
الَّتِيْ كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوْا عَلٰٓى اَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوْا خٰسِرِيْنَ ○ در آیهٔ سابقه امر بیاد کردن نعمت
کرده بود آنچه که بیانش گفته شد فاذا التفریع بعد ذکر النعمه بر وجه استیناف گفت یا قوم ادخلوا الارض الآیه موصول با صله
یعنی التی کتب الله لکم صفتی دیگرست و لا ترتدوا عطف بر ادخلوا فتنقلبوا خاسرین جواب نهی آمده یا فا بتقدیر آن
منصوب شده معنی آنست ای قوم در زمین پاک و پاکیزه یعنی زمین بیت المقدس یا زمین شام که خدای تعالی
برای شما نبشته و معین ساخته در آیید و با من و قرار و فراغ که سالها آراسته نمایید و بر پاشنهای پا مگردید و برو مگردانید
و پشت بدهید که زیان زده و خایب شده باز گردید روایت کرده‌اند که ابراهیم علیه السلام در زمین بیت
المقدس آمده بر کوهی از کوههای زمین مذکور بر آمد فرمان شد تا آنجا که نظر تو افتد آن مقدار زمین ترا باشد و از تو و از
فرزندان ترا میراث بود و در ان زمین در ان وقت جباران ساکن بودند قدها دراز بیشتری موازنه چهار صد گز
یا چیزی کم و بیش داشتند میان ایشان عاج بن عنق که نام مادر او عنق است و بعضی عناق گویند دختر آدم صلوات
الله علیه بود او زیاده از دیگر در قامت و هیبت ممتاز بود بیست و سه هزار و سیصد و سی و سه گز بر بازوی گز قد
داشته از زمین و سر خود را بر می‌کشید آب از ابر خوردی و ماهی از قعر دریا بیرون آوردی
و بگرمی آفتاب پخته گردانیدی و آنرا خوردی و جو را بندی و سه هزار و ششصد سال عمر داشت تا زمان موسی حیات
یافت و عناق که مادر او بود هر انگشتی ازان او سه گز بود و جای نشستن او یک جریب زمین گرفتی و با این گرانی
موازنه سه صد و شصت گز بوده زمین پیاده رفتی اول خونی که در جهان بناحق ریخت قابیل پسر آدم بود و اول زنا
که کرد از عنق مذکور دختر آدم مادر عاج مذکور بود و چون ازو زنا واقع شد خدای عز و جل او را به بلا
مبتلا گردانید و او را بفنا و هلاک رسانید حکایت کرده‌اند و در قصه آورده‌اند که موسی با لشکر خویش نزدیک
زمین مذکوره فرود آمده بود دوازده نقیب را که موسی تعین کرده احوال ایشان را اخبار دیده بر دوازده سبط گرفته پیش

بادشاه آورد و بعضی گویند عاج بن عوج ایشان را خود دید یکبار همه را بشت بیک کف دست خویش برداشت در خار از او برد و پیش زن خویش انداخت و گفت ایشان آمده اند میخواهند با ما جنگ کنند چه میگوئی ایشان را همچو آرد کنم و پیش تو افگنم زن او گفت ایشان را بگذار تا بروند بر قوم خویش حکایت ما کنند چون ایشان خبر ما کنند بشنوند بترسند باز گردند بعده یک اناری از باغ شکست برای خوردن پیش ایشان انداخت نیمه از انار مذکور هر دوازده نفر را سیر ساخت بعده گفت شما بروید نیمه انار مذکور را با خود ببرید چون ایشان از وی خلاص یافتند سوی لشکر خویش شتافتند یوشع از جمله دوازده نفر و کالوت از برای مشورت کردند و دل بعزم بر این آوردند که خبر را پوشیده دارند اگر خلق بشنوند بترسند جانب ایشان نروند اما موسی را خبر باید کرد او را ازین آگاهی باید آورد و چون در لشکر رسیدند کیفیت خویش پیش در خلوت باز دیدند بعضی ازین دوازده پیش زنان خویش این حکایت گفتند و این سر از ایشان نه نهفتند از ایشان این خبر در لشکر شایع گشت و با شتهار و انتشار پیوست خوف در دلهای ایشان در آمد و لشکر بغز دلی پیش آمد قَالُوا يٰمُوسٰى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتّٰى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ○ ان فیها مقول قالوا است تاکید او از جهت آنست که آمدن پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم برای تاختن انتقام امارت انکار مضمون جمله است بظهور علامت انکار تنزیل سامع منزله منکر شاید و ایراد جمله موکد باید و وجه تاکید جمله ثانیه همان است که در جمله اولی گذشته و ذکر او به بیان پیوسته که در جمله اولی جمله فان یخرجوا منها با جزاء خویش عطف است بر جمله سابقه تاکید انا داخلون از جهت ابراز وعده بر سبیل وکادت است یا از جهت آنست مشاهده جبانت و الحاح بر مخالفت ایشان امارت آنست که سامع در آمدن ایشان را بعد برون آمدن جباران نیز منکر باشد بظهور امارت انکار سامع منزل او منزله تاکید جمله سابع بود قالوا جمله مستانفه است چنانستی که کسی گفت ماذا قال قوم موسی حین قال موسی ذلک قیل قالوا یا موسی الآیه یعنی اینست گفتند ایشان ای موسی درین قریه گروهی جبار اند قوم دمان ستمگار اند بدرستی ما در نیاییم درین قریه تا هنگام بیرون آمدن ایشان ازینجا پس چون ایشان بیرون آیند بدرستی در آینده گانیم قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ○ من الذین یخافون صفت است مر رجلان جمله انعم الله علیهما صفتی دیگر است یا حال است تقدیر قد بر طریق جاؤکم حصرت صدورهم ای قال رجلان کائنان من المسلمین الذین یخافون الله وهما یوشع و کالوب انعم الله علیهما بذلک سماعهما ذلک من موسی علیه السلام و رجلان سلمان من الجبارین و اسلما بذلک استعبد الا الغلبه لموسی علی فرعون و مشاهده تعلیة قومهم فانهم کانوا عظام الاجسام جبناء القلوب جمله ادخلوا بر طریق دخله علیه کم بتیات السفر الباب مفعول نسبت مر ادخلوا نیز اجتماع جمله مقول قال است اذا شرطیه است فانکم غالبون

خبر است تاکید اول جهت رد انکار است که سامعان انکار غلبهٔ خویش داشتند بر آمدن جبابره را غالب می‌پنداشتند
و جمله فاذا دخلتموه تا آخر تعلیل است برای امر ادخلوا و دلیل است فا در فتوکلوا زائده است یا جمع است بر حذف اما و علی
الله متعلق است بتوکلوا و جمله عطف است بر ادخلوا و جملهٔ قال رجلان مستأنفه است فا در جواب ماذا قال السامعون
حین قال موسی ذلک یعنی اینست گفتند دو مردی از مسلمانان یعنی یوشع و کالوت و دو مردی از جباران که مسلمان
شده بودند از آنها کسانی که از خدای می‌ترسیدند یا از جباران که بخوف طبعی نمی‌ترسیدند مردی که نعمت داده بود خدا
عز و جل بر آن دو مرد نعمت خداشناسی و خداترسی یا نعمت قرار دل با خوف طبعی بر جباران در این در در آیید و در
در آمدن با ایشان دلیری نمایید پس چون در آیید به درستی که شما غالب باشید یوشع و کالوت نام ایشان و جماع از موسی
دانستند و آن مرد بسیار مسلمانان شده بغالب آمدن موسی بر فرعون و دشمنان به جبانت عاد و قوم او لقیا مسر
گفتند و بر خدای توکل کنید اگر شما مؤمنانید قَالُوا يٰمُوسٰى اِنَّا لَنْ نَّدْخُلَهَآ اَبَدًا مَّا دَامُوا فِيهَا
این جمله نیز مستأنفه است در جواب ماذا قالوا حین قال الرجلان ذلک نقیل یا موسی الآیه وجه تاکید این جمله گذشت
و ذکر آن بالا رفت یا مصدریه است مصدر بتقدیر وقت ظرف است مر لن ندخلها ای لن ندخلها وقت دوامهم
فیها یعنی اینست گفتند ایشان ای موسی به درستی ما در این قریه تا در وی جباران باشند هیچگاه یعنی همه عمر در نیاییم
و با این اقویا در در آمدن قریهٔ ایشان جرأت نداریم سؤال ما داموا برای توقیت است و ابدا برای تابید بود و تابید
با توقیت چگونه جمع شود جواب تابید دو نوع است یکی به سبب ذات چون نمی‌شد احد قادر ابدا و دوم تابید بشرط
و صفت چنانکه لا اقتحم ترکه الاصابع ابدا ما دام کاتبا این کلام از قبیل ثانی است سؤال وارد نشود و بعضی از ابد
روزگار دراز مراد دارند ما داموا فیها را بیان روزگار دراز قیاس نمایند در احتمال بر مجاز گویند و از اشکال نکو تفصی
جویند فَاذْهَبْ اَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَآ اِنَّا هٰهُنَا قٰعِدُوْنَ فا سببیه است انت تاکید ضمیر فاذهب است
در یک بر ضمیر فاذهب معطوف شده از این جهت لفظ ضمیر منفصل موکد آمده فقاتلا عطف است بر فاذهب انا ههنا
قاعدون جمله مستأنفه است در جواب ما تفعلون و چون جملهٔ سابقه ملوح سوی مضمون این جمله بود بتقدیم ملوح تاکید جمله
سابقه نشود یعنی اینست پس تو و برادر تو هارون بروید پس با ایشان قتال کنید به درستی ما اینجا می‌نشینیم و تماشا
می‌کنیم قَالَ رَبِّ اِنِّيْ لَآ اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِيْ وَاَخِيْ فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ
الْفٰسِقِيْنَ ○ جمله ندائیه است مذکور برای استعطاف است و انی لا املک الا نفسی مقول قول است و تاکید
جمله از جهت ابداء تضرع بر سبیل و کادت است فا در فافرق سببیه این جمله مستأنفه است در جواب ماذا
قال موسی حین قالوا ذلک یعنی نیست گفت موسی ای پروردگار من به درستی که مالک نیستم و قدرت ندارم مگر بر نفس و برادر خود
کسی برای محاربه با جباران پس جدائی افگن میان ما و گروه فاسقان یعنی حکم بکن در حق ما بوجهان و در شان ایشان

بجریان قال فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض فلا تأس
علی القوم الفاسقین ﴿۲۶﴾ فا در فانها محرمة سببیه است چه دعای موسی سبب شد برای اینکه قوم
موسی علیه السلام که مخالف بودند از نعمت زمین مذکور چهل سال محروم شدند و جمله قال مستأنفه است در جواب
ماذا قال الله حین قال موسی یتیهون حال است از هم در علیهم اربعین ظرف است سنة تمیز است مر اربعین را تأس بمعنی لا تحزن است
فا سببیه است مترتب است بر فسق ایشان که مفهوم است از تحریم زمین ای محرمة علیهم بسبب فسقهم فلا تأس علی القوم
الفاسقین یعنی [illegible] است بلا تأسی اینست گفت ای پروردگار پس بدرستی این زمین چهل سال بر ایشان حرام
گردانیده شده و در حق ایشان از لعنت او حکم بجریان آمده در زمین سرگردان خواهند گشت در زمین تیه خواهند ماند
پیوسته پس از جهت ایشان فاسقان اند مکدر مباش و تأسف مخور و دل خود را مخروش این قوم بدعای موسی چهل سال در
تیه محبوس شدند از آن منزل کوچ میکردند و در روز باز گشته می آوردند تمام روز میرفتند شب خود را هم در آن منزل
می یافتند موسی ایشان را از این حال خبر کرده بود و از روی ظاهر شفقت با ایشان موافقت نمود در میان موسی و ایشان
بدعای مذکور جدائی در حکم بود و صحبت روی نمود چه ایشان محبوس در تیه شدند موسی و هارون آن دو مرد دیگر که ایشان
را پند داده بودند یعنی یوشع و کالوت این چهار تن محبوس نبودند از زمین تیه بیرون میرفتند و از جهت موافقت قوم
باز میگشتند در تیه می آمدند و با قوم مصاحب می شدند و نیز روایت کرده اند عاج بن عوج از جهت آنکه هلاک فرعون
از لشکر موسی شنیده بود و ایشان را اگرچه ضعیف میدانست اما از [illegible] بیمود سنگی بقدر لشکر موسی از کوه برگرفت
بر سر گرفت نزدیک لشکرگاه موسی آورد تا بر ایشان بر آرد و ایشان را زیر کوه آرد تا همه زیر کوه روند نا پیدا شوند خدا
عزوجل هدهد را قوت داد تا بجهت سوراخ کردن کوه نهاد تا آنکه کوه مذکور را بر قدر سر او سوراخ کرد بدین سبب سر او
در سوراخ مذکور آمد و کوه مذکور از سر او بر گردن او نشست بجهت بدر آمدن سر از سوراخ کوه قوت او گشت موسی که از لشکر بیرون
آمده بود عاج بن عوج را در این حالت که گردن او شناخت قامت موسی علیه السلام ده گز و عصا نیز ده گز بود و موسی علیه السلام
سوا بود ده گز از زمین [illegible] عصا را بوی رسانید اتفاقا بر زانوی او رسید در زود [illegible] افتاد جان از تن او هلاک و فنا داد و بل
دو قول گفته اند یکسال [illegible] چهل [illegible] بیگانه شد و نیز روایت کرده اند موسی علیه السلام از دعای جدائی مذکور پشیمان بود
در شفقت تیه با ایشان موافقت نمود و صبر در تیه بر ایشان سخت گشت و بدیار [illegible] مدت پیوسته موسی علیه السلام دعا کرد
خدای تعالی سایه ابر [illegible] و من و سلوی [illegible] بر عدد دوازده سبط بنی اسرائیل پیدا آورد و بعضی گویند فرستاد فنا
[illegible] موسی پیش از تیه بود بقایا [illegible] و در تیه باقی نمود و تنبیه که جزای جرم باشد بمقام افضال و انعام نمود جواب و نیاد
[illegible] و از ابتلا [illegible] گاه که در وی [illegible] عقوبت است اگر نعمت رسد روا است بعد آنکه در تیه چهل سال گذشت
[illegible] ایشان را تا [illegible] فتح کننده اختلاف است بعضی گویند موسی بود و بعضی گویند سوای هارون

علیهم السلام در تیه و نجات یافتن فتح بر دست یوشع علیه السلام روی نمود و اتل علیهم نبأ ابنی
آدم بالحق اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما ولم یتقبل من الآخر ط
جمله انشائیه عطف است بر اذکر که در آیه و اذ قال موسی لقومه مقدر است جامع میان دو قصه آنست که هر یکی
در ذکر عصیان و عقوبت عاصیان است قصه اول در ذکر بنی اسرائیل بود که موسی را عاصی گشتند و بعقوبت تیه ملحق
درین قصه ذکر عصیان قابیل و بعقوبت پیوستن اوست و هر یکی متضمن اعلام پیغمبر ماست تا بدانستن انبای
گذشتگان بوحی ظاهر شود که رسول خداست و علم او مبنی بر اعلام وی تعالی است اذ قربا بحذف مضاف از وی بتقدیر
نبا وقت کذا بدل است از نبا ابنی آدم یا ظرف است مر معنی اضافت ای اتل علیهم نبأ المضیفة الی ابنی آدم
فی وقت تقریبهما قربانا و متعلق نداشتن او بمعنی انبا و تحدیث که از لفظ نبا فهم میشود محل تأمل است که انبا در وقت
قربان نیست حکایت شی و حدوث خبری بعد از وقوع او بود در هنگام وقوع او نباشد یعنی اینست ای محمد برایشان
و درستی خوان خبر دو پسر آدم برایشان که هر دو دل بر تقرب آوردند و برای خدا قربانی کردند پس از یکی مقبول
گشت و قربانی دیگری بقبول نه پیوست روایت کرده اند که حوا رضی الله عنها از آدم علیه السلام بیست
بار باردار شد در هر باری که بار نهاد یک دختر یک پسر توامان زاد مگر شیث علیه السلام که تنها بود و با او
هزار دیگر روی نمود و نهصد و نود و نه فرزند شدند یا صد و بیست پسر و چهار صد و نود و نه دختر آمدند تا بار اول که بار نهاد
قابیل را با خواهر او زاد و بار دوم که حامله گشت هابیل و خواهر او بوجود پیوست و خواهری که با قابیل
زاده شده بود در غایت جمال بنمود و خواهری که با هابیل روی نمود در جمال بیچون خواهر قابیل نبود و در شریعت
آدم صلوات الله علیه و سلامه میان برادر و خواهر یک شکمی پیوست و خواهر برادر دیگر حلال گشت اما
خواهری که با برادر همزاد بودند آن خواهر آن برادر را نشاید و چون قابیل و هابیل و خواهران ایشان بزرگ شدند
بلاغت یا قریب بلاغت رسیدند آدم علیه السلام خواهر قابیل برای هابیل تعین کرد و دل بر دادن خواهر
هابیل بقابیل آورد چون خواهر قابیل جمیله تر بود این قضیه او را مرضی ننمود و گفت خواهر من جمیله تر است و من بدان
سزاوار ترم که او را در نکاح خود آرم آدم علیه السلام گفت هر دو قربانی بدهید و بقرب قربانها کنید قربانی
هر که مقبول شود برین خواهر همون سزاوار بود آدم علیه السلام همه حرفها دانستی و بیان مسمیات اسما
و خواص همه اشیا توانستی هر فرزندی را حرفتی و صنعتی آموزانیده بود و کیاو پیوسته دران شغل بنمود و قابیل حرفت
کشاورزی داشت و هابیل همت بر چرانیدن گوسفندان بگذاشته چون آدم علیه السلام هر یکی را قربت
فرمود هر یکی سوی حرفت خویش توجه فرمود هابیل گوسفندی فربه از رمه خویش آورد و شیر و مسکه همتا
کرد برای قربانی آورد و قابیل پیغواره از کشت گندم بر داشت و آن را در مکان قربت داشت هر دو

نیت قربت کردند و دل بر قبول تقرب مذکور آوردند تا ناگاه آتشی رسید قربانی هابیل را سوخته گردانید و در آن
زمان سوخته شدن قربانی علامت قبول بود و ناسوخته شدن اثر قبول ردی بود و قربانی قابیل سوخته نشد
معلوم شد که قبول نیفتاد و میان قابیل و هابیل عداوت زیاده شد قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ [illegible]
جواب ما ذلک الینا در جواب ما صنع من لم یتقبل قربانه لاقتلنک مقول قال است معنی انیست قابیل
گفت هابیل هست بر وجه الباء و لاقتلنک گفت روایت کرده اند که قربانی مذکور هابیل بود از
گوسفندان خود بود و در علی که داشت [illegible] قابیل بر وی آمد و گفت ترا خواهم کشت هابیل گفت مرا چرا خواهی کشت
گفت از جهت آنکه قربانی تو قبول افتاد و قربانی من قبول نشد و بدین سبب تو خواهر جمیله مرا خواهی برد و مرا خواهر قبیحه تو
خواهند داد فرزندان تو بر فرزندان من فخر خواهند جست و مردمان ترا بهتر از من خواهند گفت قَالَ إِنَّمَا
يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ○ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ
يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ○ قال با مقول خویش جمله مستأنفه است چنانچه کسی
گفت ماذا قال المظلوم من او دعا بالقتل فیه قال انما یتقبل الله من المتقین لئن بسطت الی آخره لام در لئن
بسطت موطیه قسم است پیشتر از آن ما انا بباسط جواب قسم جواب شرط را جواب قسم انداخت شرط را مستغنی
از جزا ساخت و ایراد جمله انما یتقبل الله من المتقین در جواب لاقتلنک مشکل است بیان مناسبت آن مقال
مفصل است صاحب کشاف مناسبت میان ایشان برین وجه ذکر کرده و علامه بدین صورت در بیان
آورده که اراده قابیل بقتل هابیل ناشی از حسد بود که از قبول قربانی هابیل و عدم قبول قربانی قابیل روی نمود
این جمله بیان سبب قبول و عدم قبول مذکور شده و برای بیان برائت از جرمی که موجب قتل بود آمده و لئن
بود و لئن بسطت الی یدک لتقتلنی مقول قال باشد و این مقالات در جواب لاقتلنک مناسب و ملایم بود و
جمله انما یتقبل الله من المتقین [illegible] جواب بیان سبب نامقبول شدن قربانی قابیل مذکور داشته اند و از قول قابیل
جمله دیگر مضمون [illegible] الذین یحادون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و مضمون [illegible] باب اطناب [illegible]
اعتراض [illegible] چون جمله ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک ملوح شده و این جمله بود بتقدیم [illegible] تاکید جمله سابق
شود و معنی انیست هابیل گفت در عدم قبول من در آن مرا گناهی نبود [illegible] زیرا که خدای سبحانه از
متقیان قربانی قبول کند اگر تو متقی بودی خدای قربانی ترا قبول کند مرا گناه نبود و قابیل متقی نبود بدان سبب
قربانی او قبول روی ننمود زیرا که حسد ورزید گناه او بعقوق پدر کشید و نیز قربانی را استعظیم و تبجیل نبود و
قربت خدای را اعظام و اجلال نکرد و هابیل در ابتدا بقتل مکافات نخست لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط
یدی الیک گفت یعنی اگر تو دست دراز کنی سوی من تا بکشی مرا من دست دراز نکنم تا بکشم ترا زیرا که من میترسم

از خدای که پروردگار عالمیان ست و آفریدگاری که آفریدگار جهانیان ست سوال مر مقتول را در دفع قاتل واجب بود و اگر نه مقتول در ترک دفع شریک در قتل خویش باشد جواب این را نفی بدایت و آنند نفی دفع مقصد [illegible] پس معنی چنین آید اگر تو بکشتن من یازی شوی و در ارتکاب منکر روی من بدایت نکنم دفع ورا و زین بلا چنانکه روایت کرده اند هابیل خفته بود قابیل سنگی بزرگ برداشت بر سر هابیل انداخت بدان سنگ او را بیجان ساخت اگر سید البشر بودی بدفع آن پیش آمدی **إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ۚ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ۝** احتراز از بار گناهکاری اثر مخافت از کردگار باری ست پس این جمله مقرر جمله سابقه بود تا بدل اشتمال باشد هم ازین جهت فصل کرد و بغیر حرف عطف آورد فتکون عطف ست بر تبوء و جمله تاکید همان ست که در جمله سابقه گذشت معنی آنست بدرستی که میخواهم که برگیری بار گناه را که ترا بسبب کشتن من خواهد بود و بار گناهکاری خویش را که بسبب جرایم دیگر از عقوق و حسد و غیر آن روی خواهد نمود و توانند بود از آنکه اثم قابیل بسبب قتل و از اثمی اثم مقتول بجرایم و معاصی که دارد مراد شود و تحمل اثم مقتول قاتل در آخرت بسبب ظلم او بود چنانچه در تفسیر آمده در آخرت نیکیهای ظالم مظلوم را دهند و اگر نیکیها نماند یا نباشد بدیهای مظلوم بر ظالم نهند چون هر دو اثم بر تو نهند پس تو هر دو جهت از اصحاب دوزخ باشی و هر دو جهت مستحق نار شوی سوال برای بودن استحقاق ادا از اصحاب نار یکی از آن دو اثم کافی بود مترتب گردانیدن بر هر دو اثم چه جهت باشد جواب آنست مقصود ترتب این اثر بر هر دو دیگر ابلغ درین باب هست از ترتب بر از یاد و اسباب آست ای فتکون من اصحاب النار بکلا الاثمین و تستحقا بذینک الاثمین **وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ۝** این جمله تذییل ست معنی آنست و آن یعنی از اصحاب نار بودن در دوزخ عذاب و بدین جزا ظالمان و ستمگران ست ستمگاران ست که اثم ظلم بالاتر از کشتن نفسی بیگناه بود و جنایت که ام جانی از قصد جان کسی بی سببی باشد علی الخصوص کسی بداهت بجرمیه قتل کرده و در جهان اول این گناه پیدا آورده در حدیث هیچ نفسی در جهان کشته نمی شود مگر آنکه قابیل پسر آدم و شان شریک میگردد و اول کسی ست که این جریمه از و نزاد و سنت قتل بنیاد نهاد و در حدیث دیگرست من سن سنة سیئة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة **فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝** یقال طاعه و طاع له یطوع و یطاع طوعا و طوعه فرمان بردار شد طوعت از باب تفعیل بمعنی مبالغه طوع بود و قتل اخیه منصوب بنزع خافض یا منصوب بر ظرفیت باشد ای طاع له نفسه طوعا علی المبالغة و طاوعته قتل اخیه ای فی قتل اخیه و بعضی قتل اخیه را مفعول به نهاده اند طوعت را معنی سهل دارند فقتله با معطوف خویش عطف ست بر طوعت علیه فطوعت عطف سببی بر قال لاقتلنک معنی آنست پس نفس او مراد او را فرمان بردار گشت و بکشتن برادر بیاورد زمان کشتن او و در فرمان برداری مبالغت پیوست یا دل

فرمان برداری داشت و کشتن برادر را آسان پنداشت پس برادر را کشت و مرتکب این چنین جریمهٔ عظیم گشت پس گشت از زیان زدگان و خایب و خاسر شدگان و در آثار آمده که قابیل کشتن هابیل میخواست لیکن صورت کشتن نمیدانست بدان جهت اقدام بران نمیتوانست ابلیس لعین بر صورت پرنده گشت پرنده دیگر را بکشت قابیل از ابلیس بر صورت قتل آموخت همبران طریق بقتل برادر پرداخت بسنگی بر سر او زد و او را بیجان ساخت بعضی گویند قابیل بخست طبیعت خویش صورت کشتن را اختراع کرد و نفس خبیث او این صورت را از خویش پیدا آورد و روایت کرده اند تا آدم علیه السلام حاضر بود قابیل با آنکه خواهش قتل داشت اقدام نمینمود چون آدم علیه السلام در حج رفت این عمل از قابیل در غیبت او حاصل گشت از شومی آن عمل جهان نحوست گرفت طعوم و الوان و السن تغیر و اختلاف پیوست و وحوش با دمیان مستأنس بودند بمشاهده این کار فرار نمودند بعد ازان بادی و غباری ظلمتی در جهان پدید آمد و هول و فزع در دلها در آمد آدم جبرئیل را از سبب متغیر شدن عالم پرسید جبرئیل خبر کشتن قابیل هابیل را بآدم رسانید آدم علیه السلام بشنیدن این خبر هولناک غمناک گشت و دل او باندوه عظیم پیوست چون آدم از حج بازگشت قابیل را از حال هابیل پرسان گشت قابیل جواب گفت مرا نگاهبان او نکرده بودی قیام بمصلحت عامه تیسیر نفرمودی مرا چه لازم که گوش برین سوال نهم یا دم جواب درین کار زنم آدم علیه السلام از جهت هابیل غم و اندوه بسیار دید قریب صد سال بعد ازین قضیه نخندید گفته اند لقمهٔ منهی عنها که آدم خورده بود نطفه که ازان لقمه حصول یافت قابیل روی نمود قابیل مذکور بشومی آنکه منشاء او لقمهٔ حرام بود عقوق پدر و حسد برادر ازو روی نمود و برادر بیگناه کشت مادر و پدر را عاق گشت و کار او بجائی کشید که کفر ورزید و دین آتش پرستی گزید حکایت کرده اند که ابلیس بصورت آدمی بر قابیل آمد گفت آتشی که قربانی ترا نگرفت و قربانیهای هابیل پذیرفت ازان سبب بود که آتش را پرستش مینمود اگر تو نیز بر آتش پرستی یعنی از خجالت عدم قبول قربان برهی این وسوسه او را در آتش پرستی آورد کافر آتش پرست کرد قتل و کفر بنیاد نهاد نزدیک بعضی فرقهٔ یاجوج و ماجوج از نسل او زاد فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا يَّبْحَثُ فِي الْاَرْضِ لِيُرِيَهٗ كَيْفَ يُوَارِيْ سَوْءَةَ اَخِيْهِ ۚ قَالَ يٰوَيْلَتٰۤى اَعَجَزْتُ اَنْ اَكُوْنَ مِثْلَ هٰذَا الْغُرَابِ فَاُوَارِيَ سَوْءَةَ اَخِيْ ۚ فَاَصْبَحَ مِنَ النّٰدِمِيْنَ ۝ لیریه متعلق است بقوله فبعث الله کیف حال است فا فصیحه است جمله معطوف است بر جملهٔ محذوف ای قتله و ترکه فی العراء فخاف علیه السباع و سار متحیرا لم یدر ما یصنع فتحیر و تحیر فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوءة اخیه الآیة استفهام در اعجزت ان اکون برای تعجب است قال مستانفه است در جواب ما صنع قابیل حین رای ذلک یا ویلتی منادی مضاف است بیای متکلم است الف بدل از یاست بطریق یا غلاما و جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول قال است ان اکون مفعول است اعجزت را تقدیره من ان فاواری عطف است بر اکون فاصبح عطف است بر قال یعنی نیست قابیل هابیل را در مکا

معانقة عند المتأخرین ١٢

خالی گذاشت پس از زده ترسید از آنچه برداشت بار او میکشید در پی او رنج میدید و نمیدانست چه کند این کار را چگونه بسر برد بعضی گویند بدین طریق سه روز برفت بعضی گویند بر این حال یکسال گذشت لیکن با فبعث الله برای تعقیب با وصل است موافق قرب مدت ست تا لغت قائل شدن بمدت بعیده است پس برانگیخت خدای زاغی را که زمین میکاوید و زیر پنجه کشته را در گو که می انداز و بخاک پنهان میساز تا قابیل را نماید که عورت برادر برهنه چه نوع پوشیدن باید گفت ای وای بر من عجب است که عاجز شدم از من که همچو این زاغ عمل کنم و عورت برادر خود را بپوشم پس پشیمان گشت و بحسرت و ندامت پیوست **سوال** پشیمانی توبه بود پس اینچنین اخبار از توبه او باشد **جواب** بعضی گویند پشیمانی او از قتل بود لیکن با آن بجز پشیمان گشتن بحسب توبه نبود و بعضی گویند پشیمانی از فضوح دنیا و آنست پشیمانی هرچه توبه نمی بنا داشت با آنکه گفته اند رنگ او سیاه گشته بود و اثر شومی جرم در رنگ و روی او لائح میشد **حکایت** آورده اند هر که او را میدید به سنگی میزد تا دگر زخم او را میرسید تا آنکه روزی فرزندی از فرزندان او سنگی انداخت قابیل مذکور را بیجان ساخت بعضی گویند خدای عز و جل بروی یا دشمنی را گماشت او را در تابستان در گرم ترین زمینهای گرم اندازد و در زمستان در سردترین زمینهای سرد مبتلا سازد تا قیامت بر این مبتلا و بر این عذاب معذب شود مِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ كَتَبْنَا عَلىٰ بَنِيْٓ إِسْرَآءِيْلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيْعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا النَّاسَ جَمِيْعًا ط جار و مجرور متعلق کتبنا ست ای من اجل کمال القبح القتل و شناعة هذا الفعل کتبنا علی بنی اسرائیل این جار و مجرور نیز متعلق ست بکتبنا ضمیر منصوب متصل بان ضمیر شان ست جمله شرطیه یعنی من قتل نفسا تا آخر خبر ان ست و اسم با اسم و خبر خویش مفعول کتبنا ست **سوال** این حکم در حق همه آمده در تعلق بکتابت بنی اسرائیل چرا مخصوص شده **جواب** این حکم در توریه بود از جهت آنکه توریه نازل بر ایشان ست تخصیص فرمود و معنی چنین باشد از جهت قتل و زشتی این فعل بر بنی اسرائیل نوشتیم و باز داشتن ایشان از کشتن بناحق نبشتیم بدرستی شان نیست هر که نفسی را بغیر قتل نفسی بکشد یا با این حسبه بغیر مرتکب شدن فسادی در زمین چون کفر و کجی و قطع طریق و امثال آن چیزهای که موجب قتل ست مرتکب شود پس چنانستی که همه مردمان را کشته و همه آدمیان را بهلاک رسانید و هر که یک نفسی را زنده دارد پس چنانستی که همه مردمان را بر حیات از ممات آورد تشبیه قتل نفس واحد بقتل جمله مردمان در کشتن کشنده بدل مقتول در دنیا و طول مدت عذاب و تقدیم عدم استحلال و عذاب آید بر طریق استحلال و در آخرت و در این معنی قتل نفس واحد و قتل جمله مردمان برابر بود از جهت فعل و قتل همه مردمان از جهت تسبب پیدا آید چنانچه در شان قابیل ذکر آن گذشته و بیان آن بالا رفته و تواند بود جار و مجرور یعنی من اجل ذلک متعلق النادمین بود بر این وجه من النادمین و وقف نباشد و وقف در ذلک بود بر این وجه معنی چنین

آید قابیل از بهر قباحت قتل و شناعت فعل از پشیمان شدگان گشت و ندامت و خسارت هویت بدرستی
شان اینست تا آخر ترجمه کتبنا بر هر دو وجه ترتیل ست ولقد جاءتهم رسلنا بالبینات ثم
ان کثیرا منهم بعد ذلک فی الارض لمسرفون ○ این جمله معترضه دیگرست در بیان شناعت حال
کافران و زیادتی قباحت شان لام در جواب قسم محذوف ای اقسم لقد جاءتهم رسلنا بالبینات ثم ان کثیرا عطف ست
بر لقد جاءتهم رسلنا بالبینات بهر دو جواب القسم اند عطف ثم دلالت بر تراخی ست یعنی بعد آنکه مجی ایشان دیر گذشته و قرار
گرفته بود تاکید جمله اولی بلام و قسم و تاکید جمله ثانیه بان و لام و جمله اسمیه از جهت رد انکار مشرکان و اصرار ایشان بران رو
نمود معنی اینست بیان گنید یاد میکنم سوگند و سوگند قسم میکردانم هر آئینه برایشان فرستادگان ما با معجزات ظاهره و حجج
متظاهره آمد پس بدرستی ایشان بعد آمدن پیغمبران و آوردن معجزات ظاهره مسرفانند یعنی بحقوق پیغمبران ضایع
کنندگان و از حدود دین بیرون آیندگان اند سوال ثم برای تراخی و ال بر تعقیب کنند تکرار چه وجه باشد جواب
بعد ذلک موجب تعقیب در زمان ست و ثم برای تراخی در بیان ست پس تکرار نبود و بر تقدیر تسلیم تکرار مقصود
تاکید باشد انما جزاؤا الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فسادا ان
یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض
روایت کرده اند جماعتی بنی اسلام بر پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرو آمدند اصحاب ابو برده اسلمی
برایشان قطع طریق کردند این آیت در شان ایشان نازل گشت و اجماعا لم نبود و نیست و این جمله برای بیان حکم
حادثه که واقع شده بر وجه اعتراض مذکور آمده یحاربون الله محمول ست بر حذف مضاف ای یحاربون اولیاء الله
سوال اگر لزوم حد قطع طریق محاربه با دوستان خدای و رسول که مومنانند شرط شود بر تقدیری که قطع طریق بر ذمیان
کنند لازم آید که حد قطع طریق لازم نشود جواب محاربه با ذمیان که در حمایت مومنانند مثل محاربه با ایشان
بود و شرط حد مذکور موجود باشد جزاؤا الذین یحاربون الله ورسوله مرفوع بر ابتدا است ان یقتلوا با معطوفات خویش
خبر مبتدا است فسادا مفعول له ست یا حال ست ای للفساد او ذوی فساد یا مفعول مطلق ست ای یسعون بمعنی یفسدون
خلاف مصدر ست صفت موصوف مقدر ست ای من جوانب مختلفة الایدی من جانب الیمین و الارجل من جانب الیسار
و جانب از ظروف نیست و من در ظروف بمعنی فی نیست و این جار و مجرور ظرف مستقر تقطع یا حال ست از ایدیهم
وارجلهم ای حال کون الایدی والارجل واقعة فی جوانب مختلفة و قصر مذکور حقیقی بود چه عقوبت قطع طریق در دنیا همین ست
یا انجا برای تاکید بود برای قصر تا شد معنی اینست جزاء کسانی که با خدای و رسول خدا محاربه کنند و افساد و تباهی
می نشانند یعنی محاربه میکنند با دوستان خدای که خود را و مال خود را بحفظ خدای می سپرند و معتمد بر محافظت او بیرون آیند
و با پیغامبر خدای که حامی ایشان ست و ایشان در تحت ولایت او باشند و در تحت ولایت امرای او بند که کشته شوند

یا ایشان را بر دار کنند یا دست و پا از جوانب مختلفه یعنی دست راست و پای چپ ببرند یا ایشان را از زمین ایشان
دور افگنند یعنی از وطن که ایشان ساکن بوده اند دور اندازند و در زمین دیگر ساکن سازند امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی
عنه کسی را از دار الاسلام بسوی دار الحرب بلا کرد و از آنجا ارتداد آورد امیر المؤمنین عمر از این عمل پشیمان گشت و از این کار
بداست چون نیست الا انفی احد گفت و سوگند یاد کرد تاکید او جست نفی مذکور بر معنی حابس در دار الاسلام آورد و ابو حنیفه رضی الله
عنه همین وجه اختیار کرد و در معطوفات با او درین آیه علما را اختلاف آمده اقوال مختلفه از ایشان ظاهر شده بعضی حمل بر توزیع
و تقسیم بر جنایات کنند و بسوی جنایتی جزا بر حسب آن رانند چنانچه تفصیل آن در کتب فقه آمده و بتصریح و توضیح پیوسته
شده و در قطع طریق بقتل مجرد بغیر اخذ مال قتل گویند و در جمع کردن میان اخذ و قتل بصلب حکم کنند و در مجرد اخذ مال
بمقداری که در شرع اعتبار کرده اند بغیر قتل قطع مجرد لازم دانند و بعضی حمل بر تخییر کنند یا دشاه را میان هر چهار نوع
مخیر گردانند و این صحیح نیست زیرا که اگر در صورت اخذ مال مجرد مخیر میان قطع و قتل گویند قتل در غیر محل باشد و جزا زیادت
بر قدر جنایت آید و مخالف حدیث نماید قال علیه السلام لا یحل اراقة دم امرء مسلم الا باحدی ثلث معان کفر بعد ایمان
و زنا بعد احصان و قتل نفس بغیر نفس ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ
عَذَابٌ عَظِيمٌ ذلک مبتدا است خزی خبر مبتدا است لهم حال است از معنی اشارت بر طریق هذا بعلی شیخا فی الدنیا
صفت است مر خزی را عذاب مبتدا است عظیم صفت او است لهم خبر است فی الآخرة متعلق ظرف مستقر است یعنی آنست
یعنی جزا مذکور رسوائی است مر ایشان را در دنیا و مر ایشان راست عذاب عظیم در آخرت إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ این استثنا است از الذین ع ۵ ۸
یحاربون الله و رسوله و فاعلموا سببیت معنی آنست جزاء محاربان این جزا است مگر کسانی که تائب شدند
و در راه پشیمانی از گناه مذکور روند پیش از آنکه شما بر ایشان قادر شوید و برای سزا کردن و جزا دادن بگیرید پس
بدانید بدرستی خدا غفور است گناه ایشان را بیامرزد و رحیم است بر ایشان رحمت کند سوال اگر لغفر لهم الله و رحمهم
گفتی اخصر و اجمع بودی وجه المناسب چیست در دراز کردن سخن بر چه وجه مبنی است جواب اگر لغفر لهم الله و رحمهم
گفتی بیان مغفور و مرحوم بتصریح بودی و برین وجه که مذکور شده بیان بر وجه کنایت آمده و الکنایة ابلغ من التصریح
والتلویح اولی من التصریح سوال اگر سارق از سرقه تائب شود حد سرقه بتوبه ساقط نمیگردد و قاطع طریق اگر پیشتر
اگرفتن تائب شود حد قطع طریق بر او لازم نمی آید فرق چیست و این افتراق بر چه مبنی است جواب ایجاب حد
قطع طریق مقرون باستثنا شده و توبه مانع وجوب است و در وجوب حد سرقه و سائر حدود استثنا وارد نشده
است استثنا حد واجب آمده حدی که واجب شده بتوبه مرتفع نشود و در حد قطع طریق از جهت لحوق استثنا توبه مانع
وجوب حد شود و رافع نمیگردد فافترقا سوال در آیه سرقه نیز متصل بیان حد آیت فمن تاب من بعد ظلمه

وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ وارد شده و شک نیست که درین آیه اگرچه صیغه استثنا نیست معنی استثنا حاصل آمده هرچه جنایت سرقه بعد از توبه معلوم گردد بنا بر حد بر وی چگونه شود **جواب** لا نسلم که این جمله در معنی استثنا بود چه توبه که رافع عقوبت اخروی است سقط حد نیست چرا که اجراء حد از فساد است منافی نبود و لحوق مغفرت و بنا بر حکم نباشد چنانچه زنی غامدیه پیش پیغامبر علیه السلام در مجلس مختلفه اقرار بر زنا کرد و خود را در معرض سنگسار شدن آورد در هر مجلسی پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم از وی اعراض میفرمود و او باز بزنا اعتراف می‌نمود تا آنکه پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بعد چهار مجلس از جهت آنکه او حامله بود تا وضع حمل حد را در تاخیر آورد و چون بعد وضع حمل آمد طلب اقامت حد کرد پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم تا وقت فطام بچه تاخیر فرمود و بعد فطام بچه را تا نانی بر دست داده پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آورده و قصه خود باز نمود و گفت این بچه از من مستغنی گشت آوان اقامت حد بحصول پیوست پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بر وی اقامت حد کرده بعده لقد تابت توبة لو قسمت علی اهل المدینة لوسعهم بر زبان آورد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ○** اتقوا الله با معطوفات خویش مر جمله اوفوا بالعقود بیانی دیگر است جمله ندائیه برای تاکید تنبیه مکرر است معترضانی که در میانه بود میان دو کلام متصل سایغ نمود و لعلکم تفلحون بمعنی لکی تفلحوا متعلق بقوله وابتغوا الیه الوسیلة معنی اینست ای مومنان از خدای بترسید و از عذاب او بپرهیزید و از شرک و معاصی باز مانید و خود را از عذاب کفر و معصیت برهانید و بجوئید بعبادت توسل بروی جوئید هر چیزی که بدان بکسی توسل جوئید از بندگی و قرابت و [illegible] و رسالت و [illegible] جز آن آنرا وسیلت گویند و سیلت بسوی باری عز و علا باشد و در راه رضا کوشش کنید و خود را در عبادت و اخلاص افگنید هر نوعی از عبادت دلیل سعادت است و این متناول است مر جهاد اصغر و اکبر را که اصحاب سعادت را عادت است در راه جهاد اصغر و اکبر روید تا فوز و فلاح یابید و رستگار شوید **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○** ان با اسم و خبر خویش فاعل است مر فعل محذوف که شرط است مر لو را بمشیئت لام لیفتدوا لام کی است متعلق است بلهم که ظرف مستقر است مر ان را خبر است افراد ضمیر مجرور که در به عاید است بر ما فی الارض و بر و مثله بتاویل مذکور است ما تقبل جواب لو است جمله شرطیه خبر است مر ان الذین کفروا را و جمله ولهم عذاب الیم عطف است بر جمله و لهم ما فی الارض که خبر ان است و این جمله یعنی ان الذین کفروا انما تبدا مر تقوی است و جستن وسیلت بحق و کوشش کردن در طاعت مولی است چه کافران که از شرک نپرهیزند و بایمان وسیلت نجویند و در طاعت خدا کوشش نکنند حال ایشان چنین باشد بیان حال ایشان موید تقوی و وسیلت و کوشش شود و چون کافران مضمون جمله را منکر نه تاکید کرد و چون جمله مذکوره مقرر طلب تقوی است عطف نکرد و بغیر حرف عطف آورد

معنی آنست با راستی کسانیکه کفر ورزیدند و از شرک پرهیز نکردند اگر ثابت بودی که آنچه در زمین است همگی از معادن
و کنوز و جز آن و همچندان با آن مملوک هست مر کافران را تا آنرا به بندگان خدا بدهند و خود را از عذاب خدا باز خرند از ایشان
قبول کرده نشود و بدان رهایش ایشان نبود و مر ایشان راست عذاب دردناک و عقابی با بیم و باک یُرِیْدُوْنَ
اَنْ یَّخْرُجُوْا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخٰرِجِیْنَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِیْمٌ ۝ ان یخرجوا مفعول است
یریدون و من النار متعلق است بیخرجوا و جمله و ما هم بخارجین منها حال است یا عطف است بر جمله و لهم عذاب مقیم عطف
بر آن جمله است و ضمیر لهم عاید بر کفار مذکور است و تقدیم مسند الیه بر مسند با بودن حرف نفی مقتضی تخصیص نفی مسند الیه مذکور
بود در حق مسلمانان بیرون آمدن از آتش ثابت باشد چنانچه در باب ما انا سعیت فی حاجتک تحقیق شده و در باب انا قلت آمده
برین طریق آیه مذکوره را در اثبات خروج مومنان عاصیان از نار دلیل اهل سنت دارند و مذهب معتزله را در اثبات
خلود اصحاب کبایر در نار مردود پندارند جمله یریدون ان یخرجوا من النار مستانفه است در جواب ما یصنعون حین
یکون لهم عذاب الیم یعنی آنست کافران خواهند که از آتش بیرون آیند و نیستند ایشان که از آتش بیرون آیند و نباشند
و نا بیرون آمدن از نار مخصوص است بکفار مومنان گناهکاران از آتش بیرون آیند و بعد تعذیب بر قدر گناه در بهشت
در آیند و مر کافران راست عذابی مقیم و عقوبتی مستقیم که از ایشان انتقال نکند و هیچ حال از ایشان جدا نشود وَالسَّارِقُ
وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوْۤا اَیْدِیَهُمَا این آیه در شان طعمه سارق که قصه او بالا رفته است نازل شده و این جمله
در بیان حکم حادثه سرقه معترضه است آمده والسارق والسارقة مبتدا است خبر او محذوف است یعنی السارق والسارقة فیما
یتلی علیکم حکمهما فاقطعوا بیان آن حکم است یا السارق والسارقة بتاویل من سرق و من سرقت مبتدا متضمن معنی شرط است
فاقطعوا ایدیهما خبر او ست و از ایدی ایمان مراد شده چنانچه در حدیث تقطع السارق آمده و آن موافق قرات ایمانهما
که قرات غیر مشهور است تقیید مطلق بدو روا است معنی آنست مرد و زنی که دزدی کنند حکم ایشان بیان کرده میشود
دستهای ایشان ببرید ایشان را این عقوبت کنید جَزَآءًۢ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللّٰهِ
ای عقوبة من الله جزاء مفعول له است ای للجزاء یا حال است ای فاقطعوا مجازین لهما بما کسبا مفعول مطلق است
بتقدیر تجزیان جزاء بر طریق له علی الف درهم عرفا یا بتقدیر تجزیان جزاء بر طریق ضربته سوطا نکالا بدل است از جزاء
معنی آنست ببرید دستهای ایشان را ببریدنی بر وجه جزاء و عقوبت از خدای جل و علا بر گناهی که کسب کرده اند
و شبهه که در دو وجه آورده تنبیه و قطع مذکور از رسغ باشد دلیل تعیین آن و تعیین ایمان اجماع و قرات مشهور یعنی فاقطعوا ایمانهما
بود و سرقه در شرع آنست که مال غیری از حرز و حفظ جا خفیه بکنند و حرز حجره یا خیمه یا تنگی باشد
یا صحرا یا مسجد چون نگاهبانی بیدار یا خفته با او بود و نیز ابی قطع به قدر نصاب سرقه شرط دارند و آن بر حسب اختلاف مذهب
که در کتب فقه مسطور است میدارند و در نبش یعنی دزدی کفنان موتی اختلاف هست میان علما بعضی از روی شبهه

نقصان حرز و مالیت در بعضه صادر نشوند و بعضی از جهت صورت حرز و مالیت قابل القطع شوند سؤال چرا السارق و السارقة
مذکور ده کس بود در دو کس صحت استعمال ایدی که صیغه جمع است بچه وجه سائغ شود جواب از جهت تثنیه مراد
دارند از قبیل فقد صغت قلوبکما ای قلبا بنید ارند جواب دیگر آنکه از والسارق والسارقة جنس مراد است
و جنس متضمن افراد است وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ این جمله تذییل است معنی آنست که خدای
غالب است بر کردن انتقام از بدکاران حکیم است همه کار او بحکمت بود فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ
وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللّٰهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ روایت کرده اند زنی پیرایه دزدید پیغامبر صلی اللہ تعالی علیه وسلم
دستش ببرید آن زن گفت یا رسول الله هل لی توبة این آیه در شان آن زن وارد شد و این وحی در باب او فرود
آمده و حکم او عام بود تا بتنها هیچ عام مخصوص بحادثه نشود و فا سببیه است من تاب من بعد ظلمه مبتدا است جمله فان الله
یتوب علیه خبر مبتدا است و تاکید جمله از جهت تردد آن زن است در قبول توبه و سائل بودن او بقولها هل لی من توبة یا
از جهت ابراز وعده قبول توبه بر وجه وکادت است معنی آنست پس هر که بعد ظلم خویش یعنی بعد سرقه که ظلم است
بر مسروق منه و ستمکاری است بر و توبه کند و صالح شود یعنی از فساد باز مانده پس بدرستی خدای توبه او قبول کرداند
إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ این جمله تذییل است و تاکید از جهت ابراز مدح باری بجمیل وکادت و
استواری است معنی آنست بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان آمرزیده رحیم است رحمت کند حکایت
آورده اند که اعرابی شتر خویش را بخدای سپرد بنزدیک حرم گذاشت در حرم در آمد چون از آنجا بیرون آمد شتر مذکور
را نیافت گفت یا رب این شتر از تو دزدیده اند و از حفظ تو برده اند مردی از بوقبیس دست راست بریده و در گردن
آویخته و مهار شتر دزدیده بدست چپ گرفته رسید گفت من این دزد دیدم سواری را دیدم که آمد و دست من برید
و گفت این شتر را بخصم برسان و بگو که تو خصم شتری شتر خود بستان أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ خطاب به پیغامبر است صلی الله
تعالی علیه وسلم یا بخاطب غیر معین و استفهام برای انکار است و انکار نفی اثبات بود جمله یعذب من یشاء و یغفر
لمن یشاء بیان لتفرق سبب از تصرفات مالک بعلاقه است بر مضمون الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض و جمله
الم تعلم تذییل است موکد تصرفات رب جلیل است چه الزام حد و اینجا سبب قطع ید و قبول توبه و غفران جوید بیان
تصرفات شود معنی آنست آیا نمی دانی ای محمد یا ای مخاطب یعنی بیدانی بدرستی که خدای مر او راست یقین ملک
آسمانها و زمین چه آسمان و زمین و آنچه در ایشان است همه در تحت تصرف اوست هر چه خواهد کند و هر چه خواهد حجت
او با تفید بهان شود و بیست نیارد سما تا نگوئی بسیار ... نیارد زمین تا نگوئی بسیار ... هر کرا خواهد در عذاب
افکند و هر کرا خواهد بیامرزد یعنی وجود شیئا عذاب کند هر کسی را خواهد چنانچه درحق سارق قطع ید فرماید و قاطع طریق را بقتل

و سلب و قطع و نفی خزی و رسوائی نمایند و در آخرت چنانچه در حق کافر عذاب دایم خواهد بود و در حق عاصی که بی توبه بمیرد عذاب بقدر گناه و در مشیت داشته در تفسیر مدارک گفته یعذب من یشاء من مات علی الکفر داشته یعنی یغفر لمن یشاء من الکفر پیدا شده بر تقدیر [illegible] که بر سوال می آید و از روی ظاهر مشکل مینماید زیرا که عذاب کسی که بر کفر بمیرد و غفران کسی که از کفر توبه کند و دین اسلام بپذیرد و متعلق بمشیت نیست هر دو [illegible] و در حکم [illegible] تحقیق [illegible] آنست و حل این مشکل چنان است که این کلام از باب ترتیب بر مشیت [illegible] یغفر [illegible] من یشاء بود از باب التعلیق بمشیت مترتب بر طریق و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء [illegible] گویند یعذب من یشاء فی الدنیا بایجاب الحد مع التوبة کالسارق و یغفر لمن یشاء فی الدنیا بالتوبة کقاطع الطریق وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ○ این جمله تذییل است معنی آنست که خدای بر هر چیزی قادر است از ساختن و تابیت [illegible] عذاب کردن و گناه آمرزیدن سوال قدرت بر معدوم باشد و معدوم بر قول اهل سنت شیء نیست و الله علی کل شیء قدیر صحیح است جواب شیء که متعلق بقدرت بود در نفس [illegible] وجود یابد بر وجه مجاز او را شیء گویند چنانچه در من قتل قتیلا فله سلبه زنده را که در معرض است قتیل پندارند چنانچه در انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون آمده و در انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون تحقیق شده یٰۤاَیُّهَا الرَّسُوْلُ لَا یَحْزُنْكَ الَّذِیْنَ یُسَارِعُوْنَ فِی الْكُفْرِ [illegible] ای پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم اندوهگین شدن بکفر کافران و نفاق منافقان لا یحزنک نهی است موصول با صله فاعل اوست معنی آنست ای فرستاده خدا اندوهگین نکنند ترا آنانکه در کفر شتابی مینمایند و بی تامل و توقف در کفر می آیند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم را از جهت تعلیم بذکر نام [illegible] ندا نکرد [illegible] بنام پیغامبر در ندا بلفظ یا محمد تصریح ننماید و تا یاد کرد صفت رسالت تبع او آید و بیان [illegible] او روی نماید مِنَ الَّذِیْنَ قَالُوْۤا اٰمَنَّا بِاَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوْبُهُمْ وَمِنَ الَّذِیْنَ هَادُوْا سَمّٰعُوْنَ لِلْكَذِبِ [illegible] من الذین قالوا بیان الذین یسارعون فی الکفر است و لم تؤمن قلوبهم حال است از فاعل قالوا یا عطف است بر قالوا و من الذین هادوا عطف [illegible] سماعون للکذب خبر مبتدا است محذوف است ای هم سماعون [illegible] است در جواب [illegible] الفریقین [illegible] سماعون مبتدا باشد و من الذین هادوا خبر بود و جمله معترضه [illegible] از طایفه یهود [illegible] للکذب مفعول است [illegible] لام در وی زایده است برای تقویت عمل اسم فاعل بر طریق انا ضارب لزید یا لام برای غرض [illegible] ای سماعون کلامک لیکذبوا علیک بالزیادة والنقصان یعنی ایشانند از کسانیکه [illegible] می شنوند [illegible] ایشان تکذیب [illegible] و در راه ایمان اخلاص نرفته اند از کسانیکه یهود شده اند [illegible] [illegible] کذب استماع میکنند یا گوینده [illegible] کلام ترا تا زیادت و نقصان کنند و [illegible]

سَمّٰعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ

سماعون خبری دیگرست مر مبتدای را که در سماعون سابق مقدرست تا اینجا مبتدای دیگر محذوف است و جمله مستانفه دیگرست لم یاتوک صفتی دیگرست مر قوم را یحرفون الکلم صفتی دیگرست یا حال است یا مستانفه است در جواب ماذا یصنعون یعنی اینست شنوندگان اند از جهت قومی دیگر که بر تو نیامده اند و سماع کلام تو نکرده اند یعنی اهل خیبر سکنه بعض مواضع دیگر یا کلام تو تحریف کرده برای ایشان برسانند و ایشان را از احوال مجلس تو آگاه [illegible] کلام گردانند

يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هٰذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا

این جمله حال است یا صفتی دیگر مر قوم را یا مستانفه است در جواب ما یقولون بعد تحریف الکلم و [illegible] مقول مقدرست مر یقولون یعنی اینست میگفتند چون بر محمد صلی الله تعالی علیه و سلم روید و حکم قضیه پرسید اگر داده شوید این یعنی آنچه نوشته ایم در شریعت محمد همان باشد که ما گفته ایم پس آن را بگیرید و بدل و جان بپذیرید و اگر آنچه ما نوشته ایم داده نشوید و از محمد حکمی غیر آن بشنوید پس حذر کنید و دل بران منهید روایت کرده اند که شریفی یا شریفه از خیبر زنا کرده ایشان هر دو محصن بودند و حکم زنا محصن در توریة رجم بود ایشان را [illegible] شریفه از جهت شرف ایشان را [illegible] توریة را در محل بیان رجم گردانیدند و [illegible] جلد و سیاه کردن [illegible] سوار کردن بر خر [illegible] در گوش ایشان برسانیدند خیبریان دران [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] بنی قریظه با پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم صورت صلح داشتند و دل [illegible] جماعتی از خیبریان با این زانی و زانیه بر بنی قریظه آمدند و گفتند شما با محمد صلح دارید و دل بران [illegible] بروید و از حکم این قصه از وی پرسید اگر شریعت او [illegible] اختیار کرده ایم با شما [illegible] قبول کنید و اگر [illegible] رجم بود رد کنید جماعت خیبریان با جماعتی از بنی قریظه [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمدند و [illegible] با زانی طلب حکم زنا کردند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم ایشان را حکم رجم گفت جماعت [illegible] آن [illegible] حکم مذکور رضا ندادند و [illegible] انکار و مخالفت [illegible] جبرئیل علیه السلام پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] ساختن ابن صوریا [illegible] پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم ایشان را از حال ابن صوریا پرسید [illegible] ایشان [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود اگر [illegible] پیغامبر گفت [illegible] ایشان حکم [illegible] پیغامبر [illegible] چون پرسید [illegible] ابن صوریا [illegible] پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] گفت [illegible] انشدک بالله الذی لا اله الا هو الذی [illegible] انزل التوریة

علی موسی والذی انجاکم من مصر وفلق لکم البحر وانجاکم من عدوکم واغرق فرعون وآله والذی ظلل علیکم الغمام وانزل علیکم المن والسلوی وانزل علیکم التوریة وبین فیه حلاله وحرامه هل تجدون فی کتابکم الذی آتیکم فیه موسی الرجم علی من احصن یعنی سوگند میدهم من شما بخدای که نعمات او این ست و عظمت او چنین ست بگوئید تا محصن در کتاب توریة چه یافته اید یکی از ایشان گفت چون مرا سوگند دادی و دل بر شنیدن حق نهادی آنچه حق ست باید گفت حق این ست که نبشته است در توریت یافته ایم اگر چهار گواه عدول برزنا محصن گواهی دهند که دیده ایم کالمیل فی المکحلة گواهی دهند و در زنا ریب نبود آن محکوم برجم بود و نبشته هم هست مستوجب کشتن است پس بانگ شد و پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم گفت چنین ست و تمام شریعت ما نیز همچنین ست و بعضی گویند چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم حکم رجم کرد ابن صوریا بران اعتراف آورد و بعد از آن پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ابن صوریا را گفت باوجود حکم علم کتاب خدای را چرا تحریف کردید رجم را بجلد چرا آوردید او گفت از امیرزاده در باب ما زنا واقع شده از جهت شرف او رجم نکردیم و اعراض و تعرضی ننمودیم آنگاه از فقیری نیز زنا واقع شده او را بر حکم توریة در معرض رجم آوردیم خویشان وی درین باب غوغا کردند او بدرازد ملامت با فقیر در باب امیری آوردند تا از جهت فرونشاندن غوغا جمع شدیم و حکم رجم بجلد و سیه کردن روی و سوار کردن بر خر بازگونه آوردیم تا حکم امیر و ذلیل یکی بود و وضیع و شریف برابر شود و در روایت کرده اند جهودان ابن صوریا را دوستان گفتند تا به تحریص ملامت کردند و او را در معرض ندامت آوردند او گفت پیغمبر سوگند داد من ... اگر ... از باک خویش می ترسیدم اظهار این سخن نمی پسندیدم و آنچه گفتم نگفتمی و ازوی این حکم را می نهفتم دران معرض است یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب ویعفوا عن کثیر فرود آمد ابن صوریا دست خویش بر زانوی پیغامبر داشته و دل بر استغفار گشتی که در وی عفو عن کثیر مفسر بیست گاشت پیغامبر علیه السلام جواب نا گفت دوم بار پرسید جواب نداد سیوم بار پرسید زبان بیان نگشاد زیرا که فرا گفته است ویعفوا عن کثیر و آن در مقابله یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب مذکور است و یعنی لا یبین لکم کثیرا مما کنتم آمده و ابن صوریا که این سوال کرده است در رسالت او نیز مذکور این شبهه داشت اگر پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در بیان آن نه بیان کردن مخالف قران نماید پس آنگاه از خواب پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم پرسید تنام عینای ولا ینام قلبی جواب شنید گفت راست گفتی و در راستی صفتی و باز پرسید که بکادر ... نشانهای کرده پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم شبه ولد را بمادر و پدر بغلبه یا سبق آب یکی از ایشان در بیان آورد و بعد از آن پرسید که از اجزای فرزند از پدر چیست و از مادر کدام است پرسید پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم جواب داد که گوشت و ناخن و خون و موی از مادر است و استخوان و پی و رگ از پدر است ابن صوریا انصاف کرد و اعتراف آورد و سخن پیغامبر پسندید پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بگرویدن ابن صوریا مذکور مسلمان گشت

[illegible] با اسلام پیوسته یعنی بگویید چون جهودان پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمدند و طلب حکم زنا محصن
کردند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم پرسید در باب زنا محصن در توریت چه یافته اید و درین قضیه حکم حق چیست در باب
ایشان گفتند فضیحت کردن و تازیانه زدن عبدالله بن سلام گفت دروغ مگویید و در راه باطل مپویید توریت آوردند
و خواندند و آن [illegible] کردند چون محل بیان حکم رسید یهودی انگشت آنرا زیر دست پوشیده عبدالله بن
سلام گفت دست بردار چون برداشت آیه حکم رجم پیدا شد [illegible] صدق عبدالله
بن سلام دریافتند و دل بر تصدیق او نهادند و اعتراف نمودند بعضی گویند پیغامبر علیه السلام درین قضیه با یاران
به مدرسه جهودان آمد و در مجلس ایشان درآمد گفت ای گروه سوگند میدهم شما را بخدایی که فرستاد
توریت بر موسی [illegible] که حکم زنا محصن در توریت چیست [illegible] گویند و راه حق بپویند ایشان ذکر حکم جلد و تسوید
وجه که اختیار کرده بودند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم باز نمودند استاد ایشان که در گوشه مدرسه نشسته بود
سکوت و خاموشی نمود پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم او را سوگند داد او در حق زانی محصن بیان حکم رجم باز
گشاد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از وی پرسید [illegible] تغییر حکم [illegible] حکایت او [illegible] و زانی و [illegible]
باز پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بر امضای حکم مذکور اقدام نمود و زانیه مذکوره را سنگسار کردن فرمود مردمان
عمل بکلام پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم کردند و حق را ظاهر [illegible] سوال آید که حکم رجم احصان زانی شرط
باشد و برای ثبوت احصان اسلام شرط بود و در صاحبان این حکم مذکور صفت اسلام نبود بغیر احصان رجم ایشان
چگونه سائغ شود جواب آنست اسلام شرط مختلف فیها است نزد یک امام شافعی رحمة الله
علیه و یک روایت از امام ابو یوسف رحمة الله علیه برای احصان اسلام شرط نبود و این حدیث متمسک
ایشان باشد و بر قول امام اعظم و امام محمد [illegible] که در احصان اسلام شرط دارند [illegible] و دلیل شرطیت
اسلام [illegible] تا آخر نازل گشت و امور مذکور بیان پیوست
وَمَنْ يُرِدِ اللهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللهِ شَيْئًا من شرطیه مرفوع المحل بر ابتدا است و برد
الله شرط وابسته [illegible] فلن تملک [illegible] جزا [illegible] و جمله شرطیه خبر [illegible]
بیان قدرت قادر مطلق و عدم قدرت [illegible] هر که بخواهد خدای مفتون گشتن
و مبتلا شدن [illegible] و از خدای چیزی را مالک نگردی
[illegible] أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يُطَهِّرَ
قُلُوبَهُمْ [illegible] لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ○ اولئک مبتدا است
الذین [illegible] و لهم فی الدنیا [illegible]

یا خبر دیگر باشد و جمله اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم مستانفه است در جواب من یرد الله فتنته و از آن
معنی آیت چنین است این فریق پندارند ایشان آنکسانند که نخواسته است خدای دلهای ایشان را که آلوده است بکفر پاک گرداند
و بطهارت و نظافت ایمان و اخلاص برساند ایشان را است رسوائی ظاهر و روی جزیه و نفاق و پیدا آمدن خلاف و شقاق
در دنیا و مر ایشان راست در آخرت عذاب عظیم [illegible] سمّٰعون للکذب اکّٰلون للسحت
سماعون تکرار است برای تاکید مر شنوا عدو را للکذب [illegible] الا الذین [illegible] اکالون خبری دیگر است
مر مبتدای که آنجا مقدر است یعنی هم سماعون اکالون یا نعت دیگر است مر موصوف آن را یعنی من الذین هادوا قوم سماعون
اکالون یعنی انبسیار خورنده [illegible] که [illegible] ساخته اند غیر کتاب خدای
را کتاب خدای ساخته اند سحت را [illegible] مال رشوت را گویند که سحت
در لغت استیصال است سحته و اسحته ای استاصله [illegible] از بیخ بر کندن است و سحت خورنده را از بیخ بر کند
و مستاصل گرداند یا مال رشوت را سحت گویند از جهت آنکه برکت را می برد و از آنچه بر میکند که گفته اند اذا دخل
الرشوة من الباب خرج البرکة من الکوة یعنی چون رشوت از در در آید برکت از روزن بیرون آید روایت
کرده اند حاکمان بنی اسرائیل رشوت میخوردند [illegible] حق را باطل میکردند این آیت در شان ایشان نازل گشت
و این ظلم بود و پیوسته در حدیث است لعن الله الراشی والمرتشی و امام زاید روایت کرده است لعن الله الراشی
والمرتشی والرائش یعنی لعنت کند خدای رشوت دهنده را و رشوت گیرنده را و رائش را یعنی کسی را که میان
راشی و مرتشی برای دادن و ستدن رشوت در آید در بین معامله سعی نماید و بدانکه مرتشی در ارتشای شبیه
آثم شود و در راشی تفصیل بود که اگر رشوت برای ابطال حقی یا برای اثبات باطلی میدهد ملعون باشد و اگر برای
دفع مضرت ظلم از خویش و صیانت از مضرت میدهد آثم نگردد و همچنین رائش اگر مقصود او دفع ظلم از راشی
بود و صلاح کار کرده است آثم نبود بلکه ماجور باشد و مال حرام غیر مال رشوت نیز سحت است مروت و دین از بیخ
بر میکند و صلاح و عفت را مستاصل میگرداند و مال حرام انواع است چون رشوت حاکم و مفتی و مکتسب از عمال
و غیر ایشان از اصحاب اشتغال و آنچه کاهن بخبر کردن از غیب میستاند و اجرت زن نائحه و مغنیه و [illegible]
و مهر بغی و اجرت زانیه و بهای خمر و خنزیر و مردار و خون و اجرت آنکه نر بر ماده جهاند فان جاءوک
فاحکم بینهم او اعرض عنهم وان تعرض عنهم فلن یضروک شیئا
فان جاءوک شرط است فاحکم بینهم یا معطوف بروی جزاء شرط است فاحکم بینهم [illegible] جزاء شرط واقع شده
فاء در فان جاءوک سببیه است جمله سبب کلام سابق آمده و جمله وان تعرض عنهم فلن یضروک شیئا معترضه است
برای بیان امر [illegible] از مضرت و زیان و نقصان [illegible] اعراض از حکم میان کافران [illegible] کرده اند [illegible]

آیت در شان کسانی است که برای طلب حکم زنا محصن آمده بودند چنانچه قصه آن گذشته و دیگران بالا رفته و بعضی گویند در شان بنی النضیر و بنی قریظه است که میان ایشان صلح برین جمله بود و توافق بدین شرط رفته بود و جنایات بنی قریظه از جراحات و قتل بالنصف جنایات بنی النضیر بود و جراحات و قتل بنی النضیر بعینه جنایات بنی قریظه بار بود اگر بنی قریظه یک جنایت بنی النضیر میکردند ایشان ضعف غرامت میدادند و بنی النضیر اگر دو جنایت بنی قریظه میکردند یک جنایت میدادند تا آنکه علم نبوت پیغامبر افراشته گشت و آثار معدلت ظاهر پیوست بنی قریظه گفتند نضیر و قریظه هر دو برادر بودند و در فرق فضلی نمیبودند با فرزندان نضیر و قریظه ایم خدای ما و دین ما و پیغامبر ما یکی است میان ما در فضل و فضیلت فرقی نیست پس در جنایت تفاوت چرا باشد و در غرامت فرق چرا بود برای طلب تسویه پیش پیغامبر رفتند و میان خویش از پیشتر عمل حسته پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در میان ایشان برابری حکم کرد و در جنایت تسویه آورد و گفت بنی النضیر را فضلی بر قریظه نیست پس ایشان قصاص ایشان یکبار و یکی است بنی النضیر را آشفتند و سخنان ناپسندیده گفتند که ما بر حکم سابق که میان ما است خواهیم بود و بحکمی که حادث شده التفات نخواهیم نمود در شان ایشان آیه افحکم الجاهلیة یبغون الآیة نازل گشت و شناعت مقال ایشان بیان پیوست یعنی آنچنین است اگر بر تو ایشان حکم جوینده بیایند و رغبت بر حکم تو نمایند روا بود که حکم میان ایشان پیش آری و روا باشد که اعراض نمایی فان اعرضت عنهم اگر اعراض کنی از کافران و حکم نکنی میان ایشان ترا زیان نکنند و مضرت رسانیدن نتوانند چه تو در عصمت خدایی و در پناه حق جل و علا کسی که در عصمت خدای باشد او را هیچ زیان نرسد بیت تو خدا را شو اگر همه عالم دریاست ٭ سنجد اگر بر موسی قدرت تر گردد و پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم مخیر بود در این آیت در حکم کردن میان ایشان و اعراض کردن از حکم مخیر بود گاهی حکم میکرد و گاهی اعراض مینمود و بعضی گویند تخییر مذکور در آیه و ان احکم بینهم بما انزل الله الیک منسوخ گشته و لزوم حکم میان کافران که بر حکم پیغامبر بیایند تخییر میان حکم و اعراض بنسخ رفته و کسی نمیگوید که در سوره مائده هیچ آیتی منسوخ نیامده امر ان احکم برای اباحت میدارد تا نسخ تخییر کرده نمیدارند و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط و ان اردت الحکم بینهم بجای قرائت القرآن و این جمله شرطیه عطف است بر فان جاؤک فاحکم بینهم یعنی اینست چون بخواهی که حکم کنی میان کافران که بتو آیند حکم کنی بعدل میان ایشان صدق بگو حق بجو ان الله یحب المقسطین ○ این جمله تذییل است و تعلیل تاکید است ابراز مقصود نموده و کلام سیاق بیان امر بقسط ملوح بمضمون این جمله بود و بتقدیم ملوح تاکید جمله شایع شود و معنی اینست مر دوستی که خدا عدل کنندگان را دوست دارد و نظر لطف بر ایشان گمارد و کیف یحکمونک و عندهم التوراة فیها حکم الله ثم یتولون من بعد ذلک استفهام برای

تعجب جست وعندهم التورية حال است ثم یتولون عطف است بر یحکمونک و کیف یحکمونک تا آخر معترضه است مشتمل بر تعجیب باشد معنی اینست عجب ست که ایشان ترا حاکم سازند و بحکومت حکم تو بر دارند و حال اینست که نزدیک ایشان توریت هست که دران حکم خداست ثابت بحکم جل و علا است پس از ان از حکم تو که بر وفاق حکم توریت است روی میگردانند و این بفسق محض را معصیت صرف نمیدانند وما اولئك بالمؤمنين ع ٩ این جمله حالیست از فاعل یتولون یا تذییل ست معنی اینست و نیستند ایشان مومن بتو و بتوریت چه از حکم تو وا ز حکم توریت اعراض میکنند و حکم ترا نمی پسندند و حکم توریت را میگردانند انا انزلنا التورية فيها هدى ونور استیناف است چون بالا ذکر توریت رفت چنانستی که سامع گفت بین لنا صفت التوریة فقیل انا انزلنا التوریة ازین جهت فصل کرد جمله را بجمله که اورد فیها هدی و نور جمله حالیست یا صفت توریت بحذف التی ست سوال تقدیم فیها بر طریق لا فیها غول مفید قصر بود نفی هدی و نور از سایر کتب آید جواب جمله مذکوره ظرفیه دارند از باب تقدیم خبریه پندارند و اگر جمله اسمیه و تقدیم خبر قایل شوند تنکیر هدی و نور برای نوعیت گویند نوعی از هدی و نور که مخصوص بتوریت بود چو گویند معنی اینست بدرستی ما فرو آوردیم توریة را درین حال که درو هدی و نور ست یعنی در و علمی که راه نماید و دینی که ظلمت ربا ید مسطور ست يحكم بها النبيون صفت توریت است بحذف موصول ای التورية التی یحکم بها النبیون یا حال مقدره است از توریة که مفعول انزلنا ست یحکم حکایة گذشته است ایراد صیغه مضارع از جهت استحضار صورت بایه حکم ست معنی اینست فرستادیم توریت را که حکم کرده اند بدان پیغمبران و عمل کرده اند ایشان بران روایت کرده اند که از موسی تا عیسی صلوات الله علیهم هزار پیغمبر و بعضی گویند چهار هزار پیغمبر بودند که همه حکم بتوریت داشتند و بمتابعت آن میبودند سوال نبیون جمع سلامت ست و جمع سلامت جمع قلت بود در استعمال جمع قلت در عدد کثیر با وجود لفظ انبیا که جمع کثرت است چه نکته باشد جواب تنبیه برین که انبیا نفوس قدسیه اند اگرچه بسیار باشند بنسبت مقداری که وجود ایشان می باید و کثرت ایشان می شاید اندک اند الذين اسلموا صفت مادحه است النبیون را معنی اینست پیغامبرانی که حکم توریة را انقیاد کرده اند و راضی بدان شده اند و این تعریض ست از مذمت کسانی که انقیاد حکم توریت نکردند و دل بر شریعت آن آوردند للذين هادوا والربانيون والاحبار للذین هادوا متعلق بحکم بود والربانیون والاحبار معطوف بر النبیون باشد و لام بمعنی ست بر طریق وان اساتم فلها ای علیها و بعضی محمول بر حذف معطوف دارند و کلام بمعنی یحکم بها النبیون للیهود و علیهم پندارند معنی اینست حکم میکردند پیغمبران و ربانیان و دانشمندان که بودان

یا گویند برآمی جهودان و هر جهودان گاهی در نفع و گاهی در زیان یا ربانیان منسوبند بسوی رب و رب صفت خدا بود یعنی بندگان خاص خدا که کار ایشان عبادت خدا باشد یا رب بمعنی پروران دارند و ایشان را منسوب بسوی پرورش علم پندارند و ذکر احبار بعد ربانیان تعمیم بعد تخصیص بود و بعضی گویند ربانی آنست که عمل او بیشتر از علم است و حبر آنست که علم او بیشتر از عمل باشد بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ جار و مجرور بدل اشتمال است از بها که در یحکم بها است یا با سببیه است متعلق بیحکم یا بعاملین است که مضمون احبار است ای الاحبار والعالمون بما استحفظوا کتاب باشد و ضمیر مستحفظوا سوی مضمر است معنی اینست حکم میکنند پیغامبران و ربانیان و دانشمندان بتوریة بدانچه خواسته شده است یاد کردن و نگاه داشتن آن از ایشان و بدانچه بودند ایشان و حقیقت گواهان و از تبدیل و تحویل نگاهبانان و اگر با سببیه دارند معنی چنین باشد حکم میکنند بتوریة پیغامبران و ربانیان و احبار بسبب یاد کنانیدن خدای ایشان را یا بسبب خواستن خدای از ایشان نگاه داشتن آن و باز داشتن از تحریف و تغییر و بدانچه هستند ایشان براستی و درستی آن گواهان عزیزی گفته است حق سبحانه تعالی نگاه داشتن توریة حواله دیگران کرد نگاه داشتن نتوانستند تحریف و تغییر روآوردند و حفظ قرآن بر حکم و انا له لحافظون منسوب سوی خدا گشت لاجرم تغییر و تحریف نپیوست فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ فاء سببیه است جمله سبب مضمون کلام سابق است ای اذ قد ذکرنا ان احکامهم تدور علی حکم التوریة وان التوریة یحکم بها النبیون والربانیون والاحبار الصادقون فلا تخشوا الناس ایها الحکام فی الحکم بالعدل علی وفاق التوریة واخشونی فی تحریفها والحکم بخلافها و درین کلام التفات از غیبت بسوی خطاب بود و توجه امید از شکایت باشد معنی اینست چون ذکر کردیم که حاکمان از حکم توریة روی بگردانند و حکم او را تبدیل میکنند پس مترسید ای حاکمان در حکم از مردمان و از من بترسید و حکم بناحق برخلاف توریة مکنید وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا عطف است بر فلا تخشوا الناس واخشونی ای لا تستبدلوا بآیاتی ثمنا قلیلا اشتری بمعنی بیع بود و عبارت محمول بر قلب شود ای لا تبتغوا بآیاتی ثمنا قلیلا معنی چنین بود آیات مرا ببهای اندک مفروشید یعنی آیات کتاب مرا مگردانید و بران ثمن مستانید وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ۝ این جمله تذییل است معنی اینست و کسی که بدانچه فرستاده است خدای حکم کند و حکم کتاب خدای نگردانند پس ایشان منصوص برکفر باشند وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ الخ و کتبنا عطف است بر انزلنا التوریة ان با اسم و خبر خویش مفعول کتبنا است و معطوفات برفع و نصب خوانند بمحل محل دانند و آن مفعول بعد کتبنا که بمعنی قول است در حکم مکسوره بود عطف بر محل ان و اسم او مکسوره جایز باشد و هر یا با مذکوره متعلق بمحذوف باشند یا خبر که را شد یعنی ملاحم مجروحی خویش دارند کلام تقدیر ان النفس مقتوله

والعین منقوءة والانف مجدوع والاذن مقطوع والسن مقلوع والجروح ذات قصاص پندارند معنی اینست
و در توریة نبشتیم و برایشان واجب کردیم بدرستی که نفس بنفس بقصاص کرده شود و بدل مقتول کشته گردد یعنی هر که
نفسی معصومه را بکشد نفس او بمقابله نفس مقتول بقصاص برسانند و در اطلاق نفس حر و بنده و مؤمن و ذمی در می آید
و شرع در کشتن بنده و ذمی کشتن حر و مسلم صغیر را باید چشم بچشم و بینی به بینی قصاص کرده شود و گوش بگوش و دندان بدندان
بقصاص برند و جراحتها صاحبان قصاص بود در همه جراحتها لزوم مقاصه باشد مگر آنکه امکان برابری نداشت
و مقاصه در جراحت نتوانند قائل بحکومت عدل شوند آنچه حاکم عادل حکم کند بران بدهند چنانچه در کتب فقه
مسطورست و در السنه فقها مذکورست و این نیز تعریضی ست بانکه مخالفت اهل کتاب احکام کتاب را چه در توریت
برابری مذکور بود و بنی نضیر از بنی قریظه در غرامت جنایات می افزودند یعنی بنی النضیر بدل یک کس دو کس از بنی قریظه
میکشتند و بدل یک عضو از ایشان دو عضو میگرفتند و به برابری راضی نمیشدند و بر حکم توریت که قصاص برابر است
نمی رفتند فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهٖ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهٗ فا سببیست و من شرطیه مرفوع المحل بر ابتدا است
جمله فهو کفارة له جزا شرطست خبر مبتدا است فهو عاید است بر مصدر التصدق بر طریق اعدلوا هو اقرب للتقوی
معنی اینست چون قصاص ثابت گشت و حکم جراحات برابری پیوست حکم قصاص لازم آید پس هر که بحق
قصاص تصدق کند یعنی قصاص که برای او واجب شده ساقط گرداند آن تصدق و عفو کفارت گناهان او باشد
و تواند بود ضمیر له عاید بر جانی بود و عفو صاحب قصاص گناه جانی را ببرد وَمَنْ لَّمْ يَحْكُمْ بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ
فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ این جمله تذییل ست معنی اینست و کسانیکه بدانچه فرستاده است خدا حکم
نکنند و هم مخالفت حکم خدای کنند پس ایشان ظالمانند از حد تجاوز کنندگانند وَقَفَّيْنَا عَلٰٓى اٰثَارِهِمْ
بِعِيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرٰىةِ عطفست بر انزلنا التورية
یعنی مفعول دوم است بواسطه با مفعول اول محذوفست بدلالت علی آثارهم و ضمیر آثارهم بر پیغامبران ست که
مذکور شدند در جمله یحکم بها النبیون علی آثارهم ای اتبعنا فی قفاهم علی آثارهم بعیسی بن مریم یعنی اینست آوردیم در قفا
ایشان در عقب پیغامبران عیسی بن مریم را برپی ایشان در حالت مصدق آمده توریة را که پیش از وی نازل شده
وَاٰتَيْنٰهُ الْاِنْجِيْلَ فِيْهِ هُدًى وَّنُوْرٌ وَّمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرٰىةِ
و آتینا عطفست بر قفینا و معنی اینست و دادیم عیسی را انجیل در حالی که در وی هدی ست و نورست و در حالی
که تصدیق کننده است مر کتابی را که پیش از وی بود از توریة مذکور سؤال انجیل را با دو وصف چه نسبت بود
و بعد از توریة میان دو وصف بر چه وجه باشد جواب این عبارت از باب تمثیل بود برای تمثیل
تحقیق آن جمله مذکورست حاجت نباشد هُدًى وَّمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِيْنَ ۝

عطف است بر مصدقا این نیز حال است یعنی هادیا و واعظا یا جعل انجیل بر وجه مبالغت عین هدی و موعظت
چنانچه فانما هی اقبال و ادبار بران رفته اند و در جاء زید عدلا مصدرا گفته اند یعنی اینست و در حالیکه انجیل
راه نماینده است و پند دهنده است مر متقیان را یا عین هدایت و پند است بر وجه مبالغت مر ایشان را
یعنی مر کسانی را که مستعد پرهیزی اند چنانچه در صدر سورهٔ بقره گذشته و ذکر آن بالا رفته وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ
الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ و لیحکم بلام کی و بصیغه امر غایب خوانده اند و وجه هر دو قراءة اختلاف است
بر قراءة لام کی جار و مجرور معطوف است بر لیهدی یا متعلق بمحذوف که متعلق آتیناه الانجیل است دارند و بر قراءة صیغه امر غایب
خوانند محمول بر حذف وقلنا معطوف بر آتیناه باشد پندارند یعنی اینست و دادیم عیسی را انجیل و گفتیم
که حکم کنند اهل انجیل و کسانیکه داده شده اند از این نصیب خبر ایشان بدانچه وحی کرده است در وی خدای فرو داده
حق جل و علا بعد ذکر انجیل بمقام ضمیر بود و در بما انزل الله وضع مظهر موضع مضمر برای تصریح باعث بر قبول
سایغ شود وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ این جمله تذییل است
یعنی اینست و کسانیکه بدانچه فرستاده است از خدای حکم نکنند پس ایشان مقصور بر فسق باشند
سؤال کسانی را که حکم نکنند بکتاب خدا بالا کافر خواندند باز ظالم گفتند اینجا حکم بفسق کرد وجه تحقیق این سه وجه
چیست و تعیین هر یکی برکدام وجه یعنی چیست جواب کسی که حکم بکتاب خدا نکند خود را درین هر سه صفت
افکند چه بعضی صور خلاف حکم کفر بود چنانچه توحید را منکر شود و بعضی صور مخالف ظلم باشند چنانچه بنی النضیر
در باب جزا جنایت یعنی قرابت خود را دیت بعضی کرده بودند و دیگر است بر دو چند او رد کنند و بعضی صور فسق باشد
چون تغییر ایام مبارکه حیله در ماهیهای حرام و در تفسیر حسینی آورده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
در حق مسلمانان است که ایشان بر حکم کتاب خود نروند و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون در حق یهود است
در حق ایشان در توریة قصاص مر قوم بود ایشان زیادت کردند بدل یکی دو کس را کشتند و من لم یحکم بما
انزل الله فاولئک هم الفاسقون در حق ترسایان است شریعت ایشان در قتل عفو واجب بود و امتثال
نکردند بر مبالغه دیت و قتل آوردند وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ عطف است بر جمله سابقه بالحق حال است از کتاب مصدقا
حال دیگر است یعنی انزلنا الیک الکتاب ملتبسا بالحق و مصدقا و مهیمنا عطف است بر مصدقا پیش ازان ذکر توریة
و انجیل کرد درین آیه ذکر قرآن آورد در کتاب اول الف لام عهد است و این جا لام جنس است تواند بود و اینجا
نیز لام عهد باشد برای عهد یعنی کتابها و مهیمنا علیه ای مشاهدا علی صدقه یعنی در حالیکه گواه
بر صدق کتابی که پیش از او بود و بیان آنچه در وی رفته می شود و بعضی مهیمنا را بمعنی محافظا علیه گویند بیان صفت

داشتن جو [illegible] یعنی تحریفات ایشان را بیان میکند آنچه واقعه بود در دلهای ایشان افگند از ترس بیان او و [illegible] خوف رسوائی
نوشتن تحریفی دیگر میکنند و بتغییر و تبدیل مشغول میگردند و تواند بود که و مهیمنا علیه اسناد مجازی بود یا اسناد
صیغه اسم فاعل بسوی مفعول از باب عیشة راضیة یعنی عیشة را [illegible] یعنی مهیمنا علیها بنابر تقدیر کلام چنین بود و مهیمنا منزله
علیه یعنی نگاه دارنده و نگاهبان است فرستاده [illegible] و امینا چنانچه گفت انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون معنی آنکه نسبت
و فرستادیم بر تو کتاب یعنی قرآن مصدق راست دارنده مر آنچه پیش از وی بود از کتاب
و گواه است بر آن فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ
مِنَ الْحَقِّ مناسب نیست و لا تتبع عطف است بر فاحکم و در انزل الله بعد انزلنا التفات است از تکلم
سوی غیبت [illegible] یعنی [illegible] تتبع متضمن معنی [illegible] یعنی چون ما بسوی تو قرآن را بر این
صفت فرستادیم و [illegible] دادیم پس حکم بکن میان مردمان چنانچه خدای بر تو فرستاده و چنانچه باید و شاید
بیان کرده و پس روی مکن هواهای جهودان را و تابع هواهای خود خواسته ایشان را اعراض مکن و منحرف مشو
از آنچه آمده است بتو از حق روشن که صدق [illegible] یعنی نضیری را بر قرظی فضل مده و میان ایشان برابر
بنه و در حق زانی محصن که حکم او در توریة رجم بود بگذار و بر وفق هواهای جهودان زانی را بتحمیل و بتسوید وجه مار
لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا در آیات سابقه ذکر ایشان کرده گروهی که احکام توریة بود و
دیگر وجه بتحکیم انجیل [illegible] التفات است از غیبت سوی
خطاب بتذییل ساخته شرعة و منهاجا مفعول اول جعلنا است لکل مجرور مفعول دوم است منکم صفت
مر لکل خطاب مردمان راست و در لکل [illegible] یعنی [illegible] هر گروهی را از شما ای مردمان گردانیدیم
راهی که در آن بروند و طریقه که بر آن [illegible] کما فی [illegible] در وقت بعثت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم
بودند و کسانی که [illegible] اگر خواهد [illegible] یک گروه اند ایشان هم یک شریعت وارند
و روی بسوی یک قبله آرند که پیغمبر علیه السلام [illegible] آمده و احکام بیان کرده او را بیان شریعت
حکم کردن باید و همه است را اقتدا او لازم آید پس قتل [illegible] تغییر میان قصاص و عفو حکم
کرد تعیین قتل چنانچه شریعت موسی علیه السلام بود و تعیین عفو چنانچه شریعت عیسی [illegible] و در زانی محصن حکم
برجم کند و بعلم جلد زانی محصن [illegible] چنانچه جهودان اقرار کردند در میان نضیری و قرظی در جزا
برابری [illegible] تفضیل نضیری بر قرظی چنانچه میان ایشان معتاد بود [illegible] خطاب لکل جعلنا منکم
پیغامبران را بود و معنی آنچه پیغمبر [illegible] از دین [illegible] گرداننده ایم شریعتی و رهی که در آن روید و [illegible]
راز راه دین نماید سوال [illegible] لازم آید که هر یک پیغامبران را شریعتی دیگری باشد و راهی غیر راهی دیگری

بود و در روایتی آمده است که از موسی تا عیسی هزار پیغامبر و بعضی گویند چهار هزار پیغامبر بوده که هریکی بشریعت موسی توجه نموده جواب هر یکی شریعتی علاحده داشت که دران از غیر قوم خود می بند و لیکن از همه بر حسب اقوام مختلفه شریعت موسی علیه السلام بود چنانچه در شریعت پیغامبر بر حسب مسافران و مقیمان و زنان و مردان و غلامان و احرار احکام مختلف [illegible] سوال بر هر دو تقدیر منکم که صفت است مر لکل جعلنا متصل بکل چیزرا نیاوردن از روی چه نکته فصل کرده جواب در تقدیم و تاخیر بیدار کردن سامع و هشیار کردن مخاطب است و باعث شدن او ست بر نظر و تامل که بدان یعنی در دل با سنوات قرار گیرد و ثابت و استقرار یابد برده بدانکه جار و مجرور یعنی لکل مفعول دوم ست مر جعلنا را تقدیم او از جهت اهتمام بذکر او ست چه مقصود درین کلام بیان اختصاص شریعت بهر یک قومی یا بهر یک نبی ست و بر دو تقدیر در منکم تغلیب حاضر بر غائب ست که از امتان امت پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم حاضر بود و از پیغامبران پیغامبر علیه السلام و امتان دیگر غائب بودند پس وجه تغلیب بر غائب صیغه خطاب آورد و تنکیر شرعة و منهاجا برای افراد ست یا برای تعظیم وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً خطاب مر مردان است و این موید ست مر تقدیر اول را که در لکل جعلنا منکم گذشته و بر تقدیر دوم از جهت احتراز از انتشار ضمیر این نیز خطاب مر پیغامبران دارند و تقدیر لجعلکم ذوی امة واحدة پندارند این شرطیه معطوف ست بر فعلیه سابقه معنی اینست و اگر خواستی خدای عز و جل ای مردمان از اهل توریة و از اهل انجیل و از اهل قرآن شما همه را یک گروه گردانیدی و توافق در عمل بخشیدی سوی یک شریعت خواندی و همه بیک طریقه کردی وَلٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتٰىكُمْ لکن برای آنست تا آزماید شما را لیبلوکم جار و مجرور متعلق ست مر فعل محذوف را ای لم یجعلکم امة واحدة و اقواما متعدده لیبلوکم معنی اینست و لکن شما را گروههای متعدد گردانید چنانچه بیان شما در شرایع اختلاف انبیا است تا پیدا آید آنچه از حال شما عالم بود که کیست از شما که اعتراف میکند و کیست که [illegible] شریعتی دیگر بنظر بدی افگند چه هر قومی را ملایم حال آورده و شنائی مبین آمده و درشتی ملایم استعداد او [illegible] فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ فاستبقوا است پس خیرات را پیش گیرید نیکی و نیکوکاری [illegible] جهت آنها متعلق [illegible] همه ایشانرا [illegible] نیکی بکنید و [illegible] معلوم شد که از همه بدیها باز نیابید و باید که بسر سبکی که بحال او ملایمتر باستعداد او موافقتر باشد بیشتر آرد و همت بتحصیل آن بیشتر گمارد [illegible] سالک را عدل و احسان و علما را افادت و بیان و زهاد را زهد و عباد را عبادت و قاریان را فکر در جمال و جلال خدا و مقربان را ترک دنیا و عقبی و اغنیا را جود و سماحت و عمال را امانت و [illegible] پیغامبران و بندگان را [illegible] بطاعت خدا

حسن خدمت ما هو کان فی الجمله آنچه نیکی پندارد و خود را بران دارد و آنچه بدی انگارد و خود را از ان باز دارد
إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ مرجعکم مرفوع بابتدا ست
و الی الله خبر مبتدا است جمیعا حال ست و چه تعلیل ست مر فاستبقوا الخیرات جمله تختلفون خبر ست مر کنتم و جمله کنتم
صله ما ست و فیه جار مجرور متعلق ست فینبئکم جمله فینبئکم عطف ست بر الی الله مرجعکم و تقدیم الی الله برای حصر ست
یعنی الی الله لا الی غیره مفید قصر ست معنی آنست سوی حسابگاه خدا باز خواهید گشت پس شما را بدانچه دران
اختلاف دارید خبر خواهید کرد و نیک و بد هر یکی پیدا خواهد آورد پس اختیار نیکی باید و از بدی احتراز شاید
وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ ان مصدریه است متعلق فعل محذوف بود و بتقدیر انزلنا الیک الکتاب و امرنا
ان احکم بینهم باشد و تواند بود که عطف بر کتاب دارند بتقدیر انزلنا ان احکم پندارند زیرا که انزال وحی ست و
وحی متضمن معنی قول ست همچو امرنا و اوحینا الیک ان اکتب و ان احکم و تواند بود که ان در وان احکم مصدریه باشد
ان احکم بتاویل مصدر منصوب معطوف بر الکتاب یا مجرور معطوف بر الحق بود و فلا تتبع اهواءهم با معطوفات خویش عطف ست
بر احکم ای و انزلنا الیک الکتاب بالحق و طلب حکمک و طلب عدم اتباعک اهواءهم و حذرک عن ان یفتنوک ان
یفتنوک بدل اشتمال ست از هم در و احذرهم یا مفعول له است بحذف مضاف ای و احذرهم مخافة ان یفتنوک
معنی آنست امر کردیم که حکم کن یا وحی کردیم که حکم کن بدانچه فرستاده است سوی تو خداوند تو و وحی کرده
بر تو حق سبحانه و تعالی و پس روی مکن هواهای ایشان را و بترس از ایشان که فتنه زده و مفتون شده سازند ترا غافل
شدن از بعض چیزی که فرستاده است حق جل و علا روایت کرده اند ابن صوریا و شماس بن قیس و جماعتی
از یهودان جمع شدند پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمدند که ما دانشمندان یهودانیم مقتدای ایشانیم
اگر ما مسلمان شویم و بدین تو بگرویم اکثر یهود مسلمان شوند و بدین تو بگروند ما را با کسی خصومتی افتاده اگر تو برای
ما حکم کنی اگرچه حق جانب خصم ما بود با تو ایمان آریم و دین یهود بگذاریم برای تنبیه پیغمبر این آیت نازل گشت
و مضمون آن بظهور پیوست فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ
فا [illegible] ان یصیبهم مفعول ست مر یرید الله و ما در انما کافه است و جمله انما یرید الله بجای دو مفعول فاعلم
است و جمله فاعلم انما یرید الله جزاء شرط است و جمله شرطیه معترضه است برای وعید روی گردانندگان از حکم
قرآن معنی آنست پس اگر ایشان از حکم تو بدانچه فرود آورده است بر تو روی گردانند و حکم ترا حق ندانند
پس بدان یقین که میخواهد خدای جل و علا که برساند بایشان را بسبب بعضی گناهان ایشان مصیبت و بلا بعض ذنوب تواند
بود که عبارت از تولی مذکور بود و کنایت از اعراض مسلمانان باشد و لفظ بعض همچو منکر گاهی برای تفخیم باشد

وگاهی برای تحقیر بود اینجا برای تفخیم ست که قول مذکور گناهی عظیم و جرمی فخیم ست وَاِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ
النَّاسِ لَفٰسِقُوْنَ ○ این جمله تذییل ست یا حال ست و تاکید او از جهت رد انکار ست چه کافران فسق
خویش را منکر اند و بر انکار فسوق خویش مصر اند معنی اینست بدرستی بسیاری از مردمان بترک طاعت خدای
عاصی شده و اعراض کنندگان از حکم و فاسق از زمره ایشان اند. اَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُوْنَ ط
یبغون بصیغه غیبت و تبغون بتاء خطاب خوانده اند و بعضی بر فتح آن دانند استفهام برای تعجب ست فا عاطفه
معطوف علیه محذوف ست ای ایتولون عن حکمک فحکم الجاهلیة یبغون این جمله معترضه است برای تعجیب از اتباع حکم جاهلیت
یا برای توبیخ بر آن معنی اینست عجب باشد که بعد از تو می آیند حکم جاهلیت میخواهند یا استفهام برای توبیخ
یعنی نشاید که بعد از تو بیایند و حکم جاهلیت را طلب نمایند وَمَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ
يُّوْقِنُوْنَ ○ من اسم ست استفهامیه مرفوع المحل مبتدا است احسن خبر مبتدا است و استفهام بمعنی نفی ست ع
من حرف جر الله متعلق به احسن حکما تمییز ست لقوم خبر مبتدا است محذوف ای هذا القول لقوم یوقنون
یعنی لام بمعنی عند ... و متعلق مقصود کلام پندار ای انتفی کون حکم غیر الله احسن من حکم الله عند قوم
یوقنون بصفات الله و احکامه معنی اینست و کیست نیکوتر از خدای از روی حکم و گفتار برای قومی است که
ایمان دارند و بصفات خدای ایمان می آرند يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُوْدَ وَ
النَّصٰرٰۤى اَوْلِيَآءَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ این جمله مر جمله اوفوا بالعقود را بیانی دیگر ست یا ایها الذین
آمنوا برای تاکید تنبیه مکرر ست معترضه که در میانه بود و بیان در کلام متصل بود بعضهم اولیاء بعض تعلیل است
بر جمله لا تتخذوا الیهود و النصاری دلیل ست معنی اینست ای مومنان جهودان و ترسایان را دوستان خویش
مگیرید و بر حکم دوستی ستانید ... ایشان ... زیرا که بعضی از ایشان مر بعضی را دوستانند و ایشان همه شما را
دشمنانند باعتبار آنکه دوست دشمن ... باشد و دشمنی ایشان بدو ... ثابت کرد و با این چنین دشمنان دوستی
نباید کرد و ایشان را بوجهی بعرض نباید آورد وَمَنْ يَّتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَاِنَّهٗ مِنْهُمْ
من شرطیه مرفوع المحل مبتدا است جمله یتولهم شرط ست فانه منهم جزای شرط ست خبر مبتدا است جمله شرطیه تذییل ست
یا حال ست یا جمله معترضه است برای ... دوستی ایشان معنی اینست هر که از شما ایشان را دوست
دارد ... پس او از زمره ایشان باشد و آنچه از آنجا ... در صورت میل و دوستی
از جهت ... یا از جهت ... غرض جانی یا مالی باشد داخل در دوستی نبود ... مستحق
وعید ... اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ○ این جمله تذییل ست و تاکید از جهت ابراز وعید
بر ... هر که دوستی ... از جهت انکار ... معنی اینست ... خدای راه ننماید قومی را که ظالم اند و در حق ایشان

وقف لازم
وقف غفران

مقدر ست کہ تا بعوث بر کفر و کافری مانند ایشان راہ راست نگیرند و ہدایت نپذیرند فَتَرَى الَّذِينَ
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ موصول با صلہ مفعول
اول ست مر تری را و جملہ یسارعون و یقولون حال ست یا وجہ این جملہ بر عکس این مقال ست و تواند بود تری بمعنی
تبصر باشد پس و جملہ حال بود و تواند بود یسارعون را مفعول دوم دارند یقولون را وجہ آنست ما ذا یصنعون تا قد
پندارند ان تصیبنا دائرۃ مفعول نخشی ست و نخشی تا آخر مقول یقولون ست و جملہ فتری الذین فی قلوبہم مرض یعنی
ای شک و نفاق یسارعون فی موالاتہم باشد یعنی آنست چنین آیہ خدای عز و جل ظالمان را ہدایت نماید
دل ایشان و راہ ہدا نیاید و ہم بدین سبب ست کہ می بینی کسانی را کہ در دلہای ایشان مرض نفاق ست اگرچہ بظاہر
ایمان می آرند در باطن خلاف و شقاق دارند آن گروہ در دوستی ایشان مسارعت میکنند و در موافقت و مصادقت
ایشان میشتابند درین حال کہ بتو می گویند و عذر مصادقت و موافقت میگویند می ترسیم کہ مارا از ہر سمتی حادثہ
و اضطراری با ایشان دوستی میورزیم برای روز حاجت روزگاری فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ
مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ ۝ فانی عطف ست سببیہ است چہ کردار و گفتار
ایشان سبب شد برای این کہ این سخن گویند در غلبہ خوف و ہراس و ندامت ایشان چو نیند و عسی از خدای ترجیہ است و ترجیہ
از کریم دلالت بر تحقیق کند و دلیل بر یقین وقوع باشد فیصبحوا عطف ست بر ان یاتی و [illegible] چنانکہ
معنی آنست نزدیکست خدای فتح را یا کاری دیگر از آثار قدرت خود بیارد و فتح را کسی فتح مکہ و کسی
فتح خیبر و فدک پندارد و او امر [illegible] و آن را کسی بقتل بنی قریظہ و اجلای بنی النضیر حمل کند و کسی [illegible] و وضع جزیہ
بر اہل کتاب دارد و پس ایشان نماید این کہ نفاق را در دلہای خود پنہان کردہ اند [illegible] و مسلمانان
پشیمان گردند وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ
إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ یقول برفع بر قراءۃ [illegible] و او ست [illegible] در جواب ما ذا [illegible] و بر
قراءۃ یا رفع معتبر [illegible] برای حکایت مقال مومنان در ہنگام [illegible] و بر قراءۃ واو
بالنصب یقول معطوف ست بر یاتی منصوب ست [illegible] ہؤلاء الذین [illegible] استفہام
برای تعجب ست [illegible] اضافت جہد ایمانہم [illegible] جہد
جہدا فی ایمانہم تا کید [illegible] و تغلیظہا و جہد ایمانہم بدل ست از اقسموا یا حال ست ای اقسموا [illegible] جہد ایمانہم
بالنصب او از جہت [illegible] بود برای اقسموا باشد فی وقت جہد ایمانہم بالنصب او از باب ضربتہ سوطا
باشد ای اقسموا باللہ جہد فی ایمانہم انہم لمعکم [illegible] قسم ست [illegible] یعنی
در وقت قسم انا لمعکم گفتہ اند در وقت اختیار [illegible]

که سابع موافقت ایشان اند منکران سست معنی اینست که میگویند مومنان ایشان یعنی منافقان سوگند خوردند و در سوگندهای خویش کوشش نمودند یا درین حال که در سوگندهای خویش خداوندان کوشش بودند بدرستی که ایشان هر آئینه با شما اند بظاهر و باطن موافقانند در دین شما از روی قول بر نصرت شما میگمارید حبطت اعمالهم فاصبحوا

ثلثة ارباع

خسرین ○ داخل مقول مومنان ست حال ست بتقدیر قد و معنی اشارت در هؤلاء الی اشیر الیهم حال کونهم قد حبطت اعمالهم یا مقول خداست جمله استیناف چنانستی که سامع گفت کیف صار حالهم قال حبطت اعمالهم معنی اینست کارهای ایشان ضائع گشت و کردارها ایشان بضیایع پیوست در دنیا خوار و زار گشتند و در آخرت در درک اسفل رفتند پس گشتند ایشان زیان زدگان خائب و خاسر شدگان کدام زیان ازین بالاتر کدام خسران ازین برتر سه عمر در عمل ریا و نفاق مشقت کشیدند و حبه پشیزی مثوبت ندیدند بلکه بصفت عقوبت ابدی رسیدند و مرارت عذاب سرمدی چشیدند نعوذ بالله من ذلک قطعه آن کودک خاک بیز غربیل بدست ✻ میزد بدو دست روی خود میخست ✻ میگفت تباهی های کافسوس و دریغ ✻ یک دانه نیافتم و غربیل شکست ✻ یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین این آیت نیز مرادف اوفوا بالعقود را بیانی دیگرست یا ایها الذین آمنوا برای تاکید تنبیه مکرر ست علی المؤمنین و علی الکافرین متعلق اند بذلت و عزت و جمله یحبهم و یحبونه صفت ست مر قوم و اذله و اعزه هر یکی صفتی دیگرست معنی اینست ای مومنان هرکه از شما از دین خویش مرتد شود و از اسلام سوی کفر باز گردد از نزار کردن ایشان مسلمانان دیگر را زیان ندارد زیرا که بعد مرتد شدن ایشان خدای قومی دیگر را آرد که ایشان را دوست دارد و ایشان او را دوست دارند و حقوق او را بجان و تن بجا آرند و تواضع کنند و مهربانی نمایند با مومنان و غالبان و قویان باشند بر فرقه کافران و در ذکر اعزه بعد ذکر اذلة علی المؤمنین تکمیل و [illegible] آن داشت که ذلة اضطراری بود و ذکر اعزة علی الکافرین آورد و دفع وهم کرد یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ✻ این جمله یا معطوف [illegible] است یا حال ست معنی اینست [illegible] در راه رضای خدای جهاد کنند و از ملامت [illegible] نترسند بازداشتن [illegible] و از جهاد [illegible] بر سهام ملامت نگردانند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ○ ذلک مبتدا است فضل الله خبر مبتدا است یؤتیه من یشاء خبر دیگرست ذلک اشارت است سوی مذکور از محبت و محبوبیت و تواضع با مومنان و عزت بر کافران این جمله تذییل ست معنی اینست آن یعنی نیل شمائل مذکوره و حصه آن خصائل مسطوره اثر فضل خداست

علامت قسمی نعمت حق جل وعلاست هر کرا خواهد بدهد و بر سبیل هر که خواهد این افضل کرمند وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيْمٌ ۝ این جمله تذییل بعد تذییل است معنی آنست و خدای فراخ عطاست همه کلیات و جزئیات داناست روایت کرده اند در عهد پیغامبر و خلفا یازده گروه مرتد شدند سه در عهد پیغامبر علیه السلام بنی مدلج که رئیس ایشان اسود عنسی کاهن بود مرتد شدند در یمن آمد و دعوی پیغمبری کرد همه بلاد یمن مستولی گشت عمال پیغمبر را از بلاد یمن بیرون آورد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم سوی معاذ جبل و رؤسای یمن نبشت فیروز دیلمی شب درآمد او را بکشت شر او بکفایت پیوست در شبی که او کشته شد مخبری به پیغمبر خبر آورد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بکشته شدن او یاران را خبر کرد دوم روز رخت خود سوی عالم بقا کشید و در آخر ربیع الاول خبر کشته شدن او میان مردمان رسید دوم بنو حنیفه گروه مسیلمه کذاب که او نیز بدعوی پیغمبری پیوست تا آنکه به پیغمبر مکتوب بنبشت من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی و نصفها لک پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم در جواب او نبشتن فرمود ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه با لشکر نامزد کرد و مسیلمه مذکور رسید و وحشی قاتل حمزه که در لشکر ابوبکر بود کشته گشت و شر مسیلمه مذکور بکفایت پیوست وحشی مذکور گفت در جاهلیت بهترین مومنان را بکشتم و در اسلام کمترین کافران یعنی مسیلمه کذاب را از زیر تیغ آوردم سوم طلحه بن خویلد که بنی اسد گروه او بودند او نیز دعوی پیغمبری کرد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم خالد ولید را با لشکر به قتال او آورد طلیحه مذکور منهزم شد جانب شام رفت آنجا مسلمان گشت و بهدایت پیوست و هفت گروه در عهد خلافت خلیفه بتحقیق امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه فزاره غطفان بنی سلیم بنی یربوع بعضی تمیم متابعان زن مسیلمه کذاب که او نیز دعوی پیغمبری کرده بود کنده و بنی بکر بن وائل امیر المومنین ابوبکر رضی الله تعالی عنه لشکر کشید بعضی ایشان را از زیر تیغ آورد و بعضی را مسلمان کرد و بعضی گویند اکثر عرب مرتد شدند و مسلمه زکوة را انکار آوردند گفتند نماز خواهیم گذارد و سر بسجده خواهیم نهاد و زکوة که می طلبند نخواهیم داد امیر المومنین ابوبکر گفت سوگند خداست سوگند من باز ندارند اگر باز دارند ایشان از من عقالی یعنی زانو بندی که واجب باشد بر ایشان هر آئینه قتال کنم انداخت آن و یکی در عهد خلیفه با صدق و صواب امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه و آن غسان است طپانچه کسی اورا انصراقی ساخت فیه اسلام مرتد شده و او را در زمین روم انداخت و این اخبار از آینده بر وجه اعجاز بود که بعد وی آیه ارتداد با واقع شده آنچه پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم خبر کرده بود که واقع خواهد شد واقع گشت و بظهور پیوست و بعد ارتداد ایشان جماعتی سوی اسلام شتافتند و دولت ایمان و اسلام یافت روایت کرده اند بعد وقوع

ارتداد ایشان را مدد کرده و سه هزار آدمی نخعی و سه هزار از کنده و سه هزار از مردمان متفرق باز در دین اسلام درآمدند مؤمنان
مخلص شدند و مؤید یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه تا آخر عبارت از ایشان بود و در شان ایشان وارد باشد و بعضی
گویند کسی پیغامبر اشارت به ایشان کرد پیغامبر فرمود ایشان انصار باشند و بعضی گویند اشارت سوی سلمان
فارسی کرده قوم او را در معرض این دولت آورد و بعد آن فرمود لو کان الایمان معلقا بالثریا لناله رجال من ابنا
فارس و بعضی برده که این آیت در شان ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه که با لشکر عظیم در قتال مرتدان متوجه گشت و
با ایشان با عنا و اهتمام قتال پیوست باز داشتن باز دارنده نه پسندید از ملامت کننده نترسید با ایشان
صلح و مواعده نبست و الله لو منعوا عقالا لاقاتلنهم گفت و در جهاد مرتدان شتافت بمشیة الله و بعونه ظفر
یافت بعضی کشته گشتند و بعضی مسلمان شدند لیکن آیه مذکور متضمن وعده آوردن قوم مسطور در زمان مستقبل است
روایت وارد در شان ابوبکر و انصار و سلمان رضی الله عنهم که در وقت ورود آیه حاضر بودند مشکل ست مگر
آنکه مراد از فسوف یاتی الله بقوم آوردن در قتال بود بر وجود آوردن و پدید کردن نباشد اشکال وارد نشود
اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوا الَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُوْنَ
الزَّکٰوةَ وَهُمْ رٰکِعُوْنَ ۝ این جمله معترضه است برای تسلیه مؤمنان و تقویت شان ایشان
والذین یقیمون الصلوة در محل رفع است از جهت آنکه بدل ست از الذین آمنوا یا بجهت مبتدا یا در محل نصب ست
بتقدیر اعنی یقیمون الصلوة با مستوفی حقوق خویش صفت او ست و جمله و هم راکعون حال ست معنی آنست نیست دوست
شما مگر خدا و رسول خدا و مؤمنانی آنکه نماز را برپا دارند و صدقه میدهند و حال آنست که ایشان در رکوع آیند
روایت کرده اند که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در حالت نماز بود سائلی مسالت نمود اشارت بر انگشتری
خویش کرد سائل انگشتری از انگشت بیرون آورد و بعضی گویند در اثنای نماز بسائل مذکور پرداخت انگشتری
فراخ بود بعمل قلیل انداخت این آیه که متضمن فضل علی ست در شان امیر المؤمنین علی ست سوال خبر متعدد است
و مبتدا واحد ست مطابق ابر وقت خبر جمع نکرده اولیاء کم بصیغه جمع چرا نیاورد جواب تا اشارت کند
بر آنکه ولایت بحقیقت مر خدای راست که حق ست ولایت دیگران با ولایت او برابر نیست اگر اولیاءکم
گفتی فرق مذکور مفهوم نگشتی وَمَنْ یَّتَوَلَّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا فَاِنَّ حِزْبَ
اللّٰهِ هُمُ الْغٰلِبُوْنَ ۝ من شرطیه مرفوع المحل بنا بر ابتدا است یتول شرط است جزای شرط محذوف ست خبر مبتدا ست ع ۶
فان حزب الله تعلیل ست بر جزای محذوف دلیل ست تقدیر آنست و من یتول الله و رسوله والمؤمنین
یغلب فان حزب الله هم الغالبون تاکید جمله برای اظهار رسوخ حزب بر وجه و کادیت ست و در حزب الله
وضع مظهر موضع مضمر است چه حزب الله عبارت ست از من یتول الله و رسوله والمؤمنین بهت نکته وضع

مظهر موضع مضمر اظهار مناط غلبه نیست و اضافت حزب برای تعظیم مضاف است کبیت الله و ناقة الله الغالبون خبر آن است هم ضمیر منفصل است برای تخصیص حزب الله بغالب آمدن معنی آنست هر که دوست دارد خدا را و رسول خدا را و مومنان را غالب آید زیرا که گروه خدای هم ایشان غالب اند بر ایشان دیگری غلبه نیابد یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا دِیْنَكُمْ هُزُوًا وَّ لَعِبًا مِّنَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ اَوْلِیَآءَ این جمله نیز مرحمله او ذوا بالتهود بیانی دیگر است یا ایها الذین آمنوا مر تنبیه سابق مقرر است موصول با صله مفعول اول است مر لا تتخذوا و اولیاء مفعول دوم است من الذین اوتوا الکتاب بیان است و الکفار بر قرأة نصب عطف است بر موصول اول و بر قرأة جر عطف است بر موصول ثانی معنی آنست ای مومنان آنانکه دین شما را استهزا گرفته اند بلکه مسخرگی و بازی گرفته اند از کسانیکه داده شده اند کتاب پیش از شما دوست مگیرید الفت و صحبت ایشان بر طریق همدمان و همرازان مپذیرید وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ○ عطف است بر لا تتخذوا و ان کنتم مومنین شرط برای تحقیق است برای تشکیک نیست بر طریق افعل کذا ان کنت آدمیا و لا تفعل کذا ان کنت انسانًا معنی آنست و از خدای بترسید و از عذاب او بپرهیزید اگر شما مومنانید و ارباب ایقانید که دوستی کفار از شأن مومنان نبوده و دوستی گرفتن کسانیکه دشمنان خدا اند لایق دوستان خدا نباشد وَ اِذَا نَادَیْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ اتَّخَذُوْهَا هُزُوًا وَّ لَعِبًا این جمله معترضه است برای اظهار استهزاء کافران دین اسلام و بازی پنداشتن ایشان صلوة را که در دین از اعمال عظام است معنی آنست چون ندا کنید شما سوی نماز یعنی حی علی الصلوة بگوئید و قیام سوی نماز بجوئید ایشان نماز را مسخره دانند و بازی خوانند بگویند کار چه کار است و این نشست خاست را چه اعتبار است ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا یَعْقِلُوْنَ ○ این جمله مستانفه است کانه قیل بای سبب یفعل هذا الصنیع یصنعون فقال ذلک بسبب انهم قوم لا یعقلون معنی آنست صدور آن صنیع از کافران و وقوع این کار شنیع از ایشان بسبب آنست که ایشان گروهی اند که راه راست در نمی یابند و بنادانی در ضلال می شتابند و آنچه در نماز است از تعظیم خدا و یاد داشتن از نعمتها تمجید الله تعالی که موضوع است از برای عبادت و وسیلت است برای ادراک سعادت مسخرگی و بازی پنداشتند و این مقتضای عقل نبود و مقتضای دانش نباشد قُلْ یٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ هَلْ تَنْقِمُوْنَ مِنَّاۤ اِلَّاۤ اَنْ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَ مَاۤ اُنْزِلَ اِلَیْنَا وَ مَاۤ اُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ روایت کرده اند جماعتی از یهود پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم رسیدند و از پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم پرسیدند که تو بکدام پیغامبران ایمان داری میان ایشان بکدام چیز می آری پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم گفت آمنا بالله و ما

وما انزل الینا وما انزل الی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط وما اوتی موسی وعیسی وما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم ونحن له مسلمون ایشان چون نام عیسی شنیدند ناخوش شدند و سخنان ناپسندیده پیش آوردند و گفتند والله ما نعلم اهل دین اقل حظا منکم ولا دینا شرا من دینکم یعنی ندیده ایم هیچ صاحب دینی را کم بهره تر از شما و نه هیچ دینی را از دین شما بدتر و ثواب شما از دین همان ست که دارید و تحمل آن بر خود میگمارید از فقر و گرسنگی و برهنگی و مشقت و حاجت و درماندگی پیغمبر را و مومنان را بدین چیزها عیب کردند و در شعر صفا آنکه پیغمبر آورده اند و پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فقر و مسکنت اختیار کرده و خود را درین باب باختیار آورده گاهی در مقام ابتهاج و افتخار الفقر فخری میگوید گاهی مسکنت را بدعا اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین مشرب می پرورد و ایشان آنرا بد مینداردند و عیب می انگارند در شان ایشان این آیت نازل گشت و قباحت خصال و شناعت مقال ایشان بیان پیوست برای بیان شناعت اهل کتاب و دوری ایشان از طریق حق و صواب استفهام در هل تنقمون برای انکارست تنقمون از نقم بمعنی کینه کردن و خشم گرفتن باشد الا ان امنا برین معنی بان امنا بود و اگر نقم بمعنی عیب کردن و ناپسندیدن باشد بغیر تقدیر با مفعول بود و معنی انیست بگو ای محمد اهل کتاب هست که کینه میکشید یعنی نیست مگر بسبب آنکه با ایمان بخدا آورده ایم و بدانچه نزول یافت بر ما و آنچه منزل ست پیش از ما گرویده ایم یا گوئید عیب نمیکنید و منکر و ناپسند نمیدارید از ما مگر ایمان آوردن بخداوند و بدانچه منزل ست پیش از ما و این در اصطلاح علم بدیع توکید المدح بما یشبه الذم ست وان اکثرکم فسقون ۝ عطف ست بر مجرور و تواند بود ان با اسم و خبر متعلق فعل محذوف بود و جمله عطف بر امنا باشد تقدیر کلام الا ان امنا باشد و الکتب المنزلة و علمنا ان اکثرکم فاسقون باشد و تواند بود ان با اسم و خبر خویش مبتدا دارند و خبر او محذوف پندارند و جمله که عطف ست بر مقول قل باشد یعنی قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا ان امنا باشد و ثابت ان اکثرکم فاسقون ثابت و بل قل هذا القول و بهذا القول عطف مفرد بر مفرد بود و عطف خبر بر انشا نباشد و در ذکر فسق ایشان اکثرکم تو کر کرد و انکم نیاورد تا امثال عبدالله بن سلام که بشرف اسلام داخل نشوند و از حکم فسق بیرون روند معنی انیست بگو ای محمد اهل کتاب عیب نمی کنند مگر ایمان ما را بخدا و کتابی که منزل ست بر ما و پیش از ما و تصدیق کردن ما چنین که اکثر شما فاسقانید از حق تجاوز کنندگانید یا گوئید کینه نمی کشید و انتقام نمی کنید مگر بسبب آنکه با بخدا و کتب منزله ایمان آورده ایم و بودن اکثر شما فاسقان تصدیق کرده ایم قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذٰلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللّٰهِ مَنْ لَّعَنَهُ اللّٰهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَّأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ۝

استفهام برای تقریر یعنی تثبیت ای قد انبئکم بر طریق هل اتی علی الانسان حین من الدهر بشر متعلق بنبئکم بهل
انبئکم و ذلک اشارت ست بر ایمان ما که بزعم باطل ایشان سبب مضرت ست و موجب فقر و مشقت است
و مثوبت یعنی عقوبت از باب استعارت ضد برای ضد دارد بر طریق فبشرهم بعذاب الیم نصب دارند و مثوبت
تمییز بود و من در من لعنه الله موصول باشد و جمله لعنه الله با معطوف خویش صله اوست موصول با صله
بحذف مضاف بتقدیر بشر من لعنه الله بدل از شر بود یا خبر مبتدا محذوف ست بتقدیر هو دین من لعنه الله
باشد و جمله مستانفه دارند در جواب من هو پندارند و تواند بود که مضاف در ذلک تقدیر کنند بتقدیر
من اهل ذلک گویند تقدیر چنین باشد افانبئکم بقوم شر من اهل الایمان الذین تد و منهم من لعنه الله بدلیست
من یا خبریست او چنانکه گذشت و ذکر آن بالا رفت و جمله اولئک شر مکانا متعلله بمت مکانا تمییز ست از فاعل
شر معنی اینست بگو ای محمد بدرستی خبر میکنم شما را بدینی که بدتر ست از آنچه شما از جهت تضمن فقر
و بلا و مشقت و عنا بد میپندارید یعنی دین ما یا گویند خبر میکنم شما را بکسانیکه بدترند از قومی که شما ایشان را
باعتبار امور مذکوره بد میخوانید و ایشان را از جهت میثاق مسطوره متهم بسمت بدی میدانید و این کسی
که خدای او را لعنت کرده است و در ورطه غضب و خشم آورده است و بعضی از ایشان را بوزینه و خوک ساخته
و در بلای مسخ و تبدیل صورت انداخته و بعضی از ایشان گوساله پرستیدند و اطاعت شیطان گزیدند
این معنی بر قرءة و عبد الطاغوت بر صیغه ماضی و نصب الطاغوت بود [illegible] و حمزه [illegible]
روی نموده و بر قرءة و عبد الطاغوت که بضم با و نصب دال و جر طاغوت تواند نصب او بعطف بر القردة
و الخنازیر داشته و عبد اسمی بود مثل یقظ بر طریق حذر [illegible] و جر از جهت اضافت عبد بسوی او باشد و معنی چنین
آید و گردانید بعضی از ایشان را بوزینگان و خوکان و پرستندگان گوساله و اطاعت کنندگان شیطان اصحاب سبت
بوزینه شدند و اصحاب مائده خوک گشتند و بعضی برد و نوع مسخ اصحاب سبت و او بند جوانان ایشان را
مسخ بصورت بوزینه و پیران ایشان را بصورت خوک [illegible] ایشان بدترند از روی مکان یعنی مکان ایشان
بدترست و بدتری مکان کنایت از بدتری صاحب مکان بود بر طریق الکرم فی [illegible] و المجد
دارد و الشرف فی قبته و العلا فی جنبته و گم شده ترست از راه راست و این کنایت است از بین ضلال
او [illegible] دین ایشان [illegible] بدتر دانید و گروهی را که اهل [illegible] بدتر [illegible]
سوال [illegible] اضل [illegible] اند دلالت بر وجود اصل صفت در مفضل علیه کنند پس لازم آید که در دین
اسلام نقص بدتری باشد و در مسلمانان نقص ضلال بود جواب [illegible] انصاف دین اسلام و مسلمانان
نفس شر [illegible] بر طریق فرض محال بود یا باعتبار امور مذکوره از فقر و بلا و مشقت و عنا بر تقدیر تسلیم

و مجازاة خصم باشد و اگر ذلک اشارت بر اذای کافران و انتقام ایشان یا سوی فقر و مشقت مومنان که کافران بدان عیب میکردند دارند و دین ایشان را که موجب عذاب موبد و مستوجب عقاب مخلد و زار ابد و خواری سرمد بدتر از عسرت و سفرت و محنت و مشقت مسلمانان پندارند و در تفصیل اشکال شود و سوال مذکور وارد نشود وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَد دَّخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ○ و جمله اذا جاءکم عطف است بر جمله اذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا و جمله قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا و جمله قل هل انبئکم بیان جمله معطوف و معطوف علیها معترضه است و جمله والله اعلم تکمیل است برای تشنیع و ذم پوشیده ماندن کفر ایشان که آنرا پوشیده میدارند و جهت بر پنهان کردن آن میکارند و اذا مذکوره بر طریق و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا برای استمرار است نه برای استقبال زیرا چه ارتباط و هم قد خرجوا به بصیغه ماضی یا مجیء مستقبل دشوار است اما بر تقدیر استمرار تقدیر مجیء بود متضمن دخول و خروج ماضی باشد و ربط مستقیم آید معنی مشکل نماید و جار مجرور یعنی بالکفر و به حال است ای قد دخلوا ملتبسین بالکفر و هم قد خرجوا به ملتبسین به این هر دو جمله نیز حال است از قالوا آمنا معنی انست چون یهودان و منافقان بر شما می آیند و خود را بر صورت مومنان مینمایند میگویند ایمان آورده ایم و تصدیق اسلام کرده ایم و حال انیست که در آمده اند با کفر و در دل دارند و لفظ آمنا بدروغ بر زبان میرانند و ایشان بدرستی هر بار با کفر در آمده اند و با کفر بیرون آمده اند و بعضی بر کفر مانده اند و مسلمان نشده اند و خدای عالم است بدانچه از کفر در باطن پوشیده اند و بدانچه دشمنی دارند و در ایذاء مسلمانان میکوشند خدای رسولها داند و پیغامبر و مسلمانان از وی ناگاه اند انچه بپوشند پوشیده نماند و اظهار آن بر مردمان تواند سوال در وهم قد خرجوا به مسند الیه را برای تقوی تقدیم کرده و در قد دخلوا به مسند الیه را مقدم نیاورده سبب چیست و این فرق بر چه مبنی است جواب شک نیست که ایشان در هنگام در آمدن بر مسلمانان کافر بودند مسلمانان گمان نموده بودند در آمدن ایشان بالکفر مشتبه و مردد می نبود تقوی مبالغ نشود اما در هنگام بیرون آمدن بعد مصاحب شدن بمسلمانان و مشاهده کردن محاسن ایمان مظنه آن باشد که دل ایشان سوی اسلام مائل شود و خبث کفر از دل ایشان برود ذکر خروج ایشان بالکفر بحیثیت مذکور مظنه تردد بود تقدیم مسند الیه برای ازالت این تقوی مبالغ نمود وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ جمله و تری عطف است بر فتری الذین فی قلوبهم مرض اگر ترای بمعنی ببصر باشد جمله یسارعون فی الاثم والعدوان حال بود و اگر ترای بمعنی تعلم دارند جمله یسارعون مفعول دوم پندارند لام لبئس ما کانوا یعملون جواب قسم محذوف است بئس از افعال ذم است فاعل او ضمیر مستتر است و ما بمعنی نکره موصوفه تمیز اوست و مخصوص بالذم محذوف است ای والله لبئس شیئا کانوا یعملونه

مسارعتهم فی الاثم والعدوان و جملهٔ لبئس تا آخر تذییل ست معنی آنست و می‌بینی تو ای محمد یا ای مخاطب غیر معین بسیاری را از اهل کتاب و مشرکان که در بزه کاری و دشمن کاری و حرام خواری می‌شتابند و زیان کاری و نگونساری و خاکساری خویش درین کار در نمی‌یابند سوگند یاد میکنم که بد چیزی ست که ایشان میکنند زشت کاری ست که دم آن میزنند و آن کار ناشایستهٔ ایشان مسارعت ست در اثم و عدوان لَوْلَا يَنْهٰهُمُ الرَّبّٰنِيُّوْنَ وَالْاَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْاِثْمَ وَاَكْلِهِمُ السُّحْتَ ط کلمهٔ لولا تحضیض ست و جملهٔ تقریر ست مر قباحت عمل کافران و مذموم بودن کار ایشان چه ربانیان و دانشمندان را در باز داشتن ایشان تحریض شود و همه دانند که کار ناپسندیده و شان ناگزیر بود و عن متعلق ست به ینهٰهم معنی آنست چرا باز نمیدارند ایشان را ربانیان و دانشمندان از دروغ گفتن و حکم خدای نهفتن و رشوت بر تحریف کتاب خدا ستدن و مال حرام خوردن لَبِئْسَ مَا كَانُوْا يَصْنَعُوْنَ ○ این جمله بر طریق لبئس ما کانوا یعملون ست معنی آنست هر آینه بد چیزی ست که دروغ گویان و حرام خواران میگویند و ناپسندیده کاریست که خود را دران می‌افکنند و تواند بود که تشنیع ترک نهی منکر از ربانیان باشد و تقبیح ساکت بود و دانشمندان از بیان حق بود وَقَالَتِ الْيَهُوْدُ يَدُ اللّٰهِ مَغْلُوْلَةٌ ط در آیات سابقه بعضی حکایت متضمن شکایت از یهود بود و عطف این جمله که متضمن شکایتی ست بر شکایت سابقه سایغ شود و حق سبحانه تعالی بجود و فیاض خویش بر یهود نعمتها فراخ کرده بود و ایشان را بسبب آن عیش و غنا مفرط روی نمود چون ایشان کفر ورزیدند و پیغامبری محمد صلی الله تعالی علیه و سلم نگرویدند و توریه را گردانیدند و از منکرات و معاصی نپرهیزیدند بشومی آن ایشان را بقحطها و بلاها مبتلا کرد و کار ایشان از فراخی به تنگی و از غنا و عنا فقر آورد و ایشان بتوبه و زاری پیش نیامدند و دل بر خواهش و تضرع نیاوردند بلکه زبان تشنیع و مذمت گشادند و دلیری و بی باکی و بی ادبی نهادند تا آنکه فنحاص بن عازورا گفت ید الله مغلولة حتی لا یبسط علینا کما کان یبسط یعنی خدای بخیل ورزیده و ترک عطا گزیده چنانچه میداد نمیدهد و چنانچه می‌بخشید نمی‌بخشد دیگران شنیدند باز داشتن او واجب ندیدند به حکم السامع شریک القائل شریک او گشتند و بعضی گفتند که این سخن همه گفتند بسته شدن دست مثل ست در بخیلی و بسط ید مثل ست در جوانمردی چنانچه در حق پیغمبر فرمان خدای عز و جل و علا شده خطاب و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط آمده و از کمال تفریط در عطا و نهایت و از افراط در سخا چنانچه محتاج سازد و در ورطهٔ افتقار اندازد نهی شده حال بخیل را در سلک علی التشبیه کنند بحال کسی که دست خود با گردن بسته و حال جواد را در سلک علی التشبیه کنند بحال کسی که دست او فراخ گشته اگرچه آنجا دستی نبود و مغلول و بسته را که جواد بود فراخ دست گویند و چون بخیل بود بسته دست خوانند و ید الله مغلولة گفتن جهت اثبات بخل کردن او بی اشتباه کفر بود و بی شبهه باطل باشد

متشابه پندارند و بمعنی اثبات بخل بر وجه تمثیل پندارند و این از جهودان قولی باطل بود و کفری صریح باشد معنی آنست یهود ید الله مغلولة گفتند و اثبات بخل در شان خدای میبستند غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا غلت ایدیهم جمله دعائیه معترضه است ولعنوا بما قالوا تواند بود معطوف بر غلت ایدیهم باشد و تواند بود جمله خبریه و از بند معطوف بر قالت الیهود پندارند معنی آنست بسته باد دستهای گویندگان گفتار مذکور و ملعون باد این فرقه بسبب مقال مسطور و تواند بود که دعا بند کور دعای بسته شدن دستهای ایشان در آخرت باشد و دعا به نکال و وثاق اخروی بود بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ این جمله اضراب ست از کلام سابق و این متشابه است و در متشابه مذهب سلف آنست که آنچه ازو وارد ست حق گویند و دانستن مراد او بخدا سپارند و مذهب خلف آنست که مراد او بر وجه قطع معلوم نشود و بیان محتملات بر وفق محکمات بر وجه تاویل جایز بود و بعضی یداه بنعمت دینی و دنیاوی تاویل کنند و بعضی در تاویل بنعمت ظاهر و باطن روند و بعضی از باب تمثیل دانند و بسط ید را مجاز از جود خواهند و ایراد تثنیه بل یداه اگرچه در کلام یهود مفرد بود متضمن فائده جلیله که بیان کمال او جوادست چه در کمال جود عطا بدین معهود ست سیاق منبع معنی آنست یهود سخن باطل میگویند و در ره بطلان میروند ید او مغلوله نیست سخن ایشان بی معنی ست بخل نقیصه است بدو نسبت ندارد بلکه جواد ست کمال جود دارد چنانچه کسی قول بر کمال جود دیگر دارد و هر دو ید عطا آرد يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ جمله ثابته است مر کیفیت جود و صفت عطا را معنی آنست میدهد هرچونکه میخواهد کسی را اندک کسی را بسیار میبخشد وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا لام در جواب قسم محذوف ست ای اقسم لیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک موصول با صله فاعل ست مر لیزیدن کثیرا مفعول اوست طغیانا و کفرا دوم مفعول ست مر لیزیدن این جمله معترضه است برای بد ست کافران معنی آنست بشنو که بدرستیکه هر آئینه بیفزاید طغیانی و کفر در مردمان بسیار از ایشان آنچه فرستاده شده است بسوی تو از پروردگار تو یعنی قرآن سبب شود برای افزودن کفر و طغیان و زیادت شدن ما بینها کفران زیرا که چون آیات قرآن زیادت شود مومنان ایمان آرند ایمان ایشان زیاده شود کما قال الله تعالی و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و نیز چون از قرآن شرعی که خلاف طبع ایشان ست بشنوند در راه گمراهی و نقض آن روند مکروه دارند و مبغوض پندارند بسبب فزونی طغیان گردد و موجب از دیاد کفر شود وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ عطف است بر وقالت الیهود از قبیل عطف مسبب بر سبب چون القی در اکرهه و شقی داذیه و ضمیر بینهم بر اهل کتاب ست ذکر خاص یعنی یهود متضمن ذکر عام سبب است و جمله میانه معترضه است معنی آنست یهود سخن ناپسندیده

وقف لازم

گفتند و از شوم آن بلا مبتلا گشتند و افگندیم میان ایشان عداوت ظاهری و بغض باطنی تا روز قیامت چنانچه هرگز مودت نگیرند و هیچ گاهی میان خویش التیام نپذیرند و ائتلاف نگیرند و این نیز بلایی عظیم است هیچ جماعتی متفق نشوند به محاربه آرزو در مقابله و از هر یکی در کینه و ضغینه باشند و در خاطر هر یکی تعلق بود و در دل یکدیگر درد نشود و یکی را با هم نگیرند و یکساعت سامان نپذیرند که ایشان به عذاب سخت از این بود و چه بالاتر از این باشد **كُلَّمَآ أَوْقَدُوا نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ** جمله مستانفه است چنانچه گفته شد ما احاطهم و مسلمین شرتهم و غیا لتهم فقیل کلما اوقدوا نار الحرب لمقابلة المسلمین یعنی آنست هر بار که ایشان آتشی را بر نمودند جنگ با مسلمانان افروختند و با اهل اسلام محاربه و مقاتله آغاز نمودند خدای تعالی آتش جنگ ایشان را فرو نشاند و دلهای مسلمانان قادر نگردانید از آن آتش مسلمانان را در امان داشت و دستهای ایشان را از مسلمانان باز داشت با هر که در جنگ شتافتند ظفر و نصرت نیافتند روایت کرده اند که در آن وقت که علم اسلام افراخته و سایه لوای سلطان سماوی پیغامبر علیه السلام در جهان انداخته اند بسیاری از یهود در بند محبوس بودند و پیش ایشان ذلت خدمت و بندگی مینمودند امام قتاده گفته لا تلقی یهودیا ببلدة الا وجدته من اذل الناس یعنی در شهری که یهودی در آید او را از خوارترین اهل آن شهر یابند **وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا** فسادا منصوبست بر مصدر بر طریق ضربته سوطا ای یسعون سعیا بفسادا یا حالست ای یسعون ذوی فساد یا مفعول له است ای یسعون للفساد یا ظرف ست ای یسعون فی فساد این جمله عطف است بر جمله سابق معنی آنست ایشان بفساد یا از جهت فساد یا در حالیکه خداوند فساد اند سعی میکنند و در کار فساد کوشش مینمایند یعنی بهر وجه که خدای ایشان را در جنگ ظفر ندادی و گاهی در فتح بر ایشان نگشادی همیشه مقهور و مطرود اند و همواره مغضوب و مخذول اند از سعی بفساد دست باز ندارند و در راه فساد دوانند **وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ** ۝ این جمله تذییل است یعنی آنست و خدای مفسدان را دوست ندارد و فساد کنندگان را در حضرت دوستی نیارد **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ** ۝ ان با اسم و خبر فاعل است مر فعل محذوف را ای و لو ثبت ان اهل الکتاب آمنوا واتقوا الکفر لکفرنا عنهم سیئاتهم جواب لو است و لادخلناهم جنات النعیم عطف بر وی جمله شرطیه معترضه است برای بیان کمال فضل و امتنان و قبول توبه با کثرت و غلظت عصیان و اگر ثابت شدی که اهل کتاب ایمان آورده اند و متقی بشده اند بپیغامبر گرویده و از معاصی پرهیزیده اند هر آئینه در میگذرانیدیم از ایشان خبیثات ایشان را یا کفری و غلطی که در سیئات ایشان است و هر آئینه در می آوردیم ایشان را در جناتی که جای نعیم جاودانی است لیکن ایمان و تقوی ایشان ثابت نگشت تا تکفیر سیئات ایشان و

ادخال در جنات بحصول پیوست وَلَوْ اَنَّهُمْ اَقَامُوا التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِيْلَ وَمَآ اُنْزِلَ
اِلَيْهِمْ مِّنْ رَّبِّهِمْ لَاَكَلُوْا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ ط موصول با جمله
یعنی و ما انزل الیهم من ربهم عطف ست بر التوریة و الانجیل لاکلوا جواب لو است جمله شرطیه عطف ست بر جمله
شرطیه معنی آنست اگر ثابت شدی که ایشان احکام توریة و انجیل و آنچه منزل ست سوی ایشان
از پروردگار یعنی قران اقامت کرده اند تکالیف را که دران مذکور و مسطور ست بجا آورده اند هر آینه ایشان
از بالای خویش و از فرودی خویش یعنی از برکات آسمان و برکات زمین میخوردند یا از میوهای درختان که بالای ایشانست
و از کشتها که متصل زمین ست یا از میوه ها که بر زمین افتاده است بر گیرند محظوظ میشدند و این عبارت است از
رزق ایشان و از فراخی عیش در جهان مِنْهُمْ اُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ ط این جمله مستانفه است چون
در آیت سابقه گفت ولو انهم اقاموا التوریة و الانجیل و ما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم
چنانستی که سامع پرسید هل اولئک اهل کذلک گفت فقیل منهم امة مقتصدة معنی آنست بعضی از ایشان یعنی اهل کتاب
گروهی اند میان رونه دوستان صرف اند نه دشمنان محض اند جهتی از دوستی و جهتی از دشمنی دارند گاهی دل
بر ابطال می نهند ایشان برای دین اسلام مستعد اند درین راه قدم زدن توانند بعضی گویند مراد از امة مقتصدة
گروهی اند که براه راست آمدند و به پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ایمان آوردند و بر قصد سبیل یعنی راه راست
و درست رفتند و از گمراهی جهودان و ترسایان رستند چنانچه عبد الله بن سلام با یاران و چهل و هشت نفر
نصاری بنی نجران و بحیرا راهب و نجاشی ملک حبشه و سلمان و امثال ایشان وَكَثِيْرٌ مِّنْهُمْ سَآءَ
مَا يَعْمَلُوْنَ ۝ این جمله عطف ست بر منهم امة مقتصدة معنی آنست و بسیاری از جهودان و نصرانیان ع ۹ ۱۴
بد چیزی ست که میکنند ایشان از غلو در عداوت و ارتکاب اسباب شقاوت و شور انگیختن و با دشمنان
غالی آمیختن يٰٓاَيُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَآ اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ ط چون پیغامبر صلی الله
تعالی علیه وسلم از آیات سابقه زشتی اوصاف و ناشایستگی اخلاق اهل کتاب شنیده و ورا از ایشان کردار
ناگزیده و گفتارهای ناپسندیده رسیده و ثقیف گفتند اگر فرصت از تو از ما برگیری ایمان آریم و طایفه دیگر گفتند
اگر سجده کردن نفرمائی در دین تو در آئیم چنانستی که پیغامبر پرسید ماذا اصنع حین یفعلون ما یفعلون و یقولون
ما یقولون فقیل علی سبیل الاستیناف یا ایها الرسول الخ معنی آنست ای فرستاده خدا برسان جمیع چیزی که
از پروردگار تو فرستاده شده و تبلیغ کن آنچه وحی آن بر تو آمده وَاِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ
رِسَالَتَهٗ ط رسالت و رسالاته بصیغه مفرد و بصیغه جمع خوانده شد معنی بر حسب آن ماند این جمله شرطیه
معترضه است در اثنای کلام برای تنبیه پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم معنی آنست و اگر این کار نکنی و جمیع

چیزی که فرموده شد در گوش خلق نیفگنی تو تبلیغ نکرده باشی رسالت پروردگار را اصلا و تقصیر کرده باشی در
رسانیدن فرمان کردگار تعالی زیرا که چون در تبلیغ خیانت ظاهر شود بهیچ سخن او اعتماد نماند این یعنی رساننده
را همچو نارساننده گردانند پس در رسانیدن وحی بکوش و هیچ چیزی از اندک و بسیار پوشیده مدار و در تبلیغ از کسی
خوف مدار و حشمت و شوکت کسی در خاطر مار وَاللّٰهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ این جمله حالیست
یعنی آنچه وحی که بر تو منزل شده برسان و حال آنست که خدای تعالی نگاه میدارد ترا از مردمان جهودان
و ترسایان و سایر کافران حق سبحانه تعالی وعده عصمت کرد تا از پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم خوف جان برود
و در تبلیغ هرچه فرمان است برد و دست دشمن کوته شود اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکٰفِرِیْنَ
این جمله تذییل است مؤکد مضمون سابق یا بلغ ما انزل و تاکید او از جهت اهتمام در اعلام مضمون این کلام بود
بر طریق انا سنلقی علیک قولا ثقیلا الخبر نزد سامع و انکار او برای محض اظهار اعتنا باشد یعنی آنست بدرستی
که خدای راه ننماید کافران را که دانسته هست که ایشان اختیار کفر خواهند کرد و بر کفر و ضلال خواهند مرد و خود را
در ورطه تابید عذاب خواهند آورد و از عدم اهتدای چنین کسان در خاطر تقلق نباید و در تبلیغ آنچه فرمان است
توقف نشاید تو در کار خویش باش دل خویش را بانده کفر و ضلال مخراش قُلْ یٰۤاَهْلَ الْکِتٰبِ لَسْتُمْ
عَلٰی شَیْءٍ حَتّٰی تُقِیْمُوا التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِیْلَ وَمَاۤ اُنْزِلَ اِلَیْکُمْ مِّنْ رَّبِّکُمْ
در آیه سابق ذکر تبلیغ جمیع چیزی که منزل است بود و درین آیه تبلیغ یک فرمانی از فرمانها بر وجه ذکر خاص بعد
عام تخصیص فرموده و تواند بود که این جمله را بدل از بلغ ما انزل الیک دانند بدل البعض از کل بر طریق ایدکم
بما تعلمون ایدکم بانعام و بنین پندارند یعنی آنست بگوای محمد یا اهل الکتاب نیستید شما بر هیچ چیز از دین
و بر هیچ امری از امور یقین یا بر هیچ چیزی از امر مقبول و ثواب مامول تا آنکه حاصل آید از شما امر جلیل از اقا
احکام توریت و انجیل و آنچه فرود آورده شده است از قرآن و وعده و وعید و شرایع احکام آن وَلَیَزِیْدَنَّ
کَثِیْرًا مِّنْهُمْ مَّاۤ اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَّبِّکَ طُغْیَانًا وَّکُفْرًا این جمله از باب اطناب بتکرر
بود مضمون او تاکید باشد و معنی این بالا ازین گذشته و ذکر او همین قریب رفته فَلَا تَاْسَ عَلَی
الْقَوْمِ الْکٰفِرِیْنَ ○ فا سببیت است. یعنی آنست پس اندوهگین مباش بنابر کفر ورزیدن قومی
که کافر شدند و ناگرویدن گروهی که مکابرند که چون تبلیغ رسالت کردی و فرمان خدا بجا آوردی پس اگر ایشان تبلیغ
ترا قبول نکنند و ایمان بخدا نیارند ترا چه زیان دارد و علو اسلام را چه کمی آرد اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَالَّذِیْنَ
هَادُوْا وَالصّٰبِئُوْنَ وَالنَّصٰرٰی مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَعَمِلَ
صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ○ در آیه سابقه مساوی منافقان

و اهل کتاب بسیار وقت و شکایت معاصی و جرایم ایشان از حد گذشت چنانستی که کسی پرسید حال ایشان ایمانهم ان لو آمنوا فقیل ان الذین آمنوا الآیة این کلام مبنی بر سوال سائل باشد در کلام طلبی تاکید سائغ بود و بدانکه والصابئون رفع عطف ست بر محل اسم ان قبل مضی الخبر وان در اسم ان که مبنی باشد بر قول کوفیان روا است چنانچه فاعلموا انا و انتم بغاة ما بقینا فی شقاق و بر قول سیبویه والصابئون مبتدا است خبر او محذوف جمله میان اسم ان و خبر ان معترضه است ای ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصاری والصابئون کذلک من آمن منهم بالله والیوم الآخر و عمل صالحا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون خبر مبتدا ست و جمله من آمن تا آخر خبر ان ست ضمیر محذوف ست ای من آمن منهم معنی اینست بدرستی کسانیکه بزبان بر وجه نفاق ایمان آورده اند و در دل تصدیق نکرده اند و آنکسانی که جهود گشتند در دین جهود رفتند و صابئان یعنی ستاره پرستان که از ملت جهود میل کردند و خود را بستاره پرستی آوردند و ترسایان یعنی عیسی پرستان هر که از ایشان بخدای و بروز قیامت ایمان آورد و دل بر حق صدق ایمانی گمارد پس هیچ خوفی بر ایشان نبود و هیچکس از ایشان اندوهگین نباشد لَقَدْ اَخَذْنَا مِيْثَاقَ بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ وَاَرْسَلْنَآ اِلَيْهِمْ رُسُلًا لام در جواب قسم محذوف است ای نقسم لقد اخذنا تنکیر رسلا برای تعظیم و تکثیر ست این جمله نیز در شکایت بنی اسرائیل ست و در آیات سابقه حکایت از افعال ناپسندیده و اقوال ناگزیده ایشان بود این شکایت از عهد شکستن و مخالفت پیغمبران گشتن و تکذیب پیش آمدن و بکشتن متعرض شدن روی نمود معنی اینست بسوگند یاد میکنم هر آئینه بدرستی گرفتیم ما میثاق بنی اسرائیل و فرستادیم بر ایشان فرستادگان کثیر جلیل كُلَّمَا جَآءَهُمْ رَسُوْلٌۢ بِمَا لَا تَهْوٰٓى اَنْفُسُهُمْ فَرِيْقًا كَذَّبُوْا وَفَرِيْقًا يَّقْتُلُوْنَ ۝ این جمله صفت است مر رسلا را بحذف ضمیر ای کلما جاءهم رسول منهم و جزا محذوف ای عادوه و آذوه فریقا کذبوا و فریقا یقتلون جزاء کلما نتوانند بود زیرا که تکذیب فریقی از پیغامبران و کشتن فریقی دیگر از ایشان مترتب بر آمدن یک پیغمبر که شرط مذکور ست نبود و مبنی بر وی نباشد بلکه تعلیل جزاء محذوف میدارند چه تکذیب فریقی از ایشان و کشتن فریقی دیگر از ایشان موجب آن بود که هیچ یکی از پیغمبران از دشمنی و ایذاء ایشان خالی نباشد معنی اینست هر بار که بیاید بر ایشان رسولی از رسل یا شرعی که مخالف طبع ایشان باشد و محبوب و مرضی ایشان نباشد و بیارد تکالیفی که نفسهای ایشان را خوش نمی آید و بر طبیعت ایشان دشواری نماید او را دشمن پندارند و دل بر ایذا گمارند و دشمن داشتند و بایذا پیش آمدند زیرا که فریقی از انبیا را تکذیب کرده اند و دروغگو خوانده اند و فریقی دیگر را از ایشان بکشتند و در ورطه هلاک می آوردند پس پیغامبر را که بر خلاف طبع ایشان سخنی گوید و کار نامرضی ایشان خواهد چگونه دشمن ندارند و دل بر ایذاء او چرا نگمارند فریقا در هر دو محل مفعول مقدم آمده از جهت اهتمام مذکور ست و مقدم بر فعل شده سوال تکذیب و قتل انبیا هر دو گذشته و در زبان ماضی رفته

کذبوا بر صیغه ماضی آورده و یقتلون را بلفظ مضارع ذکر کرده نکته چیست درین فرق و چه معنی است
جواب آنست از جهت آنکه ایشان در حال قتل پیغامبران اند و بدین مشغول و در آن اند بعضی را کشته اند و محمد را که قایم
مقام همه انبیا است میخواهند که بکشند برای کشتن گرد بر گرد او میگردند و ابتدا کرده اند یک روز حیلتها
پیغمبر را و عجمی طایفه پیغمبر را با هلاک پیوستند یا آنکه اسمی پیغمبران صاحب شریعت اند از جهت خویش و
دشمنان ایشان را اگر چه قصد ما کردند بعمل آوردند پس کشتن ایشان بگذاشت وحسبوا الا تکون
فتنة فعموا وصموا ان لا تکون بمعنی ان مصدریه و مرفوع محل آن تخفیف از مشدد است
و حذف ضمیر شان خوانند و معنی هر دو مختلف نیست باختلاف قرأة دانند و حسبوا معطوف است بر جزای کلما
که محذوف است و توانند بود که بر جمله فریقا کذبوا و فریقا یقتلون معطوف بود و این جمله نیز داخل تعلیل و دلیل باشد
معنی آیت چنین آید که پنداشتند که ایشان با زار کردن پیغامبران و تکذیب و کشتن ایشان بر ایشان فتنه
نخواهد بود و آخرت عذابی با مردم ایشان نخواهد گشت و تکذیب و قتل عقوبت نخواهد پیوست پس کور شدند
یعنی زشتی عملهای خویش ندیدند و کر شدند سخن حق از کسی نشنیدند یا کور شدند از دیدن علامات قدرت خدا
و مشاهده کردن معجزات رسل و انبیا و کر شدند از شنیدن آنچه پیغامبران از ایشان گفتند در بیابانی افتادند
تا آنکه پرستش گوساله نمودند ثم تاب الله علیهم عطف است بر جمله سابق یعنی است
پس توبه کردند و به پشیمانی آوردند خدای ایشان قبول کرد ایشان را در عوض نیکی و نیکو کاری آورد
ثم عموا وصموا عطف است بر جمله سابقه معنی آنست پس از آن باز کور شدند و از دیدن
معجزات و براهین باز ماندند و کر شدند و نا شنیدن سخن حق پیوستند دل بر طلب رویت خدا نهادند و
زبان بگفتار لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة گشادند شاید کسی ایشان را آن معنی که در عهد
آن توبه گفتند کثیر منهم فاعل است از ضمیر عموا و صموا بدل بعض از کل چه بعضی از ایشان ایمان
آوردند و وفا به عهد کردند یا فاعل یکی از ایشان است بر وجه تنازع و در عامل بطریق اکلونی البراغیث است
یا خبر مبتدای محذوف است بر تقدیر او ایشان است و عموا و صموا خبر مقدم که فعل
مبتدا است و در صورت افراد و جمع قاسم از جهت آنکه بر تقدیر تقدیم التباس بفاعل می آید و بود و در تثنیه
و جمع چنانچه یقومان الزیدان و یقومون الزیدون که التباس بفاعل نیست روا باشد و بعضی این را ضعیف
داشته اند و این را از لغت اکلونی البراغیث میدانند والله بصیر بما یعملون
این جمله تذییل است یعنی و آنست خدای بینا اند حال عمل کنندگان یا بصیر است بدانچه عمل میکنند ایشان
یا بهر عمل از اعمال ایشان و مجازات از کارهای ایشان خطره و گوید شنیده شود

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِيْنَ قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ ط لام در جواب قسم محذوفست
ای اقسم لقد کفر الذین قالوا کذا این حکایتی دیگرست متضمن شکایت از زشتی حال اهل کتاب و تجاوز کردن
ایشان از حد صدق و ثواب این جمله مقرر مقصود جمل سابقه بود سوگند شناعت و قباحت گفتار و کردار
ایشان باشد یعنی انیست سوگند یاد میکنم هر آئینه بدرستی کافر گشتند کسانیکه ان الله هو المسیح ابن مریم
گفتند مسیح را بر الله حمل کردند حادث را با قدیم هو اطلاقات بر اتحاد آوردند وَقَالَ الْمَسِيْحُ يٰبَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ
اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّيْ وَرَبَّكُمْ ط این جمله حال ست ای قالوا ذلک وقد قال المسیح یا بنی اسرائیل الخ
یعنی انیست سوگند یاد میکنم هر آئینه کافر گشتند آنانکه ان الله هو المسیح ابن مریم گفتند و حال انیست
که مسیح ایشان را مخالف گفته و یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی وربکم گفته اِنَّهٗ مَنْ يُّشْرِكْ بِاللّٰهِ
فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَاْوٰىهُ النَّارُ ط ضمیر منصوب در انه ضمیر شان ست
جمله شرطیه شان را بیان ست جمله انه من یشرک بالله تذییل ست و تاکید او از جهت آنست که ذکر کفر ملوح
بر تحریم چنانست بتقدیم ملوح تاکید کرد بر وجه استیناف مفصول آورد جمله فقد حرم الله علیه الجنة تعلیل
جزاء محذوف ست ای من یشرک بالله لم یدخل الجنة لان الله حرمها وماویه النار عطف ست بر قبلیه سابقه
یعنی حرم الله علیه الجنة یعنی انیست بدرستی شان اینست هر که با خدا دیگری را در الوهیت شریک گرداند
چنانچه خدای را اله میگوید و دیگری را نیز اله مسیح اند یا دیگری را با خدا در پرستش یا در معنی که خاصه اله است
شریک کند و میان ایشان دران شرکت افگند چنانچه قوم نمرود ابراهیم را علیه السلام ءانت فعلت هذا
بالهتنا گفتند و مشرکان عرب معبودان خویش را شفعا دانستند از بهشت محروم شود و از نعیم او بی نصیب گردد
زیرا که خدای بهشت را بر وی حرام گردانید و وی را بدین درجه نرسانید مراد از تحریم مذکور تحریم منع بود
تحریم تکالیف نباشد چه دار آخرت دار تکالیف نیست و تحریم دران شد حرمهما علی الکافرین هم ازین
معنی ست و جاء این خاکسار نارست و آتش سزاء این بدکردار ست و لسوی و وقع باز خواهد گشت
و عذاب ابد و لعقوبت مخلد خواهد پیوست وَمَا لِلظّٰلِمِيْنَ مِنْ اَنْصَارٍ
این جمله تکمیل سعت برای رفع وهم کسی که بعد استحقاق عذاب یاری دهنده را که از عذاب بیرون آرد
هیچ بود که یشفع لنا آباؤنا الانبیاء میگفتند و متوهم میکرد ابدا یعنی انیست نه از ظلم کنندگان را در آخرت
یاری دهندگان کافران را کسی یاری ندهد [illegible] از عذاب [illegible] لَقَدْ كَفَرَ الَّذِيْنَ
قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ ثَلٰثَةٍ م این جمله با حکایت سابقه مطابق ست در جمله سابقه راد
مقصود موافق ست [illegible] مقرر [illegible] ان الله ثالث ثلثة مفعول قالوا است [illegible]

او در کلام مشرکان از جهت انکار موحدان ست معنی آنست سوگند یاد میکنم بدرستی که کافر گشتند آنانکه
خدا را ثالث گفتند جماعتی اند مشرکان قائل بتثلیث اند عیسی و مریم را دو اله و خدای را سیومی سه اله میگویند
سزاوارست که ایشان کافر باشند و مقصود تعجب ست از اشراک کردند وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا إِلَٰهٌ
وَاحِدٌ این جمله حال ست و قصر او قصر حقیقی بود یا قصر اضافی بوجه افراد باشد من زایده است [illegible] بعموم
نفی نکره مخصوص شده هم ازین جهت مبتدا آمده إلا إله بدل ست از محل من إله ای من إله إلا إله واحد
معنی آنست نیست هیچ معبودی بحق مگر الهی که یکی ست معبودی دیگر معبود بحق نیست وَإِن لَّمْ يَنتَهُوا
عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ این شرط در ذیل قسم افتاده تقدیم قسم
بر شرط جواب قسم را حکم جواب شرط داده از روی لفظ جواب قسم شده و از روی معنی جواب شرط آمده معنی آنست
و سوگند یاد میکنم اگر ایشان باز نمانند از انچه میگویند و ترک نه نهند راه اشراک را که دران می پویند هر آئینه
برسد مشرکان که مثال ایشان اند عذابی دردناک مقرون بالم و باک هم در دنیا و جاع و اسقام و مصائب و آلام
و در آخرت عذاب نار که معد ست برای کفار و تنکیر عذاب برای تفخیم ست سوال لفظ مس مبنی از قلت بود
استعمال او در عذاب الیم چگونه باشد جواب استعمال مس که مبنی از قلت ست در عذاب الیم باعتبار
فظاعت ذنب داد که بر نسبت فظاعت ذنب عذاب کثیر یسیر نماید و وضع مظهر موضع مضمر درین خبر از
جهت تصریح بمناط عذاب و اظهار جهت عقاب أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ همزه برای استفهام است فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است و
یستغفرونه عطف ست بر فعل منفی یعنی بر نفی پس نفی بر هر دو در آید یعنی ولا یستغفرونه حاصل آنکه ای لا ینزعون عن
بطلان ما یقولون فلا یتوبون ولا یستغفرون و جمله معترضه است برای تعجب از توقف کفار و فجار در انتفاء
توبه و انتفاء استغفار و جمله والله غفور رحیم تذییل ست معنی آنست آیا منتهی نمیشوند از بطلان انچه میگویند
و علا کردن در راهی که می پویند پس توبه نمی کنند و مستغفر نمی شوند عجب کاری و عجب روزگاری که در راه
پویانند حال آن شنیده اند از ان باز نمیگردند و از ضلال رجوع نمیکنند باید که رجوع کنند و خود را در [illegible]
نیفگنند و خدای غفورست خطایا آمرزد و رحیم ست عطایا بخشد مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ
قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ جمله قد خلت صفت ست مر رسول را یعنی نصاری مسیح را ابن الله
میخوانند و بعضی او را اله میدانند و بعضی در عقیده تثلیث می پویند او را ثالث ثلثه میگویند او رسول
میدانند بنده خدا می پندارند قصر مذکور رد عقیده هر فریق قصر قلب بود و قول هر فریق مذکور گذشته
و چون منکران حصر بر انکار ند ما و الا استعمال کرد انما نیاورد معنی آنست نیست مسیح که پسر مریم ست مگر فرستاده

خدا پرستی گذشته اند پیش از وی پیغمبران و همانا فرستادن ایشان حادث شده است بعد ایشان مسیح حادث شده النبوة و با منقضی شده
حدوث لائق الوهیت نباشد وَاُمُّهٗ صِدِّیْقَةٌ عطف است بر جملهٔ ماقبل یعنی الیست و مادر او
صدیقه است یعنی راستگوینده و در راه راست پوینده و او مسیح را زاده و چیزی زاده این چنین سبب حدوث
او بود منافی الوهیت او باشد کَانَا یَاْکُلٰنِ الطَّعَامَ این جمله حال است متقرر مضمون ما قبل
یا حکم حضرت مسیح و مریم را سوگند مرشمون مکلمه است بیان حدوث ایشان است که چه طعام خوردن
از صفات محدثات باشد یعنی انیست یا در مسیح و مسیح علیه السلام مردی صفت بود بلکه مسیح او بیان
دیگر طعام می خوردند و طعام خوردن یعنی از حاجت و یعنی بر حاجت باشد و حاجت بضرورت بدان محتاج
سوی [illegible] از تن باشند و این همه از صفات محدثات بود و چنان الٰه نباشد این مسئله [illegible] اُنْظُرْ
كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْاٰيٰتِ ثُمَّ انْظُرْ اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ ⊙ استفهام و مسیر و محل [illegible] کیف
و انّٰی برای تعجب است یعنی عجب بیانی که از ماست و عجب حیرانی که ایشان را است و جمله [illegible] است
برای تنبیه پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم و الصلوة و تنبیه او در بیان آیات یعنی انیست نظر کن ای محمد
ای بیننده که ما چگونه برای ایشان علامات وحدانیت خویش بیان میکنیم و ابطال اثبات شریک و دلیل
و امتناع الوهیت عیسی و مادر او و بودن ایشان غیر الٰه [illegible] بیانی واضح که خفا نپذیرد
و تبیانی کامل [illegible] باقی که کسی آنرا منع نتواند کرد و هیچ که نخالفه در ان شک نتواند آورد پس
بنگر که این نادان [illegible] از تحقیق این چنین حقی و تصدیق این چنین صدقی چگونه باز داشته می شوند
[illegible] باز [illegible] قُلْ اَتَعْبُدُوْنَ
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَّلَا نَفْعًا استفهام برای توبیخ است و این توبیخ و تکبیر
بر ابطال احوال کافران [illegible] یعنی افعال ایشان یعنی انیست بگو ای محمد [illegible] که مالک
نیست [illegible] زیانی و نفعی [illegible] که [illegible] سود و زیانی نتواند رسانید معبودی سزاوار
[illegible] که قدرت [illegible] نافع و ضار او است [illegible]
[illegible] وَاللّٰهُ هُوَ السَّمِيْعُ
الْعَلِيْمُ ⊙ این جمله تذییل است یعنی انیست و خدای اوست شنوا یعنی گفتار با شنود
و [illegible] هیچ چیز پوشیده [illegible] و جزا دهد
[illegible] قُلْ يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ لَا تَغْلُوْا فِيْ دِيْنِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ این خطاب است مر اهل کتاب
و دعوت ایشان است سوی [illegible] ایشان [illegible] از غلو [illegible] باطل و از گفتار [illegible]

و این مقرر جمله سابقه است و مضمون این با مضمون آن موافق است یعنی اینست بگواهی محمد ای اهل کتاب
غلو مکنید و متجاوز از حد مشوید در دین خویش غلوی باطل و تجاوزی بی حاصل نصاری در رفع او بر سانیدن
بدرجه الوهیت از حد تجاوز کردند و یهود در خفض او و کم کردن از درجه نبوت مبالغت نمودند این آیه نهی ست
از غلو زیادت و نقصان کار دین و تجاوز از حد بدان در دین وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ
ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ۝ ولا تتبعوا عطف ست بر لا تغلوا ع ۱۱
قد ضلوا صفت ست من قوم را و اضلوا با معطوف خویش عطف ست بر وی و عن سواء السبیل متعلق است
بضلوا متضمن معنی تجاوز و این با ما حین ابنا فته سواء السبیل از قبیل کریم الخطاب ست یعنی اینست [illegible]
گروهی را که پیش از شما گمراهی ورزیدند و مردمان را گمراه گردانیدند پیروی مکنید از راه راست که اصل
اسلام راست ست [illegible] میباشید لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى
لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ جمله مستانفه است برای بیان جزاء کفر چه در آیات سابقه بیان
کفر بنی اسرائیل بود و ذکر ضلال و تجاوز ایشان از سواء السبیل روی نمود چنانستی که سامع گفت ما جزاءهم
فقیل لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل من بنی اسرائیل بیان الذین کفروا حال ست از و علی لسان داود متعلق
بلعن یعنی اینست لعنت کرده شده اند آنانکه کافر شدند از بنی اسرائیل بر زبان داود و بر زبان عیسی پسر مریم
و زبور و انجیل کتاب داود [illegible] کتاب عیسی [illegible] ایشان [illegible] بود نزد [illegible] روایت
کرده اند که مثلا اصحاب سبت که از فرمان خدای تجاوز کردند و کاری را که از آن نهی بود مرتکب شدند
داود علیه السلام دعا بد کرد بوزینه گشتند و در شان کسانیکه بعد نزول مائده کفر ورزیدند این چنین معجزه
ظاهر [illegible] عیسی علیه السلام [illegible] اللهم [illegible] من کفر بعد اکل من المائدة عذابا لا تعذبه احدا
من العالمین و العنهم کما لعنت اصحاب السبت گفت ایشان [illegible] خنزیر [illegible] صورت خوک گشتند
ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ۝ مستانفه است و [illegible] باء سببیه است یعنی آن
نه است یعنی لعن و طرد سبب عصیان ایشان بود و بسبب آنکه تجاوز از حد میکردند و کارها کردار های ناحق
می آوردند روشن شود و در اخلاق و اعمال افراط و تفریط [illegible] مذموم است [illegible] مذموم است
كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ این جمله بیان عصیان ایشان ست یا افعال
و لا یتناهون لا یتشاکرون فی النهی ای لا ینهی بعضهم بعضا عن منکر فعلوه یا [illegible] لا ینتهون
عن منکر فعلوه بر وجه اول معنی اینست بوده اند ایشان برین صفت که یکدیگر را نهی نمیکردند [illegible]
که می آوردند یعنی چون نهی منکر ترک داده اند چنانستی که با یکدیگر [illegible] زبان [illegible]

بعادت شد باستخفاف کشد و برای اعتیاد سبب شود و چیز دوم معنی اینست از گناه باز نماندند
و بر معصیت اصرار میکردند لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۝ این جمله تذییل است لام
در جواب قسم محذوفست ای اقسم لبئس ما کانوا یفعلون معنی اینست بسوگند یاد میکنم هر آئینه بد چیزیست
که ایشان میکنند و بد کاریست که خود را در آن می افکنند تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَن سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ این جمله بهر سه
مرتبه بهر بودن ایشان و بیان صفتی دیگرست از اصناف عصیان ایشان قدمت صفت ماست و ما نکره
موصوفه تمییز است از فاعل بئس که ضمیر مبهم ان سخط الله بحذف مضاف بتقدیر سبب ان سخط علیهم
مخصوص بذم است معنی اینست می بینی تو بسیاری را از منافقان که جماعتی را از کافران دوست میگیرند
و ایشان را بدوستی و همدمی می پذیرند هر آئینه بد چیزیست که نفسهای ایشان برای ایشان پیش
فرستاده و آن سبب خشم خداست از معاصی که ایشان آنرا ارتکاب کرده وَفِي الْعَذَابِ
هُمْ خَالِدُونَ ۝ و فی العذاب متعلق است بخالدون فصل میان عامل و معمول بمبتدا
که در مرکز خویش است آمده چنانچه در کتب نحو در طعامک زید آکل تحقیق شده و این جمله تذییل است معنی
اینست و ایشان یعنی کافران باشند در عذاب جاودان وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ
وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ۝ یؤمنون بالله با معطوف
خویش خبر کانوا است جمله شرط لو است ما اتخذوهم اولیا جزا ست و لکن برای استدراک است با اسم و خبر خود
عطف است بر تری کثیرا منهم یتولون الذین کفروا معنی اینست و اگر ایشان بخدای و پیغامبر و کتابی
که منزل بر وست یعنی قرآن مؤمن می بودند کافران را دوست نمی گرفتند و با ایشان صحبت نمی نمودند
لیکن بسیاری از ایشان بیرون آینده اند از دین و طاعت خدا پس روی کننده اند مر نفس و هوا بدین
سبب کفر میورزند و با کافران می آمیزند لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا
الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا لام موطئه قسم است ای اقسم لتجدن الیهود مفعول اول است مر لتجدن
را و الذین اشرکوا معطوف است بر الیهود الذین آمنوا لام متعلق است بعداوة و عداوة تمییز است از نسبت اشد
سوی ضمیر مستکن و اشد الناس مفعول دوم است از جهت اهتمام مقدم شده جمله لتجدن جواب قسم
محذوفست ای اقسم لتجدن اشد الناس عداوة این جمله متضمن شکایتی از یهود است و در مقصود
موافق جمل سابقه است همه از این جهت فصل کرده و تاکید از جهت ابراز مقصود و شکایت بوجه وکایت آورد
یا از جهت آنکه کسانیکه ایشان را دوست می پنداشتند در مضمون این جمله انکار داشتند تاکید از جهت

دفع انکار ایشان است معنی اینست سوگند یاد میکنم هر آئینه مییابی سخت ترین مردمان از روی عداوت
و دشمن داشتن مر مؤمنان جهودان و مشرکان را یعنی میان همه مردمان همه جهودان و مشرکان دشمن ترند در
بدخواهی و عداوت بیشتر اند و در حدیث آمده است یهودیان بمسلم الا هما القبیله ازیشان قومی بحیلات کثیره باسلام مشتند
و مطیع و منقاد پیغامبر علیه السلام گشتند از یهود جز معدودی قلیل ایمان نیاوردند و اعتراف و اقرار بدین پیغامبر
علیه السلام نکردند تا آنکه پیغامبر گفت لو آمن بی عشرة من الیهود لا من بی الیهود کلهم و همه دانند که مشرکان با پیغامبر
و مؤمنان چه مقدار عداوت داشتند و بر خطر اهلاک از شدت عداوت ایشان از مواطن و ادیت و مقر آبا و
اجداد هجرت کردند و از روی مصاحبت و معاونت اباعد و اجانب آوردند [illegible] یهود را در عداوت
پیغامبر علیه السلام و مؤمنان قرین مشرکان کرد بلکه ذکر آن جهت اهتمام بر ذکر مشرکان مقدم آورد
وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى
این جمله عطف است بر لتجدن سابقه معنی اینست و هر آئینه مییابی نزدیکترین مردمان از روی دوستی مر مؤمنان
آنکسانیکه انا نصاری گفتند و در خویش نسبت بنصرانیان جستند سوال الذین آمنوا بالا گذشته محل ضمیر با
لهم نگفت و وضع مظهر موضع مضمر کرد نکته چه بود جواب اگر لهم گفتی در ضمیر احتمال عود شدی بیهود و بود
برین احتمال معنی غیر مقصود روی نمودی سوال چنانچه در شان یهود گفت لتجدن اشد الناس عداوة للذین
آمنوا الیهود در شان نصاری لتجدن اقربهم مودة النصاری چرا نگفت و اطناب کرد قالوا انا نصاری
آورد و چه حیثیت در این اطناب بر چه معنی است جواب برین تقدیر بلا زینت گفتار عاقل مر صدق قائل بودن
ایشان انا نصاری بر وجه کنایت فهم شود و با ایلاق بلفظ کنایه ابلغ از تصریح بود ذٰلِكَ بِأَنَّ
مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا این جمله مستانفه است جوابست سوالیکه سوال کرد این معنی بسبب چیست قائل
ذلک معنی اینست آن یعنی قرب مودت نصاری مر مؤمنان را و میل و ادای ایشان بسوی ایشان بسبب
آنست که بعضی از ایشان قسیسانند و بعضی رهبانان از ترسایان گویند که در علم مشغول باشد او را قسیس
خوانند و کسی که بعبادت مشغول گردد او را راهب خوانند وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عطف است بر ان منهم
قسیسین معنی اینست بودن ایشان بدین صفت بسبب آنست نیز باشد و بسبب آنکه ایشان تکبر
نمیکنند و فروتنی وار ند و چه در این [illegible] و در این اشارت است که علم را [illegible] خیر [illegible] جلیل اگرچه در ترسا
بود و گوشه نشینی و عبادت کار [illegible] مشغول [illegible] بید اشود و فروتنی و تواضع [illegible] واگرچه بالکفر اقتران دارد
و نرم دلی و [illegible] صفت حمیده است اگرچه [illegible] بکافری که صفت ناپسندیده است بود و حق سبحانه تعالی این صفت
را در ترسایان سبب [illegible] مؤمنان [illegible] آن بدین صفات ایشان [illegible] سبب است

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ

من الدمع تمیز است چنانچه گویند طاب زید جمله اعنی تفیض اعینهم و معنا با استغراق است تفیض بمعنی پر
بمعنی الامتلا است ای تمتلی من الدمع یا بار داشت تمثیلی از تفیض از باب ذکر مسبب و ارادت
سبب است ای اعینهم تمتلی من الدمع و جمله خبریه عطف است بر لا یستکبرون که خبر ان واقع شده و کلام بمعنی انهم
لا یستکبرون و انهم اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم آمده اگر تری بمعنی تعلم دارند جمله تفیض مفعول دوم
باشد و اگر تری بمعنی تبصر دارند جمله تفیض را حال پندارند و تری تا آخر جواب شرط است سوال انهم لا یستکبرون
صفت همه ایشان است یا نه آنچه ضمیر انهم و ضمیر منهم عاید بر کل ایشان است و سماع قرآن و گریه کردن
و حق شناختن و آمنا گفتن و ثبات یافتن در حق بعضی بود و در حق کل نباشد و چون این جمله را عطف بر لا یستکبرون
دارند و آنرا محمول بر کل نصاری پندارند این نیز محمول بر کل نصاری شود و معلوم است که این صفت
بر کل نصاری نباشد جواب شک نیست که این امور صفت بعضی نصاری است لکن صفت کردن کل
بصفت بعض آمده چنانچه در ایتها العیر انکم لسارقون و دیگر بوده قصه [illegible] تحقیق شده و من اول الی مما عرفوا
من الحق سببیه ابتدائیه است و من در من الحق بیان ما است [illegible] توانند بود [illegible] تبعیض بود و یا
ابتدائی من [illegible] بعض الحق چه پیش از ایشان بعض حق [illegible]
کرده اند چون جعفر طیار و صاحبان او فرستادگان پیغامبر علیه السلام بنجاشی ملک حبشه رفتند [illegible]
و سجود نکردند و بآواز بلند استئذان علیک حزب الله گفتند چون ایشان در آمدند نجاشی گفت مرحبا
بحزب الله ایشان گفتند السلام علی من اتبع الهدی و خشنود [illegible] ایشان عمرو بن العاص
و جماعتی فرستادگان اهل مکه بر آمده بودند و در القای عداوت با پیغامبر علیه السلام سعی مینمودند چون جعفر
طیار سلام گفت و تعظیمی که پیش پادشاهان متعارف بود بجا نیاورد عمرو پیش نجاشی گفت که چنانچه ما از ارسال
ایشان خبر کرده بودیم و پیش پادشاه باز نمودیم مشاهده گشت و مشاهده پیوست پیش تو تحیت ملوک
بکردند و بر زمین از سرکشی فرا در نیامدند نجاشی گفت سلام چرا کرده اید و تحیت ملوک بجا نیاوردید جعفر
گفت ما تحیت اهل بهشت و فرشتگان کردیم و رسم جباران بجا نیاوردیم نجاشی گفت صاحب شما که شما را
فرستاده است در باب عیسی و مریم چه میگوید در شان ایشان گفت [illegible] میگوید که او را بصفت
[illegible] شد و کلمه است از الله که القا با الی مریم و روح منه العذراء البتول [illegible] و عیسی رسول خدا و
برگزیده و برگزیده میخوانند نجاشی گفت عیسی در باب خود [illegible] این میگفت و الفاظ همین صفات

بحجت عمرو بن عاص و یاران او متغیر شدند از کلام نجاشی بستوه آمدند نجاشی گفت از کتابی که بر صاحب شما فرود آمده چیزی یاد دارید که آنرا پیش من در تلاوت آرید جعفر طیار سوره طه تا آیهٔ هل اتیک حدیث موسی خواند به لهجه که باید و شاید بر زبان راند نجاشی و اهل مجلس او بگریه شدند و بیح دستایش پیش آمدند باز پرسید که در کتاب شما که مریم چه بیان است و از شأن او چه بیان است جعفر طیار سوره مریم تا آیت ذلک عیسی بن مریم قول الحق الذی فیه یمترون تلاوت کرد باز ایشان را بگریه آورد نجاشی با هفتاد راهب از اهل صوامع ایمان آورد و دین اسلام را بتصدیق و انقیاد کرد و این آیه در باب ایشان نازل گشت و قصه گریه ایشان بشنیدن آیهٔ قرآن بتبلیغ پیوست و بعضی گویند نزول آیت در شأن چهل مرد است هشت نفر از رهبانان شام و سی و دو از حبشه که ایمان بانجیل داشتند و دل بر ایمان به پیغامبر ما صلی الله تعالی علیه وسلم و قرآن گماشتند بر پیغامبر ما آمدند مسلمان شدند معنی اینست و چون آنچه فرستاده شده است بسوی رسول بشنوند بینی چشمهای ایشان را که از آب اشک روان میشوند از آنچه حق را شناختند و معرفت او را شعار دل خویش ساختند ایشان را چون حق ببصیرت بینش مشهود شود و انوار آن که برتر و بالاتر بود ظهور یابد توان دانست که چه حالی پیش آید و چه مرتبه روی نماید سوال روایت کرده اند که امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه گروهی از عامه آمدند و از وی درخواست کردند که چیزی از قرآن بخوانند و درر لآلی نظم فرقانی در گوش ایشان برسانند امیر المومنین ابوبکر آیتی برخواند آب از چشم ایشان روان گشت و از ایشان حالی و وجدی بعیان پیوست امیر المومنین ابوبکر گفت کنا کذلک حتی قست القلوب برین دلالت ظاهر شد یا ازدیاد وجدان معرفت که ابوبکر را بود ازدیاد فیض و هیچ روی ننمود قست القلوب فرمود و این معنی با کلام سابق موافق نمی آید از روی ظاهر مخالف مینماید جواب بکا هر دو از شوق و طلب مقامی است که انجا رسیده و قلق و اضطراب مشتاق از جهت نادیدن چیزیست که آنرا ندیده طالب و چون بنهایت مطلوب خود برسد و بر منتهای استعداد خویش واصل شود آرام گیرد و تمکین پذیرد از قلق و اضطراب باز ماند توسن جد را در سلوک و سیر بجنباند و این مقام عالی است و درجه اکابر و اعالی است لیکن چون ناگریستن و از قلق و اضطراب فارغ زیستن صورت قسوت دل و بظاهر اثر سخت دلی است آنرا قسوت نام کرد و بعادت مرتبه را بتواضع تعبیر بصورت منقصت آورد سوال چون معرفت حق را که نزدیک سماع قرآن سبب بکاست قلق باستقبال بود و تعبیر از معرفت مستقبله در کلام فرمود بصیغه ماضی بچه وجه سایغ باشد جواب معرفت ایشان نسبت بزمان وحی متقدم است اما نسبت بزمان بکا بمنزلهٔ ماضی خواهد بود و تعبیر بصیغه ماضی بدین اعتبار سایغ بود یَقُوْلُوْنَ رَبَّنَآ اٰمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشّٰهِدِيْنَ یقولون جمله مستانفه است

چنانچه معنی که کسی گفته باشد ما یصنعون حین سمعوا الحق فقیل یقولون ربنا آمنا الآیه و فا در فاکتبنا فا سببیه است
از قبیل آمنت بک فاکرمنی معنی آنست میگویند ایشان ای پروردگار ما ایمان آوردیم و تصدیق قران کردیم
و دانستیم که حق است و از حق است یا هر چه در وی است صدق است پس بنویس ما را از امت پیغمبر که ایشان را
در روز قیامت از شاهدان گردانیده و بدرجه جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس رسانیده
یا گویند بگردان ما را از شاهدان یعنی از گویندگان کلمه شهادت و بوحدانیت رسالت گواهی دهندگان
یا گویند بنویس ما را از حاضران مجلس پیغمبر علیه السلام از مهاجر و انصار و غیبت ما را از مجلس او هیچ حضور
و از بکا یا از جهت خوف خداست یا از جهت شادی بنیل نعمت هدی است فی الجمله گریه کار از چه بود و از هر
و طرب ناشی نشود بیت نعره مشتاق را غوغا مگو گریه عشاق را بازی مدان مصراع
درون تا آتشی نبود نخیزد دود از روزن وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَمَا جَآءَنَا مِنَ الْحَقِّ
وَنَطْمَعُ اَنْ یُّدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصّٰلِحِیْنَ جمله ما لنا عطف است بر مقول یقولون
استفهام برای انکار بر وجه توبیخ یا برای تعجب لا نؤمن حال است از معنی فعل اذ ما لنا بمعنی ما نصنع ای ما نصنع
حال کوننا لا نؤمن بالله و بما جاءنا من الحق و نطمع حال است از فاعل لا نؤمن ای و ما لنا لا نؤمن و الحال
انا نطمع که اسئوال چون مضارع مثبت حال واقع شود بی واو باشد و نطمع مضارع مثبت است
با واو چگونه حال بود جواب بتقدیر نحن نطمع و گردانیدن این جمله اسمیه چنانچه در قمت و اصک
وجهه و نجوت و ارهنهم مالکا بتقدیر و انا اصک و انا ارهنهم مالکا گفته اند یا محمول بر شذوذ بوده و توانند بود
و نطمع عطف باشد بر لا نؤمن و حالیت بمعنی جمع که مفهوم واوست متعلق باشد ای و ما لنا نجمع بین عدم
الایمان و طمع الادخال مع الصالحین معنی آنست و چیست ما را که بخدای و آنچه آمده است بما از جنس
حق و صدق ایمان نیاریم و در آوردن خدای عز و جل ما را در بهشت با قومی که صالحانند طمع داریم فَاَثَابَهُمُ
اللّٰهُ بِمَا قَالُوْا جَنّٰتٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِیْنَ فِیْهَا ط بما قالوا متعلق است باثابهم
سئوال اذا برای استقبال است سمعوا و تری و تفیض و یقولون ربنا آمنا مستقبل اند فاثابهم الله
ماضی است این تفسیر بعطف ماضی بر مستقبل بفاء التعقیب چگونه قائل شوند جواب بودن ایشان در زمان
مستقبل برین صفت که چون قران بشنوند آب چشم ریزند ربنا آمنا گویند کنایت است از تحقق ایمان ایشان
پس و اذا سمعوا تا آخر کنایت باشد از تحقق ایمانهم جمله فاثابهم الله بما قالوا جنات معطوف برین مضمون با
و عطف ماضی بر ماضی سئوال مرحکم قصه که مذکور شده ذکر آن در بیان آمده این آید که سماع قران و فیضان
اشک ایشان در چشم بوده و این واقعه در هنگام تلاوت جعفر طیار رضی الله عنه قران را در مجلس نجاشی

و در زبان ماضی اراده نموده چون اذا در اذا سمعوا برای استقبال بود لازم آید که سماع مذکور نیز بکار مستقبل باشد وجه جمع میان این دو وجه چیست و صحت او بر چه مبنی ست جواب این آیة در ذکر سماع آینده و گریه آینده است سماع گذشته و گریه گذشته مذکور نشده بلکه سماع آینده و گریه آینده از قصهٔ گذشته تلمیح آمده معنی آنست پس ایشان را جزا داد خدای عز و جل بر آنچه گفتند ایشان امنا با قرائن سیاق که دوال آمد بر تصدیق و موجب آمد مر بودن این گفتار از تحقیق وعده کرد که ایشان را جناتی که زیر آن جویها روان بود بدهیم و ایشان را در بهشتهای مذکور خلود جاوید بخشیم وَذٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ

این جمله تذییل ست معنی آنست و آن یعنی ثواب مذکور جزای نیکوکاران هست و ثواب نیک کرداران آنست و بدانکه بظاهر فاثابهم الله بما قالوا گمان نباید بود که ایمان محض قول و مجرد اقرار بود تا موافق مذهب کرامیه شود و چه معنی آنست فاثابهم الله بما قالوا فی قلوبهم و السنتهم فتناقل التصدیق و الاقرار چه اقرار بی تصدیق کافی نباشد و اقرار ظاهر را چون درهم قلب رواجی نماید و منافقان نیز اقرار بی تصدیق داشتند و سوا ایشان را مومنان نمی پنداشتند اما تصدیق بی اقرار اگر بعذر اکراه و خوف جان بود یا از جهت فرصت باشد یعنی بی اظهار سزاوار اعتذار است و بر قول کسی که اقرار رکن بود و بغیر اقرار ایمان حاصل نشود و بر قول کسی که ایمان مجرد تصدیق دارند و اقرار شرط اجرای احکام اسلام پندارند ترک اقرار بغیر عذری موجب رضا باجرای احکام کفر و استحقاق بدین شود و تارک اقرار در حالت طوع بغیر عذر بدو قول کافر است بر قولی کفر اصلی باشد و بر قولی کفر ارتدادی بود وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ع ۹

این جمله حالیه است از قبیل والحبیش قاوم ذکر او از جهت اظهار رونق ثواب مذکورست ببیان شناعت ضد او [illegible] و چه از باب تتمیم بود معنی آنست و آنکسانیکه کفر ورزیدند و بدین اسلام نگرویدند ایشان اصحاب نار باشند در دوزخ معذب شوند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ جملهٔ لاتحرموا الطیبات ما احل الله لکم مرحمله اوفوا بالعقود بیانی دیگرست جمله ندائیه برای تاکید تنبیه یکبارست روایت کرده اند جماعتی صحابه کرام و چندی از یاران پیغامبر علیه السلام اختیار کردند و دل بترک حظوظ دنیا آوردند و فرقه خود را برین آورده اند که جامهٔ پشمین پوشند و در [illegible] تن کوشند و زنهار روزه دارند شب نماز گذارند سیلاب چشم روان دارند و در زمین سیاحی کنند و خود را در بیابان افگنند و گوشت و چیزی نخورند و بعضی برین شدند که آلت خود ببرند و بعضی خصی کنند که بوی خوش نبویند و راحت لذت نجویند و بعضی ترک زنان کردند و بعضی خراب کردن خانه لازم دیدند در حدیث آمده مابال اقوام قالوا کذا و کذا لکنی اصلی و انام و اصوم و افطر و اتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی و در حدیث دیگر آمده

یا بالِ اقوام تیز بودن عن الشیٔ انصه فوالله انی لاعلمکم بالله واشدکم له خشیة ونیز روایت کرده اند که پیغامبر علیه السلام گوشت خوردی و پالوده تناول کردی معنی آنیست ای مومنان بر خویش چیزهای خوش آینده که حلال گردانیده شده است حرام مگردانید و حرام گردانیدن لذتهای خدا برابر نیک بدانید که دران بقاء جسمان واستیفاء نوع انسان بقاء نسل فرزندان و تقویت اسلام و تکثیر امت پیغامبر علیه السلام است و این نفع عام باشد و آنچه شما اختیار میکنید نفع آن مخصوص بذات هر یکی بود و نفعی که متعدی بود بهتر است از نفعی که لازم باشد وَلَا تَعْتَدُوْا عطف است بر ولا تحرموا معنی آنیست و تجاوز مکنید از حد در طلب منفعت خویش بران اندازه که در منفعت اسلام را ضرر اولاد وازدواج افتید و در قطع النسل و تقلیل اهل فضیلت کوشید مشغول شدن بیزنان شاید تا از نسل شما عالمی زاید که دین را به بیان علم تقویت کند یا مبارزی روی نماید که اسلام را بجهاد قوت دهد یا بادشاهی آید که جهان را بعدل و احسان بیاراید و جهان را بکیسات خسروانه سامان دهد و لباسهای بادشاهانه آرام بخشد که پسندد که این چنین جلائل فواید و جزائل عواید بگذارند و دل بر منع حظوظ و باز داشتن حقوق بگمارند اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِيْنَ ○ این جمله تذییل است معنی آنیست بدرستی خدای عزوجل تجاوز کنندگان حدود شریعت را دوست ندارد و باز دارندگان حقوق ملت را در حیز دوستی نیارد و در تفسیر آورده که عثمان بن مظعون پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمد گفت یا حبیب نفس بر من غلبه کرده و دل مرا بعضی چیزها آورده و من میخواهم که انثیین مسلول گردانم گفت تا بپیش تو یا رسول الله بگذرانم پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود نفس تو چه میگوید و دل تو چه میخواهد گفت میخواهم از صحبت زنان باز مانم و خود را خصی گردانم پیغامبر فرمود ای عثمان ازین خطره و خیال باز مان در حق امت من روزه داشتن خود را خصی ساختن است از جماع در روزها روزه باز دارد و تاثیر روزه در شب در بدن سستی آرد باز گفت میخواهم که بکوه روم و از تعلق عزلت پذیرم تنها باشم دل بکسی بچیزی نخراشم پیغامبر فرمود علیه السلام ازین خطره باز مان زیرا که در امت من گوشه گرفتن و از مردمان تنها گشتن در مسجد توقف نمودن و منتظر نماز بودن است چون در مسجد منتظر نماز نشستی از صحبت مردمان بدوری پیوستی باز گفت میخواهم که سیاح شوم در اطراف عالم بگردم پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود سیاحی امت من سفر حج است و غزای کافران است که در ان سرگردان گشتن بود در اطراف عالم رفتن و همچنین دیگر چند دیگر باز میدید آنچه پیغامبر علیه السلام رد جواب آن میفرمود تا آنکه گفت در دل میگذرد که جمیع مال خود را در راه خدا صدقه کنم پیغامبر علیه السلام فرمود این که مال را نیست غیر نیکی و خیرات را قسمت هر یکی بسیار که مسکینی محتاج در راه تو در حاجت او بشتابی و مونت یتیمان بر گیری و بار جای ماندگان پذیری و فرزندان و عیال خویش را خوش داری

وحقوق ایشان بگذاری و اگر چیزی بعد از موت بماند ورثه ترا از سؤالت برهاند بهتر باشد ازین که تمامی آنرا یکبارگی
در بازی و خود را فقیر و محتاج سازی باز گفت که در خاطر می آید که خوله را که زن من است طلاق گویم و از دامن گیری
او خلاص جویم پیغامبر علیه السلام فرمود زن را مگذار و خطرهٔ طلاق او در خاطر میار زیرا که مهاجر در امت من کسی است
که محرمات را بگذارد و یا از وطن خویش روی بسوی من آرد یا باشتیاق زیارت من قدم زند و بعد وفات زیارت
گور من کند و کسی که بمیرد و بعد خود یک زن یا دو زن یا سه زن یا چهار زن بگذارد او از روی ثواب مرتبه مهاجران
دارد باز گفت یا رسول الله اگر او را مطلقه نگردانم از جماع او باز ایستم پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم این سخن را
نیز رد کرد و نیت آن کار را او بمعرض طعن آورد و گفت مرد مسلمان چون زن یا کنیزکی خود را جماع کند و دم گزاردن
حق ایشان زند اگر وطی او معلق نیفتد و فرزندی نصیب نشود فضل آن دریابد و عوض آن وصیفی در بهشت
یابد و اگر وطی معلق گردد و او را فرزندی نصیب شود اگر آن فرزند پیش از وی بمیرد و در روز آخرت فرط او گردد
و برای ساخته کردن اسباب منزل او پیش رود و باشد و اگر بعد از او بمیرد و کارهای دین و دنیا او ساخته
بود و پیوند و در روز قیامت برای او نوری بود و روشنائی باشد باز گفت اکنون میخواهم که گوشت نخورم
و دست بر خوردن آن نزنم پیغامبر علیه السلام فرمود ای عثمان ازین قصد و نیت باز آی زیرا که من گوشت را
دوست میدارم و چون می یابم دل بر خوردن آن میگمارم و اگر از خدای بخواهم مرا هر روز برسانند و خوردن
آن نصیب من گرداند باز گفت یا رسول الله مرا خوش می آید که بخوشبوئی نپردازم و دل خود را بطیب
آن خوش نسازم پیغامبر علیه السلام فرمود جبرئیل مرا بخوشبوئی ترغیب کرده خصوصا در روز جمعه ترک
آن را در معرض ناخوشی آورده بعده پیغامبر علیه السلام در رد خطرات خاطر و فکرهای دل او فرمود ای عثمان
از سنت من اعراض مکن و از طریقهٔ من روی مگردان هر که از طریقهٔ من روی گرداند از سنن سنت من باز ماند
و اگر از آن توبه نکند و باز دم متابعت من نزند فرشتگان او را تارک سنت خوانند و روی او را از سوی حوض من بگردانند

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ

عطف است بر لا تحرموا و اتقوا الله عطف است بر کلوا موصول با صله صفت الله است و از آنچه
روزی کرده است شما را خدای از رزق حلال بخورید و در تحریم حلال از عذاب خدای که بر وی ایمان دارید
بپرهیزید و آنچه در دین بندگان او را مضرت کند اگر چه شما را سودمند بود دل بران نگمارید لَا يُؤَاخِذُكُمُ
اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ روایت کرده اند چون آیه نهی از تحریم طیبات و نهی از اتباع
رهبانیت که اختیار کرده بودند در تفصیل آن اهتمام نموده بودند وارد شد از مواخذه سوگندها که
درین باب خورده بودند در خاطر حاصل کردن آن معنی ننموده بودند پرسیدند و درین آیه بر وجه استیناف حکم

به ایمان ذکر کرده و کفارهٔ ایمان منعقده در بیان آورده انکار مینی هستند که بران سوگند خورده اند
باز مانند نه کفارت یمین منعقده که درین آیه بیان شده داد ند معنی انیست نگیرد شما را خدای بلغو در سوگندان
شما و یمین لغو آنست که کسی بر چیزی یا انتفاء چیزی بگمان سوگند راند و بگمان خویش آن سوگند راست
داند چون ظاهر شود مخالف واقع شود و سوگند برتا بود و روی نموده بزهکار نباشد و ماخوذ نه گردد
وَلٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ الْأَيْمَانَ این جمله استدراک است عطف ست
بر لا یؤاخذکم معنی انیست ولکن بگیرد شما را العقده سوگند های شما و عقد سوگند در عرف شرع آنست
که بر امر آینده که مقدور او باشد دل نهد و بر کردن یا نا کردن آن سوگند خورد چنانچه گوید والله این کار
خواهم کرد یا نخواهم آمد و درین خانه در آیم یا نه در آیم یا فلان سخن گویم یا نگویم بعضی گویند یمین لغو آنست
که والله بالله به حکم عادت بر زبان برود و قصد سوگند نبود و این تفسیر از ام المومنین عایشه رضی الله عنها
منقول ست و یمین معقوده خلاف آنست یعنی آنچه بقصد و عزیمت متعلق باشد و امام شافعی در یمین
معقوده و در یمین لغو هم برین تفسیر رفته و مخصوص بامر آینده نگفته یمین غموس را داخل یمین معقوده داشته
و او را نیز موجب کفارت پنداشته و نزدیک ابوحنیفه یمین معقوده مختص بامر آینده است که مقدور حالف
باشد اگر دران حانث شود کفارت واجب آید و شرط حنث در آیه محذوف است ای بما عقدتم الایمان
وحنثتم فیها فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ فا در جواب شرط محذوف است ای اذا
حنثتم فکفارته کذا ای الخصلة المکفرة لذلک الحنث اطعام عشرة مساکین معنی انیست چون در سوگند حانث
شوید و خلاف آنکه بران سوگند خورید پس خصلتی که دور کننده بزهکاری آن باشد طعام دادن ده مسکین
بود مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ صفت اطعام است یا آن
مبتدا محذوف است یا صفت مصدر محذوف است مر اطعام مذکور را ای اطعاما کائنا من اوسط ما تطعمون
اهلیکم یا بدل است از اطعام عشرة مساکین و بدل داشتن او بعید است که چون مبدل در نیت بود بدین
بدل غرض حاصل نشود اهلیکم جمع اهل است چون ارضون او کسوتهم او تحریر رقبه هر دو معطوف بر اطعام عشرة
مساکین معنی انیست طعام دادن ده مسکین متعین است از اوسط طعامی که بدان اهل خویش را طعام
میکنید میان آنچه اصحاب اقتصاد میدهند یعنی غیر اسراف و آنچه ضعیف بود و غیر اعلی و ادنی باشد یا پوشانیدن ده
آزاد کردن بنده از ذل رق بیرون آوردن حانث در یمین کفارت تخییر میان سه چیز مذکور است هر کدام چیز که
خود اختیار کند کفارت یمین او شود و چون حانث را امکان گردد و طعام دادن ده مسکین دو نوع است
یکی آنکه تکمیل جو بیند و آنرا اباحت گویند و نقد به صدقه دهد بر هر مسکین را نیم صاع گندم یا یک صاع خرما گویند دوم آنکه با باحت

بود بدین که ده مسکین را هر مسکینی را دو وقت طعام سیر دهد و غدا یا و عشا یا یک عشا و یک غدا یا
یا جامه به ده مسکین تملیک کند هر یکی را آنقدر که عامه بدن او را بپوشد جامه باباحت کفارت واقع نشود و در
کفارت بجامه تملیک باید پوشانیدن جامه بر وجه اباحت نشاید و عطف داشتن او کسوتهم بر من اوسط ما تطعمون
اهلیکم که بدل از اطعام داشته اند مشکل است زیرا که بدلیت کسوت از اطعام غیر محتمل است مگر آنکه عطف بر بدل
باعتبار قیام بدل بمقام مبدل و ابدند در حکم معطوف بر مبدل پندارند فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ
ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ فصیام یا مبتدای است محذوف الخبر یعنی فعلیه ثلثة ایام یا خبری است محذوف المبتدای
فکفارته صیام ثلثة ایام و این جمله بر هر دو تقدیر خبر مبتدا اول است یعنی فمن لم یجد و فمن لم یجد یا خبر عطف است
بر جمله سابقه یعنی فکفارته اطعام عشرة مساکین تا آخر لفظ و تعقیب در بیان است یعنی بیان این بعد آن است
معنی اینست پس هر که هیچ یکی ازین سه چیز نیابد و عجز خویش از هر یکی از ایشان دریابد نه طعامی یابد که ده مسکین
را سیر خوراند و نه برده دارد که آزاد گرداند پس لازم است بر وی سه روز روزه داشتن و آن را کفارت جبریه مذکور
پنداشتن و در قراة ابن مسعود فصیام ثلثة ایام متتابعات آمده و آن قراة مشهور است ناسخ اطلاق فصیام
ثلثة ایام بقید تتابع شده **سوال** قرآنیة قراة مشهوره مذکوره از جهت عدم تواتر ثابت نشده و ذکر حدیث
بودن او در روایت نیامده زیرا که راوی آن را داخل قرآن آورده حدیث بودن آن را نفی کرده ابو حنیفه رحمة الله
علیه و اصحاب او که بدین تمسک مینمایند در جهت او میشوند آن را که اهم دلیل مینمایند و کدام اصل بهم رسیده
جواب راوی درین قول دو چیز روایت کرده دو خبر داده دو چیز آورده یکی قرآن بودن دوم از پیغمبر صلی الله
تعالی علیه و سلم شنیدن از جهت عدم تواتر قرآنیت ثابت نگشت بودن او مسموع از زبان پیغمبر صلی الله تعالی
علیه و سلم بثبوت پیوست پس آن را در حکم حدیث خوانند چنانچه روزه ادای بروزه نفل در روز شک
چون ظاهر شود که هم از ماه رمضان بود و از فرض ادا شد نفل شود زیرا که راوی مذکور دو چیز نیت کرده بود اصل
صوم و صفت نفلیت چون صفت نفلیت مردود نیست بود اصل صوم ادا شد و برای روزه فرض نیت اصل
صوم کافی است **جواب** دیگر آنکه ثبوت قرآنیت در حق پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بوحی و تبلیغ
جبرئیل باشد و در حق کسی که از پیغامبر صلی الله علیه و سلم شنیده بخبر رسول باشد و در حق دیگران بنقل دائم
اگر بنقل متواتر است ثبوت او قطعی بود و بغیر تواتر بعدم قطع است قطع بعدم نباشد چنانچه در تسمیه او الحمد
بود از جهت اختلاف در عدم قطع بقرآنیت نیست در قطع بعدم نسبت [illegible] اشکند
قوت شبهه از هر دو جانب تکفیر را منع کند اما آنچه بر نسبت با قرآن تعیین نسبت که ایمان بدان از ارکان
دین است متواتر قطعی الثبوت باشد در ثبوت او مظنه ظن شود و بعضی در صورت عدم تواتر قطع بعدم قرآ

کنند و عدم تواتر را موجب عدم قرآنیت دانند چه اگر قرآن بودی بحسب عادت تواتر روشن نمودی و این محل نظر است زیرا آنچه عدم تواتر تواند بود که از جهت فراموش کردن بعضی نقله بود و عادت اگرچه مانع تقصیر نقله است مانع نسیان نباشد ذٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ این جمله تذییل است و این کلام محمول بر حذف معطوف است ای اذا حلفتم و حنثتم معنی اینست آن یعنی آنچه ذکر کردیم و در بیان آوردیم کفارت سوگندهای شماست برای کفارت جریمهٔ حنث در یمین انعقاد کرده شده است چون سوگند خورید و حانث شوید وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ این جمله معترضه است برای نگاهداشت از سوگند و تحرز از حانث شدن و معنی اینست و سوگندهای خویش را از حنث نگاهدارید و خود را بر بار شدن نیارید بتعظیم نام خدا بکنید و حانث شدن از هتک حرمت نام او بترسید كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ○ ای بیانا مثل ذلک البیان یبین الله لکم آیاته این جمله تذییل است معنی اینست همچنین بیان میکند خدا آیات کتاب خویش برای شما تا شما شکر گوئید و سپاس گذاری جوئید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ○ جمله انما الخمر والمیسر تا آخر مرحلهٔ اوفوا بالعقود که در صدر سورت مذکور بود و بیانی دیگر است جمله ندائیه برای تاکید تنبیه مکرر است معترضه‌ای که در میانه بود و بین کلامین متصلین واقع شود و فا در فاجتنبوه سببیه است جمله مسبب جمله سابقه خبریه است معنی اینست ای مومنان نیست خمر و قمار که میسر انصاب و ازلام مگر پلید و زشت از عمل شیطان پس از آن بپرهیزید تا رستگار شوید و خمر آب انگور خام است که بجوش آید و مسکر شود و کف او بر رود امام ابو حنیفه و تحریم رفتن کف او شرط ندارند و اشتراط رفتن مخصوص قول ابو حنیفه پندارند و میسر قمار است یعنی آنچه گرفتن مال غیر بر مسابقی باشد چون کعبتین باختن و نرد و شیر و شطرنج بگرو باختن و الانصاب یعنی بتانی که برای پرستش نصب کرده شده بود و الازلام یعنی تیرهای که بر بعضی نقش امرنی ربی کرده اند و بر بعضی نقش نهانی ربی نبشته اند اگر امرنی ربی بیرون آید آن کار کنند و اگر نهانی بیرون آید از آن کار باز مانند إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ جمله بیانیه است مر مضمون من عمل الشیطان را معنی اینست بدرستی که نمیخواهد شیطان مگر آنکه میان شما چون دشمنان در آشنا بیندازد در خمر و باختن قمار به مشغول انگند و باز دارد شما را از ذکر خدای و از نماز و از این هر دو کار عظیم شما را منع کند که چون مست گردید از ذکر خدا و نماز باز مانید و همچنین میسر غالبا روا نیست که مشغولی او از ذکر خدای باز دارد و بر حکم عادت بشغل مشغول شده می نیند و برکت نماز آرد فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ○

استفهام بمعنی امر ثبت و فا سببیه است ای انتهوا بر طریق هل من مدکر ای اذکروا معنی آنست پس بازمانید شما از جمیع آنچه مذکورست و پرهیز کنید از کل آنکه مسطورست وَاَطِيْعُوا اللّٰهَ وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ وَاحْذَرُوْا عطف ست بر استفهام مذکور که بمعنی امرست معنی آنست و فرمان برید خدای را و پیغمبر خدای را در اوامر و نواهی مطیع باشید و از اعتقاد در تباهی و مناهی بترسید فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوْٓا اَنَّمَا عَلٰى رَسُوْلِنَا الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ ۝ فا در فان تولیتم سببیه است که امر بطاعت خدا و رسول و ترسانیدن از مخالفت آن سبب برای ذکر این شرطیه است معنی آنست پس اگر از طاعت خدا و رسول روی گردانید و از مخالفت نترسید پس بدانید نیست بر رسول مگر رسانیدن ظاهر از کردگار و در ظاهر یا گویند تبلیغی ظاهر کننده میان حق و باطل جدائی افگننده و شک نیست مر او را در تبلیغ تقصیری نکرده و در رسانیدن فرمان قصوری و قصوری بنیاورده چون او آنچه بر وی واجب ست بجا آورد اعراض شما از آنچه بر شما واجب ست او را زیان ندارد و خدای از زیان منزه است از کفر همه کافران او را منقصت نشود و باعراض شما از طاعت او را هیچ نقص باشد و ترک طاعت شما او را هیچ زیان نبود لَيْسَ عَلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ جُنَاحٌ فِيْمَا طَعِمُوْٓا اِذَا مَا اتَّقَوْا وَّاٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ چون آیه تحریم خمر و میسر نازل گشت و در وجه استیناف مذکورست معنی آنست نیست بر کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند گناه گاری و خطاکاری و استخفاف عذاب و سزاواری عذاب در آنچه پیش از ورود تحریم خمر آشامیده اند و مال میسر خورده اند چون از شرب و از میسر بعد تحریم پرهیزگاری کنند و ایمان بتحریم آن آرند و اعمال صالح کنند و خود را در زیدی نیفگنند ثُمَّ اتَّقَوْا وَّاٰمَنُوْا ثُمَّ اتَّقَوْا وَّاَحْسَنُوْا بعضی گویند این جمله تکرارست برای تاکید و ثم زائده است بر طریق کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون و بعضی از ثم اتقوا و آمنوا اینجا معنی ثم داموا علی التقوی و داموا علی الایمان دارند این جمله را تکرار نپندارند و ثم اتقوا و احسنوا باعتبار معنی واو که جمع است بمعنی جمعوا بین الاتقاء و الاحسان شده و معطوف بر جمله سابقه آمده معنی آنست پس از آن تقوی در زیدند و بعد اگر ورزیدند یا گویند پس تقوی و ایمان ثابت ماندند پس ثمرا از آن میان تقوی و احسان جمع کردند و بعضی گویند اتقا اول از کفر بود و دوم از محرمات سوم از شبهات بود سوال برین توجیه نفی جناح موقوف بر پرهیز از شبهات نیز شود و نفی جناح موقوف بر پرهیز از شبهات بود جواب نفی جناح منکر نیست اول جناح محقق و موهوم باشد و نفی جناح موهوم بر اتقا شبهات بود و بعضی از احسان احسان در عمل گویند بمضمون اعبد ربک کانک تراه جویند و بعضی از احسان احسان بسوی عباد مراد دارند معنی نیکوئی کردن بر مردمان پس اول برین هر دو تقدیر توقف نفی جناح بر احسان مذکور آید معنی او مشکل نماید و اولی آنست که احسان مذکور بمعنی تمیز

اثر ارتیاب [illegible] ایمان و اهتمام در اتقاء آن مراد باشد تا توقف نفی جناح بر [illegible] فی الحال [illegible] مستقیم آید چنانچه در خبر [illegible] من احسن فی الاسلام لم یؤاخذ بما عمل فی الجاهلیة ومن اساء فی الاسلام اخذ بالاول والآخر والله یحب المحسنین ○ این جمله تذییل است یعنی اینست خدای نیکی ورزندگانی [illegible] نیکوکاران را دوست دارد و از ایشان نیکی و نیکوئی و ثبات بر ایمان پسندد یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم و رماحکم لیعلم الله من یخافه بالغیب [illegible] کرده اند در سالی که پیغامبر خدای صلی الله تعالی علیه وسلم را قصد حدیبیه نزول بود و در ورود آیت یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید وانتم حرم روی نمود در منزل مذکور شکارهای بسیار [illegible] لشکرگاه [illegible] و در لشکر هجوم کرد تا آنکه در خیمها با ایشان درمی آمد چنانچه بعضی را بدست توان گرفت و بعضی را بنیزه توان زد و [illegible] تیر زدن [illegible] از دست [illegible] کسی از ایشان اقدام بر صید نمی نمود این جمله [illegible] و بیانی دیگر [illegible] برای تأکید [illegible] لیبلونکم [illegible] جواب قسم [illegible] متعلق است به لیبلونکم و تنکیر او برای تقلیل است من الصید صفت [illegible] شیء [illegible] زیادت [illegible] موصول از قبیل واقع علی [illegible] الصید الذی تناله ایدیکم [illegible] لیعلم الله [illegible] متعلق [illegible] لیبلونکم و من [illegible] واقع شود [illegible] تعلیق [illegible] یعنی اینست [illegible] آزماید خدای شمارا ابتلا کردنی [illegible] از صید [illegible] که آن را [illegible] شما بگیرید یا بزخم نیزه شما [illegible] تا [illegible] بعلم خدای [illegible] تا ظاهر شود [illegible] کیست از شما که از خدای بغیر مشاهده عذاب [illegible] می ترسد و از جهت خوف خدای صید [illegible] آسان [illegible] دیگر [illegible] کیست که از خدای عز وجل نمی ترسد [illegible] اعتدای بعد ذلک فله عذاب الیم ○ فا [illegible] موصول [illegible] پس هرکه از حد تجاوز کند یعنی در حالت احرام [illegible] آن شکار [illegible] عذاب [illegible] دردناک باشد یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید وانتم حرم [illegible] لا تقتلوا الصید وانتم حرم [illegible] که در صدر سورت [illegible] یا ایها الذین آمنوا برای تأکید [illegible] جمله وانتم حرم حال است از فاعل لا تقتلوا [illegible] در سال [illegible] چنانچه گذشت و ذکر آن بالا رفت یعنی ای [illegible]

شکاری را بکشید در حالت کہ شما محرم باشید وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ
يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ من قتله مبتدا است جزاء حال است از فاعل
قتل فجزاء مثل ما قتل مبتدا و علیه خبر او مثل ما قتل من النعم مبتدا است و جمله و من قتله خبر حال است و اضافت
جزا بسوی مثل ما قتل اضافت بیانیه است بطریق اقامت [illegible] و بعضی جزاء برفع و تنوین خوانده اند مثل ما قتل صفت
جزا بود یا بدل از و باشد یا خبر مبتدای محذوف و [illegible] مثل ما قتل و من النعم بیان مثل است یحکم صفت مثل
است و بالغ الکعبه صفت است هدیا را و اضافت او لفظی است حال است از ضمیر به که عاید است بر مثل
و حمل هدی بر مثل یعنی بر قیمت بر طریق آمده که من النعم بیان او واقع شده که چون بقیمت صید از نعم قربانی خریده
اعتبار قیمت مذکور از نعم و قربانی شمرده [illegible] ثبوت در آیه کریمه جزاء قتل صید در حالت احرام قتل متعمد وارد
باشد در کتب فقه که اطلاق آن در قتل عامد و خاطی آمده چه وجه بود جواب آنست امام زهری گفته حکم در قتل
صید بکتاب ثابت شده و قتل خطا بالقول پیغامبر آمده و کتابت که موجب وجوب حکم شد وجود الوعید است
[illegible] عدم [illegible] العود [illegible] در صورت عدم تعمد وارد شده مخالف نباشد یعنی اینست و هرکه
شکاری بکشد در حالت تعمد باشد جزاء آن قیمت آنچه کشته است از چهارپایان یعنی بر و لازم شود که بقیمت صید
شتری یا گاوی یا گوسپندی که بخرید دو مرد عدل ثابت شده باشد بخرد و اگر جزاء برفع و تنوین خوانده
معنی چنین دانند [illegible] جزاء او آنست یعنی هم چنین آنچه کشته است از نعم یعنی از ابل و بقر و غنم که بدان حکم کنند
دو مرد عادل [illegible] و درستی [illegible] در حالی که از نعم مذکور قربانی شده و [illegible] رسیده [illegible] کعبه نزدیک
اما امام شافعی [illegible] چیزی که مر او را نظیری [illegible] مثل صوری چون آهو را گوسپند بدل گاو را گاو و شتر مرغ
را شتر لازم شود و در چیزی که مر او را نظیری نبود مثل معنوی یعنی قیمت آن او را لازم گردد و دیگر قول
ایشان در بعضی صور مثل صوری و در بعضی مثل معنوی ملحوظ است و مراد داشتن دو معنی متفاوت بیک لفظ
روا نباشد اما امام اعظم رحمه الله تعالی گفته مراد باید چون از مثل ما قتل من النعم چیزی که نظیر او از نعم نیست
چون گنجشک و کبوتر باتفاق قیمت واجب شد آید چیزی که نظیر بود چون آهو مثل گاو و شتر مرغ
نیز لزوم قیمت باشد تا جمع میان مثل صوری و معنوی نشود أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ
أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ و کفارت عطف است بر جزاء [illegible]
مثل ما قتل من النعم یعنی اینست بر وی جزاء مثل آنچه گذشته یا کفارت طعام مسکینان باید چنانچه
هر مسکینی را یک نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو یا از خرما یا بقیمت طعام مذکوره روزه دارد
بدل طعام هر مسکینی یک روزه دارد یعنی بر وی جزاء مذکور است تا بچشد تلخی عقوبت کار خویش بکشد

بار مشقت کردار خویش عقوبت و مضرت را در ناخوش کردن تشبیه بداروی تلخ کرده و بر سبیل تخییل در خور
چشیدن آوردن و چون محرم را کشتن صید حرام بود دلالت کردن و باعث کشتن و اشاره کردن و تعرض
رسانیدن نیز حرام باشد تخصیص قتل بذکر از جهت آنست که منتهای مقصود در صید همان است نه صید
که در حالت احرام صید کرده و نیز ذکوة اختیاری و اضطراری حلال نگردد از جهت جنایت صاید و ذابح
مردار شود و هم چه صید و مذبوح مجوسی و مرتد باشد زکوة اختیاری و اضطراری او زکوة نیست تسمیه اصطیاد
او بقتل اشارت سوی این معنی است عَفَا اللّٰهُ عَمَّا سَلَفَ ط جمله مستانفه است چنانست که
کسی گفت ما بال ما وقع منا من الاصطیاد فی الاحرام قبل النهی فقیل عفا الله عما سلف یعنی آنست
عفو کرد خدای از آنچه گذشت و تعظیم عفو خویش از ایشان در گذشت سوال که قبل النهی است گناه
نیست در وجه جای عفو و غفران بود و چه مظنه وبال و عصیان باشد جواب در شرایع من قبلنا نیز محرم
را اصطیاد حرام بود کسی از ایشان در زمان جاهلیت از جهت جهل بر اصطیاد جرأة مینمود بعد ورود شریعت
جنایت گذشته مظنه مواخذه داشت بر وقت کرم نظر عفو کرم گماشت وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ ط
عطف است بر فعل سابق یعنی آنست هر کسی سوی عملی که در جاهلیت میکرد باز گردد و اعاده بعد حصول علم نهی
از آن باز آن عمل بیارد خدای عز و جل از وی انتقام کند و او را بعذاب و نکال اگنده وَاللّٰهُ عَزِيزٌ
ذُو انْتِقَامٍ ○ این جمله تذییل است یعنی آنست و خدای عزیز است غالب است خداوند انتقام
بقوت خویش عذاب کند کسی را که مرتکب فعل حرام است أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ
مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ ج این جمله معطوف بر وسعت تقیید است مر اطلاق لا تقتلوا الصید
وانتم حرم و بیان تفصیل را که در این جهت متاع مصدر است بمعنی تمتع و در عرب متاع گویند ما به المتاع
مراد دارند چنانچه بیان گویند یعنی ما به البیان پندارند و متاعا حال است یا تمیز و للسیارة عطف است
بر لکم یعنی آنست حلال گردانیده شده است مر شما را صید بحر تحلیل طعام و طعام دریا یعنی گوشت ماهی
که متاع است بر خوردن شما و منفعت گیرید و هر کاروانی را که گوشت نمک سود خورند و قدید کرده با خود برند
و درین آیت امام شافعی رحمه الله علیه صید را بمعنی مصید دارد و تحلیل اضافت بر همه فرق جنس جمله جانوران
آبی حلال پندارد و بروایتی کلب و خنزیر و آدمی آبی را حکم حل استثنا کرده و بروایتی خوک را نیز استثنا
آورده و بروایتی او را از جانوران آبی و آنچه بصورت شکاریان خشکی اند چون گاو آبی و آهوی آبی و مانند آن
حلال پنداشته و آنچه مانند صید و بری نیست جز اصناف نوع ماهی حرام پنداشته و ابوحنیفه رضی الله تعالی
از جانوران آبی جز ماهی حلال پندارد و غیر ماهی جانوران آبی را حرام می پندارد و صید را بمعنی اصطیاد

میگوید وازو معنی صید دریا میجوید و اضافت صید بسوی بحر ظرف میدارد و بمعنی فی میپندارد و اخل الاصطیاد
حل حصیده می آید همچو اصطیاد شیر و پلنگ میشاید و بدانکه ماهی طافی که در آب بمیرد و بر رو می آید حلال نمیشود
و آنچه بآفت بمیرد حلال بود چنانچه ماهی را در خشکی مرده یابند و مردن به آفت خشکی دریابند و طافی نخوانند و جابر بن عبد الله
ابن عباس رضی الله تعالی عنه روایت کرده است که بنی مدلج پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمدند و از
ایشان ماهی سوال کردند که ما شکار ماهی میکنیم ماهی را میبینیم و گاهی میباشد که سیل میگیرد و چون سیل آب
باز میگردد ماهی که در خشکی میماند میبینیم ما برای گرفتن او میشتابیم در او مرده ماهی یابیم این چنین ماهی ما را
حلال بود یا حرام باشد این آیت نازل گشته و باطلاق و طعامه متاعا لکم کرد وی سمک را دوست حکم ماهی یافت
مرده و بشکار رسیده پیوسته بطهور پیوست و نیز جابر رضی الله تعالی عنه روایت کرده که پیغامبر صلی الله تعالی
علیه وسلم ابو عبیده جراح را و مرا با جماعتی همراه او فرستاد و ما را انبانی از خرما توشه داد و ابو عبیده ما را یکان
خرما میداد ما آن را میچوشیدیم چنانچه کودک پستان را میچوشد بعد آن آب میخوردیم روز و شب بر یک خرما بسر
میبردیم تا آنکه در کرانه دریا رسیدیم بر طرفه چیزی یافتیم ماهی مرده دیدیم ابو عبیده گفت ما فرستادگان پیغامبریم
در کار خدا میرویم مضطریم باید که این را بخوریم یک ماه آنجا ماندیم و ما سیصد تن بودیم هر روز میخوردیم تا آنکه فربه
شدیم از سوراخ چشم او روغن پیاله ها میگرفتیم و چون زاد شدیم گوشت او را توشه کردیم چون در مدینه پیش پیغامبر
رسیدیم حکایت ماهی مذکور پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم گفتیم فرمود آن رزقی بود که خدای برای شما
از غیب نمود چیزی از آن گوشت باقی دارید که برای من بیارید چیزی از گوشت باقی مانده بود برای پیغامبر
صلی الله تعالی علیه وسلم بردیم و پیش او آوردیم و خورد وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ
مَا دُمْتُمْ حُرُمًا عطف است بر احل لکم و عبارت خبر است مادام ... حرم علیکم
صید البر یعنی صید مصدریه است و التقدیر ... یعنی ... حرام کرده شده بر شما شکار
کردن در خشکی در مدتی که شما محرم باشید برای حج یا عمره احرام بسته باشید وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي
إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ○ موصول با صله صفت است مر الله را الیه متعلق است بتحشرون جمله صله
الذی است و جمله و اتقوا الله عطف است بر لا تحلوا الصید و جائی که در میان معترضه بود بیان درد لازم
متصل سابق نمود یعنی ... بترسید از خدای که بسوی او حشر کرده شوید ... از عذاب ...
احرام را حرمت دارید و خود را از اصطیاد که حرام است باز دارید جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ
الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ این جمله ... کعبه را از جهت ارتفاع او کعبه
گویند و بدین وجه در تسمیه با معنی لغوی مناسبت جوید یقال للعظم الناتی کعب و للمرأة التی ار[illegible]

شد یا ها کعبه از جهت آنکه خانه کعبه مربع است و عرب هر خانه مربع را کعبه گویند و نیز چون کعبه را ناشیه با حرمت و
بلندی یابد و [illegible] دانند بدین جهت او را بیت بحرام خوانند الکعبه مفعول اول است مر جعل و البیت الحرام
عطف بیان کعبه است [illegible] در ایراد و جهت [illegible]
[illegible] بیان بودن او [illegible] البیت الحرام [illegible] پیش از ذکر کعبه
[illegible] ندارد و [illegible] گردانیدن او
برای [illegible] و انتشار است [illegible] قیاما مفعول دوم است مر جعل را
و از قیام ما به القیام مراد است چنانچه ازیشان را به البیان [illegible] یعنی [illegible] است خدای
کعبه را که بیت الحرام است [illegible] صالح معاد و منافع ایشان
را [illegible] دنیوی و اخروی [illegible] وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ
این هر سه عطف اند بر الکعبه [illegible] مفعول اول مر جعل را و قیاما للناس مفعول دوم آمده از روی معنی ایشان نیز
[illegible] یعنی گردانید خدای کعبه را و شهر حرام و هدی و قلائد را سبب قیام مردمان در منافع
منافع ایشان [illegible] ذی الحجه که هنگام حج حاجیان و وقت ادای حج است با شرائط و ارکان و بعضی از شهر
اینجا هر چهار ماه حرام [illegible] الشهر الحرام لام جنس [illegible]
و هدی را یعنی شتری و گاوی و گوسپندی که در حرم برای قربانی فرستند تا بیارند و قلائد را یعنی قلاده [illegible]
یعنی [illegible] که در گردنهای ایشان قلاده آویزند برای علامت تا شتران قربت حج با شتران دیگر [illegible]
کعبه و شهر حرام [illegible] مصالح دین که گذاردن حج و عمره و طواف کردن و مناسک بجا آوردن و تقرب الی الله جستن
و منافع دنیا [illegible] آفاق را از [illegible] فروختن [illegible]
[illegible] قربانی [illegible] از تحصیل اجر بهشت می ستانند و هم چنین هدی و قلائد که مردمان
[illegible] ایشان قائم اند و منافع دنیوی [illegible] حاصل میکنند و [illegible] حصول مصالح دین با قامت نسک و حصول ثواب
و فقرا را منافع [illegible] صدقات [illegible] شاید فقیری از نفقات و صدقات چندان ببرد که او را تا یک سال
تمام گردد [illegible] ذٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ذلک ای جعل المکان الذی
هو الکعبة والحرم والزمان الذی هو الشهر الحرام والهدی والقلائد التی فی هذا المکان وهذا الزمان قیاما
للناس [illegible] جواب [illegible] حیات
[illegible] کعبه را که [illegible] مکانی [illegible] شهر حرام
را [illegible] ذی الحجه [illegible] هدی و قلائد را که [illegible] و قربت [illegible] مذکور

از زمان و سلوک قیام مر مصالح مردمان و مناط منافع دین و دنیای ایشان کاری کائن ست تا بدانید و در خاطر
خویش متمکن گردانید که بدرستی خدای میداند آنچه در آسمانهاست از حرکات و مقادیر و نور و صور آن و از کواکب
انتقالات کواکب و خصائص و فضائل آن و تفاوت میان ایشان و آنچه در زمین ست از برکات و خواص
و شرف بعضی اماکن و ضیاع و تفاوت اراضی و بقاع میداند آنچه در زمین کعبه است از بودن او منبت
گستردن زمین و تقدم او از حیز خلقت ارضین و منشا طینت محمدی و مخصوص بتشریف ایزدی و محاذی بیت معمور و
عظائم امور و سلامت جهان مربوط بدان و محل استجابت دعا و مقام اصابت و عطا و آنچه در زمان شهر حرام
از خصوصیت او مر کسی را از ارکان سه گانه اسلام و بودن آنها از عظائم ادیان و انتظام مخصوص بجلائل امور و مکرم بتضاعف اجر
او وسط شهر حرم ... منفرد و مختص بمعالی عالیه و میداند قربتی که در این زمان و در این مکان حاصل شود
پس لوان والشهر ... کعبه البیت الحرام ... وجه ... ذکر سموات و ارض را بعد ذکر کعبه و شهر در این
بدیع لف و نشر خوانده اند که کعبه را متعلق بزمین و شهر حرام که از نوع زمان است و زمان عبارت از حرکات
فلکیست متعلق باسمان دانند وَاَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ ۝ و ان با اسم و خبر خویش عطف است
بر ان الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و درین کلام ذکر عام ست بعد خاص و بدانکه دانا بودن حضرت
بهمه امور کنایت است از عالم بودن او بجنایات و عبادات در مکان و زمان احترام که چون خدای بهمه چیز دانا
جنایات صید کنندگان در زمین حرم و در زمان احرام و عبادت کنندگان در زمین کعبه و در زمان شهر حرام بداند و
بعقوبات و مثوبات عبادات و انابات برساند اِعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ وَاَنَّ اللّٰهَ
غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ۝ در آیات سابقه ذکر حرمات اصلی و عارضی و منهی ازان کرده درین آیت تهدید
بوعید شدید در ارتکاب محرمات و تبشیر غفران آورده معنی آنست بدرستی خدای سخت ست
عقاب او از عقاب او بترسید گرد منهیات مگردید و بدرستی خدای آمرزنده است خطایا آمرزد و بخشنده
عطایا بخشد این جمله تکمیل ست زیرا که وعید شدید اعلموا ان الله شدید العقاب موهم آن بود که مرتکب
مخصوص بشدت عقاب باشد ابدا و ان الله غفور رحیم رفع این توهم کرد و عاصیان را در معرض
غفران آورد تا خوف و رجا برابر شود و نومید غفران نبرد مَا عَلَى الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلٰغُ
این جمله معترضه است برای بیان آنکه معصیت تارکان امتثال اوامر و نواهی و ساعیان فساد و تباهی
پیغامبر را زیان نکند و بهم نقصت قصوری و تقصیری در شان ملا قدر او نیفگند چه کار او تبلیغ است و درین
تکرده و درین کار فتوری و قصوری نیاورده معنی آنست نیست بر رسول خدا و فرستاده حق سبحانه تعالی
نبود بگر رسانیدن آنچه برسانیدن آن مامور شود و چون تبلیغ کرد خود را از عهده بیرون آورد

بر رسانیدن بود قبول کنانیدن وظیفهٔ او نباشد چون امر رسانید حجت را ظاهر گردانید آنچه از خدای وحی بود
بر خواند شما را عذری و حجتی نماند و کسیکه گفت او نخواهد شنید در دنیا و عقبی سزای خویش خواهد دید پیغامبر را زیانی
نخواهد بود و در شان او منقصتی نخواهد شد واللّٰه یعلم ما تبدون وما تکتمون ○
تواند بود خطاب مر منافقان را بود کلام یعنی والله یعلم ما تبدون من وفاقکم وما تکتمون من نفاقکم باشد و تواند
بود که خطاب مر اهل کتاب پندارند بر حکم الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه یعنی والله یعلم ما تبدون من انکار ما بلغ
الرسول من الحق وما تکتمونه من استیقانه بمعرفة الصدق پندارند و بر هر دو تقدیر جمله معطوف بر جمله ما علی
الرسول الا البلاغ بود و متصل بدو باشد یعنی اینست خدای میداند آنچه ای منافقان آشکارا میکنید از
وفاق و آنچه پنهان میکنید از نفاق یا گویند خدای میداند آنچه ای اهل کتاب آشکارا می آرید از انکار و
تکذیب و آنچه پنهان میدارید از استیقان و تصویب قل لا یستوی الخبیث والطیب ولو
اعجبک کثرة الخبیث خطاب مر پیغمبر راست و این وحی دیگر یست مر کسانی را که در راه ارتکاب حرام
روند و میان حلال و حرام فارق نشوند و مقرر یست مر مقصود کلام سابق او در اعجبک خطاب مر غیر معین راست
و این کلام داخل مقول مصطفی ست و تواند بود خطاب مر پیغامبر را بود و مراد خطاب امت باشد برین وجه
خطاب موافق قل ست خطاب خدای عزوجل ست یعنی اینست ای محمد بگو خبیث و طیب و ردی و جید
برابر نشود خبیث با طیب و ردی را با جید برابری حاصل نشود و اگرچه ترا ای مخاطب کثرت خبیث خوش
آید و معجب بجهان خبیث نماید فاتقوا الله یا اولی الالباب لعلکم تفلحون ○ فاسببیست
یا اولی الالباب جمله ندائیه معترضه است برای تنبیه و تحریض بر اتقا چه خردمند از ایشان روا نیست که متقی
باشند و بنواهی و مناهی روی خویش را نخراشند یعنی اینست پس از خدای بترسید و از معاصی پرهیز
تا از عذاب خدای برهید و رستگار گردید یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم
تسؤکم جمله صفت است مر اشیاء را و جمله لا تسئلوا عن اشیاء تا آخر مر اوفوا بالعقود بیانی دیگرست
جمله ندائیه برای تاکید ثانیه مکرر یست روایت میکنند که چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرضیت حج
بیان کرد ان الله فرض علیکم الحج فحجوا در ذکر آورد و حارث بن زید و بعضی گویند اقرع بن حابس العامنا هذا
ام للابد بر زبان راند پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ساکت ماند تا آنکه سوال را تکرار کرد و پیغامبر صلی الله
تعالی علیه وسلم لو قلت لکل عام لوجب علیکم ثم لو ترکتم لضللتم فاترکونی ما ترکتکم بر زبان آورد و در شان سائل
مذکور این آیه نازل گشت و این اظهر بود و دیگر است و صحیح آنست که روزی پیغامبر صلی الله تعالی
علیه وسلم بالای منبر بود و مقام گشش نموده افت حدیث من احب ان یسال عن شیء فلیسال فلا تسالونی

ع ۱۳

عن شیٔ الا اخبرتکم به مادمت فی مقامی هذا فرمود و مردمان گریه آمدند و سوال شدند مردی که مردمان در نسب
او طعن میکردند پرسید من ابی پیغامبر نام پدر او گفت بصحت نسب او آرام پذیرفت مردی دیگر پرسید یا رسول الله
پدر من کجا ست پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود فی النار یعنی در دوزخ مر او را مقر و ماوی است
او بدین سخن متغیر گشت و دل او بنا خوشی پیوست پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ان ابی و اباک فی النار
گفت تسلی خاطر او پدر خود را با پدر او منضم کرد در میان بودن ایشان در آتش هر دو یکی آورد تا بحکم البلیة
اذا عمت طابت تطیب دل او بود و صدمه اندوه از دل او کم شود و این از مکارم اخلاق بود که پیغامبر صلی الله
تعالی علیه وسلم را روی نمود هر یکی از جنس می پرسیدند از پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم جواب آن می شنیدند
بعضی از جواب خوش میشدند چون سائل من ابی که طعن نسب از و رفت و بعضی ناخوش میشدند چون سائل
این ابی که از شنیدن فی النار ناخوش گشت در شان ایشان این آیه نازل گشت و این نظم بود و پیوست
معنی اینست ای مومنان مپرسید از چیزهای که اگر ظاهر شود ناخوش شوید وَاِنْ تَسْئَلُوْا عَنْهَا
حِيْنَ يُنَزَّلُ الْقُرْاٰنُ تُبْدَ لَكُمْ جمله شرطیه بحذف مبتدا جمله اسمیه شود و تقدیره انتم
ان تسئلوا عنها وقت نزول القرآن تبد لکم حال بود یعنی چنین آید و شما ای مومنان اگر بپرسید از چیزها
در زمان نزول قرآن و اوان تنزیل فرقان ظاهر شود برای شما حکم آن عَفَا اللّٰهُ عَنْهَا
جمله مستانفه است در جواب ما فعل الله بالسائلین المذکورین بود یا جمله دعائیه معترضه برای دعا باشد
معنی اینست عفو کرد یا عفو کناد خدای از شما از پرسیدن آنچه پرسیدید و بی حاجت بتجسس و تتبع کشید
سوال عفو در جریمه باشد و عمل مذکور از ورود نهی جریمه نبود و بغیر جریمه عفو چگونه روی نمود جواب
فعلی که از ان نهی وارد گشت و قبح او ببیان پیوست امکان آن داشت که نهی پیشتر از ان واقع شود و فعل
مذکور پیش از ین حرام بود امکان تنزیل منزله وجود کنند و اطلاق عفو بر طریق تضییق فهم الرکیه و سبحان الذی
صغر جسمهم البعوض بهیج داشته است وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ حَلِيْمٌ۝ این جمله تذییل است معنی اینست خدای
آمرزگار است گناه بفضل او عفو و غفران پذیرد و بردبار است گناهکار را نبرد و در عقوبت تعجیل نکند قَدْ سَاَلَهَا
قَوْمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ اَصْبَحُوْا بِهَا كٰفِرِيْنَ۝ این جمله تعلیل است یا حال است معنی اینست
از مثل آنچه پرسیدید سوال کردند قومی خواهش آن مرسید زیرا که کسانی که پیش از شما بودند از ین جنس سوال کردند چون
بر خلاف طبع ایشان ظاهر شد قبول نکردند کافر شدند مَا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِيْرَةٍ وَّلَا سَآئِبَةٍ
وَّلَا وَصِيْلَةٍ وَّلَا حَامٍ این جمله مستانفه است برای رد اعتقاد و عمل کافران در گذاشتن یعنی سوام
بلید کردانی آن و من در من بحیرة آمده است برای تاکید عموم نفی مفعول و وجه تقدیر است ای ما جعل الله

من بحیرة ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام حراما در تفسیر آورده اهل جاهلیت چون ناقه شتر پنج بار و بعضی گویند چون ده بار
بار نتاج آوردی و پنجم و بعضی هفتم نر بودی از سوار شدن و ذبح کردن باز میداشتند و برای نشانی آن گوش
را دراز می شگافتند و بعد ازان اورا در ته بار نمی آوردند و از هیچ آبی و چراگاهی منع نمیکردند و جهت اینکه گوش او
شگافته اند بحیره نام داشته و نیز چون مردی مریض یا مسافر بودی بنذر سائبه کردن مخلوقی توسل نمودی
گفتی که اگر ازین مرض صحت یابیم یا از سفر باز آییم این ناقه یا این ماده گاو یا گوسفند ماده سائبه باشد و در
حرمت انتفاع همچو بحیره گردد و گاهی از کثرت مال بدین عمل می پرداختند و بهر چه شکر غنا همه را سائبه میساختند
و نیز عادت عرب در جاهلیت بود چون گوسفند بار شکم هفت بار نهادی اگر هفتم بار نر بودی بنام بتان
ذبح میکردند و مردان و زنان میخوردند و اگر ذکر و انثی زادی این انثی را وصیله یعنی واصله میگفتند زیراکه
با برادر پیوند یافته برادر را از ذبح کردن باز داشته و این هر دو را محرم میداشتند و گوشت ایشان بر مردان
و زنان حرام می پنداشتند و نیز عادت ایشان بود چون بگشنی کردن شتری ده بار نتاج شدی آن شتر
نتاج حامی ظهر خود بودی آن شتر را در بار نمی کشیدند و بر پشت او سوار نمی شدند یله کرده می گذاشتند
و از ذبح باز میداشتند و بعضی گویند شتری که نتاج او مرکوب شدی حامی ظهر خود بودی یعنی اینست بحیره
و سائبه و وصیله و شتر حامی را که کافران آنرا حرام میداشتند خدای عز و جل آنرا حرام نگردانیده و حلال را که
ایشان از خویش حرام گردانیده اند نپسندیده وَلٰكِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا يَفْتَرُوْنَ عَلَى اللّٰهِ
الْكَذِبَ این جمله عطف است بر جمله سابقه یعنی اینست و لیکن کسانی که کفر ورزیده و بدین
اسلام نگرویده بر خدای افترا میکنند و در تحریم بحیره می بندند وَاَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ
این جمله عطف است بر جمله یفترون یعنی اینست و بیشتر ایشان در نمی یابند و نمیدانند که در کدام را ایشان
این چیزها که خدای حرام نگردانیده حرام میگردانند و آنچه خدای بدان حکم نکرده حکم خدای میخوانند
وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلٰى مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ وَاِلَى الرَّسُوْلِ قَالُوْا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا
عَلَيْهِ اٰبَآءَنَا تعالوا مقول است بتاویل هذا القول فاعل قیل است جمله حسبنا ما وجدنا
علیه اباءنا مقول قالوا است جمله قالوا با مقول جزای شرط است جمله شرطیه معترضه برای تشنیع است از کافران
زشتی کار و کردار ایشان یعنی اینست و چون گفته شود مر ایشان را بیائید بسوی چیزی که
خدا آنرا حرام ساخته نه چون بحیره و سائبه و وصیله و شتر حامی که آنرا حرام میگردانید و بسوی رسول
که حلال آنرا بیان میسازد و تحریم آن بحیره و انثی میکنند بگویند بس است ما را آنچه بدان پدران خویش را یافته ایم
بحیره و دیگر حاجت نداریم و دل نمی نهیم بفرمان شما اَوَلَوْ كَانَ اٰبَآؤُهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ شَيْـًٔا

وَلَا یَهْتَدُونَ ○ همزه برای انکار بر وجه توبیخ ست و واو برای حال ست و جمله ست حال از حال
محذوف ست ای احسبهم ذلک و لو کان اباؤهم و هذا خبر بی بالانکار مدیه لیس لفعل اهل الا [illegible]
و بسنده باشد ایشان را آنچه یافته اند پدران پدران را اگرچه باشند پدران ایشان که راه حق [illegible]
را در یافتن نمیتوانند سوی مقصدی که مقصود ست اتباع کسی که ره نداند عاقل نکند و کسیکه [illegible]
گمراه کند بمقصد نرسد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ أَنْفُسَکُمْ لَا یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیْتُمْ
إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعًا فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ○ علیکم اسم فعل بمعنی الزموا انفسکم
او مستقر جار علیکم انفسکم و جمله او قوا الفعود بیانی دیگر ست جمله [illegible] برای تاکید [illegible]
ضل اذا اهتدیتم تعلیل ست مر جمله علیکم انفسکم دلیل ست معنی اینست ای مومنان نفسهای خود را لازم
گیرید و اصلاح کار نفسهای خویش باشید زیان ندارد شما را کسیکه گمراه شود اگر شما هدایت یافته باشید [illegible]
بود و بعضی گمان برند که ظاهر این آیه دلالت میکند امر معروف و نهی منکر واجب نبود و هر کس را باید که کار
خود باشد اگر کسی بر راه رود و گمراهی دیگری او را [illegible] از این جهت بعضی این آیه را ناسخ امر معروف
و نهی منکر منسوخ دارند و آیه امر معروف و نهی منکر را ناسخ او پندارند و کسی گفته که در سوره
مائده هیچ آیتی منسوخ نیست این آیه را منسوخ نگوئید و تحقیق معنی او بوجوه دیگر جوئید یکی
آنکه از انفسکم مسلمانان مراد باشند و از من ضل اهل کتاب و معطیان جزیه که در حق ایشان امر نباید و عمل
و فهم و ما یدعون شاید مراد شوند معنی آیه چنین آید نفسهای خود را یعنی مسلمانان را که اهل دین شما
شما اند در امر و نهی لازم گیرند و چنانکه خود را بیند و تواند نیکخواهی ایشان کنید و واقع شدن بدی از ایشان
بپذیرید و کافران ذمی و معاهد را از اهل کتاب و جز آن متعرض مشوید بر موجب [illegible] و عهد و ما یدعون بروید
چون شما راه راست یابید و در اصلاح کار خویش و کار مسلمانان با امر و نهی بشتابید زیان نکند شما را گمراهی
کسانیکه گمراه شده اند و بر قرار ماندن بر دین خویش با شما عقد ذمه بسته اند وجه دیگر آنکه علیکم انفسکم
ما وجب من فعل الطاعة و ترک المعصیة لانفسکم و الامر بالطاعة و النهی عن المعصیة لغیرکم لا یضرکم من ضل بترک
الطاعة و اتیان المعصیة اذا اهتدیتم الی جمیع ذلک معنی اینست ای مسلمانان نفسهای خویش را لازم گیرید و
بر فعل طاعت و ترک معصیت بیارید و دیگران را بفعل طاعت امر کنید و از معصیت باز دارید زیان نکند
شما را گمراهی هر که گمراه شود و امر و نهی شما نشنود چون شما راه یابید و عمل نفس خویش و امر و نهی غیر در یابید
وجه دیگر آنکه چون قومی را بدانید که ایشان گفتار شما نخواهند شنید بجهت این معنی در دل شما محقق بود امر معروف
و نهی منکر لازم نبود و تارک آن بزه کار نشود و درین هنگام لازم گیرید نفسها و در راه راست باشید از ضلال

و دیگران باز شهید بدین وجوه این تقیید الطلاق آیة امر معروف شد و منسوخ شود یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَیْنِکُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْکُمْ روایت کرده اند که کس میان خویش عنه صحبت پسندید برای تجارت از مدینه به موافقت همرافقت دو زمین شام رفتند دو نصرانی عدی و تمیم و یکی مسلمان بدیل مولی عمرو بن عاص که بدیل مذکور مریض شد کالاهای خود را در جوالی کرده آورده جوال مذکور به رفیقان مسطور تسلیم کرد تا نگاه دارند و به ورثه او بسپارند بعده هم در سفر مرد و جان عزیز بحق سپرد چون ایشان جوال مذکور را باز جستند و بر کالا بدیل مطلع گشتند آوندی از نقره منقش بدید که در آن سیصد مثقال نقره بود و خیانت کردند تذکره کالاها که در آن جوال بود در نظر نیاوردند جوال مذکور با کالاهای دیگر بیرد و به ورثه بدیل مذکور سپردند ورثه اعتماد کرده گمان خیانت در دل نیاوردند ناگاه تذکره که در آن ذکر آوند نقره سیصد مثقال نقره بود یافتند بر حکم تذکره بر نصرانیان مذکور به دعوی خیانت شتافتند نصرانیان مذکور بعد نماز دیگر که وقت هجوم مردمان و هنگام نماز ترسایان است پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم ایستادند و زبان به سوگند گشادند سوگند خورده خیانت آوند مذکور سپردند ناگاه ورثه بدیل مذکور آوند مسطور به شخصی دیدند قابض را در مطالبه کشیدند قابض گفت من وزدیده ام از عدی و تمیم خریده ام باز توجه بر نصرانیان مذکور کرده ایشان را در مقام دعوی آوردند ایشان گفتند آوند مذکور ما از بدیل خریده بودیم به دست قابض مذکور فروخته ایم از ایشان گواه طلب کردند گواه نیاوردند سوگند بر ورثه متوجه شده که شما از فروختن بدیل که مورث شماست علم ندارید ایشان را در معرض دعوی باطل می آرید بعد از آن تمیم مذکور رضی الله تعالی عنه مسلمان گشت و عدی بر دین نصرانیه مرد و به دوزخ پیوست حکایت کرده است محمد بن اسحاق از تمیم مذکور رضی الله تعالی عنه که بعد اسلام گفت که من و عدی آوند نقره بدیل مذکور را به هزار درم فروختیم و پانصد پانصد درم قسمت کرده استیم چون مسلمان شدم از مال مذکور که بیرون آوردم و سوگند دروغ که خوردم پشیمان گشتم پانصد درهم که حصه بود به ورثه بدیل را سپردم و پانصد درهم دیگر که عدی حصه بود آن را نیز بر وجه تبرع ادا کردم و بعضی گویند تمیم پیش از صلاح اقرار کرد و مال به ورثه بدیل آوردند بعد از آن به دولت اسلام پیوست این آیه در شان ایشان نازل گشت و این نظم بدین وجه پیوست شهادة بینکم مبتدا است مضاف است سوی ظرف نحو ضرب الامیر شد حین الوصیة بدل است از اذا حضر و توانند بود و اثنان فاعل مستتر باشد بر طریق ضرب اللص الجلاد و شهادة بینکم مبتدا [illegible] خبر و [illegible] منکم پیش شما ایشان ذوا عدل یا اثنان بحذف مضاف خبر شهادة بینکم بود تقدیر کلام شهادة اثنین ذوی عدل باشد او اذا حضر الیوم

الموت ظرف ست مر شهادة حین الوصیة بدل ست ازو ذوا عدل صفت ست مر اثنان و این جمله مر جمله
اوفوا بالعقود را که در صدر سورت بود بیانی دیگرست و جمله یا ایها الذین آمنوا برای تاکید تنبیه مکررست
یعنی آنست ای مومنان گواهی میان شما چون یکی از شما را مرگ حاضر شود و علامات آن ظاهر گردد
در هنگام وصیت و وقت توصیت گواهی دو مردی ست که عدالت دارند و در اقوال و افعال و اعمال
دل بر خصمت و رکت نمی آرند یا آنچه مفروض ست و شما گواهی دو کس ست از گواهان از جمله شما ای مخاطبان
یعنی از زمره مسلمانان أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ
مُصِيبَةُ الْمَوْتِ ط او آخران عطف ست بر اثنان من غیرکم صفت ست مر آخران ان انتم فاعل ست
مر فعل محذوف بقرینه ان ضربتم مفسر اوست ای ان ضربتم فی الارض ضربتم و این شرطی ست مستغنی از جزا
اکتفا بما معنی فاصابتکم مصیبة الموت عطف ست بر ضربتم سوال چون شرط حضور موت بالا گذشته باشد
و ذکر فاصابتکم مصیبة الموت تکرار بود جواب مقصود بشرط اینجا معنی فاست ای ان تعقب
اصابت مصیبة الموت سفرکم پس تکرار نیاید و سخن مکرر وهمی ننماید چه این شرط تعقب موت مر سفر راست
و حضور مرگ شرطی دیگرست معنی آنست یا دو مردی دیگر از گواهان از غیر شما یعنی از کافران اگر
مسافر شوید پس برسد شما را مرگ یعنی در سفر بمیرید چه شهادت دو مرد ذمی از غیر مسلمانان بر وصیت
چون در سفر باشد بضرورت عدم حضور مسلمانان بود تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ
بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ
إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ ۝ جمله مستانفه است برای بیان عمل بر تقدیر وقوع شک در صدق گواه
خیانتی که سامع گفت کیف نعمل ان ارتبنا صدق الشهادة فقیل تحبسونهما الی آخره یا صفت است
مر آخران فیقسمان بالله عطف ست بر تحبسونهما ان ارتبتم شرطی ست مستغنی از جزا اکتفا بما معنی جمله
لا نشتری به ثمنا حکایت جواب قسم ست بیان مقسم علیه است و لو متصل ست بمعنی تسویه جمله حال ست از
ای نستوی یا کون مشهود را ذا قربی او غیره و لا نکتم شهادة الله عطف ست بر لا نشتری و اضافت شهادة
الله بادنی ملابسه است ای شهادة امرنا الله باداءها و نهانا عن کتمانها و اخفاءها جمله انا اذا لمن
الآثمین تذییل ست یا تعلیل ست تاکید اول را نصیحت آنست که این جمله کنایت ست از انا لا نشهد
بباطل و لا نکتم حقا و مضمون این جمله را بر سبیل [illegible] بر مدعیان خیانت منکر انند برانکار مضمون جمله مذکوره
مصر انند معنی آنست این دو را بعد نماز دیگر که وقت اجتماع مردمان و هنگام نماز ترسایان ست حبس کنید
وایشان را برای تحقیق قضیه بر خوردن سوگند آرید چه وقت نماز دیگر اهل کتاب و یهودیان [illegible] میدارند و آن را [illegible]

در همه ازمان مکرم می بینداز ند سوگند دادن درین وقت از باب تغلیظ سوگند بزبان بود چنانچه سوگند در مسجد یا درخانهٔ کعبه از باب تغلیظ سوگند بمکان باشد و بعضی از نماز مذکور نماز پیشین مراد دارند و بعضی اهل دین آن گواهان متعین میدارند پس سوگند خورند بخدای اگر شاک شوید شما در راستی گواهی و گمان برید گرفته دروغ و تباهی سوگند خورید که بدل نکنیم بگواهی دادن بهای یعنی رشوت نستانیم و گواهی دروغ بر زبان نرانیم اگرچه مشهود له خداوند قرابتی بود خویشاوند ما باشد و نپوشیم گواهی را که خدای بادای آن امر کرده و از کتمان آن نهی و منع در ذکر آورده بدرستی ما آن هنگام که مال بستانیم و گواهی دروغ بر زبان رانیم یا گواهی راست بپوشیم هر آئینه از گناهکاران باشیم فَاِنْ عُثِرَ عَلٰٓى اَنَّهُمَا اسْتَحَقَّآ اِثْمًا فَاٰخَرٰنِ يَقُوْمٰنِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِيْنَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْاَوْلَيٰنِ فَيُقْسِمٰنِ بِاللّٰهِ لَشَهَادَتُنَآ اَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَآ اِنَّآ اِذًا لَّمِنَ الظّٰلِمِيْنَ ۝ استحقا اثما خبر آن ست و ان با اسم و خبر مجرور علی ست علی متعلق ست بعثر و جملهٔ شرط ست فآخران مبتدا ست یقومان مقامهما خبر مبتدا ست مبتدا با خبر جزاء شرط ست و جملهٔ شرطیه عطف ست بر مضمون شرطیهٔ سابقه یعنی ان ارتبتم من الذین حال ست از فاعل یقومان استحق علیهم الاولیان فاعل اوست ای من الورثة الذین استحق علیهم الاولیان بالشهادة لن یجردهما للقیام بها و یظهروا بها کذب الکاذبین و بر قراة استحق بصیغهٔ مجهول مفعول مالم یسم فاعله ضمیری بود که عاید بر اثم باشد ای من الذین استحق الاثم و استوجب بالجنایة علیهم الاثم برین قراة الاولیان بر رفع خبر مبتداء محذوف باشد ای هما الاولیان جمله مستانفه بود یا بدل از آخران یا از فاعل یقومان دارند و بر بر قراة نصب مفعول اعنی بیدارند و بر قراة الاولین بر صیغهٔ جمع بجر صفت الذین باشد ای من الذین استحق علیهم الاثم الاولین و تسمیهٔ ایشان اولین از جهت سبق دعوی ایشان بر ذکر ایشان مستحق ست فیقسمان عطف ست بر یقومان مقامهما و جملهٔ لشهادتنا احق من شهادتهما حکایت جواب قسم ست و ما اعتدینا عطف ست بر لشهادتنا احق من شهادتهما جملهٔ انا اذا لمن الظالمین تذییل ست یا تعلیل و تاکید او بر طریق انا اذا لمن الاثمین ست چنانچه ذکر آن گذشته و بیان او بالا رفته معنی آنیست پس اگر اطلاع یافته شود برین این دو کس سوگند خورندهٔ مذکور بر گناهکاری را مستحق شده اند و ظاهر شود که دروغ گفته اند و سوگند بدروغ خورده اند و بدعوی رفع برداخته و مدعی با مدعی علیه ساخته پس دو کس دیگر در مقام ایشان یعنی در مقام سوگند بایستند از کسانی که مستحق شده اند سزاوارترند بشهادت سوگند بخورند یا گویند از کسانی که مستحق شده و ثابت آمده از جهت جنایت بر ایشان اثم ایشان بشهادت و سوگند سزاوارترند از قوم ایشان اند در علم بحال ایشان و جنایت اعمال ایشان بیشتر و بیشترند این دو کس بخدای سوگند خورند

وقسم بر زبان آرند هر آینه شهادت ما از شهادت ایشان درست تر است چه علم ما بحال ایشان اکثر است و ما از حق تجاوز نکرده ایم و باطلی بر زبان نیاورده ایم بدرستی ما آن هنگام که از حق تجاوز کنیم و دم از باطل بر نیم هر آینه از ظالمان باشیم و از ستمگاران گردیم **سوال** چون در گواهی گواهان اول کذب ظاهر گشت و دروغگوئی ایشان تحقیق پیوست در گواهی و سوگند ایشان صدق وحقیقت نماند و افعل تفضیل مقتضی آنست که مفضل علیه در اصل صفت شریک باشد **جواب** بالا گذشت که میان مفضل و مفضل علیه شرکت در اصل فعل جائی تحقیق باشد جائی بعرض بود چنانچه در الاثنان اکثر من واحد تحقیق شده و در فلان اعلم من الحمار

ذٰلِكَ اَدْنٰى اَنْ يَّاْتُوْا بِالشَّهَادَةِ عَلٰى وَجْهِهَا اَوْ يَخَافُوْا اَنْ تُرَدَّ اَيْمَانٌ بَعْدَ اَيْمَانِهِمْ

ذلک اشارت است بر قیام دو کسی دیگر از قوام مقام ایشان کالا بعد ظهور خیانت اوصیا و ان مبتدا است ادنی ان یاتوا بالشهادة خبر است ان یاتوا بتقدیر بان یاتوا متعلق است بادنی بالشهادة علی وجهها متعلق اند بیاتوا او یخافوا عطف است بر یاتوا و وجه تقابل میان معطوف و معطوف علیه تقدیر تقیید معطوف علیه تقیید شده است **معنی** اینست آن یعنی تحلیف دو شخص دیگر از گروه مدعیان چون بتهمت مدعی علیه دفع را مدعی علیه شوند و یا انکار آن مستحق یمین گردند نزدیکتر است بدین که بیارند حالفان یمین را بر وجهی که باید و شاید تیز است که رد کرده شود ایمانی دیگر بعد ایمان ایشان تا کذب ایشان ظاهر شود پس ظاهر تکذیب فضیحت گردند یعنی از سوگند دروغ باز مانند بخوف خدا یا بخوف فضیحت در دنیا و بدانکه در تفسیر آمده است در آیه مذکوره دو وجه مسطور است یکی آنکه از شهادت بینکم گواهی مراد شود و سوگند مراد نبود تا آخر ذکر گواهی باشد دوم آنکه از شهادت بینکم سوگند مراد باشد تا آخر ذکر سوگند بود و هر دو وجه مستقیم نمی آید و صحت هیچ یکی روی نمی نماید زیرا که اثنان ذوا عدل آورده و اشتراط عدل و عدالت کرده و آن در شاهد شرط بود در خصمی که حالف است شرط نباشد هم از این جهت ابو عبیده طلحی که از اکابر المفسرین گفته اند گفته است لا اعرف فی القرآن آیة تشاکل هذه فی کثرة الاشکال و اقرب بصواب آنست که شهادت در صدر کلام از جهت اشتراط عدد و عدالت یعنی گواهی بود و شهادت در آخر کلام در جمله لشهادتنا احق من شهادتهما بمعنی یمین باشد و ذکر شاهدین بیان اصل حکم داده شد بیان قصه واقعه نمیدارند و این کلام یا ولا نکتم شهادة الله میان شهادت بر تقدیر وجود شاهدین باشد و جمله فان عثر تا آخر معطوف بر شرطیه محذوفه بقرینه سیاق بود و ان لم یوجد شاهدان لا منکم و لا من غیرکم فلیحلف المدعا علیه کالوصیین فی هذه الحادثة فان عثر علی انهما اثما علی ان المدعا علیهما و هما الوصیان فی هذه الحادثة استحقا اثما بظهور کذبهما و خیانتهما الرجع فیختار آخران من الذین کانوا مدعیین فیسارد ا

بدعوی الرفع مدعا علیهم فیقسمان بالله یمیننا احق من یمینهما برین وجه اول و آخر کلام مقیم شود و مستقیم آیه یا ایها
آنست که چون شما را وقت حضور مرگ در هنگام وصیت شهادت دو نفر عادل است از مسلمانان یا از قرابتان
شما یا گویند دو نفر دیگر از غیر شما یعنی از کافران یا مسلمانان اجنبی اگر حضور مرگ در حالت سفر باشید و آنجا
مسلمانان و قرابتان حاضر نباشند اگر شکی در گواهی ایشان افتد ایشان را بدارند بعد نماز دیگر که وقت کثرت
سوگند دهند که ایشان با خبر نشوی گواهی دروغ نداده اند و بغرضی حقی نپوشیده اند پس اگر گواهان نباشند
نه از شما و نه از ایشان مدعا علیه را سوگند بدهند و مدعا علیه درین قضیه عدی و تمیم بودند که خیانت امانت
را انکار مینمودند ایشان را سوگند دهند پس اگر اطلاع یافته شود دیگر از مدعیان اولی که اقرب موصی اند بجای
ایشان بایستند سوگند خورند بگویند هر آئینه سوگند ما سزاوارتر است بقبول از سوگند ایشان و ما تجاوز
از حق نکرده ایم و سخن ناحق بر زبان نیاورده ایم برین وجه اول و آخر کلام ملتئم بوده در هیچ لفظی اشکال نشود
وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاسْمَعُوْا این جمله تذییل است یعنی اینست و از خدای بترسید و آنچه گفته شود بشنوید
گواهی نا بوده مدهید سوگند دروغ مخورید وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ ع این جمله تذییل است ع ۱۴
یعنی اینست و خدای رهنمونی نکند فاسقان را یعنی کافرانی که دوام ضلال ایشان خواسته و ایشان را
بحکم ازلی دایم فسق و فجور داشته يَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ فَيَقُوْلُ مَاذَآ اُجِبْتُمْ قَالُوْا لَا عِلْمَ لَنَا
اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوْبِ یوم بدل اشتمال است از الله ای اتقوا الله یوم جمعه الرسل یا ظرف است مر لا یهتدی
القوم الفاسقین ای لا یهتدی القوم الفاسقین الی طریقة الجنة یوم القیامة یا ظرف است مر قالوا لا علم
لنا ای قال الرسل لا علم لنا یوم یجمعهم الله فیقول ماذا اجبتم الی وجه جمله قالوا با متعلقات معترضه است
برای تهدید کافران و ترهیب ایشان یا یوم مفعول به است مر اذکروا و احذروا و برین وجه جمله اذکروا
معترضه بود و جمله قالوا در جواب ماذا یقولون مستانفه باشد یا جمله اذکروا که مقدر است بدل اشتمال اند از
و اتقوا باشد فیقول عطف است بر یجمع الله یا در ماذا اجبتم ما استفهامیه است منصوب به مصدر است
با جبتم ای اجابة اجبتم و ذا زائده است یا گویند ذا بمعنی الذی است اجبتم صله او است ای ما الذی اجبتم
استفهام برای تقریر است بمعنی حمل مخاطب بر اقرار و جمله ماذا اجبتم مفعول است مر فیقول مستقبل متیقن
الحصول به ماضی بر طریق و نفخ فی الصور لا علم لنا مقول است مر قالوا انت ضمیر فصل است علام الغیوب
خبر انک است جمله تذییل است تاکید جمله را حسبت ابراز مدح باری بر وجه وکادت و استواری است بمعنی آنست
یاد کنید و بترسید روزی را که خدای پیغمبران را جمع کند و در باز پرس است افگند ایشان در راه لقوه
علیهم پس گوید ای عز و جل [illegible] بگویند لا علم لنا انک انت علام الغیوب گویند یعنی ما را علمی نیست بدرستی تو ای دانندهٔ

فیها محیط نشود علم کامل ترا علم قاصر ما سوال اگر پیغمبران جواب امتان خویش نمیدانستند علام الغیوب
ایشان را بر اقرار چیزی که نمی دانند چگونه حمل کند و اگر میدانستند و ادراک ناشایستگی ایشان نتوانستند
جواب لا علم لنا چگونه مطابق شود جواب آنکه نسبت ایشان جواب است خویش را عالم بودند و بعلم
آن همیشه اعتراف مینمودند و لکن بر نسبت علم خدای که علام الغیوب است علم خویش را در معرض علم او آوردند
و علم متناهی خویش را پیش علم خدای عز و جل که منزه از تناهی است نفی کردند بعد آن در ثنای او گفتند
انک انت علام الغیوب گفتند یعنی تو که علام الغیوبی جواب ایشان بعلم تو متعلق است آنچه تو رسیدی بهمان
از ایشان متحقق است بدین وجه لا علم لنا نیز وجه ادب اظهار نادانستن بود انک انت علام الغیوب متضمن بیان
جواب ایشان باشد اِذْ قَالَ اللّٰهُ یٰعِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتِیْ عَلَیْکَ وَعَلٰی وَالِدَتِکَ
اذ قال الله یا عیسی بدل است از یوم یجمع الله الرسل و این قول یا عیسی در روز قیامت خواهد بود و قال بمعنی
یقول باشد از باب و نفخ فی الصور و نادی اصحاب النار و تواند بود که از مفعول اذکروا محذوف بتقدیر اذکروا
وقت قول الله یا عیسی بن مریم باشد و الیوم یجمع الله الرسل نیز مفعول اذکروا محذوف بود بمعنی ایست
خبر رسید از خدای یعنی خبر رسید از روزی که جمع کند خدای رسل را و خبر رسید از وقت گفتن خدای عیسی
پسر مریم را یاد کن نعمت مرا النعمتی آنکه انعام کرده ام بر تو بایجاد و اصطفا و ثبوت احیا موتی و بر مادر تو
از عصمت و اصطفا یا رسانی و پاکی و پاکیزگی و تفضیل بر همه زنان دنیا اِذْ اَیَّدْتُّکَ
بِرُوْحِ الْقُدُسِ اذ ظرف است متعلق است بمعنی اضافت که در نعمتی است ای نعمتی الثابتة
الی فی وقت تاییدی ایاک بروح القدس یعنی بجبرئیل یا متعلق است بعلیک که ظرف مستقر است صفت
نعمتی ای نعمتی الکائنة علیک وقت تاییدی ایاک بروح القدس یا حال است ای کائنة علیک یعنی
یاد کن نعمتی را که بتو رسانیدم در آن هنگام که ترا بجبرئیل قوی گردانیدم تُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ
وَکَهْلًا حکایت حال ماضی است معنی آنست قوی گردانیدم بجبرئیل در حالتی که سخن گفتی
با مردمان در گهواره یعنی در حالت کودکی و در حالت کهولت یعنی در حالت کهل گشتنی در کودکی برای
اظهار عفت مادر و دلالت بر جلالت و در کهلی برای تبلیغ رسالت وَاِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتٰبَ
وَالْحِکْمَةَ وَالتَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِیْلَ عطف است بر ظرف سابق بمعنی آنست و در آن هنگام که
تعلیم کردم ترا الکتاب یعنی غیر توریت و انجیل از کتابهای گذشتگان و دادم ترا حکمت و تعلیم کردم توریت
و انجیل و گفتی که دانم در وقت تعلیم از فهم و بهر فنون کامل و با نشد آن وَاِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّیْنِ
کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ بِاِذْنِیْ فَتَنْفُخُ فِیْهَا فَتَکُوْنُ طَیْرًا بِاِذْنِیْ و اذ تخلق عطف است بر اذ [illegible]

وقف لازم

عطف است بر اذ تخلق و ضمیر فیها و ضمیر فتکون عاید است بر هیئة شبیه که موصوف کاف است نه بر هیئت
مشبه بها که مجرور کاف نیست نه بر آنچه آن را ساخته [illegible] عیسی او نفخ ست بمعنی انیست و در آن هنگام
که از گل به صورتی همچو صورت مرغان می ساختی و در وی بقدرت ما می دمیدی و جان می افگندی زنده می گشت
و طیران می نمود است وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي و شفا میکردی کور مادرزاد را درو
قوت با صره اصلا پیدا نشدی و شفا میکردی کسی را که ابرص و پیس گشته بودی و اتفاق حکما است که این
[illegible] است [illegible] وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي و اذ تخرج عطف است
بر اذ تخلق بمعنی انیست و آن هنگام که مردگان را از گورها بیرون می آوردی یعنی باذن من ایشان را زنده میکردی
و این هر سه فعل حکایت حال ماضیه بوده استعمال صیغه [illegible] ضرورت [illegible] مذکوره باشد
وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ و اذ کففت عطف است بر اذ تخرج
الموتی بمعنی انیست و در آن هنگام که باز داشتم بنی اسرائیل را از تو و ضرر ایشان [illegible] چون تو بر ایشان
معجزات ظاهر آوردی یا گوییم چون آمدی بایشان با معجزات ظاهر [illegible] فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ
إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۝ هذا [illegible] اشارت به فعل عیسی بود و بر قرأة
ساحر بصیغه اسم فاعل اشارت بعیسی باشد فقال الذین عطف است بر جئتهم ان در ان هذا الا سحر مبین
نافیه است [illegible] پس گفتند کسانی که کفر ورزیدند
[illegible] اسلام نگرویدند نیست [illegible] دیگر سحری و جادویی پیدا [illegible] آنچه نام کردند حق را
[illegible] وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي
عطف است بر اذ کففت بمعنی انیست و آن هنگام که بسوی یاران مخلص و دوستان خالص الهام کردیم یا گوییم
بایشان [illegible] وحی فرستادیم [illegible] که ایمان آرید بمن [illegible] قَالُوا
آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ۝ [illegible] قالوا [illegible] بمعنی انیست گفتند ایشان ایمان
[illegible] آورده ایم [illegible] گواه باش [illegible] اسلام را اختیار کرده ایم سوال چون [illegible] انشا [illegible] اینجا
[illegible] قالوا آمنا
[illegible] قال [illegible] قالوا هذا القول [illegible]
[illegible] إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ
مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝
قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ۝

در بعضی قراءة هل تستطیع ربک بصیغهٔ خطاب در تستطیع و نصب ربک خوانند محمول بر حذف مضاف و تقدیر هل تستطیع
سؤال ربک باشد خوانند و نیز بصیغهٔ مضارع از تفعیل و افعال خوانند یعنی [illegible] آن دانند اظهر هست
مراد کرامت و عزاو در آیات سابقه نعمتهای [illegible] که در اوقات مخصوصه بعیسی صلوات الله علیه فایض بود ذکر کرده
و این جمله برای آنها است نعمت جلیله که در حق او بود مذکور شد آورد یا عیسی بن مریم هل یستطیع تا آخر قول قال هست
و استفهام در هل یستطیع برای تقریر است یعنی ثابت است قدرت و استطاعت بر طریق هل اتی علی الانسان حین من الدهر قالی
چنین استفهام که گفتی قدرت استطاعت [illegible] ان ینزل علینا مائدة من السماء زیرا که شک [illegible] کفر بود و شک کردن در وی کفر
باشد قال اتقوا الله ان کنتم مؤمنین [illegible] جواب ما قال عیسی چنین قالوا اذ کنتم قالوا نرید ان ناکل منها
نیز [illegible] است و در جواب ما قالوا [illegible] قال عیسی [illegible] یا [illegible] فاسقو خویش عطف است
بر تاکل و نرید با مستلزمات [illegible] قول قالوا است یعنی [illegible] یاد کن یا محمد یاران مخلصان عیسی را
که هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائدة من السماء گفتند و [illegible] قدرت و استطاعت او هستند چنانچه سائل
تونگری را گوید چه میتوانی که با من [illegible] دری که عطا کنی یعنی میتوانند پروردگار تو که فرو آرد بما مائده از آسمان عیسی
علیه السلام گفت از خدا بترسید و ازین چنین خواهشها اعراض کنید اگر شما مؤمنان بید و در ایمان مخلصان
گفتند ایشان میخواهیم که بخوریم از آن بر برکت گیریم بدان مخصوص بر بین لطف خدای باشیم و در دلهای ما قرار گیرد و دلها آرام
شدن این کرم عظیم [illegible] آرام پذیرد و تا بدانیم بر بین معجزهٔ ظاهره صدق تو اگر بر پیغمبری [illegible] و بمعاینه حق
صدق تو داریم و بمعرفت تو استدلال داریم بمشاهده این کار در حیز مشاهده آریم و بر مشاهده آن از مشاهدان
باشیم و از علم عقلی بعلم حسی آییم گواهی دهیم که ازین مائده خورده ایم و این معجزه عیان کرده ایم بر این طریق
که بیان کردیم قائلان هل یستطیع ربک مسلمان بوده اند و بعضی استفهام مذکور را حقیقت دارند و
قائلان این سخن را شاک و کافر دارند بدلیل آنکه با عرات [illegible] از ایشان طلب ایمان کرد و طلب ایمان
بیش از حصول ایمان بود و طلب چیزی در حالت حصول او تحصیل حاصل باشد و بدلیل و تعلم آن
قد صدقتنا که چون علم بصدق عیسی نزد یک ایشان منسوب بنزول مائده بود پیش از نزول مائده شکی
باشند و نیز قول عیسی علیه السلام اتقوا الله ان کنتم مؤمنین [illegible] الت بر انتفا ایمان میکند و ایشان را در حیز کفر
می افگند و نیز خطاب کردن ایشان عیسی را بنام و اضافت رب بسوی عیسی علیه السلام و از خطاب
یا رسول الله بعرض گذاشتن و صیغه شک آوردن [illegible] کفر ایشان است دلیل بر سرکشی و طغیان
و انانیت ایشان است و در تحقیق کردن قایل این قول را از مصرف جهالت آورده و گفته یاران که سؤالات مخلصان
ایشان کافر نباشند و ایشان را بصفت کافری نخواسته و نیز ایشان [illegible] ان ناکل منها

و تطمئن قلوبنا گفتند و آنچه ابراهیم علیه السلام در طلب احیای موتی از اطمینان قلب جسته بود جستند و طلب اطمینان مستوجب تجویز ایمان بود و دلیل [illegible] بودن ایشان باشد اما امر ایشان با آنکه امر است بثبات آن چنانچه در یا ایها الذین آمنوا آمنوا گفته اند و جمعی از مفسران رفته اند که معنی تعلم حصول علم است بمشاهده و عیان بعد از آنکه حاصل بود بحجت و برهان و قول عیسی اتقوا الله ان کنتم مؤمنین دال است بر وجه تشکیک و تجویز [illegible] کذا ان کنت آدمیا فافعل ان کنت انسانا و خطاب عیسی علیه السلام با ایشان [illegible] اتا امر است و اضافت [illegible] بسوی عیسی که بر وقت واقع باشد بعد و [illegible] دلائل اسلام دلیل کفر بود قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا وآخرنا وآیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین این جمله مستانفه است در جواب اذا قال عیسی قالوا ذلک جوابا للامر الی آخره و قول قال [illegible] و ربنا صفت [illegible] اللهم یا الله ربنا عیدا خبر تکون است و جمله تکون صفت [illegible] باشد [illegible] ضمیر تکون که اسم اوست و در مضاف محذوف است ای تکون یوم [illegible] عیدا [illegible] مراد دارند حذف دو مضاف حاجت نیفتد و مراد از پیشینیان سابقان اهل زمان اند [illegible] آخران پیشینیان اند [illegible] مضاف الیه و بر تقدیر یک [illegible] از عید سرور مراد شود [illegible] مراد [illegible] پیشینیان و پسینیان گذشتگان مراد باشد چنانچه گویند [illegible] خویش مردگان و زندگان است [illegible] آن عمل [illegible] اولاد و احفاد است یعنی اهل ما خوش شوند [illegible] باشند که فرزندان ما [illegible] اولاد و احفاد ما شادی کنند که بزرگان ما برین دولت رسیده [illegible] اینست [illegible] که پروردگار ما تو خدائی و پروردگاری پیشانی فرود آرید یا مائده از سما [illegible] باشد [illegible] پیشینیان عید [illegible] باشد نزول مائده مذکور آیتی از آیات قدرت [illegible] از اعلام [illegible] جهان و جهانیان و روزی کن ما را این نعمت و مائده را [illegible] و تو بهترین روزی دهندگانی [illegible] کنندگانی [illegible] زیرا که رزق بمعنی عطا [illegible] چنانچه خالق بمعنی تصویر است [illegible] تخلق [illegible] العالمین [illegible] جمع کرد چنانچه [illegible] احسن المصورین گفت و در صفت غیر مقتصر از جمع کردن [illegible] قال الله انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین ○ این جمله مستانفه است چنانکه [illegible] گفت ماذا قال [illegible] ذلک فقیل قال الله انی منزلها علیکم و تاکید جمله برای [illegible] از وعده [illegible] سامع [illegible] است [illegible]

ع ربع

جمله شرطیه سبب کلام سابق ست و تاکید فانی اعذبه از جهت ابراز وعید بر سبیل و کادت است معنی آیت
گفت خدای عز و علا من فرود آرنده ام بر شما مائده را پس هر که کافر شود بعد از فرود آمدن مائده کفران ورزد
پس بدرستی من عذاب کنم او را عذابی که عذاب نکنم آن نوع عذاب هیچ یکی را از عالمیان چه ایشان خوک گشتند
و این عقوبت در جهان مخصوص بود بر ایشان جز ایشان هیچ قومی بکلی خوک نشده و بدین وجه ممسوخ نبوده
کسانی که کفر ورزیدند بمائده بعد نزول آن از حق تعدیه نمودند و گفتند که این فرستاده خدا نیست نمود از سحر
عیسی است خدای ایشان را بصورت خوک مسخ و بگشتن در کوچها و نجاست خوردن آورد و در روایت
کرده اند که چون عیسی دانست که این سوال ایشان سوال علم و صلاح است نه سوال تعنت و فساد و استکبار
کرد که سوال کنند و هم خواهش و زاری زند ایشان را گفت که شما سی روز روزه دارید بعد از آن دل بر بنا
گمارید ایشان سی روز روزه بداشتند بعد از آن باز دل بر سالت گماشتند عیسی صلوات الله علیه
و سلامه خرقه از صوف پوشیده ایستاد و دست راست بر دست چپ نهاد و هر دو پای خویش چسپانید
و کعب با کعب و ابهام با ابهام ملصق گردانید و سر فرود کرد و دل و چشم را بزاری و گریه آورد تا آنکه آب
چشم بر ریش روان گشت و از آن گذشت بر سینه پیوست بزاری دعا کرد و زبان و جان بر خواهش
آورد اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء الی آخره الآیه گفت دعا قبول افتاد و در اجابت کشاد ناگاه
خوانی پوشیده مندیلی میان دو ابر یکی بالا یکی فرود که پائین خوان بالا و روی سوی زمین پیدا گشت
خلائق از مشاهده آن تعجب و تحیر پیوست چون به قرب زمین پیوست بر حالت طبعی یا فرود بالا گشت
عیسی می گریست و میگفت اللهم اجعلنا رحمة ولا تجعلها عذابا الهی کم اسالک من العجائب فتعطینی الهی
اعوذ بک ان یکون نزولها غضبا و زجرا و اسالک ان تجعلها عافیة و سلامة ولا تجعلها مثلة و فتنة
چون پیش فرود آمد بوی خوش آن در مشام خلق در آمد عیسی سر بسجده نهاد و بعد آن سر آورد و بخطاب
حواریان زبان کشاد و گفت کو بکشاید و ببیند آن مائده را کسیکه بهتر است از جمله قوم و کسیکه بیشتر
ارزنده عمل است نزدیک پروردگار عز و جل و علا تا این مائده بخوریم و شکر بجا آریم حواریان گفتند
بهتر و نیکوتر در عمل میان ما توئی بهتر اینست که بکشادن و دیدن این تو بادی شوی عیسی بر خواست
چنانچه باید وضو کرد و چنانچه شاید نماز آورد و بگریه و زاری پیوست بعد گریه بسیار بر سر مائده نشست
بعده بسم الله خیر الرازقین گفت و مندیل را از مائده کشاد و بر دید آن دل نهاد ماهی بریان یافت بی پوست
و استخوان و زنده او سنج کرده و بر یکی روغن زیتون و بر دوم شهد و بر سوم روغن و بر چهارم
پنیر و بر پنجم قدید و پیش ماهی نزد سائل بود و نزدیک سر آن نمک و نزدیک دم آن سرکه

ظاهر میشود و بران انواع سبزیها در خور خوردن بجز کراث که ناخوش ست در بو کردن و از فواکه و ثمار پنج انار عیسی علیه السلام گفت که این مائده نازل شده و این طعام که نه طعام دنیاست و نه طعام بهشت از غیب آمده طعامی ست که خدای بقدرت بالغهٔ خویش پیدا آورد بامر کن فیکون موجود کرد بیایید انچه خورسند بود بخورید بنام خدای بر زبان آرید و شکر بر یافتن این نعمت گذارید حواریان گفتند تو اول بخور بعد آن ما بخوریم تو اول دست ببر بعده ما دست ببریم عیسی علیه السلام گفت این مائده را شما خواسته اید شما سزاوارید که بخورید ایشان ترسیدند از خوردن آن بمصلحت نه دیدند عیسی صلوات الله علیه چون دید که ایشان ابا آوردند طعام مذکور نخوردند فقرا و رنجوران و شلان و کوران و مجذومان و دیوانگان را طلب کرد طعام مذکور پیش ایشان آورد ایشان سیر خوردند و باز ایشان را طعامی حاجت نشد تا آنکه مردند و اعراض و امراض که داشتند از ایشان زائل شد و فقر ایشان رفت و حال برفاهیت پیوست و بعضی گویند خورندگان هزار نفر بودند و بعضی گویند هزار و سی صد و بعضی گویند پنج هزار میبودند و مائده چنانچه فرود آمده بود همچنان بی نقصان میبود و بعضی گویند همان یکروز فرود آمده و بعضی گویند سه روز فرود آمده و بعضی گویند هفت روز فرود آمد و بعضی گویند چهل روز وقت چاشت فرود آمدی تا وقت زوال ماندی بعد آن متصاعد گشتی و بسوی آسمان رفتی چنانچه ایشان آنرا می دیدند و سایهٔ او می نگریستند چنانکه بالا رفتی و از نظر ایشان غائب گشتی و بعضی گویند چنین رسیده که فرود می آمد نزول او بغیب بود یکروز فرود آمدی و یکروز ناغه شدی مردمانی که از اطراف و اکناف می آمدند و طعام مائده میخوردند و در مقامهای خویش باز میگشتند و حکایت میگفتند کسانی که خدای در باب ایشان خیریت خواسته بود ایشان را بسوی تصدیق هدایت و بعضی دیگر انکار میکردند و روی بتصدیق نمی آوردند بیشتر پیش می آمدند و تعجب میکردند نزول از خدای نمیدانستند و سحر عیسی می پنداشتند بر حکم وعید که موعود بود ایشان را عذاب خدای روی نمود و سی و سه نفر و بروایتی شصت و سه نفر خوک گشتند و بدین عقوبت پیوستند خلق چون ایشان را دیدند از عذاب خدای بترسیدند و روی بعیسی آوردند و از این حال خبر کردند عیسی در گریه شد و ایشان نیز میگریستند چنانچه آن که مسخ شده بود بسوی عیسی مینگریستند روی بزمین می آوردند و اشکها بر چهره اعتراف مینمودند تا سه روز زنده بودند اگر بزبان قال نبود بزبان حال زاری مینمودند تا سه روز زیستند و بر حال خود گریستند و در کوچها نشسته بودند بعد سه روز مردند و جز ایشان را هیچ بر صورت خنازیر نبود و این چنین عذاب کسی را روی ننمود چنانچه حق سبحانه تعالی خبر داد آیه فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین در کلام مجید قریب ست و بعضی گویند که بعضی اصحاب سبت نیز بر صورت خوک شده اند

بدین تقدیر وعید مذکور محمول بر آخرت باشد یا بقید بقیه حالی بود چنانچه گذشته و ذکر آن بالا رفت
وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ
مِنْ دُونِ اللَّهِ ۖ معطوف است بر واذ قال الله یا عیسی که بالا گذشته استفهام برای تقریر است
یعنی حمل مخاطب بر اقرار برای شنوانیدن کفار تا عیسی اقرار به بندگی کند و از سخنی که ایشان گفته اند بیزار شود
بطلان ایشان ظاهر گردد و آنچه حق است پیدا آید و این گفتار در قیاس خواهد بود در روز حشر روی خواهد نمود و
قال بمعنی یقول است و آوردن بصورت ماضی از جهت دلالت بر تحقق وقوع بود از قبیل و نفخ فی الصور ففزع من فی
السموات آن باشد چنانچه گذشته و ذکر آن بالا رفت و چون مستقبلی که متیقن الوقوع است در حکم ماضی آمده
اذ کلمه از خاصه ماضی است در ماضی حالی مستعمل شده معنی آنست و یاد کنید و بترسید از وقتی که بگوید خدای
جل و علا ای عیسی پسر مریم که تو گفته مردمان را بگیرید مرا و مادر مرا معبودان خویش از غیر خدا قَالَ سُبْحَانَكَ
مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ ۚ قال نیز بمعنی یقول است و این جمله مستانفه است کانه قیل
فماذا یقول حین قال ذلک فقیل یقول سبحانک ما در ما یکون لی نافیه است ان اقول اسم یکون است و لی خبر
جمله مقول قال است جمله سبحانک معترضه است در اثنا مقال است معنی آنست بگو عیسی پاکی یاد میکنم
ترا ناشایسته است مرا که بگویم آنچه نزدیک من حق نبود و گفتن آن مرا درست نباشد ناحق چگونه گویم و در راه باطل
چه نوع پویم إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۚ این جمله تقریر است مر ناگفتن این سخن را معنی آنست اگر باشم
من که گفته ام این سخن را هر آینه تو دانسته آنرا و تو میدانی که نگفته ام و درین راه باطل نرفته ام تَعْلَمُ
مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ۝ این جمله تعلیل است مر کلام سابق را
و جمله انک انت علام الغیوب تذییل است و تاکید او از جهت ابراز ثنا باری بر وجه و کاوشت استواری
معنی آنست زیرا آنچه تو میدانی همه چیز که در نفس من بود از هیچ حال و معنی و کردار و گفتاری و پنهانی و
آشکاری که در تن است از تو پوشیده نباشد و من ندانم همه صفات ترا بدرستی همه تویی داننده همه غیبها که هیچ
غیبی بر تو پوشیده نماند و هیچ کس از تو دینی و عیبی از خویش پوشیدن نتواند استعمال فی نفسک بر وجه
مشاکله آمده و از جهت وقوع او در صحبت فی نفسی بر طریق خبر است تلفظ مذکور شده مَا قُلْتُ
لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۚ این جمله نیز تقریر است مر مضمون کلام سابق
را و حصر قلت است بیان و ان اعبدوا الله مفسر سوال ان مفسره مذکوره باطل مسطور تفسیر قلت نبود
زیرا آنچه الله مفسر متعلق صریح قول نشود و تفسیر امرتنی نیز نتواند بود زیرا آنچه امرتنی مسند سوی خدا است
بودن اعبدوا انشا با اعتبار ناروا است غیر این دو محل مذکور نیست که تفسیر او شود

این کلام بیان او باشد جواب گفتنی آنچه خدای مرا بدان امر کرد متضمن معنی امر کردن آمده کلام بمعنی امر هم
دارند ان اعبدوا الله مفسر فعل امر پندارند و این جواب محل نظر است زیرا که تعلق آن مفسر بتصریح قول در قلت
لهم در قلت ان باید بنا باشد اگرچه متضمن بمعنی امر است ان قلم و امرت ان باید شده مگر آنکه در قلت ان قسم
و قلت ان باید بعید از تاویل قول بالفعلی که متضمن معنی قول است علم جواز منع کنند چنانکه اضافت صفت
بسوی موصوف روا نبود و بعید از تاویل جائز گویند و قاعده منع بعد از تاویل دارند جواز بتاویل فرق
قاعده نه بنهایت سوال است ما امرتهم الا ما امرتنی به تشنیه آنست که امر عیسی غیر امر خدای است امر عیسی در امر
خدای تعالی حکم است و ان اعبدوا الله ربی که متضمن لفظ ربی است تفسیر امر خدای نبود بلکه تفسیر امر عیسی
که عین امر خدا است نباشد جواب آن است ان اعبدوا الله تفسیر امر عیسی است و امر عیسی حکایت از امر خدا است
که بعبارت خاصه بوقتی بود بعبارت عیسی اعبدوا الله ربی در یکم روی نمود چنانچه پادشاه دبیر را گوید اکتب
امری یا هذا و دبیر نویسد امر السلطان یا هذا و چنانچه در قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک تحقیق
شده جاهای بسیار در کلام آمده و اگر ان مصدریه دارند بتاویل مصدر عطف بیان ضمیر مجرور که در الا ما امرتنی به
یا بدل از وی پندارند بدل از ما امرتنی نتواند بود زیرا آنچه ان مقول است و عبادت مقول نیست مفعول است
صاحب کشاف ابدال او از ضمیر نیز منع کرده و ابدال او از جهت لزوم تنحیه مبدل و استلزام انتفاء ضمیر موصول
در حیز امتناع آورده این مشکل است که تنحیه بودن مبدل از وی معنی است بموجب انتفای ربط لفظی است
و در مفصل آورده و تنحیه مبدل را بدین عبارت بیان کرده قوله انه فی حکم تنحیة الاول ایذان منهم باستقلال
و سنان بنفسه ان کبد والصفة فی کونهما تتمتین لما یتبعانه الا ان البدل تنحیة الاول واطراحه الا تری یقول
زید رایت غلامه رجلا صالحا فلو ذهبت تهدر الاول لم تسد کلامک و در بعض کتب دیگر همین معنی که در مفصل
آورده و عدم امتناع ابدال غیر المغضوب علیهم از ضمیر مجرور در علیهم بر آن مترتب کرده معنی اینست گفتم
ایشان را مگر چیزی که بدان بامر کرده و مرا بر امتثال آن آورده که بپرستید خدای را که پروردگار منست
و پروردگار شما وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ
عَلَيْهِمْ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۝ و جمله و کنت علیهم شهیدا عطف است بر ما قلت علیهم متعلق است
شهیدا متضمن معنی رقیبا و جمله فلما توفیتنی کنت عطف است بر جمله سابقه است انت ضمیر فصل
و جمله و انت علی کل شیء شهید تذییل است یا حال است معنی اینست و من بودم بر ایشان گواه
تا آنکه بودم میان ایشان پس آنگاه که مرا بتو گردانیدی بجهان دیگر رسانیدی هم تو نگاهبان بودی در کار و بار
ایشان و تو بر همه چیزی گواهی و بهمه چیز آگاهی إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ

أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و جملهٔ شرطیه ان تعذبهم فانهم عبادک مستانفه است چون عیسی اقرار کرد که من نگفتم
و ایشان در گفتار و کردار خویش مبطل بودند چنانکه از عیسی پرسیدند ما ذا یلیق ان یفعل بهم فقال ان تعذبهم
الآیة یعنی اگر عذاب کنی تو ایشانرا بندگان تواند عذاب کردن ایشان سزاوار بود و اگر بیامرزی
مر ایشانرا گناهان ایشان شایان تو باشد نیز اگرچه تو قوی غالبی کسی نیز الزام چه نخواهی بار نتواند خصمت
حکیمی همه کار تو بحکمت است هیچ کسی ترا خلاف حکمت نتواند نسبت داشت سؤال اگر این آیت در حق کافران است
و ذکر غفران در حق ایشان مناسب نبود و ذکر صفت حکمت در ذیل ذکر غفران کافران و استعمال آن در تعذیب
ایشان که مستحق است ملائم نباشد و اگر در حق مومنان است پس جملهٔ انک انت العزیز الحکیم که متضمن قوت است
و غلبه است موافق نباید استعمال آن در غفران مومنان که مقتضی رحمت است مطابق نباید جواب
این آیه اگر در حق کافران دارند و ان تغفر لهم محمول بر عذاب دنیا باشد و غفران بمعنی تاخیر عذاب تا قیامت
بود چنانچه در وان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم گفته اند و در وربک الغفور ذو الرحمة لو یواخذهم بما کسبوا
لعجل لهم العذاب بران رفته اند و این هر دو در حق کافران است بی تقریب است محتمل است و استعمال آن اشتراک تخصیص بعض از
جرم است محل است و اگر در حق مومنان دارند آیه انک انت الغفور الرحیم چنانچه در مصحف ابن مسعود است
تقدیر کنند معنیان جمله و هم با تعیین نه بند و اصوب آنست که گویند ناس مشتمل بر مومنان و کافران است ان تعذبهم
در شان فرقه کافران است و ان تغفر لهم در حق زمرهٔ مومنان است و استعمال آن که مبنی بر علم حکیم است
در تعذیب کافران اشارتست بسوی کمال قدرت و کمال رحمت است که بر حکم کمال قدرت و کمال رحمت کافر
نیز در دل امیدواری آرد و ان تغفر لهم که در حق مومنان است اشارتست بسوی کمال قدرت و کمال
قدرتست تا مومن بنظر در کمال قدرت و کمال قهر ایمن بر خاطر نیارد چنانچه در حدیث آمده لو یعلم الکافر بکل الذی
عند الله من الرحمة لم ییأس من الجنة و لو یعلم المومن بکل الذی عند الله لم یامن من النار سؤال تعلیل
جملهٔ فانهم عبادک مناسب نمی آید چه مقتضای بندگی ملائم مرحمت بود با تعذیب ملائم نمی نماید جواب
تعذیب تعلیم ازباب تصرف بود و بندگی هم لایق بتصرف مرتبا باشد و بعضی گویند که ان تعذبهم فانهم
عبادک بجملهٔ فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین متصل است که آن تعذیب را بحکم ذکر وجه مثبت
در جواب سؤال سائل است چنانکه کسی گفت ما ذا قال عیسی مجیبا قال انه ذلک فقیل قال ان تعذبهم
فانهم عبادک قَالَ اللّٰهُ هٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصّٰدِقِيْنَ صِدْقُهُمْ یوم بقراءة رفع خبر هذا
جمله ینفع الصادقین صدقهم ای هذا الیوم ... و بقراءة یوم بفتح میم مبنی است بر فتح در محل رفع
و یوم ... است چنانکه یا ارفته یا مضموست از است مرقال الله ... القول الی قال هذا القول ... ینفع الصادقین

صدقهم ای فی یوم القیمة ان قال نیز بمعنی یقول است زیرا که این گفتار در قیامت خواهد بود و در روز حشر
روی خواهد شود و جمله مستانفه است چنانستی که کسی گفت ماذا یقول الله حین یقول ذلک فقیل یقول
الله کذا یعنی اینست بگوید خدای در روز قیامت آن روزیست که نفع کند درین روز صادقان را صدق
ایشان یعنی انبیا را که تبلیغ رسالت بصدق کرده اند و تبلیغ وحی بجا آورده اند و بعضی گویند مومنان را
که تصدیق بصدق آرند و براستی و درستی ایمان می آرند قال الله تعالی انما المؤمنون الذین آمنوا
بالله و رسوله الی قوله اولئک هم الصادقون هر که در دنیا راستی و صدق ورزید درین روز نفع آن خواهد دید
یعنی در دنیا هر چه گفته راست گفت صدق او در آخرت او را بهشت و سود مند خواهد گشت لَهُمْ
جَنّٰتٌ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا ؕ خالدین حال است از ظرف مستقر جمله
مستانفه است برای بیان منفعت صدق را یعنی صادقان را در صدق این نوع منفعت بود ازین
نوع سودمندی باشد یعنی اینست مر ایشان را است باغهای روانست فرود درختان آن یا
بهشتها که روان است فرود خانهای آن جویها درین حال که مقدر است جاوید بودن ایشان در نعیم
جنان رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُ ؕ این جمله معلله است یعنی اینست مر ایشان
را است درجات علا زیرا آنچه خدای خشنود شده است از ایشان و ایشان خشنود اند از حق
ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ ۝ این جمله تذییل است یعنی اینست آن یعنی یافتن جنان
و رضوان رستگاری عظیم و فوزی جلیل است مر ایشان لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا فِیْهِنَّ ؕ
وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ۝ ع آن جمیع است مر امور مذکوره از تفاصیل و تقاسیم چون تعذیب و مغفرت ع ۱۶
و منفعت و مضرت و تحلیل و تحریم و جمله و هو علی کل شیء قدیر یعنی اینست مر خدای راست بیقین ملک
آسمانها و زمینها و آنچه در ایشان از اشیا است و او بر همه چیز قادر و توانا است همه چیز تواند و هر چه خواهد
پیدا گرداند هیچ چیز از ملک او خارج نشود و هیچ شیء از قدرت او بیرون نباشد آسمان و زمین و آنچه در ایشان
بفطرت او نشسته و عالم و آنچه در عالم است در تحت تصرف قدرت او است مصراع هر چه کند همو کند
هر چه شود از و شود و بدانکه این از باب جنس منقطع است که تفرقات با نتهار کلام و بیان سخن بحد
کمال و تمامیت رسید بقای الدهر باکنفه بدلهم و العالمین شامل والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب لا اله الا هو ولی توکلی علیه و هو حسبی سورة الانعام
سورة الانعام مکی است مگر سه آیت قل تعالوا اتل و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال و ما قدروا
الله حق قدره الی آخر الآیات که بعضی مکه و بعضی مدینه نازل شده و یکصد و شصت و پنج آیت است سه هزار و چهل

و دو کلمه و دوازده هزار و چهار صد و سی حرف ست و این سوره پنجم ست از سبع طوال ربط این سوره با سوره مائده آنست که در سوره مائده ذکر اهل کتاب و رد مقالات ایشان هست و درین سوره رد مقالات پلید مشرکان ست و نیز در ختم سوره مائده ملک سموات و ارض بود در آغاز این سوره ذکر خلق سموات و ارض روی نمود و نیز در ختم سوره مائده بیان کمال قدرت بجمیع تفاصیل تصرفات از انواع کرم و اصناف فیوض نعم که در تمام سورت مذکور ست بذکر پیوست و در افتتاح سوره انعام بیان استحقاق خدای سبحانه عز و جل مر همه محامد و اثنیه که باعتبار خلق جواهر و اجسام و انواع افضال و انعام بود مذکور گشت و نیز در ختم سوره مائده ذکر تعمیم قدرت کرده و هو علی کل شیء قدیر آورده و در آغاز این سورت بذکر سموات و الارض و ظلمات و نور که معظم آثار قدرت است پرداخته و آنرا بطریق ذکر خاص بعد عام تتمیم بر عظمت و دلیل بر قدرت ساخته و بدانکه سورت را بتحمید خدا بر مقابله آثار قدرت و بدیع بدایع فطرت افتتاح کرد و بعد ازان مذمت کافران که در راه معرفت منهی شتافتند و کمال قدرت و فطرت در نمی یابند بحکم ثم الذین کفروا بربهم یعدلون در بیان آورد بعده هو الذی خلقکم من طین تا آخر سر وجه تقدیم ثنا بر سابق مذکور گشت باز بجمله ثم انتم تمترون مذمت کافران بذکر پیوست تا کلام بجمله و هو الله فی السموات و فی الارض که ثنا خداست رسید و ذکر جمله مذکوره و ذکر مذمت کافران بعد ازان تا دهم آیه از سورت هم برین نسق اینجا رسید بعده بجمله و هو القاهر فوق عباده و جمل دیگر در ثنا خدا معطوفات بر ثنا سابق آورد تا آنکه در آخر سورت و هو الذی جعلکم خلائف الارض الآیة ذکر کرد و سورت بدان منتهی گشت و کلام باختتام پیوست مشکل نیست جملهایی که از یک باب ست اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه هر یکی و مقصود و معنی مقرر دیگری ست معترضاتی که در میان جمل مذکوره مذکور شده اعتراض آنها کلامها متصل آمده و جمل دیگر از تذییلات و تکمیلات و مؤکدات و مستتبعات نقلیات است و بسا بیرون جوینده المناسب از هر نوع و از هر باب در جملهایی که آید بسیار یافته شد و عوض بیان آن روی نماید و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی

سورة الانعام مكية وهي مائة وخمس وستون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق السموت والارض وجعل الظلمت والنور

جمله خلق السموات و الارض با متعلقات خویش صلة الذی ست و موصول با صله صفت ست الله و الحمد مرفوع

برابتدا است بعد خبر مبتدا است یعنی این صفات همه ستودگی مرخدای راست که آفریده است بتقدیر
همه آسمانها و زمین را از معظمات جواهر و آفریده است ظلمات و نور را از معظم اعراض ظاهر آسمانها که یکدیگر
منفصل ست ذکر آن بصیغه جمع آورد و زمینها هر چند که متعدد است لیکن نه بر تقدیر ست جداگانه نیست
و از جهت اتصال بیکدیگر گویا همه یکی ست بصیغه واحد ذکر کرد از جمله محسوسات از جواهر هیچ
از سموات ظاهرتر نگشته و از اعراض اوسع از تاریکی و روشنائی مشاهده نه پیوسته ایشان از جمله مخلوقات
از این جهت سزاوار باشند که بذکر مخصوص شوند در تفسیر آورده هر جا که در قرآن ذکر ظلمات و نور است
بکفر و اسلام تاویل کردند مگر درین آیت ظلمات و نور بمعنی تاریکیها و روشنائی آورده اند سوال میان
سموات و ارض بجمع و افراد از جهت انفصال آسمانها و اتصال زمینها فرق کرد میان ظلمات و نور
در افراد بکدام جهت فرق آورده جواب سبب ظلمات اسباب بسیار ست چه ظلمتی از ظلال اجسام
کثیفه و تراکم اشیا است و ظلمتی ست که در شب پیدا آید و ظلمتی ست که در بحار بود و ظلمتی ست که
در تکاثف سحاب و امطار باشد از جهت کثرت سبب در افراد ظلمات را جمع کرد و نور در جنس حقیقه مفرد و نیز
سبب نور نار و اجرام مضیئه چون آفتاب و ماهتاب و کواکب دارند و در اجرام مضیئه جوهر نار مودع
پندارند چنانچه شارح کشاف ان الکواکب اجرام نوریه و ناریه گفته و حکما بر اعتقاد ان الشهب منفصله
من النار الکواکب رفته پس روشن شد که نور را سبب واحد که نار ست باشد حجاب او متعدد نبود
چنانچه صاحب کشاف آورده فانه من جنس واحد و هو النار ذکر کرد باعتبار اتحاد سبب نور را
بصیغه واحد آورده و ظلمات بقصد افراد جمع کرد ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ
يَعْدِلُونَ بربهم از متعلق کفر را ارند یعدلون بمعنی یمیلون و یعرضون بود تقدیر کلام ثم الکافرون
یمیلون و یعرضون عن الله اختصاصا باشند یعنی چنین آید پس آنانکه پروردگار خویش را که این چنین قدرت
دارد و این همه جواهر و اعراض در وجود می آرد برابر میدارند و بتان خویش را که بر هیچ چیز قدرت
ندارند قدره و قطره را سوم دیگر در تقوا انتفاع مساوی می پندارند و بدانکه صاحب کشاف این آیه را
معطوف داشته و معطوف علیه او جمله الحمد لله باشد یا جمله و خلق الله السموات والارض و جعل الظلمات
والنور پس اگر معطوف بر جمله اول عطف خبر بر انشا جمله می آید و بر تقدیر ثانی عطف این جمله مضمون او بیشتر
مشتمل است بر صله موصول که نشاء حمد ست بعینها پیداولی آنست که محمول بر تقدیر اول دارند معطوف
بر قول الحمد لله شده دارند که هیچ اشکال نبود و هیچ سوال نشود هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ
ثُمَّ قَضَى أَجَلًا هو ضمیر غائب المقابل بر ابتدا است موصول با صله خبر مبتدا است جمله الحمد لله

مبتدا است استغراق محامد و اثنیه جدا هی او و حق سبحانه تعالی حمد کرد آن استحقاق همه محامد و اثنیه بیان فرمود
این جمله با معطوف فاتحه و تتمه ثنا و حمد است مقرر بیان استحقاق خدا امر حمد و ثنا است یعنی اوست
او آن کسی ست که شما را از گل آفرید برای شما خواهش ممکن گردانیده مردن شما نهید و پیش از آن
لمحه نماید ثم قضى اجلا و اجل مسمى برای تراخی در رتبه بود چه قضا قدیم است متاخر از هیچ چیز نباشد مگر آنکه قضا
محمول بر اظهار قضی دارند و ظهور قضی متراخی از خلق پندارند و این جمله بیان آیات دلالات
قدرت در انفس بود مذکور بعد بیان آیات قدرت که در آفاق مبثوث باشد کما قال الله تعالى
سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم و جمله هو الذي قصر صفت ثبت بر موصوف این صفت مر او را
نه دیگری را و درین معنی اتفاق عقل و اطباق اولی النهی ست تثبیت بود که مخالف بر التثبیت هم
فرو مانند در که با مشتهر چه قال الله تعالى ولئن سألتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله
برین طریق قصر حقیقی باشد قصر اضافی نبود و اجل مسمى عنده نکره موصوفه مرفوع
بر ابتدا است عنده خبر مبتدا است جمله معطوف ست بر فعلیه سابقه یا حال ست معنی اینست و اجل
معین مقدر نزد خدا است یعنی معلوم حق جل و علا ست معتزله بظاهر این آیت تمسک کنند
در مقتول دو اجل گویند چه وقوع نکره بعد نکره موجب تعدد بود چنانچه در جاءنی رجل و رایت
رجلا و مررت برجل تغایر رجال مذکور باشد اهل سنت رضوان الله علیهم اجل اول را اجل منام
دارند و اجل مسمى موت پندارند و تواند بود که اجل اول اجل موت باشد و اجل دوم اجل البعث
بود و چون اجل اول موت بود و اجل دوم اجل بعث بود اجل موت یکی باشد معتزله که در مقتول
دو اجل گویند خطا بود شعر ومن لم يمت بالسيف مات بغيره تنوعت الاسباب والموت
واحد و اگر از جهت وقوع نکره بعد نکره تعدد اجل آید تخصیص تعدد اجل بمقتول تسلیم نشاید
در مقتول و غیر مقتول اجل متعدد بود و در غیر مقتول اتفاق ست که تعدد اجل نباشد پس چاره
نبود که در همه اتحاد اجل دارند مقتول را نیست با جل خود بپندارند باید چنانچه اهل سنت گفته اند
قائل شوند و مراد و یکی که درین آیه ایشان بران رفته اند بروند ثم انتم تمترون ○
من المرية وهي الشك اي تشكون او من المراء وهو الجدال اي تجادلون این جمله نیز معطوف است
بر و اجل مسمى عنده یا بر قضی اجلا معنی اینست پس شما با این آیات در قدرت او شک می آرید
و با این حجج قاطعه و براهین ساطعه در جلال و کمال او مجادله میکنید وهو الله في السموات و
في الارض يعلم سركم وجهركم ويعلم ما تكسبون ○ مبتدا و خبر ست و جمله معطوف ست

پس هو الذی خلقکم من طین فی السموات ظرفست مضمون مر جمله را ای و هو الله محکم علیه بانه الله فی السموات و الارض یا متعلق بمضمون خبرست ای هو المعبود المعروف بالالوهیة فی السموات و فی الارض یعلم سرکم و جهرکم یا معلومات خویش خبری دیگرست معنی اینست و او خدایی ست معبود و شناخته بالوهیت است و از معبودیت اله العالم بالیقین و بالقطع تصرف کننده در آسمان و زمین سر شما که آنرا پنهان میدارید و آشکار شما که آنرا پیش خلایق پیدا می آرید و آنچه میکنید میداند و جزا دادن و سزا کردن می تواند

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ○

درین جمله التفاتست از خطاب بسوی غیبت چه مضمون او شکایتست و در شکایت صیغه غیبت خوب آمد تا در هنگام شکایت توجه نباید معنی اینست نمی آید ایشان را آیتی از آیات پروردگار ایشان مگر آنکه ایشان ازوی اعراض میکنند و از پذیرفتن و در دل گرفتن آن بکلی روی میگردانند فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ○ فا در فقد کذبوا برای تعلیل ست و جمله بر اعراض دلیل ست و فا در فسوف یاتیهم برای سببیت جمله بسبب تکذیب ست معنی اینست چون ایشان از آیات خدای اعراض کردند و قرآن را در آن هنگام که آمده است ایشان را حق در ورطه تکذیب و انکار آن افگندند پس سرانجام بیاید ایشان را مضمون اخبار قرآن از عذاب و نکال که بدان استهزا میکردند و معاقب میگردند و معذب شوند بعذابی و عقابی که آن را انکار می آوردند الحذر أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ○

استفهام انکارست و جمله برای تقریر وعید عذاب ایشانست کم استفهامیه است جمله در محل مفعول الم یروا از باب تعلیق یا استفهام آمده جمله مکناهم فی الارض با جملی که معطوفست بروی صفتست مر قرن بحذف مضاف ای اهل قرن مکناهم فی الارض ما در ما لم نمکن مصدریه است و مصدر بمعنی ظرف شده ای مکناهم مدة عدم تمکینا لکم مدرارا حالست از السما که بمعنی سحابست علیهم متعلقست بمدرارا قرن مدت و عصری و آن مقدار صد سال یا هشتاد سال یا هفتاد سال گفته باشند و از اهلکنا اول ارادهٔ مقدمهٔ اهلاک مرادست تا عطف و اهلکناهم مستقیم آید معنی اینست آیا ندیدند کافران ایشان چند از اهل قرنی هلاک کردن اهل آنرا خواستیم و ایشان را بسبیل استدراج در نعیم و حظوظ انداختیم و تمکین بر ایشان کشادیم ایشان را تمکنی بیش از تمکین شما دادیم و ابرها بر ایشان بسیار باریدیم

و جویبارها زیر خانهای ایشان یا زیر درختان ایشان روان گردانیدیم پس بگناهان ایشان ایشان را باستیلا بهلاک کردیم و بعد ایشان اهل قرنی دیگر پیدا آوردیم بمکنت ایشان ایشان را نبود و نداشتند و هیچکس از ایشان خلا رخنها باز نداشت وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ○ وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ ○ روایت کرده اند عبد الله بن ابی امیه مخزومی با مشرکان مکه بر پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمدند و در مجلس معلا او در آمدند گفتند ایمان نیاریم تا نیاری از کتابی از خدای که با او فرشتگان باشند گواهی بصدق تو و حقیقت آن کتاب دهند این آیه در شان ایشان نازل گشت و این نظم در حق ایشان پیوسته است جمله لو نزلنا علیک مستانفه است برای حکایت از کفار فلمسوه عطف است بر نزلنا یقال الذین کفروا جواب لو است موصول با صله فاعل قال است از باب وضع مظهر موضع مضمر است ان هذا الا سحر مبین قصر قلب است ای هذا سحر لا نزل من السما و قالوا عطف است بر قال ای یقال الذین کفروا کذا و قالوا کذا و جمله و لو انزلنا ملکا لقضی الامر عطف است بر شرطیه سابقه معنی آنست و اگر بر تو ای محمد کتابی در کاغذی نوشته بفرستادیم و کتابی مذکور بر دست ایشان پیدا دیدیم پس آنرا بدستهای خود لمس میکردند و در نظر خویش می آوردند هر آئینه ایشان از آن کتاب تبری میجستند ان هذا الا سحر مبین یعنی نیست این کتاب مگر سحری پیدا میگفتند و نیز میگفتند چرا فرستاده شده است با پیغامبر فرشته که بر حقیت کتاب و صدق پیغامبر گواهی دهد و بنا بر رسالت و پیغام گذاری او استوار کند و اگر ما فرشته را بر صورت فرشتگی بفرستادیم و کتاب بر دست او پیدا دیدیم ایشان دیدن صورت او طاقت نمی آوردند و مهابت او را تحمل نمیکردند همه ایشان منصعق گشتی و امر هلاک ایشان بحکم پیوستی و ایشانرا مهلت داده نمیشدند بقدر لمحه و لحظه فرصت نمی یافتند سوال تا مهلت دادن در هنگام هلاک ایشان پس از هلاک ایشان بود استعمال ثم که برای تراخی است بچه وجه روی نمود جواب استعمال ثم برای تراخی در مرتبه دارند در مرتبه برای تراخی در زمان نه پندارند چه مرگ بسیار که آن را مرگ مفاجات گویند اشد از نفس مرگ بود و اشق از مفاجات موت باشد وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ ○ ای و لو جعلنا الرسول للشهادة علی الرسالة و حقیت الکتاب ملکا لجعلناه فی الصورة و الزی کرجل فی صورة انسانا و ینکرون کونه ملکا و للبسنا عطف است بر لجعلناه و جمله شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه معنی آنست و اگر میگردانیدیم شاهد بر حقیت کتب و حقیقت رسل فرشته را هر آئینه میگردانیدیم

او را بشکل رجل تا صحبت او طاقت آرند و بدیدن صورت ملکیه خود در انفعال نیارند و چون فرشته را بصورت رجل می‌ساختیم بار دیگر آنرا در التباس و اشتباه می‌انداختیم بر فرشتگی او دلیلی دیگر بایستی واقل است برهانی دیگر بایستی و هر آینه بر ایشان می‌پوشیدیم و مشتبه و ملتبس می‌کردیم آنچه ایشان از امر رسالت بشر در یافتن نمی‌توانستند و ملتبس و مشتبه میداشتند فرستادن فرشته بصورت رجل ایشان را فائده نکردی و هیچ سود نیاوردی و لقد استهزئ برسل من قبلک

ولقد استهزئ بکسر دال از جهت التقاء ساکنین و بضم از جهت اتباع تا خوانند یعنی یکی دانند لام در جواب قسم است ای اقسم لقد استهزئ برسل من قبلک و این جمله متضمن است برای شکایت از کردار ناشایسته کافران و تسلیه پیغامبر علیه السلام بر استهزاء ایشان روایت کرده‌اند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم در مسجد حرام با جماعتی از صحابه بود و ایشان را وعظ و نصیحت میفرمود ابوجهل با جمعی از قریش در آمد باستهزاء و سخریه پیش آمد و گفت محمد این جماعت را ملوک حبشه میگوید و تقدیم ایشان مینماید سخریه برای تسلیه پیغمبر و وعده نصرت او و وعید سزای ایشان این آیه نازل گشت و این نظم پیوسته است معنی آنست و سوگند یاد میکنم هر آینه استهزا کرده شده بجماعتی عظیم از رسل که پیش از تو بوده‌اند و در تبلیغ رسالت کوشش می‌نموده‌اند یعنی پیغامبران عظیم الاقتدار طویل الاعمار آرندگان معجزات متین و رسانندگان آیات مبین که مبعوث شده‌اند و دعوت کردند کفار از نادانی و گمراهی بسخر پیش آمدند فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزءون ع

این جماعت سخت پر استهزا معنی آنست پس رسید بکسانی که سخر میکردند و بر مسلمانان با استهزا پیش آمدند جزای آن سخنان که سخر میکردند بدان قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین ○ آیه سابقه ذکر کفر کافران بود و این آیه جمل مصدر بقل برای تلقین پیغامبر که با ایشان چه گوید لیکنست و تفهیم ایشان بجهت بسبیل استیناف روی نمود سیروا مفعول قل است و ثم انظروا عطف بر وی است فعاقبة المکذبین اسم کان است کیف کان خبر کان است از جهت تضمن صدر مقدم شده و جمله کیف کان بتاویل مفرد مفعول انظروا است معنی آنست بگوای محمد سیر در زمین کنید یعنی بعد مهلت و تدبیر دانک زمان تفکر نگرید چگونه بود عاقبت کار تکذیب کنندگان پیغامبران و کاذبان دانندگان ایشان یعنی در بلاد عاد و ثمود بروید و از سبب شهرهای شهرهای ایشان متحیر شوید و در حوالی شهرهای قوم لوط و اصحاب مدین برسید و از احوال ایشان و اسباب و ویرانی شهرهای ایشان بپرسید تا بدانید که ایشان پیغمبر انرا تکذیب کردند با ایشان

مغرور با استهزا ایشان شدند مستحق هلاک گشتند و بعذاب پیوستند سوال تامل و نظر در هنگام سیر بود و استعمال ثم که برای تراخی ست چه وجه باشد جواب نظر مذکور بعد رسیدن در شهرهای خراب شده کافران که متباعد است از مساکن مامورین محل تراخی بود و چون متعلق ست بمهلت درک زمان تدبر و فرصت تامل و تفکر محل آوردن ثم باشد قُلْ لِّمَنْ مَّا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ قُلْ لِّلّٰهِ این جمله دیگر ست از جملهای که بر وجه استیناف بقل مصدر شده مقام برای تقریر شده بمعنی حمل مخاطب بر اقرار برای تبکیت من موصول با صله یعنی ما فی السموات والارض لله است جار و مجرور یعنی لمن خبر مبتدا است جمله استفهامیه مقرر اثبات قدرة کامل ست و مقرر مضمون جمله سابقه است لله خبر مبتدا محذوف ست ای ما فی السموات والارض ای قل هذا السوال قل جواب بمعنی آنست بگوای محمد مر کراست آنچه در آسمان و زمین ست بگو ای محمد مر پروردگار رب العالمین ست كَتَبَ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ وعده کرد و واجب گردانید خدای بر ذات خویش بفضل و کرم بر امته تو رحمت را چه آنچه بر گذشتگان بسبب عصیان ایشان کرده ست از خوک و بوزنه کردن و مسخ ساختن بر امته تو نکند و ایشان را مسوخ نگرداند و این جمله تکمیل ست نه چون در کلام سابق یعنی قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین تکمیل شده عبرت باحوال گذشتگان فرموده و گذشتگان را تعذیب مسخ و تغییر صورت واقع شده بود متوهم میشود که در این امت نیز بعصیان ایشان این چنین حال باشد و این نوع مسخ و استیصال بود بدین جمله این وهم را دفع کرد و جمله را برای دفع وهم استیصال بر وجه تکمیل آورده و بدانکه عذاب منزه از وجوب ست و نسبت وجوب بسوی خدا بر وجه تمثیل باشد رحمت او از جهت تیقن تحقق بواجب مانند از تشبیه حال او بحال واجب و نسبت می نماید لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيْهِ لام در جواب قسم محذوف ست ای واللّٰه لیجمعنکم الی بمعنی فی ست ای لیجمعنکم فی یوم القیامة و تواند بود که مراد از جمع جمع قبور بود و الی بر حقیقت باشد ای لیجمعنکم فی القبور الی یوم النشور معنی چنین بود هر آئینه هر آئینه شما را در گورها تا روز قیامت جمع خواهد کرد بعده همه را در حشر و نشر خواهد آورد و این جمله نیز مقرر ست مضمون کلام سابق را با ثبات تصرف جمع در گورها و در روز قیامت یعنی کسیکه این چنین تصرفی از وی ممکن ست از وی تصرف اهلاک عاصیان در دنیا آسان ست لا ریب فیه این جمله مؤکد است مر لیجمعنکم را تاکید لیجمعنکم از جهت رد انکار کسانی ست که روز قیامت را منکر اند

انکار ویرا اند یعنی انیست شکی در جمع کردن شما در روز قیامت و در روز جزا و سزا الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ○ موصول با صله منصوب بتقدیر اعنی است یا مرفوع بحذف مبتدا یعنی هست ای هم الذین خسروا انفسهم یا بدل از کم ای لیجمعن الذین خسروا انفسهم و این مشکل است چه ابدال ظاهر از مضمر بروجه بدل کل روا نیست مگر از ضمیر غائب و این جا ضمیر مخاطب است استبصرتک زیدا و مررت الی المساکین و مررت فی المسکین و مررت بک المسلمین روا نیست مگر آنکه این را بدل بعض دارند چه الذین خسروا انفسهم بعض جمع شدگان روز قیامت اند بر این هر دو وجه فهم لا یؤمنون تعلیل خسروا باشد چه ایشان خاسر اند از آن جهت که مومن نه اند یعنی انیست آن کسانی که گذشت که نقدهای خویش را زیان کردند و خود را بر زیان کاری و زیان زدگی آوردند پس ایشان مومن نخواهند شد و بتصدیق اسلام نخواهند پیوست سوال خسران اثر از عدم ایمان بود و مسبب کفر باشد و اینجا عدم ایمان اثر خسران چگونه ساخته و در ذیل التسبیب او چگونه انداخته جواب خسران اینجا یعنی حرمان از نیکی بارادت و قضا دارند و این سبب برای اینکه ایشان ایمان نیارند و در حالت کفر و کافری جهان گذارند وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ○ عطف است بر جمله لله ای قل ما فی السموات و الارض لله و له ما سکن فی اللیل و النهار و در اول تعمیم نظر مکان بود و اینجا تعمیم در زمان روی نموده یعنی نیست و مر او راست آنچه در شب و در روز ساکن است و ملک بودن همه او را مبین است سوال شب برای سکون بود و روز برای حرکت باشد چنانچه جای دیگر گفت جعل لکم اللیل و النهار لتسکنوا فیه و لتبتغوا من فضله ذکر نهار اینجا چه وجه دارند و چگونه مستقیم بنمایند جواب روز محل حرکت است فی جمله بود و همی سکونی نیز می باشد از نشستن و خوابیدن و راحت جستن و غفلتن یا بر حذف معطوف محمول کنند ای ما سکن و تحرک فی اللیل و النهار و بعضی گویند از سکون سکون کنوز و معادن زمین مراد بود چه شب و روز در زمین سکون و قرار دارند و از کلبی روایت کرده اند که کفار گفتند ای محمد پیغامبر آمدند و در این مقالت شدند که ما فقرا بینیم گفتار که وا می دارد ترا بدین دعوی پیغامبری گذاری حاجت تو آوریم و بر تو بسیار متعلق کرد برای تو مالی جمع کنیم تا توانگر گردی و ... را از دعوی فرو داری در آن وقت این آیه فرود آمد بقرینه ... ارادت معادن و کنوز ملائم بود و نسبت سکون سوی آن در شب و روز موافق باشد و هو السمیع العلیم عطف ثنای بر ثنای است یعنی اوست و او شنوا است گفتار همه گویندگان است و دانا است کردار همه کنندگان و داند جزا دادن بکردار و گفتار ایشان تواند و هیچ کس را ابدا بتحقیق نسبت نرساند قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ این جمله دیگر است از جمله هایی که بر وجه استیناف بقل مصدر است

استفهام برای انکار بمعنی نفی ست و تقدیم غیر الله که منشا انکار همان ست از جهت اهتمام بر گذشت از جهت ارادت حصر واقع نشده چه گر انکار متعلق بحصر بود فساد معنی باشد یا گوئیم جمله اغیر الله اتخذ ولیا متفرع بر ثنای بانی خداست که سابق ست بر طریق اثر و تفرع بدان لاحق ست چه کسی که ثنای او اینست و صفات او چنین ست غیر او را ولی نگیرند و ولایت دیگری بر خود نپذیرند قل مکرر ست قل سابق را بتقریر است فاطر مجرور صفت الله است و هو یطعم و لا یطعم جمله حالیه است معنی اینست بگو ای محمد غیر خدا را دوست گیرم و غیر او را بدوستی نپذیرم چنانچه کافران غیر خدای را ولی میگیرند و ولایت نابوده بر خود می پذیرند یعنی این کار نباید و این شان تو نباشد و این بر وجه تعریض ست یعنی غیر خدای را شما دوست میگیرید و ولایت نابوده بر خود می پذیرید خدای که آفریننده آسمان و زمین ست پیدا کننده آن این هست و حال اینست که بخوراند و خورانیده نشود با وجود او دیگری را دوست گرفتن مقتضای عقل و موجب خرد نبود سوال ذکر اطعام کرد از انعام لازم ست نباید و نکته چیست و آوردن یطعم بجای ینعم بر چه وجه مبنی ست جواب اطعام معظم اقسام انعام ست سبب بقا خاص و عام ست چه مناط البقاء جهان و ملازم احتیاج انسان ست که طعام هیچکس بحاجت نخورد و انعام غیر محتاج نیز بود قُلْ اِنِّیْٓ اُمِرْتُ اَنْ اَکُوْنَ اَوَّلَ مَنْ اَسْلَمَ این جمله دیگر ست از جملهای که بر وجه استیناف القیل مصدر ست تاکید جمله از جهت اظهار اهتمام در اخبار و اعلام ست معنی اینست بگو ای محمد بدرستی فرموده شده ام که اول مسلمانان باشم پیش از همه مومن گردم و این بر نسبت قریش یا بر نسبت اهل مکه بود یا بر نسبت همه مومنان بعد زمان و آن باشد وَلَا تَکُوْنَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ ○ عطف ست بر قل یا مقول قل محذوف ست که بر امرت معطوف ست امرت بکذا و قیل لی کذا معنی اینست این سخن بگو و مباش از مشرکان و در شرک آرندگان و این نهی پیغامبر را صلی الله تعالی علیه وسلم نظر با امکان تصوری ست که مناط تکلیف و ابتلا ست نه امکان وقوعی ست که پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از وقوع ترک معصوم و مبرا ست و تواند بود که پیغامبر را نهی از مشرک بودن بر وجه تعریض بود یا محمول بر مجاز یا حذف مضاف ست یعنی و لا تکن امتک باشد چنانکه و لئن اشرکت لیحبطن عملک گفته اند و و لا تدع مع الله الها آخر بران قیاس و تواند بود که نهی مذکور در دوستی مشرکان باشد یعنی مشرکان را دوست مدار چه هر که قومی را دوست دارد بر حکم من احب قوما فهو منهم او از آن قوم بود قُلْ اِنِّیْٓ اَخَافُ اِنْ عَصَیْتُ رَبِّیْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ ○ این جمله دیگر ست از جملها که بر وجه استیناف القیل مصدر ست و تاکید این جمله نیز از جهت اظهار اهتمام در اخبار و اعلام ست ان [illegible] در اشعار کلام محذوف

الجواب نیست تقدیر ان عصیت یعنی الم عذاب معنی آنست بگو ای محمد بدرستی من می‌ترسم پروردگار خود را
اگر نافرمانی کنم از عذاب روزی عظیم که روز جزا و سزا و مشهد رسل و انبیاست جمیع پیشینیان و هنگام رسوائی
ارباب عصیان و طغیان مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ ط جمله فقد رحمه تعلیل جزا
محذوف نیست یا تذییل نیست و جمله شرطیه صفت است مر عذاب را و بر قراءة یصرف بصیغه مجهول رابط
موصوف ضمیر یا الم مستتر فاعله است ای عذاب یوم عظیم صرف ذلک العذاب عنه یعنی فقد رحمه الله
و بر قراءة من یصرف بصیغه معروف ضمیر مفعول محذوف باشد ای عذاب یوم عظیم من یصرف الله
عنه یعنی آنست هر که صرف کرده شود یا گویند هر که صرف کند خدا از وی عذاب را
نجات یابد و بدرجه قرب و فلاح پیوسته باشد هر که نجات یافت پیوسته خدا بر وی بخشوده
وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ۝ ای ذلک الغفران او ذلک الصرف الفوز المبین جمله بر تقدیر اول
تذییل باشد و بر تقدیر ثانی تذییل بعد تذییل بود و معنی آنست آن غفران یا آن نجات یا آن صرف عذاب
از ایشان رستگاری پیداست جدا از گرفتاری و عقاب است وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ
لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ این جمله با ما قبل خود
است برای بیان کمال قدرت و قوت او و جمله اعتراضیه نیست و جزا است یا
غیر فهو علی کل شیء قدیر یعنی از علی کل شیء قدیر معنی آنست و اگر خدای او برساند بر
و مکروهی نصیب تو گرداند چون فقری و مرضی و مشقتی و محنتی و مصیبتی و سفری آخر اجزاء و هیچ دفع کننده
نبود و غیر او باز دارنده نباشد و اگر نیکی برساند و خیری نصیب تو گرداند چون غنا و صحتی و تیسیری
و راحتی و سروری و منفعتی خدا بهمه چیز تواناست هر چه خواهد کند سوال در کتب علم معانی بیان
تغییر و ندرت فرق پیدا است آنرا موجب استعمال اذا در ماضی فاذا جاءتهم الحسنة و استعمال ان در فعل
مضارع وان تصبهم سیئة یطیروا بموسی و من معه داشته و درین آیه میان ضر و خیر تسویه کرده و در هر دو
محل آن فعل مضارع آورده وجه چیست درین استعمال جواب اطلاق حسنه
و تعریف در صورت تعریف جنس بود اما در صورت تنکیر واقع
بود مجزوم بود نیست حکم سیئه و حسنه
وهو القاهر
فَوْقَ عِبَادِهِ ط عطف است بر هو الله فی السموات و فی الارض
یعنی آنست و او غالب است از بندگان خویش قدرت و مکانت است

نه علو مکان که او را از آن برآءت و نزاهت ست. وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ○ این جمله عطف ست بر جمله سابقه عطف ثنای بر ثنای ست معنی اینست و او استوار کار ست همه کارها بحکمت کند و او آگاه ست باحوال بندگان احوال همه داند وجزا او زان تواند قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قل این جمله دیگر ست از جملهای که بر وجه استیناف بقل مصدر ست ای شئی مبتدا ست اکبر خبر مبتدا ست شهادة تمیز ست و من تفضیله محذوف ست ای ای شئی اکبر شهادة من کل شئی و استفهام برای تقریر یعنی حمل مخاطب بر اقرار است الله مبتدا ست محذوف الخبر ای الله اکبر شهادة من کل شئی و این جواب ای شئی و اکبر شهادة واقع شده بر طریق عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ آمده و قل یا مقول خویش بدل الاشتمال ست از قل ای شئی اکبر شهادة یعنی قل هذا القول قبل جوابه و شهید خبری است ای محذوف المبتدا و ای هو شهید بینی و بینکم این جمله مستانفه است در جواب ما وجه تعلقک بمن هو اکبر شهادة فقل هو شهید بینی و بینکم برین وجه الله محل وقف بود و بعضی ای شئی اکبر شهادة من الله تقدیر کنند و استفهام برای انکار یعنی لا شئی اکبر شهادة من الله گویند و الله مبتدا و شهید خبر مبتدا و آن جمله یعنی قل الله الذی لا شئی اکبر شهادة منه شهید بینی و بینکم پندارند برین تقدیر نیز جمله قل یا مقول خویش بدل از جمله قل یا مقول مطابق باشد برین وجه الله محل وقف نبود قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ الله شهید مبتدا و خبر بود یا الله مبتدا محذوف الخبر و شهید خبر محذوف المبتدا بتقدیر الله اکبر شهادة هو شهید بینی و بینکم باشد جمله قل الله اکبر شهادة برین وجه جواب ست و سوال بر طریق لله الواحد القهار بعد لمن الملک الیوم قل مکرر ست برای تاکید یعنی اینست بگو ای محمد کدام چیز بزرگتر از روی شهادت یعنی گواهی کدام چیز بزرگتر ست نام او بگوید و به بزرگی شهادت او اقرار کنید تا همو را گواه بیارم در گواهی دعوی صدق خویش با گاهی سپارم بگو ای محمد خدای عز و علا گواه است میان من و شما یا همی چنین گویند خدای بزرگتر ست از روی گواهی او گواه است میان من و میان شما با گاهی وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ ای و من بلغه القرآن و اشارت بهذا از جهت بیان قرب ست بر طریق آن هذا لفی الصحف الاولی و جمله و اوحی الی قوله و من بلغ معطوف برای تائید شهادت توحید و رسالت که قرآن متضمن ست لانذرکم متعلق ست باوحی و من بلغ عطف بر ضمیر منصوب که مفعول ست من انذر و ضمیر فاعل بلغ عاید ست بر قرآن ضمیر مفعول و که عاید بود بر من محذوف است ای ولانذر من بلغه القرآن معنی اینست و وحی کرده شده است بسوی من این قرآن تا ای اهل مکه شما را بترسانم بانواع وعیدها [illegible]

کسانی که از آدمیان و پریان در وجود آیند تا قیامت بوجود روی نمایند و کسانی را که این قرآن برسد و دلهای ایشان بر مضامین آن مطلع شود أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است و استعمال آیت ولام دلالت بدین میکند که کافران بر وجه باطل مذکور گواهی با وکاوت و استوار میدهند و تاکید شهادت باطله مزید توبیخ و استعظام انکار را مستحق میشوند و این جمله مستقل است یا تتمه قُلْ اللّٰهُ شَهِیدٌ بَیْنِی وَبَیْنَكُمْ زیرا که انکار و توبیخ شهادتی که بخلاف شهادت اولی است معنی شهادت کرد لا باشد محقق تثبیت او بود جمله واوی معترضه است جوابیه گذشت و ذکر آن بالا رفت معنی اینست آیا درستی شما آنانید که با خدای معبودان دیگرند گواهی میدهید و بر باطل ایشان آگاهی مینماید چنین گواهی نباید و چنین باطل از عاقل نشاید قُلْ لَا أَشْهَدُ ای قل لا اشهد بما تشهدون این جمله دیگر است از جمله هایی که بر وجه استیناف نقل مصدر است معنی اینست بگو ای محمد گواهی نمیدهم بآنچه شما گواهی میدهید و نمیگویم آنچه شما میگویید قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلٰهٌ وَاحِدٌ این جمله دیگر است از جملهایی که بر وجه استیناف نقل مصدر است معنی اینست بگو ای محمد نیست خدای مگر معبودی واحد یعنی از این مفهوم یک فرد بیش موجود نبود و فردی دیگر از و محال باشد وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ما موصوله یا مصدریه است یا موصول و تاکید انّی بریء از جهت اظهار تبری از شرک است بر وجه وکاوت نه از جهت انکار و تردد و معنی اینست و بدرستی که من بیزارم از آنچه آنرا با خدای شریک میگردانید یا از انباز آنرا باطل شد یا حق میخوانید الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ چه در آیات سابقه ذکر مشرکان بود و سامع بعد ذکر مشرکان منتظر اهل کتاب و سائل از مقال ایشان بود و این آیه بر وجه استیناف وارد گشت و حال ایشان بیان پیوست الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مرفوع المحل بر ابتدا است و جمله یعرفونه کما یعرفون ابناءهم خبر مبتدا است و جمله تشبیه یا بعیب و در یعرفونه ضمیر عاید است بسید انبیا صلی الله تعالی علیه وسلم و در آیات سابقه خطاب قبل سید انبیا بود و این جمله التفات از خطاب بسوی غیبت و بعض و معنی اینست آنکسانی که ایشان را کتاب یعنی توریة و انجیل داده ایم و مضمون آن در دلهای ایشان نهاده ایم پیغمبر را بصفتی و حلیه که در کتاب یافته اند همچو پسران خویش می شناسند زیرا آنچه صفت او در کتاب میخوانند و حلیه او چیزی که در کتاب دیده اند موافق می یابند و او یقین درمی یابند حق را در یافته اند و از حب ریاست بکردیدن و تصدیق کردن ناشناست الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ مفعول ای هست

وقف لازم

وقف لازم

وهو القاهر

ع ۱۰

مبتدا یا محذوف ست بریں دو وجه فهم لا یؤمنون تذییل ست بر خسران دلیل ست یعنی ایشان
آنانند که نفسهای خویش را زیان زده کرده اند کتمان حق و اظهار باطل پسندیدند زیرا که ایشان ایمان
نخواهند آورد و دین اسلام را اختیار نخواهند کرد و خبر رسالت ایشان را پوشیده ساخته با اختفاء حق
در مکابره اندافتاده وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ
من استفهامیه برای انکار ست و انکار بمعنی نفی ست من افتری موصول با صلهٔ خویش کنایت ست از
اهل کتاب بر طریق التفنن و کنایت اند ایشان یعنی نیست و کیست ظالم کننده تر از کسانی
که بر خدا دروغ را افترا کرده بودند نا بوده را بوده بسته آیات خدای را دروغ داشتند در تفسیر
حقیقت آن نتوانستند یعنی اهل کتاب که چیزی گفتند که در کتابها نبوده و شریعت را نسبت کرده
و بعضی تورات و قرآن را منکر شدند از ایشان ظالم تر کسی نبود و ستمکارتر که باشد این جمله تذییل ست
از باب و لکن جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ
انه ضمیر شان ست لا یفلح الظالمون تفسیر آنست یعنی شان اینست بدرستی که شان اینست ظالمان نجات
نیابند و ستمگاران راه رستگاری در نیابند این جمله تذییل است وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ
جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ثم نقول عطف ست
بر نحشرهم متعلق ظرف محذوف ست ای یوم نحشرهم ثم نقول للذین اشرکوا نفعل بالفعل و توانند بود
که بر نحشرنا حل ظرف بالاثم مفعول تقدیر کنند ثم نقول عطف بر و دانند تقدیر چنین بود و یوم نحشرهم جمیعا
نفعل بالفعل ثم نقول للذین اشرکوا الآیة تزعمون از افعال قلوب ست بر دو مفعول او محذوف ست
ای کنتم تزعمونهم شرکائی و جمله و یوم نحشرهم جمیعا تا آخر معترضه است برای وعید کافران یعنی یاد کن
در آن روز که حشر کنیم و از گورها در عرصات قیامت زنده کرده بیرون آریم پس ایشان را این شرکا
الذین کنتم تزعمون گوییم و از ایشان آمدن شرکا بحق بحکم [illegible] ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ
إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ تکن بیاء و تا فتنتهم برفع و نصب در هر دو
بنصب خوانند و فتنتهم برفع اسم تکن الا ان قالوا مستثنی مفرغ خبر او بوده و فتنتهم بنصب خبر تکن الا
ان قالوا اسم تکن بر صیغه تذکیر یا بر صیغه تانیث تا دال بر مقالت باشد در بنا بر قراءة ضمیر
بر جمیلها برند و بر قراءة نصب منادی بحذف حرف ندا باشد ثم لم تکن عطف است بر ثم نقول و مستقبل
برین بست بطریق نفخ فی الصور معطوف علیه مستقبل ست معطوف ماضی مستقبل است چه [illegible]
که ماضی را بمعنی مستقبل دارند ثم لم تکن بمعنی لا تکون پندارند معنی آنکه پس نباشد فتنه ایشان

و بلائی که بدان مبتلا شوند مگر در راه دروغ روند و بدروغ و سوگند دروغ از شرک تبری جویند
انظر کیف کذبوا علی انفسهم این جمله تقریرست مر بیان شناعت مشرکان و تصویرست
مر حماقت ایشان و استفهام برای تعجب و استبعاد ست یعنی اینست بنگر ای محمد ایشان چگونه
دروغ گفتند بر نفسهای خویش خود را زیان کردند که اشتراک خود را منکر شدند و چیزی را که بعلم خدا ثابت
پیوسته نفی کردند شرک را، بودند کاذب تر گشتند و بارتکاب مکابره پیوستند خود را در ورطه دیگر
آوردند تا آنکه دهنهای ایشان مهر کرده گشت و دست و پای ایشان در گواهی دادن پیوست
وضل عنهم ما کانوا یفترون عطف ست بر کذبوا یعنی اینست بنگر چگونه دروغ گفتند
خود را زیان کردند و گم شد از ایشان آنچه افترا میکردند از آلهه ناستوده و شفاعت نابوده که گمان
میبردند و بدان معتمد می شدند ومنهم من یستمع الیک این جمله عطف ست
بر مضمون جمل سابقه که بیان شناعت و قباحت حال ایشان بود و چه انسبی که گفت حالهم باست و منهم من
یستمع الیک روایت کرده اند ابوسفیان حرب و ولید مغیره و نضر بن حارث و عقبه و شیبه
و ابوجهل و ابی بن ربیع و چندی از ایشان بر تلاوت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم گوش داشتند
و هوش خویش بر دریافتن آن گماشتند ایشان نضر بن حارث را پرسیدند هیچ در یافتی محمد چه میگوید
وازین گفتار چه میخواهد نضر بن حارث گفت بشکل حکایت گذشتگان می نماید و سر گذشتهای من مثل اساطیر
پیشینیان می آید ابوسفیان گفت گمان میبرم انچه میگوید صدق ست و حق می پندارم انچه میخواند حق
ابوجهل گفت کلا چنان نیست که تو میگوئی و چه گمان ست که در راه آن می پوئی این آیه در شان ایشان
وارد گشت و این نظم در حق ایشان بود و پیوسته یعنی اینست بعضی مشرکان کسانی اند سوی تو
گوش میدارند و در یافتن شان تو دل میگمارند وجعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه
وفی اذانهم وقرا این جمله عطف ست بر یستمع یا حال ست بتقدیر قد یعنی نیست
گردانیده ایم بر دلهای ایشان پرده ها که باز دارد ازینکه دریابند اگرچه بجویند و در راه او بپویند
چون چشم خفاش از دیدن آفتاب محروم شده و چون دیده را که از دیدن کائنات بی نصیب آمد
وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها عطف ست بر یستمع که صله من ست یعنی اینست بعضی از ایشان کسانی اند
که اگر بهم آیتی ببینند و هر معجزه را مشاهده کنند ایمان نیارند و دل بر تصدیق ندارند حتی اذا جاءوک یجادلونک
حتی ابتدائیه است از قبیل مرضت حتی لا یرجونه و سرت حتی ادخل البلد اینجا جمله شرطیه در آمد
یعنی اینست کار ایشان بجائی رسیده یا آنکه چون بر تو بیایند با تو جدال کنند و ساخته پیش آیند

يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ○ این جمله بیان مجادله است الذین کفروا وضع مظهر موضع مضمر است برای تصریح بتشنیع یعنی اینست مجادله کنند با تو یعنی بگویند آنانکه کافر شدند نیست قرآن مگر نبشتهای گذشتگان و پیدا کرده پیشینیان حال آنکه پوشیدگی دلهای ایشان و حرمان ایشان از ایمان بدین پایه رسیده و کار ایشان بدین درجه کشیده وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ عطف است بر وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها یا بر یستمع یا بر منهم و در ینهون و ینأون تجنیس مضارع است زید اسلم گفته که اند قریش جمع شده اند تا پیغمبر را بد انچه توانند ایذا رسانند ابو طالب برآشفت و این ابیات گفت شعر والله لن یصلوا الیک بجمعهم حتی اوسد فی التراب دفینا فاصدع بامرک ما علیک غضاضة و ابشر بذاک وقر منه عیونا و دعوتنی و زعمت انک ناصح و لقد صدقت وکنت ثم امینا و عرضت دینا لا محالة انه من خیر ادیان البریة دینا لولا الملامة او حذاری سبة لوجدتنی سمحا بذاک مبینا این آیه در شان ابو طالب وارد گشت و این نظم در حق او بوده و پیوسته یعنی اینست ایشان باز میدارند مردمان را از تعرض پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم و ایذا از جهت آنکه در دل راستی او میدانند و او را امین و درست گو میخوانند و دور میدارند خود را از دین او از جهت حب ریاست و قلت کیاست و ننگ و نام و ترس دشنام و تشنیع عار و استنکاف از کفار چنانچه روایت کرده اند چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم نزدیک مرگ ابو طالب گفت ای عم قل کلمة احاج بها عند الله فقال انی اعلم انک صادق ولکن النار ولا العار و در صحیح است که ابو طالب گفت صدق پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بتصدیق پیوسته بدین تصدیقها ایمان او را حاصل نگشت تا انکار لاحق با او باشد و کفر او کفر عناد بود و مراد است این تصدیق یعنی صادق دانستن و از صادق دانستن گرویدن نمی آید تحقیق بطلب باید وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ○ این نافیه است جمله عطف است بر ینهون و ینأون یعنی اینست که هلاک نمی گردانند بدور ماندن از اسلام مگر نفسهای خود را خویشتن در آن اهانت نمی آورند و بعقاب و عذاب آخرت و دوزخ می سپارند وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ○ لا نکذب و نکون برفع عطف است بر نرد یا حال از فاعل نرد یعنی نرد و حال آنکه غیر مکذبین و کائنین من المؤمنین و نصب هر دو است بقرائت حمزه و حفص عاصم بود و از قبیل التمنی دارد و بنصب باشد آنچه ابن عامر روا داشته عدم تکذیب و بودن

من المؤمنین و یا حرف ندا ست منادی محذوف ست ای یا قوم لیتنا نرد و قالوا عطف ست بر وقفوا علی النار و قالوا کذا از باب امر قطعیا و تری خطاب مر پیغامبر است یا مخاطب غیر معین را جملهٔ شرطیه مذکور معتبر جزا بمعنی انست و اگر ببینی ای محمد یا ای مخاطب در زمان ماضی غیر معین آنچه در زمان مستقبل خواهد شد در ین محل که موقوف شوند محبوس کرده شوند یا گویند چون واقف گردانیده شوند آتش را مشاهده کنند پس بگویند ای گروه ما کاشکی ما باز گردانیده شویم بسوی دنیا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار خود را و باشیم از مومنان و درین کلام راید بر بندگان و تواند بود تری بمعنی مستقبل دارند مستقبل متیقن الوقوع را که بمنزلهٔ ماضی حکمی ست محل وقوع بوده باشد و وقفوا و قالوا حکایت امر آینده است بمعنی مستقبل بوده از قبیل نفخ فی الصور ففزع من فی السموات باشد یعنی چنین بوده اگر خواهی دید حال ایشان را در آن هنگام که در دوزخ موقوف شوند یا بدان مطلع گردانیده شوند هر آینه امری قطعی بینی و هولی عظیم معاینه کنی و اگر لو برای تمنی باشد جوابی لازمه محتاج شرطی صدقی نشود یعنی این باشد کاشکی که ببینی در آن هنگام که ایشان بر آتش موقوف شوند و در مکان نا محبوس گردند سوال موقوف شدن ایشان بر نار و گفتن یا لیتنا نرد امریست آینده در زمان گذشته واقع نشده تری را بمعنی ماضی داشتن چگونه آید و صحت این معنی چه نوع روی نماید جواب شرط و جزا و لو منتفی باید و هم چنین متمنا منفی شاید چون حکم لو چنین باشد انتفا شرط یا متمنا بلو منافی نشود بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکذبون ○ این اضراب از وعده نفی تکذیب و اثبات تصدیق یا تمنی آن بر تقدیر رد بسوی دنیا یا اثبات این که وعده مذکور یا تمنی مسطور یا ظهور آثار بد بهانی ست که ایشان از مردمان می پوشیدند و در اخفا آن میکوشیدند نه از خلوص نیات و خصوص صیانت و شرطیه دوم یعنی و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه عطف ست بر جمله بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل و انهم لکذبون تذییل ست یا حال ست و تاکید جمله از جهت رد انکار ست که ایشان را در شان کذب خویش انکار با اصرار ست معنی آیت نه چنین ست که ایشان وعده میکنند یا آرزو میبرند بلکه وعده یا آرزو بسبب آنست که ایشان را ظاهر شده عقوبت آنچه میپوشیدند و در اخفاء آن از مردمان میکوشیدند این سخن از جهت سختی عقوبت میگویند و هر گاه بسوی دنیا رهایی یابند از عذاب می جهند و اگر بسوی دنیا رد کرده شده بودند باز گردند بجانب چیزی که ازان عاصی باشند و بدرستی ایشان دروغگویانند و در راه کذب و باطل پویانند و قالوا ان هی الا حیاتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین ○ و قالوا عطف ست بر لعادوا ان

نا فیه است یعنی هی مبتدا است الا حیوتنا الدنیا مستثنی مفرغ است و ما نحن بمبعوثین عطف است برای یکجا
الا حیوتنا الدنیا ما در ضمیر بار نا فیه است یعنی این سنگدلان گفتند بعد از انکه بسوی دنیا باز میگشتند نیست
این حیات ما مگر حیات دنیا یعنی جز حیات دنیا حیاتی نبود و نیستیم ما بعد موت مبعوث نباشیم و نه ایم ما
از موت برانگیخته شده و حیات همان بود که در دنیا بگذرد. ولو تری اذ وقفوا علی ربهم
شرطیه است جوابش محذوف است ای الجزاء ای فلو رایتهم اذ وقفوا علی جزاء ربهم و عذابه لرایت امرا فظیعا و ان شرطیه
عطف است بر شرطیه سابقه یعنی و لو تری اذ وقفوا علی النار و تری هم همان دو جمله است که گذشت
و ذکر آن بالا رفته یعنی و اگر ببینی ای بیننده یا ای پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آن هنگام که ایستاده
کرده شوند کافران نزد پروردگار ایشان فی عذاب او و محبوس ساخته گردند بر قهر او و حساب او و
عقاب او هر آئینه ببینی یا بدانی کاری هولناک در هنگام ایشان و باک قال الیس هذا بالحق
ای قال الله الیس هذا الجزاء و العذاب و القهر و العقاب بالحق و این جمله مستانفه است در جواب ماذا
قال الله حین وقفوا علی جزاء ربهم و قهره و حسابه و همزه استفهام برای تقریر است یعنی حمل مخاطب بر اقرار
یعنی آنست گفت خدای تعالی آیا نیست این حالی که شما را از وی منع بود همان حقی که بر زبانهای رسل موجود بود
قالوا بلی و ربنا این جمله نیز مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین قیل لهم ذلک بلی حرف
ایجاب نفی مقوله قالوا است و ربنا قسم است که موکد اوست یعنی آنست که گویند ایشان آری این
شاهد که دیده و گذشته همان حقیقت بوده و پیوسته قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
این نیز جمله مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین قالوا ذلک و فا سببیه است و جمله مقول قال
یعنی آنست گفت خدای عز و جل چون این حق را منکر بودید و سبب را التصدیق نکرد و تدلیس عذاب
بچشید رنج عقوبت کشیدنی بسبب آنکه شما بر صفت ناگرویدن و کفر ورزیدن بودید و در حضرت
عالی دعاوی کفر و کافری ورزیده بودید سوال چیست آنکه از قلت بود ذم است تعالی او در عذاب الیم هستند
بچه وجه باشد جواب آنست که تقریر فیما سبق است گناه بود و جلال آنست که عذاب الیم و عقوبت
کثیر بر نسبت شناعت کثیر اندک باشد اگرچه اندک است بدل نماید و اگرچه عظیم است در نظر
قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله حتی اذا جاءتهم الساعة بغتة قالوا یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها
و هم یحملون اوزارهم علی ظهورهم جمله سابقه برای بیان شناعت و فظاعت حال کافران
اند و این جمله یحملون نیز بیان شناعت و فظاعت حال ایشان است مقرر شده حتی ابتدائیه
است نه جاره شرطیه که بعد او ست و گردد اذا جاءتهم الساعة غایت مجرور و متعلق کذبوا بود

حتی وقت مجیٔ الساعة بدین وجه قالوا یا حسرتنا ندا دارند در جواب اذا یقولون حتی یجیٔ الساعة بغتة ناپدید آرند
وند ابرای التعجب است علی ما فرطنا متعلق بحسرتنا و ما مصدریه است ای یا حسرتنا علی تقصیرنا و هم
یحملون حال است معنی آنیست بدرستی که زیان زده شده اند آنان که نعمت و لقای خدا را تکذیب کردند
حشر و جزا را منکر گشتند تا آنکه چون ایشان را قیامت یکایک بیاید یعنی وقت مرگ که در شان
او من مات فقد قامت قیامته گفته اند ناگهان در آیند بگویند ای حسرت ما بر آنچه تقصیر
کردیم و عمر در فصول با عمر آوردیم و در حال آنیست که ایشان اثقال اعمال خویش را بر پشتهای خویش بر
گرفته و تحمل بارها گران بر خود پذیرفته و این تمثیل است یعنی حال ایشان در تحمل گناهگاری بکسانی
بماند که بارها گران بر پشتها دارند و بار آن را بر میدارند و توانا بود که اوزارهم عبارت است از عقاب
بر وجه استعارت باشد و در یحملون ترشیح بود الا سآء ما یزرون ○ الا حرف تنبیه است
و ساء از افعال ذم است بمعنی بئس و ما نکره منصوبه است و مخصوص بذم محذوف است ای شیئا
شیئا یزرونه وزرهم و این جمله تذییل است معنی آنیست آگاه باش بد چیزی است که بر می گیرند کافران
یعنی وزر گناه ایشان وما الحیوة الدنیا الا لعب و لهو ط این جمله معترضه است
برای مذمت دنیا و نکوهش حیات آن و دنیا بر وزن فعلی است مونث ادنی که مشتق از دنو بمعنی
قرب است معنی آنیست نیست حیات که نزدیکتر است یعنی حیاتی که پیش از موت است مقدر است
مگر همچو لهو در انتفای فائده و همچو لعب در عدم عائده یعنی این حیات اگر وسیلت کار آخرت نشود و بدو
فائده باقی حاصل نشود بیفائده بود و همچو لعب و لهو باشد و اگر حیات فانی را در کار آخرت گذراند پس منفی
باعتبار بقا ثمره حیات فانی را باقی گردانی بیت این دم که دمی داری در باب یکی کاری
این فرصت یکدم را عمری ابدی گردان ۵ و درین کلام حذف مضاف است ای انما اعمال الحیوة الدنیا
چنانچه در آیه دیگر گفت انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد
که این چیزها اعمال حیات باشد عین حیات نبود و اعمال حیات دنیا دو نوع است یکی آنکه فعلی بی نفع
بود که بر وی هیچ فائده از دین و دنیا نخیزد و آنرا در اصطلاح لعب گویند چون لعب صبیان که بر آرند
بازی کنند از چوب اسپ سازند و بدوانیدن پردازند و عملی که موضوع است برای اظهار که عدم آن است
نفع دینی در محل نباشد و احتمال نفع دنیاوی بمعارضه احتمال زیان دنیاوی ساقط بود و داخل لعب
بود دوم فعلی که در و نفعی از دنیاوی هست و وسیلت دینی هیچ وجهی نخواهد چون اعمال صحابئین و
شرب مسکر و بیت شکر و بیت طولی که ملهی است شاغل از دین است آنرا لهو گویند اما افعال مباح

که متضمن نفع دنیاوی او بقاء عالم یا بهار عالم است لعب نبود و استعمال ما و الا مختص ست بانکار
بروجه اضرار مرتکبان لهو ولعب را انمرکه مدعیان مفید بودن آن و انکار معنی لهو ولعب ازان بروجه اسرار
تنزیل کرده و نفی وی است نبابر وجه قصر قلب آورده وَلَلدَّارُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ ط
لام تاکید است والدار الآخرة مبتدا است خیر للذین یتقون خبر است این جمله عطف است بر جمله سابقه و بعضی
ولدار الآخرة باضافت خوانند بتاویل ولدار الآخرة و افند معنی اینست و هر آئینه دار آخرت بهتر است مر
کسانی را که تقوی می ورزند و از معاصی و مناهی می پرهیزند اعمال ایشان متضمن نفع آخرت بود و سبب
ثواب اخروی می گردد اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ○ همزه برای انکار بروجه توبیخ است معطوف علیه
محذوف است ای الا تتفکرون ما بینا معنی اینست ای تفکر نمی کنید پس خیریت دار آخرت در
نمی یابید شما یا که فکر نکنید انچه دانستنی است ندانید. قَدْ نَعْلَمُ اِنَّهٗ لَيَحْزُنُكَ الَّذِيْ
يَقُوْلُوْنَ فَاِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُوْنَكَ وَلٰكِنَّ الظّٰلِمِيْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ يَجْحَدُوْنَ ○ یکذبونک از تفعیل و افعال
خوانند و یکذبونک از اکذب یعنی وجده کاذبا دانند این جمله معترضه است برای نکوهش شان کافران
و نداست حال ایشان روایت کرده اند اخنس بن شریق ابوجهل را گفت من و تو تنهاییم کسی
دیگر نیست مرا آگاه ساز از محمد آیا میدانی صادق میگوید یا کاذب جواب داد ابوجهل گفت محمد را صادق میدانیم
که او هیچ دروغ نگفته و تجربه به صدق وی راستی نرفته لیکن وقتی که او را تصدیق کنیم بنی قصی لوا و سقایه
و نبوت ببرند باقی قریش چه کار کنند و بعضی گویند گاهی ابوجهل پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم
مصافحه کرد شیاطین او را از مصافحه پرسیدند گفت والله او را صادق میدانم دروغ گو نمی خوانم
لیکن ما که عبد مناف را تابع بوده ایم تا او را تابع شویم و بعضی گویند شبی حارث و عامر برادر او
در راهی می رفتند حارث گفت تو باید گفت تعساً له یعنی هلاکی باد محمد را برادر او گفت چنین مگو و هلاکی او مجو زیرا که
او راستی میگوید و اتباع راه حق میجوید حارث گفت چون تو چنین میدانی چرا او را به پیغامبری نمی خوانی
و چون صدق او در دل داری چرا بروی ایمان نمی آری [illegible] موافقت او و یاران او [illegible]
برادر حارث گفت قوم ما را بهتر ساخته اند و بزرگی و مهتری با ما پرداخته اند ما را تقلید کنند و در وفا اتباع
ما آورده اند مهتری خویش چگونه بگذاریم و چه نفع بینیم و ایمان آریم حارث گفت مهتری بگذار و برو ایمان آر
برادر حارث همدران ساعت متوجه حضرت پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم گشت تا بدو [illegible]
پیوست پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم گفت درین وقت آمدن و ایمان آوردن چه باعث گشت
و درین کار چه داعی شد که بدین ساعت پیوستی شرح مذکور باز گفت [illegible]

صلی اللہ تعالی علیہ وسلم محزون گشت کہ میدانستم کہ بر ایشان این کار مشتبہ ست و اشتباہ توان بود خفا
بر وضوح توان آورد و چون معلوم شد کہ ایشان صدق من معلوم دارند و با وجود آن از جہت حب جاہ
و ریاست دل بر ایمان نمی گمارند اکنون معلوم گشت کہ ایمان آوردن دشوار ست و کار ایشان در
حیز النار لا العار ست خفتہ را بیدار توان کرد خفتہ ساختہ را بہ بیداری نتوان آورد و دران معرض این
آیت نازل گشت و این نظم بدو پیوست معنی انیست میدانیم ما بدرستی شان اینست
هرآیینہ اندوهگین میکند ترا آنچہ ایشان میگویند بعد معرفت حق در راه مکابره می پویند تکذیب ایشان
اندوهگین شدن نباید و بگفتار ایشان التفات نشاید زیرا کہ ایشان ترا تکذیب نمیکنند بلکہ آیات
معجزات خدای را منکر شوند سوال ایشان حقیقت تکذیب پیغامبر میکردند و الفاظ تکذیب صریح
بر زبان می آوردند نفی تکذیب پیغامبر بقولہ فانہم لا یکذبونک چہ توجیہ می آید و مطابقت آن چگونہ
روی می نماید جواب نفی تکذیب محمول ست بر وجہ انفراد یعنی لا یکذبونک منفردا بل منضما مع
تکذیب الآیات یعنی ترا تنہا تکذیب نمی کنند و هم تکذیب در آیات ما نیز می زنند یا محمول ست بر نفی
تکذیب در آیات ما نیز می زنند یا محمول ست بر نفی تکذیب در سرائر و آن منافی نیست مر ثبوت تکذیب
ظاہرا ای لا یکذبونک فی بواطنہم ولکن الظالمین یکذبون آیات اللہ بظاہرہم وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ
مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا لام در جواب قسم ست بتقدیر قسم است
جملہ معترضہ دیگر برای تسلیہ پیغامبر ست معنی انیست سوگند یاد میکنم هرآیینہ بدرستی تکذیب کرده شدند
پیش از تو پیغامبران بسیار فرستادگان خدای عظیم الاقتدار پس صبر کرده اند بر آنچہ تکذیب کرده
شدند و ایذا رسانیده گشتند برنج و مشقت پیوستند بعضی را در آتش انداختند و بعضی را بتیشہ دو
پرکالہ ساختند و بعضی را ذلت میکردند و بعضی را در هوان و حقارت می آوردند تا آنکہ ایشان را نصر خدا
آمد و هنگام فتح و ظفر در آمد وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ لکلمات اللہ ظرف مستقر ست لا نافیہ را
خبر است متعلق مبدل نیست و اگر نہ مشابہ مضاف می بودی از باب لا حافظا للقرآن بودی و جملہ حالیست
یا معترضہ معنی انیست و نیست هیچ بدل کنندہ و گرداننده کلمات خدای را در باب نصرت انبیا مقهور
شدن دشمنان ایشان ثابت بود چنانچہ در کتب اللہ لاغلبن انا و رسلی و انا لننصر رسلنا و لقد سبقت
کلمتنا لعبادنا المرسلین انہم لہم المنصورون امثال آن می نمود وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبَإِ الْمُرْسَلِينَ ۝
جملہ و لقد جاءک عطف ست بر جملہ و لقد کذبت رسل من قبلک من بقول اخفش زائده ست در اثبات ای و لقد
جاءک نبأ المرسلین و بر قول سیبویہ برای تبعیض ست ای لقد جاءک بعض نبأ المرسلین معنی انیست و بدرستی آمده است ترا

در رسیده است بر تو خبرهای مرسلان ما یعنی از خبرهای ایشان چون خبر نوح و لوط و شعیب و صالح و هود
که ایشان را چه تکذیبها و ایذاها از امتان ایشان واقع شده بود و ایشان بر آنها صبر کردند و دل بر تحمل
ایذا ایشان آوردند تا آنکه نصرت ما رسید و کار امتان ایشان بهلاک کشید و در تفسیر امام کلبی آورده
در گروهی پیغامبری بودی که هیچکس ایمان نیاوردی و بشنودی تکذیب او امت او همه هلاک شدندی
و پیغامبر مذکور در دیگری آمدی مشغول بعبادت خدای شدی و پیغامبر تا آنکه اجل او رسیدی و ازین
عالم رخت بیرون کشیدی وَاِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ اِعْرَاضُهُمْ فَاِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ تَبْتَغِيَ
نَفَقًا فِي الْاَرْضِ اَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَآءِ فَتَاْتِيَهُمْ بِاٰيَةٍ جزاء این شرط محذوف است ای فافعل
وائتهم بآية و شرط با جزا جزاء شرط ایشان اول است و این جمله معترضه هست برای تنبیه پیغامبر صلی الله
تعالی علیه و سلم باز داشتن در اعراض کافران و تاخیر آمدن معجزات مقترحات ایشان روایت
کرده اند حارث بن عامر با جماعتی از قریش بر پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمده و در مجلس
در آمد و گفت معجزه چنین بیار چنانچه پیغامبران معجزه می آوردند تا ما بتو ایمان آریم و دل بر تصدیق
آن و متابعت تو داریم پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم منتظر حصول معجزه بود و زمانی گذشته
معجزه روی ننمود ایشان اعراض کردند پیغامبر را علیه السلام اعراض ایشان دشوار آمد و بر خاطر
پیغامبر از جهت آنکه اعراض ایشان بنا بر نیامدن معجزه اندوهی عظیم در آمد این آیه نازل گشت
و این نظم بوده و پیوسته است در دو آیه سابقه تسلیه پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم
و تحمل و بر صبر وعده نصرت و فتح بود و درین آیه بیان که پیغامبر را علیه السلام بر اصرار
کفار بر کفر و اعراض ایشان از ایمان اندوه نشاید و دشوار نباید داشتن و گرانی دل و تنگی
خاطر نباید تحقیق بیان فرمود و معنی آن اینست و اگر نا آمدن معجزه بر تو دشوار آمد و اعراض
کافران بر خاطر تو گران نماید پس اگر توانی که بجوئی راهی در زمین یعنی سوراخ
که در آن در روی یا بجوئی نردبانی در آسمان تا بر آن بر شوی و معجزه بیاری تا ایشان
ایمان آرند بیاری در زمین فرو روی و بر آسمان بر شوی و معلوم است که طاقت
آن غاری و مردم را نادر انچه زیادت از انچه بر طاقت او ست تکلیف نشده از
نا حاصل شدن آن نخروشید وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدٰى این جمله
تذییل است چه گاهی که متعلق مشیت خدای تعالی باشد اندوه کردن و گران شدن آن تنبیه
نبود پس مضمون آن مؤکد مضمون جمله سابقه و از ند تذییل نیز باشد معنی اینست که اگر خواستی

خدای جمع کردن ایشان بر راه راست هر آئینه جمع کردی و همه را بر راه دین و اختیار اسلام آوردے
چون خدا جمع کردن ایشان بر هدی نخواسته بعضی را بر ایمان آورد و بعضی را بر کفر داشته خلاف ارادت
او اگر تخواهی نشود و مشقت بدان و رنج کشیدن دران بسر نرود فلا تکونن من الجٰهلین ○
فا سببیه است ثبوت مضمون اشار مذکور سبب است برای توجه نهی مسطور معنی آنیست چون این دانستی
که خدای جمع کردن همه بر هدی نخواسته و ایمان همه متعلق بارادت خویش داشته پس مباش از
کسانیکه این معنی ندانند و درین سر واقف نشدند یعنی تو انند من الیقین بالقدرة رضی بالمقدور و
خطی بالسرور خلاف مقدور نبود و نا حاصل شدن آن بسبب حزن برای چه شود انما یستجیب الذین
یسمعون والموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون ○ جمله مقرر جمله سابقه است معنی آنیست که اجابت
نکنند مگر کسانیکه بشنوند کسانیکه نشنوند اجابت چگونه کنند از ایشان طلب اجابت شاید و بر عدم
اجابت اند و نباید مردگان یعنی کفار [illegible] اینجا بر وجه استعارت مصرحه کفار مراد است
که ایشان مردگان مانند در استجابت دعوت شما کار زندگان است مردگان نشنوانند ایشان را خدا
بعد مردن بعث خواهد کرد پس ایشان را سوی حسابگاه خویش باز خواهد آورد در آن روز بدانند خواهند
و حالت خویش خواهند دید این زمان بر گوش ایشان مهر شده دعوت نشنوند اجابت نکنند
از ناشنیدن ایشان اندوهگین مباش از اعراض ایشان قول خود را مخراش وقالوا لولا نزّل
علیه ایة من ربه جمله حال است از ضمیر ناس الذی یقولون و قد قالوا لولا نزل علیه آیة من ربه
معترضاتی که در میانه بود در اثنای کلام رد شده و قصه بالا گذشته که حارث بن عامر و جماعتی از قریش
از پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم معجزه جستند و وعده ایمان کردن آوردند چون در معجزه تاخیر شد
لولا انزل علیه آیة من ربه گفتند پیغامبر محزون گشت این کلام بوده پیوست معنی آنیست و حاصل
آنیست که گفتند کافران چرا فرستاده نشد بر محمد صلی الله تعالی علیه وسلم معجزه از پروردگار او چنانکه
ما در خواستیم چرا حاصل نگشت آنچه ما دل بران نهادیم قل ان الله قادر علی ان ینزل ایة
ینزل بر صیغه مضارع معروف از باب تفعیل و افعال خوانند و معنی هر دو یکسان و انیست ای آیة اقترحوها
این جمله دیگر است از جملهای که مقول قل است یعنی آنیست بگو ای محمد بدرستی خدا قادر است
بر آنکه فرستد معجزه که شما میجوئید و آیتی که شما طلب آن می پوئید که قدرت او کامل است در همه
ممکنات فعال است لیکن کردن آن و نا کردن آن بمشیت و بحکمت اوست آنچه کرده است و آنچه کرده است بر وجه
حکمت باشد و از نا فرستادن معجزه که میجوئید حکمت اوست و چه حکمت نیست و در اشتمال حکمت آن بر الازم

نیست از آن که در غیب است در بعض تفاسیر درین محل حکمت نا فرستادن معجزه بیان نا کرده و از حیز خفا بظهور آورده که حکمت در نا فرستادن معجزه که ایشان خواسته بودند و از ایشان سیر اقتراح می نمودند آن بود که سنت الهی در پیدا آوردن معجزه که کفاران را متعلق اقتراح کنند چون آن پیدا آید باقتراح ایشان روے نماید اگر بدیدن معجزه بیان بپیغمبر نگروند بدین جهت مستاصل شوند و پیغمبر را رحمت عالمیان خوانده قلم استیصال بایست او نرانده بعلم قدیم دانسته بود اگرچه معجزه که مقترح ایشان است پیدا آید ایشان را صورت ایمان روی نخواهد نمود پس این بود که معجزه پیدا ننمود تا ایشان بانکار دیدن مستاصل نگردند وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ این جمله استدراک است یعنی انیست ولیکن اکثر مردمان در قدرت خدای جاهلاند بدین که خدای را قادر بر همه چیز نمیدانند چه فلاسفه بعقل کل قادر دارند و بغیر قادر نمی پندارند و بقاعده باطله تمسک کنند الواحد لا یصدر منه الا الواحد در میان افگنند و بعضی زیاده تنزیه پویند و او را قادر بر قبائح نگویند و بعضی قادر بر فعل عبد ندانند و بعضی بر مثل فعل عبد قادر نخوانند حق آنست که او قادر است بر همه ممکنات و توانا است بر همه کائنات وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُم من زائده است و دابه اسم ما است و لا طائر عطف است بر دابه و توصیف طائر بجمله یطیر بجناحیه از جهت تکمیل است تا ذهن بطیر این جهت نرود و امم خبر ما است از انتقاض نفی بالا عمل ما نافیه باطل شد پس رفع آمد و مجرور در من دابة تا آخر تذییل است متضمن تاکید بیان قدرت و تقریر است از جهت استغراق افراد دابه و طائر که سیاق نفی مقید آن شده خبر یعنی امم بصیغه جمع آمده یعنی انیست و نیست هیچ جنبنده در زمین و نه پرنده که بپرد بپرهای خویش در هوا مگر امتان که امثال شما اند در بدائع و اصناف حیوانات که شما بیاشید درین که تقدیر خدا اند معلوم او اند بقضا و قدر بسته بارادت و مشیت او منتشر گشته بخلق او پیدا آمده و با یجاد او موجود شده مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ۝ جمله الی ربهم یحشرون معطوف است بر جمله و ما من دابة فی الارض الی آخر عطف فعلیه بر اسمیه بقصد حدوث و ثانیه ثبوت و جمله اولی و جمله و ما فرطنا فی الکتاب شیئا معترض یعنی انیست فرو نگذاشته ایم در کتاب یعنی در لوح محفوظ هیچ چیزی که اثبات کردن آن می بایست در آن آورده ایم و آنچه نفی آن می شایست نفی کرده ایم امم کثیر الاجناس و الاصناف کثیر الاحوال و الاوصاف همه ثبت پیوسته و هیچ حال و معنی متروک نگشته پس ایشان همه با این کثرت هلاک خواسته گشت پس از آن سوی محشر پروردگار خویش

پیوسته تا آنکه گوسپند با سرو که گوسپند بی سرو را سرو زده و [illegible] قصاص [illegible] گردد

داد ماخوذ خواهد گشت پس [illegible] قصاص خواهد پیوست شما و ایشان در شبهی که بیان کردیم برابرید

میان خویش و ایشان فرقی مکنید و توانند بود که از کتاب مذکور قرآن مراد بود در وی هر چه محتاج الیه است

مذکور است و احکام شرایع بعبارت و اشارت و دلالت و اقتضا مصرح و مدلول علیه [illegible] مسطور

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مراد از آیات آیات قرآن یا معجزات پیغمبران است

علیهم السلام و الذین کذبوا بآیاتنا مبتدا است و صم که جمع اصم است خبر مبتدا است و بکم عطف است

بر وی فی الظلمات خبر بعد خبر یعنی ایشان صم و بکم کائنون فی الظلمات و صفت فی الظلمات

مفید است مر فایده [illegible] را که در آنچه ایشان افتاده اند هر که در ظلمات است [illegible] چیز

که نه بیند معنی آنست که آنکه تکذیب کردند آیات ما را یعنی آیات قرآن را یا معجزات پیغمبران را

کرانند [illegible] گنگانند نشان راه پرسیدن نتوانند در تاریکی افتاده اند نشانها

راه [illegible] این جمله برای بیان ناقابلیت کافران [illegible] ایشان و تنبیه برین که از افراط

[illegible] مردمان ناقابل اند [illegible] ازین ناگزیر این چنین نااهلان ناخوشی نباید مَن

يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَن يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ این جمله نیز برای آنکه کار ایمان و کفر متعلق به

مشیت ازلی است [illegible] ایمان [illegible] حاصل نشود و بی [illegible] کفر خواست خدا که

[illegible] ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن [illegible]

دل [illegible] کافران [illegible] ایشان [illegible] خاطر نباید گماشت معنی آنست

هر که بخواهد خدای گمراهی او را گمراه سازد او را در ضلال اندازد و هر که را خواهد بگرداند بر راه مستقیم

و دین قویم یعنی ملت اسلام [illegible] علیه الصلوة والسلام و این آیه دلیلی ظاهر است برین که

افعال عباد از [illegible] وارادت [illegible]

[illegible] مخالفت معتزله با اهل سنت [illegible] قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ

إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝ بَلْ

إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِن شَاءَ وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ۝ جمله دیگر از جملها

[illegible] ارأیتکم [illegible] معنی ارأیتم [illegible] زیادت کاف برای تاکید خطاب

[illegible] تثنیه و جمع ضمیر کاف و میم متعلق [illegible] در واحد مذکر ارأیتک و در تثنیه ارأیتکما

و در جمع ارأیتکم و در مونث واحد ارأیتک و در تثنیه ارأیتکما و در جمع ارأیتکن نزدیک بصریان

در همه احوال مفتوح بود و نزد یک کوفیان میان مذکر و مونث فرق بفتح و کسر تا باشد یعنی همه بر اصل بود بهمه معنی ارایت ارایتک ارایتکم ارایتما ارایتن باشد و ارایت مشتق ست از رای بمعنی دیدن چشم دل از افعال قلوب ست استفهامیه که بعد شرط مسطور متعلق اند بگفته و [illegible] ارایتکم ان اتیکم عذاب الله او اتتکم الساعة من تدعون جمله اغیر الله تدعون تا آخر کلام [illegible] است تعلق او بشرط و استفهامیه مذکور تعجبی ست مقصود از و انکار دعوت غیر خدا در بلیات دنیا بود و اثبات کشف و رفع عذاب دنیا از کسی که خواهد مراد باشد و انکار دعوت غیر خدا [illegible] در قیامت و عذاب آخرت که دفع نتوانند بود که اینجا [illegible] عدم [illegible] شرط مذکور متعلق اغیر الله تدعون نیز اند برین تقدیر که بل ایاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء [illegible] گفته [illegible] کلام ابتدائی بود و دعوت خدا و کشف و رفع متعلق عذاب [illegible] هول قیامت [illegible] اشکالی نبود سوالی وارد نشود و اگر اغیر الله تدعون که بمعنی الا تدعون غیر الله است [illegible] باشد و دعوت خدا و کشف و رفع باعتبار عطف متعلق باستفهام و شرط مذکور بود [illegible] که عذاب آخرت و هول قیامت از کافران بکشف ما تدعون الیه ان شاء بشرط مذکور مشکل شود [illegible] این سوال را جواب گفته [illegible] ان شاء ازین اشکال [illegible] در [illegible] کافران [illegible] آن نخواست و آنرا باقتضاء حکمت باز داشته اگر آنرا بخواهد رفع و کشف [illegible] محال [illegible] ست هر چند [illegible] منافی امکان ذاتی نبود و منافی عموم قدرت او نیست [illegible] باشد و آنکه [illegible] آورده در شان [illegible] حکم بلا [illegible] این سخن در تفسیر خویش آورده و در [illegible] ان اراد ان یهلک المسیح ابن مریم الآیة [illegible] ذکر کرده [illegible] ست بل ایاه تدعون [illegible] انیست [illegible] اگر عذاب خدا بر شما بیاید یا قیامت شما را [illegible] دعا [illegible] خواندن [illegible] اگر شما راست گو باشید بلکه خدا را بخوانید [illegible] بلا و [illegible] را که [illegible] رفع و دفع آن بخواهید اگر [illegible] بود و [illegible] باشد و فراموش کنید آنانی را که با خدا شریک میگردانید [illegible] اگر [illegible] عذاب [illegible] آید یا قیامت [illegible] نزول بلا

و شما خدای را خوانید و پیش او تضرع و زاری کنید پس اگر خواهد آنرا کشف کند و دفع گرداند و فراموش
کنید کسانی را که با او شریک میگیرید و معنی بر تقدیر سوم آنست خبر کنید اگر شما را عذاب آید یا حشر یا
با هول قیامت بیاید غیر خدا را خوانید یعنی نخوانید بلکه خدای را خوانید پس خدای آن را کشف کند
اگر بالفرض غیر آنچه خواسته است از عذاب خواهد قادر مطلق مقتدر است بر همه چیز محکوم است همه ممکنات
زیر تحت قدرت او بود و هیچ ممکنی از قدرت او خالی نباشد چنانکه ذکر آن بالا گذشته و بیان آن بالا
رفته وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ
لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ لام در جواب قسم محذوف است ای نقسم لقد ارسلنا این جمله معترضه است برای تسلیه
پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم از جفا کافران و ایذا ایشان مفعول ارسلنا محذوف است ای
لقد ارسلنا الرسل فاخذناهم فصیحه است عاطفه است بر جمله محذوفه ای فکذبوهم فاخذناهم زیرا که
اخذ بعد تکذیب بود متصل ارسال نباشد معنی آنست و سوگند یاد میکنم هر آینه فرستادیم
رسولان را بسوی امتانی که پیش از تو بودند ایشان بتکذیب پیش آمدند و رسالت را منکر شدند
پس گرفتیم ایشان را بشدت و مضرت تا زاری نمایند و بتوبه پیش آیند فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُم
بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا فا سببیه است لولا چون بر ماضی در آید برای تندیم بود ای پشیمان ساختن
یعنی چرا نکرد باشد و چون بر مضارع در آید برای تحضیض یعنی برانگیختن یعنی چرا نمی کند باشد
و اینجا بر تضرعوا که ماضی است در آمده تنبیه و تندیم شده اذ جاءهم باسنا ظرف تضرعوا است و جمله
معترضه است برای تندیم معنی آنست پس چون آمد ایشان را عذاب ما چرا تضرع نکردند و زاری
و عاجزی ننمودند و بتوبه پیش نیامدند و مصدق و مؤمن نشدند تا توبه ایشان را قبول میکردیم
و عذاب از ایشان بر میگرفتیم وَلَٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ عطف است بر مفهوم جمله فاخذناهم بالباساء والضراء لیتضرعوا لکن قست قلوبهم
فلم یتضرعوا معنی آنست و لیکن سخت شد دلهای ایشان پس تضرع نکردند و زاری ننمودند
و بیاراست شیطان پیش ایشان عملهائی را که میکردند و معاصی و مناهی که می آوردند یعنی کارها
بد ایشان را پیش ایشان می آراست و تزیین میکرد و زشت را در نظر ایشان خوب مینمود و بهتر میداند تا
نشدند برای پیش نیامدند لاجرم در عذاب ماندند استعمال حرف تندیم دلالت برین کند
انتفای توبه و تضرع از ایشان با قدرت و امکان بوده اقتدار و توانائی حصول آن روی مینمود
چه کاری که از آن عجز بود و دعوی آن مقدور نباشد تندیم بر آن متوجه نشود فَلَمَّا نَسُوا

بما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء فتحنا بر صیغه ماضی از ثلاثی مجرد و از باب تفعیل خوانده شده بمعنی بر بستن آن و اند لما ظرف فتحنا ست و این جمله معطوف ست بقا بر جمله وزین لهم الشیطان ای زین لهم الشیطان ما کانوا یعملون فتحنا علیهم ابواب کل شیء لما نسوا ما ذکروا به من البأساء والضراء استدراجا فی حقهم معنی اینست پس هرگاه که فراموش کردند آنچه بدان پند داده شده بودند از تضرع بحضرت ما زاری نمایند و توبه پیش آیند بر زاری و توبه پیش نیامدند و بر ایشان [illegible] همه باز کشادیم بر وجه استدراج بر ایشان درهای از ارزانی و تندرستی و امن و فراغ و غیر آن حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذنٰهم بغتة اذا ظرف ست مر اخذنا هم حتی ابتدائیه است بر جمله درآمده ای فسیر سرت الی البلد حتی ادخلها بالرفع معنی اینست تا آنکه چون بدانچه داده شده بودند شاد گشتند و غره نعمتهای خدای شادمی و شادمانی پیوستند ایشان را ناگاه یک شبی یا روزی گرفتیم و بعذاب مستاصل ساختیم فاذا هم مبلسون ۞ اذا مفاجات ست جمله عاطفه ست بر اخذناهم معنی اینست پس ناگاه ایشان نومید گشتند و تحیرات و غصه پیوستند فقطع دابر القوم الذین ظلموا عطف ست بر اخذناهم و این کنایت ست از رسیدن بلای و شدائد عذابی که بر ایشان این حال پیش آید و این صورت روی نماید معنی اینست پس بریده شد پس مانده قومی که ظالم بودند آخر گروهی که ستمگاری می ورزیدند یعنی تمام رفتند و مستاصل گشتند والحمد لله رب العٰلمین ۞ جمله تذییل ست خبر دالت بر تحقق نعمت که [illegible] تحقق هلاک ظالمان را که نعمتی عظیم و عطیه جسیم ست مقرر افتد که حصول آن حمد باید و بر حصول آن شکر شاید معنی اینست و حمد مر خدای راست که پروردگار عالمیان ست و شکر مر حق جل و علا را که پروردگار جهانیان ست قل ارءیتم ان اخذ الله سمعكم وابصاركم وختم على قلوبكم من اله غير الله يأتيكم به جمله دیگر ست از جملهائی که برخی پیشتر نقل کرده است معنی اینست بگو ای محمد آیا دانید مرا خبر کنید اگر خدای شنوائی شما و بینائیهای شما را بگیرد و بر دلها شما مهر کند گوش شما پند نشنود و چشمهای شما عبرت نگیرد و دلهای شما مهر کرده نیکی و نیکوئی در نیابد کیست معبودی جز خدای که رفته را بیارد و گم شده شما را بشما باز سپارد و این مهر که تواند کشاد و خیر این نعمت که تواند داد انظر كيف نصرف الآيٰت ثم هم يصدفون ۞ این جمله معترضه است برای یاد دهانیدن و مقرر گردانیدن مضمون پند سابق معنی اینست بنگر چگونه آیاتها را بگردانیم و باز باز بیان سازیم پس ایشان بعد ازان باز از قبول آن اعراض میکنند

و در دل پندارند و خاطر ایشان می گمارند قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللّٰهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ ○ جمله دیگرست از جملهائی که بر وجه استیناف قل متضمن سؤالست معنی اینست بگو ای محمد مر کافران را آیا دیدید مرا خبر کنید اگر بر شما عذاب خدا ناگهان بی مشاهده امارات بیاید یا بعد ظهور امارات آن بروی نماید هست کسی غیر ظالمان که هلاک شود و هست کسی غیر ستمکاران که بفنا و زوال پیوندد غیر ستمکاران هلاک نشوند و غیر ظالمان بتلف نپیوندند وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ ای نرسلهم حال کونهم مبشرین و منذرین لا معجبین القدرة علی کل ما یقترح منهم این جمله معترضه است برای تنبیه و تسلیه پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم معنی اینست و نمی فرستیم ما رسولان را مگر درین حال که بشارت دهنده اند مؤمنان را بجنان و ترساننده اند کافران را از نیران و نفرستادیم ما ایشان را دعوی کننده قدرت بر آوردن هرچه از ایشان بجویند و بپیدا آوردن باختیار ایشان طلب کنند پیدا آوردن معجزه کار خداست بارادت حق متعلق است و با یجاد او متحقق است و هو آورنده کار خدا نتوانند کرد فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آورنده کار خدا نتوانند کرد وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ○ این جمله با جمله معطوفه یعنی والذین کذبوا تا آخر اشارتست بسوی بشارت و انذار که ور بر طریق لف و نشر بر وجه اعراض آمده فاء سببیه است معنی اینست چون رسولان بشارت دهنده بمواعید و ترساننده بوعید فرستادیم و ایشان را آیات ظاهره و معجزات متظاهره دادیم پس آنانکه بر ایشان ایمان آرند و تصدیق مواعید ایشان طاعت کنند و از ترس وعید خود را در معصیت نیفگنند ایشان را ترس و عذابی و عقابی نبود و بیم ایشان را اندوهی نرسد و آنانکه آیات ما را تکذیب کردند و معجزات پیغامبر ما را بجز تصدیق نیاوردند برسد عذاب بایشان بسبب آنها ناگرویدن کفر و بیرون شدن و تارک بودن و از حد امر و نهی تجاوز نمودن قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللّٰهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ جمله دیگرست از جملهائی که بر وجه استینافست قل مصدر است و جمله عندی خزائن الله مقول اقول است و جمله و لا اعلم الغیب عطف است بر مقول ای قل لا اقول هذا القول و لا اقول لکم انی ملک عطف است بر لا اقول ان هو ان اتبع نافیه است جمله معلله است باستیناف بیش در جواب ماذا تصنع معنی اینست بگو ای محمد من نمیگویم که نزدیک من خزانهای خداست و در خزانها او تصرف دارم تا هر چه طلب کنم و در طلب آن بشتابند از من بیابید و من نمیگویم

[illegible]

که غیب نمیدانم و اطلاع بر غیب نتوانم تا بدانم که مقدرات تو کی خواهد پیوست و مجموع موصول خواهد گشت و من نمیگویم که فرشته ام که قوتی زیادت بر قوت بشر یافته ام نیز وی نمی کنم مگر امری را که بسوی من وحی کرده میشود و تعلیم و تلقین بران از خدای عز و جل می آید از نا شدن چنین پیغامی باید چه نقصان بوده و در نا پدید آمدن آن چه باشد قل هل یستوی الاعمی والبصیر جمله دیگر است و محلها النصب بسوی چه استفهام او بقول مصدر است معنی آنست بگوای محمد آیا برابر باشد کور و بینا از ضلال و هدی چه کور نشان نه بیند راه راست در نیابد و بینا راه بیند و در راه راست شتابد همچنین مسلمان چشم دل گشاده نظر او بر نشان راه راست افتاده راه گم نکند و خود را در مهلکه و تباهی و گمراهی نیفگند و کافر چشم دل او کور گشته نشان راه راست با دراک او نه پیوسته راه راست نداند متصل سپیدن نتواند افلا تتفکرون این استفهام برای توبیخ است فاء عاطفه معطوف علیه محذوف است ای الا ترون فلا تتفکرون معنی آنست امی بینید نشانهای راه را این تفکر نمی کنید تا در یابید و بسوی هدی بشتابید وانذر به الذین یخافون ان یحشروا الی ربهم این جمله معطوف است بر قل لا یستوی الاعمی معنی آنست بترسان بخبری که وحی کرده شده است بتو یعنی قرآن کسانی را که میترسند ازین که بسوی حسابگاه پروردگار ایشان حشر کرده شوند لیس لهم من دونه ولی ولا شفیع جمله حالیه است معنی آنست درین حال که نیست مر ایشان را از غیر خدا جل و علا یاری دهنده و نه شفاعت کننده لعلهم یتقون بمعنی کی یتقوا متعلق است بانذر معنی آنست بترسان ایشان را تا متقی شوند و پرهیزگاری کنند برین وجه انذار مومنان را که مصدق روز قیامت اند و ارند تا در زمره متقیان در آیند و تواند بود که از الذین یخافون ان یحشروا اهل کتاب مراد شوند معنی چنین آید بترسان بالقرآن اهل کتاب را که ایشان اعتقاد بر قیامت دارند و از حشر میترسند و مشرکان را که منکر قیامت اند ترسانیدن چه نفع کند و انذار چه فائده دهد و تواند بود که از الذین یخافون بعض مشرکان مراد شوند که ایشان اگرچه معتقد قیامت نه اند ولی از احتمال قیام قیامت می ترسند سوال بر تقدیری که آیت مذکوره در حق کافران باشد قید من دونه مشکل شود زیرا که از قید من دونه بر حکم مفهوم مخالف ثبوت دوستی خدا می با ایشان می آید و چه قید مذکور چه نفع روی مینماید جواب قید در صورت عدم خوف نیست چه حیثیت مفهوم حکم شود و انتفاء ولی و ناصری غیر خدا بدین آیت و انتفاء دوستی خدا و نصرت او بدلائل دیگر ثابت است با نچه حبا نچه ورد وسارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السموات والارض

ع ٥

اعدت للمتقین الذین ینفقون فی السراء والضراء الآیه وسایر آیاتی که بتقیید تقوی و عمل صالح
آمده بآیت سابقوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها کعرض السماء والارض اعدت للذین آمنوا
بالله ورسله استحقاق جنت بایمان مطلق ثابت شده ولا تطرد الذین یدعون
ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه یعنی بجای صلاة الغداة خوانند و بعضی هر دو
یکی دانند و روایت کرده اند که روزی رؤسای قریش پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم
آمدند و در مجلس معلای پیغامبر درآمدند و نزدیک او بلال بن رباح و صهیب و عمار بن یاسر و سلمان
فارسی و عامر و خباب و سالم مولی ابی حذیفه نشسته بودند و بر تن جبه‌های پشمینه [illegible] اخلاق
و اختصاص می‌نمودند آیندگان مذکوره از دیدن ایشان پیش پیغامبر علیه السلام ناخوش گشتند
باستنکاف و استیناف پیوستند گفتند ای محمد اگر تو ایشان را از صحبت خویش دور کنی ما پیش تو
بیاییم و سخن تو بشنویم بنظر التصدیق تا شاید که ایشان [illegible] ما اخبار [illegible] ایمان آریم
و در شأن ایشان نازل گشته و این قول [illegible] و نیز روایت کرده اند که عیینه و اقرع بن حابس
پیش پیغامبر گفتند اگر خدای ترا پیغامبر فرستاده است [illegible] این فرومایگان
را از خویش دور کن تا بتو ایمان آریم و دل بر یاری دادن تو گماریم پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم قبول
نکرد و دل بر دور کردن ایشان ننهاد و باز گفتند اگر از خویش دور نکنی در مجلسی که ما باشیم ایشان را
تا پیغامبر آن نکرد و باز گفت اگر در مجلس جمع گردیم روی بسوی ایشان مکن امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
رای زد و پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم میل بدان آورد و کاغذ طلبید [illegible]
فقرا از مجلس برفتند و در گوشه مسجد نشستند این آیت نازل گشت و این قول [illegible] پس پیغامبر
نوشته را انداخت و بملاطفت با فقرا ساخت عمر رضی الله عنه پشیمان شد و از گفته خویش عذر خواست
و لا تطرد عطف است بر وانذر الذین یدعون موصول با صله مفعول است مر لا تطرد را و یریدون در محل
حال است یا مستانفه است در جواب ما یریدون یعنی آنست و طرد مکن و دور مکن از خویش
کسانی را که پروردگار خود را در بامداد و شبانگاه میخوانند در حالی که رضای او میطلبند ذات او را میخواهند
و مراد بدعای بامداد و شبانگاه دوام دعاست یا نماز صبح از فجر تا عشاست و بعضی گفته اند مراد از
دعای غداة نماز فجر است و از دعای عشی نماز عصر است ما علیک من حسابهم من شیء
وما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم این جمله تعلیل است مر نهی مذکور را [illegible]
معنی آنست نیست بر تو از حساب ایشان چیزی تا بدین جهت ایشان را طرد کنی و نیست از

حساب تو بر ایشان چیزی پس میان ایشان وجود نیامد ای افکنی یعنی از کار ایشان ترا آزاری نیست
و باکی در تو ایشان را کاری نیست ایشان را بچه سبب طرد کنند و برانی چه دور انگنی فتكون
من الظالمين ○ جواب نهی ست ای و لا تطرد فتكون من الظالمين یعنی نیست ایشان را
مناسب مرا که از خود دور گردانی پس از ظالمان شوی و از ستمکاران گردی وكذلك
فتنا بعضهم ببعض ليقولوا اهؤلاء من الله عليهم من بيننا فتنا ای ابتلینا و
اختبرنا یعنی اظهرنا منهم ما علمنا فیهم و عاملناهم معاملة المختبر المبتلى فان المختبر جاهل و نحن اختبرنا
لنظهر ما علمنا ای و لذلك یعنی کما ابتلینا عیینة و الاقرع هو الاقرع ابتلینا بعضهم بتقدیم الضعفاء و نوعا
نوع ای الاغنیاء بالفقراء و الاقویاء بالضعفاء و الشرفاء بالارذال لیقولوا کذا فنقدمهم و استکانهم
این جمله معترضه است برای آنکه فتنه شدن ایشان محجوبیت عیینه و اقرع شود مثل این صورت و دیگران
را نیز روی نموده و معنی آنست که چه مبتلا گردانیدن عیینه و اقرع ببلال و صهیب و سلمان و امثال
ایشان و مفتون گردانیدن ایشان بدیشان مبتلا گردانیدیم بعضی از مردمان را یعنی نوعی را بنوعی
و صنفی را بصنفی اغنیا را بفقرا و اقویا را بضعفا و شرفا را بارذال تا بگویند ایشان در شان صنفی که فروتر از ایشان
ست این طایفه اند که منت کرده است خدای بر ایشان از میان ما و این ظاهر کند از کافران انچه میدانستند
از استنکاف و تنگ در ایشان از صنفی که کمتر است و نوعی که فروتر است اختبار و امتحان بر نسبت
با آزمودن کسی ست تا بداند از حال او انچه نمیدانستند و اختبار بر نسبت خدا آنست که اظهار کند انچه در
کسی میداند اليس الله باعلم بالشكرين ○ همزه برای انکار است و انکار نفی اثبات بود و معنی
آنست آنست خدای عالمتر نیست بکسانیکه ایمان بدو آورده اند و شکر او گذارند یعنی عالمتر هست پیغامبر
صلی الله تعالی علیه و سلم بحال ایشان داشت تا در روز اول بگفتار کافران نگماشت و عمر رضی الله
تعالی عنه از غیر علم بحال ایشان بود تا در کرت اول در ملتمس کفار مساعدت نمود اما چیزی از مرتبه ایشان
بر پیغامبر و عمر رض پوشیده داشته تا هر یکی خاطر را بذیرفتن مسئول کافران در هم بار دوم و سوم بار بگماشت و خدا
عزوجل از پیغامبر و عمر بحال ایشان عالمتر بود که از طرد ایشان بتصریح و تشریح نهی فرمود تا آنکه ایشان
را ازین عمل باز داشت و دل ایشان را بر خلاف مرتبه ایشان نگماشت عالمیت خدای بحال ایشان
از نهی سابق فهمیده شود و این جمله که متضمن تقریر است سبب منع تعلیل روی نمود واذا جاءك الذين
يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم بشریم که جزا اذا مرست معطوف است بر صفتی سابق الذی یعنی والذين
الذين و در میان منع منع منظر هست برای تصریح بیان مراد هو الایمان و معنی آنست چون بیایند

بر تو کسانیکه بآیات ما یعنی بآیات کتاب ما که آن قرآن است مؤمنند یا معجزاتی که برای ثبوت صدق تو در
دعوی نبوت است مؤمنند پس بگو سلام علیکم یعنی تحیت سلام بجا آر عظمت سلام را نگاه دار کتب
ربکم علی نفسه الرحمة جمله معلله است مر نهی از طرد و امر سلام را معنی اینست فقرائی که ایمان
آورده اند ایشان را از جهت فقر ایشان طرد مکن و اکرام شان چون بیایند سلام علیکم بگو و با [illegible] آنچه
آمد برای آنکه خدای بفضل و کرم رحمت را بر خویش لازم گردانید و برحمت خویش ایشان را بنعمت ایمان
و شکر رسانید انّه من عمل منکم سوءًا بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانّه
غفور رحیم ○ ان بر قرائة فتح با اسم و خبر خویش بدلست از الرحمة و بر قرائة کسر تعلیل یا مستانفه
در جواب ما ملک الرحمة فانّه غفور رحیم بر قرائة فتح ان با اسم مبتداست خبر او ثابت مقدرست یا خبرست
مبتدا یعنی فشأنه مضمرست و بر قرائة کسر جمله خبر من عمل آمده و بتضمین معنی شرط فا در خبر مستعمل شده و
این کنایتست ان الله برحمته یا تعلیلست مر جزاء محذوف را ای من عمل سوءًا بجهالة ثم تاب عنه
یغفره الله و یرحمه لان الله تعالی غفور رحیم و تاکید فانّه غفور رحیم از جهت ابراز ثنا باری تعالی
بر وجه وکادت و استواری است معنی اینست بدرستی شان اینست هر کہ بکند از شما بدی را بنادانی
و این قید واقعی ست که بدی کردن جز بنادانی نبود پس توبه کند و صاحب صلاح شود از پس آن خدای
عز وجل بر حلم وعده ایشان را آمرزد و گناهان ایشان بخشد وکذلک نفصّل الآیٰت ولتستبین
سبیل المجرمین ○ لتستبین بصیغه خطاب و غیبت بر سبیل نصب و رفع خوانند لتستبین تعدی ع٥
از استبانة بمعنی الظهرة و سبیل منصوب بر مفعولیت بود و بر قرائة غیبت لیستبین از استبان الامر بمعنی ظهر
سبیل مرفوع بر فاعلیت با جواز تذکیر و تانیث باشد و کذلک صفت مصدر محذوفست مر تفصل
الآیات ای و تفصیلا مثل ذلک التفصیل المذکور فی الآیات السابقة نفصل الآیات و لتستبین عطفست
بر جار و مجرور محذوف ای لیظهر الحق و سبیل المؤمنین و لتستبین سبیل المجرمین معنی اینست و چنین
که بیان کردیم بیان می کنیم آیات را تا ظاهر شود نزد مومنان و تا پیدا گردد نزد مجرمان و
جمله وکذلک تفصیل تذئیل ست قل انی نهیت ان اعبد الذین تدعون
من دون الله این جمله دیگرست از جملهائی که بر وجه استیناف نقل مصدرست
روایت کرده اند که بعضی از مشرکان پیش پیغامبر آمدند گفتند استلم بعض آلهتنا
حتی نؤمن بالهک یعنی بلب یا بدست بعضی آلهه ما را مس کن تا با اله تو ایمان آریم و دل
بر تصدیق تو بگماریم ازین آیت نازل گشت و این نظم در وجه پیوست معنی اینست

آن

بگو یا محمد بدرستی من نهی کرده شده ام ازین که پرستم آنان را که شما از غیر خدا میپرستید باز داشته شده ام از عبادت آنانکه از غیر خدای عبادت او می آرید قُلْ لَّآ اَتَّبِعُ اَهْوَآءَكُمْ لا این جمله دیگرست از جملهای که بروجه استیناف لقل مصدرست معنی اینست بگوای محمد هواهای شما را پیروی نکنم آنچه شما بهوای نفس می پرستید نپرستم قَدْ ضَلَلْتُ اِذًا وَّمَآ اَنَا مِنَ الْمُهْتَدِيْنَ۝ این جمله تعلیل ست و دلیل لا اتبع اهوائکم دلیل ست معنی اینست بدرستی گمراه بوده باشیم آن هنگام که هواهای شما را پیروی کنم و نباشم من در آن هنگام از راه راست یابندگان بلکه ناشی از راه گم کرده شدگان که اتباع گمراهان گمراهی بود و نمی پیروی ایشان اهتدا باشد قُلْ اِنِّيْ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّيْ وَكَذَّبْتُمْ بِهٖ مَا عِنْدِيْ مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهٖ اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ يَقُصُّ الْحَقَّ این جمله دیگرست از جملهای که بروجه استیناف لقل مصدرست روایت کرده اند که نضر بن حارث در حرم کعبه ایستاده گشت گفت اگر محمد برحق ست بر ما عذابی فرستد این آیه در رد او آمده و در جواب او نازل شده این جمله در رد مقالت کفارست انی علی بینة من ربی مقول قل ست و تاکید او از جهت رد انکارست کذبتم حال ست ای و قد کذبتم و تذکیر ضمیر که عائدست بر بینة بتاویل دلیل ست یا قرآن یا عائدست بر مضمون جملۀ سابقه ای و کذبتم بکونی علی بینة ما در ما عندی نافیه است و ما در ما تستعجلون موصوله است و او با صلۀ خود اسم ما ست عندی خبر او ست جملۀ خبری دیگرست این جمله ان الحکم معلله است مر نفی سابق معنی اینست بگوای محمد بدرستی من کاینم بر حجتی ظاهر از پروردگار خویش در ابطال آنچه شما می آرید نیست نزد من عذابی که شما در شتابی آن مینمارید زیرا که نیست حکم مگر خدای را و نیست تصرف مگر حق جل و علا را انکار خدای از من مجوئید و بجز من بیان آن مگوئید يَقُصُّ الْحَقَّ یقص بصاد مهمله بمعنا قصص و یقض بضاد معجمه بر صیغه ناقص بحذف ی از جهت التقاء ساکنین و در خط از جهت اتباع لفظ خود و معنی مختلف برحسب اختلاف قرائة دانند و جمله بر هر دو قرائة حال ست از الله معنی اینست شأن او را درست راقصه میکند و بصدق واقعی در دلها می افگند وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِيْنَ۝ این جمله عطف ست بجملۀ سابق و تذییل ست معنی اینست و او بهترین جدا کنندگان حق از باطل باشد و بهترین فرق کنندگان میان صدق و کذب بود قُلْ لَّوْ اَنَّ عِنْدِيْ مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهٖ لَقُضِيَ الْاَمْرُ بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ این جمله دیگر از جملهای که بروجه استیناف لقل مصدرست معنی اینست بگوای محمد اگر ثابت شدی بدرستی نزد یک من ست عذابی که شما بشتابی میخواستید و در راه طلب او می پوئید کار میان من و شما تمام شدی و گفتار و کردار شما فرا آمدی یعنی شما بعذاب می پیوستی و همه مستاصل گشتی

وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِالظّٰلِمِينَ ۝ این جمله تذییل است یعنی انیست فقط او دانا تر است بظلم ظالمان و خلاف حق گوشیگان و کار خدا از بندگان پوشیدگان وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ این جمله عطف است بر والله اعلم بالظالمین یا حال است از ضمیر اعلم و لا یعلمها صفت مفاتح الغیب از باب ولقد امر علی اللئیم یسبنی یا حال است غیب را بوجه استعاره بکنی [illegible] گردید موثقه تمثیل برای کلید اثبات کرده بر وجه تخییل و بعد از آن کلید غیب نزد خدا اند یعنی از امور غیب خدا عالم است چنانکه درآمدن بخانه ها موقوف بکلید ها باشد تخییل آورد وانسات آن [illegible] اند هلاک دانستن آن از موت [illegible] یعنی آن جمله نزد یک خدا است کلید های غیب نداند آنرا مگر خدا یا در حال که نداند آنرا مگر حق جل و علا وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ عطف است بر جمله مفاتح الغیب یعنی انیست و میداند آنچه در خشکی است از حیوانات و نباتات و کانها و هرچه در آب است از حیوانات آبی و جواهر و جزائر وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا این جمله عطف است بر جمله سابقه من ورقة فاعل است مر تسقط من زائده است و در نفی الا یعلمها استثنا مفرغ صفت است ورقة یا حال است یعنی انیست و از درختی هیچ برگی نمی افتد مگر آنکه آنرا خدا میداند وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۝ ولا حبة یا معطوفات خویش عطف است بر ورقة فی ظلمات الارض صفت است حبة الا فی کتاب مبین حال است ای ما تسقط من ورقة ولا حبة ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و تنکیر کتاب برای تعظیم و تفخیم است یعنی انیست و نمی افتد هیچ تری چون قطرات آب و میوه های تر و برگ درختان و نه هیچ خشکی چون قطعات آتش و سنگهای کوه و یا درختان خشک شده و امثال آن مگر که ثبت است در کتاب ظاهر و ظاهر کننده مکتوب در آن و مراد از لوح محفوظ است یا قرآن کسانی که قیاس را حجت بگویند بدین آیت تمسک جویند که هر چیز همه چیز در کتاب باشد بقیاس چه حاجت بود جواب قیاس با احکام خویش ثابت است بکتاب قال الله تعالی فاعتبروا یا اولی الابصار و قیاس احکامی که ثابت بقیاس است ثابت بکتاب بود خارج از کتاب نباشد وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ این جمله عطف است بر جمله وهو القاهر فوق عباده وهو الحکیم الخبیر عطف ثنائی است بر ثنائی و هو ضمیر موضوع المحل است مبتدا است موصول با صله خبر مبتدا است و جمله و یعلم با معطوفات خویش معطوف است بر صله لیقضی متعلق است بیبعث ثم مرجعکم در مضمون او ارادت [illegible]

کرد بر صورت جمله اسمیه آورد و ثم ینبئکم عطف ست بر ثم الیه مرجعکم در تعلق اعمال با آنها ادوات تجدید کرد
فعلیه آورد و ضمیر با موصوله محذوف ست ای بما کنتم تعملونه او آنکسی ست که از شما روح شما در شب یعنی در
خواب می ستاند و شما را از کار باز میدارد و آنچه کسب کرده اید در روز میداند تخصیص بر شب نهی موجب
تخصیص نبود و پس تخصیص بر شب بر اینکه در روز خواب نیست دلالت نکند و تخصیص نهار بر نادر بودن کسب
شب و لیل نبود بلکه اجرای کلام بر عادت غالبه ست کسب در روز می باشد و شب بعطلت میگذرد
پس شما را در روز می انگیزد و هر یکی از خواب برخیزد چنانچه مرده را بعث خواهد کرد و در حشر خواهد آورد تا تمام
کرده شود مهلتی که برای مرگ معین بود پس از بعث بسوی حسابگاه خدا که محل جزا و سزاست برای
عرض اعمال و شمار اقوال و افعال بازگشت شما شود پس شما را بآنچه بودید عمل کننده خبر خواهد کرد و
هر یک را در میان خواهد آورد ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾ عطف ست بر جمله سابقه عطف ثنا
است بر ثنای معنی آنست او قادر ست عالی ست بر بندگان خویش بعلو و مکانت نه بعلو مکان
که حق سبحانه تعالی منزه است از آن ﴿وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً﴾ عطف ست بر وهو القاهر فوق
عباده ای و یرسل حفظه معنی آنست و میفرستد بر شما نگاهبانان از شر شیاطین جز آن هر یکی را دو
یکی کاتب حسنات و دوم کاتب سیئات چون بنشیند یکی راست و یکی چپ بود و چون مشی کند یکی پیش یکی
پس باشد کاتب حسنات امیر کاتب سیئات باشد امیر بود و کاتب سیئات زیر دست او بامر او نویسد چون حسنه میکند کاتب
حسنات یک حسنه را ده حسنه مینویسد و کاتب سیئات توقف بر استغفار میدارد و شش ساعت یا
توقف میکند اگر استغفار کند ننویسد و اگر سعید باشد یکی را کتابت کند گفته اند کاتبان اعمال قلم ایشان
زبان ایشان بود و سیاهی ایشان آب دهن ایشان محل کردن بنده املا است هر چه از وی صادر شود تا آنکه
او را از ناله و آه فرو گذاشته نمیکنند و اگر املا خیر میکند فرشتگان بخوشی با شمیکنند و اگر املاء شر میکند ملول
میشوند بعضی گویند هر یکی را چهار فرشته هست دو کاتب حسنات و دو کاتب سیئات بود و بعضی گویند دو در روز
و دو در شب و بعضی گویند پنج اند چهار اینند و یکی ملازم شب و روز باشد ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ
الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾ ۝ حتی ابتدائیه است توفته فعل ماضی ست تذکیر آن
جهت آنست که فاعل مؤنث لفظی ست نه حقیقی [illegible] مقدم است بالفعل [illegible]
تا بطریق تنزیل معنی آنست تا آنکه چون یکی از شما را مرگ بیاید و هنگام سوختن روح بیاید جان او را
فرشتگان که فرستادگان ما برای قبض ارواح اند بستانند یعنی ملک الموت و اعوان او که [illegible]
موکل شده حال آنست که ایشان فرمان بردار اند و در کار خویش تقصیر نکنند گفته اند چون ایشا

هنگام موت روی نماید ملک الموت با چهارده فرشته هفت فرشته رحمت و هفت فرشته عذاب می آید
چون مومن را بر فرشتگان رحمت میگذارد و جان کافران بفرشتگان عذاب می سپارد فرشتگان رحمت
جان مومنان را مژده رحمت میدهند و در مکانی که برای مومنان ساخته اند می نهند و فرشتگان عذاب جان
کافران را بغضب حق می آگاهانند و در محلی که برای کافران معین است میرسانند روایت کرده اند
پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بعیادت بر سر مریضی رسید ملک الموت برابر سر او استاده دید گفت
یا ملک الموت ارفق فانه مومن بدین سخن از ایمان او خبر کرد یعنی ملک الموت را برفق بر وی آور ملک الموت
گفت من در حق هر مومن رفیقم و در قبض ارواح او شفیقم چون جان بنده قبض میکنم و چون حالت اهل او
در اندوه و ناله می بینم میگویم که من بنده مامورم آگاه باشید که معذورم و مرا بر شما بسیار بار بازگشتنی
است و بر هر یکی از شما آمدنی ست پر حذر باشید هیچ خانه از مدر یا از وبر نبود که قدم من آنجا نرود و هر روز
در هر خانه قدم زنم پنج کرت با اهل آن مصافحه میکنم خورد و بزرگ را بدانم و جان صغیر و کبیر را ستانم بخدا
ای محمد اگر جان پشه را بخواهم که قبض کنم تا فرمان خدا نبود نتوانم و بی امر او مورچه را نتوانم که بحضرت رسانم
ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ و مولاهم صفت الله است یا بدل از وست الحق صفتی
دیگر ست مر الله را یا صفت ست مر مولی معنی آنست پس بازگردانیده شوند مردگان سوی حسابگاه
مولی ایشان که حق ست و وعده و وعید او صدق ست أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ
الا حرف تنبیه است و هو اسرع الحاسبین عطف ست بر جمله الا له الحکم الا له با معطوف خویش تذییل ست
معنی آنست آگاه باشید مر خدای راست حکم حاکم بود و بعلم کامل و قدرت شامل سزاوار حکم بود و باشد
و او شتابترین حساب کنندگان ست حساب پیشینیان و پسینیان را در اندکی از پلک زدن کند
و همه اعمال از نیکی و بدی تو در دم زدنی بر سر بر گرداند قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَيْنَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۝
خفیه بضم و کسر خا ست انجیتنا بر صیغه مخاطب بغیر عاصم خوانند و معنی بحسب آن واضح این جمله دیگر ست از جمله ها که
بر وجه استیناف نقل بعمد رسید من ینجیکم مقول قل ست من ظلمات البر و البحر متعلق ست بینجیکم
تدعونه حال ست تضرعا و خفیه حال ست بتقدیر ذوی تضرع و خفیه یا مفعول مطلق ست یعنی تدعونه
دعا تضرع و خفیه یا ظرف ست ای تدعونه وقت تضرع و خفیه لئن انجینا لام موطیه قسم ست قسم محذوف ست و
لنکونن از روی لفظ جواب قسم بود و از روی معنی جزای شرط باشد و جمله لئن انجینا تا آخر بیان ست مر تدعونه
مراد از ظلمات بر خسف در زمین دارند و از ظلمات بحر غرق شدن در بحر دارند معنی آنست بگو ای محمد که نجات

میدهد شما را در مکانهای خوف و مواضع ترس از بر و بحر درین حال که میخوانید او را لئن انجینا من هذه لنکونن من
الشاکرین یعنی اگر ازین حادثه ما را نجات دهی و ازین ورطه خلاص بخشی هر آئینه ما از شکرگزاران باشیم و از
سپاس داران و شکرگذاران گردیم قُلِ اللّٰهُ يُنَجِّيكُمْ مِّنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ
تُشْرِكُونَ ○ ینجیکم بر صیغه مضارع از باب تفعیل و افعال خوانند و معنی بر حسب آن دانند این جمله دیگر ست
از جملها که بر وجه استیناف بقیل مصدر ست جمله الله ینجیکم مقول قل ست من ینجیکم منها ای من ظلمات
البر والبحر ومن کل کرب عطف ست بر منها جمله ثم انتم تشرکون عطف ست بر جمله ینجیکم معنی اینست بگوای
محمد خدای شما را از ظلمات بر و بحر نجات میدهد و از هر سختی خلاص می بخشد پس شما با خدای اصنام را شریک
میگردانید و ایشان را در کار خدا داخل میدانید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلٰى أَنْ يَّبْعَثَ عَلَيْكُمْ
عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَّيُذِيْقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ
این جمله دیگر ست از جملهای که بر وجه استیناف بقیل مصدر ست جمله هو القادر تا آخر مقول قل ست
معنی اینست بگوای محمد خدای قادر ست برین که برانگیزد بر شما عذابی را از بالای سرهای شما یعنی از
آسمان چون صاعقه و سنگ و جز آن بفرستد یا از زیر پاهای شما یعنی از زمین چون خسف و زلزله و
غرق گشتن پیدا کند یا شما را با گروههای مختلف بیامیزد و میان طوایف گوناگون برانگیزد تا مبتلا بفتنهای
غیر جنس شوید و فتنه مخالفت خلاف نوع خویشتن مفتون گردید صحبت غیر جنس بلای عظیم و عذاب
فخیم ست و بعضی را عذاب و عقوبت بعضی بچشاند مقهور قهر قاهر گرداند و بعضی عذاب مذکور عبارت
از ظلم سلاطین دارند و جور اعوان ایشان پیدا دانند اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُوْنَ ○
یعنی نصرف بمعنی نبین دارند و بعضی بمعنی تردد و تکرت پندارند و کیف برای استفهام ست و استفهام
بمعنی تعجب ست از آیات قدرت که گذشته و عجائب فطرت که ذکر آن بالا رفته یا آیات قرآن مراد بود
که در قرآن بتکرار می پیوندد و این جمله تذییل ست یا معترضه ست برای تعجب معنی اینست بنگر آیات را
چگونه بیان میکنیم و بار بار چه نوع در بیانها می آریم آیات را عجب بیانی ست و عجب بیانی ست بعبارات
مختلف آید و اشارات گوناگون روی نماید تا ایشان دریابند و در یافت آن منفعت یابند وَكَذَّبَ
بِهٖ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ ضمیر به حال ست از آیات و ضمیر به رابطه ست و تذکیر و تاویل قرآن
یا حال ست از هذا یا معنی اینست و حال اینست که تکذیب میکنند و دروغ میدانند قرآن را گروه های تو
حال که تکذیب میکنند و نابوده میدانند عذاب را قوم با شکوه تو و حال اینست که قرآن حق ست یا در
حال اینست که عذاب ثبوت ست قُلْ لَّسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيْلٍ ○ این جمله دیگر ست از جملهای که بر وجه

استینافست قل مقدرست مقول قل ست معنی آنست بگوای محمد نه ام من رقیب بر شما و نیستم وکیل
در اتمام کار تا شما را از شرک نگاه دارم و از کفر باز آرم این کار پروردگارست کار من تبلیغ و انذارست
در تفسیر آورده که این آیه با آیه قتال منسوخ گشته و حکم او منسوخ پیوسته لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ ○ چون سامع وعده‌های که ذکر آن گذشته شنید چنانستی که از هنگام وقوع آن پرسید
این جمله بر وجه استیناف وارد گشته و مضمون آن بیان پیوست معنی آنست هر خبری را از اخبار
وعده و وعید زمانی ست که در آن زمان قرار گیرد و مکانی ست که در آن مکان استقرار پذیرد و سرانجام خواهید
دانست شما آن زمان را چون مضمون آن اخبار ظاهر گشت و خواهید دانست آن مکان را که مشرکان
را که مضمون وعده و وعید در وی بظهور خواهد پیوست نزدیک یا در سر در دنیا و یا بعد نشور و جمله وسوف
تعلمون تذییل ست در تفسیر بستی آورده و خاصیت این آیه ذکر کرده که هر که این آیه را بر کاغذی بنویسد
و آن کاغذ را بجد بر دندانی که درد میکند بدارد درد را باز دارد وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ
فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ این جمله معترضه است برای امر
باحتراز از مجالست کفار و تجنب از ارتکاب مخالطت باشرار با آنکه در حکایتی دیگر شوند از آن باز نایستند
معنی آنست و چون به بینی تو آنکسانی را که خوض میکنند در آیات ما و در می آیند در طعن و استهزا
پس اعراض بکن از کافران و روی بگردان از صحبت ایشان تا آنکه در حکایتی دیگر خوض کنند و از طعن و
استهزا باز مانند وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ○
ینسینک بر صیغه مضارع از باب تفعیل و افعال خوانند یعنی [illegible] ما زائده است و در حرف شرط
برای تاکید در آرند و او در حرف نفی پیدا آید [illegible] سابقه معنی آنست و اگر فراموش
گرداند از نهی مذکور ترا شیطان یعنی سبب شود مشغول گردانیدن باشغال برای فراموشی آن پس بعد
از یاد کردن نهی مذکور و منع مسطور با قومی که ظالمان اند در کار خوض و استهزا از حد تجاوز کنندگان در دین
دلیل پیداست برین که نسیان بر پیغامبران روا باشد و نسیان را بر ایشان وسوسه ممکن ست
و اقرار کردن آن در دل ایشان ممتنع نیست وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ
شَيْءٍ وَلَٰكِنْ ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ○ چون آیت سابقه در هنگام خوض کردن کافران
در طعن و استهزای آیت قرآن امر باعراض کافران کرده و نشستن با ایشان در حین نهی و منع آورده
مسلمانان بر ایشان مشکل گردید که قوم را با اعراض و ترک قعود با ایشان آورد و تا کافران دلیر شده بعد
رفتن ایشان طعن و استهزا بیشتر کردن گرفتند آیه و ما علی الذین یتقون من حسابهم من شیء نازل شد

با ایشان برای پند به بیان نفی ضرب پیوست امر باعراض و نهی از قعود با ایشان بدین آیت منسوخ گشت من در من شیء زائده است شیء اسم ماست من حسابهم بیان ست از شیء علی الذین یتقون خبر ماست و لکن برای استدراک ست چون جمله و ما علی الذین یتقون من حسابهم من شیء موهم اطلاق از نفی مصاحبت کافران بود جمله و لکن ذکری بالزام پند دادن دفع کردن این وهم آمده باشد ذکری مبتدای ست محذوف الخبر ای و لکن علیهم ذکری یا مصدری ست محذوف الفعل ای و لکن یذکرون ذکری لعلهم یتقون بمعنی لکن یتقوا است معنی چنین آید و نیست مر پرهیزگاران را چیزی از حساب مشرکان که نشستن با ایشان زیان نکند و ایشان را در بعضی از سبا نبرد و نیفگند لکن چون بنشینند پند دادن مر ایشان لازم بود و نصیحت و موعظت واجب باشد تا ایشان از شرک بپرهیزند و از طعن و استهزا باز مانند وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ذر امر است از وذر یذر سوال چون عین کلمه در مضارع بفتح باشد واو میان یا و کسره نبود بو جمل واو باید که محذوف نشود جواب یذر و یدع در اصل یوذر و یودع از باب ضرب یضرب آمده باعتبار اصل واو میان یا و کسره بود محذوف شده بعده در یدع از جهت حرف حلق عین کلمه مفتوح گشته و در یذر حمل بر یدع باعتبار اتحاد معنی بفتح عین پیوسته اتخذوا متعدی بدو مفعول است لعبا و لهوا مفعول دوم ست و دینهم مفعول اول ست اتخذوا با متعلقات خویش جمله صله موصول است موصول با صله امر حاضر را مفعول ست و جمله و ذر الذین عطف ست بر شرطیه سابقه معنی اینست و بگذار کسانی را که دین خویش را مسخرگی و بازی گرفتند حیات دنیا ایشان را فریفته و ایشان بدان مغرور گشته از صحبت ایشان بپرهیز و با ایشان منشین وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ عطف ست بر وذر و ذر الذین و ان تبسل بعضی ان لا تبسل تقدیر کنند و بعضی مضاف محذوف دارند بتقدیر کراهت ان تبسل پندارند معنی اینست و پند بده بقرآن تا بهلاک سپرده نشود یا پند بده از جهت کراهت آنکه نفسی بدانچه کسب کرده است از جهت آنکه خطا بهلاک سپرده شود لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ جمله صفت ست مر نفس را معنی اینست نفسی که نیست مر او را از غیر خدا دوستی که او را یاری کند و نه شفاعت کننده از هلاک باز دارد وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا این شرطیه عطف ست بر جمله لیس لها من دون الله ولی ولا شفیع منها فاعل ست نه لا یؤخذ و فدیه ضمیر عائد بعدل نیست زیرا که عدل بمعنی مصدر ست متعلق ماخذ فاعل یؤخذ نباشد معنی اینست اگر فدا دهد آن نفس هر فدائی قبول نشود و او را از عذاب

رهایش نبود اُولٰئِکَ الَّذِینَ اُبْسِلُوا بِمَا کَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِیمٍ وَعَذَابٌ اَلِیمٌ
بِمَا کَانُوا یَکْفُرُونَ ع اولئک مبتدا است اشارت ست بر الذین اتخذوا دینهم لعبا ولهوا الذین
ابسلوا صفت ست مر اولئک را لهم شراب من حمیم تا آخر خبر مبتدا است واین جمله یعنی اولئک با خبر
خویش معلله باشد مر ذکر را به کراهت ان تبسل یا ارادة ان لا تبسل نفس معنی اینست ایشان آنانند
که بسبب هلاک سپرده شوند بجرائم خویش در معرض استیصال باشند مر ایشان راست
شرابی از آب گرم و عذاب دردناک بدانچه کفر میورزیدند و بخدا و دین اسلام نمی گرویدند بعد از آن پند
نفع نکند و موعظت سود ندارد قُلْ اَنَدْعُوا مِنْ دُونِ اللهِ مَا لَا یَنْفَعُنَا وَلَا یَضُرُّنَا وَ
نُرَدُّ عَلٰی اَعْقَابِنَا بَعْدَ اِذْ هَدٰنَا اللهُ این جمله دیگرست از جملهای که بر وجه استیناف
نقل مصدر ست و نرد عطف ست بر ندعوا ای اندعوا ما لا ینفعنا ولا یضرنا و انرد یعنی علی اعقابنا
روایت کرده اند که عبد الرحمن بن ابی بکر در ان حال که کافر بود مادر و پدر خویش را بعد اسلام
ایشان دعوت بر کفر میکرد و تحمید ایشان بر پرستش بتان در زبان آورد این آیت وارد گشت و این
تکلم بوده و پیوسته و بعضی روایت کنند که عیینه بن حصین پیغامبر را بدعوت بتان عرض کرد و تحمید بتان
بر اختیار دین آبا بر زبان آورد این آیت وارد گشت و این تکلم بود و پیوسته یعنی اینست بگوای
محمد آیا پرستیم غیر خدای چیزی را که امید نیست در منفعت او و ترسی نداریم از مضرت او باز گردانیده شویم
بر پاشنهای پاهای خویش یعنی از دین حق مرتد شویم بدعوت او بعد آنکه خدای ما هدایت داد و در سرای
توحید بر ما گشاد عاقل این کار نکند و دانای خود را در این ورطه نیفگند کَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیٰطِیْنُ
فِی الْاَرْضِ حَیْرَانَ جار و مجرور در حال است از ضمیر نرد و نرد علی اعقابنا ای کائنین کالذی استهوته
الشیاطین فی الارض حیران و حیران حالی دیگرست معنی اینست در حالت که باشیم چون کسی که او را
شیاطین در گمراهی انداختند حیرت زده و حیران مانده ساختند یعنی در محلی که ایستاده که راه نمی یابد حیرت
زده و حیران مانده هر جائی می شتابد متحیر گشته نمیداند چه کند و کدام سوی قدم زند لَهٗ اَصْحٰبٌ
یَّدْعُوْنَهٗ اِلَی الْهُدَی ائْتِنَا له ظرف مستقر ست حالی دیگرست اصحاب فاعل ظرف ست
جمله یدعونه صفت ست مر اصحاب را ائتنا مقوله یقولون ائتنا جمله مبنیه است مر یدعون را الی الهدی
ائتنا بر قرائتی که همزه خوانند بعد حذف همزه وصل الف هدی را از جهت التقاء ساکنین حذف کنند
و بر قرائتی که الف خوانند و الف مبدل باشد از همزه ساکنه از جهت فتحه ما قبل معنی اینست درین
حال که متردد و حیران مانده را یاران اند او را بسوی راه راست میخوانند و میگویند بیا بسوی ما

قُلْ اِنَّ هُدَى اللّٰهِ هُوَ الْهُدٰى ط این جمله دیگر ست از جملهای که بر وجه استیناف بقل
مصدر ست و تاکید جمله ازجهت رد انکار کافران ست معنی انیست بگو ای محمد بدرستی که راهی خدا
هدی ست وَاُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ لا وَاَنْ اَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وَاتَّقُوْهُ ط وامرنا عطف ست
بر مقول قل یعنی ان هدی الله هو الهدی بتقدیر قل هذا القول و هذا القول و ان در وان اقیموا مفسره است بعد
فعل امر متضمن معنی انیست و فرموده شده ایم که انقیاد کنیم و گردن نهیم تا پروردگار عالمیان را
انقیاد کنیم و مر اوامر و نواهی او اطاعت نیز کنیم و فرموده شده ایم که نماز را برپا داریم و در اوقات او
بسپاریم و از خدای بترسیم و از عذاب وی پرهیز کنیم وَهُوَ الَّذِیْٓ اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ ۝ این جمله حال است
از مفعول واتقوه معنی انیست و حال انیست او آن کسی که بسوی پیشگاه او حشر کرده خواهید شد
و بجزای دستار او خواهید پیوست وَهُوَ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ ط
این جمله عطف ست بر هو القاهر فوق عباده بالحق صفت مصدر محذوف ست ای خلقًا ملتبسا
بالحق یا حال ست معنی انیست و او آن کسی ست که آسمانها و زمین را بحق آفریده و بجلائل فوائد
و جلائل منافع عام و خاص رسانیده این آیة تلمیح آیت ربنا ما خلقت هذا باطلا بود و متضمن ادعی
آیات کریمه معنی ست باشد وَیَوْمَ یَقُوْلُ كُنْ فَیَكُوْنُ ط قَوْلُهُ الْحَقُّ ط وَلَهُ الْمُلْكُ یَوْمَ
یُنْفَخُ فِی الصُّوْرِ ط قوله مبتدا ست الحق صفت اوست یوم یقول خبر مبتدا ست یوم مبنی معین ست
و ظرف زمان خبر از غیر حینه میتواند شد چنانچه یوم الجمعة الخروج و یوم الاحد القتال تواند بود و قوله مبتدا
الحق خبر و یوم یقول ظرف فعل محذوف بود ای و هو الذی خلق السموات والارض بالحق و یخلق یا یخلق
من یلی السماء تبدیل الارض او یخلق یا یخلق من امور الدنیا و الآخرة یوم یقول کن فیکون بدین محل الحق
جمله معترضه برای مدح بود و جمله وله الملک عطف بر و هو الذی خلق السموات والارض باشد و یوم ینفخ
فی الصور ظرف ست مر ظرف مستقر یعنی که له خبر مبتدا ست فیکون عطف ست معنی انیست گفتار
او که حق ست کاین ست در هنگامی که بگوید مر چیزی را که خواهد کن یعنی موجود شو فیکون پس موجود شود
عٰلِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ ط خبری دیگر ست مر هو را الام در الغیب و الشهادة برای استغراق
ست معنی انیست او هر غایبی و هر شاهدی را داند هیچ غایبی و حاضری بر وی مخفی نماند وَهُوَ الْحَكِیْمُ
الْخَبِیْرُ ۝ عطف ست بر جمله و هو الذی خلق السموات والارض یا تذییل ست معنی انیست
او حکیم ست استوار کار ست همه کار او بحکمت باشد آگاه بهمه چیز بود وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیْمُ لِاَبِیْهِ
اٰزَرَ اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا اٰلِهَةً ج اِنِّیْٓ اَرٰىكَ وَقَوْمَكَ فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ۝

اذ قال مفعول فعل محذوفست ای واذکر اذ قال ابراهیم و این عطفست بر قل اندعو من دون
الله ما لا ینفعنا ولا یضرنا که در مباحثه با مشرکان بود استفهام برای انکار به مقول قال است و جمله
انی اراک تعلیل ست و دیدن او پدر را و صفت ضلال کنایت ست از بودن او ضال تا ضال بودن
شان نماید پس بلازمست کنایت سایغ آید ذکر ضلال پدر بر وجه کنایت و ترک تصریح بدان بجهت
اقرب ست و آنکه استعمال کنایت که از تصریح ابلغ بود اصوب ست و تاکید جمله از آن جهت بود که پدر
ابراهیم خود را ضال نمی دانست در مضمون جمله انکار ملتهمود تا سر انکار سابقه را التعلیل ست و آزر بدل
از ابیه بمعنی انیست و یاد کن ای محمد هنگامی که ابراهیم مر پدر خویش آزر را گفت در نیکخواهی و نصیحت
او جست که بتان را آلهه خویش میگیری و جمادات را بالوهیت می پذیری بدرستی که ترا و قوم ترا در
گمراهی ظاهری بینم و درین سخن نیکخواهی تو میکنم وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبْرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ
السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ○ نری ابراهیم حکایت حال ماضی ست ایراد ماضی
بصورت فعل مضارع برای استحضار صورت بدیع ملک آسمان و زمین ست و ذلک اشارت سوی
عارف بودن ابراهیم علیه السلام ببطلان عبادت اصنام که خدای او را بدان عارف گردانید و بر وجه
انکار بر پدر اتتخذ اصناما آلهة گویانید و کذلک صفت مصدر محذوف ست مر نری و لیکون عطف است
بر محذوف ای استدل بها و لیکون من الموقنین در جار و مجرور متعلق ست مر نری و ملکوت بمعنی ملک ست
زیادت واو و تا برای مبالغت ست مفعول دوم ست مر نری و ابراهیم مفعول اول ست روایت
کرده اند که ابراهیم علیه السلام را بر صخره بیت المقدس استاده کردند و در آسمان فرجه کشادند و او را
دران فرجه بر عجائب آسمانها اطلاع دادند و در زمین نیز فرجه پیدا آوردند بر عجائب زمین مطلع کردند
باطلاع بر مصنوعات اصنام را شناخت و ادراک مقدورات و مخلوقات را وسیلت معرفت قادر و
خالق ساخت و بعضی گویند نمودن ملکوت السموات والارض آنست که ابراهیم صلوات الله علیه ستاره
و ماهتاب و آفتاب بنظر فکرت دید و فرو رفتن ایشان در زمین او را عارف صانع گردانید چنانچه ابراهیم
را ببطلان عبادت صانع نمودیم و ببطلان آن اعتقاد ملکوت آسمان و زمین نمودار کردیم خلق را
و دل بر تصدیق الوهیت و وحدانیت آورد و نمودار ملکوت آسمان و زمین برای آن بود تا بنظر در
مخلوقات بر وجود خالق استدلال کند از خداوندان عرفان و ایقان باشد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ
الَّيْلُ رَءَا كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي روایت کرده اند نمرود بن کنعان که پادشاهی جبار بود
در عهد او امور غریبه و شئون عجیبه روی نمود چنانچه بعضی در آیت الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه در سورة

بقره گذشته و به تشریح و توضیح پیوسته در عهد او کاهنان بودند بر حکم کهانت نیلی او باز نمودند که
درین سال فرزندی زاده شود که دعوت سوی غیر دین تو کند و بتان ترا بشکند و در مملکت تو غوغا افکند
نمرود لعین فرمود که چیزیکه در دل شما ترسان است تدبیر رفع آن آسان است مردان را از زنان در ایام
طهر باز دارید و کسان را بر زنان باز دارند بگمارید اگر پسر زاده شود بکشند و دختر را بگذارند تا این سال بگذرد
آزر زن خویش را در طهر یافت بر جماع او اشتیاق یافت حامله گشت و ابراهیم را علوق پیوست کاهنان پیش
نمرود رفتند و خبر متعلق شدن بچه معهود گفتند بچه که ذکر او سبق یافت هم در رحم مستقر گشت و آنچه
مقدر بود بحصول پیوست نمرود گفت زنانی که پیش ازین حامل شده‌اند بگذارید و دل بکشتن پسرانی
که زایند بگمارید بر حملی که بعد امشب پیدا آید حکم بکشتن بر ذی الرحم نمایید و نیز روایت کرده اند
مادر ابراهیم را چون وقت زادن نزدیک رسید مختفی شده در جوی خشک خزید آنجا بار نهاد ابراهیم
را زاد و در جامه پیچیده در زیر کاهی پنهان کرد خبر ولادت و تعیین مقام آن بر آزر آورد آزر شتافت
ابراهیم را آنجا یافت برای او خانه زیر زمین ساخت ابراهیم را آنجا انداخت و از جهت خوف سبع
سنگی بر در خانه داشت بعضی گویند زن آزر را چون درد زه گرفت پنهان شده شتافت
تا آنکه در کوهی غاری یافت در آن غار در آمد و بار نهاد و بچه را آنجا گذاشت سنگی بر در غار داشت
هر بار پنهان شده آمدی و در خانه مذکور یا در غار مسطور در آمدی پستان در دهن او نهادی و او را
چنانچه رسم مادران است شیر دادی ابراهیم در غیبت مادر انگشتان دست خویش مکیدی هر بار که
مادر او در آمدی در مکیدن انگشتان دیدی گفته اند از یک انگشت شیر مکیدی و از انگشت دیگر شهد
و از انگشت دیگر روغن و از انگشت دیگر آب خوردی و بعضی گویند جبرئیل علیه السلام ابهام
او را در کام او داشت از او شیر روان شد ابراهیم سبابه را با بهام یار کرد سبابه شهد بیرون آمد تا آنکه در اندک
مدت بسیار بالید و چون یکساله گشت سه ساله می نمود تا آنکه بطعام پیوست و از مکیدن پستان و انگشتان
مستغنی گشت بعد از آن مادر او طعام آوردی و تفقد وی کردی تا آنکه هفده ساله شد روزی
با مادر گفت من ربی پرورنده من کیست مادر گفت پرورنده تو منم باز گفت پرورنده تو کیست
گفت پدر تو باز گفت پرورنده پدر من کیست گفت نمرود گفت پرورنده نمرود کیست مادر
گفت ساکت باش وقتی دیگر روی به پدر آورد و همین سوال کرد پدر در جواب گفت امک باز گفت
من رب امی او گفت انا باز گفت من ربک گفت نمرود باز گفت من رب نمرود طپانچه زد
بعده ابراهیم پدر را گفت بیا پرستیم کسی را که ترا و نمرود را آفریده است پدر غضب کرده باز گشت

و از گفتار متحیر گشته رفت بعد ازان عهد پدری در کار آمد آنکه غضب کرده بود باز آمد ابراهیم علیه السلام را ازانجا بیرون آورد با خویش بصحرا سبب کرد ابراهیم چون ازان مقام بیرون آمد نظر ابراهیم بر آسمان و زمین و زمینیان و میان و آبها و شتران و گوسپندان افتاد چشم فکرت بر ایشان نهاد و در دل گفت این همه را آفریننده هست آفریننده من همان ست که ایشان را آفریده موجود گردانیده من همان ست که ایشان را موجود گردانیده هر چیز که در نظر او میگذشت بر وجود صانع دلیل می گشت و در مصنوعات متفکر می بود و در معرفت صانع کوشش می نمود پس چون مقداری وقت بگذشت و شب بر وی تاریک گشت ستاره بر آمد روشنائی او در نظر درآمد بعضی گویند ستاره مشتری بود و بعضی گویند زهره می نمود بعد ازان ماه تابان بر آمد و آفتاب درخشان بر آمد دل بسوی هر یکی میل کرد و هر یکی را در معرض پرستش و سؤال آورد بعد از دیدن تغیر و افول دل او بر هیچ یکی را نه پذیرفت و در هیچ یکی قرار نگرفت از همه بر آشفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین گفت بعد ازان در شهر آمد خلق آن شهر را بت پرست یافت در تضلیل و تجهیل ایشان شتافت ایشان گفتند ای ابراهیم تو پرستنده کیستی و کدام معبود را می پرستی گفت کسی را می پرستم که آسمان و زمین آفریده اوست و آفتاب و ماهتاب برکشیده وی در این آیت این قصه مذکور شده و بیان این قصه آمده [illegible] حال ست تقدیر [illegible] حضرت [illegible] اشتمال ست از جن علیه اللیل قال هذا ربی جواب لما ست [illegible] پس هر گاه که تاریک شد بر او شب یعنی هر گاه که ستاره را دید [illegible] روشنائی [illegible] گفت این ربی [illegible] مگر پروردگار من ست سؤال [illegible] اقرار به الوهیت [illegible] باشد پیغامبران ازان قبل الوحی و بعده معصوم [illegible] این کلمات [illegible] واقع شود و چه نوع صادر بود چه جواب [illegible] هذا ربی خبر [illegible] کفر باشد [illegible] همزه و تقدیر [illegible] استفهام بود چنانچه در یا فتح [illegible] فهم الخالدون [illegible] تقدیر افهم الخالدون [illegible] پس هذا ربی [illegible] بر وجه [illegible] باشد و کفر نبود [illegible] استفهام [illegible] از شک [illegible] اعتقاد [illegible] کفر باشد [illegible] استفهام [illegible] از شک [illegible] باشد و آن [illegible] از شک [illegible] چنانچه پیغامبر را گفت [illegible] لا اعلم الغیب [illegible] پیغامبران [illegible] آن پیش از تعلیم [illegible] باشد [illegible] پیش از [illegible] در زمان تحصیل مقدمات و هنگام [illegible] صفات کردگار پیش از ادراک [illegible]

دیوانه بود که هذا ربی را حمل بر خبر کنند و بتقدیر هذا ربی فی زعمکم گویند یا بمقول یقولون محذوف دارند و تقدیر
کلام قال یقولون هذا ربی بنیاد نهند بر این هر دو تقدیر این حکایت کلام دیگری بود نه زعم دیگری باشد و حکم الحاکی بالکفر
لایکفر کفر نبود و اگر گویند که این در حالت طفولیت بوده پیش از بلوغ روی نموده و آن زمان تکلیف نبوده
پیش از تکلیف مواخذه نباشد و این درست نیست زیرا که انبیا در حالت صغر و کبر از کفر معصوم‌اند
و به هیچ وجهی متصف بکفر نشوند و نیز صبی هر چند که مکلف نبود بر درست و اعتقاد کفر معذور نباشد کفر
از هیچکس قابل عفو نیست بعد حصول اعتقاد کفر و استعمال آن بحکم او و حکم بالغ یکی است فلما افل قال
لا احب الافلین ○ لما ظرف است مر قال را لا احب الافلین مقول قال است و این جمله عطف است بر قال
هذا ربی معنی آنست پس هرگاه متغیر گشت و با افول و غروب پیوست ابراهیم گفت دوست ندارم
گردندگان و فرو روندگان را که گردندگان با علامت حدوث شایان الوهیت نباشند و فرو روندگان
با سمات زوال سزاوار ربوبیت نبود فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی لما متعلق قال هذا ربی است
جمله معطوفه لما ست بر جمله سابقه یعنی لما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی معنی آنست هرگاه
که دید ماه را تابان گفت هذا ربی هم بر تاویلاتی که گذشته و ذکر آن بالا رفته فلما افل قال لئن
لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین ○ لام موطیه قسم است و قسم
محذوف است لاکونن از روی لفظ جواب قسم بود و از روی معنی جواب شرط باشد جمله لئن لم یهدنی
ربی تا آخر مقول قال است معنی آنست پس هرگاه که متغیر گشت و با افول و غروب پیوست گفت
ابراهیم اگر رهنمونی نکند مرا پروردگار من هر آئینه هر آئینه باشم از قومی که راه گم کردگان و گمره شدگان اند
محدثی محبوبی متغیری مقهوری معبودی سازند و پرستش او پردازند کدام ضلال از این بالاتر بود و گمراهی
از این بزرگتر باشد فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر لما ظرف قال است
این جمله عطف است بر جمله فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی این نیز هم بر آن تاویل است که گذشته
و ذکر آن بالا رفته ایراد اسم اشارت بصیغه تذکیر با این که شمس مونث است یا باعتبار تذکیر خبر است
یا باعتبار تاویل او بکوکب او بکوکب نهاری هذا اکبر جمله معلله است معنی آنست پس هرگاه که آفتاب
را بیشتر از ماهتاب تابان مشاهده کرد لفظ هذا ربی بر تاویلات گذشته بر زبان آورد و گفت میگوئید
شما این پروردگار من است یا پروردگار من است در زعم شما یا او را میدانید شما این پروردگار من است
زیرا که بزرگی جرم و کثرت روشنائی او بیش از همه آن و جهانیان بر روشن و مبرهن است فلما افلت
قال یا قوم انی بریء مما تشرکون ○ عطف است بر طریق سابق و قال یا قوم جواب لما است جمله الی

بری مما تشرکون مقول قول ست در حین مشاهده افول تلوح بر برائت او و بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق شود و بمعنی انیست پس هرگاه که آفتاب گشت با فول و تغیر موصوف ابراهیم گفت ای قوم من بیزار شایان الوهیت ولایق ربوبیت نیست جرمی مملوکی مجبوری نسبت از نقص لرزان و از عیوب گریزانست ای قوم من از اشراک شما بیزارم آنچه شما آنرا با خدا شریک میدانید تبری دارم اِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۞ چنانچه گفت چون از بتها بیزاری توجه باکی دارم بروجه استیناف خبر گردانید وجهت وجهی للذی تا آخر آورد وجهی که در تاکید آیه بری مما تشرکون گفته شد هم بران وجه این جمله موکده آمده حنیفا حال ست معنی انیست بدرستی من روی آرانیده ام و متوجه گردانیده ام روی خویش را برای کسی که آسمانها و زمین را آفریده است و ایشان را علامت الوهیت و وحدانیت گردانیده است در حالیتی که من حنیف آمده ام یعنی مسلمان پاک شده و نیام من از مشرکان یعنی چنانچه شما از مشرکانید و خدای را با بتان و اجرام فلکی در طاعت و در پرستش شریک میگردانید وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ عطف ست بر واذ قال ابراهیم لابیه آزر اتتخذ اصناما آلهة و وقت محاجه قوم او یاد کن یعنی انیست یاد کن آن هنگام که ابراهیم پدر خویش را اتتخذ اصناما آلهة گفت و آن هنگام که قوم در توحید و ربوبیت خدای با او مباحثه و محاجه و مجادله کردند فَقَالَ اَتُحَاجُّوْنِّيْ فِي اللّٰهِ وَقَدْ هَدٰىنِ اتحاجونی بتخفیف و تشدید هر دو خوانده اند باثبات یا و حذف یا خوانده اند و معنی هر دو قرائت در هر دو محل یکی دانند قال جمله مستانفه است کانه قیل ماذا قال ابراهیم حین حاجوه فقیل قال اتحاجونی فی الله و قد هدان معنی انیست گفت ابراهیم امحاجه میکنید و در مباحثه میشوید با من در شان خدایی که من طاعت او میکنم و قدم در عبادت او میزنم و حال آنست مرا رهنمونی ست و طاعت و عبادت خویش فرموده است وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُوْنَ بِهٖ إِلَّا أَنْ يَّشَاءَ رَبِّيْ شَيْئًا این جمله حال ست از مفعول اتحاجونی ای اتحاجوننی والحال انی لا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء ربی استثنی مفرغ ست ای ولا اخاف ما تشرکون فی وقت من الاوقات الا وقت مشیة الله بخوف مستحق لی من جهة مولاه کما اذا اصابت نجم لیسقط و اصابت حجر مهبط معنی انیست و حال انیست که نمی ترسم من از آنچه شما میترسانید و از آنچه او را شریک خدا میگردانید چه ایشان هیچ قدرت ندارند و نمی توانند که نفعی و زیانی پیدا آرند مگر آنکه خدای بخواهد از جهت ایشان مضرتی رساند و مشقتی از قبیل ایشان چون افتادن ستاره و غلطان شدن حجاره مقدر گردانند و آن از رو ظهور نسبت ایشان باشد و از روی معنی ترس از خدای بود نه از آنها و اینست که کرده اند کفار ابراهیم علیه السلام

علیه السلام را از مضرت اصنام می ترسانیدند و ایشان را در پاسخ زیان رسانیدن می ترسانیدند
حضرت ابراهیم علیه السلام از مخافت ایشان تبری جست ولا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء ربی گفت
وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ط معترضه است ای ثنای خدا و تنزیه حق سبحانه و تعالی
معنی آنست پروردگار من همه چیزی را از روی علم محیط است و در گرفته است و همه چیز معلوم
او آمده همه چیز را داند و هیچ چیز بر وی پوشیده نماند أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ○ استفهام برای انکار
بر وجه توبیخ و فا عاطفه است و معطوف علیه محذوف است ای افلا تسمعون فلا تتذکرون معنی آنست
نمی شنوید پس پند نمی گیرید یعنی نشاید و نباید که بعد التسمع تفهمون وسع ربنا کل شیء علما پند
نگیرند و موعظت نپذیرند چون بدانید که خدای همه چیز داند و سزا دادن بدی تواند چگونه دل قبول
پند ننهاید و خود را از شرک و کفر باز ندارید وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ
أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا ط استفهام برای انکار است ان
با اسم و خبر خویش مفعول است مر لا تخافون را و ما لم ینزل به سلطانا موصوله است یا موصوفه مفعول است
مر اشرکتم ای ای شیء ای الشیء الذی لم ینزل به سلطانا و جمله ولا تخافون حال است و جمله و کیف اخاف
ما اشرکتم تمثیل است معنی اینست و چگونه بترسم از چیزی که با آن چیز شرک ورزیده اید و آن را با
خدای شریک گردانیده اید و حال اینست که شما نمی ترسید ازین که شما مشرک شده اید و اصنام را
شریک ساخته اید چیزی را که بر شما ثبوت آن حجتی نفرستاده و دستوری نداده بی حجتی او را شریک می گیرید
و بی برهانی او را می پرستید از خدای که قادر مطلق است در شریک کردن و یکی با او نمی ترسید
وقفک فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ○ فا سببیت است و استفهام برای
تقریر است یعنی حمل کردن مخاطب بر اقرار معنی اینست پس بگویید کدام فریق سزاوارتر باشد بامن
از بلا و عنا از میان دو فریق یعنی ما و شما اگر شما خداوندان دانش باشید و حال ما و حال خویش بدانید
این معنی بر خداوندان دانش پوشیده نشود و این جز بر امر ظاهر مختفی نشود الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا
ع إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ○ آمنوا با جمله معطوفه بر وی صله الذین است
موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است جمله اولئک لهم الامن خبر مبتدا است و جمله لهم مهتدون
عطف است یا حال است و جمله الذین آمنوا تا آخر جواب است مر سوال ای الفریقین احق بالامن و جواب
از قبیل سائل بود چنانچه عن النبإ العظیم در جواب عم یتساءلون مذکور شده و لله الواحد القهار
در جواب لمن الملک الیوم آمده معنی اینست آنانکه ایمان آوردند و ایمان خویش را بظلمی نیامیخته

نگردند ایشان ای محمد مر ایشان راست امن از عذاب و ایمنی از عقاب و ایشان اند راه راست
یافته و بسوی مقصد خویش شتابنده و بدانکه ظلم مذکور را ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه تفسیر بشرک
و کفر کرده و مانند آن آیة ان الشرک لظلم عظیم آورده و عمر فاروق رضی الله تعالی عنه تاویل بگنه کرده
سوال بر تاویل او که مؤمن را بجز احتراز از کفر امن ثابت شود و این آیة تمسک معتزله بود جواب آنست
امن مر مؤمنان را بر تقدیر عدم گناه هم در آغاز کار باشد و بر تقدیر گناه بارادت عفو یا بعد از عذاب
بر قدر گناه بود و بخلاف کافر که در عذاب مخلد خواهد بود و او را هیچ گاهی امن از عذاب روی نخواهد نمود
وتلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه این جمله مقرر مضمون است برای منع حجت مذکوره و تلک اشارت
است بحجتی که ابراهیم علیه السلام در معرفت الوهیت و اثبات وحدانیت بالنفس خویش و با قوم خویش بدان احتجاج
کرده و مخلوقات را دلیل بر وجود صانع و وحدانیت حجت آورده معنی اینست و آن حجتی که ابراهیم
در محاجه با نفس خویش تمسک کرده و قوم خود را بدان نیز بوجه احتجاج آورده حجتی ست که تلقین کرده ایم
آن را با ابراهیم و اراده ابراهیم در دریافت آن برو گشاده ایم بروی غالب آمدن او بر قوم مکابره و برای
اطمینان نفس و استیقان خاطر نرفع درجات من نشاء درجات تمیز است من نشاء مفعول
نرفع بود یعنی نرفع من نشاء و مراد از درجات الغلبة علی الخصم بالحجة باشد این جمله تذییل است معنی
اینست از روی درجات بلند گردانیم کسانی را که خواهیم چنانچه ابراهیم را بر قوم آن حجت غالب
گردانیدیم و او را بعلو درجه رسانیدیم و به نبوت برگزیدیم و بخلت برکشیدیم و از اولوالعزم گردانیدیم
و بمراتب دینوی و اخروی رسانیدیم ان ربک حکیم علیم این جمله تذییل است و تاکید
از جهت ابراز ثنای باری تعالی بر وجه کامل و استوار است یا گویند جمله سابقه ملوح مضمون
جمله بود و این جمله تاکید سابق میشود معنی اینست بدرستی که پروردگار تو حکیم است همه کار او بحکمت است
هر چه کند بحکمت کند و حجت آموزانی علیم است همه چیز داند و هیچ چیز بروی مخفی نماند استعداد و اهلیت
بندگان داند و در رفع درجات علم و عمل تواند و وهبنا له اسحق و یعقوب عطف است بر قال
ای و اذکر وهبنا له اسحق و یعقوب معنی اینست یاد کن ای محمد هنگامی که بخشیدیم مر ابراهیم را اسحق
پسر صلبی او بی واسطه و یعقوب پسر پسر که بواسطه پدر و جد آراسته در دنیا نسل بسیار یافته حکمت
و نبوت در دنیا یافته در نسل او چندین هزار پیغمبر شده همچو موسی و هارون و عیسی و مریم در ذریت او آمده گفته اند
یعقوب را دوازده پسر بود از نسل دوازده پسر او بموسی صلوات الله علیه که بیرون آمده بودند شش صد
هزار مرد مقاتل بودند از هر پسری پنجاه هزار چنانچه ذکر آن در سوره بقره گذشته و شرح آن بتفصیل

بالا رفته كُلًّا هَدَيْنَا ۚ كُلًّا مفعول به است مر هدينا را اى هدينا كلا و جمله عطف ست بر وهبنا
یعنی آنیست هر یکی را از ایشان رهنمونی کردیم و براه راست آوردیم دریافتند آنچه دریافتند
و یافتند آنچه یافتند وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ نوحا مفعول هدینا است و جمله عطف است
بر کلا هدینا معنی آنیست و نوح را پیش از ابراهیم رهنمونی کردیم و مرتبه او را برآوردیم یعنی هدایت
او و هدایت ما عام بود مخصوص با براهیم و فرزندان او نبوده وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ
وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ ۚ ضمیر من ذریته عائد بر نوح ست نه بر ابراهیم چه در ذریت لوط و یونس
مذکور اند ایشان در نسبت با سوی غیر ابراهیم علیه السلام مشهور نیز اما در نسبت نوح که آدم ثانیست
مشتبه نشود مگر آنکه از ذریه ذریه دینی مراد شود و برین تقدیر ضمیر به ابراهیم که سوق کلام برای مدح او ست
مستقیم بود و جمله ونوحا هدینا من قبل در اثنای ذکر ابراهیم و ذریه او معترضه باشد و بر تقدیریکه ضمیر به
نوح دارند ذکر ابراهیم با براهیم و فرزندان ایشان نباشد پندارند داود و سلیمان و سایر معطوفات
معطوف اند بواو بر نوحا هدینا یا بر کلا هدینا بر حسب اختلاف تقدیر در عود ضمیر من ذریته حال است
از ایشان جار و مجرور میان معطوف و حرف عطف فاصله افتاد معنی آنیست داود و سلیمان
و ایوب و یوسف و موسی و هارون را درین حال که ایشان از فرزندان نوح یا از فرزندان ابراهیم
اند راه راست نمودیم و درجات و مراتب ایشان را بفضل و کرم افزودیم وَكَذَٰلِكَ
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝ این جمله تذییل ست معنی آنیست و مثل این جزا یا مثل این هدایت نیکوکاران
را دهیم و نیکوکاران را بخشیم پیغامبران مذکور را توصیف باحسان کرد جامع خاص میان ایشان
آورد وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ ۖ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ ۝ معطوف اند بر پیغامبران
مذکور که ذکر ایشان گذشته و بیان ایشان بالا رفته کل من الصالحین خبر مبتدا است جمله معترضه است
برای مدح پیغامبران مذکور بصلاح و ذکر عیسی در ذریه نوح اشارت ست برینکه فرزند دختر داخل
ذریه باشد و اجداد مادر را از فرزندان بود معنی آنیست و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را راه نمودیم
و انقیاد شرایع و احکام فرمودیم هر یکی از ایشان از صالحان است متصف بصلاح و نیکوکاریست
وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا ۚ و الیسع بسکون لام و فتح و تشدید لام و سکون یا خوانده شده
یعنی یکی دانند این منصوبات معطوفات بر منصوبات سابق اند معنی آنیست و راه نمودیم اسمعیل
و یونس و لوط را و گردانیدیم ایشان را از اهل هدی وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ۝
کلا مفعول فضلنا ست علی العالمین بدو متعلق مفعول ثانیست و جمله معترضه است برای تفضیل ایشان بر عالمیان

معنی آنست و هر یکی را از ایشان فضل دادیم بر عالمیان زمانه خویش فضلی کلی یا بر همه عالمیان فضل اجزائی وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ عطف است بر کلا که معمول فضلنا هم من تبعیض است ای و فضلنا بعض آبائهم و اجتبینا هم عطف است بر فضلنا و هدیناهم عطف است بر اجتبیناهم معنی آنست و بعض آبا ایشان را فضیلت و فضل بخشیدیم و بعض فرزندان و برادران ایشان را مفضل گردانیدیم و ایشان را بکمال اجتبا برگزیدیم و بهدایت سوی صراط مستقیم و دین قویم رسانیدیم ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ذلک اشارت است بهدی که مصدر هدینا ست و اسم اشارت مذکور مرفوع المحل بر ابتدا ست و هدی الله خبر مبتدا ست من عباده بیان من است مفعول یشاء محذوف است جمله یهدی به من یشاء حال است از معنی اشارت جمله ذلک هدی الله تا آخر تذییل است معنی آنست آن یعنی هدی مذکور رهنمائی مسطور هدایت خدای مخصوص بحق تبارک و تعالی است بدین هدی راه نماید از بندگان خویش کسی را که خواهد وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ این شرطیه معترضه است برای بیان قباحت شرک و در بیان کارهی آن معنی آنست و اگر ایشان بعد این اصطفا و اجتبا شرک ورزند هر آینه ناچیز شود از ایشان آنچه از عمل نیک میکردند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ این جمله تذییل دیگر است مر مضمون کلام سابق مقرر است معنی آنست ایشان آنانند که ایشان را کتاب و حکم نبوت دادیم و زمام حکم بر دست ایشان نهادیم پیغامبر گردانیدیم و با صطفا و اجتبا رسانیدیم فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ فا سببیه و شرطیه که بعد اوست لب کلام سابق است معنی آنست اگر کفار مکه بکفر مانند و بکتاب و حکم نبوت نگروند پس بدرستی که گماشته ایم بتصدیق این امور گروهی را که نیستند ایشان بدین امور کفر ورزنده و نه ایشان از هدی مذکور روی گردانند و دین اسلام را منکر شوند و یعنی اهل مدینه معظم و انصار مکرم و بعضی گویند عامه مومنان از آدمیان و پریان از اهل مکه اگر کفر ورزند و بکتاب و حکم و نبوت نگروند چه زیان کند و کفر ایشان در این امور چه نقصان افگند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ اولئک مرفوع المحل بر ابتدا است موصول با جمله خبر مبتدا است فا در فبهدیهم اقتده سببیه است بهدیهم متعلق است و اقتده با ثبات ها در ترک او خوانند و بعضی هر دو یکی دانند معنی آنست این مذکوران آنکسانند که راه نموده است ایشان را

خدای لازم نیست بر تو همگی ایشان اقتدا و این اقتدا اقتدای موافقت است نه اقتدا و متابعت
با این اقتدا فاضل بمفضول روا است پس فضل ایشان بر تو ثابت نشود و مراد از موافقت در دین
موافقت در اصول دین است که نسخ نپذیرد و صورت تبدیل نگیرد نه در فروع دین و اگر نه موافقت
در منسوخات لازم آید و اتباع اعمالی که در حق ما بتحریم پیوسته روی نماید قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
أَجْرًا این جمله دیگرست از جملها که بر وجه استیناف نقل نموده است معنی اینست
این کلمات برای خدای میگویم بدان بدلی دنیاوی نمیجویم إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ ۱۰ ع ۸
این جمله تعلیل ست معنی اینست نیست این تبلیغ مگر پندهای عالمیان حاضران و غایبان نزدیکان
و دور ماندگان و معلوم است که غایبان از مظنه دادن اجر دوراند و طلب و تحصیل اجر از ایشان نامعقول
وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ روایت کرده اند مردی فربه از احبار یهود و پیش پیغامبر
علیه السلام آمد مجادله را توجیه بنیاد کرد و مباحثه معنی پیش آورد و پیغامبر صلی الله تعالی علیه
وسلم برآشفت بر وجه لطیفه او را گفت سوگند میدهم ترا بخدای که بر موسی توریة فرستاد و نور
تحقیق را در وی تابان داد راست بگو و زه راستی و صدق بجوان ان الله یبغض الحبر السمین در توریت است
یعنی چون این سخن واقع در توریت از سر صدق بود آری گفتن ساقی شو پیغامبر گفت انت الحبر
السمین طعامهای یهود بسیار خورده و گاهی روزه نمیداری دل بر عیش و اندیشه معنی آری
آسانی پیوسته بدین سبب فربه گشته حبر مذکور از غضب برآشفت ما انزل الله علی بشر من شیء گفت
چون از پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم بازگشت سخن او باشنیدند از وی ناخوش
شدند بانکار توبیخ پیش آمدند که تو توریت را که کتاب ماست منکر شدی و بعضی گفتند باطل بود
الغی او را از مقتدایی دور کردند و بجای او مقتدای دیگر گرفتند و بعضی گویند جمعی از یهود پیش
پیغامبر آمدند گفتند چنانچه موسی کتابی را از آسمان آورده بود تو نیز کتابی بیار از آسمان تا ایشان را دل بر
تصدیق و ایمان ما بکار آید یَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ
أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ تا چند آیت دیگر متضمن افعال مکروهه
و اقوال ناپسندیده ایشان نازل شد غضب کردند و دلی بر سلسله تنزیل آورده گفتند والله ما
انزل علیک شیئا و لا علی موسی و لا علی عیسی و لا علی بشر من شیء پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود
و لا علی احد در شان ایشان این آیت فرود آمد و بعضی گویند کفار قدرت خدای را انکار کردند و ایمان
بقدرت خدای بر حبیبی بنیاد ننهادند در شان ایشان این آیت فرود آمد چون ما عرفوا الله حق معرفته

و ما وصفوا الله حق وصفه او و ما عظموا الله حق عظمته او یا آشنوا به حق ایمانه این جمله معترضه است برای
رد مقالت کافران و اظهار جهالت ایشان معنی اینست و نشناختند خدای را حق شناختن او و چنانچه
بایستی یا صفت نکردند خدای را صفت کردنش چنانچه شایستی تعظیم نکردند خدا را اندازه عظمت او چنانچه
شاید یا ایمان نیاوردند بوی چنانچه باید اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء ظرف است
بر معنی نفی که مفهوم و ما قدروا الله حق قدره است از قبیل ما ضارب فلان جاهلا ای ما عرفوه
حق المعرفة اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء معنی اینست خدا را نشناختند که در باب تنزیل
کتاب کلی پروا نکردند و فعل جلیل را منکر شدند و وصفی جزیل را نفی کردند ما انزل الله علی بشر من شیء یعنی
نفرستاده است خدا بر هیچ بشری هیچ چیزی گفتند قل من انزل الکتاب الذی جاء به موسی
نورا و هدی للناس این جمله دیگر است از جملهائی که بر وجه استیناف است
قل مصدر است بمن استفهامیه است استفهام برای تقریر است یعنی حمل مخاطب بر اقرار بود و حال
از ضمیر به یا از الکتاب معنی اینست بگو ای محمد اگر خدا بر بشری چیزی نفرستاده است فرستنده
کتاب را که موسی بوی آورده بود درین حال که روشن و روشنائی و راهنمائی است که بود تجعلونه
قراطیس تبدونها و تخفون کثیرا تجعلونه تبدونها و تخفون بتحتیه بغیبت و خطاب
خوانند معنی بر حسب آن دانند این جمله حال مقدره است یا بدل از صله است تبدونها صفت
قراطیس است و تخفون کثیرا عطف است بر تبدونها یا بر تجعلون معنی اینست میگردانید آن را
قرطاسها آشکارا میکنید و بسیاری را از آن چون نعت پیغامبر و صفت او و حکم رجم و امثال آن میپوشید
و علمتم ما لم تعلموا انتم و لا آباؤکم این جمله حال است بتقدیر قد یا معطوف است
بر تجعلونه معنی اینست علم داده شده اید از کتاب خدا آنچه نمی دانستید شما و نه پدران شما
قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون این جمله متضمن جواب سوال سابق است بر طریق
لله الواحد القهار بعد لمن الملک الیوم ثم ذرهم عطف است بر قل معنی اینست بگو ای محمد خدا فرستاده
کتاب را بر موسی بعد آن بگذار ایشان را در خوض کردن باطل و رفتن در ناحق در حالت که کار بیفائده
میکنند گفتاری که هیچ فائده ندارد و هیچ سود نیارد میگویند و هذا کتاب انزلناه مبارک مصدق
الذی بین یدیه این جمله عطف است بر مقول ای قل انزل الله و هذا المنزل
کتاب معنی اینست و این قرآن کتابی است که از خدای مصدق آمده است و دارنده هر کتابی
را که پیش از وی نازل شده کتاب را در وجود آمدن تشبیه پایه کرده بر وجه تخییل و استعاره سوی آن

معجزات آورده ولتنذر ام القری ومن حولها ولتنذر عطف ست بر جار و مجرور می که از
کلام سابق فهم میشود کانه قیل وهذا الکتاب من الله لحصول البرکة والتصدیق ما بین یدیه ولتنذر ام القری
ای للانذار او لاتدارک به ام القری ومن حولها من المشرق والمغرب والجنوب والشمال علی اختلاف
القراتین یعنی انیست و تا بترسانی بکتاب خدا اهل مکه و حوالی او را و حوالی او شد مجرور معین قرب ست
بلکه حوالی او جمله مشرق و مغرب ست والذین یؤمنون بالاخرة یؤمنون به وهم
علی صلاتهم یحافظون ○ موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا است جمله یؤمنون به خبر
مبتدا است وهم علی صلوتهم یحافظون عطف ست بر یؤمنون یا حال ست معنی انیست و آنانکه با آخرت
ایمان آورند و از عقوبت خدا ترسکارند برین کتاب ایمان دارند و دل بر محافظت نماز میگمارند
و مضمون قران عمل میکنند و هم امتثال و انقیاد آن میسنند ومن اظلم ممن افتری علی الله
کذبا او قال اوحی الی ولم یوح الیه شیء ومن قال سانزل مثل ما انزل الله
استفهام برای انکار ست ای لا اظلم ممن افتری واین جمله عطف ست بر مقول معنی انیست و
ظالم از کسی که افترا کند بر خدا افترا کردنی و دروغ گوید دروغ گفتنی یا گوید بسوی من وحی کرده شده است
واز خدای بر من پیغام آمده است و بوی وحی نبود و پیغامی پیدا خواهم آورد چون نضر بن حارث
که دعوی آوردن قران کرد بعضی سخنانی که بقران نمی ماند آورد و معارضه سوره والعادیات جست و در
مقابله شرمنده گشت پیش بلغا بخجالت پیوست والطاحنات طحنا والعاجنات عجنا والخابزات
خبزا فالقمن لقما و مضغن به مضغا گفت ولو تری اذ الظلمون فی غمرات الموت
والملئکة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم لو مختص بماضی ست تری بمعنی ماضی ست
یا از جهت تیقن وقوع در حکم ماضی ست پس ماضی معنوی ست یا ماضی حکمی و ایراد مضارع از جهت
استحضار صورت بدیعه و حال فظیعه است و جواب شرط محذوف ست انی لرایت امرا فظیعا
و توان بود که لو برای تمنی بود و تقدیری لازم نبود و اخرجوا انفسکم متعلق به یقولون اخرجوا انفسکم ست
این جمله معترضه است برای وعید ظالمان مفتریان معنی انیست و اگر ببینی یا بیننده ای
محمد آن هنگام که ظالمان مفتریان در سختیهای مرگ گرفتار شوند آینده فرشتگان دستها سوی
ایشان کشاده دل بر قبض جان ایشان نهاده تا جان قبض کنند و ایشان را در خاک افگنند و بطریق
قول کلمات گویند و بیرون آمدن جان از ایشان جویند الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم
تقولون علی الله غیر الحق وکنتم عن ایته تستکبرون ○

یا مصدریه است جار و مجرور یعنی بما کنتم تقولون متعلق ست بتجزون علی الله متعلق ست بتقولون بتضمین تفترون غیر الحق مقول یقولون ست و کنتم عطف ست بر کنتم سابق تستکبرون جمله الیوم تجزون مستانفه ست در جواب ما یصنع بنا الیوم یعنی انیست امروز جزا داده شوید بعذابی که مقرون بخواری ست بعذاب گردید بسبب آنکه بودید که بر خدا ناحق میگفتید و بودید بر صفت که از قبول آیات کبر میکردید استکبار و تکبر میورزیدید وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ لام در جواب قسم محذوف ست ای اقسم لقد جئتمونا فرادی حال ست از فاعل جئتمونا کما خلقناکم صفت مصدر محذوف ست ای مجیئا کخلقنا ایاکم فی التجرد والانفراد و ترکتم عطف ست بر جئتمونا ما خولناکم موصول با صله مفعول ترکتم جمله ولقد جئتمونا معمول ست بر تقدیر یقال و این جمله عطف ست بر تجزون و مراد از الیوم روز مرگ یا روز جزا بود و جزا دهنده و گوینده ولقد جئتمونا فرادی خدای عز و جل است یعنی انیست و گفته شود مر ایشانرا یا بگوییم مر ایشانرا بعد از موت یا در آخرت هر آیینه شما بر ما از اهل و ولد و اقارب و عشایر و املاک و اموال تنها آمده اید چنانچه آفریده بودیم شما را اول بار یعنی در رحم و آنچه داده بودیم شما را پس پشت خویش گذاشته اید وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ و ما نری عطف ست یا حال ست و این کنایت است از ما حضر شفعاؤکم یعنی انیست و نمی بینیم با شما شفیعان شما را که ایشانرا شفیعان خویش میگفتید و آنانکه ایشانرا در کار خویش شریکان ما میدانستید امروز ایشان کجا اند که یاری دهند و شفاعت کنند لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ۞ بینکم برفع بر فاعلیت بمعنی لقد تقطع وصلکم و بینکم بنصب بر ظرفیت یعنی لقد حصل التقطع بینکم خوانند و معنی چنانکه گفته شد دانند لام در جواب قسم محذوف ست این جمله تقریر مقصود کلام سابق ست و ضل عنکم عطف ست بر تقطع بینکم یعنی انیست هر آیینه بدرستی واقع شد بریدگی میان شما یا گسیخته پیوند شما بریده گشته و وصل شما بقطع پیوست و متفرق گشتید و گم شد از شما آنچه گمان می بردید که ایشان شفیع اند یا شریک اند ما را یاری خواهند داد یا شفاعت شما خواهند نمود إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ جمله مقرر ست مر نفی شرکا که مضمون جمله سابق ست و تاکید این از جهت ابراز مقصود بر وجه کامل مستقلست از جهت انکار و تردد یعنی انیست بدرستی خدای شگافنده دانه ست برویانیدن گیاه بود و شگافنده هسته خرما برویانیدن درخت باشد و بعضی گویند مراد از شگافتن شگافی ست

کوهستان و انگور و خرما پیدا شده و عجایب نسبت خرما پیدا آمده گندم هم بهر بنات نسبت سایغ شود و نیز بر هیچ تمیز و نیلیا از جهت و میان اصناف حبه خرما امتیاز است که بیدانه مغزی ندارد و سختی بیشتر دارد و شگافتن او عجیبتر و نیز الیسب برو قدرت غریبتر است کسی که شگافته بود و آنکه هسته بود و با او جمادی و سنگ که هیچ قدرت ندارد و چگونه شریک باشد یُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ جمله یخرج الحی من المیت بیان است مر مضمون فالق الحب والنوی را و ذکر عام است بعد از خاص و مخرج عطف است بر فالق الحب والنوی یعنی انگیزنده زنده از مرده چون جوجه از بیضه و ناقه صالح علیه السلام از سنگ و آدمی از نطفه و آدم از خاک پیدا گشته و مرده از زنده چنانکه مرغ بیضه نهد و نطفه از آدمی و کافر از مسلمان و فاسق از صالح و جاهل از عالم بظهور پیوسته ذٰلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ای یعنی کجا است و استفهام برای تعجب است و استبعاد و مجموع این جمله تذییل است و معنی اینست آن ای مخاطبان یعنی آن قادر بر اطلاع الحیات بیرون آرنده زنده از مرده و بیرون آرنده مرده از زنده خدای شما است فالق حب و نوی و خالق شجر و گیاه است پس چگونه شما از وی و از دوستی و پرستش وی باز داشته میشوید و چه نوع سوی دیگری توجه میکنید عاقل چون معبود را موصوف بدین صفات داند جمادی عاجز را با او چگونه شریک گرداند فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا جاعل اللیل بصیغه اسم فاعل و جعل اللیل بصیغه ماضی معروف و نصب اللیل خوانده اند و معنی بر حسب آن مانند فالق است و دیگر است مر آن را و اصباح بر صیغه مصدر اسم صبح شده معنی آن بدرستی خدا شکافنده صبح است در کرانه آسمان و گرداننده شب است هنگام آرامگاه مردمان وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا عطف است بر محل مفعول جعل ای جعل اللیل سکنا والشمس والقمر حسبانا یعنی ایشان را و آفتاب و ماهتاب را از جهت گشتن در منازل علامت حساب گردانید ماهتاب را ماهی و آفتاب را سالی که در سیر منازل ساینده شمار ایام و شهور و سنین بدیشان متعلق گشته و شمار از حساب تعالی است ایشان بحسابی پیوسته ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۝ این جمله تذییل است و معنی اینست یعنی گردانیدن آفتاب و ماهتاب اندازه کرده کاری است که همه چیز تواند علیم است یعنی داناست همه چیز و آنکه گردانیدن و دوانیدن این چنین اجرام عظیمه و در کار داشتن ایشان در لیالی و ایام چه کسی که غالب است تواند و حکیم علیمی داناست به همه چیز باشد نداند وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ عطف است بر جمله سابقه معنی اینست و او آن کسی است که آفریده است

برای شما ستاره‌ها را تا در تاریکیها خشکی و تری راه یابید و بمقصد هر سمتی سوی ستاره آن سمت شتابید قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ ○ این جمله تذییل ست معنی اینست بدرستی بیان کردیم آیات را برای گروهی را که بدانند و فهم کردن آن توانند وَهُوَ الَّذِيْٓ اَنْشَاَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَّمُسْتَوْدَعٌ مستقر بفتح قاف معنی ظرف مکان یا مصدر بتقدیر فلکم مستقر و بکسر قاف بر صیغه اسم فاعل بتقدیر فمنکم مستقر خوانند بر تقدیر اول مستودع را نیز ظرف مکان یا مصدر گیرند و بر تقدیر دوم از مستودع معنی اسم مفعول جویند عطف ست بر انشاکم سابقه مستقر و مستودع ای فلکم استیداع فی الاصلاب و استقرار فی الارحام یا فلکم موضع استقرار فوق الارض و موضع استیداع تحت الارض یا فمنکم مستقر بکسر القاف بطول العمر و منکم مستودع لقصره معنی اینست و او آنکسی ست که آفرید شما همه را از یک نفس یعنی از آدم پس مر شما راست جای قرار گرفتنی در اصلاب پدران و جای ودیعت داشتنی در ارحام مادران یا گویند مر شما راست بالای زمین قرار گرفتن و زیر زمین ودیعت داشتن یا گویند بعضی از شما قرار گیرنده اند در زمین بدرازی عمر و طول آنکه و بعضی بودیعت می مانند بکوتاهی و قرب اجل این کمال قدرت ست که از یک تن جهانی آفریند و از ایشان زمره زمره را برگزینند قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَّفْقَهُوْنَ ○ این جمله تذییل ست معنی اینست بدرستی بیان کردیم آیات را مر گروهی را که دریابند و استعداد دارند که راه راست یابند در ذکر نجوم و اهتدا به ایشان که از حسیات ست محتاج سوی تدقیق نظری و تکثیر فکری نیست لفظ علم آورد و این یعنی انشا از نفس واحده از محسوسات نیست محتاج سوی تعقل و تفکر ست فقه که متضمن دقت نظر ست استعمال کرده وَهُوَ الَّذِيْٓ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً عطف ست بر جمله و هو الذی انشاکم معنی اینست و او آنکسیست که آب را از آسمان فرستاده و ابرها برای بارنده را فیضان و باران داد فَاَخْرَجْنَا بِهٖ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ عطف ست بر انزل و درین التفات ست از غائب سوی تکلم معنی اینست پس بیرون آوردیم بآن گیاه هر چیزی که از زمین بروید و برسانیدیم از برکات زمین آنچه آن را طبع بشر بجوید فَاَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُّخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُّتَرَاكِبًا عطف ست بر فعلیه سابق معنی اینست پس بیرون آوردیم از آن زمین سبزه را که بیرون می آریم از آن سبزه دانه را که تو بر تو در آمده درون قشر چون کنجد یا مجتمع در خوشه چون گندم و جو و سایر حبوب کاشته و ناکاشته وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ قنوان جمع قنو است چنانچه صنوان جمع صنو است مرفوع بر ابتدا ست و دانیة صفت ست مر قنوان و من النخل خبر مبتدا است من طلعها بدل اشتمال ست از من النخل جمله

معترضه است میان معطوف و معطوف علیه برای ذکر درختان خرما و میوه آن معنی اینست و از درختان
خرما از طلع آن شاخها میوه دارد که از بار میوه خمیده و بر زمین نزدیک رسیده یا بعضی بعضی نزدیک شده
وَجَنّٰتٍ مِّنْ اَعْنَابٍ وَّالزَّيْتُوْنَ وَالرُّمَّانَ وجنات منصوب عطف ست بنبات معنی اینست و بیرون
آوردیم ما نبات هر چیز را و باغهای از اشجار از انگور و زیتون و انار میوه دار نبات و جنات و اعناب
را متعلق جمله فعلیه آورد و درختان خرما را بصورت جمله اسمیه ذکر کرد نکته چیست و این تفاوت بر کدام
جهت مبنی ست جواب نبات هر سال حدوث می پذیرد و باغ انگور شاخها آن را هر سال تا
جدید میگیرد و ذکر آن بر وجه حدوث لایق بود و درختان خرما ثابت و برقرار دارند و درختان دیرینه اند
ذکر ایشان بصیغه ثبوت ملایم بود مُشْتَبِهًا وَّغَيْرَ مُتَشَابِهٍ ای متشابها فی الصورة و غیر متشابه
فی الطعم ای بعضها حلو و بعضها حامض معنی اینست بیکدیگر مانند باشند در صورت مختلف بوند در مزه
و لذت اُنْظُرُوْٓا اِلٰى ثَمَرِهٖٓ اِذَآ اَثْمَرَ وَيَنْعِهٖ ثمره بفتحتین و بضمتین خوانند بر قراة فتحتین اسم
جنس در قراة ضمتین جمع ثمار که جمع ثمر ست و انند این جمله مقرر ست مر تعلق حبوب و ثمار بارادت
و قدرت و قادر مختار که مضمون کلام سابق ست معنی اینست بنگرید بمیوه که چگونه پیدا میشود
خام سبزه ناکار آمدنی و چگونه پختگی و صلاح میگیرد و از کجا بکجا میرسد و از چه صفت بکدام صفت می آید
این چه اثر قادر مطلق بود و جز بارادت و مشیت او حاصل نشود اِنَّ فِىْ ذٰلِكُمْ لَاٰيٰتٍ لِّقَوْمٍ
يُّؤْمِنُوْنَ۝ این جمله تذییل ست و تاکید او از جهت تنزیل کسانی که پند نگیرند و موعظت نشنوند
بمنزله منکران وجود آیات ست و تنکیر آیات از جهت تعظیم و تکثیر ست معنی اینست بدرستی در فرستادن
آب و بیرون آوردن نبات باختلاف صفات و کیفیات هر آئینه علامتهائی ست عظیمه کثیره و حجتها
مر قدرت قادر مطلق و ارادت صانع حقیقی مر گروهی را که ایمان دارند و ایمان آرند وَجَعَلُوْا لِلّٰهِ
شُرَكَآءَ الْجِنَّ الجن مفعول اول ست مر جعلوا شرکا مفعول دوم ست لله متعلق ست بشرکا یا شرکا
مفعول اول ست و لله ظرف مستقر مفعول دوم ست بر این تقدیر الجن بدل ست از شرکا و جمله عطف ست
یا حال ست بتقدیر قد معنی اینست آب از آسمان فرستاد و نعمت فراوان داد و ایشان گردانیدند
جن را شرکا مر خدا را این آیه وارد در شان مجوس و زنادقه ست که عالم را دو اله گفتند یکی خالق خیر
دوم خالق شر خالق خیر را یزدان گفتند و خالق شر را اهرمن تسمیه کردند و بعضی گویند وارد در حق
بت پرستان ست که ایشان بجهت بوسوسه شیطان می پرستند و بوسوسه او و بجهت دل پرستش ایشان
میپرستند چون طاعت او میکنند او را در طاعت شریک خدا میگردانند وَخَلَقَهُمْ

این جمله حال است و ضمیر به شرکا است یا به شرکاء بمعنی اینست و آفریده است خدا ایشان را یعنی مشرکان را و ایشان که کفران نعمت نمودند دیگری را شریک با خالق پیدا کنند یا آفریده است کسانی را که مشرکان ایشان را شریک خدای می پندارند و ایشان را با خدای در کار با شرکت می پندارند مخلوق شریک خالق چگونه شود مصنوع انباز صانع چه نوع بود وَخَرَقُوْا لَهٗ بَنِيْنَ وَبَنٰتٍۢ بِغَيْرِ عِلْمٍ و خرقوا به تشدید را او تخفیف او خوانند و تشدید برای تکثیر خوانند این جمله معترضه است برای بیان کفر ایشان یعنی اینست و بدروغ بر بستند پسران و دختران مر خدای را چنانچه یهود عزیر را ابن الله گفتند و نصاری عیسی را ابن الله خواندند و چنانچه الوهیت خدای را اصنام پرستنده با جن دانستند ملائکه را بنات الله گفتند سُبْحٰنَهٗ وَتَعٰلٰى عَمَّا يَصِفُوْنَ ۝ این جمله تنزیه است برای تنزیه بمعنی اینست ع ۱۳ پاک است خدای و برتر است از آنچه ایشان او را بدان صفت می کنند گاهی قائل بشریک می شوند گاهی قائل به پسر و دختر میگردند خدا برا اثبات می نمایند صفت کمال او را نفی کنند و اقرار او باطل گفتند و سخن نابوده و ناپسندیده گفتند بَدِيْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ؕ اَنّٰى يَكُوْنُ لَهٗ وَلَدٌ خبر مبتدا محذوف است ای هو بدیع السموات والارض انی یکون له خبر بعد خبر باشد یا بدل اشتمال است ای هو بدیع السموات یا مبتدا انی یکون له ولد و جمله معترضه است برای استبعاد اینکه خدای را فرزند باشد بمعنی ا پیدا کننده آسمانها و زمین است خدای عز و جل که مالک همه کائنات یقین است همه مخلوق و مملوک بود مملوک فرزند چگونه باشد وَلَمْ تَكُنْ لَّهٗ صَاحِبَةٌ ؕ حال است از انی یکون له ولد یعنی نیست و حال اینست که او را زن نبود و امکان صاحبه بودن نمود و امکان اختلاط لائق عظمت او نبود و امکان امتزاج در حضور جلال او نباشد وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ۚ عطف است بر خلقهم معترضه ای که در میان آمده میان دو کلام متصل واقع شده بمعنی اینست و آفریده است خدای عز و علا از مخلوقات هر چیز را وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ ۝ این جمله تذییل است بمعنی اینست و او بهر چیزی داناست و بهر چیزی داناست گفتار باطل و افترا کردن ایشان داند و سزا آن تواند ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ ۚ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ۚ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ذلکم مبتدا است و آنچه بعد است اسم اشاره و جمل اخبار ای ذو الموصوف بالکمال والمنزه عن النقیصه والزوال اشاره بکم الی آخره و این جمله تذییل دیگر است بمعنی ا آن ذاتی که موصوف است بصفات کمال منزه از نقیصه و زوال خداست جل و علا مالک و پروردگار شماست نیست خدا و معبودی بحق سزاوار پرستش مطلق آفریننده هر چیزی است او را نیست فرزند و نیست شریک فَاعْبُدُوْهُ ۚ پس پرستید او را این فاست سببیه برای پرستش او بمعنی اینست

پس آورد او را پرستید غیر او را پرستش مکنید وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ این جمله تذییل است معنی
آنست و او تعالی بر هر چیزی وکیل است بهر کارسازی آسمان منت بر هر و شمار هی هر کاری از کارهای
بندگان او کند تا او نکند هیچکار نشود لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ صفت وکیل است یا حال است
از ضمیر وکیل یا ضمیر خبر است معنی آنست او را چشمها در دنیا نه ودل بادراک ذات او نشتابد.
ادراک اخص است از رویت و نفی اخص نفی اعم نبود و پس این آیت در عقبی باید و لطائفی که موضوع است
در آن میدانند امام زاهد رحمه الله محمول به حذف مضاف میدارد یعنی حقیقت بصرها و هو یدرک ذوی الابصار می‌بیندارد
وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ○ این جمله تذییل است معنی آنست و او لطیف است پس نبینندش چشمها و
یا فهم نشود خبیر است بر کیفیت ابصار که ابصار از غوامض قدرت و لطائف فطرت است آگاه بود صفت
لطیف ملایم لا تدرکه الابصار بود و صفت خبیر مناسب وهو یدرک الابصار باشد و این را در اصطلاح
بدیع صنعت تشابه الاطراف گویند و هو ختم الکلام بما یناسب ابتداءه گویند و نوعی احسن کلام است
قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا بصائر جمع بصیرت است یعنی
بینائی دل را گویند چنانچه بینائی چشم را بصر گویند اینجا از بصائر بر طریق استعاره دلائل و حجج مراد بود که اینها
در ظهور مطلوب همچو بصائر باشند و این جمله بیانیه سابقه معنی حجتها معلوم بود این جمله تذییل تاکید آن مفهوم بود
فمن ابصر فاستبصر نیست این جمله معطوف است بر جمله سابقه از ابصار استدلال به دلیل و تحصیل معرفت
مراد دارند و عمی معنی ترک استدلال و حیران و معرفت نیابد است یعنی آنست بدرستی آمده است
بر شما حجتها کمال عجایب قدرت و براهین لطایف فطرت هر که ببیند یعنی استدلال را استعمال حجج کند
مطلوب را دریابد به معرفت رسد پس آن مر او را نافع بود به نفس او منسوب باشد و هر که کور شود در راه حق
نه بیند و میان زشت و خوب فرق نکند یعنی باستدلال به دلائل نپردازد و باحتجاج حجج نپردازد و زیان آن عاید
بر وی بود و منسوب آن بهیچ سوی او نشود وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ○ این مقول است از
زبان پیغامبر علیه السلام یا محمول است بر حذف قول و اگر شما قبول نکنید چه جدائی حفیظ است معنی آنست
نیستم مبلغ فرمان و خدا هم بر شما نگاهبانست وَكَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ○ این جمله تذییل دیگر است مر آمدن حجج و آیات مقرر است ذلک اشارت
بوی یان گذشته در بیان و مجرور صفت مصدر محذوف است ای مثل ذلک التصریف الذی سبق نصرف
الآیات ولیقولوا درست متعلق است به فعل محذوف ای ولیقولوا درست نصرف الآیات و این جمله
عطف است بر جمله کذلک نصرف الآیات ام العلیه عرضی است و لام لیقولوا درست مرا عاقبت

و درست ای تعلمت دارست بالف نیز خوانده اند و بر قراءة دارست همین معنی ست و بر قراءة درست
با تا تانیث ساکن بمعنی صفت و قدمت باشد معنی انیست و همچنانکه در کلام سابق بیان کردیم و گردانیدیم
و کرات در ذکر آورده ایم اکنون نیز بیان میکنیم قرآن را و بکرر میگردانیم آیات آن را و برای اینکه در عاقبت
کار مجلا بگویند تعلم کرده و نبشته پیشینیان آورده یا گویند این آیات دیرینه گشته و بقدیمی و کهنگی پیوسته
ظاهر کنیم قرآن را و پیدا آریم آیات آن را برای قومی که بدانند یعنی اهل دانش باشند و دانستن توانند
نه قومی که خدای بر دل ایشان مهر کرده است فهم کردن چیزی نتوانند و حق را ندانند اتبع ما اوحی
الیک من ربک این جمله مستانفه است چنانستی که پیغامبر گفت ماذا اتبع و ماذا افعل حین لا یومنون
فقیل اتبع ما اوحی الیک من ربک معنی انیست پیروی کن چیزی را که بسوی تو وحی کرده شده است
و عمل کن بوحی پروردگار که بر تو آمده است و آنچه در شان دیگران ست برسان و بیرون آر از عهده
آن لا اله الا هو جمله حال ست از ربک معنی انیست نیست جز خدا و هیچ مستحق نیست او را
پرستش مطلق واعرض عن المشرکین ○ عطف ست بر اتبع معنی انیست و روی بگردان از
مشرکان و اندوهگین مباش در ناگرویدن ایشان بعد از تبلیغ فرمان کردگار و بعد فراغ عهده آن
ایشان را تعرض مرسان و دل خود را بناگرویدن ایشان اندوهگین مگردان مضمون این آیت بقتال منسوخ
گشت و قتال با ایشان بفرضیت پیوست ولو شاء الله ما اشرکوا این جمله تذییل است
مر اعرض عن المشرکین را معنی انیست و اگر خواستی خدای عدم شرک ایشان را مشرک نمی شدندی لیکن
چون خدای شرک ایشان خواست شرک ایشان بخواست خدای باشد و بارادت قدیم او بود و در
کردن آن اندوه چرا باید دید و در ازالهٔ آن برای چه رنج باید کشید وما جعلناک علیهم حفیظا
وما انت علیهم بوکیل ○ این جمله تذییل دیگر ست با معنی انیست و نه گردانیدیم ترا
بر ایشان نگاهبان که در محافظت ایشان از شرک بکوشی و از کفر و کافری ایشان خسته شوی و نه تو بر ایشان
گماشته شده تا غم کار ایشان بخوری و در تحصیل آن رنج بری ولا تسبوا الذین یدعون
من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم روایت کرده اند مسلمانان الهه کفار را
دشنام میگفتند و ایشان بمکافات خدای را دشنام دادند برای نفی آن این آیه وارد گشت و منع
مسلمانان از دشنام معبودان کفار بظهور پیوست این جمله متصل ست با غرض فیسبوا الله جواب نهی ست
با فا نصب شده عدوا مفعول مطلق ست از باب ضربته سوطا ای فیسبوا الله سبا تعدیا و ظلما
معنی انیست دشنام مدهید الهه مشرکان را نیز که دشنام دهند ایشان خدای را دشنام دادنی

به تعدی و ظلم بغیر مقتضای علم دشنام دادن اله ایشان هیچ سود ندارد و این چنین زیان عظیم می آرد پس
چنین کاری را چرا باید کرد و خود را درین معرض برای چه باید آورد سؤال نکوهش اله ایشان از واجبات
است و مذمت آن از جمله طاعات است نهی ازان چگونه آید و بازداشتن ازان چه نوع شاید جواب
طاعت چون مفضی بسوی شری بود و مستلزم فتنه شود شر گردد و نهی نمایند چنانچه نهی از منکر که از واجبات
است و جهت نهی است که از جمله طاعات است چون مقتضی شر و فتنه گردد معصیت بود و منهی عنه شود
كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ چون خدای عز و جل که جهان متفق بر الوهیت اوست
لئن سألتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله چنانکه از اتفاق ایشان بر خالقیت اوست و هم ازین
آید که ایشان دشنام ندهند و این چنین دشمنی بر خویش ننهند دفع این وهم کرد و این جمله تکمیل آورد
معنی اینست همچنین برای هر امتی عمل زشت ایشان آراسته ایم و ایشان را بران مبتلا ساخته ایم
ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ این جمله عطف است بر جمله سابقه
معنی اینست پس بسوی حسابگاه پروردگار ایشان بازگشت ایشان است بازخواهند گشت
و بعد حساب بجزا و سزای اعمال خویش خواهند پیوست پس بدانچه ایشان میکردند خبر خواهد کرد گناهان
ایشان پیش ایشان پیدا خواهد آورد وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ
آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا این جمله معترضه است روایت کرده اند چون آیه ان نشأ ننزل علیهم
من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین فرود آمد مشرکان گفتند فرود آر برما این معجزه را تا
ایمان آریم و دل بر تصدیق تو گماریم مسلمانان گفتند دعا بکن یا رسول الله تا این معجزه پیدا آید
و کذب وعده ایشان روی نماید این آیه نازل گشت و این نظم پیوسته است جهد ایمانهم مصدر
مضاف است حال واقع شده مأول است بنکره از باب جهده بتأویل مجتهدین اقسموا بالله جاهدین ایمانهم و اقسموا
بالله جهد ایمانهم حکایت قسم بود و لام موطئه قسم و لئن جاءتهم مقسم حکایت مذکور بسیاق غیب لیؤمنن
از روی لفظ جواب قسم بود و از روی معنی جواب شرط باشد معنی اینست و سوگند خوردند هر آینه
اگر بیاید بر ایشان معجزه هر آینه بدان معجزه ایمان آرند و دل بر تصدیق آن گمارند قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ
عِنْدَ اللَّهِ این جمله دیگرست از جملهایی که بر وجه استیناف نقل شده است معنی اینست
بگوای محمد آیات نزدیک خداست متعلق بقدرت و ارادت حق جل و علا است وَمَا يُشْعِرُكُمْ
أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ ان بر قرائت فتح همزه مفعول است مر ما یشعرکم و بر قرائت کسر همزه
مفعول ما یشعرکم محذوف باشد کلام بمعنی و ما یشعرکم ما یکون منهم بود کلام بما یشعرکم تمام شده

او را محل وقف دانند آنها کلام ابتدائی برای اظهار علم حق بود تا کیا جمله بتقدیم ملوح باشد چه جمله وما یشعرکم یا یکون منهم ملوح بعدم ایمان ایشان دارند سامع را سائل از آنها اذا جاءت الا یومنون پندارند جمله استفهامیه انکاریه که مستلزم انتفا شعور است یعنی وما یشعرون عطف است بر دا اقسموا باشند چه ایمانهم معنی آنست وچه آگاهاند شمارا ای مومنان که بدرستی آن معجزه چون بیاید و این آیه چون روی نماید ایشان ایمان نیارند و آن را سحر پندارند یا گویند وچه آگاهاند شمارا ای مومنان که بدرستی آن معجزه چون بیاید و این آیت چون روی نماید ایشان نیایند و آن را سحر پندارند یا گویند وچه آگاهاند شمارا ای مومنان انچه خواهد بود از ایشان بدرستی آن معجزه چون بر ایشان آید از ایشان ایمان روی نماید و تصدیق نکنند و بسحر تلبیش می آیند **وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ○** عطف است بر لا یومنون کما ع ١٠ ١٩ لم یومنوا متعلق است بلا یومنون اول مرة ظرف کما لم یومنوا و نذرهم عطف است بر و نقلب یعمهون حال است از مفعول و نذرهم معنی آنست و بگردانیم دلهای ایشان را از قبول حق و چشمهای ایشان را از رویه صدق چنانچه ایمان نیاورند اول کرت که معجزه ظهور پیوسته و علامت صدق پیدا گشت چه پیش از اقتراح معجزات و طلب آیات مقترحات معجزات دیگر روشن و مهر چون انشقاق قمر و حنین خشب و انقلاب شجر و بیرون آمدن آب از انگشتان و سیر شدن مردمان بان ظاهر شده بود و هر یکی در ظهور حق و ثبوت صدق بسنده بود چنانچه ایشان بعد مشاهده معجزات تصدیق نکردند و بعد معاینه ایمان نیاوردند بعد ظهور معجزاتی که آن را میجویند و بعد حصول آیات که در صدد طلب آن می پویند نیز تصدیق نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد و بگذاریم ایشان را در گمراهی و سرکشی کور دل گشته و سرگردان فی پیوسته بر ایشان راست دست آویز باشد و نه پای گریز تا ندانند که چه کنند و در کدام کار شوند

وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ○

قبلا بکسر قاف و فتح با بمعنی عیان و قبلا بدو ضمه جمع قبیل بمعنی کفیل و ضمان خوانند و معنی بر حسب اختلاف قراة مختلف دانند امی و ثبت اثار روایت کرده اند که کفار پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم آمدند طلب معجزات معین کردند یعنی اگر فرشتگان فرود آیند بصورتی که ارند بنا یند و گواهی بشنویم تو چه بنده سر در طاعت نهیم یا قصی بن کلاب جد ما که امیران و ایشان عرب بود زنده

زنده کرده شوند و پیش ما سخن گویند و از ما تصدیق نبوت تو بشنوند ما ایمان آریم و کفر بگذاریم این آیت نازل گشت و این نظم فرود پیوست و این جمله عطف است بر فعلیه سابق یعنی بر واقسموا بالله جهد ایمانهم یا معترضه است برای بیان رسوخ کافران و حرمان ایشان از نعمت ایمان و بیان آنکه ایشان به معجزات ایمان نخواهند آورد اگرچه معجزات مقترح ایشان است پیدا آید تصدیق نخواهند کرد و لو برای شرط است با اسم و خبر فاعل فعل محذوف است یعنی و لو ثبت انّا نزّلنا الیهم الملائکة و کلّمهم الموتی الآیه ما کانوا لیؤمنوا جواب شرط است معنی اینست و اگر ثابت شدی که فرشتگان را سوی ایشان فرود آورده ایم و مردگان را بخواست ایشان زندگانی داده ایم و در کلام آورده ایم و هر چیزی را بر ایشان از حیوانات انس و جن و از دیرندگان از کرکس تا مگس بر وجه معاینه و مشاهده حشر کرده ایم یا گویند هر چیزی را از همه کائنات گواهی دهنده بر توحید سبحانی شونده بر تصدیق ایشان برانگیخته ایم نمی بودند برین صفت که ایمان آرند و ستیزه و عناد بگذرند لیکن بسیاری از ایشان جاهل اند در مراد نادانی پوشیده اند هر چند که معجزات ظاهر پیدا آید و آیات جلیه روی نماید بغیر خواست حق چگونه ایمان آرند و بغیر ارادت مقلب القلوب چه نوع دل بر اسلام گمارند وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا ۚ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ کذالک صفت محذوف است ای جعلا مثل ذلک الجعل جعلنا لکل نبی عدوا دوم مفعول جعلنا است شیاطین الانس بدل از عدوا یا شیاطین الانس مفعول اول ست عدوا مفعول دوم لکل نبی متعلق است بعدوا و از شیاطین وسوسه کنندگان یا متمردان و بدکاران مراد اند که کار دیوان میکنند و گفتار و کردار ناشایسته در دلهای افگنند و اضافت معنی است یعنی وسوسه کنندگان که از جنس آدمیان اند و وسوسه کنندگانی که از جنس پریان اند از یاران بدآموز و مصاحبان بد بر حذر که به فسق آرند و به کارهای بد گمارند از مالک دینار رحمة الله علیه محکی است و از ثقات مروی است که میگفت شیاطین الانس یعنی مصاحب بد بر من سخت تر است در مضرت از شیطان جن از سبب زیان او و یاران شیطان جن چه بینم و بیاری نگرینم بظاهر شیاطین را و تعوذ بگریزد و قرین بد را یار دانم و در صحبت خویش بنشانم و حکایت او بشنوم و در سختی که انداز و برو هم هیچ شیطان راه بد نماید و بکار زشت فرماید بتعوذ نرود و بلا حول دفع نشود و در خبر آمده که پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم از شیطان جن و انس تعوذ کرده و تعوذ بالله من شیاطین الانس و الجن بر زبان آورده کسی گفت یا رسول الله آدمی دیو می باشد گفت آری آدمی که چه صفت باشد از دیو زیان کارتر بود مصراع مبین دیو را که صورت فرزند آدم است بود و نتوان بود که [illegible]

الانس والجن کفار باشند یعنی کفار انس و کفار جن و جمله شرطیه ولو شاء ربک عطف ست بر فقره سابق معنی آنست و چنانچه گردانیدیم برای تو دشمنان از کفار انسیان و جنیان درین حال که راز میگویند بعضی ازایشان مر بعضی را سخن ناشایسته و گفتار آراسته خبر میکنند یعنی سخنی آراسته بر طریقه که بزیبد و دل را بفریبد واگر خواستی پروردگار تو ایشان آنچه میکنند نکنندی نمیکردند واگر مشیت او پیوستی که آنچه ایشان از کار بد و بوسوسه در کار بد آوردن که می آرند میان دشمنی آوردند خواسته بود که نکنند کردند و مشیت پیوسته بود که بار بد آوردند فذرهم وما یفترون ○ فا سببیه است معنی آنست پس ایشان را با افترا ایشان بگذار و دل بر صحبت و الفت ایشان منه ولتصغی الیه افئدة الذین لا یؤمنون بالاخرة ولیرضوه ولیقترفوا ما هم مقترفون ○ ولتصغی عطف است بر مضمون بغرورا زیرا که او مفعول له است بتقدیر لام ای یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول للغرور ولتصغی الیه افئدة الذین معنی آنست سخن آراسته را القا میکنند و راز میگویند تا بفریبند و تا میل کند سوی آن دلهای کسانیکه ایمان بآخرت نمی آرند و بثواب و عقاب آخرت تصدیق ندارند و تا سخن مزخرف را خوش کنند و خود را در معاصی و مناهی افگنند افغیر الله ابتغی حکما وهو الذی انزل الیکم الکتب مفصلا والذین اتینهم الکتب یعلمون انه منزل من ربک بالحق منزل بر صیغه اسم مفعول از باب افعال و تفعیل خوانده اند معنی بر سبب آن وانمند مر و روایت کرده اند که مشرکان قریش میان خویش و پیغامبر حکمی از احبار یهود و رهبان النصاری می جستند پیغامبر میگفتند میان ما و خویش حکمی بجو فاحکم بیننا بالحق بگو این آیه نازل گشت و الف افغیر همزه استفهام برای انکار است مقدر نقل شده بر وجه استیناف آمده معنی آنست بگو ای محمد ایشان را که غیر خدای را حکم جویم و نباید بحکیم غیر خدای را راضی شویم و حال آنست که خدای پیش کتاب فرستاده بمبدء و معاش و معاد عالم را داده است و روی بعیانی از هر بابی ست و مشتاقی از تصدیق هر کتابی تعلیم حلال و حرام بتفصیل بیان کرده و ذکر حق و باطل بتشریح آورده و آنرا کسانی که ایشان را کتاب داده ایم و احکام شریعت بر ایشان فرستاده ایم میدانند که کتاب بر ایشان نازل شده و بیانی بتشریح آمده مشتمل بر اظهار حق و بیان صدق مطلق فلا تکونن من الممترین ○ فا سببیه است و خطاب مر پیغامبر است بر وجه تعریض از امت یا مر مخاطب غیر معین را است معنی آنست پس مباش از شک آورندگان یعنی مگو مباش امت تو از شک آرندگان در حقیقت کتاب و در بودن او منزل و مبین صدق و حق و صواب یا مباش تو از شک آرندگان در مکابره احبار یهود و ان وتمت کلمت ربک صدقا و عدلا

کلمة و کلمات بر صیغهٔ مفرد و جمع خوانند یعنی بر حسب جمع و افراد این جمله معترضه است برای مدح کلام خدا
و ستایش کلمات حق جل و علا معنی انیست و تمام گشته و بکمال پیوسته از روی صدق و عدل
کلمات پروردگار تو یعنی سخنان پروردگار تو که در وعده و وعید گفته است حق است و هر چه فرمود از گذشته
و آینده خبر کرده صدق است وعدهٔ نصرت مسلمانان بر کافران کرده یقین همچنان خواهد بود
و وعید مخذولی کافران که بشنید روی خواهد نمود لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ این جمله مقرر مضمون تمت
کلمات را و توان بود که حال باشد یا استینافیه بود معنی انیست بدل کننده نیست مر کلمات خدا
و تغییر کننده نیست مر کلام حق سبحانه و تعالی را چه در ان مجال نیست و آنچه گفته است تبدیل نپذیرد و تغییر نگیرد و اما
نسخ بیان مدت است نه تبدیل بود و تخصیص بیان ابتدای است نه تغییر باشد نسخ را تبدیل نیست ما
میخوانند و تخصیص را تغییر لیکن نیست فهم میدانند وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ○ این جمله تذییل است معنی
انیست که او شنوا است کلام تمامی و دانا است بدانستن جرایم انتقام ایشان کند وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ
مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ اکثر من فی الارض عبارتست از کافران است چه بر حکم بعض حکم
کثرت صفت ایشان است و ذکر صفت کنایت از موصوف شده چنانچه در آیة الی المیه ما ان کنایت است
از ایشان آمده این جمله معترضه است برای رد مقالات کافران و نهی ازرا است و موافقت ایشان
روایت کرده اند که مشرکان پیش پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم رفتند و این کلمات گفتند
که ما بتان را که صورت می پرستیم از روی معنی خدای را پرستش میکنیم ایشان را شفیع میدانیم و ما از ایشان میخواهیم
اگر تو نیز با ما موافقت کنی و پرستش ایشان پیش از میان ما اختلاف برخیزد و دلها یکدیگر گیرد این آیت
در شان ایشان نازل گشت و این نظم بود و پیوست معنی انیست اگر طاعت کنی تو ای محمد کافران را که اکثر
زمین اند از راه خدای را گمراه کنند تو در پیروی افگنند اوشان إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ○
ان نافیه است یعنی یتبعون الا الظن ان اصنامهم شفعاؤهم و انهم عند الله جمله ثانیه است و جمله وان هم الا
یخرصون عطف است بر جمله اولی معنی انیست پیروی نمیکنند ایشان مگر گمان فاسد را که معبودان
ایشان نزدیک خدای قربت دارند و از جهت خویش آن ایشان را پیش خدای شفیع خود می پندارند
مقصور نیست بر پی تبعو فاسد خیال محال و نیستند ایشان مگر آنکه دروغ میگویند و شفاعت کسی که شان
آن نیست إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ○
اعلم اسم التفضیل است و من موصول است بر تفضیل مفعول به نتوانند بود زیرا که اسم التفضیل عمل در مفعول به بغیر
واسطه نکند عامل او محذوف است ای یعلم من یضل بر طریق و الضرب منا بالسیف القوانس ای یضرب القوانس

و جمله و هو اعلم بالمهتدین عطف است بران ربک هو اعلم این جمله نیز معترضه است برای بیان متعلق بودن حال ایشان بعلم خدای و تاکید جمله از جهت ابراز مقصود بر سبیل مکاوحت است نه از جهت انکار مترددیا از جهت تنزیل جراءت کفار بر اعمال ضلال منزله انکار مضمون جمله و روایت کرده اند مشرکان میگفتند ما مهتدیم و شما گمراهید ما بر حقیم شما بر باطل اید چه شما گمان می برید که خدا را میپرستید و کشته او را یعنی مردار نمیخورید کشته خود بخوردن سزاوارتر بود از کشته شما این آیت نازل گشت و این نظم بود و پیوست معنی آنست بدرستی پروردگار تو دانا تر است بدانکه کسی را که گمراه میشود و راه دین گذاشته در راه دیگر میرود و او دانا تر است بمهتدیان یعنی راه راست یابندگان فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ فا سببیه است معنی آنست چون شما مهتدی شدید در راه دین آمدید و دانستید که مردار بجهه کفار بر شما حرام بود و خوردن آن روا نباشد بجدال ایشان التفات نکنید پس ذبیحه مسلمانان بخورید که آن بحکم شرع پاک بود و بشریعت حلال باشد اگر هستید شما بآیات خدا گروندگان بشریعت او ایمان آورده و این شرط برای تاکید است نه برای تشکیک چنانچه گویند افعل هذا ان کنت انسانا وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ فصل و حرم هر دو بصیغه ماضی معروف از باب تفعیل و فصل بصیغه ماضی معروف و حرم بصیغه ماضی مجهول خوانند و بعضی بر صیغه آن دانند ما استفهامیه است و استفهام برای تعجب و استبعاد است و ما مرفوع المحل بر ابتدا است لکم خبر مبتدا است ان لا تاکلوا بتقدیر فی ان لا تاکلوا الظرف است مستقر یعنی لکم ما ذکر اسم الله علیه متعلق است بتاکلوا و قد فصل حال است ما حرم موصول با صله مفعول است فصل را الا ما اضطررتم الیه استثنا مفرغ است متعلق بحرم ای ما حرم علیکم فی جمیع الاحوال الا فی حال الاضطرار و این جمله تذییل است معنی آنست و چیست مر شما را در یقین کنید ذبیحه مسلمانان که بران در وقت ذبح نام خدا ذکر کرده اند نخورید آنچه خدای حلال و پاک گردانیده است بگذارید و حال آنست برای شما از حلال و حرام جدا کرده بحلال دستوری داده و حرام را در منع آورده مگر چیزی که شما سوی خوردن آن مضطر و محتاج شوید بضرورت شما را روا باشد آنقدر که جان را نگاه دارد بخورید و درین که میته در وقت اضطرار آیا حرمت میگیرد و یا رخصت می پذیرد میان علما اختلاف است نزدیک امام اعظم مباح میشود و چه استثنا از حرمت مقتضی اباحت باشد و نزدیک امام ابو یوسف مباح نمیشود و باقی است حرمت رخصت می پذیرد و ثمره اختلاف در نا خوردن و مردن ظاهر شود در قول امام ابو یوسف شهید باشد همچو ماند بامتناع از اجرای کلمه کفر در اکراه چه دل بر حرام نهاده و جان بحقیقت دین داده و بمذهب امام اعظم شهید نباشد چه میته درین حالت او را مباح بود بغیر موجبی شرعی بر تلف خویش اقدام نموده و چون کشته شد خون خود هدر کرده لا جرم گنهکار باشد شهید نشود وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ این جمله معترضه است تاکید جمله آنست

آنست که جمله در شان کافران است و کافران خود را مضل نمیدانند بلکه مهتدیان و هادیان میخوانند و بمضمون جملهٔ ایشان را انکار اضرار است تاکید جمله بحسب قوت انکار است یعنی آنست بدرستی بسیاری از مردمان هر آئینه گمراه می کنند بهواهای نفس خویش بغیر علم می افگنند إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ۝ این جمله تذییل است تاکید از جهت وکادت ترهیب و تهویل است یعنی آنست بدرستی پروردگار تو همو داناتر است بتجاوز کنندگان از حد در گفتارها و کردارها آید وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ این جمله عطف است بر کلوا یعنی آنست حلال کرده خدای را بخورید و گناه آشکارا و پنهان بگذارید یا گناه آشکارا از اعمال جوارح چون جل مسلم که بدیدن مردمان بود و چون غیبت خوردن و خمر خوردن در مجلس فسق و تغنی بآواز بلند و نکاح محارم و غارت کردن یا غصب کردن بروجه مکابره و مجاهده و امثال آن باشد و گناه پنهان چون عزم بر بدی و اعتقادهای باطل و حقد و حسد و قصد کشتن کسی بسحر و زهر چنانچه کسی نداند و مساعدت در اینها إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ ۝ این جمله تذییل است تاکید جمله از جهت آنست که ارتکاب ایشان عصیان را بلوح سامع مضمون جمله بود از جهت تذییل سامع متردد سائل تاکید جمله بلیغ نمود یعنی آنست بدرستی آنانکه گناه را کسب میکنند و معصیت را مرتکب می شوند زود باشد که جزا داده شوند جزای آنچه افترا میکردند وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ ۝ چون کافران اکل میتت را فسق نمیدانند و گناه بودن آن را منکر اند و اکل متروک التسمیه را بر طریق اولی فسق نمیدانند و فسق بودن آن را منکر باشند جمله را مؤکد کرد وانه لفسق با تاکید آورد و ضمیر انه لفسق عاید بر اکل متروک التسمیه بود و بر طریق اعدلوا هو اقرب للتقوی عاید بر مضمون لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه باشد و انه لفسق تذییل است و جمله ولا تاکلوا معطوف باشد و ذروا ظاهر الاثم وباطنه بر وجه ذکر خاص بعد عام برای اظهار اهتمام و تواند بود که عطف باشد بر فکلوا مما ذکر اسم الله علیه و جمل میانه معترضه بود یعنی آنست و نخورید از مذبوحی که نام خدای بر وی ذکر کرده نشده و در ذبح او نام خدای مقترن نیامده مگر آنکه ترک تسمیه بنسیان بود چه ترک بعد از نسیان بمنزلهٔ ذکر باشد امام شافعی رحمة الله علیه ترک تسمیه عمدا نیز اقامت ملت اسلام مقام ذکر و در حکم ذکر دارد و متروک التسمیه را بر احلال پندارد و این نهی را حمل بر ذبایح کفار کند که ذبیحهٔ ایشان را با قامت ملت کفر مقام ذکر اصنام در فرط ما اهل لغیر الله بر افگند و ضمیر و انه لفسق نیز عاید بر ذبایح کفار دارد و فسق ما اهل لغیر الله به پندارد چه آیت او فسقا اهل لغیر الله به فسق را با اهل لغیر الله به تفسیر کرده و درین آیت همان لفظ آورده و معنی بر قول کسی که متروک التسمیه عامدا او ناسیا حلال گوید آیه ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله را حمل بمیتت

کنند لم یذکر اسم الله علیه کنایه است از میته وانچه بر غیر نام حق ذبح شود ضمیر وانه لفسق بما لم یذکر یا بترک التسمیه عائد را
علاقه است چنانچه ذکر آن گذشته و بیان آن بالا رفته و اگر تسلیم کنند ضمیر وانه عائد بر متروک التسمیه باشد
و فسق بمعنی اهل به لغیر الله بود و چنانچه از آیه دیگر فهم شده و تفسیر آن در آیتی دیگر آمده و کلام محمول بر
تشبیه بود بر طریق تشدید است باشد و نیز بر تقدیری که ذبیحه کفار مراد شود تقیید بعدم ذکر و تقبیح حرمت
بعدم ذکر تسمیه اتفاقی بود زیرا در ذبایح کفار ذکر نام خدا و عدم نام خدا در حرمت برابر است زیرا که ایشان تاویل و
ترک یکسان پندارند و نیز این آیت در ذبایح مسلمانان وارد است بدلیل آنکه فکلوا مما ذکر اسم الله علیه بالا
گذشته ظاهر است که آن در حق مسلمانان وارد شده و بدلیل آنکه در باب متروک التسمیه حدیث المسلم
یذبح علی اسم الله تعالی سمی او لم یسم و حدیث کلوه فان تسمیة الله تعالی فی قلب کل امرء مسلم از پیغامبر
صلی الله تعالی علیه وسلم آمده و چون مقرر آید که ذبایح مسلمانان باشد نیز بیرون آوردن ذبایح مسلمانان
حکم مورد کتاب شود و تخصیص مورد روا نبود و نیز قائل شدن بحل متروک التسمیه عامدا چنانچه مذهب
امام شافعی است مخالف این آیه باشد در کتب فقه آورده و قاضی را که حکم بحل متروک التسمیه عامدا کند نقض است
آنکه مخالف کتاب است روا نبود و اگر حکم کند حکم او نافذ نباشد وَاِنَّ الشَّیٰطِیْنَ لَیُوْحُوْنَ اِلٰی
اَوْلِیٰٓئِهِمْ لِیُجَادِلُوْکُمْ چون از گفتن ایشان [illegible] که ایشان پیش [illegible] منکر شدند و بر انکار بهم
باشند [illegible] اهل فارس [illegible] انکار [illegible] منکر گشته [illegible] که [illegible] کرده اند
مشرکان مجادله با مسلمانان میکردند و این قصه را از مجادله می آوردند که [illegible]
[illegible] و [illegible] این مجادله [illegible] این مقاوله است و این جمله
[illegible] کسانی که برای حل میته مجادله کنند [illegible] را [illegible] تحلیل گویند
[illegible] و وان [illegible] با دوستان خود [illegible] [illegible] جبرئیل
[illegible] مشرکان با شما مجادله کنند [illegible] وَاِنْ اَطَعْتُمُوْهُمْ فِیْ تَحْلِیْلِ مَا حَرَّمَ
اِنَّکُمْ لَمُشْرِکُوْنَ [illegible] و اسم [illegible] مستعمل [illegible]
[illegible] متروک شده [illegible] الحسنات [illegible] آمده [illegible] الطاعة [illegible] ایشان
ملاحظه آنست که [illegible] ایشان [illegible] [illegible] است [illegible] الکل
[illegible] آورده [illegible] تحلیل [illegible]
[illegible] اینست و اگر [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] و ان هنگام که ایشان را طاعت کنید [illegible] مشرک [illegible] ایشان [illegible]

أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ
فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا أي ضالا فهديناه او جاهلا فعلمناه او میتا بلا روح فاحییناه بنفخ الروح
والاول اولی الاتاویل میتا بسکون یا و کسر و تشدید یا قرائت شده و معنی یکی دانند همزه استفهام است
و واو برای عطف است بر محذوف یعنی کان ضالا فهدیناه کمن بقی ضالا و همزه برای انکار است و جمله است
این جمله مستانف است نتیجه آن ترکیب هو اعلم بمن یضل عن سبیله وهو اعلم بالمهتدین چه در آن جمله فرقه
راه گم کردگان و راه نموده شدگان را در تعلق بعلم خدای جمع کرد و درین جمله در کیفیت تعلق میان
ایشان بعلم نفی مساوات کرد [illegible] فضیلت یکی [illegible] فضیلت دیگری در بیان آورد و جمله بیان معترضه
و مثله مبتدا ای [illegible] محذوف الخبر ای من مثله هذا و جمله [illegible] بود فی الظلمات خبرست مر مبتدا
محذوف ای هو فی الظلمات لیس بخارج حال است یا صفت است یا چیزی دیگرست و هذا اشارت
است براستی [illegible] جمله هو فی الظلمات لیس بخارج منها و زائد بود خبر و مثله محذوف
نیا شد جمله هو فی الظلمات تا آخر تاویل مضمون هذا الکلام خبر بود و معنی اینست اگر کسی که گمراه بود
پس او را براه آوردیم یا کسی که بی جان بود جان دادیم و گردانیدیم برای او نوری یعنی نور یقین و ایمان
یا نور علم که مشی میکند [illegible] مثل او آنست ذکر خواهیم کرد و شان او آنست
که در بیان خواهیم آورد یعنی او در تاریکی واقع شده از تاریکی بیرون نآمده و در تاریکی رونده [illegible]
[illegible] تشبیه هدایت ایمانی و علم ایقانی و قوت روحانی با حیا از باب استعاره
مصرح بها ست که علم بحیات [illegible] در قوت [illegible] دادن علم احیا باشد و جهل
در ضعف و عجز بموت استعاره برای او بود چنانچه شاعر گوید و فی الجهل قبل الموت موت لاهله فاجسامهم
قبل القبور قبور وان امرء لم یحی بالعلم میت فلیس له حتی النشور نشور [illegible] ایمان و کفر [illegible]
ظاهرست كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ [illegible] صفت مصدر محذوف
ای تزیینا مثل ذلک التزیین زین للکافرین ما کانوا یعملون [illegible] معنی اینست چنانچه
کافران ضلال خویش را هدی دانند و خود را مهتدی [illegible] آراسته نموده شده است مر کافران را
آنچه بودند ایشان عمل کننده آن زشت را خوب پنداشتند [illegible] را حسن انگاشتند و دل [illegible]
سپاردند و خود را [illegible] وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا
فِيهَا ۖ وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ [illegible]
یعنی و کما جعلنا فی مکة [illegible] اکابر مجرمیها [illegible]

اول ست اکابر مفعول دوم ست فی کل قریة ظرف لیمکروا فیها متعلق ست بجعلنا و جمله وما یمکرون
بانفسهم حال ست و ما یشعرون عطف ست یا حال و جمله و کذلک تا آخر نیز عطف ست بر جمله کذلک
زین یا حال ست معنی اینست چنانچه گردانیدیم در مکه پیران مکه را گنهگاران و بزرگان او را بد
کرداران همچنین گردانیدیم در هر دیهی مجرمان را بزرگ کردیم و ایشان را بر اعمال زشت آوردیم تا مردمان
را مکر کنند و ایشان را در بدی و بد سگالی افگنند و مکر نمی کنند ایشان مگر با نفسهای خویش که مکر
ایشان هم ایشان را زیان میکند و هم ایشان را در بدنامی و ناکامی می افگند و ایشان برین معنی
شعور ندارند و کفر و مکر را زیان نمی پندارند وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ
مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ این جمله معترضه است بجهت بیان ستیزه کافران و جحود ایشان روایت
کرده اند چون پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم مبعوث گشت و معجزات نبوت بظهور پیوست ولید
بن مغیره گفت اگر این کار حق بودی بایستی مرا روزی شودی که من در عمر از محمد بزرگترم و در مال و فرزند
بیشتر و در کمال قوی ترم و ولید مذکور و ابو مسعود ثقفی گفتند که ما ایمان نیاریم تا آنچه بر رسولان می آید
و پیغمبران را می نماید بما برسد و ما را هویدا شود این آیت نازل گشت و بورود پیوست بعضی گویند
ابو جهل گفت که بنی میان ما را در شرف مزاحم آمدند و در بزرگی معارض ما شدند تا آنکه گشتیم همچو دو اسپ
که میان ایشان در پیش دستی گرو بسته اند و ما تن هیچ یکی از ایشان نه ایستند درین وقت میگویند
میان ما پیغمبری ست سوی او وحی می آید و نشان پیغمبری روی می نماید بخدای تا از وی خشنود نشویم مگر آنکه
بر ما وحی آید و نشان پیغمبری بما روی نماید این آیت نازل گشت و این نظم بورود پیوست معنی آنست
و چون بیاید ایشان را آیتی از آیات قرآن یا معجزه از معجزات بر وجه حجت و برهان بگویند هرگز ایمان
نیاریم و دل بر تصدیق آن نداریم تا نیاید بما نشان و نشان چنانچه می آید بر رسولان جستن مرتبه که درخور
ایشان نبود تباهی ست موجب وبال و نکال و مستوجب ضلال و گمراهی ست اَللّٰهُ اَعْلَمُ
حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ رسالات بصیغه جمع و مفرد خوانند معنی بر حسب آن دانند حیث بتاویل
بمکان مفعول به است مر فعل محذوف را ای یعلم مکان جعل رسالته نه مفعول اعلم چه اسم تفضیل در
مفعول به را نصب عمل نکند و جعل بمعنی تغییر نیست که تا دو مفعول طلبد بمعنی خلق و احداث بود و مقتضی
یک مفعول باشد و این جمله مستانفه است که چون ذکر رسالت افتاد و هر کسی دل بر سؤال این درجه نهاد
چنانچه کسی که پرسید لایق این درجه کیست و سزاوار این مرتبه کیست جواب الله اعلم حیث
یجعل رسالاته ذکر کرده بر سبیل استیناف آورد و معنی اینست خدای تعالی عالم تر است میداند

جای که نهد رسالت خویش را یا رسالات خویش علی اختلاف القراتین و هر کسی را در مرتبه او بیان
افراد نوع او برتری آرد و هر کرا بعلم قدیم لائق آن مرتبه دانسته بهو داده و جهد کردن او از افراد نوع او هیچ نتواند
بغیر سزاواری نتوان رسید و انتقام بغیر اهلیت نتوان دید بیت ای آنکه مراد می بلند ست
آنجا بهوس رسید نتوان سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ
بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ۝ سین برای تخفیف ست و جمله استینافیه است چنانستی که سامع چون
ازیشان قول مذکور شنید از شرهای که ایشان را بخواهد رسید پرسید گفت ماذا یصیبهم بهذا القول یعنی
ایشان را بدین کلمات چه شر خواهد بود چه بلا بدیشان خواهد رسید فقیل سیصیب الذین الآیه یعنی
تحقیق ست که خواهد رسید مجرمان را و کافران را خواری در روز جزا و عذابی سخت از قدرت خدا
جل و علا بسبب بودن ایشان که مکر کنند و بد سگالی ورزنده فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ
صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا
ضیقا بسکون یا و تشدید یا مکسوره و حرجا بفتح را و کسر او خوانند بمعنی یکی دانند فالتعلیل ست
برین معنی که با وجود عقل اند کافران وقوع امر و ظلم دنیا نجیه بمضمون آیت سابق نسبت جزا باشد و با وجود
ظهور حجج و وضوح دلائل چیز حقیقت ایمان بر ایشان چگونه پوشیده ماند معنی اینست زیرا که هر کرا
میخواهد خدای که راه راست نماید سینه او گشاده و سازد و در دل او خوشی اندازد برای ورزیدن دین سلام و گرویدن
بشرع پیغامبر علیه السلام و هر کرا خواهد که گمراه گرداند و بمهلکه وادی کفر برساند بگرداند سینه او را تنگ
که در وی خیری و نیکی نگنجد صفت تنگی بگیرد و پند نپذیرد و این آیت صریح ست در رد مذهب معتزله
که کفر و ضلال را متعلق بارادت خدای ندارند و خدای عز و جل امر قبیح نپندارند كَأَنَّمَا
يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ یصعد بر صیغه تفاعل از باب تفعل و یصعد بر صیغه تفعل و یصاعد قرائت
خوانند و بمعنی آن ست که خواهد یا در کار آن کافر است این جمله حال ست از ضمیر صدره که ضیقا
مفعول ثانیست بطریق تمثیل یکی از آنها یا کل آن اخیره ثانیا و ترکیب وا و بر آمدن کمان سیمتن
معنی اینست چنانستی که بر میرود بسوی آسمان اسلام را کاری دشوار داند و بیرون از طاقت خود
خواند بسبب حیرت داده و موجب سرگردانی پندارد چنانستی که از سطح جهان بر میرود بسوی آسمان
توان دانست که این حال بر وجه دشوار آید و درین جا چه سرگشتگی و حیرت روی نماید كَذَٰلِكَ يَجْعَلُ
اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ این جمله تذییل مذکور ست معنی اینست همچنین
میگرداند خدای رجس کفر و نفاق را بر کسانی که ایمان نمی آرند و دل به کفر می سپارند این آیت تیسیر

صریح ست در رد مذهب معتزله چنانچه در آیت سابق گذشته و ذکر آن بالا رفته **وَهٰذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا** مستقیما حال موکده است از قبیل زید ابوک عطوفا و هو الحق مبینا و این جمله معترضه است برای مدح ایمان معنی اینست و این یعنی دین اسلام و شرع پیغامبر علیه السلام راه رهنما پروردگار تست درین حال که راهی راست است و درست **قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ○** این جمله تذییل ست معنی اینست بدرستی که بیان کردیم آیات را برای قومی که پند گیرند و گروهی که موعظت پذیرند **لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○** این جمله صفتی دیگرست مر قوم را یا مستانفه است برای بیان جزای ایشان معنی اینست مر ایشان راست یعنی مر مسلمانان را دار السلام یعنی بهشت جاودان و بهشت را دار السلام گویند و اضافت او سوی سلام یعنی سلامت است از آفات یا گویند یا سلام اسمیست از اسماء الله تعالی و نیز اهل بهشت بعضی بر بعضی بدین لفظ دعا خواهند کرد و فرشتگان نیز بدین لفظ سلام خواهند آورد و عند برای قرب مکانت بود نه برای قرب مکان که خدای ازان منزه است نباشد و حال اینست که خدا اولی کرده پند گیرندگان و دوست و یارنده ایشان ست بجزای آنچه عمل میکردند و با عمالی که می آوردند **وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ** یحشرهم بر صیغه غائب بیا و صیغه جمع متکلم بنون خوانده اند معنی سبب آن را تقدیر یوم ظرف یقول محذوف ست ای یحشرهم یقول فیهم یحشرهم بر ضمیر جن و انس ست یا معشر الجن مقول یقول مقدر است یا یوم مفعول اذکر بود یا معشر الجن قد استکثرتم من الانس جمله یوم یحشرهم یا عامل آن بر هر تقدیری معترضه است معنی اینست روزی که جن و انس را حشر کنیم یا گویند یاد کن ای محمد روزی که جن و انس را حشر کنیم و بگوییم ای گروه جن بسیار گرفتید از اضلال و اغوای انس و بسیاری از ایشان را متابع خویش ساختید و در گمراهی و تباهی و طغیان و عصیان انداختید **وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا** قال بمعنی یقول ست و تعبیر بماضی بحکایت تحقق وقوع است از قبیل نفخ فی الصور و نادی اصحاب النار و جمله ربنا استمتع مقول قال ست و بلغنا عطف ست بر استمتع و اجلنا مفعول بلغنا ست موصول با صله یعنی الذی اجلت لنا صفت اجلنا ست معنی اینست و بگویند اولیاء ایشان یعنی دوستان و فرمانبران و مطیعان ایشان از آدمیان ای پروردگار ما بعضی از ما ببعضی یعنی آدمیان بپریان و پریان با آدمیان نفع گرفتند و هر نوعی از نوعی دیگر بهره ور و برخوردار یافتند نفع گرفتن آدمیان به پریان آنست که آدمیان پریان را دوست می ساختند و در کارها بتعوذ بایشان پناه میبردند و پریان تا آسمان میرفتند

کلام فرشتگان بشنوند کاهنان را خبر کنندی و نیز در عرب چون کسی در وادی نزول کردی در آن وادی فریاد
بسید هذا الوادی من سفهاء قومه برآوردی تا آنکه آنجا بودی التجا نمودی و نفع گرفتن جن از انس آنست
که میان قوم خویش فخر کنند که آدمیان از ما التجا میگیرند و نیکی از ما پدید رسید نفع بعضی از آدمیان جنیان که بهم
خویش حظوظ میرسانید و با و از انجی ولکن محظوظ و بهره مند گردانید و رسیدیم باجلی که تعیین کرده
بودی برای ما یعنی بقیامت آمدیم و بجزا و سزا رسیدیم قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا
إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ قال یعنی یقول است بر طریق نفخ فی الصور و مخاطب بدین خطاب جنیان کافر
و آدمیان اند که متابعت ایشان ورزیده و موافقت ایشان گزیده اند و جمله مستانفه است چنانچه
کسی گفت ماذا یقول الله لهم حین یقولون ذلک فقیل قال النار مثواکم خالدین فیها الا ما شاء الله یعنی
اینست بگوید خدای آتش جای شماست در حالی که در وی جاوید باشند مگر آنچه خدا خواسته است
از ازمنه دنیا و ازمنه آخرت پیش از آنکه در دوزخ در آیند و بعضی گویند مگر آنچه خدا خواهد که از آتش در زمهریر
برد و آن چنان سرد است که از نهایت سردی آن بنای جسد جدا شود تا آنکه آرزوی آتش کنند پس ایشان را
باز از زمهریر در آتش افگنند و بعضی گویند مگر آنچه خدا خواهد از عذابی دیگر غیر آتش از عذابهای که باشد
إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ○ این جمله تعلیل است و تاکید حکم از جهت آنکه ایشان شناسا یند بر وجه
و کادت و استواری سبب یعنی اینست بدرستی پروردگار تو حکیم است همه کردار او چنانچه
که باید و همه گفتار او چنان است که شاید دانا است بهمه چیزها و بجزا و سزا آنان تواند وَكَذَٰلِكَ
نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ○ بدین آیه تشبیه است برای تکمیل ... ١٥ ع ٨
سرزنش کافران یعنی اینست و چنانچه مسلط گردانیدیم جنیان را بر آدمیان که ایشان را
گمراه کردند و مر گمراهی آوردند و سخنان ناحق گفتند و از ایشان اطاعت خویش جستند چنانچه
بعضی ظالمان را بر بعضی آنچه این ظالمان بهم غلو میکنند ظالمان و تکبیر ایشان کنند و ایشان را در
عذاب و هلاک افگنند بسبب آنچه کسب میکنند ایشان از ظلم و از کار کار ناحق
ایشان بعذاب خدای عز و جل هر دو فریق را انتقام کند ... باشد افگند یا معشر
الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ
يَوْمِكُمْ هَٰذَا ندا در آیت یا معشر الجن که بالا گذشته و عهد جنیان کافر و آدمیان که متابعت
ایشان کنند بود و درین آیت الزام ایشان و حجت و استحقاق انتقام ایشان روشن نمود و این
دیگر نیست بتقدیر القول یا و از که معطوف بود بر یقول سابق الم یاتکم ... استفهام برای انکار است

و انکار نفی اثبات باشد اما الم یاتکم رسل تواند بود که استفهام برای تقریر بود یعنی حمل مخاطب بر اقرار مقصود آنست که ایشان اقرار کنند بآمدن رسل تا اقرار حجت بر ایشان ثابت شود معنی اینست ای گروه پریان و آدمیان آیا نیامده اند بر شما از جنس شما فرستادگان در حالیکه بر شما آیات مرا قصه میکردند و شما را از دیدن این روز بیم میدادند قالوا شهدنا علی انفسنا قالوا بمعنی مستقبل است چنانچه بالا گذشت جمله مستانفه است چنانستی که کسی گفت ما ذا یقولون فقیل قالوا کذا معنی اینست بگویند ایشان بر نفسهای خویش گواهی دادیم و زبان باعتراف گناهکاری کشادیم که رسل بر ما آمدند و تبلیغ رسالت کردند و ما تکذیب ایشان کردیم و بدیشان ایمان نیاوردیم سوال جای از گفتار والله ربنا ما کنا مشرکین خبر کرده و درین آیت شهدنا علی انفسنا و شهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین آورده میان دو گفتار مختلف جمع چگونه شود و توفیق چه نوع بود جواب در روز قیامت مواقف بسیار است در موقفی منکر شوند و الله ربنا ما کنا مشرکین گویند و در موقفی شهدنا علی انفسنا اقرار کنند باختلاف زمان و مکان تعرض نبود و تناقض نباشد وغرتهم الحیوة الدنیا بتقدیر و قد غرتهم الحیوة الدنیا حال است معنی اینست و ایشان را حیوة دنیا مغرور کرده از گفتار و کردار ناشایسته آورد و شهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین این جمله عطف است بر قال معنی اینست و گفتند ایشان شهدنا علی انفسنا بر نفسهای خویش گواهی دادند و زبان باعتراف کشادند که بدرستی ایشان کافر بودند و با پیغامبران مخالفت نمودند بدانکه شک نیست که آدمیان را از جنس ایشان رسل بوده اما درین پریان را نیز از جنس ایشان رسول بوده یا نبوده درین باب میان علما اختلاف روی نموده بعضی گویند بظاهر آیه یا معشر الجن و الانس الم یاتکم رسل منکم تمسک کنند مر پریان را از جنس ایشان رسل گویند که هر قومی با جنس خویش الفت و انس دارد و غیر خویش را الیف و انیس نمی بینند و هر یکی از جنس خویش فایده خوب گیرد و بعضی گویند پیغامبر ما صلی الله تعالی علیه و سلم مبعوث بر جن و انس بوده و در شان هر دو فرمان بر حسب حال ایشان احکام شریعت و تکالیف در بیان فرموده هم ازین جهت او را نبی الثقلین گویند و هر دو فریق را احکام شریعت ازو بود و جنس جن رسول نبوده است و منکم خطاب مر جماعت مختلفه از جن و انس است و این آیت را نیز بر عموم مذکور حمل نتوان کرد و رسولی که از جنس انس است از یک جماعت توان دانست و داخل این مجموع توان پنداشت ذلک ان لم یکن ربک مهلک القری بظلم و اهلها غفلون ذلک اشارت به ارسال رسل است خبر مبتدا محذوف است ای الامر ذلک یا مبتدا است

محذوف الخبر یعنی ارسال الرسل واقع نکند و ان ناصبه است یا مخففه است یا مثقله بحذف ضمیر شان ولام مضمر است چه حذف حرف جزا از ان و فا کثیر است این جمله معترضه برای بیان ارسال رسل معنی آنست آن یعنی ارسال رسل بداد قوم رسل کائن است از جهت آنکه بدرستی شان آنست نیست پروردگار تو بدین صفت که دیهها را بظلم هلاک کند و بغیر تجربت در توالی تاسف افگند در زین حالی که اهل او غافل باشند از احکام و جاهل باشند از شروع اسلام وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا این جمله عطف است بر اشارة ذلکم یعنی اینکه شنیدیم ایها الکافرون و لکل درجات ای لکل من المؤمنین درجات مما عملوا یعنی لکل من المکلفین دارند بتناول مومنان و کافران منازل در جات و درکات راتفی برکنند مما عملوا از اشتمال بر حسنات سیئات دانند یعنی بقرینه سیاق لکل من الجن والانس گویند جز بدین آیه تمسک امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله در قائل شدن ثواب جنیان به بهشت بخواد سیان جونید معنی آنست و هر یکی را از مومنان مرتبها و منزلتها است از سبب عملهای ایشان چه دخول جنان با فضال است و درجات بحسب اعمال است وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ۝ یعملون بر صیغه غیبت و خطاب خوانند و بعضی بحسب آن دانند این جمله تذییل است و معنی آنست و نیست خدای غافل از آنچه شما میکنید و از دمی و قدمی که میزنید از آنچه ایشان می کنند و دمی و قدمی که میزنند علی حسب اختلاف القرائتین یعنی عملهای شما یا ایشان داند و درجات دادن بقدر آن تواند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ چون آیه سابق بیان کرد که خدای تعالی از همه کارهای مردمان غافل نبود و بر همه کار ایشان از آشکار و پنهان باشد و عصیان ایشان داند و اهلاک ایشان تواند گمان رود که ایشان هلاک خواهند گشت و فنا خواهند پیوست پس در ابقای ایشان با استحقاق فنا فنا کنان حاجت بر ایشان افتد دفع این وهم کرد این جمله را بر وجه تکمیل آورد معنی آنست و پروردگار تو غنی است بی نیاز است از ایشان حاجتی بر ایشان ندارد و خداوند رحمت است از جهت رحمت هلاک نمی کند نه این که از سبب حاجت باقی میدارد إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ ۝ یذهبکم جزای شرط است کاف در کما انشاکم صفت مصدر محذوف است ای یستخلف من بعدکم ما یشاء استخلافا مثل انشائکم من ذریة قوم آخرین [illegible] عطف است بر یذهبکم و جمله شرطیه یعنی ان یشا یذهبکم تعلیل غنا پروردگار است و [illegible] است معنی آنست اگر بخواهد شما را ای جهانیان ببرد شما را از جهان بر افزاید و بنشیند بجای شما دیگری را آرد [illegible] کرد چنانکه شما را از ذریه دیگر مردمان و خلیفه ساخته است شما را از پیشینیان در [illegible]

هر حرفی که در قرآن ست قومی بهلاک پیوسته دیگران بجای او پیدا گشته اند إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ
و ما موصوله است اسم ان واقع شده کتابت او بطریق ما که فصل در مصحف بر خلاف قیاس آمده خطان لا یقاسان
خط العروض و خط القرآن تاکید جمله نیز از جهت انکار منکران قیامت است که میگویند من مات فقد
فات و لیس مات و این جمله نیز تکمیل ست چه از توعدون بر جهت اشتمال متکلم بوعدها آید و خلف وعید
از جهت نماید لیکن حکمت مقتضی تحقق آنست که آنچه وعده کرده اند بیاید و خلاف آن نشاید معنی اینست
بدرستی آنچه وعده کرده شده اید واقع خواهد گشت بر اقتضای حکمت بحصول خواهد پیوست وَمَا
أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ○ ای و ما انتم لفائتین العذاب من اعجزه الشی اذا فاتت معنی اینست و نباید
شما فوت شونده از عذاب که چون از وی گریزید بدو رسانید قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
مَن تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ این جمله دیگر ست از جملهای که بر وجه استیناف بقل مسند ست مکانتکم بر
صیغه مفرد و جمع بالف و تا و تکون بصیغه تذکیر و تانیث خوانند و معنی بر حسب اختلاف قراءة مختلف و
من استفهامیه است در محل مفعولیت از باب تعلیق علم باستفهامیه آمده یا موصوله است از جهت مفعولیت
علم در محل نصب واقع شده جمله تکون له عاقبة الدار صله موصوله است یا خبر من استفهامیه است ای الذی
او اینا تکون له عاقبة الدار یا قوم ما انچه بعد از وست مقول قل است و چون امر مخاطبان بعمل بعامل امر ملوح بود
بتقدیم ملوح و تقدیر اهل انت عامل علی مکانتک تاکید جمله از قبل او سایغ شود معنی اینست بگو ای محمد ای قوم
من کار کنید بر قدر قوت و طاقت خویش آنقدر که بتوانید بدرستی من عمل کننده ام در دم طاعت خدای
ترسنده ام پس سرانجام خواهید دانست عاقبت کار کرا بود و سرانجام کرا باشد إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الظَّالِمُونَ ○ ضمیر شان اسم ان ست لا یفلح الظالمون خبر ست جمله تذییل ست چون تهدید و وعید سابق
بلوح و انتفاء فلاح ظالمان بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سایغ شود معنی اینست بدرستی شان اینست که رستگار
نشوند ظالمان و فلاح نیابند از حق تجاوز کنندگان وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ
وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ
وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ بزعمهم بفتح زا و ضم او خوانند و معنی یکی و اختصار روایت
کرده اند اهل جاهلیت چون کشتی می ساختند یا بنتاج انعام می پرداختند قسمی از آن برای خدا تعیین
میکردند و قسمی بنصیب الهه خویش می آوردند حاصل قسمی که برای خدا تعیین کرده اند بر جهات و [illegible]
اضیاف و مساکین و فقرا خرج میکردند و از آن خود هیچ نمی خوردند و آنچه بهره شرکا میکردند از آن خود حاصل آنرا
بجای آنان و بتان [illegible] اگر از قسمی که برای خدا تعیین کرده اند چیزی افزوده میشد

و تمام روی بمواشی آنرا ضبط میکردند و در قسم الهه خویش می افزودند و اگر در قسم الهه ایشان افزونی پیدا شدی
و کشت بوفای کامل آمدی مستقیم میداشتند و بیرون آن بسوی قسم خدای قول نمیگذاشتند و اگر وقت دادن
آب از قسم الهه باطله آب بجانب قسمی که برای خدا است روان میشدی باز میبستند و اگر از قسمی که برای
خدا است جانب قسم الهه باطله ایشان آب روان میشد بر باز داشتن آن دل نمیگماشتند و میگفتند که
خداوند غنی است محتاج نیست و ایشان فقیرند محتاج اند و همچنین انعام اگر در قسم الهه باطله مرده زاد
بهای عظیم نمی پنداشتند و دل بر ناخوشی نمیگماشتند و نمی خوردند و اگر در قسم خدا بوده بزادی ملتفت
نمی شدند و آن را می خوردند و میگفتند که خدای غنی است محتاج نبود و غیر او فقیر و محتاج باشد در آیات
و جعلوا لله شرکاء الجن و اقسموا بالله جهد ایمانهم شکایتی از احوال قبیحه مشرکان بود و این آیت شکایت
یک قسمی از اقسام ست بر طریق ذکر خاص بعد عام ست متصل نیست بدان آیت مجمل بیانه مقصود شده
چنانچه بالا گذشت و وجه اعراض هر یکی بذیل آن تحریر پیوست معنی اینست و میگردانیدند نصیبی
برای خدا از آنچه خدای عز و جل از کشت و مواشی آفریده و از نتایج و منافع پیدا گردانیده و بگمان
خویشتن میگفتند این حصه مر خدا راست و این نصیب الهه ما است پس آنچه مر شرکا ایشان را افزاید در
خدای نمی آید و آنچه در حصه خدای باید و آنچه در حصه خدای نیفزاید آن در حصه شرکا ایشان برسد
ساء ما یحکمون ما نکره منصوبه است بر تمییز و ساء مخصوص بذم محذوف است ای ساء حکما
یحکمونه هذا الحکم این جمله تذییل ست معنی اینست بد حکمی ست که حکم میکنند کافران این حکمی که واقع است
از ایشان وَكَذٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ روایت کرده اند
مشرکان دختران را از جهت ضیا در حیات دفن میکردند و بعضی بزعم امرنا الله بذلک میگفتند و بعضی از ایشان
نذر میکردند و التزام می نمودند اگر یار این چندین پسر شود آخرین را ذبح کنیم و برای قربانی بحضرت سازیم چنانچه گویند
که عبد المطلب جد پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم نذر کرد دهم پسر را ذبح کنم عبد الله پدر پیغمبر دهم پسر بود
بر ذبح او بر حکم نذر اقدام نمود اقارب مانع شدند بر ذبح شتران او بر و تبدیل صد شتر ذبح کرد و در قربانی
کردن او را این آیت تلمیح این قصه است بر قراة ابن عامر فعل مجهول قتل برفع مفعول مالم یسم فاعله است
شرکاءهم بر مضاف الیه است باضافت مصدر ست سوی فاعل اولادهم مفعول آمده میان مضاف
و مضاف الیه سبیل شد و فاصل شده چه فاصل میان مضاف و مضاف الیه در کلام عرب بغیر ظرف
نبود مگر ضرورت شعر نیامده چنانچه در بیت فرخ القلیب ابی مزاده و در غیر شعر شاذ بود و شاذ چون
عود دهد و منافی فصاحت باشد و بر قراة جمهور اولادهم نصب شرکاؤهم رفع باضافت مصدر سوی مفعول

و رفع شرکاؤهم بفعل محذوف ست بدلالت این و بر قراءة زین بر صیغه معروف و نصب قتل و جر اولادهم
و رفع شرکاؤهم و شرکاء فاعل زین بود و قتل اولادهم بنصب قتل و جر اولادهم مفعول باشد و کذلک زین بر
تقدیر صفت مصدر محذوف دارند کلام بتقدیر تزیینا مثل تزیین لتقسیم المال و بجزئیه کما زین لکثیر من المشرکین
قتل اولادهم شرکاؤهم و این جمله عطف ست بر جمله و جعلوا لله مما ذرا الی آخره و جمله زین لکثیر
من المشرکین قتل اولادهم شرکاؤهم بود در جواب قرین معنی آنست چنانچه آراسته شده است
مشرکان را قبایح سابقه چون تقسیم مال میان خدا و بتان هم چنان آراسته شده است مر بسیاری مشرکان
کشتن فرزندان و ذبح کردن ایشان بنام بتان لیردوهم ولیلبسوا علیهم دینهم لام در لیردوهم
بر قراءة زین بصیغه معروف متعلق بزین شد و بر قراءة صیغه مجهول متعلق بزین مدلول علیه زینوا القتل
لتهلکوا المقتولین بالقتل والوالد بالاقدام علی التلف والقاتلین بالحزن والاسف معنی آنست
آراستند برای ایشان قتل اولادهم تا هلاک کنند مقتولان بتلف قاتلان را بحزن و اسف برین طریق
در ورطه زیان کنند تا بر ایشان دین ایشان را بپوشند و غیر دین را با دین بیامیزند و امر را بر ایشان
مخلوط گردانند تا در ورطه شرک و کفر رسانند برین وجه بزیان مبتلا گردانند روایت کرده اند که ایشان
اسمعیل علیه السلام داشتند و بسبب بیجا فعلت آن بیگانه شتند بدین ابتداعات و افتراعات در دین اسمعیل
بر ایشان پوشیده گشت زیا اختلاط و اشتباه پیوست چیزها در نظر ایشان آراسته شود که در دین علیه السلام
شود ولو شاء الله ما فعلوه این جمله معترضه است معنی آنست و اگر خدای خواستی که ایشان
این کارها نکنند دین خویش را در اشتباه نیفگنند نمیکردند و دین خود را در اشتباه نمی افگندند لیکن چون
خدای خواسته بود اختیار آن از ایشان روی نمود این آیه نیز در ابطال مذهب معتزله صریح بود و بودن حسن
و قبح و خیر و شر متعلق بارادت حق ثابت شود فذرهم وما یفترون ۝ فذرهم ناصبه ست
بر زین لکثیر من المشرکین و ما یفترون عطف ست بر ضمیر منصوب در ذرهم معنی آنست پس بگذار کافران
و افترای ایشان را تا هنگام جزای ایشان آید موعد سزای ایشان فرود نماید وقالوا هذه انعام
وحرث حجر لا یطعمها الا من نشاء بزعمهم متعلق قالوا ست و جمله قالوا عطف ست بر و جعلوا لله مما ذرا
من الحرث والانعام نصیبا خبر از کردارهای از گفتارهای شنیده ایشان ست معنی آنست و گفتند
مشرکان این انعام و حرث یعنی انعامی و حرثی که ایشان میان خدا و شرکا قسمت کرده اند و بخش و سهم آورده اند
انعامی و حرثی حرام گشته و ممنوع شده نخورد آنرا مگر کسی که ما خواهیم از فقرا و مساکین و ایتام و مهمانان
و خادمان بتان بنام این قول را بزعم خویش گفتند در راه وهم و گمان خود وانعام حرمت ظهورها

مبتدا است مخصوص بصفت مقدره ای وانعام اخری حرمت ظهورها و این جمله عطف است بر هذه انعام
مقول قالوا است ای قالوا هذا القول وهذا القول یعنی انیست وانعامی دیگر است که کافران گردانیده اند
بر خود پشت رکوب و بار نهادن بر پشتهای ایشان چون شتران که ذکر آن در سوره مائده رفته و بیان آن بتفسیر و توضیح گذشته
ایشان بر وی سوار نمی شوند و بار بر آن نمی نهند و نزد خود میگفتند [illegible] و مردان را [illegible] از هیچ حوض [illegible]
و او را مانع نشوی وانعام لا یذکرون اسم الله علیها ای لا یذکرون علیها [illegible] ذکر اسم خدای بلکه بنام [illegible]
است فی تفسیر الامر اینها یا ذکر کردن کنایه است از [illegible] باشد وانعام مبتدا است مخصوص بصفت مقدره جمله [illegible]
او بعضی خبر مبتدا است این جمله معطوف است بر مقول قالوا سوال لا یذکرون اسم الله علیه صیغه غائب است
متکلم در حکایت از نفس خود صیغه متکلم بایستی یعنی ما لا نذکر [illegible] بایستی جواب این از قبیل
نقل بمعنی است یعنی غائب و متکلم اینجا از روی معنی یکی است اصل لفظ ایشان در کلام اول صیغه متکلم بود
و حکایت بنقل معنی ادا کرده صیغه غائب ادا در روی نمود چنانچه گویند زید معترف شده که این کار کرده و در وقت
اقرار این کار کرده ام گفته بود و در وقت گفتن صیغه متکلم بر وی نمود یعنی انیست وانعام که ذکر نمی کنند
نام خدای بران یعنی ذبح نمی کنند الا بنام دیگران میکنند و آنرا احرام [illegible] حلال می پندارند افتراء
علیه مفعول له است یا حال است یا مفعول مطلق است بر طریق اطلاق علی العین [illegible] تعبیر
من الطرف یعنی انیست نسبت تحریم نابوده بر خدا افترا میکنند افترا کردنی و [illegible] تحریم سوی خدا دروغ
میگویند در دروغ گفتن خداوندان افترا اند یا از جهت آنکه افترا کنند سیجزیهم بما کانوا یفترون
این جمله تذییل است یعنی انیست تحقیق خدا تعالی در یوم جزا ایشان خواهد داد با افترای ایشان سزا خواهد
وقالوا ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا
وان یکن میتة فهم فیه شرکاء [illegible] و بعضی [illegible] خوانده بر فتح اسم یکن [illegible] خبر یکن [illegible]
ازواجنا [illegible] از گفتار [illegible] کافران [illegible] علی [illegible]
شنیده ایشان یعنی انیست و گفتند ایشان [illegible] این انعام [illegible] خالص است مر مردان ما و بر زنان ما
حرام است [illegible] که در شکم انعام [illegible] مرده باشد ایشان هم در آن [illegible] باشند مردان و زنان را حلال بود
اقوال ناپسندیده ایشان را ذکر میکنند و گفتارها تا گزیده ایشان را شرح میدهند تا اهل حق مذهب باطل
مبطلان بدانند و از عمل بدان موافقت در آن باز مانند و درین آیه دلیل است که اهل علم را [illegible]
مذهب مخالفان می باید و اطلاع بر باطل و اکاذیب ایشان می شاید [illegible]
شریعت نویسند تا مسلمانان از آن احتراز کنند و از عمل بدان باز باشند که [illegible]

العلیم حسن عام است علی الحسنا نه از حیثیت عمل کردن علم بآیات از حیثیت بازیافتن سیجزیهم زود پاداش دهد
وصفهم و صفهم مفعول مطلق است از باب تفسیر سوگاهی سیجزیهم یعنی بوصفهم الله تحریم حلال و تحلیل
حرام کذبا و افترا این جملیست مستانفه است برای بیان جزای ایشان یعنی آنست که زود باشد خدای
ایشان را بصفت کردن ایشان خدای را بصفت نابوده از تحلیل حرام و تحریم حلال جزا دهد یعنی بسبب افترا
و دروغگویی ایشان عذاب کند انه حکیم علیم ○ این جمله تذییل است تاکید را و مر تذییل است ایزد
و ثنای باری تعالی بر وجه کمال و ستوده است و معنی آنست که حق تعالی در حکم تحلیل و تحریم حکیم است همه
کار او بر وفق حکمت مستقیم است علیم است بانچه حلال کرده و بانچه آنرا در غیر حرمت آورده و بانچه کافران
از عملهای ناگزیده و کردارهای ناپسندیده میکنند و بانچه خود با در روز قیامت عذاب و عقاب میکنند قد
خسر الذین قتلوا اولادهم سفها بغیر علم وحرموا ما رزقهم الله افتراء علی الله
قد ضلوا وما کانوا مهتدین ○ روایت کرده اند که بعضی عرب قدیم کشتن پسران ربع
سعی میکردند چنانچه بالا گذشت این آیه تقریر مضمون آنست قد ضلوا تذییل است و ما کانوا مهتدین
عطف است بروی معنی آنست بدرستی زیان زده گشتند و جانهای خاسر شدند کسانیکه فرزندان خود
را بنادانی کشتند و آنچه روزی کرده است خدا ایشان را از رزق حلال حرام گردانیدند و این تحریم را بر خدا
بر بستند افترا کردند و دروغ نابوده گفتند بدرستی که گمراه گشتند و نبوده اند از کسانی که راه راست یافتند
و طریق حق دریابند لایق اهتدا نبودند و درین کار سعی نموده اند در تفسیر آورده است مردی پیش پیغمبر
صلی الله تعالی علیه و سلم آمده و در نظر مبارک نبوی در آمد ساعتی ایستاده گریه و زاری بنیاد نهاد
پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم او را منع داد که در جاهلیت گناهی کرده ام و چهره بر روی خود آورده ام اکنون
تو مسلمان گشتم و دین اسلام پذیرفتم خبر ده که عفو شود و وبال آن از من برود یا نه قومی بودیم که دختران را
می کشتند و فرزند درین راه این حیلت پدید آمده در خانه من دختری متولد گشت زنده ماند تا آنکه بسن بلوغ
پیوست کمال شهرت یافت تا آنکه بتمامی و شادابیت شطیه او مردم پیشه آمده دل من قصد کشتن او کرد و چه
خواستم که او را شوهر دهم نخواستم که او را شوهری نباشد من از نا دادن این سخن گفتم و او را به وجه حیله گفتم
میخواهم برای زیارت اقربا خویش و در آن قبیله ببرم و این دختر را برابر خویش برم مادر او دیگران را
تعیین کشتن او آورده و از بن معنی ساده بود و مواثیق بسیار گرفت برای اعتماد و مواثیق و عهود قول پیرها
کردن گماشته و دختر را چنانچه در رضای فتنها بیستا دستها آراسته از پیش آورده شدم و دختر را برابر
روان کردم تا آنکه دختر بگور رسید و جایی رسید سارهی میساند مرا دید گفت یا ابت تر بدان

آنست که تغافل یعنی ای پیغمبر چه شکلی میخواهی مرا [illegible] پیاده و تنگی و مهربانی در دل گذشت زمانی در دل از بین باز گشت باز حسینی در دل آمده و سوسه شیطان در خاطر فرا [illegible] دل [illegible] پذیرفته [illegible] می [illegible] هرگز تعجب و زاری [illegible] و دل [illegible] مهربانی [illegible] آورد تا آنکه سخنان ما [illegible] ما بیته [illegible] اما [illegible] ای یکی [illegible] در چاه و [illegible] گر فتنه تا آنکه شیطان غالب آید مهرات دل [illegible] در چاه انگند [illegible] پیغمبر [illegible] و جان [illegible] پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم [illegible] یاران گر [illegible] دل [illegible] افسوس [illegible] آورد پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده [illegible] اسلام [illegible] گناه گذشته را می برد خدای عز وجل [illegible] اسلام [illegible] کند [illegible] آیه دلیل [illegible] علم [illegible] سبحانه تعالی این کار را [illegible] ایشان [illegible] دیگر [illegible] ولا تقف ما لیس لک به علم [illegible] و در [illegible] قیاس [illegible] انگنده [illegible] در حکم [illegible] التقیر علم [illegible] نفی [illegible] اتباع [illegible] مجهول [illegible] وهو الذی انشا جنت معروشت وغیر معروشت [illegible] هو الذی انزل من السماء ماء [illegible] هو الذی انشاکم [illegible] مشرکان که ایشان [illegible] الانعام [illegible] حرام [illegible] آن را [illegible] کلوا مما رزقکم الله [illegible] الانعام [illegible] آن که [illegible] انشا کرده [illegible] مستقف [illegible] دیگر [illegible] گویند [illegible] مستقف [illegible] و غیر معروشت [illegible] والنخل والزرع مختلفا اکله [illegible]

جنات یعنی انشا النخل والزرع مختلفا اکله حال مقدر است زیرا که اختلاف ثمار و حبوب در وقت انشا
موجود نیست بلکه مقدر است و اکل اسم است مر آنچه ماکول است از نخل و زرع و اثمار و حبوب و ضمیر
اکله عاید بنخل و زرع است بتاویل کل واحد منهما یعنی آفرید درختان خرما و کشتها در حالتی که
مقدر است گوناگون بودن میوه و حبوب آن پیدا آورده در رنگ و بوی و مزه و صورت و شکل آن مختلف
کرد والزیتون والرمان متشابها و غیر متشابه عطف است بر جنات و متشابها
حال است از رمان یعنی انشا الزیتون والرمان حال که متشابها و غیر متشابه یعنی آفرید زیتون را
پیدا آورد و انار را پدید کرد در حالتی که متشابه است در رنگ و صورت یعنی یکدیگر مانند و غیر متشابه است یعنی یکی بدیگر
در مزه مانند نباشد مذاق بعضی شیرین نماید و بعضی برخلاف آن در معنی باید کلوا من
ثمره اذا اثمر متعلق است بما قبل بتقدیر و قال یا قائلا یعنی آنچه در قدر علم گفتیم کل اما من ثمره
کلوا واشربوا من رزق الله گفته اند و ضمیر بنخل و زیتون و رمان است بتاویل مذکور یعنی هر یکیست
بخورید از میوه ها آنچه ذکر کردیم چون میوه آرد از درختی که میوه ندارد و سوال کرده اند خوردن میوه را
پیش از میوه دار شدن نبود و قبل اذا اثمر را چه فائده باشد جواب فائده او تکمیل است و دفع ایهام
آنکه کسی گمان برد که خوردن میوه ها بعد از میوه دار شدن نبود و موقوف بر تمام و کمال باشد دفع این ایهام
کرد و قید ایرد و تکمیل آورد و آتوا حقه یوم حصاده و بدهید حق او روز درویدن و چیدن او و خواهند یعنی
دانند و این آیه مدنیست بر انشا بخورید حقی که واجب است در روز بریدن میوه و درودن
گشته باشد و در هنگام نزول آیه در ثمار و حبوب حقی لازم بود که بر حاضران و درویشان میدادند آورده اند
فقرا قسمت کنند بعد از ان منسوخ شده و معانی آن وجوب عشر آمده و لا تسرفوا اعطا است
در اعطا صدقه یعنی اسراف مکنید یعنی مال را همه مدهید و خود و عیال محتاج نگذارید
و بعضی گویند از حد تجاوز مکنید یعنی چندان مدهید که خود محتاج شده سوال کنید چنانچه
در حال ثابت بن قیس بن شماس رضی الله
تعالی عنه که پانصد نخل داشت همه را بریده بر محتاجان داد و برای خانه و فرزندان هیچ
نماند و لا تسرفوا در شان او نازل گشت و نهی مذکور بود انه لا یحب المسرفین ○
این جمله تعلیل است یا تعلیل چون لا تسرفوا یعنی اسراف مکنید بدرستی که او تعالی
بدرستی خدای مسرفان را دوست ندارد و ... و من الانعام
حمولة و فرشا عطف است بر جنات از چهارپایان نسبت از جهت تکمیه

و در انجا او تقدیر [illegible] بیان [illegible] عطف بر جنات [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و من الانعام عطف بر جنات [illegible]
حمولة و فرشا حال بود [illegible] باشد ای انشا [illegible] و بعض الانعام [illegible] حمولة و فرشا [illegible]
انعام کبار که صالح [illegible] بار [illegible] و آن [illegible] بر وزن فعولة و حمولة [illegible] و فرشا انعام صغار
که لایق بار نباشند چون گوسپندان و شتر بچگان و گوساله‌گان که از پستی بزمین نزدیکند فرش [illegible] بمعنی
گسترانیدن [illegible] مفروش آمده و از جهت نزدیک بودن بزمین تشبیه بمفروش شده [illegible]
فرش [illegible] که برای ذبح [illegible] و از جهت [illegible] زمین [illegible] مفروش [illegible]
[illegible] پیدا آورد و از انعام بارکشنده و سواری [illegible] حیوانات کبار و حیوانات صغار فرش
که [illegible] زمین اند [illegible] نزدیکی زمین [illegible] بیافرید کلوا مما رزقکم الله ولا تتبعوا
خطوات الشیطان این جمله [illegible] قلنا ای قلنا کلوا مما رزقکم الله ولا تتبعوا خطوات
[illegible] بخورید از آنچه روزی کرده است خدای عز و جل شما را بخورید [illegible] شیطان را
[illegible] و گمراه مشوید انه لکم عدو مبین
این جمله [illegible] ولا تتبعوا خطوات الشیطان [illegible]
[illegible] یعنی شیطان مر شما را دشمن [illegible]
[illegible] عداوت او ظاهر [illegible] دشمن ظاهر [illegible] ثمانیة ازواج من الضأن
اثنین و من المعز اثنین قل آلذکرین حرم ام الانثیین اما اشتملت علیه ارحام
الانثیین نبئونی بعلم ان کنتم صادقین [illegible] بسکون [illegible] و فتح [illegible] ازواج
بدل است از حمولة و فرشا [illegible] من الانعام [illegible]
[illegible] قل آلذکرین
برای انکار است [illegible]
گردانیده [illegible] حیوانات [illegible]
آورده [illegible]
و قل جمله [illegible] تحریم [illegible] آلذکرین حرم ام الانثیین [illegible]
و جمله [illegible] ان کنتم صادقین شرط [illegible] جزا [illegible]
تحریم بعض انعام [illegible] تحریم [illegible] تحریم اناث [illegible] ایشان [illegible]

عقل بشناسید و حکم خدای بدان مشاهده نکرده اید به نبوت انبیا قائل نباید تا بوحی بدانید پس تا ثابت
شده بر تحریم آنچه حرام می پندارید حجتی از عقل و حس و نقل ندارید مرا خبر کنید بعلمی که دارید اگر باشید که شما
صادقانید و خبر تحریم را راستی میگوئید و بعضی گویند مالک بن عوف که صاحب رای بود و در میان کفار صاحب
اعتبار بود پیش پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم آمد و در مجلس معلی در آمد گفت بما رسیده است مارا که حرام
میگردانی چیزی را که بزرگان ما آنرا حلال میداشته اند و حرامش گفتند پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود
خبر کن مرا که بحیره و سائبه و وصیله و حامی را آبا و اجداد شما از کی باز حرام گفته اند و صید گاه باشد که در تحریم
آن رفته اند و گذشت دیر باشد آبا و اجداد خویش را هم چنین یافته ایم و همین وجه در یافته ایم پیغامبر
صلی الله تعالی علیه و سلم فرمود تحریم آن چیزها همه از بزرگان شما ست من این را نگفته ام و در تحریم آن
نرفته ام این آیه فرود آمد پیغامبر صلی الله تعالی علیه و سلم نفی نسبت بحیره و سائبه و وصیله و حامی سوی
خویش با مالک بدین آیه محاجه کرد و بدین مباحثه او را در الزام و افحام آورد گفت ای محمد انشا ثمانیه
ازواج بدرستی خدای از انعام هشت جفت پیدا کرد و هیچ یکی را در حیز حرمت نیاورد بعده بتفصیل گفت
از میش دو جفت اند و از بز دو جفت اند میان این از هر نوع دو نر و ماده و در هیچ جفتی حکم حرمت نهاد
اگر دو نر حرام بودند بعلت نرگوری حرام شوند همه اناث حرام گردند و اگر از جهت آنچه در گرفته است
آنرا رحمها حرام می پندارند و در گرفتن رحمها بعلت حرمت دارند همه انعام از نر و ماده حرام گردد و نرینها
بحرمت پیوندد چه همه از رحمها اند و همه درین معنی یکسان اند بتعمیم حرمت کسی قائل نیست بازان جمله
هشت جفت چهار ذکر کرده بود چهار دیگر بتفصیل بیان فرمود و انکار حرمت هر نوع ذکر کرد بر طریقه
که بالا رفت و بر تفصیلی که گذشت مالک بن عوف مذکور متحیر گشت آنچنان منقطع با انکار پیوست بدین
روایت ثمانیه ازواج مفعول انشا محذوف یا منصوب بر اغرا باشد و جمله تقریر و مقال مشرکان و تحریر
حجت شناعت حال ایشان بسبق قل الذکرین معترضه است برای تلقین انکار ایشان معنی آنست
خدای عز و جل هشت جفت را از انعام موجود گردانیده از میش دو جفت از بز دو جفت از هر نوعی دو
نر و ماده را او حرمت آورده یا آنچه در گرفته است آنرا رحمها ماده گان از نتائج و زادگان ایشان انبا
خبر کنید مرا بدانچه میدانید اگر شما راست گوئید وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ
ءَآلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ ط عطف است بر و من الضان
اثنین و من البقر اثنین جمله قل الذکرین معترضه است برای تلقین حجت انتفاء تحریم چنانکه گذشت
آن با الوهیت معنی اینست و از شتر دو جفت و از گاو دو جفت انشا کرد و از هر نوعی نر و ماده پیدا

آورده و ایشان را در انتاج انداخته و سبب نفقه و رزق ساخته بگواهی محمد از و ضمیر ذکور یا اناث
با نتاج ایشان را بر مقتضی عقل حرام گردانیده یا بسمع متضمن این معنی رسانیده شما به نبوت قائل نه اید
بر وزن و دو حی و بسمع اعتقاد ندارید و ظاهرست که عقل مقتضی آن نیست عقل گوید که عقل موجب این
معنی نیست أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَٰذَا ام منقطعه است بمعنی اضراب
از اول و استفهام از ثانی و در استفهام از خدای عزوجل حقیقت نتواند بود بحسب مقام از وی انکار
متولد است معنی انیست بلکه خود شما حاضر بودید آن وقت که خدای شما را بتحریم آن وصیت کرده
بحکم خویشتن شما را آگاه گردانید و همه دانید که این معنی است پس بتحریم شمائی معنی است و شک نیست
کسیکه این دعوی کند سزاوار انکار و مستحق توبیخ باشد و مفتری بر خدا گردد عزوجل فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ
افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ فا سببیه است من استفهامیه برای انکار ای لا اظلم ممن افتری
علی الله کذبا معنی انیست پس کیست ظالم تر ازکسیکه افترا بر خدای کند و دروغی را بربندد تا مردمان
را بغیر علم گمراه کند و از راه نیک در راه بد برد شک نیست که بغیر علم راه نمائی کردن و نشان راه گفتن
گمراه کردن را از راه بردن است إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝ این جمله تذییل است
و چون جمله فمن اظلم تا آخر ملوح بمضمون این جمله بود و تقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی انیست بدرستی
خدا راه ننماید ظالمان را که سوت ایشان بر کفر خود رسته و ظالمان با راه دست پیوسته قُل لَّا أَجِدُ فِي
مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَن يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ
خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ این جمله دیگر است از جملهای که بر وجه استیناف
ابتل مصدریست یکون بصیغه تانیث و تذکیر و میته برفع و نصب خوانده شده برفع اسم یکون و
بنصب خبر او نوشته روایت کرده اند تا پیغامبر صلی الله تعالی علیه وسلم مالک بن عوف
بحاجتی آمد و بحث بر وی غالب آمده مالک بن عوف چون از بحث گفت چیزی از پیغامبر علیه السلام
پرسید در بحیره و سائبه و وصیله و حامی که بزرگان ما حرام گفته اند تو چه میگوئی در قضیه ایشان کدام
حکم میجوئی آیت قل لا اجد تا آخر نازل گشت و این نظم پیوسته الا ان یکون میته مستثنی مفرغ است
ای لا اجد محرما فی وقت الا وقت کون المطعوم میتة او دما مسفوحا الی آخره او دما عطف است بر
میته بنصب و در قرائت رفع در میته منصوب بفعل محذوف بود ای او یطعم اناء مسفوحا او لحم خنزیر فانه
رجس او فسقا عطف است بر منصوبات سابق لغیر الله مجعول بالهم فاعله است مراد اهل ذکر
و جمله اهل لغیر الله به صفت است مر فسقا معنی انیست بگو یا محمد نمی یابم در آنچه بر من وحی آمده

۱۷ ع ۳

محرم بر طاعم یطعمه که بخورد مگر آنکه مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک باشد زیرا آنچه هر یکی ازین سه
رجس است در شرع و طبع نجس است یا باشد فسقی یعنی مذبوحی که او را برآورده‌اند و ذکر کردن نام غیر خدا را
در ذبح او ایقاع کرده شده و ذبح او بنام غیر خدای عز و جل آمده حقیقةً یا باسم الله سبقت الیه و مانند آن
یا حکما با قاعده مثل که کفر مقام ذکر بتان **سوال** مذبوح مسلم که متروک التسمیه است عمدا او و سایر مذبوح
بذکر اسم الله علیه حرام بود و آن تحریم چهار مذکور باشد حصر مذکور چگونه آید و صحت آن چه توجیه می نماید
جواب قصر حقیقی نیست تا سوال وارد شود بلکه قصر اضافی بر نسبت بحیره و سائبه و وصیله و حامی
را حرام میداشتند و میته و دم و لحم خنزیر و آنچه بنام بتان ذبح کرده اند حرام نمی پنداشتند بر این توجیه سوال
وارد نشود و بوجود محرمات دیگر اشکال نبود **سوال** جمله یطعمه را بعد ذکر طاعم برای چه آورد و تکرار
ذکر چه فائده دارد **جواب** ذکر یطعمه بعد ذکر طاعم دلالت میکند برین که منظور در تحریم مذکور حیثیت
طعم بود حیثیتی دیگر چون نبودن او مسروق یا مغصوب یا نجس یا ملک غیر یا مانند آن نیست و در ضمنا

سوال قل لا اجد فیما اوحی نفی وجدان است و از نفی وجدان نفی وجود نمی آید و مقصود درین محل نفی وجود
است نماید نفی وجدان چرا کرد و لیس فیما اوحی الی محرم چرا نفرمود **جواب** نفی وجدان آنچه
وحی شده از غیر صاحب وحی نفی وجود نبود اما نفی وجدان از صاحب وحی نفی وجود بود و نفی وجدان از وی بالغ تر
از نفی وجود باشد اذ الکنایة ابلغ من الصریح و التلویح اولی من التصریح نا یافتن بنا بر خبر حق بالکنایه در
اموری که بر شرعی مستلزم نابودن او ست یا این که ادب است اگرچه متیقن باشد بر صورت ظن بیان نمایند
و از جهت احتیاط در معرض قطع نیارند چنانچه در مالی لا اری الهدهد ام کان من الغائبین گفته اند که سلیمان
علیه السلام بیقین میدانست که هدهد نیست غائب است مع ذلک نفی رویت خویش کرد در بیان غیبت
او ام منقطعه که کلمه شک است آورد فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَّلَا عَادٍ فَاِنَّ رَبَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ⑤
من شرط مبتدا است بر توجیه المحل بر ابتدا است محمول بر حذف خبر و خبر است ای فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه
او بر جمله فان ربک غفور رحیم و جمله فمن اضطر غیر باغ و لا عاد معترضه است برای بیان حکم مضطر یعنی
هر که مضطر شود و از جهت خوف هلاک ملجا گردد به قدر ضرورت بخورد درین حال که غیر تجاوز کننده است
پس بدرستی پروردگار تو آمرزنده است خطایا آمرزد و رحمت کننده است عطایا بخشد صفت مغفرت و
رحمت کنایه است از حصول فعل آمرزیدن و بخشیدن و ترغیب سابق مر مضمون جمله باعتبار معنی نکته عنده
ملوح بود و بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود و درین اشارت است بسوی قول ابو یوسف رح که اکل این محرمات
در وقت اضطرار مباح نمی گردد بلکه نزد وجه رخصت رفع اثم میشود همچو اجرا کلمه کفر در وقت اکراه بالقاے

حرمت مختص بهیا شد ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه با ستثنا از تحریم که در آیه و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه مذکورست متمسک گردد و محرمات مذکوره را در وقت اضطرار تحریم یا باعث آورده لیکن چون در حق غیر مضطر حرام ست مباح گردانید و عفو و غفران نام کرد چنانچه دو رکعت سفر را اگرچه در حق ادا فرض ست ظهر و عصر را نه برابر ست باعتبار آنکه در حق مقیم مرتبه عزیمت که ست اسم رخصت الفاظ آورده وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ علی الذین متعلق حرمنا ست و این جمله قصه اهل کتاب است و بالا قصه مشرکان بود و این قضیه عطف ست بر قضایات سابق و نشان بشان خاص حالی ست معنی اینست و بر کسانی یهودی شدند و قدم هر ذی ظفر یعنی هر جانور که از پرندگان و دواب چند اوند ناخن ست حرام گردانیدیم و از نعمت حل طیبات بحرمان رسانیدیم وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا عطف ست بر قضیه سابق معنی اینست و از گاوان و گوسپندان حرام گردانیدیم بر ایشان پیهای ایشان مگر پیهای که متصل ست بدان پشتهای ایشان که در حکم گوشت بود بحالت ناخوردن گوشت بخوردن آن حانث شود أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ حوایا جمع حویه است چنانچه خطایا جمع خطیه است و معطوف با او احتمال دارد که معطوف بر مباح بود چه شحم حوایا نیست بنحو گرده پیه بلکه مختلط بغیر ست و ممکن بود که عطف بر محرم بود و او برای منع خلو باشد و در این طبع نحوه جالس الحسن او ابن سیرین معنی اینست یا پیهای که گرفته است چرا یا روده ها را گرد گرفته یا پیهای که با استخوان آمیخته ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُم بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ۝ ذلک مفعول دوم جزیناهم و جمله تذییل ست و جمله وانا لصادقون تعداد اخبار بجز الکل [illegible] ست از تحقیق وقوع جزا که دعوی صدق مخبرت [illegible] ست مر تحقیق وقوع مخبر به جمله را سوکند شوا کید آورده چه در انکار منکران [illegible] معنی اینست آن تحریم طیبات مذکوره منع نعمتهای مسطوره جزا داده ایم ایشان را بجای کشتن ظالم بودن ایشان بدر ماهر آینه راستگویان فرواست [illegible] خبر جزا دادن مراستی [illegible] فَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل رَّبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ۝ [illegible] و جمله ولا یرد باسه عطف است بر جمله ربکم ذو رحمة واسعة و این هر دو جمله مقول قل ست و جمله قل با متعلقات خویش جزا شرط ست و این شرط [illegible] بیان جزا الهی و ظلم ایشان بحرمان نعیم و تحریمات طیبات [illegible] در این آیه یا بسعت رحمت یا [illegible] ایشان آورده یا بسعت خدا بیان فرمود معنی ما نیست پس اگر ترا ای محمد تکذیب کنند و [illegible] بسعت رحمت [illegible] متمسک شوند بگو پروردگار شما خداوند رحمت [illegible] و این معنی شک است لیکن [illegible] بسته برحمت [illegible] عذاب [illegible] معنی [illegible] از گروه [illegible] گناهگاران

و عقلا سعت رحمت او را و در حق کافران سودمند نباشد سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا
وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِن شَيْءٍ جمله مستانفه است در جواب ماذا یقولون یعنی
یواخذون بالاشراک و جمله شرطیه یعنی لو شاء الله ما اشرکنا تا آخر مقول یقول است معنی اینست
زود باشد که مشرکان در عذر اشراک خویش بگویند و تقبیح ناپسندیده خویش که اگر خدا بخواستی ما و پدران
ما مشرک نمی‌شدیم و نه چیزی حرام می‌کردیم آنچه در تحریم آن بتحریم الهی آوردیم و ظاهر است که این عذر ناپسندیده و بهانه
ناگزیده است که مشیت خدا افعال اختیاری ایشان را مجبور نبود مقرون باختیار و کسب ایشان است
و بعد تحقق اختیار معصیت و کسب آن تعلق مشیت و ارادت عذر نبود و بهانه نشود كَذَٰلِكَ كَذَّبَ
الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا این جمله معترضه است برای تسلیه پیغامبر و وعید کافران
معنی آنست چنانچه ترا تکذیب میکنند پیغامبرانی که پیش از ایشان بوده‌اند تکذیب کرده‌اند تا آنکه
باس ما را چشیدند و عذاب ما را دیدند قُلْ هَلْ عِندَكُم مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِن تَتَّبِعُونَ
إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ○ این جمله مستانفه است چنانستی که پیغامبر صلی الله تعالی
علیه و سلم گفت ماذا اقول لهم فقیل قل هل عندکم من علم و جمله ان تتبعون با جمله که معطوف بر وست
تذییل است که اثبات اتباع ظن تاکید انکار علم بود و جمله که متضمن تاکید است تذییل باشد معنی آنست
بگو ای محمد مر ایشان را هست نزدیک شما از علمی که دارید پس علم را برای ما بیرون آرید نه اید شما مگر
گمان برنده و بی تحقیق سخن گوینده قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ این جمله دیگر است از جملهائی که
بر وجه استیناف نقل معهد است فا در فلله سببیه است جمله که بعد اوست مقول قل است یعنی در آیت
سابقه بیان بطلان حجت ایشان بود و آن سبب است برای اینکه خدا را حجت بالغه داشته و او راست صفت
والله غالب علی امره خوانند معنی اینست بگو ای محمد پس مر خدای را حجت بالغه بود حجتی رسنده بکمال قاطع
مقال باشد فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ○ مقول شاء محذوف هست ای لو شاء ما
اتیکم لهدیکم این جمله معترضه هست برای اظهار قدرت معنی اینست پس اگر خواستی خدا بودی همه را
راه نیک نمودی لیکن چون یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید صفت او باشد خواستن چیزی بسکین بر و
واجب نبود کار اگرچه مشیت متعلق عصمت و وجود همه اشیا بارادت حق متحقق است مبنی بر اختیار است
بر وجه جبر نیست بعد تعلق باختیار و بعد از تعلق فعل بمشیت عذر نمی‌پذیرفتنی است قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ
الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَا این جمله دیگر است از جملها که بر وجه استیناف نقل معهد است
معنی اینست بگو ای محمد کافران را گواهان خویش پیش که گواهی دهند بیارید که خدا حرام گردانیده است

این چیزها را که شما حرام می‌پندارید فَإِن شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ فاء در شان شهدوا جزائیه ست یعنی
پس اگر گواهی دهند گواهان تکذیب ونفور بر وفاق ایشان تو با ایشان در آن گواهی تا به گواهی ایشان
اعتماد ندارد وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُم بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ۝ ع ۱۹
معطوف ست بر فلا تشهد وهم بربهم یعدلون حالست یعنی اینست و پیروی مکن هواها کسانی را که آیات
ما را تکذیب کردند آن را در معرض کذب و افترا آوردند و کسانی را که بآخرت ایمان نمی‌آرند و ایشان
اصنام را پروردگار خویش برابر میدارند واین نهی بالنظر بابتدا اختیار بود و نظر بعصمت نباشد قُلْ تَعَالَوْا
أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا این جمله دیگرست از جملهای که بر وجه استیناف
اتل مصدرست اتل جواب امرست مجزوم شده ما حرم ربکم یا موصوله یا صله مفعول مر اتل را یا ما
استفهامیه است بمعنی ای شیء مفعول به است مر حرم را واین جمله بتاویل آنکه تعیین ما حرم مفعول ست مر اتل
الا تشرکوا به الی آخره صاحب کشاف لا را نهی داشته وان مذکوره را مفسره پنداشته بدلیل عطف او امر بر و
و بودن فعل تلاوت بمعنی قول و ایراد کرده که تنها بیان محرم خواهد بود و امرها که معطوف بر وست بیان
محرم چه نوع شود جواب گفته چنانچه تنها بیان تحریم در معنی نفی است امر بیان تحریم ضد مامور به است
یعنی اینست بگو ای محمد مر مشرکان را بیایید بر خوانم آنچه حرام گردانیده است پروردگار شما بر شما بگویم
که چیزی را با خدای شریک مگردانید و خدای را یکی دانید وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ای احسنوا
بالوالدین احسانا ایجاب احسان مستلزم است مر تحریم ایذا را یعنی اینست و نیکویی کنید بمادر و پدر
نیکویی کردنی واحسان و زیبا احسان ورزیدنی وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُم مِّنْ إِمْلَاقٍ نهی ست
معطوف ست بر احسنوا مقدرست یعنی اینست که فرزندان خویش را از جهت فقر مکشید و از عسرت
و تنگی معاش مترسید نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ نحن مبتدا است و نرزقکم و ایاهم خبر است
تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی برای تخصیص بود کذا یعنی نحن نرزقکم لا غیر باشد و جمله تعلیل ست بر نهی سابق
دلیل ست یعنی اینست از جهت فقر فرزندان را مکشید از فقر و گرسنگی مترسید زیرا که رزق میدهیم ما
شما را و ایشان را وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ معطوف ست بر نهی سابق ما ظهر با معطوف
خویش بدل است از فواحش یعنی اینست زشتیها و کارها ناشایسته را نزدیک مشوید یعنی مر آنها
را آنچه ظاهرست از گناهان جوارح و آنچه باطن ست از گناهان دل گرد مگردید وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي
حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ معطوف ست بر لا تقتلوا یعنی اینست و مکشید نفسی را که حرام
گردانیده است کشتن آن را خدا مگر آنکه کشتن او متوجه شود بحقی متحقق چون قصاص و دیت بسا حق

ذٰلِكُمْ وَصّٰكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ ۝ ذلکم اشارتست بر مذکور از اوامر و نواهی و وصیت کردن
بمعنی داد و پندست هرجا وصیت کردن سنت در عبارت مقرون بپند دادن می باشد و این جمله معترضه سنت
برای جمع کردن تفاصیل سابق را و تاکید آنست لعلکم تعقلون یعنی لکی تعقلوا متعلق بحکم معنی است
آن ای مخاطبان پند داده است خدای شما را بدان تا شما دریابید و در عمل کردن بدان [illegible]
وَلَا تَقْرَبُوْا مَالَ الْيَتِيْمِ اِلَّا بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ اَشُدَّهٗ عطف است بر و لا تقتلوا اولادکم
یعنی اینست و نزدیک مشوید مال یتیم را مگر بطریقی که آن بهترست و خصلتی که نیکوترست از محافظت
و منفعت و کوشش نمودن در زیادت شدن و افزودن سوال از استثنا احسن لازم آید که هر چه غیر احسن است
در حکم مصدر داخل باشد پس حسن نیز داخل نهی موصوف بقبح بود جواب احسن و حسن بنظر [illegible] امر بود
اما از ولی و وصی و قاضی در حکم یتیم اختیار حسن که از احسن فروتر و کمترست بنسبت با غیر اختیار احسن
در حکم حرام دارند و اختیار زیان او از کم و بیش قبیح پندارند وَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيْزَانَ بِالْقِسْطِ
عطف است بر امر و نهی سابق یعنی اینست و تمام کنید پیمانه را در پیمودن و ترازو را در سنجیدن
لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا این جمله مستانفه است چنانکه کسی سوال کرد [illegible]
بالزیادة و النقصان فقیل لا نکلف نفسا الا وسعها این جمله تکمیلست برای دفع توهم زیادت و نقصان بغیر
قصد و اختیار بی اهتمام و کوشش عدل در کار یعنی اینست تکلیف نکنیم بر هیچ نفسی مکلف را مگر بدان قدر
که در قوت و قدرت بود و بدان اندازه وسع و طاقت باشد وَاِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوْا وَلَوْ كَانَ
ذَا قُرْبٰى اذا برای شرطست فاعدلوا جزاء اوست و این شرطیه معطوف است بر انشاءات سابق
زیرا که چون جزاء شرط انشاءات باشد شرطیه انشائیه بود معنی اینست و چون سخنی بگوئید در گواهی
یا در حکم یا در اقرار و انکار گوئید عدل و در سخن راستی و درستی جوئید اگرچه آنکس که سخن در شان او میگوئید ذو
قرابت شما بود خداوند قرابتی باشند و خویشاوند و قریب شما بود حق باید گفت و در صدق باید سفت اگرچه
چیزی از دست شما برود و پدر یا پسر زیان شود وَبِعَهْدِ اللّٰهِ اَوْفُوْا جار و مجرور متعلق است
باوفوا تقدیم او بر جهت اهتمام ست مناط امر بقا و محافظت عهد خدا است معنی اینست
[illegible] کنید و [illegible] مشکنید ذٰلِكُمْ وَصّٰكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ ۝
تذکرون بود قراءة او بتخفیف ذال و حذف تا و تشدید او با بدال تا و ذال و ادغام او
آن در آن لعلکم تذکرون یعنی لکی تذکروا متعلق است بحکم ذلکم و بشارت بجمیع
و نواهی مسطوره و این جمله لتکالیف [illegible] تقریرست مضمون کلام سابق را تا

ف
۲۹۷۵۱۲۲۷
CALL No. { شں۳۴ ت ب ACC. No. ۲۷۳۰
AUTHOR ۱۶ شہاب شمس عمر
TITLE تفسیر بحر مواج

GIR-9 52

THE BOOK MU

Class No. ۲۹۷۵۱۲۲۷ ف Acc. No. ۲۷۳۰
Author ۱۶ Book No. شں۳۴ ت ب
Title شہاب شمس عمر
تفسیر بحر مواج
CHECKED 2008

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
GIR-9 52			
۲۷۶۷			

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—
1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.